

مجلد اول

جوامع الكلام في شواذ الأقسام

تأليف

أما حجة ميرزا حسن

أشرف الواعظين



﴿هُوَ الْعَزِيزُ﴾

﴿مُجَلَّدًا﴾

﴿رَبُّكَاجِبُ الْمَرَالِ كَلَامٍ فِي سَوَاحِجِ الْأَمَّا﴾

﴿نَالِيفٌ﴾

﴿أَفَانِي حَاجٍ مِيرَاحِ حَسَنٍ﴾

﴿أَشْرَفُ لَوَاعِظِينَ﴾

﴿تَوَاصُلُ الْأَمْرِ﴾



(فهرست مطالب مجلد اول کتاب احوال کلامی سوانح الایام)

(۳)

صفحه ۱۶	واقعہ پنجم نزول کتب معص در ذکر ترجمہ سید محمد رضا امام صاحب کتاب جنات الخلود .	صفحه ۲۳	نزول ایہ شریفہ ان الذین بنادوا من وادع الحجاب کفار بنہ تمیم با پیغمبر و جواب ندادن پیغمبر .	در اینکه عایشہ خاتمہ فیر خود را در رواق پیغمبر ببرد و امام حسن منع اشعار عربی : لا تنزل کتبہ الا بحالہن
۱۷	واقعہ ششم املا ابوبکر خراب کردن خانہ کعبہ علیہ السلام اصحاب قبل و عدل و عدل فلہا انھا	۲۰	خطبہ خواندن و مفاخرہ بنہ تمیم و جواب دادن حسان ثابت ایشان را رها کردن پیغمبر اسری بنہ تمیم با و عطاء انحضرت با ایشان .	واقعہ دوازدهم فارغ شدن عثمان بن عفان از عمارت مسجد النبی امر کردن جبریل بر بنائے مسجد النبی
۱۸	واقعہ ہفتم بنائے برکتیہ ہاشم بشعب ابیطالب اجتماع کفار قریش و تدبیر ایشان در قتل پیغمبر .	۲۱	واقعہ دہم فتح کردن عمرو بن العاص مصر و اسگند رتبه را در اینکه در عهد خلافت عمر بن الخطاب بلدان و امصا کثیرہ فتح شد .	خریدارے پیغمبر زمین مسجد را از سہل و سہیل کہنت بنام مسجد النبی در ابتدای امر مسدود شدن در ہائے مسجد بخاتمہ ناغرا خانہ علی وسعت دادن عمر مسجد النبی را در عهد خلافت خود وسعت دادن عثمان مسجد النبی را بہ یکصد شصت در وسعت دادن عمر بن عبدالعزیز طول مسجد بدویست ذراع عمار نمود محمد و ما موعدا سے مسجد النبی را .
۱۹	واقعہ ہشتم اورینجین کفایت قریش عہد نامہ خود را در اندرون کعبہ اجتماع قریش در دار الندوہ و سوگند خوردن ایشان بر عدل و پیغمبر شل شدن دست انکس عہد نامہ نوشت بنفرین پیغمبر .	۲۲	نامہ خلیفہ را و گھنار او بالشرک استعداد نمودن عمرو بن العاص از عمر بن الخطاب فرستادن خلیفہ چہار صد نفر از شیخان را با دارا ہر ایک سوزاندن کتب خزائن ملوکہ را در زیر خزانہ ہائے حمامہا در اینکه حمامہ در مدت شامہ با شش کابہ احکمت میشد در ذکر وجہ تسمیہ شہر فسطاط در اینکه شہر فسطاط چہار صد حمامہ و شاد روز بر عاصم از اخاب کردن	واقعہ نهم نماز در مسجد النبی واقعہ سہم در ہمسایہ دست برداشتن امیر المؤمنین از جنگ در صفین نازیج شروع بجنگ در صفین . فرستادن حضرت امیر علی بن حاتم را سے نفر دیو ی مغویہ .
۲۰	واقعہ دہم فرستادن پیغمبر عالمین خود را بوسہ قبائل .	۲۳	پیغام دادن عمر برای عایشہ در وفاتش و اگنار نمودن عایشہ چہا قبر خود و ابیہ بن الخطاب را اینکہ کہ ابوہیچہ کہنت داشت بر جنازہ عمر نماز کند و در کیفیت دفن شدہ ابوہ و عمر در جنب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ	کفار رسولان حضرت امیر با مغویہ اثر نکردن نظام رسولان حضرت امیر و جواب ناصواب مغویہ . اشعار فارسی و عربی در تاثیر نکردن موعظہ بر بغیر قایل .
۲۱	واقعہ یازدهم فرستادن پیغمبر عمر بن الخطاب در وراق پیغمبر .	۲۴	واقعہ دہم فتح کردن عمرو بن العاص مصر و اسگند رتبه را در اینکه در عهد خلافت عمر بن الخطاب بلدان و امصا کثیرہ فتح شد .	واقعہ چہارم از ہمسایہ نزول حضرت سید الشہداء در منزل شراق در
۲۲	واقعہ ہجدهم فرستادن پیغمبر عالمین خود را بوسہ قبائل .	۲۵	واقعہ دہم فتح کردن عمرو بن العاص مصر و اسگند رتبه را در اینکه در عهد خلافت عمر بن الخطاب بلدان و امصا کثیرہ فتح شد .	واقعہ پانزہم ہمسایہ نفاق عربین پزید با حضرت سید الشہداء در و فرسخی کوفہ امر فرمود امام اصحاب خود را بآبادن لشکر حق نقل خبریکہ انحضرت تمام لشکر را

در اینکه شہر فسطاط
عمر بن العاص بنام
ح



صفحه ۲۸	واقعہ شامی ہوا تلاقی حضرت سید الشہداء با عبد اللہ بن جعفری گفتگو سید الشہداء با عبد اللہ بن جعفری	صفحه ۳۲	واقعہ بیستی فرو آمدن سلیمان بن صرد بالشکر خود بخیمہ ترجمہ حال سلیمان بن صرد بر سبیل الجہاد ذکر علت خروج سلیمان بن صرد بر سبیل الجہاد	صفحه ۳۴	واقعہ جناب ابن الحنفیہ را غسل داد در ذکر تاریخ ولادت جناب ابن الحنفیہ و محل دفن الجناب
۲۹	پیمان شدن و در بیخ خوردن عبد اللہ بر ترک ملازمت امام و واقعہ ہفتاد ہزار خروج ابن سعد از کوفہ بقصد بخاریہ امام استیلاے دہلیبان بردستی قزوین و ماموشدن ابن سعد بدفع آنها عہد نامہ دادن ابن زبیر بعمربن بر حکومت و ابالت و ماموشدن ابن سعد بخاریہ حضرت سید الشہداء ملازمت کردن مهاجرین و انصار عمر بن سعد را گفتگوی عمر بن سعد بامرد کامل العقل حکایت عمار بن عبد اللہ جعفری با عمر بن سعد	۳۳	واقعہ بیستی و یکی وفات جناب محمد بن الحنفیہ فرزند حضرت امیر علیہ السلام در اینکہ در سنہ وفات جناب ابن الحنفیہ شش قولست وجہ تسمیہ جناب ابن الحنفیہ و شرح حال والدہ ماجدہ الجناب فی کردن پیغمبر از جمع نمودن بہن اسم کنبہ اش رخصت دادن پیغمبر جمع کردن بہن اسم کنبہ اش برای دو نفر تبیین روز نور و روز سال هفتاد و پنجم ہجری و رہامش	۳۵	واقعہ بیستی و در قیام مہیا شدن جناب زید بن علی برای خروج در اینکہ چهل ہزار نفر با جناہ زید بن علی بن الحسین بیعت کردند واقعہ بیستی و ستمی تولد محمد بن عمر بن واقدی مد معرب و واقد در اینکہ تمام کتب واقدی کتب برہم است کہ او بخود نسبت داد داشت واقعہ بیستی و چہارم وفات سہاب بن سعد ثور در رجب پادہ کردن سہاب بن سعد و سونختن در ضبط لفظ ثور و وجہ تسمیہ او در اینکہ ثور در کتب رجال شیعیہ بو ثاقب و صلاح ذکر نشدہ
۳۰	واقعہ ہجرت ہما اخرج نمود اہل شد عثمان بن محمد و مران بن الحکم را از مدینہ دشنام دادن ده نفر از اشراف یزید بن مغویہ خلع شدن و لید بن عقبہ و بیعت کردن مردم مدینہ با عبد اللہ بن حنظلہ آمدن مسلم بن عقبہ با بیست ہزار نفر از لشکر شام بیدینہ امر کردن یزید بن مغویہ بتعظیم و تحیل حضرت زین العابدین علیہ السلام قول مؤلف در تحقیق تاریخ واقعہ حرق واقعہ نوری ہما رسیدن خبر واقعہ حرق بابن زبیر در مکہ	۳۴	علت ترک نمودن جناب ابن الحنفیہ ملازمت دیکتاب امام حسن علیہ السلام فرمایش جناب ابن الحنفیہ در بارہ حضرت حسن و حسین علیہما السلام مدح نمودن امیر المؤمنین چہا محمد در ذکر اخلاف احوال در محل وفات جناب ابن الحنفیہ در اینکہ امام محمد	۳۷	کلمات و فرمایشات جامعہ حضرت صادق بقیات ثور استماع حضرت صادق در بیوفائی مردم

(اول محرم)

سرایت کو روز بیمار
از اصفهان بیغم
و بصره

[illegible]

— (أَوَّلُ مَجْمَعٍ) —

﴿فَهَرُ مَطْلَبُ مَجْلَدٍ أَوَّلٍ تَكَابُجُهُ هَذَا الْكَلَامُ فِي سَوَائِحِ الْأَيَّامِ﴾

報(✓)報

صفحه ۵۱	واقعۀ چهل و پنجم و وفات شیخ حسن بن زین الدین شهید در اینکه شیخ حسن صاحب معالم وقت وفات پدرش شهید ثانی چهار ساله بود .	صفحه ۵۳	علی محمد رئیس بابیهادر سنه هزار و دویست و سی و پنج در آنکه طایفه ضالۀ مضلۀ چهار فرقه اند . در ذکر ترجمۀ خال رئیس هر یک از این چهار فرقه غیر محقق . در ذکر تاریخ ظهور کذب علی محمد و تاریخ رستگاری شدن او در بوشهر .	صفحه ۵۴	واقعۀ پنجاه و دو و مرگ شدن فتحعلی شاه قاجار در چین تاریخ حرکت فتحعلی شاه از دارالخلافه تهران بجانب اصفهان تشریف شاهزاده سیف الدوله با اعیان اصفهان بدرگاه شاهنشاه .	صفحه ۵۴	واقعۀ پنجاه و سوم و فرزند شاهزاده حسام السلطنه در غرض حرکت حسام السلطنه از دارالخلافه تهران برای نظم مملکت خراسان رسیدن مکتوب نور محمد خان بحسام السلطنه در شاهرود . نامه نوشتن حسام السلطنه بعلیخان اعیان سبز بر خوار و بختن ابرار صالانخان ملاحضین و ادب سبزواری .	صفحه ۵۵	واقعۀ پنجاه و چهارم فروردین شاهزاده حسام السلطنه در خواجۀ ربیع جای گرفتن مخبران با چهار عراده توپ در دوازده بالاخیابان مصاف داد اهل مشهد بالشکر شاهزاده حسام السلطنه فر گرفتن لشکر حسام السلطنه خضریان را در نیم فرسخی شهر .	صفحه ۵۲	واقعۀ چهل و ششم و وفات شیخ حسن بن زین الدین شهید در اینکه شیخ حسن صاحب معالم وقت وفات پدرش شهید ثانی چهار ساله بود .	صفحه ۵۲	واقعۀ پنجاه و یکم افتد نمودن شیخ حسن و صاحب مدارک بیکدیگر در اینکه شیخ صاحب معالم و صاحب مدارک در مجلس درس یکدیگر حاضر میشدند شرایک بودن شیخ با صاحب مدارک در قرائت بر مشایخ در ذکر اجازۀ شیخ حسن و صاحب مدارک	صفحه ۵۲	واقعۀ پنجاه و دو فرمایش مقدس از پسرلی در باره شیخ و صاحب مدارک استنکاف نمودن شیخ و رسیدن از ملاقات شاه عباس اول باینکه او عادل سلاطین شیعۀ بود در ذکر تضایف شیخ حسن حاکم معالم در ذکر تاریخ ولادت صاحب معالم و شهادت پدرش شهید ثانی	صفحه ۵۳	واقعۀ پنجاه و سه واقعۀ پنجاه و چهارم تولد شاهزاده یکمیرزا فرزند فتحعلی شاه قاجار در اینکه یکی از خطایب شاه فرزند کثیر اولاد است در اینکه اولاد صلیه شاه مغفور ذکر او و اناثا دوین و شخصت نفر بودند	صفحه ۵۳	واقعۀ پنجاه و چهارم واقعۀ پنجاه و پنجم و پنجمین افتاد نمودن موکب هما یون ناصرالدین شاه در سلطنت حرکت موکب هما یون در روز چهارم شهر رجب و تشریف فرما از پنجاه واقعۀ پنجاه و ششم فروردین موکب هما یون شا مذکور در لا بحر در .	صفحه ۵۴	واقعۀ پنجاه و هفتم شفا یافتن زائره کرمانیه در روضۀ مقدسه رضویه .	صفحه ۵۴	واقعۀ پنجاه و هشت واقعۀ پنجاه و نهم و تشریف واقعۀ پنجاه و دهم و تشریف تمام واقعۀ شصتم سبز پوشیدن اهل جند آباد در کن در اینکه حیدر آقا اسم حیدر لایعظم در وجه تسمیه حیدر آباد در کن در ذکر حیدر حیدر آباد در کن خصوصیات آن در ذکر عدد بیوزان و نفقات و آب و هوای حیدر آباد بطور اجمال	صفحه ۵۷	واقعۀ شصت و یکم در وصف چهار منار و مکه مسجد در وسط شهر واقع است در آن و مذاهب حیدر آباد در کن
---------	---	---------	---	---------	--	---------	--	---------	---	---------	--	---------	---	---------	---	---------	--	---------	---	---------	--	---------	--	---------	--

۲
احضاد غور حسام
مربوبه خوانا زاد در خارج
مشهد



صفحه	کفایت لباس بر پوشیدن افغانی	صفحه	در کفایت و نکات اسرافیل و غیره	صفحه	واقعۀ پنجم دفن شدن عرب الخطاب
۵۸	واقعۀ شصت و یکم قیام قیامت کبری بر طایف اعم کو و مناقب رضوی در آنکه قیام قیامت در ساعت آخر روز جمعه خواهد شد خبر از اهل المؤمنین از موقع قیامت بعد از مراجعت از جنگ دزد گرد متلایار دنیا بعد از حضر قامر صلوات الله علیه در آنکه قبل قیام قیامت باد سرنیکو خواهد شد	۵۷	در آنکه هشتاد و نه سال عمر دنیا برای ال محمد علیهم السلام است در آنکه دولت ال محمد علیهم السلام در آخر دنیا ظاهر خواهد شد	۵۶	واقعۀ هفتاد و یکم بامهران و آنکه مدت حکومت او دو ماه و نه روز بود
۵۹	در آنکه وقت قیام قیامت بر مردم مخفی و پوشیده است در آنکه وجه تعبیه قیامت بساعت در آنکه در وقت قیام قیامت مردم غافلند در بازار و مشغول بکسب و اولی چیزیکه از آثار قیامت ظاهر گردد زلزله و نور خورشید است	۵۵	در کفایت حشر و نشر مردم در قیامت نزل خورشید از آسمان چهار بار دنيا و فرو رفتن مردم در عرقها خود تمام شدن اشکهای مردمان و جفا شدن خون از چشمهای ایشان در تحقیق سرائیکه قیام قیامت در اول دهه عاشورا خواهد شد	۵۴	واقعۀ هشتاد و یکم در آنکه هفتاد و یکم واقعۀ هشتاد و یکم واقعۀ هشتاد و یکم
۶۰	در بیان شکل و هیئت مؤسرافیل در آنکه اسرافیل چهار مرتبه در صور میدمد	۶۳	واقعۀ سی و یکم بوسن از شک ماه و نجات یافتن او از اندوه دریا	۶۲	واقعۀ سی و یکم واقعۀ سی و یکم واقعۀ سی و یکم
		۶۴	واقعۀ سی و یکم واقعۀ سی و یکم واقعۀ سی و یکم	۶۵	واقعۀ سی و یکم واقعۀ سی و یکم واقعۀ سی و یکم
		۶۶	واقعۀ سی و یکم واقعۀ سی و یکم واقعۀ سی و یکم	۶۷	واقعۀ سی و یکم واقعۀ سی و یکم واقعۀ سی و یکم

روزگار استجاب و روز
روز اول محترم

صفحه ۶۷	در ذکر طلب نمودن عمر بن الخطاب ابوطیحه انصاری و ادرود و قتی دروصیت عمر بن الخطاب با طیحه انصاری در امر خلافت	صفحه ۷۱	در ذکر اختلاف اقوال در حدود عمر الحسین اشعار و بیعت اعظم در ورو و امام علیه السلام بکر بلا ذکر اشعار و بیعت بن نفع و بیعت جعفر	صفحه ۷۵	در بیانکه امام الاطهار و غرضان در عهد کاسره و آخر عهد طاهر در بیعت و مرور بود تقوی بن نمودن هر بن الرشید و لایب خراسانی بعض بن محمد خراسانی
صفحه ۶۸	واقعہ ی قیام و درویش سید الشهداء علیه السلام بکر بلا ایشان در کربلا و سور شدن انحصار بر هفت مرکب او کشیدن و کربین امام علیه در موقع نیدن اسم بکر بلا	صفحه ۷۲	ذکر اشعار در فضیلت بکر بلا در ذکر بیعت قول در تاریخ و در واکبر	صفحه ۷۵	واقعہ هفتم و وفات شیخ زاهد ورام بن ابی فراس در حله در بیانکه ورام بن ابی فراس از اولاد مالک بن حرث اشتر مخفی بود در بیانکه ابن ابی فراس جد مادری سید بن طاووس است و آخر زاهد بود در ذکر وصیت ابن ابی فراس و سید بن طاروس در باب نکیبت عقیق
صفحه ۶۹	خبر دادن امام علیه السلام از شهادت اصحاب اسیری عیال خود در بیانکه کربلا در رنج در حساب اعداد اجد مطابق و موافق است در بیانکه علی با کلمه بحق و نمک نیز مطابق و موافق است	صفحه ۷۳	واقعہ چهارم نامه نوشتن امام علیه السلام برای اهل کوفه در ذکر ترجمه نامه امام علیه السلام و دادن امام نامه بقیس بن سهر دستگیر شدن فاصدا امام در کوفه و شهید شدن انجناب و سید خبر شهادت قیس بن سهر و سید و بیعت با امام علیه السلام و بیانکه امام از کوفه خروج از مکه و نامه نوشتن برای اهل کوفه تحقیق و بیعت با شیخ الاورج و باره عبد الله بن بقطر و قیس بن سهر	صفحه ۷۵	واقعہ هشتم دفن شدن شیخ شهاب الدین عمر بن محمد سهروردی در رودیه واقعہ نهم در ورو و کرب میرزا شاهرخ در داد السلطنه هرات و سید خبر وفات میرزا سعد و قاص میرزا شاهرخ
صفحه ۷۰	انقلاب واضطراب علیا جناب زینب و زیارت امامان مکرر و در بیان ترجمه آو ترک الفطام و اول کسیکه این مثل را گفت در ذکر اینکه امام تواج قبر خود از اهل نیتوا خرید	صفحه ۷۴	واقعہ پنجم جمع نمودن امام علیه اهل بیت خود و او کربین انصاری واقعہ ششم در ورو جعفر بن محمد خراسانی و اهل خراسان بمرو	صفحه ۷۶	واقعہ دهم و وفات سلمان بن شوکل مستکنی بالله عباسی در بیانکه خلفاء بنی العباس بود قسم بودند علی قیاس و مصر بین و ذکر مکه سلطنت و پادشاهی هر یک از دو فرقه بنی عباس و ذکر عهد خلفاء عراق و مصر و ذکر خلیفه اول و آخر ایشان و ذکر ترجمه مستکنی خلیفه دم بر سید و ذکر مکه خلافت و مکه عمر و تاریخ وفات مستکنی
صفحه ۷۱		صفحه ۷۵	در وصف شهر مرو و کسیکه ان شهر را بنیاد نمود در وصف مسجد جامع و دارالانوار شهر مرو		

باز در احوال کلامی



صفحه ۷۶	واقعہ یازی ہر جلوس سلطان سلیمان عثمانی بر سر بر سلطنت در وصف دلا شوب صالحہ سلطان والدہ سلطان سلیمان عثمانی نارنج جلوس سلطان سلیمان عثمانی عثمانی بر سر بر سلطنت در ذکر مدت سلطنت و مدت عمر سلطان سلیمان عثمانی در اینکہ سکہ مسکہ منقوش نام دار از نایب تنگی زمان برادر سلطان سلیمان	صفحه ۷۸	(تذییل) در ذکر وقایع روز دوم محرم بقول بعضی از مورخین واقعہ اول مرض شدن حضرت آدم بر مرض و فوٹ واقعہ دوم بالارفتن حضرت ادریس باستان و دخول او بہشت واقعہ سیم بصر ابرہہ اولا بقول حضرت یوسف را و بچاہ قناد انحضرت واقعہ چهارم فر بردن ناهے حضرت یونس علیکہ را بدریا واقعہ پنجم دفن شدن عمر بن الخطاب در رواق پیغمبر واقعہ ششم ورود حضرت جواد علیہ بیغداد واقعہ ہفتم خلع کردن مردم بغداد متعین بالله را از خلافت واقعہ ہشتم وفات ابوالقاسم علی بن حسن تنوخی واقعہ نهم بیعت کردن مردم تہم با الحاکم الخاکم بالله مصر	صفحه ۸۰	واقعہ سیزدهم رسیدن خبر شہادت شہ شہید امام محمد شایبہ واقعہ چہاردهم تولد بہرنا حسین علی رئیس طہا بہر ۱۲۳۳ واقعہ پانزدہم نزول مرکب ہا ہوشا و صوجا بہر ناصر الدین شہان واقعہ شانزدہم حاضر شدن اہل ہشت بہمانہ حضرت آدم صفی اللہ
روز یک بار از مہبت الہی قناد قصر از پنج و بنیاد	واقعہ دوم فرود آمدن فافا بازارگانان بر سر چاہ روشن دشب فرسادن مالک غلام خود را بر سر چاہ روشن برای اب کشیدن واقعہ سیم نجات یافتن حضرت یوسف علیہ از چاہ روشن در اینکہ چاہ حضرت یوسف در سے منزلی حضرت یعقوب علیہ بود در مقدار عقی انچاہ و اینکہ شد بن عاذا از اخر کردہ بود مدہوش شدن حضرت یوسف در قصر چاہ و آمدن جبرئیل بالین انجناب بشارت دادن جبرئیل از جانب رب جلیل بجنس یوسف توسل حضرت یوسف بال محمد در قصر چاہ در ذکر تفسیر آیت یا بشر هذا غلام و آیت و اسرہ بیضا	واقعہ چہارم خلاص شدن حضرت یوسف از زندان مصر در ذکر علت ابتلاے حضرت یوسف علیہ بر زندان در مصر در بیان سبب خلاص شدن حضرت یوسف از زندان و ذکر عاتیکہ انجناب در زندان خواند فرسادن پادشاہ ہفتاد نفر را با ہفتاد مرکب اراستہ برای حضرت یوسف در زندان دعا کردن حضرت یوسف برای اہل زندان در وقت خروج از زندان	واقعہ اول فرود آمدن مرد و از منارہ در زمین بابل در اینکہ طول قصر نمرود پنج ہزار ذراع بود و بر آیتہ دو فرسخ بود در کفیت بالارفتن و فرود آمدن نمرود بن کتخان از قصر در اینکہ نمرود بقدر بالارفتن کہ از نظرش غایب شد پیرانداختن غلام نمرود با شما و خون الودہ برگشتن تہر	واقعہ اول فرود آمدن مرد و از منارہ در زمین بابل در اینکہ طول قصر نمرود پنج ہزار ذراع بود و بر آیتہ دو فرسخ بود در کفیت بالارفتن و فرود آمدن نمرود بن کتخان از قصر در اینکہ نمرود بقدر بالارفتن کہ از نظرش غایب شد پیرانداختن غلام نمرود با شما و خون الودہ برگشتن تہر	واقعہ اول فرود آمدن مرد و از منارہ در زمین بابل در اینکہ طول قصر نمرود پنج ہزار ذراع بود و بر آیتہ دو فرسخ بود در کفیت بالارفتن و فرود آمدن نمرود بن کتخان از قصر در اینکہ نمرود بقدر بالارفتن کہ از نظرش غایب شد پیرانداختن غلام نمرود با شما و خون الودہ برگشتن تہر

روز اول کییک
تکرر کرد نکتہ کرد
در دینا ح



صفحه ۱۷	در ذکر کلماتی که حضرت یوسف علیه السلام بر زبان آورد در زندان نوشت .	صفحه ۱۹	در باب شرفی که قاضی هفتاد پنج سال در کوفه قضاء کرد .
۱۴	در ذکر اختلاف اقوال در مدت حبس حضرت یوسف علیه السلام در اینکه حضرت یوسف علیه السلام بعد از آنکه از کوفه رفت در زندان گرفتار شد در ذکر مبلغ عمر حضرت یوسف علیه السلام در زندان مصر .	۹۰	در اینکه عمر بن سعد در روز عاشورا در هفت ساله بود در ذکر تاریخ قتل عمر بن سعد و کشتار غنایا پیش از آنکه حضرت یوسف علیه السلام در زندان مصر .
۱۵	واقعه پنجم ورود عمر بن سعد بکربلا با چهار هزار سوار . فرستادن عمر بن سعد عروه بن قیس بن ابی امیه . گفتگو با کثیر بن عبد الله ثماله صید او و با کثیر بن عبد الله	۹۱	واقعه هفتمی رسیدن نائب این زباده بکربلا و برپا کردن این واقعه هفتمی و رسیدن نائب این زباده بن زباده برای امام علیه السلام مطالبه نمودن رسول جواب نامه این زباده را از امام علیه السلام
۱۶	پیغام آوردن قره بن قیس برای امام از جانب عمر بن سعد . فرمایش جناب حبیب بن مظاهر با قره بن قیس جواب دادن او و حبیب در ذکر ترجمه حال سعد بن ابی وقاص پدر عمر بن سعد اخراج ریح نمودن مغوی برای سعد بن ابی وقاص و قدح کردن مغوی او را .	۹۲	واقعه ششمی وفات حبیب بن خالد بر مکه در حبس هرون الرشید در ذکر وجه قتل بر او مکه و نسب جعفر بر مکه و ذکر اوائل حال او در ذکر تاریخ وصول جعفر علیه السلام بشام و حکایت عجبیه او با سلیمان بن عبد الملک
۱۷	در ذکر اشعار جده سید مجرم علیه السلام در باب خلافت فرمایش صاحب کتاب شفاء الصدور در باب نسب و فطرت عمر بن سعد در ذکر تاریخ ولادت عمر بن سعد بنی هاشم	۹۳	در ذکر اول کسیکه از براسکه بر مسند وزارت نشست . در ذکر تاریخ تولد وفات خالد بر مکه و خلافت حبیب بن خالد سپردن مهند عباسی پسر هرون الرشید را به حبیب بن خالد بر مکه
۱۸	در ذکر خراسان برپا شدن تمام بلاد و فاطمه برای غارت به امام علیه السلام در اینکه عبد لشکر بن پدر در کربلا چهار صد نفر بودند با چهار علم در اینکه چهار صد نفر از قضایای فلوله نوشتند بر اباحه قتل امام علیه السلام	۹۴	در ذکر تاریخ وفات قاضی هفتاد پنج سال در کوفه قضاء کرد .
۱۹	در ذکر صور فلوله شرح قاضی بر اباحه قتل امام علیه السلام در اینکه چند هزار پسر مرد که حامل قرآن بودند در غامی کردند برای ظفر لشکر بزرگ در ذکر کشتار شرح قاضی در مکه عام خروج الحاکمین من جده الخ در ذکر حضور شرح در نزد مختار و کیفیت قتل انور بود .	۹۵	در ذکر تاریخ وفات قاضی هفتاد پنج سال در کوفه قضاء کرد .
۲۰	در ذکر تاریخ وفات قاضی هفتاد پنج سال در کوفه قضاء کرد .	۹۶	در ذکر تاریخ وفات قاضی هفتاد پنج سال در کوفه قضاء کرد .



صفحه ۹۳	نموده اند بین یکی از سر امر .	مقدمه	*(تن پیل) *	صفحه ۹۷	بر خدا عنان دختر آدم علیه بود .
۹۳	حکایت مرد خنط مدد باجه	۹۶	در ذکر وقایع و حوادث روزیستم	۹۷	در اینکه عنان بیست انگشت داشت
	و عطایه فون العاده بجه باو		محرم بقول بعضی از مورخین *		و در هر انگشتی روناخن مانده و دان
	بروز و طهونیکت خود برانکه		واقعه اول نجات پانن		مسلط نمودن خدا پنهان جان و از
۹۴	حبس کردن سندن شامک		حضرت یونس علیه از شک ماه		بر عنان دختر آدم و هلاک او .
	بجه و فضل و اولاد او را باهر		واقعه دوم بیست کردن	۹۷	روزگرداری رخ کشته شدن عوج
۹۵	در ذکر صفات چهار پسر بجه		مرد مدینه با عثمان بن عفان .		پسر عنان بدست مؤمن عمران .
	بطریق اجمال در اینکه در ذکر		واقعه سیم و در حضرت		در اینکه اول کسیکه در عالم آدم کش
	صفات برامکه پنج فایده است		سیدالشهداء علیه بکر کلا .		قابیل پسر آدم بود . در ذکر
	واقعه ای هم موقوف شدن	۹۶	واقعه چهارم خلع شدن ستن		علت اینکه زمین خون کسرا فرود
	منصور بالله مصر و مصر		بالله از خلافت بیعت با معمر بالله		لرزیدن زمین هفت شبانه روز
	در ذکر عد و مدت سلطنت		در ذکر استناب روزه روزیستم		بعد از قتل هابیل .
	بنی العباس مصر و ذکر خلافت		ماه محرم بنا بر نقل شیخ مفید علیه		در ذکر اشعار حضرت آدم علیه
	اول ایشان بیعت کردن سلطان		*(فصل چهارم) *	۹۸	در مصیبت فرزندان هابیل
	الملك الظاهر بقاض الفضاة		در ذکر وقایع و حوادث		سپاه شدن بدن قابیل بعد از
	بامسنصر بالله مصری .		*(روز چهارم محرم) *		کشتن برادرش هابیل .
	هفت منصر بالله مصر بفر		واقعه اول ولادت قابیل		در اینکه در ابتدا امر حیوانات
	تنجیر عران کفیت موقوف شدن		فرزند حضرت آدم ابو البشر علیه		هم با هم مخلوط بودند و بعد از
	منصر و مدت خلافت او		در اینکه ولادت قابیل در سال		یکدیگر جدا شدند علت اینکه
۹۶	واقعه یازدهم هر شرف		یکصد بیست و پنجم مبوط واقع شد		حیوانات و وحوش هر یک داخل
	شدن ایلچی انگلیس بحضور فتحعلی	۹۷	در اینکه از روزیکه حق تعالی از		در نوع خود میباشد .
	شاه قاجار تقدیم نمودن		و حواری خلق نمود از ایشان مجامع	۹۸	در تقصیر ایه یوسف فی الزمر من اخیه
	ایلچی انگلیس بقطعه الماس گرانبها		صاد و نشد مگر در زمین .		و ذکر نحوست چهار شبانه اخفاء
	بحضو خافانه رفتن ایلچی		در ذکر اختلاف اقوال در علما و		در ذکر اختلاف اقوال در موضع
	انگلیس با ذریا پیمان در حضرت		صلی آدم و حوا . در اینکه حضرت		قتل هابیل . در اینکه اول کسی
	سقطاب نایب السلطنه .		آدم چهل هزار نفر از فرزندان		آتش پرست شد قابیل پسر آدم بود
۹۷	واقعه دوازدهم		و فرزندان خود را دیدند		در اینکه بدترین مردم از حیث غذا
	و عو شد اهل بیست بهمانی		در ذکر کفیت حامله شدن حضرت		هفت نفرند در قیامت .
	حضرت نوح علیه السلام .	۹۷	حوادث مرتبه اول و گفتار او بآدم	۹۹	در شرح و بیان اینکه در بکوت
			در اینکه اول کسیکه بغی طغیان کرد		رُبعم مردم دنیا مردند .



صفحه

۹۹

او پنجه شدن قابیل در چشمه انبار
و معدن بودن او ناقبامت
در معدن بودن قابیل در اقصای بلاد
واقعۀ و می خراب شدن
قصر نمرود و مردود در زمین بابل
در فرین و امپار زمین نمرود اول
و نمرود ثانی و ازار نمودن
نمرود ثانی مردم را به بت پرستی
در اینکه چهار نفر از ملوک تمام
روز زمین را تصرف نمودند
خبر دادن منجمین بنمرود از زلزله
حضرت ابراهیم خلیل

۱۰۰

کشتن نمرود صد هزار طفل صبح
و ازار شدن خبر ولادت حضرت
امر کردن نمرود به بنای مناره در
زمین بابل برآمدن نمرود بر مناره
برای مبارزات با خالق السموات
در افتادن مناره نمرود و بهوش
شدن اهل بابل در ذکر عتق
اختلاف لغات و السنه مردم دنیا
خراب شدن خانه ها نمرود بان و
وجه تمییز شهر بابل
تفسیر آیه شریفه قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ قَالَتْ اِنَّ اللَّهَ بُنِيَانَهُمْ الْاَيَةُ

۱۰۱

در اینکه اصول تمام زبانها و لغات
مختلفه هفتاد و دو زبان است
در تفسیر آیه و مِنْ اَيَّانِهِ خُلِقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَ الْخِلَافِ
السِّنِّكُمْ

صفحه

۱۰۱

واقعۀ سیم یزدن
غلام بقلوس نام بر صورت حضرت
یوسف زخیر هادان مالک
برگردن حضرت یوسف علیه
سفرش و توصیه حضرت یوسف
برادران در باره پدرش یعقوب
گفتار حضرت یوسف به بر سر قبر
مادرش را چهل و مقابر الی
گفتگو مالک بن دعر خن اعی
حضرت یوسف علیه
رها نمودن مالک حضرت یوسف
از غل و بند و پوشانیدن جامه ها
نیک و انجناب

۱۰۳

واقعۀ چهارم تکلم
نمودن حضرت علیه در روز چهارم
ولادت و شهادت او بر آتش مادر
مریم در اینکه حق تعالی در نفر
از انبیاء را به پدر خلق فرمود
در تفسیر آیه اِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ
اللَّهِ كَمَثَلِ اٰدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ
در اینکه حضرت مریم در شب حامله
ببینی و در صبح وضع نمود
در اینکه مدت حمل حضرت مریم نه
ساعت بود بعد از آن حمل زایدی

۱۰۴

آوردن مریم قداقه عیسی را
بگو فرمود در روز چهارم ولادتش
تفسیر آیه شریفه وَ اَتَتْ بِهٖ قَوْحًا
مُحْمَلًا قَالُوا اِلٰهًا اَمْ بَشَرًا لَقَدْ جِئْتَ
بِشَايِئٍ اَوْ تَفْسِيرٍ اَيْهٖ يٰ اَخِي

صفحه

۱۰۴

فرین ما کان ابولک امره سو
تشیع کردن چهل هزار نفر فرین
نام از جنازه مرد صالحی که هرین
نام داشت در اینکه هفتاد
از بنی اسرائیل افتراء بشند بر مریم
گفتن شهادت دادن حضرت
عیسی بر آتش مادرش مریم
تفسیر آیه وَ جَعَلْنٰی بَارِكًا اٰتِيًا
كَتُّ وَاَوْصَانِي بِالصَّلٰوةِ

۱۰۵

در اینکه حق تعالی ده کودک را قبل
از گو باشد بسجده آورد
تکلم نمودن حضرت رسالت در روز
دوم ولادت تکلم نمودن حضرت
امیر علیه با مادرش فاطمه بعد
از ولادت تکلم نمودن حضرت
جواد علیه در روز هفتم ولادت
تکلم نمودن حضرت حجه بن الحسن
صلوات الله علیه در روز نهم ولادت

۱۰۶

شهادت دادن کودک سه
بر آتش حضرت یوسف علیه
در تفسیر آیه اِنَّ كَانَ مَقْصُودُ
قَدْ مِنْ قَبْلِ فَصَدَّقَتْ وَ هُوَ
مِنَ الْكَافِرِيْنَ در اینکه آن
کودک سه ماهه که شهادت دار
پس خاله زلیخا بود

۱۰۷

در اینکه آن کودک در اخرام
بمنصب زارت حضرت صدق نائل
گشت تکلم نمودن کودک شهر
خواره ماضی ال فرعون



صفحه ۱۳۰	در اینکه فرعون که با حضرت موسی علیه السلام مجادله میکرد برادر فرعون ثالث در ذکر شمای فرعون و علت بریدن او و اینکه او مانند حیوانات دروداش از خاک آلوده بود فرعون و تفرقه نمودن احقاد اسباط امرا و را در ذکر ابناء و اضرار فرعون و نبش	صفحه ۱۳۱	با ولاد یعقوب علیه السلام در اینکه فرعون و چهار ساله و دعوی خداوند کرده و طغیان او از حد گذشت مأمور شد بنی اسرائیل بگویند حق زبور بطلان	صفحه ۱۳۲	اسر نمودن خداوند و طغیان بخروج موسی بن عمران از وادی مصر در اینکه روز نهمه بستان عید فطر بنی اسرائیل است و وجه تسمیه آن در ذکر عید بنی اسرائیل در هنگام خروج از مصر و بستان ایشان نکات در باب احیاء خبر ایشان فرعون و ال فرعون از فرار و کفر و کفر	صفحه ۱۳۳	طغیان و حرکت قبطان در عقبه حضرت موسی و بنی اسرائیل فرستادن فرعون و شصت هزار مرد کار از موده و ادراک و مقتدر سپاه حرکت فرعون در عقب بنی اسرائیل با هزار هزار سوار و غنای زیادگان در اینکه در میان ایشان فرعونیان مقتدر و اسب و قوتها و طلاق کردن بود. تفرقه و راکب اسرائیلیان در موقع رید سپاه قبطان	صفحه ۱۳۴	مأمور شد بنی اسرائیل بتوسل و تمسک بآل محمد علیه السلام گذشتن بنی اسرائیل از وادی بواسطه توسل آل محمد علیه السلام در اینکه مسافت پهنای خلیجی که بنی اسرائیل از آن گذشته چهار فرسخ بود	صفحه ۱۳۵	عمر کردن کاتب بن بوختان در باب برگشتن او و کفار او بانی اسرائیل. شکافه شدن دولت و بنای در باب اعجاز حضرت موسی علیه السلام. شکست شدن اب در بیان کوه قیام اسباط حاملین ریشان فرعون و انکار و بکار در باب و کفار او و انکار و بکار	صفحه ۱۳۶	شدن در باب. در ذکر کفایت درود بنی اسرائیل بدربار و رفتن جبرئیل مقدم بر فرعون. ملاک فرعون وال فرعون در وادی و نجات یافتن بکین از ایشان. تفسیر آیه شریفه فَاَخَذَ نَارَهُ وَجُودَهُ فَنَبَذَهَا فِي فِي الْيَمِّ. ایمان آوردن فرعون و کردار و کفار جبرئیل با او. بیرون آمدن آب دینا غشای قبطان از بیرون افتادن جند فرعون	صفحه ۱۳۷	تفسیر آیه شریفه قَالُوا يَوْمَئِذٍ يَكُنْ يَدُكَ لِيَكُونَ لِمَنْ خَلَقْتَ مَسْرُورٌ جبرئیل بسبب ولایت اَمْسُكُ اِنَّ لَآ اِلَهَ اِلَّا الْاَلَهَ اَمْسُكُ در تفسیر آیه و از فرعون بگویم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ	صفحه ۱۳۸	تفسیر آیه شریفه قَالُوا يَوْمَئِذٍ يَكُنْ يَدُكَ لِيَكُونَ لِمَنْ خَلَقْتَ مَسْرُورٌ جبرئیل بسبب ولایت اَمْسُكُ اِنَّ لَآ اِلَهَ اِلَّا الْاَلَهَ اَمْسُكُ در تفسیر آیه و از فرعون بگویم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ	صفحه ۱۳۹	تفسیر آیه شریفه قَالُوا يَوْمَئِذٍ يَكُنْ يَدُكَ لِيَكُونَ لِمَنْ خَلَقْتَ مَسْرُورٌ جبرئیل بسبب ولایت اَمْسُكُ اِنَّ لَآ اِلَهَ اِلَّا الْاَلَهَ اَمْسُكُ در تفسیر آیه و از فرعون بگویم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ	صفحه ۱۴۰	تفسیر آیه شریفه قَالُوا يَوْمَئِذٍ يَكُنْ يَدُكَ لِيَكُونَ لِمَنْ خَلَقْتَ مَسْرُورٌ جبرئیل بسبب ولایت اَمْسُكُ اِنَّ لَآ اِلَهَ اِلَّا الْاَلَهَ اَمْسُكُ در تفسیر آیه و از فرعون بگویم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
----------	---	----------	---	----------	---	----------	--	----------	--	----------	--	----------	---	----------	---	----------	---	----------	---	----------	---

*(پنجم مجرم) *

*(فهرست مطالب مجلد اول کتاب جواهر الکلام فی سوانح الایام) *

*(۱۷) *

صفحه ۱۳۸	بن مالک خراسانی فی خراسان واقعه ششم خلع نمون بن العباس مامون عباسی و از خلافت و بیعت نمودن ایشان با ابراهیم بن محمد راه یافتن هرج و مرج در دیار عراق و مشورت نمودن مامون با فضل بن یحیی	صفحه ۱۴۰	در نزد یک جامع . در ذکر مدت ملک ملک ظاهر و نش سکه او و نصرت او و ضرورت شام	صفحه ۱۴۲	غریب سبزوادی و لشکرگاه نمودن او در زمین مصلی . نامه نوشتن حسام السلطنه برای اهالی سبز و جواب دادن ایشان . مخاصره نمودن شاهزاده شهر سبز را و سگر بندی لشکر بان . ملحق شدن شاهان با ششصد بلشکرگاه حسام السلطنه . فرستادن شاهزاده جماعه را در محال کوه پیدر در طاباذق او تراق کردن جماعه از مرده خا در باغ زرگران در نیم فرسخ
صفحه ۱۳۹	در ذکر علت طلب کردن مامون حضرت رضا علیه السلام را بمرد و و سعید النجف . ترویج نمودن مامون در خور و اما الفضل را بحضرت جواد علیه السلام . مبدل شدن اعدا و ثواب سود بر ارباب و لباس های سبز در زمان مامون . و شور آمدن و بیهوشی امام علیه السلام بر بعض از بنو عباس و بیعت ایشان با ابراهیم	صفحه ۱۴۱	فتحعلیشاه ابراهیم خان اعضا الدوله را بتسخیر آن قلمه مامون شاهزاده حسام با جماعه از لشکر بمخاصره سبزوادی	صفحه ۱۴۳	واقعه سبزوادی جعفر قلیخان ایلخان بهنجون باروری حشمت الدوله . واقعه چهاردی حرکت نمودن میرزا احمد خان ناظم دیوانخانه از طهران بخوار درخواست نمودن اهل هرات از دربار ناصر الدین شاه حکمران هرات را برای صید خان . فرستادن صید خان میرزا بزرگ خان را با پیشکشی لایق بدرگاه شاهنشاه .
صفحه ۱۴۰	واقعه هفتم در ورمیج بالله عباسی بیدار با اتفاق و صفت محبوس شدن باغرم در سر خلافت و ریختن هوا داران با صطیل بیرون آوردن مردم معتز و قوی را از زندان و متکفل شدن معتز منصب خلافت	صفحه ۱۴۱	واقعه یازی همتا بغداد جشن نوروزی در ظاهر هرات در عهد محمد شاه غازی . دستور دادن محمد شاه قاضی بلک از قواد لشکر زاد در کار محاکمه بلد هرات . بیم دادن وزیر مختار انگلیس کارداران از خلایق امر هندوستان . استقبال نمودن ملازمتان محمد شاه غازی از وزیر مختار دولت انگلیس و وزیر مختار دولت روسیه	صفحه ۱۴۳	واقعه یازی همتا شاه رضوان جا بگاه ناصر الدین شاه قاجار از سمنان و تسخیر فرمانه او در منزل آهوان . واقعه شانزی همتا اهل همتا بهمانه حضرت کلیم الله
صفحه ۱۴۰	واقعه هشتم بخاربه سبزوادی بافرقه تبار در نزدیکی حصه و ظفر یافتن مسلمانان بر ایشان	صفحه ۱۴۲	واقعه یازی همتا کج دادن حسام السلطنه از جانب	صفحه ۱۴۳	واقعه یازی همتا کج دادن حسام السلطنه از جانب



(ششم محرم)

(فهرست مطالب جلد اول کتاب احوال کلام فی سوانح الانبیاء)

صفحه ۱۴۳	*(تذیل ۹)* در ذکر وقایع در زینم محرم *(بقول بعضی از مورخین)* واقعه اول مریض شدن حضرت ادریس بموضع وفات واقعه دوم عیون نمودن حضرت موسی علیه السلام بکوه طور	صفحه ۱۴۱	در ذکر اینکه در مجلس بلعم دوازده هزار قلمدان بود برای معلمین در اینکه بلعم از شهر کنعان بود و او از جای خود عرش را میبرد لشکر که موسی بن عمران علیه السلام با جبار بن بلاد شام	صفحه ۱۴۸	هلاک شدن هفبار هزار نفر از بنی اسرائیل بجهت فساد بکرد و بکون در اینکه حق تعالی غمخیز نمود موسی بن عمران را در تعذیب بنی اسرائیل بین یک از سه عذاب کشته شدن پنج نفر از ملوک جبار با بلعم بن باعور و شمشیر بنی اسرائیل اسیر کردن بنی اسرائیل زنان و فرزندان جبار بن را
صفحه ۱۴۴	واقعه سیم وفات عبد انطع بن امام جعفر صادق واقعه چهارم کشته شدن یحیٰی بن برادر امام عباس واقعه پنجم وفات سید رضی رضوان الله علیه واقعه ششم وفات سید مرتضی علم الهدی رضوان الله علیه	صفحه ۱۴۵	در اینکه لشکر حضرت موسی علیه السلام شصت هزار نفر قصد کس بودند اطهار عجز نمودن جبار بن و ملحق شدن ایشان به بلعم بن باعور از دست دادن بلعم بن خود را بطبع نوید و نوا میزدند روان شدن بلعم بجانب کوه حبان برای نفرین کردن بر اهل ایمان	صفحه ۱۴۹	در ذکر عذ گار و گوشتدان اینکه بنی اسرائیل بغیبت بودند در اینکه بنی اسرائیل به و در هزار دختر با کوه با سپهر گرفتند در اینکه بنی اسرائیل شازده هزار مقتصد و پنجاه شتال طلبانند در تحقیق اینکه بخاری بنی اسرائیل با جبار بن بعد از وفات حضرت موسی بدست پوشش بن نوا شد
صفحه ۱۴۴	*(تکمیل)* در ذکر اخادشی که شیخ صدق عابد لرجمه در این روز املاک سؤال نمودن سعد بن قاص از عذ موسی و ریش خود نظر کردن پیغمبر بر صورت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و گریستن آنحضرت	صفحه ۱۴۶	بخی در آمدن راز گوش بلعم و کفار او که و بچک این تذکیب در اینکه داخل بهشت نمیشود از جوانان مگر سه جوان مقتول شدن بلعم و او پخته شدن زبان او بر سینه اش ایه وائل علیهم السلام نبأ الذی انبأه ایا انما فانیلح منها	صفحه ۱۴۹	واقعه هفتم جمع شدن بیت هزار مقابل در کربلا برای خاریه با حضرت سید الشهداء در ذکر اینکه شمر بن ذی الجوشن دو مرتبه بکربلا آمد در ذکر احوال در عذ لشکر بن زیاد در تحقیق عذ لشکر و جمع بین اقوال و باب مقابل
صفحه ۱۴۵	*(فصل ششم)* در ذکر وقایع حرم واقعه اول سلب شدن اسم اعظم از بلعم بن باعور و بیرون آمدن زبان او از دهانش در اینکه بلعم بن باعور در صحف و عالم باسم اعظم و صلی الله علیه و آله	صفحه ۱۴۷	در تفسیر آیه فمثلة کثل الکلب ان تمجل علیه بلهت او تترکه بلهت در ذکر وجه تشبیه بلعم با بک و ذکر بعضی از مطالب دیگر در ذکر گفته امام غزالی در وصف بلعم بن باعور نعلین موسی علیه السلام را چاغلیه بنی اسرائیل	صفحه ۱۵۰	مرتب بکربلا آمد در ذکر احوال در عذ لشکر بن زیاد در تحقیق عذ لشکر و جمع بین اقوال و باب مقابل

صفحه ۱۵۲	واقعه سیم تا چهارم نمودن ابن زیاد و عمر بن سعد را بر قتل امام پیران آمدن ابن زیاد از کوفه و نزول او در نجف . کشتن ابن زیاد مرد شاه را که برای مهی از لشکرگاه بکوفه آمد بود .	صفحه ۱۵۴	در اینکه سید مذکور در دنیا شعر را بنویسید و در پیش از حفظ نمود . در اینکه سید هدیه و تحفه از کسی قبول ننمود بجای که هدیه پدر خود را از پیغمبر تغییم نمودن و زهر هلهلی سید رضی را بیشتر از سید مرتضی استیفاء طبع او . بنا نمودن سید دارالعلم طلاب را و مهیا نمودن انجناب ما بحاج ایشانرا . حاضر شدن فخر الملک و زهر اعیان و قضای بغداد بر جنازه سید حاشدن جسد سید رضی بکربلا و دفن شدن او در نزد قبر والدش	صفحه ۱۵۵	در ذکر گفتار قاضی حلیفه سید که گویا استیفاء میبکند از پیغمبر اقتدا نمودن سید رضی برادرش سید مرتضی و فرزند نمودن انجناب نماز را در وقت رکوع فرمایش سید رضی برادرش سید که در بگردان ابواقنداء نمیکند در ذکر نالیفات نفیسه سید رضی رضوان الله علیه .
صفحه ۱۵۳	گفتار جناب جیب بابنه اسد و دعوت نمودن او ایشانرا بصورت افام علیه . در اینکه نو و نفران بنه اسد اجابت نمودند دعوت جناب جیب را . مقاله بنه اسد بالشکر ابن زیاد در نیم شب و هزیمت رفتن ایشان .	صفحه ۱۵۶	در اینکه قبر سید و قبر سید مرتضی در محل قبر سید ابراهیم مجاب سوال نمودن ابن سیراف نخوی از سید رضی از باب تمرین . سوال نمودن هرون الرشید از مامور در طفولیت او بر سبیل تمرین حسن شدن بحر شعر بر سید مرتضی و مراجعه نمودن انجناب سید خبر دادن سید مرتضی از وقت وفات برادرش سید رضی علیه السلام	صفحه ۱۵۷	در ذکر حکایت عجیبه ابوتمام طایه شاعر یا معتمد و خبر دادن معتمد از وقت وفات ابوتمام و اگدن نمودن معتمد عباسی شهر موصل را با ابوتمام طایه شاعر در ذکر قصه ابوتمام بنابر نقل کتاب وفیات الاعیان .
صفحه ۱۵۴	واقعه ششمی وفات سید اجل شریف و عنصر لطیف سید در اینکه نسبت سید رضی به پنج واسطه منتهی میشود بحضرت بن جعفر . در ذکر تاریخ ولادت سید و مهتار انجناب رفون علم	صفحه ۱۵۸	در ذکر اول کسیکه کتاب فیه الجلاله را شرح کرد . واقعه هفتم حکم نمودن شاهزاده نایب میک در شهر هرات باینکه باسم پادشاه محمد خطبه بخوانند . فرستادن مهربادگار محمد استمالک نامها باسم کار و شاهر نزول مهربادگار محمد در شهر سلطنتی و جلوس او بر تخت پادشاهی و در و سلطان حسین مهربادگار سلطنتی بطور شهنشون .	صفحه ۱۵۹	در ذکر اول کسیکه کتاب فیه الجلاله را شرح کرد . واقعه هفتم حکم نمودن شاهزاده نایب میک در شهر هرات باینکه باسم پادشاه محمد خطبه بخوانند . فرستادن مهربادگار محمد استمالک نامها باسم کار و شاهر نزول مهربادگار محمد در شهر سلطنتی و جلوس او بر تخت پادشاهی و در و سلطان حسین مهربادگار سلطنتی بطور شهنشون .

در ذکر اختلاف اول
دو وفات سید رضی
علیه السلام



صفحه ۱۶۰	وحدار بن عظیم بن شاه عباس اول و عبدالمؤمن خان اوزبک در نزدیکی هرات .	صفحه ۱۶۱	در اینکه کلمه الله تعالی استخانت و مخصوصاً حضرت موسی علیه السلام در اینکه حضرت ابراهیم با چند نفر از انبیاء تکلم نمود .	صفحه ۱۶۴	واقعۀ سیمین مع نمودن شکر کوفه ال رسول از شریک در ذکر مصونۀ امام ابن زیاد بر عمر بن سعد در باب منع اب .
۱۶۰	واقعۀ دهم لشکرگاه نمودن فتحعلیشاه ظاهر رومی حکم دادن فتحعلیشاه باینکه محمد فایزخان را زینب و کت پوشند .	۱۶۱	در اینکه حضرت رسالت در و از هزار کلمه از خداوند رحمت شنید در اینکه کلماتی که حضرت رسالت از خدا شنیدند بر سه قسم بود .	۱۶۵	نامۀ نوشتن ابن زیاد برای عمر سعد و هدی نمودن او از بخارا و و سامع با امام علیه السلام گفتار مولف در باب کفر و تقوا عبدالله بن زیاد علیه لعنة گشتن ابن سعد عمر بن حجاج با پانصد نفر بر سر عید فرات در اینکه بقدر نیم فرسخ شریعه را سوار و پیاده احاطه نمودند .
۱۶۰	واقعۀ یازدهم برون شدن ساعیان از بخوشان و ملحق شدن او ببلشکرگاه حاکم واقعۀ دوازدهم هفت موکب هابون ناصر الدین شاه قاجار از منزل اهوان و نزد در منزل قوشه در سفر خراسان	۱۶۱	در اینکه جبرئیل چهارصد هشتاد مرتبه پیغام آورد برای حضرت موسی در اینکه جبرئیل چهارصد بیست هزار مرتبه نازل شد بر پیغمبر خاتم در تحقیق کفایت تکلم نمودن خدا تعالی باموسى بن عمران علیه السلام در اینکه موسی بن عمران کلام خدا را از جمیع جهات و جمیع اعضا شنید در ذکر علت اینکه خدا تعالی موسی بن عمران را کلمه خود را بپند در فضیلت سجود و در طرف رو بر خاک نهادن برای خدا تعالی .	۱۶۲	واقعۀ سیزدهم حاضر شدن اهل هشت در مجلس شایسته حضرت علیه در جنت عدن .
۱۶۰	*(تذییل)* در ذکر وقایع روز ششم مجرم *(بیتول بعضی زموئل)* واقعۀ اول شهادت حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام در بعلبک	۱۶۳	در اینکه موسی بن عمران کلام خدا را از جمیع جهات و جمیع اعضا شنید در ذکر علت اینکه خدا تعالی موسی بن عمران را کلمه خود را بپند در فضیلت سجود و در طرف رو بر خاک نهادن برای خدا تعالی .	۱۶۵	واقعۀ بیستمین شکر کوفه ال رسول از شریک در ذکر مصونۀ امام ابن زیاد بر عمر بن سعد در باب منع اب .
۱۶۱	واقعۀ دوم در و دران سعد و زمین کربلا بقول صاحب *(فصل هفتم)* درین کرد و قایع روز *(هفتم مجرم)* واقعۀ اول تکلم نمودن خدا تعالی باموسى بن عمران علیه السلام	۱۶۳	در اینکه موسی بن عمران کلام خدا را از جمیع جهات و جمیع اعضا شنید در ذکر علت اینکه خدا تعالی موسی بن عمران را کلمه خود را بپند در فضیلت سجود و در طرف رو بر خاک نهادن برای خدا تعالی .	۱۶۴	واقعۀ سیمین مع نمودن شکر کوفه ال رسول از شریک در ذکر مصونۀ امام ابن زیاد بر عمر بن سعد در باب منع اب .

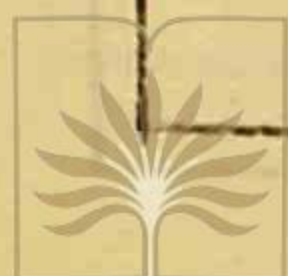


فهرست مطالب مجلد اول کتاب حیر الکلام فی سوانح الایام
(هشتم محرم)

صفحه ۱۶۶	نفرین کردن امام علیه السلام در حق عبدالله بن حصین و هلاک آن او از عطش . در ذکر اشعار شیخ عبدالحسین اعلم علیه السلام الله اکبر یا لها الخ	صفحه ۱۶۹	جناب ابراهیم از کوفه بیرون شد در ذکر مشایخت نمودن مختار جناب ابراهیم را و گفتار آن بزرگوار در ذکر رجوع خوانی جناب ابراهیم هنگام خروج از کوفه و ذکر مکه رجز او . نزول جناب ابراهیم در کار قصر خا در در چها فرسخ موصل . بیرون شدن عبدالله بن زیاد از موصل با هشتاد و هزار نامزد . تبیین نور و نور صد چهل و سیم هجری در هشتاد	صفحه ۱۷۰	واقعۀ چهارم فرساده امام علیه السلام در خود حضرت ابی الفضل را بطلب ب...	صفحه ۱۷۱	واقعۀ هفتم نزول هما یون ناصر الدین شاه قاجار در منزل امیر اباد .	صفحه ۱۷۲	واقعۀ هشتم حاضر شدن اهل بیست در زبرد رخت طوی بهمان حضرت خاتم الانبیاء *(تذیل)* در ذکر وقایع روز هفتم محرم *(بقول بعضی از مورخان)* واقعۀ اول نجات یافتن حضرت یونس از شکم ماهی و انوار واقعۀ دوم نجات امام عباس از ستم امیر خنجر	صفحه ۱۷۳	واقعۀ نهم بیرون رفتن جناب ابراهیم بن مالک از کوفه برای دفع عبدالله بن زیاد در ذکر اختلاف اقوال در روز خروج جناب ابراهیم بن مالک از کوفه در ذکر قبایل و عدلش که با	صفحه ۱۷۴	واقعۀ دهم ستم نمودن جیب بن مظاهرا از قبیله بنی اسد *(فصل هشتم)* در ذکر وقایع خود روز هشتم محرم واقعۀ اول مامور داشتن عثمان عمال خود را بویلا بات و ثغور مملکت . تفویض نمودن عثمان حکومت کوفه را بعد بن ابی وقاص بازداشتن عثمان سعد را از عمل بعد از استوار شدن امر خلافت برای او . در اینکه عقبه بن ابی معطی که بود که خوب بروی پیغمبر افکند واقعۀ یازدهم حفر نمودن امام چاهی در پشت خیمگاه مخفی شدن اثر چاه بعد از برپا شدن و پر شدن مشکها . نامه نوشتن ابن زیاد برای عمر بن سعد و امر نمودن او بکشتن بر امام *(واقعۀ سیم)* فرستادن امام علیه السلام برادر خود حضرت ابی الفضل را با بیست نفر سواره و بیست نفر پیاده بسوی شریعه فرات . در ذکر اختلاف اقوال در روز داشتن امام و در حضرت ابی الفضل مکالمه عمرو بن حجاج با جناب هلال بن نافع در ترش شریعه
----------	--	----------	--	----------	--	----------	--	----------	---	----------	--	----------	---

(۲۱)

در ذکر اشعار
بن عرفد علیه السلام
امام بکنه الحزن و
الانس والتمنا الخ



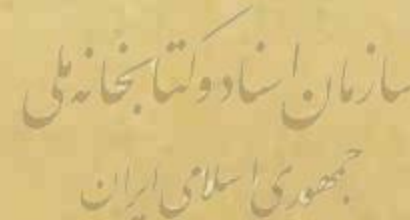
(هشتم مجرم)

(فهرست مطالب مجلد اول کتاب جواهر الکلام فی سوانح الایام)

(۲۲)

صفحه ۱۷۴	در اینکه حضرت ابی الفضل با آعون خود بیست و شش سال حرم آوردند...	صفحه ۱۷۴	حسین بن علی بن ابی طالب بیست و شش سال انجناب با او بیست و شش سال	صفحه ۱۷۷	منعصم عباسی باشد خواص الدین طوسی در ذکر علت اینکه
۱۷۳	واقع چهارم در ذکر ناله امام علی علیه السلام با عمر بن سعد و تمام حجت نمودن آنحضرت در ذکر احوال ارباب مقابل شب ناله آنحضرت با ابن سعد در ذکر نصیحت و وعظه نمودن امام علی علیه السلام ابن سعد و طلب یار نمودن آنحضرت از او و گذار نمودن امام علی علیه السلام چشمه بغیغه را با ابن سعد اظهار خوف نمودن اهل بیت علیهم السلام	۱۷۵	واقع پنجم در ذکر این سعد برای ابن زیاد بعد از ملاقات نمودن او با حضرت حسین در ذکر مضمون نامه عمر بن سعد برای ابن زیاد علیه السلام در ذکر گفتار ابن زیاد بعد از خواندن نامه عمر بن سعد...	۱۷۸	واقع هفتم بیست و شش سال مردم قاهره با حاکم بامر الله مصر در ذکر سه قول دیگر در تاریخ مردم قاهره با حاکم بامر الله در ذکر عدد و مدت خلافت بنی العباس مصر در ذکر مختصری حاکم بامر الله در بغداد و طول کشد مدت اختفای او و گذار نمودن سلطان ملک ظاهر امور بلاد و جو ملک و حاکم بامر الله
۱۷۴	نفرین کردن امام علی علیه السلام بر ابن سعد باینکه خدا تو را در فرشت بکشد در ذکر گفتگوی با ابن سعد بر واپس بستن جوزی در تذکره در اینکه یکی از خصایص امام حسین علیه السلام این بود که واجب نمود بر آنحضرت نفقه از طاغنه زمان خود در اینکه نفقه از طاغنه زمان واجب بود بر ائمه علیهم السلام مگر بر حضرت حسین و حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه	۱۷۶	واقع ششم و لادن علی فرزند و چند پسرین طاووس در ذکر فرمایش پسرین طاووس در تاریخ و لادن دو فرزند خود سید محمد و سید علی	۱۷۸	واقع دهم وفات محمد بن محمد بن مالک اندلسی معروف باین نام در شمار... در ذکر ترجمه احوال ابن ناظم بطور واقع یازدهم حرکت موجب بر شاه رخ از ظاهر سلطنت بجانب قلعه النجف...
۱۷۴	در اینکه مغیره در موقع صلح نمودن با امام حسن از امام	۱۷۷	واقع هفتم کشته شدن حسام الدین منجم در سنه شصت شصت میر...	۱۷۹	واقع بیست و شش سال حضرت میرزا شاه رخ کورکانی





صفحه	تفسیر آیه وَوَصَّیْهِمَا إِبْرَاهِیمَ بَنِیْهِ وَیَعْقُوبَ بِأَنْبِیَیْ رِثَیْ اللّٰهُ اصْطَفٰی الْاٰیَۃ	صفحه	در اینکه فرعون دو طلب مرتبه زیاده از بیست هزار فرزند داشت اسرائیل بقتل رسانید .	صفحه	در ذکر فضیلت و زاری نمودن اهل نپنوار در خارج شهر و رفع شدن
۱۸۵	در اینکه حقیقتاً به چه حضرت ابراهیم را خلیل خود گردانید در ذکر اجتماع پسران حضرت ابراهیم برای تعزیت داره پدر بزرگوارشان در ذکر عقوبت شدن اسحق و رولا خود بجهت توبیح او و برادرش ابراهیم ناپنا شدن حضرت اسحق از پسران گرم بجهت عذاب نمودن حقیقتاً	۱۸۶	در اینکه چون مادر متولد شد ابداً آثار حمل برده ظاهر نکند در اینکه حضرت موسی بعد از ششماه و در روز از حمل متولد گردید در اینکه الهام شد بمادر موسی که در برادرش وراثت اندازد . مادر شدن مادر موسی باینکه موسی زاد در دهنل اندازد و بدایع حکمت را به بیند .	۱۸۹	عذاب زایش آمدن حضرت یونس با اهل و عیال خود بخار در رها و نشستن آنحضرت در کشتی در ذکر بر جای ماندن کشتی و فرما حضرت یونس با اهل کشتی . در ذکر آمدن قرعه بنام حضرت یونس تا چهل مرتبه .
۱۸۵	بشارت دادن جبرئیل بحضرت اسحق که حقیقتاً لایطفه چهار هزار سیصد و در بیست و چهار در ذکر فاصله فیما بین مشاهیر انبیاء علیهم السلام از عهد آدم تا زمان ولادت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم .	۱۸۷	واقعۀ سهمی نجات یافتن حضرت یونس از شکم ماهی و اندک در تفسیر آیه وَذَآلِیْکَ الْاٰیَۃُ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَّنْ نَقْدِرَ عَلٰیهِ الْاٰیَۃُ .	۱۹۰	در ذکر فرو بردن ماهی حضرت یونس را و ملازم شدن ماهی که ماهی او را طعمه توقرار نداده ایم . در تفسیر آیه فَلَمَّسَهُ الْحَوْتَ وَهُوَ مُیْلِمٌ وَذَکَرُ کَفِیَّتْ رَتْدَکَانَ یونس علیه السلام در شکم ماهی .
۱۸۵	واقعۀ قری و بمیلاد حضرت موسی علیه السلام و آله و عیال خواب دیدن فرعون که انشی از طرف شام بمصر رافقار و سراسر قبطیان را بوخت . در ذکر گفتار معبرین که شخصی در بنی اسرائیل متولد شود که هلاک تو و قوم تو بدست او باشد گماشتن فرعون قوایل را بر حوال و کشتن او پسران بنی اسرائیل را در تفسیر آیه وَازْجَعْنَا کُرْسِیَّ الْاَلِ فِرْعَوْنَ لَیْسَ مِنْکُمْ سُوَّ الْعَذَابِ	۱۸۸	در ذکر طبع نمودن ملوک و سلاطین در ملک و مملکت حضرت سلیمان در ذکر لشکر کشیدن پادشاه نپنوار بجانب بیت المقدس و محاربه او با یهود . مبعوث شدن حضرت یونس به شهر نپنوار بنا بر الحاح پادشاه و امر حقیقتاً .	۱۹۰	در ذکر مدّت مجوس بودن یونس در شکم ماهی . در تفسیر آیه فَبَدَّ نَآءُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِیْمٌ و ذکر محل نجات یافتن یونس از شکم ماهی . ردیاب شدن حقیقتاً درخت کدو برای یونس و پسر دادن اهلون صحرا بانجنا در تفسیر آیه وَانْبَثَا عَلَیْهِ شَجَرَةً مِّنْ یَّفْطِیْنِ وَذَکَرُ اَیْنِکَ مَکْسَرٌ گرد درخت کدو و نگرورد .
۱۸۵	گماشتن فرعون قوایل را بر حوال و کشتن او پسران بنی اسرائیل را در تفسیر آیه وَازْجَعْنَا کُرْسِیَّ الْاَلِ فِرْعَوْنَ لَیْسَ مِنْکُمْ سُوَّ الْعَذَابِ	۱۸۸	طلب عذاب نمودن حضرت یونس برای قوم و پسران رفتن انجذاب از شهر نپنوار .	۱۹۰	در ذکر علت اینکه رسول خدا ص درخت کدو را دوست میداشت

در تفسیر آیه فَلَوْلَا
اَنْتَ کَانَ مِنَ الْمُحْجِنِ
لَلْبَیْثِ فِیْ بَطْنِیْهِ لَیْ یَوْمِ
یَعْقُوْنَ ح



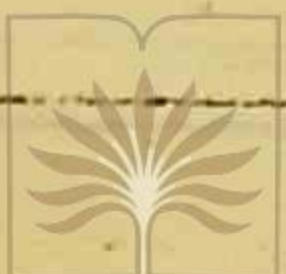
(فهرست مطالب مجلد اول کتاب جواهر الکلام فی تفسیر القرآن)

(۲۵)

صفحه ۱۹۱	در ذکر هشت قول در مدح محوس بودن یونس در شکم در تحقیق صدور ترک اولی از حضرت یونس که سبب الانجذاب واقع چهارم ولادت حضرت مریم بنت عمران پنج هزار و پانصد و هشتاد و دو سال بعد از هبوط آدم در اینک پدر مریم یوسف خوانند و بعد از آن گویند در اینک ضحیح عمران انا انا نام و و بعد از او راحنه میگفتند در اینک عمران پدر مریم از اولاد بن داود و پسر عم حضرت زکریا و زوجیه او حنه جدّه حضرت عیسی دیدن حنه مرغی را که با منقار بیشه خود را شکست و جوهر آن برآمد و طلب زنده نمود و آن	صفحه ۱۹۳	در تفسیر آیه فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَاَنْبَتَهَا نَبَاتًا خَیْثًا در ذکر اختلاف احوال مورخین در روز ولادت مریم علیها واقع پنجم ولادت حضرت یحیی بن زکریا علی نبینا و آلنا در تفسیر آیه بِاِذْ نَادٰی اِنَّا نَبْرَزُكَ بِعِلْمٍ اِمْرَاةُ یَحْیٰی لَمْ یَجْعَلْ لَهٗ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا در اینک حضرت یحیی قبل از خود سمی نداشت و معنی سیم نداشتن در تفسیر آیه رَبِّ اِنِّیْ یَکُوْنُ لِیْ غُلَامٌ وَاَکَانَتْ اُمِّیْ عَاقِرًا	صفحه ۱۹۵	اشاره و نوشتن بر زمین در تفسیر آیه وَاَسْلَمَ عَلَیْہِ یُوْسُفُ وَلِیْدٌ وَّیُوْمٌ مِّمُّوْثٌ وَّیُوْمٌ مِّمُّوْثٌ حَسًا در اینک او حسن موطن برای بنی ادرسه موطن است در اینک قنداقه حضرت یحیی را ملائکه با سخنان بردند و از هر هاء هشت بار غنا دادند در ذکر وجوه تسمیه الانجذاب یحیی و اینک تسمیه الفخیرت با بن اسم پیش از ولادتش بود در ذکر مرتبه خوف و بکاء و رقت قلب مضطرب شدن الانجذاب در وقت شنیدن احوال قیامت شکایت نمودن حضرت زکریا از بیماری گریه حضرت یحیی و خطا حق تعالی بار در ذکر طاقه نمودن حضرت یحیی در موقع شنیدن عقوبت حق تعالی در اینک لباس حضرت یحیی از لبخ خرم و خوراک او برکت درخت بود در ذکر گفتار شیطان بحضرت یحیی در وقتیکه الانجذاب نان جو میخورد
۱۹۱	در اینک ضحیح عمران انا انا نام و و بعد از او راحنه میگفتند در اینک عمران پدر مریم از اولاد بن داود و پسر عم حضرت زکریا و زوجیه او حنه جدّه حضرت عیسی دیدن حنه مرغی را که با منقار بیشه خود را شکست و جوهر آن برآمد و طلب زنده نمود و آن	۱۹۴	در ذکر تعجب نمودن حضرت زکریا از وجوب یافتن فرزند او در تفسیر آیه قَالَ رَبِّکَ هُوَ عَلٰی هَٰمِیْنٍ وَّقَدْ خَلَقْتَکَ مِنْ قَبْلُ در تفسیر آیه رَبِّ اجْعَلْ لِّیْ اٰیَةً قَالَ اِنَّکَ اَنْ لَا تَکَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَیَالٍ سَوَیًّا در اینک بعد از گذشتن پنج سال از بشارت حضرت یحیی م سوالات بشده شد زبان حضرت زکریا در بین قرائت زیور	۱۹۶	در ذکر فرق بین حضرت یحیی و حضرت عیسی در گریه خنده در ذکر تاریخ شهادت حضرت یحیی علیه و تحویل کیفیت شهادت آنحضرت بر ۱۶ ماه صفر
۱۹۲	در ذکر نذر کردن حنه که فرزند خود را خادرم مسجد بیت المقدس قرار دهد در تفسیر آیه وَاِذْ قَالَتْ اُمْرَاةُ عِمْرَانَ رَبِّ اِنِّیْ نَذَرْتُ لَكَ مَا فِی بَطْنِیْ در تفسیر آیه رَبِّ اِنِّیْ وَضَعْتُهَا اُنْثٰی وَاَللهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ در ذکر وجه تسمیه مریم و معنی آن بزان عبره و لغت عربی	۱۹۵	در تفسیر آیه فَخَرَجَ عَلٰی قَوْمِہِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَاَوْحٰی اِلَیْہِمُ اَنْ سَبِّحُوْا در اینک حضرت زکریا ناسه شبانه روز تکلم فرمود و مکی با نماز	۱۹۲	در اینک هر مولود را شیطان در وقت ولادت مس میکند مگر دولود که از این صورت محفوظ ماندند



صفحه ۲۱۴	هجرت نمودن پسر پسر شرف الدین از وطن مالوف خود به هندوستان در واقعه هلاکو خان در ذکر خواب دیدن والد پسر محمد قلی حضرت صاحب الامر علیه السلام را و دارن انحضرت سه ثمر با نجاب در ذکر مولفات و تصنیفات پسر محمد قلی و ذکر اولاد محل دفن انجناب	صفحه ۲۱۷	در اینکه تمام عبودیت و انقیاد در این است که انسان جمیع را با موجب و نادره و راجحه مروجه اثبات کند	صفحه ۲۲۰	در ذکر تاریخ ولادت و تاریخ غیبت و محل غیبت امام عصر علیه السلام و توفیق از ناحیه مقتدای امام عصر صلوات الله علیه علی بن محمد سمری عمل شدن بنا بر ترک شدن مذبح در زمان ظهور امام عصر در ذکر وجوب اعتقاد داشتن باینکه امام عصر علیه السلام در زمان غیبت کبری ناب خاص ندارند در ذکر اسامی سفرای امام عصر صلوات الله علیه در زمان غیبت
صفحه ۲۱۵	در ذکر پسر پسر حامد حسین و کتاب عیقات الانوار انجناب در ذکر اعتقاد دوستی و موافقت بین ثقه الاسلام نور محمد خاچانی	صفحه ۲۱۸	خواب دیدن مرحوم اخوند خضر رسالت و امیرالمؤمنین علیه السلام بامر حرم مولی نصر الله علیه السلام ظاهر شدن سطوت و قهر ملک جلیل بر مرمع و مرع او از شدت در	صفحه ۲۲۱	واقعۀ سی و یکم رجعت نمودن حضرت سید الشهدا علیه السلام قبل از قیامت کبری در اینکه روز رجعت معصومین موافق خواهد بود با روز نور در اینکه رجعت الی عصمت علیهم السلام در بین ماه رجبت جاری خواهد شد
صفحه ۲۱۶	واقعۀ بیست و هفتم در آنش رفتن هنود در شب انوار و ذکر شرح کیفیت ان بنا بر نقل صاحب کتاب طرائف الحقائق و کتاب حلوبات العلوم	صفحه ۲۱۹	واقعۀ سی و دوم ظهور امام عصر عجّل الله له الفرج در اول روز جمعه نهم محرم در آنکه داخل شدن امام عصر عجّل الله له الفرج در مسجد الحرام و کثرت انحضرت خطیب مکه در آنکه امام عصر صلوات الله علیه سه غیبت دارد غیبت صغری و غیبت کبری و غیبت اصغر در ذکر تاریخ وفات حضرت عسکری و غیبت صغری امام صلوات الله علیه در ذکر مکه غیبت صغری و ذکر اسامی	صفحه ۲۲۲	واقعۀ سی و سوم در آنکه اعتقاد داشتن بر رجعت از ضروریات مذهب است غیبت در آنکه در تشیع شعاره بالانرا از قول بر رجعت نیست در آنکه مسلم صاحب صحیح هفتاد هزار حدیث جابر جعفی با عناد ترک نمود در آنکه کسی که در رجعت شک کند منکر معاد است
صفحه ۲۱۷	در ذکر فرمایش حضرت امیر بمروم سلطان آبادی اینک دنیا و آخرت در غاشوراء در ذکر اینکه بر فرض اقامت بودن اشغال تحصیل علم باز هم سزاوار نیست ترک زیارت حضرت سید الشهدا	صفحه ۲۱۹	در ذکر مکه غیبت صغری و ذکر اسامی قوابل اربعه رضوان الله علیهم در ذکر فرمایش جناب علی بن محمد سمری در وقت وفات	صفحه ۲۲۳	در آنکه انکار رجعت موجب خروج از دین تشیع است در آنکه علامه مجله زیاده از



صفحه ۲۲۲	روایت حدیث در رجعت از کوفه	صفحه ۲۲۷	واقعۀ و پسم	صفحه ۲۲۹	(واقعۀ یازی همه)
۲۲۳	در ذکر کیفیت رجعت انبیاء و ائمه هدی صلوات الله علیهم در اینکه اول کسیکه بدینا بر میگردد حضرت امام حسین علیه خواهد بود	۲۲۷	برگشتن حضرت یونس بسوی قوم	۲۲۹	شهادت حضرت ابی الفضل علیه بقول ابی مخنف . در اینکه بنا بر نقل بعضی از عامه از روز سیم محرم جنگ و محاربه فیما بین فریقین بود و روز عاشورا خاتم
۲۲۴	در ذکر اثبات مبارکات مؤول رجعت باز ذکر تفصیل اخبار و احوال	۲۲۸	(واقعۀ چهارم)	۲۳۰	در اینکه از فرزندان امیرالمؤمنین دوتن عباس نام داشتند . در ذکر فرشتگان و امثال ازین عباس اکبر و عباس اصغر .
۲۲۵	در آن . خطاب نمودن حضرت با اهل ایمان در زمان رجعت در اینکه هفتاد پیغمبر با حضرت سید الشهداء رجعت خواهند نمود در اینکه بعد از شهادت امام حسن صلوات الله علیه حضرت سید الشهداء انحضرت را دفن خواهد نمود	۲۲۸	واقعۀ پنجم	۲۳۰	واقعۀ صفین روز مره رجال و مردان محسوب بود .
۲۲۶	در ذکر حکایت حال اسمعیل منادی الوعد و رجعت انجذاب با حضرت سید الشهداء علیه	۲۲۸	واقعۀ ششم	۲۳۱	در ذکر علت روپناه مردی از قبیله ابان بن دارم . در ذکر اسنابه صاحب قهقار و در باب سر مقدس حضرت ابی الفضل
۲۲۷	(تذییل)	۲۲۸	واقعۀ هفتم	۲۳۱	واقعۀ یازی همه
۲۲۷	در ذکر وقایع روز فم محرم بقول بعضی از مؤرخین	۲۲۸	واقعۀ هشتم	۲۳۲	واقعۀ یازی همه
۲۲۷	(واقعۀ اول)	۲۲۸	واقعۀ نهم	۲۳۲	واقعۀ یازی همه
۲۲۷	بیرون رفتن حضرت موسی با بنی اسرائیل از دایلم مصر	۲۲۸	واقعۀ دهم	۲۳۳	واقعۀ یازی همه
۲۲۷	در ذکر عید فطر یهود و کثرت آن و امر فرمود حضرت موسی بنی اسرائیل را به تهیه اسباب سفر در ذکر وصیت حضرت یوسف در باب حمل جنازه او بمقابر اباء و اجداد بزرگوارش .	۲۲۸	واقعۀ یازدهم	۲۳۳	واقعۀ یازی همه
۲۲۷	نشان دادن عجزه صند و جسد حضرت صدیق را بموید بن عمران	۲۲۸	واقعۀ بیستم	۲۳۳	واقعۀ یازی همه



صفحه	در ذکر کیفیت دفاع حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه با قبر جدش رسول خدا ص...	صفحه	در وقت فراغت الحمد لله بشارت دادن ملائکه حضرت ابراهیم و حضرت ساره را بوجو...	صفحه	در تفسیر آیه و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ملبه ایکم ابراهیم الیه . در ذکر اخلاق علمای اخبار و در زیج اسمعیل و اسحق که زیج کدام یک بوده اند طلب نمودن عمر بن عبد الغزین بکنفر از علمای یهود را و سؤال نمودن او از اخلاق علمای ی...
۲۳۴		۲۳۴	در اینکه جمیع انبیاء علیه السلام از حضرت ابراهیم و ساره بوجو...	۲۳۶	باب زیج . در ذکر تحقیق علامه مجله در باب زیج بود اسمعیل و اسحق . تذکره قول رسول خدا ص که فرمود منم فرزند و زیج ...
۲۳۳	در ذکر اینکه عبد الله بن عمر سه مرتبه ناف مبارک امام علیه را بوسید سؤال نمودن بشر بن غالب حضرت سید الشهداء علیه از تفسیر آیه یومئذ یحوکل اناس با ما هم خواب دید حضرت سید الشهداء علیه در منزل عذیب و کریتن انحضرت بعد از خواب ...	۲۳۵	در اینکه جمیع انبیاء علیه السلام از حضرت ابراهیم و ساره بوجو...	۲۳۷	*(واقع در وی)*
	فرمایش امام علیه با اباه و کوفه در منزل رهیمه ...		امدند . سبز شدن چوب در دست حضرت جبرئیل امین حامله شدن حضرت ساره بجنین اسحق و رب هلاکت قورلوط در ذکر کیفیت ولادت حضرت اسحق و اجتماع کواکب در شب ولادت انجناب . در اینکه هر یک پیغمبر از صلب حضرت اسحق بوجو...		ازن دادن حضرت سید الشهداء با نظرات اصحاب و لشکر خود و وفاداری بعضی از ایشان . در اینکه از جمله آثار ایمان و علامت مؤمن و فایده است
۲۳۲	*(فصلی هم)*		ملام شدن حضرت ابراهیم بیست خنجره در سن نود سالگی .	۲۳۸	در ذکر آیات نازل در باب وفای به عهد و ذکر تفسیر آیات در ذکر اخبار و روایات که در باب وفای به عهد وارد شده است در ذکر اشعار عربی و اشعار فارسی در باب وفای به عهد .
	(مقصد اول)		مأمور شدن حضرت ابراهیم بخنجره کردن اسحق باهن بعلت اینکه ساره هاجر را سرزنش نمود در ذکر اخلاف قوال در اول کیسه که بر تن نموده و توفیق و تفریق بین روایات ...		در تفسیر آیه و ان اخذ الله میثاق النبیین لما ابیتکم من کتاب الیه ...
	در ذکر وقایع و حوادث شب عاشورا	۲۳۹	در اینکه غرض اقصی و جبار و فضل از آفرینش عالم و لایزال محمد و آل محمد		



(شک عاشوراء)

(فهرست مطالب مجلد اول کتاب اهر الکلام فی سوانح الایام)

(۳۱)

صفحه ۲۳۹	علیهم السلام است ... در اینکه حقیقت ولایت آل محمد را بر همه مخلوقات عرض در اشعار محیی الدین و اشعار محمد بن ادریس اشعرا سید بحر العلوم در فضیلت ال عصمت علیهم السلام	صفحه ۲۴۳	در ذکر قول معروف در حدیث امام که فرموده است ... *(واقعہ سیم)* در نمودن عالم مکاشفه بر اهل صفا با عجاز فرزند محمد مصطفی . در ذکر ناشر و نصیر اولیاء و نفوس بعضی از مریدان	صفحه ۲۴۵	در ذکر سبقت گرفتن اصحاب بر یکدیگر در جنگ و جدال ... در ذکر فرمایش حضرت صادق در باره اصحاب حضرت سید الشهدا
صفحه ۲۴۰	در ذکر وفات اشعری این امت با ال رسول و نفیض عهد نمودن ایشان با خدا و رسول در ذکر وفات اصحاب حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه و کفایت ایشان با انجناب . در ذکر اشعار حجة الاسلام تبریزی در وفات اصحاب امام	صفحه ۲۴۴	نشان دادن حضرت امیر علیه السلام و درونخ را بهقتا نفر از اهل کوفه نشان دادن حضرت سجاد و قصه و احوال و بیعت با ابو خالد کاتب نوشانیدن حضرت صادق بن محمد بن سان از آب کوثر در خارج نشان دادن حضرت هادی روضات جنازه با صلاح بن سعید در خان الصعاليك	صفحه ۲۴۶	فرمایش حضرت سجاد علیه السلام علت قلت اولاد پدر بزرگوارش در اینکه حضرت سید الشهداء علیه بیعت و بیعت حج بجای آورد و در هر شب هزار رکعت نماز میخواند فرمایش امام عصر در زهد و عبادت حضرت سید الشهداء علیه السلام عبادت و استغفار و تضرع امام علیه و اصحاب و الامقام در شب عاشوراء ...
صفحه ۲۴۱	در ذکر اشعار شیخ علی بن عبد الحجید در زیارت امام با صفا گرام . در ذکر روایتی که از حضرت سبکینه بنت الحسین نقل شده در شب عاشوراء .	صفحه ۲۴۷	نشان دادن حضرت موسی بن جعفر بیعت و عالم بالا را با حجة در زندان . در اینکه سلا و ابودر و مقدار و بعضی دیگر از اصحاب با ائمه علیهم السلام مکابره نشان دادن حضرت سید الشهداء مواضع و منازل بیعت با صفا خود در شب عاشوراء ... در ذکر اشعار برادر زین العابدین در ذکر اشعار امیر الشعراء در هر یک از اصحاب مقام و درجه خود را در بیعت ...	صفحه ۲۴۸	*(واقعہ پنجم)* ملحق شدن سه و دو نفر از لشکر عمر بن سعد بشکر امام علیه در تفسیر آیه شریفه ان الغافلین لن یفین و اخبار و روایات وارد در حسن عاقبت و عاقبت در اینکه هر کسی در قیامت بر عاقبت وقت مردنش محسوس خواهد شد *(واقعہ ششم)* آب آوردن جناب علی اکبر علیه السلام جمعی از اصحاب و لشکر ...
صفحه ۲۴۲	در ذکر اشعار حجة الاسلام تبریزی گفت ابگر و هر که نذر هوش در ذکر اشعار شیخ علی بن عبدالحجید فلما را مان لا محض من الرده در ذکر اشعار حجة الاسلام چون رواندشت بلا افکند بار فرمایش امام علیه با اصحاب در فضیلت نصرت و یاری خود	صفحه ۲۴۹	در ذکر اشعار امیر الشعراء در هر یک از اصحاب مقام و درجه خود را در بیعت ...	صفحه ۲۵۰	در ذکر سبقت گرفتن اصحاب بر یکدیگر در جنگ و جدال ... در ذکر فرمایش حضرت صادق در باره اصحاب حضرت سید الشهدا



(شب عاشورا)

(فهرست مطالب مجلد اول کتاب حواشی کلام فی سوانح الانام)

(۳۲)

صفحه ۲۴۸	در ذکر فرمایش شیخ جعفر نعمی علیه الرحمه در باب غسل و کفن شهید ... آب آوردن حضرت علی اکبر در روز عاشورا بروایت شیخ طریحی ره ...	صفحه ۲۵۳	در آید نمودن امام علیه اهل و عیال خود را و گماشتن انجناب فرزندان زین العابدین و ابرایشان.	صفحه ۲۵۸	واقع چهارم مسلمان شدن نصرانی بصری بنابر نقل مرحوم حاج میرزا حسن ... (نوریه علیه الرحمه) ...
صفحه ۲۴۹	*(واقع هفتم)* مؤسستردن امام علیه با اصحاب گرام و پاك نمودن ایشان بدینهای خود را از هر گونه آلاش در ذکر مطایبه و مضاحکه جناب بربر با عبد الرحمن در عاشورا	صفحه ۲۵۴	واقع دوازدهم شنیدن شیخی از مشایخ بنی تمیم نوحه جن را بر فرزان را سپه ...	صفحه ۲۵۹	واقع پانزدهم جمع شدن حیوانات در دامنه کوه النوند و ناله و فغان برآستان انها برای مصیبت امام علیه
صفحه ۲۵۰	*(واقع هشتم)* زربک نمودن اصحاب خیم حرم را بیکدیگر و جعفر نمودن ایشان خند و برگر خیم را امام علیه السلام ...	صفحه ۲۵۵	واقع سیزدهم خواب دیدن مقبل شاعر و عطا فرمودن رسول خدا را در ای خود را بجستیم کاشانه ... در تفسیر آیه وَالشَّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَاهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ لِلدَّارِ الْفَاسِقِينَ فِي هَذِهِ الدَّارِ الْفَاسِقِينَ فِي هَذِهِ الدَّارِ الْفَاسِقِينَ	صفحه ۲۶۲	*(واقع شانزدهم)* سواری نعل صاحب در چنگ آید و کن و غر داره اهل آله اند برای امام علیه السلام ...
صفحه ۲۵۱	*(واقع نهم)* بنا به و بیقراری نمودن حضرت زینب علیها السلام و تلبس دادن امام علیه آنکه مرده را	صفحه ۲۶۳	در آینه که در میان هر طبقه از طبقات مردمان و هر صنفی از اصناف خلاق بنک و بد هفت ... در فضیلت شعر و شعرا و اول شاعر عرب و اول شاعر عجم ... در آینه که بهترین شعرای عرب و غیر بودند و بهترین شعرای عجم نیز نقند ... در آینه که دو نفر از شعرای عرب و عجم اشعار خود در خدمت پیغمبر خوانده اند و انحضرت اشعار آنها را پسندیده است	صفحه ۲۶۴	*(واقع دهم)* اطهار فرج و شارب نمودن اهل شهر قریبه در شب عاشورا و حرکات کفر امیر آنها ... در وصف کتاب کامل جهانی مؤلف آن عماد الدین طبر در آینه که محبت و دوستی عامه نسبت با اهل بیت تحقیقت دارد
صفحه ۲۵۲	در ذکر اشعار جو در خراسان و اشعار محمود خان ملک الشعراء	صفحه ۲۶۵	نصفین نمودن حضرت امیر مفتح را در شعر که معطل مانده بود در ذکر کیفیت منافق مقبل شاعر بغیرت کربلا معلا ...	صفحه ۲۶۶	و ذکر اشعار اینکه کوه و علم و علم در قدح حسن بصری و قبح کرد او و تحلف او از حضرت حسن و حضرت حسین علیه السلام ... در وصف شهر قریبه در مغرب زمین و قبح کرد اهل آله آن ...
صفحه ۲۵۳	*(واقع یازدهم)* گفتگوی امام علیه با جناب هلال بن نافع ... در آینه که هلال بن نافع انصر اصحاب و محرم را امام بود	صفحه ۲۵۷	خواب دیدن امام علیه در آخر شب بیدار شدن انجناب از این حال	صفحه ۲۶۷	در ذکر فرقی و طوائفی که در شهر قریبه هستند از نسل و اولاد



صفحه ۲۶۴	شکر کر بلا لعنهم الله ... (واقعه هجدهم) تولد عمر بن عبد العزیز در قرن حلوان در سنه شصت و یکم هجری	صفحه ۲۶۶	در اینکه بعضی از علماء زهری در عداد رجال حضرت زین العابدین علیه السلام اند و بعضی و را در زمره رجال حضرت صادق فوشنه اند . در ذکر فرق بین صحابه تابعین و فرق بین تابعین تابعین و مشایخ . در اینکه بعضی از علماء زهری را دشمن دانسته اند و بعضی و را شیعه میدانند در تحقیق صاحب وضات که در ابتداء از جمله علماء اهل سنت بود و در اواخر عمر شریک شد در زمره شیعیان و در آن	واقعه بیست و یکم ولادت ابوالمنذر هشام بن عروه بن زبیر بن العوام در سال شصت و یکم هجری . در اینکه هشام بن عروه از اکابر علماء واجله تابعین بشمار میرفت
صفحه ۲۶۵	در ذکر شهاب و حسب نسب عمر بن عبد العزیز . در اینکه عمر بن عبد العزیز را عمر صغیر و عمر ثانی میگفتند . در ذکر وجه تشبیه عمر بن عبد العزیز با شیخ بنی امیه .	صفحه ۲۶۷	در ذکر تاریخ وفات و محل قبر هشام بن عروه . و آمدن هشام بر منصور و مطالبه نمودن او را و درین مورد از منصور در اینکه هرگاه عطا و بخشش از طب نفس باشد انعطاف بر آن خواهد بود .	در ذکر تاریخ وفات و محل قبر هشام بن عروه . و آمدن هشام بر منصور و مطالبه نمودن او را و درین مورد از منصور در اینکه هرگاه عطا و بخشش از طب نفس باشد انعطاف بر آن خواهد بود .
صفحه ۲۶۵	در اینکه عمر بن عبد العزیز در طریق محبت اهل بیت رسالت سلوک مینمود . در ذکر محاسن افعال عمر و در نمودن او فدک را با اهل بیت در اینکه شیعه و سنی عمر بن عبد العزیز را مدح کرده اند .	صفحه ۲۶۸	در اینکه قناده بن رغانه بصری اعلی در سنه شصت و یکم هجری در اینکه روزی نبود مگر آنکه شعر سوره ناقة خود را بر در خانه قناده میخواند . در تقبیله که بر او قناده بن رغانه بقول قناده بن رغانه .	واقعه بیست و دوم ولادت سلطان محمود سبکتگین غزنوی در سنه سصد و شصت یک هجری . در اینکه قناده بن رغانه محمود در سلک بنایان از اعیان زابلستان انتظام داشت . در بیان خبر ولادت سلطان محمود بامیر ناصر الدین در دیوانه
صفحه ۲۶۵	در اینکه حضرت باقر و حضرت فاطمه بنت الحسین را عمر را مدح نمودند . در ذکر تاریخ خلافت و تاریخ وفات عمر بن عبد العزیز	صفحه ۲۶۹	در اینکه قناده از همه اهل زمانه خود را ناتر بود با نساب . در اینکه قناده با اینکه چشم ندانست تمام اعلا و اسفل بصره را قدم نهاد و آمدن قناده در مسجد بصره در دایره حسن بصری . در ذکر وجه تشبیه طایفه مغنیه و اینکه مذاخعات اهل اخبار قاعد است .	در اینکه سلطان محمود بزرگوار پادشاه این سلسله است و وجه تشبیه غزنویان . در ذکر سلوک غزنویان و مدت سلطنت ایشان . در اینکه غزنویان پانچت زابلستان بعضی افغان
صفحه ۲۶۶	در اینکه زهری (بضم ز) و سکون هاء) منسوب است بزهری بن کلاب اوید رقیله بزرگیت از قریش .	صفحه ۲۷۰	در ذکر قناده بن رغانه بصری اعلی در سنه شصت و یکم هجری در اینکه روزی نبود مگر آنکه شعر سوره ناقة خود را بر در خانه قناده میخواند . در تقبیله که بر او قناده بن رغانه بقول قناده بن رغانه .	در ذکر قناده بن رغانه بصری اعلی در سنه شصت و یکم هجری در اینکه روزی نبود مگر آنکه شعر سوره ناقة خود را بر در خانه قناده میخواند . در تقبیله که بر او قناده بن رغانه بقول قناده بن رغانه .



﴿ شب عاشوراء ﴾

﴿ فهرست مطالب مجلد اول کتاب جواهر الکلام فی سوانح الایام ﴾

﴿ (۳۴) ﴾

صفحه ۲۶۹	در ذکر تصرف نمودن سبکباز	صفحه ۲۷۲	خبر دادن بایزد ببطای از شیخ خرقانه پیش از آنکه او بوجوه
۲۷۰	در ذکر فتوحات سلطان محمود از جانب الفار بالله عباسی بایق مین الملک و مین الدو	۲۷۳	در ذکر قصه عجیبه سلطان محمود غزنوی بایق مین خرقانی
	در ذکر حرص سلطان مذکور در جمع مال و متصرف بودن او بصفه ناستوده بخل و امساك		گفتار شیخ خرقانه با سلطان محمود که چهار چیز را از دست ده
	در اینکه خزانه سلطان محمود زاید بر صد رطل جواهر موجود بود		علت عدم التفات شیخ بسلطان در وقت ورود و تعظیم او از سلطان در هنگام خروج
	در ذکر ترجمه حال و تبیان احوال فردوسی شاعر	۲۷۴	آمدن بوعلی سینا بخرقان بقصد ملاقات شیخ ابوالحسن
۲۷۱	در ذکر قصه فردوسی بفرخی و عجمد و عنصری شاعر		در ذکر حکایت زوجه شیخ با جمعی که بقصد زیارت شیخ بشهر خرقان آمده بودند
	در ذکر فرستادن سلطان محمود شصت هزار درهم برای فردوسی	۲۷۵	در ذکر کلمات جامع شیخ ابوالحسن خرقانه و بعضی از اشعار او
	بعد از فارغ شدن او از کتابخانه و ارد شدن مامورین سلطان محمود با شصت هزار دینار از درواز		واقع بیست و چهارم
	شهر طوس و ورود نا بوفریه از دروازه دیگر		مأمور شدن سید احمد بدو در عالم رؤیا که از مکه بمصر آید
	هفت دختر فردوسی و رد کردن او عطیه سلطان را		سپتم بود از افطابا ربه
۲۷۲	واقع بیست و سی		در ذکر عدد نقبا و نجبا و ابدال و اخبار و عمد و غوث
	وفات ابوالحسن علی بن جعفر خرقانه در سال چهارصد	۲۷۶	در وصف رجال الغیب و ثواب و قطب الاقطاب
	بیست و پنج هجری		
		صفحه ۲۷۶	خبر دادن بایزد ببطای از شیخ خرقانه پیش از آنکه او بوجوه
			در ذکر تاریخ ولادت ابوالحسن خرقانه و ذکر حسب و نسب او
			در ذکر اشعار مدایه روی و وصف ابوالحسن خرقانه
		۲۷۷	در ذکر اسامی افطابا ربه در عامه و اینکه نسب سه نفر از ایشان منتهی میشود بحضرت حسین بن علی علیهما السلام
			در اینکه نسب سید عبد القادر جیلانی منتهی میشود بحضرت نجیبه در ذکر محل سکونت پدران سید احمد بدو و وجه تمیز او بپدر
		۲۷۸	واقع بیست و پنجم
			مشت نمودن اخوند ملا فخری بامر حاج میرزا حسین نور دین بامر کفشد
			واقع بیست و ششم
			وفات ملک زاده معظم علیقلی میرزا علی عماد السلطنه دهم
		۲۷۹	در ذکر ترجمه حال و تبیان احوال شاهزاده مذکور و محل رفتن انجناب
			﴿ قد پیل ﴾
			در ذکر وقایع شب عاشوراء بقول بعضی از مورخین
			﴿ واقع اول ﴾
			سخن جبارت انبرگفتن عبد
			سجده بیست باقام و اهلیت ان حضرت
		۲۷۹	واقع اول

۴۰ و انقضای وقت و سنانا ملقب شد سلطان محمود



﴿ قِيمَ اَوَّلِ رُوْزِ عَاشُوْرَاءِ ﴾ -

﴿ فِهْرِ سِتِّ مَطَالِبِ جِلْدِ اَوَّلِ كِتَابِ اَهْلِ الْكَلَامِ فِي سَوَائِحِ الْاَيَامِ ﴾ -

﴿ (۳۵) ﴾

<p>صفحه ۲۷۹ ﴿ واقعه دوم ﴾</p> <p>فرستادن حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه برادر خود حضرت ابو الفضل علیه السلام را بطلب آب</p>	<p>صفحه ۲۸۲ اسلامیات . در اینکه عاشورا عبارت به معرب است و آن روز هفتم محرم است . در ذکر روز و احوال</p>	<p>صفحه ۲۸۴ ﴿ واقعه دهم ﴾</p> <p>خلفا آسمان و زمین در مدینه شش روز بعد لول و مفاد آيات مبارکات . در اینکه در هفت</p>
<p>﴿ واقعه سیم ﴾</p> <p>ولادت سلیمان بن مهران در این شب سنه شصت و یکم هجری</p> <p>﴿ واقعه چهارم ﴾</p> <p>تصرف نمودن روپایا فلعه لنگر در این شب سنه هزار و دویست و بیست و هشت هجری</p>	<p>کیکه در یکی از این دو روز بدو و اما وقایع روز عاشورا بر چهار قسم است قسم اول</p> <p>در ذکر وقایع این روز از زمان خلق عالم و آدم تا سال شصتم هجرت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله</p>	<p>خلفا آسمان و زمین در مدینه شش روز بوده . -</p> <p>در اینکه در هر روز از آیات هفت حق تعالی جزئی از اجزاء عالم را خلق فرمود . و در سر اینکه حق تعالی</p>
<p>۲۸۰ در ذکر شرح و کیفیت این واقعه موافق مسطورات کتاب تاریخ</p> <p>﴿ تکمیل ﴾</p> <p>در ذکر ازاب و اعمال شب عاشورا بموجب اخبار و روایات . -</p> <p>در ذکر فضیلت احبانا داشتن شب عاشورا و نفلا عن این طایفه فی الایام . در ذکر نمازها وارد در شب عاشورا و گفتن هفتاد مرتبه تسبیح . در ذکر فضیلت بی نوت نمودن در نزد قبر حضرت سید الشهدا در این شب</p>	<p>۲۸۲ ﴿ واقعه اول ﴾</p> <p>خلق شدن قلم بقول صاحب کتاب زهده الجلیس در ذکر تفسیر این شریفه ن وَالْقَلَمِ وَاَبْطَرُونِ در ذکر اقوال مختلفه مفسرین در معنی ن و قلم و اینکه اولی را خلق الله تلم بود . در اینکه اول چیز را که خدا بنوعی از نور ازل تجدد خلق فرمود قلم بود . -</p> <p>در ذکر اینکه حق تعالی لوح و قلم را از نور حضرت مجتبی خلق فرمود . -</p>	<p>۲۸۵ در ذکر اینکه در هر روز از آیات هفت حق تعالی جزئی از اجزاء عالم را خلق فرمود . و در سر اینکه حق تعالی اسماها و زمین ها را در شش روز خلق فرمود با اینکه قادر بود که بیک طریقه الهی اینها را بیافریند</p> <p>۲۸۶ در ذکر نکات و لطایف عرفانی که در حروف لفظ کن میباشد که بدان لفظ حسبجانه و تعالی عالم ایجاد فرمود . - در اینکه در قران هیچ آیه نیست که دلالت کند بر اینکه زمین هفت طبقه باشد مکمل آیه . در سر جمع بودن سماوات و مفرد بودن زمین در قران مجید . - در ذکر اسماء آسمانها و هفت گانه بودن مخصوصین علیهم السلام . -</p>
<p>۲۸۱ ﴿ مقصد دهم ﴾</p> <p>در ذکر وقایع خود ﴿ روز عاشورا ﴾</p> <p>در ذکر ضبط لفظ عاشورا و بعد و قصه و اینکه عاشورا اسم</p>	<p>۲۸۳ اختلاف و ادره در حقیقت لوح قلم و ذکر اقوال مختلفه ان . در اینکه بعضی گفته اند که لوح و قلم دو ملکند از ملائکه . - در ذکر فرمایش صاحب کتاب و سائل مطهره در حقیقت لوح و قلم . -</p>	<p>۲۸۷ در ذکر الوان آسمانها و ذکر حجبه صحراها و نمایان آسمانها در تفسیر آیه شریفه وَالسَّمَاءُ ذَاتُ الْجُبُكِ و کیفیت خلق آسمانها و زمینها بعد لول و افلا امام علیه السلام . -</p>



﴿ قِمَاقِل رُوزِ عَاشُورَاءِ ﴾

﴿ فِهْرُ مَطَالِحِ اَیْمَانِ کِتَابِ اَیْمَانِ فِی تَوَانِجِ الْاَیَّامِ ﴾

﴿ ۳۰ ﴾

<p>در ذکر وجوه تهنیه حضرت ادم علیه نبیا و اله و علیه السلام در اینکه نام همه پیغمبران عیسی بود مگر نام چهار پیغمبر در اینکه اگر طاعت ادم علیه السلام یک خالت خلق میشد مگر یکدیگر نمیشناختند در ذکر عالت اینکه طلاق با مردان است و عالت اینکه باید زنان در حجاب در ذکر عالت اینکه در قصاص است بین زنان و مردان و مهر زن نصف مهرات مردانست</p>	<p>۲۹۳ فَإِنَّا سَوَّيْنَاهُ در ذکر اختلاف اقوال در معنی حدیث اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ الْاَدَمَ صَوْرَةً در ذکر ابا نمودن روح از داخل شد در جسد ادم و خطاب حضرت رب الارباب باو در ذکر اول کلمه که ادم علیه السلام تکلم نمود بآن و اول سخن که حق تعالی باو فرمود</p>	<p>۲۸۸ ﴿واقعه سیم﴾ خلق شدن ظلمت با واده ذات مقدس حضرت احدی در تفسیر اینه شریفه الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور در ذکر فرق بین جعل و خلق و نکته اینکه ظلمات بصیغه جمع ذکر شده است و نور مفرد در سر اینکه ظلمات قبل از نور ذکر شده در آیه کریمه</p>
<p>در ذکر اختلاف اقوال مورخین در روز و خلقت ادم علیه السلام هفت قول از اقوال ایشان در ذکر خصوصیت روز اولی و ذکر امور که در آن روز اقدام آنهاست</p>	<p>۲۹۴ در اینکه حق تعالی اول سر آدم خلق فرمود که محل خواست است در ذکر اول طعامی که ادم و حواری هشت تناول نمودند نظر نمودن علیه بعرش ربان الجناب که برسان عرش نوشته است لا اله الا الله محمد نبی الرحمة و علی</p>	<p>۲۸۸ در ذکر قول مجوس که گویند خدا مالتی نور است و شیطان خالق ظلمت در ذکر تفاسیر مختلفه نور و ظلمت و معنی عرفانه نور و ظلمت</p>
<p>﴿واقعه پنجم﴾ سجده کردن ملائکه بر ادم علیه السلام و ذکر شرح و کیفیت آن در تفسیر آیه کریمه فسیجدوا للملائکه که کاهن جمع جمعون لا ابلیس الی ان یكون من الساجدين و ذکر تفسیر چند آیه دیگر</p>	<p>۲۹۴ مِقْصَادُ الْجَنَّةِ در ذکر لقب و کنیه ادم و اینکه الجناب را در هشت بکنیه ابو محمد خطاب کرد در ذکر اول کسیکه در قیامت میشود و اول کسیکه او را در قیامت جامه پوشند و اول کسیکه قیامت</p>	<p>﴿واقعه چهارم﴾ در بید شدن روح در جسد حضرت ادم در ساعت شش از روز جمعه عاشر محرم در ذکر کیفیت خلقت حضرت ادم علیه بطور تلیق از کتب تفاسیر و تواتر در ذکر بروز و ظهور رجسته اباب در زمین و جریان آنها تا روز قیامت در ذکر عالت اینکه حضرت عزرا سبل در بین ملائکه مخصوص گردید بقبض ارواح نبی در ذکر عالت شور اب حشیم شیه ابی هن و الخی اب گوش</p>
<p>در اینکه سجده بر او بجهت مجادرت و پرستش نبوده و نقل پنج قول در حقیقت النجده در اینکه حق تعالی انبیا را فضیلت داده است بر ملائکه و پیغمبر</p>	<p>۲۹۵ هشت کرد در ذکر عالت جناب حضرت ادم و ذکر شمائل الجناب در ذکر اول کسیکه ریش را در و کلاه بر سر نهاد و نعلین بپا کرد</p>	<p>۲۸۹ تفسیر آیه شریفه الذی خالق النور</p>



(قسم اول روز عاشورا)

(فهرست مجلد اول کتاب حاکم الکرام فی توائج الایام)

(۳۷)

صفحه ۲۹۶	خاقه و فضیلت داده است	صفحه ۳۰۰	خشی شکل و حکم امیرالمومنین	مصحف	اقوال در مهران
در ذکر علت اینکه ادم علیه السلام	در ذکر علت اینکه ادم علیه السلام	در ذکر علت اینکه ادم علیه السلام	در ذکر علت اینکه ادم علیه السلام	در ذکر علت اینکه ادم علیه السلام	در ذکر علت اینکه ادم علیه السلام
موجودی که گردید	موجودی که گردید	موجودی که گردید	موجودی که گردید	موجودی که گردید	موجودی که گردید
در ذکر شرح و بیان کفار	در ذکر شرح و بیان کفار	در ذکر شرح و بیان کفار	در ذکر شرح و بیان کفار	در ذکر شرح و بیان کفار	در ذکر شرح و بیان کفار
ابلیس خلیفه من ناز و خلقه	ابلیس خلیفه من ناز و خلقه	ابلیس خلیفه من ناز و خلقه	ابلیس خلیفه من ناز و خلقه	ابلیس خلیفه من ناز و خلقه	ابلیس خلیفه من ناز و خلقه
*(من طین)	*(من طین)	*(من طین)	*(من طین)	*(من طین)	*(من طین)
۲۹۷	در ذکر قول شیطان در ذکر	۳۰۱	در اینکه درخت خرمای و کبوتران	۳۰۴	در ذکر خطبه عقد مناکحت فیما
چند دلیل و برهان و فضیلت	چند دلیل و برهان و فضیلت	چند دلیل و برهان و فضیلت	چند دلیل و برهان و فضیلت	چند دلیل و برهان و فضیلت	چند دلیل و برهان و فضیلت
خالد برانش	خالد برانش	خالد برانش	خالد برانش	خالد برانش	خالد برانش
کیکه قبایس کرد ابلیس بود	کیکه قبایس کرد ابلیس بود	کیکه قبایس کرد ابلیس بود	کیکه قبایس کرد ابلیس بود	کیکه قبایس کرد ابلیس بود	کیکه قبایس کرد ابلیس بود
واقعا و پارسید نشد مگر قیاس	واقعا و پارسید نشد مگر قیاس	واقعا و پارسید نشد مگر قیاس	واقعا و پارسید نشد مگر قیاس	واقعا و پارسید نشد مگر قیاس	واقعا و پارسید نشد مگر قیاس
۲۹۸	در ذکر نتیجه سرکشی و فواید	۳۰۲	در ذکر توجیهات الهیه شریفه	۳۰۵	در کفایت اغوی و فریب دادن
و منافع تواضع و فروتنی	و منافع تواضع و فروتنی	و منافع تواضع و فروتنی	و منافع تواضع و فروتنی	و منافع تواضع و فروتنی	و منافع تواضع و فروتنی
در ذکر اول بقعه که خدای تعالی	در ذکر اول بقعه که خدای تعالی	در ذکر اول بقعه که خدای تعالی	در ذکر اول بقعه که خدای تعالی	در ذکر اول بقعه که خدای تعالی	در ذکر اول بقعه که خدای تعالی
ان عبادت کردند	ان عبادت کردند	ان عبادت کردند	ان عبادت کردند	ان عبادت کردند	ان عبادت کردند
در ذکر اول کفری که بخدا آوردند	در ذکر اول کفری که بخدا آوردند	در ذکر اول کفری که بخدا آوردند	در ذکر اول کفری که بخدا آوردند	در ذکر اول کفری که بخدا آوردند	در ذکر اول کفری که بخدا آوردند
اول حسد که در زمین بردند	اول حسد که در زمین بردند	اول حسد که در زمین بردند	اول حسد که در زمین بردند	اول حسد که در زمین بردند	اول حسد که در زمین بردند
اول حرصی که بکار بردند	اول حرصی که بکار بردند	اول حرصی که بکار بردند	اول حرصی که بکار بردند	اول حرصی که بکار بردند	اول حرصی که بکار بردند
۲۹۹	*(واقع هشتم)	۳۰۳	در ذکر توجیهات الهیه شریفه	۳۰۶	در کفایت اغوی و فریب دادن
خلق شدن ام البشر حضرت خواد	خلق شدن ام البشر حضرت خواد	خلق شدن ام البشر حضرت خواد	خلق شدن ام البشر حضرت خواد	خلق شدن ام البشر حضرت خواد	خلق شدن ام البشر حضرت خواد
روز خلقت ادم علیه السلام	روز خلقت ادم علیه السلام	روز خلقت ادم علیه السلام	روز خلقت ادم علیه السلام	روز خلقت ادم علیه السلام	روز خلقت ادم علیه السلام
در تفسیر آیه کریمه یا ایها النبا	در تفسیر آیه کریمه یا ایها النبا	در تفسیر آیه کریمه یا ایها النبا	در تفسیر آیه کریمه یا ایها النبا	در تفسیر آیه کریمه یا ایها النبا	در تفسیر آیه کریمه یا ایها النبا
انقوا ربکم الذی خلقکم من	انقوا ربکم الذی خلقکم من	انقوا ربکم الذی خلقکم من	انقوا ربکم الذی خلقکم من	انقوا ربکم الذی خلقکم من	انقوا ربکم الذی خلقکم من
نفس واحد و خلق من هاز	نفس واحد و خلق من هاز	نفس واحد و خلق من هاز	نفس واحد و خلق من هاز	نفس واحد و خلق من هاز	نفس واحد و خلق من هاز
درخواست نمودن ادم علیه السلام	درخواست نمودن ادم علیه السلام	درخواست نمودن ادم علیه السلام	درخواست نمودن ادم علیه السلام	درخواست نمودن ادم علیه السلام	درخواست نمودن ادم علیه السلام
از خدا تعالی ایندلی از جنس خود	از خدا تعالی ایندلی از جنس خود	از خدا تعالی ایندلی از جنس خود	از خدا تعالی ایندلی از جنس خود	از خدا تعالی ایندلی از جنس خود	از خدا تعالی ایندلی از جنس خود
۳۰۰	در ذکر فرمایش پیغمبر که زن او	۳۰۴	در ذکر فرمایش پیغمبر که زن او	۳۰۷	در ذکر فرمایش پیغمبر که زن او
استخوان کج خلق شد است	استخوان کج خلق شد است	استخوان کج خلق شد است	استخوان کج خلق شد است	استخوان کج خلق شد است	استخوان کج خلق شد است
در ذکر اینکه در دنیاها مرد ناقص	در ذکر اینکه در دنیاها مرد ناقص	در ذکر اینکه در دنیاها مرد ناقص	در ذکر اینکه در دنیاها مرد ناقص	در ذکر اینکه در دنیاها مرد ناقص	در ذکر اینکه در دنیاها مرد ناقص
و در دنیاها زن تمام و فصیح	و در دنیاها زن تمام و فصیح	و در دنیاها زن تمام و فصیح	و در دنیاها زن تمام و فصیح	و در دنیاها زن تمام و فصیح	و در دنیاها زن تمام و فصیح



(فما اول روز عاشورا)

(فهرست مطالب مجلد اول کتاب اهر الکلام فی سوانح الانبیاء)

(۳۸)

صفحه ۳۰۸	در تعین شجره منتهیه و ذکر اقوال مختلفه در آن بشرح و تفصیل تمام	صفحه ۳۱۱	در اینکه حضرت نوح ۳ اول کیست که بعد از حضرت رسالت در روز جزا سر از خال بر دارد و اینکه انجناب معشود بر کافران در اینکه حضرت نوح ۳ اول است و ذکر معنی اولوالعزم در ذکر شیوع یافتن فتوفا در عالم بعد از رفع حضرت در	صفحه ۳۱۴	در اینکه حضرت نوح ۳ اول کیست که بعد از حضرت رسالت در روز جزا سر از خال بر دارد و اینکه انجناب معشود بر کافران در اینکه حضرت نوح ۳ اول است و ذکر معنی اولوالعزم در ذکر شیوع یافتن فتوفا در عالم بعد از رفع حضرت در
	(واقعه هفتم) برگردیدن حضرت آدم را و قرار دادن او را خود . در تفسیر آیه کریمه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ الْإِثْمَ . در اینکه آیه مذکوره دلالت دارد بر فضل انبیاء بر ملائکه .	صفحه ۳۱۲	در ذکر تاریخ ولادت حضرت نوح و مدت عمر انجناب و وقت بعثت . در اینکه منزل حضرت نوح ۳ در شهریه بود بر کافران	صفحه ۳۱۵	در ذکر دستور دادن حضرت و تعلیم نمودن جبرئیل حضرت نوح را در کیفیت ساختن کشتی و تفسیر آیه وَكَأَمَّا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُوا مِنْ قَوْمِهِ سَفِينًا امر نمودن حضرت نوح در ساختن کشتی
صفحه ۳۱۰	در اینکه اهل عالم بر دو قسم مکلف و غیر مکلف و اینکه مکلفین بر چهار قسمند . در اینکه مقصود و مراد از آل ابراهیم آل محمد است و آل عمر علی بن ابیطالب علیه است		در ذکر کوفه و انجناب صنعت نجاری داشت . در اینکه نوح در کوه سکنی می نمود و از گاه تا گاه ناول میفرمود . در ذکر نزول جبرئیل بر حضرت نوح و گفتار او با انجناب		در ذکر کوفت حضرت نوح و تفسیر آیه وَكَأَمَّا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُوا مِنْ قَوْمِهِ سَفِينًا امر نمودن حضرت نوح در ساختن کشتی
صفحه ۳۱۱	در اینکه آدم علیه برای دنیا خلق شده بودند برای بهشت و علت اصطفا و او در روز عاشورا	صفحه ۳۱۳	*(واقعه هفتم)* رفتن حضرت نوح بسو قوم بعد از بعثت انجناب برینا و تفسیر آیه لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ الْآثِمَ .	صفحه ۳۱۶	در ذکر کوفت حضرت نوح و تفسیر آیه وَكَأَمَّا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُوا مِنْ قَوْمِهِ سَفِينًا امر نمودن حضرت نوح در ساختن کشتی
صفحه ۳۱۱	در اینکه حضرت نوح اول پیغمبر بود که بعد از ادریس معشود شد بسو فرزندان قایل	صفحه ۳۱۴	*(واقعه یازدهم)* فارغ شدن حضرت نوح ۳ از عمل		در ذکر کوفت حضرت نوح و تفسیر آیه وَكَأَمَّا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُوا مِنْ قَوْمِهِ سَفِينًا امر نمودن حضرت نوح در ساختن کشتی



(قمر اول روز عاشورا)

(فهرست مطالب مجلد اول کتاب امیر الکلام في سوانح الایام)

(۲۹)

صفحه ۳۱۶	در ذکر علت تخته های کشتی و اینکه بر هر تخته اسم پیغمبر از پیغمبران نوشته بود ...	صفحه ۳۲۰	ظاهر شدن خون از میخ پنجم و خبر دادن جبرئیل بحضرت نوح از شهادت حضرت امام حسین	صفحه ۳۲۲	از کشتی و تفسیر آیه بانوح اهبط بسلام منّا و برکاتنا علیک الیه در اینکه نب تمام اهل عالم منتهی می شود و خام و پافت پسران نوح علیه در ذکر وصف مدینه الثمانیه و وجه تسمیه آن ... گندم شدن ربک و موه دادن در خان در حین غریب عجم حضرت نوح علیه در ذکر علت اختلاف لغات و نسبه
صفحه ۳۱۷	در ذکر دوازده تخته کشتی نوح که هر تخته بنام یک فرزند او اثنی عشر بود . در ذکر کشتی اهل بیت کشتی سفینه نوح الحديث و جوشدن چشمه قزوین و کورن نوح کشته زالقبر بزبان املا کشته بعد از تمام شدن آن و گفتن اولایه لا اله الا الله في الاولین و الاخرین انا التفسیه الیه من ذکری	صفحه ۳۲۰	واقع در ارضی و فرود شدن حضرت نوح با اتباع خود از کشتی و پاپایان کوه جوج	صفحه ۳۲۲	مردمان و علت سپاه نورن اهل حبشه و زنگبار ... در ذکر فرق و طوایف هر یک از پسران نوح علیه السلام در اینکه از نوح تعبیر شده است بادم ثانی و فرمایش پیغمبر که فرمود نوح احد الابون ... در ذکر مدت زندگانی حضرت نوح علیه بعد از واقعه طوفان ... در ذکر تقسیم نمودن حضرت نوح ربع مکه و ابیه قسم دو اگذار نمودن انجناب هر قبیله یکی از پسران در اینکه حضرت االه بجام نه پس کرامت فرمود و ذکر اسامی آنها در اینکه حضرت االه سام بن نوح را نیز نه پس کرامت فرمود و ذکر
صفحه ۳۱۸	در ذکر اختلاف اقوال در مقدار طول و عرض کشته و نقل نه قول در این باب ...	صفحه ۳۲۱	در ذکر بیان مؤلف در تحقیق تاریخ فرود آمدن حضرت نوح از کشتی و تفسیر آیه شریفه یا ارض ابلعی ما ملک و یا سماء اقبلی و ذکر اختلاف اقوال در محل فرود آمدن کشتی نوح و در ذکر اول مرتبه که قوس فرج ظاهر گردید و اینکه ظهور آن دلیل بود بر کشتن اب ...	صفحه ۳۲۲	در ذکر ممدت و علت سپاه نورن اهل حبشه و زنگبار ... در ذکر فرق و طوایف هر یک از پسران نوح علیه السلام در اینکه از نوح تعبیر شده است بادم ثانی و فرمایش پیغمبر که فرمود نوح احد الابون ... در ذکر مدت زندگانی حضرت نوح علیه بعد از واقعه طوفان ... در ذکر تقسیم نمودن حضرت نوح ربع مکه و ابیه قسم دو اگذار نمودن انجناب هر قبیله یکی از پسران در اینکه حضرت االه بجام نه پس کرامت فرمود و ذکر اسامی آنها در اینکه حضرت االه سام بن نوح را نیز نه پس کرامت فرمود و ذکر
صفحه ۳۱۹	در ذکر اختلاف اقوال در مدت ساختن کشته نوح و نقل پنج قول و جمع بین اقوال و اینکه کشته حضرت نوح همانا رسو لحد است باقی بود و مرد مرید می پدیدند از آن عبرت می گرفتند در ذکر علت میخهای کشته نوح و ذکر پنج مسأله هر یک باسم یک فرزند نبوتن ال عبا بود ...	صفحه ۳۲۱	در ذکر ممدت و علت سپاه نورن اهل حبشه و زنگبار ... در ذکر فرق و طوایف هر یک از پسران نوح علیه السلام در اینکه از نوح تعبیر شده است بادم ثانی و فرمایش پیغمبر که فرمود نوح احد الابون ... در ذکر مدت زندگانی حضرت نوح علیه بعد از واقعه طوفان ... در ذکر تقسیم نمودن حضرت نوح ربع مکه و ابیه قسم دو اگذار نمودن انجناب هر قبیله یکی از پسران در اینکه حضرت االه بجام نه پس کرامت فرمود و ذکر اسامی آنها در اینکه حضرت االه سام بن نوح را نیز نه پس کرامت فرمود و ذکر	صفحه ۳۲۲	در ذکر ممدت و علت سپاه نورن اهل حبشه و زنگبار ... در ذکر فرق و طوایف هر یک از پسران نوح علیه السلام در اینکه از نوح تعبیر شده است بادم ثانی و فرمایش پیغمبر که فرمود نوح احد الابون ... در ذکر مدت زندگانی حضرت نوح علیه بعد از واقعه طوفان ... در ذکر تقسیم نمودن حضرت نوح ربع مکه و ابیه قسم دو اگذار نمودن انجناب هر قبیله یکی از پسران در اینکه حضرت االه بجام نه پس کرامت فرمود و ذکر اسامی آنها در اینکه حضرت االه سام بن نوح را نیز نه پس کرامت فرمود و ذکر



﴿ قِمَاوَل رُوزِ عَاشُورَاءِ ﴾

﴿ فِهْرَسْتُ لِمَطْلَبِ مُجَلَّدِ اَوَّلِ كِتَابِ اَهْلِ الْكَلَامِ فِي سَوَائِحِ الْاَيَامِ ﴾

﴿ (۴۰) ﴾

صفحه ۳۲۵	اسامی آنها . در وصف حجر المطر و اسم ترکے ان و اینکه بافت بن نوح را بازده پس بود و ذکر اسامی آنها . بافت شدن نمک بدست فودک بن ترک بن نوح و مضار شدن از آن تبع نمودن اولاد بافت عسل را و حلو ساختن ایشان از آن . در ذکر گفارش سلطان با حضرت نوح بعد از واقعه	صفحه ۳۲۷	در تفسیر آیه وَاَسْفَا عَلٰی يُوْسُفَ وَاَبْيَضَّتْ عَجْنَاهُ مِنَ الْحَرِّ در تفسیر آیه فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْبَشَرَ الْقُبَّ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا . در ذکر عن رخواهی حضرت یوسف از برادران خود و تفسیر آیه رَزَقَ الشَّيْطَانُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اِخْوَتِهِ الْاَيَةُ .	صفحه ۳۳۰	در تحقیق اینکه حضرت یعقوب با مرید نبوت چگونه انقدر اضطراب می نمود در فراموشی در تحقیق اینکه حضرت یعقوب با اینکه میدانست یوسف زنده است چگونه انطور اضطراب می نمود
۳۲۶	﴿ واقعه سیزدهم ﴾ در و در حضرت یوسف بمصر رفت استقبال نمودن اهل مصر از الجناب . در وصف حسن و جمال حضرت یوسف صلی الله علیه و آله	۳۲۸	فرستادن حضرت یوسف پسر خود را برای پدرش یعقوب و تفسیر آیه اِنْ هُوَ اِقْبَىٰ بِصِيٍّ فَالْقُوَّةُ عَلَىٰ وَجْهِ آيَةِ الْاَيَةُ در اینکه پسران حضرت یوسف جامه بود از جامه های ایشان که حضرت ابراهیم فرستاد .	۳۳۱	در تحقیق اینکه حضرت یعقوب چهارده سال از سلطنت او در ذکر مدت پادشاهی و سلطنت حضرت سلیمان و وصف هر پنج
۳۲۷	﴿ واقعه چهاردهم ﴾ بنیاد شدن حضرت یعقوب بر سید پسران یوسف علیه السلام در ذکر وجه تشبیه حضرت یعقوب با اسرائیل و تاریخ ولادت او در ذکر علت حسد بردن یوسف یعقوب و برادران یوسف در تفسیر آیه لَا تَقْتُلُوا يُوْسُفَ وَالْقُوَّةُ فِي غِيَابِ الْحَبِّ تفسیر آیه اِنَّا زَهْنَانِ سَيِّئُونَ وَرَكَّا يُوْسُفَ عِنْدَ مَا عَاثَا در ذکر علت بنیاد شدن حضرت یعقوب بفران یوسف علیه السلام	۳۲۹	در اینکه پسران یوسف بمصر رسید بمحضرت رسالت و این حضرت رسید با همه اطهار در ذکر مصافق بین کنعان و مصر و کیفیت آمدن یوسف بمصر با کمال در ذکر بنیاد شدن حضرت یعقوب و بازگشتن جوانان با حضرت و تفسیر آیه اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّيْ اَعْلَمُ مِنْ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ .	۳۳۲	در کیفیت نامه نوشتن حضرت سلیمان برای بلقیس فرستادن الجناب و متوسط مرغ هدیه و تفسیر آیه اِنْ هَبْ يَكِيْلًا هٰذَا در ذکر گفارش بلقیس با اعیان و اشراف مملکت خود و تفسیر آیه وَ اِنِّيْ مُرْسِلَةٌ اِلَيْهِمْ هَدِيَّةً فَنَظَرُوهُ بِسَمِّ رَجُلٍ مِّنْ سُلُوْنٍ در ذکر فرستادن بلقیس با نصد



﴿فِيمَا وَلَّيْتُم مِّنْ عِشْرَةٍ﴾

﴿فَهَرَسْتُ مَطْلَبًا مُّجَلَّدًا وَلِكُلِّ كِتَابٍ هَذَا لِكُلِّ لَكَلَامٍ فِي سَوَائِحِ الْأَيَّامِ﴾

﴿(۴۱)﴾

صفحه ۳۳۲	کنیز و پانصد غلام و هزار خشت طلا و اشیاء نفیسه دیگر برای حضرت سلیمان علیه السلام در ذکر نامه نوشتن ببلقیس برای حضرت سلیمان علیه السلام نمودن او را از آنحضرت امورشند را امر فرمودن حضرت سلیمان به ترتیب دادن میدان و راستن محفل در مقدمه آمدن رسولان ببلقیس در ذکر کیفیت ورود رسولان ببلقیس ببارگاه حضرت سلیمان	صفحه ۳۳۶	از پائے تخت سلیمان بدعا می آید اصف بن برخیا ... فرمایش حضرت سلیمان علیه السلام ببلقیس و تفسیر آن قَالَ كَاَنَّهُ هُوَ وَ تَفْسِيرُ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا . در ذکر اینکه اگر کسی زنی بخواند جایز است که مخاسن او را به پند ... حمام ساختن جَنَابِ بامر حضرت سلیمان و اخراج نمودن ایشان نورده را برای ازاله مو ببلقیس و سایر مردمان . در ذکر اختلاف اَقْوَالِ علما در باب تزویج ببلقیس اَقَمَدُ او مدت هفت سال و نه ماه در ملازمت حضرت سلیمان	صفحه ۳۴۰	در تحقیق ترک اولی که از حضرت سلیمان علیه السلام سرزد و تفسیر این آیه اَجَبْتُ حَبَّ الْحَبْرِ عَنْ كُرْسِيِّ رَزَّكَ اَقْوَالُ أَهْلِ تَفْسِيرٍ وَ جَعَلُوا كَرَمُكَ مَعَهُ حَضَرْتُ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ رَزَّكَ فَرَمَا بَشَ حَضَرْتُ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا مَثَبُ كَرَمٍ فِي صَدْرِهِ بَرَاهِ وَ تَرَكَ نَمُودَن الْجَنَابِ كَفَنُ كَلِمَةُ اِنَّا لِلّٰهِ رَا سَعْدُ حَضَرْتُ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَزَنْد خُود رَا بِمَلَا نَكِه كِه اَوْرَا دَر مِیَانِ اَبَر بَكَن اَوْرَنْد وَ اَقْدَارَن مُرَدَّه اَن پَر بِر بِر اَلْجَنَاب ... احضار نمودن حضرت سلیمان جَنَابِ وَ شِیَا لَیْنِ رَا وَ فَرَمَا اَلْجَنَابِ دَر بَابِ كَرَمِ اَن بَدَن اِیْشَان فَرَزَنْد اَوْرَا اَز مَلَكِ الْمَوْتِ وَ فَا ت كُودَن فَرَزَنْد غَرِیْبِ حَضَرْتُ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر بَابِ اَلَا یَ تَحْتَ اَلْجَنَابِ بِمَارِ شَدَن حَضَرْتُ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَقْدَارَن اَلْجَنَابِ بَرُو تَحْتَ مَا نَمَد جَسَدِ بِي رُوح ... اَن بَدَن دُو فَرَقَه رُو خُود مَحَضَرْتُ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَرَا یَ رَفْعِ حُكُومَتِ رَوَا ئِلِ شَدَن اَلْجَنَابِ كِه حَكَمُ لَه اَهْلِ حِرَا دُ بَاشَد كِه قَبْلَه یَكِه اَز رُوحَا ت اَلْجَنَابِ بُو رَنْد
صفحه ۳۳۴	در ذکر او امر و فراموشی حضرت سلیمان در انجام مطالب ببلقیس در ذکر فرمایش حضرت سلیمان با رسولان ببلقیس و تفسیر این آیه اَتَمِدُ وَ نَبِيٍّ يَّمْنَالِ قَمَالًا اِنَّا فِیْ لَیْلِ خَبْرٍ مِّمَّا اَتَيْتُكُمْ . در ذکر بازگشتن رسولان ببلقیس و تفسیر این آیه اَرْجِعِ الْبَهْمِ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا فِیْلَ لَهُمْ هَا اَلَا یَ ...	صفحه ۳۳۷	مَرَمَان . در ذکر اختلاف اَقْوَالِ علما در باب تزویج ببلقیس اَقَمَدُ او مدت هفت سال و نه ماه در ملازمت حضرت سلیمان	صفحه ۳۴۱	احضار نمودن حضرت سلیمان جَنَابِ وَ شِیَا لَیْنِ رَا وَ فَرَمَا اَلْجَنَابِ دَر بَابِ كَرَمِ اَن بَدَن اِیْشَان فَرَزَنْد اَوْرَا اَز مَلَكِ الْمَوْتِ وَ فَا ت كُودَن فَرَزَنْد غَرِیْبِ حَضَرْتُ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر بَابِ اَلَا یَ تَحْتَ اَلْجَنَابِ بِمَارِ شَدَن حَضَرْتُ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَقْدَارَن اَلْجَنَابِ بَرُو تَحْتَ مَا نَمَد جَسَدِ بِي رُوح ... اَن بَدَن دُو فَرَقَه رُو خُود مَحَضَرْتُ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَرَا یَ رَفْعِ حُكُومَتِ رَوَا ئِلِ شَدَن اَلْجَنَابِ كِه حَكَمُ لَه اَهْلِ حِرَا دُ بَاشَد كِه قَبْلَه یَكِه اَز رُوحَا ت اَلْجَنَابِ بُو رَنْد
صفحه ۳۳۵	حرکت نمودن ببلقیس با امراء و هم عساکر و خدم خود بجانب حضرت سلیمان علیه السلام . امر کردن حضرت سلیمان با درمیان و جَنَابِ بَا وَ رَدَّ تَحْتَ بَلَقِیْسِ بِاسْرَعِ وَ قَت ... در ذکر تفسیر این آیه اِنَّا اَتَيْنَا الْمَلَا اَتَيْتُمْ بِاٰیَتِنَا بَعْرِهَا قَبْلَ اَنْ يَّاتُوا مُلْكِهِمْ فَرُو دَن تَحْتَ بَلَقِیْسِ دَر مَوْضِعِ خُود وَ بِهَرُونِ الْمَلَا اَن	صفحه ۳۳۸	تَفْسِیْرُ اَبَر وَ وَ هَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوَّابٌ در ذکر قصه هزار اسب که حضرت داود علیه السلام از عمالقه گرفت و بمیراث رسید بحضرت سلیمان علیه السلام در ذکر برگشتن اَقْدَابِ اَلْجَنَابِ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بِرُكُوشَتَن اَقْدَابِ وَ بَرَا یَ حَضَرْتُ اَمِیرَ عَلَیْهِ السَّلَامُ	صفحه ۳۴۲	در ذکر رد اَقْوَالِ قَضَا صِرَا و جَمَالِ اِیْمَانِ كِه دَر تَفْسِیْرُ اَلْعَبْدِ اَعْلَى كُرْسِیِّ جَسَدِ اَكْفَه اَن
صفحه ۳۳۹	در موضع خود و بهرون آمدن	صفحه ۳۳۹	در ذکر برگشتن اَقْدَابِ اَلْجَنَابِ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بِرُكُوشَتَن اَقْدَابِ وَ بَرَا یَ حَضَرْتُ اَمِیرَ عَلَیْهِ السَّلَامُ		



۳۴۱	واقعه هفدهم در ذکر فرمایش پیغمبر در باب روزه داشتن روز عاشورا بعد از آنکه عرض کردند جماعت بود این روز را روزه بگیرند	۳۴۶	در ذکر کیفیت فرمودن مغوی ابو دودا و ابو هریره را بر سالک خدا امیر المؤمنین در واقعه صفین ذکر اعتراف نمودن معاویه بقتل و مناقب امیر المؤمنین علیه السلام	۳۵۰	واقعه سیم امیر فرمودن امام علیه با تشرف و خیر در خندق و گفتار شریفین خطاب
۳۴۲	در ذکر مستحب بودن روزه روز عاشورا و نا انگاه که روزه ماه رمضان فرض شد در ذکر فرمایش حضرت صادق در باب روزه داشتن روز عاشورا و علت اینکه عامه از روزه داران برکت پیدا کنند	۳۴۷	در ذکر فرمایش امیر المؤمنین با رسولان معاویه و پیروان آمدن بیست هزار مقاتل که همه غرق قتل بودند برای حمایت امیر المؤمنین	۳۵۱	افسادن ابو جریبه مرز در اتش خندق و هلاک شدن او بنفیر امام علیه در اینکه بعضی را بیل تنبع گفته اند که ان اتش در خندق همچنان بود تا عصر عاشورا که هجوم آوردند از همان اتش برآید بخمار حرم زدند
۳۴۳	در ذکر عقوبت کبک دو روز عاشورا و چهره از روزه داران در منزل خود ذخیره کند در ذکر گفتار نورالدین حسینی شافعی و جمال الدین زرنده که هر دو از معتدین عامه اند در باب عید گرفتن روز عاشورا	۳۴۸	واقعه اول شهادت حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه با اتفاق کل مورخین و ذکر اختلاف اقوال در روز شهادت آنحضرت از جهت هفت	۳۵۲	واقعه پنجم تعبیه صفوف جانبین و تعیین رؤسای لشکر و عسکر جانبین در ذکر فرمایش امام علیه با احتیاج خود که امر روز جلای را شهادت کند در ذکر کیفیت صف ارای عمر بن سعد و اسامی رؤسای لشکر
۳۴۴	در ذکر فرمایش علامه مجلسی علیه الرحمه در باب روزه داشتن روز عاشورا	۳۴۹	در ذکر ماده تاریخ سال شهادت آنحضرت که بنظم و شعر عربی و فارسی در ذکر اختلاف اقوال در مدینه	۳۵۳	در ذکر اشعار و نحو خان ملک الشعر آید در ذکر بلاجه و قفا
۳۴۵	واقعه هجدهم فرمودن پیغمبر محمد بن مسلمه انصار و ابایه نفر سوار بوی قبیلہ قرطاً (بفتح قاف)	۳۵۴	پیغمبر و شهادت امیر المؤمنین و وفات برادر بزرگوارش حضرت امام حسن	۳۵۴	و غزای سید الخ در ذکر اقوال مورخین در عهد اصحاب الا مقام حضرت سید الشهدا علیه و نقل بازده قول از اقوال ایشان در ذکر اسامی هفت تن از یاران که در واقعه کربلا بدرجه شهادت رسیدند
۳۴۶	واقعه نوزدهم وفات ابو دودا فاضل معاویه در شام در سال فم خلافت عثمان مطابق سنه سه و دویست در ذکر علت و کیفیت اسلام آوردن ابو دودا و ترجمه احوال	۳۵۰	واقعه دهم از نمودن امام علیه فرضیه صبح با اصحاب کرام و فرمایش انجناب با اصحاب خود بعد از فراغ از نماز		

٢
زکراخلہ اقول در
شہادت انحضرت

(قسم دوم روز غایب)

(فهرست مطالب مجلد اول کتاب احادیث و کلام فی سوانح الایام)

(۳۳)

صفحه ۳۵۹	در اینکه از شهدای واقعه طف بیخ نفر از اصحاب پیغمبر بودند و بیخ نفر طفل غیر بالغ بودند	صفحه ۳۶۱	در ذکر اشعار پسند مجرای علوم مفانیست فلا انی الحسین الخ در ذکر اشعار شیخ محمد بن حماد علیه الرحمه و هفتی که بدعا الله تأملوا الخ . در ذکر اشعار وصال شهر از به یاد آمدن بتنهای رفتن . الخ .
۳۵۵	در اینکه از شهدای کربلا باز تن غلام بودند و چهار نفر بعد از شهادت امام شهید شدند در اینکه از اصحاب امام علیه السلام واقعه کربلا در نفر بعد از شهادت انحضرت بعد از مدتی از کثرت جراحات وفات کردند . . . در اینکه سه نفر از شهدای با اهل و عیال ملازم کتابا امام بودند در اینکه نه نفر در واقعه کربلا شهید شدند در حالیکه مادر شان در حبه ایستاده نظربینو	۳۶۲	در ذکر اشعار و اوصیای برای امت و علت نفرین کردن حضرت یونس بر قوم در ذکر علت اینکه انبیاء و مُرسلین تحمل رنج و محنت میبودند . پیش ناخن جناب زهیر بن الفهین و مخاطب بودن انجناب سپاه کوفه را : اها الناس ان حق المسلم علی المسلم الخ
۳۵۶	در اینکه امام علیه السلام برای دفع از شهدای مرثیه خواند . . . در اینکه امام علیه السلام برای دفع از انصار خود در منزل ثعلبیه رحیم نمود . . . در اینکه سه نفر از شهدای در موقع شهادت اعضای بدنشان قطع گردید	۳۶۳	در ذکر اشعار و اوصیای برای امت و علت نفرین کردن حضرت یونس بر قوم در ذکر علت اینکه انبیاء و مُرسلین تحمل رنج و محنت میبودند . پیش ناخن جناب زهیر بن الفهین و مخاطب بودن انجناب سپاه کوفه را : اها الناس ان حق المسلم علی المسلم الخ
۳۵۷	در اینکه سرهای جمیع شهدای از بدن جدا شد مگر دو شهید *(واقعه ششم)* خطبه اول امام علیه السلام الناس سمعوا قولي ولا تجلوا خه اعظکم ما یحیی لکم علی الخ	۳۶۴	در ذکر اشعار و اوصیای برای امت و علت نفرین کردن حضرت یونس بر قوم در ذکر علت اینکه انبیاء و مُرسلین تحمل رنج و محنت میبودند . پیش ناخن جناب زهیر بن الفهین و مخاطب بودن انجناب سپاه کوفه را : اها الناس ان حق المسلم علی المسلم الخ
۳۵۸	در ذکر ترجمه خطبه امام علیه السلام	۳۶۵	استدلال نمودن امام علیه السلام بآیات مبارکات قرآن . . . ندا کردن امام علیه السلام بپناه نفر از رؤسای کوفه را که انباشتا ننوشتید بمن که میوه هار سید



﴿ قسمی و بی روز غاشوراء ﴾

﴿ فهرست لمطالع اول کتاب جواهر الکلام فی سوانح الایام ﴾

﴿ (۴۴) ﴾

صفحه ۳۶۵	وزمین سبز شده الخ واقعہ یازی هم جنک مغلوبہ اول رجب غاشوراء و کشته شدن پنجاه نفر از اصحاب سید الشہداء در اینکه رسم عرب در کفیت مخاربه بر دو طرفین است یکی طرفین مبارزت و دیگری بطور جنک مغلوبہ ...	صفحه ۳۶۱	ظہور شدت خوف و ہراس اہلبیت رسالت ... حملہ آوردن حصین بن نمیر با پانصد کماندار بر اصحاب حصین حملہ آوردن شہر ریخام حرم و نذا کردن او کہ آتش بیاوردید تا این بو ترابوزانم ... در اینکه در روز غاشوراء ستر اشکر ضلالت حملہ آوردند بخجستہ اہلبیت رسالت ...	صفحه ۳۷۲	لفاء خدا را بر بقاء دنیا ... در ذکر استغاثہ امام علیہ و ترلز ارکان عرش و خجستہ ملائکہ فخیر شدن امام بن طغر بافتن براعدا و بین لفاء خدا ...
۳۶۶	در ذکر اینکه در واقعہ کربلا از صبح تا بظہر سه مرتبہ جنک مغلوبہ واقع شد ... در ذکر طلب نمودن امام عمر بن سعد را در روز غاشوراء و فرمایش انجناب با او .	۳۶۹	﴿ واقعہ چاروی هم ﴾ نماز گذاردن امام علیہ با نصف از اصحاب کرام ... در اینکه امام علیہ السلام بنفس شریف خود اذان گفت و این سعد را ندان فرمود کہ باین سعد انبیت شرایع الاسلام الخ ...	۳۷۳	در ذکر اشعار حجتہ الاسلام مرحوم حاجی فاضل خراسانی نضرا مد گفت ای سلطان عمن الخ در ذکر اشعار حجتہ الاسلام پس فرشتہ نضرا ز امر قدیر الخ
۳۶۶	واقعہ یازی هم جنک مغلوبہ دوم و شہادت جناب مسلم بن عوسجہ رضوان اللہ علیہ ... در ذکر کردن عمر بن حجاج لشکر کوفہ را کہ احقان ابامیدانید کہ با چه کیان کارزار میکنند ... در کفیت شہادت جناب مسلم بن عوسجہ و صحبت نمودن او بجناب مظاہر در وقت شہادت	۳۷۰	در ذکر گفتار حصین بن نمیر در وقت جناب حبیب بن مظاہر با او ... در ذکر فدا کارہ جناب زہیر و سعید بن عبد اللہ و زمین افتادن سعید از کثرت زخم تیر ... در اینکه بر او لب بعضی از او با مقابل فرست نماز دادند با امام علیہ در ذکر اشعار مرثیہ عبد الوہاب لسان الحق ناظم فرہنگ خدا پرستہ	۳۷۴	﴿ واقعہ شانزی هم ﴾ حضرت طایفہ بنی جان برای نصرت سید مظلومان و فرمایشان حضرت با ایشان کہ من مخالف نمیکم قول جدم رسول خدا را اللہم زعفر جہہ برای نصرت امام علیہ و حکایت عجب زعفر با بر ثقة از طلاب علوم در اصنفہا
۳۶۷	﴿ واقعہ یازی هم ﴾ جنک مغلوبہ سیم در نزدیکی	۳۷۱	﴿ واقعہ یانزی هم ﴾ نزول ملائکہ برای نصرت و بارہ امام علیہ و اختیار نمودن آنحضرت	۳۷۶	در ذکر اینکه قوت و غذای اہلبیت از کوفہ نامہ از مائدہ اسمانی بود ...
۳۶۸	﴿ واقعہ سہری هم ﴾	۳۷۱		۳۷۷	﴿ واقعہ ہفدہم ﴾ جواب دادن حضرتعالی و ادراج جمع انبیاء و اوصیاء استغاثہ امام علیہ السلام را ...



۴ (فیمدی و قیپ روز غاشوا)

فهرست مطالب مجلد اول کتاب بحواله الکلام فی سوانح الایام

۴۵

صفحه ۳۷۷	در ذکر دستور فاضل در بند	صفحه ۳۸۵	امداد ملائکه با حربه ها از انش برای حضرت و بار خاتام علیه	موفق احوال و باب بقا لایق و توفیق
۳۷۸	در ذکر کیفیت اجابت نمودن حق تعالی و ارواح انبیاء و اولیا و ملائکه و مؤمنین استغاثه امام را ... در ذکر تفصیل این و از اخذ الله ميثاق النبي لما ائذيتكم من كتاب حكمة در ذکر موبدات چند در جواب گفتن ارواح انبیاء و ارواح مؤمنین استغاثه آنحضرت را	۳۸۱	(واقعه نوزی هم) مبارزت و شجاعت امام علیه و وصف مکتب آنحضرت و رجز خوانی آنجناب کفر القوم الخ	در اینکه شجاعت حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه و ع بر تبه روز و ظهور کرد که شجاع شجاعت شاه و لایق را فرمود کرد در تحقیق و بیان دفع استغاث کثرت مقولین امام علیه
۳۷۹	عیادت نمودن حضرت سید الشهدا مرد مریض را و رفع عید تب لرز از آن مرد بیک قد و طرز سیر کردن کوه با اشاره حضرت صادق عم در بین مکه و مدینه در ذکر حرکت نمودن ایدان شهدای کربلا و شنیده شدن کلمه لبیک از حلقوم و جویباران دور و استغاثه سید مظلوم	۳۸۲	در ذکر حملات امام علیه و گویندن لشکر مانند مکر و طغ و روایت حمید بن مسلم ... در ذکر اشعار شیخ علی بن شیخ بجمله و لم یومکوا ابدا حمله در ذکر اشعار رجب الاسلام بهر شهر بار از خیمه بهرین روز قدس	(واقعه بلبیستی و قی) در و امام علیه السلام در شریعت فراش و منع نمودن لشکر آنحضرت را از شامیدن آب ... در ذکر اشعار وصال شهر را چو کار شاه زحمت بکار زار کند
۳۷۹	(واقعه هجدهم) نزول صحیفه از جانب خدا بر خاتم الانبیاء روحی ارواح العالمین له الفداء ...	۳۸۳	در ذکر رجز خوانی امام علیه انا ابن علی الطهر من الیها شیم در ذکر گفتار و شمر با ابن سعد ایها الامیر و الله لو برزوا الحسن اهل الارض لافناهم عن اخرهم	در اینکه کیفیت وصول و رایع امامت با امام بر دو قسم است در اینکه و رایع امامت بتوسط سرفرازان و ان طاهرات سید بجانب زین العابدین علیه در اینکه ابوالحسن علی بن الحسین معهود به ازاجله علمای امامت بوده و کسانی که او را از امامت
۳۸۰	در ذکر اصل و ماخذ نزول صحیفه از آسمان و کیفیت نزول ان و مضمون مر قومه در آن	۳۸۴	در ذکر خاتل شدن لشکر بین امام و خیمه حرم و فرار ازین آنجناب با شیعه ال ای سفیان واقعه بلبیستی و قی رخس کشدن کرده اش را بر بوی دار البوار بدست مبارک امام زکریا در ذکر عده مقولین امام علیه	



قسم دوم و بیرون غاشو

فهرست مطالب جلد اول کتاب احکام و سوانح الایام

(۴۶)

۳۸۷	دانشه اند اشباه کرده اند... در ذکر توسط حضرت امیر مسلم و بنی خاتون و فاطمه بنت الحسین ع	۳۹۱	واقعہ بیست و هفتم زاهد عظمی و مصیبت کبری شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام	۳۹۵	در ذکر بدین ذوالجناح برادر جسد امام علیه و هلاک نمود او چهل نفر از آن سپاه را بکشد و دندان...
۳۸۸	در انتقال موارث امامت بحضرت زین العابدین علیه السلام (واقعہ بیست و چهارم) و سید تهر شعبه مسموم و بر قلب مبارک امام مظلوم...	۳۹۲	در ذکر روایت هلال بن نافع و کلام ابن طاووس در کیفیت شهادت امام علیه و فقرات زبانت ناچیه...	۳۹۶	در ذکر کیفیت آمدن ذوالجناح بجو خمار حم و اشعار شیخ و شهادت بن سلمان حریری...
۳۸۹	در ذکر اشعار شیخ علی در منظومه معراج المحبته و شعر محقق کربلائی (واقعہ بیست و پنجم) از اسباق فنادن امام حسین از تبرکین و پناه بردن زینب خاتون باین سعد لعین...	۳۹۳	در ذکر اشعار امام زین العابدین علیه السلام مجتهد تبریزی و اشعار شیخ علی پیر شیخ العراقین...	۳۹۷	در آنکه ذوالجناح پنجمه گاه شهادت و بر میگشت ناسه مرتبه و در تبرک اول همه نوان ناله کان نجای مصراع آمدند...
۳۸۹	الله هذا ابن النبی لعظمه الخ و اشعار محمّد خان ملک الشعراء چو شاه دین بجاک آمدن پست بن در ذکر اشعار مرحوم حاج سید جواد و اعطای کربلائی علیه الرحمه (زبان خلیل الله چون بشنید سخن...	۳۹۴	واقعہ بیست و هشتم اضطراب حضرت روح الامین در مصیبت امام مکی و ظاهر شدن پیغمبر در عرصه کربلا در حالیکه گاه نظر میفرمود بسوا آسمان و گاه نظر میفرمود بر زمین...	۳۹۸	در ذکر اقوال مختلفه از باب سپهر و تواریخ در مال حوال ذوالجناح و نقل هشت قول از اقوال ایشان...
۳۹۰	در ذکر اشعار حاج سید حسن استرآبادی و اعطای کربلائی علیه السلام در ذکر فقرات زبانت ناچیه منویه با امام عصر علیه السلام...	۳۹۵	واقعہ بیست و نهم فرورفتن ذوالجناح در میان آفرین در ذکر کیفیت حال ذوالجناح در میان اب فرات در ذکر کیفیت حال ذوالجناح بعد از شهادت امام علیه السلام...	۴۰۰	در ذکر اقوال علما در تحقیق حال شهر بانویه و ذکر غیبتگاه اور در کوه رے...
۳۹۱	واقعہ بیست و ششم گریستن ملائکه آسمان در وقت افزادن سید مظلومان و ذکر کیفیت سقوط انحضرت بر وایت طوبی و ابن طاووس...	۴۰۱	(واقعہ سی و ام) تکیه گرفتن لشکر در موقع شهادت فرزند پیغمبر...	۴۰۱	واقعہ سی و یکم نداکردن حضرت روح الامین در بین آسمان و زمین بعد از...



﴿ قَمَتْ دَوْمَرُ وَرِزْ عَاشُورَاءُ ﴾

﴿ فِهْرُسْتُ لِمَطْلَبِ جُلْدِ وَلِ كِتَابِ هِرَالِكْلَامِ فِي سَوَائِحِ الْأَيَّامِ ﴾

﴿ (۴۷) ﴾

صفحه ۴۰۱	شهادت امام علی علیه السلام - در ذکر اشعار فناد مناد عید ذَلِكَ فِي السَّمَاءِ الْخَمِيعِ - وَنَدَى مَلِكٍ فَرْدُوسٍ دَرْدِیَابِ بِأَهْلِ الْبَحَارِ لَبِئْسَ الْوَالِدُ الْآخِرُ	صفحه ۴۰۶	واقعہ سی و ہفتم باریدن خاک و خاکسپاری در مصیبت عزیز خالق اکبر و تحقیق دقیق در سر باریدن خاک در آن روز -	صفحه ۴۱۱	در تحقیق اینکه ظهور و حرم در شرف دلیل است بر غضب حضرت حق
۴۰۲	واقعہ سی و دوم نفرین کردن ملک امین بر قاتلین امام حسین - و توقیع بنابین غامه بر فطر و اصحی و ذکر تحقیق علما اعلام در این باب -	۴۰۷	واقعہ سی و هشتم باریدن خون از آسمان در مصیبت سرور مظلومان و ذکر اینکه علما عامه و فقهاء اثنی عشریہ متفقند بر باریدن خون از آسمان - در اینکه خون باریدن از آسمان بطوریه بود که خیمها و جرهاران خون شد -	۴۱۲	واقعہ چهل و یکم تزلزل عرش و فرش در مصیبت امام علی و ذکر فقرات زیارت اول ماه رجب باینکه و آیه و نیم لَقَدْ أَفْشَرْتَ لِي مَا تَكُنُّ أَطْلَعُ لِقُرْشِ در ذکر تزلزل جبال و اهتران حضرت و الجلال و عجمه ملائکه و ذکر چند شعر در این باب -
۴۰۳	واقعہ سی و سوم فرستادن ابن سعد سر مقتدر امام را بکوفه و تقسیم نمودن سرهای شهدا را بین قبائل	۴۰۸	واقعہ سی و نهم جوشیدن خون از زمین در امام حسین و سوال کردن بن عبد الملک از حضرت باقر علیہ السلام از علالت شهادت امیر المؤمنین و ذکر ظهور و علالت شهادت سید الشهداء علیہ السلام بر اهل بیت المقدس -	۴۱۳	واقعہ چهل و دوم گریستن فرشتگان بر سید مظلومان و ذکر شرح تفصیل گریه نوحه ملائکه و وجه تمییز حضرت قائم در اینکه چهار هزار ملک در نزد قبر حضرت سید الشهداء بر آنحضرت گریه میکنند تا روز قیامت -
۴۰۴	واقعہ سی و چهارم پرواز کردن شیطان از شدت فرح و شادمانی و گفتار او بآنکه	۴۰۹	واقعہ سی و دهم در ذکر تفسیر آیه فَمَا بَكَتُ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كُنَّا نُفَازِ مَنْظَرِی و خبر دادن حضرت امیر المؤمنین از گریه آسمان بر حضرت و ذکر گریستن آسمانها مفتکاً در زمینها هفت طبقه بر مصیبت حضرت حسین علیہ السلام و علت ظهور حرم در آسمان -	۴۱۴	واقعہ چهل و سیم گریه بیشماران و در زنجبان در مصیبت سرور مظلومان و در حضرت صادق علیہ السلام بحسین بن ابی فاخته در هنگام ورود در محراب غافلانه ذکر و ستودن مومن در هنگام که یاد کنند از حضرت سید الشهداء
۴۰۵	در اینکه شیطان چهار مرتبه از شدت درد ناله کرد و در مرتب از غایت فرح تغیر نمود	۴۰۶	واقعہ سی و یازدهم طوفان شدن هوا در مصیبت حضرت سید الشهداء و اشعار مختم کاشانه -	۴۰۷	واقعہ سی و شانزدهم منکشف شدن آفتاب تاریک شدن هوا بطوریکه شاره ظاهر گردید -



صفحه ۴۱۵	در ذکر کیفیت گریستن آسمان و اهل آن و بیشت و خزان آن و نغمه کشیدن جهم و حبس شدن آن بزمان...	صفحه ۴۲۲	از چیزهایی که دیده میشوند و چیزهایی که دیده نمیشوند تماماً اگر بگردند بر مصیبت	صفحه ۴۲۷	وجه پنجم در اینکه امام باب فاضلاً خضبه و واسطه استفاضاً خلفه و وجه ششم در اینکه بروز و ظهور آیات و خوارق عادات بعد از شهادت امام هدی هر یک اینها بود از باب اینکه حق سبحانه و تعالی فرمود: سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ لَیْلًا فِی الْآفَاقِ... در ذکر تفسیر این آیه که: لَیْلًا فِی الْآفَاقِ... و من فی السموات و من فی الارض...
۴۱۶	واقع چهارم	۴۲۳	در ذکر اشعار ثاقب شاعر و اشعار مجنون رستمی در ذکر سیر موجودات... و ذکر کیفیت گریستن هر یک از مخلوقات عالم	۴۲۸	در ذکر عکس انقلاب اضطراب موجودات در مصیبت فرزندان زنده کائنات و ذکر اسرار شهادت امام علی...
۴۱۷	واقع پنجم	۴۲۵	در ذکر اقوال عرفا و محققین در عکس بروز و ظهور و خوارق عادات بعد از شهادت امام هدی در ذکر شش وجه عرفانه در عکس آثار و حوادث در شهادت امام هدی و وجه اول در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۲۹	در بیان اینکه بروز و ظهور خوارق عادات بعد از شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام از لوازم امامت است...
۴۱۸	واقع ششم	۴۲۶	وجه اول در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۳۰	در بیان اینکه بروز و ظهور خوارق عادات بعد از شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام از لوازم امامت است...
۴۱۹	واقع هفتم	۴۲۷	وجه دوم در اینکه جمیع اشیاء برکت امام علی...	۴۳۱	واقع چهارم و هشتم
۴۲۰	واقع هشتم	۴۲۸	وجه سوم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۳۲	واقع پنجم و نهم
۴۲۱	واقع نهم	۴۲۹	وجه چهارم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۳۳	واقع ششم و دهم
۴۲۲	واقع دهم	۴۳۰	وجه پنجم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۳۴	واقع هفتم و یازدهم
۴۲۳	واقع یازدهم	۴۳۱	وجه ششم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۳۵	واقع هجدهم و بیستم
۴۲۴	واقع بیستم	۴۳۲	وجه هفتم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۳۶	واقع بیست و یکم و بیست و دوم
۴۲۵	واقع بیست و یکم	۴۳۳	وجه هشتم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۳۷	واقع بیست و سوم و بیست و چهارم
۴۲۶	واقع بیست و دوم	۴۳۴	وجه نهم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۳۸	واقع بیست و پنجم و بیست و ششم
۴۲۷	واقع بیست و سوم	۴۳۵	وجه دهم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۳۹	واقع بیست و هفتم و بیست و هشتم
۴۲۸	واقع بیست و چهارم	۴۳۶	وجه یازدهم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۴۰	واقع بیست و نهم و بیست و دهم
۴۲۹	واقع بیست و پنجم	۴۳۷	وجه بیستم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۴۱	واقع بیست و یازدهم و بیست و یکم
۴۳۰	واقع بیست و ششم	۴۳۸	وجه بیست و یکم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۴۲	واقع بیست و یکم و بیست و دوم
۴۳۱	واقع بیست و هفتم	۴۳۹	وجه بیست و دوم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۴۳	واقع بیست و دوم و بیست و سوم
۴۳۲	واقع بیست و هشتم	۴۴۰	وجه بیست و سوم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۴۴	واقع بیست و سوم و بیست و چهارم
۴۳۳	واقع بیست و نهم	۴۴۱	وجه بیست و چهارم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۴۵	واقع بیست و چهارم و بیست و پنجم
۴۳۴	واقع بیست و دهم	۴۴۲	وجه بیست و پنجم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۴۶	واقع بیست و پنجم و بیست و ششم
۴۳۵	واقع بیست و یازدهم	۴۴۳	وجه بیست و ششم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۴۷	واقع بیست و ششم و بیست و هفتم
۴۳۶	واقع بیست و یکم	۴۴۴	وجه بیست و هفتم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۴۸	واقع بیست و هفتم و بیست و هشتم
۴۳۷	واقع بیست و دوم	۴۴۵	وجه بیست و هشتم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۴۹	واقع بیست و هشتم و بیست و نهم
۴۳۸	واقع بیست و سوم	۴۴۶	وجه بیست و نهم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۵۰	واقع بیست و نهم و بیست و دهم
۴۳۹	واقع بیست و چهارم	۴۴۷	وجه بیست و دهم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۵۱	واقع بیست و دهم و بیست و یکم
۴۴۰	واقع بیست و پنجم	۴۴۸	وجه بیست و یازدهم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۵۲	واقع بیست و یکم و بیست و دوم
۴۴۱	واقع بیست و ششم	۴۴۹	وجه بیست و یکم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۵۳	واقع بیست و دوم و بیست و سوم
۴۴۲	واقع بیست و هفتم	۴۵۰	وجه بیست و دوم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۵۴	واقع بیست و سوم و بیست و چهارم
۴۴۳	واقع بیست و هشتم	۴۵۱	وجه بیست و سوم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۵۵	واقع بیست و چهارم و بیست و پنجم
۴۴۴	واقع بیست و نهم	۴۵۲	وجه بیست و چهارم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۵۶	واقع بیست و پنجم و بیست و ششم
۴۴۵	واقع بیست و دهم	۴۵۳	وجه بیست و پنجم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۵۷	واقع بیست و ششم و بیست و هفتم
۴۴۶	واقع بیست و یازدهم	۴۵۴	وجه بیست و ششم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۵۸	واقع بیست و هفتم و بیست و هشتم
۴۴۷	واقع بیست و یکم	۴۵۵	وجه بیست و هفتم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۵۹	واقع بیست و هشتم و بیست و نهم
۴۴۸	واقع بیست و دوم	۴۵۶	وجه بیست و هشتم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۶۰	واقع بیست و نهم و بیست و دهم
۴۴۹	واقع بیست و سوم	۴۵۷	وجه بیست و نهم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۶۱	واقع بیست و دهم و بیست و یکم
۴۵۰	واقع بیست و چهارم	۴۵۸	وجه بیست و دهم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۶۲	واقع بیست و یکم و بیست و دوم
۴۵۱	واقع بیست و پنجم	۴۵۹	وجه بیست و یازدهم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۶۳	واقع بیست و دوم و بیست و سوم
۴۵۲	واقع بیست و ششم	۴۶۰	وجه بیست و یکم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۶۴	واقع بیست و سوم و بیست و چهارم
۴۵۳	واقع بیست و هفتم	۴۶۱	وجه بیست و دوم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۶۵	واقع بیست و چهارم و بیست و پنجم
۴۵۴	واقع بیست و هشتم	۴۶۲	وجه بیست و سوم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۶۶	واقع بیست و پنجم و بیست و ششم
۴۵۵	واقع بیست و نهم	۴۶۳	وجه بیست و چهارم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۶۷	واقع بیست و ششم و بیست و هفتم
۴۵۶	واقع بیست و دهم	۴۶۴	وجه بیست و پنجم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۶۸	واقع بیست و هفتم و بیست و هشتم
۴۵۷	واقع بیست و یازدهم	۴۶۵	وجه بیست و ششم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۶۹	واقع بیست و هشتم و بیست و نهم
۴۵۸	واقع بیست و یکم	۴۶۶	وجه بیست و هفتم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۷۰	واقع بیست و نهم و بیست و دهم
۴۵۹	واقع بیست و دوم	۴۶۷	وجه بیست و هشتم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۷۱	واقع بیست و دهم و بیست و یکم
۴۶۰	واقع بیست و سوم	۴۶۸	وجه بیست و نهم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۷۲	واقع بیست و یکم و بیست و دوم
۴۶۱	واقع بیست و چهارم	۴۶۹	وجه بیست و دهم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۷۳	واقع بیست و دوم و بیست و سوم
۴۶۲	واقع بیست و پنجم	۴۷۰	وجه بیست و یازدهم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۷۴	واقع بیست و سوم و بیست و چهارم
۴۶۳	واقع بیست و ششم	۴۷۱	وجه بیست و یکم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۷۵	واقع بیست و چهارم و بیست و پنجم
۴۶۴	واقع بیست و هفتم	۴۷۲	وجه بیست و دوم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۷۶	واقع بیست و پنجم و بیست و ششم
۴۶۵	واقع بیست و هشتم	۴۷۳	وجه بیست و سوم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۷۷	واقع بیست و ششم و بیست و هفتم
۴۶۶	واقع بیست و نهم	۴۷۴	وجه بیست و چهارم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۷۸	واقع بیست و هفتم و بیست و هشتم
۴۶۷	واقع بیست و دهم	۴۷۵	وجه بیست و پنجم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۷۹	واقع بیست و هشتم و بیست و نهم
۴۶۸	واقع بیست و یازدهم	۴۷۶	وجه بیست و ششم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۸۰	واقع بیست و نهم و بیست و دهم
۴۶۹	واقع بیست و یکم	۴۷۷	وجه بیست و هفتم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۸۱	واقع بیست و دهم و بیست و یکم
۴۷۰	واقع بیست و دوم	۴۷۸	وجه بیست و هشتم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۸۲	واقع بیست و یکم و بیست و دوم
۴۷۱	واقع بیست و سوم	۴۷۹	وجه بیست و نهم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۸۳	واقع بیست و دوم و بیست و سوم
۴۷۲	واقع بیست و چهارم	۴۸۰	وجه بیست و دهم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۸۴	واقع بیست و سوم و بیست و چهارم
۴۷۳	واقع بیست و پنجم	۴۸۱	وجه بیست و یازدهم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۸۵	واقع بیست و چهارم و بیست و پنجم
۴۷۴	واقع بیست و ششم	۴۸۲	وجه بیست و یکم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۸۶	واقع بیست و پنجم و بیست و ششم
۴۷۵	واقع بیست و هفتم	۴۸۳	وجه بیست و دوم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۸۷	واقع بیست و ششم و بیست و هفتم
۴۷۶	واقع بیست و هشتم	۴۸۴	وجه بیست و سوم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۸۸	واقع بیست و هفتم و بیست و هشتم
۴۷۷	واقع بیست و نهم	۴۸۵	وجه بیست و چهارم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۸۹	واقع بیست و هشتم و بیست و نهم
۴۷۸	واقع بیست و دهم	۴۸۶	وجه بیست و پنجم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۹۰	واقع بیست و نهم و بیست و دهم
۴۷۹	واقع بیست و یازدهم	۴۸۷	وجه بیست و ششم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۹۱	واقع بیست و دهم و بیست و یکم
۴۸۰	واقع بیست و یکم	۴۸۸	وجه بیست و هفتم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۹۲	واقع بیست و یکم و بیست و دوم
۴۸۱	واقع بیست و دوم	۴۸۹	وجه بیست و هشتم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۹۳	واقع بیست و دوم و بیست و سوم
۴۸۲	واقع بیست و سوم	۴۹۰	وجه بیست و نهم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۹۴	واقع بیست و سوم و بیست و چهارم
۴۸۳	واقع بیست و چهارم	۴۹۱	وجه بیست و دهم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۹۵	واقع بیست و چهارم و بیست و پنجم
۴۸۴	واقع بیست و پنجم	۴۹۲	وجه بیست و یازدهم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۹۶	واقع بیست و پنجم و بیست و ششم
۴۸۵	واقع بیست و ششم	۴۹۳	وجه بیست و یکم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۹۷	واقع بیست و ششم و بیست و هفتم
۴۸۶	واقع بیست و هفتم	۴۹۴	وجه بیست و دوم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۹۸	واقع بیست و هفتم و بیست و هشتم
۴۸۷	واقع بیست و هشتم	۴۹۵	وجه بیست و سوم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۴۹۹	واقع بیست و هشتم و بیست و نهم
۴۸۸	واقع بیست و نهم	۴۹۶	وجه بیست و چهارم در اینکه وجود مقدس امام علی...	۵۰۰	واقع بیست و نهم و بیست و دهم
۴۸۹	واقع بیست و دهم	۴۹۷	وجه بیست و پنجم در اینکه وجود مقدس امام علی...		
۴۹۰	واقع بیست و یازدهم	۴۹۸	وجه بیست و ششم در اینکه وجود مقدس امام علی...		
۴۹۱	واقع بیست و یکم	۴۹۹	وجه بیست و هفتم در اینکه وجود مقدس امام علی...		
۴۹۲	واقع بیست و دوم	۵۰۰	وجه بیست و هشتم در اینکه وجود مقدس امام علی...		



❦ (فهرست مطبوعات اول كتاب احوال الكلام في سوانح الأئام) ❦

[illegible]

(فهرست مطالب مجلد اول کتاب جواهر الکلام فی سوانح الایام) -
 (قیمت نیم روز عاشوراء) -

(۵۳)

<p> واقعہ بیست و ششم در ذکر کشف وفات جناب اسماعیل واعتماد طایفه اسمعیلیه در باره الخناب ... </p>	<p> صفحه ۴۷۴ در ذکر غاصه شدن ابومصطفی برہاء الدولہ و فرار نمودن او از شارسنان و نشستن مؤید بجای او ... </p>	<p> واقعہ بیست و پنجم کشته شدن فخر الملک و وزیر بنیغ فدائیان شری ... در ذکر بیان حال و محامد وزیر مد کور و کوشیدن او در احیاء مراسم عدل و انصاف و ذکر اشعار مرثیہ الجنان ... </p>	<p> واقعہ بیست و پنجم در ذکر کشف خواب دیدن وزیر حضرت سید الشہداء و در شب عاشوراء و کشف شہادت او بدست فدائیان ... </p>	<p> واقعہ بیست و پنجم غارت نمودن اترال اموال اہل اطراف و فوج شہد در ذکر نایب و نارنج بنای بار شہر شہد و تعمیر کند مطہر اقام علیہ السلام ... </p>	<p> واقعہ بیست و پنجم در ذکر حکایت نابینا ملحد موسوم بعلوہ در زمان طغیان عطاش در اصفہان و ہلاک نمودن او جمع کثیری از مرد مرا بکرو خدعہ ... </p>	<p> واقعہ بیست و ہفتم نصرت نمودن عبدالمؤمن شہر مہدیہ و اسبلا بافتن او بر جمیع افریقہ ... </p>	<p> واقعہ بیست و ہفتم وفات العاصد لدینا اللہ ابو محمد عبد اللہ بن یوسف خلیفہ علوی در ذکر عہد خلفاء علویہ و بنی مصر و مدت خلافت ایشان و اول کسیکہ از این طایفہ ظہور نمود در اینکہ نسب خلفاء علویہ مشہ میشود باسمعیل بن حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام ... </p>	<p> واقعہ سی و یکم در ذکر سوار و پیادہ از جماعت فزک بیلاد مسلمین و ظفر یافتن مسلمین بر کفار و شہادت شاہنشاہ بن نجم الدین ... </p>	<p> واقعہ سی و یکم در ذکر سوار و پیادہ از جماعت فزک بیلاد مسلمین و ظفر یافتن مسلمین بر کفار و شہادت شاہنشاہ بن نجم الدین ... </p>
--	---	--	--	--	---	---	---	--	--



﴿ قمری سیم روز عاشورا ﴾

﴿ فهرست مطالب مجلد اول کتاب احوال کلامی و سوانح الایام ﴾

﴿ (۵۴) ﴾

صفحه ۴۸۶	صلاح الدین در قاهره مصر در این روز سنه پانصد و نود و پنج هجری	صفحه ۴۸۷	برداشتن او در اسنانه در اینکه مؤید الدین بن علقمی در صد استیصال بنی العباس برآمد	صفحه ۴۸۸	بجای حضرت رب الارباب ذکر ترجمه ست جلیله فاد و ملک اثر پادشاه مصر بطور اجمال
۴۸۴	در ذکر و بدین ملک غریب عقب گرگ و کبکیت و نارنج وفات او	۴۸۷	در پنهانی بامغول مکاتبه و مراسله کرد در ذکر کبکیت و سپید هلاکوخان بغداد و گشادن طایفه غو اب و جله و ابر لشکر خلیفه و رفتن احوال و اثنای بغداد بیا و فنا	۴۸۹	واقعہ سی و هفتمی متوجه شدن ناصر بجانب در این روز سال هفتصد و هشتاد و پنج هجری و شرح کبکیت ان در ذکر اعتبار و طاعت و سلطنت و امارت دنیا و شرح حال ناصر و بر قون
۴۸۵	واقعہ سی و سیم غارت نمودن اهل سنت و جماعت امول شیعیان را در بغداد و جنایت نمودن احمد بن مستعصم از اهل سنت در ذکر علت مخالفت شدن بن علقمی و بامستعصم بالله و مکاتبه او با طایفه تنادر و پنهانی	۴۸۷	ظاهر شدن آثار عجز و اضطراب و جنایت بغدادیان و آمدن مستعصم و نزول هلاکوخان در ذکر اقوال مورخین در مقتولین اهل بغداد و باقی مانده از ایشان مگر کسی که در چاه قنات پنهان شده بود	۴۹۰	واقعہ سی و هشتمی معاودت نمودن شاه رخ کورگان بدار السلطنة هرات بعد از غلبه بوسی حضرت ثامن الائمه الهدایت صلوات الله علیه شرح کبکیت ان
۴۸۵	واقعہ سی و چهارم ورود هلاکوخان بغداد با فرقه تنادر و اهدام بنیاد و بنی عباس در ذکر تحجیر و کبر مستعصم و کثرت امول و نقایس و جواهر بسیار و کرامت او در ذکر امتیاز مستعصم و خاندان بنی العباس و رخصت	۴۸۸	در ذکر اختلاف اقوال در روز ورود هلاکوخان بغداد و نقل پنج قول از اقوال مورخین و کبکیت قتل مستعصم و پیش ابوبکر	۴۹۱	واقعہ سی و نهمی شهید شدن سید زین العابدین و وزیر سلطان حسین مهتر در روز سال هفتصد و سه هجری در ذکر اوصاف جلیله سید مذکور و بلند شدن قدر و منزلت او بعد از وفات افضل
۴۸۹	واقعہ سی و پنجم نداشتن هیچ کس در حضور او و حکایت سنگی که بر نیک حجر الاسود	۴۸۹	واقعہ سی و ششم غرق شدن امیر کبیر در آب	۴۹۲	واقعہ چهل و یکم غریب مقرب سلطان بجانب ذکر کیهان به نیت تمثیل امر مضامین و شرح کبکیت ان
					واقعہ چهل و دوم شکست خوردن لشکر عبید خان و برگشتن شاه طهماسب



❦ (قیمت روز عاشورا) ❦

❦ (فهرست مطالب مجلد اول کتاب جواهر الکلام فی سوانح الایام) ❦

❦ (۵۵) ❦

صفحه ۴۹۳	واقعۀ چهل و دوم	صفحه ۴۹۶	واقعۀ چهل و ششم	صفحه ۴۹۷	واقعۀ چهل و هفتم	صفحه ۴۹۸	واقعۀ چهل و هشتم	صفحه ۴۹۹	واقعۀ پنجاه و یکم	صفحه ۵۰۰	واقعۀ پنجاه و چهارم	صفحه ۵۰۱	واقعۀ پنجاه و پنجم	صفحه ۵۰۲	واقعۀ پنجاه و ششم	صفحه ۵۰۳	واقعۀ پنجاه و هفتم
صفحه از خراسان و ذکر شرح و تفصیل آن ...	حرکت نمودن مصطفی خان از اصفهان با هدايات و تحفه ها	در ذکر ناباشدن مردم ایران بسلطنت نادر شاه افشار . قبول نمودن نادر شاه تخت و تاج را بشرط اينکه اخلاص مذہب بدين شيعه رستى نباشد ...	در ذکر مطالب پنجگانه که بآب شاه در صلحنامه پادشاه عثمانی درج نمود و آمدن سفير عثمانی بپاي تخت نادری ...	حرکت نمودن نادر شاه افشار از اصفهان بجاين خراسان در اين روز سنه هزار و صد و شصت هجری ...	وفات مير سيد علی از احفاد ميرزا رفيعا نائين مشهور صاحب اليقا بنار ...	مکت نمودن اردوی فتحعلي شاه قاجار در همدان در اين روز سال هزار و دویست و شصت هجری . بروز کردن و باز هندیان و وفات ميرزا رضا قائم مقام بنهرض	حمله آوردن فتون انگليس بمرجه اسکندریه و نابود شدن آنها از مقصد مطلب و ذکر شرح و تفصیل آن ...	نفر از يهود که در مشهد مقدس مجاورند در اين روز سال هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری در ذکر وجه تسميه يهود مجاور در مشهد مقدس بحد الاطلاق	شاهد گرفتن مرحوم حاج ميرزا مهرداد ربهان در باب کتل و ذبح را بر تشيع خود و شرح مسافر انجناب بمکه معظمه ...	مرض شدن طفل ده ساله ستم و لال شدن زبان او و شفا يافتن او با عجايز امير المؤمنين	در و در عساكر جنرال غلام محمد خان در دوشنبه بلخ در عهد امير عبدالرحمن خان در سنه هزار و پيصد و شش ...	حضرت شاه مغفور ناصر الدين شاه قاجار در مجلس و خواندن در سه جا و در آستان ...	مظفر الدين شاه قاجار	قائم نمودن شاه خاطر آگاه	مسافر خراسان . در ذکر شرح مسافر شاه مغفور ناصر الدين	قائم نمودن شاه خاطر آگاه	مسافر شاه مغفور ناصر الدين



❦ (رقیم چهارم روز عاشورا) ❦

❦ (فهرست مطالب مجلد اول کتاب احوال کلام فی سوانح الایام) ❦

❦ (۵۶) ❦

صفحه	بسم عزاداری حضرت سید الشهداء علیه در باسج	صفحه	شرح حال ایشان بطور تفصیل و تلخیص از کتب تفاسیر و تالیفات	صفحه	و سپهر زنان برد و علم بی بی در حیدر آباد هند ...
۵۰۲	واقعہ پنجاه هفتم وفات مرحوم حاج سید جعفر فرزند حجة الاسلام رشتی	۵۰۷	(واقعہ دویسم) جمع شدن مردمان از هر گزوه در قصر هرثمه بن اعیان در موضع مسجد عالی ...	۵۱۰	(واقعہ نهم) بروز و ظهور فتنه ها مطابق حدیث و نعت از زمان سلطان حیدر نوئی و شاه نعمت الله ولی نازمان سلطنت ناصر الدین شاه قاجار
۵۰۳	واقعہ چهارم از وقایع روز عاشورا و قایع مستمره این روز است یعنی وقایع حواری شبکه هر ساله در این روز میسر می شود	۵۰۸	(واقعہ سیم) اجتماع شیخا بر سر قبر کائنات از سالاران فاطمه و عزاداری آنها در دیار مصر ...	۵۱۱	(واقعہ دهم) اجتماع مردمان در محضر طهران و شبیه خوانی ایشان در حواله خانه مشرفه الممالک
۵۰۳	(واقعہ اول) گردانیدن ملک اصحاب کف از دیار بیهلوی و دیگر که در آن جسد ایشان را فاسد نکند در تغیر این و تحسین آن و هم رفود و نقلی هم ذات البین و ذات الشمال ...	۵۰۹	(واقعہ چهارم) جمع شدن مردمان در قصر زمرد در قاهره مصر و تخریب ایشان شتر بپار و گا و گاو بشمار ...	۵۱۲	(واقعہ یازدهم) آمدن اهالی یزد بپار و تزار شهدا در قبریه قهرج و شرح کیفیت تخیل بندی ایشان ...
۵۰۴	در ذکر بیت پرستی مردم بعد از رفع حصه علی و خواندن شمعون مردم روم را بدین انحضرت در مدت بیست و پنج سال ...	۵۰۹	(واقعہ پنجم) عزاداری ملک افضل بر روی اکمل در مسجد لاس الحسین در قاهره مصر و ذکر شرح کیفیت آن	۵۱۳	(واقعہ دوازدهم) حرکت دادن سه هزار نفر از اهالی یزد تخیل شاه ولی و تخیل چغان را بر شانه خود ...
۵۰۵	در تغیر این و تحسین آن و هم رفود و نقلی هم ذات البین و ذات الشمال ...	۵۰۹	(واقعہ ششم) آمدن مرغ در مشهد حصه سید الشهداء علیه و نوحه کردن او نا هنگام غروب آفتاب	۵۱۴	(واقعہ سیزدهم) جاوید شدن خون از درخت چنار در دیار قزوین در قبریه ذره باب
۵۰۶	(واقعہ هفتم) در انش و رفتن هندیان بایک برهنه سپهر زنان و ناله گان در حیدر آباد دکن ...	۵۱۵	(واقعہ هفتم) ظاهر شدن خون از سنک منصوب بدیوار مسجد لاس الحسین علیه در شهرها ...	۵۱۵	(واقعہ چهاردهم) جاوید شدن خون از در چشم صورت شیر که از سنک آید بعضی از بلاد و ...
۵۰۷	(واقعہ هشتم) جمع شدن زنان مویه گان	۵۱۶	(واقعہ هشتم) جمع شدن زنان مویه گان	۵۱۶	(واقعہ پانزدهم) جمع شدن زنان مویه گان

(فهرست مطاب مجلد اول کتابهای کلامی فی سوانح الایام)

بازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

﴿فِی چہارم روز عاشوراء﴾

﴿فہرست مطالب جلد اول کتاب احوال کرام فی سوانح الایام﴾

﴿(۵۱)﴾

صفحه ۵۲۳	واقعه بیست و یکم مجاہدین در غام حضرت زکریا	صفحه ۵۲۵	واقعه سی و سیم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	صفحه ۵۲۷	واقعه سی و پنجم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	روز عاشوراء
۵۲۳	واقعه بیست و دوم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و ششم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و ہفتم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	در اینکہ در روز عاشوراء بابہ
۵۲۳	واقعه بیست و سوم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و ہفتم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و ہشتم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	شعبان ترک لذت اند کنند
۵۲۳	واقعه بیست و چهارم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و نهم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و نهم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	و بفرار داری و سوگوار اشتغال
۵۲۳	واقعه بیست و پنجم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و دہم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و دہم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	نمایند ... در اینکہ ہر کس
۵۲۳	واقعه بیست و ششم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و یازم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و یازم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	عاشوراء را روز خزن و اندش
۵۲۳	واقعه بیست و ہفتم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و دہم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و دہم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	خود قرار دہد حقیقہ روز
۵۲۳	واقعه بیست و ہفتم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و یازم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و یازم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	قیامت را روز فرج و سرور
۵۲۳	واقعه بیست و ہفتم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و دہم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و دہم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	او قرار خواهد داد ...
۵۲۳	واقعه بیست و ہفتم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و یازم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و یازم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	در اینکہ ہر کس در روز عاشوراء
۵۲۳	واقعه بیست و ہفتم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و دہم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و دہم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	چیز بوائے منزل خود زخیر کند
۵۲۳	واقعه بیست و ہفتم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و یازم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و یازم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	حقیقہ او را با این محو و فرما
۵۲۳	واقعه بیست و ہفتم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و دہم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و دہم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	در ذکر اجر و ثواب کیسکہ در
۵۲۳	واقعه بیست و ہفتم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و یازم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و یازم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	روز عاشوراء انحضرت را
۵۲۳	واقعه بیست و ہفتم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و دہم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و دہم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	زبان کند و با در زوقیر
۵۲۳	واقعه بیست و ہفتم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و یازم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و یازم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	انحضرت گریان شود ...
۵۲۳	واقعه بیست و ہفتم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و دہم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و دہم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	در ذکر عزاداری و سوگوار
۵۲۳	واقعه بیست و ہفتم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و یازم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و یازم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	شرکین ہند در روز عاشوراء
۵۲۳	واقعه بیست و ہفتم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و دہم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و دہم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	و بر سر بنشستن و خوابیدن
۵۲۳	واقعه بیست و ہفتم تولد حضرت یحییٰ علی نبینا والد و علیہ	۵۲۵	واقعه سی و یازم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	۵۲۷	واقعه سی و یازم تولد حضرت مریم کبریہ والدہ ماجدہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام	انہا بر تخت در این روز



(قيم چهارم روز عاشوراء)

(فهرست مطالب مجلد اول كتاب جواهر الكلام في سوانح الايام)

(٥٩)

صفحه	روز ذكر شايع افعال و اعمال بعضی از جهال تبعه	صفحه	روز ذكر فريادهايش شيخ جعفر تهرمي رضوان الله	صفحه	سيد الشهداء عليه السلام در روز عاشوراء
٥٣٠	روز ذكر فريادهايش حضرت صادق عليه السلام در اينكه روز عاشوراء روز اعظم مصائب است	٥٣٢	عليه در خصوصيات روز عاشوراء	٥٣٣	روز ذكر عبارات مختلفه امام عليه السلام در روز عاشوراء
٥٣١	روز ذكر اشعار سيد بحر العلوم و اشعار علي بن احمد جرجاني و اشعار سيد رضى و اشعار اقامه زيارت يوسف تهراني در وصف روز عاشوراء	٥٣٣	در اينكه در روز عاشوراء درهاي بهشت باز ميشود و ذكر خالان مختلفه حضرت	٥٣٤	*(خاتمه)*
					نارنج ششم شهر شعبان هزار و سصد و شصت و دو از هجرت نبوي صلى الله عليه و آله بخط اقل الناس طاهر خوشنویس (نوشته شد) *

تمت فهرست وقایع مجلد الاول من مجلدات كتاب جواهر الكلام في سوانح الايام وقد فرغت من كتابته يوم الاثنين في يوم الخميس الثاني والعشرين من شهر رجب سنة احدى وستين وثلثمائة بعد الف

*(من الهجرة النبوية) *

پس پياس واجب آمد که از آن پیش که ایام زندگانی با انجام آید این نامه با تمام رسید و بدان ارسالی که در دل بود بتوفیق خداوند مهربان نا مل ادم باری عز اسمه این کتاب را از طعن و رق حساد پاس داد

*(و در انرا از خیر بیکو قرار دهد انا کما من قبل ندعو انه هو البر الرحيم و صلى الله) *

*(علی سیدنا محمد خاتم النبیین و اوصیایه المرضیین و اهل بیته الطیبین) *

*(الطاهرین) *

*(کتب بهمناء الدائرة الفانية مؤلفه الفقیر الی رحمة) *

*(الغنی حسن بن محمد الحسینی الحارثی) *

*(غفر الله لها الصواب و المغفرة) *

*(من الذنوب الجوان) *

اللهم اجعل لنا في صحيفة الحسنات و لا ترنا اعمالنا علينا حشر محمد و آله الطاهرين صلواتك عليهم اجمعين



فهرست اعلام مجلد اول کتاب اهل کلام فی سوانح الایام

(۶۱)

ابوالقاسم بن ابی بکر قزوینی (۴۶۶)	اطرش علوی (۴۳)	بشر خانی (۴۵۹)
ابوطاهر قزطی (۴۳)	افضل الدین (۴۹۱)	بشر بن غالب (۲۳۳)
ابواسحق اسفرائینی (۴۷۱)	انوری شاعر (۲۵۵)	بشر بن سفیان
ابو تمام طائی شاعر (۱۵۷)	اصحاب فیصل (۵۲۳)	بوقا (۱۳۹)
امر معبد (۴۳۹)	اصحاب کف (۵۰۳)	برقون (۴۱۹)
امر سلمه (۱۸۱) (۳۸۷)	اصحاب اخذ (۱۰۹)	بوران بنت حسن بن سهل (۳۹)
(۴۲۲) (۴۴۴) (۴۴۶)	طايفة افرنج (۴۷)	(۴۰)
امر کلثوم بنت علی (۶۱)	طايفة اوزبك (۲۱۲)	پاینده بیکم (۱۵۹)
امر حبیبیه (۴۱) (۳۵۵)	طايفة اوغان (۴۹)	بربر بن خضیر (۲۰۳) (۲۰۶)
امر البینین ماز ابا الفضل (۱۹۸)	فهرست بلدان	(۲۴۹)
امر الفضل رخنه مامون (۱۳۹)	اسکندر بن (۲۰) (۲۲) (۴۹۶)	بنی اسرائیل (۱۲۵) (۱۳۵)
اسرافیل ملک (۵۹) (۶۱)	اسلامبول (۱۷۹)	(۱۴۵) (۱۴۹) (۱۸۵) (۱۸۷)
ایوب پیغمبر علی (۵۲۱)	اصفهان (۴۴) (۱۷۹) (۴۷۱)	(۲۳۶) (۲۳۷) (۲۴۵)
اسرائیل علی (۲۲۶) (۲۲۷)	ازربایجان (۱۷۹) (۳۲۳)	بنی تمیم (۱۱) (۲۰) (۲۵۴)
ابرهه الاشر (۱۶)	اسفرائین (۴۷۰) (۴۷۱)	بنی خفاجه (۱۶۳)
ابدال (۲۷۵)	اشبکان (۵۰۲)	بنی ماسه (۶۵) (۲۶۴) (۴۵۷)
اخبار (۲۷۵)	افریقیه (۴۷۹)	بنی عباس (۴۵۷) (۴۵۶) (۴۵۸)
اوناد (۲۷۶)	ایران (۱۱۸) (۱۸۰)	بنی اسد (۱۵۳)
اسلم من اصحاب الحسین (۲۵۴)	باب الباء	بنی فاطمه (۴۱۰)
امنه بنت وهب (۵۲۳)	بلقیس (۳۳۱) (۳۳۶)	بنو السراویل (۲۶۴)
امیه بن عبد الغزن (۵۲۵)	بلعم بن باعور (۱۴۵) (۱۴۹)	بنو السرج (۲۶۴)
البارسلان سلجوقی (۴۷۱)	بو علی سینا (۲۷۴)	بنو التان (۲۶۴)
اسکندر بن قرا یوسف (۱۷۹)	بایزید بطای (۲۷۲)	بنو الطشت (۲۶۴)
ابن رائون (۴۶۵)	بخت النصر (۴۶)	بنو القصب (۲۶۴)
ابن سیراف نخوی (۱۵۶)		بنو المکتر (۲۶۴)



﴿ فہرست اعلام مجلد اول کتابت کلام فی سوانح الائمہ ﴾

﴿ ۶۲ ﴾

کوه جردی (۳۲۰) -	جبرئیل امین (۳۹۴) (۴۰۱) -	﴿ فہرست بلدان ﴾
چالخصا طهران (۵۱۱) -	(۴۴۱) -	بعلبک (۱۶۰) -
﴿ باب الحاء ﴾	جرج غابد (۱۰۸) (۱۰۹) -	بیت المقدس (۱۹) (۴۵) -
حواء ام البشر (۹۶) (۹۹) -	جعفر بن علی (۳۵۴) -	(۴۷) (۱۸۸) (۴۰۹) -
(۲۹۱) (۳۰۲) (۳۰۳) (۳۰۴) -	جون غلام ابی ذر (۳۵۴) -	بابل (۱۲) (۷۹) (۹۹) (۱۰۱) -
(۳۰۱) -	جنادة بن حوث (۳۵۵) -	بخارا (۱۱۷) (۱۱۹) -
حام بن نوح علیہ السلام (۳۲۱) (۳۲۵) -	جابر جعفی (۲۲۱) -	بلخ (۷۵) (۵۰۰) -
حابس بن حام بن نوح (۳۲۳) -	جعفر برمکی (۹۱) (۹۵) -	بصرہ (۴۴) (۲۶۶) (۲۶۷) -
حسنہ مادر مرمر (۱۹۱) -	امام جعفر صادق علیہ السلام (۳۷) -	باسنج (۵۰۳) -
حسان بن ثابت (۲۰) -	(۴۰) (۲۴۳) (۳۷۹) (۴۵۲) -	بغداد (۴۴) (۱۵۳) (۴۶۴) -
حارث بن عبد اللہ ہمدانی (۵۰) -	(۴۵۴) -	(۴۶۷) (۴۸۵) (۴۸۶) (۴۸۸) -
امام حسن علیہ السلام (۳۴) (۱۴۴) -	جعفر بن محمد خراسانی (۷۴) (۷۵) -	﴿ باب التاء ﴾
(۱۷۴) (۱۸۲) (۴۰۰) -	شیخ جعفر تفری (۲۴۱) (۵۳۲) -	ترك فرزند یافث (۱۱۷) -
امام حسین علیہ السلام (۲۶) -	جعفر قلینان (۴۴۳) -	(۳۲۳) (۳۲۴) -
(۳۳) (۳۹) (۱۷۴) (۱۸۰) -	سید جعفر بن حجر الاسلام (۵۰۳) -	طایفہ نثار (۴۴۰) (۴۸۱) -
(۱۸۰) (۱۸۱) (۱۹۶) (۲۰۱) -	جریر بن عبد اللہ مزی (۱۹۱) -	طایفہ ترك () -
(۲۱۶) (۲۱۷) (۲۲۱) (۲۲۳) -	جدیرہ بن تمیم (۱۹۷) -	طایفہ تیموریان (۲۱۱) -
(۲۲۳) (۲۲۱) (۲۳۳) (۲۳۷) -	جازع (۴۷۳) -	﴿ فہرست بلدان ﴾
(۲۳۷) (۲۴۵) (۳۲۰) -	جمال الدین زرنندی (۳۴۴) -	تفلیس (۲۱۳) -
امام حسن عسکری (۲۱۹) -	چنگیز خان (۱۱۷) (۱۱۹) -	تبریز (۱۲۰) (۱۸۰) -
حوث غلام جناب حمزہ (۳۵۴) -	جودی خراسانی (۲۵۲) -	﴿ باب الشاء ﴾
حجار بن ابجر (۱۵۰) -	سید جواد واعظ کر بلائی (۳۸۹) -	ثقة الحسنائی (۲۰۸) -
حسن بن فضل (۱۵۳) -	شیخ جواد قدسی (۳۸۹) -	ثاقب شاعر (۴۲۳) -
حسن بن زین الدین (۵۱) -	طایفہ جن (۳۷۴) (۴۱۵) -	﴿ باب الجیمی ﴾
شیخ حسن صاحب جواهر (۲۱۶) -	طایفہ جبار بن (۱۴۵) (۱۴۹) -	چین بن یافث بن نوح (۳۲۳) -
سید حسن استرآبادی (۳۹۰) -	طایفہ جدید الاسلام (۴۹۷) -	

فهرست اعلام مجلد اول کتاب جامع الکلام فی سوانح الایام

(۶۳)

سید رضی علیه الرحمه (۱۴۴) -	خوارزم (۴۷۱) -	حسین بن ابی فاخته (۴۱۴) -
(۱۵۴) (۳۵۵) -	خرم آباد (۱۸۰) -	حسین بن مغلق صهری (۵۱) -
راشد بن سلیمان (۳۹۵) -	خراسان (۱۱۹) (۲۱۲) -	حسین بن عبدالصمد (۵۰) -
طایفه روس (۲۱۳) (۲۷۹) -	(۴۶۳) (۴۹۲) (۴۹۵) (۴۹۷) -	سلطان حسین میرزا (۱۵۹) (۴۰۹) -
طایفه روم (۱۱۲) (۳۲۳) -	(۴۹۱) (۴۹۱) -	ملاحسین کاشغری (۱۶۱) -
(فهرست بلدان)	*(باب الدال)*	طایفه حبشه (۳۲۳) -
روم (۵۱۵) -	داود پیغمبر علیه (۵۲۲) -	حسین قایمان (۱۴۱) -
رابیه (۲۵۴) -	رجه کلبی (۴۴۱) -	*(فهرست بلدان)*
ری (۲۹) -	رجل خراعی (۲۵۵) -	حار (۵۱۵) -
رودبار قزوین (۵۱۴) -	ربان (۳۹۲) -	حصص (۱۴۰) -
(باب الزاء)	رلا ثوب صالحه (۷۶) -	حلوان (۲۶۴) -
زنج بن حاتم بن نوح (۳۲۳) -	دلبهان (۲۹) (۴۳) (۴۶۱) -	جید آباد کن (۵۷) (۲۶۲) -
زکریا علیه (۱۴) (۱۹۱) (۱۹۳) -	*(فهرست بلدان)*	(۵۰۹) -
(۵۲۳) -	دشمنی قزوین (۲۹) -	*(باب الحاء)*
زهره و سهیل (۱۳) -	رامغان (۱۸۰) (۴۹۱) -	خلج بن بافت (۴۲۳) -
زهیر بن الفین (۲۰۰) (۳۶۰) -	*(باب الدال)*	خزین بافت (۳۲۵) -
(۳۷۱) -	ذات الرقاع (۶۳) (۵۲۴) -	خضر پیغمبر علیه (۱۱) (۴۱) -
زعفر جلی (۳۷۴) -	زابلستان (۲۶۹) -	خدیجه کبری (۵۲۴) -
زید بن علی علیه (۳۵) (۵۲۵) -	*(باب الزاء)*	خنثی مشکل (۲۹۹) -
زهره راوخر (۴۴۷) -	روس بن بافت (۳۲۵) -	خالد بروکی (۹۱) -
زیر بن مسیب (۳۱) (۳۴۷) -	راجل مادریوسف (۱۰۳) -	خواجه نصیر الدین (۱۷۷) -
سید زین العابدین و زین (۴۹۰) -	رجال الغیب (۲۷۶) -	خوارزم شاه (۱۱۱) -
زین الدین شهید ثانی (۵۲) -	زافع غلام مسلم (۳۵۵) -	خولاصبی (۳۱۶) (۱۵۰) -
زکینان (۷۶) -	رپان بن شیب (۴۱) -	*(فهرست بلدان)*
طایفه زنگار (۳۲۳) -		خازر (۱۶۹) (۴۵۲) -
زینب بنت جحش (۳۰۴) -		



﴿ فهرست اعلام مجلد اول کتاب جامع الکلام فی سوانح الانبیا ﴾

﴿ ٤٤ ﴾

سمرقند (٢٢١) (٤٤٤) ...	سید بن عبد الله من اصحاب	زینب بنت علی (٧٠) (٢٠١)
سپهان (٤٥٥) (٤٤٣) (٤٧٢) ...	الحسین علیہ السلام (٣٧١) ...	(٢٠٣) (٢٥٠) (٣٨٧) (٣٨٩)
سارقش (٢١٢) ...	سویده بن ابی المطاع (٣٥٥)	(٥٢٤) ...
﴿ باب السین ﴾	سنان بن سعید ثوری (٣٤)	زبیده بنت الحسین (١٩٤)
شیطان رحیم (٤٠٤) ...	سندی بن شاهک (٩٤) ...	﴿ زنجان (٤٧) ﴾
شمعون وصی عیسیٰ (٥٠٤) ...	سفر اقامه عصر علیہ (٢٢٠)	﴿ باب السین ﴾
شریح قافیه (٨٨) ...	سیف بن ضاحه یوان (٥٤)	سند بن حام بن نوح (٣٢٣) ...
شمز بن زید الجوشن کنی (١١٤)	سیف الدوله (٢٠٩) ...	سلیمان بن داود علیہ السلام (٤٥)
(١٤٩) (١٧٤) (١٩٧) (٢٠٥)	شیخ سعد (٣١) (٢٥٥) ...	(٣٣١) (١٩١) (١١١) (٣٣١)
(٢٢٨) (٢٥٠) (٢٤٢) (٢٤١)	سهل بن احمد ارغمانی (٤٥) ...	(٣٣٦) (٣٣٧) (٣٤١) ...
(٣١٣) (٢٠٠) ...	ساحان (١٤٢) ...	سعد سان بن یافث (٣٢٥) ...
شبت بن ربیع (١٣٧) (١٥٠) ...	سفیر عثمانی (٣٩٤) ...	سلیمان فارسی (٢٤٤) ...
شودب غلام شاکر (٣٥٥) ...	ظافیه شامانیان (٢٧٠) ...	سلیمان بن مهران (٢٧٩) (٤٤٧)
شیب غلام حرث (٣٥٥) ...	ظافیه سلجوقیان (٤٧٥) ...	سلیمان بن عبد الملك (٩٠) ...
شهاب الدین سهروردی (٣٨) (٧٥)	شاره زوجه خضر خلیل (٢٣٤)	سلیمان غلام الحسین (٣٥٥)
شاهرخ کورکانی (٢٩٠) ...	سوده زوجه النبی (٣٤٤) ...	سلیمان بن صرد خراعی (٣٢)
شاه شجاع (٢٩) ...	سکینه بنت الحسین (٢٤١) ...	سلیمان بن متوکل عباسی (٧٥)
شاهنشاه بن نجم الدین (٢٨٣)	ست نقیبه (٥٠٨) ...	سلیمان بن حسن (٤٤٥) ...
شاه نعمه الله ولی (٥١٠) ...	ست جلیله (٢١٩) ...	سلیمان میرزا (١١٩) ...
﴿ فهرست بلدان ﴾	سعد غلام عمر صیداوی (٣٥٥)	سلطان سلیمان عثمانی (٧٤)
شعب ابی طالب (١٧) ...	سالم غلام بنی المدینه (٣٥٥) ...	سام بن نوح م (٣٢١) (٣٢٣)
شام (٢٢) (١٨٤) (٢١٠) ...	سالم غلام عامر عبید (٣٥٥) ...	سهل و سهیل (٢٤) ...
شراف (٢٤) ...	﴿ فهرست بلدان ﴾	سوار بن منعم (٣٥٥) ...
﴿ باب الصاد ﴾	سبا (٢٣١) (٢٢٤) ...	سعد بن ابی وقاص (١٤) (٢٤٤)
صقلاب بن یافث (٣٢٤) ...	سهرورد (٢١) ...	(١٧٠) ...
صهیب (٢٣) ...	سلاس (١٧٩) ...	سعد بن الحرث (٣٥٥) ...
صلاح الدین (٢٥) (٢٨٢)	سلطانیة (١٧٩) ...	سعد من اصحاب الحسین (٣٥٤)
(٢٨٣) ...		



فهرست اعلام مجلد اول کتاب جواهر الکلام فی سوانح الایام

(۶۵)

صاحب بن عباد (۴۷۱) -	علی بن مؤثر الرضا علیه (۴۰)	عبدالله بن حسن علیه (۳۵۴) -
صاحب دیوان (۴۸۱) -	(۴۱) (۵۶) (۱۳۹) (۱۳۹)	عبدالله بن حسین (۳۵۴) (۳۵۵) -
صاحب بحرین (۴۳) -	علی بن محمد الطراد علیه (۲۴۳)	عبدالله بن یفطر (۷۴) (۳۵۴) -
صلاح بن نجم الدین)	علی بن الحسین الأكبر (۲۴۱)	عبدالله بن زبیر (۳۱) -
صالح بن سعید (۲۴۳) -	(۲۵۴) (۳۵۶) (۳۵۵) -	عبدالله بن مختله (۳۱) -
صفویه (۴۶۸) -	علی بن الحسین الرضیع (۲۰۳)	عبدالله بن زیاد (۲۹) (۶۲) -
صد خان (۱۴۳) -	(۲۵۴) (۳۵۷) -	(۱۱) (۹۰) (۱۱۶) (۱۳۷) -
صفی قلیخان (۱۸۰) -	علی بن محمد سهری (۲۲۰) (۲۱۱)	(۱۵۲) (۱۶۴) (۱۶۵) (۱۶۸) -
صادق خان (۲۷) -	علی بن طاووس (۲۰۹) (۷۵)	(۱۷۰) (۱۷۱) (۱۷۵) (۱۸۱) -
صفین (۴۳۶) -	علی بن سید طاووس (۱۷۶)	(۱۹۷) (۴۴۱) (۴۵۲) -
باب الطاء		عبدالله بن حر جعفی (۲۸) -
طرماح بن عک (۴۳۱) -	علی بن الحسین المعورک (۳۸۷)	عبدالله بن محمد (۳۵۵) -
ظاهر ذوالیمین (۳۷) -	علی بن محسن توحی (۷۹) (۴۴)	عبدالله بن سنجر (۲۰۵) (۲۷۹) -
شاه طهماسب (۱۸۰) (۲۱۲) (۴۹۲) -	علی بن جعفر خرقانی (۲۷۳) (۲۷۴)	عبدالله بن الحسن (۳۵۵) -
طهران (۴۹۸) (۵۱۱) -	علی بن عمر بن قزل (۲۰۹) -	عبدالله بن افطی (۱۴۴) -
باب الظاء		عبدالله بن مسلم (۳۵۵) -
ظافر بامر الله (۴۷۹) -	علی بن محمد الحمید (۲۴۱) (۲۴۲)	عبدالله بن وهب (۳۶۳) -
باب العین		عبدالله کلبی (۳۵۵) -
علی بن ابیطالب علیه (۲۴)	علی بن شیع جعفر (۳۱۲) -	عبدالله بن حصین (۱۶۵) (۱۵۰) -
(۲۶) (۶۶) (۶۸) (۱۰۵)	شیخ علی صاحب معراج الحبشه	عبدالله بن عامر (۴۵۲) -
(۱۴۴) (۲۱۶) (۲۱۸) (۲۴۳)	(۳۱۹) (۳۹۳) -	عبدالله بن عبد الرحمن (۲۱۰) -
(۲۵۶) (۲۹۱) (۳۳۹) (۳۴۶)	علی بن اد خان (۷۶) -	عبدالله بن احمد بن بشر (۴۵۸) -
(۴۵۹) (۴۹۹) -	علی قلی میرزا (۲۷۱) -	عبدالله خان ارجند (۲۱۳) -
عبدالم بن شام بن نوح (۳۲۳) -	علی محمد باب (۵۳) -	عمر بن الخطاب (۵) (۲۰) (۲۲) -
علی بن الحسین زین العابدین علیه	عبدالله بن عمر (۲۳۳) -	(۴۶) (۴۷) (۶۷) (۷۹) -
(۳۱) (۲۴۳) (۲۵۳) (۳۱۶)	عبدالله بن عباس (۴۲۷) (۴۲۸)	(۱۱۵) (۳۴۷) -
(۳۸۸) (۳۵۲) (۵۲۷) -	عبدالله بن علی (۳۵۴) -	عمر بن جناده (۳۵۴) (۳۵۵) -



فهرست اعلام مجلد اول کتابت کلام فی سوانح الایام

(۶۶)

عبد الصمد جد شیخ بهائی (۵۰)	عمار بن یاسر (۱۱۰)	عمر بن سعد (۲۹) (۳۰) (۸۴)
عبد خان اوزبک (۴۹۲)	عمار بن عبد الله هنی (۳۰)	(۸۷) (۱۵۲) (۱۶۱) (۱۶۴)
عبدالقهر (۲۳۸)	عون بن عبد الله (۳۵۵)	(۱۷۰) (۱۷۳) (۱۸۱) (۱۹۷)
عقاربان	عامر بن صریمه (۱۵۰)	(۱۹۷) (۲۲۸) (۲۶۵) (۳۶۶)
طایفه عرب (۱۶۵) (۱۷۸) (۲۶۵)	عبد الملك بن مرثان (۴۷) (۱۱۱)	(۲۸۲) (۲۸۹)
(۳۸۵)	(۱۱۳) (۱۱۴)	عمرو بن العاص (۲۰) (۲۲)
طایفه عجم (۳۲۳)	عبد القادر (۲۷۷)	عمر بن حجاج (۱۲۲) (۱۶۵) (۲۶۷)
(باب الغیب)	عبد الحکیم اشرف (۳۱۶)	عمر بن لبث (۴۶۳)
غریب یافت (۳۲۵)	عبد المؤمن اوزبک (۲۱۲)	عثمان بن عفان (۲۳) (۶۳)
غوث (۲۷۵)	(۱۶۰) (۴۷۹)	(۶۷) (۹۶) (۱۰۹) (۱۳۶)
غلام محمد افغان (۵۰۰)	غزائیل (۶۱) (۲۸۹) (۳۴۱)	(۱۷۱) (۳۴۷)
غزنین (۲۶۹)	عبد (۲۷۵)	عثمان بن علی (۳۵۴)
(باب لقاء)	عنان دهنماد (۹۷)	عثمان بن محمد والی (۳۱)
فارج بن یافت (۳۲۵)	عوج بن عناق (۹۷) (۳۱۶)	عثمان بن صلاح الدین (۴۸۳)
فرعون (۱۲۹) (۱۳۰) (۱۳۴)	عموره زوجه نوح (۳۱۳)	علیه بن مریم علیها (۱۱) (۱۵)
(۱۸۶) (۵۳۱)	عدی بن خاتم (۲۵)	(۱۰۳) (۱۰۴) (۱۶۰) (۱۹۱)
فراعنه (۱۲۹) (۱۳۰)	عمران پدر مریم (۱۴) (۱۹۱)	(۱۹۶) (۲۲۷) (۵۰۴) (۵۲۳)
فودک بن ترک (۲۲۵)	(۱۹۲) (۳۱۰)	علیه بن ظاهر یار الله (۴۷۹)
فخر الملك وزیر (۴۷۵) (۴۷۶)	عبد المطلب (۱۷)	علو اصفهانی (۴۷۱)
فدائیان (۴۷۶)	عائشه (۲۳) (۱۱۰) (۳۴۷)	علو خراسانی (۴۷۶)
ملوک فاطمیه (۴۶۸)	عنبه بن ابی سفیان (۲۳۲)	عبد الرحمن بن عوف (۶۷)
فخر راضی (۷۵)	عقبه بن ابی معط (۱۷۱)	عبد الرحمن من اصحاب الحنین (۲۴۹)
فرزدق شاعر (۲۵۵)	عروة بن قیس (۱۶)	عبد الرحمن بن قاسم (۴۸۴)
فرزدق شاعر (۲۷۰) (۲۷۱)	الغاصد لدین الله (۴۱۰) (۴۱۱)	عباس اکبر ابی الفضل (۱۶۷)
فرخی شاعر (۲۷۱)	عمار الدین طبره (۲۶۲)	(۱۷۲) (۱۹۹) (۲۰۰) (۲۲۱)
فتیله شاد قاجار (۵۴) (۹۶) (۱۲۰)	عجم شاعر (۲۷۱)	(۲۳۵) (۲۷۹) (۳۵۴)
	عنصر شاعر (۲۷۱)	عباس اصغر (۲۲۹) (۲۳۰)
	عزت زابنت نورالدوله (۴۸۳)	شاه عباس اول (۵۲) (۱۶۰)



فهرست اعلام بخدا اول کتاب امیر الکافری سوانح الایام

(۶۷)

بلا فخر سلطان ابانک (۲۱۶)	فهرست بلدان	جلان (۲۱۳)
(۲۱۷) (۲۷۸)	قدس نلیل (۴۱۲)	گرجستان (۲۱۲)
فخر علی بیگ (۱۴۱)	قاهره مصر (۱۷۲) (۲۰۹)	کرمانشاه (۱۸۰)
فرهاد میرزا (۴۹۹)	(۴۷۹) (۴۱۳) (۵۰۱)	کوه الزند (۲۵۹)
فاضل خراسانی (۳۷۳)	قرطبه (۲۶۲) (۲۶۳)	باب الامر
فاطمه زهرا علیها السلام (۱۴۲) (۲۰۶)	قصر زمرد (۵۰۱)	لندن (۴۹۹)
فاطمه بنت علی (۴۵۲) (۵۲۷)	قصه هرنه بن اعین (۵۰۷)	لنکران (۲۱۳) (۲۷۹)
فاطمه بنت الحسن (۱۶۵) (۲۸۷)	قزوین (۱۷۱)	باب المیم
(۴۳۰)	قلعه النقی (۱۷۸)	موقان بن شام (۳۲۳)
فهرست بلدان	قلعه استوار (۴۷۲)	منتهج بن یافث (۳۲۵)
نشاط (۲۱) (۲۲)	قشلاق (۱۷۹)	محمد بن عبد الله صلوات الله علیه
فدلت (۲۶۵)	قریه فهرج (۵۱۲)	(۱۷) (۱۸) (۴۱) (۱۰۵)
فم الصلاح (۴۰)	قریه ذره آباد (۵۱۴)	(۳۳۳) (۲۰۱) (۱۶۲) (۱۷۰)
باب الفاف	باب الکاف	(۱۸۱) (۲۱۱) (۲۵۲) (۲۹۱)
قطب بن خام بن نوخ (۳۲۳)	کفان بن خام بن نوخ (۲۲۳)	(۳۲۹) (۳۹۴) (۴۲۱) (۴۳۵)
قابیل (۹۵)	کوش بن خام بن نوخ (۲۲۳)	(۴۳۹)
قاسم بن الحسن (۳۵۴) (۳۵۵)	کوش بن شام بن نوخ (۲۲۲)	محمد بن علی الباقری علیه السلام (۴۴)
قبس بن مهر صیدار (۷۴)	کجاری بن یافث (۳۲۴)	(۱۱۴) (۲۶۵)
قارب من اصحاب الحسن (۳۵۴)	کالب بن یوحنا (۱۳۳)	محمد بن علی الجواد (۷۹) (۱۰۵)
قشعم بن عمرو	کبانیته (۳۵)	م ح م و حضرت حجة بن الحسن مکه
قزاده بن رهامه (۲۶۶)	کثیر بن عبد الله (۱۵)	الله علیه (۵۱) (۱۰۵) (۱۷۴)
قطب قطب الاقطاب (۲۷۶)	کعب بن طلحه (۱۵۰)	(۲۱۴) (۲۱۹) (۲۲۵) (۲۹۱)
قادر بالله بن قبا (۱۵۸) (۲۷۰)	فهرست بلدان	(۴۱۳) (۵۱۸)
قاضی محمد انجبار (۴۷۱)	کعبه معظه (۱۸)	محمد بن مسلمه انصاری (۳۴۵)
قطبان (۱۲۹) (۱۳۰) (۱۸۶)	کر بلاه معله (۷۱) (۷۲) (۲۵۶)	محمد بن ابی بکر (۳۴) (۴۱)
قبیله قریط (۳۴۵)	کلنا از بلاد هند (۵۱۸)	محمد بن ابی سعید (۳۵۴) (۳۵۵)
		محمد بن جعفر بن ابیطالب (۳۳)



فهرست اعلام مجلد اول کتاب جواهر الکلام فی سوانح الأئمار

(۶۸)

مقدربالله عباسی (۴۶۳)	محمود خان ملک الشعراء (۲۵۲)	محمد بن ابی حنیفه (۳۴)
مقی بالله عباسی (۴۶۵)	(۳۵۳) (۳۸۹)	محمد بن الحنفیه (۳۳) (۱۷۴) (۴۵۲)
مؤکل علی الله عباسی (۴۲)	میرزا شاهرخ کورکانی (۷۵)	محمد بن اشعث (۱۵۰)
مستعین بالله عباسی (۷۹)	(۱۷۹)	محمد بن فایز اندلسی (۱۷۸)
(۹۶) (۱۱۷) (۱۳۹) (۱۴۰)	میرزا محمد جوکی (۲۱۱)	محمد بن عباسی (۳۷) (۱۲۱)
(۱۵۳)	میرزا یارادگار (۲۱۱)	(۱۴۴)
معتز بالله عباسی (۹۶)	میرزا سعد وقاص (۷۵)	محمد بن مسلم زهری (۲۶۵)
(۱۱۷) (۱۳۹) (۱۴۰) (۱۵۳)	میرزا بزرگخان (۱۴۳)	محمد بن سنان (۲۴۳)
مؤید بالله عباسی (۱۴۰)	میرزا رضای قایم مقام (۴۹۵)	محمد بن عمر فاقدی (۳۶)
مستکفی بالله عباسی (۷۶)	میرزا فضل الله ساوجی (۴۹۱)	محمد بن فرزند ابن طاووس (۱۷۶)
مقتصد بالله عباسی (۴۶۳)	میرزا حسین نوری (۲۱۵)	(۲۰۹)
مستعصم عباسی (۱۷۷)	(۲۷۱)	محمد بن حمزه والی خراسان (۱۳۸)
مؤکل مصری (۱۶۰)	میرزا یوسف مجتهد (۲۹۲)	محمد بن حسین شیخ بهائی (۵۰) (۵۲۵)
مستجد مصری (۱۶۰)	(۵۳۱)	محمد بن ابراهیم طباطبائی (۲۱)
مستضره مصری (۹۵)	میرزا محمد تقی تبریزی (۲۴۰)	محمد بن حارث (۳۵۹)
مستکفی مصری (۴۹)	(۲۴۲) (۳۷۳) (۳۸۲)	محمد بن ادريس (۲۳۹)
الملك الظاهر (۴۹) (۹۵)	میرزا احمد خان ناظم (۱۴۲)	محمد باقر مجلسی (۳۴۵) (۱۳)
(۱۴۰) (۱۷۸)	میرزا عبدالوهاب لسان الحق (۲۷۱)	سید محمد صاحب مدارك (۵۲)
ملك عادل مصری (۲۱۰)	میرزا حسنعلی بهائی (۷۱)	محمد بن عبدالله بن تومرث (۴۷۲)
ملك افضل (۴۸۳) (۵۰۹)	میرزا محمد قلی هندی (۲۱۳)	محمد بن عبدالله خاقانی (۴۶۴)
ملك صالح (۴۷۹)	میرزا حامد حسین (۲۱۴) (۲۱۵)	آقا محمد شاه شهید (۷۷) (۱۴۱)
ملك هزاراسب (۴۷۳)	میرزا شرف الدین (۲۱۴)	(۱۷۰)
مسلم بن عویجر (۳۵۵) (۳۵۶)	میرزا سید علی (۴۹۵)	محمد رضای امای (۱۵)
(۳۶۶) (۳۶۷)	میرزا عباسی (۲۴) (۴۸)	محمد رشید عثمانی (۱۷۹)
مسلم بن عقیبه (۳۱)	(۹۲) (۴۵۵)	محمد قلیخان (۱۶۰)
مسلم صاحب صبیح (۲۲۱)	مأمون عباسی (۲۴) (۳۷)	محمد حسین میرزا (۱۱۰)
ملا علی روی (۲۷۲)	(۳۱) (۳۹) (۳۹۰) (۱۵۶)	سلطان محمود سبکتگین (۲۶۹)
ملا اقای دربند (۳۷۷)	منصور درانی (۴۱) (۲۶۱)	(۲۷۳) (۴۶۹)



فهرست اعلام مجلد اول کتاب اهرام الکلام فی سوانح الایام

(۶۹)

<p>موقع بن ثمانه صیدا (۳۵۵)</p> <p>مضا بن ربهنه (۱۵۰)</p> <p>نخار بن ابی عبیده (۱۹)</p> <p>(۴۵۱) (۴۵۲)</p> <p>معروف کرخی (۴۵۹)</p> <p>موتب الدین علفی (۴۱۵) (۴۱۷)</p> <p>محبی الدین عربی (۲۳۹)</p> <p>سید مرتضی علم الهدی (۱۴۴)</p> <p>(۱۵۴) (۱۵۷)</p> <p>سید مهدی بحر العلوم (۲۳۹)</p> <p>(۳۵۹) (۵۳۱) (۴۶۷)</p> <p>معز الدوله دلی (۴۶۷)</p> <p>مونس مظفر (۴۶۴)</p> <p>مرد بحر بنی (۲۰۴)</p> <p>ستوفی الممالک (۵۱۱)</p> <p>مراد خان (۲۱۳)</p> <p>مقبل شاعر (۲۵۴) (۲۵۷)</p> <p>مختتم کاشانی (۲۵۴) (۲۵۷)</p> <p>(۴۰۵)</p> <p>سید مفید استرآبادی (۱۷۰)</p> <p>مخزون رشتی (۴۳۲)</p> <p>مصطفی خان (۴۹۳)</p> <p>طایفه مغول (۱۱۱) (۴۱۵)</p> <p>(۴۱۶)</p> <p>طایفه مجوس (۲۱۱)</p> <p>طایفه معتزله (۲۶۷)</p> <p>طایفه مرجئه (۳۵)</p>	<p>مولا نصر الله (۲۱۱)</p> <p>مولا فتحعلی سلطان آبادی (۲۱۶)</p> <p>(۲۱۷)</p> <p>مغویه بن ابی سفیان (۲۵)</p> <p>(۲۱) (۲۴) (۱۷۴) (۲۳۲)</p> <p>(۳۴۶) (۳۴۷) (۴۰۰) (۴۶۷)</p> <p>مغویه بن وهب (۴۵۳)</p> <p>مالک دعر خراغ (۱۱) (۱۰۳)</p> <p>مالک اشتر نخعی (۷۵)</p> <p>مظفر الدین شاه ()</p> <p>مظفر قلینان ملک الشعراء ()</p> <p>موسی بن عمران علی (۶۳)</p> <p>(۱۲۹) (۱۳۰) (۱۴۳) (۱۴۵)</p> <p>(۱۶۱) (۱۶۳) (۱۸۶) (۱۸۷)</p> <p>(۵۲۱) (۵۲۲)</p> <p>موسی بن جعفر علی (۳۹)</p> <p>(۲۴۶) (۴۶۰)</p> <p>موسی بن بوقا (۱۷۸)</p> <p>مومن ال فرعون (۲۰۴)</p> <p>مهر بن عثمان (۱۴) (۱۰۳)</p> <p>(۱۰۴) (۱۹۱) (۱۹۲) (۵۲۳)</p> <p>مهمونه زوجة الرسول (۴۴۴)</p> <p>مقداد بن الاسود (۲۴۴)</p> <p>منجیح من اصحاب الحسین (۲۵۴)</p> <p>مزدان بن الحکم (۳۱) (۶۴)</p> <p>(۱۳۶)</p> <p>مهران پد راعش (۴۴۱)</p>
<p>(فهرست بلدان)</p> <p>مسجد اقصی (۴۵) (۴۷)</p> <p>مسجد النبی (۲۳) (۲۴)</p> <p>مسجد عالی (۵۰۷)</p> <p>مسجد جامع شام (۴۸۳)</p> <p>مسجد واس الحسین (۵۰۹) (۵۱۵)</p> <p>مدینه الثمانین (۳۲۲)</p> <p>مکه معظمه (۲۷۵) (۵۱۷)</p> <p>مصر (۹) (۲۰) (۲۱) (۱۱۶)</p> <p>(۲۰۹) (۲۲۶) (۲۷۵) (۳۲۹)</p> <p>(۴۵۹) (۵۰۱)</p> <p>موصل (۱۶۹) (۱۷۰) (۵۱۵)</p> <p>مرو (۷۵)</p> <p>مهدیه (۴۷۹)</p> <p>مشهد مقدس (۲۱۲) (۴۷۶)</p> <p>(۴۷۷)</p> <p>مهر حقیقی بزر (۵۱۳)</p>	<p>(فهرست بلدان)</p> <p>نوبه بن حام بن نوح (۳۲۳)</p> <p>نقبا (۲۷۵)</p> <p>نجبا (۲۷۵)</p> <p>نوح بنیبر علی (۹۶) (۳۱۱)</p> <p>(۳۱۳) (۳۱۴) (۳۱۷) (۳۱۹)</p> <p>(۳۲۰) (۳۹۷) (۵۲۰)</p> <p>نمر بن قردود (۹۹) (۱۰۰) (۲۱۰)</p> <p>نقاشی (۱۲۹)</p>



فهرست علام مجلد اول کتاب احوال الکلام فی سوانح الایام

(۷۰)

نجم الدین ایوب (۴۱۲) --	واضح غلام حوث (۳۵۵) --	هراث (۱۴۱) (۱۷۹) (۴۹۰) --
نجم الدین عبدالغفار (۱۷۸)	وصیف خادم (۴۳) (۱۳۹) --	میلان (۲۷) (۱۸۰) (۴۹۵) --
نصر من اصحاب الحُبین (۳۵۴)	وزیر مهابلی (۱۵۴) (۱۵۶) --	(باب الباء)
نصر بن عباس وزیر (۴۸۷)	(۱۵۷) --	بنی بن سام بن نوح (۳۲۳) --
نصر بن حوث (۱۵۰) --	ولید بن عتبیه (۳۱) (۱۷۴) --	پورج بن سام بن نوح (۳۱۳) --
نصر بن شعب (۳۸) --	ورام بن ابی فراس (۷۵) --	یافت بن نوح (۱۱۸) (۳۲۲) (۳۲۵) --
نصرانی طبیب (۴۶۲) --	وصال شیرازیه (۳۵۹) (۳۸۵) --	یعقوب بنمیر (۶۳) (۳۲۶) --
نصرانی شب عاشوراء (۲۵۷)	(باب بلدان : واسط (۴۶۵) --	(۳۳۰) (۵۲۰) --
(۲۵۱) --	(باب الهاء)	یعقوب بن لبث (۴۶۳) --
ناصر (۴۸۹) --	هابیل بن آدم (۹۶) (۹۸) --	یوسف صدیق (۶۳) (۷۸) --
ناصر الدین شاه (۵۶) (۷۸)	هاروت و ماروت (۱۲) --	(۸۱) (۸۲) (۸۴) (۱۰۱) --
(۱۲۲) (۱۶۰) (۱۷۰) (۱۸۰) --	هرون صالح بن اسرائیل (۱۰۴) --	(۲۲۲) (۳۲۱) (۳۲۶) (۳۳۰) --
(۴۶۹) (۴۹۱) (۵۰۲) (۵۱۰) --	هانی بن عروه (۳۵۴) --	(۵۲۱) --
نعل صاحب (۵۲) (۵۸) --	هلال بن نافع (۱۷۲) (۲۵۳) --	یهودا فرزند یعقوب (۳۲۹) --
(۲۶۲) --	هشام بن عبدالملک (۴۵۲) --	یوگدا مادر موسی (۱۸۶) --
نادر شاه انشاد (۴۹۲) (۴۹۴) --	هرون الرشید (۹۲) (۱۱۲) --	یونس بنمیر (۶۳) (۷۹) (۹۶) --
ناب التلطنه (۲۱۳) --	(۱۵۶) --	(۱۷۰) (۱۸۷) (۱۸۹) (۱۹۱) --
نورالدین حنفی (۳۴۴) --	هرثمه بن اعین (۳۷) (۵۰۷) --	(۲۲۷) (۵۲۲) --
(باب فهرست بلدان)	ملاکوخان مغول (۱۷۷) --	یحیی بن زکریا (۱۴) (۱۵) --
دارالندره (۱۸) --	(۴۸۶) (۴۸۸) --	(۱۶۰) (۱۹۳) (۱۹۵) (۱۹۶) (۵۲۳) --
بنوا (۱۸۸) --	هشام بن عروه (۲۶۸) --	یحیی بن خالد بنک (۹۰) (۹۱) --
نیشابور (۴۷۰) --	طایفه هنور (۲۱۶) (۵۰۹) --	یحیی بن اکثم (۴۵۹) --
(باب الواو)	(باب فهرست بلدان)	یحیی میرزا بن فتح شاه (۵۲) --
ولاد بن سام بن نوح (۳۲۳)	هرمان (۱۰) --	یزید بن زکاب (۱۵۰) --
وارم بن سام بن نوح (۳۲۴)	هند (۵۷) (۲۵۹) (۳۲۳) (۵۱۸) --	یزید بن معوی (۳۱) (۸۸) (۲۲۲) --
رجی کردانه (۱۰۹) --		یزید بن جعفر بن یزید بن منصور (۴۵۵) --

طایفه یهود (۳۴۲) (۳۶۴) (۴۹۷) طایفه یزیدیان (۵۱۶) بلدان : یزد (۵۱۳) (۵۱۴)





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(هو الغزني)

هذا هو المجلد الأول

من كتاب أخبار الكلام

في سوانح الأيام

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

الحمد لله رب النور والظلام المطلع على الوقایع قبل وقوعها في كل شهر بغام والصاوة والسلام على نبیه وصبیه
محمد المحصو بالأعظام والأكرام وعلى آل الشرفاء العظام وعلوته تکرر بتکرر اللبائ والأيام من الآن إلى يوم القيام
وبعد چنین گوید محتاج بر بحث بر دی حسن بن محمد الحسینی الحائری الهندی که این کتاب مستطاب بحویش وقایع
ایام عشره اول ماه محرم را از روز اول ماه ثار و روز عاشورا یعنی وقایع و حوادث تاریخی که از اول خلفت آسمان
و زمین الی زمان تالیف این کتاب را برین ده روز اتفاق افتاده است بضمیمه بعضی از وقایع این ده روز تا اینده
در بعضی از ایام این عشره رو خواهد نمود از موالید و وفیات پیغمبران و ائمه انام و حجج الله العالم علیهم الصلو
و السلام و بندهای از موالید و وفیات و ترجمه حال بعضی از خلفاء و سلاطین و برخی از حکماء و عرفاء و زمره ان
وزراء و امراء و مشاهیر از شعراء و علماء فریقین باز ذکر پاره از غزوات و فتوحات که استخراج نمودم از مؤلفات
علمای اخبار و مورخین اثار و هم منظوم لطائف علمیه و وظائف علمیه و بعضی از نوادر دیگر را که بر بحث
نصیح کتب از مؤلفات و مصنفات علمای اعلام استفاده نمودم و در تقدیم و تاخر وقایع و حوادث ترتیب را ملحوظ و
منظور داشتم و در مقدمه با خاتمه هر واقعه از وقایع اختلاف اقوال و آورده در آن واقعه را ذکر نمودم و در نقل
احادیث و اخبار و قصص اثار و در طبقه و منظور داشتم یکی از آنکه کتب اشاعه سند و بکر ملخص و تلفیق مطلب
در صورتیکه در جزئیات و خصوصیات آن اخبار و روایات متفادیه و متعدد و وارد آید و استدعا این ناچیزان
دقیقه شناسان بدیع خیال و نکته سخنان سریع الانتقال و صرافان دکه فضل و ادب انسکه بدیده رضا و نصفا
و این کتاب نظر نمایند و بدیده عیب جوئی و نکته گیری ننهند و اگر از روش و بصیرت و اطلاع ملثفت شوند بر خط و
اشباه پاسه و زیانی که لازمه انسان است عفو و اغماض فرمایند و بافتاء و اظهار ان مباهات واقفان نمایند
که غیر از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که از این نقص معری و از این عیب مبرری نخواهد بود



تاریخ
تاریخ
تاریخ

بفتحین افان
وافان خوانند
حدیث استماع
منتخب

تاریخ
تاریخ
تاریخ

ماطوار ایشان تا آنکه گردیدیم در علم مجربیات مانند یکی از ایشان که گویند با آنچه رسیدیم بمن از کارها ایشان
یافته ام با اول ایشان تا آخر ایشان پس دانستم ضایع اندیش را از تیره آن و سودا را از ضرر آن و رسایل ارباب
بر این اشمال دارد که از علم تاریخ و سیر در احوال اُمم سالفه هیچ گونه فایده متحقق میشود اول آنکه قوه عقلی
بمطالعه کتب تواریخ زیاد گردد زیرا که مطالعه از خواندن سیر سلف از سیاسات پسندیده و قدیران صواب
و راههای راست و چهل مؤثره که بواسطه آن از شداید خلاصی یابند و مکاید که باستغانت آن بر اعدا مظفر شوند
و بمراعات واصل شوند مطالعه کند هر اینها و از اوقوت بر اینچالان فواید حاصل آید که از وقایع و تجارب دیگر
مستفاد باشد و این معنی نزد بکر است بدانم مثل که گویند از هر زبان زبانی که حاصل آید اما اگر این زبان دیگر
افتد و غافل از مشاهده عبرت غیره فایده و تجربتی کسب کند هر اینها به غایت تر و نیکوتر باشد دوم آنکه کتب
تواریخ نفس متفرجی زده و متفرجی بدیع باشد زیرا که وقایع غریبه و حوادث عجیبه و اتفاقات نادره گدشتگان
سپم آنکه بسبب وقوف بر تغییرات و تغییرات روزگار که اکابر را بر مرتبه اصاغر میافکند و اقویا را بد رجعه ضعیف
رساند غافل را ملکه صبر میشود چنانکه چون حکایاتیکه مضمین فرج بعد از شدت باشد مطالعه کند قنوط و
نومید از نفس برخیزد و بلطف و مرحمت پروری مستظهر گردد و بداند که شدت مثل فرج است و عمر مستعقب
یسرینچیم آنکه تواریخ در حقیقت آسمانند و اسماء مردم را مشغول گردانند تا از غمها ساعته خلاصه یابند و از نامرادها برآیند
و باشد که ناشران در نفس نمایند و از تذکران فوائد متنوعه دست دهد **مقدمه** در معنی لفظ تاریخ و
اشفاق آن بدانکه لفظ تاریخ مأخوذ از تورنج و مصدق بارتقیل و معتل الفاء و اولیست و جمعش تواریخ است
بمعنی یاد آوردن و نگاهداشتن در خاطر است و مثل آن است تورنج و واو بدل همزه است و در کتاب تاریخ
والاشهر بالأعوام از تاج العروس نقل نموده که ارخ الکتاب بتخفیف مثل نصر و آرخه بتشدید یعنی تعبیر نمود
وقت از او در کتاب اخبار الدول گوید که ارخ بمعنی وقت است و تاریخ بمعنی تعبیر نمودن وقت و در کتاب
منتخب اللغات گوید تورنج و تاریخ بدید آمدن وقت چیزی و در کتاب کنز اللغه گوید تورنج و تاریخ وقت چیزی بدید
کردن و در کتاب مجمع البحرین گوید تاریخ تعریف الوقت و التورنج مثله و ارخ الکتاب بومرکن ادرخه بمعنی
مقدمه سپم روزی که منسوخ شد بعضی از تواریخ قدیمه بجل تاریخ دیگر از زمان هبوط آدم تا زمان هجر
حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه علمای تاریخ از ابتدای آفرینش عالم و آدم علیه در تواریخ قدیمه خلاصه
یابا کرده اند زیرا که بواسطه فزانت تواریخ را محکم گردانیدند چنانکه اول تاریخ از هبوط آدم علیه میگویند
و بعد از طوفان نوح و بعد از آتش ابراهیم و بعد بنی اسرائیل صیبت مورث تاریخ میباشند و کوهی از هلاک
فرعون و اولاد اسمعیل از بنای کعبه و یونانیان و رومیان از عهد اسکندر و اهل یمن از ظهور حبشه و قبطیان



از تسلط و تغلب بخت النصر و نصاری از مباد علیه و قریب از واقعه اصحاب بنیل و مسلمین از هجرت حضرت خاتم
التبیین صلی الله علیه و اله و در کتاب جنات الخلود آورده که هرامر عظیم که در عالم رؤیای خود از مباد تا نایج
قرار میدادند که ضبط حساب بر مردم اشیاء نشود و سال و ماه خود را بآن سنجند و اول تاریخ بچکه رو زمین
بنا بآن گذارده شد هیوط ادم علیه بود از نبش بدینا و بعد از آن قتل هابیل و بعد از آن وفات ادم که در
انوقت هشتاد هزار نفر از اولاد او موجود بودند و مصیبت فراق آنحضرت برایشان از همه مصائب عظیمتر
آمد و تاریخ وفات ادم تا زمان حضرت نوح متداول بود و بعد از آن واقعه طوفان تاریخ شد تا رفتن اسکندر
بظلمات و از تاریخ اسکندر گویند و در نزد بعضی تاریخ اسکندر جلوس است بر تخت سلطنت و بعد از آن
غرق شدن فرعون و نجات بنی اسرائیل را تاریخ گذاشتند و بعد هلاکت اصحاب بنیل با رسالت بابل که از تاریخ
عام الفیل گویند و آن نیز منسوخ شد بنا بر تاریخ هجرت رسول خدا از مکه بمدینه و از تاریخ هجرت گویند که الی الآن
متداول است آنست که و این تاریخ را عمر بن الخطاب در زمان خلافت خود با استدعای ابو موسی اشعری وضع
نمود در زمانیکه ابو موسی از جانب عمر در مین حاکم بود و احکام از مدینه بسوا و مکه و کاه تاریخ سال آن بروی
مشبه میشد پس نامه نوشت برای عمر که نامها و کتب از جانب خلیفه تمام میگردد که تاریخ ندارد و نمیدانیم چگونه عمل
نمائیم در اوقات و سببیکه نامه را خوانده ابر که محل آن شعبان است و نمیدانیم کدام شعبان است یا شعبان
گذشته است یا شعبان آینده پس عمر صحابه را جمع نمود برای مشورت و جعل تاریخ چون اصحاب جمع شدند
بایشان گفت ضعیف الناس تاریخا تضبط به اوقاتهم تاریخ برای مردم وضع کنید که ضابطه باشد برای اوقات
ایشان بعضی گفتند تاریخ روم را بگذارید و برخی گفتند تاریخ فرس را قرار دهید صحابه هیچ یک راضی
پس رای ایشان متفق شد بر اینکه هجرت رسول خدا را مباد تاریخ قرار دهند و اتفاق ایشان بر این امر در سال
هفتم هجرت بود اخذ نامن البحار و الناسخ علی سبیل التلیف مؤلف گوید مستور نمائند که در اینجا در
مبحث است مبحث اول در سبب اخبار ایشان و واقعه هجرت را بر سایر وقایع معروفه مانند مبعث و مولد
آن حضرت و مبحث دوم در سبب اخبار ایشان ماه محرم را بر سایر ماهها در اول سال و ما حاصل آنچه که
علامه مجلسی قدس سره در وجه در مجلد چهارم بحار الانوار در باب مبحث اول فرموده این است که قوم در
اخبار واقعه هجرت برای مباد تاریخ اسلام بر وقایع مشهوره مانند مبعث و مولد پیغمبر متمسک شده اند و
ضعیفه مثل قول ایشان بر اینکه روز مبعث غیر معلوم بوده و در روز مولد اقوال مختلفه بوده است ضعف
سستی کلام ایشان معلومست زیرا که اگر مقصود ایشان از معلوم نبودن روز مبعث و مولد عدم اتفاق است
در روز و ماه معین پس ظاهر است که هجرت نیز چنین است چنانکه در محل خود ذکر شد با اینکه از آن روز و ماه

تاریخ
اصحاب بنیل
و مسلمین

تاریخ
اصحاب بنیل
و مسلمین



مدخلی در مطلوب ندارد و اگر مراد ایشان از عدم معلومیت اختلاف سال مبعث و مولد است که همین آن نیز واضح است زیرا که در زمان فاختلاف نیست در سال مبعث و مولد چه جائی آنکه در صدد اسلام اختلاف باشد و همچنین است وجوه دیگر که ایشان ذکر نموده اند در ضعف وستی و من بخبر بر خوردم که از آن خبر معلوم میشود سرچ و مختص هجرت و آن خبری است که در صحیفه سجادیه صلوات الله علی من اظهرها وارد شده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که مراد مردم از بدو آنش از جد بزرگوارشان امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمودند رسول الله اخذ نعمة وهو على منبر فراه في منامه رجلا لا يتركون على منبره نواقره يردون الناس على اقبابهم القهقراء يعني يردون الخواب و بود در حالیکه انحضرت در منبر نشسته بود پس در عالم رؤیا دید که مردان چند جستن میکنند بر منبر شما جستن بوزندگان و مرد مرا به پشت بر میگردانند بطریق قهقراء پس انحضرت بیدار شد و نشست در حالیکه آثار حزن و اندوه در صورت مبارکش ظاهر بود در آنوقت جبرئیل آمد و این را آورد و ما جعلنا الرؤيا التي ارىك الا فتنه للناس و الشجرة الملعونة في القرآن و تخوفهم فمابزیدهم الا طغيانا كبيرا يعني و نگردانید هم ما الخواب را که بتو نمودیم مگر برای آنما پیش مردمان و نگردانید هم و خوف لغت شد که در قرآن مذکور شد مگر برای آنما پیش آدمیان و ادر بشیر ملعونه بنی امیه اند پس جبرئیل با انحضرت خبر داد که انکسای را که دید ما ند بوزندگان بر میگردانند بر منبرت بنی امیه اند که با بر منبر تو می نهند فقال يا جبرئيل اعلني عهدك يكونون في زمنه قال لا و لكن تدور حيا لا سلام من مهاجرك فقلت بئس لك عشا ثم تدور حيا لا سلام على راس خسر و ثلثين من مهاجرك فقلت بئس لك عشا پس فرمود ای جبرئیل ابا این امر در زمان من واقع میشود عرض کرد نه و لکن از زمان هجرت شما از مکه اسباب اسلام میگردد و ناده سال با نحال باقی است و بعد از آن گردش اسباب اسلام یعنی غلبه بنی اسلام در اول سال سی پنجم هجرت خواهد بود و تا پنجم سال بد نحال بماند الی آخر الخبر پس این خبر را که دارد بر اینکه جعل تاریخ از زمان هجرت ما خود از جبرئیل مستند بوحی است و بی شبه است و منسوب بخبر نبوی است و نیز خبر مؤید خبر سعید بن مسیب است که او گفت و قتی که عمر بن الخطاب مردم را جمع نمود برای مشورت در وضع تاریخ و بایشان گفت که مبدأ تاریخ از چه زمان بگذریم در آن وقت امیر المؤمنین فرمود از زمان هجرت رسول خدا است که زمان فراق انحضرت است از زمان شریک پس عمر بقول انحضرت عمل نموده تاریخ از زمان هجرت گذشت پس علت واقع در این امر از آنجه که ذکر شد از این جهت باشد که ابتدای غلبه اسلام و مسلمین و افشاح شریع نامسپس قواعد بن مبیین و تخلص مؤمنین از مشرکین همه بعد از هجرت واقع شد و ما مبعث و هجرت سبب آنکه اول محرم را اول سال قرار دادند بنا بر آنجه که در کامل التواریخ و اخبار الدول مسطور است این است که گفتند ماه محرم ماهیست که مردم از حج بر میگردند از ماهها حرام است لهذا تاریخ از ماه

فصل فی بیان تاریخ اسلام از زمان هجرت

علت آنکه اول سال

(مقدمه)

(۷)

قبل از هجرت از اول محرم گذشتند و در جنات الخلود گویا که چه اول هجرت در اول مابین الاول بود تا چنانچه
محرم است بنای این تاریخ بر آن گذاشته شد مقدمه چهارم در ذکر اعمال و آداب و نیت هلال در هر ماه
و کیفیت نماز و دعا بعد از آنکه در غایت وقت و نیت هلال بسیار است اولش آنست که سه مرتبه الله اکبر و سه مرتبه
لا اله الا الله بگوید و بعد بگوید الحمد لله الذي اذهب شهرکنا و جاء بشهرکنا و بجای کنای اول
اسم ماه گذشت و از کرم نماید و بجای کنای دوم اسم ماه نوزاد بگوید و بهر از همه دعاها در وقت و نیت هلال
دعای چهل و پنجم صحیفه سجاده است و بر او نیت دیگر در وقت و نیت هلال هفت مرتبه تسبیح بخواند که
امان از در چشم است و در روز اول هر ماه دو رکعت نماز کند در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه
سوره توحید و در رکعت دوم سی مرتبه سوره انا انزلناه بخواند بعد از نماز صدق کند با آنچه ممکن
شود تا سلامتی انما هو برای خود بخرد و سید بن طاووس و ابی یحیی بکر از برای نماز اول ماه نقل کرده که در آن
توحید و انا انزلناه بکمر تبه ذکر شد و فرموده شاید این روایت برای کسی باشد که قنص نیک باشد از خوا
سی مرتبه توحید و قد و یا جهته آنکه در طریق سفر باشد یا مریض باشد یا عذر دیگر داشته باشد و محدث
تمی رضوان الله علیه در کتاب فیض العلام فرموده و سید در روع الواقعة بر روایت دیگر این دعا را بعد از
نماز اول ماه نقل کرده و اگر کسی بخواند هم بآل نیت و دعا این است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ مَا مِنْ بَابٍ
فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ سُفْرَهَا وَ مَسْوَدَ عَمَّا كُلِّ فِي كِتَابٍ مبین بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ إِنْ سَأَلْتَ اللَّهَ بِضَرْفٍ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ رُزِقْتَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِمَنْ
يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَجَّلَ اللَّهُ بَعْدَ عَشْرِ بَرَاءَاتٍ مَا شَاءَ
اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ اقْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ رَبِّ
لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ **مقدمه پنجم** در آداب مخصوص و نیت هلال ماه محرم و اعمال
روز اول انما بدانکه آنچه را که بعضی از فضلا منع کردند در آداب و نیت هلال اگر آدمی بکفایت این
رفتار نماید امید است که در اسایش بوده باشد انشاء الله در کتاب منهاج العارفين گوید که ماه محرم را
در آداب جاریه باید نمود و بعضی بغير رنج گفته اند و برخی گفته اند انما و باطلا نونماید و در کتاب
اختیاران گوید که در سلاح مصقول نگر و صاحب جنات الخلود گوید بر این نیت روشن نکرد و سید بن طاووس
برای هلال این ماه دعای بسیار ذکر فرمود و محدث قمی در کتاب مفاتیح الجنان آورده که از رسول خدا روا
است که هر که در شب اول ماه محرم دو رکعت نماز بخواند در هر رکعت حمه یا زده قل هو الله احد

نیت هلال ماه محرم

نیت هلال ماه محرم



و صبح که اول سال است روزه بدارد مثل کسب تمام سال را مد او من بجز کرده و در آن سال محفوظ باشد
 و اگر بپوشد روزه و از حضرت امام رضا علیه السلام پرسد که هر که روز اول ماه محرم را روزه بدارد و خدا را بخواند خداوند
 دعا را و امتحان کند چنانکه دعا را زکریا را امتحان نمود و نیز از آن حضرت منقول است که حضرت رسول روز اول ماه
 محرم دو رکعت نماز میکرد و چون فارغ میشد دستها را بلند میکرد و این دعا را میخواند اللهم انت الاله العظیم
 و هذه سنة جدی فاسئلك فیها العصمة من الشیطان والقوة علی هذه النفس الامارة بالسوء والاستغفار بما یقرین
 الیک یا کریم یا ذا الجلال والاکرام یا عما من لا یحادره یا ذخره من لا ذخر له یا حرم من لا حر له یا غیاث من لا غیاث
 له یا سند من لا سند له یا کرم من لا کرم له یا حسن البلاء یا عظیم الرجاء یا عز الصعفاء یا منقذ الغرق یا منجی الهلکی
 یا منعم یا مجمل یا مفضل یا محسن انت الاله سجد لک سواد الیل ونور النهار وضوء القمر و شعاع الشمس ودوای الماء و خفف
 الشیخ یا الله لا شریک لک اللهم جعلنا خیرا مما یظنون واغفر لنا ما لا یعلمون ولا تؤاخذنا بما یقولون حیة الله لا اله
 الا هو علیه توکل هو رب العرش العظیم انما به کل من عند ربنا وما یدکر الا اولوا الالباب بنا لا نزع قلوبنا بعد
 از هد پناه و هدایت من لدنک حتمه انت لوهاب **مقدمه ششم** در ذکر وجوه تهنیه ماه محرم علما ببلای
 ابن بر لوح پیاچین ثبت کرده اند که آن محرم شهر کان اهل الجاهلیة میمومون فی البلاء بالحرب القتال و محرم
 ان یقع فی ما یقع فیما دونه من سوء الاعمال و الاثمال یعنی ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت حرام میدانستند شرع بجنگ و
 قتال را و حرام میدانستند که واقع شود در آن آنچه که واقع میشد در غیر این ماه از بدکردار و گفتار و در تنفس روح البیان
 گوید و اما المحرم سنی بدلت لانهم كانوا یحرمون فی القتال حتی انهم احدثهم کان یظفر یقاتل ابیه ابنه فلا یکلمه ولا یغضله
 و اما ما محرم که نامیده شد باین اسم بسبب این بود که اهل جاهلیت حرام میدانستند قتال را در این ماه حتی آنکه اگر کسی از این
 در این ماه ظفر میپاشت بر قاتل پدر یا پسرش یا او سخن نمیگفت و متعرض او نمیکرد و در کتاب خبایات گوید که این ماه را از
 اینجهت محرم نام گذاشتند که حرام بود در آن قتال غارت در زعراب زمان جاهلیت و بت پرستی و چون مسلمانند
 حلال دانستند کشتن فرزندان رسول خدا را و اسیر کردن زنان و اطفال را و غارت کردن اموال ایشان و قاتلهم الله و نعم
 الله جمیعاً و در مناقب ابن شهر آشوب اقبال ابن طاووس منجی طریقی از حضرت امام رضا علیه السلام آورده اند که فرمود ان المحرم
 شهر کان اهل الجاهلیة یحرمون فی الظلم والفساد فاستحلت فی دمائنا و هنک فی حرمنا و سب فی ذرائعنا و نسأ
 و اضرم النار فی مضاربنا و انهم یطالکان فی من ثقلنا و لم ترع لرسول الله حرمة فی امرنا ان یوم الحسین اوج جهنم و
 اسبل فی عواذی غریزنا فی ارض کرب و بلا یا ارض کرب و بلا و رثنا الکریم البلاء الی یوم القیمه فطع مثل الحسین فلیک
 الباکون فان البکاء علیه یحط الذنوب لعظام ماه محرم ماهی بود که کافران در این ماه حرام میدانستند جنگ و قتال
 و منافقان این امت در این ماه خون ما را حلال دانستند و هنک حرمت ما نمودند و زنان و فرزندان ما را اسیر کردند

این کتاب
در بیان
ماه محرم
است

این کتاب
در بیان
ماه محرم
است

است
باریکه باذان و
و حقن اشک
منقذ



(اول محرم)

(۹)

فصل اول در بیان
تاریخ سال

آتش در خیمه های یازده و اموال را غارت نمودند حرمت رسول خدا را در باره فارغایت نکردند بدستگاه روز قتل اما
حبش چشمه ها را با جروح گردانید آب به ها ما را جاری نمود و غریب ما را از لیل گردانید و واقعه کربلا اندوه و بلا برای
مهربانان و نادر و قیامت پس باید که بر مصیبت آنحضرت بگریند گریه کنند گریه بر آنحضرت گاهان بزرگ را پاک
مینماید پس در جبهه گوید **فخر من الشهور حلت حرمة الله والحرام حرام مقدس هفتم** در ذکر اختلاف
اقوال در اول سال بدانکه جمعی از علماء روز اول ماه رمضان را اول سال میدانند و بعضی شب قدر را اول سال
اند و برخی بر آنند که روز عید فطر اول سالست و خلاصه آنچه که علامه مجلسی در بحار الانوار در توفیق بین این اقوال فرموده
آنست که اول ماه رمضان اول سال شرعی است برای عبادت چنانچه شیخ طوسی علیه الرحمه در مصباح بیان فرموده
قد اول سال تقدیر است و روز فطر اول سالست که حلال میشود در آن خوردن و آشامیدن و اول محرم اول سالست
در عرف و شیخ بهاء رضوان الله علیه در کتاب توضیح المقاصد ذکر وقایع ابتداء محرم فرموده و ما نیز اقتداء با ایشان مینمایم

فصل اول در بیان وقایع و احوال و احوال محرم و واقعه اول **مؤکدا علی**

در این روز حضرت آدم مرتضی شد بر من فانی بنا بر اینکه وفات آنحضرت در یازدهم محرم باشد و مدت بیماری آنجناب در آنجا
اکثر از بیست و توارنج بر آنست و اما بقول کسیکه میگوید وفات آنجناب در یازدهم محرم واقع شده ابتدا بیماری آنجناب
پنجم محرم بوده و ابو الفوز سوبی در کتاب سبأ اللذی ورد که مدت بیماری آدم بیست و یک روز بود و بنا بر قول اول ابتدا
بیماری آنجناب بیستم ذیحجه بوده و برخی ابتدا بیماری آنحضرت را در روز دوم محرم گفته اند و العلم عند الله در جملة
پنج بحار الانوار آورده که بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون حضرت آدم را بیماری عارض شد فرزندش
شيث را طلبید و فرمود باینی ان اجله قد حضر و انما مرضی ان ربه قد نزل من سلطانة ما قدرته و قد عهد الی
فما عهد ان اجعلک صبی و خازن ما اسود عنه و هذا کتاب الوصیة تحت راسه و فيه اثرا العلم واسم الله الاکبر ان
فرزند اجل من رسیده و من بیمار بدستگاه پروردگار من نازل فرموده از قدر خود آنچه را که می بینی و تحقیق که عهد
فرمود باین در آنچه که عهد نمود که تو را وصی خود نمایم و بسیار متبوا آنچه را بمن سپرده است و اینک کتاب وصیت در
زیر سر من است و در اوست نفل علم و نام بزرگ خدا چون بمهر بیکر صحیفه را و زهار کپیرا بران مطلع مگردان
نظر میکن در آن ناسال پند که وصیت بنوده شده و در آن صحیفه هست جمیع آنچه بآن احتیاج دارد از امور دین و
دنیا خود و حضرت آدم آنصحیفه را از پشت او رده بوالحی و تفصیل این مجمل در بحار الانوار و جوة القلوب مرسوم
است هر که خواهد رجوع نماید **تحقیق الکلام لا تمام** اما بعضی از محققین گفته اند که چون ماه محرم ماه غم و
ماتم است لهذا در ابتدا خلعت آدم در اول پناه مرض میشود و گرفتار بیماری میگردد پس اول مخلوقات در اول سال
که غم محرم است مبتلا شد بمرض نابراینکه آدم معلوم مکشوف گردد که نیاحل ابتلا است و ماه محرم ماه مصیبت است

فصل اول در بیان
تاریخ سال

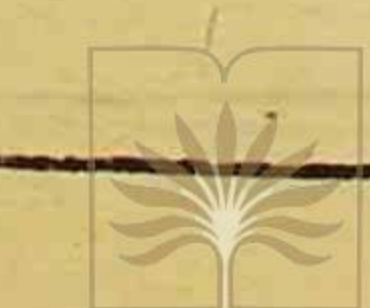
(واقعه)



واقعه در این برزخ مصباح کفیه و توضیح المقاصد انوار النعمانیة و تقویم الحسین در این روز حضرت ادریس
 پیغمبر بالا برده شد بآسمان و داخل بهشت شد و در تاریخ التواریخ گوید که رفع ادریس هزار و شصت و پنج سال بعد
 از هبوط ادم بود و کتاب حبیب است بر او رده که ادریس در وقت وفات ادم صد ساله بود و در وقت رفتن بآسمان
 مشورت شد بپنج ساله بود و در اخبار الدول گوید که ادریس از مسجد کوفه بالا رفت بآسمان و اسم شریف الجناب
 خنوخ بود بفتح الحاء المعجمة ضم التون و جاء جمعة اخرى و قبل اوله خاء مملوءة والثانية معجمة و قبل الخوخ زيادة الهرة
 و ادریس لقب است و بقول بعضی از علماء ادریس خنوخ است و هر دو اسم عجیب است و باعتبار ذمه خنوخ سر پائین
 است و ادریس عربی است و انما ستمی ادریس لکثرة دراسته الصحف و ادریس صد و پنجاه سال بعد بیست سال بعد
 خلافت بر راحنه جمعی کثیر از سرگشتگان بادیة عصبان بسبب هدايت الجناب و ظلمات غوبت نجات یافتند و
 در آن کتاب گوید که در تاریخ حکماء مذکور است که ادریس خلافت را بقتل ادریس و در وقت دعوت فرمود و صد
 شهر بنا کرد و در کتاب فیض العلامه مطبوع است که آنحضرت بعد از وفات ادم بدو بیست سال بعد بر سالک شد
 پس مردم را بجهت دعوت کرد و با آنکه سلطنت و نبوت برای الجناب جمع شده بود در مسجد سهله اقامت نمودی و
 خطاط فرمود و او اول کسیست که بوزن جامه دوخت و بقلم نگاشتن اموات و شهرهای بسیار در جهان
 بنیان فرمود و از بناهای الجناب است هرمان در غرب مصر و آن دو بنای عظیم مربع محراب و طشت مشتمل بر چهار
 مثلث که هر ضلعی فاضل علی چهار صد ذراع صاف دارد و ارتفاع هر یک بهمین مسافت و این بنا را در شام
 بیابان آورد گویند بر آن نوشتند قل لمن بانی بعدنا هدمها فی سنة ما ذ عام قد بنیها فی سنة اشهرها هدم
 ایمن البنیان یعنی بگو بآنکس که بعد از ما میاید بخراب نماید در مدت شصت سال و حال آنکه بنا نمودم از
 در مدت ششماه با اینکه خراب کردن انسانراست از بنا نمودن و اما کیفیت رفع ادریس بنابر نقاش صاحب
 حبیب التبرجین است که حضرت ادریس در اداء طاعات و عبادات بمرتبه مباهغه میفرمود که اعمال چهار بار عمل
 نماید بنی ادم برابر میگرد و عزرائیل را بهمین قوف پافنه بعد از استجازه از درگاه احدیت بملازم ادریس
 شافنه و چون رابطه مصاحبت بینهما منعقد گشت جناب نبوی از ملک الموت التماس نمود که روح مراقبش نماید
 عزرائیل این معنی را قبول نموده باز برگردان و در خواست نمود که مرا بر احوال و رزق مطلع گردان عزرائیل این ملتزم را
 نپذیرد و دل آشفته نوبت دیگر حضرت ادریس زو می توقع رؤیت بهشت نمود و ملک الموت باذن ملک کبریا و بر برگردان
 نشاند بجهت بر و چون ادریس بخطه بنماشاه مور و قصو و اهاز و اشجار پرداخت عزرائیل گفت وقت بیهوش رفتن
 ادریس از حرکت ابا نمود و خود را بسوی از دیستان جنان معلق گردانید هر چند عزرائیل در باب مراجعت مبالغه کرد
 بخارج رسد و حال آن قبل قال حضرت و الجلا فرشته را بخاکمه ایشان رساند آن فرشته از کیفیت حال پدید عزرائیل گفت

در این کتاب مذکور است که ادریس در وقت وفات ادم صد ساله بود و در وقت رفتن بآسمان مشورت شد بپنج ساله بود و در اخبار الدول گوید که ادریس از مسجد کوفه بالا رفت بآسمان و اسم شریف الجناب خنوخ بود بفتح الحاء المعجمة ضم التون و جاء جمعة اخرى و قبل اوله خاء مملوءة والثانية معجمة و قبل الخوخ زيادة الهرة و ادریس لقب است و بقول بعضی از علماء ادریس خنوخ است و هر دو اسم عجیب است و باعتبار ذمه خنوخ سر پائین است و ادریس عربی است و انما ستمی ادریس لکثرة دراسته الصحف و ادریس صد و پنجاه سال بعد بیست سال بعد خلافت بر راحنه جمعی کثیر از سرگشتگان بادیة عصبان بسبب هدايت الجناب و ظلمات غوبت نجات یافتند و در آن کتاب گوید که در تاریخ حکماء مذکور است که ادریس خلافت را بقتل ادریس و در وقت دعوت فرمود و صد شهر بنا کرد و در کتاب فیض العلامه مطبوع است که آنحضرت بعد از وفات ادم بدو بیست سال بعد بر سالک شد پس مردم را بجهت دعوت کرد و با آنکه سلطنت و نبوت برای الجناب جمع شده بود در مسجد سهله اقامت نمودی و خطاط فرمود و او اول کسیست که بوزن جامه دوخت و بقلم نگاشتن اموات و شهرهای بسیار در جهان بنیان فرمود و از بناهای الجناب است هرمان در غرب مصر و آن دو بنای عظیم مربع محراب و طشت مشتمل بر چهار مثلث که هر ضلعی فاضل علی چهار صد ذراع صاف دارد و ارتفاع هر یک بهمین مسافت و این بنا را در شام بیابان آورد گویند بر آن نوشتند قل لمن بانی بعدنا هدمها فی سنة ما ذ عام قد بنیها فی سنة اشهرها هدم ایمن البنیان یعنی بگو بآنکس که بعد از ما میاید بخراب نماید در مدت شصت سال و حال آنکه بنا نمودم از در مدت ششماه با اینکه خراب کردن انسانراست از بنا نمودن و اما کیفیت رفع ادریس بنابر نقاش صاحب حبیب التبرجین است که حضرت ادریس در اداء طاعات و عبادات بمرتبه مباهغه میفرمود که اعمال چهار بار عمل نماید بنی ادم برابر میگرد و عزرائیل را بهمین قوف پافنه بعد از استجازه از درگاه احدیت بملازم ادریس شافنه و چون رابطه مصاحبت بینهما منعقد گشت جناب نبوی از ملک الموت التماس نمود که روح مراقبش نماید عزرائیل این معنی را قبول نموده باز برگردان و در خواست نمود که مرا بر احوال و رزق مطلع گردان عزرائیل این ملتزم را نپذیرد و دل آشفته نوبت دیگر حضرت ادریس زو می توقع رؤیت بهشت نمود و ملک الموت باذن ملک کبریا و بر برگردان نشاند بجهت بر و چون ادریس بخطه بنماشاه مور و قصو و اهاز و اشجار پرداخت عزرائیل گفت وقت بیهوش رفتن ادریس از حرکت ابا نمود و خود را بسوی از دیستان جنان معلق گردانید هر چند عزرائیل در باب مراجعت مبالغه کرد بخارج رسد و حال آن قبل قال حضرت و الجلا فرشته را بخاکمه ایشان رساند آن فرشته از کیفیت حال پدید عزرائیل گفت

در این کتاب مذکور است که ادریس در وقت وفات ادم صد ساله بود و در وقت رفتن بآسمان مشورت شد بپنج ساله بود و در اخبار الدول گوید که ادریس از مسجد کوفه بالا رفت بآسمان و اسم شریف الجناب خنوخ بود بفتح الحاء المعجمة ضم التون و جاء جمعة اخرى و قبل اوله خاء مملوءة والثانية معجمة و قبل الخوخ زيادة الهرة و ادریس لقب است و بقول بعضی از علماء ادریس خنوخ است و هر دو اسم عجیب است و باعتبار ذمه خنوخ سر پائین است و ادریس عربی است و انما ستمی ادریس لکثرة دراسته الصحف و ادریس صد و پنجاه سال بعد بیست سال بعد خلافت بر راحنه جمعی کثیر از سرگشتگان بادیة عصبان بسبب هدايت الجناب و ظلمات غوبت نجات یافتند و در آن کتاب گوید که در تاریخ حکماء مذکور است که ادریس خلافت را بقتل ادریس و در وقت دعوت فرمود و صد شهر بنا کرد و در کتاب فیض العلامه مطبوع است که آنحضرت بعد از وفات ادم بدو بیست سال بعد بر سالک شد پس مردم را بجهت دعوت کرد و با آنکه سلطنت و نبوت برای الجناب جمع شده بود در مسجد سهله اقامت نمودی و خطاط فرمود و او اول کسیست که بوزن جامه دوخت و بقلم نگاشتن اموات و شهرهای بسیار در جهان بنیان فرمود و از بناهای الجناب است هرمان در غرب مصر و آن دو بنای عظیم مربع محراب و طشت مشتمل بر چهار مثلث که هر ضلعی فاضل علی چهار صد ذراع صاف دارد و ارتفاع هر یک بهمین مسافت و این بنا را در شام بیابان آورد گویند بر آن نوشتند قل لمن بانی بعدنا هدمها فی سنة ما ذ عام قد بنیها فی سنة اشهرها هدم ایمن البنیان یعنی بگو بآنکس که بعد از ما میاید بخراب نماید در مدت شصت سال و حال آنکه بنا نمودم از در مدت ششماه با اینکه خراب کردن انسانراست از بنا نمودن و اما کیفیت رفع ادریس بنابر نقاش صاحب حبیب التبرجین است که حضرت ادریس در اداء طاعات و عبادات بمرتبه مباهغه میفرمود که اعمال چهار بار عمل نماید بنی ادم برابر میگرد و عزرائیل را بهمین قوف پافنه بعد از استجازه از درگاه احدیت بملازم ادریس شافنه و چون رابطه مصاحبت بینهما منعقد گشت جناب نبوی از ملک الموت التماس نمود که روح مراقبش نماید عزرائیل این معنی را قبول نموده باز برگردان و در خواست نمود که مرا بر احوال و رزق مطلع گردان عزرائیل این ملتزم را نپذیرد و دل آشفته نوبت دیگر حضرت ادریس زو می توقع رؤیت بهشت نمود و ملک الموت باذن ملک کبریا و بر برگردان نشاند بجهت بر و چون ادریس بخطه بنماشاه مور و قصو و اهاز و اشجار پرداخت عزرائیل گفت وقت بیهوش رفتن ادریس از حرکت ابا نمود و خود را بسوی از دیستان جنان معلق گردانید هر چند عزرائیل در باب مراجعت مبالغه کرد بخارج رسد و حال آن قبل قال حضرت و الجلا فرشته را بخاکمه ایشان رساند آن فرشته از کیفیت حال پدید عزرائیل گفت



(اول محرم)

(۱۱)

من بنابر التماس این شخص و خوش باقبض کرده باز بجدش را آوردم و بفرمان الهی و ذخایری نمودم و او را بهشت رسانیدم تا لحظه نظاره فرموده و چون رود اکنون نمیخواهد هیچ وجه معاودت نماید پس زبان الهام بیان کند و ایند که بموجب هر کس که نَفْسٌ أَنْفَعُ الْمَوْتِ شَرِبَتْ مَرَّ حَبِيبَةٍ ام و بحکم وان منکم الا وادها بر دوزخ گدشته ام و بمقتضا اینست و ما هم منها بحر جبین که در باره بهشتیان واقع است از اینجا بیرون نمر و مانگاه انداخته الهی در رسید که مزاحم ادبش نشود که حق بجانب است و از نارنج گزیده نفل نموده که در پس چنانچه باغرا ^{عل} شرط کرده بود از بهشت بیرون آمد و باز بهمانه آنکه نعلین خود را فراموش کرده ام باز گشته همانجا قرار یافت و بر واپس جنات الخلود اوصلاک مرخص شد که داخل بهشت شود و باز بیرون آید و رای خود را در اینجا گذارند و بهر آمد سوگند خود را درست کرد و ثواب رفت که در اینجا بیرون آورد و در اینجا ماند و بیرون نیامد قال الله تعالی ف سوفی مریر واذ کوفی الکتاب ادریس انه کان صید یقاینیا ورفغناه مکانا علیا یعنی و یاد کن ای محمد در قرآن قصه ادریس را بدیست که بود او را است گویند با خلق در جمع اقوال و خبر دهند از حق و برداشتم او را بمکان بلند یعنی بالا بردیم او را باستان ششم با چهارم و در احادیث مُحَرَّجٌ ثابت شده که حضرت رسالت فرمود من ادریس را در چهار ملاقات نمودم مؤلف گوید بدانکه از باب تواریخ و تقاسیم کیفیت دفع حضرت ادریس اختلاف نقل کرده اند که از انجمله در کیفیت دیگر بخلاف آنچه ذکر شد در تفهیم منہج الصادقین و تفهیم ضایع من کور است هر که خواهد رجوع کند کتاب اخبار الدول از ابن عباس و اینست که اربعه من الاینها اجاء فیهم ارواحهم و هم ادریس و عیسی فی السماء و الیاس و الخضر فی الارض یعنی چهار نفر از پیغمبران زنده اند و ارواحشان در بدنانشان با است و ایشان ادریس و عیسی است در آسمان و الیاس و خضر است در زمین و کلهم یؤمنون لا ادریس و ههنا انها میمیرند مگر ادریس در وقت نفع صوکه همه خلافت هلاک میشوند ادریس را هشتی غرض میشود پس باقی میماند در اموات در حالیکه زنده است و قبل هو الله یحب الله تعالی اذ اما ان الخلق و قال لمن الملك الیوم فبقول الله الواحد القهار و گویند او است کسیکه جواب میدهد خدا تعالی را در وقتیکه همه خلافت مرده اند و حشمتا میفرماید لمن الملك از برای کیست ملک پادشاه پس ادریس میگوید لله الواحد القهار تذکره بدانکه در دفع ادریس چهار قول است اول غمره محرم کما ذکرناه دوم در و محرم سیم در عاشوراء چهارم در شب یازدهم رجب چنانکه هر یک از این اقوال با اشاره بماخذان در مجلس نیاید انشاء الله تعالی و اقصی سیم در این روز هاروت و ماروت نازل شدند بر زمین چنانکه از کلمات مسطور در تاریخ التواریخ مستفاد میشود و در نسخه وقایع الا بام خطی که در نزد بعضی از افاضل معاصرین موجود است نیز نزول هاروت و ماروت را در اول محرم تعیین نموده و العلم عند الله بدانکه بین عامه و علماء امامیه در قصه هاروت و ماروت اختلاف است در بعضی

در این کتاب
در باب ادریس

در این کتاب
در باب ادریس



(اول محرم)

(۱۲)

از روایات عامه نقل شده که الهاد و فرشته بودند از جمله فرشتگانیکه زبان طعن برادر میان گشودند و حقیقتاً
 بایشان فرمود که بنی آدم اسیر نفس هوائی و شهوات نفسانیه برایشان غالب است اگر شما را هم این حالت بود صد
 عملهای بد ترا از افعال ایشان از شما امکان داشته ایشان از این امر استبعاد نمودند پس حقیقتاً نفس بشری بایشان
 زاد و لباس شهوت برایشان پوشانید و برای حکمرانی میان خلق بزمن فرستاد چون بزمن آمدند بر زنی زهره نام
 عاشق شدند و بگفته معشوقه خود بشرب خمر و قتل نفس و سجد بر صنم اقدام نمودند و بعد از آن با آن زنا
 کردند و در مدت یکساعت با یکماه این چهار معصیت را ایشان بظهور رسید پس حقیقتاً ایشان را از
 صعود باستان منع فرمود و مستوجب عذاب شدند پس ایشان را مخیر فرمود بین عذاب دنیا و آخرت ایشان گفتند
 یا خدا یا عذاب آخرت سخت است ما عذاب اینجهما را اختیار میکنیم که ایشان است پس حقیقتاً ایشان را در
 بابل بر بالای ایله بموسر پیاوخت و حال از غایت تشنگی زبان ایشان از دهان بیرون آمد و آب میگریختند
 تشنگی میبردند تا روز قیامت و آن را خدا منع کرد باین ساره که آنرا زهره گویند همچنانکه سهیل مرد عشار بود
 در بین او را بتاره منع نمود این اقوال در غایت سخا است و سخنی است مردود و نامعقول و اکثر علمای
 خاصه و عامه این قصه را انکار کرده اند بسبب آنچه که در این قصه مذکور است منافاة دارد با عصمت ملائکه
 که با پاات و اخبار متواتره ثابت شده است در عین اخبار الرضا آورده که بحضرت امام رضا عرض کردند که زعم تو
 آنستکه هارث و مارث و فرشته بودند که حقیقتاً ایشان را خلیفه زمین گردانید در وقتیکه معصیت و فسق بنی
 آدم پیا شده بود و چون بزمن آمدند بعشق زنی زهره نام مقنون گشتند و بشرب خمر و قتل ناحق و زنا و
 عبادت صنم ارتکاب نمودند حضرت فرمود میاذ الله عن هذه المقالة فرشتگان معصوم و محفوظند از کفر و قبا
 چنانکه خدا تعالی در حق ایشان فرموده لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ما فرمانی نمیکند خدا را
 در آنچه امر میکند ایشان را و بجای او رند آنچه را که ماموس شوند و نیز فرموده وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ
 عِنْدَهُ لَا يَسْكَرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَتَحَرَّوْنَ لَيْلٍ وَالنَّهَارَ لَا يَفْترُونَ و مرا و راست آنچه در
 آسمانها و زمین است و آنها که نزد خدا هستند یعنی ملائکه تکبر نمیکنند از عبادت او و مانده نمیشوند و تسبیح
 میکنند در شب و روز و رستی ایشان را غرض نمیشود و نیز فرموده بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ
 بِأَمْرِ رَبِّهِمْ يَغْلِبُونَ بلکه بنده چندند گرامی داشته شده بپیشی نمیکند بر خدا بکفایت و ایشان با امر او عمل میکنند پس فرمود
 اگر چنین باشد که ایشان میگویند که خدا این ملائکه را خلیفه خود گردانید در زمین پس ایشان بمنزله سفیر
 و ائمه خواهند بود آیا ممکن است که از اینپاء و ائمه قتل نفس و زنا و شرب خمر و عبادت اصنام صادر شود بخود
 بالله عن هذه العقيدة الردية پس فرمود که آیا ندانسته اید که حقیقتاً رسل را از جنس مرسل الیه مبعوث گردانید

در تنگی هارث و مارث و فرشته بودند

توضیح
آیه (۶)

توضیح
آیه (۱۹)

علی بن ابی طالب علیه السلام



﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾

﴿(۱۳)﴾

چنانکه فرمود و ما ارسلنا قبلك الانبیا فی الامم الا نوحی الیهن من اهل القری و نفرسادهیم پیش از تو یعنی بسوی خلق مکرر تا چند که وحی میفرستاد به پسران اهل شهرها پس این ایه دلیل است بر اینکه حق سبحانه و تعالی هرگز بعث نفرمود باهل زمین که انبیا و ائمه و حکام ایشان باشند بلکه بشر را بسوی ایشان مبعوث نمود تا بجهت جنسیت باهل وجه احکام الهیه را از ایشان فرا گیرند و اگر نه موجب نفرت ایشان میشد و طبایع ایشان رسید میبکشت گفتند باین رسول الله پس چه میفرماید در حق سار و زهر و سهیل که میگویند از موخاند فرمود که بگویند بگویند درین کفارشان نیز دروغ میگویند بلکه زهر و زاینه که بنی آدم با او نما میگردند و سهیل عشار و هر دو منخ شدند بدو حیوان بحر که مسمی با سم هر دو سار و اند و مردمان غلط کرده اند که گمان برده اند این دو سار و اند و چگونه بود که حقیقاً اعداء خود را با نوا مضییع منخ نماید که تا آسمان و زمین باقی است ایشان باقی باشند و حال آنکه سار و بشر از سر و زنده نبودند و نسلی از ایشان پیدا نشد و امر در بر روی زمین هیچ مشونیت و اینکه مثل قر و خا و اشباه از اموات میگویند باین معنی است که حقیقاً کفار را با مثال ایشان منخ نمود و علامه مجلسی در تحقیق حال هار و ومار و فرموده که بعضی گفته اند که هار و ومار و ملک نبودند بلکه در شخص بودند از اهل بابل و چون بصلاح مشهور بودند باین سبب ایشان را ملک میگفتند و برخی گفته اند که این قصه منافات با عصمت ندارد زیرا که ملائکه نابوصف ملک بود باقی باشند معصوم و هرگاه حقیقاً ایشان را بصورت و حالت بشر گردانند نخواهند بود و ممکن است که عصمت از ایشان زایل شود و این سخن اگرچه خالی از قوت نیست و لکن چون بعضی از احادیث بر رد این حدیث وارد شده است اینها موقوف روایات عامه است در این باب توقف نمودن اولی است انشاء کلامه پس حقیقت قصه هار و ومار و بطریقیکه علمای امامیه اعتقاد کرده اند این است که در زمان حضرت ادریس سحر در میان مردم فاش گردید و مردم اقدام بآن میکردند و انواع فسق و فجور بجهت آن بظهور می رسید و آن ستم بود تا زمان حضرت نوح پس بیشتر از مردم بعلوم سحر مشغول شدند و ترک تدبیر کردند و بعضی از سحر دعوی نبوت می نمودند و مردم را بسحر گمراه میکردند پس حقیقاً هار و ومار و ترا که در ملک بودند برای امتحان مردم بصورت بشر زمین فرستاد تا آنکه مردم را بر حقیقت بطلان سحر و کفایت احتیال در آن مطلع سازند تا آنکه ایشان فرق کنند میان سحر و معجزه و ابطال دعوی سحر نمایند و معارضه مدعیان نبوت کردند و بطلان آنرا دانسته از آن اجتناب نمایند و این مثل آنکه شخصی را بر حقیقت ستم اطلاع دهند که آنرا نخورد و مثل اینکه بگوید فلان چیز زهر کشنده است و دفع ضرر آن بفلان دوا میتوان کرد و نمایم و خندند هار و ومار و طریقی سحر و باطل کردن آنرا هیچکس را مگر آنکه پیش از آموختن بطریقی نصیحه و موعظه با او میکنند جز این نیست که ما افسان و امتحانیم برای بندگان نا ظاهر شود که متعلیم بان سحر عمل خواهد کرد و با آنکه علم بطلان آن حاصل کرده از عمل کردن آن احتراز خواهد نمود

﴿وَبَرَّایمان﴾

تفسیر آیه هار و ومار و

تفسیر آیه هار و ومار و



و بر ایمان خود ثابت قدم خواهد بود و می گفتند آن دو ملک شریف از مردمان پسر کافر مشوق و با اعتقاد کردن
 آنکه بر عمل سحر گاهی مرتب نیست و مباد که این را وسیله دنیا و خود نمائی و مرد مرا بخواند بگو آنکه اعتقاد کنند
 باینکه توبیب سحر قادر بر برانیدن و زنده کردن که آن کفر است چنانکه حق تعالی فرموده و مَا يُعْلِمَانِ مِنْ أَحَدٍ
 حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرَا لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَهُوَ يُعْطِي السَّعْيَ وَهُوَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِ
 بودند و بعد از آن برگشتند با آسمان اخذ نامن تفسیر منج الصادقین و جوة القلوب علی طریق التلویق
 و اَقْعَدُ چهار مرد را بنزد حق تعالی دعا می حضرت زکریا را در طلب فرزند مستجاب فرمود چنانکه در مصباح طوی
 و مصباح کفعمی و توضیح المفاصل مسأله الشیعة و تفهیم المحسنین و انوار نعمانیه است و در مجلد پنجم رد هم
 بیستم و بیست و دوم بخار نیز استجاب دعا می حضرت زکریا را و اول محرم زکریا فرموده و در امانه و منتخب طریحی نیز
 مذکور است در تاریخ التواریخ آورده که عمران پسر مریم و دختر داشت یکی مریم و اندک که بزرگتر از مریم بود و پسر
 نام داشت و زکریا را ایشاعرا بحیاله نکاح در آورد و با پنجه کفالت حال مریم نیز می نمود پس ایشاع ساهای فراوان
 در سرائی زکریا زیست نمود و هرگز بفرزند می حامله نگشت تا اینکه زکریا هفتاد و پنج ساله شد و ایشاع را در
 حامله شدن و بار نهادن بسزا و بروایت از عمر زکریا صد و بیست سال گذشت و زنیش نود و هشت ساله شد
 مردیست که حضرت زکریا را برادر یکی از عرفان مسجد اقصی جای داده بود و هر روز برای کفایت مهمات و زدا
 میشتافت پس اگر نابینا بود اثمرا و شجار و زشتان زدا و میبافت و اگر زشتان بود بار درختان نابینا
 او میدید پس حضرت زکریا در دل آورد که قاهر و قادر بیکه بی هنگام چندان نعمت برای مریم میفرستد توان
 که مرا هم به وقت فرزند عذاب فرماید هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ
 سَمِيعُ الدُّعَاءِ پس دانمکان حضرت زکریا پروردگار خود را بخواند و میتوان بود که هُنَالِكَ بمعنی وقت بلد
 چه گاهست که هنا و ثمر و جث از برای زمان مستعار میشود یعنی در آنوقت که زکریا بمنزلت مریم را نزد خدا
 دست بد عابر داشت و گفت پروردگار من بخش مرا از نزد خود فرزند پاک از الایش گاه بد و سبب که توشونده
 دعا یعنی اجابت کنند دعا زکریا در موضع مجیب بجهت آنست که هر که اهل بیت آن دارد که استماع مطلق
 کند سزاوارست که اجابت آن نماید فَتَدْنُوهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ إِنَّ اللَّهَ بِبَشِيرٍ لَبِيقٍ مُصَدِّقًا
 بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ پس ندا کردند و فرشتگان و جبرئیل که از جنس ملک
 است پس ملائکه در تقدیر من جنس ملائکه است در حالیکه زکریا ایستاده بود نماز میکرد و در محراب
 که خدا مرده میدهد تو را بفرزند بیکه اسم او یحیی است در حالیکه انفرزند تصدیق کننده و ایمان آورنده
 باشد بعینی که کلام است از نزد پروردگار عالم زیرا که او موجود گشته بکلمه کن بدون واسطه بد و در اینجا

و در مصباح کفعمی و توضیح المفاصل مسأله الشیعة و تفهیم المحسنین و انوار نعمانیه است و در مجلد پنجم رد هم

و در تاریخ التواریخ آورده که عمران پسر مریم و دختر داشت یکی مریم و اندک که بزرگتر از مریم بود و پسر نام داشت و زکریا را ایشاعرا بحیاله نکاح در آورد و با پنجه کفالت حال مریم نیز می نمود پس ایشاع ساهای فراوان در سرائی زکریا زیست نمود و هرگز بفرزند می حامله نگشت تا اینکه زکریا هفتاد و پنج ساله شد و ایشاع را در



❦ (اول محرم) ❦

❦ (۱۵) ❦

مفسر جامع

جنتان و کربلا

ثابت است که اول کسیکه بعیسی ایمان آورد حضرت یحیی بود و آنحضرت شاه از عیسی بزرگتر بود و پسر خاله یکدیگر بودند
 و یحیی پیش از عروج عیسی با ایمان کشند پس اینست قول خدا تعالی که فرمود است انفرزند تصدیق کنند است
 خدا و سید و مهتر بوده در علم و حلم و کثرت عبادات و غیر آن از اخلاق حسنه و در خالیکه او حصواست یعنی حصار
 کرده شد از نگاه و این مبالغه است در حبس نفس از شهوات و ملاهی یعنی باز گرفته باشد خود را از شهوات نفسانی
 و رویت که حضرت یحیی در سن سه سالگی بر جمعی از کودکان گذشت که باز میگردند و پرا بپاز می ترغیب نمودند
 فرمود ما للعب خلیفنا ما از برای بازی خلق نشده ایم و یبیا من الصالحین و در خالیکه انفرزند پیغمبر باشد
 از شایستگان گویند که صالح کسی است که حقوق خالق و خلاق را بروی که باید و شاید ادا کند در ناسخ و النور
 آورده که چون از اول محرم که زکریا این دعا را کرد پنج سال بگذشت اشاع حاصل شد یحیی و آنحضرت امام محمد باقر
 منقولست که فرمود ولد یحیی بعد البشارة له من الله بحسب سنین و ولادت یحیی پنج هزار و پانصد و هشتاد و پنج سال بعد
 از هبوط آدم بود و در جنات الخلود آورده که روزی حضرت زکریا با اتفاق زوجه خود مرغی دید که جوجه خود را در آغوش
 میداد و از روز اول محرم بود باز اشتیاق فرزند داشت از آنجا بلند نمیدادند و الحال زوجه اش خایض شده بعد از طهارت
 باره مقاربت کرد یحیی بوجو آمد و ملائکه او را بشارت بمقدم یحیی دادند آنهی و کیفیت ولادت حضرت یحیی در
 محرم مدکور خواهد شد آنهم و مکشوف باد که مسطورات این واقعه را از تفسیر منهج و پنجم بحار و جوه الفلوق و تلخیص
 النوار یخ بطریق البصیرت مرقوم داشتیم **ند پیل** بدانکه در روز استجاب دعای حضرت زکریا و قولت ۱
 غره محرم چنانکه گذشت ۲ در دهام آناه چنانکه در مجلس بیاید آن **واقعه پنجم** در کتاب قایع الشهور از جناب
 الخلود نقل نموده که در روز اول محرم که بعضی نازل شد بر حضرت زکریا و بعد در وصف کتاب جنات گوید که از
 مؤلفان سید محمد رضا امام خاتون ابادیست و وجه تسمیه او با ملایم بجهت این است که او از نسل امامزاده اسمعیل
 مدفون در اصفهان است و از برای اوقبه ایست که زیارت کرده میشود بان و بر بسیار اشباه شده است که او را از
 غیر اذن گمان کرده اند و لهذا تعبیر میکنند از او باخوند و بسیار از خطوط حرم شریف رضوا را و است از آنهی کلامه
 و مکشوف باد که جناب امامزاده اسمعیل مدکور مشهور است بد بیاج و قبر شریف او واقع است در محله باغ هابو
 اصفهان و او اسمعیل بن ابراهیم بن عمر بن حسن بن حسن المثنی است **مؤلف گوید** که لفظ صاحب جنات
 این است که محرم از شهر حر و روز اول آن دعای زکریا مستجاب شد نزد کمال عباد و نزول که بعضی که دلالت
 بقصه کر بلا نموده از روی فرزند کرده که مانند امام حسین علیه شهادت کرد در حقیقت یحیی را بوی دارا شده
 گرچه از ظاهر این عبارت مستفاد میشود که نزول که بعضی نیز در اول محرم بوده و لکن این مخالف است با
 آنچه که جمهور مفسرین و مؤرخین ذکر نموده اند چه آنکه مستفاد از کلمات ایشان این است که نزول که بعضی

❦ (مذته) ❦



(اول محرم)

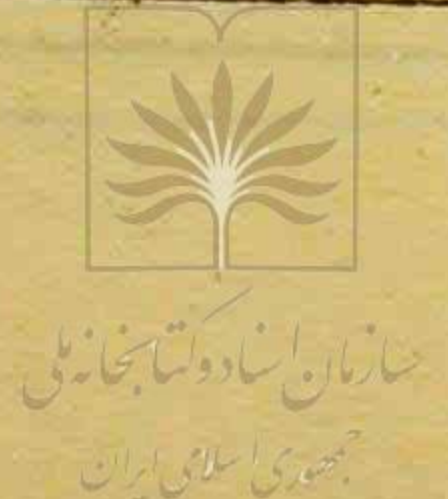
(۱۶)

مدتی قبل از استجابت دعا بوده و العلم عند الله در مناقب بن شهر آشوب تفسیر صافی و غاشر بخار و جوف القلوب
از سعید بن عبد الله روایت کرده اند که او از حضرت صاحب الامر سوالی چند کرد در هنگامیکه آنحضرت کودکی
بود و در دام حضرت امام حسن عسکری نشسته بود و از جمله آن سؤالات آن بود که پرسید از ناو پل که بعضی
فرمود این حروف از خبرهای غیب است که مطلع گردانید خدا بر آنها بنده خود زکریا را و بعد از آن برای محمد
ذکر کرده است و این قصه چنان بود که زکریا از پروردگار خود سوال کرد که تعلیم او نماید نامهای عالیه
و پس جبرئیل نازل شد و آن نامها مقدس را تعلیم او نمود فکان زکریا اذا ذکر قحدا و علیا و فاطمه و الحسن
سره عنه همما نجل کبریه و اذا ذکر الحسن علیهما خفقه العبرة و وقعت علیه البهرة پس زکریا هرگاه محمد و علی و فاطمه
حسن علیهم را یاد میکرد دلگهز و اندوه و الم او برطرف میشد و چون نام حسین علیهم را یاد میکرد گریه در گلوئی او
گرم میشد و از بیچاره گریستن نفس او تنگ میشد فقال ذات یوم الهی فابا له اذا ذکرک اربعا منهم تسلیت
باسمائهم من هووی و اذا ذکرک الحسین ندم مع عینی و تود فرقی پس روزی مناجات کرد که خداوند اجرا
انچه از بزرگواران که یاد میکنم غمها از دلم بیرون میرود و در دل کشاده میشود و چون حسین را یاد میکنم دیده ام
گریان و در محزون میشود و او و ناله ام بلند میگردد پس حق تعالی واقعه کربلا را با این حروف بطریق رمز با وحی نمود
که بعضی کاف اشاره بکربلا و هاء اشاره بهلاک عترت رسول الله در آن صحرایا اشاره به پیدایش علی بن ابی طالب
است که ظلم کنند بر حسین علیهم بود و عین عطش و تشنگی آنحضرت است و صاد صبر آنحضرت است چون زکریا را یاد
شد سه روز از جای نماز خود بیرون نیامد منع کرد مردم را که بنزد او روند و در او در بگریه و فغان و فحشه
میخواند بر این مصیبت و میگفت الهی اتجمع خبر خلفک بولدیه انزل بلوای هذه الرزیه یفنا الله الی تبس علیا
و فاطمه علیهما ثیاب المصیبه الهی اخل کرب هذه الفجعه لیاختمها خداوند انا بیدخواهی او در دل بهترین جمع
خلق خود را بمصیبت فرزند او ابا این بلیه و محنت و اباحت عترت او فردخواهی او را با جامه این ماتم بر علی
فاطمه خواهی پوشانید انا شد این درد و محنت و ابصره قرب منزلت ایشان داخل خواهی کرد پس میگفت الهی
روز کن مرا فرزند که با این پیر دیده من روشن گردد و چون عطا کنی مرا بحسب انفرزند مقنون گردان پس
دل مرا بمصیبت او و چنانچه دل محمد حبیب خود را بفرزندش بدخواهی او در پس خدا حضرت یحیی را با و روزی
کرد و بمصیبت او دل او را بداد و او را **و اقع ششم** در این روز سنه هشتصد و هشتاد و دو و از ناو
و الفری بن ابرهه الاشر من از جانب پادشاه حبشه آمد بقصد اینکه خانه کعبه را خراب نماید چنانکه در جوة
المجوان و تقویر الشریع است و در کتاب عجائب المخلوقات قدوم ابرهه را در شانزدهم محرم ذکر نموده و در
کتاب وقایع شهر گوید و بر وایت غیره پس بیرون آمد اصحاب فیل از یمن با این قصد فاسد در اول محرم بود

سر عنه ای دین
جمع
هره بالضم تنک
نفس از بیار
ماند که سخت

از این کتاب
مستخرج است
در این کتاب

در این کتاب
مستخرج است
در این کتاب



(اَوَّلُ حَجَرِ)

(۱۷)

در حقه القلوب رضا حکایت با نوار و این کرده است که جمعی از اهل مکه برای تجارت بجهت رفتند و داخل کنیسه آن
 کاهن نصاریس شد و آتش افروختند از برای طعام خود و آتش را خاموش نکرده بار کردند پس بار و زید و آنچه در
 معبد ایشان بود سوخت چون داخل کنیسه خود شدند پرسیدند که کی اینکار کرده است گفتند جمعی از تجار مکه اینجا
 فرو داده بودند و بسبب ایشان این کنیسه سوخته است چون این خبر را پادشاه حبشه رسانیدند او در غضب
 و زبر خود ابرهه بن الصبح را با چهار صد فیل و صد هزار مرد جنگی فرستاد گفت برو و کعبه ایشان را خراب کن
 و سنگهای آنرا در دریای جدّه بینداز و مردمان ایشان را بکش و اموال و فرزندان ایشان را غارت کن و احد از
 ایشان مگر از الفضة مؤلف گوید که تفصیل این احوال در هفتم محرم ذکر خواهد شد **و الفقه هفتم**
 در این روز سال هفتم بعثت حضرت رسالت بانی هاشم از بیم مشرکین بشعب بیطالب را ماند چنانکه در تاریخ
 النوار پنجست و در حقه الحیوان گوید که در شب هلال محرم سال هفتم بعثت قریش بنی هاشم را در شعب
 محاصره کردند و تفصیل این احوال پیشینکه چون کفار قریش دیدند که روز بروز اعلام اسلام رو در ارتفاع دارد
 و زبانت کفر و ظلام میل با نهاد می کنند شنیدند که نجاشی پادشاه حبشه قبول اسلام نموده و نسبت بمسلمین
 مهاجرین اعزاز و اکرام فرموده و نیز دانستند که صیبت و آوازه اسلام در قبائل عرب پیچید و حقیقت حضرت
 رسالت بر اکثر خلوق ظاهر شده از مشاهده و استماع این احوال مضطرب شدند و ناره و حد و شرک در سینه
 پرکنه ایشان مشعل گردید با خویش گفتند که اگر امر چنین باشد زمانه نگردد که محمد بر ما سلطنت کند
 پس چاره باید کرد پس ایشان انجن کردند و تدبیر ایشان بر این قرار یافت که هر گونه توانستند دست یابند
 پیغمبر را بقتل رسانند و از مقاتله باینه هاشم پنهانند چون این خبر بجناب بوطالب رسید فرزندان عبد
 المطلب بینه هاشم را جمع نمود و با ایشان فرمود سوگند یاد میکنم که اگر از دشمن خار به بیای محمد برو هم
 شما را هلاک خواهم نمود پس رسول خدا بانی هاشم و جمیع زنان و فرزندان ایشان همه را بشعبی که منسوب با و بود
 و از شعب بیطالب میگفتند در آورد و اولاد عبد المطلب چه انکسانیکه مسلمانان دانستند وجه انجماع اینکه
 مشرک بودند از برای حفظ قبله خود و فرمایند از این جناب بوطالب در نص پیغمبر خود را رد نکرد و با ایشان
 بشعب درآمد جز ابو لهب که با ایشان مخالفت کرد و با دشمنان همراه شد بالجمله جناب بوطالب با ثفاق بنی عامر و
 مسلمانان دیگر در شعب بحفظ و حراست پیغمبر پرداختند و طریقی اندر نه واضبط نمودند و دیده بآن باز داشتند
 و در شب روز پاسبانان پیغمبر می نمودند چون شب میشد بوطالب شبی بر خود را بر میداشت و مانند پروانه بر گرد
 انشع محفل نبوت میگردید و در اول شب آنحضرت را در جای میخوابانید و چون پاس از شب میگشت از در
 از آنجا بجای دیگر نقل می نمود و عزیزترین فرزندان خود علی بن ابیطالب را در جای آنحضرت میخوابانید که اگر کسی

در این روز سال هفتم بعثت حضرت رسالت بانی هاشم از بیم مشرکین بشعب بیطالب را ماند چنانکه در تاریخ

در این روز سال هفتم بعثت حضرت رسالت بانی هاشم از بیم مشرکین بشعب بیطالب را ماند چنانکه در تاریخ



اول شب پنجشنبه را در آن مکان دیده باشد قصد خردن باریک بر آن را دارد و واقع شود و بر او واقع نشود هر شب
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه بطیخ طر جان خود را فدای آنحضرت می نمود بقیه دارد که راجع بواقع بعد است
 واقع هشتم در این روز سال هفتم بعثت کفار قریش عهده نامه خود را دارند و در آن کعبه و میخند
 چنانکه در کتاب نور الابصار و سیره النبویه است و کیفیت آن بر سبیل اجمال این است که چون کفار قریش
 نصر و حمایت جناب ابوطالب بنی هاشم را نسبت بخضرت بنویسند بدین موال بدیدند و دانستند که دست بر
 آنحضرت نیابند چهل نفر از اکابر و رؤسای ایشان در دار الندوة که محل مشوره ایشان بود جمع شدند و در
 ایشان بر این قرار یافت که با یکدیگر اتفاق کردند و سوگند خوردند بر عداوت پیغمبر و نامه در میان خود
 نوشتند و جمله یکی در آن نامه عهده کردند که با فرزندان عبدالمطلب بنی هاشم دیگر بر وفق و مدارا نباشند
 دختر ایشان ندهند و از ایشان دختر نگیرند و با ایشان طعام نخورند و سخن نگویند و با ایشان خرید و فروش
 نکنند و نیز در آن صحیفه نوشتند که هرگز از این راه برنگردند و با بنی هاشم صلح ننمایند مگر و قبیله پیغمبر را
 بدست ایشان بدهند که آنحضرت را بقتل رسانند پس جمیع اکابر و رؤسای قریش که چهل تن بودند مهر خود
 بر آن زدند و نامه را پیچیدند و در میان کعبه او میخند و کتاب آنصحیفه منصوب بر عکرمه و بقوله نصر بن حاتم
 بود که رسول خدا را بر او نفرین کرد و دست او شل شد و تعلیق آن نامه چنانکه گذشت در اول محرم بود
 مؤلف گوید آنچه را که در واقع هفتم و این واقع نگاشتم از کتاب حبیب السیر و حقه القلوب و ناسخ التواریخ
 و سیره النبویه بطریق تلفیق اخذ نمودم و مکشوف باد که صاحب ناسخ التواریخ در طی کلمات خود در نقل
 شعب ذکر نموده که از اول محرم سال هفتم بعثت که انجماعت شعب فتنه بودند تا آنوقت که بیرون آمدند
 تمام بوزن ظاهر این عبارتست فساد میشود که بیرون آمدن بنی هاشم از شعب نیز در اول محرم بوده و لکن اکثر علمای
 اخبار خروج ایشان را در پانزدهم رجب نوشته اند و ما نیز کیفیت انرا در آن روز ذکر خواهیم نمود انشاء الله
 واقع نهم در این روز سال نهم هجرت حضرت رسالت عاملین خود را بقبائل فرستاد جهت اخذ
 زکوة چنانچه در حبیب السیر و ناسخ التواریخ و تفویر الشریع است و در کتاب وقایع الایام و وقایع الشهور
 نیز مذکور است و کیفیت این واقع بطور تلخیص و تلفیق از کتاب حبیب السیر و ناسخ التواریخ و منه الصادق
 بدین موال است که رسول خدا برای اخذ زکوة عاملین گاشت تا قبائل مسلمین سفر کنند و زکوة اموال
 ایشان را ماخوذ دارند بریده بن الحصبه بن سؤیبه غفاری و اسلم فرستاد و عباد بن بشر را به بنی سلیم و مزینه و
 عمرو عامر را بقراده و صحاب بن سفیان را به بنی کلاب و بشر بن سفیان کعبی را به بنی کعبه و موفیوس ثمالمی
 قبائل مذکوره با دای زکوة پرداختند و جماعت مذکوره را مقصی المرام بجانب مدینه روان ساختند و اما بشر بن

اتفاق و تبعیض
 فی جمیع ما فی الدنیا و الآخرة

فی جمیع ما فی الدنیا و الآخرة

سپهان چو بنی کعب سفر کرد بر سر راه که از اذان الاضطاط می گفتند با ایشان رسید و بنی تمیم نیز با بنی کعب یکی
 اورتاق داشتند بشر چون از راه رسید بنی کعب فرمان داد تا ما و شما را آوردند بشمار گرفت و زکوة از ما
 داشت پس آن زکوة در نظر بنی تمیم بسیار نمود بنی کعب گفتند ما اسلام گرفته ایم و بر همان شرط بیعت داده ایم که زکوة
 اموال خود را بدهیم و اما بنی تمیم گفتند سوگند بخدا که ما ننگ از هم کسی بکشیم و جماعتی از بنی خاعه نیز با بنی
 تمیم همراه شدند و دست بشمار برده بقصد بشر گریستند بشر چون این بدید اقامت خود را موث و خامت
 خود را از میان ایشان بکسوافکند شتاب ده بدمنه آمد و کفیت واقعه را به پیغمبر معرض داشت پس سول خدا
 فرمود کپیست که بنی تمیم را کفر نماید عیینه بن حصین عرض کرد یا رسول الله سوگند بخدا که من رو باز نگردد این
 گروه را حاضر حاضر نمایم در انوقت پیغمبر پنجاه تن سوار حمار با و سپرد و او را بنادید بنی تمیم مامور گردانیدند و او
 شب بتاخت و روز پوشیده بزیست تا با راضی ایشان در آمد از قضا و قفه رسید که مردان انجماعت از پی حاجت
 خویش پراکنده بودند پس میان انجماعت ناخ و اموال ایشان را غارت کرد و بازده مرد و بازده زن و سه کودک
 از ایشان اسیر گرفت و بازگشت بدمنه پس اکابر و رؤسای بنی تمیم مانند عطار دین حاجب ز برقان بن بدر
 و چند نفر دیگر از بزرگان ایشان با خطیب شاعر خود بدمنه آمد تا با رسول خدا در این باب سخن گویند و بعد از رو
 بدمنه اول اسرای خود را دیدار کردند و ایشان سخن زاری و اضطراب نمودند انگاه بمسجد مقدس بنوعی درآمدند
 در انوقت پیغمبر در سر راه عایشه بخواب قبلوله بود چون ایشان را معلوم نبود که انحضرت در کدام حجره است بر در
 حجره که میرسدند فریاد میزدند که ای محمد چرا زنان و کودکان ما را با اسیر گرفته با اینکه ما عیاله نکردیم چند آنکه
 بلال و مردمان دیگر گفتند انجماعت قدر مکث نمایند اکنون پیغمبر از برای نماز حاضر مسجد خواهد شد مفید بود
 تا آنکه رسول خدا از خواب بیدار شد و از خانه بیرون آمد و بدارت مبارک چشمها خود را میفشرد و میفرمود چه شده
 است اینقوم را که مرا از خواب بیدار میکنند در انوقت خدا تعالی این ایه فرستاد **اِنَّ الَّذِیْنَ یُنَادُوْنَکَ مِنْ دُوْرِ
 الْحِجْرِ اِنَّ کَثَرَهُمْ لَا یَعْقِلُوْنَ** بدستی که انا آنکه ندا میکنند ترا از بیرون حجرهای و جات بیشتر ایشان عقل ندارند
 و جاهلند بر رسوم اذاب مراد آنست که انجماعت بجهت عدم معرفت بقدر و شرف و مرتبه تو و ترک تو قهر و تعظیم تو
 بمنزله جاهلند که از فهم و عقل غاریبند و گویان **وَلَوْ اَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّی تَخْرُجَ اِلَیْهِمْ لَکَانَ خَبْرًا لَّهُمْ** و الله غفور رحیم
 و اگر ایشان صبر و شکیبائی میکردند بر ترک ندانیدن ما بیرون میآمد تو بسو ایشان هر اینه صبر کردن و انتظار
 خروج بهتر بود مرا ایشان را از ندا کردن بجهت مراعات رسوم اذاب که مثر سعادت دنیا و عقبی است و خدا بسیار
 امر دنده است کسی را که از ادبی نایب و نادم شود و بسیار مردم بان است با اهل ادب و حرمت با جمله خو پیغمبر
 بمسجد آمد و نماز بگذاشت هنگام مراجعت انجماعت بر سر راه انحضرت آمدند و گفتند یا رسول الله بے آنکه از ما

و بنی تمیم نیز با بنی کعب یکی اورتاق داشتند

و از این جهت که بنی تمیم را کفر نماید عیینه بن حصین عرض کرد



* (اول محرمه) *

* (۲۰) *

کاهی پدید آمد صاحب تو زنان و کودکان ما را با سر گرفته اند حضرت رسالت جوابی نفرمود و بخانه آمد و نماز سنت
 بگذاشت و از آنجا بمسجد آمد جلوس فرمود پس بنو تمیم حاضر شدند و آغاز مفاخرت و مباهاات نمودند عطا
 بن الحجاج برخاست و شمه از شرف قبيله بنی تمیم آغاز کرد و با شارت حضرت بنوی ثابت بن قیس انصاری در
 برابر او خطبه بر زبان آورده و بعضی از مناقب آثار انصار و مهاجر را نمود انگاه ز برقان بن بد که شاعر
 تهمنان بود بیتی چند انشاد کرد حسان بن ثابت از موقف نبوت بحواب او مامور شد و کلمه چند در سلك
 نظم کشید که موجب تحسین و افرین گردید بعد از آن اعیان بنی تمیم بعظم شان و فصاحت بیان محمد بن
 قائل گشته سراجة قلوب ایشان بانوار ایمان روشنائی گرفت گفتند سو کند بخدا که محمد را از عجب ناپید
 کرده اند خطیب و از خطیب ماهر و شاعر و از شاعر ماهر تر است پس سلام خود را استوار نمودند انگاه
 پیغمبر اسیران ایشان را باز گردانید و هر يك را عطاء در خوا و عنایت نمود و رخصت معاودت فرمود
واقعه دهم در این روز سال بیستم هجرت عمرو بن العاص مصر و اسکندریه را فتح کرد در زمان خلافت
 عمر بن الخطاب چنانکه در اخبار الدول و ناسخ التواریخ و کتاب نور الابصار است بدانکه در عهد خلافت
 بلدان و امصا کثیره فتح شد و بتصرف مسلمانان درآمد از آن جمله شهر بعلبک و حص بود که در سنه یازدهم
 هجرت سال بیتم خلافت عمر فتح شد و دیگر بیت المقدس و حلب و انطاکیه است که در سنه هفدهم هجرت
 سال پنجم خلافتش فتح شد و دیگر بلاد جزیره و عسقلان است که در سنه هجدهم هجرت سال ششم خلافت
 عمر فتح شد و دیگر اهواز و تکریت و موصل است که در سنه نوزدهم هجرت سال هفتم خلافت او فتح شد و دیگر
 دیار مصر و اسکندریه و قسریه است که در سنه بیستم هجرت سال هشتم خلافت او فتح شد و دیگر گهاوند و اصفهان
 است که در سنه بیست و یکم هجرت سال نهم خلافت عمر فتح شد و دیگر همدان و رماوند و طبرستان و آذربایجان
 و فارس است و این بلدان در سنه بیست و دوم هجرت سال دهم خلافت او فتح شد و دیگر از شهرهای آنکه در زمان
 خلافت عمر فتح شد شهر کرمان و سجستان است و این دو شهر در سنه بیست و سیم هجرت سال یازدهم
 خلافتش فتح شد و اصطخر و مدائن و فلسطین و خراسان و بربرین از فتوحات عمر است پس از جمله آن فتوحات
 فتح مصر و اسکندریه است و کیفیت آن بر هجرت تلخیص چنین است که چون عمر بن الخطاب بفرشام رفت جای
 که دهی است نزدیک بدمشق عمرو بن العاص نزد یک عمر آمد و با او مجلسی خالی از بیگانه ساخت و گفت
 اگر اجازت میدی با خود لشکر کوچ دهی و اهنک مصر کنم که فتح آن بلد شوک اسلام را در چندان کند
 عمر گفت بیه دارم که مسلمانان را از لشکر مصر و انبوه سپاه روم اسبی رسد و این را بر اوصواب ندانست
 چندانکه عمر و او را تحریر نمود و این امر را سهل شمردند پرفتن نشد این بود تا عمر بمکه برگشت و مملکت

این خطبه را حضرت
 عمر بن الخطاب
 علیه السلام فرموده است

این خطبه را حضرت
 عمر بن الخطاب
 علیه السلام فرموده است

﴿ اَوَّلُ الْحَجَرَةِ ﴾

﴿ (۲۱) ﴾

شام صاف گشت و تمام اور در بلاد شام نافذ الحکم شدند و عمرو بن العاص بعد از فتح نوبه بر حسب فرمان
 عمر بنی سلفین آمد همواره در خاطر داشت که اهنک مصر و این خیال در خاطرش قوت گرفت چندانکه
 به اجازت عمر لشکر ساخت و باهنک مصر خیمه بیرون زد و از آنسو چون این خبر به عمر بن الخطاب رسید
 که عمرو بن العاص لشکر بمصر میبارد اینک را پسندیدند داشت و نامه بسوی او نوشتند بدینگونه من عمر
 بن الخطاب بن العاص اما بعد فانک سیرت الی مصر و من معک و بها جوع الروم و انما
 معک نفر بیهرة و لعمری لو تکلتک امکت و ما سیرت بهم فان لم یکن بلغت مصر فارجع بهم
 یعنی این نامه ایست از جانب عمر بن الخطاب بسوی شما که کار پیر گاه کار همتا با گاه و همی از مسلمانان مصر
 مصر کرد و حال آنکه در آن مملکت لشکر انبوه است و با تو عدد اندکست سوگند بخوان خودم کاش می
 بود و مسلمانان را با خود نمیبرد پس اگر هنوز نملکت مصر رسید با اتفاق مسلمانان مراجعت کن پس نامه
 را داد بعقبه بن عامر او را فرمان داد که عجل کن و این خطاب را به عمرو بن العاص برسان عقبه بن عامر نامه
 گرفت و فرمان عمر سرعت کرد و در منزل رنج بجدت عمر آمد و عمرو بن العاص چون او را دید تفرس
 کرد که عمر بن الخطاب او را دستور برگشتن فرستاده لاجرم در اخذ مکتوب عمر ماطله کرد و از منزل رنج
 کوچ داد و بمنزل عرش آمد زیرا که بلده عرش از مملکت مصر بود نگاه عقبه را طلبید و مکتوب عمر را گرفت
 و بر مردمان قرائت کرد و بالشکر خود گفت این عرش که ما در او ایم از کجا است گفتند از مملکت مصر
 عمر گفت پس نشاید که مراجعت نمایم زیرا که خلیفه فرمان داده که اگر به مملکت مصر رفته اید مراجعت نما
 پس از اینجا کوچ بر طریق مصر گرفت و از آنسو خبر دادند بمقوقس بن قریب پوتانی که پادشاه مملکت مصر
 بود از رسیدن عمرو بن العاص و لشکر عرب پس مقوقس تجمعی لشکر نمود و مردی که ملقب بود باعبرج
 حکومت مصر داشت رئیس بران لشکر کرد برای دفع عرب بجانب فسطاط فرستاد و در ارض فرما داد
 فریقین شد و جنگی صعب در میان واقع شد و از هر دو سو جماعت فراوان کشته گشتند پس عمرو بن
 از قریه ما بیرون شد و طریق فسطاط گرفت و در زمان فواصر فرود آمد و از اینجا بام رین آمد و راه
 با قاهره مصر نزدیک کرد و قاهره نام شهر است و از قاهره نام مصر عازان و بیوتات پیوسته است و مدتی
 قاهره را از المملک مصر است مع الفصه بار دیگر لشکر اعبرج از هر جنگ جنبش کرده و از جانبین جماعت
 بسیار هلاک شدند و این جنگ و جوش یکماه طول کشید و فتح مصر ميسر نمیشد پس عمرو بن الخطاب
 را بامر نوشت و از او استمداد نمود و عمر بن الخطاب چهار صد تن از سنان و شهبان را با بار و ازده غلامان
 نفرمید او فرستاد و انوقت لشکر اسلام قوی گشت و مقوقس را قوت مقابله نماند و در قصر خویش

بنی سلفین
 بنی سلفین
 بنی سلفین

نصف نامه و فاف
 مقوقس خط و املا
 نام منبر است
 طریق مصر که است
 فاف من التامع

بنی سلفین
 بنی سلفین
 بنی سلفین

بنی سلفین
 بنی سلفین
 بنی سلفین

بنی سلفین
 بنی سلفین
 بنی سلفین

﴿ (محققین) ﴾



(اول حجة)

(۲۲)

متحصن گشت بالجمله صاحب نسخ التواريخ این واقعه را بتفصیل نوشته است که این واقعه را کجایش آن بنا
 نا آنجا که گوید بعد از آنکه عمرو غاص هفت ماه حصن مصر را حصار دارد و جمعه غره محرم سال بیستم هجری
 فتح کرد و چهار سال و چند ماه در آن اراضی حکومت داشت و در کتاب فیض العلام فرموده که چون اسکندر
 مغنوج شد از کتب حکمت در خزان ملوکیه او بسیار جمع شده بود عمرو غاص برای عمر نوشت که با آن کتابها
 چه عمل نماید جواب آمد که اگر در میان آنها کتابهاست که موافق با قرآن است ما را کتاب خدا کافیت
 و اگر مخالف با قرآن است که ما را حاجت بآن نیست آنها را معدوم کن عمرو غاص آن کتابها را بر حاکمها اسکندر
 تفریق کرد که عوض هیزم در روز بخانه ها بسوزانند و گفته اند هزار حجام داشته و مدت شش ماه تمام آنها باتش
 کتابها را می پاشد و از بعض کتابهای نضار نقل شده که عدد آن کتابها که خنوشد هفتصد هزار مجلد بود و در
 نسخ التواريخ و کتاب اخبار الدول مسطور است که شهر فسطاط از این روز فسطاط نام یافت که عمرو بن العاص
 فتح مصر را نمود و فسطاطی برافراشته بود و در تحت آن نشین داشت چون اهنگ اسکندر رتبه نمود بفرمود
 فسطاط برکنند و با خود حمل دهند فاخته بان حاکمه باضت باعلاها پس خبر دادند با و که کبوتری بر فراز آن
 تخم نهاده گفت پس چراست بر ما که این چمن را برکنیم و بچکان کبوتر را بر هم زنیم و بروایتی گفت والله ما کائنات
 لمن جاورنا و اطمن الي حمانا بخدا قسم چنین نیستیم ما که مکروهی رسانیم بر کسیکه در جوار ما آمده و بجانب
 ما اطمینان آورده پس فسطاط را بحال خود گذاشت و طریق اسکندر رتبه پیش داشت و چون از اسکندر
 مراجعت نمود در همانجا فسطاط فرو داند از آنجا نشین کند و لشکریان او در گردان فسطاط خانه ساختند
 و آن شهر بفسطاط نام یافت از آنجا معلوم میشود که شقاوت و کفر عمر سعد و لشکر او بچه حد و مرتبه بوده که در
 باین مقدار که عمرو غاص مراعات بچه کبوتران کرد ایشان مراعات اهل بیت و اطفال بستان شهداء را نکردند
 بلکه آتش بچینه ها ایشان زدند و آن مظلومان شکنه دلان را در صحراهای کربلا متفرق نمودند چه خوب گفته است
 آتش با شبانه مرغی نمیزند گهر که خیمه خیمه ال عبا نبود در اخبار الدول گوید که فسطاط هی المدینه المشهوره
 بمصر بناها عمرو بن العاص و کان بها طلسم للتمایح از ابلغ تمایح خوطها انقلب علی ظهره فکسرته لک و بطل حکمه
 و کانت مدینه عظیمه یقال انه کان بها اربعة مائه حمار فخر بها شاور وزیر العاصد خوفا من الا فرج ان یملکوها
 یعنی فسطاط شهر بیت مشهور در مصر که عمرو بن العاص از اینا کرد و در آن طلسمی بود برای شکنجه که هرگاه هتک
 در گردان طلسم می رسید به بیت میگریزد و هلاک میشد پس عمرو بن العاص شکست و حکم از ابطال کرد فسطاط
 شهر بزرگ بود که گویند چهار صد حمار در آن بود و شاور وزیر غاصدان شهر را خراب کرد از ترس اینکه مبادا فر
 مالک آن کردند واقعه یازدهم در یکشنبه غره محرم سال بیست و چهار در هجرت عمر بن الخطاب در رواق

تاریخ شهر فسطاط

حجام بالغ کبوتر
 و قمره و هر مرغیکه
 طوق دارد
 متخذه

تاریخ شهر فسطاط



*(اَوَّلُ حَجَرِ) *

*(۲۳) *

پیغمبر دفن شد چنانکه در کتاب السلوک و اخبار الدول و ترجمه تاریخ طبرستان و تاریخ اهل الفداء مسطور است
 و در کامل ابن اثیر و تاریخ التواریخ نیز دفن او را در اول حجر متعین کرده اند و کیفیت آن بطور ذیل مرقوم است
 تاریخ و اخبار الدول بدین قرار است که عمر در وقت وفات پسرش عبدالله را گفت که ای فرزندی من در غایتش رو و
 سلام مرا برسان و خواستار شونا اجازه کند که مراد در واق رسول خدا در پهلوی ابو بکر بخاک سپارند چون
 عبدالله ابلاغ این سخن کرد غایب گشت در آن رواق افزون از یکجا قبر نهانند و گشت او بدین لفظی و
 لا ورنه الیوم علی نفسی و من انرا از برای خود ذخیره نموده بودم و اکنون که عمر خواستار شده او را بر خود
 مقدم میدارم و بدو وامیگذارم چون عبدالله این خبر را آورد عمر شاد شد و حمد خدا بجا آورد و بعد از نماز
 دو رکعت و بحکم وصیت او صهیب که ابو بکر کینت داشت بر او نماز گذاشت پس نفس او را بر واق رسول خدا
 آوردند و عبدالله بن عمر و سعید بن زید بن عمرو و صهیب بن سنان بقبر او درآمدند و او را بخاک سپردند و قبر
 او را چنان حفر کردند که سرش با کف ابو بکر برابر میآمد و بقول مسعود در مرقع الذهب در پاپین پایه پیغمبر
 دفن شد و قیل ان قبورهم مسطرة ابو بکر الی جنب النبی و عمر الی جنب ابی بکر و گفته شده است که قبرهای ایشان مراد
 یکدیگر است قبر ابو بکر پهلوی قبر پیغمبر و قبر عمر پهلوی قبر ابی بکر واقع شده **مؤلف گوید** باللعجب غایب
 راضی شد که عمر در جوار پیغمبر دفن شود اما راضی نشد که پاره تن پیغمبر حضرت امام حسن را در جوار پیغمبر
 در آورند در آن هنگام که افاغان بنی هاشم جنازه مطهر حضرت مجتبی را بجانب حریم پیغمبر آوردند بر سر راه ایشان
 آمدند فریاد برآوردند که والله لا بد من الحسن ههنا ولنم ما قبل لمراسن را کبة الاجمال چنان است که مانند قنار
 الحرب والفتن انت لسنفی من المختار عزته کما ابو هانفی الکرا ذالین قالک ومن خلفها خزب الضلالت
 الا لاندخلوا ابکم بیئنی بلا اذنی بالرجال بما اخصت بها وها بحکم بارها تاع من الثمن فانه امر تری
 للسلیمین و مت جیم ابن سیدهم فی اسمهم الضغین فلوراک فاطم نظرید مجتبیها بک علیہ ید مع فاضل الرد
 و لوتری ابن الزهراء قریتها **(واقعدی وازیهم)** و النبل فی نعشه کالهذب بالجفن
 در این روز سال بیست و نهم هجری عثمان بن عفان از عمارت مسجد النبی فراغت یافت چنانکه در تاریخ التواریخ
 است و تفصیل این اجمال بطور تلخیص از کتاب مذکور و کتاب خلاصه الوفا بدینموا است که در سال و
 هجرت جبرئیل نازل شد بر پیغمبر و عرض کرد یا محمد ان الله یا مریک ان تبني له بیتا بالرهض و الحجازه بدرستی که
 خدا بتعالی امر میفرماید تو را که مسجد از گل و سنگ بنیان کنی پیغمبر فرمود ان بنیان را چه قدر ارتفاع دهی
 گفت هفت ذراع و بر وایت پنج ذراع پس بر حسب فرمان حق تعالی حضرت نبوی خواست که بنیان مسجد کند
 و قبل از ورود آنحضرت بمدینه در همین مسجد النبی اسعد بن زراره امامت امت و امامت جمعه جماعت میفرمود

و در این
 تاریخ
 و اخبار
 الدول
 بدین
 قرار
 است
 که
 عمر
 در
 وقت
 وفات
 پسرش
 عبدالله
 را
 گفت
 که
 ای
 فرزندی
 من
 در
 غایتش
 رو
 و
 سلام
 مرا
 بر
 رسان
 و
 خواستار
 شونا
 اجازه
 کند
 که
 مراد
 در
 واق
 رسول
 خدا
 در
 پهلوی
 ابو
 بکر
 بخاک
 سپارند
 چون
 عبدالله
 ابلاغ
 این
 سخن
 کرد
 غایب
 گشت
 در
 آن
 رواق
 افزون
 از
 یکجا
 قبر
 نهانند
 و
 گشت
 او
 بدین
 لفظی
 و
 لا
 ورنه
 الیوم
 علی
 نفسی
 و
 من
 انرا
 از
 برای
 خود
 ذخیره
 نموده
 بودم
 و
 اکنون
 که
 عمر
 خواستار
 شده
 او
 را
 بر
 خود
 مقدم
 میدارم
 و
 بدو
 وامیگذارم
 چون
 عبدالله
 این
 خبر
 را
 آورد
 عمر
 شاد
 شد
 و
 حمد
 خدا
 بجا
 آورد
 و
 بعد
 از
 نماز
 دو
 رکعت
 و
 بحکم
 وصیت
 او
 صهیب
 که
 ابو
 بکر
 کینت
 داشت
 بر
 او
 نماز
 گذاشت
 پس
 نفس
 او
 را
 بر
 واق
 رسول
 خدا
 آوردند
 و
 عبدالله
 بن
 عمر
 و
 سعید
 بن
 زید
 بن
 عمرو
 و
 صهیب
 بن
 سنان
 بقبر
 او
 درآمدند
 و
 او
 را
 بخاک
 سپردند
 و
 قبر
 او
 را
 چنان
 حفر
 کردند
 که
 سرش
 با
 کف
 ابو
 بکر
 برابر
 میآمد
 و
 بقول
 مسعود
 در
 مرقع
 الذهب
 در
 پاپین
 پایه
 پیغمبر
 دفن
 شد
 و
 قیل
 ان
 قبورهم
 مسطرة
 ابو
 بکر
 الی
 جنب
 النبی
 و
 عمر
 الی
 جنب
 ابی
 بکر
 و
 گفته
 شده
 است
 که
 قبرهای
 ایشان
 مراد
 یکدیگر
 است
 قبر
 ابو
 بکر
 پهلوی
 قبر
 پیغمبر
 و
 قبر
 عمر
 پهلوی
 قبر
 ابی
 بکر
 واقع
 شده
 مؤلف
 گوید
 باللعجب
 غایب
 راضی
 شد
 که
 عمر
 در
 جوار
 پیغمبر
 دفن
 شود
 اما
 راضی
 نشد
 که
 پاره
 تن
 پیغمبر
 حضرت
 امام
 حسن
 را
 در
 جوار
 پیغمبر
 در
 آورند
 در
 آن
 هنگام
 که
 افاغان
 بنی
 هاشم
 جنازه
 مطهر
 حضرت
 مجتبی
 را
 بجانب
 حریم
 پیغمبر
 آوردند
 بر
 سر
 راه
 ایشان
 آمدند
 فریاد
 برآوردند
 که
 والله
 لا
 بد
 من
 الحسن
 ههنا
 ولنم
 ما
 قبل
 لمراسن
 را
 کبة
 الاجمال
 چنان
 است
 که
 مانند
 قنار
 الحرب
 والفتن
 انت
 لسنفی
 من
 المختار
 عزته
 کما
 ابو
 هانفی
 الکرا
 ذالین
 قالک
 ومن
 خلفها
 خزب
 الضلالت
 الا
 لاندخلوا
 ابکم
 بیئنی
 بلا
 اذنی
 بالرجال
 بما
 اخصت
 بها
 وها
 بحکم
 بارها
 تاع
 من
 الثمن
 فانه
 امر
 تری
 للسلیمین
 و
 مت
 جیم
 ابن
 سیدهم
 فی
 اسمهم
 الضغین
 فلوراک
 فاطم
 نظرید
 مجتبیها
 بک
 علیہ
 ید
 مع
 فاضل
 الرد
 و
 لوتری
 ابن
 الزهراء
 قریتها
**(واقعدی
 وازیهم)**
 و
 النبل
 فی
 نعشه
 کالهذب
 بالجفن
 در
 این
 روز
 سال
 بیست
 و
 نهم
 هجری
 عثمان
 بن
 عفان
 از
 عمارت
 مسجد
 النبی
 فراغت
 یافت
 چنانکه
 در
 تاریخ
 التواریخ
 است
 و
 تفصیل
 این
 اجمال
 بطور
 تلخیص
 از
 کتاب
 مذکور
 و
 کتاب
 خلاصه
 الوفا
 بدینموا
 است
 که
 در
 سال
 و
 هجرت
 جبرئیل
 نازل
 شد
 بر
 پیغمبر
 و
 عرض
 کرد
 یا
 محمد
 ان
 الله
 یا
 مریک
 ان
 تبني
 له
 بیتا
 بالرهض
 و
 الحجازه
 بدرستی
 که
 خدا
 بتعالی
 امر
 میفرماید
 تو
 را
 که
 مسجد
 از
 گل
 و
 سنگ
 بنیان
 کنی
 پیغمبر
 فرمود
 ان
 بنیان
 را
 چه
 قدر
 ارتفاع
 دهی
 گفت
 هفت
 ذراع
 و
 بر
 وایت
 پنج
 ذراع
 پس
 بر
 حسب
 فرمان
 حق
 تعالی
 حضرت
 نبوی
 خواست
 که
 بنیان
 مسجد
 کند
 و
 قبل
 از
 ورود
 آنحضرت
 بمدینه
 در
 همین
 مسجد
 النبی
 اسعد
 بن
 زراره
 امامت
 امت
 و
 امامت
 جمعه
 جماعت
 میفرمود

قام بالغ
 غار
 شجر

الضغین بالکسر
 کینه
 منتف

الردن

بالضم بن استین
 منتف
 جفن

بالفتح بک جیم
 سق
 الرهض

بکراء المهملة الطین
 اللذین یبني به یجعل بعض
 علی بعض کذا ذهاب
 التایخ

و در این
 تاریخ
 و اخبار
 الدول
 بدین
 قرار
 است
 که
 عمر
 در
 وقت
 وفات
 پسرش
 عبدالله
 را
 گفت
 که
 ای
 فرزندی
 من
 در
 غایتش
 رو
 و
 سلام
 مرا
 بر
 رسان
 و
 خواستار
 شونا
 اجازه
 کند
 که
 مراد
 در
 واق
 رسول
 خدا
 در
 پهلوی
 ابو
 بکر
 بخاک
 سپارند
 چون
 عبدالله
 ابلاغ
 این
 سخن
 کرد
 غایب
 گشت
 در
 آن
 رواق
 افزون
 از
 یکجا
 قبر
 نهانند
 و
 گشت
 او
 بدین
 لفظی
 و
 لا
 ورنه
 الیوم
 علی
 نفسی
 و
 من
 انرا
 از
 برای
 خود
 ذخیره
 نموده
 بودم
 و
 اکنون
 که
 عمر
 خواستار
 شده
 او
 را
 بر
 خود
 مقدم
 میدارم
 و
 بدو
 وامیگذارم
 چون
 عبدالله
 این
 خبر
 را
 آورد
 عمر
 شاد
 شد
 و
 حمد
 خدا
 بجا
 آورد
 و
 بعد
 از
 نماز
 دو
 رکعت
 و
 بحکم
 وصیت
 او
 صهیب
 که
 ابو
 بکر
 کینت
 داشت
 بر
 او
 نماز
 گذاشت
 پس
 نفس
 او
 را
 بر
 واق
 رسول
 خدا
 آوردند
 و
 عبدالله
 بن
 عمر
 و
 سعید
 بن
 زید
 بن
 عمرو
 و
 صهیب
 بن
 سنان
 بقبر
 او
 درآمدند
 و
 او
 را
 بخاک
 سپردند
 و
 قبر
 او
 را
 چنان
 حفر
 کردند
 که
 سرش
 با
 کف
 ابو
 بکر
 برابر
 میآمد
 و
 بقول
 مسعود
 در
 مرقع
 الذهب
 در
 پاپین
 پایه
 پیغمبر
 دفن
 شد
 و
 قیل
 ان
 قبورهم
 مسطرة
 ابو
 بکر
 الی
 جنب
 النبی
 و
 عمر
 الی
 جنب
 ابی
 بکر
 و
 گفته
 شده
 است
 که
 قبرهای
 ایشان
 مراد
 یکدیگر
 است
 قبر
 ابو
 بکر
 پهلوی
 قبر
 پیغمبر
 و
 قبر
 عمر
 پهلوی
 قبر
 ابی
 بکر
 واقع
 شده
 مؤلف
 گوید
 باللعجب
 غایب
 راضی
 شد
 که
 عمر
 در
 جوار
 پیغمبر
 دفن
 شود
 اما
 راضی
 نشد
 که
 پاره
 تن
 پیغمبر
 حضرت
 امام
 حسن
 را
 در
 جوار
 پیغمبر
 در
 آورند
 در
 آن
 هنگام
 که
 افاغان
 بنی
 هاشم
 جنازه
 مطهر
 حضرت
 مجتبی
 را
 بجانب
 حریم
 پیغمبر
 آوردند
 بر
 سر
 راه
 ایشان
 آمدند
 فریاد
 برآوردند
 که
 والله
 لا
 بد
 من
 الحسن
 ههنا
 ولنم
 ما
 قبل
 لمراسن
 را
 کبة
 الاجمال
 چنان
 است
 که
 مانند
 قنار
 الحرب
 والفتن
 انت
 لسنفی
 من
 المختار
 عزته
 کما
 ابو
 هانفی
 الکرا
 ذالین
 قالک
 ومن
 خلفها
 خزب
 الضلالت
 الا
 لاندخلوا
 ابکم
 بیئنی
 بلا
 اذنی
 بالرجال
 بما
 اخصت
 بها
 وها
 بحکم
 بارها
 تاع
 من
 الثمن
 فانه
 امر
 تری
 للسلیمین
 و
 مت
 جیم
 ابن
 سیدهم
 فی
 اسمهم
 الضغین
 فلوراک
 فاطم
 نظرید
 مجتبیها
 بک
 علیہ
 ید
 مع
 فاضل
 الرد
 و
 لوتری
 ابن
 الزهراء
 قریتها
**(واقعدی
 وازیهم)**
 و
 النبل
 فی
 نعشه
 کالهذب
 بالجفن
 در
 این
 روز
 سال
 بیست
 و
 نهم
 هجری
 عثمان
 بن
 عفان
 از
 عمارت
 مسجد
 النبی
 فراغت
 یافت
 چنانکه
 در
 تاریخ
 التواریخ
 است
 و
 تفصیل
 این
 اجمال
 بطور
 تلخیص
 از
 کتاب
 مذکور
 و
 کتاب
 خلاصه
 الوفا
 بدینموا
 است
 که
 در
 سال
 و
 هجرت
 جبرئیل
 نازل
 شد
 بر
 پیغمبر
 و
 عرض
 کرد
 یا
 محمد
 ان
 الله
 یا
 مریک
 ان
 تبني
 له
 بیتا
 بالرهض
 و
 الحجازه
 بدرستی
 که
 خدا
 بتعالی
 امر
 میفرماید
 تو
 را
 که
 مسجد
 از
 گل
 و
 سنگ
 بنیان
 کنی
 پیغمبر
 فرمود
 ان
 بنیان
 را
 چه
 قدر
 ارتفاع
 دهی
 گفت
 هفت
 ذراع
 و
 بر
 وایت
 پنج
 ذراع
 پس
 بر
 حسب
 فرمان
 حق
 تعالی
 حضرت
 نبوی
 خواست
 که
 بنیان
 مسجد
 کند
 و
 قبل
 از
 ورود
 آنحضرت
 بمدینه
 در
 همین
 مسجد
 النبی
 اسعد
 بن
 زراره
 امامت
 امت
 و
 امامت
 جمعه
 جماعت
 میفرمود



(اول حجره)

(۲۴)

پس پیغمبر پرسش نمود که این زمین از آن که باشد گفتند از سهل و سهیل فرمود از بهر من خریداری کنید مردم بنه النجا
گفتند ما خود بپای این زمین را میدهم ایشان گفتند ما از پیغمبرها میخواهیم و بطیب طبع بوی و امیگن اریم
پندیرفت و بدو مثقال در سرخ انرا خرید و امر فرمود که ابو بکر انرا ادا کند و آن زمین خوابه بود که چند نخل
خرما داشت و برخی از انرا مشرکین گورستان خویش کرده بودند پیغمبر فرمود نا آنجمله را بنش و محو کردند و بنای مسجد
نهادند و اصحابا بهی سنگ و خشت کشیدند و بنای انرا با سنگ نهادند و خشت دیواران با یکخشت بود و چون
مسلمانان زیاد شدند بر وسعت مسجد میفرزودند در انوقت با یکخشت و نیم بر آوردند و چون باز زیاد شدند
باد و خشت بنا کردند و بمقدار یکقامت مرد بر آوردند و چون حرارت شمس زحمت میداد و بخواساره مسلمانان
انرا مسقف نمودند و ستونها از چوب خرما را است کردند و از برگ خرما و علف پوشش نمودند و چون این پوشش
مانع و رافع باران نبود اصحاب عرض کردند اگر اجازت دهی این پوشش را با گل اندوده کنیم و سولخدا فرمود چوبستی
مانند چوبست مو کرده ام و بر این چیزه نمافزایم و این مسجد در زمان پیغمبر بدینگونه باقی بود و بعضی از مهاجرین
در گرد مسجد خانهها بنا کردند و سولخدا در پهلوی خانه خود از بهر علی خانه نهاد و از بهر حمزه و رضی الله عنه
ساختم معین فرمود و هر یک از مهاجرین از خانه خود در مسجد گشودند پس جبرئیل نازل شد بر انحضرت
و عرض کرد بفرمای که درهای مسجد را بجانها به بندند جز در خانه علی علیه السلام که آنچه در مسجد برای تو حلال
است هم از بهر او روا باشد چون پیغمبر ابلاغ این امر فرمود بعضی از مهاجرین دلشک شدند پس انحضرت
با حمزه فرمود ای علی برادر زاده تو است و بال از تو اندکست لکن این فرمان از خداوند رسیده حمزه
عرض کرد بدین حکومت واضح و شاکر و تسلیم دارم بالجمله مسجد بدین عمارت بود تا زمان عمر بن الخطاب
چون مردمان بسیار شدند مسجد را وسعت داد و شش دروازه برای آنها نهاد و این بنا را از سال هفتم
هجری ابتدا کرد لکن الان و اوقات انرا تغییر نهاد و عثمان بن عفان نیز مسجد را وسعت داد و طول انرا
یکصد و شصت ذراع و عرض انرا یکصد و پنجاه ذراع نهاد و شش دروازه گذاشت و این بنا را در سال
بیست و نهم هجری از ماه ربیع اول ابتدا کرد تا هلال محرم که ده ماه بعبارت ان مشغول بود و دیوارها
و ستونها را با سنگ منقور بر آورد و گچ بکار برد و با چوب ساج انرا مسقف نمود و در زمان امام
ولید بن عبد الملك عمر بن عبد العزيز نیز بر وسعت و سباحت ان پیفزود و طول مسجد را دو بیست ذراع
نهاد و عرض انرا نیز از جانب مقدم دو بیست ذراع و از طرف مآخر صد و هشتاد ذراع آورد و این بنا
در سال نود و یک هجری بود و مدت سه سال با احجار منقوره انرا عمارت میکرد و خانهها را از واج پیغمبر
را که بمسجد اتصال داشت بدرون مسجد انداخت و مهد عیسی در زمان خلافت خود انرا عمارت کرد

از پیغمبر
در مسجد
بنا کردند

فصل در بیان
مسجد نبوی

منقر

بالکسر کنند که آن
سنگ را امیگن کنند
نقر چاهک دانه خرما
و نادران سحر



(أَوَّلُ حَجْرٍ)

(۲۷)

مفهوم میشود که رسیدن حرم بانحضرت در اول محرم بوده و شیخ تهری قدس سره در مجالس خود فرموده که در روز اول محرم در دو فرسنگی کوفه لشکر حرم بلشکر حسین علیهما رسیدند و صاحب کتاب فایع الشهور گوید که در بعضی از مقاتل مسطور است که در روز اول محرم بانحضرت حرم با چهار ملاقات نمود و لکن ظاهر آنست که این واقعه قبل از این بود و در سلخ ذی الحجه بابک روز پیش از آن بوده آنحضری کلامه ده و کیفیت تلاقی حرم بزرگواران حضرت چنین است که چون جاسوسان زبانه خبر نزد یکشدن انحضرت را با و رسانیدند انلعین مرد مرا بگوید و وعید بحرب ان امام مجید میخواهد و حرم بزرگواران بر کردی هزار سوار با استقبال انحضرت فرستاد و او را مامور داشت که هر جا با و برسد در زمینی آب و علف انجنابر او را و در هرگاه خواهد از طرف دیگر بود مگنار و مرا اعلام کن تا امر تازه از من بتو برسد پس ان سواران در طلب انحضرت پیشا فتنه از آنحضرت ابیعبدا لله صلوات الله علیه از بطن عقبه کوچ نمود و بمنزل شراف نزول اجلال فرمود و در اینجا استراحت نمود تا وقت سحر چون سحر شد امر فرمود که اصحاب آنچه توانند آب بردارند پس در براه گذار شدند تا نصف روز گذشت چون افتاب بوسط السماء رسید ناگاه یکی از اصحاب گفت الله اکبر حضرت نیز فرمود الله اکبر خدا بزرگست این وقت باعث بر تکبر چه بود عرض کرد نخل بسیار می بینم و هرگز در این زمین نخلستان نبوده و جمعی دیگر نیز گفتند بخدا قسم هرگز در این راه درخت خرمانده دیده ایم پس انجناب فرمود که بنک بنکرید جماعه گفتند و الله نزلت اسنة الرماح و اذان الخيل بخدا قسم می بینم که سرهای نرزه ها و گوشه های اسبان مخالفان است حضرت فرمود بخدا قسم که جز این نیست پس چون هبشت انبیا هار بدیدند امام فرمود ما لنا ملجأ نلجأ اليه و نجعله في ظهورنا و نستقبل القوم بوجه واحد انادراین بیابان پناه نیست بآن پناه اوریم که اگر امر با این قوم بقبال افتد انرا بشوای خود سازیم اصحاب عرض کردند اینک در طرف پشاور و حرم نزد یکست حضرت امر فرمود اصحاب میل کردند بآن سو که خود را با آنجا رسانند و بروایت جلاء العيون چون علامت لشکر پیدا شد بجانب کوه که در آن حواله بود میل فرمود که اگر بقبال حاجت افتد پشت بجانب ان کوه مقاتله نمایند چون اصحاب انحضرت میل کردند اصحاب حرم نیز بآن راه میل نمودند و اول اصحاب ابیعبدا لله را در آن مکان شدند پس حضرت امر فرمود خیمه ها را برپا نمودند در آنحال لشکر حرم رسیدند و در برابر ایشان صف کشیدند و چنان در سلاح آهن و قولا در بود که جز دیده ایشان دیدار نبود و در آنروز هوای بسیار گرم بود و فتنه لشکر حرم رسیدند از شدت عطش نزدیک بهلاکت رسیده بودند چون بعد الشهداء صلوات الله علیه اثار عطش در ایشان مشاهده نمود باصحاب خود فرمود اسقوا القوم و اروهم من الماء و رشقوا الخيل رشقا اب دهید قوم را و آبش را سیراب نمائید و اسبان ایشان را کوه بعد کوه اب دهید تا اینک سیراب شوند پس اصحاب و بنی هاشم طشت

(و طرقتها)

بالحرم من قبل
طريق مكة كذا
في هاشم النسخ
منه

عقبه
بالحرم من قبل
طريق مكة كذا
في هاشم النسخ
منه

حرم بالمملكين
كسر و بر و حرم
بضمین و قبل
حسینی بالكسر ثم
التكون مقصودا
وعن اخبار الطوال
للانبياء و حرم
كذا في هاشم نفس
المهم وفي هاشم
النسخ و حرم
بفتح خاء معجم منه

بالحرم من قبل
طريق مكة كذا
في هاشم النسخ
منه



و نظرها را بر آب کردند و در میان لشکر حرافاده ایشان را اب میدادند و میپشت که حضرت میفرمود که هر
ایشان اب دهد چون بسیار تشنگی خورده اند میبازد اصرار کند و در کتاب مضایق المعصومین گوید که آنکه
علیه السلام مقام بید الشریف بدستیکه انحضرت بدست خود ایشان را سیراب نمود و در جلاء العیون نیز آورد
که انحضرت بنفس شریف خود متوجه گردید ایشان را با ایشان سیراب گردانید انشاهی و یقیناً این واقعه در بحال
الانوار و ناسخ التواریخ و جلاء العیون بوجه تفصیل سمع تحریر یافته هر که خواهد رجوع نماید -
واقعه شازی همی در این روز حضرت سید الشهداء در منزل قصر بنی مقاناً بمیدان الله بن حرجیفی را
ملافات نمود و او را بسیار خود دعوت فرمود چنانکه در وقایع الشهور از کتاب نوائد المشاهد نقل نموده -
و کیفیت این واقعه بطور تلیق از کتاب جلاء العیون و ناسخ التواریخ و مهتج الاخران بدینمقال است
که چون حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه با اصحاب کرام خود در قصر بنی مقابل نزول اجلال فرمود آن
مکان را مورد سر پرده خویش نمود و در آن نزدیکی چشمه مشاهده فرمود که نزه بلند بردار انجمنه بر زمین زده
و شمشیر بر برعموان او میخند و اسبی در بار بندان را میخند حضرت پرسید که این چشمه از کجاست گفتند از عبدالله بن
حرجیفی است که از فرسان و دلیران ایشان است و او را در شجاعت و سباحه قریب نیست پس حضرت حجاج بن
مروان جعفر را که از قبیله او بود بنزد او فرستاد و با او پیغام داد که تو در درگاه خداوند جبار نافرمانی
بسیار کرده که اگر توبه نکنی خداوند تو را بر اهلها مؤاخذ خواهد نمود اکنون ثابت شو و مرا بارے کن تا جلد من
در قیامت شفیع تو باشد چون حجاج نزد او رفت و پیغام حضرت را باور رسانید و او را دعوت نمود که بمحض
امام علیه السلام ابداً عبدالله گفت ابو عبدالله علیه السلام مرا از هر چه کار طلب میکند حجاج گفت از هر آنکه او را
نصرت کنی و با دشمنان او رزم نمائی و اگر شهادت نصیب تو گردد اجر جزیل بای عبدالله گفت ای حجاج
دانسته باش که کوفیان دنیای فانی را بر نعم جاوردانی برگزیدند و محبت خاندان بنو تاربطای بن زیاد
بر باد دادند چون مرا با ایشان ساز مؤالفت بود و نیروی مخالفت نپنداشتم ناچار از میان ایشان
هجرت نمودم و در کاره نشستم تا خداوند چه خواهد حجاج برگشت و صورت حال را در حضرت امام علیه السلام گفت
حضرت فرمود نیکو است که من خود عبدالله را ملاقات کنم و اقامه حجت بر او نمایم پس حضرت برخاست و
بسوخته عبدالله روان گشت چون نظر عبدالله بر انحضرت افتاد از جای رجعت و استقبال نمود و انحضرت
را در جای نیکو فرود آورد و خود را برابر انجناب پشاد حضرت فرمود بزرگان شما متواتر بسو من میکانند
نمودند که من بسو ایشان سفر کنم و بر عهد گرفته اند که در فقه از نصرت و بارے من فرو نهند و در کار
جهد کمال مجاهدت معمول دارند اکنون میثوم که پشت بر حق کرده اند و باطل را بر حق برگزیده اند

نیکو است که
بسیار از
عبدالله بن
حرجیفی

گفتگو است
ابو عبدالله بن
حرجیفی



*(اَقْلَ الْحِجْرَةِ) *

*(۲۹) *

ما لا نطلب منكم
ما لا نطلب منكم
ما لا نطلب منكم

ما لا نطلب منكم
ما لا نطلب منكم
ما لا نطلب منكم

الحزب والديلم والتميم
الجميع من مشركي الجحيم
كذابة الجمع

ای عبد الله نیک دانسته باش که هر خبر و شر بر پا داشت و کفر طاعت و هر کفار و کورادیه را در قیامت باز پرس
است امروز تو را بنصرت خویش دعوت میکنم اگر اجابت نمائی فرمای قیامت و سؤل خدا را از خود شاد خاطر خواهی
یافت عبد الله عرض کرد این معنی مقرر است که هر کس تو را اطاعت کند و در متابعت تو قدم زند جنت
جاوید بهره او است لکن مردم کوفه دست از نصرت تو باز داشته اند و لشکرها را بزد از حوصله حساب
افروشتند لابد براصحاب تو ظفر خواهند جست و غلبه بهره ایشان خواهد گشت در چنین حال از من که
بکشم چه اید پس خواستارم که مرا معاذ داری و لکن این اسب ما را بان که ملحقه نام دارد که هرگز بطلب کسی
بر این اسب که او را بنافته باشم و هیچکس از پی من نماند است مگر آنکه مرا نجات داده است و این شمشیر که از
دندان شیر کارگر تراست از من بخد متی بید پر خنجر و مبارک از او برگردانید فرمود من بطلب شمشیر اسب تو
نیامدم بلکه خواستم بموافقت من موقوف شوی نادانسته در دستگار باشی لا حاجة لنا فیک ولا فی فیهک
و ما کنت متخذ المصلین عضدا ما را بتو اسب تو احتیاج نیست و گمراه کننده را با و خود نمیکهر
ولکن فی فلا لنا ولا علینا فانه من سمع و اعیتنا اهل البیت ثم لم یجینا آکبه الله علی وجهه نار
جهنم و لکن بگریز که نه برای ما باشد و نه بر ما بد و سبکه هر که ناله مظلوم ما را بشنود و باره ما نکند
حق تعالی او را برود در جهنم افکند و بر وایت فرمود همانا از رسول خدا هم شنیدم فرمود انکس که فریاد
اهل بیت من بشنود و زاد رسی نکند خداوند او را برود راتش جهنم افکند و بر وایت دیگر فرمود فوالله لا
یسمع و اعیتنا احد ثم لم یصبرنا الا هلاک بخدا قسم نیست کسی که ناله غریبه ما را بشنود و ما را بار نکند
مگر اینکه هلاک میشود این بگفت و از جای برخاست بمنزل خود تشریف برد منقولست که عبد الله بن حریز
این واقع پشیمان شد و در ریغ خورد که ملازمت خدمت انحضرت را اختیار نکردم و باز ما اینکه زنده بود
بکشت و پیوستن اشعا میخواند فبالک حشره ما دم حیا نود دین صد و التری حسین چنین بطلب نصرت شد
علی اهل العداوة و الشقا مع ابن المصطفی روحی فداه قوی یوم نودیع الفراق فلوانی او اسیر بنفسم
لینک الفوز فی یوم الللا لقد فاز الذی نصر حیا و خاب الا کین و ذوالنفا و افعه هفدهم
در این روز اول سنه شصت و یکم هجری عمر بن سعد از کوفه بیرون آمد بقصد کربلا برای محاربه با سپه الله
صلوات الله علیه چنانکه در ترجمه تاریخ طبری است و گفت این واقع چنان است که در آن زمان پهلوان
خروج کرده بودند و بردشبی قزوین اسبلا پافنه بودند و ابن زیاد عمر بن سعد را عهد نامه حکومت
رے داده او را بدفع الهامام ورمود پس ابن سعد از کوفه بیرون شد در حام اعین معسکری ساخت
و چون حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه در نزد یک کربلا رسید و ابن زیاد خواست کبریا سر کرد

لشکر نماید بجهت حرب با سید الشهداء صلوات الله علیه هیچکس قبول ننماید پس عمر بن سعد را طلب نمود
 با و گفت یا عمر بن سعد سیرای الحسین فاذا فرغنا بیئتنا و بیئنه سیرت الی عملک ای پسر سعد اول میباید
 بگرید و رومهم حسین بن علی را بگویند و چون از کار حسین فارغ شدیم نگاه بصوب مقصد
 شباب کن عمر را بندانداست نمود و گفت ای پسر حسین پسر فاطمه و نبیره مصطفی و شیل مرتضی است
 من چگونه بخاربه او کمر بندم و از معاندت پیغمبر بهم نکم چه شود که مرا از این امر معاف داری و دیگر را
 فرستی این زیاد گفت اگر تو را در امثال این امر کراهت است رقم ابالت را بر آنکه بتو داده ایم بمارد کن تا بدگر
 بدیم بروایت ناسخ التواریخ و روز از این پیش نشو و ابالت را با و داده بود این سعد گفت بک
 مرا مهلت ده ناپشت و روی این امر را بیک نظر نمایم و بامداد بخار خود را بعرض رسانم این بگفت و بمنزل
 خویش درآمد و باد و شان خود مشورت میکرد هیچکس صلاح او را ندید پس جماعه از مهاجرین و انصار گرد
 وی آمدند و او را هفت ملامت و شناعت ساختند و گفتند ای پسر سعد پد تو بکتن از عشره مبشره است
 و شخص ششم است که بتشریف اسلام میبایستی گشت بگو چگونه با پسر پیغمبر میگوشت و بر رو او شمشیر میکش
 و خنجر بن مغیره بن شعبه که خواهر زاده او بود گفت بفرم بچدا قسم اگر سلطنت تمام روز زمین را بتو بدهند و
 آنچه داری بگدر بنکو تراست از اینکه بحرب ان بزرگوار برو و خون او برگردن تو باشد زینهار میبازد
 پیرامون این امر بگردی عمر گفت اری چنین کنم در کتاب مهیج الاخوان مسطور است که مرگ از اهل خیر
 و صلاح که او را کامل میگفتند و او کامل العقل بود و باید درش سعد بن ابی وقاص صدیق بود چون او را
 مضطرب بدگفت تو را چه میشود عمر گفت سرداری لشکر را بمن داده اند از برای حرب حسین بن علی علیه السلام
 اگر چه در این امر پیغمبر و لکن کشتن حسین و اهلبیت و نزد من مثل لقمه طعام است که او را بخورم یا
 شربت آبی است که آنرا بنوشم و بعد از آن مملکت و پادشاهی بپوشم کامل گفت ات بر تو و بر دین تو ایا حق را
 فراموش کرده و گمراه شده ایا نمیدانی بسو حرب که میری و باکی جنگ میکنی یا لله و یا لله و یا جعون بخدا
 قسم که اگر دنیا و مافیها را بمن دهند که بکفر از امت پیغمبر را بکشم نخواهم کشت و تو میخواهی فرزند رسول
 را بقتل رساند ایا فریاد جواب پیغمبر را چه خواهی داد که نور دیده او و مویه دل او را کشته باشی مؤلف گوید
 بقیه کشتار کامل با عمر بن سعد در کتاب مذکور مسطور است فلیطالع ثم در کتاب مقام ذخرا آورده که عمار
 بن عبد الله بن پسر الجهمی از پدر خویش روایت کند که انروز نزد عمر رفتم گفت امیر مرا بجنک حسین بن علی
 علیه السلام مامو نموده و من ابا کرده ام من او را بر اصابت رای عا کرده بخانه آدم مرا گفتند اینک ابن سعد
 عرض سپاه می دهد تا بقنال سید الشهداء رود و دیگر باره نزد او شدم چون مرا بدید و دیگر را بپند

و انک
 کشتار حسین
 با ابن عباس

لحسین
 با پیغمبر
 و شهادت او

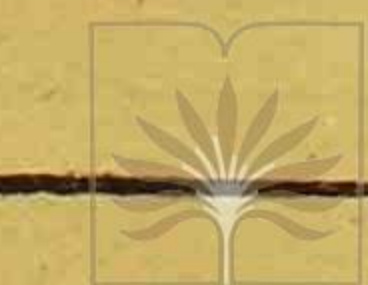


در این روز جمعه

در این روز جمعه

روز الفتح
فرمان آورد و جمع
کردن چهره
در این روز جمعه ملولان
آورده که نوروز
هفتاد و پنجم هجری
بود باروز و ششم
اول ماه محرم سنه

تفصیل این در بیست و ششم این ماه بیاید آنکه ثمال واقع بیست و ششم در مجالس المؤمنین است که چون هلال
محرم سنه خمس و ستین رخنه و سلیمان بن صرد از کوفه بیرون آمد نخله و الشکرگاه ساخت و تفصیل این مجل
بطور نخله و کتاب مذکور آنکه سلیمان بن صرد مردی خیر و فاضل و عابد بود و نام او در جاهلیت بنار و
و حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و اسلمان نام نهاد و در او اهل فتح کوفه و کوفه وطن گرفت و خانه در آنجا
ساخت و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در صفین شرائط مجاهد بجای آورد و صاحب و ضمه الصفا آورده که
منشأ خروج بنی امیه آن بود که طائفة از کوفیان که با مسلم بن عقیل عهد و بیعت کرده بودند نفیض عهد کردند
امام حسین علیه السلام را به نهموندن با اهل بیت و اصحاب خود بدرجه شهادت رسید بعد از چند گاه منته
شد انگشت چپ بدندان گرفته و بخود نفرین کردند که خسران دنیا و آخرت نصیب شد که بعد از آنکه امام
حسین علیه السلام را طلب اششیم تیغ بر رگ او کشیدیم از بی وفای ما رسید با و آنچه رسید و رؤسای انجاء
پنج نفر بودند سلیمان بن صرد خراعی و مسیب بن نجبه الفراری و عبد الله بن سعد الازدی و عبد الله بن
وال التیمی و رفاعة بن شداد و این پنج کس از معارف اصحاب امیر المؤمنین صلوات الله علیه بودند و اتفاق
انجاء در سنه احد و ستین که سال قتل امام حسین علیه السلام بود و نمود و نابزید پلید در جبات بود
از آنچه نمی کرده بودند هیچ ظاهر نساخند اما مال زکوة را از شعه شانند و عبد الله بن وال التیمی از
جمع میکرد و بفرموده سلیمان ضبط مینمود تا بوقت خروج در مصالح لشکر خرج کند و چون بزید پلید
بدرك اسفل رفت و این زیاده بدنهاد از عرف متوجه شام گشت معروض سلیمان گردانیدند که در این
اوان که عراق از گماشتگان بنی امیه خالی شد خروج میتوان کرد سلیمان گفت هنوز وقت خروج نیست زیرا
که میخواهیم اکثر معارف کوفه را بر داریم و ایشان بالضرورة با ما مقابله خواهند کرد و در حال با ما
انقدر سپاه نیست که بملا ایشان با انجاء مقاومت توانیم کرد که بزید بد و رخ رفته و مردم بیشتر
از بیشتر مجوزة جماعت مادر نخواهند آمد نا انجا که گوید و بعد اللہ یا و الی چون هلال محرم سنه
خمس و ستین رخنه و سلیمان بن صرد از کوفه بیرون آمد نخله و الشکرگاه ساخت و رسولان با طرا
فرساده ساپرا اهل بیعت را طلب داشت و از صد هزار کس که با او بیعت کرده بودند ده هزار کس بیشتر باقی
سلیمان از این معنی منار شد الفصه مؤلف گوید که بقیه این واقعه با ذکر اقوال مورخین در روز
خروج سلیمان در پنجم ربیع الثانی مذکور خواهد شد انشاء الله تع و واقع بیست و یکم در این روز
سال هشتاد و یک هجری و وفات یافت در مدینه جناب محمد بن الحنفیه فرزند امیر المؤمنین صلوات الله
چنانکه در وفیات الاعیان و مشکوة الادب و نهضة الجلیس و طرائف الحقائق است و در عمدة الطالب



(اول محرم)

(۳۳)

وفات نجاب در ربيع الاول سنة هشاد و يك در سن ثنت پنج سالگی مرقوم داشته و معلوم نباشد
 که در سنة وفات النجباب خلافت و آنچه که بنظر این احقر رسیده شش قول است (۱) سنة هشاد و يك
 چنانکه ذکر نمودیم (۲) سنة هفتاد و دو (۳) سنة هفتاد و سه (۴) سنة هشاد (۵) سنة هشتاد
 و سه (۶) سنة هشاد و چهار و در کتب مذکوره آورده اند که دو سال از خلافت عمر باقی بود که ابن
 الحنفیه متولد شد و در کتاب نفائس القون مسطور است که النجباب در روز دوشنبه سال شانزدهم
 هجرت در مدینه متولد شد و در تجارت الانوار آورده که مادران بزرگوار خوله بنت اباس بن جعفر از
 بنی خنفیه است و در وفیات الاعیان و طریقی مسطور است که مادر او خوله بنت جعفر بن قیس بن
 سلمه است و چون مادر او از بنی خنفیه بود او را ابن الحنفیه میگویند بدانکه در قصه خوله خلاف
 قومی گفته اند که او در زمان رسول خدا اسپر شد گاهی که انحضرت علی علیه السلام را فرستاد بخاریه اهل بمن
 چه آنکه ایشان مرتد شده بودند و خوله در بنی زبیه اسپر شد و بنی زبیه خوله را از بنی خنفیه اسپر کرده
 بودند و بعضی بر آنند که خوله از سبا پائی بود که در زمان ابی بکر اسپر شدند و او خوله را از بابت سهم غنیمت
 داد بامیر المؤمنین علیه السلام و شرح حالات خوله و امور عجیبه که درباره او مرقوم داشته اند در کتاب خراج
 و مناقب و تجارت تفصیل مذکور است در تفهیم منجیح الصادقین از رسول خدا و روایت کرده که فرمود
 لا تجعوا بین انبی و کنیتی جمع نکنید نام و کنیه مادر فرزندان خود یعنی ابوالقاسم و محمد نام و کنیه بگذارید
 بلکه باید یکی از این دو باشد اما امیر المؤمنین علیه السلام را خصص داد و نام و کنیه او را بفرزند خود نهادن
 ائمه اثنی عشر از این رخصت داده است از آنجا که فرموده لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ
 اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ بَوَاطِي أَسْمُهُ أَسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي بِمِلَّةِ الْأَرْضِ قِسْطًا وَعَدْلًا
 كَمَا مِلْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا یعنی اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر چه طولانی کرد اند خدا تعالی از آنرا آنکه
 بنیاد بر روی او از اولاد من که اسم و کنیه او موافق باشد با اسم و کنیه من پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه
 پر شده باشد از ظلم و جور در ناسخ التواریخ از ابن خلکان نقل نموده که از جمله آنانکه نام ایشان محمد و کنیه
 ایشان ابوالقاسم است محمد بن ابی بکر و محمد بن طلحه و محمد بن سعد بن ابی وقاص و محمد بن عبد الرحمن بن جعفر
 و محمد بن جعفر بن ابیطالب و محمد بن اشعث بن قیس هستند و نیز در آن کتاب است که هفت رسول خدا را جمع نمود
 بین اسم و کنیه او مخصوص بر زمان مبارکش بوده و علماء خبر علیش را چنین ذکر کرده اند که جماعت بهو می گفتند
 یا ابوالقاسم چون حضرت با ایشان التفات فرمود میگویند ما تو را قصد نداشتیم و میخواستند رسول خدا را
 یا اینکه از بیت کنند در آن وقت انحضرت از تکلیف ابی القاسم هفت فرمود و بعد از وفات انحضرت انعت

بن الحنفیه

بن الحنفیه

(ثانی)



﴿اَوَّلُ الْحَجَرِ﴾

﴿(۵)﴾

بشارت داد و کتاب ضایعی امیرالمؤمنین علیه السلام از او بستند و نسل ایشان اکنون در شیراز باشد و در طرائق
الحقائق گوید که ابن الحنفیه شصت و نه سال عمر داشت و عدد اولاد آنجناب در دختر و پسر و زاده پسر مر قومه
(۱) ابو هاشم و اسم او عبدالله است و او بزرگترین اولادان بزرگوار است و کان من العلماء الاشراف و انجنا
از علماء اشراف بود و سلیمان بن عبدالله ملک و زامه مومود و در جمعه که از اراضیه بین شام و مدینه رسول
وفات یافت (۲) جعفر اکبر (۳) علی (۴) حمزه (۵) جعفر اصغر (۶) حسن و او از طر فاء بنی هاشم بود
و او اول کس است که در اینجا سخن گفت و مقدم مهرت بر برادرش ابو هاشم (۷) ابرهیم (۸) قسم (۹)
عبدالرحمن (۱۰) عون (۱۱) عبدالله اصغر (۱۲) محمد و نام در دختر آنجناب را ام ابیها و رقبه رقم نموده و در
همان کتاب است که شیعه محمد بن الحنفیه برانند که او زنده است در کوه رضوی و مهمل موعود است و در وقت
ظهور او عالم از عدل مملو خواهد شد و در ناسخ التواریخ مسطور است که پاره از کسانیه گویند که چون حضرت
زین العابدین علیه السلام بعد از مراجعت ز شام بمدینه آمد و از زیارت مرقد نور رسول خدا باز شد زرد عیش
ابن الحنفیه آمد و او را از قتل سید الشهداء خبر داد جناب محمد گریست که از هوش شد و چون بخوشی رسید
بر خاست زره پوشید و شمشیر حائل کرد بر اسب خویش برآمد و بر کوه رضو صعد نمود و مردمان بر دنگران
بودند نا غائب شد و دیگر ظاهر نشد مگر در زمانیکه مختار خروج نمود و فرقه دیگر از کسانیه که ایشان را
حسانیه خوانند و ایشان از اصحاب حسان سراج باشند گویند که امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام هر سه تن امان
هستند و چهارم محمد بن الحنفیه است و او امام غایب است و گروه دیگر از کسانیه گویند که بعد از پیغمبر علی
امام بود و پس و حسن بن و ابن الحنفیه را امام نمیدانند و جماعته دیگر از ایشانرا عقیده بر آنست که محمد بن
الحنفیه مهمل آخر الزمان است و در رجال رضو که کوهستان بمن است و بکوهستان عثمان مشفل میشود و
دارد و زنده است تا وقتی که خروج کند و خدا بتعالی در آن کوه آب و غسل برای روز او میرساند امامیه
جمله کسانیه را کافر میدانند و در بحار منقول است که اول من سدد عن الحق من فریق الامامیه الکسانیه
یعنی اول کسی که بیگانه از حق شد از فرقه امامیه جماعت کسانیه بودند و الحمد لله که اهل این مذهب منقرض شدند
و اقعده بیست و یک روز و اول محرم سنه صد و بیست و دو و هجری زید بن علی بن الحسین علیهما السلام
شکر خود را گفت که باستعداد خروج اشتغال نمایند و مجمل تفصیلی که در روضه الصفا مسطور است آنست که
در سنه صد و بیست و یک هجری زید بن علی مرد مرا به بیعت خویش دعوت کرد و با هاشم اظهار مخالفت نمود
و بقول اکثر مورخین چهل هزار نفر با او بیعت کردند و زید هر چند گاه میان قبله مهرت نا هلال محرمه
یکصد و بیست و دو روز نمود و در این سال مرد خود را گفت باستعداد خروج اشتغال نمایند و بعد خویش

الارضا بنی الحنفیه و انجنا
ن لا نؤمن بالله اعظم من
معه لا نؤمن بالله اعظم من
الله بهم ما يريد قال الجوهري
المختار قد اختلف في الحنفية
فمن من قري الاسلام بعقيدة
لا ينضم مع الايمان معتصبا
ينفع مع الكفر طاعة تتوابع
لا اعتقادهم ان الله تعالى
ثقتهم عن المعاصي التي
وعن بن قتيبة انه قال هم
يقولون الايمان قول الاعلى
لانهم يفتون من القول و
العلم قال بعض اهل الحنفية
بالملل المختلة هم الفتن
الذين يقولون ان العبد لا
فعله و اضافوا الفتن
اضافة الى الجاهل كمن
وارث الرجا و انما سميت
المختلة لانهم يفتون في
و يقولون الجاهل هذا ما
منهم في الكفر و هذا ما
ايضا في مادة

﴿(وفا)﴾



(أول مجرم)

(٣٦)

وفا کند و در این اثنا سلمان بن سرقه با هلی از کوفه پیش یوسف بن عمر که در ولایت خرم بود رفته و او را از
 حال زید و اتفاق اهل کوفه آگاه داد و یوسف همت برد و مقصود داشت بکوفه آمدن تا هلی مؤلف گوید
 که گفت خروج زید و شهادت او در اول ماه صفر مینویسد که **واقعه بیست و سیم**
 در این روز سنه صد و سی و هجری متولد شد محمد بن عمر بن واقد مدنی معروف بواقعه که وفات الاعیان و فیض
 العالم و مرجع صنایع الدوله در منظم ناصی گوید که واقعه عالم بود بمغازی و اختلاف اراء علماء و در حدیث
 چندان قوتی نداشت و ابن خلکان گوید که او را تصانیف است در مغازی و غیرها و از مصنفات اوست کتاب التوحید
 که در آن ذکر نموده است تداعرب و محاربه اصحاب اربعه از وفات پیغمبر و در فیض العالم فرموده که در رجال کبیر در
 ترجمه ابراهیم بن محمد بن یحیی آما که از اصحاب صادقین علیهما السلام نقل کرده از بعض ثقات عامه که کتب واقعه
 تمام کتب ابراهیم است واقعه آنها را نقل کرده و بخود نسبت داده و ابن خلکان در کتاب قبایح الاعیان گوید
 که الواقعه بفتح الواو بعد الالف قاف مکسوره ثم ذال مهملة هذه النسبة الی واقعه و هو جده المذکور این
 ناچیز گوید که وفات واقعه و مجملی از احوال او زاید بر آنچه ذکر شد در یازدهم ذی الحجه خواهد آمدانته **واقعه بیست و چهارم**
 موافق مسطوران و رضای الجنات در این روز سنه یکصد و شصت و
 یک هجری سفیان بن سعید ثوری در بصره وفات کرد در کتاب فیض العالم گوید که در احادیث امامیه روایات
 در ذم او وارد شده است و او است که خطبه رسول در مسجد خیف از حضرت صادق علیه السلام اخذ کرد و چون کامل
 در کلمه و التبیحه لائمة المسلمین نمود و فهمید مراد امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد او است او را پاره کرد و صاحب
 و رضای گوید التوریه بفتح التاء المثله نسبة الی ثور بن عبد مناة و نیز در همان کتاب گوید که لیس هو مدکور
 فی رجال الشیعه الامامیه من الوفاة و الصلاح و الفوز و الفلاح و المحبة الثابتة و المناجاة لاهل البیت المعصومین
 علیهم السلام بل بخلاف ذلک کله و لم یذکره احد من العلماء فی عداد رواة الشیعه بل صرح العلامة
 فی خلاصیه بانه لیس من جمله اصحابنا و کنایه ابن داود فی رجالیه و لم یذکره النجاشی اصلا مع انه یذکر سفیان
 بن عیینة بن ابی عمر و الهیالی الذی کان من نظرائه و شرکائه فی کثیر من تلك المناهج بحیث قد توهم بعضهم اتحاد
 بینهما مع ان بینهما بون بعید نعم فی رجال شیخنا الطوسی کما حکى عنه ان سفیان بن سعید بن مسروق ابا
 عبد الله التوریه اسند عنه و هو لیس بشیء الی ان یقول و کان التوریه کوفیا و نسبته الی ثور بن عبد مناة
 و ذکر فی الروضه ایضا و عن سفیان التوریه قال لقبت الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام فقلت له یا بن رسول الله
 اوصنی فقال لی یا سفیان لا امرأة لک و لا اخ الملوک و لا راحة لحدودک و لا سود لستی الخلق فقلت یا بن
 رسول الله زدنی فقال لی یا سفیان فوالله ان کنت مؤمنا و ارض بما قسم الله لک تکت غنیا و احسن مجاورة

مغازی
 مناقب اعیان کذا
 فی الفاموس و غار
 بمغیر غار کنند
 است
 سفیان بن یحیی
 و ابن خلکان

مغیر غار کنند
 سفیان بن یحیی

(أَوَّلُ مُحَرَّمٍ)

(٣٧)

مَعَاظِرُ خُصَمَاءِ بَنِي سُلَيْمَانَ

اعْبَانُ
أَشْيَاءَ زَوَانِ مَوَدَّةٍ
دَرْخَارِجِ مَنْجَبِ

مَحَارِبُ خَلِجِ امِينِ
بَاكَاهِيهِ زَوَانِ

مَنْ جَاوَزَكَ تَكُنْ مُسْلِمًا وَلَا تَضْحَكْ لِفَاجِرٍ فَعَلِمَكَ مِنْ فُجُورِهِ وَشَاوِرْ فِي أَمْرِكَ الدِّينَ يَحْتَوِ
 اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقُلْتُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ زِدْنِي فَقَالَ لِي بِأُسْفِهَانٍ مَنْ أَرَادَ عَزَّ ابِلًا عَشِيرَةً وَغَنَى بِلَالًا
 وَهَبَهُ بِلَالُ سُلْطَانٍ فَبَنَفِلَ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةُ اللَّهِ إِلَيَّ عَزَّ طَاعِنِي فَقُلْتُ زِدْنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ
 بِأُسْفِهَانٍ أَمْرِي وَالِدِي ثَلَاثٌ وَهَاتِي عَنْ ثَلَاثٍ وَكَانَ فِيهَا قَالَ لِي يَا بَنِي مَنْ يَعْجَبُ صَاحِبَ السُّوءِ لَا يَنْفَعُ
 وَمَنْ يَدْخُلُ مَدَاخِلَ السُّوءِ يَتَّهَمُ وَمَنْ لَا يَمْلِكُ لِسَانَهُ بِأَشْمِ ثُمَّ انْشَدَ عَوْدًا لَنَا نَقُولُ الْحَقَّ تَحْطَبُهُ
 إِنَّ اللِّسَانَ إِذَا عَوَدَتْ مُتَعَادٌ مُوَكَّلٌ بِتَقَاضَا مَا سَنَنْتَ لَهُ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ فَانْظُرْ كَيْفَ تَعَادُ
 وَرُوِيَ عَنْ سُلَيْمَانَ التُّورَانِيِّ أَنَّهُ قَالَ لَمَّا حَجَّتُ فِي بَعْضِ السَّنِينَ أَرَدْتُ زِيَارَةَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ فَتَشَدَّدَتْ عَنْهُ فَأَرْشَدْتُ إِلَيْهِ فَجِئْتُ فَطَرَقْتُ الْبَابَ فَقَالَ مَنْ قُلْتُ صَاحِبُكَ سُلَيْمَانُ فَفُتِحَ الْبَابُ
 وَوَقَفْتُ عَلَى ثَلَاثِ مَرَاتٍ وَقَالَ مَرْجُوا يَا سُلَيْمَانُ مِنَ الْجَهَنَّمَ الشَّمَالِيَّةِ قُلْتُ نَعَمْ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ نَالِي أَوَّلَكَ قَدْ
 اعْتَرَلَتْ النَّاسَ قَالَ بِأُسْفِهَانٍ فَسَدَ الزَّمَانُ وَتَغَيَّرَتِ الْأَخْوَانُ وَتَقَلَّبَتِ الْأَعْيَانُ فَرَأَيْتُ الْأَنْفَادَ اسْكُنَ
 لِلْفَوَارِغِ مَعَكَ شَيْءٌ تَكْتُبُ فِيهِ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ عَلَيْهِ أَكْتُبْ : : : ذَهَبَ الْوَفَاءُ ذَهَابَ مَسْ الدَّاهِيَةِ
 وَالنَّاسُ بَيْنَ مُخَانِلٍ وَمُزَارِبٍ يَفْشُونَ بَيْنَهُمُ الْمَوَدَّةَ وَالصَّفَا وَقُلُوبُهُمْ مَحْشُوءَةٌ بِعِقَارِبٍ : : :
 قُلْتُ زِدْنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَكْتُبْ : : : لَا تَجُزَّ عَنْ لَوْحَدَةٍ وَتَفْشُرَ
 وَمِنَ الْفَرْدِ فِي زَمَانِكَ فَارْزُدْ ذَهَبَ الْأَخَاءُ فَلَيْسَ شَمُّ أَخُوهُ إِلَّا التَّمَلُّقُ بِاللِّسَانِ وَبِالْبَدَنِ
 فَإِذَا نَظَرْتَ جَمِيعَ مَا بَقِيَ لِي بِهِمْ أَبْصَرْتُ ثُمَّ تَفَضَّلْتُ سَمِ الْأَشْوِ ثُمَّ قَالَ بِأُسْفِهَانٍ إِذَا نَظَّاهُ رُتِ
 عَلَيْكَ الْهُمُومُ فَعَلْ لِأَحْوَالٍ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَإِذَا سَبَطْتَ الرِّزْقَ فَعَلَيْكَ بِالْإِسْتِغْفَارِ وَعَلَيْكَ
 بِالْقُوَّةِ وَلِزُومِ الصَّبْرِ وَكُنْ عَلَى حَذَرٍ فِي أَمْرِ دِينِكَ وَآخِرَتِكَ فَفُتْتُ وَأَنْصَرَفْتُ **وَأَقْعُدُ بَيْتِي**
 فِيهِ دُرُوزُ أَوَّلِ مُحَرَّمٍ سَنَةِ صَدْرِ نَوْدِ وَهَشْتَمِ هِجْرِي مَحَارِبُهُ مُحَمَّدَ امِينِ بَاظَاهِرُهُ وَالْهَمِينِ اتِّفَاقِ أَفَادِ جَانِبِهِ
 دَرْتِجُهُ نَارِيخِ طَبَرِي اسْتِ صَاحِبِ حَبِيبِ لَبَّيْهِ أَوْرَدَهُ كَهْمُ مُحَمَّدِ امِينِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جَبَلَةَ زَابَاسِي هَزَارِ مَرْدِ جَنكِ
 بِمَحَارِبُهُ طَاهِرُهُ وَالْهَمِينِ فَرَسَادِ وَدَرِ نَوَاحِي هِدَانِ بَيْنِ إِشَانِ مَقَالِلِهِ دَكْتُ زَادَ وَتَفْصِيلِ ابْنِ أَجْمَالِ دُرُخِ
 إِنَّمَا هُوَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى **وَأَقْعُدُ بَيْتِي وَشَيْئِي** دَرِ ابْنِ زَوَسَنَةِ دَرِ بَيْتِ هِجْرِي هَرْتَمِ بْنِ
 اَعِينِ وَارْدِ شَدِّدِ دَرِ كُوفَةِ بَغْدَادِ مَحَارِبُهُ بَا بَوَالْسَرِ أَبَا جَانِكَةَ دَرِ رَجْمَةِ نَارِيخِ طَبَرِي اسْتِ وَتَفْصِيلِ ابْنِ أَجْمَالِ
 بِطُورِ تَلْخِصِ زَكَاةِ حَبِيبِ لَبَّيْهِ دَرِ قَرَارِ اسْتِ كَهْمُ كُوكِبِ طَالِعِ مَامُونِ بَعْدَ زَقَلِ بَرَادِ رَشِّ مُحَمَّدِ امِينِ
 بَدْرِ رَجْمَةِ كَمَالِ رَسِيدِ وَدَرِ خِلَافَتِ اسْتِقْلَالِ بَافِ وَاهْلِ عِرَاقِ وَفَارِسِ وَحِجَازِ وَبَيْنِ وَخِرَاسَانِ بِتَجْدِيدِ بَيْتِ
 اَوْرِدِ اخْتِنَادِ وَنَصْرِ بْنِ شَيْبَةَ شَامِ بِاجْمَعِ كَيْفِيهِ بَا وَاطْهَارِ مَخَالَفَتِ نَمُودَنِ وَخَيْرِ إِشَانِ بِسَمْعِ مَامُونِ

(وَرَسِيدِ)



﴿اول محرم﴾

﴿١٤٠﴾

ودختر او بوزن اربعه خويش بخواست و عثم او زار در خراسان بمامون داده بود و عقد و نکاح در غره محرم
 سنه اثنین و مابین اتفاق افتاد تا آنجا که گوید و حسن بن سهل در مقامی که از اقم الصلح گویند از اعمال^{سط}
 شهر ساخته بچون مامون بغداد در سپید با همه اهل و لشکر بقم الصلح رفت و آنجا نزول فرمود و حسن بن سهل
 دعوتی کرد که هرگز هیچ افزیده مثل آن ندیده بود و نشسته چنانکه با تمام لشکر چنانکه بودند بران دعوت
 نشستند و همه بر بخوردند و چندان انواع اکل و مطامع شریفه زاندا آمد که مردم از حمل آن عاجز آمدند و
 گویند متوکل عباسی در عهد خود دعوتی عظیم ساخت و خلافت بسیار را جمع کرد و چون بر سماء نشست گفت
 به پندید که بر این سماء هیچکس هست که دعوت فم الصلح را دیده باشد پس به طاعت در سن حاضر بود و گفت من آنرا
 دیده ام او را پیش خواند و گفت دعوت ما را با آنچه نسبت است مردی پر خاموش شد متوکل گفت هر سخن که در اینگو
 و هیچ اندیشه مکن گفت مختصر گویم بامطول گفت مختصر بپرگفت با امیرالمؤمنین از روز چون از دعوت فارغ
 شدند و مردم بمقامها خود رفتند تلی عظیم از دل و جگر و آلات اندر و مرغان بماند و متعفن شد و مدتها
 از ابا استر و شتر میکشیدند و در شرط میبنداختند و پیش مردم صحنها میبندیدند همه آلات مرغ متوکل از آن سوال
 پشیمان شد و دم در کشید و جمله مامون از بغداد چون بقم الصلح رفت چهار مرد کشیدان با او بودند که
 کشنها در رجله میبنداختند تا اینجا باید قیاس کرد که خواص و خدم چند بوده باشد اینجاست با اینهمه تنوع
 مدته مهمان حسن بن سهل بودند **واقعه سیام ترویج نمون مامون دختر خود ام الفضل را** بحضرت علی
 بن موسی الرضا صلوات الله علیهما چنانکه در کتاب تجارب السلف بعد از ترویج نمودن دختر حسن بن فضل را
 گوید و در همین شب یعنی شب اول محرم سال دو بیت دوازده هجرت مامون دختر خویش ام الفضل را بحضرت
 علی بن موسی الرضا داد **مؤلف گوید** ظاهر آنست که اسم ام الفضل را اشتباها بجای ام حبیب نگاشته
 چه آنکه ام الفضل را مامون بحضرت جواد علیه السلام ترویج نمود کما هو المشهور و دختر دیگر خود ام حبیب را بحضرت رضا
 داد و در مناقب ابن شهر آشوب و بحار الانوار نیز مفسطور است که سال دو بیت و دوازده هجرت مامون دختر خود
 ام حبیب را بحضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام ترویج نمود و بعضی این ترویج را در سال دو بیت و سه نوشته اند و
 ما حصل آنچه که صاحب جنات الخلود در جدول زوجات النخضر مرقوم داشته این است که آنحضرت در زن نکاح
 داشت یک مدخوله که نام و نسبش هیچ معلوم نشده و دیگر غیر مدخوله ام حبیب دختر مامون بود که مامون در مرچها
 سکنه داشت آنحضرت را و لبعده خود کرد و آن دختر را بوسه عقد بست و هنوز بتصرف نداده بود که شنید
 خویشان او از بنی العباس بدین سبب زاور گشته اند و در بغداد اجماع کرده میخواهند او را از خلافت خلع
 کنند و دیگر بر اینجاست نصیب پند پس مامون رسید و آنحضرت را مامون نمود و دختر او چنان با کره بماند و

سماط
بالکسر و شاربون
که بر روی طما
کنند
مغرب

و در این شب
دختر حسن بن سهل
را بحضرت علی بن موسی الرضا
داد

و در این شب
دختر حسن بن سهل
را بحضرت علی بن موسی الرضا
داد

(اول محرم)

(۱۴۱)

آنحضرت را از کنیزان و سرکار بسیار بود که هیچکدام را نام و نشان معین نیست سوا آنکه مادر امام محمد تقی و نیز محمل
است که مقصود مراد از اینکه ما مؤمنان فضل را بحضرت امام رضا علیه السلام دادیم باشد که او را نامزد فرزندش
حضرت جواد علیه السلام نمود و العلم عند الله و اقصی سببی که در این روز زبان بن شیب را از معصوم عباس
دارد شد بر حضرت رضا صلوات الله علیه در کتاب مال و تجارت و انوار و آب شده که در روز اول محرم زبان
بن شیب را در شد بر حضرت رضا انجناب فرمود ای پسر شیب این روز روزه هستی عرض کرد نه فرمود این روز روزه
است که حضرت زکریا را دعا کرد و از خدا فرزند طلبید و حق تعالی دعا را اجابت کرد و ایندی حضرت یحیی را با دعا
کرد پس هر که این روز را روزه بدارد و دعا کند حق تعالی دعا را اجابت کرد و ایندی چنانکه دعا را کرد و اجابت
کرد پس فرمود باین شیب ان المحرم هو شهر الذی کان اهل الجاهلیة فیما مضی یحرمون فیہ الظلم و الفیال
الحرمیة ای پسر شیب ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت در زمان گذشته حرام میدانستند ظلم و قتال را
در اینماه براه حرمت اینماه فما عرفت هذه الامة حرمة شهرها و لا حرمة نبیها لقد قتلوا فی هذا الشهر ذی
و سبوا نساءه و انهم یبوا لقیله فلا غفر الله لهم ابدا و این امت نشناختند حرمت اینماه و مراعات ننمودند
حرمت پیغمبر خود را بتحقیق که در اینماه کشتند و لا پیغمبر را سب نمودند دختران او را و غارت نمودند اموال
او را پس خدا بنام مردی که از ایشان پسر شیب را کشت با کمال شجاعتی قاتل علی الحسین بن علی بن ابیطالب
فانه ذیج کما بذبح الکبش و قتل معه من اهل بیته ثمانیة عشر رجلا ما لهم فی الارض شیة یون ای
پسر شیب هرگاه که به میکی برای چیزی پس گریه کن برای حسین بن علی علیه السلام که او را مانند گوسفند سر بریدند
و کشته شد با او هیچکس نفر از اهل بیت او که هیچکدام در زمین شیب و مانند نداشتند و لقد بکت لیس
السبع و الارضون لقیله و بتحقیق که گریستند برای شهادت و اسما نه های هفتگانه در زمینها و چهار هزار
ملک برای نصر آنحضرت بر زمین آمدند و چون رسیدند آنحضرت شهید شده بود پس ایشان زولید و گریه
الوده نزد قبر آنحضرت هستند تا وقتی که قائم ال محمد ظاهر شود پس ایشان از پاوان آنحضرت خواهند بود
وقت جنگ شعار ایشان بالثارات الحسین خواهد بود یعنی ای طلب کنندگان خون حسین علیه السلام
یا بن شیب لقد حدثتني ابي عن ابي عن جده انه لما قتل جده الحسین صلوات الله علیه مطرت السماء ماء
و ترابا احمر ای پسر شیب حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش که چون کشته شد جدم حسین علیه السلام آسمان خون و
خاک سرخ بارید یا بن شیب ان بکت علی الحسین علیه حتى تسيل دموعك علی خدك فاك غفر الله لك
كل ذنب اذ فبته صغيرا كان او كبيرا اقليل كان او كثيرا ای پسر شیب اگر گریه کنی بر حسین علیه السلام تا آنکه
آب دیده های تو بر رخسار شود حق تعالی جمیع گناهان صغیر و کبیر تو را ببخشد خواه اندک باشد خواه

فما كان الا اماما
پسر شیب بن شیب

پسر شیب بن شیب

(بسیار)



بیار باین شیب ان سرك ان تلقى الله عز وجل ولا ذنب عليك فز الحين عليه اي شيب
 اگر خواهی که خدا را ملاقات کنی در حالی که هیچ گناه بر تو نباشد زیارت کن حسین علیه باین شیب
 ان سرك ان تكن الغرف المبدية في الجنة مع النبي واليه صلوات الله عليهم اجمعين فالعن قلله
 الحين عليه اي پسر شیب اگر خواهی که در غرفهای غایبه هبث با پیغمبر و آل او بوده باشی لعنت کن قایل
 حسین علیه را باین شیب ان سرك ان يكون لك من الثواب مثل ما لى استشهد مع الحسين فقل
 من ذكرته بالبتنى كنت معهم فافوز فوزا عظيما اي پسر شیب اگر خواهی که مثل ثواب شهیدای کربلا
 داشته باشی هرگاه که مصیبت انحصرت بر یاد کنی بگو بالبتنى كنت معهم ايكاش با ایشان میبودم و كشته
 میشدم و دستکاری عظیم می یافتم باین شیب ان سرك ان تكون معنا في الدراجات العلى من الجنة
 فآخرن الجنة وافرح لفرحنا وعلبك بولايتنا ولو ان رجلا قولا حجر الحشره الله معه يوم
 القيمة اي پسر شیب اگر خواهی که در درجات غایبه هبث با ما باشی برای آنده ما اند و هناك باش
 برای شادی ما شاد باش و بر تو باد بروايت و محبت ما که اگر مردی سنگی را درست دارد و حق تعالی در قیامت
 او را با همان سنگ محض و گرداند **و افعلى وى وى** بیرون رفتن متوکل عباسی بجزیره شق در
 محرم سنه دویست و چهل و چهار هجری در تاریخ چیب استبر آورده که متوکل با سائت خلق و شرارت نفس
 موصوب بود و پیوسته بارتکاب اعمال پشه و افعال رده اشغال داشت و در مجلس سخنان هل بسیار
 گذشت و هر کس که در سخن بیشتر مبالغه می نمود در حد متش مقریر بود و مع الوصف در کتاب مدن کور گوید
 که در سه خسر و ثلاثین و مائتین متوکل حکم نمود که مردان یهود و نصاری و زنا ربنده و زنان ایشان
 بر آزار بگذازند و هیچکس را از این طائفه در دیوان عمل نفرمایند و ایشانرا نکذارند که کتاب خود را اهنین
 سازند بلکه تکلیف نمایند که بای در کتاب چوبین کنند و در روضه الصفا گوید که متوکل فرمان داد تا اهل
 کتاب و ارباب ذمه و تار ببنده و غبار بردوزند و پیش از آن رسم نبود و فرمان داد تا مقابر ایشانرا با
 زمین بکشان کنند و در جای دیگر آن کتاب مسطور است که متوکل حکم کرد که اهل ذمه جامه ها علیحد پوشند
 و از مراکب برخرواستر نشینند و بالجملة زمان خلافت متوکل بقول مسعودی چهارده سال و نه ماه و نه روز
 بود و چهل و چهار سال عمر داشت و احمد بن یوسف قریانی در اخبار الدول گوید که در سنه دویست و
 چهل و سه متوکل بشام رفت و اب هوای آن شهر او را پسندامد و در آنجا که قریه ایست بقرب دمشق قصر
 برای او بنا کردند پس غمر نمود که در آنجا سکنی گیرد و پس از این برخلاف آن راه بخاطرش رسید بعد از دو
 ماه از شام کوچ داد و در تاریخ سفی ملوک الارض مسطور است که بیرون رفتن متوکل بوشام در روز
 اول

فصل فی بیان
 تاریخ
 شیب

در فرمان جامع گوید
 غبار چون غبار باران
 زرد که حیوان بجهنم
 امتیاز بردوش خود
 دوزند در منتخب
 اللغات گوید غبار
 بالکسر علامت اهل
 کتاب چون زناد
 پارچه زرد که بر جا
 نزدیک بدش بود
 منته

باین
 تاریخ
 شیب

(اول محرم)

(۴۳)

وفات و صیغه
تجربیات

اطرش
قال المجمع التوزی بکماله
ایحیی التواد و فضیلت
قد خلعت علیها المسوئے
اصحاب عو القباستی لایتم
کام القلیسون ثابا بلس
در تاریخ منی ملوک الارض
مستور است که نور و زلال
سپید در هر هجری موقی
بار و شنبه اول ماه محرم

و روی حساب
حجری و کبی

محرم سال در بیست و چهل و چهارم هجری بود **واقعه سی و بیستم** بقول مسعود در مروج الذهب
در روز سه شنبه اول محرم سنه در بیست و هشتماد و نه و صیف خادم در بغداد وفات کرد و بدو اورا
بامر معتضد در جسر بزرگ زدند پس بعضی از غلامان معتضد از او درخواست نمودند که عورت او را
پوشانند معتضد تصویب نمود پس جامه ها چند بر او پوشانیدند و جامه نو دیگر بر او پیچیدند از موضع
ناف نازانوها و زانو و خند و بصر و غیره از مالیدن آنها که قابض لباس اجزاء جسم او بود بر بدن او و الله
پس بدو در جسر بزرگ باقی بود تا زمان خلافت معتضد بالله سنه سیصد و هجری **مؤلف گوید** که شرح حال
وصیف خادم و سوار کردن معتضد و زار بر شتر فالج در کتاب مروج الذهب مجلد دوم مسطور است و قلب طالع
تمه واقعه سی و چهارم دخول اطروش علوی در طبرستان در سنه سیصد و یکم هجری چنانکه
در کتاب مروج الذهب و اطروش مذکور حسن بن علی بن حسن بن عمر بن زین العابدین علیه است که در سنه
مذکور است پادشاه طبرستان و مسوده را اخراج نمود و محمد بن ابراهیم صعلوک عامل امیر نصر بن احمد
سامانی از او منهرم گردید بعد از آنکه چهار هزار تن از لشکر او مقتول گشت و انجناب مدت چهارده سال
در میان دیلمیان اقامت کرد و ایشان کفار بودند که دین مجوسیت داشتند و بعضی از آنها بر جابل
باقی بودند پس اطروش ایشان را دعوت کرد بدین اسلام و ایشان دعوت او را اجابت نموده اسلام آوردند
پس انجناب مساجد چند در آن اراضی برای عبادت ایشان بنا کرد این است خلاصه آنچه در کامل التواریخ
و مروج الذهب مسطور است و صاحب الطالب گوید که دخول اطروش در طبرستان در ماه جمادی الاولی
سنه سیصد و یک بوده مدت سال و نه در آنجا سلطنت کرد و در سنه سیصد و چهارم در امل وفات کرد
و عمرش نود و نه سال بود آنهی و کیفیت وفات اطروش در بیست و بیستم شعبان خواهد آمد انشاء الله تعالی
واقعه سی و پنجم در روز اول محرم سنه سیصد و یک هجری صاحب بحرین وارد شد در بصره و عسکر
مفلحی امیر بصره را بقتل رسانید چنانکه در کتاب مروج الذهب مسطور است **واقعه سی و ششم**
در این روز سال سیصد و شانزدهم هجری ابو طالب قرطبی بجانب رجبه رفت و بسیار از مردمان انجازه از آن
قصر چنان در بادیه ممان انداخت و جمعی از لشکریان خود را بسوی جزیره روان ساخت تا منوطنان آن بلده را
غارت نمودند که اهل هر خاندانی در سال یکدینار بخزانة ابو ظاهر رسانند بتفصیلی که در تاریخ جید السیر
مستور است **مؤلف گوید** که شرح حال ابو ظاهر و قرامطه در بسیار از مواضع این کتاب مذکور خواهد
شد **واقعه سی و هفتم** در تاریخ سنه ملوک الارض مسطور است که در آخر سال سیصد و بیست
و بیست هجری ناوا بل سیصد و بیست و چهارم از جهة قحطی و خشکسالی بسیار جماعه و گرسنگی مردم را

﴿اَوَّلُ حَجَرٍ﴾

(۴۵)

صاحب ضات گوید که او امام و پیشوای عظیم المقدار بود در علم و زهد و اصل او از انجمنان است بفتح هیره و سکون
راء و غین معجمه مکسوره و باء مثناه و ان ناچه بنش از نواحی پشاور که در آن قریه ها و مراعی هست و
همان کتابست که از غنای مذکور به پشاور آمد و اصول و فقه را در نزد امام الحرمین ابی الخالی جوینی خواند
بسوار غنای برگشت و چند سال در اینجا قضاوت کرد و پس از آن بسفر حج رفت و مشایخ چند بلاد و حج
و عراق و جبال ملاقات نمود و از ایشان استفاضه کرد و هم فاضله نمود و چون از مکه برگشت روزی بعنوان
زیارت و دیدار وارد شد بر شیخ عارف شیخ حسن سمنانی که شیخ زمان خود بود و شیخ او را وادار نمود بر
مناظره پس او ترک مناظره کرد و خود را از قضاوت عزل نموده از آنجا اختیار کرد و از مال خود برای صنوبر بنا
بنیاد کرد و در آن قامت نمود و مشغول بود به تصنیف و مواظبت بر عبادت تا آنکه در اول محرم سنه مذکور
وفات یافت **واقعه چهل و دوم** در روز اول محرم سنه پانصد و سی و هجری سلطان صلاح الدین
یوسف بن ایوب از دمشق بیرون رفت بقصد فتح بیت المقدس خلاصه تاریخ بیت المقدس را بنده بنده
او را از زمان بنابر آنچه در کتاب اخبار الدول مسطور است بدینمقال است که اول کسی که مسجد بیت المقدس را
بفرمان خدای عز و جل بنا کرد اسرافیل ملک بود و بعد از آن سامر بن نوح از بنیاد نمود و اول کسی که دیوار
آن مسجد را بر آورد و در آن سکنه نمود افریدون بن اقیان بود و از ملوک فرس که بدعوت هود پیغمبر ایمان آورد
بود و چون خدا تعالی حضرت راود را امر فرمود به بنای مسجد قصه آنحضرت بنفسه بنا شد و بنای آن شد احجام
و سنگهای گران بردوش میگرفت و بمخارنات اخبار و علمای بنی اسرائیل بمجد نقل میفرمود و قبل از آنکه مسجد تمام
رسد انجناب ار فانی را و داع گفت فَاَوْصَ وَ لَكَ سُلَيْمَانُ اَنْ يُّبْنَى بِنَاءَهُ بِسِ الْجَنَابِ وَ صِبْتُ نَمُود بِنَزْدِ خُودِ
حضرت سلیمان که آن بنا را با تمام رساند مر و بیت که چون سلیمان خواست شروع نماید به بنای بیت المقدس
حکامه ان رجس و عفارین و بزرگان شیاطین را جمع نمود و فرقه از ایشان را کماست بنای مسجد فرقه را
مامور داشت بتراشیدن ستونهای سنگی بزرگ و حمل نمودن بسو مسجد و فرقیای غوصون فی البحر قیچر چون
مِنْهُ الدُّرَّ وَ الْمَرْجَانُ مِثْلُ بَصِيَّةِ النَّعَاقَةِ وَ بَصِيَّةِ الدَّجَاجَةِ فَرَزُوا بِهِ الْمَسْجِدَ وَ فرقه از ایشان را امر
فرمود بغواصی که در دریا فرو میفرستند در و مرجانهای بیرون میاوردند به بزرگ تخم مرغ و تخم شتر مرغ و مسجد
را با آنها زینت می نمودند و آنچه که از تخم مرغ کوچکتر بود بمنزله دیش در بنا میگذاشتند و فرقه دیگر بمحار
میفرستند و انواع جواهر و گوهرهای قیمتی را میاوردند برای زینت مسجد و انبث الله له شجر تین من عند
باب الرحمة احد هاتین الذهب والاخری تینت الفضة على صفة الرمان وكان يترغ منها في كل
يوم مائة رطل ذهباً ومثله فضة فبناه لبنه من ذهب ولبنه من فضة وصنع له دودرخ و درخت و پناه

بنا شد و بنای آن شد احجام و سنگهای گران بردوش میگرفت و بمخارنات اخبار و علمای بنی اسرائیل بمجد نقل میفرمود و قبل از آنکه مسجد تمام رسد انجناب ار فانی را و داع گفت فَاَوْصَ وَ لَكَ سُلَيْمَانُ اَنْ يُّبْنَى بِنَاءَهُ بِسِ الْجَنَابِ وَ صِبْتُ نَمُود بِنَزْدِ خُودِ

بنا شد و بنای آن شد احجام و سنگهای گران بردوش میگرفت و بمخارنات اخبار و علمای بنی اسرائیل بمجد نقل میفرمود و قبل از آنکه مسجد تمام رسد انجناب ار فانی را و داع گفت فَاَوْصَ وَ لَكَ سُلَيْمَانُ اَنْ يُّبْنَى بِنَاءَهُ بِسِ الْجَنَابِ وَ صِبْتُ نَمُود بِنَزْدِ خُودِ

نقشه
بالفتح شتر مرغ
تخم
دیش
بفتحین مرغ
خانه
تخم

(اول حجره)

(۴۶)

صفحه
نویس
انامه
باب التوحید

در میان لغات گوید که انجیل
و در بعضی اقسام که در میان
نیز نقل شده از اسم و از اسم
ها جمع کجیم و جوم و در
منتخب گوید که انجیل
و در میان در میان جامع
و در میان در میان جامع
گوید و در میان جامع
گوید که
در منتخب لغات گوید که
طریق با کسری هک و در
مبارز و مبارز و مبارز
از میان از میان و از میان
در میان حکم و در میان
از میان از میان و از میان
گوید که اول و اول و اول
آن قوم و آن قوم و آن قوم
و در میان از میان و از میان
بکار و در میان

برای حضرت سلیمان در نزد باب الرحمه که از یکی طلا میروید و از یکی نقره مانند ناز که در هر روز آنحضرت
رطل طلا و در و پست رطل نقره از آن در و درخت میکند و بیت المقدس را یک خشت طلا و یک خشت نقره بنا
کرد و چو از بنای آن فراغت یافت بطور انوار انواع جواهر و زینتها مزین نمود که از حد و وصف بیرون بود
در میان بیت المقدس مقرری هزار قاره ترتیب داد که در هر شبانه روز از خوانندگان و عبادت کنندگان
بنی اسرائیل در آن مسجد مشغول بعبادت خدا باشد و ساعتی نباشد مگر آنکه در آن عبادت شود و در آن
وقت ارتفاع قبه صخره هجده میل بود و در بالا لای قبه اهوای از طلا نصب کرده بودند که چشمهای او از دانه
باقوت احمر بود که زنان اهل بلقا که در سه منزله بیت المقدس بودند بروشنای آن و پیمان میبردند و این
بنای آنحضرت سلیمان در مدت هشت سال با تمام رسانید و آن بناء عظیم بدان هیئت باقی بود تا زمانه که بخت
النص باشد و هزار علم داخل شد در بیت المقدس از بنی اسرائیل آنقدر کشت که آنها را نیست و فانی گردانید
و آن بنای اخیاب کرد و احتمل منه ثمانمائة عجله ذهباً و فضة و جواهر و نفله الى مدينه رومه و هشتصد عجله
طلا و نقره و جواهر از بیت المقدس حمل کرد بشهر رومه و امر جنوده آن بملاء کل واحد منهم تراباً
و بقصد فر في المدينه حته محبت اثارها و لشکر خود را امر نمود که هر يك از آنها سپر خود را پرا ز خاک نماید
بیت المقدس بریزند تا آنکه اثار آن بکلی محو شد و از زمانیکه حضرت داود بیت المقدس را بنا کرد تا آنوقت
که بخت النص از اخیاب کرد چهار صد پنجاه و چهار سال گذشت بود و بعد از این خرابی همچنان مانند بنا
زمانیکه بکفر از سلاطین فرس که آنرا کوشک میگفتند از بنا کرد و در همان کتاب آورده که بیت المقدس
مرتبه خراب شد و کوشک مذکور از بنا کرد و بعد از آن معمور بود تا زمانیکه طبطوس از اخیاب کرد و این محراب
روم بود و بعد بتدریج معمور شد و بود تا زمانیکه هیلان بن مارد و فسطاطین از اخیاب نمود و آن تخریب
بود و بعد از آن عمر بن الخطاب از تعمیر نمود و آن عمارت چهارم بود و بعد از آن نیز خراب شد و ولید بن
عبد الملك از او را و در این عمارت پنجم بود که الان باقیست و چون ابو عصبه بمأمون بن عمر بن الخطاب
بیت المقدس را فتح نمود عمر سوار بر اسب و بجانب بیت المقدس شافت تا نزدیک شد به سپاه روم در
انها گام بطریق سر هک سپاه روم کرده هزار نفر در تحت فرمان او بود بکفر با عنوان جاسوس فرستاد
بسوعمر باو گفت انظر الى ملک العرب و اخبرني بحبره نظر کن بسوی پادشاه عرب و مرا از حال او خبر ده فلما
قدم الرجل الى عمر اراه راجعا على فرسه و عليه جبة صوف مرقعة و هو يتقبل الشمس بوجهه و محلاته في قبة
السر و هو يدخل بيدها فيخرج فليق خبز يابس يسمونها من اللبن و يلوونها كما چون جاسوس بطریق بنزدیک
عمر رسید او را دید که بر اسب سوار است و جبهه پشمینه و صله خورده در بر او است و در خود را بسوی آفتاب

(اگر دانید)



(اول محرم)

گردانیده و توبه اسبش را بر قریوس بن او بخته دست در آن توبه میبرد و پاره هاشم نان خشک از میان
 آن بیرون میآورد و گاه از آن دور میکند و میخورد پس چون از مرد بگشت بسوی طبرستان را و را خبر داد از
 حال عمر گفت قد تم الامر فليس لنا بخارية هذا طاقة اعطوه مايشاء فتحو له ابواب المدينة ودخلها
 بدرستیکه امرها تمام شد یعنی غلبه او بر ما معلوم شد ما را طاقت بخاریه با چنین کسی نیست آنچه خواهد
 با و تسلیم نماید پس در هله شهر را باز کرد و ندع عن الشکر عرب اخل شد و بیت المقدس را در تصرف مسلمان
 در آورد و تصرف مسلمان در آن استمرار یافت ناسنه چهار صد هشتاد و دو م هجره که فرقه افرنج از آن
 مسلمان باز گرفتند بعد از آنکه چهل و چند روز آنرا محاصره کرده بودند و قریب هفتاد هزار نفر از مسلمان
 در مسجد بقتل آوردند و انقدر ظروف طلا و نقره از بیت المقدس بردند که از حد حصی بیرون بود و طرا
 و فواحی بیت المقدس همه را تصرف نمودند و مدت نود و یک سال در تصرف ایشان بود تا اینکه سلطان ملک
 ناصر صلاح الدین یوسف بن ایوب بن خدای نصرت داد و چون او غریب بیت المقدس را تصمیم نمود در روز
 اول محرم سنه پانصد و سه از دمشق بیرون رفت و از سواحل شروع بچنگ نمود تا رسید بعسقلان که شهر است
 در ساحل شام و فتح بیت المقدس را قصد داشت و بسیار شیخان و ابطال و رجالیکه در بیت المقدس
 بودند و از جهة اینکه اینجا پای تخت نصاریه بود و فرقه افرنج بر آن احاطه داشتند جرأت نمیکرد با شور و
 ثا آنکه جوانان از مسلمان اهل شام که در بیت المقدس اسیر گفایر بودند این بابا را از لسان حال بیت المقدس
 سلطان مذکور نوشت يا ايها الملك الذي لمعالم الصلبان نكس جاءت اليك رسالة
تسعي من البيت المقدس كل المساجد طهرت وانا على شرفي منجس چون سلطان این بابا
 خواند غمناک شد و او را گرفت و در همان ساعت اهنک بیت المقدس نمود و در روز یکشنبه پانزدهم ماه
 رجب در جانب غربی بیت المقدس زول کرد و در روز جمعه بیستم ماه مذکور منقل شد بجانب شمال و اینجا
 را معسکر خود قرار داد و امر نمود خیمها و ابریا کردند و از اینجا نصب مجانب کرده امر را بر افرنج مضیق نمود تا
 آنکه در روز جمعه بیست و هفتم ماه رجب افرنج با مان امداد بیت المقدس را تسلیم او نمودند و سلطان
 بهیئت متواضع داخل مسجد و اول امر نمود که محراب مسجد ظاهر نمایند که انفرقه ضاله از امستراح خود
 قرار داده بودند و صخره شریفه را بطور در زبر خاک کرده بودند که هیچ جائی از ظاهر نبود و در بالاین آن
 کتیبه و مدح ساخته بودند پس سلطان علیه الرحمه امر فرمود تا نقاب قراب از آن بر گرفتند و از ظاهر نمودند
 و در همان کتاب از کتاب مرآت الزمان نقل کرده که چون عیبد الله ملک مروان بر سر سلطنت نشست تا
 هفت سال خراج مصر را میفرستاد برای تعمیر بیت المقدس و از سال شصت و هفتم هجره ناسنه هفتاد و دو

(۴۷)
 نصرت جاسوسین
 پادشاه و مایعین
 الخطاب
 قال الجمع الارض المقدسه
 المطهره بين المقدس لانه
 كان من اول الانبياء و كان
 المؤمنون و بيت المقدس
 بشد و تخلف الله بطنهم
 من الذنوب بنه سليمان
 بن داود و النسبة اليه مقدسه
 كجلیسی غنه
 معقل بالفتح ثانه
 جبر جمع منامه فخر
 صلیب جوی است که
 نرانیان دارند بدین شکل
 بغارت آنرا احاطه میکنند
 صلیبان بالضم
 ن و ز فین ملک
 جبر و فین ملک
 با صحن فتح بیت
 المقدس

﴿اول محرم﴾

﴿ ۴۱ ﴾

بماریت آن پرداخت در رهای مسجد بصفایح طلا و نقره استوار کرد و چون ابو جعفر منصوب بخلاف رسید امر کرد انصافایح را از درهای مسجد کنند و اظهار اسکند زده در تعمیر جانب شرقی و غربی مسجد که از زلزله خراب شده بود صرف نمود و بعد از آن مرتبه دیگر نیز زلزله شد و بنای منصوب منهدم گردید و همچنان خراب بود تا آنکه مهنگ عباسی آمد از تعمیر نمود و او از طول مسجد گرفت و در عرض آن افزود پس طول مسجد هفتصد و هشتاد و چهار ذراع قرار داد و عرض آن را چهارصد و پنجاه و پنج ذراع و سنک صخره سی و سه ذراع در پشت و هفت ذراع است **واقعه چهل و سیم** در کتاب وقایع الاعیان و روضات الجنات است که در روز اول محرم سنه شصت و سی و دو هجری شیخ شهاب الدین عمر بن محمد سهروردی شافعی صوفی در بغداد وفات کرد و در روز دوم محرم در رفته دفن شد و بقول صاحب مجالس المؤمنین در وقت وفات نو سال عمر داشت و تولدش در اوایل رجب یا اوایل شعبان سنه پانصد و هفتم در سهروردی اتفاق افتاد سهروردی بضم و فتح سین و را و او شهر کوچکی است در جبال نزدیک بزنجان و در مجالس المؤمنین گوید که اگر چه کینش ابو حفص و نامش عمر است لیکن از اولاد محمد بن ابی بکر است که نسب و پیغمبر دارد و واسطه میسر با ابی بکر صدیق و مرجع ارباب طریقت بوده و از کسانیکه در خدمت او را نموده شیخ سعدی است و او دو کلمه از رضا پادشاه شجر در بستان خود نقل نموده که بعضی از ادوین شعر را آورده ﴿ بطف بوشانش گفته سعدی ﴾ رویندم داد شیخ سهروردی ﴿ یکی بر عیب مردم دید مگشا ﴾ دو مرتبه هرگز از خویشند و در مجالس المؤمنین آورده که شیخ سهروردی بخدمت بسیار از مشایخ رسیده و مدتی با بعضی از ابدال در جزیره عبادان بوده و خضر یاد را یافته و در وقت خود شیخ الشیوخ بغداد بود و ارباب طریقت از دور و نزدیک استغاثه حقایق و معارف از او میگرداند این کثیر در تاریخ خود آورده که در میان خلفای عباسی و ملوک از زمان بعضی اوقات طریقه رسالت بجا میآورد و او را اموال بسیار جمع شد و از ابی فقر اقامت نمود و در وقتیکه عزیمت حج نمود جمعی نا محض از فقر همراه او شدند و با همه طریق مرثیه و اغانت بجا میآورد **واقعه چهل و چهارم** در جزیره و مر از کتاب نهضة الجلیس آورده که در روز اول محرم سنه هفتصد و چهل و دویم هجری سلطان الملك الظاهر با حاکم بامر الله احمد بن مستکفی بامر الله مصر بیعت نمود و او خلیفه پنجم از خلفای بنی العباس است از آن پانزده تن که در مصر سلطنت داشتند در اخبار الدول مکتور است که مستکفی بالله در وقت وفات خود پسرش احمد را و لیعهد نمود بخلاف و چون مستکفی وفات یافت سلطان مذکور احمد را معزول کرد و با ابراهیم بن مستکفی بالله بیعت نمود و او را بخلیفه بنی نضار و او برخلاف باقی بود تا هنگام وفات سلطان در رسید

شیخ شهاب الدین عمر بن محمد سهروردی شافعی صوفی

کتاب نهضة الجلیس



¶ (أَفَلَمْ يَحْشُرُوا) ¶

†(29)†

عبد الملك الشبان

نار
چون فاضل عربی
اعمال لغت زبان
کذا فی زبان
جامع

پس در آنوقت سلطان از کرده خود پشیمان شد ابراهیم را از خلافت خلع نمود و با احمد بن مستکفی بیعت کرد و او را ملقب نمود بجاکر بامر الله و بنزد دهان کتابت که خاکر بامر الله رسوم خلافت را اجبا نمود و بر هیچ و طریقۀ پدران خود سلوک مینمود و خلافتش استمراریافت تا آنکه در سال هفصد و پنجاه و سه بمرض طاعون وفات کرد **واقعه چهل و پنج** در این روز سال هفصد و شصت هجری شاه شجاع هفت نمود بجانب کومان جهت انتقام عصاه اوغان و از سلاطین ال مظفر است و ایشان هفت تن بودند و مدت ملکشان از سنه هفصد و هجده تا سنه هفصد و نود و پنج هجری هفتاد و هفت سال بود که بحکم سوابق تقدیر بر دینان مرتبه سلطان یافتند در تاریخ گزیده در وصف شاه فرید گوید جلال الدین شاه شجاع بن محمد بن مظفر بن المنصور صاحب شوکت و جهاندار عالی همت و شهرناری قوی نخوت و بفضایان انوار علم و لمعان اطوار را اثر مغرور و مکرر شاهنشاهی اقل راهی تا انا سلطان عادل خجسته بهمار در سن هفت سالگی ابتدا تعلم فرمود و در سنه اثنه و اربعین که بنده الکی رسید از حفظ کلام الله فارغ شد و بفضائل علمی اشتغال نمود و در علوم و معارج بدجه رسید که همواره فضلاء و علماد در مجلس رفیعش حاضر میشدند از لطایف خاطر خطیرش بهره مند میگشتند و قوت حافظه اش بدرجه بود که هشت بدت عربی بیک نوبت یاد میکرد و نظم و نثر فارسی و تازی و مکتوبات و در سائل او در طرف عراق شهرته را در و علمای عصر و فضلاء دینی را در آن شرحی است و همواره همت پادشاهانه او در تعظیم سادات نامدار و علمای عالم مقدار و عدل گسترده و رعیت پرور و موقوف و مصروف بود از اشعار فارسی عذیبش در این مختصر شمه ذکر میگرداند و در

فصل و هنر و در و فور کمال و دانش و او دلیل باشد (شعر) -

[illegible]

و بعضی از ایشان

وَسَيُجَاءُ (وَسَيُجَاءُ) بِتِلْكَ



و سبب آن جهت انتقام عصاه اوغان و جرمًا بجانب کرمان هضت فرمود و دوسه روز بعد از آن متوجه کرمان شد
و دریم چند و عساکر او جمع شدند و از آنجا بجانب چغف متوجه شد و چون امرای هزاره خبر او یافتند بطرف
منوچان رفتند و در ده ترک تحصن جستند و عساکر شاه شجاع بظاهر منوچان نزول کردند و هر چند هوا بغایت
گرم بود و لکن تدبیر بجای توقف نبود و در مباردی حال شاه سلطان جمعی از نوکران خود را بقراولی بفرستاد و سر
کشته شدند شاه شجاع در غضب رفت و سوار شد و دشمنان بچنگ و قتال پیش آمدند و حریف سخت اتفاق افتاد
در زمان اوغان منهنز گشتند و بسیار کس از ایشان بقتل آمدند و آنجا که گوید اوغانیان با جمعی کثیر بر
آمدند و کوه را بنیادگان محکم کرده و دل بر مرگ نهاده در مقابل کوششی سخت نمودند و مپسر شاه شجاع
خست شاهی خود بمیدان ناخت و با آن لشکر که مانده بود بجزیر آمد و دشمنان را بفریب براند و روز دیگر مجمع بر
آمد و ناگهان از شام جنگ کردند و دیگر باره رفتند چون دیدند فایده نمیدهد روز دیگر علی الصبح زبان بضر

گشودند القصه بقیه این واقعه در کتاب من کور تبصیر لی ذکر نموده که این اوراق را گنجایش ذکر آن نیست
واقعه چهل و ششم هر چه صنایع الدوله در کتاب منظم ناصر گوید که چون امیر تیمور گورکانی در سنه
 هشتصد و هفتم هجری غریب ما و اواء التهر نمود روز چهارشنبه غره محرم که روز اول این سال است از نیشابور
 عبور نمود و پس از گذشتن از آب جیحون بشهر کش که مولد این پادشاه است و بحکم او عمارت پافنه رفت و از آنجا
 به قندهار آمد سفر موسوم به سوره ش هفت ساله با ختم و انجام رسید و در آنجا سفر از فرنگ بد بار امیر تیمور

آمدند و هدایای لا بقعه آوردند که از جمله پرده ها نقاشی ممتاز بود **و اربعه چهل و هفتی در روز**

اول حرمه سنه الفصد و هجدهم هجری متولد شد عالم محقق و فاضل مدقوق شیخ حسین بن عبد الصمد
والد شیخ بهائی و ه چنانکه در روضات الجنات و قصص العلماء مذکور است و نسب شریف شیخ مذکور
چنانکه در کتاب روضات فرموده منتهی می شود بخارث بن عبد الله اعوان الهمدانی که از خواص اصحاب امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بود و او همان است که امیر المؤمنین در مرض موتش بعبادتش امد و عرض کرد یا مؤمنان

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ بَدَا وَرَمَاتُكَ اسْتَمَرَّتْ بِهَرَارَةٍ هِيَ
الَّتِي فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الْآخِرَةِ وَآخِرِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا وَإِنِّي أَخَافُ مِنَ الشَّرْعِ الْكَبِيرِ وَلَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ
بِي وَأَخَافُ مِنَ الشَّرْعِ وَالْجُورِ عَلَى الصِّرَاطِ أَيْمُولَايَ مِنْ بَدَا سِتْرِكَ مِنْ دَوَاوِلِ دَوَاوِلِهَايَ الْآخِرَةِ وَ
الْآخِرِينَ دَوَاوِلِ دَوَاوِلِهَايَ دُنْيَايَ اسْمُكَ وَازْجَانُكَ وَقِيَامُكَ وَكُنْ شَيْئًا مِنْ صِرَاطِ مَبْتَرِسِمٍ وَنَهْدَانِمٍ كَمَا هُنَّ

چه قسم رفتار خواهد شد. (حضرت فرمود) :-

يَعْرِفُ فِي شَخْصِهِ وَأَعْرِفَهُ
بَعِيَّةً وَأَسْمَهُ مَا فَعَلَا
وَأَنْعَنْدَ الصِّرَاطِ مُعْظَمُهُ
فَلَا تَخْفَ عُمْرُهُ وَلَا أَزَلَا

أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تَوْقُفُ لِلصُّورِ ذُرِّيَّةُ لَا تُفَرِّقُ فِي الرَّجُلِ
ذُرِّيَّةُ لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ لَهْ جَبَلٍ أَوْ جَبَلٍ مُنْصَلَا

عل
بارگان
چو اسماء حافظ و
خرانه دار
برهان
جاسع

عبدالمجيد بن عبدالمجيد

در قصص العلماء گویند
همان بفتح هاء و سكون
مهم اسم است بر اقبيله
منه



(اول محرم)

(۵۱)

در این روز
مجلس است
در این روز

قال صاحب الروضات
صهر مثل جدر و بضم
هم گفته اند شهر است
بین خوزستان اهواز و
جبل که بین آذربایجان و
عراق عرب واقع شده

در این روز
مجلس است
در این روز

جمع بضم جیم فتح با
موحد قرینه من قره
جبل عامل کذا فی الروضات

استبک من بار علی ظمیا تخاله فی الحلاوة العسلا و در کتاب قصص العلماء آورده که شیخ بزرگوار
مدکور از فضلاء نلامه شهید ثانی است چند کتاب از تالیفات اوست کتاب چهل حدیث و رساله در
براهل و سوس که از عقد حسنی نام نهاده رساله تحفه اهل ایمان در قبله عرفان عجم خراسان و در آن
رساله در شیخ علی بن عبد الغالی کرکی کرده چه شیخ علی ایشان را امر کرده که حدیث را در میان دو کف قرار
دهند و تغییر در محراب بسیار را با اینکه طول این بلاد زیاد بر طول مکه است بزادنی بسیار و همچنین
عرض این بلاد پس لازم آید انحراف ایشان از جنوب بسو مغرب با انحراف بسیار و از تالیفات او کتاب طه سینه
است که برای شاه طهماسب شش و شرح بر الفیه شهید اول نوشته و رساله در صلوة جمعه و ازاد شرح
ذکر نموده و چون انجناب از بلاد جبل بلاد عجم آمد پسرش شیخ بهائی هفت ساله بود و بسو خراسان سفر کرد
و مدتی در هرات ماند و در آنجا شیخ الاسلام بود پس بسو بحرین آمد و در آنجا رحلت کرد و عمر او شصت
و شش سال بود انشاهی مؤلف گوید که وفات شیخ حسین صاحب ترجمه مذکور در هشتم ربیع
و وفات پدرش شیخ عبد الصمد در نیمه ربیع الثانی و وفات پسرش شیخ بهائی در دوازدهم شوال هر یک
در محل خود ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی **واقعه چهل و هشتم** در روز اول محرم سنه
هفصد و سی و سیم هجری عالم غابد محدث شیخ حسین بن مفلیح صهری در سلیمان باز که قریه ایست از قریه بحرین
وفات کرد و عمر او زائد بر هشتاد سال بود و او را تصنیفات رسیقه ایست از آن جمله کتاب المناسک الکبری
و کتاب مخاسن الکلمات فی معرفه النبیان است قال صاحب کتاب مشایخ الشیعه بعد ذکر هذالرجل
فیما نقل عنه بعنوان الشیخ الفاضل نصیر الحق و المله و الدین حسین بن مفلیح بن حسین الصهری ذوالعلم
الواسع و الکرم التامع صنف کتاب المنسک الکبری الفوائد و قد استفدت منه و عاشت به زفانا طویلا
بنیف علی ثلاثین سنه فزانت منه خلقا حسنا و صبرا جمیلا و ما را انت منه زله فاعلمها و الا صغیره اجتمع علیها
فضلا علی البکیره و کان له فضائل و مکرّمات کان یختم القرآن فی کل لیله الاثنین و الجمعه مره و کان
کثیر التواقل المرتبه فی البوم و اللیله کثیر الصوم و لفد حج مرارا متعدده تعاهد الله بالرحمة و الرضوان و
اسکنه تجو حه الجنان کذا فی روضات الجنات **واقعه چهل و نهم** موافق مسطورات روضات
الجنات در روز اول محرم سنه هزار و بار و دهم هجری شیخ حسن بن زین الدین شهید ثانی در سن پنجاه و دو سالگی
در جمع کفریه ایست از قریه جبل عامل وفات یافت و هاتحاد فن شد و ابن شیخ از وجوه علماء فقهاء امامیه
و اولاد و احفاد و از فقهاء میباشد و در زمانیکه پدرش شهید ثانی کشته شد انجناب چهار ساله بود
و بعضی گفته اند در انوقت هفت ساله بود و در دوازده سال نیز گفته اند و مادرش دختر عالم فاضل شیخ محمد

(الدین)



(اول مجلد)

(۵۲)

الدین بوده و انجناب دایه سید محمد صاحب مدارک است از شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن نواده شهید ثانی
نقل شده که جدّم شیخ حسن و خواهرزاده اش سید محمد صاحب مدارک مانند دو فرس رهان و دو رضع یک
لبان و مقارب در سنّ بودند و بین شیخ و صاحب مدارک فرقی در وقت نظر است چه شیخ نظرش ادقّ و جتّ
او در علوم بیشتر بود و مادامیکه این دو بزرگوار زنده بودند هر یک زودتر بمجد میفرستادند بگره با و
افتدا میکرد و اگر کسی از احدی سؤال میکرد اگر آن مسئله را استخراج کرده بود فوّه میداد و اگر استخراج
نکرده بود بآن دیگر حواله میداد و مردم را ترغیب میدادند بگره میفرمود و در مجلس درس بکدیگر حاضر میشدند
و آن دو بزرگوار هر دو شریک بودند در قرائت بر مشایخ و از جمله مشایخ اجازه ایشان سید علی بن ابی
الحسن است که والد صاحب مدارک است و سید علی صایغ و شیخ حسین بن عبد الصمد که پدر شیخ بهاء است
و ایشان همه روایت میکنند از شهید ثانی و شیخ حسن از پدرش شهید ثانی بلا واسطه نیز اجازه دارد و ظاهر
اینکه آن اجازه را در صغرسق او نوشته است و از جمله اساتید صاحب معالم و صاحب مدارک ملا احمد مقدّس
اردبیلی است پس ایشان از بلاد خود بعراق آمدند و بنزد ملا احمد قرائت میکردند و کم قرائت میکردند و
گاهی شرح شمسیه را بنزد او میخواندند و مجتّ را تمام نکرده بمجتّ دیگر رجوع میکردند و شاگردان ملا احمد
ایشانرا استهزاء میکردند پس ملا احمد گفت که زود است که میبینید مصنفات ایشانرا پس چون ایشان
بیاد خود رجوع کردند شیخ حسن معالم را فوشت و سید محمد مدارک را تصنیف نمود و بعضی این کتب را
بعراق آوردند و این قبل از وفات ملا احمد اردبیلی بود و این دو بزرگوار بزارث شهید مقدّس شرف
نشدند که مبادا مکلف شوند بدیدن شاه عباس اول و حال آنکه او عادل سلاطین شیعہ بود و تصانیف
شیخ همه در نهایت تفعیح و تهذیب است مانند کتاب مشفی الجنان در احادیث صحاح و حسان و آن چند مجلد
و از آن کتب عبادات بیرون آمد و کتاب معالم الدین و ملازم المجتهدین و از آن مقدّمه در اصول ظاهر شد
و کتاب معالم کالمس فی رابعة النهار بدرجه اشتهار و محلّ تدريس و تدریس فضلاء نامدار و طلاب است
و دیگر مشکوة الفول السدید در تحقیق اجتهاد و تقلید و رساله اثنته عشریه در طهارت و صلوة و زکوة
آن بزرگوار این بود که هرگز پیش از قوت بکهنه و با یکماه جمع نمیکرد برای اینکه با فقر امواته نماید و فقراء
از فعل او شلی جویند این است خلاصه حاصل آنچه که در کتاب و روضات الجنات و قصص العلماء در این باب
نگاشته شده و ولادت شیخ حسن در بیست و هفتم رمضان المبارک و شهادت پدرش شهید ثانی در پنجم ربیع
الاول ذکر خواهد شد انّتم واقعه پنجاهم بنابر مسطورات کتاب ناسخ التواریخ و منظم ناصری
در شب سه شنبه غره محرم سنه هزار و دویست و سه هجری شاهزاده یحیی میرزا فرزند فتحعلیشاه قاجار

مقام الدین

مجلد اول



باب بیست و نهم
در فضیلت
امام علی علیه السلام

متولد شد در منظم ناصری در ترجمه احوال شاه مزبور گوید که از خصایص آن پادشاه رضوان جایگاه کثر
اولاد است که ذکورا و اناثا در بیست و شصت نفر از صلب آن شهریار ناجور بعرضه عالم قدم نهادند یکصد
و پنجاه و نفر از ایشان در زمان حیات پدر بچشم دیدار و در نسخ التواریخ در تعداد اولاد خاقان مغفور
گوید که پسر چهل و سیم فتحعلیشاه بچشمی میرزا است و او را یکتن دختر باشد **واقعه پنجاه و یکم** در کتاب
لاحقه ملیه اسلامیه مطبوعه است که در روز اول محرم سنه هزار و دویست و سی و پنج هجری علی محمد رئیس بابیه
متولد شد اولاد عمو را نام و خاصه اهل اسلام بدانند که این فرخنده یافتگان مضله غیر محقه چهار فرقه اند
(۱) بابی (۲) ازلی (۳) بهائیه (۴) ناقضه و هر یک رئیس دارند رئیس بابیه علی محمد پسر میرزا رضا به بزاز
شهر از می شاگرد سید کاظم رشتی است و مادرش خدیجه است بابیان او را صاحب الزمان و باب علم نبی و صاحبقران
جدید و مظهر الحقی و نقطه اولی و طلعه اعلی و گاه خدا و وقتی پیغمبر و زمانه امام دانند و رئیس از بابیه میرزا بچه
نوری برادر میرزا حسنعلی شیعی مانند و آن است که ملقب بصبح ازل و مخاطب بحضرت ثمره و مدعو به منظر مهر
الله است که ده سال رئیس بوده و میرزا حسنعلی مرجع او بوده و رئیس بابیه میرزا حسنعلی بوده اول القبر
او ایشان بوده بعد از اجمال ابی و جمال قدم و جمال اقدس و بهاء الله و ظهور الله گویند و رئیس ناقضیه
محمد علی ملقب به غضن الاظم برادر عباس افندی عبدالمها پسر میرزا حسنعلی است که بعد از مردن او
پسرش عباس افندی گفت خلیفه پدر منم و محمد علی گفت منم و گاهی گفتند هر دو شریکیم و هر فرق از بعه
یکدیگر را تکفیر کرده و دروغگو شده و ابو جهل دانسته و جمال نامیده اند و الحقی که هر چهار در ایندعو
صادقند قال الله تعالی انظر کیف کذبوا علی انفسهم وصل عنهم ما كانوا یفترون مؤلف گوید
که ظهور دروغ علی محمد باب در بیست و پنجم جاری الاولی و دستگیر شدن او در بوشهر در شانزدهم شعبان
و هلاکتش در بیست و پنجم شعبان ذکر خواهد شد ان شاء الله **واقعه پنجاه و دویم** بموجب مسطور
نسخ التواریخ در روز یکشنبه غره محرم سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری فتحعلیشاه قاجار در
چمن قهبر که از چهار محال است فرود شد در سفری که از دار الخلافه طهران بقصد اصفهان میشتافت
و در ناوینج منظم ناصری نیز این واقعه را در این روز رقم نموده و در نسخ مجلد قاجاریه آورده که در روز
پنجشنبه ششم ذی الحجه شاهنشاه ایران فتحعلیشاه قاجار بقصد اصفهان از دار الخلافه طهران خیمه
بیرون زد و از راه قم عبور کرده نا اراضی کمره کوچ بر کوچ برفت شاهزاده حاکم السلطنه و شیخ علی میرزا
و محمد حسین میرزا از ولایت بروجرود و ملا پرویز و کرمات شاهان بحضور پیوستند و غلام حسین خان سپهسالار
که فرمان گذاران اراضیه بود در مین بانه پادشاه و مهر بانه بزرگان درگاه و علف و ازوقه سپاه خود

سوره انعام
آیه ۲۴

باب بیست و نهم
در فضیلت
امام علی علیه السلام



داره نکرد بعد از چهارده روز که لشکرها در آن اراضی انجمن شدند شهریار ناجدار شاهزادگان را راضی
انصراف داده از آنجا راه برگرفت و از گلیا پکان و خونسار طی مسافت فرموده یکشنبه غره محرم سال هزار
و روپست و چهل و هفت هجری در چین قهبره که یکی از چهار محال است فرود شد و از آنجا عبد الله خان
امین الدوله را بجهت دفع حساب مملکت فارس روانه شهر از فرمود و او در قشقه پادشاه زاده حسین علی
میرزا فرما نفرهای فارس که بقصد تقبیل سده سلطنت پیشافت باز خورد و شاهزاده را بجانب فارس
مراجعت داد و شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله با اعیان اصفهان بدرگاه شاهنشاه آمدند
و پیشکش خویش پیش داشتند این هنگام فرمان رفت که نایب السلطنه از کرمان پوسنه حضر کردند و
حسین خان سردار ابرو را از حکومت چهار محال و نظم قبائل بختیاره برگماشت الفصه بقیه آن در اول
ماه صفر که خواهد شد ان شاء الله تعالى **واقعه پنجاه و بیستم** در روز اول محرم سنه هزار و روپست و شصت
و چهار هجری شاهزاده حاتم السلطنه با سپاه خود در کنار غره سبز وارد فرود شد و تفصیل این احوال بطور
تلخیص و تلیف از تاریخ التواریخ بدینموا است که در روز پنجم ذی الحجه بر حسب فرمان شاهنشاه ایران
ناصرالدین شاه قاجار شاهزاده سلطان محمد میرزای حاتم السلطنه با سه هزار و روپست تن سواره و چهار هزار
و سیصد و سیزده تن پیاده از دار الخلافه طهران بیرون شدند تا بنظم مملکت خراسان پردازد و حسن خان
سالار را عرضه هلاک و در فارس از پس حاتم السلطنه بن لشکر و اباهجده عراده توپ و یک هزار بار قورخانه
بر داشته طریقی خراسان پیش داشت و طی مسافت کوه نا شاه رود براند پس از ورود بشاهرده از نور محمد
خان سردار که اینوقت در نیشابور جای داشت مکتوبی رسید که حمزه میرزای حاتم الدوله در ارک مشهد
ناب درنگ نپاوده طریقی هرات برگرفت و کارداران دولت از این پیش مراگفته اند که اگر حمزه میرزا از هرات
شد با فتم شمارا الکی فرستم تا بهرون خاك خراسان او تراق کنيد و گوش بر فرمان جدید بدارید حاتم
السلطنه جلالتی کرد و این سخن را وقتی نكداشته شتاب زده راه برداشت و بقدم عجل نامر بنیان براند
مر بنیان از فرصت خویشتن داره بدست نشد ناچار در مقام پذیرائی برآمدند و در روزه علف و اذوقه
سپاه و اخاضه کردند پس از در و روز از آنجا کوچ داده غره شهر محرم الحرام در کنار غره سبز وارد سر پرده و
کرد و مردم شهر او را پذیرائی نفرمودند و ابواب شهر را استوار بر بسته تفنگچی و شمشیرچی بر فراز برج و باره
نشاند حاتم السلطنه مکتوبی چند بعلمای شهر و اعیان بلد رقم کرد مشحون بتخریص در تقدیم خدمت
پادشاه و اجتناب از عصیان و نگاه و بصیحت ملا حسین قاضی بشهر فرستاد امیر اصلا فغان پسر سالار از
قضیه آگاه شد و ملا حسین را مامور داشت با یکدست بر شاخ چنار بیاوینخت و بازخم چویش زحمت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و من الله على
الملك
الملك
الملك



(اول حجره)

(۵۵)

مؤید السلطنه
میرزا حسن خان
میرزا حسن خان

فراوان کرد القصه تبیه ان در پنجم حجره خواهد آمد و مقدار از او اخر این واقع را اینک در واقع بگذرد
 مینایم انشاء الله تع **واقع پنجاه و چهار** و موافق آنچه در تاریخ التواریخ مسطور است در روز
 اول محرم سنه هزار و دویست و شصت و پنج هجری شاهزاده حاتم السلطنه در خارج شهر مشهد مرثیه خوانا
 حاضر نمود از بهر سو گوار به حضر سید الشهداء علیه السلام حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام **مگشوفاد**
 که واقع جنگ و محاربه شاهزاده حاتم السلطنه با حسن خان سالار در مجلد قاجاریه بتفصیل مسطور است
 و ما با جمال ان الکفا مینمایم پس میگوئیم که چون شاهزاده حاتم السلطنه با سرداران لشکر از دار الخلافه طهران
 بیرون شد بغیر مشهد مقدس بشرحیکه اجال ان در واقع پیش گذشت هر جا کوچ بر کوچ رفت نادر نگار
 مشهد در خواجه ربیع که نیم فرسنگ نا شهر مسافت است فرود شد و میان شمال و مغرب او توافی کرد و در همان
 روز در برابر دروازه بالا خنایان و دروازه سراب لشکر بان سگره محکم بر آوردند فوج مخبران و فوج ماکوئ
 با چهار عراده توپ بدروازه بالا خنایان جا کردند و جعفر قلیخان سرتیب پسر اسکندر خان سردار با فوج
 قراجه داغی و فوج مراغه و چهار عراده توپ بدروازه سراب سکونت جست شاهان اینجا به بالشکر و عفرانلو
 و خراسانی و فوج ترشیز و چهار عراده توپ بدروازه فوقان رفت و در سپید ذراع دور از دروازه
 راست کرد و ساخته جنگ بنشست اما مردم شهر هر روز از شهر بیرون شده مصاف میدادند و روز مهاله
 مردانه میکردند گاهی قراولان لشکر اهلبیت میکردند و گاهی شکسته شده از دروازه ارك و پائین خنایان
 بیرون شهر میفرستند تا اینجا که گوید و هر روز حسن خان سالار و پسرش امیر اصلا تخان که ثانی بهمن اسفند
 بودند از بهر کار از بیرون شدند و بالشکر حاتم السلطنه افزون برد و بیست مصاف رزم دادند و بیست و
 از بامداد تا شامگاه دلهان سپاه بکار حوب و ضرب بودند و یکدیگر را با کمان و کندی میزدند و میخستند و
 حاتم السلطنه بدان شد که کار محاصره را بیکراستوار کند تا مردم شهر هیچ جانب بیرون نتوانند شد پس
 تن از شخایان مشهد قلینان برادر محمد خان قراقرز با جماعته از سر بازان گریه و هلهله و خوئ مأمور
 داشت تا قلعه خضر بیک را که نیم فرسنگ نادر و پائین خنایان مسافت داشت فرو گرفتند و در اینجا
 نشین کردند و روز دیگر فرمان کردند تا چراغعلینان و عبد العلیخان سهرنگ توپخانه و دو فوج سربازگان
 از موده از دروازه پائین خنایان راه قلعه عسکره داشتند و حاتم السلطنه از طریق کوه سنگی راه گرفت
 سالار چون این بدانت توپ و تفنگی و شمشیرهای خود را برداشته از شهر بدر شد و چون پلنگ غضبان سر
 راه بر حاتم به بیست و جنگ به پیوست و در گذشت از گرد و خاک چنان گشت که دوست از دشمن پدیدار
 نبود در اینوقت چراغعلینان و عبد العلیخان سهرنگ توپخانه و دو فوج سربازان گاه از قفای سپاه سالار

مؤید السلطنه
میرزا حسن خان
میرزا حسن خان

(سکر)



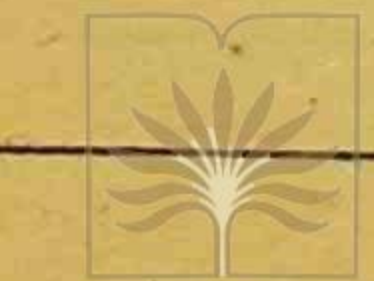
(اول محرم)

(۵۶)

سربد کردند و از دهان توب و تفنک تکرار برایشان بیاریدند و عبد العلیخان سهرنگ باصوالت
 هنک اهنک جنک همپکرد چند آنکه در میان جنک اوران نام بردار گشت مع الفصه چون سالار خورشید
 در میان دولشک و جوار یافت ناچار بمیان ارک گریخت و حاتم السلطنه راه قلعه عسکره برداشت و در اینجا
 عبد الباقيخان افغان پسر شمس الدین خان سردار با چهارصد تن سوار و دویست تن سرباز قرانی بخراسان
 باز داشت و باز گشت و حکم داد تا از چهار سو محاصره شهر را صعب و سخت کردند و محال سوختن سر حاکم
 و ارومه را نیز بخت فرمان آورد و بفرمود در لشکرگاه بازار و حمام و بانه بنیان کردند و چون غره
 محرم رسید از بهر هوگواری حضرت سید الشهداء حسین بن علی بن ابیطالب علیهما از در و درون دین مشی
 خوانان را حاضر داشت و ناز و غاشوراء کار سوگواران همی کرد و در پانزدهم محرم ششصد تن سوار افغان
 بمحکم پادشاهان و الی هرات از خراسان مشرفه رسید و بشکرگاه پیوست حاتم السلطنه اجازه تکرار
 سواران افغان که از پیش بملازم رکاب رسید بودند مراجعت هرات کردند و **واقع پنجاه و پنجم**
 در تاریخ منظم ناصر در ترجمه احوال شاه رضوانجا بگاه ناصر الدین شاه قاجار آورده که در اول محرم
 سنه دویست و هفتاد و شش هجری موکب هاپون در سلطانیته اقامت داشت و روز چهاردهم محرم
 بعزم شریف فرمایند از باباچان آنهاض فرموده روز پنجشنبه بیست و پنجم وارد چمن اوچان شدند و
 این مسافر تارکاب مذکور بتفصیل مسطور داشته هر که خواهد رجوع نماید و **واقع پنجاه و ششم**
 در روز و شنبه اول محرم سال هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری شاه مغفور ناصر الدین شاه
 قاجار لایحه را منظر لگاه موکب هاپون گردانید در آن ایام که بعزم سفر سعادت اثر خراسان و زیارت
 ارض اقدس میرفت بشرحیکه در تاریخ منظم ناصر مذکور است و **واقع پنجاه و هفتم** حرم
 صنع الدوله در تاریخ منظم ناصر در ذکر وقایع سال هزار و دویست و نود و هشت هجری آورده
 که در شب غره محرم این سال زائر کرماتیه سماء بنات خانم که زباده از بازده سال زمینگیر و ابله بود
 در روضه مقدسه حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف التحية والثناء بحسن توسل شفا یافت *
واقع پنجاه و هشتم و نیز در کتاب مذکور در ذکر وقایع سنه هزار و سیصد که سال آخر
 مجلد سیم انکب است گوید که ایچاد روزنامه مصور موسوم بشرف از اول محرم سنه هزار و سیصد
 بنده مؤلف و **واقع پنجاه و نهم** و نیز در همان کتاب در صفحه ماقبل آخر مجلد سیم آن در ذکر وقایع
 اروپا گوید روز سیزدهم ماه نوامبر که مقارن غره محرم است عید یک روز اول سال اول مائه چهار
 هجری با تشریفات زیاد گرفته میشود و **واقع شصتم** و این واقعه از وقایع ممتعه است

افغانی که در این
 شاه و سلطانیه

شفا یافتن
 کرماتیه سماء بنات
 حضرت علی



* (اقال حمر) *

(۵۷)

در روز نهم از محرم در روز
 نهم از ماه محرم در روز
 نهم از ماه محرم در روز

که در ذیل وقایع ماضیه ذکر می‌نمایم در روز اول محرم ابتدای لباس سبز پوشیدن اهل جید را یاد است
 در خانه کتاب طرائف الحقائق در ذکر مسافرت مؤلف آن بهند و شان و ذکر جید را یاد دکن آورده که چون
 جید را یاد نام چند ولایت معظم است برای متباز با ضافه گویند مانند جید اباد گجرات و جید را اباد
 سند و انجرا جید را یاد دکن گویند بر وزن وطن بلغت اهل هند جنوب مقابل شمال را گویند ولی در
 نوشتن دکن نویسند و چون در جنوب هند و شان واقع است میشود باین اسم خوانده شده باشد
 و بعضی گفته اند که این ولایت را دکن بن هند بن حار بن نوح اباد نموده بنام خویش مسمی کرد و آن ملک اعظم
 صوبه هند و شان است و مشتمل بر امصار و بلاد بیشمار و قصبات اباد و قلاع محکم و بقاع خرم و
 جبالش کم محد و دانت از مشرق بدرباره محیط و از مغرب بملک بمبئی و از شمال بداخله هند و شان و
 از جنوب بسرانند بیخ خلیج هند و اصل شهر قدیم جید را یاد تفریباً در و حصارش و فرسنگ پیش و در
 بیرون شهر جید از عمارت و باغ و برابر قدیم شده در آن اوقات از سرکار حکم بشماره خانه هاشد خان
 و داخل تحقیقا چهل هزار باب خانه و پنج لک و نیم نفر بیابشماره نفوس را گفتند هوایش گرم و آب شامند
 اهالی آن از بازاران در غدر و نالایها جمع شود و ذرا عیش از برسات مشرب میکرد و در تابستان اگر
 بارندگی نشود ذرا عیش و نفوس تباه شود و در وسط شهر جائه است موسیقیها و منار و مسجد است معروف
 بمکه مسجد و اغلب ساکنین اند بار هند و آن و بعد مسلمانان و قلیلی اهل ایمان و طایفه نیراز مهتر
 و فارسین و مسیحیان و بالطبع فقیر دوست و غریب نواز و کم از دارند و با آنکه مذاهب مختلفه در آن ملک
 زیاده است در ارادت بخامرالعباده اختیار هستند در عشر اول محرم همگی محزون و لباس سبز پوشند
 و در شب عاشورا بر حسب معمول آن ملک مشعل زیاده برافروزند و حجرها سوزانند و فیلها زینت کنند
 و در کوچه ها بگردانند و جعبت غریبه شود و آنرا سواره نعل صاحب نامند و گویند نعل اسب حضرت
 سید الشهداء علیه السلام در خانواده نعل صاحب دست بدست رسد و از سرکار برای وارث او شهریه مقرر
 است و هر کس ند و رات بوی فرسند و در انشب مرا و اعیان شهر با تجملات بدر خانه نعل صاحب روند
 و باشکوه تمام بر فیل مخصوص سوار شده و نعل مبارک که غرق جواهر و بر علمی نصب است بدست گرفته و سمت
 چهار منار و مکه مسجد روان شود و تمام مشاعل و حجرها را در پیش رو نواب نعل صاحب بکشند و بخارا
 ارک حکومت توقیف نمایند و خصوصاً جید را یاد در بلند نشسته تماشا نماید و بعضی با انعام و خلعت دهد
 و با همین وضع عود نماید هنگام غریبه تماشا نمودیم انشی مؤلف گوید که بقیه قصه حال جید
 اباد در روز عاشورا و اجتماع زنان آنها بد و علی که معروفست بعلم بی در و وقایع روز عاشورا

* (ذکر) *



﴿أَوَّلُ حَجَرٍ﴾

﴿(۵۸)﴾

ذکر خواهد شد ان شاء تعالی و آنچه بیست و یکم و هی من الوقایع الالهیه موافق مسطورات
 تاریخ اعظم کوفه و مناقب مرتضوی در روز جمعه اول محرم قیام قیامت خواهد شد و در کتاب نزله
 المجالس قیام قیامت در روز جمعه دهم محرم مرقوم داشته در جزء اول آن در ذکر عاشورا گوید و فیہ تفوُّر
 السَّاعَةِ و از قرطبه نقل کرده که آنها نفوس در یوم الجمعة فی آخر ساعة منه و تفصیل این واقعه را اکابر مودّین
 با قلم بلاغت این چنین مرقوم داشته اند که چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه زینک جمل فارغ گشت
 و آنخاصمت بمقطع رسید صلاح چنان دید که لشکر بجانب کوفه برد فرمود تا منبره میان لشکرگاه بنهادند
 بر منبر ایستاد و حمد خدا تعالی بجای آورد و در محمد مصطفی فرستاد و خطبه طویله انشا فرمود و کلمه خدا
 در معنی آنچه میان او و میان انفس و از محاربت و محاصمت رفته بود بگفت در آن هنگام منذر بن جابر و العبد
 که در آن مجمع حاضر بود برخاست و از فتنه آخر الزمان از او سؤال کرد پس آنحضرت شرح فتنه که در آخر الزمان
 خواهد بود بداد و انواع عجایب غرائب که بعد از وفات مصطفی قیام قیامت وقوع خواهد یافت بگفت
 که در هر شهر چه فتنه رخ نماید و چگونه خراب گردد و منصف خرابی آن که باشد و چند واقعه واقعه و
 بر که واقعه در مشرق و مغرب هر را اخبار فرمود چنانکه مستمعان از هر گوشه بگریستند و بر کمال علم و
 فضل آنحضرت ثناها گفتند پس در آخر سخن بفرمود ای منذر من از رسول خدا صلی الله علیه و آله سماع دارم
 که قیام قیامت نگر در مگر باشر خلافت و بدترین مردم و آن در روز جمعه اول محرم خواهد بود باید که این
 خبر را حاضران بغائبان رسانند انگاه فرمود آنها الناس ترسیه از آن روز در خاطر فرا گیرید و در اعمال صالح
 و کارهای نیک سعی نمایند تا از جمله اشرار نباشید و از منبر فرمود لشکر باز آمد فرمود که بار بندید
 در کتاب قایع الشهور در توجیه قول حضرت که فرموده است قیام قیامت نگر در مگر باشر و بدترین مردم
 فرموده که اگر مراد قیامت کبری باشد جهش است که بعد از قیام حضرت قائم علیه السلام و بعد از انقضاء زمان
 رجعت مردم بفقر ابر میگردند از دین چنانکه در بعضی اخبار وارد است و در کتاب تنبیه الخواطر و نزله
 النواظر که معروفست بمجموعه و درام از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود قبل قیام الساعه
 برسل الله رجلاً باردة طيبة فقبض بها روح کل مؤمن و بقی شرار یتمها رجون تها رج الحیجر و علیهم تفوُّر السَّاعَةِ
 قوله تها رج الحیجر ای مختلطون اختلاط الحیجر و در مجلد چهارم بحار الانوار آورده که مدت ایام دنیا
 بعد از حضرت قائم عجل الله له الفرج شصت و شصت هزار سال خواهد بود و در مجلد سیزدهم نقل
 فرموده که عمر الدنیا مائة الف سنة لئلا الناس عشرون الف سنة و ثمانون الف سنة لئلا محمد علیه و
 آله یعینهم و دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال آن برای سایر مردم است و هشتاد هزار سال برای

از قیام قیامت
 در روز جمعه
 دهم محرم
 مرقوم شده

در کتاب
 قایع الشهور
 در توجیه قول
 حضرت که فرموده
 است قیام قیامت
 نگر در مگر باشر

﴿ اَوَّلُ حُجْرَةٍ ﴾

﴿ (۵۹) ﴾

اَلْحَمْدُ لَكَ وَرِثَةُ اَمَلٍ اِنْ حَضَرَ صَادِقٌ عَلَيْهِ مَنَقُولُ كَقَرْنٍ لِكُلِّ نَاسٍ وَارِثَةُ بَرَقُوتِهَا - وَ
 دَوْلَتَانِ اِخْرَا لَكَ تَهْنِئَةٌ - اَزْ بَرَايِ هَرِ فَرَقَةِ اَزْمَرْدِ مَانِ دَوْلَتِي اِسْتِ وِدَوْلَتِ مَادِرِ اِخْرَدِ نَبَا ظَاهِرِ خَوَاهِدِ
 شَدِ **مَوْلَتِ كَوِيدِ** كِه اِخْبَارِ وِرَوَايَاتِ دَرِ بَابِ عَمْرَدِ نَبَا دَرِ نَهَابِ اِخْلَافِ اِسْتِ وِمَتَوَانِ بُوَدِ كَرْدِ
 بَعْضِي اَزْ رَوَايَاتِ سَالِ كِه زَكِرْ شَدِ سَالِ مَحْصُورِ اَزَادِهْ شَدِ بَاشَدِ مَانَدِ رَوَايَاتِ كِه دَرِ غَيْبِ طَوَسِ رَهْ اَزْ
 حَضَرَ صَادِقٌ عَلَيْهِ اِسْتِ كِه فَرْمُودِ بِمَلِكِ الْفَاتِمَةِ عَلَيْهِ سَبْعَ سَنِينَ بِكُونِ سَبْعِينَ سَنَةً مِنْ سَنَتِكُمْ هَذِهِ
 سَلْطَنَتِ رِيَادِ شَاهِ خَوَاهِدِ نَمُودِ حَضَرَ فَاتِمَةُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهَا هَفْتِ سَالِ كِه اَنِ هَفْتَادِ سَالَتِ اَزْ سَالِهَا
 ثَمَّ **وَمَكْشُوفِ بَايِ** كِه اَزْ جِلَّةِ اُمُورِ بَرَا كِه خُدا وَنَدِ بَرِ مَرْدِ مَخْفِي وَ مَسْتُورِ دَاشْتِهْ وِ هَيْچِ مَلِكِ مَقْرَبِ
 وِ بَغِيْمِرِ مُرْسَلِي رَا بَرَا اِنِ اِطْلَاعِ نَدَادِهْ يَكِي وَ قَتِ قِيَامِ قِيَامَتِ كِه دَانَسْتِ وَ قَتِ اِنِ نَزْدِ خُدا اِسْتِ وَ جَزْ خُدا كِه
 نَمِدَانَدِ چنانكه در سورة مباركه احزاب فرموده **يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ اِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللهِ**
 اِي بَغِيْمِرِ سَوَالِ مِيكُنَدِ مَرْدِ مَانِ تَرَا اَزْ وَ قَتِ قِيَامِ قِيَامَتِ بَكُودِ رِجَوَابِ اِيشَانِ جَزَايِ نَبِيَّتِ كِه دَانَسْتِ
 وَ قَتِ قِيَامَتِ نَزْدِ خُدا اِسْتِ وَ غَيْرِ اَزْ خُدا اَحَدِ اَزْ اِنِ اِطْلَاعِ نَدَارَدِ دَرِ تَفْصِيْلِ رُوحِ الْبَيَانِ اَوْرَدِهْ كِه قِيَامَتِ
 تَجِيْرِ بِلَاعَتِ شَدِ اَزْ جِهَتِ اِيْنَكِهْ سَاعَتِ جَزْءِ اَزْ اِجْزَاءِ زَمَانِ اِسْتِ وَ تَشْبِيْهِ قِيَامَتِ بَا اِنِ اَزْ جِهَتِ سُرْعَتِ حِسَابِ
 اَزْ رُوزِ اِسْتِ چنانكه فرموده **وَهُوَ اسْرَعُ الْحَاسِبِيْنَ** پَسْ وَ قَتِ قِيَامِ قِيَامَتِ اِجْرَا خُدا كِي نَمِدَانَدِ وِلَكِيْنِ اَزْ اِجْزَاءِ
 مَسْتَفَادِ مِيشُودِ كِه قِيَامَتِ دَرِ چَرِ رُوزِ اَزْ اَيَّامِ فَاةِ وَ هَفْتِهْ رُوْ خَوَاهِدِ نَمُودِ اَمَّا هَفْتِهْ وَ مَاهِ كَدَامِ سَالِ خُدا
 دَانَدِ وِ سَيِّدِ جَزَا اَرْءِ دَرِ اَنْوَارِ نَعَانِيَةِ فَرْمُودِهْ كِه حَقِيقَتاً بَغِيْمِرِ خُودِ وَاَوْصِيَاءِ اَوْ رَا اِگَاهِ گُردَانِيْدِ اَزْ وَ قَتِ قِيَامَتِ
 وِلِ اِيشَانِ اَزْ جِهَتِ حَكْمِ وَ مَصَالِحِي اِسْتَعْلَمِ رَا اَزْ مَآ كِمَنَانِ نَمُودِنْدِ مَانَدِ بَعْضِي اَزْ عُلُومِ دِيْگَرِ اَنَشَأِ كَلَامُهُ رَهْ
 دَرِ تَفْصِيْلِ مَنَاجِ الصَّادِقِيْنَ اَوْرَدِهْ كِه اَزْ اَبْنِ كَعْبِ مَنَقُولُ كِه چُونِ وَ قَتِ حُدُوثِ قِيَامَتِ شُودِ مَرْدِ مَانِ
 غَافِلِ وِ بَغِيْمِرِ دَرِ بَا زَارِهَا بُوَدَا وِ مَعَامَلِهْ مَشْغُولِ بَاشَدِ نَا گَاهِ بِي بِيْنَدِ كِه رُوشَنَاءِ اَفْتَابِ زَا بِلِ گَرْدِ وِ
 اِيشَانِ دَرِ اَنِ جِهَتِ اَنِ شُونَدِ كِه اَفْتَابِ رَا چَرِ رَسِيْدِ وِ چَرِ حَادِثَةِ رَخْمُودِهْ نَا گَاهِ سَا وِرْگَانِ اَزْ هَمِ فَرُورِ بَرِنْدِ
 وِ دَرِ اِيْنِ اَنْدِ پِيْشِهْ بَاشَدِ كِه كُوهْ هَا دَرِ رُوزِي زَمِيْنِ دَرِ حَرَكَتِ اِيْنَدِ وِ چُونِ گَرْدِ بَرِ هَوَا وِرِنْدِ جَنَانِ دَرِ پَنَّا
 اَرْمِيَانِ گِرِيْنْدِ وَا دَرِ مِيَانِ پَنَاهِ بِي پَرِيَانِ بَرِنْدِ وِ دَوَابِ بِيكِدِ بِيكِرِ مَخْلُوطِ گَرْدِنْدِ وِ دَرِ اِنْتِجَالِ جَنَانِ بَا اَدَمِيَانِ
 گُوِيْنْدِ كِه مَآ بَرِ وِيْمِ وَا زَايِ مَعْنِي اِسْتِجَارِ كِنِيْمِ پَسْ بَرُونْدِ دَرِ دَرِيَادِ رِيَا هَا رَا بِيْتَدِ كِه اَتَشِ شَدِ مِيْدِ رَخْشَدِ
 وِ شَعْلِهْ مِيكُشَدِ وِ دَرِ اِشْنَاءِ اِيْنِ خَالِ زَمِيْنِ هَا وَا سَمَانِ هَا شَكَا فَنَهْ شُونَدِ پَسْ بَادِي پِيْدَا شُودِ وِ هَمِ رَا هَلَاكِ
 كِنْدِ وِ نَبَرِ دَرِ اَنِ كِتَابَتِ كِه چُونِ زَمَانِ دَرِ نَبَا بَا خُورَسَدِ وِ مَشْرِفِ بَرِ فَنَّا گَرْدِ اَمْرِ اَلْهِي دَرِ رَسَدِ كِه اَسْرَافِيْلُ دَرِ
 صُورِدِ مَدِ اَبُو هَرِيْرَةَ اَزْ رُسُوْلِ خُدا تَعَالَى رَوَا يَتَكْرَرِهْ كِه چُونِ خُدا تَعَالَى اَزْ خَلْقِ اَسْمَانِ وِ زَمِيْنِ بَرِ وَاخْتِ صُورَتِ

منهجي بنامه
 معنی بنامه
 معنی بنامه

منهجي بنامه
 معنی بنامه
 معنی بنامه



﴿ اَوَّلُ حَجَرٍ ﴾

﴿ ۶۰ ﴾

زین صوفی
تفسیر

بیا فرید و با سرافیل را روی از در زمین گرفت و چشم در زیر عرش گذاشت و او بد آنحال منظر است ناوقت
که فرمان الهی در رسید که در صورت مدابو هر چه گوید که گفتیم یا رسول الله صور اسرافیل چیست فرمود شاخه است
بزرگ که در آن مقابل چند آسمان و زمین است و در ارشاد القلوب از حضرت زین العابدین علیه السلام
منقولست که صور اسرافیل بکسر و در طرف دارد یکطرفش بجانب آسمان است و یکطرفش بسوی زمین و مابین
الطرف الأسفل الذی بل الأرض إلى الطرف الذی بل السماء مثل ما بین تخوم الأرض الشابعة فی فوق السماء
الشابعة و مابین طرفیکه بسوی زمین است تا انظر فیکه بجانب آسمان است بقدر مابین زمین هفتم است
تا بالا ای آسمان هفتم و فيه اثقاب بعدد ارواح الخلائق و بعدد ارواح خلایق سوراخ در آن هست
مؤلف گوید آنچه که از آیات قرآنی و احادیث ائمه علیهم السلام مستفاد میشود آنستکه اسرافیل چهار مرتبه
خداوند عالم در صورت مد نفخه اولی را نفخه فرج گویند که چون حقیقتا اسرافیل را امر فرماید که در صورت
از آسمان بر زمین آید و در نزد بیت المقدس رو بقبله میایستد و در صورت مد پس صدای از آن خارج
شود که از هول و هیبت آن هر که در آسمان و زمین است از ملائکه و انس و حیوانات چنان میترسند
و میپلرزند که از شدت ترس مانند آدمهای مست بر روی یکدیگر میافتند که اگر حقیقتا ارواح خلایق را از
اجساد ایشان نگاه ندارد در همان نفخه همه آنها میپزند و با همه انشاد و درواهی خلایق زنده اند و
بد آنحال باقی مانند نازمانیکه خدا خواهد کما قال الله تعالى و یوم ینفخ فی الصور ففرع من فی السموات
و من فی الأرض الا من شاء الله و در زبکه رسیده شود در صورت پس برسد هر که در آسمانها و آنکه در زمین
است مگر آن کسیکه خدا خواهد ابو هر چه گفت که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که اینها کیستند
که حقیقتا ایشانرا مستثنا نموده فرمود شهادتند که هرگز فرع با ایشان نرسد پس بار دیگر حقیقتا اسرافیل را
امر فرماید که در صورت مد و این نفخه ثانیه است که از آن نفخه صعق گویند که صدای از دو طرف آن برآید که هر
که در آسمان و زمین باشد از ملائکه و انس و جن و شیاطین و حیوانات همه از هول و هیبت انصداب میشوند
مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حملة عرش کما قال الله تعالى و ینفخ فی الصور فصعق من فی السموات و
من فی الأرض الا من شاء الله پس ندارد رسد با عزرائیل من بقی من خلقه ای عزرائیل که باقی مانده است از خلق
من عزرائیل گوید یا رب انت الحی الذی لا یموت بقی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و بقیت انا و حملة العرش
پروردگار را توئی که منزه و مبرا هستی از سمیت و زوال و فنا جبرئیل باقی مانده با میکائیل و اسرافیل و من هستم
با حملة عرش پس ندا آید که ای جبرئیل و میکائیل شما نیز میپزد در آفتاب ملاء که گویند یا رب رسولک
و امینک پروردگار را جبرئیل و میکائیل دو رسول و دو امین تو هستند خطاب آید که ای قی قد

سورة النمل
آیه ۱۹

سورة الزمر
آیه ۶۸

تفسیر
زین صوفی



﴿أَوَّلُ حَجَرٍ﴾

﴿١٤٠﴾

قَضَيْتُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ فِيهَا الرُّوحَ الْمَوْتَ بِدَرَسِيكَ مِنْ حَكَمٍ مُنَوَّدَةٍ بِرُوحٍ دُرِّانٍ هَكَذَا مَرَّكَ
 بِسَاحِلِ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ فِي الْحَالِ بِمَهْنَدٍ بِسَاحِلِ إِبْرَاهِيمَ وَفِي شَوْبِ سَاحِلِ صُورٍ
 بِمَهْنَدٍ بِسَاحِلِ دُجَانٍ نَسِيمٍ كُنْدَانِ كَاهِ مَلِكِ الْمَوْتِ أَكُوْدَ كِي دِي كِي مَانْدَ اسْتِ عَزَائِيلَ كُوْدَ خَدَا وَنَدَا تُو
 عَالِي كِي غَيْرَازِ مَنْ دِي كِي زَنْدِ نَيْسْتِ قَدْ بَقِيَ عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الْمُسْكِينُ بِرُوحِ خَطَابٍ وَنَدَا بِأَمَلِكِ الْمَوْتِ
 مَتَّ كَمَا مَاتُوا تَوْنِزِ بِمِهْرِ چَانَكِ اِبْتِشَانِ مَرْدِندِ عَزَائِيلَ نَزِيمَتِ فَنَائِدِ بِرُوحِ وَجْهِهِ
 صَبْحَةَ عَظِيمَةٍ لَوْ سَمِعَهَا بَنَوَادِمُ قَبْلِ وَفَاتِهِمْ لَهَلَكُوا وَيَقُولُ مَلِكُ الْمَوْتِ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّ فِي تَرْجِ أَرْوَحِ
 بَنِي آدَمَ هَذِهِ الْمَرَاةَ وَالشَّيْءَ وَالْغُصَصَ لَكُنْتُ عَلَى قَبْضِ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ شَفِيقًا وَعَزَائِيلَ دُرُوقِ
 خُرُوجِ رُوحِ چَانِ صَبْحَةَ مَهْنَدِ كِي اِگَرِ بَنِي آدَمَ زَنْدِ بُودَنْدِ وَصَبْحَةَ اَوْرَاقِ شَبْدِ نَدَا زَهْوَلِ صَبْحَةَ اَوَهْمَةِ
 مَهْنَدِ وَكُوْدِ كِي اِگَرِ بَسْدَانِ چَانِ كَنْدَنِ بَابِ دَرِجِهْ شَدَّتْ وَمَرَارِثِ دَارِ دِهْرَانِيهِ دَرِ هَنْكَامِ قَبْضِ اَوْرَاقِ
 مُؤْمِنِينَ مَهْرَبَانِ بُودِمُ بِسَاحِلِ جِبْرِئِيلَ بِمِهْرِ دُرُوقِ تَمَامِ اسْمَانِهَا وَزَمِينِ هِيچِ مَخْلُوقِ نَمَانْدِ دُرُوقِ بَقِيَّةِ
 خَلْقِ مَتْعَالِ بَادِ سَخِي مِهْرِ دُرُوقِ تَمَامِ كُوْهَانِ اَزْ زَمِينِ بِرُكَنْدِ وَدُرُوقِ بَا فِكَنْدِ وَابِ دُرُوقِ بَا هَا وَابْچِرِ دُرُوقِ
 زَمِينِ اسْتِ هَمِ دُرُوقِ زَمِينِ فِرُودِ بِرُوجِ هِيچِ كِي دُرُوقِ تَمَامِ زَمِينِ هِيچِ كُوْهِ وَدُرُوقِ قَلْعِ وَبِلَنْدِ بَا فِ
 نَمَانْدِ دُرُوقِ تَمَامِ زَمِينِ مُنْبَسِطِ وَمُسْتَوِي كُرْدِ دُرُوقِ حَسَابِ حَتَّى اَنْهْ لَوْ وَضَعْتَ بِخِصَّةِ فِي الْمَشْرِقِ رُؤْيِ مَنِ
 الْمَغْرِبِ كِي اِگَرِ تَحْمِ مَرِغِيْلَ دُرُوقِ مَشْرِقِ بَكْدِ اَدْنَا زَمِينِ دِي بِشُودِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَبَدَّ رُوحَهَا قَاعًا صَفْصَفًا
 لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا بِالْجُمْلَةِ چَهْلِ سَالِ بِرُوقِ بَكْدِ دُرُوقِ بَعْدِ اَزْ اَنْ بَقْدَرِثِ كَامِلِ حَقِّ جَانِ
 نَاجِھِلِ دُرُوقِ بَارَانِ بِيَارِ بِمَثَابَةِ نَظْفَةِ مَرْدَانِ نَا اَنْ كِي دُرُوقِ زَمِينِ بَرَا بَدِ قَضَيْتُ اَجْسَادَ الْخَلَائِقِ
 كَمَا بَنَيْتُ الْبَقْلَ بِسَاحِلِ بَدَنِهَا خَلَقِ بِمَثَابَةِ كَاهِ اَزْ زَمِينِ رُوْبِيْدِ شُودِ وَاجْزَاءِ بَدَنِهَا كِي خَاكِ شَدَّ وَبَا هَسْمُ
 مَخْلُوطِ شَدَّ بِقَدَرِثِ خَلْقِ عَالَمِ اَزْ بَكْدِ بِرُجْدِ كُرْدِ وَدُرُوقِ اَنْوَارِ نَعَانِيهِ اَرْخَضِثُ صَادِقِ عِلْمِ رُوحِ اَوْبِثِ
 كُرْدِ كِي بَعْدِ اَزْ اَنْ بَارَانِ خَلْقِ عَالَمِ بَادِ بِرَا مَرِغِيْلَ كِي خَاكِ بَدَنِهَا بِبَنِي آدَمَ رَاجِعِ نَمَانْدِ اَنْ بَدَنِهَا كِي
 صَحْرِ اَوْرِ دُرُوقِ بَا وَشَكْمِهَا دُرُوقِ هَا مُتَفَرِّقِ شَدَّ هَمِ رَاجِعِ كُنْدِ دُرُوقِ بَا وَرُوحِ اَوْبِثِ چُونِ بَدَنِهَا دُرُوقِ قَبْرِهَا
 اسْتَوَارِ كُرْدِ دُرُوقِ خَدَا وَنَدَا عَالَمِ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ زَنْدِ كُنْدِ وَخَامِلَانِ عَرْشِ وَاسْرَافِيلَ زَانِزِ خَدَا
 كُوْدِ كِي زَنْدِ شُونْدِ بِسَاحِلِ اِسْرَافِيلَ بِفَرْمَانِ حَتَّى سُبْحَانِ صُورِ اَبْرَارِ وَانْصُورِ بَعْدِ اَرْوَاحِ خَلْقِ سُوْرَاخِ دُرُوقِ
 بِسَاحِلِ اَرْوَاحِ مَتَانِ اَرْوَاحِ مَرْدَمَانِ هَمِ دُرُوقِ اَبْنَدِ اَنْ كَاهِ اِسْرَافِيلَ دُرُوقِ صُورِ مَدِ فَتَحِ اَلْاَرْوَاحِ
 مِنْ اَثْقَابِ لُصُورِ كَانِهَا الْجَرَادُ الْمُنْتَشِرُ فَمَلَأَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ بِسَاحِلِ اَرْوَاحِ خَلْقِ مَانْدِ مَلِجِ اَزْ
 صُورِ خَارِجِ شُونْدِ وَدُرُوقِ هُوَا مُتَفَرِّقِ شَدَّ مَا بَيْنِ اسْمَانِ وَزَمِينِ فَرَا كِرْدِ فَنَدَّ خَلْقِ كُلِّ رُوحِ فِي جَسَدِهَا

وَقَدْ بَقِيَ عَزَائِيلَ دُرُوقِ خَدَا وَنَدَا تُو

سُورَةُ طٰه
 اٰيَةُ ١٠٠

بَارِئُ الْمَازَانِ شَابِ



﴿أَوَّلُ مُحَرَّمٍ﴾

﴿٤٢﴾

مِنْ خَبَائِثِهِمْ فَيُحْبَوْنَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى پس هر يك از ارواح داخل شود در جسد خود و در همان خدای درسد
 كه آنها از پنی مردمان در جسد ها در آیند و در همه بدن منتشر شوند پس همه مردم بحكم پروردگار زنده شوند
 و این نفخه سیم است كه از ان نفخه اجبا گویند پس مرتبه دیگر در صور دمیده شود و آن نفخه نفخه چهارم است كه
 از ان نفخه بعت گویند كه بعد از آن زمین شكافته شود و مردمان با سر و پا به برهنه از قبرها در آیند و در فضائی
 محشر متفرق شوند كما قال الله تعالى ثُمَّ نَفْخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ در انوار نعمانیه آورده كه در
 وقت خروج مردمان از قبرها بر سر هر يك از ایشان دو ملك آیند قَبْضُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَصَا مِنْهُ وَ
 يَقُولَانِ أَجِبْ رَبَّ الْغَرَّةِ پس هر يك از آن دو ملك يك بازوی او را بگیرند و با و گویند بر خیز اجابت كن
 پروردگار عزتزا فَيَمْحَرُّونَ مِنْ لِقَائِهِمَا وَبِأَخَذِهِ الْخَوْفُ وَالْفَزَعُ حَتَّى إِنَّ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ بَدِيعُ شَعَرَاتِهِ
 وَبَدَنُهُ بَعْدَ مَا كَانَ أَسْوَدَ بَعْنَى بَنَدَةٍ از بدیدار آن دو ملك متحیر گردد و بمرتبه او را خوف و بیم عارض شود
 كه در حال موی سر و بدن او سفید گردد پس ناگاه همه ایشان ایستاده باشند در خالیه كه با طراف
 و جوانب نگرند مانند متحیران و مبهوران و ندانند كه بر سر ایشان چه خواهد رسید و كُلُّ أَقْوَةٍ دَاخِرِينَ
 وَهَمَّ مَهْرُونَ و بموقف حساب در خالیه كه خوار و ذلیل باشند و در انوقت پیوسته زمین بلرزد و خورشید
 از آسمان چهارم نزول كند با آسمان دنیا و حرارت آن بر وجهی اثر كند در بدنهای اهل محشر كه در عرقها
 خود فرو روند و از شدت عطش انفذ رزبانهای خود را بر لبها بمالند كه خون از لبها به ایشان جاری
 شود پس بگریه در آیند و انفذ دیگریند كه اشكهای چشم آنها تمام شود و خون از دیده ها ایشان روان گردد
 مؤلف گوید كه شرح واقعه قیامت را هر كس مفصل تر از این خواهد رجوع كند تفسیر سوره مباركه انفطار
 و سوره الشفان و سوره مباركه تكوین تحقیق الكلام لا تمام المرام قیامت گبری
 و ابتدای نشانه آخری در اول محرم خواهد بود و این دلیل است بر بزرگی و عظمت مصیبت حضرت سید
 الشهداء صلوات الله علیه اگر چه روز قیامت روز مجازات عموم مردم است لکن میتوان گفت كه قیامت قیامت
 در اول روزه عاشوراء سرش ان باشد كه خلق عالم بدانند كه غضب حضرت فهار بر قتل ان بزرگوار باندازه
 است كه قیامت را بر پا كند در روز اول عشره عاشوراء بپكه ان حضرت كشته شد و بر ان مظلوم ظلم شد تا آنكه
 انتقام بکشد از قتل و ظلمه انجناب را درسی نماید تظلم حضرت زهراء سلام الله علیه را و بواسطه اینكه در
 این روز ان سپاه و سپاه بال محمد عليهم السلام رسیدند و روز اول خوف و بیم اهل بیت بوده كانه
 این روز روز قیامت اهل بیت بود كه بر پا گردید پس خاك روز جزا قیامت را در این روز بر پا میکند كه
 از دشمنان ایشان در این روز انتقام بکشد و اشاره بقیامت ال رسول است ﴿شعر﴾

سوره زمر
 آیه ۶۱
 و قیامت

میتوان
 در روز قیامت
 در روز اول محرم

(اول حجه)

(۶۳)

محتشمی اگر خوانش قیامت کبریه بید نیست

ابن رستم

که نامش محمد است

تذکره

(در روز و قیام روز اول حجه بقول بعضی از علمای اخبار)

واقعه اول از کلمات ناسخ التواریخ متفاد میشود که در روز اول حجه اولاد یعقوب یوسف و یوسف در چاه افکندند و از خبر بکه در علل الشرایع و تفسیر صلفه از حضرت زین العابدین علیه السلام منقول است فیه میشود که القاء الجناب در چاه در روز دوم حجه بوده و لیکن اکثر مفسرین و ارباب تواریخ بر آنند که حضرت یوسف سه روز در قعر چاه ماند و در روز چهارم حضاا او را نجات داد و چون خلاصه آنحضرت از چاه در روز نهم حجه بوده پس القاء الجناب در چاه در روز آخر ذیحجه خواهد بود چنانکه تفصیل هر یک در محلیش بیاید ان شاء الله تعالی و آنچه در قیام بقول روز اول حجه ابتدای عشره متتم میقات مؤمن عمران بوده بنابر اینکه ابتدای میقات اول ذیحجه و عشره متتم آن عشره اول حجه بوده باشد چنانکه از ناسخ التواریخ متفاد میشود و لیکن جمهور مفسرین و مورخین و اعقیده بر آن است که ابتدای میقات اول ماه ذی القعدة و عشره متتم آن عشره اول ذیحجه بوده و مانیز تفصیل این واقعه را در روز ذکر خواهیم نمود ان شاء الله تعالی و آنچه در سیم بقول صاحب عقول عشره در این روز حضرت یونس از شکم ماهی بیرون آمد و از اندوه رز نجات یافت و تفصیل این واقعه در هفتم حجه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و آنچه در چهارم بقول شیخ طائف در کتاب توضیح المقاصد در این روز سال چهارم هجری غزوه ذات الرقاع روی نمود و مورخین این واقعه را در پانزدهم جمادی الاول سال ششم هجری نوشته اند و مانیز کیفیت این واقعه را در روز ذکر خواهیم نمود ان شاء الله تعالی و آنچه در پنجم بقول صاحب حبیب السیر و روز یکشنبه غره محرم الحرام سال بیست و چهارم هجری عمر بن الخطاب وفات کرد و در روز و شنبه دوم حجه در و اف پیغمبر دفن شد و لیکن ارباب سیر و تواریخ از شعبه و سنی بر آنند که عمر بن الخطاب در روز بیست و ششم ذی الحجه در کتب ابولؤلؤ مجروح شد و روز آخر انما وفات کرد و در روز اول حجه در دفن شد و آنچه در ششم در کتاب مروج الذهب و کامل طبائع و هشتم بحار و حیره الجوان آورده اند که در روز اول حجه سنه بیست و چهارم هجری خلافت برای عثمان بن عفان برقرار شد و این مختار و غره از مورخین است که وفات عمر را در بیست و ششم یا بیست و هفتم ذیحجه دانسته اند و لیکن اکثر ارباب تواریخ بر آنند که عمر در روز آخر ذیحجه در گذشت و سه روز بعد از وفات او عثمان بخلاف رسید و بنابر این ابتدا خلافت عثمان در چهارم حجه بوده چنانکه در مجلس بیاید ان شاء الله تعالی و آنچه در هفتم بقول حسن بن علی بن محمد طبرستان در کتاب کامل طبائع در روز اول حجه سنه شصت و پنجم هجری مردم بامروان بیعت کردند و

(حکومت)

بصحره
نیز یک فصل دیگر

در این روز
در این روز
در این روز



(أَوَّلُ حَجْرَةٍ)

(٤١٤)

حُكُومَتِ وِسْطَانِ وِدُومَاهُ وَنُورُوزِ بُوْدِ وِجْمَرِ اَوْ شُصْتِ وَبِکْسَالِ بُوْدِ وَبِکْنِ جَمْعِي اَز مَوْرَخِينِ مَا سَنَدِ اِنْ
اَشْرَحَزَرِي وَنَحْدِ بِنِ جَرِ طَبْرِی وَصَاحِبِ شُکُوهِ الْاَرَبِ نَاصِرِ بَرِ اَعْقِبِ اَنْتَ کِهْ بَعِثْتَ بَا مَرِ اَنْ دَرْ سَبْتِ
ذِي الْقَعْدَةِ سَالِ شُصْتِ چَهَارِ مِجْرِی اَتْفَاقِ اَفْنَادِ وَمَا نَبَرِ کِفَیَّتِ اِنْوَاقِ زَادِ اَنْزَوَزِ ذِکْرِ خَوَاهِمِ نَمُودِ
اِنْشَاءِ اللّٰهِ تَعْمَ **وَأَقْعَدُ هَشْتُمِ** بِمَوْلَا اَحْمَدِ بِنِ مُحَمَّدٍ قَرْمَطِي دَرْ کِتَابِ عَقْدِ الْفَرِيدِ دُرُورِ زَاوِلِ مَحْرَمِ لَنَا
دَرْ بَسْتِ وَنُودِ وِدُومِ مِجْرِی مَسْتَكْفِي بِاللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ بِنِ مَكْنَفِي مَتَوَلَّدِ شَدَّ اَوْ خَلِيفَةُ بَسْتِ وِدُومِ اسْتِ
اَزْخَانِ اِي شِقَاوَتِ اَوْ بِنِ الْعَبَّاسِ وَمَا وَلَادَتْ اَوْ رَادِ رُوزِ سَبْتِ دَهْمِ مَاهِ صَفَرِ ذِکْرِ خَوَاهِمِ نَمُودِ اِنْشَاءِ اللّٰهِ تَعْمَ
تَكْمِيلِ وَمَا اَمَلَا شِخْنَا الصَّدُوقِ رِضْوَانِ اللّٰهِ عَلَيْهِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ غُرَّةِ الْحَجْرِ مِنْ سَنَةِ ثَمَانٍ وَ
سِتِّينَ وَثَلَاثُمِائَةٍ بَعْدَ رَجُوعِهِ مِنْ اَشْهَدَ هَذِهِ الْفَاظَةُ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ اَدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنَا اَبُو
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ اَبِي الْخَطَّاءِ عَنْ نَصْرِ بْنِ مَرْحَمٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعْدٍ عَنْ اِرْطَاةَ بْنِ جَبِيحٍ عَنْ فَضْلِ بْنِ الرَّسَّانِ عَنْ
جَبَلَةَ الْمَكْبَةِ قَالَ سَمِعْتُ مِثْمَ التَّمَارِ قَدْ سَمِعَ اللّٰهَ وَوَحْدَهُ يَقُولُ وَاللّٰهُ لَقُتِلْتُ هَذِهِ الْأُمَّةُ اِنْ نَبَّيْتُهَا فِي الْحَجْرِ
لَعَشْرَ مَضْيَنٍ مِنْهُ وَلَيَتَّخِذَنَّ اَعْدَاءُ اللّٰهِ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ بَرَكَةٍ وَاَنْ ذَلِكَ لَكَ اِنْ قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِ اللّٰهِ تَعَالَى ذِكْرُ
اَعْلَمَ ذَلِكَ بَعْدَ عَهْدِهِ اِلَى مَوْلَايَ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَلَقَدْ اَخْبَرَنِي اَنَّهُ سَبَّحِي عَلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى
الْوَحُوشُ فِي الْفُلُواتِ وَالْحَيَّاتُ فِي الْبَحَارِ وَالطَّيْرُ فِي جَوِّ السَّمَاءِ وَتَبَّحِي عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالْجُومُ وَالسَّمَاءُ وَ
الْأَرْضُ وَمُؤْمِنُوا الْاَنْسِ وَالْجِنِّ وَجَمِيعُ مَلَائِكَةِ السَّمَوَاتِ وَرِضْوَانُ وَمَالِكُ وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ وَتَمَطَّرُ السَّمَاءُ
وَرَمَادًا ثُمَّ قَالَ وَجَبَتْ لِعِزَّةِ اللّٰهِ عَلَى قِتْلَةِ الْحُسَيْنِ عَ كَمَا وَجِبَتْ عَلَى الْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللّٰهِ اِلَٰهًا
آخَرَ وَكَمَا وَجِبَتْ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْجُوسِ قَاتِلِ جَبَلَةَ فَقُلْتُ لَهُ يَا مِثْمُ وَكَيْفَ يَتَّخِذُ النَّاسُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ
الَّذِي يَقْتُلُ فِيهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ يَوْمَ بَرَكَةٍ فَبَكَى مِثْمُ وَهَ تَرَّ قَالَ سَبْرُ عُمُونَ بِحَدِيثٍ يَصْنَعُونَهُ اِنَّ الْيَوْمَ الَّذِي نَابَ
اللّٰهُ فِيهِ عَلَى اَدَمَ عَلَيْهِ وَانَّمَا نَابَ اللّٰهُ عَلَى اَدَمَ فِي ذِي الْحِجَّةِ وَبَزَعُمُونَ اِنَّ الْيَوْمَ الَّذِي قَبَّلَ اللّٰهُ فِيهِ تَوْبَةَ زَاوَدَ
وَانَّمَا قَبَّلَ اللّٰهُ تَوْبَتَهُ فِي ذِي الْحِجَّةِ وَبَزَعُمُونَ اِنَّ الْيَوْمَ الَّذِي اَخْرَجَ اللّٰهُ فِيهِ بُولُسَ مِنْ بَطْنِ الْحَوْتِ وَانَّمَا اَخْرَجَهُ
اللّٰهُ مِنْ بَطْنِ الْحَوْتِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ وَبَزَعُمُونَ اِنَّ الْيَوْمَ الَّذِي اسْتَوَتْ فِيهِ سَفِينَةُ نُوحٍ عَلَى الْجُودِ وَانَّمَا اسْتَوَتْ
عَلَى الْجُودِ يَوْمَ الثَّامِنِ عَشْرٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ وَبَزَعُمُونَ اِنَّ الْيَوْمَ الَّذِي فَلَقَ اللّٰهُ فِيهِ الْبَحْرَ لِنَبِيِّ سُرَّيْلَ وَانَّمَا كَانَ
ذَلِكَ فِي شَهْرِ رَجَبِ الْأَوَّلِ ثُمَّ قَالَ مِثْمُ يَا جَبَلَةَ اَعْلَمِي اَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالْأَصْحَاءُ
عَلَى سَائِرِ الشَّهَدَاءِ دَرَجَةً يَا جَبَلَةَ اِنَّا نَنْظُرُ إِلَى الشَّمْسِ حِينَ رَأَتْهَا دُرْعَةً عَظِيمَةً فَاعْلَمِي اَنَّ سَيِّدَ الْحُسَيْنِ قَدْ قُتِلَ
قَاتِلِ جَبَلَةَ فَمُخْرِجُ ذَاتِ يَوْمٍ قَرِيبًا لِلشَّمْسِ عَلَى الْخَبْطَانِ كَأَنَّهُ الْمَلَأُفُ الْمَعْصُوفُ فَصَحَّتْ وَبَكَتْ وَقُلْتُ قَدْ
وَاللّٰهُ قَتَلَ سَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ **مُؤَلَّفُ كَوْنِي** بَنَانُكَ يَوْمَ دَرْدَهْمِ اَيْمَانِهِ جَنَابِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَلَيْهِ

فِي
أَوَّلِ حَجْرَةٍ

نَحْوُ
مِثْمَ

﴿اَوَّلُ حَجَرَةٍ﴾

﴿(۶۵)﴾

اول حجه و اول حج

اول حجه و اول حج

بمرتبه شهادت فائز که دیده و در اکثر این دهه انجناب و اهلبیت مجزون و نمکین بوده اند و اخبار موثقه بایشان
 میرسد باید که شیعیان از رویت هلال پناه مجزون و نمکین شوند و بلوا و عزت انحضرت قیام نمایند
 و شیخ طوسی فرموده که مستحب است روزه دهه اول محرم و لکن روز عاشورا را امساک نماید از طعام و شراب
 تا بعد از عصر الوقت بعد رکی ترتب تناول نماید و در شب اول پناه چند نماز وارد است (۱) صد رکعت
 نماز بجمد و توحید (۲) دو رکعت نماز در رکعت اول حمد و انعام و در دو رکعت و پس (۳) نماز وارد
 از رسول خدا که فرمود هر که در این شب دو رکعت نماز کند بجمد و بازده قل هو الله و صبحش را که اول سال است
 روزه بدارد مثل کسی است که تمام سال را مداومت بخیر کرده و در آن سال محفوظ باشد و اگر بمهر به هشت روز
 رسد برای هلال پناه دعاها و مسوطی در اقبال ذکر کرده و نیز در کتاب مذکور فرموده با آنکه اول محرم
 اول سال است در آن دو عمل است (۱) روزه است و روایت شده که ربان بن شیب داغ معصم عباسی در
 مثل چنین روز بر حضرت رضا علیه السلام وارد شد انجناب فرمود ای پسر شیب امروز روزه هستی عرض کرد نه
 فرمود این روز و روزیست که حق تعالی دعا حضرت زکریا را در آن مستجاب فرمود پس هر که در این روز
 بدارد و خدا را بخواند خداوند دعا او را مستجاب کند چنانکه دعا زکریا را مستجاب فرمود (۲) روز
 نماز است که از رسول خدا روایت شده و بعد از فراغ رکعت بدعا بر دارد و سر دهنه بخواند اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَلَهُ
 الْقَدِيمُ الْخَالِدُ خاتمی در بیان اعمال که در هر ماه باید بجا آورد و آنها چند امر است (۱) در اول هر ماه
 اندک پنهر بخورد (۲) در شب اول هر ماه دو رکعت نماز کند و در هر رکعت حمد و سوره انعام بخواند
 و از حق تعالی سوال کند که او را از هر تنی و دردی ایمن گرداند (۳) در روز اول هر ماه دو رکعت نماز کند
 بشرطیکه در مقدمه چهار رکعت و از اینجا تا چهار رکعت عبارت زیاده و تکرار است در رکعت اول بعد از حمد
 سی مرتبه توحید و در دو مرتبه مرتبه انا انزلناه بخواند و بعد از نماز صدق کند با آنچه ممکن شود سلا
 انما برای خود بخرد و پس در روع الوقبه بر او و دیگر این دعا را بعد از نماز اول ماه نقل کرده
 اگر کسی بخواند هم باک نیست و دعا این است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَمَا مِنْ ذَاتَةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى
 اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعُهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَإِنْ
 يَمَسَّكَ اللَّهُ بَصِيرٌ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَرُدْكَ بَخْسٌ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ
 يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْخَفِيُّ الرَّحِيمُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا
 مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَأَفِوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ
 بِالْعِبَادِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خِزْفٍ

﴿(رَبِّ)﴾



(در بیان حرمه)

(۶۲)

عنف بالحق
روشن و قهار
درست و متق

در بیان حرمه

در بیان حرمه

ابن عباس گفت عید الرحمن بن عوف چون است گفت مرده بیکت لکن مرد ضعیف الزامی است و اینکار را که
باید که بادل قوی عین نباشد و باهستگی ضعیف نبود و الا بشرف جوانمرد باشد و بی شائبه بخل نگاه
دارند مال باشد نگاه فرمود که چون مرا بجا ک سپردید بر شما است که سه روز مجلسی بنوازید و دار شود
کند و بکن را بخلیفی بردارد و در این سه روز صهیب بن سنان که نسب بقیله ربيعة بن نزار سپرد
بامرد و نماز کند اردنا نگاه که امام جماعت شناخته شود پس ابو طلحه انصار بر طلب کرد و گفت از پس مرگ من
پنجاه تن از ابطال رجال انصار را با شمشیر ها آخته ملازم خویش فرما و این شش تن را در مجلس جلای
اگر پنج تن اتفاق کردند و بکن اتفاق آغاز نمود آن بکن را گردن بزن و اگر چهار کس متفق شدند و دو کس
متفرق گشت آن دو کس را عرضه رمار ساز و اگر سه کس بجای رفت انو که عبدالرحمن مهرود بر صواب است
آنسه کس که بر طریق خلاف مهرود یا شیخ کفر کن و اگر سه روز سپری شد و هیچ یک را اختیار نکردند هر شش تن
را با شیخ در گدازان نامسلما نان از بهر خود هر که خواهند بخلیفی بردارند نگاه مقدار بن اسود را گفت
تو را بر ابو طلحه میگمارم تا اینکار را چنانکه گفتم ساخته کند و مهاجر و انصار را بر این جمله گواه گرفت چون
سخن بپایان رفت اهل شور از نزد عمر بیرون رفتند و هر کس طریقی سر به خویش گرفت مؤلف گوید
بفیه مطالب مجلس شوری و قرار گرفتن خلافت برای عثمان در چهار ماه و اینها مدائن الله تعالی
واقعه می و می در کتاب ارشاد مفید و مناقب ابن شهر آشوب و کشف الغم و تاریخ ابن اثیر و تاریخ ابن القدا
و بحار الانوار و بسیار از کتب دیگر موطور است که در روز پنجشنبه دوم محرم سال شصت و یکم هجری حضرت
امام حسین علیه السلام وارد شد بکربلا بروایت منتخب ابی مخنف لشکر حضرت هر دو میفرستاد و است
بر زمین کربلا ناگاه است آنحضرت در جای خود ایستاد و گام از گام برنداشت قال ابو مخنف و لم یزل یکرر
فربا بعد فرس حتی ركب سبعة افراس و هم على هذا الحال ابو مخنف گوید که آنحضرت بر هفت اسب
شد هیچک گام از گام برنداشت چون امام علی علیه السلام ان امر غریب را مشاهده کرد فرمود یا قومه یا اهل هذا
الأرض ای قوم نام این زمین را چه میگویند عرض کردند این زمین را حاضر به میمانند فرمود قل لها اسم
غیر هذا فرمود یا از برای آن نام دیگر هفت غیر از این عرض کردند شایط الفرات نیز گویند فرمود و قل
لها اسم غیر هذا فرمود یا اسم دیگری هم دارد عرض کردند بنوا میگویند فرمود یا اسم دیگری هم هست از برای
آن عرض کردند نعم تسمی کربلا عرض کردند بلی آنا این زمین را کربلا نامند فعند ذلک نفس الصعدا و
بکی بکاء شدید فقال هذیه والله أرض کوب و بلا چون حضرت اسم کربلا شنید اهل زول پرورد بر آورد
و سخت بگریست و فرمود اینست بخدا قسم زمین اندوه و بلا پس رو با حجاب نمود و فرمود تفایروا لا تزعجوا

(در نهضت)

﴿قَالَ حَبْرٌ﴾

﴿(۶۹)﴾

بعضی از کلمات
در این کتاب

کتاب الفوائد
بعضی از کلمات

جرعاً عود الدین فاتح خبیر - و نیز در آن کتاب است که بعضی از ثقات ذکر کرده اند که علیاً مکرّمه ام کلثوم
عرض کرد ای برادر این چه باده هولناک است که از آن خوف عظیم در دل جگر کرده حضرت فرمود بدانید که من
در وقت غریب صفین باید مرا به المؤمنین علیهم السلام وارد در این زمین شدم پدرم فرمود آمد سر در کنار برادر
گذارد ساعتی خواب رفت و من در بالین او نشسته بودم ناگاه پدرم مشوش از خواب بیدار شد و زار
زار میگفت برادر و من سبب ترا پرسید فرمود در خواب دیدم که این صحرا در پائے بود پر از خون و حسین من
در میان اندر پافان داده بود و دست و پا میزد و کسی بفریاد او نمی رسید پس رو کرد بمن و فرمود یا ابا عبد الله
کفّ لکون اذا وقت ههنا الواقعة ای ابا عبد الله چگونه خواهی بود هرگاه تو در این زمین چنین واقعه
روید دهد گفت صبر میکنم و صبر چاره ندارد **قال السيد** فز لواجباً و نزل الحرة و اصحابه ناجحة و
جلس الحسين یصلح سيفه ویقوا - یاد هرات لک من خلیل - کرم لک بالاشراق و الاصيل - من طالب
و صاحب قبیل - والد هرا یقع بالبدیل - و کلّی ماله سبیل - ما اقرب الوعد من الرجیل -
و انما الامر الی الجلیل - سبحان ربی ما له مبیّل - سدیدن طاوس ده گوید پس هگی از مرگها فرود آمد
و حرّ با اصحابش در کار می منزل گرفتند و سید مظلومان نشست و زمین که شمشیر خود را اصلاح نماید
انحال انجذاب این ابیات را میخواند - یاد هرات لک من خلیل الخ و حاصل معنی این ابیات این است -
که ای روزگار آت باد بر تو چه بد دوستی هستی چه بسیار که تو در صبحگاه و هنگام عصر که طالبان و صاحبان
خویش را بقتل رسانند و روز کار در دلبتانی که بر شخص نازل بشود قانع و راضی نمیشود بیدل و هر زنده طریق
مرگ را در هیپار است و چه بسیار نزدیک شد و عده کوچ نمودن از این دار فنا و جز این نیست که نهایت امر هر کس
بوی خداوند جلیل است پس چون علیاً مکرّمه زینب مضمّن این ابیات را شنید بی اخبار از خیمه بیرون آمد و در
حالی که لباس خود را بر روی زمین میکشید ناانکه رسید خدمت برادر پس عرض کرد یا اخی هذا کلام من
ایقن بالقتل ای برادر این سخنان از کسی است که یقین داشته باشد بکشته شدن خویش حضرت فرمود بلی
چنین است انخواهر من در قتل خود بر یقینم پس انمکرّمه فریاد برآورد و ائکلاهی بنی الحسین الی نفسه و اولاد
برادر من حسین خبر مرگش را بمن میدهد فبکی النّوة و لطن الخدود و شفقت الجوّب و جعلت امر کلثوم
تادی و امجداه و اعلیاه و امّاه و آخاه و احسناه و اضیعناه بعدک یا ابا عبد الله پس چون علیاً مکرّمه زینب
این سخن گفت زنان همه بگریه و الم افتادند و لطمه بر صورتها می خورد زدند و گریه آنها چاک نمودند و حضرت
امر کلثوم فریاد برآورد و امجداه و اعلیاه پس انحضرت نظری بجانب آن مکرّمه نمود و فرمود یا اخنساء لا بد
حلیک الشیطان تعرّی بجزاء الله فان سکان السموات یفنون و اهل الارض کلهم یموتون و جمیع البریه

﴿(هلکون)﴾

بَلْ كُنْ اِنْجُوهر شيطان حليم قورا بنبره صبر كن بصبر كه محبوب خدا باشد بدو شيكه اهل آسمانها فانه شوند و
 اهل زمين هم بميزند و خلايق هم هلاك شوند پس انمكرمه عرض كرد جان فدایت برادر ابا كشته خواهی شد پس
 غم و اندوه گلوگیر انحضرت شد و چشمهای مبارکش پراز اشك گردید و فرمود لَوْ زَكَ الْفُطَاءُ لَبَلَّ النَّامُ اگر مرغ
 قطار ابحال خویش میکند اشند البته بخواب میرفت فقال واو بلاء افتقصب نفسك اغضابا فاذ لك اقرح
 لقلبي و آشد علی نفسي ثم لطبت وجهي و اوهوت الي جبهتي فاشققت و خوت مغشبة عليها پس فریاد برآورد و
 و بلاء ابا بنظم و ستم گرفته میشود جان تو و خود را بچنگ خصم خیره مقهور یافته پس این امر بیشتر دل مراجع و
 مینماید و سخت تراست بر جان من پس انمكرمه طایفه بر روی خود زد و گریان چاك نمود و بهوش بر روی در افتاد
 فقام اليها الحسين عليه السلام فصب على وجهها الماء حتى افادت بر انحضرت از جامه خود برخاست و آب بر
 روی انمكرمه پاشید تا بهوش آمد **بیان** در جمع البحرین گوید كه قطاه بفتح و قصر مفرد قطا است و آن
 مرغ است از انواع كبوتر كه طوق برگردن دارد شبیه بمرغ فاخره و قمری و گویند كه او از طلوع فجر تا طلوع آفتاب
 ده روز راه را طی میکند در طلب آب و بحال خود بر میگردد و در كتاب منتخب اللغات گوید قطا بالفتح مرغ سنگوار
مؤلف گوید كه لَوْ زَكَ الْفُطَاءُ لَبَلَّ النَّامُ مثله است از امثال عرب و اول كسبكه این مثله گفت حذام
 بنف الربان بود و او زنی بود از قبیله مراد و در جمع الامثال آورده كه عمر بن امامه وارد شد بر قومی از
 قبیله مراد پس مردم آن قبیله باستقبال او شافتند و در شب او را راه دادند پس از جهت از دحام و جهت
 مردمان مرغهای قطا همچنان در آمدند و از ایشانها خود پرواز نمودند و آن زن بكار آن مرغها را از
 كه در نار بکی شب با اضطراب پرواز مینماید پس آن زن شوهر خود را از خواب بیدار كرد چون شوهرش انمرغ
 را مشاهده كرد گفت انما هذا الفطا چرا این نیست كه این مرغ قطا است پس از زن گفت لَوْ زَكَ الْفُطَاءُ لَبَلَّ النَّامُ
 یعنی اگر قطار ابحال خود و امیگد اشند هر این در شب بخواب میرفت و حرکت نمیکرد و این مثله را در باره کسی
 گویند كه مكروهی باور دارد بدون آنكه او را قصد کرده باشد و چون حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه در
 در طه كربلا خود را بچنگ آن اشقیاء مبتلا دید و راه گریز و فرار به برای خود ندید خود را تشبیه نمود بقطا و فرمود
لَوْ زَكَ الْفُطَاءُ لَبَلَّ النَّامُ یعنی اگر مرا ابحال خود و امیگد اشند از دبار خود خارج نمیشدم و اکنون اگر اینقوم است
 از من بردارند عیال و اولاد خود را برداشته بدبار خود میروم آل الله الله على القوم الظالمين در كتاب مجمع البحار
 و كشول شیخ یوسف بحرینی مذکور است كه روان الحسين عليه السلام اشتری النواحي التي فيها قبر من اهل نبوا
 و الغاضبه بسین الف درهم و تصدق بها عليهم و شرط عليهم ان يبرشوا الى قبره و يصبغوا من زاده ثلاثة ايام
 و روایت شده كه امام حسین علیه السلام نواح قبر مبارك خود را از اهل غاضبه و نبوا بشصت هزار درهم خرید و بعد از زمین را

بیان مثله
لَوْ زَكَ الْفُطَاءُ

اشقیاء
خود را بچنگ
آن اشقیاء
مبتلا دید



بابشان صدقه کرد و بایشان شرط نمود که زواری و زارشار و دلالت کنند بوقبرش و ایشانرا ناسه روز مهمانه
 نماهند و در کتاب مجمع البحرین در ماده حرم انحضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود حماد الحسین علیه السلام اشتری
 اربعة امبال فی اربعة امبال فهو حلال لولد و موالیه و حرام علی غیرهم ممن خالفهم و فی البرکة حرما مام حسین
 علیه السلام که از بزرگواران اهل نبی و اخیار و چهارمیل در چهارمیل است و آن حلال است بر اولاد و دوستان انحضرت
 و حرام است بر غیر ایشان از کسانی که مخالفت نمودند ایشان را و در او است برکات الطهارة از سید بن طاووس نقل
 شده که حرام شد بر ایشان بعد از صدقه کردن انحضرت بر ایشان بجهت اینکه ایشان وفای بشرط ننمودند و نیز
 در آن کتاب است که حریم قبر الحسین علیه السلام خمس فرسخ من اربع جوانبه و فی رواية فرسخ فی فرسخ من اربع جوانبه و فی اخری
 خسته و عشرون ذراعاً من ناحية رجله و خمسة و عشرون ذراعاً من ناحية راسه و فی خبر اخر فی کتاب سرالشمس
 و خسته و عشرون ذراعاً مابین وجهه و خسته و عشرون ذراعاً من خلفه و موضع قبره علیه السلام من یوم دفن روضه من باطن
 الجنة و منه معراج یخرج منه باعمال زواره الی السماء و ما من ملک فی السماء و لا فی الارض الا و هم یسألون الله
 تعالی ان یاذن لهم فی زیارة الحسین علیه السلام ففوج یهزل و فوج یعرج یعنی حریم قبر امام حسین علیه السلام پنج فرسخ است
 از چهار جانب آن و بر وایت دیگر است یک فرسخ در یک فرسخ است از چهار طرف و در خبر دیگر است که بیست و پنج ذراع
 از جانب پایین یا و بیست و پنج ذراع از طرف بالای سر و بر وایت سرالشمس بیست و پنج ذراع از جهت پیش رو
 بیست و پنج ذراع از طرف پشت سر مبارک حریم قبر انحضرت است انتهى مؤلف گوید شایسته دیدم در اینجا

اشعارے چند کہ مناسب
شیخ عبدالحسین اعظم علیہ الرحمۃ گوید
مقام است ذکر نمازیں

وَرَدَ الْحُسَيْنَ إِلَى الْعِرَاقِ وَظَنَّهُمْ وَلَقَدْ دَعَوْا لِعَنَّا فَاجَابَهُمْ يَا بَنِي النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَوَصِيهِ يَبْسُلُ مِنْكُمْ كَرْبِلَا بَدَمٍ وَلَا	تُرَكُوا التَّفَاقُ إِذَا الْعِرَاقُ كَمَا هِيَ وَدَعَاهُمْ لِهَدْفِهِ وَادْعِيهِ وَأَخَا الزُّكِّيِّ ابْنِ الْبُسُولِ الزَّاكِيَةِ يَبْسُلُ مِنِّي بِالْذَمِّ مَوْعِ الْحَارِيَةِ	قَسَتْ الْقُلُوبُ فَلَمْ تَمَلْ لِحُذَابِهِ مَا ذَا قَطْمٍ فَرَاتَهُمْ حَتَّى قَصَصْنَا تَبْكُوكَ عَيْنِي لَا لِأَجْلِ شَوْتِهِ أَنْتَ رَزَقْتَنَا رِزْقًا يَا نَالَكَ	تَبَاهَا نَبْكَ الْقُلُوبَ لِفَاسِيَتِهِ عَطْشًا وَغَسَلَ بِالْذَّمِّ الْفَانِيَتِ لَكُنَّا عَيْنِي لِأَجْلِكَ يَا كِبَرَتِهِ سَلَفَتْ وَهَوْنَتْ الرِّزْقُ يَا الْأَسِيرِ
--	---	---	---

وفجاء الأبا ببقى مدة وشيخ محمد بن نفع عليه الرحمه مناسبت مر كفة وتناول الى الفينة باقية

لما انصرفوا الى الحسين بمكة كتبوا اليه للفرار واجتمعوا فأراد لما أن يبيت غدا ساروا فوافوا الحسين كربلاء	عن بيعة الطاغ غدا يمتنع ان ينصرفوه فمذاته لم يرجوا جزما الحرم المدينة يرجع ارض الطفوف من البرار يسقط	تبأ القوم خالفوه وخالفوا وتفاعدوا عن نصير وتعاقدوا بعثوا اليه الحر عند قدومه قال انزلوا فها مناخ ركا	امر الرسول وللوصية خيموا فخذله وعلى الأذنبة أجمعوا فبقى بيا وبنارة ومجيب وهنا محط رحالنا والمصرع
--	---	---	---

✽ (وَحَاجَّ سَيِّدِ عِبَّاسِ جَوْهَرِي سَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى كَوْنِيْد) ✽

سید الشہداء علیہ السلام

فصل فی بیان

ع
لَا يَزِيدُكَ إِلَّا



﴿سورة محرم﴾

﴿٧٢﴾

چون شاه کربلا بصف کربلا رسید	هنگام در محنت کربلا رسید	از پشت زمین بر زمین چو زلزل کرد	پای زمین بدان عرش علای رسید
انشاء چو پیاد شد از اسب پل	برگوش ز هائغ غیب این ندا رسید	کار روز و عهد عهد است	اداش که موسم صبر و رضا رسید

﴿وَلَا يُضَا﴾

شاه فرود آمد شد کربلا	گفت پس از زمین پر بلا	از زمین ای تربت غریب تر	ای تربت بر تر از خاک هشت
از زمین از عرش علای برتر	چو مقام زاده پیغمبری	بعد از این خاک تو بامدتم	ناقامت در تو باشد مسکنم
سو تو از مکه نادان آمد	خونه نهها با جوانان آمد	آمد ناد تو جانان کنم	دو هفتاد دو قربان کنم
این من این اکبر این اصغر	فاسم عباس و جعفر	خالد بر گویند کجاست	مدفن قربانیا من کجاست

﴿وَرَفِضِلَتِ زَمِينِ كَرْبَلَا كَفَنَ اَنْد﴾

يا كعبه الله المن في السماء	ولا رضى عندها النفرنا	والله ما يبت الغنى وان علا	يا عظم شرفا من محلات شانا
البيت يعلم ان من قد زاره	وجفاك نال الحزن والحرا	لم يدان الله شرف بيته	بان يوم اظهر فضاه اباانا

﴿وَفِيلِ يَضَا﴾

يا بقعة فان جلا سيد	فامثله في الناس سيد	فان الهدى من بعد ولدك	والعلم والحلم مع التوريد
---------------------	---------------------	-----------------------	--------------------------

﴿وَلَفَائِل﴾

فيا كربلا طلت السماء طالا	تنا وعفوا خطا السعي طاعدا	لانك انكث ضيعه نلت	جوارهم مالم تملك الفرافد
سرت بهم مذانك ونايني	خار و بهيم طلك و متدا	بذاقت الايام اهلها	مضا تو عند قوم فوائد

تذ پیل بدانکه در ورود انحضرت بکربلا پنج قول است (۱) دوم محرم و هو المشهور کما تقدّم ذکره
 (۲) بیست و هفتم ذیحجه (۳) سیم محرم (۴) ششم محرم (۵) هشتم محرم چنانکه هر یک از این
 اقوال با اشاره بماخذ آن در محل خود بیاید انتم واقعه سیم در این روز نامه فاصدان زباد بکربلا
 آمد برای حضرت امام حسین علیه السلام در کامل هجاء مسطور است که حرمین پرید نامه نوشت بعبدالله بن زیاد که
 حضرت حسین علیه السلام رسید و میگوید اگر کوفیان مرا نمیخواهند بسر و ضعه خود میروم و بروایت صاحب نسخ
 التواریخ حروث که من حسین را از راه ویراه بکربلا اوردم و امثال فرغان نمودم لکن مرا با او نبرد جنگ
 نیست دیگر توانی در کامل هجاء آورده که عبدالله در جواب نوشت که او را هم ممکن و بموضع فرودار که آب
 و آبادان نباشد چون نامه انلعین رسید حرمین را از حسین علیه السلام داد حضرت حسین علیه السلام فرمود بگنار باد این قره
 جائه زول کم که عیال و اطفال با منند و طاقت تشکی ندادند حرکت حکم امیر اینست که دبد پس حسین علیه السلام
 براند و بکربلا فرود آمد و حرد و مقابل انحضرت فرود آمد چون روز شد از روز پنجشنبه دوم محرم بود

تشیعیه
کربلا

این باب
کربلا

(دین مجرم)

(۷۳)

رسول عجل الله فرجه زباد برسد بانامه که کار بر حسین علیه السلام گم نابد ز باد در وقتیکه کتاب من بنور رسد
 او را مکن از فرود اید مگر در زمینی که در او گاهی نباشد در غیر حصار و غیر آب و من امر کردم رسول خود را که
 از توجدا نشود و ملازم تو باشد تا بنزد من آید با انقباض امر من والسلام **واحد چهارم در این روز**
 حضرت امام حسین علیه السلام رقم فرمود برای اهل کوفه و ایشا را توبیخ و تفریع نمود بر منابت بنید و این زباد
 و ترغیب فرمود بنصرت و بار خود در کتاب ناسخ التواریخ آورده که چون حسین علیه السلام در کربلا فرود آمد
 و سر پرده بر افراخت و از انسوی حرم بنید ریاحی در برابر آنحضرت لشکرگاه ساخت در آنوقت ابو عبد الله
 قرطاس و قلم خواست و بار دیگر بدینمقال نامه نوشت بمردم کوفه **بسم الله الرحمن الرحيم** من الحسين بن
 علي الى سليمان بن صرد والمسبب بن نجبه ورفاعة بن شداد وعبد الله بن وال وجماعة المؤمنين اما بعد
 فقد علمتم ان رسول الله صلى الله عليه واله قد قال في حوثة من راي سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله ناكثا لم عهد
 الله بخالف السنة رسول الله صلى الله عليه واله يجعل في عباد الله بالاشم والعدوان ثم لم يغير بقول ولا فعل كان حقيقا على
 الله ان يذخيره مدخله وقد علمتم ان هؤلاء القوم قد لوفوا طاعة الشيطان وتولوا عن طاعة الرحمن اظهروا
 الفساد وعطوا الحمد ورواوا بالقي واحلوا حرام الله وحرّموا حلاله واتوا الحق بالامم لفرأيتي من
 رسول الله وقد آتاني كتبكم وقد قدمت على رسلكم ببعثكم انكم لا تلهون ولا تتخذون في فان وفتيم ببعثكم
 قد اصبتكم حاكم ورشدكم ونفسي مع انفسكم واهله وولدي مع اهاليكم واؤلاكم فلكم في اسوة وان لم
 تفعلوا ونفستم عهودكم وخلعتكم ببعثكم فلعنهم فاهي منكم بكنركم ففعلتموها باي واجي وابن عمي والمفرو من
 اغتربكم فخطكم اخطا ثم نصيبكم ضيعتم ومن نكث فاما بنكث على نفسه وسبغني الله عنكم والسلام
 يعني اين نامه است از حسين بن علي عليه السلام ابوبه سليمان بن صرد و خراعي و مسبب بن نجبه و رفاعة بن شداد و عبد
 الله بن وال و جماعة مؤمنين همانا دانسته باشيد رسول خدا صلى الله عليه واله در حوثة خود فرمود هر که ببيند
 ستمكار را که حرام خدا را حلال داند و عهد خدا را درهم شكند و سنت رسول خدا را مخالفت نمايد و بابتدگار
 خدا بطريق مبارزه و مخالفت رود و برگشار و كودار ناستوده استوار نباشد لا فر شود بر خدا كه او را به منتهاي
 نكث و شك او بازگشت دهد همانا شادانسته ايد كه اينجماعت طاعت شيطان را بر طاعت پر دان بر گزيده اند اظهروا
 فساد نموده اند و اجرائي امور را از پس پشت انداخته اند و فبي مسلمين را خاص خود پنداشته اند و حلال خدا را
 حرام و حرام او را حلال داشته و من امر در بجهت قرابت با رسول خدا از هر كس سزاوارتر مرد را مخرافت و شتابو
 من مواتر مكاتب نموده و رسولان از پس بكديگر نرزد من فرستاديد و ببعث مرا بر ذمت نهاديد كه از نصرت
 من دست باز نداريد و مرا بخذول نگذاريد و اكون اگر ببعث خود باقى هستيد و منابت مرا واجب دانستيد

اشهد ان لا اله الا الله
 محمد بن عبد الله بن الحسين
 بن علي بن ابي طالب

دخل
 بفتح بن مكر و غد
 نمودن سحر
 در و هاشم ناسخ التواریخ
 آورده كه دخل بود
 و فریب دادن
 نكر بضم
 و بضم بن شكفت
 متنبه

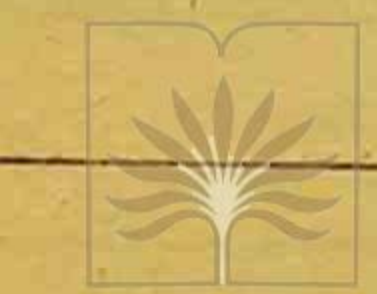
اشهد ان لا اله الا الله
 محمد بن عبد الله بن الحسين
 بن علي بن ابي طالب



من
شکایت
مهر

پس بد رسیده بخت بلند در شد خود رسیده اید و جان من از جان شما جدا گانه نخواهد بود و اگر شمارای دیگر گون
کنید و عهد بشکنید و بیعت مرا از گردن فرو نهید قسم بجان من که از شما عجبی نیست زیرا که باید و مر علی علیه السلام
و برادر من حسن و پسر عم من مسلم جز این نکردند و فریضه کی است که بعهده و پیمان شما مغرور شود پس کسیکه عهد و
بیعت را بشکند جز این نیست که پیشکند آن عهد را بر نفس خود یعنی ضرر آن نکث نماید نمیشود مگر بر نفس او
چه در آخرت از ثواب محروم باشد و گرفتار انواع عقاب گردد و زود باشد که خداوند مرا از شما بی نیاز گرداند
و السلام پس آنحضرت نامه را داد بقیس بن مسهر الصیداوی و قیس چون نامه را گرفت و بفرمان امام علیه السلام
رو بکوفه شافت حصین بن نمیر که حافظ حد و دودید بان طرق و شوارع بود و را ما خود نمود و بنزد این زیبا
فرستاد و انبیین آن با سعادت را بقتل رسانید و چون خبر قتل او بحضرت رسید اشک در دیده مبارک بگردانید
و فرمود **اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِشَيْعَتِنَا عِنْدَكَ مَثَرًا كَرِيمًا وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** یعنی خداوند اقرار ده از برای ما و شیعیان ما منزلی در نزد خود و ما را با ایشان در مستقر
رحمت خود جمع فرما چه تو بر هر چیزی قادر و انشاهی صاحب ناسخ التواریخ بعد از نقل این خبر گوید که از یوم خروج
از مکه تا ورود بکربلا حبس علیها دو دفعه نامه نوشت برای مردم کوفه نامه اول را با عبد الله بن بقطر انفاذ
داشت و ما شرح گرفتار و او را و سقطه او را از بام قصر ابن زیاد مرقوم داشتیم و نامه دوم را قیس بن مسهر
لکن در کتب تواریخ و اخبار این قصه را روشن بناورده اند و جماعه نامه اول را ذکر نموده اند و از مکتوب ثانیه
نام نبرده اند و بعضی هر دو نامه را نگاشته اند لکن حامل آنرا ندانسته اند که عبد الله بن بقطر بوده یا قیس بن مسهر
و من بنده را در استغفرای خویش چنان آمد که نامه اول را عبد الله بن بقطر حامل بود و مکتوب ثانیه را که اکنون ترجیح
کردم قیس بن مسهر حامل گشت انشاهی کلامه رحمه الله **وَأَقْعُدْ بِحِجْرٍ** موافق آنچه از کلمات ناسخ التواریخ
و بعضی از مقاتل دیگر مستفاد است در این روز سپید مظلومان اهل بیت و فرزندان و برادران و برادرزادگان خود را
جمع نمود و از روی حسرت بخواهشان نظر فرمود و ساعتی بگریست انگاه دست بدعا برداشت و گفت **اللَّهُمَّ إِنَّا
عِزَّةُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا وَطْرَهُنَا وَآزَعَجْنَا عَنْ حَرَمِ جَدِّنا وَتَعَدَّتْ بِنِوَامِنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَحُذِّجْنَا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** خداوند ما عترت پیغمبر قواهم که ما را از وطن اواره کردند و از حرم جد
مان ما را از اندند و اخراج نمودند و بنی امیه بما ظلم و تعدی کردند خداوند توحی ما را از ایشان بگریه ما را انصاف
ده برگردان و ستمکاران **وَأَقْعُدْ شَمْسِي** در این روز سنه صد هفتاد و یک هجری جعفر بن محمد خراعی والی
خراسان و درود کرد بر بداند که زمره از افاضل موثر خبن در ضمن ذکر و صف بلدان آورده اند که شهر مرو را
اسکندر در و بر آورد و دارالملک خراسان ساخت و ابو مسلم صاحب الدوله در اینجا مسجد جامع ساخت و در

نظری
نظر
نظر



ان دارالاماره تخت عالی بنامود و در آن قبه پناه و پنج کوزا طرف ان قبه ابوابیست که در شصت
 گز و مامون خلیفه در آن وقت که حاکم خراسان بود دارالملک انجام داشت و بنی لبت در پشاور بودند
 و حمد الله مسنوف قزوینی در کتاب نزله القلوب گوید که دارالاماره خراسان در عهد اکاسره تا آخر عهد
 ظاهران در بلخ و مرو بود و چون دولت به بنی لبت رسید عمرو بن لبت در پشاور دارالاماره ساخت و
 بالجمله بنا بر مسطورات تاریخ حمزه بن حسن و تاریخ منظم ناصر دین سال یکصد و هشتاد و یک هجری هجری
 الرشید و لایب خراسان را بجعفر بن محمد بن اسحق خوانی داد و جعفر در روز پنجشنبه در شهر مرو درگذشت
 بر و در تاریخ بنی ملوک الارض مسطور است که نوروز سال دو و بیست و دوم هجری موافق بود با روز شنبه در دوم
 محرم و اقصی هفتم بقول ابن اثیر و ابن رزین در سنه شصت و پنجم هجری شیخ زاهد و تلامذین ابی فراس در
 حله وفات کرد در کتاب قصص العلماء آورده که امیر زاهد و تلامذین ابی فراس المالکی الاشراف از اولاد مالک بن
 حرث اشتر نخعی اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است او جد مادری سید رضی الدین بن طاووس و ابن ابی اسحاق
 و در روز شنبه مجروح و مصحح دین خوانده و شیخ متعبد الدین در روز و زام در سن خوانده و امام فخر زاده از پیشانی
 نیز در روز و زام در سن خوانده چنانچه از قاموس مصیبا بد و شهید اول روایت کرد از محمد بن جعفر مشهدی که از او
 و او است صاحب کتاب مجروح و کتاب تنبیه الخواطر و نزله التواضر و سید بن طاووس در کتاب فلاح السائلین
 که جلد من و تلامذین ابی فراس از کسان است که اقتدا بفعلش میشود و او وصیت نمود که نگین عقیق را بر او گذاشت
 و زاده امام نقش کنند و از ابجد ز وفات بردهان او کنند و من نیز بر نگین عقیق نقش کردم الله
 ربی و محمد نبی و علی و سمیت الائمة الی اخرهم ائمتی و وسیلتی و وصیت کردم که از ابجد ز موت در دین
 من گذارند و در نزد سوال ملکین در قبر جواب آنها باشد ان الله تعالی نا اینجا کلام سید بن طاووس و بود
 که تخصیص بعقیق برای ان باشد که پیغمبر و علی فرمود ابی انکثر عقیق بدست کن که اول کوهی است که افرات
 کرد برای خدا بوحدا بخت و برای من بر سالک و از برای تو و ائمه از اولاد تو با امامت و ولایت و السلام
 و اقصی هفتم در این روز سنه شصت و سی و دوم هجری شیخ شهاب الدین عمر بن محمد سرور درگذشت
 و در تبه دفن شد کافه و قبایع الاخوان و الروضات الجنات و وفاتش در اول محرم گذشت هر که خواهد
 واقعه سی و هفتم مراجعه نماید و اقصی نهم در کتاب منظم ناصر در ذکر وقایع سال هشتصد و بیست
 و یکم هجری مد کور است که موکب میرزا شاه رخ که از قندهار بخار هیرمند آمد بود در دوم محرم بمقتی
 سلطنت خود یعنی دار السلطنه هرات ورود نمود و در اوایل ربيع الاول این سال بعرض این پادشاه
 که میرزا سعد و قاص که تم را گذارند پیش امیر قرا یوسف ترکان رفت و در گذشت است

بنی لبت در پشاور
 در پشاور بودند

در روز شنبه
 در روز شنبه



واقعه ی هجری موافق آنچه در کتاب اخبار الدوله مسطور است در روز دوم محرم سال هشتصد و پنجاه و پنجم هجری سلیمان بن متوکل المستنصر بالله عباسی وفات کرد و او از خلفائے استکه در مصر سلطنت داشتند بدانکه خلفای بنی العباس بر دو قسمند قسم اول از ایشان کسانی بودند که در عراق سلطنت داشتند ایشان سی و هفت تن بودند اول آنها ابو العباس عبد الله سفاح بود و آخر ایشان مستعصم بالله و مدت سلطنت ایشان پانصد و بیست و چهار سال بود و قسم دوم از خلفای بنی العباس در مصر اقامت داشتند و ایشان پانزده تن بشمار رفته اند اول آنها احمد بن ظاهر بامر الله بود که از امتنصر بالله میگفتند و آخر آنها محمد بن یعقوب که ملقب بود بمتوکل علی الله و مدت سلطنت ایشان در بیست و پنجاه و پنج سال و شش ماه بود و این مستنصر خلیفه دهم است از خلفائے مصر و او از صالحای ایشان بود که از خلق کاره مینمود و بعبادت و نماز و قرائت اشتغال داشت از برادر او معتضد نقل شده که گفت از زمانیکه برادرم سلیمان بحدیث نا آخر عمرش از او نگاه میکردم و جلال الدین سبوطی در تاریخ الخلفاء آورده که ما ائمن وجد علی ظهر الارض خلیفه بعد ال عمر بن عبد العزيز بعد من ال هذا الخلیفه یعنی گمان ندارم که در روز زمین خلیفه یافت شده باشد بعد از ال عمر بن عبد العزيز که بعد از ال این خلیفه باشند بالجمله خلیفه مخرج خلافتش ده سال و عمرش در وقت وفات شصت و سه بود و بعضی از باب تواریخ وفات او را در سلخ ذیحجه دانسته اند چنانکه در محاش بنیاید انشاء الله تعالی **واقعه ی یازدهم** هر جلوس سلطان سلیمان عثمانی بر تخت سلطنت در کتاب خبرات حسان در ترجمه حال دلائب صائب سلطان آورده که او مادر سلطان سلیمان خان ثانی و از حلائل سلطان ابراهیم خان سلطان عثمانی است و در سلیمانیه مدفون شده پس سلطان سلیمان در روز دوم محرم سال هزار و نود و نه هجری بر تخت سلطنت عثمانی جلوس کرد و تاریخ جلوس او را چنین نظم کرده اند : **یوم ثانی محرم انجلاء صبحه** : بمن ابله سلطان سلیمان زمانا ابتدا جلوس سلطان سلیمان چهل و دو ماه و دو و ازده روز که سلطنت کرد و چون در گذشت پنجاه و یک سال از عمر او گذشت بود و خط را خوش مینوشت مستقیم زاده در تذکره الخطاطین ترجمه حال مختصری از او نوشته بعد از آن گوید سکه مس که منقور نام دارد از نیایج تنکی زمان برادر او است که از بک و قبه مس هشتصد عدد پو منقور قطع و سکه کردند **واقعه ی یازدهم** در این روز سال هزار و نود و شش هجری علیمراد خان زند و کرد بشیر از و صادق خان و پیرا و از مقبول ساخت و تفصیل ابن اجمال بر طبق مسطورات و منظم ناصر بدینموا است که در سنه هزار و صد و نود و شش هجری صادق خان زند برادر و کج که بعد از مراجعت از بصره بواسطه اسیلای کچان در شیراز راه باین بلد نداشت روانه کرمان شد و از آنجا که علیمراد خان

در تاریخ الخلفاء
و مستنصر بالله
مستعصم بالله

کتاب شجره
در تاریخ الخلفاء
و مستنصر بالله
مستعصم بالله



زند در اصفهان و این استغلال برافراشته بود ز کجانشان ابو الفتح خان پسر وکیل را بالشکره جزار بطرف اصفهان
حرکت داده در منزل ایزدخواست خانعلیخان ماف ز کجانشان زاد رجائه خواب بکشت سپردن ملک در نارنج
گوید ز کجانشان چون بمنزل ایزدخواست رسید تنخواهی معادل هفت هزار و دویست فرانک از سکنه آن محل مطالبه نمود
با این عنوان که شما این مبلغ را از وجوه خزانه در برده اید سکنه انکار کردند و بعلاوه اظهار داشتند که ادای
این مبلغ فوق وسع استطاعت ما است ز کجانشان حکم کرد بهیچده نفر از اعیان محل را از بالای قلعه ایزدخواست بر
انداختند بعلاوه یکی از سادات محترم مقدس را گرفته که توان این تنخواه با خبری و قیمت از آن بتورسید رسید بیجا
انچه برایش ذمه خود را ابرام و الحاح کرد ثمره بخشید عاقبت چندین زخم کار در بسید زده او را با هیچده نفر
سابق الذکر از بالای قلعه برانداختند بدین هم قناعت نکرده زن و دختر بسید مقبول را گرفته بدست بعضی
از قراولها خود که ماف بود دادند دست انداز بهیچده نفر از اعیان قراولان با وجود خالت و خشم گریه که
داشتند از این حرکت ز کجانشان برافراشتند و مغلوب گردیدند و بایکدیگر مواضعه نموده ز کجانشان را بکشتند و
او را از بدن جدا نمودند پس از کشته شدن ز کجانشان ابو الفتح خان مستقلاً بشیراز مر اجتمع کرد و صادق خان نیز
از کرمان با و پیوست و ابو الفتح خان بواسطه افراط وادمان در شرب خمر از رسیدگی بامور ملکی غافل ماند و هر
عجش صادق خان او را نصیحت کرد و سوختن بنفاد ناچار او را خلع کرده خود برمسند حکمرانی متمکن گردید و فیما
بین او و علمیراد خان که در اصفهان بود جنک در گرفت و صید مراد خان زند که سردار علمیراد خان بود در خارج
شیراز با علی بن قیچان پسر صادق خان بمقائله پرداخته شکستی فاحش خورد و ضایع منصبان او در راه اصفهان
گرفتار شدند علمیراد خان بقلم و علیشکر کرمانشاهان رفته قریب سی هزار جمعیت جمع کرده باصفهان
آمد از آنجا راه شیراز را پیش گرفته صادق خان را در آن بلد محصور نمود و جعفر خان پسر صادق خان که برادر
مادر علمیراد خان بود و اکبر خان پسر ز کجانشان زند بعلمیراد خان پیوستند و علی بن قیچان هر روز از شهر
بیرون می آمد و با آنها مصاف میداد اخرا الامر پس از نه ماه محاصره چون قلعه کمان گرفتار قط و غلا
شده بودند دروازه شهر را باز کردند و علمیراد خان در دوم محرم سنه هزار و یکصد و نود و شش وارد
شهر شیراز شد صادق خان و پسر او را مجروح و مقول ساختند ابو الفتح خان و پسران وکیل را محمول نموده
در حکمرانی استغلال بهم رسانید و صید مراد خان بنعمه خود را که بنایب اصفهان داده بود بشیراز خواسته
اپالت اینولا پترا با و تفویض کرد و خود راه اصفهان پیش گرفت و جعفر خان زند را بحکومت کرمانستان
واقع سیزدهم صاحب ریج مشظم ناصر در ذکر وقایع سنه هزار و دویست و دو از ده هجری گوید که در
روز دوم محرم این سال خبر شهادت شاه شهید افا محمد شاه طاب ثراه در شیراز بحضور مستطاب جهانباز رسید

در اصفهان
از کجانشان
بکشتند و
مطالبه نمود

در اصفهان
از کجانشان
بکشتند و
مطالبه نمود



و حاصل خبر با یوسف شاطر بود که در پیاده روی با مادر و عمو مقصدی است **واقعه چهارم** در موانع
 در کتاب لایحه ملتبه اسلامیه مسطور است در روز دوم حشر سال هزار و دویست و سی و هشتم هجری میرزا
 حسینعلی رئیس بابیهها متولد شد بدانکه این مزخرف بافتگان مضله غیر محقه چهار فرقه اند (۱)
 باب (۲) از (۳) بهائ (۴) ناقض و هر یک از این چهار فرقه مردود و بیعی دارند بتفصیلی که در
 واقعه پنجاه و یکم روز اول حشر گذشت و شرح حال این چهار فرقه مضله در کتاب مذکور و کتاب قصص السلام
 و مجلد قاجاریه بتفصیل مسطور است و ما جمعی از احوال بعضی از آنها را در بیست و پنجم تبیان که روز هفده
 علیحد باب است ذکر خواهیم نمود انشاء الله تع **واقعه پانزدهم** در این روز سنه هزار و دویست و هشتاد
 و چهار هجری شاه رضوان جایگاه ناصرالدین شاه قاجار شهرستان و امنرنگاه موکب های یون گردانید و در
 آن شهر شرف ورود از آن فرمود و آن ایام که در سفر سعادت اثر خراسان در باریک ارض اقدس مبرف
 بشرحیکه در تاریخ مشظم ناصری مذکور است **واقعه شانزدهم** هجری من الوقایع الالهیه در روز
 شنبه دوم محرم اهل بیت را به مهمانی حضرت آدم صلی الله دعوت خواهند نمود چنانکه در ترفه المجالس در باب
 فضل جمع مذکور است که ازاصار اهل الجنة فیها نودی فرهم يوم السبت احضروا ضیافه آدم فی جنة
 الخلد بعد از آن هر یک از ایام هفته را ذکر مینماید که تا آخر هفته هر روز به مهمانی پیغمبر حاضر میشوند چنانکه
 هر یک در مجلس بیاید انشاء الله تعالی بدانکه ظاهر خبر لالت دارد که ایام ضیافت بهشتیان در ابتداء
 ورودشان به بهشت است و پیش از این دانستی که قیامت در روز جمعه اول محرم است پس ایام ضیافت
 از روز شنبه دوم محرم

در کتاب لایحه ملتبه اسلامیه
 مسطور است

(تذییل) خواهد بود و از جمعه هفتم
(در ذکر وقایع روزی و بی حشر بقول بعضی از مؤرخین)
واقعه اول در کتاب وقایع الشهور آورده که در روز دوم محرم حضرت آدم علیه السلام مبتلا شد بمرض
 وفات و ما این واقعه را در اول محرم ذکر نمودیم و نیز در آن کتاب وفات آدم علیه السلام را در این روز ذکر نموده و
 نب داده است بنماورد و اما موافق آنچه که در بخارالانوار و تاریخ التواریخ مسطور است وفات انجناب
 در روز پانزدهم محرم در پیغمبر بوده و ما نیز کیفیت این واقعه را در روز ذکر خواهیم نمود **واقعه دوم**
 بقول در این روز حضرت ادریس داخل بهشت گردید و وقایع الشهور و ما کیفیت این واقعه را در روز اول
 محرم بوجه مستوفی ذکر نمودیم و فی الحال ثمة **واقعه سیم** بقول در این روز اولاد یعقوب یوسف
 را بجزا بردند و در چاه دوش افکندند کما یفهم من الروایة المرویه عن السجاد علیه السلام فی کتاب علل الشرائع
 والتفسیر الصافی بضمیمه ما نقله کثیر من التفسیر والتواریخ من ان خلوص یوسف علیه السلام من الحبس

در تاریخ وقایع
 روز بی حشر



منکبر و گردنکشی که در دنیا ظاهر شد نمرد بن کنگان بود و از غایت تکبر دعوی خدای کرد و در شهر
 بابل قصر عظیمی بنا کرد از ابن عباس مرویست که طول آن قصر پنج هزار ذراع بود و از مقابل و کعبه منقول
 که طول آن دو فرسخ بود فرام منه الصعود الی السماء بنظر الیه ابراهیم پس نمرود قصد کرد که بر ان قصر بالا
 رود تا بر خدای ابراهیم مطلع شود و با وی مقابله نماید پس چهار جوجه کرکس را گرفت و آنها را بخوردن
 گوشت و شراب عادت داد و تربیت نمود تا بزرگ شدند انگاه چند روز آنها را گرسنه گذاشت و امر کرد
 تا بوی از چوب ساختند و شخصی را داخل در آن تابوت نمود پاهای کرکسها را به پایهای آن تابوت بست
 و چشمهای کرکسها را نیز بادستمال بستند و نصب از ربع رماح در جوانب آن تابوت و جعل علی کل ریح فخذاً
 من اللحم و چهار نهر در چهار طرف آن تابوت نصب کرد و بر سر هر یک از نهرها را از گوشت او پختند انگاه
 امر کرد سماطها را از چشمهای کرکسها برداشتند چون کرکسهای گرسنه گوشت را دیدند بهوای گوشت پرواز کردند
 و تابوت را با آن مرد و در آن بالا ایستادند و در آنجا بسمان بردند و ارتفعت حتی غابت الارض انقدر او را بالا بردند
 که زمین از نظر ایشان غایب شد و بروایت حنوفه القلوب چون بر زمین نظر کرد کرکسها را بمشابه مورد چه میدادند
 و چون نظر بسمان کرد بحال خود بود باز بعد از زمانه بسوز زمین نظر کرد بغیر از آب چهره ندید و چون بسمان
 نظر کرد بر همان حال بود که پیشتر میدید و باز مدت او را بالا بردند تا آنکه چون نظر کرد بر زمین هیچ چیز ندید
 و چون بسمان نظر کرد بحال خود بود پس در نار یکی افتاد نه بالا ایستاد و در آنجا بسمان دیدند و انوقت آمدند و
 رسید و گوشتها را در زیر تابوت او پخت پس آن کرکسها سوز پر شدند تا بر زمین آمدند و بروایت اول انقدر
 بالا رفت که باد حامل شد بین او و هوا پس بسلام خود گفت که در بالا و در پایین تابوت را بکشد چون غلام
 درهای تابوت را گشود و نظر بسمان کرد اسما را بسمان حال دید که پیشتر میدید و چون بر زمین نظر کرد بر سباه
 و نار یکی چهره ندید در آن هنگام با و ندا شد ایها الطاغی الباغی این تربد ای طاغی ستمکار کجا میری پس آمد و در
 غلام خود را گفت تیر بجانب سمان افکند فعاد الیه السهم ملطخ بالدم من سمکه فی بحر معلق فی الهواء فند
 نفسها الله تعالی پس آن تیر خون الوده برکشت و آن خون ماهی بود و در پایین که آن دریا بقدر حق تعالی
 در هوا معلق است که انما هه جان خود را فدای خدا بنظر کرد پس چون نمود ملعون تیر خون الوده
 گفت کفیت شغل الی السماء یعنی خدای سمان را کشتم و کار او تمام شد پس چون آن کافر طاغی از بالا انصر
 فرو آمد بادی از مهت هببت الهی بوزید و آن بنا را از پیچ و بنیاد برکند و خراب شد قصر آمد و در روزی
 چهارم محرم بود چنانکه تفصیل آن در مجلس بیاید انشاء الله تعالی و اقعد و له در شب این روز قتل
 بازرگانان بر سر چاه دوشن فرو آمدند در کتاب و وضعه الصفا من کوراست که جمعی بازرگانان که از مدائن

کتابت الی ان یقین
 بکتاب سمان

ناب
 حاملش
 بی هوا
 بین سمان



بصر می‌رفتند و رئیس ایشان مالک بن زعر خراعی بود در اثنای مسافت و مراحل راه گم کردند و در فتنه چرب
سرگردان شدند آخر الامر قاید تقدیر عنان قافله را بستر انچه کشف و نظام کش قضا ناکه غریب شایر بجانب
ان ینبوع سعادت حرکت داد و چون بستر چاه رسیدند مالک فرمود که مردم نزول نموده رخت افامد در
منزل کرامت فرو گیرند تا اگر ایشان را باب حجاج افتد در آن باب زیادت مشق نکشند و بعد از آنکه در
ان مقام فرو دامند و از سر اسبمکی خلاصی یافته ان شب بچو بر کاروان بسرائد و قافله ظلام بد پار مغرب
توجه نموده رخت بر لب بامداد بگاه مالک دو غلام را بستر انچه فرستاد تا اب برکشند القصه تقیه اش
در ضمن واقعه بعد ذکر خواهد شد انتم واقعه سیم در این روز حضرت یوسف علی نبینا و اله و علیہ
السلام از چاه دوش نجات یافت چنانکه در مصباح طوسی و مصباح کفعمی و مشار الشیعه و تقویم المحسنین
مسطور است و در کتاب توضیح المقاصد و اقبال الاعمال و تفسیر مجمع البیان و پنجم بخار و الانوار و انوار
نعمانیة نیز خلاصی انحضرت را از چاه در این روز ذکر نموده اند و خلاصه انواقعه بطریق تلیق از کتب
تفاسیر و تواریخ بدینمقال است که چون اولاد یعقوب حضرت یوسف علیهما را در چاه افکندند انچه
در سه فرسخی منزل حضرت یعقوب بود که شداد بن عاز از آن خبر کرده بود در وقتیکه بلاد اردن را عمارت
میکرد و بالای ان مضیق و پائینش وسیع بود و عمق ان هفتاد ذرع بود و ان چاه را دوش می‌گفتند
بالجملة چون اسباط یوسف را از انچه انداختند انجناب از هول و وحشت در قعر انچه چاه مد هوش گردید
در ان هنگام جبرئیل بفرمان رب جلیل بصورت حضرت اسرئیل بنکاهبان یوسف مامور گشت چون یوسف
بهوش آمد خود را در کنار پدرش یعقوب دید گفت ای پدر برادران بر من ستم کردند و جامه از بدنم در
آوردند و سبلی بر روی من زدند و مرا در و خاک و خاشاک کشیدند و در چاه افکندند پس جبرئیل
ببخشید و آمد گفت ای یوسف من اسرئیل نیستم من روح الامیمم پروردگار تو سلام می‌رساند و می‌فرماید
شاد باش که عنقریب تو را از حوض این چاه بدروه چاه خواهیم رسانید و از این زمین مسکن برتبر
سلطنت خواهیم نشاند و در تفسیر ضافه از کافه و تفسیر علی بن ابراهیم نقل نموده از حضرت صادق علیه السلام
که چون برادران یوسف و یوسف را انچه انداختند جبرئیل نازل شد بر او و گفت یا غلام ما نضع ھنھنا
ای سپر چه میکنی در انچه فرمود ان اخوة القوتی فی الحب برادران من مراد انچه انداختند جبرئیل
گفت ای پانچواھی که از انچه نجات پابی فرمود ذاک الی الله عز وجل ان شاء اخر حیفه این امر با خداست
اگر خواهد مرا نجات میدهد جبرئیل عرض کرد خدا می‌فرماید ادعنی بهذا الدعاء حتی اخرجک من
الحبث ما یابن دعا بخوان تا انکه تو را از چاه نجات دهم یوسف فرمود کدام است اندعا جبرئیل گفت

سیم مجسم

در هاشم ناسخ التواتر
آورده که اردن باضم
ثم التكون وضم الدال
المهملة وشدید النون
اسم باران است که بین
مصر و مدین واقع شد
دوش بفتح و ال و سکون
و او و فتح نا مثله
اسم چاه یوسف است
کذا فی هاشم الناسخ

سیم مجسم



اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ دُرُّ
الْجَلَالِ وَالْأَكْرَامِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ مِنِّي أَمَانَةً فَرَجًا وَمَخْرَجًا وَبَرَاءَةً
عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ وَأَرْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ اخْتَسَبْتُ وَمِنْ حَيْثُ لَا اخْتَسَبُ چون یوسف آمد عازرا خوا
حق تعالی او را از انچه نجات داد القصه از انوچه چون برادران یوسف را در چاه افکندند دید بانه
گماشتند که عاقبت کار یوسف را بدانند و ایشان را گاهی دهد چون سه روز از این مقدمه گذشت
کاروانی از طرف مدین آمد که نبوی مصر میفرستد و بارگه ایشان روغن ملسیان و پارچه ادویه و عقیق
بود پس ایشان برب انچه فرودا آمدند و شیراد را انجا ماندند در بامداد مالک بن دغر خراعی که سالار
انقا فله بود بشیر غلام خود را گفت که بر سر چاه رود آب بردارد بشیر بر سر چاه آمد دلو خود را در
انچه فرو برد که آب بردارد چنانکه خدای عز و جل فرموده وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَوْهُ
دَلْوَهُ چون دلو بنشیب چاه رسید جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت ای صدیق پروردگار سلام مرا بیا
و میفرماید که ما این کاروان را برای خلاصی تو در انجا فرستاده ایم اکنون برخیز و در دلو بنشین و دل
قوی دار که اینک هنگامیست که از اندوه انچه نجات پایی پس یوسف بدلو بردارد او را از حوض چاه
بر آورد ناگاه بشیر چشمش بر آفتاب جمال یوسف افتاده فریاد بر آورد بِأَشْرَفِ هَذَا غُلَامٍ بَعْنَى
مُرْدَةٍ و شادمانی کانه شادی و فرح زاندا میکرد و گویند که بشیر اسم مضاحب و بودند اگر او را که
اعانتش نماید در اخراج یوسف پس بشیر آمد بمذکاره یکدیگر یوسف را از چاه بر آوردند ﴿﴿﴾
چون انما جهات را در آمد ﴿﴿﴾ ز جانش بانک با بشیر بر آمد ﴿﴿﴾ بشارت که چنین تار یک چاه ﴿﴿﴾ بر آمد
پس جهان افروز ماهی ﴿﴿﴾ پس بجای ابان آفتاب را از برج دلو برگرفتند مالک چون از طلوع آن
ماه روشن از آن تیره چاه آگاه شد دانست که او را بیهوش گران توان فروخت و بفروش او سرمایه
توان انداخت پس این سر راستور داشت چنانکه خدا تعالی فرموده وَاسْرُوهْ بَضَاعَتَهُ وَاللَّهُ عَالِمُ
بِمَعْلُومٍ یعنی دینهمان داشتند یوسف را از سایر رفقا در حالیکه او را اماع تجارت می پنداشتند خدا
دانا است بآنچه میکردند یعنی اسرار و اخفای کار و انبان یوسف را بر او مخفی نبود القصه بقیه دارد که در
روز چهارم محرم ذکر خواهد شد انشاء تعالی و اَقْعَدْ خَمْلًا مُوَافِقًا لِمَنْعَةِ مَجْلِسِي رَهْ دَر کتب خیر
الغایب از شیخ طوسی علیه الرحمه نقل فرموده حضرت یوسف علیه السلام در روز سیم ماه محرم از زندان
خلاص شد و کیفیت این واقعه بطور تلیق از کتب تفاسیر و تواریح چنین است که چون زینب از عشق
حضرت یوسف بیناب و بیقرار گردید و هر چند تدبیر نمود بوصول یوسف نائل نگشت و دید که از ذلت و

سَبِّحْ مَحْمُودًا

عقار بالضم نه و تو
از جامه سرخ و رنگین
و بالفصح اب و زمین و
درخت خرما و اسباب
خانه و بالفصح رتشد
الفات گاه یا بیچ گاه
که برای دار و بکار برد
و بضم نه نام جمع
عقار کذا
فانتخب
سَبِّحْ مَحْمُودًا

دغر بالضم نام پدر
مالک خراعی است که
یوسف را از چاه
آورده بود و بدال
مجمع خطا است کذا
فانتخب



سكنت راه بمقصود نمیرد آغاز غلط و خثونت نهاد و گفت اگر یوسف نکند آنچه من او را امر میکنم همراه او را
 بذلت و خواری زندان فرستم پس چون از آنجناب مابوس گردید و هیچ تدبیر بمقصود نرسید روزی با عزیز گفت
 که کار من از اینغلام بفضاحت کشید و محاسن جهده ام بوقاحت و قباحت انجامید اینک در این شهر
 زبان نیست که بران از من راستانه زود راستانه نیست که دران از من بیایه نباشد اگر یوسف را چند روز
 زندان کنی و بند گران بر او بندد باشد که مردم گویند این خیانت از یوسف بوده این سخن عزیز را سخت
 دلپسند برآمد زیرا که او در مقام این بود که نام خاتون خود را بنکون نماید و از زبان مردمان او را نجات دهد
 پس بند گران برگردن مبارک یوسف نهاد زندانش فرساده چون یوسف علیه السلام داخل زندان شد و مدتی
 براو گذشت خدا تعالی وحی کرد بسو او که چه چیز تو را با خطاکاران ساکن گردانید عرض کرد جوهر و گناه
 من چون اعتراف بگناه نمود حق تعالی وحی نمود بسو او که این دعا را بخوان تا آنکه تو را از زندان نجات
 دهد یا کبر کل کبیر یا من لا شریک له ولا وزیر یا خالق السموات و الارض یا عیسی یا عیسی المصطفی
 الضری یا قاسم کل جبار عیند یا معنی البائس الفقیر یا جابر العظیم الکبیر یا مطلق المکمل الایم
 اسئلك بحق محمد و ال محمد ان تجعل لی من امری فرجاً و فرجاً پس چون این دعا را خواند و صبح شد
 عزیز او را طلبید و از حبس نجات یافت و بر دایه دیگر چون یوسف متوسل شد بمحمد و ال محمد صلوات الله
 علیهم جبرئیل نازل شد بر آنحضرت و عرض کرد ای یوسف بشارت باد تو را که حق تعالی تاسه روز دیگر تو را
 از زندان بیرون خواهد برد و تو را پادشاه اهل مصر خواهد نمود که همه اشراف تو را خدمت نمایند و پدر
 و برادران تو راه را از زند تو جمع خواهد نمود پس چون سه روز گذشت ملک هفتاد نفر از حجاب و خواص
 خود را با هفتاد مرکب از اسب با تاج و لباس ملوکانه زندان فرستاد و بتعظیم و تبجیل هر چه تمامتر یوسف را
 از زندان بیارگاه آوردند و در وقت بیرون آمدن از زندان زندانیان از مفارقت او بهای های گریستند
 و گفتند ای دلنواز و ای غمگسار ما به تو چگونه در این زندان زندگی نماییم و با که انس گیریم یوسف ایشان را
 دلنواز فرمود و در حق ایشان دعا کرد که اللهم اعطهم قلوب الاخبار و لا تنم علیهم الاخبار
 یعنی بار خدا پادشاهای بیکار را برایشان مشفق گردان و خبرها را برایشان پوشیده مگردان و چون آنحضرت از زندان
 بیرون آمد بر در زندان نوشت هذا قبر الاحیاء و بکب الاخوان و تجریر الاصدقاء و شمانه الاعلاء یعنی
 این قبر زندگان و خانه اند و همچنان و تجریر دوستان و شمانه دشمنان است پس بجمار رفت و خویشین
 را داشت و خلعت ملک را پوشید الخ و مکشوف باد که در مدت حبس حضرت یوسف علیه السلام خلافت
 جمه و مفسرین را عقیده آن است که بمقادیر کریمه فلیت فی السجن بضع سنین مدت هفت سال آن

منها کما حکم فی تفسیر
 حضرت زین العابدین

در تفسیر این آیه
 و ما یوسف را



حضرت در مجلس بود و شیخ طبرسی رضوان الله علیه در جمع البیان فرموده اخلف في البضع فقال بعضهم البضع
 بين اثلاث الى الخمس وقيل الى السبع وقيل الى التسع وقال ابن عباس ما دون العشرة واكثر المفسرين على ان
 البضع في الآية سبع سنين يعني بمعنى بضع خلافت بين مفسرين بعضی گفته اند که از سه تا پنج را بضع گویند
 و برخی گویند که مراد بضع از سه تا هفت است و بعضی را عقیده است که از سه تا نه را بضع نامند و ابن عباس
 گفته است که هر عددی که از ده کمتر باشد از بضع گویند و اکثر مفسرين را عقیده است که مراد بضع در آیه
 که به هفت سال است و این هفت سال که حضرت یوسف در حبس بود غیر از پنج سال است که پیش از آن بخوس
 گردید و مؤید این قول صاحب روح البیان است که گفته است انجناب دوازده سال در زندان بود بعد
 حروف ذکره عند ربك و در کتاب جزوه القلوب مدنی حضرت را بقوله بیست سال نفل نمود و نیز
 در انکتاب که از حضرت صادق علیه السلام روایت شد که در وقتیکه حضرت یوسف علیه السلام داخل زندان شد
 دوازده سال بود و هجده سال در زندان ماند و بعد از بیرون آمدن از زندان هشتاد سال زندگانی کرد
 پس مجموع عمر شریف آنحضرت صد ده سال بود **واقعه پنجم** و اتفاق اینچه در ارشاد مفید و بحار الانوار
 مطبوع است در این روز سنه شصت و یکم هجری بعد با چهار هزار و سوار وارد شد بکربلا و در کتاب
 هذا به الانام و مهتج الاخوان و منظم ناصر و بسیاری از کتب تواریخ و مقابل دیگر نیز ورود این سعد را
 بکربلا در این روز ذکر نموده اند و در کتاب مقام گوید که از باب حدیث و سیر متفقند که یک روز بعد از نزول
 امام علیه السلام که روز سیم محرم سنه شصت و یکم هجری بود عمر بن سعد با چهار هزار منافق وارد صحرائی کربلا شد
 و گفت این واقعه بطور یقین از کتاب بحار الانوار و ناسخ التواریخ و مهتج الاخوان و مقتل ابی مخنف چنین
 است که چون پسر زبیر خواست کپراسر کرده لشکر نماید بجهت حرب با سید الشهداء صلوات الله علیه کسی قبول
 نمیکرد و چون عمر سعد را تکلیف بان امر نمود او نیز استعفا نمود این زیاده گفت پس ایالت رعی را که بتو داده ام
 در نماز گفت امشب مرا مهلت ده این زیاده انملعون را مهلت داد پس آن لعین بمنزل آمد و بار و شان خود
 مشورت سپرد همگی صلاح او را ندید و همه او را ملامت نمودند اما کسیکه سوء عاقبت و شدت شقاوت
 او را از انکسیر شد و غذا او را بخود راگذاشت ملامت ملامت کنندگان او را سود نمیداد اخرا الامر آن لعین
 دنیا و آخرت را بخود ضایع نمود و آن امر عظیم را قبول کرد آمد بکربلا در برابر آن امام سید فرود آمد و این در
 روز سیم محرم بود در کتاب ناسخ التواریخ آورده که چون آن لعین بکربلا رسید امر کرد بارها را فرود آوردند
 و در برابر حسین علیه السلام لشکرگاه ساخت و خیمه ها خویش را برافراخت و چون از رخ پیا سواد عروبه بن قیس
 را طلبید و باو گفت برو نزد حسین علیه السلام و بپرس که بچه کار با این بلاد آمده و چه میخواهی چون عروبه بن قیس

نسخه از کتاب
 زکوة القلوب
 و سیر
 طبرستان

روایت
 از کتب معتبره
 از کتب معتبره



از کتانی بود که نامه نوشته بود بگو انجناب شرمیداشت که بسوی آنحضرت رود و چنین سخن گوید گفت
 مرا معاف دار این رسالت بد بگره حواله کن و چون بسیار از بزرگان و رؤسای کوفه که با این سعد همراه بودند
 از اشخاصی بودند که نامه های متواتر بسوی انجناب گاشته بودند و آنحضرت را بجانب کوفه دعوت کرده بودند
 لهذا هر که را که این مدام می نمود بسوی انجناب برود باین علت ابا می کرد و استنکاف می نمود فقام الیه کثیر
 بن عبدالله الشعی و کان فارساً شجاعاً لا یرد وجهه شیئ پس از میان جماعت کثیر بن عبدالله الشعی برخاست
 و ان لعین شجاع یحیا و ملعون سفاک و بی باک بود که از هیچ راه از واهی صورت بر نمی گردانید پس گفت
 انا اذهب الیه و والله لئن شئت لافکن بیه اینک من مهر و موی حسین علیه وهر رسالت دارم بگو
 نامن برسانم و اگر خواهی او را گردن منهدم این سعد گفت تو را برای کشتن حسین نمی فرستم از جانب من و رسول
 باش و حسین را بگو چرا بدین شرافت و از این آمدن چه خواستی کثیر بن عبدالله روان شد تا رسید به نزدیک
 خیمه های حسین علیه السلام چون ابو ثمامه صیدا و او را بدید عرض کرد اصلحتک الله یا ابا عبدالله اینک
 کثیر بن عبدالله است که از تمام اهل زمین شترانگیز تر و خون ریز تر است بنزد تو می آید این بگفت و بر سر راه
 او شافت و او را گفت که اگر بنزد حسین علیه السلام می آئی شتر خود را بگذار و طریق حضرت پیش دار کثیر گفت
 لا والله هرگز شتر خود را فرو نگذارم اما انا رسول فان سمعتم منی بلغتمک ما ارسلت به الیکم و ان ابیت
 انصرف عنکم جز این نیست که من رسول و پیغام آورده ام اگر گوش میدید پیغام را می رسانم بشما و الا
 طریق مراجعت گیر ابو ثمامه فرمود فانه اخذ بقائه سفک ثم تکلم بجاهلک پس من قبضه شمشیر تو را بدست
 میگیرم تا رسالت خود را بپایه بری زیرا که تو مرد شر و سفاک و فقا که هستی کثیر گفت لا والله لانتسه
 نه بخدا قسم دست تو بشمشیر من نخواهد رسید ابو ثمامه فرمود اخبرنی بما جئت به انا ابلیغه عنک خبره مرا به
 پیغامی که آورده من از جانب تو بحضرت رسانم چون کثیر باین امر نیز راضی نشد ابو ثمامه فرمود فلا ادعک ندوفا
 منه فانک فاجر پس من نخواهم گذاشت که باشمشیر نزدیک شوی با ما من زیرا که تو مرد فاجری هستی کثیر بن
 عبدالله در خشم شد و لحنی با ابو ثمامه یکدیگر را دشنام دادند انگاه طریق مراجعت پیش داشت و باز گشت بسوی
 ابن سعد و او را خبر داد پس قره بن قیس خطلی را خواست و با و گفت بشاب و حسین علیه السلام را دیدار کن و بگو چه
 اندیشه نمود که این منافق بعهده را پیمود قره روان شد و بچشم های حسین علیه السلام و چون نزدیک خیابان رسید
 حضرت حسین علیه السلام فرمود هیچکس این مرد را پیشانسد چپ بن مظاهر عرض کرد مردی است از بنی خطله و خواهر
 زاده ما است و او در نزد ما بحسن عقیدت و صفادگر می شد پس زهر بن القین سر راه را و گرفت و فرمود چه
 حاجت داری قره گفت از ابن سعد بحضرت حسین علیه السلام رسالتی دارم اگر اجازت دهی در راه بعضی رسانم

این کتبی است که از جانب انجناب شرمیداشت که بسوی آنحضرت رود و چنین سخن گوید گفت

چون کتبی است که از جانب انجناب شرمیداشت که بسوی آنحضرت رود و چنین سخن گوید گفت



زهر بن الفین فرمود سلاح خود را بجای کند و نزدیک شو گفت حبا و کرامه پس سلاح خود را گذاشت و بنزد ملک
حسین بن علی شرافت و سلام داد و جواب شنید نگاه دست و پاهای امان را بوسید و عرض کرد اقا چرا این راه دراز را
پیمود و باین اراضی فرود آمدی حضرت فرمود مردم این شهر برای من نامه نوشتند و مرا بجانب خویش دعوت نمودند و من
ملتسب از اجابت نمودم و حال اگر رای ایشان دیگرگون شده و مقدم مرا مکره میدادند مرا جهت نماز قره
عرض کرد خداوند لعنت کند اینجا عتبر که بگو تو نامه نوشتی و امروز نه اهل امارت و خاصان این زیاده و چو قریب
تپس خواست مراجعت نماید حبیب بن مظاهر فرمود ای بر قوای قره کجا میری باش و فرزند رسول خدا را نصرت کن که
بدست پدران او توفیق اسلام یافته قره گفت ای مولای من کیست که جهنم را بر بهشت برگزیند اکنون مردم جواب
رسالت خویش را میدهم و باز میآیم انشائی بدانکه عمر پسر سعد بن ابی وقاص است از صحابه و اصحاب شور و متخلفین از
امیر المؤمنین و از اکابر رجال عصر خود بود و در نسب و کلام است مشهور که علمای نسب متعرض شده اند در کتاب
الزام النواصب و در ده که سعد پسر عمر را بغیر پدرش نسبت میدادند و او مرگ بود از بنی عذره و شاهد این کلام قول
معاویه است در وقتیکه سعد با و گفت انا احق بهذا الامر منك من سزاوارترم بامر خلافت از تو معاویه گفت
بنی عذره ابا میکنند بر تو و چون سعد خواست برخیزد معاویه باری ز خود رها کرد برای و انشائی مؤلف
گوید که اخراج کردن ریح معاویه برای سعد اشعار باین بود که باین خبث و لاد چگونگی طمع میکنی در امر خلافت
و کل من کفره نمرود معاویه سعد را توبیخ مینمود بر خبث و لاد باینکه خبث و لاد خودش بمراتب است و بوزیرا که
اگر سعد را نسبت به بکفر میدادند معاویه بچهار نفر نسبت داده میشد یعنی چهار نفر مرد زنا کار و مادرش هندی

تو قاصد جامع

صنف
بفتحین از انداز
بیرون رفتن و خود را
شاید کردن بجزیکه
در او نباشد و لاف
زنند و خود شایند
کذا فی المنتخب

از معلمات بود چنانکه ذکر

سائل قریبها ان کنت زاعیه	من کان ابتهما فی الدین و نادا	من کان اقدمها سلما و کثرا	علما و طهرها اهلا و اولادها
من حد الله انا کانت مکذبه	تدعو مع الله او ثانا و نادا	من کان یقعد فی الهیاء ان نکلا	وان یخلوا فی عزمه جادا
من کان اعدا حکما و قطها	حلبا و اصدا و عدا و ابغا	ان یصد قوله فلم یعد ابنا	ان انت لملق للابرار حسادا
ان انت لم تلحق من تیمم اخاصف	ومن عده لخلق الله حمادا	او من بنی عامرا و من یسید	رهط البید و ی جمل و اوغا
ورسط سعد و سعد قد علما	عن مستقیم صراط الله صدادا	قوم تدعو زینما و سارهم	لولا جوب بن زهر لما سادا

باب خلافت

بفتح و کسوف کیکه
منسوب بقوی باشد
و از آن نباشد منتخب

صاحب کتاب شفاء الصدور بعد از ذکر این اشعار گوید از اینجا صحت نسب و پایداری فطرت عمر بن سعد معلوم میشود
که حرام زاده گبر الزوال منافق خود بمهرت چارون کرده از تقریب بن حجر نقل شده که بعضی گمان کرده اند که او از صحابه
است و این غلط است زیرا که بچنی بن معین جزا اخبار کرده که ولادت عمر بن سعد در روز موت عمر بن الخطاب بود
و منافق باین جزم نیست آنچه در کمالست که بعد از قتل عثمان میخواست کار خلافت برای خود سعد مهیا کند

که از اینجا معلوم میشود که عمر در آنوقت طفل نبوده و هم در کامل از این سهرن آورده که علی و روزی با عمر بن سعد
چگونه باشد روزی که خمر شوی بن هشت و در زخ پس از آن اخبار کنی و روایتی که در امله صدق است از والدین
خود از کندن از این علی بن ابی بختان از جعفر بن محمد کوفه از عید سهرن از ابی طریف از بن نبانه روایت میکند
که امیر المؤمنین علیه السلام خطبه میکرد و فرمود سلو فی قبل ان تفقدونی سعد بن ابی وقاص برخاست و گفت یا امیر المؤمنین
خبر ده مرا که در سر و ریش من چند مو است فرمود گویند بخدا ای مسئله پرسید که خلیل من رسول خدا صلی الله علیه
واله مر اخبار داده بود که تو از من میپرسی و نیست در سر و ریش تو موئی مگر آنکه در بن آن شطانی نشسته و در
خانه تو سخیله است یعنی بزغاله است که فرزند من حسین علیه السلام را میکشد و عمر بن سعد در آن روز کار طفلی
بود که ناز به راه افتاده بود این خبر بغایت ضعیف است بجهت ضعف کندن و جعفر بن محمد کوفه و جهالت عید
بلکه جهالت ابن علی با جمله سند مقدم و لح است و قرآن برخلاف آن هست که دو فقره از آن گذشت و واضح از همه
اینکه سعد از متخلفین از بیعت بوده بالاتفاق و او در کوفه نماند و بر منبر نشست علاوه بر اینکه سعد از قدما
مهاجرین بود و بعد از خلافت عمر طرف تر بد خلافت شد و علاوه بر این محرم بود و زمان امیر المؤمنین علیه
السلام بجهت اختلال امور و عدم انتظام مقضی این نوع تشدد در جواب و نبوده بلکه او خود از اطراف تفتیه و نالافت
میشد علاوه بر اینکه جلالت صورت خود او مانع از این جلالت و این سوال جاهلانه بود و مؤید این آن است که
همین روایت در احتجاج با خلافت پسری مذکور است و در اینجا بجای فقام سعد فقام رجل آورده و تصحیح
بصباوت و صغر آن سخیله کرده که ناز به دست و پا راه میرفت و میتوان که مراد او پندیدن و خولگی با انس بد و سنان
باشد زیرا که ذی الجوشن بد و شمر اسلام نیاورد و خود شمر در زمان امیر المؤمنین علیه السلام از ابطال رجال شما
میرفت و شیخ طریقی در منتخب تصریح نموده که انملعون بزید اصبحی و ان کولد خولے بود و هو الذی طعن الحسین
علیه السلام بر فحیه فخرج السنان من ظهره فسقط الحسين علیه السلام على وجهه فمور في دمه و يشكو الى ربه و هما نملعون
بود که نزه بر سینه مبارک آنحضرت زد که از پشت سرش بیرون آمد و انملعون بر او در افتاد و در خون خود
میخاطید و شکایت پیرو در کار خود میکرد بالجمله عمر بن سعد در روز عاشورا سی و هفت ساله بود و در سنه
شصت و شش هجری با مر فخر ایدست کسان ابو عمر کشته شد و چون سر او را در مجلس فخر اید آوردند نزد پسر
حفص گذاشتند فخر اید او پرسید پیشانی این سر را حفص گفت اری زندگانی بعد از او گوارا نیست فخر اید
امر فرمود تا سر از وی بگرفتند انگاه فرمود عمر بجای حسین علیه السلام و حفص بجای علی بن الحنفیه بن نه که اگر سر ربع
قریش را بقتل رسانم ملک ائمه از انا مل حسین علیه السلام نشود و نفرین سید الشهداء و صلوات الله علیه که
فرمود سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْكَ مَنْ يَذَّبُكَ فِي فِرَاشِكَ مستجاب شد زیرا که برادر خانه خود با کمال امن بنهایت

توضیح فی حدیث
چهارم

۲
جایگاه بالکس
جفا کنند و هر چه
میان می باشد
ضعیف

و این حدیث
در کتاب
توضیح فی حدیث
چهارم



فَوَی قَتَلَ ابْنِ زَبَادٍ
وَقَتَلَ ابْنِ زَبَادٍ
وَقَتَلَ ابْنِ زَبَادٍ
وَقَتَلَ ابْنِ زَبَادٍ

فَوَی قَتَلَ ابْنِ زَبَادٍ
وَقَتَلَ ابْنِ زَبَادٍ
وَقَتَلَ ابْنِ زَبَادٍ
وَقَتَلَ ابْنِ زَبَادٍ

ویرخواست بمنزل خود رفت چون شب شد این زیاده را چندان بدو زد برای او فرستاد چون صبح رو نمود شرح آمد
نزد این زیاده پس آن کافر بخواست و احترام بسیار از شرح نمود و چون شرح نشست باز عید الله گفت و زیاده
فَوَی او نمود شرح گفت ریش خیل ناممل نمودم و قتل حسین بن علی را واجب بدم چون او بر امام زمان خروج
کرده و بنای فساد دارد و دفع مفسد و خارجی لا افراس است پس آن کافر قلم برداشت و فَوَی قتل فرزند پیغمبر
طاب ثوابه باین مضمون **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** وَلَقَدْ ثَبَتَ عِنْدَ ابْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خُرُوجُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهُوَ رَاجِعُ الْقَتْلِ وَبِرَوَايَةِ مَضْمُونِ فَوَی ابْنِ مَلْعُونٍ چنان بود که لَقَدْ ثَبَتَ وَحَقُّ عِنْدِي
أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ خُرُجَ عَلَى إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بَزِيدِ بْنِ مُعَوِيَةَ فَجَبَّ عَلَى كَافَّةِ النَّاسِ فَعَمَّ وَقَتْلَهُ چون
این فَوَی را نوشت شمر بن ذی الجوشن آن نوشته را در مجلس ابن زیاده علیه لعنة والعتاب مطرح انظار مرا
جوش نمود و برای ایشان قرائت نمود و این حکم بسبب جرئت عساکر و اهل کوفه شد بر قتل سید الشهداء صلوات
الله علیه و گروهای از جهال و رجاله اعتقاد کردند که قتل فرزند پیغمبر در مذهب اسلام واجب است که از آن جمله
چندین هزار پیر مرد قرائت ها را خوانده قائل للیل و صاغر التهار عساکر ابن زیاده را دعا میکردند و انظار را
زیاده ملعون در خزانه معویه که ملک بیست سال در کوفه ذخیره بود باز کرد و در میان جوش و لشکر قیامت کرد
پس انقوم بچهار اخوت را بدینا فروخته بخار به با فرزند رسول خدا را تصمیم نمودند و کمر قتل آنحضرت را بسته
فوج فوج از کوفه بکربلا میرفتند و عجب زشتاوت و قساوت شرح ملعون است که اهل کوفه تماماً حتی شمر
بن سعد و بزی بن معویه بعد از قتل آنحضرت از عمل خود نادم و پشیمان شدند اما شرح از فَوَی ناحق
خود پشیمان نشد و کرا را در ملاء عام میگفت **خُرُجُ الْحُسَيْنِ مِنْ حِدَّةٍ قَتْلُ سَيْفٍ جَدِّهِ** یعنی حسین از حد خود
تجاوز کرد کشته شد بشمشیر جد خود منقول است که چون شرح را نزد مختار حاضر نمودند با و فرمود ای پسر
چرا فَوَی ناحق را وی بر قتل فرزند پیغمبر ابْنِ مَلْعُونٍ عند را آورد که مجبوراً آن فَوَی را از من گرفتند مختار
فرمود ای پسر چرا دروغ میگوئی اگر چنین بود بعد از واقعه کربلا چه مجبوریتی داشتی که در مجالس مختار را میگفتی
خُرُجُ الْحُسَيْنِ مِنْ حِدَّةٍ قَتْلُ سَيْفٍ جَدِّهِ پس مختار فرمود دستهای نفس ملعون را با ساطور قصایه ریزه ریزه
کردند تا بجهنم و اصل شد **مَكشُوفٌ** یاد که شرح من گوید کینه اش ابواسمیر و در نسب و اختلاف کثیر است
و طریقی اصح است که او شرح بن خازن بن قیس بن معویه بن عامر است و او از کجاست و تابعین بود و زمان
جاهلیت را در ک نموده بود و از زمان ابوبکر و عمر در کوفه قضاوت داشت تا از زمان مرویت که
وقتی از اوقات حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خواست شرح را از قضاوت معزول نماید اهل کوفه
از جهت وثوقه که با و داشتند اجماع کردند و هلهله گان صد ابواب را بلند نمودند حضرت را بلند شد او را در



قضاوت باقی داشت بالجمله این خلکان آورده که شرح شصت و پنج سال در کوفه قضاوت نمود و بقولی
هفتاد و پنج سال و مردم با و وثوق نام داشتند و او یکصد و چهار نفر بود که اظهار اسادت الطلس
میگفتند و ایشان عبد الله بن زبیر و قیس بن سعد بن عباد و اخف بن قیس که حلم او ضربا مثل بود و چهار
انها شرح مذکور است و اطلس انکسیر گویند که در صورتش موی نداشت و وفات شرح در سال هشتاد و هفتم
رو نمود و بعضی فاقش را در سال هشتاد و دو و نوشته اند و برخی در سال هشتاد و هفتم گفته اند و در کتاب
مرا میرزا اولیاء آورده که او با مر فخر کشته شد چنانکه ذکرش گذشت و در وقت هلاکتش صد سال از
عمرش گذشته بود و بعضی عمر او را صد و بیست سال و برخی صد هشتاد سال گفته اند **واقعه هفتم**
در این روز نامه این زیاده رسید بعمر بن سعد در کتاب نور العین است و قد ورد کتاب این زیاده عمر بن
سعد بامر بالقتال و یحیی و عن الناحیه و الاهیال و کان ذلك اليوم الثالث من المحرم یعنی نامه این زیاده
علیه اللعنه آمد بسو عمر بن سعد که در آن نامه مر می نمود و او را بجنک و پرهیز میداد و او را از ناخبر و اهل و ان
در روز سیم ماه محرم بود انتهی **واقعه هشتم** در کتاب وقایع الشهوات است که در روز سیم محرم
نامه از جانب لعین ظلم و مجید الله بن زیاده آمد بسوی مولای الکونین حضرت ابی عبد الله الحسین صلوات الله
علیه **مؤلف گوید** ظاهر مراد نامه است که کفایت آن در بخار و ناسخ الواریج مکتور است که چون
حضرت حسین علیه السلام در زمین کربلا ورود فرمود و حرمین پرید و برابر آنحضرت چهره برافراخت انگاه نامه این
زیاده نوشت و او را خبر داد که من حسین علیه السلام را از راه و پیراه بکربلا آوردم و امثال فرمان نمودم لکن
مرا با او نه و جنک و محاربه نیست دیگر توبانی این زیاده چون الهی یافت از ورود آنجناب نامه بسو آنحضرت
نوشت که اما بعد یا حسین فقد بلغنی نزولک بکربلا و قد کتب لی امیر المؤمنین پریدان لا اتوسد الوتر
ولا اشبع من الخبز و الحقک باللطیف الخیر او ترجع الی حکمی و حکم پرید بن معاویه و السلام یعنی حسین
خبر من رسیده که در کربلا فرود آمدی هانا امیر المؤمنین پرید بمن نامه نوشته که من خوش بخوابم و سپهر بخورم و نا
آنکه تو را بقتل رسانم و با اینکه فرمان من بر می و باز پرید بیعت نمائی چون نامه آن شقی با آنحضرت رسید مطاع
نمود نامه را انداخت و فرمود لا افلیح قوم اشرار و امرضات المخلوق بسخط الخالق و ستکار نشوند گروهی که
خوشنود مخلوق را بر گردند بسخط خالق رسول عرض کرد یا اباعبد الله نامه امیر را چه جواب فرمائی فقال علیه
ماله عند جواب لقد حققت علیه کلمه العذاب فرمود نامه او را نزد من جواب نیست و عذاب الهی بر او لازم گردید
است چون رسول این زیاده برگشت و صورت حال را بر عرض رسانید انش کفر و نفاقش مشتعل گردید و عمر و محاربه
آنحضرت را جزم نمود **واقعه نهم** در کتاب و قیات الأعیان است که در روز سیم محرم سال یکصد

منه یوم الحزن
علیه السلام

نامه نویسنده
برای شیخ الشیرازی

نود هجری به پیچ بن خالد برمی در حبس هرون الرشید فجأة وفات کرد بدین آنکه بر ملک لقب جدیچی
است و باین سبب ولاد او را ابراهیم گویند در حبس اسیر آورده که نسب جعفر بر ملک منتهی میشود و بملک
فرس او را وایل حال مجوس بود و در نو بهار که معبد مجوس بود در شهر بلخ خادم بود و بعبادت اتش
قرار میداد و نا آنکه شعله انوار هدایت از مشکوه وجودش زبانه زد و بجلسته ایمان و زبور اسلام زینت
یافت و با عیال و اطفال و اموال خود بجانب مشق که دارالملک حکام بنی امیه بود توجیه نمود و آن
کتاب جامع التواریخ نقل نموده که وصول جعفر بدمشق در زمان ابوالک عبدالمملک بن مروان بود و بر قاضی
اصح در ایام حکومت سلیمان بن عبدالمملک مروان بدارالملک شام رسید و چون بیارگاه سلیمان بن
الملک درآمد سلیمان رنگش متغیر شد و اشاوره کرد که او را از مجلس بیرون برند پس خواص و ندما از صد
این حکم متعجب شدند سلیمان گفت که این شخص زهره راه دارد از این جهت او را بیرون فرستادم زیرا که
بر یازدهمین دومهره بسته است که هرگاه بمجلس زهره را آورند آنها بحسب خاصیت حرکت کنند پس حضا
از کیفیت این حال از جعفر استفسار نمودند جواب داد که بلی چنین است در زهره از مقدار زهره
است گفتند بچه جهت از آنگاه میداریم گفت بجهت آنکه در شان ابراممک پس بسبب این سخن جعفر بر ملک
ملقب شد و بعد از این گفتگو سلیمان جعفر را بمجلس طلبید رخصت جلوس داد و آن دومهره را ظاهر
کرد تا حاضران آن خاصیت را بعین البقین دیدند آنگاه از بر ملک پرسید که مثل این امر غیر متشاهد
نموده بر ملک گفت که در مجلس پادشاه نخب چیزیکه در غراب عدل این است دیدم ام سلیمان گفت
بگو چه دیدی گفت روزی پادشاه نخب بکار رود نشسته بود و باقوتی گرانمایه در دست داشت
تا که آن جوهر نفیس را با قنار حضا را اظهار ناسف نمودند ملک گفت هیچ غم نیست خازن را گفت
فلان صندوقچه را حاضر نما خازن بموجب فرموده عجل نمود سلطان قفل آنرا بگشود و آن پیکر مانند
ماه برون آورد و در رود انداخت و الحال آن پیکر قطعه باقوتی دارد همان گرفته از آب بیرون
آمد سلیمان از شنیدن این سخن تعجب نمود اشارت کرد تا بنام والی نخب در باب طلبت نمائیم کتابچه در
قلم آوردند و بعد از آنکه زمانه قاصد برگشت ماهی را باطلی بنظر سلیمان رسانید سلیمان همان ماهی
با متحان ماهی اشغال نموده صد انمقال بر او ظاهر شد در آن اثنا کسی دست بر طبل زد بادی از
ظاهر شد حاضران در خنده افتادند بر ملک گفت این طبل علاج قولنج است با جمله بر ملک اولاد
و در زمان بنی امیه مغرور و مکرر بودند و رجال بنی امیه نسبت با ایشان اعزاز و اکرام میدادند تا آنکه
بسلط بنی امیه منطوی گشت و امر خلافت منتقل شد به بنی العباس ایشان نیز بدستور معهود نسبت

قصه جعفر بر ملک
حکایت جعفر بر ملک

قصه جعفر بر ملک
حکایت جعفر بر ملک



تاریخ
برکت

اشعار
بجی

با ایشان رغابت می نمودند و در مقام اکر امایشان بودند و چون ابوالعباس سفاح که اول خلفای بنی
العباس بود بر منند خلافت نشست جعفر برکت را منصب وزارت داد و او اول کسی بود که از برکت
که بر منند وزارت نشست و بتکفل آن منصب سرفراز گردید و اما امام با فعی گوید اول من وزیر من
برکت خالد بن برمک لابی العباس یعنی اول کسی که از آل برمک خلعت وزارت پوشید خالد بن
برمک بود و او را آخر خلافت سفاح بر آن منصب بخت بود و چون سفاح وفات کرد در زمان ابوجعفر
منصور ابوطوبه و بر پائے در امر وزارت استقلال یافت و خالد مغرول شد و فولد خالد در سال هفتاد
هجری در کت زاد و فوتش در سنه صد شصت و پنجم هجری اتفاق افتاد و در هیچ یک از کتب تواریخ
نیامده که از خالد غیر از بچه پسر مانده باشد و بچی بنجاووت و بدال و سماحت موصوف بود و از سماط
بخل و ظلم و اعمال ناشایسته منزّه و مبرا بود در کتاب و قیثات الأعیان آورده که بچی بن خالد در فضل
و عقل و جمیع خصال حمیده در اکل حال بود و مهند عباس پسر خود هر و ن الرشید زاد و حال طفولیت
بجی سپرد و او را در از من تربیت بچه نهاد پس چون هر و ن بعد از موت پدرش مهند بر منند خلافت نشست
حقون بجی را منظور داشت و با و گفت یا ابا اننا جلسنی فی هذا المجلس و هذا من برکت و تمینک
و حسن تدبیرک یعنی ای پدر تو مرا با این مجلس نشاندی و از برکت و حسن تدبیر تو منصب خلافت بمن
رسید انگاه انگشت خود را با و دارد و اصدار و ابراد مملکت را با و تفویض نمود و او را تعظیم و اکرام می نمود
و پدر خطاب میکرد ابراهیم ندیم در مدح هر و ن و بجی میگوید * ألم تر ان الشمس کانت سقیمه * فلما
ولی هر و ن اشرف نورها * بهمین امین الله هر و ن دالت * فها رون والیهما و بجی وزیرها * و نیز
کتاب مذکور در سخاو و بجی بن خالد ذکر نموده که از استحقاق حکایت شده است که هر وقت بچه سوار
میشد و بقصد دار الخلافه بیرون میرفت هر کس که اول با و بر می خورد دو پیست درهم با و عطا میکرد پس
روز چون سوار شد و از خانه بیرون آمد مرد شاعری با و رسید و این اشعار را در مدح او انشاد نمود
با ستمی الحصوصی بجی * لک من فضل ربنا جنان * کل من مر فی الطریق علیکم * فله من نوالکم میانان
ما نادر هم مثل قلیل * هی منکم للفا پس العجلان * چون بجی این اشعار شنید گفت راست میگوید
دو پیست درهم برای او که است پس مر کرد و او را بمنزل بر ند چون از دار الخلافه برگشت او را طلبید و از
حالتش استفسار نمود شاعر شرح حال خود را معروض داشت و گفت من زوجه اختیار نموده ام و در
حال عاجز از تهیه اسباب و لوازم تعیش با او و کسان آن زن مرا فخر نموده اند باین یکی از سر امر با و
مهر که آن چهار هزار درهم است و با طلاق و یا وجهی که کافی باشد مخارج او را تا زمانه که اسباب



نفل و مہیا شود پس بچی امر کرد چهار هزار درهم با و دادند برای مہر و وجہ اش و چهار هزار درهم برای خرید منزل و چهار هزار درهم برای ما بحتاج منزل و چهار هزار درهم برای تہنہ خادم و چهار هزار درهم برای تعیش و زندگانی او پس ان مرد شاعر بیست هزار درهم دریافت نمود و رفت و نیز در آن کتاب از تاریخ بغداد از محمد بن عمر و افندی نقل نموده کہ او گفت من در مدینہ خجاطی داشتم و صد هزار درهم از مال مردم بعنوان مضاربہ نزد من بود و ان مال دو دست من تلف شد پس روانہ شدم بسوی عراق و امدم بخانہ بچی بن خالد در دہلیز خانہ با خدام و حجاب و نشستم و از ایشان درخواست نمودم کہ مرا اخذ بچی رسانند ایشان بمن گفتند اِذا قدم الطعام اليہ لم یحبب عنہ احد و نحن ندخل علیہ ذلک الوقت زمانیکہ طعام برای او در نہاد احد بر ما نعت نیست از دخول برا و مواد و انوقت نزد او مہر و پیر پس من نشستم تا زمانیکہ طعام برای او آوردند انگاہ حجاب مرا نزد او بردند و بر خوان طعام نشاندند پس از من پرسید کہ من انت و ما قِصَّتْ کِبتی تو و قصہ و حال تو چیست من شرح حال خود را بیان کردم کہ صد هزار درهم از مال مردم دست من تلف شد و فی الحال مطلوب ایشان هستم و عاجز مرا زاد و آن پس چون خوان طعام را برداشتند و دست ششم نزد یک آوردتم کہ سر او را بوسم دیدم اظهار کراہت نمود و شمشیر گردید پس چون از نزد او برخاستم و رسیدم بموضع کہ محل سوارے او بود یکی از خدام او نزد من امد و یک بدرہ زر کہ ہزار دینار در آن بود بمن داد و گفت الوز یقرء علیک السلام و یقول لك استعن بهذا علی امرک و عد البنا فی غد و ز بر سلام مہر رسانند بر تو و میگوید در حال باین بدرہ و استعانت جو بر امر خود و در فردا باز گرد بوسہ ما پس ان بدرہ زر را گرفتم و از نزد او رفتم پس و زد و پگر نزد او امدم بھان کہ بفت روز پیش با او بر خوان نشستم چون طعام را برداشتند نزد یک آوردتم کہ سر او را بوسم مکروه داشت چون از نزد او برخاستم و رسیدم بموضع کہ سوارے او بود خادم او رسید و یک بدرہ زر کہ ہزار دینار در آن بود بمن داد و گفت الوز یقرء علیک السلام و یقول لك استعن بهذا علی امرک و عد البنا فی غد و ز بر سلام مہر رسانند بر تو و میگوید باین بدرہ استعانت جو در کار خود و در فردا باز گرد بوسہ ما بدرہ را گرفتم و از نزد او رفتم و در روز سیم و چهارم نیز نزد او رفتم باز بھان کہ بفت در ہر روز ہزار دینار بمن عطا کرد انگاہ چون نزد او رفتم کہ سر او را بوسم مکروه نداشت پس بمن گفت جہت اینکہ تا کنون مکروه داشتم کہ سر مرا بوسہ ان بود کہ احسانے از من بتواند بود کہ موجب ان باشد و حال کہ جہرم از من بتورسید انرا تنک ندانستم انگاہ بغلام خود گفت فلان فرس را در فلان خانہ پھن کن برای او و رویت ہزار درهم با و بدہ کہ صد ہزار درهم برای زائے دین او و صد ہزار درهم برای صلاح سا پر امور باشد پس بمن گفت در نزد ما باش گفتیم

بچی بن خالد

انصاف حکایت



فصل در بیان

اعز الله الوزير اگر اجازت دهی بمدینه روم و قرض خود را ادا نمایم نگاه باز کردم او فواست بخال من گفت چنین باشد پس امر فرمود اسباب لوازم سفر مرا فراهم آوردند بسوی مدینه رفتم و قرض خود را ادا نمودم مراجعت کردم و همواره ملازم او بودم مع الجملة هرون الرشید بچی و اولاد او را مرتبتی رفیع داد و او را مملکت و رعیت را با ایشان تفویض نمود پس امور برامه بحد مستقیم شد که گفتند ان اباهم عروس و سرور و ذائقه لایزال حکایات و بیعت ایشان در زمان هرون الرشید معروف و مشهور است و عطا پادشاه ایشان در تواریخ مسطور است و احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان صاحب تاریخ معروف که از احفاد بچی برمکی است بجملة احوال ایشان اشاره نموده و پوشیده نباشد که برامه بدینحال در عزت بودند تا سال صد و هشتاد و نهم هجری رسید در آن سال نکبت و خوارگی ایشان از او نمود و اخرا قبال ایشان در حوض غروب و زوال رجعت نمود و کیفیت بد بختی ایشان و نکبت روزگار ایشان و قتل جعفر و زایل شدن دولت ایشان طویلست مقام را گنجایش بیشتر از این نیست از سندی بن شاهک منقولست که شبی از شبها در غرته مشرقی که در جانب مغرب بغداد بود جعفر بن بچی برمکی را در خواب دیدم که جامه مصبوغ بمصفر پوشیده و این دو بیت را میخواند ﴿کان لم یکن بین الحجون الی الصفا﴾ اینس و لم یسیر بمکة سائرا ﴿بل یخن کما اهلها فابارنا﴾ صروف اللیل الی الجود و العواثر پس فریاد میکردم و میگفتم و گفته و باریکی از خواص خود در میان نهادم او جواب داد که این خواب اضغاث احلام است تعبیه ندارد پس دوم مرتبه مرا خواب ربود هنوز چشمم گرم نشده بود که او از مردم و صدای دق الباب بگوشتم رسید لاجرم برخاستم و رفتم باب اشاره نمودم ناگاه سلام بن ابرش که از جمله خدام رشید بود و پیوسته بسر انجام امور مامور میشد از در داخل شد بجزه دیدن او لرزه بر اندام من افتاد و گمان بردم که درباره من حکمی صدور یافته چون سلام نشست مکتوبی که مخوم بود بخاتم هرون الرشید بمن داد و مضمون آن مکتوب این بود که چون این کتاب بتو رسید فی الحال بمصاحبت سلام بن ابرش خانه بچی برمکی را احاطه نمائ و او را گرفته در محبسی که منصور زنادقه را باز داشته بود محبوس گردان و بهین دستور بادم بن عبدالله را باخذ و قید فضل بن بچه مامور نما و بعد از آن اصحاب خود را بگرفتن اولاد و اخوان و اقربای ایشان امر کن چون سندی بن شاهک بر مضمون کتاب رشید واقف گردید حسب الامر همان شب بچی فضل و اولاد و اتباع برامه را در قید در آورده محبوس گردانید و بچی قریب دو سال در زندان با انواع بلاها مبتلا بود و در سنه صد و یقوله نود و یک هجری روز سیم محرم در زندان فجأة وفات کرد و فضل چند گاه دیگر بعد از پدر در زندان ماند و عمر او نیز در زندان بسر آمد و بچی چهار سپهر داشت فضل و جعفر و محمد و موسی اما فضل از جمیع اخوان در باب ایشاد

در بیان



تاریخ طایفه
مملکت

درم و دینار بیشتر مبالغه میکرد و لیکن نسبت بانباء روزگار و لازم تواضع بجا نمیاورد و اما جعفر بن یحیی با وجود وفور وجود و سخاوت متواضع بود و در وصف انشاء و کتاب بدیضا می نمود و منصب وزارت رشید تعلق بوی داشت و از پادشاه بر اخوان دایم بنایب و تفریب میفرستاد مؤلف گوید که شرح حال جعفر و کیفیت قتل او در ذوال دولت برامکه در اول صفر خواهد آمد آنست که و اما محمد بن یحیی بصفت علوهت و میل با سنیفله سرور و لذت موصوف و معروف بود و اما مومنین یحیی در شجاعت و جلالت بی شبهه نظیر بود و لهذا در باره او لایحه گفته اند اولاد یحیی اربع کاتب الطالیع فمهم از اخبارهم طالیع الصنایع در کتاب حبیب السیر آورده که از اول زمان ابانک رشید تا اوائل زمان سنی بکصد و هشاد و یک که مزاج هر یون برامکه متغیر شد زمان رتق و فتق و عقد و قبض و بسط امور ممالک عالم در قبضه اختیار یحیی و اولاد نام داشت بود و احمد بن یوسف قرطانی در کتاب اخبار الدول آورده که اخبار برامکه بسیار است و سزاوار است که هر مورخی ذکر صفات ایشان را طراز تاریخ خود قرار دهد زیرا که در ذکر صفات ایشان پنج فایده است اول آنکه شخص کمر هر چون صفات ایشان را بشنود گمرازه یازد گردد و دوم آنکه آدم بخیل چون شرح حال ایشان را بشنود بخل را بر خود ننگ و غار میداند سیم آنکه شخص ادیب از ادب ایشان اقتباس مینماید چهارم آنکه مغرور بدینا چون حالات ایشان را بداند و آگاه شود بران بلیات که بر ایشان وارد آمد بعد از غرث و سلطنت عمرت بکمر و باقبال دینار دل بندد پنجم آنکه هر کس روزگار ایشان را بشناسد و ناسی با ایشان مینماید و آنچه در کتاب تاریخ الخلفاء و اخبار الدول است که در روز سیم محرم سنه ششصد و شصت و ششم هجری مستصر بالله مصر مفقود شد و اثری از او معلوم نشد و در کتاب تنزه المنتهی و قایع الشهور نیز مفقود شدن او را در سیم ایماه ذکر نموده اند و این مستصر عمه معصم بالله است و او از قسم دوم خلفای عباسیین است که در مصر سکن داشتند و ایشان یازده تن بشمار رفته اند و سلطنت ایشان در سی و پنج سال طول کشید و اول ایشان مستصر بالله بود که کنیه اش ابوالقاسم و اسمش احمد بن ظاهر بامر الله است و او در زمان قتل مستعصم در بغداد بود چون مستعصم کشته شد در مصر نمود و در اینجا نسب خود را بیان کرد و سلطان الملك الظاهر قاضی القضاة و سایر اکابر و رؤسای مصر با او بیعت نمودند و نام او را در خطبه ذکر نمودند و باسم او سکه زدند و چون سلطنتش قوت گرفت بعزم تخریب عراق لشکر بر داشت و بدمشق آمد و از اینجا ناهبست که شهره است از شهرهای عراق عرب فتح نمود و چون بر زمین عراق رسید لشکر عراق آماده جنگ او شدند و با استقبال از بغداد بیرون آمدند و کار را کردند که جماعته از مسلمانان کشته شدند و خلیفه مفقود شد و هیچ اثری از او معلوم نشد و بقوله در بین محاربه کشته شد و عدت خلافت مستصر قریب ششماه بود مؤلف گوید که در سیزدهم ماه رجب بیست و نهم هجری نیز از ذکر خواهیم نمود انشاء الله و آنچه یازی هم در تاریخ منظم ناصر در ذکر وقایع سال هزار و سی

در تاریخ سنی ملوک
الأرض مسمو است
که نوروز سال سیصد
چهل و پنج هجری موافق
بود باروز پنجشنبه
سیم ماه محرم سنه
ششصد و شصت

تاریخ طایفه
مملکت



*(چهارم محرم) *

*(۹۶) *

بیست و چهار هجری گوید که در وقایع سال قبل مذکور شد که سپهر فرزند زین العابدین علی بن ابی طالب در بیست و هشتم ذی الحجه وارد دار الخلافه طهران شد و بیست و چهار هجری در روز بیستم محرم این سال بحضور اعلیحضرت خاقان کشورشان فتحعلشاه شرف شد نامه مهر علامه پادشاه انگلیس از باب یک قطعه الماس گران بها که برسم هدیه پادشاه انگلیس برای شهریار ایران انفاذ داشته بودند بحضور مکرمت ظهور خاقان تقدیم نمود و آن قطعه الماس را گوهریان بمبلغهای خطیر بجا نموده قیمت گذاشتند خلاصه سفر انگلیس مشمول تفقادات شاهانه گردید پس از چند روز باز بپاک رفت و در حضرت مستطاب نایب السلطنه و بعد دولت علیه مقامی منع بفرمایند و بواسطه او عهد مودت مابین دولتین و انگلیس منعقد گردید **واقعه ی وازی هر دین واقعه اشیا است که در ذیل وقایع فاضله ذکر مینمایم در روز یکشنبه بیستم محرم مؤمنین زاد و بخت غنیر شرف زین خشت بضافت حضرت نوح دعوت میکنند لفظ خبر این است فریاد میهمان یوم الاحد حضر و اضافة نوح فی جنه النعیم و ما خدای خبر در در و اینها مذکور شد**

نیکو فایده

ند پیل **ی کی کون فایح** **رو سیم محرم یقول بعضی اهل سیرت و تاریخ** **واقعه اول**

در کتاب تقویم الشریعه و وقایع الشهور مکتور است که در روز بیستم محرم حضرت یونس از شکم ماهی نجات یافت و جمهور مورخین این واقعه را در نهم محرم نوشته اند **واقعه دوم** در کتاب کامل التواریخ و تاریخ ابی الفدا و منظم ناصر است که در روز بیستم محرم سال بیست و چهار هجری مردم مدینه با عثمان بن عفان بیعت کردند و امر خلافت بر او قرار گرفت و تفصیل این در چهارم اینها خواهد آمد انشاء الله **واقعه سیم** در کتاب بحر المصابی از ریاض المصابی نقل نموده که در روز بیستم محرم امام حسین علیه و در فرمود بکربلا **واقعه چهارم** بقول مسعود در مروج الذهب در روز بیستم محرم در بیت و پنجاه و دو هجری مردم بغداد مستعین بالله را از خلافت خلع نمودند و معتز بالله را بجایگزینی بنشانند و ما بجمعی از کفایت این واقعه را در دو و اینها مذکور نمودیم و در چهارم اینها نیز خواهد آمد **تکمیل علامه مجلسی** در کتاب زاد المعاد آورده که شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که روز بیستم محرم روز مینا و کبیت و در آن روز حضرت یوسف علیه السلام از چاه بیرون آمد هر که آن روز را روزه دارد **حقیقه کافه صعب بر او آسان گرداند و غمهای او را زایل گرداند** *

وای فایده

فصل چهارم **ی کی کون فایح** **روز چهارم محرم** **واقعه اول**

در کتاب وقایع الشهور آورده که در روز چهارم محرم قایل فرزند حضرت ادم علیه متولد شد و در کتاب مذکور در پنجم محرم نیز ولادت قایل را ذکر نموده و در تاریخ التواریخ گوید که ولادت قایل در سال یکصد و بیست و پنجم هیوط اتفاق افتاد و علامه مجلسی رجوة القلوب آورده که بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که فرزند ادم که برادر خود را کشت قایل بود که در بخت متولد شد بود و بعد از نقل این حدیث فرمود که این

*(موافق) *



(چهارم محرم)

(۹۷)

موافق روایات عامه است و ظاهر اخبار است شیعه است که از حضرت ادم در بهشت فرزند بهرام رسید و در هانگ است که در حدیث معتبر از ابو حمزه ثمالی منقول است که حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود چون حقیقتا توبه ادم را قبول کرد با حوا جمع نمود و از روزی که ادم و حوا خلق شده بودند از ایشان مجامعت صادر نشد مگر در زمین بعد از قبول توبه ادم و حضرت ادم کعبه نواحی و اطراف کعبه را تعظیم می نمود و چون میخواست که با حوا مقاربت نماید حوا را از حرم بیرون میبرد و در بیرون حرم با او مجامعت می نمود و غسل میکردند انگاه داخل حرم میشدند برای تعظیم حرم پس از برای ادم از حوا بیست و یک بار بیهوشی رخسار می رسید که در هر شکم یک پسر و یک دختر می آمد و بر روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حوا هفتاد و یک فرزند آورد و در هر شکم یک پسر و دختر می آمد و بر روایت دیگر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که فرمود حوا پانصد شکم اولاد آورد که در هر شکم یک پسر و دختر می بود و مرید است که در هنگام وفات حضرت ادم چهل هزار نفر از فرزندان و فرزندان زاده گان انجمن بهرام رسید بودند و در بیابان کتب من کور است که اول شکمی که حضرت حوا از اید قابل بود و با او دختر می بود که او را ایلیم نام کردند و بسند حسن از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حوا حامله شد از ادم و فرزندش بحرکت آمد ادم گفت که چیزی در شکم من حرکت میکند ادم گفت که آنچه در شکم تو حرکت میکند نطفه است که از من در رحم تو قرار گرفته است و حقیقتا از آن خلقی خواهد آمد که ما را با او امتحان نماید و در روایت دیگر آمده که حوا اول دختر که آورد او را عناق نام کرد و در کتب معتبره از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که اول کیسه بخی طغیان کرد بر خدا عناق دختر ادم بود که حقیقتا بیست انگشت برای او خلق کرده بود و در هر انگشتی دوازده بند داشت مانند داس بزرگ و جای نشستن او در زمین یکجانب بود و چون بخی کرد خدا فرستاد بخواشش به مانند قبل و گرگی مانند شیر و کرکی مانند خربازان در اول آفرینش چنین بزرگ بود پس خدا الهام را بر او مسلط گردانید تا او را کشند مؤلف گوید که شرح حال عوج پسر عناق و کشته شدن او بدست مؤمن عمران در بیست چهارم ربيع الاول مذکور خواهد شد بالجمله اول کیسه در عالم ادم کشت قابل پسر ادم بود که بناحق برادر خود ها را کشت که نفس را اسان نمود بر او کشتن برادرش را پس کشت برادر خود را و داخل شد در زمزه بانکاران و خاسرین چنانکه خدای عز و جل فرموده فطَوَعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ و در ان هنگام که قابل برادر خود را کشت بیست و پنج ساله بود و هابیل بیست ساله بود و آمده اند که چون هابیل کشته شد حضرت ادم علیه السلام لعنت کرد زمینی را که خون هابیل را قبول کرده بود باین سبب است که دیگر زمین خون کبیرا فرو نگیرد و در تفهیر منج الصادقین و روح البیان مکتوب است که چون هابیل کشته شد ناهفت شبانه روز زمین می لرزید و میوه های درختان مکه ترش شد و درختها پراو خوار گردید و اجناس تلخ شد

نویسند این روایت را

نویسند این روایت را



و زمین پراز گرد و غبار کرد بد هدا حضرت ادم بمفهوم این ایبات برای هابیل مرتبه خواند :
 تَغَيَّرَ الْبِلَادُ مِنْ عِلْمِهَا * فَوَجَّهَ الْأَرْضَ مَغْبِرَ قَبِيحٍ * تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي طَعْمٍ وَلَوْ كُنْ * وَقُلْ بَشَاةُ الْوَجْهِ لَصَبِيحٍ
 مرویت که چون قابیل برادر خود را کشت بد نش پناه شد و حضرت ادم از او روی بگردانید و او را از نزد
 خود براند و فرمود اِذْهَبْ طَرِيدًا اَشْرِدًا و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود در زمان حضرت
 ادم و حشبان و مرغیان و درندگان و هر چه خدا خلق کرده بود با هم مخلوط بودند و امیرش میکرد پس چون پسر
 ادم برادرش را کشت از یکدیگر نفرت کردند و ترسیدند و هر چو از بسو شکل خود و نوع خود رفت و از حضرت امام
 رضا علیه السلام منقولست که مردی از اهل شام از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید از قول حق تعالی تَوَمَّ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ
 روزیکه بگریزد مرد از برادرش فرمود که قابیل از برادرش هابیل خواهد گریخت و پرسید از نحوست روز
 چهارشنبه فرمود که آن چهارشنبه آخر ماه است که در تحت الشعاع واقع شود در چنین روزی قابیل هابیل را
 کشت و مکشوف باد که در موضع قتل هابیل اختلافست بین ارباب سیر و تواریخ بعضی گفته اند که قتل هابیل
 در کوه نوذ واقع شد و برخی گویند که در عقبه کوه حرا واقع شد و حرا بالکسر کوهی است از کوههای مکه که حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله پیش از نبوت چند روز در غار آن بعبادت مشغول بود و حرا بالضم نیز آمده و زمره
 برانند که مقتل او کوه قاسیون است و آن کوه پست از کوههای دمشق و از برای او قبر بزرگ است بر قلعه کوه بلند
 در زاد برادرانزد یک قریه الحبیبیه و جمعی عقیده بر آنست که موضع قتل هابیل نینسی است که مسجد جامع بصره
 در آن واقع شده بالجمله در بخارا الانوار و ناسخ التواریخ است که اول کسیکه آتش پرست شد قابیل پسر ادم بود
 که چون برادرش هابیل را کشت حکم الهی بر قصاص نازل شد و حضرت ادم علیه السلام خواست و از قصاص نماید پس بدین
 سبب از پدر و خویش گردید و در بفرار نهاد و در کوه و صحرای بصره میرد و بالاخره از بیم پدر و هراسان شده بکلی فرار
 کرد و بجانب یمن رفت و باغوی شیطان چنان دانست که هابیل آتش پرست بود که قربان او در جهنم قبول یافت
 و آتش او را سوخت و ایند پس تشکله ها ساخت و پیر شدند آتش اقدام نمود و پروردگار خود را نمیشناخت و به
 فرزندان آتش غیر از آتش پرستیدن چیزی میراث نداد بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بدترین مردم
 از جهت عذاب روز قیامت هفت نفرند اول ایشان پسر ادم است که برادرش را کشت و دیگر نمرد و فرعون
 و دو کس از بنی اسرائیل که یکی هود را گمراه کرد و دیگری نضاره را گمراه نمود و دو کس که این امت را گمراه نمودند
 یعنی فلان و فلان و منقولست که روز اقامه محمد باقر علیه السلام در مسجد الحرام نشسته بودند طاوس پناذ بر رفیق
 خود گفت میروم از او مسئله میپرسم که نمیدانم جوابش را میداند یا نه پس آمدند خدمت آنحضرت و سلام کردند
 طاوس پرسید که ابا میبدان کد امر روز بود که ثلث مردم مردند حضرت فرمود که هرگز ثلث مردم نمرند غلط کردی

تغییر
تغییر
تغییر
تغییر

بالفتح تَوَمَّ التَّوَكُّونُ و
 قال المصنف جیل بر اینست
 عند کان ادم علیه السلام
 وهو انصب جیل الار
 و قال المصنف
 در کتاب مراد طلاع
 گوید که قاسیون بالفصحی
 و بین مهله و البناء
 تخفها نقطه مضمونه
 و اخره نون الجبل المشرف
 على قمة دمشق فیه علة
 مغایر بر وجه اثبات و القضا
 لبحین فلت و هو الآن
 محله کبیره ممتدة فی سفحه
 طائرب و ربط و مدار
 و جامعا بصله فیهما
 الجمعه منه عفی عنه

تغییر
تغییر
تغییر
تغییر



*(چهار محرم) *

*(۹۹) *

خواست بگوئد ربع مردم گفتی ثلث مردم عرض کرد این چگونه بود فرمود روزی که در دنیا آدم و حوا و هابیل و قابیل بودند و قابیل هابیل را کشت چهار یک مردم مردند عرض کرد راست گفتی حضرت فرمود آبا می دانی که با قابیل چه کردند گفت نه فرمود او را در چشمه آفتاب و پنجه انداختند و آب گریه بر او می ریختند تا روز قیامت پس پرسید که کدام یک پدیده مردم شدند گفت با کشته شده فرمود هیچکس نبودند بلکه پدیده مردم شست پس آدم بود و بنی از انحصار و ایت است که در عقب بلاد هند شخصی هست که او را بر پا باز داشته اند و پلاس پوشیده است و ده نفر بر او می کشند که هرگاه یکی از آنها بمیرد اهل آن قریه بدلا او را بر او می بفرستند پس مردم می بینند و آن ده نفر که نمی شوند و چون آفتاب طلوع میکند روی او را بسوی آفتاب میگردانند و همچنین پوشه روی او را مقابل آفتاب میگردانند تا آفتاب غروب کند و در هوای سرد بر او میزنند و در هوای گرم آب گرم بر او میزنند پس مردی بر او گذشت و گفت کیستی تو ای بنده خدا پس نظر کرد روی او و گفت ای حق ترین مردم و ای غافلترین مردم از اول دنیا تا بحال من در اینجا ایستاده ام و غریز تو کسی از من پرسیده که تو کیستی پس فرمود که میگویند او پس از آن است که برادرش را کشت و افعی و می در اختیار داشت و نفاس اللباب و نفوس الشریحه مذکور است که در روز چهارم محرم قصر نم و خراب شد ظاهر امر از قصر نم و همان مناره بود که آنروز در زمین بابل بر آورد و بر آن بالا رفت که با خالق سموات مبادات نماید و ما گفت با لافتن نم و در مناره و تبر انداختن او بجانب آسمان و کیفیت نزولش را از میان در واقعه اول روز سیم محرم تفصیل ذکر نمودیم بدانکه فی بناس بن نم و اول بعد از سلطنت مادر و ارث ملک پدگشت و او معاصر حضرت ابراهیم علیه التحیه و السلام بود و او را نم و در ثانی گویند و با اتفاق ائمه مورخین اکثر ملوک و وزمین بناس را بتعظیم و تجید نمکین میدادند و او را از غایت ترم و تکبر تماشاها بصورت خویش بر داخله خلق را برستش آن مامور ساخت و مردم بعبادت آن تماشاها قیام نموده عبده او ثانی و اصنام گشتند در تاریخ جیب لستبر آورده که نزد جمهور مورخان نم و ولد کتخان بن کوش بن ارم بن سام بن نوح است و آن کافر مشهور مالک مالک شرق و غرب عالم گشت و تمام ربع مسکون را در حیطه تصرف در آورد و در متون الاخبار و بعضی دیگر از کتب فضلاء خبر آثار مسطور است که هیچ یک از ملوک تمامه و زمین را تصرف ننمودند مگر چهار کس و مؤمن و دو کافر اما از مؤمنان حضرت سلیمان بن داود علیه السلام و زوالفرین بودند و از کافران نم و در و بخت انص و در تاریخ التواریخ است که نم و در روزگار بدین برآ و ساز روز پیشم و بباط مملکت را بکار هوا و هوس پیچید تا روز خلیفه بن عباس که از منجین او بود و سمت امپار و اختصاص داشت او را بخلوتی دعوت کرد و با و گفت که از اقربان بنحو چنان معلوم میشود که در این بلد ولد کیوت وجود پوشد و بر صه شهود خرامد که پس از بلوغ بفنون کمال برآید

در این روز
مکان بیست و یک
نسخه بر خط

مناوات
معارضه کردن با کعبه
مستحق

در این روز
مکان بیست و یک
نسخه بر خط

برآ
چون مراد عطلی باشد
و فقه
برهان جامع



دولت را قرن ذات سازد و بر داشتگان سلطنت را به نسیب مکتب اندازد و نمرود پس از شنیدن این مقال
 امر کرد مرد را از زنان جدا کنند مرد را از شهر بیرون نمایند و زنان در شهر بمانند و هر زن حامله قابله فرستاد
 که اگر پسر منولد شود او را بکشند و در انجام این مهم صد هزار طفل رضيع را کشت و عاقبت انجام مراد او مهمل
 ماند چه غرض از مراقبت این امر قتل خلیل الرحمن بود و آنحضرت از ملک مئان خطاطان داشت بالجمله
 چون نمرود از خلیل مابوس شد بمعاذات پزدان جلیل میان بر بست و امر کرد که در زمین بابل مناره بلندی
 بر آورند که باشد همدوش و با سپهر هم اغوش بود پس برانمناره برآمد که با خالق مساوات مباد و از
 اینجا چون نظر کرد بعد سپهر مناره را همچنانکه از روی زمین میدید یک مقدار یافت پس نخل و شمر صار فرود
 آمد و روز دیگر آن بنای عظیم در افتاد و او از به چنان هابل بگوش اهل بابل رسید که از هوش بیگانه شدند
 و چون بخود باز آمدند لغات خویشان را فراموش کردند و از هول انصداء تبلیل و تغییر و السئه ایشان پدید
 آمد بدین سبب آن بلده را بابل نامیدند و از آن روز نشئت و تفرق لغات پدید آمد از آنجمله نوزد زبان
 در میان اولاد سام پدید گشت و هفتاد زبان در اولاد حام متداول شد و اولاد یافت بسی سخن با تکلم
 نمودند و در نفائس اللباب از رونق المنثور و نقل نموده که چون انکار طاع از بالای انقصر فرود آمد از مهت
 هبت الهی بادی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بر کند و چون انقصر خراب شد سرش در دریا افتاد و باقی آن
 بر خانه ها نمرود بان واقع شد خانه ها ایشان را خراب کرد و این در روز چهارم حجره بود مردیست که چون از
 قصر خراب شد صدائے چنان هائل از آن پدید گشت که از حور و سم انصداء نمرود بلرزید و مردمان چون
 انصداء را شنیدند تبلیل و تغییر و السئه ایشان پدید آمد و هفتاد و سه زبان تکلم نمودند و بدین سبب
 آن بلده را بابل گویند در منہج الصادقین آورده که آن شهر پیش از آن کوثر نام داشت و از محمد بن جریر طبری
 نقل نموده که در زمان نمرود زبان همه مردم سرپای بود چون سقوط صرح واقع شد زبان مردم از اختلاف
 پدید آمد هر قوم بی زبان سخن گفتند و هیچک زبان دیگر را ندانست و هفتاد و دو زبان در عالم پدید
 شد در منہج الصادقین و نفائس اللباب است که حقیقتا اشاره بخبر نمرود و خانه ها نمرود بان نمود و انجام
 که فرموده قد مکر الذین من قبلهم فآله الله بنیانهم من القواعد فخر علیهم السقف من فوقهم و انهم
 العن اب من حیث لا یشرعون یعنی بدو سبب مکر نمودند انقومیکه از این پیش بودند پس آمد فرمان
 خدا بخبرای آن بناها که بر افراشته بودند از جانب اساس قواعد باینکه اول قواعد و ستونها خانه ها ایشان
 متزلزل شد پس بپشتاد برایشان سقف خانه ها یعنی اول بام بر سر ایشان فرود آمد و بعد دیوارها و این اثبات
 است بانهما مکر و هلاک ایشان و آمد عذاب خدا ایشان را از آنجا که ندانستند یعنی در وقتیکه فارغ البال

اینجا از نفائس
 بلک
 الاثنی عشر

سوره نحل
 آیه ۲۴
 و انهم
 العن اب من حیث
 لا یشرعون



مقام و خصلت
از برادرانش

ال یعقوب
۱۲

از کتب معتبره
تألیف حضرت
میرزا محمد باقر

برادران پلاس کهنه برانجناب پوشا شدند و انواع تهدید و وعیدش شنوایند پس فرزندان یعقوب
خاطر جمع کرده رو بکفان نهادند و یوسف بار دیگر آغاز کرد و مالک گفت دیگر چرا میگری و اضطراب
و در صبر و سکوت بر خود نمیگشائی فرمود ای مالک تحمل فراق ندارم مراد ستورده نافر و شندگان خود را بیهوش
و ایشان را وداع نمایم مالک گفت بگرام من از ایشان اثر مهر و محبتی نیست بتو ندیدم تو چگونه با ایشان رفت
میکنی فرمود اگر ایشان را از من نفرتست مرا با ایشان رنجست است و اگر ایشان مرادوست ندارند من ایشان را دوست
دارم تو گریه فرما و ایشان را بگوی تا توقف کنند مالک او را داد که ای جوانان! اهنه باشید که این غلام میخواهد
شمارا وداع کند پس یوسف زنجیر کشان نزد برادران آمد و گفت بغیر از آن هر چه بامن کردید من تحمل کرده و توقع
من است که پدر مرا تسلی دهد و در وقت گریه هر نوع توانید مرا غایت آن پیر مبتلای هجران کنید و من غریب
از یاد مکن! او بدو هودا بگریه درآمد و یوسف را در کنار گرفت و گفت ای جان برادر مرده باش و کار خود را با خدا
و اگر از پس چون برادران یوسف رفتند شری آوردند و یوسف را با پلاس و غل و زنجیر بر بالای شرف افکندند
و غلام بدو و بدخوئی را که بقاوس نام داشت بروی موکل نمودند و بجانب مصر روان شدند و ایشان هم
شب میرانند سحر بود که بمقابر آل اسحق رسیدند ناگاه یوسف چشمش بقبر فادرش را چهل افتاد به اخبار خود
از بالای شرف و قبر فادر را فکند و از تربت عهد کور که یاد کرد و مهر و شفقت مادر بخاطر آورد و قطرات عبرت
چون برادران پلاس در دروازه غولان رنجین گرفت و فریاد کرد و اماه از فیه راسک و انظر الی ابنک المغلول
ای فادر سر بر دار و پرده خاک از پیش نظر در کن و مجال فرزند دلبند خود بنگر! فادر منم فرزند تو که غل بر گرد
نهادند و اسیر و از پلاس بر من پوشا بده اند و دست پاهم بزنجیر بسته اند و بهمت بندگی مرا فروخته اند و
پدر پیر مرا با تن هجران سوخته اند ناگاه از قبر چهل صبح برآمد و اولاده و اقربا عیناه اکثری همی و از دشت خرنه
ای فرزند پسندیده من و اینور دیده من غم و اندوه مرا افزون ساخت و خون مرا بسیار نمود و جانم را به تیغ
افکار نمود فاصبر ان الله مع الصابرین پس صبر کن بدو سبکه پاره و مد کا و خدا با صابران است پس
چون هوا روشن شد غلامی که موکل بود یوسف نظر کرد و یوسف را بر شری دید چون از راه برگشت یوسف را
دید که بر سر قبر نشسته و زار میگری پس غلام بی رحم و جفا کار از روی قهر و غضب چنان طباچه بر روی یوسف
زد که رخسار نا زکشت از زخم آن طباچه بشکافت و در مبارک کشت خون الوده گشت گفت بگرام خواجگانست
راست گفتند که تو گریه پائی یوسف هیچ نگفت اما از درد سپلی چنان نالید که غلغله در صوامع ملکوت و در
درجوات جبروت افتاد و فی الحال بادی برآمد و گرد و غبار به برخاست و صاعقه به ابر در هوا پیداشد و
خروش رعد برق بجناب ظواهر گشت کار و اینان گفتند فادر این چند روزه از خود گاهی نمی بینیم که موجب



(چهارم محرم)

(۱۰۳)

این عقوبت باشد پس انعام سنگدل بنیامد گفت این صورت از شوی و حامله من است چون من در این شب
 طبایفه بر روی این غلام عری زدم و او اشک در دیده بگردانید و بدرد دل ناله کرد مقارن انحال این صورت
 واقع شد مالک گفت این غلام سبب این نادب چه بود گفت برای اینکه او خود را از شر انداخته بود و لایحه
 گر بخت داشت مالک گفت ای بی عقل چگونه کسی با غل و زنجیر تواند گر بخت پس پیش یوسف آمد گفت ایچون
 قصد گر بخت دارم فرمود ای مالک من سر بر پای گیرند و مرا مایه خاک مادرم رسیدم صبر و تحمل از من
 گشت و رشته طاقم به تیغ اضطراب بریده شد چون مادرم هرگز گمان نمی کرد که من با غل و زنجیر بخاکش خورم
 رسید و داغ بندگی بر رخسار جگرگوشه اش خواهند کشید چون قبر برآردم به اخبار خود را از بالا به ستر
 انداختم و غم دل با او میگفتم و قصه پر غصه خود را بر او میخواندم که این غلام بنیامد و طبایفه بر روی من زد و من
 نفرین نکردم همین بود که اهی از دل پردرد برآوردم کار و انتان چون این سخن از یوسف بشنیدند بگریه
 درآمدند و آغاز تضرع و زاری نمودند که ایچون این گودی که بر اینکینه فرو نشان پس یوسف بهوانگریه
 و لب بچنانید و الحال باد بیا ز امید هوا صاف شد چون مالک این خال را مشاهده کرد در حال بفرمود که غل از
 گردن و بند از دست و پای یوسف برداشند و جامه ها تنگ و بر او پوشانیدند او را بر راحله تیز و سوار
 نمودند مؤلف گوید بقیه این قصه در روز دهم و سیزدهم اینها ذکر خواهد شد **واقعه چهارم**
 تکلم نمودن حضرت عیسی در روز چهل ولادت و شهادت دادن انجناب بر اثر مادرش مریم بدانکه
 جمهور مورخین را عقیده است که عیسی در شب بیست و پنجم ماه ذی القعدة متولد شد و شیخ طبرسی و رضا
 الله علیه در تفسیر مجمع البیان فرموده که عیسی تکلم نمود با قوم در وقتیکه چهل روز از عمر او گذشته بود
 بنا بر این سخن گفتن انحضرت در روز چهارم محرم بوده و بعضی مفسرین گفته اند که انحضرت در روز اول
 ولادتش تکلم نمود و العلم عند الله بدانکه حقیقتا در نفس اینجانبی بد خلق فرمود و گوشت و جو پوشانید
 تا آنکه علامت و حجتی باشد بر کمال قدرت او یکی حضرت ادم و دیگری عیسی بن مریم چنانکه در سورة ال عمران
 ان مثل عیسی عند الله کمثل ادم خلفه من تراب ثم قال له کن فیکون بد رستیکه مثل عیسی زنده شد
 در خلق شدن او بد رمانند مثل ادم است که خلق کرد خدا او را از خاک پس گفت مرا و را باش پس او بهر رسید
 و وجود یافت مر و بست که جبرئیل با مر حقیقتا بر زمین آمد و در گریبان مریم رسید پس در همان شب مریم حامله شد
 بعینی در بامداد وضع حمل او شد که تمام مدت حمل او نه ساعت بود بعد ماه حمل زنان دیگر در تفاه
 و تواریخ معتبره مذکور است که چون عیسی متولد شد یوسف بنجار که پسر عم مریم بود عیسی را در برگرفت و
 مریم را با خود برداشت و بر د در غاری که در آن حد بود و ناچهل روز بخت متکثر ایشان قیام نمود

ای مالک مالک
 ای بی عقل چگونه
 کسی با غل و زنجیر
 تواند گر بخت

و این سخن
 از انکه علامت
 و حجتی باشد
 بر کمال قدرت
 او یکی حضرت
 ادم و دیگری
 عیسی بن مریم
 چنانکه در سورة
 ال عمران

(و بعد از آن)



و بعد از آن مرید عیسی را برداشت و هر سه از غار بیرون آمدند پس مرید رفت بسوی قوم خود در خالسه که قنانه
عیسی را در برگرفته بود چنانکه حقیقتاً فرموده است فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ پس چون چشم قوم بر او افتاد
و آن کودک را در بر آوردند گفتند یا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ای مرید بدو سپیکه آمد با چهره زشت و
قبیح به شوهر این فرزند را از کجا آورده ای یا اَخْتُ هَرُونَ مَا كَانَ أَبُوکَ امْرَءًا سَوَیًّا وَمَا کَانَ اُمُّکَ بَعِیًّا
ای خواهر هرون نبود پدر تو عمران مرد بگد و نبود مادر تو حنه بنت فاقود زناکار و فاجره در تقصیر متهم
الصادقین از پیغمبر صلی الله علیه و آله روا شده که هرون مرد صالحی بود در بنی اسرائیل که مشهور بود بتقوی و
پرهیزگاری و هر کس بصلاحیت شهرت میکرد و برانست با و میدادند آورده اند که چون او وفات کرد چهل هزار
کس تشییع جنازه او کردند که همه آنها هرون نام داشتند که بجهت تهمین و تبرک با و با اسم او ایشان را هرون نام
نهاده بودند پس مقصود قوم این بود که ای مانند هرون در تقوی صلاح پدر و مادر تو کسان بگد بودند
این چه کودکی را ناستوده است که از تو اشکارا شده است به شوهر این طفل را از کجا آوردی و بعضی گفته اند که هرون
مرد فاسق و زناکار بود که به بگد مشهور بود و آنحضرت را با و تشبیه کردند و بعضی گفته اند که هرون برادر فاد
او بود و آنحضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هفنا زن از بنی اسرائیل افترا کردند بر مرید و با و خطاب کردند
لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ چون قوم این سخن گفتند مرید اشاره کرد بعیسی که این سخن از وی پرسید و
جواب از او شنید پس ایشان در غضب شدند و گفتند لَحْمٌ بَشَرٌ أَشَدَّ عَلَيْنَا مِنْ زَنَاهَا سَحَرٌ وَاسْمُهُاء
مرید بمانعت تراست بر ما از زنا و او قَالُوا کَيْفَ نَکَلِمُ مَنْ کَانَ فِي الْأُمَدِ صَبِيًّا گفتند چگونه ما سخن گوئیم با
کودکی که در خور کهور است و هنوز فهم خطاب قدرت بر جواب ندارد در آنوقت حضرت عیسی دهن از ایشان
مادر برداشت و رو بایشان کرد و بجانب چپ تکیه نمود و بانگشت سبابه اشاره بخود کرد و زبان فصیح و بیان ملیح
فرمود اِنِّی عَبْدُ اللَّهِ اِنَّا نِی الْکِتَابِ جَعَلَنِی نَبِیًّا بَدْرَسْنِکَ مِنْ بَنَدِ خَدَائِمِ که داده است خدای مرا کتاب گردانید
است مرا پیغمبر یعنی حکم فرموده است که مرا منصب پیغمبر دهد و هم کتاب انجیل بر من نازل نماید وَجَعَلَنِی مُبَارَکًا
اِنَّمَا کُنْتُ وَ اَوْصَانِی بِالصَّلَاةِ وَ الزَّکَاةِ مَا دُمْتُ حَیًّا و گردانید مرا شخص بابرکت و کثیر التفع در هر جا که باشم
و هر موضع که توجه نمایم و امر فرموم با قافله نماز و دادن زکوة ما دامیکه در حیات باشم و زندگانی نمایم و درست
که چون عیسی علیه السلام این کلمات را فرمود بعد از آن ساکت شد و دیگر سخن نگفت تا رسید بستی که در آن سن اطفال
سخن گویند آورده اند که چون قوم حضرت مرید این امر عجیب را برخلاف عادت از عیسی مشاهده کردند بهر بگد برگشتند
اِنَّ هَذَا لَامْرٌ عَظِیْمٌ بدو سپیکه حکایت حال مرید با این پسر را موعظه است پس دست از شاعت او برداشتند
و بسراجه خوش برگشتند **مَوْلَانِ** گوید بدانکه خدایتعالی ده کودک دیگر را قبل از آنکه گویا شوند سخن را در

کتاب تفهیم
عبد الوهاب

نسخه خطی
کتابخانه
موزه و مرکز
اسناد
جمهوری اسلامی ایران



(چهارم مجرم)

(۱۰۵)

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

چهار نفر از وجوئات مقدسه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين و شش نفر از غير معصومين اما ان چهار نفر که از معصومين بودند اول و ثانی مقدس خاتم النبیین صلی الله علیه و آله که در روز و نیم ولادت بخن آمد و فرمود بسم الله و بانه تفصیلی که در روز هجدهم رجب الاول ذکر شود آنست روز و نیم مقدس است الله الغالب علی بن ابیطالب صلوات الله علیه چنانکه در بخارا الانوار و جلاء النبوة است که چون انجناب مولود شد مادرش فاطمه زهرا سید عالمها سلام او را مانند اطفال دیگر در جامه پیچید و آنحضرت بقوت ربانۀ انجامة را از هم درید و دستهای خود بیرون آورد پس حضرت فاطمه جامه محکم آورد و انجناب را در آن پیچید و بخت باز آنحضرت قوت کرد و جامه پاره کرد همچنین در روز جامه و سه جامه و چهار جامه آنحضرت را بست انجناب همه را پاره کرد انگاه حضرت فاطمه شش جامه بیاج آورد و آنحضرت را در آن جامه ها پیچید و پوستی بر روی آنها حکم بست باز آن شهر خدای بیوت ربانۀ همه اطفال را از هم درید و بقدرت خدا تعالی بخن درآمد و فرمود یا اماه لا تشدّی بی بی فانی احناج ابصیر لربّی با صبیع انما در دست مرا بیند که میخواهم دستهای خود را بدگاه خدا بتضرع و دعا بردارم و بآنکشان خود اینها را نمایم

گفت مادر غایب از هستی	از چه میبندم نام این دست	اینها را دست من آمد لیل	در هالک گشت هر یکرا کفیل
شد نجات نوح روح از دست	شد جات یوسفی از دست من	گر نمیشد بر خلیل الله یار	کی شد بزرگ گشتان جمله یار
این بد الله است از و کجاست	خاد را از بن و ی و ر گد	سحق باید شود دستم بلند	دیگر ایثار تو دستم را بیند

انجناب ابو طالب چون انحال بدید فاطمه را گفت که دست از او بردار که امر این پسر عجیب است و مانند فرزندان دیگر نیست بسم اما هم حضرت جواد الائمه صلوات الله علیه که در روز سیم ولادت بزبان فصیح بیان ملیح شهادت داد و بوحولیت خدا و نبوت جدش خاتم النبیین صلی الله علیه و آله تفصیلی که در روز دهم ماه رجب مذکور شود آنست که چهارم و نیم مقدس امام عصر حضرت حجت بن الحسن بحجل الله له الفرج که در روز سیم ولادت خود با نسیم خادم تکلم نمود در روز هفتم ولادتش نیز بر سر است پدر بزرگوارش بقرائت کتاب اسمائے لب گوید چنانکه تفصیل هر یک در جای خود مذکور شود آنست که و اما ان شش نفر که غیر از معصومين بودند اول ان کودک سه ماهه بود که شهادت داد بقرائت حضرت یوسف و کیفیت حال او در مجمع البیان و تفسیر ضافه و منبع الصادقین و پنجم بخارا با خلاف پسر مذکور است که در روز پنجا در هزار بار در خود و حضرت یوسف بست مرگ است که هفت خانه بود در یکدیگر و بر هر خانه در نشاند بود پس زانجا ان درها مقفل نمود و یوسف گفت پیش من اے که من از توام و خود را انداخت بر روی آنحضرت چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده و راودنه الی هو فی بینهما من سیه و علق الالباب قالک هبت لک چون یوسف بنهن از او شنید فرمود معاذ الله انه ربه احسن مثوائی انه لا یفعل الظالمون پناه میبرم بخدا بدو رسیده که پروردگار من بنکوساخنه است منزل مرا در بارگاه قریب خود و مرا مراتب جلیله و درجه رفیعه کرامت فرموده پس چگونه در حق او خاصیت شوم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



و باین امر قیچ افدام نماید و خود را از آن مرتبه محروم نماید بد رستگار نمیشوند ستمکاران یعنی رستگار
 نمیشوند کسانی که حق خدا را نشناسند و طاعت او را منظور ندارند پس اینجا مضطرب شد و سرعت تمام
 رو به بیرون نهاد و زلیخا از پی او روان شد از کعبه آجبار روایت شده که چون رو بگریز نهاد بهر در که میرسد
 قفل آن بی گشایند باز پیش بر زمین مباد و چون بد را خیز رسید زلیخا از عقب و دست زده پیرهن
 یوسف را از پس کشید وَ قَدَّتْ قَبِصَهُ مِنْ دُبُرِ پیرهن او را از پس آن درید وَ الْقَبْصَ سَيْدَ هَالِكِ الباب پس در
 انگام نزد یک در به پیرهن عزیز را در یافتند چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی
 نموده که هر دو را شگفته اند پس پیش از آنکه عزیز به تقصص ایشان مشغول شود زلیخا پیش دستی کرده دلبرانگی سخن در آمد
 و با عزیز گفت مَا جَاءَ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُجَنِّ أَوْ عَذَابُ آلِهَةٍ حَسِبْتَ أَنَّ كَيْفَ ارَادَهُ بَدَّ كُنْد
 باهل تو و مراد زلیخا از این سخن این بود که از گناه برات ذمه کند و چنان فرامیاید که گناه از یوسف است و
 میتوان بود که مانافیه باشد یعنی نیست مکافات کسیکه قصد حرم تو کند مگر اینکه بزندان برده شود یا ارب
 شود و ناز بانه خورد یوسف چون این سخن شنید پدید آمد بشنید بجهت دفع عذاب سخن بغیر گفت هِیْ رَاوَدْتَنِي عَنْ
 نَفْسِي زلیخا در خواست مرا از نفس من و من را از امتناع نمودم عزیز گفت راستی این سخن بچه زانیم هیچکس از اینوا
 خبر دار نیست حضرت یوسف فرمود را اینجا آورد که سه ماهه در گهواره است او شاهد است بر صدق گفتار من
 و آن کودک پس خواهر زلیخا بود عزیز گفت کودک سه ماهه چه داند و چگونه سخن گوید یوسف فرمود خدای من قادر
 است بر اینکه او را بسخن در آورد پس عزیز از آن کودک پرسید که تو چگونه پس آن کودک بقدر و الهی سخن را مد گفت
 یا عزیز اَنْتَ كَانَتْ قَبِصَةُ قَدَمِي مِنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ یعنی این عزیز را که پیرهن یوسف از پیش دریده
 زلیخا راست میگویی و یوسف از دروغگو بان است چه این صورت دلیل است بر اینکه زلیخا یوسف را از خود دفع
 میکرده پیرهن او از پیش دریده شده وَ اَنْتَ كَانَتْ قَبِصَةُ قَدَمِي مِنْ دُبُرِ فَكُنْ بَتَّ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و اگر پیرهن یوسف
 از پس دریده شده زلیخا دروغ میگویی و یوسف از راستگو بان است چه اینجا دلالت دارد بر اینکه یوسف از رو
 گر بچینه و زلیخا از عقب می دیده و او را بسو خود کشیده فَلَمَّا رَأَى قَبِصَةَ قَدَمِي مِنْ دُبُرِ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِ كُنْ اَنْ كُنْ
 عَظِيمٌ پس چون عزیز دید که پیرهن یوسف از پس دریده شده رو بگریز کرد و از در غضب گفت این گفتار که بمن گفتی
 مگر وجهه شامزها است بد رستگار مگر وجهه شامزها بزرگست زیرا که بد زنان زور در دل میاورد و بسیار در
 نفس ناشر میکند از بعضی علماء منقولست که فرمود من از زنان بیشتر از خوف من است از شیطان زیرا که خصلت در
 مجید کید شیطان از برهت ضعف وصف کرده که اَنْ كُنْ الشَّيْطَانِ كَانَتْ ضَعِيفًا و در باره کید زنان فرمود اَنْ
 كُنْ عَظِيمٌ بِالْجَمَلَةِ در نهج الصادقین آورده که دیکه شهادت داد بپیرانه حضرت یوسف چهار ماهه بود و پیر خاله

باز این سخن گفت
 و حضرت یوسف

نکته سخن
 حرف کماله



ز لجا بود آورده اند که چون یوسف زانوی و پادشاهی قرار گرفت روزی جبرئیل نزد وی نشسته بود و جوانی
در خدمت او آمد که جامه چرب پوشیده بود و چیزی از آنه مطبخ بدست گرفته بود جبرئیل گفت ای یوسف
این جوان را پیشانی چه کس است فرموده گفت این جوان همان کودکی است که برای تو گواهی داد در گهواره
یوسف گفت و برابر من حقی ثابت است پس فرمود تا آنجامه را از وی برکنند و خلعتی گرانمایه بر او پوشانند
و او را از بر خود گردانید **و یوسف** کودک شهر خواره ماسطه ال فرعون بود چنانکه در بحار الانوار
منهج الصادقین باندک اختلافي نقل کرده اند که ماسطه ال فرعون زوجه خریل بود که او را مؤمن ال فرعون
گویند و او حرفه تجارت داشت و او همان کس بود که صندوق ساخت برای مادر موسی زمانیکه خواست او را
بدربار افکند و کان مؤمن مخلصا بکنم ایمانه و گویند که او مدت صد سال خزانه دار فرعون بود و ایمان
خود را پنهان میداشت تا آن زمان که حضرت موسی غلبه بر سحر فرعون در آن هنگام خریل ایمان خود را
اظهار نمود و در آن روز با سحره کشته شد و جسد او را مانند اجساد سحره بردار زدند پس باین سبب و از مؤمن
ال فرعون گویند و ماسطه زوجه او بود که شانه منبر بر سر دختر فرعون و ایشان را زینت میدهد و او نیز زن
مؤمنه بود آورده اند که روزی ماسطه شانه منبر بر سر یکی از دختران فرعون پس شانه از دست او افتاد چون
خواست شانه را بردارد گفت **بسم الله الرحمن الرحيم** دختر فرعون گفت از پدر من استعانت نمود گفت نه بلکه من
استعانت جستم از آن خدا بیکیه افریدگار من تو و افریدگار همه عالمیان است دختر فرعون این حکایت بفرمود
و رسانید چون فرعون از گفتار ماسطه آگاه یافت او را طلبید و باو گفت خدای تو کیست گفت **رَبُّ السَّمَوَاتِ**
وَالْأَرْضِ خدای من پروردگار آسمانها و زمین است پس فرعون بفرمود تا حوضی از مس و بر رویه نقره از مس بنا
و آتش عظیمی در آن افر و خند و فرزندانش در آن ضاحه بیک در پیش چشم او در تنور انداختند تا فوبه بکود
شهر خواره رسید پس آن کودک بقدرت الهی بخن درآمد و گفت **اصبر يا أمّاه فانا على الحق ائمانا** در صبر کن
و شکبائی نماید و سبیکه ما بر حقیق پس آن کودک را نیز مادرش در تنور افکند و بر ذات بخار و الانوار چون
خواستند آن زن را آتش بیندازند بفرعون گفت که مرا حاجتی است تو فرعون گفت حاجت تو چیست گفت
حاجت من آنست که چون مرا آتش بوزان استخوانها مرا و اولاد مرا جمع نمائی و دفن کنی فرعون گفت این خوا
تو را است بجهت آن حقی که بر ما داره **سپم** آن کودک بود که شهادت داد بپیرانه جوی غایب و خلاصه قصه
او بطریقیکه در بحار الانوار و منهج الصادقین مطبوع است آنست که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که در
بنه اسرائیل غایب بود که او را هیچ میگفتند و او را صومعه بود که همیشه در آنجا بعبادت حضرت معجوسان
داشت روزی مادرش نزد او آمد که بر او سلام کند و او را برپند در آن هنگام جریح در نماز بود مادرش

منهج الصادقین

بهار محرم



ندا کرد با جریج وی جواب مادر را نداد و با خود گفت اخار صلوة علی امی نماز خود را مقدم میدارم
بر مادر پس مادرش زمانه بایستاد و رفت و بگریه باز آمد و از اندا کرد جریج جواب نداد پس زمانه
بایستاد و رفت مرتبه سیم آمد باز از اندا کرد جوابی نشنید در این مرتبه دلش شک شد و غضبناک برگشت
در خالیکه میگفت اسئل الله بنی اسرائیل ان یخذلک سوال میکنم از خدای بنی اسرائیل که تو را واگذارد
و بروایت منیج گفت با رخدا با جریج را از دنیا میرانان ناپار سا براونگرند و در نزدیکی صومعه او شبانه
بود که شبها را در صومعه با جریج بسر میبرد روزی ناپار سا از شهر بیرون آمد انشان با او فساد کرد
و از زن بار حمل برداشت چون وضع حمل او شد با و گفتند این کودک از کجا حاصل شد گفت از صاحب این
صومعه مردم چون این سخن را از او شنیدند از شهر بیرون آمدند و صومعه جریج را خراب کردند چون این خبر
به مردم منتشر گردید بیکدیگر میگفتند من کان یلوم الناس علی الزنا قد زنا کسبک مردم را ملامت میکرد
مردم را بر زنا خود زنا کرده پس مردمان جمع شدند و جریج را بردند نزد پادشاه ان شهر پس چون رسید بجله
زنان ناپار سا انشان بنظاره او بیرون آمدند و براونگر بستند جریج چون نظرش بایشان افتاد دانست که
این از اثر دعاي مادر او است تبسم نمود مردم چون تبسم او را دیدند گفتند البسه این مرد زانی است زیرا که در
هیچ جا نهند بد مکر در محله زنان ناپار سا پس چون او را نزد پادشاه آوردند امر کرد که او را بر دار زنند مادر
جریج چون این خبر شنید بجله و سرعت بیامد در خالیکه سبلی بروی خود میزد جریج گفت یا امّاه اسکینه
انما هذا لدعوتک ایما در ساکت باش که آنچه بر سر من آمده از اثر دعای تو است مردم چون این سخن را از او
شنیدند با و گفتند که راستی این سخن بچه زانیم جریج گفت ها تو الصبی انکودک که متولد شده است بیار
چون کودک را آوردند او را گرفت و با و گفت یا غلام من ابوک ای سپرد و تو کیست پس انکودک بقدر زانیه
بسخن در آمد و گفت فلان الراعی لبنی فلان پدر من فلان مردشبان است از فلان قبیله مردم متعجب شدند
و دانستند که او از اولیاء الله است و دانش بآن عصیان الوده نشد پس او را گفتند دستور ده تا صومعه
تو را از زرو سیم بنابر جریج گفت اگر رضای من خواهی از بهمان طریق که قبل از این بود بنا کنی برایشان
بهمان طریق صومعه او را ساختند و او را بنجای عبادت خدا اشتغال داشت تا بر حمت ایزدی پیوست و در
صوامع قدس الهی قرار گرفت و بروایت بجا را الانوار بعد از این واقع جریج قسم یاد کرد که از مادرش مفارقت
نکند و تا هنگام وفات او را خدمت نماید **چهارم کودک** سه ماهه اصحاب اخذ و در بود که چون خواستند
بجکم یوسف بن زونواس بنی و بر با مادرش در اتش اخذ و در بیندازند و مادرش اضطراب مینمود و بقدش
کامله الهی ان کودک بسخن در آمد و گفت یا امّاه اصبر فانک علی الحق و بروایتی گفت یا الله ارحمه واصبر

پسین جریج
متهم به
کتابت

کتابت
کتابت
کتابت



﴿چهارم محرم﴾

﴿(۱۰۹)﴾

وَلَا بُنَاءَ فَإِنَّ نَارَ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا و بر وایت دیگر گفت یا اُمّاهُ اِنِّیْ اَرٰی اَمَامَکَ نَارًا لَا تَطْفِئُ و بر وایت
 مجمع البیان گفت یا اُمّاهُ لَا تُهَابُیْ وَ اَرٰی بَیْ نَارِیْ فَإِنَّ هَذَا فِی اللَّهِ قَلِیلٌ و کیفیت این واقعه در تفسیر
 منہج الصادقین در ضمن تفسیر سوره مبارکه بروج مفصلاً مذکور است ﴿بر سر ت گوهوی گل چینی است﴾
 چون صنایع انگلستان روئے پنجم انکودکی بود که هفتاد سال قبل از بعثت خاتم انبیاء صلی الله
 علیه و آله بدعای پدر و مادرش در قرینه از قرای بیت المقدس مؤلف شد از بنی اسرائیل و او همان است که
 مشهور است بوحی کودک و شرح حال این کودک و تفصیل انبیا ثانی و در کتاب منقول رضائے و مزامیر الاولیاء
 مذکور است فلطالع ثمة ششم کودک بود که با عجز سبدا لشهداء صلوات الله علیه بسجده در آمد و کیفیت
 حال او بطریقیکه در مناقب و مدینه المعجز از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند انکه در روز
 امامت حضرت سید الشهداء علیه در نفر در باره زن و کودک شیر خواره بابک دیگر مخصوصه کردند که هر یک
 گفتند این زن و کودک از من است فمر بهما الحسن علیه فقال لهما فینما تمجان پس حضرت امام حسین
 برایشان گذشت و بآنها فرمود که در چه چیز مخصوصه میکنید پس کیفیت حال را با آنحضرت عرض کردند حضرت بمذبح
 اول فرمود بنشین بر زمین چون ان مرد نشست بان زن فرمود یا هذیه اصدق من قبل ان یهتیک الله سترک را
 بگو پیش از انکه خدایتعالی پرده تو را بدرد و رسوا شوی پس از زن گفت این مرد بیکه نشسته است شوهر من است
 و این کودک از او است و ان مرد دیگر را نمیشناسم پس حضرت رو کرد بان کودک و فرمود ای طفل تکلم نما ای باذن
 خدای و بگو که مادر تو را است میگوید بانه پس ان کودک بقدرت خدایتعالی بسجده در آمد و گفت ما انا هذین
 و لا هذین و ما ابی الا راعی لآل فلان من نه از این مرد هستم و نه از ان مرد بلکه پدر من فلان مرد شبان است
 از فلان قبیلہ پس حضرت امر فرمود از تو اسکناس نمودند و ان کودک دیگر سخن نگفت تا وقتیکه همه اطفال
 بسجده در آمدند و اقرار نمودند و این روز نهم بیست و چهارم هجری خلافت برای عثمان بن عفان برقرار
 شد چنانکه در تاریخ التواریخ و ترجمه تاریخ طبری است و در هدایه الانام و فیض العلام نیز ابتدای خلافت
 عثمان را در این روز ذکر نموده بدانکه کاهیکه عمر بن الخطاب در جناح سفر آخرت بود امر خلافت را در میان
 شش نفر بشوهر افکند و مدت انرا سه روز قرار داد پس از انکه عمر در سلخ ذی الحجه در گذشت ناسه روز کار خلافت
 بجهت شور و ناخوار افتاد و غایت بر عثمان قرار گرفت پس روز چهارم عثمان لباس خلافت بر تن پوشید و بر قرار
 زینة المجالس و ان روز عثمان شصت و نه ساله بود و پانزده سال و پانزده ماه و نوزده روز خلافت کرد و
 موثرین ثبت کرده اند که پس از استقرار امر خلافت بر عثمان بسراپه خویش آمد و جماعت بنی امیه بصغیر و کبیر
 بشادمانه گرد و فراهم شدند و در خانه و از بیگانگان مسدود داشتند در انوقت ابوسفیان بانک بر دست

و این کودک شیر خواره بابک دیگر مخصوصه کردند که هر یک گفتند این زن و کودک از من است

بن عثمان



که با غیر از بنی امیه کسی بگردان ساری میباید گفتند نه گفت اینجا بنی امیه از در نشاط و بازی این منصب
خلاف میماند گروه در میان خود دست بدست دهنده قسم بانکه ابوسفیان را سوگو کند با و رواست نه عذاب است
و نه حساب و نه بهشتی و نه جهنمی و نه حشری است و نه قیامت عثمان چون اینکلمات را شنید پیمانه شد که اگر این
کلمات گوشزد مسلمانان شود فتنه بزرگ پدید آید فرمان دادنا و از مجلس بیرون کردند گویند که این
اول صاحتی بود از او و اجرای حکم خداوند چه حکم مرتد قتل است نه اخراج از مجلس و بالجمله پس از آن عبد
الرحمن بن عوف بر عثمان وارد شد و عثمان را امر کرد که بمسجد رود و بر منبر صعود کند عثمان بمسجد رفت و
بر منبر صعود کرد و خواست ناخطبه ادا کند و از سخن برآمد و شد نتوانست چیزی بگوید الا جزم گفت ای مردم
همانا ابوبکر و عمر با خنّه این مقام میبشدند و از آن پیش که بالای منبر شوند خطبه برداشته از بر میگردند و من تدارک
اینکار نکردم و عاجز ماندم و شما آن خردمند بگردید چه احتیاج شما با امام عادل افزون است از امام خطیب زود
باشد که خطبه بار حسب مراد صغایر نماید اینکلمات بگفت و از منبر فرود آمد و بسرای خویش رفت و از روضه
الاحبار نقل شده که در اول جمعه از خلافت خویش بر منبر رفت و از سخن برآمد و شد نتوانست نا خطبه کند
لا احرار من خطبه کرد و این کلمات بگفت بسم الله الرحمن الرحيم آیه ما الناس يجعل الله بعد عمر لبساً و بعد
عمر منطلقاً و انکم الی الامام فقال اخرج منکم الی الامام قوال اقول تولى و استخیر الله لى و لکم و فرود آمد
مؤلف گوید که عجب بعد از رفتن بنی امیه و از حکم را بر مردم مسلط نمود و ولید شارب الخمر را حکم
کوفه داد و ابن غامر را در بصره و مغویه را در شام و عبد الله بن ابی سرح کافر را در مصر و الی گردانید و حکم بن النعمان
طریقه رسول خدا را بحد پیچ و دامال مسلمانان را بر ال حکم و بنی امیه قیامت کرد و بر بزرگان اصحاب رسول خدا علیه الله
علیه و اله چه ستمها نمود ابوذر را با آن جلالت شان نفی بلد کرد و ابن مسعود را چندان زد که بعضی از اصلا
شکست و جناب عمار را چندان زد که مرض فتن پیدا کرد و مردم را جمع کرد بر قرائت زید بن ثابت عثمانی و قرائت
سوزانید و بنی امیه بسبب و چندان بر مردم مسلط شده بودند و بر مردمان ستم می نمودند که بزرگان اصحاب انظم
نمودند و بر کارها و اموال خود نمودند و عاقبت او را محاصره نمودند و کردند آنچه کردند و غایب در عداوت
عثمان از همه بیشتر میکوشید و او را قتل میگفت و مکر و قیص میبخت و این پهلوان بنی امیه
است هنوز نیوسیده است که عثمان تغییر داد شریعت او را اقول انما قتل الله نغلاً و جناب عمار علناً
میگفت سه چیز است که شهادت میدهد بر کفر عثمان و من چهارم را ایشانم و میخواهند سه امیه کریمه و من لکم
یحکم بما انزل الله و ان سه امیه در سوره مبارکه فادله است که سوره پنجم قرآن است اول امیه (۴۸)
و من لکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون و و امیه (۴۹) و من لکم بما انزل الله

بنی امیه
بنی امیه
بنی امیه

در منقبت
اللهم انا نعوذ بك من
بالفتح و بنی امیه و
نام خود است که در
مدینه بود و نام
در از پیش که عثمان
بدان تشبه میکردند
منه عفو عنه

بنی امیه
بنی امیه
بنی امیه



﴿بِهَادٍ مُحَرَّم﴾

أَحَدُ بَقَوَى اللَّهِ بَعْدَ مَقَامِهِ هَذَا الْأَصْرَبُ عُقْبَهُ وَنَهْرُ أَوَّلِ كَيْسٍ بُوْدَ دَرِ اسْلَامِ كِه چهره دینار و در هم زابکه
 اسْلَامِ افخار داد و قبل از آن دنا نهر زابکه روم و در اهرم زابکه فارسی مضروب میباشند و تفصیل ضرب
 دنا نهر در اهرم اسْلَامِ بطور و تفصیل از کتاب حِوَة الْحِوَانِ وَ نَسِخِ التَّوَارِیْخِ آنست که از کسائی روایت کرده اند که
 او گفت روزی در پیشگاه هرون الرشید در امدم در هنگامی که هرون در ایوان خویش جای داشت و مالی
 فراوان در حضورش موجود بود و بدو چند از آن شکافه و فرموده بودند نادریان خدام خاصه قمیته نمایند
 و در همی بدستش بود که نقش و کتابت آن درخشان بود و هرون پیوسته در آن نظر میکرد و چون با من حدیث
 فراوان میفرمود هَلْ عَلِمْتَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ هَذِهِ الْكِتَابَةَ فِي الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ بَیْجِ مِیْدَانِیِ أَوَّلِ کِسِیْکِهْ اِنْ
 نقش در زر و سیم سنّت نهاد که بود گفتم یاسیدی عبدالملک مروان بود گفت چه سبب داشت گفتم ندانم گفت
 من این خبر را تو میگذاری ارم همانا در مملکت روم کاغذ با و قاطر از کرده بر روامنه اقمش خوش منضوم میباشند
 و بیشتر مردم مصر در آن ایام بر دین و این مردم روم بودند و در شمار نصاری میفرستند بطراز رومی و تپه تپه
 داشتند و طراز ایشان بر طبق عقیده ایشان لفظ اب و ابن و روح بود و در صد و اسْلَامِ نهر را بنکونه پیامبرند
 ناگاهیکه عبدالملک بن مروان خلیفه زمان گردید و چون او مرگ با کثرت و فطانت بود بکرو ز قراط سیرا
 بدید چون بطرازش نظر کرد فرمان داد تا از زبان عرب ترجمه کردند و چون بدانست که این کلمات در ممالک
 اسْلَامِ رایج است سخت انکار نمود و گفت همانا اینکار در دین و این بسیار ناپسندیده و موهن است که این
 کلمات و این نقش در ظروف و البسه در بلاد اسْلَامِ بگردد و در ممالک اسْلَامِ با آن وسعت و کثرت اموالا
 وعدت رجال طراز مصر و روم بهر جایست هباکل و زبور محافل باشد پس فرمان کرد تا به عبدالعزیز بن
 مروان برادر خودش که از جانب او پالت مصر داشت بنگاشتن که این نقش و طراز و نشان از هر چه بر آن
 است باطل و زائل گردانید و در ازاء آن بطراز سوره توحید و کلمه شهادت الله لا اله الا الله مطرز و
 دارند چنانکه تا کنون بمان طراز امشع و اقمش فرنگ را میآوردند و هیچ فروده و ناقص نمیدارند و نیز فراموش
 بحکام و لایات و عمال ممالک در بطلان آن طراز و اثبات این طراز صادر شد و مقرر گشت که از آن پس ز
 هر کس طراز روم بنگرند او را بضر ب چیچ حبس طویل معاقب آرند پس چون انظر از جدید در بلاد روم منتشر
 گشت و ملک روم ترجمه از بدانست بروی دشوار گشت و سخت انکار نمود و بنحشم و ستیزه زامد و بجد
 نامه کرد که این نقش و نگار قراطیس همیشه از مصر و روم نیست بخش هر مرز بوم بوده و هیچکس از خلفاء
 فاضله با بطلان آن راضی نبودند اکنون تو برخلاف روش پیشینیان با بطلان آن فرمان کرده اگر خلفا
 که پیش از تو بودند تعرض نمودند بصواب رفتند تو بخطا باشی و اگر تو کار بصواب را ندانی ناچار ایشان

کتابت و نقش و کتابت آن درخشان بود و هرون پیوسته در آن نظر میکرد و چون با من حدیث فراوان میفرمود هَلْ عَلِمْتَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ هَذِهِ الْكِتَابَةَ فِي الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ بَیْجِ مِیْدَانِیِ

عبدالملک بن مروان



*(چهارم مجرم) *

*(۱۱۳) *

نام شاه و
عبد الملك

نام شاه و
عبد الملك

بخطار فتنه اند هر يك از اين دو شق را خواهی و دوست مېداري اختيار كن و اکنون من هديه كه در خود مقيما
و منزلت تو باشد بجزرت تو تقديم نمودم و اجبت آن تجمل رد ذلك الطراز الى ما كان عليه جميع ما كان
بطر من اصناف الاغلاق حاجه اشكر لك عليها و هم خواهانم كه اين طراز را بر هر چه علاقه داشت بجا
نخت برگردان تا تو را سپاس گن ارم و هم بقض اين هديه فرمان كني و ان هديه به پيار نفيس و پريها بود
چون عبد الملك ان نامه را بخواند رسول ملك را گفت كه اين مكثور را جوابه نشايد و هم آنچه هديه او زده
باز گردانيد چون رسول بخدمت قصير روم باز گشت و داستان خویش باز گفت ملك روم ان هديه را در
چندان ساخت و ديگر باره رسول را بدركاه عبد الملك باز فرستاد و گفت گمان من چنان افتاد كه ان هديه را
اندك شمردی از اين رو نپذيرفتی و كتاب مرا پاسخ ندادی اينك هديه را مضاعف ساختم و از تو خواستارم كه
خواطر مرا رنجيد نداري و اين نگار و نشان را بصورت نخست باز گردانی چون عبد الملك نامه ملك روم را
بخواند همچنان پاسخ نداد و هديه را باز پس فرستاد قصير بيتر بر داشت و ديگر باره بدركاه عبد الملك
رسول فرستاد و پيام و مكروب كرد كه همانا مكاتب هداياي مرا سبك شمرد و حاجت مرا بجای نكشيد و من
چنان دانستم كه ان هديه را اندك شمردی لاجرم در كرت ثانی مضاعف كردم و تو بروش نخست هديه را باز
فرستاد اکنون آن مهنگ و متحف را سه برابر نخست كردم پس بايد كه فرمان كني تا طراز را بصورت نخست انما
نماید و تو ميدانی كه طراز و نقوش از مملكت روم بهر شهر و ديوار ميرود پس اگر جواب بكام من ندهی و چنانكه
منخواهم نكنی فانا اخلت بالمسيح الامر بنفيس الدنا و الدنا هم فنقش عليها شتم نبيك بن بجزرت صبح
عليه سوگند ياد ميكنم كه فرمان خواهم داد تا در تمام بلاد و امصار مملكت بت و شتم پيچر تو را بر درهم و
دينار نقش كنند اکنون تا محبوب و مطلوب تو چيست چون عبد الملك ان مكثور را بديد جهان بروی تنك شد
و كار بر او دشوار گشت و گفت همانا مشورت مولود در اسلام منم كه اسباب جنابت و از رسول پروردگار
باشم و آثار اين كار در تمام بلاد و امصار عرب در صفحه روزگار بماند و بنام من فخلد كرد پس دانا بان
اهل اسلام را فراهم ساخت و با ایشان بمشورت سخن كرد و از هيچيك راى باند پشه وضوب نپاقت از ميا
روح بن زبناع كه ندانم بگو گفت يا امير المؤمنين انك لتعلم الخرج من هذا الامر و ليكتل تعد تركه يا امير المؤمنين
تو چاره انكار و مخرج از اين تنگناى را ميدانی لكن بعد فرو ميكن اري عبد الملك گفت و بچك ان راه چيست
گفت حل اين شگل را از حضرت باقر عليه بخواه كه در خاندان نبوت پرورش يافته عبد الملك گفت راستي گفته
لكن من در غفلت بودم پس بعامل مدینه مكروب كرد كه حضرت باقر صلوات الله عليه با تشریف لابق و توقير منزل
بجانب من بفرست و يكصد هزار درهم در تجهيز سفر انحضرت بكار بر و سيصد هزار درهم برای نفقه عيال ان

*(حضرت) *



﴿چهارم محرم﴾

﴿(۱۱۴)﴾

حضرت تقدیم کن و آنحضرت و اصحاب و ابا و سعت معیشت و راحت روانه کن انگاه فرمان کرد تا رسول ملک
روم در پیشگاهش بنیاند تا آنحضرت قد و شریف ارزانی دارد و چون باقر العلوم صلوات الله علیه بدمشق رسید
عبدالمملک ان داسان را از اول تا باخر بخدمتش معروض داشت حضرت فرمود لا یُعْظِمُ هَذَا اَعْلَانُكَ فَإِنَّهُ
لَیْسَ شَیْءٌ مِنْ جَهَنَّمِ اِحْدُهَا اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ یُکُنْ لِبَطْلُوکَ مَا هَدَّ رِیْبَ صَاحِبِ الرُّومِ فِی رَسُوْلِیَ اللهُ صَلَّی
اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَاٰخِرُهٗ وَجُوْدُ الْحَبْلَةِ فِیْهِ یَحْیٰ اِنْ کَانَ رَاجِحَانِ بِرِخْوِشْتَنِ دِشَوَارِ مَدَانِ چهل از وجهه این
امر بچیز شمرده نیست اول آنکه پزدان عز و جل ملک روم را بران اندیشه ناصواب مُسَلِّط و مَخْنَارِ بَمِیْدَارِ
تا بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بدانگونه جبارت مبارک جوید و جهت دوم آنکه راه چاره و
ندیدن در آن موجود است عبدالمملک عرض کرد ان ندیدم چسب فرمود در این ساعت خرابان و عمله این کار را
احضار کن تا در حضور تو دراهم و دنانیر بکه در آورند و بر بگویند آن سوره مبارکه توحید و بر رو دیگر
شهادت بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بدار و برد و در دنانیر و دراهم نام را از ضرب سال ضرب برانگارند و در
اوزان از اینگونه ماخذ بگیر باینکه از اصناف ثلاثه که در آن آباء معمول بود و سه وزن مختلف زده میشد
یک قسم این بود که ده عدد شده مثقال بود و آن درهم رایج است و نصف دو پاره شده عددش شش مثقال و نصف
سوم از دراهم را بجه ده عددش پنج مثقال و چون از این سه وزن سه عدد را اخذ میکردند جمله آن بیست و
یک مثقال میشد و چون این بیست و یک مثقال را بر سه قسمت کنی هر یک ثلث بحسب تقسیم هفت مثقال میشود
و باید بفرمائی تا قالیها ضرب از قوار بر بزنند که در وزن زیاد و نقصان نشود پس دراهم را بر وزن
ده مثقال و دنانیر را بر وزن هفت مثقال سکه مینزد و در آن وقت دراهم کسریه را بر وزن بنعلیه
گویند چه راس البخل در زمان اسلام برای عمر بن الخطاب بسکه کسریه مضروب داشت و بر رو آن
صورت پادشاه و در زیر کسریه بخط فارسی مکتوب بود نوش خور یعنی بخور گوازا باد و هر دهری از دراهم کسریه
پیش از اسلام یک مثقال بود و آن دراهمی که ده عددش شش مثقال و ده عددش پنج مثقال بود سمریه خفان
و ثقال نام داشت و بنفش فارسی منقوش بود بالجمله عبدالمملک بدستور العمل آنحضرت فرمان کرد عمکه
مسکوکات را حاضر ساخته از آن تاریخ که سال هفتاد و ششم بود در اسلام دینار و درهم مسکوک شد و نیز عبد
المملک با اشاره آنحضرت تمام عمال بمالک فرمان صادر کرد که از این بعد آن دراهم و دنانیر رایج باشد و این
مسکوک اسلامیه معامله نمایند و هر کس از این فرمان نقاعد و رز و سیاست بیند و هر کس مسکوکات خارجی را در
بسکه اسلامیه تبدیل نماید پس چون عبدالمملک این کارها را با انجام رسانید رسول ملک روم با سکه جدید
باز فرستاد و نوشت که خدای عز و جل تو را از اقدام با بخره اراده کرده باز میدارد و من تمام عمال بمالک را باین

در این سکه
نوشته شده است
که در این سکه
نوشته شده است
که در این سکه
نوشته شده است

قال في الجمع الدرهم البخل
يكون الغبن وتخفيف
اللام منسوب الى ضرب
مشهور باسم راس البخل
وقبل هو بفتح الغين و
تشديد اللام منسوب الى
بلد اسمه بعله قريب من
الحلة وهي بلدة مشهورة
بالعراق والاول اشهر
على ما ذكره بعض العاقل
منه عفا عنه

در این سکه
نوشته شده است
که در این سکه
نوشته شده است
که در این سکه
نوشته شده است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين
الطيبين الطاهرين
الذين هم خيرة
الخلق في كل زمان
وبالجملة عبد الملك

وچنان فرمان کردم چون این خبر ملک روم پیوست پاره از مقر بان او گفتند آنچه ملک عمر بر ابدان محمد پدید کرده
پیاپان رسان گفت من اهنکام می خواستم و را بان مطلب بخشیم اورم چه نا اهنکام سکه ها و طرازها می دوزد اما اکنون
این کار نکنم چه از این پس اهل اسلام با این سکه و طراز معامله بنحویند و کرداری بجاصل خواهد بود بالجمله عبد الملك
باشاره انحضرت از آن بلیه برست و آنچه انحضرت فرمود تاکنون ثابت بماند و مشکوف باد که چون این سکه در
دست کفار و اشخاص نجس العین می افتد و با آن شریفه لا اله الا الله و رسول الله در دست نیاید حضرت باقر سلام الله
علیه بفرمود تا کلمه قل هو الله از سوره مبارکه توحید در نقوش دینار و درهم حذف نمایند تا ان سوره مبارکه از مصداق
قرآن بودن خارج باشد و این عیب را در ناسخ التواریخ بعد از ذکر این مطلب مرقوم داشته که حضرت
باقر صلوات الله علیه رسال هفتاد و ششم هنوز بیست سال از زمان سعادت اقرانش بیایم زفته بود تواند بود
که عبد الملك بن مروان حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه اطلبیده باشد و انحضرت چون را با عبادت
مشغول و باز و امیکن را بند فرزند بر و مندرش باقر صلوات الله علیه را بجای خویش بد مشق فرستاده باشد آن
فضیله گوید پوشیده نباشد که این اثر در کامل التواریخ در وقایع سال هفتاد و ششم نیز ضرب دینار و درهم
کرده و تفصیله مرقوم داشته که با آنچه در اینجا مسطور گردید یکسان نیست و مرهور محمد حسن از منبع الله و لیدر
منظم ناصر در ذکر وقایع سال هفتاد و ششم هجری گوید حکم کردن عبد الملك بسکه زدن درهم و دینار که این
اول سکه بود که در اسلام زده شد اگر چه بعضی گفته اند که مصعب بن زید در زمان عبد الله بن زید قلیله دراهم
مسکوک نمود و این روایت ضعیف است خلاصه پیش از این اعراب مسکوکات رواج را بر این رایج داشته و بواسطه
ان معاملات خود را بر مبد اشند و در ناسخ التواریخ گوید که ابتدای سکه دینار و درهم در سال نهم خلافت
عمر بن الخطاب مطابق بیست و یکم هجری رومی زاد بر روی پاره کلمه طیبه لا اله الا الله و بر چهره پاره لفظ الحمد لله
منقوش نمود و **واقع هفتم** در مجلد دوم وقایع الایام تبریزی مد ظله و در کتاب وقایع الشهور از
وسيلة النجاة حاج ملا محمد حسین طهرانی نقل کرده اند که در روز چهارم محرم این زیاده علیه لعنه مرد مراد

جامع کوفه جمع کرد و ایشانرا تخریب **شیخ محمد الحسین اعظم گوید** نمود بحرب حضرت سید الشهداء علیه
نبت بدان زیاده کف بطبع **از لال من لم یزل بالغریه کورا** **هو الحسین الایه الضیم شمر** **علاء فجا الصو الغیرا ثورا**
علامه مجلسی ضوان الله علیه رجاء الانوار فرمود **فر جمع این زیاده الناس في جامع الكوفة فخرج فصعد المنبر فقال**
ایها الناس انکم بلوتم الایه سفیان فوجدتموهم کما تحبون و هذا امیر المؤمنین یزید قد عرفتموه حسن البیرة
محمود الطریقة محسن الایة الرعیتة یعطی العطا فی حقہ فقد امتت السبل علی عهدہ و کل کان ابوه مغویة فی عصره و هذا
ابن یزید من بعد یکرما العباد و یغنیهم بالاموال و یکرهم و قد زادکم فی اراکم مائة مائة و امره ان اوفرها علیکم



ولخرجکم علی حرب عدو الحسین علیه السلام فاسمعوا له واطيعوا یعنی این زیاده الله جمع نمود مردم را در مسجد جامع کوفه پس بر منبر بالا رفت و گفت ایها الناس بدرستی که شما را ای سفیان را اخبار و از ما پیش کرده اید و ایشان را بدانگونه یافته اید که دوست میدارید و اینک نزد مردم است بنکوسیرت و پسندیده طریقت و مهربان و نیک فتنه باو عبت که بدل میکنند عطا باز در مورد خود تحقیق که در عهد و زمان او طرث و شوارع امن گردیده است و همین طور بودید را و معویه در عهد خود و اینک پسرش نزد مردم را اگر اکر میباید و ایشان را از مال دنیا غنی میکردند و جایزه شما را صد صد افزون میکند و من نیز از جانب و ما مورد که در و سیم فراوان در میان شما قمت نامور شما بحرب شمن او حسین بفرستم پس بشوید و اطاعت نمایند فرمان او را ثُمَّ نَزَلَ عَنِ الْمِنْبَرِ وَفَرَّ النَّاسُ الْعَطَاءَ وَآمَرَهُمْ أَنْ يَخْرُجُوا إِلَى حَرْبِ الْحُسَيْنِ وَيَكُونُوا عَوْنًا لَأَبْنِ سَعْدٍ عَلَى حَرْبِهِ پس از منبر فرود آمد و عطا بآه بسیار بفرمود بخشد و امر نمود ایشان را که بیرون روند بکوفه بخاربه با حسین علیه السلام و با و رویشیدان باشند برای ابن سعد در جنگ فَأُولَ مَنْ خَرَجَ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ پس اول کسیکه باین قصد از کوفه بیرون رفت شمر بن ذی الجوشن بود با چهار هزار نفر و بعد از او نزدیکین رکاب رفت با دو هزار نفر و پس از او حصین بن نمیر سکن کوفه بیرون آمد با چهار هزار نفر وَأَخْرَجَ مؤلف گوید کفایت خروج لشکر ابن زیاد از کوفه بجانب کربلا باز کرا قوال علماء در عدد و شماره آنها در روز ششم محرم بتفصیل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالى وَأَقْعَدَ هشتم موافق آنچه در کامل التواریخ و عقد الفرید تاریخ الفقه و منظم ناصر مخطوط است که در روز جمعه چهارم محرم سنه دو و بیست و پنجاه در و هجری است مستعین بالله احمد بن المعظم خود را از خلافت خلع نمود و معتز بالله محمد بن المونک بخلاف رسید و مردم بغداد با او بیعت کردند و خطبه با اسم خواندند بَدَأَ نَكَّةَ مستعین بالله خلیفه در وازدهم است از خلفاء شقاوت اثر بنی العباس او مرده بود سفید رنگ و ملیح الوجه و مریوع و نیز گفته اند که او مرده زن دوست و کثیر الجماع و مبتدّر در اموال بود و او اول کسی بود که پوید استن و سیر را مر سوم کرد و وسعت از او و وجب قرار داد و هم اول کسی بود که کلاه را کوچک نمود و پیش از او کلاهها بلند بر سر میگذاشتند بِالْجَمْلَةِ کفایت خلع مستعین را موثر چنین چنین رقم کرده اند که در سال دو و بیست و پنجاه و یک هجری بر سر مرز عذ بنی باغ و وصفی تر که غبار زراع ارتفاع یافت و چون مستعین بسبب قتل متوکل از باغ رنجیده بود جانب و صیف را گرفت پس باغ را بر سر از دوستان خود گفت که وصف و بوقا بغایت حساب وجود شده اند و از ما پسندان حساب نمیدارند باید که شما معاون من باشید تا مستعین را با این دو نفر بکشیم و کسی دیگر را بر مسند خلافت نشانیم الْإِجْمَاعُ با و اطهار موافقت نمودند پس کفایت حال عرض مستعین رسید باغ را دستگیر نمود و در سرای خلافت او را دستگیر گردانید پس بازان و هواداران باغ را ملا خطه این حرکت بیطاقت شدند و در ساعت با صطیل خلیفه ریختند و دست بغاوت و نا اراج بر آوردند و صیف چون انحال

نیز از منبر بالا رفت و گفت ایها الناس بدرستی که شما را ای سفیان را اخبار و از ما پیش کرده اید و ایشان را بدانگونه یافته اید که دوست میدارید و اینک نزد مردم است بنکوسیرت و پسندیده طریقت و مهربان و نیک فتنه باو عبت که بدل میکنند عطا باز در مورد خود تحقیق که در عهد و زمان او طرث و شوارع امن گردیده است و همین طور بودید را و معویه در عهد خود و اینک پسرش نزد مردم را اگر اکر میباید و ایشان را از مال دنیا غنی میکردند و جایزه شما را صد صد افزون میکند و من نیز از جانب و ما مورد که در و سیم فراوان در میان شما قمت نامور شما بحرب شمن او حسین بفرستم پس بشوید و اطاعت نمایند فرمان او را

در تاریخ سنه طوالت الاثر مخطوط است که نوروز سال صد و نهم هجری موافق بود با روز شنبه چهارم محرم سنه عتی

عنه خلع مستعین بالله



*(چهارم محرم) *

*(۱۱۷) *

در منتخب
مستعین
بوقا

در منتخب اللغات گوید
بغاء بالفتح طوط و به
تشدید با و دو و نیز
آمد و در مجمع البحرین
گوید البغاء ثلث
باءات موحدة و ثلث
و ثالهن مفرحة
الثانية ساكنة و البغاء
المجهر الطائر الاخضر
المسمى بالذرة بدال
مهملة مضمومة و ثلث
بجاءون لعلیه بطرق
منه غفنة

در منتخب
مستعین
بوقا

بدید تصور کرد که اگر باغریضرب تیغ ابد از پای دراید غبار فتنه فرو می نشیند لذا اراده قتل او کرد از ملاحظه این حرکت خنوث ترکان ریا ده گشت و کار بجای رسید که مستعین با اتفاق وصیف و بوقا و شاهک از سامره بغداد گریختند و در خانه محمد بن عبد الله طاهر نزول کردند پس مخالفان همه در سامره متفق شدند و با معترز بالله که پسر عم مستعین بود بیعت کردند و معترز چون بخلاف مستقر شد و از سایر مردم نیز بیعت گرفت مؤید برادر خود را و پسر همدگر را و ابوالاحد برادر دیگرش را جمعی از موالی خود بجز مستعین بجانب بغداد فرستاد مستعین را محاصره کردند و در پایانی که مستعین در بغداد محصور بود امر از برای بغا و وصیف بود و او را هیچ گونه امری نبود چنانکه شاعر گفته خلیفه فی قفص بین وصیف و بغا یقول ما قال الله كما نقول للبیغاء و در نزهة المجلس گوید که چون مستعین بخلاف رسید جن اسم خلافت چیزی برای او نبود و وصیف ترکه و بغا مستول بودند بر او و او قادر نبود بر اجراء امری مگر بمشاورت و اراده و وصیف و بغا و در یاره او گفته اند خلیفه فی قفص الخ بالجملة از روز نهم ماه صفر سنه هزار و دویست و پنجاه و یک لشکر معترز با بغداد پین جنک کردند و بعد از کشت و کوشش بسیار معترز قوت گرفت و بر صحنه ای روزگار مستعین آثار عجز و انکسار دید بد آمد و محمد بن واثق که با مستعین بود بجانب معترز مهمل کرد و محمد بن عبد الله نیز الجحیان پیش معترز فرستاد و پیغام داد که من سعی میکنم که مستعین ترک خلافت نماید و با تو بیعت کند مشروط بآنکه امارت بغداد بدستور سابق متعلق بمن باشد انگاه محمد بن عبد الله و وصیف و بغا مستعین را تکلیف نمودند که خود را از خلافت خلع نماید و بعد از خلع او را در سرای حسن بن سهل حبس نمودند خلع شدن مستعین از خلافت بقول اکثر مورخین در روز جمعه چهارم سنه دویست و پنجاه و دو روز و دو ماه خلافت او سه سال و هشت ماه و بیست و هشت روز بود و مورخین ذکر نموده اند که مستعین پس از خلع شدن بجانب واسط سفر کرد پس معترز او را با سامره طلبید و پیش از آنکه وارد سامره شود سجد حاجب با استقبال او فرستاد و او را مامور داشت که در هر جا بمسئعین برسد او را بقتل آورد و انسانی مؤلف گوید که بیعت قتل مستعین با ذکر اقوال مورخین در روز قتل او در اوّل ماه رمضان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و مکشوف باد که زمره از مورخین را عقیده است که بیعت مردم با معترز بالله در همان روز خلع مستعین بوده و بعضی خلافت معترز را از غیر آن روز ذکر نموده اند و بدانکه در روز خلع مستعین سه قول است (۱) در روز دوم محرم چنانکه سابقا مذکور شد (۲) در سیم محرم چنانکه ذکر آن نیز در مجلس گذشت (۳) در چهارم محرم که از کراه و اقعده هم در کتاب اخبار الدول گوید که در روز چهارم محرم سال شصت و هفت هجری چنگیز خان رسید بشهر بخارا و مردم آنرا قتل و غارت نمود و زنان و اطفال ایشان را با سپر گرفت بدانکه چنگیز خان یکی از سلاطین مشهور ترک است و لفظ خان و خاقان اسم و علم بود از برای پادشاهان ترک و علامت و نشانه ایشان بود در کتاب



قاموس گوید که خاقان علم واسم لکل ملک حقته الترك علی انفسهم ای ملکوه و رأسوه خاقان علم واسم است
 برای هر سلطان که طایفه ترک او را پادشاه و رئیس خود قرار دادند و در منتخب اللغات گوید خاقان پادشاه
 ترکان و در برهان جامع گوید خان چون جان پادشاه ترکان با جمله ترک بضم نادر اصل نام پسر هشم از دوازده
 پسر یافت بن نوح است و او مرگ شجاع و دلیر و هنرمند و فرزانه بود و لهذا یافت او را و پسر همد خود گردانید او را
 یافت او غلان نیز میگفتند یعنی پسر یافت و ترک را بار بتعالی و زینتی عظیم کرامت فرموده و اکنون ترک نام طایفه
 ایست بزرگ و ایشان گروهی انبوه و قوی باشند و قوم ترک قبایله بسیار هستند که هر قبیله از ایشان
 چند فرقه اند و هر فرقه چندین طایفه که عداوتها را خدا میداند در کتاب بنان الساجده گوید که با اعتقاد فقهی ترک
 قبیله عرب در عدت و کثرت برابر و یکسان باشند و هیچ فرقه از فرقه ای در کثرت و جبهت برابر این دو فرقه نباشد
 و قوم ترک صاحبان مذاهب مختلفه بسیارند و اغلب ایشان طریقه اهل سنت و جماعت را دارند و جمعی کبیر
 کفارند و جمعی غیر غلام چند کز آرند و جماعت دیگر از انطاویه علی الهی اند و قلیلی اسمعیلی و گروهی شیعه
 امامیه اند و نیز در انکاب گوید که از قبائل ترک چندان ملوک نامدار و امرای گردون اقتدار برخاسته اند که تحاکم
 و هم از حسابان عاجز باشد مؤلف گوید که از جمله انملوک سلسله چنگیزیان بودند که پادشاه بزرگ
 ایشان هلاکون نام داشت و اول کار او دفع شر طایفه اسمعیلیه بود و بعد از آن بغداد رفت و مستعصم الکنت
 و دولت بنی العباس را منقرض نمود و پادشاه اول این سلسله چنگیز خان بود و او مرگ جابر و خونریز بود و بر فرقه
 مغول ریاست داشت و انطاویه و خشیفت پرست بودند و چنگیز غالباً با طرف و جوانب بقتل و غارت اوقات
 خود را مصروف میداشت و در زمان سلطنت او در ملک خوارزم شاهیان چندتن از تجار مغول را کشتند
 و از این رفتار ناخوش و خشمناک شد و بخوخواه رعایای خود برخاست و در سنه شمس صد و هفدهم هجری
 بایران لشکر کشید و خاک ایران را سر و بران نمود و زهرها از خون ایرانیان روان ساخت و در روز چهارم
 محرم سال مذکور بشهر بخارا رسید و در نواحی آن بلد که در آن زمان مجمع اهالی علم و کمال و مرجع اصحاب
 فضل و افضال بودند نزول کردند بدانکه لفظ بخارا مشتق از بخارا است و بخارا بلفظ مغیلا بن یونان مجمع علم است
 با جمله لشکر و سپاه چنگیز اطراف و جوانب بخارا را فرا گرفتند و آن بلده را مانند نگین در انگشتری اخاطه نمودند
 پس چون تاریکی شب عالم را فرا گرفت جماعته از امرای و رؤسای خوارزمشاه بایست هزار پاسه هزار از شجریان
 برسم شپخون بر سر مغولان ناخند اما چون انسیاه خوخواه را مانند بخت خود بیدار بودند قدم برابر پیش
 نهادند و اهل بخارا را بجاک هلاک انداختند و روز دیگر اهالی بخارا در وازه ها شهر را گسودند و علمای و
 اشراف و اعیان از شهر بیرون آمدند اما آن خواستند در اهننگا چنگیز خان سوار شد بانتهی راه از روی

معنی لفظ خاقان
 خاقان بنان

و چنگیز بخارا را
 اشغال از بخارا

﴿چهارم مجرم﴾

﴿(۱۱۹)﴾

تکبر و تجرد بخارا میگشت نارسید بمسجد جامع و چون انجارا محل شریف و معبد وسیع و لطیف دید پرسید
 هَذَا بَيْتُ السُّلْطَانِ اِنْ سَرَّيْ سُلْطَانِ اسْتِ كَفْتَنْد بَلْ هَذَا بَيْتُ الرَّحْمَنِ بَلْ كِه اِنْ خَانَه پُر زان اسْت پس او
 همچنان سواره بمسجد درآمد و نامقصود عنان باز نکشید و لشکرا و نیزه با مرکبها بمسجد درآمدند انگاه چنگیز
 پیاده شد بر منبر برآمد و نشست و مردم خود را گفت که شکم اسبان را سیر نمائید پس مغولان بموجب فرموده او
 در انبارها و خزائن را گشودند و آنچه کتب و قرآن در آنها بود در آورده و در زیر پشم اسبان بر زمین ریختند
 و در جای قراها گاه و جور ریختند و آنها را از اخور اسبان خود ساختند و بعد از آن چنگیز خان بعد گاه رفت
 و با جماع مردم بخارا فرمان داد چون اهل بخارا آمدند بر منبر بالا رفت اول زبان بحد و ثناء الهی گشود و بعد
 از آن در باب مغایب سلطان خوارزمشاه سخنانی چند بر زبان راند و در آخر گفت ای قوم از شما کما کما بزرگ
 صادر شده که خداوند بر شما غضب کرده و مرا که از جمله بلاهای او میباشم بسو شما فرستاده است اکنون آنچه
 در این شهر ظاهر است محتاج بتقریر نیست آنچه از اموال مخفی دارید تسلیم نمائید لاجرم مغولان آغاز گرفتار
 اموال نمودند و آنچه اهل بخارا دادند ایشان گرفتند و بتعذیب و شکنجه کپی از نجاتی نداشتند اما چون چنگیز خان
 فرمان داده بود که نوکران و کسان خوارزمشاه را از شهر بیرون کنند و بیارند از ایشان مردم بخارا پناهنده
 بودند و این معنی بر چنگیز خان ظاهر گشت ناگه غضب و اشتغال یافت امر کرد آتش در بخارا زدند و چون
 اکثر محلات آن چوب پوش بود در همان روز بیشتر شهر آتش گرفت و سوخت و بعضی از نوکران گفته اند
 که در تمام بخارا هیچ عمارتی سالم نماند و در اخبار الدول گوید قَلَمٌ يَبْقَى مِنْهُمْ دَبَّارٌ وَلَا نَافِعَ نَارٌ وَقِيلَ إِنَّ
 نَجْمًا مِنْ هَذِهِ الْوَاقِعَةِ رَجُلٌ وَاحِدٌ يَعْنِي دَرْتَمَافِ بخارا مغولان دباری باقی نماندند و گویند که در این واقعه آن
 بخارا ایشان بکفر نجات یافت و بجانب خراسان شتافت شخصی از وی پرسید که کیفیت حال شما چه شد و بکجا
 انجا رسید او در جواب گفت آمد و گفتمند و سوختند و گشتند و بردند و واقعه در کلام فارسی عبارت از این
 مختصر تر و بیان آنچه از لشکر مغول در بخارا بوقوع انجا رسیدن توان یافت انشائی مؤلف گوید پوشید
 نباشد که مسطورات در این واقعه را بطور تلیق از تاریخ اخبار الدول و جیب السیر و بیان الساجه تاریخ
 ایران ابرار نمودیم و اَقْعَرُ هَمَّی در تاریخ منظم ناصر در ذکر وقایع سال هشتصد و پنجاه و هشت هجری
 گوید معاودت میرزا ابوالقاسم بابا از سمرقند بخراسان که در چهارم محرم این سال باین بلد ورود نمود شرح
 حال او در کتاب مذکور مسطور است و اَقْعَرُ بَازِی هَمَّی در روز سه شنبه چهارم محرم سنه هزار و دویست
 و بیست و پنجم هجری سلیمان میرزا فرزند فتحعلیشاه قاجار متولد شد چنانکه در مجلد قاجاریه تاریخ و منظم
 ناصر مسطور است بدانکه از جمله سلاطین و پادشاهان حق پرست دیندار یکی فتحعلیشاه قاجار است

چنگیز خان
 در بخارا
 در روز
 چهارم محرم
 سنه
 ۶۵۸ هجری
 قمری
 در روز
 چهارم محرم
 سنه
 ۶۵۸ هجری
 قمری

بخارا اول شهر
 بود که چنگیز خان از
 مالک خوارزمشاه
 تصرف نمود

چنگیز خان
 در بخارا
 در روز
 چهارم محرم
 سنه
 ۶۵۸ هجری
 قمری



(چهارم محرم)

(۱۲۰)

که از زمان ابتدای سلطنت او تا بحال یکصد و سی و پنج سال میگذرد و وفات او در سال هزار و دویست و چهل و نه اتفاق افتاد و مدت زندگانش در اینچنان شصت و هفت سال بود که از اینجمله سی و هشت سال منفرداً پادشاه کرد و درازده سال و لا یتعهد داشت و او پادشاه دوم سلسله قاجاریه است چنانکه بیان حال و تبیان احوال او زائد بر این در مجلس بیاید آنتم بالجملة از غرائب احوال فتحعلیشاه آنکه صاحب ناسخ التواریخ در تعداد زوجات و اولاد او گوید اما زوجات شاهنشاه ایران فتحعلیشاه را عجب نباشد که اگر کسی شمار کند با هزار تن راست آید لکن در این کتاب آنانکه در حشمت و نسب و سبیل و نسب داشته اند و در سرائی سلطنت صاحب لد بوده اند بنام نگاشته می آیند انگاه یکصد و پنجاه و هشت تن از زوجات او را بنام و نشان می شمارد و نیز در آن کتاب گوید از روزیکه این پادشاه بحد رشد و بلوغ رسید و با زنان مضاجعت توانست کرد تا آنوقت که بچهره آن دیگر شرافت از چهل و هفت سال افزون نبود در این مدت قبل از صلب پالت او و هزار تن فرزند و فرزند زاده بعرضه شهود خرامید و لکن بیشتر از ایشان در زمان حیات او و راع زندگانی گفتند و تا این زمان که از وفات او صد و بیست و یک سال گذشته اگر فرزند فرزند زاده گان آن پادشاه را شمار کنیم عجب نباشد که باده هزار تن راست آید و از این حرف مردگان ایشان را رقم نیکند و نیز فرزندان را که نسبت بآن شهریار بطن سیم باشند نام نبرد بلکه فرزند و فرزند زاده گانیکه در هنگام وفات آن شهریار زندگانی داشتند بر نگار دیوانه دویست و شصت تن پسر و دختر ب واسطه از پشت آن پادشاه بعرضه شهود خرامید و یکصد و پنجاه تن را پسران در زمان حیات پدر می بردند و یکصد و یکتن مخلف می ماندند که از اینجمله پنجاه و هفت تن پسر و چهل و شش دختر بودند انگاه پسران او را یکصد و یک تن می کنند تا آنجا که گوید پسر سی و چهارم فتحعلیشاه سلیمان میرزا است که در روز شنبه چهارم محرم سنه هزار و دویست و بیست و پنج متولد شد و مادر او اعانیکم دختر حاج محمد حسین صد اعظم اصفهانی است او را سه فرزند بود یک پسر و دو دختر **واقعه ی وازی هـ** بروز زلزله شد بد در تبریز در نایب منظم ناصر دزد و قایع سال هزار و دویست و شصت و هشت هجری گوید که در شب چهارشنبه چهارم محرم این سال دو ساعت از شب گذشته در تبریز زلزله شد بد شد و نزدیک صبح نیز مجدداً زلزله شد و قبل از زلزله سه چهار روز برف آمده و بعد بازان بسیار بارید و نیز در آن کتاب آورده که در سنه هزار و صد و سی و چهار هجری چنان زلزله در تبریز شد که نو هزار کس از شهر و حواله آن بد و در جهان خراب گشته و نوعی هوا تیره و نار شد که روشنی آفتاب کسی نمیدید و در جای دیگر آن کتاب گوید و هم در این سال زلزله شد بد و تبریز شد که تمام شهر را خراب کرد و دویست و پنجاه هزار نفر سکنه این شهر تلف شدند **واقعه ی سیزی** هر روزی من الوقایع الاثینه در روز دوشنبه چهارم محرم مردم در هیئت مهمان حضر

کتاب سلطنت قاجاریه

روز زلزله شد بد در تبریز



*(چهارمحرّم) *

*(۱۲۱) *

خلیل خواهند بود لفظ خبر نیست ثم بنارعی بهم في يوم الاثنين اخضر واضيا في ابراهيم في جنة الفردوس وبيان
 ماخذ خبر در **نذیر** ذکر کردیم **روز چهارمحرّم بقول بعضی از مورّخین** در وفایه گذشت
واقعه اول در کتاب قایع لشهور گوید که در روز چهارمحرّم فرعون در دریا هلاک شد و جمهور
 مورّخین هلاک او را در پنجم اینماه ذکر نموده اند چنانکه عنقریب تفصیل آن بیاید ان شاء الله **واقعه دوم**
 بقول صاحب تاریخ نگارستان در این روز سنه یکصد و دو و هشت هجری محمد امین شیش در خانه خود دید و
 پناه برد بخدا از زوال نعمت بتفصیلی که در بیست و چهارم اینماه بیاید ان شاء الله **واقعه سیم** موافق قول
 صاحب جیب السیر در روز جمعه چهارمحرّم سنه دو و بیست و دو هجری ابراهیم بن مهمل عتاسی در بغداد خطبه
 بنا بر خوبتر خواند و بضبط دیار پرداخت و ما تفصیل اینواقعه در پنجم اینماه ذکر خواهیم نمود **تکمیل**
 و اما ماه شجنا الطوسه رضوان الله علیه علی ثلاثه یوم الجمعة الرابع من المحرم سنه سبع و خمسين و اربعه
 انه قال اخبرنا جماعة عن ابي الفضل قال حدثنا رجاء بن يحيى بن الحسين العبراني الكاتب سنة اربع عشر و ثلثمائة و
 فيها مات قال حدثنا محمد بن الحسن بن شموال حدثني عبد الله بن عبد الرحمن الأصم عن الفضيل بن يسار عن
 وهب بن عبد الله قال حدثني ابو حبيب بن ابي الأسود الدؤلي عن ابيه ابي الأسود قال قدمت الرتبة فدخلت على
 ابي زر جند بن جنادة فحدثني ابو زر قال دخلت ذات يوم في صدق خاد به علي رسول الله صلى الله عليه و آله في مسجد
 فلم ادر في المسجد احدا من الناس الا رسول الله صلى الله عليه و آله و علي عليه السلام فاجتمعت فخلوا المسجد
 فقلت يا رسول الله بآية انت و اتي و صني بوصية ينفعني الله بها فقال نعم و اكرميك يا ابا ذر انك مما اهل البيت
 و اتي موصيك بوصية فاحفظها فانها جامعة لطرق الخير و سبله فانك ان تحفظها كان لك بها كفيلا يا ابا ذر
 اعبد الله كأنك تراه فان كنت لا تراه فانه عزّ و جلّ بك و اسلم ان اول عبادته المعرفة به بانه الاول قبل كل
 شيء فلا شيء قبله و الفرد فلا ثاني معه و الباقي لا الة الا غاية فاطر السموات و الارض و ما بينهما من
 شيء و هو الله اللطيف الخبير و هو على كل شيء قدير ثم الايمان به و الاقرار بان الله عزّ و جلّ ارسلني الى كافة
 الناس بشيرا و نذيرا و راعيا الى الله بازنة و سرا جاضيرا ثم احب اليّ الذين اذهب الله عنهم الرجس فطهروهم
 نظيرا و اعلم يا ابا ذر ان الله تعالى جعل اهل بيتي كهيئة النجاة في قوم نوح من ركبها نجي و من رغب عنها غرق
 و مثل باب حطّة في بني اسرائيل من دخله كان امنا يا ابا ذر احفظ ما اوصيك به تكن سعيدا في الدنيا و الآخرة
 يا ابا ذر نعمتان مغبون فيهما اكثر من الناس الصحة و الفراغ يا ابا ذر اغتم خسا قبل خسر شيئا بك قبل هزمك
 و صحتك قبل سقمك و غناك قبل فقرك و فراغك قبل شغلك و جنانك قبل موتك يا ابا ذر اباك و الله و
 باملك فانك يومك و لست بما بعد فان يكن غدك تكن في الغد كما كنت في اليوم ان لم يكن غدك لم تنه على

نذیر
 در وفایه گذشت

کفل
 عبادۃ الله

و مثل اهل البيت
 كهيئة النجاة

فكن

*(ما فرقت) *



(چهارم عشره)

(۱۲۲)

فلا تترك
خبرك يا ابا

مفتد ۱۲

نامر که بالخبر
۱۲

شرك بفتحين
وام صيد
من رزقه ۱۲

نعم انك
في حق
فلا تترك
خبرك يا ابا

واخرن لسانك
كافحن رزقك
۱۲

ما فرطت في اليوم يا ابا ذر كم من مستقبل يوم لا يستكمل وضطرته لا يبلغه يا ابا ذر لو نظرت الى الاجل ومسيره
لا ينقض الامل وغروره يا ابا ذر كن في الدنيا كما كنت في غرب او كعابر سبيل وعد نفسك في اهل القبور يا ابا ذر
اذا اصبح فلا تحدث نفسك بالمسا واذا امسيت فلا تحدث نفسك بالصباح وخذ من محبتك قبل سقمك
ومن جهونك قبل موتك فانك لا تدري ما اسلم غدا يا ابا ذر يا لك ان تدرك الصلوة عند الغرة فلا تمكن
من الرجعة ولا يحد لك من خلفك بما تركت ولا بعد رأت من تقدم عليه بما به اشغلت يا ابا ذر ما رايت كالنار
نام هارها ولا كالجنة نام طالها يا ابا ذر كن على غيرك اشح منك على رهامك ودينارك يا ابا ذر هل ينظر
احدكم الا غنا مطعبا او فقرا منبها او مرضا فريضا او هربا مضطرا او ونا مجتزا والد جال فانه شر غائب
ينظر والساعة والساعة اوهي امر يا ابا ذر ان شر الناس عند الله تعالى يوم القيمة عالم لا يتفجع بعمله
ومن طلب علما بصرف يده وجوه الناس اليه لم يجد ربح الجنة يا ابا ذر من ابغى العلم ليجد به الناس لم يجد
ربح الجنة يا ابا ذر ان اسالت عن علم لا تعلمه فقل لا اعلمه تج من تبعته ولا تفت الناس بما لا علم لك به تج
من عذاب يوم القيمة يا ابا ذر بطلع قوم من اهل الجنة الى قوم من اهل النار فيقولون ما ادخلكم النار وما اتينا
دخلنا الجنة بفضلنا ودياركم وتعلمكم فيقولون انا كنا امر بالمعروف ولا نفعله يا ابا ذر ان حقوق الله اعظم من
ان يقوم بها العباد وان نعم الله عز وجل اعطاءه ومن وقى شرا فانه عز وجل وقاه يا ابا ذر المؤمن شاة
انكم في ممر الليل والنهار في احوال منقوصة واعمال محفوظة والموت يأتي بغتة فمن يزرع خيرا يوشك ان يحصد
ذرع خيرا ومن يزرع شرا يوشك ان يحصد ندامة ولكل زارع يا ابا ذر لا يسبق بطنه بحظه ولا يدرى
حريص ما لم يقدر له ومن اعطى خيرا فانه عز وجل اعطاه ومن وقى شرا فانه عز وجل وقاه يا ابا ذر المؤمن شاة
والفقه قادة ومجالسهم زبادة يا ابا ذر ان المؤمن له ذنب كانه تحت صخرة يخاف ان تقع عليه الكافر به
ذنبه كانه ذباب مر على انفه يا ابا ذر ان نفس المؤمن شدة ثقلا وخيفة من الخطيئة من العصفور حين يقذف به
في شركه يا ابا ذر ان الرجل يجر من الرزق بالدين حين يصيبه يا ابا ذر من وافق قوله فعلمه فذلك الله اذا بخله
ومن خالف قوله فعلمه فانما يوشح نفسه يا ابا ذر اذا طلبت شيئا من الآخرة واتبعته ليعلمك واذا طلبت شيئا من الدنيا
وابتغيت عسر لك فان لك على كل حال حسنة يا ابا ذر ان الله تبارك وتعالى اذا اراد بعبد خيرا جعل له نوب
بين عبيده ممشة والاشم عليه ثقبلا وببلا واذا اراد الله بعبد شرا انشاه ذنوبه يا ابا ذر لا تنظر الى صغير الخطيئة
ولكن انظر الى من عصيت يا ابا ذر لا تنطق فيما لا يعينك فانك لست منه في شيء واخر لسانك كما تحزن رزقك
يا ابا ذر ان الله جل ثناؤه لم يدخل قوما الجنة فيعطيهم حتى تشبهوا ما بينهم وفوقهم قوما في الدرجات العلى فاذا
نظروا اليهم عرفوهم فيقولون ربنا اخواننا كما معهم في الدنيا فهم افضلهم علينا فيقال هي هات انهم كانوا



(بهار محرم)

يجوعون حين تشعرون ويظنون حين تروون ويقومون حين تنامون وتخصون حين تحفزون يا اباذر ان الله تعالى جعل قرعة عيني في الصلوة وجبها الي كما حبا الي الجائع الطعام والالظمان الماء وان الجائع اذا اكل الطعام شبع واذا شرب روى وانا لا اشبع من الصلوة يا اباذر ان الله تعالى بعث عيسى بن مريم بالرهبانة وبعث بالحنيفة السمحة وحب الي النساء والطيب جعل في الصلوة قرعة عيني يا اباذر انما رجل تطوع في كل يوم اثنتي عشرة ركعة سواء المكتوبة كان له حقا واجبا بيت في الجنة يا اباذر صلوة في مسجد هذا تعدل الف صلوة في غيره من المساجد الا المسجد الحرام وصلوة في المسجد الحرام تعدل مائة الف صلوة في غيره وافضل من هذا كله صلوة يصليها الرجل في بيته حيث لا يراه الا الله عز وجل يطلب بها وجه الله تعالى يا اباذر ما دمت في الصلوة فانك تفرج باب الملك ومن يكثر فرج باب الملك فانه يفتح له يا اباذر ما من مؤمن يقوم للصلوة الا نثار عليه البر ما بينه وبين العرش وكل به ملك ينادي يا بن ادم لو تعلم مالك في صلواتك ومن تناجي فاسمعت ولا النفت يا اباذر طوبى لاصحاب الالوية يوم القيمة يحملونها فيسبقون الناس الى الجنة الا وهم السابقون الى المسجد بالاسحار وغيرها يا اباذر الصلوة عماد الدين واللسان اكبر والصدقة تحو الخطيئة واللسان اكبر يا اباذر الله في الجنة فوق الدرجة كما بين السماء والارض وان العبد لم يرفع بصره فليعلم له نور يكار يخطفه بصره فيفرغ لذلك فيقول فاهذا فيقال هذا نور اخيك المؤمن فيقول اخي فلان كان فعل جميعا في الدنيا وقد فضل على هكذا فيقال انه كان افضل منك عملا ثم يجعل في قلبه الرضا حتى يرضى يا اباذر الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر وما فيها مؤمن الا وهو حز بن فكيف لا يحزن وقد اعد الله له ارضه ودار جهنم ولم يعد له ارضه ودارها يا اباذر من اوتي من العلم ما لا يعمل به لم يحقق ان يكون اوتي علما لا ينفعه الله به لان الله عز وجل بعث العلماء فقال ان الذين اتوا العلم من قبله انا بئسلى عليهم يخرون للاذقان سجدا ويقولون سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا ويخرون للاذقان فيسكنون يا اباذر من استطاع ان يبكي فليبك ومن لم يستطع فليشعر فليبه الحزن فليشبال يا اباذر ان القلب القاسم بعد من الله ولكن لا يشعرن يا اباذر ما من خطيب يخطب الا عرضت عليه خطبته يوم القيمة وما اراد بها يا اباذر ان فضل صلوة النافلة في السر على العلانية كفضل الفريضة على النافلة يا اباذر ما يقرب العبد الى الله بشئ افضل من التجر والخفي يا اباذر ان ذكر الله ذكر اخا ملا فلت يا رسول الله وما الخامل قال صلى الله عليه واله الذكر الخفي يا اباذر يقول الله عز وجل لا اجمع على عبد خوفين ولا اجمع له ارضين فاذا ارضيت في الدنيا اخفته يوم القيمة واذا خافت في الدنيا امته يوم القيمة يا اباذر لو ان رجلا كان له عمل سبعين نبيا لا خفاه وخشي ان لا ينجا من شر يوم القيمة يا اباذر ان الرجل يفرض عليه نوبة يوم القيمة فيقول اما اني كنت منك مشفقا فيغفر له يا اباذر ان الرجل يعمل الحنة فيتكل عليها ويعمل

فوق الانوار
في دار الجنان

قوله الصلوة عماد الدين
اللسان اكبر والصدقة تحو الخطيئة
وذكر الله عز وجل ان الصلوة
عن هذا اشار الى قول الله
عز وجل ان الصلوة
عن الفحشاء والمنكر ولان
الله اكبر والصدقة تحو
الخطيئة واللسان اكبر
يصدق منه من الامر بالخير
المبررات وبيان العلوة والحقايق
فهو اكبر من الصدقة تحو
قوله لا تخشون الله
اكثر من
باب خطيب يبادر على عذر
وتسبب ان يخطب فاجاب بآداب
منه عطفه

من فضيلة الخفي

(المحققان) - من يكثر من الصلوة في بيته حيث لا يراه الا الله عز وجل يطلب بها وجه الله تعالى يا اباذر ما دمت في الصلوة فانك تفرج باب الملك ومن يكثر فرج باب الملك فانه يفتح له يا اباذر ما من مؤمن يقوم للصلوة الا نثار عليه البر ما بينه وبين العرش وكل به ملك ينادي يا بن ادم لو تعلم مالك في صلواتك ومن تناجي فاسمعت ولا النفت يا اباذر طوبى لاصحاب الالوية يوم القيمة يحملونها فيسبقون الناس الى الجنة الا وهم السابقون الى المسجد بالاسحار وغيرها يا اباذر الصلوة عماد الدين واللسان اكبر والصدقة تحو الخطيئة واللسان اكبر يا اباذر الله في الجنة فوق الدرجة كما بين السماء والارض وان العبد لم يرفع بصره فليعلم له نور يكار يخطفه بصره فيفرغ لذلك فيقول فاهذا فيقال هذا نور اخيك المؤمن فيقول اخي فلان كان فعل جميعا في الدنيا وقد فضل على هكذا فيقال انه كان افضل منك عملا ثم يجعل في قلبه الرضا حتى يرضى يا اباذر الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر وما فيها مؤمن الا وهو حز بن فكيف لا يحزن وقد اعد الله له ارضه ودار جهنم ولم يعد له ارضه ودارها يا اباذر من اوتي من العلم ما لا يعمل به لم يحقق ان يكون اوتي علما لا ينفعه الله به لان الله عز وجل بعث العلماء فقال ان الذين اتوا العلم من قبله انا بئسلى عليهم يخرون للاذقان سجدا ويقولون سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا ويخرون للاذقان فيسكنون يا اباذر من استطاع ان يبكي فليبك ومن لم يستطع فليشعر فليبه الحزن فليشبال يا اباذر ان القلب القاسم بعد من الله ولكن لا يشعرن يا اباذر ما من خطيب يخطب الا عرضت عليه خطبته يوم القيمة وما اراد بها يا اباذر ان فضل صلوة النافلة في السر على العلانية كفضل الفريضة على النافلة يا اباذر ما يقرب العبد الى الله بشئ افضل من التجر والخفي يا اباذر ان ذكر الله ذكر اخا ملا فلت يا رسول الله وما الخامل قال صلى الله عليه واله الذكر الخفي يا اباذر يقول الله عز وجل لا اجمع على عبد خوفين ولا اجمع له ارضين فاذا ارضيت في الدنيا اخفته يوم القيمة واذا خافت في الدنيا امته يوم القيمة يا اباذر لو ان رجلا كان له عمل سبعين نبيا لا خفاه وخشي ان لا ينجا من شر يوم القيمة يا اباذر ان الرجل يفرض عليه نوبة يوم القيمة فيقول اما اني كنت منك مشفقا فيغفر له يا اباذر ان الرجل يعمل الحنة فيتكل عليها ويعمل



من باب علم الساجد
فقد بالحق قيل

﴿بهار محرم﴾

﴿١٢٤﴾

عليه غضبان

في الدنيا

قوله من دان نفسه
اي ذلة واستعداد من
باب باع (صراح)

دو متجبال للغات كوكب
امنه بالضم وتشد يد
باء ارزو ورمادمانه

جمع سه عقمه
فضل زينة الدنيا وثر
ما يبقى على ما بقي

از هب لدن الرجل
من ذنبن صارين
في ذرته الغنم فاغار

فيها حة اصحا قازا
ايقباضها د كن
عبد نار يتاحه دغانا

فاجبنا د
سائلنا عما نعلمنا
في حلاله فكيف

بما نعلمنا في حرامه
قرض بر بدن ورام
دارن منتخب

في الدنيا

حرف بالفخ كاشن
وكسب كردن منتخب

المحقرات في الله وهو من الاشقياء وان الرجل ليجل السببة فيفرق منها فيا في الله انما هو القيمة يا ابا ذر ان
العبد ليدنب فيدخل بذنبه ذلك الجنة قلت وكيف ذلك يا ابا ذر اني يا رسول الله قال يكون ذلك الذنب
نصب عينيه نابيا منه فارا الى الله عز وجل حتى يدخل الجنة يا ابا ذر ان الكبر من دان نفسه عملها بعد الموت والغاير من
اتب نفسه هوها وتمنى على الله عز وجل الاماني يا ابا ذر اول شيء يرفع من هذه الامة الامانة والخشوع حتى لا تكاد
خاسعا يا ابا ذر لو ان الدنيا كانت تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقى الفاجر شره من ماء يا ابا ذر ان الدنيا ملعونة
ملعون ما فيها الا ما ابتغى به وجه الله عز وجل يا ابا ذر ما من شيء ابغض الى الله من الدنيا خلفها ثمر اعرض عنها
ولم ينظر اليها ولا ينظر اليها حتى تقوم الساعة وما من شيء احب الى الله عز وجل من ايمان به وترك ما امر ان يترك
يا ابا ذر ان الله جل ثناؤه اوحى الى اخي عيسى عليه السلام لا تحب الدنيا فانك لست احبها واحب الآخرة فانها هي دار المعاد
يا ابا ذر ان جبرئيل انا في نحر ابن الدنيا على بغلة شهباء فقال لي يا محمد هذه خزان الدنيا ولا ينفصلك من حظك عند ربك
فقلت جبرئيل لا حاجة لي فيها اذ اجبت سالت ربي واذا سبعت شكرته يا ابا ذر ان اراد الله خيرا بعبد فقه في الدين
وزهد في الدنيا وبصره بعبوب نفسه يا ابا ذر ما زهد عبيد في الدنيا الا اثبت الله الحكمة في قلبه وانطق بها لسانه ويقر
عبيد الدنيا وذايها وذايها واخرجه منها سالما الى دار السلام يا ابا ذر ان الدنيا خالك قد زهد في الدنيا فاستمع
منه فانه يلقي اليك الحكمة فقلت يا رسول الله من زهد الناس قال من ينس المفاير والبلى وترك ما بقي ما يبق ومن لم يعد
عدا من ايامه عد نفسه من الموت يا ابا ذر ان الله لم يوح الى ان اجمع المال ولكن اوحى الى ان سيججد ربك وكن من
الساجدين واعبد ربك حتى ياتيك اليقين يا ابا ذر ان البس الخليفة واجلس على الارض والعن اصابعه واركب
الحمار بغير سرج واردف خلفي فمن رغب عن سنتي فليس مني يا ابا ذر حبت المال والشرف مذهب لدن الرجل قلت يا
رسول الله الخائفون الخاضعون المذنبون الذين اكرن الله كثيرا يسبقون الناس الى الجنة فقال لا ولكن فقر المومنين
فانهم ياتون فيخطون رقاب الناس فيقول لهم خزنة الجنة كما انتم حتى تحاسبون فيقولون بهم تحاسب فوالله ما ملكتنا
فيخروا ويعدل ولا يفيض علينا فنقبض او نبسط وكما نعيد ربنا حتى انانا البقيين يا ابا ذر الدنيا مشغلة للقلب و
البدن وان الله عز وجل يسئل اهل الدنيا عما نعموا في حلالها فكيف بما شتموا في حرامها يا ابا ذر ان قد سالت
عز وجل ان يجعل رزق من اجتنى الكفاف ويعطى من يغبضني كثرة المال والولد يا ابا ذر طوبى للزاهدين في الدنيا و
الراغبين في الآخرة الذين اتخذوا ارض الله بساطا ورايها فراشا وما لها طيبا واتخذوا الكتاب شعارا والدعاء
لله عز وجل دثارا وقرضوا الدنيا قرضا يا ابا ذر حرث الآخرة العمل الصالح وحرث الدنيا المال والبنون يا ابا ذر ان
ربي تبارك وتعالى اخبرني فقال وعزتي وجلالي ما ادرك العابدون درك البكا عند شيئا واني لابنيت لهم في الدنيا
الاعلى قصرا لا يشركهم فيه احد قال قلت يا رسول الله اني المؤمنون اليس قال اكثرهم للموت ذكرا واحسنهم لم استعد

﴿يا ابا ذر﴾



الانابة الرجوع فاعفوا
عن الدنيا اعيابها واغافلها
فبئس ما وعد عاكفين بالكره
فما به اشد من فراقه
فقط اية كذا من اهل
نار وادان شور

●(125)●

٥
الجوجه بالضم عظم
الراس المشتملة على
الدماغ مجمع

مفتی محمد رفیع الدین

زفر بالفتح نفس مجرب
كشد وبعد ازان

أفضل مما تنضي بالقصر
ليلة البد ٢

الذئب الرئع الطيبة
اواعم او ريج فم المراه
فاموس

و در صحب للغانا
ذیر بوی خوش
قال الشيخ الطوسي

هذا المثل للعلماء السو
نظّم خلق بالضم وبضمين
خوهم وغاوث متخف

۱۵۰

استجی من الملکین الذین
مع ۱۲

المراد من بجوف البطن
الفج ومما وعى اى جامع
بعض الفج والبطن من
الحام والشهته منه

فوله والارسل
دملوه اه ما اسئل
الوامس عن اللسان

¶ (مَجْلُ) ¶



رمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

﴿جَهَنَّمُ﴾

﴿١٢٤﴾

يَجْعَلُ جَهَنَّمَ فِي بَقْعَةٍ مِنْ بَقَاعِ الْأَرْضِ لَا شَهَادَةَ لَهَا بِهَا وَمِنْ مَنَازِلِ نَزْلِهِ تَوْرًا لَا أَصْبَحَ ذَلِكَ الْمَنَازِلُ بِصَلَّى عَلَيْهِمْ أَوْ يُلْعَنُ
 بِأَبَادِزٍ مِنْ صَبَاحٍ لَا دَوَاحٍ إِلَّا وَيَقَاعُ الْأَرْضِ تُنَادِي بَعْضُهَا بَعْضًا بِأَجَارِهِ هَلْ مَرَّ بِكَ الْيَوْمَ ذَاكَ اللَّهُ تَعَالَى أَوْ عَدِ
 وَضَعُ جَهَنَّمَ عَلَيْكَ سَاجِدًا لِلَّهِ تَعَالَى مِنْ قَائِلِهِ لَا وَمِنْ قَائِلِهِ نَعَمْ فَإِذَا قَالَتْ نَعَمْ أَهْتَرْتِ وَابْتَهَجْتِ وَتَرَانِ طَافُضَلًا
 عَلَى جَارَتِهَا بِأَبَادِرَاتِ اللَّهِ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ الْأَرْضَ وَخَلَقَ مَا فِيهَا مِنَ الشَّجَرِ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ شَجَرَةٌ بِأَيِّهَا يَنْوَادِرُ
 إِلَّا أَصَابُوا مِنْهَا مَنْفَعَةً فَلَمْ تَزَلِ الْأَرْضُ وَالشَّجَرُ كَذَلِكَ حَتَّى تَكَلَّمَ فِجْرَةُ بَنَى دَمَ بِالْكَلِمَةِ الْعَظِيمَةِ قَوْلَهُم اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا
 سِجَانَهُ فَلَمَّا قَالُوا اقْشَرَّتِ الْأَرْضُ وَذَهَبَتْ مَنْفَعَةُ الْأَشْجَارِ بِأَبَادِرَاتِ الْأَرْضِ لَبَّيْكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَزَامَاتِ أَرْبَعِينَ
 صَبَاحًا بِأَبَادِرَاتِ الْكَانِ الْعَبْدِ فِي أَرْضٍ فِي بَعْنِ قَفَرٍ فَوْضًا أَوْ تَهْمٌ ثُمَّ أَدْنَى وَأَقَامَ وَصَلَّى أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْمَلَائِكَةَ
 فَصَفُّوا خَلْفَهُ صَفًّا لَازِمًا طَرَفَاهُ يَرْكُوعٌ وَيَسْجُدُونَ بِجُودِهِ وَيُؤْمِنُونَ عَلَى عِوَالِهِ بِأَبَادِرٍ مِنْ أَقَامَ وَ
 لَمْ يُؤْذَنَ لَمْ يَصِلْ مَعَهُ إِلَّا مَلَكَاةُ اللَّذَانِ مَعَهُ بِأَبَادِرٍ مِنْ شَابٍ يَدْعُ لَذَّةَ الدُّنْيَا وَطُوحَهَا وَاهْمُ شَبَابِهِ فِي
 طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ أَشْبَهٍ وَسَبْعِينَ صَدِّيقًا بِأَبَادِرِ الذِّكْرِ فِي الْخَافِلِينَ كَالْمُفَانِلِ فِي الْفَارِغِينَ بِأَبَادِرِ
 أَبَادِرِ الْجَلِيلِ الصَّالِحِ خَيْرٍ مِنَ الْوَحْدَةِ وَالْوَحْدَةِ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ وَأَمْلَاءُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنَ السُّكُونِ وَالسُّكُونِ خَيْرٌ
 مِنْ أَمْلَاءِ الشَّرِّ بِأَبَادِرِ الْأَصْحَابِ الْأَمْوَنَاءِ وَلَا يَأْكُلُ طَعَامَ الْفَاسِقِينَ بِأَبَادِرِ طَعْمِ
 طَعَامِكَ مِنْ تَجَنَّبَةٍ فِي اللَّهِ وَكُلَّ طَعَامٍ مِنْ يَحْبَبِكَ فِي اللَّهِ بِأَبَادِرَاتِ اللَّهِ عِنْدَ لِسَانِ كُلِّ قَائِلٍ فَلْيَقُ اللَّهُ أَمْرًا وَلْيَعْلَمْ مَا
 يَقُولُ بِأَبَادِرَاتِكَ فَضُولَ الْكَلَامِ وَحَبْلِكَ مِنَ الْكَلَامِ مَا يَبْلُغُ بِهِ حَاجَتِكَ بِأَبَادِرِكَ كَفَى بِالْمَرْءِ كَدًّا أَنْ يَحْدُثَ بِكُلِّ
 مَا يَمِيعُ بِأَبَادِرٍ مِنْ شَيْءٍ أَحَى بَطُولَ التَّجَمُّعِ مِنَ اللَّسَانِ بِأَبَادِرٍ مِنْ أَعْمَلٍ مِنْ لَمْ يَحْفَظْ لِسَانَهُ بِأَبَادِرٍ مِنْ أَجْلَالِ اللَّهِ أَكْرَمَ
 ذِي لِسَانٍ الْمُسْلِمِ وَأَكْرَمَ حَمَلَةَ الْقُرْآنِ الْعَامِلِينَ بِهِ وَأَكْرَمَ السُّلْطَانَ الْمَقْسُطَ بِأَبَادِرٍ لَا يَكُنْ عِيَابًا وَلَا مَدَاحًا وَ
 لَا طَعَانًا وَلَا مَارِدًا بِأَبَادِرِ الْأَبْدَانِ الْعَبْدِ بِرَادٍ مِنَ اللَّهِ بَعْدَ مَا سَمِعَ خَلْقَهُ بِأَبَادِرِ الْكَلِمَةِ الطَّيِّبَةِ صَدَقَةٍ وَكُلِّ
 خُطْوَةٍ يَخْطُوهَا إِلَى الصَّلَاةِ صَدَقَةٍ بِأَبَادِرٍ مِنْ أَجَابَ دَاعِيَ اللَّهِ تَعَالَى وَاحْسَنَ عِمَارَةَ مَسَاجِدِ اللَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ مِنْ
 اللَّهِ الْجَنَّةِ فَقُلْتُ يَا بَايَ وَأَيُّ كَيْفٍ نَعْمُ سَاجِدًا لِلَّهِ قَالَ لَا تَرْفَعُ فِيهَا الْأَصْوَاتَ وَلَا تَخَافُ فِيهَا بِالْبَاطِلِ
 لَا يَشْتَرَى وَلَا يَبَاعُ وَارْتِكَ الْغُفُومَاتِ فِيهَا فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَلَا تُلُومَنَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا نَفْسَكَ بِأَبَادِرَاتِ اللَّهِ
 بِعَطْلِكَ مَا دَمْتَ جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ بِكُلِّ نَفْسٍ تَنْفَسُ فِيهِ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ وَتَصَلِّيَ عَلَيْكَ الْمَلَائِكَةُ وَيَكْسِبُ لَكَ بِكُلِّ
 نَفْسٍ تَنْفَسُ فِيهِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَتَحْيَ عَنْكَ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ بِأَبَادِرَاتِ اللَّهِ فِي شَيْءٍ نَزَلَتْ هَذِهِ الْأَيَّةُ أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا
 وَارْتَبِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ فَلَمْ يَكُنْ لَكَ فِي دَاعِيٍّ قَالَ مَا فِي أَنْظَارِ الصَّلَاةِ خَلْفَ الصَّلَاةِ وَكَثْرَةُ
 الْإِخْلَافِ إِلَى الْمَسَاجِدِ فَذَكَرَ الرِّبَاطَ بِأَبَادِرِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ أَحَبَّ الْعِبَادِ إِلَى الْمُتَابِعِينَ بِجَلَالِ الْمَغْلَقَةِ
 قُلُوبُهُمْ بِالْمَسَاجِدِ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْمَاءِ وَأُولَئِكَ إِذَا ارْتَدَّتْ بِأَهْلِ الْأَرْضِ عَقُوبَةً ذَكَرْتُمْ فَتَرِ الْعَقُوبَةَ عَنْهُمْ

افتراز جبهته
 في عذاب النار
 انفسهم

قال في الجمع قوله تعالى
 افترازونه على ما يرى
 اي تجادلونه والمماراة
 المجادلة ومنه قوله تعالى
 فلا تمارونيهم اي لا تجادلونيهم
 في امر اصحاب الكهف
 اي المؤذن منه عفة
 فوض بكاء باسحقى در
 شدن متعجب
 اي بالمال الحلال
 الذي اعطيتهم منه
 عفة عنه

في عذاب النار
 انفسهم



(چهارم مجلد)

5

في حفظ اللسان
والفم

العداوة ومن ياربفع
اللعنة كذا في المجموع منه
٩
قال في المجموع في الحديث

وَمِنْ رِجَالِهِ

عجبت المرأة استحسنها
محمّد

ان فتح القليب من قبال بالكره
دواله كره بطول
نعلين دوزند
وان در ابا باشد
و شراك دواله
كه بر عرض دوزند
فمنجب
جامع محمود دوال
(فقد)
جون جوال
تشمه ركاب
وغيره و حرم
حيوانات منه
غنم الفصيح
واقلق
ماده و خيال

از ره جمع ازار بمعنی
شلوار است منه عقیقه
مخفف بالفتح تعالی
و جبر بر الحزم می یونند
دارن و جبر باندن
مخفف منه عقیقه

فما شفق

فلیکس اخاه الاخره
طری بالکسر هو الثوب
الخلق العتیق والکساء
البالی من غیر الصوف
جمع

لا یؤیه له ای لایبال
به بحفاریه کناف الجمع
منه عقیقه

در کتابی که
در کتابی که
در کتابی که

فقد برء من الکبر یا اباذر من جرّ ثوبه خیلاً لم یُنظر الله الیه یوم القیمة یا اباذر اذرة المؤمن الی انصاف سابقه ولا یخاف
فما یبینه و بین کعبه یا اباذر من رفع ذبله و خصف نعله و عقر وجهه فقد برء من الکبر یا اباذر من کان له قبیضان فلیبس
احدهما ولیکن الآخر لاجنه یا اباذر سیکون ناس من امته یولدون فی النعم و یخذون به همهم الوان الطعام و الشراب
و یمدحون بالقول و لیک شرار امته یا اباذر من ترک لبس الجمال و هو یقدر علیه تواضعاً لله فقد کساه الله حلّة
الکرامه یا اباذر طوبی لمن تواضع لله فی غیر منقصة و اذل نفسه فی غیر مسکنة و انفق ما لا یجمعه فی غیر معصية و رحم اهل
الدنّ و المسکنة و خالط اهل الفقه و الحکمة طوبی لمن صلح سریره و حسن علاقته و غزل عن الناس شره طوبی
لمن عمل بعلمه و انفق الفضل من ماله و امسک الفضل من قوله یا اباذر البس الخشن من اللباس و العتیق من الثياب
لئلا یجد الفخر فیک مسلکاً یا اباذر یكون فی اخر الزمان قوم یمسکون الصوف فی صیفرهم و شتائهم یرون الفضل
لهم بذلک علی غیرهم اولئک نلعمهم ملائکة السموات و الارض یا اباذر الا اخبرک باهل الجنة قلت بلی یا
رسول الله قال کل اشعث اغبر ذی طری لا یؤیه له لو اقسم علی الله لا یره

فصل پنجم در گزین قایم روز پنجم مجرم و افعدا و ل

زول جبرئیل بر حضرت ادم و امر نمودن او انجنابران توبه چهل روز بعد از هبوط در حقوة القلوب در فضل چهارم از باب
رومان آورده که بسند موثق از حضرت صادق علیه منقول است که ادم علیه بر صفا چهل صباح در سجده ماند که میگریست بر
بهشت و بر بیرون آمدن از جوار خدا پس جبرئیل بر او نازل شد و گفت ای ادم چرا گریه میکنی گفت چون گریه نکنم و حال
آنکه خدا مرا از جوار خود بیرون کرده بدینا فرستاده گفت ای ادم توبه کن بسو خدا الخیر مؤلف گوید بنابر
اینکه هبوط ادم صفری بر زمین در روز بیست و پنجم ماه ذی القعدة باشد چنانکه جمعی از مورخین نوشته اند
زول جبرئیل بر آنحضرت در پنجم محرم خواهد بود و افعدا و ل و هم بر دایم مصباح طوسی و مصباح کفعمی و
الشیعة و توضیح المقاصد در این روز حضرت موسی بن ابی اسرائیل از دایم عبور کرد و فرعون و جنودش در دریا غرق
شدند و در کتاب تقویم المحسنین و انوار نعمانیة و اخبار ائمه تقویم الشریعة نیز این واقعه را در این روز نوشته اند
و در تاریخ الثوار یغ گوید که خروج بنی اسرائیل از مصر و غرق شدن فرعون در دریا ای حمزه هزار و هشتصد و
بیست و نه سال بعد از هبوط بود در ناریغ حبیب لست آورده که بر این زمره از ارباب تحقیق و انبیا در این
سابقه ملوک عمالقه را فرعون میگفتند همچنانکه پادشاهان روم را قیصر میخواندند و سلاطین حبشه را نجاشه
و اول فرعون مصر سنان بن علوان بن عسید بن عوج بن علیق بود و سنان آنکسی است که دست تعدی بساره
زوج خلیل الرحمن دراز کرده بود و دست او خشک شده توبه نمود و کنیزکی بدو بخشید پیش ابراهیم فرستاد
و فرعون ثانی و یان بن الولید است که نسبتش بعمرو بن علیق می پیوست و او یوسف را عزیر مصر کرد و یوسف

فرعون ثالث

ایمان آورد و فرعون ثالث قابوس بن مصعب بود که در اواخر ایام حیث بوسف بر تخت سلطنت مصر صعود نمود و با جنای مراسم کفر و عصیان و امانه لوازم اعدام اسلام پرداخته ابواب ظلم و عناد بازگشوده چون بنی اسرائیل کیش و ملتش را بنزد فرستد در غضب و ذل رقیبت و غلج بود و بت برگردن ایشان نهاد و هوا و ان طایفه را بتکا اعمال شاقه و افعال فوق الطاقه ماموم میکرد پس از آنکه قابوس رخت بر او پهن کشید برادرش که ولید نام داشت را بت سلطنت برافراشته و فرعون بنی که باموسی علیه السلام میگردید عبارت از اوست و از متون الاخبار نقل نموده که این فرعون اشقر اللون بود بسان بقر احر و اقرع و ازرق بود و اعرج و کونا نه قامت و با وجود عیوب مذکوره علت بر ص نیز داشت و بشکل حیوانات دم دار موی بسیار از نشتنگاه او بیرون آمده بود بالجمله ان به سعادت بیشتر از بخت خوش در ایام و اضرار در ایام به عقوبت کوشید و چون مدت پنجاه سال این فرعون از فرعون الهی بهره بود بتشید مبایه ظلم و عناد و تمهید قواعد کفر و فساد پرداخت و جعیتی ساخت زبان بدعو الوهیت گشود و ندای انا و تکم الاله بگوش هوش صغیر و کبر رسانید پس قبطیان که مستوطنان مصر بودند بقدم عبودیت پیش آمدند و احقاد اسباط از قبول ان امر با و امتناع فرمودند پس فرعون انطا یفه را بنقل الحجار از جبال و امثال ان مهم دشوار باز داشت و ضعفا را فرمود که مزد و زکریه اجر عمل خود را هر روز قبل از غروب آفتاب بخزانده رسانند و نسوا ان این بمطالبه خراج میبختانند پس از مدتی مدید بدینم سوال باهانت و تذلیل بنی اسرائیل هست صرف میشود در منج الصادقین مسطور است که فرعون مدت چهار صد سال دعوی خدایه کرد و ظلم و طغیان او از حد گذشت و حقیقتا آنچه ممکن بود از باب تحریف و انداز فرو نگذاشت و او اصلا متنبه نشد پس وحی فرمود بموسی که مدت فرعون بمرامد و وقت هلاکت و نجات این مستضعفان در رسید بنی اسرائیل امر کن تا حلی این قبطیان بغار به بسانند و در شب ایشان را از اندر بایرون آور و مؤلف گوید تمام شد آنچه مقصود بود نقل از کتاب تفسیر منج و مکشوف باد که بقیه این واقعه را بطور تلیق از کتاب مذکور و تاریخ جیب التبر و تفسیر صاف و ناسخ و حقه القلوب مرقوم میداریم بالجمله چون هنگام خروج بنی اسرائیل از مصر نزدیک شد از سترات جلال خطاب رسید که ای موسی بنی اسرائیل را بگو که زبور و حلی قبطیان را بمساعا بگردانند و هنگام خروج از مصر با خود دارند پس بنی اسرائیل نزد قبطیان آمدند و گفتند ما را عروسی است حلی و جواهر خود را بغار به بماند و در روز بدان محلی و مزین شویم پس ایشان حلی و زبور خود را با ایشان دادند مقرر است که از معجزات موسی و غلبه و بر فرعون این بود که بنی اسرائیل چندان در نظر اولاد قبط و ال علوان بزرگ می نمودند که از هر کس جواهر گرانمایه و کمرهای زرین و زبورهای گران طلب میکردند بمقتضا بغار به میسپردند چنانکه در شهر مصر کمتر رخت و مناع نفیس ماند که ایشان با سفارده نبردند انگاه خطاب آمد

در این آیه که بنی اسرائیل را از قبطیان جدا کرد

چون فرعون بگوید که بنی اسرائیل را از قبطیان جدا کرد



﴿پنجم مجرم﴾

﴿(۱۳۱)﴾

که ای موسی اینها اول سال شایا باشد بنی اسرائیل را بگو که هر يك گو سفندی یا بزی یکساله ذبح کند و با قدری از
خونش مرد و با زوی خویش رنگین کنند و با مقدارى سر و واژه خانه های خود را نشان بگنارند و گوشت از
کباب کرده بخورند و چیزی از آن باقی نگذارند و اگر نمایند بآنش بوزانند و نان فطیر بپزند و با سبزی تلخ تناول
کنند و سیاه کمر بسته و خالین در پا و عصار در دست اینکارها بتجلیل کنند و همانا من در این شب بعضی
عبود خواهم کرد و بر هر در خانه خواهم گذشت و هر خانه را که علامت بر سر و واژه بنیمن نخست زاده صاحب
خانه را خواهم کشت چنانکه بکشت نخست زاده قبطیان زنده نماید و همچنان نخست زاده جمیع موافق ایشان را
بیجان خواهم کرد و مهبین فرزندان فرعون را نیز خواهم ربود تا بدانند منم خداوند ابراهیم و اسحق پس موسی
فرمان خداوند را بقوم رسانید و ایشان را با مثال حکم باز داشت و فرمود که امشب احدی از خانه بیرون نشود
که شب هولناک است قهر زنده بر مصر میگذرد پس بمبادر و آوینا الی توان امر یغیاری لبلا انکم سبعون حج
آمد که ای موسی در نیم شب بندگان مرا بر دار و از مصر بیرون رو که فرعون و لشکر او از پی شما خواهند آمد پس موسی
ایشان را گفت که هر در فلان مجتمع شوید ایشان در نیم آن شب ز شهر بیرون رفتند و بسکوت در آن موضع جمعی شدند
و به قید علماء یهود انشب شب پنجشنبه پانزدهم نپسان بود و چون اسرائیلیان از کمال استعجال حجت توشه فطیر
پخته بودند و روز پنجشنبه مذکور را که منصف نپسان بود عبد الفطر خوانند و تعظیم آنرا لازم دانند الفصه
ظافه اسرائیلیان که در انشب از مصر بیرون شدند بقول طبری سیصد و بیست هزار مرد مقاتل بودند غیر
از کسانی که کمتر از بیست سال و زیاد از شصت سال داشتند و بروایت ناسخ مردان جنگی که در میان ایشان بود
ششصد هزار زیاد بودند پس موسی علیه السلام را همراه گرفته قرار بر فرار دادند و از جهت اینکه عبود ایشان در
ملک فلسطین نباشد و اسب سکنه آن سرزمین بقوم نرسد از بیابان در پای قله مصر رفتند و با سرعت سحرا
ر شباب شهاب راه میپیمودند تا بصحرای ایشان رسیدند و از آنجا خیمه زدند و از آنجا بجدول آمدند و در کنار آن
آخر خیمه ها برافراشتند الفصه از انشوی در انشب که بنی اسرائیل از مصر خارج شدند بدعا موسی و معجزه آن
قبطیان را خواب و بود تا از رفتن بنی اسرائیل بخیبر نمایند و بعد از آن ملک در اطفال ایشان افتاد و هیچ سرای
نماند که یکی در نمرود پس چون شب بیابان رسید و قبطیان بیدار شدند بجز مشغول گشتند و بتفقد و تفحص
احوال بنی اسرائیل پرداختند تا نزدیک بغروب و بعد از آن چون در کوچه ها و بازارها نگاه کردند از بنی اسرائیل
هیچکس ندیدند از آن متعجب شدند و بچهار سو راهای ایشان رفتند دیدند که در هاه خانه همه بسته بودند
بر نامها برآمدند اثری از بنی اسرائیل ندیدند پس بواسطه زویرها خویش فریاد و فغان باوج سمان رسانیدند
و کیفیت حادثه را بفرعون خبر دادند چون فرعون از آن واقعه گاهی یافت باخود اندیشید که قوه بدانکشت

بنی اسرائیل
از بنی نوح
از بنی آدم
از بنی حوا
از بنی نوح
از بنی آدم
از بنی حوا
از بنی نوح
از بنی آدم
از بنی حوا

بنی اسرائیل
از بنی نوح
از بنی آدم
از بنی حوا
از بنی نوح
از بنی آدم
از بنی حوا
از بنی نوح
از بنی آدم
از بنی حوا

﴿(از بند)﴾



از بند عبودیتش آزاد شدند و شهر مصر را غارت کردند و اشیاء نفیسه خلق را با خود بردند تا آنکه غضبش آنها را یافت و بران شد که از دنبال ایشان بشتاب رود و ایشان را بپاید و عقاب کند فارسل فرعون فی المدائن خاشعین پس فرعون با جماع سپاه فرمان داد و فرستاد از هر آبادی که قریب بشهر بود لشکرها بخواندند و قواد سپاه را بدرگاه آوردند لشکر انبوه فراهم گشت چنانکه در حق بنی اسرائیل با آن همه کثرت گفت ان هولاء لشکر فرعون قلیلون ایشان جماعتی اند کما اینک از دنبال شمایم و آن گویندگان حضرت ترادستگیر کرده پایمال سخط سازند پس بفرمود تا شصدهزار مرد کار از روده بر مقدمه سپاه روانه شدند و خود بار و کور و سواران و امداد و با سرعت سحاب را سپید نمود و در ترجمه نارنج طبری گوید که هاتمان را بر مقدمه روان کرد و هزار مرد پیاده و سواره و خود بقلب اندوخت و با هزار هزار و هفتصد هزار جزئیادگان و در بین اسبان هفتاد اسب را طوقهای طلا در گردن بود از انبوه بنی اسرائیل ناگاه نظر کرده را باث و سپاه فرعون را دیدند پس ایشان هراسان شدند و گرد آمدند و جمع شدند آغاز زاری ضراعت نمودند و پوئش بن نون با جماعتی از بنی اسرائیل به طاقت شدند و گفتند یا بنی الله ندیر چیست از پیش دریا و از عقب دشمن فرمود چندان پریم و اشفته نباشید و خاطر جمع کنید ان معی ربه سیم هدین خدا با من است مرا راه نماید پس انجناب بتضرع تمام خدای خود را بخواند حق تعالی وحی کرد بموسى قل لى بنى اسرائیل جدو اتو حید و اقروا بقلوبکم ذکر محمد سید عیسی و اما ان واعید و اعلى انفسکم و لا اله الا محمد و الله الطیبین و قولوا اللهم بجاههم جوزنا على متن هذا الماء فان الماء يتحول لكم أرضا بنی اسرائیل را بگو که نازه کنند توحید مرا و بکن دانند در دلهای خود بار محمد که بهترین بندگان منست و اعاده کنند بر جانهای خود و لا اله الا محمد و الله الطیبین او را و بگویند خداوند انبیا بجاه و منزلت ایشان تو را سوگند میدهم که ما را از بر و این اب بکن و انی اگر چنین کنید اب برای شما دانند زمین سخت خواهد شد که بر و ان بکن و بنی اسرائیل گفتند همیشه بر ما چیزی چند وارد میازد که مکرر ما است ما از فرعون از ترس مرگ گریختیم و تو میگوئی که این کلمات بگوئید و در این دریا به پایان یا بکن ارید نمیدانیم که اگر چنین نگوئیم چه بر سر ما خواهد آمد پس کالت بنو حنا قدم جرأت پیش نهاد داد بر اسبی سوار بود و ان خلیجی که میخواستند از آن عبور کنند چهار فرسخ بود گفت یا بنی الله الله امرک بهذا ان نقوله و ندخل ای پیغمبر خدا ایا خدا امر کرده است تو را که ما این کلمات را بگوئیم و داخل این اب شویم موسی فرمود بلی گفت و انت نامر به تو نیز امر میکنی مرا که چنین کنم فرمود بلی پس و ابشار و توحید خدا بر خود نازه کرد و پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله و لا اله الا محمد و الله الطیبین ایشان را در خاطر گذارند چنانچه مامور شده بود و گفت اللهم بجاههم جوزنی على متن هذا الماء خداوند انبیا بجاه و مرتبه

موسی علیه السلام
بنی اسرائیل را بگو

بنی اسرائیل را بگو
بنی اسرائیل را بگو



﴿ پنجم مجرم ﴾

﴿ ۱۳۳ ﴾

ایشان سوگند میدهم تو را که مرا از روی این آب بگذرانی و آب خود را بر روی آب راند ناگاه آب زیر پای
آب و مانند زمین زمر شد تا با خر خلیج رسید و باز آب ناخت بر گشت و بنی اسرائیل کرد و گفت یا
بنی اسرائیل اطیعوا موسی فما هذا الذی جاءکم من بعد موسی و ما یطاع من بعد موسی و ما یطاع من بعد موسی
و الجالب علی عباد الله و امانه و رضاء الرحمن المهيمن الخلاق ای بنی اسرائیل اطاعت کنید موسی را که نیت
این دعا مگر کلبه درهای بهشت و قفل درهای جهنم و سب نازل شدن روزها و طلب کنند رضاء خداوند
افزینند بر بندگان و کنیزان او با و جوان بنی اسرائیل با کردند و گفتند ما نمیریم مگر بر روی زمین پس بمیان
فأوحینا الی موسی أن اضرب بعصاك الحجر ففجرت ماء یخرج من بین یדיهم و یشربون ففعل موسی
بجاه محمد و الیه الطیبین لما فلفنه خداوند اجماع محمد و ال طیبین او که در باره برای تابش کاف چون چنین
کرد در باره شکافته شد و زمین در باره آخر خلیج پیدا شد پس گفت که داخل شوید گفتند زمین در باره کل
و ما یستقیم که در میان کل فرود و هم پس خدا وحی فرستاد بوی موسی که بگو خداوند اجماع محمد و ال طیبین او
سوگند میدهم که زمین در باره خشک گردانی چون چنین کرد خدا باد صبا را فرستاد تا زمین در باره خشک کرد
بر وجهی که بواسطه ستم زدن ایشان ایشان بران زمین گرد هوا میرفت پس موسی گفت داخل شوید گفتند ای یحیی
خدا ماد و ازده سبطیم فرزند و ازده پدر و اگر از یک راه داخل در باره شود هر سبطی بر اسباط دیگر پیشی گیرند
ایمن نیستیم از آنکه فتنه و نزاعی در میان ما حادث شود اگر هر سبطی یک راه جدا بر و از فتنه ایمن خواهیم بود
پس خدا موسی را امر فرمود که در و ازده موضع در باره عصا بزنند و بگوید بجاه محمد و ال طیبین او سوال میکنم
که زمین در باره برای ما ظاهر گردانی و الم ما را از ماد و در گردانی پس چون چنین کرد و ازده راه در در باره
رسید و باد صبا هر را خشک باند موسی گفت داخل شوید گفتند چون ما داخل شویم هر سبطی از ما بر اهی میرند
هر یک نخواهند دانست که چه بر سر دیگران میاید مبادا که غرق شده باشند پس موسی عصا را بر کوهها
آب زد که در میان راهها بامراهی ایستاده بود و گفت خداوند اجماع محمد و ال طیبین ان حضرت سوال
میکنم طاقها در میان این اها بهر سید که یکدیگر را به بینند پس طاقها را گشاده در میان اها بهر سید که
یکدیگر را میدیدند و با یکدیگر سخن میگفتند در حال هر سبطی از اسباط داخل در باره شدند و آن آب که در
میان کوهها و اسباط خابل بود متبک میبود تا انقباض هنگام عبور یکدیگر را دیده و حشمت نکند پس
ایشان با یکدیگر سخن میگفتند و هم بسلامت از در باره عبور نمودند و مدت عبور بنی اسرائیل از در باره چهار
ساعت بود و چون هم لشکر موسی از آب گذشتند فرعون و لشکر او بکار در باره رسیدند فرعون چون آن را
در میان دریابد دانست که بمجنه موسی است خواست تا بر عوام تبلیغ کند گفت می بینید که در باره از بهشت

ما یطاع من بعد موسی

ما یطاع من بعد موسی

﴿ من ﴾



من شکافه و راههای خشک در او پیدا گشته نادشمنان را بگرم فرو برد و ایشان را بگریه گفتند نمیریم
 تا تو سبقت نمانی بر ما فرعون نعل میبرد و قدم پیش نهیها را و او بر اسب فحلی نشسته بود پس جبرئیل پیامد
 و او بر پا در پائین نشسته بود اسب خود را در پیش فرعون در آب راند و بدر پافروشد اسب فرعون چون نادان
 بدید عنان اختیار از دست فرعون در رفته سر در عقب پایان نهاد هر چند فرعون خواست که او را
 باز دارد میسر نشد آنگاه بدر پافروفت و چون قطبان دیدند که فرعون بدر پا در آمد هر در عقب روان
 شدند و میکائیل از عقب لشکر درآمد و همه ایشان را بدر پا راند پس چون همه بمیان در پا در آمدند حقتعالی
 فرمان داد تا آن طاقهای اب بر هم آمد و هموار شد و مجموع غریب بحر فاش شدند فغیبههم من الیم ما غیبههم
 پس اب در پاجال خویش باز آمد و فرعون را بالشکر بانش فرو گرفت چنانکه بکن از ایشان و هائے تباوت
 كما قال الله تعالى في سورة القصص فَاَخَذْنَا هُوَ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُ فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الظَّالِمِ
 و بعد لول فَاَجْتَبَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ اَجْمَعِينَ بَكْنِ اَزْبَنِي اسرئیل غرق نشدند و همه سالم بکن شدند سر
 بشکر خداوند پر داخند و فرعون چون علامت غرق شد بدید و بهلاکت خویش یقین کرد و بدانست که از
 در پا راه پیرون شد نخواهد یافت ناگزیر دست بدگاه قادر قهار بر آورده گفت اَمْسَتْ اَنْتَ وَلَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ
 اَمْسَتْ يَبْنَؤُا سِرَاطُكَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ایمان آوردم بخدای بنی اسرئیل و جزا خدای میداد و من از گردن
 نهادگانم مرا مر خدا را و بنا بر اینکه ایمان پاس مقبول بارگاه احدیت بنیت جبرئیل شتی لجن از بن بحر گرفته بر
 دهان وی زد و گفت اَلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتُ قَبْلَ وَكَنتَ مِنَ الْمَفْسِدِينَ سَالُوا كَفَرُوا رَبُّهُمْ و دعوا الوهیت
 کردی و بیا پیغمبران خداوند خصوص نمودی و اکنون که دانستی و هائے میسر نشود و مجال در عهد محال
 باشد ساز ایمان طراز میکنی بالجمله در تاریخ التواریخ گوید مقرر است که هفت روز دپایه امر را اطلاع از
 همه وقت زیاده بود و عشر قطبان را بکار میبنداخت و بنی اسرئیل زبور و جامه از برایشان میکنند و از
 هم مبر بودند و هر چند مو ایشان را از این فعل منع مفرم نمیدادند و در هیچ الصادقین گوید مرویت که
 چون فرعون بالشکریان در میان در پا در آمدند و طاقهای اب برایشان فرو ریخته شد بنی اسرئیل موسی را
 گفتند ما بهتریم که فرعون را در بگر بیاوریم ما را اسیر کند و بکشد مو گفت ایمن باشید که حقتعالی او را با همه
 قوم هلاک گردانید گفتند ما اطمینان نیابیم تا فرعون را مرده نه بینیم مو در خاک و نا حقتعالی جنة او را بر
 اب انداخت با جمله سلاحی که پوشیده بود پس ایشان او را دیده ایمن گشتند و نیز در آن کتاب گوید در روز
 آمد که زره و سلاحیکه فرعون پوشیده بود چهار صد من آهن بود و این از اعظم نعم بود که حقتعالی ببنی
 اسرئیل داده بود پس ایفست قول خدا تعالی که در سورة یونس فرموده است فَاَلْيَوْمَ نَجْعَلُكَ سَيِّدًا

فرعون
 در پائین
 آب
 در پائین
 آب

فرعون
 در پائین
 آب
 در پائین
 آب



لَيَكُونَنَّ لِمَنْ خَلَقْتَ آيَةً وَاتَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنِ ابْنِ الْخَالِفِ لَوْ بَعْنِي بِرِ امْرُوزِ كِهِنْ نَزُولِ عَذَابِ
 است بر جای کفر تو بر هانیم تن تو را از اب در خالیکه بدن تو عاری باشد از روح با عاری از لباس یعنی
 قوم تو را در قدر دیا بر بدن تو را بر دیا بر آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق شدند بنی اسرائیل
 را دغدغه شد که فرعون هلاک نشد و مبدم کشنی ها ساز کرده از دریا بگن زانند و از عقب طار دیا بگن
 پس حقیقاً بدن فرعون را بر روی آب آورد باز روی از اهن مزین بطلا و بنی اسرائیل بدن فرعون را بر
 دبدند که بر روی موج میزند تا او را با ساحل انداخت شلی یافتند و از اینجا است که بعضی علماء بد زاده
 نَجِيكَ يَبْدَنِكَ بمعنى دروغ دانسته اند ای پسر عیسی امته هُورَةُ لِعَرَفُوكَ هِيا و آمدن اهن بر بالای اب با آنکه
 طبع ان مقضی و سوب است در اب ایست از ابان قدرت ربانی و از راهی نقل شده که نقباء قوم فرعون
 که در مصر بودند غرق شدند فرعون را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بحر بصید مرغ و ماهی
 مشغولست حقیقاً وحی کرد بدیا که فرعون را بکار انداز ما مصریان به پند پس دریا او را بر زمین بلند
 افکند چنانکه همه کس او را دیدند بعد از ان فرمود لَيَكُونَنَّ لِمَنْ خَلَقْتَ آيَةً تا بوده باشد از برای کسیکه از پس
 تو باشد نشانه که بتو عبرت گیرد و دانند که مملوک مقهور در راست از دعوی مالکیت و قاهریت و عارف شود
 باینکه بنده که خود را از غرق شدن دریا و گرداب فتنه ها نجات دهد چاره صدای اَنَّا نَرٰكَمُ الْاَعْلٰی بمعجمانان
 رساند و ان کثیرًا مِنَ النَّاسِ عَنِ ابْنِ الْخَالِفِ لَوْ بَعْنِي بِرِ امْرُوزِ كِهِنْ نَزُولِ عَذَابِ و بدستیکه بسیار از مردمان از علامات قدرت ما
 پیچرانند نه در ان فکری میکنند و نه از ان عبرت میگیرند علی بن ابراهیم بن هاشم با سناد خود از حضرت صادق
 روا نموده که هرگاه جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله میآمدند و هنگامی و غمگین میبود و از جن غرق شدن فرعون
 انغمز و اندوه را داشت تا وقتی که این پسر را برای پیغمبر آورد و در رو خندان شد حضرت از او پرسید که ای جبرئیل
 هرگز نزد من نیامدی که مسرور بوده باشی بلکه دایم اثر اندوه و غم در تو ظاهر بود مگر این نوبت که تو را فرخاند
 خندان می بینم عرض کرد یا رسول الله در چنینکه فرعون غرق میشد گفت اَمَنْتُ اِنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ اَمَنْتُ
 بِرَبِّهِ نَبُو اسْرَ اِیْلَ مِنْ پاره گل سپاه بر دهن او زدم و گفتم اَلْاَنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَ كُنْتَ مِنَ الْمَفْسِدِیْنَ و بعد
 از ان از این خائف شدم مبادا که این کردار و گفتار من با مرضی خدا نباشد و رحمت الهی او را دریافته باشد
 پس پیوسته این اندوه داشتم تا اینکه حقیقاً بمن امر کرد که بتو برسانم آنچه را که بفرعون گفته بودم و انتم که رضای
 الهی بان تعلق گرفته بود پس بجهت ان مسرور گشتم و اثر ان اندوه و اندیشه از من رفع شد در تفسیر ضایع آورده
 که حقیقاً خطاب کرد بنی اسرائیل که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودند که وَاِذْ قَرْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ
 فَاَنجَيْنَاكُمْ وَاَغْرَقْنَا الْفِرْعَوْنَ وَاَنْتُمْ نَظَرْتُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل زمانه را که بشکافیم برای پدران

نیکو کاران
 در دنیا و آخرت
 از کتاب
 تفسیر جامع
 از علامه
 آیت الله
 العظمی
 آقا میرزا
 محمد باقر
 مجلسی

نیکو کاران
 در دنیا و آخرت
 از کتاب
 تفسیر جامع
 از علامه
 آیت الله
 العظمی
 آقا میرزا
 محمد باقر
 مجلسی



گدشگان شمار پای قلزم را پس برهانید هم شمارا از ضرر فرعونیان و در اب فرو بردیم فرعون و کسان او را
و حال آنکه شما نگاه میکردید بایشان که چنان اب بر سر ایشان فرو دامد و چگونه غرق میگشتند و با نظر میکردید
بجثه های ایشان که اب را با آنها را بساحل می انداخت و این نجات شما و هلاکت دشمنان شمار و بنمودگر
بواسطه محمد و آل او صلوات الله علیهم پس هرگاه خدا این نعمتها برید زان شما تمام کرد از برای کرامت محمد و آل
او علیهم السلام فَمَا تَعْمَلُونَ أَنْ عَظَمَ الْإِيمَانُ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَذْ قَدْ شَهِدْتُمْوهُ بِأَنَّهُ لَا تَعْقِلُ غَیْبُکُمْ اَکُونَ
که شما ایشان را دیده اید بر شماست که ایمان آوردید بایشان **انتهی مؤلف گوید** از باب سهر و تواریخ اختلاف
کرده اند در روز غرق شدن فرعون و نجات بنی اسرائیل و آنچه بنظر این ناچهر رسیده شش قول است (۱) در روز
محرّم چنانکه در مجلس گذشت (۲) در پنجم محرّم و هو الاصحّ کما ذکرناه (۳) در روز عاشورا (ع) در نهم ربیع الاول
(۵) در سیم جمادی الاخره (۶) در روز دهم ذی القعدة چنانکه هر یک با اشاره بماخذ ان بیاید انشاء الله
واقعه سیم موافق آنچه در تاریخ التواریخ مسطور است در این روز سال بیست و چهارم هجری عثمان بن
عثمان بخلیفتی نشست و با انجام امور پرداخت و مدت خلافت او پانزده سال و پانزده ماه و چهارده روز
و در وقایع الشهور از تاریخ ابن اعثم نقل کرده که در روز پنجم محرّم عثمان بر سر خلافت جلوس کرد و خلافت او
استحکام یافت در تاریخ التواریخ گوید که چون عثمان برگردن از رو سوار شد و کار او استوار گشت طرفین برگردانید
و بنی امیه را بر حسب ارز و در مملکت باز داشت و خمس اموال را از ولایات برگرفت و بمردان بخشید چنانکه

خلافت عثمان بن عفان

تولّد او در روز سال
عمر و طفولت و کبریا
بمردم میداد برهان

تولّد او در روز سال
پاغل دیگر است که
پادشاه بپورغال
یکم میدهد که سال
خراج از او گرفته مصرف
نماید برهان جامع

برای تحقیق در تاریخ عثمان بن عفان

وَلَكِنْ خُلِقَتْ لَنَا فِئْتَةٌ	مَا زِلْنَا لَكَ شَيْئًا سَدَةً	وَاحْلَفُ بِاللّٰهِ رَبِّ الْأَنَامِ	عَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنِ جُبَيْرٍ كُوَيْلِي
فَمَا اخَذَا مِنْهَا غَبْلَةً	مَنَارَ الطَّرِيقِ عَلَيْهِ طُهُلٌ	فَإِنَّ الْأَمِيَنِينَ قَدْ بَيَّنَّا	لَكِي بَيْتِي بَيْتٌ أَوْ بَيْتِي
بِالْجَمَلَةِ دَسْتُ بَصْرَةَ	فِيهَا نَاصِبٌ سَعَكَ يَمِينُ	وَاعْطَيْتُ مَرْوَانَ خُسْرَ الْبِلَادِ	وَلَا جَعَلَا مِنْهَا فِي هَوْنٍ

المال مسلمین در از که بحمد الله بن خالد بن اسد را چهار صد هزار درهم صلّت بداد و پدید مردان حکم بن ابی العاص
را که رسول خدا صه اخراج بلد فرمود و ابوبکر و عمر او را باز بمدينه خواندند بمدينه آورد و صد هزار درهم از بیت المال
بداد و عایشه دختر خود را بخارث بن حکم عقد بست و از بیت المال صد هزار درهم عطا کرد و صدقه که رسول خدا
در موضعی از باز آمدن پنه که مهر و ز نام داشت بخارث بن حکم و اگن است و قدر که فاطمه علیها السلام بمکه میراث تمام
بهم بخش رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب فرمود و او را ندادند به قول مروان مقرر فرمود و ام ابان دختر را
با او نکاح بست و صد هزار درهم از بیت المال بداد و ابوسفیان بن حرب را دویست هزار درهم عطا کرد و حال آنکه
در روز بیست مردم با او کلمات کفرانگیز بگفت و مرتد گشت و مواشیه مسلمانان را از مراتع اطراف مذبذمع کرد
و خاص مواشیه بنی امیه داشت و فی فتح افریقیه را از طرف ابله ناظمه بعد الله بن ابی سرح گذشت و بدین رقم



(پنجم حضرت)

(۱۳۶)

که خازن بیت المال بود مفاتیح خزان را بیاورد و بنزد عثمان گذاشت و بگریخت عثمان گفت از این میگریز که من
و غایت صله رحم میگویم زید گفت از این میگریزم که گمان دارم آن مال را که در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله در راه خدا
خرج کردی اکنون عوض میخواهی و الله لو اعطيت مروان مائة درهم لكان كفيرا سوگند با خدای که اگر مروان را صد
درهم عطا کنی از اندازه بیرون شده عثمان در خشم شد گفت مفاتیح را بکن او و بیرون شو تا بدیگری بدهم چون
مفاتیح را از زید بگرفت ابو موسی اشعری از عراق رسید و خراج فراوان بیاورد و آن مال را بتمامت بر بنی امیه قسمت کرد
و از اینگونه کارها فراوان کرد چندانکه مردم شیعی و سنی از او برنجیدند و دفعش را واجب انشد و ابن ابی الحدید
که از علماء سنت و جماعت است گوید و الذی يقول نحن انما وانكناث احدثنا الا اهلنا لم تبلغ المبلغ الذي
يسباح به دمه وقد كان الواجب عليهم ان يخلعوه من الخلافه حيث لم يستصلحوه لها ولا يعجلوا بقتله
یعنی آنچه را که مادر حق او میگوئیم این است که از این بدعتها که در اسلام آورده بود واجب داشت که او را از خلافت
خلع کنند لکن روایتی که خون او را مباح دانستند در قتل او تعجیل کننداشهی مؤلف گوید بکفایت قرار گرفت
امر خلافت بر عثمان و صعودش بر منبر و بعضی از بدعتها و ستمهای او در واقعه پنجم روز چهارم محرم شرح گذشت
و واقعه چهارم در کتاب قایع الشهور و مجلد دوم وقایع الایام از وسیله النجاة حاج ملا محمد حسین طهرانی
نقل کرده اند که در روز یکشنبه پنجم محرم سال شصت و یکم هجری عجل الله بن زیاد علیه لعنة کس بطلب شت
بن ربیع فرستاد آنخ در بخارا و آنوار گوید ثم ارسل الى الشیب بن ربیع ان اقبل اليك فان زيدا ان توجه بك الى
حرب الحسين یعنی عجل الله کس بطلب شت بن ربیع فرستاد که حاضر شو بنزد ما که میخواهیم بفرستیم تو را بجای حسین
علیه شت تمام رض کرد و رفت که باشد این زیاد معاف دارد و چون عجل الله کراهت او را بدانت پیغام را
برای او که اما بعد فان رسولی امیر فی بمارضیک و اخاف ان تكون من الذين اذا لقوا الذين امنوا قالوا
امنا و اذ اخلوا الي شياطينهم قالوا انا معكم انما نحن مستهزون بدینیک رسول من خبر داد مرا باینکه
تما رض کرده زهار مباردا از آنان باشد که خدا فرموده اذا لقوا الذين امنوا الا انهم طاعت ما مستقيم
باشد باید که نزد ما آئی پس شت شبانگاه بنزد عجل الله رفت که رنگ گوته او را نیک بیند و اثر علت و شت
او را نتواند تمیز دهد پس چون وارد شد بر او را مرجبا گفت و نزد یک خود بنشاند و گفت هی خواهم که بگریز
و بقتال حسین علیه و باور این سعد باشد شت گفت افعلا ایها الامیر فرغان تو را بجای او دم ای امیر
مؤلف گوید بدین شریفه که ان منافق خبیث خواند در شان منافقین نازل شد و خداوند در جواب ایشان
میفرماید الله يستهزئ بهم و يمدهم في طغيانهم يعمهون خدای جزای استهزاء و سخریه میدهد ایشان
را و فرمود میگن ارد اهلارا در طغیان و سرکشی در خالیکه حیران و سرگردانند از طریق حق و منهج صواب

عجل الله بن زیاد
مؤلف کتاب

عجل الله بن زیاد
مؤلف کتاب

(یعنی)



علویان بقدیم تسلیم و از غان پیش آمد و بگریه فتنه نمایند و بعد از نماز و تدبیر قرعه اختیار بر امام عالی مقام
علی بن موسی الرضا علیه السلام افتاد که از آن واقعه بفضیلت و تقدیم او اعتراف داشتند و افارب و اجانب در بزرگ
و سپادت او سخن نداشتند و در سنه مائتین مائو خال خویش رجاء بن ابی ضحاک و دیگران از مخصوصان خود را
که هر دو بفضاحت بیان و طلاق لسان از نواد و دوران بودند بطلب امام رضا علیه السلام بمدينه فرستاد و
این سال هم کسان با طراف و اطراف و پاراد اسلام روان گرداناکر اولاد عباس را از صغیر و کبیر بر و آوردند و سه و
هزار کس از فرزندان عباس بن عبدالمطلب ظل ابی مائو مجتمع گشتند و امام رضا علیه السلام در کف صحت و سلام
و عزت و حرمت بمدينه رسید و بعد از آن مائو با اولیاء دولت گفت که هر چند در اولاد عباس بن عبدالمطلب و
فرزندان علی بن ابیطالب نظر کردم هیچکس را سزاوارتر بخلاف از علی بن موسی الرضا علیه السلام نیافتم و چون سخن مائو
در دل خلا بوق جای گهر آمد او را و لبم همد گردانید و در خیر خود ام الفضل را به پسر و محمد را و فرمود تا حاضران
موقف خلافت اعلام و ثبات و ابواب و لباسهای سبز مبدل گردانیدند و امثله و احکام بتمامت بپار
اسلام فرستاده حکم کرد تا تغییر لباس کرده بجای زبانات سپاه علیهای سبز نصب فرمایند و دست مبايعت در میان
مبايعت علی بن موسی الرضا علیه السلام زنند تا در زحمت رسائیه علم حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله جای داشته باشد

هر که در سایه ان سر و سهری قد باشد - جاش زیر علم سبز محمد باشد -

و مجموع قطان امصار و سگان بلدان فرمان مائو و ابقدم رضا پیش آمد مگر جمعی از بنه عباس و بعضی از غلات
شیعه ایشان که ببغداد اسبلا داشتند و چون انجماعت خبر و لايت عهد امام رضا علیه السلام شنیدند بر مائو لعنت کردند
گفتند او از صلب شد نیست که اگر فرزندان او بود با سنی که خلافت را از خاندان پدر برد و ببرد و بعد از تقدیم
استشاره و استخاره با ابراهیم بن مهدي عباس بیعت کردند و چون صورت واقعه مسموع مائو گشت از فضل بن سهل
پرسید که این چه حکایتست که از بغداد بشنوم فضل جواب داد که مردم ابراهیم و ابامارث نشاندند و ان کس که
از غیر این بسمع بر سر ساینده دروغ گفته و فضل طرحی افکنده بود که هیچکس زهره ان نداشت که بخلاف رای
او در مجلس سخن گوید و در ان ایام میان سپاه ابراهیم و لشکر حسن بن فضل که در واسط مقیم بود محاربان
واقع شده در جمیع انحروب مردم ابراهیم غالب شدند و انشاهی مؤلف گوید که بیعت دستگیر شدن ابراهیم
و حضورش در نزد مائو و در گذشتن مائو از جریمه او در سپهر هم ربيع الثاني مذکور خواهد شد و ان
واقع هفتی در این روز سنه دو بیت و پنجاه و یک هجری متعین بالله عباس با اتفاق و صیفا و بوقا
و شاهک بغداد و درود کرد و در خانه محمد بن عبد الله ذوالهینین نزول نمود علی مائو ان ابن شرفی کامل التوا
و تفصیل این اجمال بطریقیکه در حیدب السیر مسمو است بر این قرار است که در سنه احد و خمین و

نسخه
امام رضا علیه السلام
در مجلس مبايعت

۱ قاطن مقیم قطان
۲ بالضم و قد بدلتها
جمع صنف فتنه عقیقه
۳ در تاریخ سینه ملوک
الأرض آورده که
نوروز سال دولت
در چهل و پنجاه و هجری
در روز
پنجشنبه
ماه محرم
سال ۲۴۴
هجری
در مجلس مبايعت



و روی مستعین
بالله بنی بک

ما این بر سر مرزعه میان وصف و باغ غبار نزاع ارتفاع یافت و چون مستعین از باغ بسبب قتل متوکل
رنجیده بود جانب صیف گرفت و باغ باز مرع از دوستان خود گفت که وصف و بوقا بغایت صاحب و جو
شده اند و از ما چندان حباب بر نمیدارند باید که ممد و معاون من باشند تا مستعین را با این دشمن
بکشیم و کسی دیگر را بر مسند خلافت نشانیم و انجماع اظهار موافقت کرده کیفیت حال بعضی مستعین
رسید و باغ را طلبیده در سر خلافت محبوس گردانید و از آن باغ از ملا خطه این حرکت ببطاق شد
در ساعت با صطل خلیفه رفت و دست بغارت و تاراج بر آوردند و وصف بتصور آنکه اگر باغ ضرب
نیج ابدار از پای در آید غبار فتنه فرو نشیند بقلنس مبارک نمود و خشونت ترکان زیاده گشته هم بجای رسید
که مستعین با اتفاق وصف و بوقا شاهان از سامره بغداد گریخت و در خانه محمد بن عبدالله بن ظاهر نزول
نموده مخالفان جمعی از رؤسای خود را با بر و قصبه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که مخصوص بخلفا
بود بغداد فرستادند و برجی خوش اظهار ندانست کرده لئاس را جعت مستعین را نمودند محمد بن ظاهر
ایشان را امانت نموده بخواریه باز گردانید و انجماع چون بسامره رسیدند و کیفیت حال را بعضی از آن
رسانیدند همه متفق شده معتز و مؤید را از زندان بیرون آوردند و معتز را متکفل منصب خلافت
ناخند مؤلف گوید کیفیت خلع مستعین در چهارم محرم گذشت و کیفیت قتلش در ششم ماه شوال
خواهد آمد انشاء الله تعالی و القدر هشتم موافق آنچه در رکن چهارم در السلوک و جلد سیم تاریخ ابی
القداسطور است در روز جمعه پنجم محرم سال شصت و پنجاه و هفتم هجری لشکر تار در نزدیکی حصص جنک
عظمی بامسلمانان کردند و از طرفین لشکر بسیار کشته شد فخر الله المسلمین و قتلوا و اسروا من النیر
ما شاء الله پس در آخر کار خدا تعالی مسلمین را نصرت نمود پس ایشان کشتند و اسیر کردند از تار بقدر
که عدد از اعدامیدانست و اقدر نهم در منظم ناصر گوید در پنجم محرم سال شصت و هفتاد و هشتم
هجری ملک ظاهر پیرس سلطان مصر که در آخر سال گذشته از حازم حرکت کرده بدمشق رسید و در
قصر ابلق منزل گرفت و در بیست و هفتم محرم در دمشق در گذشت نایب مملوک او ثلیلک معروف بخزانه
وفات او را مخفی داشته در نزد یک جامع مشق جدا و زامد فون نمود و با عسا کر روانه مصر شد و محقه را
با خود میرد بعنوان اینکه ملک ظاهر ناخوش است و در این محقه میباشد همینکه بمصر رسید مطلب را اسکا
نمود و بر که بن پیرس را بجای پدر جلوس داده ملقب بملک سعید نمود ملک ظاهر هفتاد و سال و
ماه و ده روز بود و از مملوک بزرگ شجاع غافل بود که مصر و شام هر دو از تحت تصرف در آورده
فوخات کرده و سکه بنام خود میزد و نقش سکه او پیرس صالح بود بعد از جلوس ملک سعید باز ثلیلک

جنک تار
بامسلمانان



کردن شاهنشاه غازی هرات روزگار در دار الخلافه طهران روزگداشت و چند آنکه توانست بکار داران در
انگیزان در شکایت و سخاوت مکوب کرد و ایشانرا از خلل در امر هندی و شان بهم داد و چون سفر شاهنشاه طول
کشید با هفت هرات ساز راه کرد و روز سیزدهم شهر ذیحجه از طهران بیرون شد و وزیر مختار دولت روسیه سهوش
نیز روز بیست و چهارم ذیحجه از دینال او راه برداشت بعد از عید نوروز نخستین مکسبل راه نزدیک کرد و در حب
فرمان بعضی از ملازمان حضرت او را پند پره شدند و بشکرگاه در آوردند و مقدس را محترم داشتند از پس در
دیگر روز مختار دولت روسیه نیز رسید او را همچنان استقبال کردند در شکرگاه فرود آوردند آنج **واقعه دوازدهم**
و نیز در مجلد قاجاریه است که در روز پنجم محرم سال یک هزار و دویست و شصت و چهارم هجری سلطان مراد پسر شاهزاده
حسام السلطنه از جانب غربی سبز و ارکوج داده و از جانب شرقی در زمین مصلی لشکرگاه کرد مؤلف گوید مقدم این
قصر در واقعه ۴ روز اول محرم شرح گذشت نا انجا که مرقوم داشتیم چون امیر صالحان پسر سالار از قصه آگاه شد
ملاحظه را ما خود داشته باید که بر شاخ چار بیاوریم و باز خم چوبش زحمت فراوان کرد و اکنون بقیه آن میسر است
و میگوئیم اما حسام السلطنه چون دید که از ملا حسن خبر باز نیامد روز پنجم محرم از جانب غربی سبز و ارکوج داده از طرف
شرقی در مصلی لشکرگاه کرد و از آنجا تا شهر سه هزار ذراع مسافت بود دیگر باره مکوب نگاشت و رسولی بشهر فرستاد
باشد که مردم مشرب مسالمت سپزند و از محاصرت بگد رند این نوبت خطی مجهول بدو فرستادند که مردم خراسان از لشکر
از و با بجان نه چندان هراسانند که بدین مکاتبت رفع وحشت توانند کرد الا آنکه از کار سبز و ارکوج دهد عجب
نباشد که از فغانی شما چند کس از علمای شهر و اعیان بلد با شما پیوسته گرد حسام السلطنه از این پیغام در خشم شد و
بفرموده لشکریان سبز و ارکوج را در دند و سنگرها بر کشیدند و خندقها حفر نمودند و دهان توپها را کاشادند
در این وقت عریضه سافغان ایلخان بر سپید که اینک تقبیل خدمت تصمیم غم داده ام بهر چه فرمان کنی چنان کن شاهزاده
شاد خاطر شد و رسول او را شاد کرده باز فرستاد و پیام داد که هر چه زود تر حاضر حضرت باش لاجرم سافغان روز ششم
محرم از خوشان بیرون شده سه روز راه برید و روز هفتم بلشکرگاه پیوست ششصد سوار زعفرانی و ملازم خدمت
لطیفه خان بغایر و الله یار خان و میر محمد خان طالش نیز با او کوچ دادند و کوچک افابراد زاده سلیمانخان در
زاینر با پنجاه سوار همراه او در و حسام السلطنه ایشانرا مورد نواخت و نوازش فراوان فرمود و با لطافت و اشفاق
شاهنشاه ایران متمال نمود و چون این هنگام علف و ازوقه که باب بود جماعتی بحال کوه پیش که ناسبز و ارکوش
فرسنگ مسافت شناخت نا علوفه و ازوقه چند روزه بیاوردند اما هنوز از قلت ازوقه و کثرت برف و شدت
برودت کار سختی میرفت روز دوازدهم محرم سافغان در خدمت حسام السلطنه معروض داشت که حنیان سالار
رجفر قلیخان کرد شادلو و گروهی از مردم خراسان در باغ زرگران که نا شهر نیشابور نیم فرسنگ مسافت و ترا

از جانب غربی سبز و ارکوج



کرده اگر اجازت ورود جاعته از این لشکر گریه کند و بار و عراده تو با پلغاز چکان بر و ناخن بر و پنجم شب روز اول
 لونه سازم حمام السلطنة شاد شد و گروهی از لشکر و امل از مخدمت او ساخت و ساختن و باغ خان و راه برگشت الخ *

و آنچه پس از این در پنجم محرم سال هزار و دویست و شصت و چهار هجری جعفر قلیخان ایلخان قصد ستر
 و شبنون بار و نواب حمزه میرزا حتمه الدوله که در مانده بود نمود و شرح این واقعه در مجلد سیم تاریخ منظم ناصر
 وجه تفصیل سمیت تحریر یافته هر که خواهد رجوع نماید واقعه چهاردهم و نوزدهم در کتاب سابق الذکر آورد
 که در روز پنجم سال یک هزار و دویست و شصت و هفتم هجری میرزا احمد خان ناظم دیوانخانه از بهر تعزیت و تهنیت
 محمد خان از دار الخلافه طهران بفرهات راه برگشت و تفصیل آن بر این قرار است که بار محمد خان ظهیر الدوله
 که در مملکت هرات که از اراضی شرقی خراسان است حکومت داشت در حال مریض شد و پس از یک شبانه روز در
 جهان کرد مرد هرات پسر ارشد و اکبر او را که صید محمد خان نام داشت بحکومت خویش اختیار کردند و از دریا
 شاهی ناصر الدین شاه خواستار شدند که حکومت هرات با و تفویض شود و صید محمد خان نیز میرزا بزرگ خان را با
 پیشکشی لایق روانه درگاه شاهنشاه داشت و مسئول مردم هرات را که در عرض چند نگار کرده بودند مصحح
 او کرد کار داران دولت اگر چه هنوز خوی خلق او را سنجیده نداشتند و ندانسته بودند که در تقوی و تقوی هرات را
 لایق است با کار بتباهی خواهد کرد با این وصف ظهیر الدوله پسر او را حفظ حثمت بداشتند و حق خدمت
 بگذاشتند پس شاهنشاه میرزا احمد خان ناظم دیوانخانه را از بهر تعزیت و تهنیت مامور بفرهات فرمود و اسبی بالغ
 و روزین زرین و کار و مکمل بجواهر ثمن از بهر شریف صید محمد خان بد و سپرد و ابالت هرات را منشور کرد و فرمای
 داد که بعد از ورود هرات صید محمد خان را در مسند امارت استوار بدارد و مردم هرات را از الطاف شاهانه مادر حق
 او برخوردار کند میرزا احمد خان روز پنجم محرم از دار الخلافه راه برگشت الخ و آنچه پانزدهم در این روز
 سال هزار و دویست و شصت و چهار هجری شاه و ضوانجا بگام ناصر الدین شاه قاجار از سمنان آنها حاضر فرمود و تشر
 فرمای اهلوان شد در آن آقام که بعزم سفر سعادت اثر خراسان و زیارت ارض اقدس میرفت و شرح این مسافرت در
 تاریخ منظم ناصر وجه تفصیل سمیت تحریر یافته و این اوراق گنجایش ذکر ندارد و آنچه شانزدهم
 من الوقایع الاینة در روز شنبه پنجم محرم اهل بیت زاندا میکنند که حاضر شوید بممانه کلم الله لفظ خبر این است
 قریبادی بهم بود الثالث اخضر و اضیافه مؤمنه فی جنة المأویة بیان ما خداین خبر در روز این ماه گذشت *

نیز بیل * درین گزین وقایع و پنجم مجرم بقول بعضی از بایان توینج * و آنچه اول
 بقول صاحب تقویم الشریعة در این روز حضرت ادم علیه مریم شد بمرض وفات و ما کیفیت ازاد را از محرم نگاشتم
 و آنچه بیستم در رجاء الخلود و بعضی از نسخ مضایح المتعجب مسطور است که در روز پنجم محرم حضرت

از دار الخلافه طهران
 بفرهات راه برگشت

پنجم مجرم
 تاریخ منظم ناصر



مؤید که طور عموماً در تفصیل آن در هفتم این ماه در سلك تحریر نظام خواهد یافت **واقعه پنجم** بقول
این روز سال صد و چهل و هشت هجری عبد الله افطح بن امام جعفر صادق علیه السلام از دنیا رحلت نمود بنا بر آنکه وفات او
هفتاد و روز بعد از وفات حضرت صادق علیه السلام بوده چنانچه در رجال کبیر است و ما تاریخ وفات و شرح حال او را در
بیت و پنجم این ماه ذکر خواهیم نمود انشاء الله **واقعه چهارم** در تاریخ نگارستان گوید که چون در شب پنجم محرم
سنة صد و دو و هشت هجری محمد بن برادر مأمون بدست غلامان ظاهر افتاد گفت انا لله و انا اليه راجعون
الذی ابرأ الخ از کلمات مسطور در ان کتاب مستفاد میشود که قتل محمد بن در شب پنجم محرم بوده و در تاریخ گویند نیز
قتل محمد بن زاد در پنجم محرم سنة صد و دو و هشت هجری نوشته و ظاهر این است که لفظ بیت از عبارت سقط شده و
شب بیت و پنجم محرم بوده چه آنکه جمهور مورخان قتل محمد بن زاد در شب بیت و پنجم محرم نوشته اند چنانکه در
مجلس بیاید انشاء الله و العلم عند الله **واقعه پنجم** بقول صاحب مجالس المؤمنین در روز پنجم محرم سال چهار صد
شش هجری سید رضی از دار فناء عالم بقار حلت نمود و فی الملك و زیر سلطان بها الدوله دلی و قضاء و اعیان بر جنا
او حاضر شدند و وزیر من کور بر جنازه او نماز گد ارد و ما تفصیل این واقعه را در ششم این ماه ذکر خواهیم نمود
واقعه ششم در کتاب قصص العلماء گوید که ولادت سید مرتضی علم الهدی رضوان الله علیه در سال سیصد و پنجاه
پنج بوده و وفاتش در پنجم محرم از سال چهار صد و سی و شش بود و بابیت و پنجم ربيع الاول ذکر خواهیم نمود انشاء الله
تکمیل و ما املاه شیخنا الصدوق قدس الله روحه فی یوم الثلاثاء الحسین خاوند من المحرم من سنة ثمان و ستین
و ثلثمائة انه قال حدثنا ابی رضوان الله علیه قال حدثنا علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر الهمدانی قال حدثنا احمد بن محمد
بن عیسی عن عبد الرحمن بن ابی نجران عن جعفر بن محمد الکو فی عن عبد الله السهمی عن سعد بن طریف عن الأصمعی بن نباته قال
بینا امیر المؤمنین صلوات الله علیه یخطب الناس و هو یقول ما و فی قبل ان تفقد فی فوالله لا تسألونی عن شیء مضی و لا
عن شیء یموت الا نبأوکم به فقام الیه سعد بن ابی وقاص فقال یا امیر المؤمنین خبرنی کفی راسی و یجئنی من شجرة فقال له
اما والله لقد سئلتنی عن مسئله حدیثی خلی رسول الله صلی الله علیه و اله انک سئلتنی عنها و ما فی راسک و یجئنی من
شجرة الا و فی اصلها شیطان جالس ان فی بیتک لخللا یقتل الحسین ابنه و عمر بن سعد یومئذ بدرج بین بدیه یقول
مؤلف هذا کتاب حسن بن محمد الحسینی الحارثی قدس الله روحه و قدح سند فی ضمن واقعه الخامسة من قایم
یوم الثالث من هذا الشهر فلیطالع ثم و املا رضوان الله علیه یضاهی هذا الیوم حدیثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید قال
حدیثنا احمد بن ادریس و محمد بن یحیی القطار جیعا عن محمد بن احمد بن یحیی بن عمر بن الاسفیری قال حدیثنا ابو عبد الله الرازی
عن الحسن بن علی بن ابی حمزة عن سید بن محمد بن محمد بن عبد الرحمن عن ابی عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال بینا
انا و فاطمة و الحسن و الحسین عند رسول الله اذا التفت الینا فیک فقلت ما یمیک یا رسول الله فقال صلی الله علیه و اله

تاریخ قتل
محمد بن زاد

مؤلف گوید که ما این کتاب را در روز پنجشنبه ربيع الاول در شهر کوفه در روز شنبه
انجام دادیم و پنجم ربيع الاول



ابکی مما یصنع بکم فقلت وما ذاك يا رسول الله قال ابکی من ضربتک علی الفرس ولطم فاطمة خد لها وطعنه الحسن في الفخذ و
التم الله بقی وقل الحسن قال فبکی اهل البيت جميعا فقلت يا رسول الله ما خلقنا ربنا الا لبلاء قال بشر يا علی فان
﴿الله عز وجل قد عهد الی ان لا یجک الا مؤمن ولا یغضک الا منافق﴾

فصل ششم ﴿در گرو قایح روز ششم مجرم﴾ و اقعید اول

در این روز اسم اعظم سلب شد از بلم بن باعور و دانش از دهن بیرون آمد بر سینه اش افتاد کما فی اخبار الد و فی قایح
التهور عن بعض الکتاب المعبره مثله و تفصیل این واقعه بطور تلیق و تلخیص از کتب تفاسیر تواریخ بدین شرح است
که بلم بن باعور ابن هاب بن لوط علیه که او را بلعام نیز گویند با اعتقاد اهل اسلام مرتبه بود مؤمن و مریح و پیوسته
بعبادت حضرت احد قیام می نمود و او صحف بر اهیم را خوانده بود و اسم اعظم می دانست و برکت اسم اعظم بر لوح خضر
منقش بود و علم او بجز اجابت مقرون بود و او بر دین موعود علیه بود در تفسیر روح البیان آورده که بلم بن باعور
علمای بنی اسرائیل بود و علم و دانش او بچشمی بود که در مجلس او و از ده هزار قلمدان بود برای متعلمین که تفریه
کنار علمی او را می نوشتند و در منتهی المریه فرموده و کان بری العرش من موضعی و بدین جمع کثیر یعنی بلم چنین بود که از
جای خود عرش را می برد و از برای جمع کثیر تدریس می نمود مع الجملة بلم از شهر کغان بود از بلاد شام که جبار بن زکفاری
ان بلاد ساکن بودند پس چون موعود علیه بموجب وحی الهی قصد کارزار جبار بن کرد و بالشکر عظیم که بقول شهر شصت
بک هزار و هفتصد کس بودند متوجه بلاد شام گردید و در حواله ان دریا فرود شد و خیمه ها بر افراخت بالا ان بن مفعول
که ملک و پادشاه ایشان بود چون خبر ورود بنی اسرائیل را شنید بغایت خوفناک شد و پس از مشورت با مشایخ بران اتفاق
کردند که ملک و سوز بلم بن باعور که مرتبه مستجاب بالدعوه بود بفرستند و از او درخواست نمایند تا در حق بنی اسرائیل
تقریر کند و ایشان را هلاکت اندازد پس بالا ان چند کس نیز بلم فرستاد و گفت باو می گویند که تو دانی که مومر دین
باحث و لشکر بسیار دارد و بکارزار ما را بکشد و زنان ما را اسیر کند و شهر ما را بتصرف خود در آورد
و ما را قوت و استطاعت ان نیست که باو مقاومت نمایم و تو مرتبه مستجاب بالدعوت بیرون آئی و دعا کن برای ما تا
حق تعالی او را دفع کند از ما چون پیام ملک را بلم رسانیدند بلم اول بمناعت پیش آمد گفت موعود علیه السلام
و بفرمان الهی لشکر بدین دیار آورده من این دعا توانم کرد تا بدیوانت که دین موعود قبول کنید تا از سخط الهی رها
نمایید پس رسولان برگشتند و ملک را از انکار بلم آگاه نمودند بالا ان باری که جمعی از فرستادگان سابق بر کفر
و شریعت بودند بر کزید و نیز بلم روانه ساخت و تحت فراوان فرستاد و او را بنویسد و نوله دینو می امید و از
کرد و تحف و هدایا می شایسته برای او انفاذ کرده ملتزم شد که بنفر بنی اسرائیل قیام نماید پس بلم بان هدایا تحف
فریفته شد و هوای نفس خود را بر زهد و صلاح اختیار کرده از طریق مستقیم انحراف ورزید و بطمع مال دنیا

بلم بن باعور
بنی اسرائیل
بنی اسرائیل

بالن بن مفعول

استقامت بنی اسرائیل
بنی اسرائیل



ترکین کرد و در تن از خادمان خود را برداشته بر دراز گوش بنیشت و روانه شد بجانب کوه که از احببان میگفتند
 و آنکوه مشرف بود بر جمع لشکر موسی علیه السلام را نشان داده دراز گوش وی بخت و دراز گوش و دراز گوش
 بسیار بر دراز خاست و بر نشست چون پاره دیگر گرفت باز فریخت ناسه با این صور از او بوقوع آمد و بار سیم هفت
 او را میزد نمیزد پس خدا ان حمار را بجن آورد و گفت یا بلم و یحک ابن نذ هب الی الله هو لا اله الا الله
 اما چه برد و نی عن و بھی فکف ترید ان نذ هب لیدعوا علی نبی الله و علی المؤمنین و ای بر تو ای بلم ایا نمی بینی
 فرشتگان را در پیش من که بر صبر دارند و مرا پس تو چگونه میخواهی بروی نفرین کنی بر پیغمبر خدا و گروه مؤمنان بلم
 از مشاهده این حال چنان شد مع الوصف تنبیه شد خوار خویش را فرو گذاشته بر بالای کوه برآمد و بر واپس جنود
 القلوب را بخواه از در که او را کشت از حضرات امام رضا علیه السلام منقولست که داخل هیئت نمیشود از حیوانات مگر سگ
 حمار و بلم و سگ اصحاب کهف و آنکه که که پادشاه ظالمی بسا و فرستاد که جمعی از مؤمنان را حاضر کند که او ایشان را
 عذاب کند و آن بسا و پسر داشت که بسیار او را دوست میداشت آنکه آمد پسر او را خورد و آن بسا و لاند و هناك
 شد پس آنکه را هم خدایم هشت میرد که آن بسا و لاند و هناك کرد مؤلف گوید که این حدیث شریف را در کتاب
 السنن نیز ذکر نمودم و در اینجا چنین است که قال الصادق صلوات الله علیه لا بدخل الجنة من البهائم الا ثلثة حیا
 بلم بن باعورا و ذئب و یوسف و کلب اصحاب کهف بالجمله چون بلم بر کوه برآمد و لشکر موسی را بدید دست برداشت که
 موسی و قوم او نفرین کند زبان او گردید بر ایشان دعا کرد و بر قوم خود نفرین کرد قوم و پراگفتند که ای بلعام چرا چنین
 کردی گفت قصد من بر عکس این بود لکن بر زبانم برخلاف آن جاری شد چون این بگفت فی الحال زبانم از دهان
 او بیخت و بر سینه اش افتاد و مانند سگان همی نفس میزد و اسم اعظم از او جدا شد و از صفحه خاطرش محو گردید پس
 گفت قد ذهب والله فی الان الدنیا و الاخرة بخدا سوگند که دنیا و آخرت از دست من بیرون رفت چنانچه حقیقا
 در قرآن اشاره بقصه او فرموده است و ائیل علیهم نبتا الذی ابناءه ابائنا فانسلخ منها فابغى الشیطان نکا
 من الغاوین بخوان ای محمد بر قوم خود خبر آنکس را که عطا کردیم با و ايات خود را یعنی تخمینها و برهانهای خود را
 با اسم اعظم را پس بیرون آمد از آن ايات بواسطه کفر و عناد چنانکه ما را از پوست بیرون آمد یعنی بآن کافر شد و
 اعراض کرد از آن پس لاحق شد و از شیطان یعنی شیطان در پی او بود در حالی که طلب می نمود اضلال و گمراهی او را
 و سبقت میگرفت بر شیطان با ایمان و طاعت پس شیطان در پی او نمیشد و او را چون بیرون آمد از آن ايات شیطان
 لاحق او شد و بار پوست و با آنکه شیطان او را پیروی نمود پس گشت ان دانند ايات از زمره گمراهان در تفسیر
 روح البیان گوید والمعنی ان الشیطان کان وراثه طالبا لاضلاله و هو یسبقه بالایمان والطاعة لا بد و که
 الشیطان ثلثا انسلخ من الايات لحقه و ادركه ولو شئنا لرفعناه بها و لکنه اخلاص الارض و اتبع هواه فمسلخا

کشتارهای تابع
 باب بلم بن باعورا

وصف حال بلعام بعد از
 وفات و مفقود شدن



كشال الكلب ان تحمل عليه يلهث او تتركه يلهث ذلك مثل القوم الذين كذبوا بآياتنا فاقصص القصص
 لعلهم يتفكرون واگر میخواستیم هر انچه بر صید ایشان کنی را که عالم بود بايات فابسان ايات يعني مجتمه ملازم
 او بايات صحف با کلمات مشتمله بر اسم اعظم بر ائمه و منازل سني که منازله را برادر و صاکن اخبار است ميرسيد
 ولكن او بواسطه دنائت همت و عدم تأمل و تفکر در ان ايات ميل کرد بغير فهم و بغير بعض دنائت و سفا
 مائل شد و بنا بر اخوت برگزید و پیر و کرد هوای نفس خود را در ایشار و بنا بر اخوت پس صفت او در سخت و دنائت
 مانند سگست در اخوت احوال او ان است که اگر جمله کنی بر او و بران او را زبان از دهن بیرون افکند یا اگر بگفت
 او را و زان زبان از دهن بیرون افکند يعني همچنانکه زان دن سک و نازان دن او پکسان است و در هیچ حال
 صفت خود را ترک نمیکند بل عام سک صفت نیز همان حال داشته که هیچ حال از خاست و دنائت خود بیرون رفت چه
 اول او را در خواب نموند که بنی اسرائیل را در غایه بدمکن منجر شوند و در وقتکه متوجه لشکر شوند که برایشان نفرین
 کند دراز گوش باو بی سخن در آمد و گفت از این فعل و از این عمل در گذر متنبه نکشت يعني هر چند ايات و آیه را میدید
 و او را موعظه میدادند متنبه نمیشد و بداند بدن ايات شنیدن و نشنیدن موعظه نزد او علی التو بهیچانکه
 سک در حال کرسکی و پیچ و در حال رفیع و راحت مساویست در زبان بیرون آوردن و این عجايب گفته است
 که معنی آن است که اگر کله حق بر او حمل کنی حامل آن نشود و اگر او را بحال خود گذارد و مهند نکر و چون سک که
 اگر مطر بد باشد و اگر رايض هست کند و صفت خود را از دست ندهد و گویند که مراد از لهث در این موضع صبا
 و نباح است و مجاهد گفته است که این مثل کسی است که قرائت قرآن کند و عمل آن نکند و نیز گفته اند که چون بلغم
 خواست دعاء کند که موجب ذیبت اهل ایمان گردد در زبان او متنبه شد بر زبان سک که مجتمه ابداء مردمان زبان
 از دهان بیرون کند خواه بر او جمله کنند یا نه و عرب در حق کسی که بر زبان ابداء مردم میرساند میگوید فلان باجی
 لانه من الفم مثل الكلب بهر تقدیر خدا میفرماید ذلك مثل القوم الذين كذبوا بآياتنا این مثل مثل گریه است که آن
 رو بخورد و انکار در روغ میبندد اینها ما را فاقصص القصص لعلمهم يتفكرون پس بخوان بر ایشان ای پیغمبر
 این قصه ها را یعنی قصه اسلاف را که مذکور شد تا شاید متفکر شوند و فکر ایشان مؤثری شود که پند پذیر شوند
 شیخ اسمعیل حقی در تفسیر روح البیان گوید قال الا فام الغرالى كان بليغاً با عوار بجيت اذا نظروا الى العرش ولم
 يكن له الا زلة واحدة قال الى الدنيا واهلها ميلة واحدة ولم يترك لولى من اوليائه حرمة واحدة نسليه معرفة
 وكان في اول امره بجيت يكون في مجلسه ثلثا عشر ألف حجة للتعليم بين الذين يكونون عنه ثم صار بجيت كان اول
 صنف كتابا ان ليس للعالم صانع نعوذ بالله من سخطه اشهى فلا يامن السالك المحقق مكر الله ولو بلغ اقصى مقام
 الانبياء ولم يسلين فلا يعلق على نفسه ابواب المجاهدات والرياضات ومخالفات النفس هو اها في كل حال كما

بناح
بالكسر والضم
نالك
کردن نك
صنفت

بناح
بالكسر والضم
نالك
کردن نك
صنفت



كَانَ حَالُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْأُمَّةِ الرَّاشِدِينَ وَالصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ وَآئِمَّةِ السَّلَفِ وَالْمُتَابِعِينَ
 مَعَ الْجَمْعِ بِحُجَّتِهِمْ بَلَمَ بَنِي إِسْرَءِيلَ بِأَعْوَابِهِمْ أَن دَعَا مِنْ دَوْلَتِ اخِرُوعٍ وَشَدَّ كَفْتَ صِلَاحِ انْ اسْتِ كَمَا مَدَّ عَايَ دَنُوبِي خُودِ رَايِجِلِ
 اَوْرَمِ پَسِ قَوْمِ خُودِ رَا كَفْتُ كَهْ اَكْرُو اَهْيِدُ مُسَلِّطُ شُوبِدِ بَرْنِي اِسْرَءِيلَ وَغَلِبَهُ اَزَانِ شَا كَرْدِ چَاوَهْ اِيْنَا سَتِ كَهْ زَنَانِ خُودِ رَا
 بِنَا رَا يِدِ وَا مَتَعَهُ خُودِ رَا بَا اِيْشَانِ دِهِيْدِ نَابِيَهَانَهْ خَرِيْدِ وَفَرْشِ بِيْمَانِ لَشْكِرْ گَاهِ مَوْدِرَا بِنْدِ وَخُوشِيَتَنِ رَا بَرَا اِيْشَانِ
 عَرْضِ كُنْتَنِ دِهَرِ كَسِ اِيْشَانِ رَا اَرَادَهْ كُنْدِ اَوْ رَا مَنَعِ نَكُنْتَنِ چِهْ اَكْرِيْكُ كَسِ اَزْ بَنِي اِسْرَءِيلَ زَنَا كُنْدِ خُدا يَتَعَالَى نَصْرَتِ وَظَفَرِ رَا
 اَزْ اِيْشَانِ بَا زَكِرِيْدِ پَسِ بُوْجِبِ فَرْمُوْدَهْ اَوْ عَمَلِ كَرِيْدَنْدِ وَزَنَانِ خُودِ رَا بِلَشْكِرْ گَاهِ مَوْدِرَا بِنْدِ دَرْمِيَانِ اَزْ زَنَانِ زِيْ بُوْدَرِ
 غَايِبِ حُسْنِ وَجْهَالِ مَرْتِ اَزْ اَكَا بَرْنِي اِسْرَءِيلَ كَهْ نَامِ اَوْ زَفَرِيْ بَنِ شَلُومِ وَبِكِيْ اَزْ بَنِي هَايِ شَمْعُونِ بُوْدِ چُونِ اَوْ رَا بَدِ شَبْنَهْ
 جِهَالِ اَوْ شَدِ دَسْتُ اَوْ رَا كَرَفْتَهْ فَرْمُوْسِيْ بَرْدِ وَكَفْتُ اِيْمُوْسِيْ زِيْ بَا چِيْنِ جِهَالِ بَرْمَا حُرَامِ اسْتِ فَرْمُوَارِيْ حُرَامَتِ دِيْدَنِ
 اَوْ چِهْ جَايِ نَكَمِ مَبَاشَرَتِ بَا اَوْ كِنِيْ دَسْتُ اَزْ اَوْ بَدَارِ كَفْتُ وَآلَهُ كَهْ فَرْمَانِ تَوْبِيْمِ بَرْدِ دَسْتُ اَوْ اَكْرَفْتَهْ مَحْمُودِ خُوشِيْتَنِ رَا اَوْرَدِ
 وَبَا اَوْ خُلُوْثِ كَرْدِ دَرْمِيَانِ لِحِظَةِ حَقِّقَتَالِيْ بَلِيَّةِ طَاعُوْنِ رَا بَرَا اِيْشَانِ فَرَسَادَهْ دَر پَكَا عَثْ اَزْ رُوْزِ هَفْتَا دِهَرِ اَزْ فَرَا اِيْشَانِ
 بَرْدِ وَفَحَاضِ بَنِ عِيْمَارِ بَنِ هَرُوْنِ كَهْ دَر سَلَكِ عِظَمَائِ اِسْرَءِيلِيَانِ اَنْتِظَامِ دَاشْتُ چُونِ اَنْخَالِ اَمَاشَهْدَهْ كَرْدِ وَبَر صُوْرَتِ رَاقِعِ
 اَطْلَاعِ يَافَتْ حَرْبِ بَر دَاشْتُ وَبِحِظَةِ زَفَرِيْ دَر اَمْدِ اَوْ رَا بَا اَزْ زَنِ خَفْتَهْ دِيْدِ اَخْرِيْبَهْ رَا فَرُوْدِ اَوْرَدِ دِهَرِ دَر اِيْمِ دُوْخِ بَر سَرِ حَرْ
 كَرْدِ وَآيَنَهَا رَا دَرْمِيَانِ لَشْكِرْ گَاهِ مَوْمِيْكِرَا بِنْدِ وَبِيْكَفْتُ اَللّٰهُمَّ هَذَا اَجْرًا مِّنْ بَعْصِيْكَ دَر اَنْ هِنَا كَرْدِ حَقِّقَتَالِيْ
 طَاعُوْنِ رَا اَزْ اِيْشَانِ بَر دَاشْتُ وَآيَنِيْجَا اسْتِ كَهْ بَنِي اِسْرَءِيلَ رَا عَادَتِ اَنْسْتِ كَهْ هَرِ زِيْجَهْ رَا كَهْ كُنْتَنِ نَصِيْبِيْ اَزْ اَنْ بَفَرِيْدَنْ
 فَحَاضِ دِهَنْدِ دَر جِيْبِ لَسِيْرِ كُوِيْدِ كَهْ اَزْ طَاعُوْنِ نَارِ فَايِنِكَهْ فَحَاضِ اَنْ دُو فَا سَقِ رَا بَسَزَا سَا بِنْدِ هَفْتَا دِهَرِ اَزْ كَسِ اَرْ
 اِسْرَءِيلِيَانِ بَعَلَّتْ طَاعُوْنِ رَحَلَتْ نَمُوْدَهْ بُوْدَنْدِ وَبَر وَا پْتِ دِيْگَرِ چُونِ زَفَرِيْ بَنِ شَلُومِ بَا اَنْ فَا حَشَهْ زَنَا كَرْدِ حَقِّقَتَالِيْ
 وَحِيْ كَرْدِ بِيْمُوْكَ اِيْشَانِ چِيْنِ كَرْدَنْدِ وَمُسْتَحَقِّ غَضَبِ مَنِ شَدَنْدَا كَرْدِ مِخْوَاهِ دَشْمَنِ رَا بَرَا اِيْشَانِ مُسَلِّطِ مِيْكُنْمِ وَ اَكْرِ مِخْوَاهِ
 اِيْشَانِ رَا بَقِيْطِ هَلَاكِ مِيْكُنْمِ وَ اَكْرِ مِخْوَاهِ بَرْمَكِ زُوْرِ وَتَنَدِهْ سِيْ كَفْتُ پَرُوْرِدْ گَا رَا اِيْشَانِ فَرِزَنْدَانِ بَعْقُوْبِيْدِ دَر دَسْتُ
 بِنْدَا وِرْمَكِهْ دَشْمَنِ بَرَا اِيْشَانِ مُسَلِّطُ شُوْدِ وَنَمِخْوَاهِمُ كَهْ بَقِيْطِ بَمِيْرَنْدِ وَ لَكِنْ بَرْمَكِ زُوْرِ اَكْرِ مِخْوَاهِ اِيْشَانِ اَعْذَابِ كَنِ پَسِ دَر عِشْتِ
 اَزْ رُوْزِ هَفْتَا دِهَرِ اَزْ كَسِ اَزْ اِيْشَانِ بَطَاعُوْنِ مَرِيْدَنْدِ الْقَصَّةِ رُوْزِ جَمْعِهْ بُوْدِ كَهْ بَا زَبْنِيْ اِسْرَءِيلَ بَحَارِيْبَهْ پَرَا خُنْدِ وَ قَرِيْبِ
 بِشَامِ اَنْ بِلَدِ رَا مَفْخُوْجِ سَا خُنْدِ وَ اَكْرِ حَبَا بَرَهْ رَا بَا بِيْعِ بِيْدِ رِيْعِ اَوْ صَفْحَهْ رُوْزِ گَا رَا بِنْدَا خُنْدِ وَ اَكْرِ بِلَادِ شَامِ وَ دِيَارِ
 مَغْرِبِ اَبْتَصَرَفِ خُوشِيْتَنِ رَا اَوْرَدَنْدِ دَر نَا سِخِ التَّوَارِيْحِ كُوِيْدِ جَنَكِيْ بَرْمَكِ دَرْمِيَانَهْ رَا قَعِ شَدِ وَ بَنِي اِسْرَءِيلَ سِخْتِ كُوِيْدِ
 غَلِبَهْ يَافَتْ وَ اَنْ پِيْنِجِ تَنْ مَلُوْكِ اِيْشَانِ رَا بَا بِلَمِ بَنِ اَعْوَابِ شَمِيْرْ گَنْدِ رَا بِنْدَنْدِ دِهَرِ كَسِ اَزْ مَرِ اَنْ اَنْجَمَاعَتِ يَافَنْدِ بَقِيْلِ
 رَسَا بِنْدَنْدِ وَ اَتَشِ دَر بِلَادِ وَا مَضَارِ اِيْمَا زَنْدَنْدِ وَ زَنَانِ وَ فَرِزَنْدَانِ اِيْشَانِ رَا بَا اَمْوَالِ وَ اَثْقَالِ وَ مَوَاشِيْ هَر چِهْ يَافَنْدِ
 بِنَهَبِ وَ غَارَتِ كَرَفْتَنِ وَ غَنِيْمَتِ اِيْشَانِ بَدِ پِيْشَانِ بُوْدِ شَشْدِ وَ هَفْتَا دِهَرِ مِخْوَاهِ اَرْ سَرِ كُوِيْدِ وَ دِهَرِ اَرْ سَرِ گَا رُوْ

فَتَنَ اِيْشَانِ تَوْبِيْمِ
 زَفَرِيْ بَنِ شَلُومِ
 فَحَاضِ

زَفَرِيْ بَنِ شَلُومِ
 فَحَاضِ

فَتَنَ اِيْشَانِ تَوْبِيْمِ
 زَفَرِيْ بَنِ شَلُومِ
 فَحَاضِ

روان شدن شمر بکربلا ابن زیاد کس بطلب ثبت بن ربعی فرستاد و از هزار و پانصد و چهار هزار سوار در تحت فرمان او کرد و دیگر عروه بن قیس را طلب نمود و از برای او نیز پانصد و چهار هزار سوار در ظل رایتش باز داشت و رایت بزرگ بنان بن انس نخعی یاد و چهار هزار سوار و بر وایتی ده هزار سوار در تحت حکومت او کرد و دیگر حصین بن نمیر سکونی را سر هتک چهار هزار سوار نمود و مظاہر بن وهب هزار مرد عازم نیز کرد و پزید بن رکاب کلبی یاد و هزار جنگی ماموشد و نصر بن خشر نیز بر دوازده هزار تن فرمان داشت و دیگر محمد بن اشعث با هزار سوار ماموگت و عبدالله بن الحصین نیز با هزار سوار روان شد و دیگر در شرح شافیه مسطور است که رایتی برای خول بن یزید اصبحی بر پانصد و ده هزار سوار در ظل علم او روان کرد و دیگر کعب بن طلحه با سه هزار کس و حجار بن ابجر با هزار تن ساخته جنگ شدند و دیگر قثم بن عمرو بن یزید جعفی با سه هزار سوار بیرون رفت و دیگر عامر بن صرهمه تمیمی با شش هزار سوار افاده جنگ شد و دیگر ابوقدار با اهل بانه هزار سپاه بکربلا فرود شد و در ناسخ التواریخ گوید و حر بن یزید رباحی چنانچه از پیش رقم شد با سه هزار سوار حاضر کربلا بود بدینگونه ابن زیاد عرض سپاه نمود و مکشوف باد که علمای سپر و نارنج اختلاف کرده اند در لشکر و عکرا بن زیاد و آنچه بنظر ابن احقر آمد پانزده قول است (۱) سبط بن جوزی در تذکره خواص الامة گوید و لم یحضر قتال الحُب بن علی احد من اهل الشام بل کلهم من اهل الکوفه من کاتبه و کانوا سئله الالف مقاتل یعنی حاضر نشد برای قتال حُب بن علی احد از اهل شام بلکه همه آنها از اهل کوفه بودند از کاتبان که نامه نوشتند برای انجناب و ایشان شش هزار کس بودند (۲) در حبيب السیر گوید که عد لشکران بدختر را هفت هزار و سی هزار گفته اند (۳) قول سبط بن طاووس در ملهوف چنانکه گذشت و محمد بن طلحه در مطالب السؤل نیز عد لشکر را موافق قول ابن طاووس بیست هزار نوشته است (۴) محمد بن علی معروف با غم کوفی در نارنج خود گوید که عبيد الله بن زیاد لشکر بدانجا فرستاد تا آنکه بیست و دو هزار سواره و پیاده شد و در ناسخ التواریخ از نارنج با فیه نقل کرده که او نیز عدد لشکر را بیست و دو هزار دانسته و در حبيب السیر گوید که اکثر اهل خبر بر آنند که عد آن گمراهان بیست و دو هزار بوده (۵) در بخار گوید قنازال بر سيل الله بالعسا کر حتى تکامل عنده ثلثون ألفا ما بین فارس و اجل ابن زیاد پیوسته عسکر مفرستاد بسو عمر بن سعد تا آنکه سی هزار سوار و پیاده نزد او فراهم شد (۶) ابن شهر آشوب در مناقب گوید و جعفر ابن زیاد علیه خما و ثلاثین ألفا ابن زیاد سی و پنج هزار نفر لشکر فراهم کرد برای قتال امام حسین (۷) ابو علی محمد بن محمد بن بلعمی در ترجمه نارنج طبرستان گوید لشکر ابن سعد در کربلا چهل هزار مرد بود (۸) صاحب ناسخ التواریخ بعد از ذکر افواج لشکر و تعداد سر هتکان عسکر گوید که این جمله را که من بنده یاد کردم و با سپاه عمر سعد بشمار آوردم پنجاه و سه هزار در قلم آمد (۹) ابو مخنف عد آن سپاه و سپاه داشتند هزار نگاشته و گوید که همه کوفی بودند و احدی بخازنه و شامی با آنها نبوده و گفتار او چنین است که فتکامل العسکر ثمانون ألفا

چهار و سی و شصت و پنج
بنی ابن زیاد

توالت علی و الا
عمر بن سعد



فاری من اهل الكوفة ليس فيهم شائ ولا حجازي وساروا حتى زلوا قريبا من عسكر الحسين عليه السلام
 (۱۰) در تاریخ التواریخ گوید و جماعتی سپاه ابن زیاد را صد هزار تن را بنکرده اند و سبطین جوید و دند کوهها
 مثل از گفته است (۱۱) در هیج الاخبار از لوط بن بجی نقل کرده که آن اشقیاء صد بیست و دو هزار نفر بودند
 هشتاد هزار سواره و چهل هزار پیاده (۱۲) در تاریخ التواریخ گوید و جماعتی عده لشکر ابن زیاد را دو بیست
 هزار را بنکرده اند (۱۳) در لوامع الانوار از مقتل ابن عربی نقل کرده که لشکر ابن زیاد در روز غاشورا
 چهار صد هزار بودند با چاهای علم که هر یکی نشانه صد هزار بود (۱۴) در تاریخ التواریخ گوید که سپاه ابن
 زیاد را ناهشت صد هزار نوشته اند (۱۵) فاضل در سنن داسر الشهادة گوید آن عده من حضر يوم
 الطيف من عساكر يزيد لعمري الله كان يبلغ ستمائة الف فارس الف رجالة يعني كنانة حاضر شدند
 واقعه روز طف از عساكر يزيد لعمري الله عدد و شماره آنها سپید بشش صد هزار سوار و هزار و هزار پیاده و در
 الاخبار آورده که هشت هزار نفر توشه بردار بودند و بیایه نعلین میکردند و نیزه و شمشیر نیز می نمودند
مؤلف گوید که حضرت سید الشهداء علیه السلام در آن اشعار بکه ارتجالا انشاد نمود در رج خود فرمود
 و ابن سعد قد رمانى عنوة **بجود كوكوف الها طيلن**
 و ما كفت جمع شدن لشکر را در کربلا و اما از طرف عالم از شام و بصره و کربلا و موصل و فارس و از ریایان
 و خراسان در ضمن واقعه ششم روز سیم اینها تفصیل ذکر نمود هر که خواهد رجوع نماید و مرحوم لسان الملک
 در تاریخ التواریخ بعد از ذکر اقوال اهل سیر در عده لشکر ابن زیاد گوید که لکن مردم خردمند دانند که هشت صد
 تن مرد لشکر بدین عجلت نتوان فراهم آورد و در کار طف نتوان منزل کرد و علف و ادویه ایشانرا سهل نتوان یافت
 و در دفع هفتاد و دو تن هشت صد هزار را بر هشتاد و دو تن فضیلت نیست چه حسین علیه السلام اگر با نیروی الهی و قدرت امانت
 قتال میداد و ده چندان چنین لشکر را دستخوش هلاکت میداشت و اگر این جنک و چهار بقوت جسمانی و نیرو
 بشریت از برای هفتاد تن هفت صد کس کافی است و خلاصه آنچه را که در تحقیق عده لشکر مرقوم داشته این است
 که از جانب یزید و اولیاء دولت و تمام بلدان و امصار که در تحت سلطنت یزید بود مکاتب روان میگشت از
 هر بلد باندازه که حمل آنرا تواند بر ثافت طلب سپاه میکردند که بجانب کوفه میازند و با حسین علیه السلام رزم دهند و
 همچنان قبائل عرب را بک مکوب کردند که با سپاه خود بجانب کوفه کوچ دهند اینچنین اگر حاضر میشدند کمتر
 از هشت صد هزار تن نبودند و چون سرهنگان و اداره نگاران لشکر را که بنام جی بدیده کرده بودند باز می نمودند
 انصورتند که آنرا و افواه گشت از این رو صد هزار و گریه و بیست هزار ناهشت صد هزار را بک کرده اند
 انشائی و بعضی گفته اند که شاید بیست و دو هزار و سی هزار که مشهور است مراد کانی بودند که با انحصار مقادیر نمودند

بجود كوكوف الها طيلن
 و ما كفت جمع شدن لشکر را در کربلا و اما از طرف عالم از شام و بصره و کربلا و موصل و فارس و از ریایان

و خراسان در ضمن واقعه ششم روز سیم اینها تفصیل ذکر نمود هر که خواهد رجوع نماید و مرحوم لسان الملک
 در تاریخ التواریخ بعد از ذکر اقوال اهل سیر در عده لشکر ابن زیاد گوید که لکن مردم خردمند دانند که هشت صد
 تن مرد لشکر بدین عجلت نتوان فراهم آورد و در کار طف نتوان منزل کرد و علف و ادویه ایشانرا سهل نتوان یافت
 و در دفع هفتاد و دو تن هشت صد هزار را بر هشتاد و دو تن فضیلت نیست چه حسین علیه السلام اگر با نیروی الهی و قدرت امانت
 قتال میداد و ده چندان چنین لشکر را دستخوش هلاکت میداشت و اگر این جنک و چهار بقوت جسمانی و نیرو
 بشریت از برای هفتاد تن هفت صد کس کافی است و خلاصه آنچه را که در تحقیق عده لشکر مرقوم داشته این است
 که از جانب یزید و اولیاء دولت و تمام بلدان و امصار که در تحت سلطنت یزید بود مکاتب روان میگشت از
 هر بلد باندازه که حمل آنرا تواند بر ثافت طلب سپاه میکردند که بجانب کوفه میازند و با حسین علیه السلام رزم دهند و
 همچنان قبائل عرب را بک مکوب کردند که با سپاه خود بجانب کوفه کوچ دهند اینچنین اگر حاضر میشدند کمتر
 از هشت صد هزار تن نبودند و چون سرهنگان و اداره نگاران لشکر را که بنام جی بدیده کرده بودند باز می نمودند
 انصورتند که آنرا و افواه گشت از این رو صد هزار و گریه و بیست هزار ناهشت صد هزار را بک کرده اند
 انشائی و بعضی گفته اند که شاید بیست و دو هزار و سی هزار که مشهور است مراد کانی بودند که با انحصار مقادیر نمودند

بجود كوكوف الها طيلن
 و ما كفت جمع شدن لشکر را در کربلا و اما از طرف عالم از شام و بصره و کربلا و موصل و فارس و از ریایان



(ششم محرم)

غیر از کسانی که در سوار لشکر بودند و بمقابلہ نیز داشتند و افعی سیم بموجب مسطورات و قایع الا بام تبریز
 در این روز ابن زیاد لعنه الله عمر بن سعد را تحریر نمود بر قتال امام حسین علیه السلام و شیخ شتری علیه الرحمہ و مجالس
 خود این تحریر را در هشتم محرم ذکر نموده چنانکه در مجلس بیاد انشاء الله تعالی و در بحار الانوار گوید فاما زال
 برسل اليه بالعسكر حتى تكامل عنده ثلثون الفا ما بين فارس وراجل که عبيد الله لشکر می فرستاد ناسی هذا
 سواره و پیاده نزد عمر بن سعد فراهم شد انگاه نامه با نوشت این **لَا أَجْعَلُ لَكَ عِلَّةً فِي كَثْرَةِ الْخَبْلِ وَالرَّجَالِ**
فَانْظُرْ لَا أَصْبَحَ وَلَا أُصْبِحُ إِلَّا وَخَيْرُكَ عِنْدِي غَدَوَةٌ وَعَشِيَّةٌ که تو را در کثرت سواره و پیاده بهانه ننگ اشم میا
 که در اینکار بجهد تمام اقدام نمائی و هر بامداد و شبانگاه خبر تو بمن برسد و کان ابن زیاد بحث عمر بن سعد است
 ايام مضين من المحرم و در هشتم محرم بود که عبيد الله عمر بن سعد را بر قتال حسین فرستاد و در وقت
 گوید که ابن زیاد خود از کوفه بیرون شد و در محله فرود آمد و از روضه الصفا نقل کرده که مردم کوفه حرب حضرت
 ابو عبد الله الحسين علیه السلام را مکره میداشتند چه هر کس را بجنگ انحضرت روانه مینمودند باز میبگشت پس سعد
 بن عبد الرحمن را گفت تا تفحص کند و از متخلفان هر کس بیند نزد او برسد سعد بکفر شامی که بهی از لشکر گاه
 بکوفه آمده بود گرفته نزد عبيد الله برد گفت تا او را گردن زند و اگر کسی را جرئت تخلف نماید **واقعه چهارم**
 فاضل ماهر جناب حاج ملا علی تبریزی دامت برکاته در مجلد دوم و قایع الا بام گوید بر ذات بحار الانوار و قفا
 و خوار و مظاهر الانوار و مصائب الابرار و غیر اینها در همین روز حبيب مظاهر انحضرت حسین علیه السلام استبدان نمود
 و رفت از قبيلة بنی اسد استمداد نمود و در قایع الشمو استمداد حبيب زاد رشب هفتم محرم مرقوم داشته و شیخ
 شتری قدس سره در مجالس خود این واقعه را در شب هشتم محرم ذکر نموده و در مجلد اول بحر المصائب نیز در هشتم
 نوشته و تفصیل این واقعه در بحار بدین شرح است **واقبل حبيب بن مظاهر الى الحسين عليه السلام فقال يا ابن رسول الله**
هيه هنا حتى من بين اسد بالقرب منا نازن في المصير اليهم فادعوكم الى نصرتك فقصي الله ان يدفع بهم عنك که چون
 کار بر حضرت حسین علیه السلام سخت گردید حبيب مظاهر اسد بخندش انحضرت آمده گفت یا بن رسول الله طایفه از
 بنی اسد بدین نزدیکی فرود آمده اند اگر اجازت فرمائی بروم آنها را بنصرت تو دعوت کنم باشد که خداوند شتر شما
 از تو کفایت کند امام علیه السلام رخصت فرموده حبيب ز بیم مخالفان بنهم شمع متنگ را بر داسد پان رفت و از اسب اشد
 و حاجت پرسیدند گفت ای قدامتکم بخبر ما اتي به و افدا الی قوم انکم ارغوا الی نصر ابن بنت بيكم فانه في عصايتكم
 من المؤمنين الرجل منهم خير من الف رجل امده ام شمارا بدان نیکبختی لالت کم که ما کنون هیچکس از چنین نیکوئی
 قبيلة خویش را نخواسته اینک دختر زاده خاتم النبیین با معدود از مؤمنین بدین زمین فرود آمده اند که بکنان
 ایشان از هزار کس بهتر باشد و ناجان در بدن دارند از یاری او دست برندارند و بد شمنان نسیار و نایاب عمر بن

ن کتب
 تاریخ
 حبيب بن مظاهر

کتاب جناب حبيب بن مظاهر



*(ششم مجرم) *

*(۱۵۳) *

سعد بالشکریه از هر طرف از او گرفته اند و من اکنون شرائط بیعت بجای آورده شمارا بپارم ان امام مظلوم
 همی خوانم فاطموی الیوم فی نصرتنا لوالیها شرف الدنیا والاخره بک امر و زبند من بید پرید و از این پس شرف
 و سعادت آخرت شمار است فانی اقیم بالله لا یقتل احد منکم فی سبیل الله مع ابن بنت رسول الله صابر و محنتها
 الا کان رفیقاً ل محمد فی علیین بخدای سو کند انکس که در رکاب خنیزاده رسول الله شهید شود در اعلی علیین
 بهشت با خاتم الانبیاء رفیق باشد چون بن سخن بگفت فی الحال عبد الله بن بشر الاسدی از جامه برخاسته گفت
 نخستین کسی که این دعوت را اجابت کند منم و این رجز بخواند قد علم القوم اذا توالکوا و اجتمع الفرسان اذا ثاقلوا
 این شجاع بطل مقابل گانف لبث عمر بن باسل چون بنی اسد این بدیدند مبارزت نمودند و از یکدیگر
 سبقت گرفتند تا نمودن مرد جنگی در هم آمدند و دست بردست دادند در ساعت طرب خدمت حسین علیه السلام
 گرفتند از انوی مرد از بنی اسد که خبر ماهیه فساد و شقاق بود سرعت کرد و خود را بشکرگاه عمر بن سعد رسانید
 و صورت حال را مکشوف داشت ابن سعد بدین توانی مرد از سران سپاه را که از رق نام داشت با چهار صد سوار بفرستاد
 تا سر راه بنی اسد بگرفتند و بنیم شب در کار فرات تلا فی فریقین دست داده کار بمنادشت کشید و حریف شد
 پیوست جیبش عظام را بک برداشت که ای از دنای بر تو از برای ما اینکار سزاوار نیست بگذار بجای
 تو کسی این شقاوت انکس بدین انحدول از قبول سرباز زد و در محاربت و ممانعت سخت با ایشان و لشکر را بطعن و ضرب
 شریک میداد چون بنی اسد اندک بودند نه روی مقاومت بنا آوردند و بطریق شدند و همان شب از بیم عمر بن سعد
 باخی بنی اسد از آن زمین و جبل که رند و جیب تمام زحمت خود را بخصم حسین علیه السلام رسانید و صورت حال را باز گفت
 فقال الحسین علیه السلام لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم واقعی پنجم بموجب مسطورات کامل التواریخ
 در این روز سنه دویست و پنجاه و دو و هجری زائد بر دویست کشتی مال التجاره داخل بغداد شد و در همین سال
 مستعین بالله عباسی را بواسطه بردند در روضه الصفاد زکریا خلع مستعین آورد که محمد بن عبد الله بن طاهر
 نیز برخلع او بکیمت گشته رسولان بمعتز فرستاده پیغام داد که من معی میکنم مستعین ترک خلافت گفته با تو بیعت
 کند مشروط بشرطیکه امارت بغداد بدستور سابق متعلق بمن باشد و مستعین بمکه رفت حج بگذازد و چون بنی
 کرده در واسطه مقیم شود الخ و در کامل التواریخ گوید که چون مستعین با معتز بیعت نمود و از او راضی بفرستاد
 حسن بن مهمل فرستادند در حالیکه اهل و عیالش همه با او بودند و برده و قضیب و خاتم که و دایع خلافت
 بود از او باز گرفتند و او را ضعیف کردند از رفتن بمکه پس او اقامت در بصره را اختیار نمود با و گفتند که ابوها
 بصره مؤثر مرض و بیمار است مستعین گفت هی او با او ترک الخلافه بصره مرض او و تراست با ترک خلافت ناانجا
 که گوید در ششم مجرم این سال زیاده از دویست کشتی داخل بغداد شد که در آنها انواع مال التجاره و کوفتند

کتابت شده است
 در کتابت
 در کتابت

او تاملوا
 اجماع نزدیک
 رسانیدن

واسطه
 نام شهر است
 معتز

باعتبار
 مستعین



بزرگوار و شریف

بزرگوار و شریف

بسیار بود و در همین سال مستعین را بواسطه بریدن مؤلف گوید که بیست خلع مستعین در واقعه هشتم
روز چهارم محرم هجرت هجرت یافت و واقعه ششمی موافق آنچه در عمده الطالب و وفیات الاعیان و در
الجنان مسطور است در روز یکشنبه ششم محرم سال چهارصد و ششم هجری وفات کرد در بغداد پس اجل شد
و عنصر لطیف محمد بن الحسین معروف بسید رضی بن الحسین نقیب علویه و شریف اشرف بغداد و در کتاب
قصص العلماء و مقام زخار و لؤلؤة و کسکول شیخ یوسف بحرینی و زهدة الجلیس نیز وفات انجنابرادر ششم محرم
نوشته اند و در وقایع الشهور و وفات ان بزرگوار را بقوله در یازدهم محرم ذکر نموده و صاحب مجالس المؤمنین در
پنجم محرم مرقوم داشته چنانکه در مجلس گذشت و بعضی در ماه صفر گفته اند بالجمله بن سید بزرگوار برادر سید
مرتضی است که وفاتش در بیست و پنجم ربیع الاول ذکر می شود و انجناب بعظمت شان و علو همت و فصاحت
زبان معروف است و نسب شریفش به شیخ واسطه منتهی می شود بحضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه بدین طریق
محمد بن حسین بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر الصادق افاضه الام سلام الله علیه در کتاب
قصص العلماء گوید که بنده او ابو الحسن و لقب او رضی و مولد او در سال سیصد و پنجاه و نه است و در فنون علوم
ماهر و سخن و جواد و شاعر بود و در ده سالگی شعر را خوب می گفت و بعضی از علماء گفته اند که او اشعر طالبین
است بلکه اشعر قریش است و سبب اینکه ان بزرگوار اشعر قریش بوده اینکه انانکه از قریش نبکو شعر می گفتند پس
نگفته اند و انانکه بسیار گفته اند نبکو نگفته اند و انجناب جمع کرده بود میان بسیار گفتن و نبکو گفتن قرآن را
در حال پیری حفظ کرده بود و هرگز از کسی هدیه و تحفه قبول نمی کرد بحدی که هدا یا هدیه بد و خود را قبول نمی کرد
و ابو اسحق ابراهیم بن هلال صلی الله علیه و آله کاتب حکایت کرد که من روزی در نزد و برایش ^{چند} نشسته بودم پس حاجب آمد
گفت سید مرتضی بر در است و اذن دخول می طلبد پس وزیر اذن داد و برای سید مرتضی تواضع کرد و او را در پیشگاه
خود نشاند و با او مکالمه کرد تا از حکایت و مهمانان و فراغت یافت پس سید مرتضی برخاست و وزیر را و راع
نمود و وزیر نیز برخاست و سید رفت پس وزیر نشست و مشغول بکتاب رقع شد پس حاجب آمد گفت سید مرتضی
اذن دخول می طلبد پس وزیر رقع را از دست انداخت و با اضطراب و وحشت از جای خود برخاست و ناگاه
سید رضی را استقبال نمود و دست او را گرفت و بر جای خود نشاند و در پیش روی او نشست با نهایت
خشوع و انکسار چون سید رضی خواست برود وزیر ناچار خانه او را مشایخت کرد و برگشت پس بوزیر گفتم که
اگر اذن باشد از شما سوال نمایم وزیر گفت گو یا سوال تو از انست که چرا سید مرتضی را پیشتر اگر امر کردم با اینکه
سید مرتضی اکبر و اعلم بود گفتم بید گفت من چیزی از سید مرتضی مشاهده کردم که باعث وثوق من گردید و تفصیلش
اینکه وقتی خواستم فلان نفر را بکنه و اب او را آورده باشم پس قرین از سید مرتضی بخاری ان ضرر بود که حصه او مقدار

در این باب
مجلسی
در بیان
و تفکیک
از این
انجمن

شازده در هم پیشد پس سید مرتضی مکرور در این باب بن رفته نوشت که از خصنه او بگن ریم یا تحفیف ریم این چیزه
بو که از سید مرتضی دیدیم و چیزه هم از سید مرتضی دیدیم و آن این است که در زمانه خدا بتعالی پس با و کرامت فرمود
من در طبقی هزار دینار گن اشنه بده و مبارکبار برای و فرسادم پس آن وجه را رد کرده و گفت که وز پر میداند که
من از هیچ کس چیزه را قبول نمیکنم پس بار دیگر انطبق را فرسادم و گفتم این وجه برای ان مولود است و خطبشمان دارد
دیدم باز پس فرساده و گفت که کورگان فانی چیزه از کسی قبول نمیکند پس من باز فرسادم و گفتم این مبلغ مالان
و نیست که قابله بوده دیدم سید باز انطبق را پس فرساده و گفت که وز پر میداند که زنان ما را از زنان بیگانه قابله
نمیشوند بلکه قابله ایشان از زنان قبیله ما است و ایشان چیزه از کسی قبول نمیکند پس من بار دیگر ان طبق را
فرسادم که این مبلغ مال طلا نیست که در خدمت شما در میخوانند پس انجمن فرمود طلب همه حاضرند هر که هر
قد و میخواهد برادر پس یکی از طلبا برخاست و یکدینار را برداشت و قد را از آن برد و آن بریده شده را برداشت
و باقی را در همان طبق بگذاشت پس سید مرتضی از او سوال کرد که چرا چنین کردی در جواب گفت که دیشب محتاج
شدم بروغن چراغ و کلید را در خزانه شما که وقف بر طلا است حاضر نبود پس از فلان بقال روغن چراغ قرض
کردم اکنون قد را از آن دینار بردم که دین خود را ادا نمایم پس طبق دینار را رد کردند و این باعث وثوق من بود
شد و سید بیون چند بجهت طالبان علم بنانهاد و از ادا العلم نام نهاد و جمیع ناچنانج طلبا برای ایشان
سهتا ساخت پس سید مرتضی بعد از واقعه اهداء و زبردنا بر او شنیدن گفتاوان طلبه حکم کرد که بعد هر طلبه
کلید برای خزینه مهیا نمایند و بدست هر طالب علم کلید دادند تا اینجا بود آنچه در قصص العلماء نگاشته شد
و موافق آنچه نقل شد در روزناات الجنات نیز مستطوره است و وفات سید مرتضی قبل از سید مرتضی واقع شد و خبر
الملك وزیر طباء الدوله بن عضد الدوله ریلیم و جمیع اعیان و اشراف و قضاة بغداد بجزاوه او حاضر شدند
و سید مرتضی از کثرت جرع و غصه نتوانست جنازه برادر را مشاهده کند لاجرم در تشییع و دفن او حاضر نشد
بلکه در حریم مطهر جدش حضرت موکاظم علیه رفت و فخر الملك وزیر بجزاوه سید مرتضی نماز خواند و در خانه
خود سید در مسجد اخبارتین بکوخ مدفون ساختند و آخر روز بود که فخر الملك بجرم رفت و سید مرتضی را از حرم
بخانه آورد و بعد از چندی جسده شریف رخصه را بکربلا حمل کردند و در نزد قبر والدش در جوار امام حسین علیه
دفن نمودند در روزناات گوید ظاهر که قبر سید مرتضی و قبر برادر و پد او در محل قبر سید ابراهیم مجابست و این
ابراهیم جد سید مرتضی و فرزند امام موکاظم علیه است و قبر سید ابراهیم مجاب در حاتم معروف و مشهور است و این
خلکان از اب الفتح بن جنی نقل کرده که سید مرتضی را بنزد این سیرافه بخوبی بردند که با و نحو تعلیم نماید و سید بد سالگی
رسیده بود پس روزی سیرافه بر عادت تمرین اطفال سید گفت انا قلنا و آیت عمر فما علامه النصب عمر که هرگاه بگویم

در این باب
مجلسی
در بیان
و تفکیک
از این
انجمن

تمرین زمر کردن و خوی
که ساختن منتخب
و فیه تمرین زمر شدن و
خادون کردن بچین



پس چون این شعر رسید و گفت اقدام عمروی سماحه خاتم فی حلم اخف فی ذکا اباس وزیر باو گفت که ابا خلیفه را تشبیه میکنی بمردم فرومایه ستمکار عرب ابوتمام چون این سخن از وی بشنید ساعتی سرفرو برد انگاه برداشت و گفت لا تکرر اضرب له من دونه مثلا سرور ذی النک والباس فالله قد ضرب لافل لنورم مثلا من المشکوه والنبر چون ابوتمام این بگفت وزیر و نمود بخلیفه و گفت هر چه میخواهد باو بده که از زیاده بر چهل روز زنده نخواهد ماند زیرا که از شدت فکر خون در چشمش ظاهر شده و هر کس چنین باشد چهل روز بیشتر زنده نماند و بنقل دیگر گفت آنچه باو وعده کرده و فاکن که نیک نای برای تو باقی نماند و این مرد پنج روز دیگر میبرد زیرا که ابوتمام اشعا عرب را مستحضر بود از آن برای خود مخرج بناف و پس از آن تعداد اخبار و احادیث را منظور داشت از آن نیز خلاصه ندهد پس شروع نمود بقرآن و قرآن را قرائت نمود تا رسید سوره نور را بهتمثال را بافت پس این فکر اخلاط او را دخی و لذا زیاده بر این زنده نخواهد ماند پس خلیفه باو گفت چه میخواهی گفت شهر موصل را طالیم پس موصل را باو داد داشت چون ابوتمام بآنصوب شتافت بر طبق گفتار وزیر پس از چهل روز و با بعد از پنج روز از دارنا پادار بداد الفرار انتقال نمود و وفات او در ذی قعدة سنه دویست و سی و یک اتفاق افتاد و پوشیده نباشد که صاحب روضات بعد از نقل این قصه گوید ثم نظرت فی صحیفه هذه الفصه بما هو حق و در وفیات الاعیان قصه ابوتمام طائے را چنین نقل نموده که او مدح نمود محمد بن عبد الملك زبارة بقصیده که از جمله اشعارش این بود

دیمه سمحه القباد سکوب متخبط بها الثری المکروب لوسعت بقعه لأعظام اخری لشیخوها المکان الجدد

پس چون قصیده را باخبر رسانید مرد فلسفی که حاضر حضر بود گفت اینخوان جوانمرد خواهد شد باو گفتند من این حکمت علیه بنک از کجا چنین حکم نمود در باره او گفت لأنی رأیت فی من الحکمة والذکا والفظنة مع لطافة الحس وجودة الخاطر ما علمت به ان النفس الروحانية تاكل جسمه كما ياكل السيف المهند غده بجمته انکه من دیدم در او احدث فکر و ذکاوت و فطانت بالطاقات حسن وجودت خاطر چیز را که بان دانستم که نفس روحانیه او میخورد جسم او را چنانکه میخورد شمشیر بران بنام خود را و قال صاحب الروضات و فی کتب الطب ان السبب فی احتراق خلط السود و قبل ان الوجه توجه الحواس الباطنة بکلیتها الى الثاقل فیما یكون النفس صدارة و سقوط تصرفات اللازمة فی توام الابدان و لا یبعد اتحاد الجهنین فی المعنی فلیلاحظ و از جمله اشعار رسید رضوی این است

عنبت علی الدنيا و قلت الیتمه اکابد لها بوسه لیس بجلی اکل شریف من علی جدوده

حرام علیه العیش غیر محلل فقال بله یابن الحین متکم بهمی عناداً منذ طفلی علی

و بعضی این اشعار را با تمام زین العابدین علیه نسبت داده اند و بعضی بپسر مرتضی نسبت داده اند و منصب نقابت علویه و امارت حج و مانند آن که از مناصب عالییه بپسر رضی بود در رجوة پدر منتقل بپسر رضی شد و بعد از او

پس این خلیفه را باو گفت

اقدام دلمه کردن منتف
سید هم النون علی الباه
بالکسر جراح منتخب
دیمه بالکسر باو زانه کتیبا
بیار و منتخب
بقع بالفتح بجاء رفتن
و بقاع بالکسر جمع بقعه
یعنی باو زمین که از
زمینهای دیگر ممتاز
باشد منتخب

پس این خلیفه را باو گفت



الطائفة بالله

باجانب سید

سید رضی منقلبت بر ترضی شد و بعد از وفات او منقلبت بر پسر سید رضی شد و او ابو احمد عدنان بن سید رضی است و روز
 سلاطین آل بویه مکرم و محترم بوده گویند روز سید رضی در مجلس قادر خلیفه عباسی نشسته بود و سید دستش
 بر پیش او باز میگرد و پیش خود را بالا میبرد و میگفت ای سید من و سابقه هم میان او و خلیفه بود چه خلیفه را اعتنا آن
 بود که سید طالب خلافت بر خلیفه سید گفت آنکس که تسمیها را تحت الخلافة گوید از پیش خود بوی خلافت
 استشمام میکند سید باینهمه گفته بل را تحت النبوة بلکه بوی نبوت از پیش خود استشمام میکند زیرا که از اولاد پیغمبر خدا
 و از جمله کرامات سید رضی است که در وقت از اوقات نماز خود را برادرش سید رضی اقتدا کرد و چون بر کوع رفتند
 سید رضی نماز شرافرادی کرد و افتاد و انقطع ساخت پس از وی سوال کردند از سبب نفراد در جواب گفت چون
 بر کوع رفتم دیدم امام که برادر من سید رضی باشد در مسئله از حوض فکر مینماید و خاطرش بدان متوجه است و در
 خون غوطه و راست پس من نماز خود را فرادی کردم و بعضی این حکایت را چنین نقل کرده اند که سید رضی را بعد از
 فراغ از نماز برادرش سید رضی گفت لا اقلد بک بعد هذا الیوم ابدًا بعد از این روز دیگر بوقاقتا نمیکند
 سید رضی از سبب این پرسید سید رضی فرمود لا و جدتک خائضًا صلوٰتک خائضًا دماء النساء یهتد
 اینکه تو را خائض یافتم در نماز که دیدم در دماء النساء غوطه و رهتی پس سید رضی انضاف داد و او را تصدیق
 نمود و بالیقین انجناب بیاد است از انجمله کتاب تشابه در قرآن و کتاب حقایق التشریل و باقی گفته است که آن کتاب
 است به نظری که دلالت میکند بر توسعه دستگاه او در علم نحو و لغت و غیر آن و کتاب تفسیر القرآن که بسیار بکوشش
 و بزرگتر از تفسیر شیخ طوسی است و کتاب مجازات آثار النبوة و کتاب تعلیق خلاف الفقهاء و کتاب تعلیق الانصاف
 که خاشیه بر انصاف ابو علی فارسی است و کتاب خصائص الائمة و کتاب فیه البلاغة که در آن خطب و مراسلات و
 کلمات امیر المؤمنین جمع کرده که بر آن شرحی نوشته اند مانند ابن هشام که شرح کبیر و صغیر بر آن نوشته و علا فیه
 کاشی شرح فارسی بر آن نوشته و ابن ابی الحدید نیز بر آن شرح نوشته اند و صاحب روضات در ضمن ترجمه فقیه
 ثقة سعید بن هبة الله بن حسن قطب الدین راوندی گویند که از جمله تصانیف انجناب کتاب منهاج البراغة شرح
 فیه البلاغة است و فی الریاض انه اول من شرح فیه البلاغة و کتب فی اثبات الاحکام و از کتاب باض العلمائنه
 نموده که قطب الدین راوندی اول کسی بود که فیه البلاغة را شرح نمود و تفسیر دلائل احکام نوشت و در خانه
 مستد و تفسیر موده اول کسی که شرح کرد فیه البلاغة را ابی الحسن محمد بن حسین بن حسن یحیی است الملقب بقطب
 الدین الکبیر و یکدیگر قصیده است از بهق و بهق ناهیه است از خراسان و حکام نشین او سیر و او است در
 روضات الجنات در ترجمه قطب الدین کبیر و مرقوم داشته که از جمله مصنفات ایشان شرح فیه البلاغة است
 که موسوم است بحدائق الحقایق و فردقائن احسن الخلائق و فرموده که ایشان این شرح را بعد از شرح قطب

باجانب سید



ششم محرر (مطلع)

۱۵۹

الدین راوندی نوشته اند و مؤید اینکه اول شرح فیح البلاغه شرح قطب الدین راوندی بوده است آنکه در کتاب مذکور
 آورده که نسخه عتیقه از شرح فیح البلاغه منسوب بیهقی یافتیم که بخط بعضی از اعظم فضلاء عصر شارح معظم نوشته
 بود قد و افق الفراغ من تصنیف الامام العالم الکامل المنیر الفاضل قطب الدین نصیر الاسلام مفتخر العلماء مرجع
 الافاضل محمد بن الحسن البکدکاهی بهیقی رحمه الله تعالی برضوانه فی اواخر الشهر الشریف شعبان سنه
 و سبعین و خمسمائة پس معلوم شد که شرح بهیقی در سنه پانصد هفتاد و شش با تمام رسیده و وفات قطب الدین
 راوندی در سال پانصد هفتاد و سه روی نمود و بنا بر این شرح راوندی در مقدمه بوده **واقعه هفتم**
 در روز جمعه ششم محرر سال هشتصد هفتاد و پنج هجری شاهزاده پابنده بیگم در شهر هرات حکم موعظه
 باسم میرزا پادگار محمد خواندند و او میرزا پادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بابا بنقر بن میرزا شاه رخ
 بن امیر تیمور کورکانی است در منظم ناصر در ذک و قایع سال هشتصد هفتاد و پنج گوید چون سال نوشت
 میرزا پادگار محمد در طوس بود عتمة او شاهزاده پابنده بیگم که در پیرن شهر هرات منزل داشت بتحریر یک بعضی از
 داخل شهر شد در جمعه ششم محرر حکم کرد خطبه باسم میرزا پادگار محمد خواندند و چون میرزا پادگار محمد بجام
 رسید استمالک نامه ها باسم اکابر و اشرف هرات فرستاد و از شمال شهر گذشت از عقب سلطان حسین میرزا
 ناکا را بمرغاب رفت و از آنجا هرات توجه نموده در شبیه هم محرر دیرای سلطنتی این شهر نزول کرد و بر سر سلطنت
 جلوس نمود و امرای از بابا بجانرا که با امیر حسن بیگ اق قوینلو قرابت داشتند و میل اقامت در خراسان نموده
 چون بامداد میرزا پادگار محمد آمده بودند همه زاد و باغات و بناهای دولتی جای داد و کمال رعایت زاد و با
 هر یک مرعی داشت و مقرر کرد در خطبه اول اسم امیر حسن بیگ را برند و بعد اسم او را و مقام اختیار ملک و
 زابدست پابنده سلطان بیگم باز گذشت و خود بعیش و شرب مدام مشغول شد لهذا نظمی در کارها حاصل
 نگردید ظلم و اغتشاش در گرفت چنانکه بسیاری از اهالی مملکت جلای وطن نمودند و داستان هرچ مرج
 در اطراف انتشار یافت سلطان حسین میرزا دانست که وقت کار است لهذا بخیبر متوجه هرات گردیده بطور
 شیخون بسرای سلطنتی این شهر ورود نمود و میرزا پادگار محمد را که خفته بود بگرفت و بعالم دیگر روانه نمود
 و مجدداً سلطان حسین میرزا بسلطنت برقرار گردید و بهنام ملکی پرداخت و در دفع اختلال امور کوشید و
 حکم کرد رعایا به هرات نادر و سال از دادن اغلب وجوه و مالیات معاف باشند هم در آن اوان سلطان
 حسین میرزا شنید که میرزا الغ بیگ ولد میرزا سلطان ابوسعید که از کابل مجید و دبلج آمده بود بابراد و خود
 سلطان محمود میرزا چندی بمحاصره بلخ اشتغال داشته بعد از آنجا بمر و ناخنه باشتعال نائوه فتنه و تعدی
 پرداخته است لهذا متوجه مر و گردید اما قبل از آنکه موکب این پادشاه بمرو رسد شاهزادگان مر بوزار حاجی

نسخه خطی
 کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران

نسخه خطی
 کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران

(مطلع)



ششم مجرم
و بعد از آنکه
بسیار از ایشان
در این شهر
بودند

مطلع شده فرار کردند و سلطان حسین میرزا آن زمان ازادر ولایت مرو قتلان نمود الخ واقعه هشتم
بموجب مسطورات نهمة الجلیس را بنزد سال هشتصد هشتاد و چهارم هجری مستجد بالله مصر متوکل علی
الله را ولیعهد خود گردانید و او برادرزاده مستجد بود مکنی ابی العز و اسم او عبد العزیز بن یعقوب است و
او بعد از غم خود مستجد بالله لباس خلافت پوشید و در شانزدهم محرم نیز او را ذکر خواهیم نمود و پوشیده نباشد
که این مستجد متوکل از قسمت دوم خلفاء عباسیه اند که در دیار مصر خلافت داشتند و عند ایشان پانز
تن و مدت خلافتشان در بیست و پنج سال و شش ماه بود و اول آنها المستنصر بالله بود و آخرها المتوکل
علی الله واقعه نهم در کتاب قایع الشهور از تاریخ ایران نقل نموده که در روز ششم محرم سال هزار و شش
هفتاد و یک شاه عباس ثانی و عبد المؤمن خان از بیک در نزد یکی هرات جنک عظیمی واقع شد و شکست شدیدی
او زیبکان وارد آمد و امیر ایشان کشته شد و جمع کثیری از ایشان کشته شدند مؤلف گوید پوشیده نماند
که صاحب قایع الشهور شاه عباس اول را اشتهاء نموده بشاه عباس ثانی چه آنکه شاه عباس ثانی ابتدای سلطنتش
در سنه هزار و پنجاه و دو بوده و محاربه عبد المؤمن خان در سنه هزار و شش با شاه عباس اول بوده و تفصیل این محاربه
در تاریخ عالم از ای عباسیه مسطور است هر که را شوق دیدن انت بانجام رجوع نماید واقعه دهم در روز
ششم محرم سال هزار و بیست و سه هجری فتحعلیشاه قاجار در ظاهر ارومیه لشکرگاه کرد و حکم داد تا محمد
قلیچان را جامعه زینبورد چنان در پوشیدند و اجر و جامکی ایشان را مقرر کردند تا مردمان بعبرت بد و بیند
گیرند و تفصیل این مجمل در مجلد قاجاریه مذکور است هر که خواهد رجوع کند و در تاریخ منظم ناصر نیز این واقعه
در این روز ذکر نموده بپایان در برهان جامع گوید زینبوره و زینبورد جنسی از اسلحه جنک و توب کوچک و جای
چون خانکی و طیفه و زائنه و مواجب جایگاه خوار و طیفه خوار از نوکر و غیره واقعه یازدهم در این روز سال
یکهزار و دویست و شصت و چهارم هجری شاهان از خوشان بیرون شده سه روز راه برد و روز نهم بلشکرگاه
حمام السلطنه پیوست بتفصیلی که در واقعه یازدهم روز پنجم اینماه سمت تحریر یافت واقعه دوازدهم
در روز ششم سنه دویست و هشتاد و چهارم هجری شاه رضوان جایگاه ناصر الدین شاه قاجار از منزل آهوان هفت
فرموده بقوشه نزول اجلال نمود در آن ایام که بغیر سفر سعادت اثر خراسان و زیارت ارض اقدس میرفت بشرح
در تاریخ منظم ناصر مسطور است واقعه سیزدهم در هی من الوقایع الایة در روز چهارشنبه ششم
اهل بیت در مجلس ضیافت حضرت عیسی علیه السلام میهمان خواهند بود لفظ خبر این است ثمر بنادی بهم
بومر الاربعاء احضر و اضیافه علیه علیه السلام فی جنه عدن بیان ماخذ این خبر در دیوانه گشت
ندیل * در ذکر وقایع روز ششم مجرم بقول بعضی از مؤرخین * واقعه اول

صبا قاضی
در این شهر
بودند



و در این روز
در این روز
در این روز

در کتاب وقایع الشهور گوید بقوله شهادت حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام در این روز بود و ما کفیت این واقعه را در شانزده ماه صفر ذکر خواهیم نمود **واقعه ی قیام** در این روز بر کربلا در ناسخ التواریخ گوید که چون عمر سعد با سپاه خویش بزمین کربلا رسید بفرمودار هارون فرمودند و در برابر حسین علیه السلام لشکرگاه ساخت و چندی هارون را فرستاد و این واقعه روز و شب ششم محرم الحرام بود آنحضرت و ما تفصیل این واقعه را در روز بیستم این ماه بشیخ کونیه هر که خواست دید **واقعه سوم** در کتاب عقاید الشیعه گوید که حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه در روز دوم یا ششم محرم در کربلا مولف گوید ظاهر است که تصحیف هشتم است یعنی در نهمه هشتم بوده است با ما ششم نوشته شده و علم الله

فصل هفتم ﴿در ذکر وفای روز هفتم محرم﴾ **واقعه اول**

برای مصباح طوسی و مصباح کفعمی و توضیح المقاصد و مساری الشیعه در این روز حقیقتا نکلم فرمود با حضرت موسی علیه السلام در کوه طور و در تقویم المحسنین و انوار نعمانیه و اختیارات نیز این واقعه را در این روز نوشته اند قال الله تعالی فی سوره النساء وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا بدانکه موسی بن عمران علیه السلام را کلام الله میگویند و این لقبی است خاص مخصوص برای اینجناب چه آنکه حق سبحانه و تعالی با او سخن میفرمود و تکلم میفرمود و در سوره بقره فرمود **تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ بَعْنِ ابْنِ جَعْفَرٍ** یعنی این جماعت پیغمبران که قصص ایشان در این سوره مذکور شد افزون دادیم برخی ایشان را بر بقیه اختصاص و زبانی فضائل بر بعضی دیگر که در فضیلت بر ایشان زیاده بودند و اگرچه در نبوت مساوی بودند پس بعضی از این پیغمبران کس بود که سخن گفت خدا با او و ظاهر آدم که بخطاب **اُسْكُنْ اَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ سَافِرَا** زگشت و موسی علیه السلام که با او فرمود **اَنَا رُبُّكَ فَاَخْلَعْ نَعْلَيْكَ** و این نهایت مراتب وحی و بود و تخصیص موسی علیه السلام بتکلم بر سایر انبیاء علیهم السلام بجهت تفضیل او است چه آنکه جمیع انبیاء بعد از موسی در احکام و اوامر و نواهی تابع تورات بودند و میان تورات و انجیل کتابی که جامع احکام و شرایع باشد نازل نگشت و زبور که بر داود فرود آمد محض مواعظ بود و اصلا ذکر احکام در آن نبود **مؤلف گوید** اگرچه تکلم با موسی در زوره طور بود اما تکلم با پیغمبرها در غرّه نور بود **فاوحی الی عبدی ما اوحی** از آن کلام که خدا با موسی گفت تمام بی اسرائیل خبر یافتند اما بر اسرار وحی بر محمد هیچ عارف کامل اطلاع نیافت شعر **بین المجتبین سر لیس پشه قول ولا ذلم الخلق بحکیمه** در خلاصه الاخبار آورده که موسی علیه السلام هفتاد هزار سخن بیواسطه در کوه طور از خالق نور شنید و اما محمد ص بر فراش عرش جلیل بر براط نور و زنده هزار کلمه بیگام و زبان از خدای حق شنید و خطاب حضرت در رسید که چهار هزار پنهان از رو چهار هزار بامت پیار و چهار هزار خواهی گو و خواهی مگو در خبر است که جبرئیل از نزد ملک جلیل چهار صد و هشتاد بار موسی آمد پیغام رسانید و چهار صد و بیست هزار مرتبه محمد ص را و اگر

و در این روز
در این روز
در این روز



و سلام ملک علام و پیام و الجلال والاكرام را آورده میصراع بین تفاوت ده از کجاست تا کجا
تحقیق فیہ تدقیق ما که خدا را جسم نمیدانیم و چون جسم ندارد او را اعضا و جوارح نیست
دست و پا در حق ما است و در حق پاکه حق الالبس لم یلد و لم یولد را اولاد حق است و والد و مولود را
است خالق چشم و گوش و زبان و دهان لازمه جنابهاست است پس تکلم خدا با موسی بن عمران و با پیغمبر آخر الزمان
بچه بخوبی بوده ممکن است بگوئیم که حق تعالی ایجاد سخن مینمود که بسمع ایشان میرسد و این منافات ندارد با آنچه
که در بعضی از تفاسیر نقل شده که چون حضرت موسی از مصد جلالندند با موسی شنید و به بلیک جواب داد
وندانست که داعی کیست گفت اسمع صوتک ولا اری مکانک فابن انت من اوان توراه بشنوم و مکان توراه
نمیدانیم ایا تو کجائی ندانم انا فوقک و معک و امامک و خلفک و اقرب الیک من نفیک من فوق توام
و با توام و در پیش و پس توام و نزد یکتر متواز نفس تو و برایت دیگر موسی علیه گفت من میدانم که این کلام
خداست چه انرا از جمیع جهات و جمیع اعضا بشنوم پس بالکلیه توجه نمود که بعد از این بچه مخاطب میشود پس
ندارید انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی در تفسیر ضافی از کاف از حضرت صادق
علیه و در علل الشرایع از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه روایت نموده که حق تعالی وحی کرد بموسی
بن عمران یا موسی اندر می لما اصطفینک لوحی و کلامی درون خلقی یا موسی ایا میدانی چرا تو را مخصوص بوحی
و سخن گفتن با تو گردانیدم میانه همه خلق خود گفت نمیدانم ای پروردگار من ندارید انا فلیت عباد
ظهر البطن فلم اجد فیهم احدا ذلک لى نفساً منک انک انا صلیت و ضعت حدک علی الثراب یا موسی علم من
بر همه خلق احاطه کرده است و در میان ایشان کسی را ندیدم که شکستگی و فروتنی و از تو بیش تر باشد نسبت
به من چه آنکه هرگاه نماز میکنی دو طرف رو خود را برخاک میکنی ای برای تواضع و اظهار فروتنی بمن و در روایت
دیگر است که چون انوحی موسی رسید بجهت افتاد و پهلوهائے رو خود را برخاک گذاشت از روئند تلل برای پروردگار
خود پس خدا وحی فرمود بوی او که بردار سر خود را یا موسی و بمال دست خود را بر موضع سجود خود و بر رو خود
بمال و بهر جا که میرسد دست تو از بدن تو که امان میدهد تو را از هر بیماری و در روایتی و غایتی و در تفاسیر
الاخبار روایت کرده که حضرت موسی علیه در مقام مناجات با حضرت اقدس اله عرض نمود که الهی بکدام خصلت از
خصال خیر منجاست رضای تو اخلاص یا فتم که مرا پیغمبر خود گردانیدی خطاب رسید یا موسی و چون که شبانه
اغنام شعبی میکردی در هنگامیکه افتاب در قلب الاسد و وسط السماء بود که غایت گرامی عالم است
و انصهر امانند تنور نافه شده در نهایت گرمی بود بزغاله از پیش تو بر مید و توازی او روان شد و منشا
بسیارے قطع کردی و رنج عظیم یافتی تا بوی رسید انگاه او را گرفته از پیش تو کردی و با و گفتی ای میکنی

کتاب تفسیر المیزان

تفسیر المیزان



﴿هَفْتُمُ مَحْرَمٌ﴾

(۱۶۳)

بچاره پیرامون خود را در فجا بپایند پس و را بملاهیست و زمره بر سر رسانند و بر او هیچ غضب نکردی فَبَرَحْنِكَ عَلَى
 خَلْقِي اصْطَفَيْتُكَ بِالْبُؤُوفِ پس بسبب رحم کردن تو بر مخلوق من ترا به پیغمبری برگزیدم و در انوار نعمانیه روانه
 کرده که انجناب گو سفندان شعبت پیمبرانند پس از گله او بزمره گرخت و بر کوه بالادف پس موسی علیه السلام تمام
 روز را در عقب و بر سر کوهها بود فلما لزمه قبله علی وجهه و مسح الزاب من فوقه پس چون او را گرفت صورت
 بوسید و خاک از سرش دور کرد و بر سبیل اعنذار با و فرمود ایها الحيوان انضبت هذا اليوم من جهة
 الطلب و ما كان المقصود منك القيمة ولكن الخوف عليك من الذاب الحيوان من امر و تورا بمشقت انداخته
 از جهت طلب و مقصود از توقیت نبود و لکن بر توان گرگان متهربیدم که ترا بر بایند پس او را برد و ش خود سوار
 کردند تا گو سفندان رسانند فلما اكمل هذا الخلق اوحى الله ان ياموسى قد صرت قابلا للرسالة فامض الى فرعون
 قل له قولا لينا لعلنا نكلمه پس چون این خلق حسن در او کامل شد خداوند تعالی با و وحی فرمود که ای موسی
 الان قابل رسالت شد پس برو بنزد فرعون و بنبره با او حرف بزن شاید متذکر شود یا تهرسد تذییل
 بدانکه از باب سحر و تواریح اختلاف کرده اند در روز تکلم نمودن حق تعالی با حضرت موسی علیه السلام و آنچه بنظر این
 احقر رسیده سه قولست (۱) هفتم محرم کما ذکرناه (۲) هفتم محرم (۳) شب نهم ماه رجب چنانکه هر یک
 باز کر ماخذ آن در مجلس بیاید آن **واقعه و قیام** نام نوشته پیغمبر صلی الله علیه و آله برای بنی خفا
 بخط امیر المؤمنین صلوات الله علیه در تاریخ گزیده در وصف زاکانیا گوید اصلشان از عرب بنی خفاجه
 منشور از رسول الله صلی الله علیه و آله دارند این سوار آن است بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من محمد
 رسول الله الى بني زاکان بعد ما اسدوا به فاني اخذ اليكم الله الذل لا اله الا هو اما بعد فانه قد انزل الي انكم
 ترجعون الى دياركم و مفاركم و منازلكم و ليس عليكم باس لقرىكم من الله و رسوله و يعفوا عن جرائمكم و عن سبائكم
 و قد اجاز الله رسول الله صلی الله علیه و آله مما اجاز به نفسه و لكم ذمة الله و ذمة رسوله و ان الله قد غفر لكم
 سبائكم و سمع شكواكم مؤمنين موقنين فلا يبطل حق من حقوقكم ما دمتم تمعون لرسول الله و عليكم غاربه
 ثلاثين ذراعاً و اربعين نفراً و انها الرسول الله ان كان مجلس باليمن بردها عليكم و بعد ذلك تجا ورون بجوار
 الله و رسوله على انفسكم و اموالكم و اولادكم و لا تعصون و لا تشجرة عليكم و تعاونوا على ما استقيم به عليه و هو
 الحق و من اطاع لهم نجح فهو نجح و من اطاع له بشر فهو شر و على المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات
 الوفا بما في هذا الكتاب و ترك لكم اوبكت و غيرهما في هذا الكتاب و شهد عمر بن الخطاب و شهد ابو بكر الصديق
 و شهد سلمان الفارسي و المغيرة بن شعبه الثقفي و جرير بن عبد الله الجعفي و عبد الله الجليلي و مالك بن عوف و
 اكتب على بن ابي طالب سبع خلون من محرم و مهر و ربا بن سواد را خبر منشور است انهي ما اردنا نقله من الكتاب

در منتخب لغات گوید
 خفاجه بالفخ قبيلة ايت
 از بنی عامر که اکثر ایشان
 را فرستند خاقان گوید
 (ع) از خفاجه سیر را هفت

در منتخب لغات گوید
 خفاجه بالفخ قبيلة ايت
 از بنی عامر که اکثر ایشان
 را فرستند خاقان گوید
 (ع) از خفاجه سیر را هفت

در منتخب لغات گوید
 خفاجه بالفخ قبيلة ايت
 از بنی عامر که اکثر ایشان
 را فرستند خاقان گوید
 (ع) از خفاجه سیر را هفت

﴿المدكور﴾



المدکور بقول مؤلف هذا الكتاب حسن محمد الحسيني الهندي الحائري المدعو بأشرف الواعظين الظاهر ان بعض
 كلمات المنشور سقيمة لكن نقلناه كما وجدناه **واقعة سب** برزاق ارشاد مفيد وناصح التواريخ ونبایع
 المودة وروضه الصفاد وروز هفتم محرم عمر بن سعد لعنه الله امام حسين عليه واصحابه را در كربلا از آب فرات
 منع کرد و در تفویم الشریعة وخرن البكاء ووسيلة النجاة وبيت الاخوان وغير اینها نیز این واقعه را در این روز
 نوشته اند و در کتاب قایع الشهور گوید و فيه اجتمعت العساكر على اسجد الله وحصر ومنع من الماء ولفظ صاحب
 نبایع این است که ومنعوه واصحابه الماء ثلثة وجزوا رأسه الشريف يوم عاشورا ودر اخبار ائمه این واقعه را در هفتم
 محرم مرقوم داشته ولفظ آن چنین است که روز نهم اینماه را ناسو غامبگویند در این روز کافران کوفه ابراهیم را
 بیت رسالت بستند انتهی کلامه و منع نمودن ابن سعد اهل بیت را از آب بعد از رسیدن نامه ابن زیاد بود بعمر بن
 سعد که در آن نامه نوشته بود حل بین الحسین واصحابه و بین الماء فلاندمهم بدن وقوامه قطرة واحدة كما صنع
 بالتقى الزكي عثمان بن عفان حائل ومانع باش حسین واصحابه ورا از آب فرات و مکن ارا که ایشان قطرة از آب
 بچشند بکفر کردار بکه با خلیفه تقی زکی عثمان بن عفان کردند و ابو مخنف لوط بن یحیی بن الارزعی که از قدما
 مورخین امامیه است وجمع کثیر از علماء رجال به تشیع وی تصریح نموده اند چنانکه در نامه دانشوران ناصر
 کفنه و بی شکفت از علامه مجلسی رضوان الله علیه است که با کمال تعجب و نهایت فضل و پرورد مقدّمه بخار در
 سلك علمای عامه تعداد فرموده بالجمله ابو مخنف گوید که ابن زیاد لعنه الله باین سعد نوشت فاذا قرأت کتابی فامره
 ان ينزل على حكي فان اطاع والا امنعه من شرب الماء فانه حلاله على اليهود والنصارى وحرّمه عليه وعلى اهليته
 وصاحب ناصح التواريخ این واقعه را چنین مرقوم داشته که چون عمر بن سعد از مقاتل حسین علیه کراهتی بکمال آت
 انخضر ترا اگهی فرساده که اگر مسئلت مرا اجابت میفرمائی صواب است که ساعتی با هم بنشینم و در اصلاح این امر
 سخن برانیم حسین علیه فرمود رو باشد پس شبانگاه در کنار فرات بساطی بگستر دند و مجلس از فضول پرا
 و هر دو تن نشین ساختند و فراوان سخن کردند خول بن یزید اصبحی که خاصه با حسین علیه نشد بد معاوان میکرد
 چون این بدید مکوبه بدین شرح باین زیاد نگاشت اما بعد ایها الأمير عمر بن سعد بخرج کل ليلة و یبسط باطلا
 ویدعو الحسین ویتحد ثان حتی یمضی من الليل شطره وقد ادرکته علی الحسین الرحمة والرافة فامر ان ينزل عن
 حکمک و یصیر الحکم لى وانا الکفیل امره نوشت که ای امیر همانا پس بعد هر شب از لشکرگاه خود بیرون میشود و
 در کنار فرات بساطی میگستراند و حسین را میخواند و از هر در سخن میکنند تا شطره از شب سپری میشود و او را
 با حسین جزان در یافت و رحمت ندیدم فرمان کن تا اینچند مدت از گردن فرو بند و زمان کار را بدست من نهاد
 نامن این خدمت را بجاتم رسانم و کار حسین را کفایت کن چون ابن زیاد کتاب خول را قرائت کرد از عمر سعد بازو

منع من شرب الماء ولفظ صاحب
 نبایع این است که ومنعوه واصحابه الماء ثلثة وجزوا رأسه الشريف يوم عاشورا ودر اخبار ائمه این واقعه را در هفتم
 محرم مرقوم داشته ولفظ آن چنین است که روز نهم اینماه را ناسو غامبگویند در این روز کافران کوفه ابراهیم را
 بیت رسالت بستند انتهی کلامه و منع نمودن ابن سعد اهل بیت را از آب بعد از رسیدن نامه ابن زیاد بود بعمر بن

نیز در تفویم الشریعة وخرن البكاء ووسيلة النجاة وبيت الاخوان وغير اینها نیز این واقعه را در این روز
 نوشته اند و در کتاب قایع الشهور گوید و فيه اجتمعت العساكر على اسجد الله وحصر ومنع من الماء ولفظ صاحب
 نبایع این است که ومنعوه واصحابه الماء ثلثة وجزوا رأسه الشريف يوم عاشورا ودر اخبار ائمه این واقعه را در هفتم
 محرم مرقوم داشته ولفظ آن چنین است که روز نهم اینماه را ناسو غامبگویند در این روز کافران کوفه ابراهیم را
 بیت رسالت بستند انتهی کلامه و منع نمودن ابن سعد اهل بیت را از آب بعد از رسیدن نامه ابن زیاد بود بعمر بن

مفسرین و مفسرین
در کتابهای مختلف

دارد و بدینگونه رقم کرد اما بعد باین سعد قد بلغنی انک تخرج فی کل لیلۃ و تبسط باطا ندعوا الحسین و
تحدث معه حتی یبغی من اللیل شطره فاذا قرأت کتابه فامر ان یزل علی حکمی الی اخر ما قرأی پس سعد بمن
خبر رسید که تو هر شب از لشکرگاه خویش بیرون میشوی و بساطی میکش ترا و حسین را میخواهی و طریق محاور
و مسامحه بسیار بدینا می آید و شب میکند در همان ایام پس سعد چون کتاب را قرائت کردی حسین را مامور کن
که پذیرای من گردد اگر اطاعت کرد بنکوباشد و اگر نه ابرازوی باز گیر و در میان او و فرات خاخر و
خائل باش که من ابراز بود و نصاریه حلال کردم و بر حسین و اهلبیت او حرام نمودم مؤلف گوید
ببینید که هوای ریاست و خرد بینی این چیست و آنچه اندازه مغرور کرده و این بدین بجهت از خدا پیغمبر شده
علاوه بر اینکه با امام علیه السلام مخاربه میکند با خدام معارضه مینماید و در احکام دینیه و نواهی شرعیه با
خدا و رسول مقابله و مخاربه میکند و خود را صاحب حلال و حرام قرار میدهد بالجمله چون عمر بن سعد نامه
این زیاده را قرائت نمود در ساعت عمر بن حجاج را با پانصد سوار بر شریعه بگماشت و خالو ابی الحسین و اصحابه
و بین الماء ان یسقوا منه قطرة و خائل شد بن حسین علیه و اصحاب و و بین اب و فرغان کرد که انجناب و
اصحابش از برداشتن اب مانع و دفع باشند و راه بر شریعه ننگ اند شیخ شری علیه الرحمه گوید که بعد
نیم فرسخ طول شریعه را سواره و نیزه دار احاطه کردند و این سر و ز قبل از شهادت آنحضرت بود و فاضل
در بند رضوان الله علیه در اسرار الشهادة گوید در اهننگام که حضرت ابوالفضل علیه السلام رفتند و فرات ده
هزار سوار بر شریعه موكل بودند و لفظ او این است که و سار العباس علیه السلام حجة آة الشریعة و از او نه
عشرة الاف فارس مؤلف گوید و از آنچه که ذکر از مناسب دیدیم در این مقام چیزیست که پسند محدثان
الحاج سید اسمعیل قوام الواعظین طهرانی در مجلد اول ذخرة المعاد خود ذکر نموده در مجلس هجدهم بعد از ذکر
ایه قال مؤمنی هذا من عمل الشیطان گوید و از اعمال منسوب به شیطان زلف گذاشتن است و این عمل را بردن است
عمر بن سعد اجرا نمود و در روز عاشورا در اهننگام که موكلین اب فرات باین سعد گفتند که شعار و نشانه برای
ما قرار بده که مردم بشناسند و بدانند که ما موكل اب فرات شدیم این سعد ایشان را امتیاز داد و گفت قد و مؤ
از دم گوش بکن اید و قد و از پشت سر بلند شود که این علامت شما باشد که در هر جا شما را بشناسند و نیز گوید
در طریقه شرع رسیده است که با همه سرا باید تراشید یا هیچ نباید تراشید اعراب سر نمیشدند گیسو میکشاندند
رسول خدا صلی الله علیه و آله در ایام حج سر نمیشد و کمر منسوخ و متروک گردید و الان هم بعضی اعراب گیسو
بالجمله شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد گوید و نادى عبد الله بن حصین الازدی باعلى صوته یا حسین الا
نظر الى الماء کانه کید السماء والله لا ینذوقون منه قطرة واحدة حتی تموتوا عطشا عبد الله حصین از دم

مفسرین و مفسرین
در کتابهای مختلف



در کاف از حضرت ابی عبد الله علیه و آله روایت کرده که فرمودم درم چون صبح میشد در دعای خود میگفت اللهم اِنِّ اعُوْذُ بِكَ مِنْ دُرُكِ الشَّوْكِ وَمِنْ شِمَانَةِ الْاَعْدَاءِ وَعَلَى بْنِ اِبْرَاهِيمَ قُمِّيْ وَرَتِّبِيْ خُودَا واورده که از حضرت ابوبکر پرسیدند بعد از عافیت و خلاصه از بلا ای شئی کان اشد علیک مما مر علیک کدام یک از واردات و بلائی که بر تو گذشت صعب تر آمد فرمود شمانه الاعداء و در تفسیر صاف از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که

ان الله تبارك وتعالى ابتلا ابيوب بلاد زنب فصر حتى عثر وان الانبياء لا يصبرون على النسيب خدای متعال ابوبکر را بدو نگاه مبتلا گردانید پس آنحضرت در همه آن بلائیات صبر نمود تا بروی تعب و سر زدنش نمودند و انبیاء بر سر زدن و شمانت دشمن صبر و تحمل نمینمایند و هم در بسیار از اخبار وارد شده است که وجودات مقدسه سرائه هدی علیهم صلوات الله با آنکه معدن صبر و منبع کرم بودند بر شمانت دشمن صبر نمیکردند و در حق شامت نفرین می نمودند و از خدای قهار برای آنها طلب عذاب می نمودند چنانکه شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد فرموده که چون عبد الله حصین بجهت منعی اب شمانت نمود و از رو تعبیر النخاع بانجناب گفت حضرت در حق او نفرین کرد و فرمود اللهم اقلله عطشا ولا تغفر له ابدا ای پروردگار من عبد الله بن حصین را بکشد در خالی که تشنه باشد و او را هرگز نیامرز و حصین مسلم گوید سو کند با خدا اینکه جزا خدا نیست بعد از واقعه کربلا عبد الله حصین را دیدم که از تاب تشنگی فریاد العطش میزد و اب حاضر میکردند چند آنکه میتوانست شکم خود را ناگلوگاه از آب پر میکرد نگاه آنچه اشامید بود قی می کرد و همچنان تشنه بود و فریاد میزد العطش العطش و دیگر باره میاشامید و قی می کرد بدینگونه کار داشت ناگاه هیکه بمرد الا لنته

الله على القوم (شیخ عبد الحسین اعلم علیه الرحمة گوید) - الظالمین

الله اكبر يا لها من وقعة	ذاب لها الاضاء في حرقاتها	باب و غیر آیه امیر اظامیا	منعنه حرب من و در و فراها
حتى قضى عطشا قتل اراذل	تتحرق الثفنات دم صفاتها	بنکی السماء دما علیه و لهنها	اروته قبل القتل من قتلها
يا ليت شعرا ما اعذارهم الي	وشیخ صانع بن العرفد رحمه الله گوید	الرفقاء في ابناهم و بناتها	
اما مركبة الجن والانس والتما	روح الفلا و الطير و البر والبحر	له القبة البيضاء بالطف لم تزل	بطوفها خزانة ملكه غر

بالضم بید ایشانها
و بزرگان و مشاهیر
جمع اغیر



﴿هفتم حجر﴾

﴿١٦٧﴾

قصه حبیب الله و حبیب
شماره ١٦٧

صدور
عن المادى بعد
جمع

وفیه رسول الله قال قوله والله الشاع على الحوض غد	صحیح صریح لبس ذلکم نکر وفاطمة ماء البحار طاهر	أقبل ظمنا حین بکر بلا فیا لک مقنولا بکنة السماء	وفي کل عضو من انا مله حجر فغیر وجهه لارض بالدم حجر
ملابنه الحرج من الدما	﴿و الله من قال﴾	﴿و الله من قال﴾	وهن غداة الحشر من خضر
أرفع الرأس الکرم علی لقنا	وهذه الی حین قد اغنا الکفر وبمع شر الملاء عدا وکفه	بمن عطا یا جوا نعامه حجر	
ویقتل ظمنا کبیئا وجد	﴿وقیل ایضاً فی عطشه﴾	﴿وقیل ایضاً فی عطشه﴾	نبی له الأقبال والخر والقر
بابه الأما المظلم بکر بلا	بدعوا ولبس قول محیب بشکو الظماء والماء منقز	بابه الحبیب الی النبی محمد باکر بلا ایفک بقتل جحرة	ومحمد عند الاله حبیب سبط المظهر ان ذال حبیب
بابه الوحید ماله من راحم	لما قضت انصا واصبوا لطفی علیه بالطفوف مجدا	لطفی علیه بالطفوف مجدا لطفی علیه بالطفوف مجدا	تسفی علیه شمائل وجوب والماء بصد منه الوحش ربانا
لطفی علیه ودرعه صلوة	لطفی علیه ودرعه منسوب فقران تلطف بینهم عطشا	لطفی علیه ودرعه منسوب فقران تلطف بینهم عطشا	لطفی علیه ودرعه منسوب فقران تلطف بینهم عطشا
ویل لفرات بار الله غامر	وردد واره بالرغم طمانا لم یطفح غلیل السبط بارد	وردد واره بالرغم طمانا لم یطفح غلیل السبط بارد	وردد واره بالرغم طمانا لم یطفح غلیل السبط بارد
﴿و لیغم ما قیل﴾			
وردد الحسین الی العراق ظنهم	ترکوا التفاق ذال عراق کله نباها نیک القلوب القایه	ولقد دعوه للعنا فاجاهم ما ذاق طعم فراقه حقه قضی	ورداهم لهذا فردا داعیه مطشا وغسل بالیاء لقایه
﴿وقیل بالفارسیه﴾			
آمد در زمین بلا شاه انر	بر خون بتلا خسار کم میمان دانه میانه ممان و میمان	از آب هم مضایقه کردند کویتا از آب هم مضایقه کردند کویتا	
و میمان عبد الجواد	﴿خوش داشتند حرم میمان کربلا ان﴾	﴿خوش داشتند حرم میمان کربلا ان﴾	جوخا سانی کویتا
بانه صفت اب جبار و ایضا به مهر لبس که حین تشنه بود سیر و خسر طبرستان عظم	رها بوزاب در دزدان افرا بود بهر خسر بغیر افرا مرغ دسکینه می در افرا	سیراب ز تو عالم و اند کار تو طفلا بجه تشنه و کرد کوفه از تو جز امضا کردند اب	جان را د تشنه خیر جان پر ایضا اب و انکلف یکدیگر افرا بهر جفا جان علی اصغر افرا
محر شد از تشنه غسل	﴿و الله من قال﴾	﴿و الله من قال﴾	از آب ید نفس علی اکبر افرا
ای اشک ماتم بر رخ امت گر از آب تو بنشد کوفه شد کرد تمام جهانبه پیش	و از طفل خون تو سلام رخ اورد اب فنه اسلام را بجو در پرده کمر تو شد بر سر	دینار تو زند کرد و خوشه گشته ای یافنه ز تیغ تو دین نبی علو اما نمورده سلام را رفو	ای یافنه ز تیغ تو دین نبی علو اما نمورده سلام را رفو چو گشت غایت تو ز خیر دگلو
﴿واقعه چهارم﴾			
بنابر مخطوطات روضه الشهداء در این روز حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه برادر خود جناب الفضل را بطلب اب فرساد بجانب فرات و مکشوف باز کرد روضه الشهداء مؤلف کمال الدین ملا حسین واعظ کاشف است			

﴿که بنا بر﴾



که بنابر تحقیق عالم خیر میرزا عبد الله اصفهانی در ریاض العلماء و میرزا محمد باقر خونساری در روضات الجنات
از کلمین علماء اقامه و دارای اکثر علوم بوده و این نخستین کتابی است که بلغت فارسی در مقتل سید الشهداء
صلوات الله علیه در سنه هشتصد و چهل و هفت تألیف شده و ذکرین بدین سبب موسوم بر روضه خوان گشته
و علماء و ارباب مقاتل مثل صاحب منتخب ناسخ التواریخ و ریاض الشهداء و ریاض الاخوان و مقام و غیرهم از وی
نقل کرده اند بالجمله در انکتاب گوید که چون تشکی بر ملازمان سید الشهداء علیه السلام غلبه کرد برادر خود عیسی
بن علی را با سه سوار و بیست پیاده بطلب اب فرساده و عباس علیه با عمر بن حجاج بخاریه کرد و غالب آمد مشکهارا
بر از اب کردند و بشکرگاه خود بردند و بعد از ذکر این واقعه در کتاب مذکور نوشته که شبی دیگر امام حسین علیه
کبر از عمر بن سعد فرساده که میخواهم امشب با من ملاقات کنی و بعد از آن وقایع شب و روز هفتم محرم را
ذکر نموده پس از کلام او مستفاد شد که اب آوردن حضرت ابی الفضل در روز هفتم محرم بوده و در کتاب وقایع
الشهور و بدایع الکلام نیز این واقعه را در این روز ذکر نموده اند و برخی این واقعه را در روز هشتم نوشته اند چنانکه در
مجلس نیاید انشاء الله **واقع پنجم** برایت امان طوسی ده روز و شب هفتم محرم سال شصت و هفتم هجری
ابراهیم بن مالک اشتر بامارت ده هزار نفر از عساکر عراق از کوفه بیرون رفت برای دفع عبد الله بن زیاد
و علامه مجلسی در بحار الانوار و جلاء العیون و سپهر دینا و غیره نیز بیرون رفتن ابراهیم را از کوفه در هفتم محرم
سال شصت و هفت ذکر نموده و این شهر در کامل التواریخ این واقعه را در روز بیست و دو پیرزی الحجه سال
شصت و هشتم هجری نوشته و در کتاب وقایع الآبام و الاشراف و الاعوام و نفس المومنین در این روز نوشته
و در نظم ناصر در عشر آخر الحجه سال شصت و شش ذکر نموده و تفصیل این واقعه بطور تلخیص و تلخیص از کتاب
امان طوسی ده و بحار الانوار بدینوال است که چون مختار بن ابی عیبه ثقفی در ایام سنه شصت و شش هجری در
کوفه خروج کرد و بر قتل و غارت قاتلان فرزند عمر بن احمد مختار و نویدید که گراوه متکاث در آن اوان عبد
الله بن مطیع از جانب عبد الله بن زبیر در کوفه و الی و حاکم بود پس مختار و اولاد بر قتال ابن مطیع پرداخت و در اول ملاقات
او را با اصحابش مغلوب نموده و بهریمت گداشتند و از کوفه بیرون رفتند و مختار در کوفه ماند تا محرم سال
و هفت و چون از زودل خود را بکشتن دشمنان خدا حاصل نمود و بمنشاه مقصود خود نائل گشت فرمودم بنویس
اعظم من یحب الله بن زیاد باقی نماند مرا غرضه ام و مقصود بزرگتر از کشتن پسر زیاد پس غارم شد که لشکر بجانب
آن لعین نفرستد و آن کافر ملحد در آن ایام در سرزمین جریه بود پس جناب ابراهیم بن مالک اشتر را پیش خود
طلبید و او را امر نمود که آماده جنگ پسر زیاد گردد و بجهت کشتن آن بد بینا بیرون رود و ابراهیم را بر لشکر
ظفر اثر امیر کرد و باینده و انجناب در روز و شب هفتم محرم از سال شصت و هفتم هجری با ده هزار نفر از قبیلہ مذحج

در این کتاب
فصلی در
توضیح
این واقعه
در کتاب
اب

و این
در این
کتاب
فصلی
در
توضیح
این
واقعه
در
کتاب
اب

﴿ هَفْتِ حَجَرَةٍ ﴾

﴿ (۱۶۹) ﴾

من قیل ان بنی اسرائیل
در روز قیامت با
سبع حجری که در
کف ایشان است
مبارک گردانند

بنی اسد و هزار از بنی تمیم و همدان و هزار و پانصد نفر از قبائل مدینه و هزار و پانصد کس از کند و وسیع و دوفزار
از قبیلہ حمرا از کوفہ بیرون رفت و قال بعضهم کان بنی الاسیر فی اربعۃ الاف من القبائل و ثمانینۃ الاف من الحمر
و بعضی گفته اند که لشکر ابراهیم چهار هزار نفر از قبائل مد کوره و هشت هزار نفر از قبیلہ حمرا بودند و بر وایت
دیگر چنانکه ذکر نموده اند انجناب ذکر نمودیم انجناب باده هزار سوار از کوفہ بیرون رفت و مختار بزرگوار و را
مشایع میکرد و میگفت اللهم انصر من صبر و اخذ من كفر و من عصى و فجر و بايع و غدر و عالا و تجبر فصا
الى سقر لا نبی و لا نذر و قال العذاب لا کبر خدا و ندا بار می کن کسرا که در راه رضایه تود رجاء صبر نماید
و خوار و ذلیل نما کسرا که بر تو و رسول تو کافر شده و غاصه گردیده است و انواع فحش و فجور را بعمل آورده و بیعت نموده
و راه مکر و چیله پیچوده است و در روز زمین تکبر و تجبر نموده و آتش سقر بر جان خود خورده و مسکن ساخته و کسی از این
کافران را بر صفحه روزگار باقی و زنده مگرداند و ایشان را بکش تا اینکه عذاب در ناله بزرگ را بچشند فقال له ابراهیم
ارکب رحمت الله جناب ابراهیم بآن بزرگوار گفت که سوار بر اسب خود باش خدا می تو را رحمت کند فقال اية لا احتسب
الاجر في خطاي معك و احب ان تغفر قدامي في نصر ال محمد مختار فرمود در کامها خود که در مشایع تو میدارد
از خدا طلب اجر و ثواب میکنم و دوست دارم که قدمهای من در نصرت ال محمد صلی الله علیه و آله غبار الود باشد پس جناب
ابراهیم را و داع نمود و بسو کوفه برگشت و ابراهیم بار جز خوانی روانه شد و این آیات را در مقام رجح میخواند

انا و حق المرسلات عرفا	حقا و حق العاصفات عصفافا	لنفعن من بغانا عافا	حتى يوم الفوم منا خفافا
و حقا الهم لا نمل الرضا	حتى نلا في بعد صف صفا	و بعد الف قاسطين الفافا	نكفهمم لك الهياج كفافا

یعنی بحق ملائک رحمت که در پی از آسمان خداوند نازل میشوند و با آنکه بحق باد هائے تند که باشند و سختی شوند
که هر آینه ما با خدا شدیدا و گرفتار نیستیم خواهیم گرفت کسان را که در خصوص طار صد جنک و ستم باشند تا آنکه گروه
ستمکاران و قوم فاجر از آنک ملال و غبار و اندوه کلال برد هائے پر کینه ایشان بنشینند و جامه ذلت و هلاکت
در بر و درش خود بپوشند بجهت فرو رفتن طالع ایشان و هجوم آوردن بر لشکر و جمعیت نامعوا ایشان
بر وجهیکه زنک ملال از بسیار هجوم آوردی خود برد هائے ماننشینند تا آنکه ملاقات کنیم بصف لشکر اشرار بعد
از ملاقات و برهم زدن صف دیگران کفار و با شمشیر ابدار با هزار قاسطین کافرین بعد از هزار دیگر از ایشان
ملاقات و مقابلت بنماییم و صفهای آن روبرو صفهای ابراکند خواهیم کرد و شکست خواهیم داد در هنگام کارزار
بشکست نمایان پس آن بزرگوار از کوفه رفته تا اینکه بمذائن رسید و در آنجا نزول اجلال فرمود و حکم نمود که باج و
خراج آن زمین را جمع نمایند چون تمام خراج را جمع نموده بنزد انجناب واردند در میان لشکر بقانون عدالت
نمود پس از آنجا کوچ کرده طی منازل و قطع مراحل نموده تا اینکه در کنار فرخا در که در میان موصل و اربل واقع بود

من قیل ان بنی اسرائیل
در روز قیامت با
سبع حجری که در
کف ایشان است
مبارک گردانند



نزول اجلال فرمود و از آنجا بموصل چهار فرسخ مسافت داشت و در آنوقت پسر پادشاه در موصل بود و چون از
 قدم مہمت لزوم جناب برہم اگاہ یافت آن منبع کفر و عناد و معدن فتنہ و فساد با کمال نخوت و غرور باہشتنا
 و سر ہزار نامہ از موصل بہرین آمد تا اینکہ در نزدیکی لشکر حضرت اترعراق فرود شد و لشکر گاہ ساخت تا اینجا
 بود آنچه مقصود داشتیم از نگاشتن این واقعہ و تبیین آن در ضمن کشتن ابن زیاد بھلاکت رسید آن سر
 منشأ فساد در روز دہم اینماہ مذکور خواہد شد انشاء اللہ **واقعہ ششم** در این روز شاہ شہید انا
 محمد شاہ قاجار متولد شد چنانکہ در منظم ناصر در ذکر وقایع سال ہزار و یکصد و پنجاہ و پنج ہجری گوید ہم
 این سال در ہفتم محرم حضرت شاہ شہید سید اقا محمد شاہ بن نواب محمد حسن خان بن فتح علی خان قاجار در استر آباد
 در خانہ سید مفید استر آبادی متولد شد و بعضی تولد نواب معظم لہ زاد شب جمعہ یا نزد ہم ماہ شعبان سال قبل
 نوشتہ اند ولی قول اول اقوی و اصح است **واقعہ ہفتم** در روز ہفتم محرم سال ہزار و دو ہشت و ہشتاد
 و چہار ہجری شاہ مغفور ناصر الدین شاہ قاجار امیر آباد و امنر لگاہ موکب ہمایون گردانید در آن آہام کہ بجز
 حادث اترخاٹان و زبارٹ ارض قدس ہرقت بشر چیکہ در منظم ناصر مذکور است **واقعہ ہشتم**
 و ہی من الوقایع الایمہ در روز پنجشنبہ ہفتم محرم ہشتیان در زہد درخت طوبی ہمان خاتم پیغمبران خواہند
 بود و لفظ خبر اینست ثریا دہم یوم الخمیس حضرت اصفیائہ محمد تحت شجرہ طوبی و بیان ماخذ این خبر در دو ماہنامہ گذر

در تاریخ سنہ ملوک
 الارض اورڈ کہ
 نوروز سال صد
 چهل و سیم ہجری مؤثر
 بود باروز پنجشنبہ
 ہفتم محرم سنہ

نذیر در ذکر وقایع روز ہفتم محرم بقول بعضی زموہرین **واقعہ اول**
 بہرین آمدن حضرت یونس علیہ السلام از شکم ماہی و نجات یافتن انجناب زانندہ در باب قول صاحب اخبار اللہ و
 عجائب المخلوقات و اما جمہور موہرین این واقعہ در نہام محرم ذکر نمودہ اند و ما نیز در آن روز بدکران خواہیم پرداخت
واقعہ دوم بقول در شب این روز حضرت سید الشہداء صلوات اللہ علیہ با عمر بن سعد ملاقات نمود و بر او ایما
 حجت فرمود کہ فی وقایع الشہور و تفصیل این واقعہ در روز ہشتم اینماہ در سلاک تبیین انظام خواہد یافت
واقعہ سیم در کتاب وقایع الشہور گوید کہ از مسطورات ناسخ التواریخ ظاہر میشود کہ در شب ہفتم محرم حبیب
 بن مظاهر رضوان اللہ علیہ رفت میان قبیلہ خود و ایشان را دعوت کرد بوی نصرت و یاری حضرت سید الشہداء
 صلوات اللہ علیہ و برخی این واقعہ را در شب ہشتم محرم نوشتہ اند و ما تفصیل از آن در واقعہ چہارم روز ششم
 اینماہ ذکر نمودیم **واقعہ چہارم** از کلام صاحب کتاب نور البین مستفاد میشود کہ شہادت حضرت ابوالفضل
 علیہ السلام شب قبل از شہادت امام در روز ہفتم محرم واقع شد چنانکہ در کتاب مذکور بعد از ذکر شہادت
 حضرت ابوالفضل و بہرین آمدن از خیمہ ہما و کریمہ و نوحد کردن اہل بزان حضرت گوید رکان اللیل قداتی
 فباتوا لک للیلۃ و ہم یسبحون اللہ تعالیٰ و یحمدونہ علی ما حل بہم و شب و شب ناسو غاٹ منوبید و گا

در تاریخ سنہ
 ہفتم محرم سنہ



پس نیت نظر کن هنگامیکه نامه من بپرسد هر قدر که استطاعت و توانائی داری مکن از که حفر چاه کنند
 و دست بآب بیاورند و کار را با ایشان سخت بگیر و مکن از که قطره آب بچشند و در باره ایشان چنان کن که ایشان
 در باره مرد بنکوکا عثمان بن عفان نمودند فعند هاضق عمر بن سعد علیهم غایه الضیق چون عمر بن
 سعد نمک و براقرائت نمود کار را با ایشان و اصحاب کرام او بسیار سخت گرفت و در تشدید امر مزید افتاد
 نمود و در باب منع آب حکم را بپسداد **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** **واقعه سیم در کتاب وقایع**
التهویر از ابصار العین نقل نموده که در روز هشتم محرم حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه برادر خود
 جناب ابی الفضل را با بیست نفر سوار و بیست نفر پیاده بپوشش فرستاد پس ایشان گماشتگان فراوان
 دور کردند و آب نوشیدند و مشکها را پر کرده بجانب خیمه گاه برگشتند و در روضه الشهداء و بدایع الکلام
 این واقعه را در هفتم این ماه نوشته اند چنانکه در مجلس ذکر نمودیم و بعضی در شب ناسو غا و برخی در شب غاشو
 گفته اند و بر وجهیکه صاحب تاریخ التواریخ مرقوم داشته مستفاد میشود که آب آوردن حضرت ابی الفضل در
 شب ناسو غا بوده است و العلم عند الله و تفصیل این واقعه در بحار الانوار بدین مضمون است که لما اشد العطر
 بالحسین علیه السلام دعا باخیه العباس فضم اليه ثلاثين فارسا وعشرين را حلا و بعث معه عشرين قرية فاقبل
 في خوف الليل حتى دنا من الفرات چون تشکی بر امام حسین علیه و اهل بیت انحضرت سخت شد برادر گرامی خود
 جناب عباس را طلبید سی نفر سوار و بیست نفر پیاده بان بزرگوار منضم و همراه نموده بفرات فرستاد که قد
 آب بیاورند و بیست مشک با ایشان فرستاد پس ایشان در میان شب بپوشش فرات روانه شدند چون
 بنهر نزدیک شدند عمر بن حجاج که موکل بود بر آب فریاد کرد من آنم کیستید شما هلال بن نافع بجلی فرمود این عم
 لك جئت اشرب من هذا الماء پس عمر توهتم امد ام از این آب بپاشام عمر گفت اشرب هنیئا بپاشام گواریا
 بر تو قال هلال و بكت كيف زافر في ان اشرب والحسين بن علي ومن معه يموتون عطشا هلال فرمود وای بر تو چو
 امر میکنی مرا بپاشام اب و حال آنکه حسین بن علی و اهل بیت کرام از تشکی میبردند عمر گفت صبر و لكن امرنا بامر
 لا بد ان نأشي اليه راست گفتی و لكن ما ما موشد ايم بامر که باید از اباخر برسانیم پس هلال اصحاب خود را صدا
 زد که داخل مشعر شوید و مشکها را پر کنید چون ایشان داخل مشعر شدند عمر بن حجاج بازان خود را امر نمود که
 ننگ آورند اصحاب انحضرت آب بردارند پس در میان ایشان جنگ نمایان و مقاتله شد بد و واقع گردید جماعتی از
 اصحاب انجناب با آن گروه اشرا و شغول کار را رگشتند و گروه دیگر از ایشان مشکها را از آب پر کردند و چون هم
 مشکها را پر نمودند بپوشه ها روانه شدند و انملا عین بجای خود برگشتند و اسبی با اصحاب انحضرت رسید
 الحسين عليه و من كان معه ولد لك يعني العباس السقا پس چون بخیه ها رسیدند حضرت امام حسین علیه و

ابن الفضل بن العباس

مکالمه با خیمه گاه



(هشتم مجرم)

(۱۷۳)

اهايكه خدمت انحضرت بودند ازان اب اشاميدند و ازان جهت جناب عباس را بقا ملقب نمودند **واقعه چهارم** در كتاب قايع الشهور و وقايع الایام تبرزني از مصائب ابرار نقل نموده اند که در شب هشتم محرم حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه با عمر بن سعد ملاقات نمود و بر او تمام حجت فرمود و بعضی این تلاقع را در شب هفتم نوشته اند چنانچه در مجلس گذشت و از مسطورات روضه الشهداء و تفویض الشریعه و وقايع الایام نجف آبادی مستفاد میشود که این تلاقع در شب نهم محرم اتفاق افتاده هم محتمل است که این تلاقع مکرر و نموده باشد و تفصیل آن در مجاد الانوار بدینوال است که **ثم ارسل الحسين عليه السلام الى عمر بن سعد بان اكلمك فالفني الليلة بين عسكره وعسكرك** حضرت حسين عليه السلام فرستاد نزد عمر بن سعد و بر او يك مقام عمر بن كعب انصاري را اتفاق داشت که شبانگاه بين العسكرين ميبايد که مرا ملاقات نماي فخرج اليه ابن سعد في عشرين و خرج اليه الحسين عليه السلام في مثل ذلك چون شب فرا رسيد عمر بن سعد بايست تن از معسكر بيرون آمد و حضرت نیز بايست نفر از خيام حرم بيرون خراميد چون نزديك بيكد يگر رسيدند حضرت امر فرمود اصحاب عقب روند و خود با عباس و علي اكبر پيش رفتند و او نیز همراهان را دور كرد و با پسرش هضو بکلام باقی ماند فقال له الحسين و بك يا بن سعد اما شقي الله الذابله معادك انقائلي وانا ابن من علمت پس حضرت فرمود وای بر تو ای پسر سعد ابا نمیر من از خداوند يكد باز گشت تو بودي اوست ابا با من مقاتله و جدال ميكني و ميدي که من فرزند كيستم ذر هو لا وكن معي فانه اقرب لك الى الله بكن اراين عتبا را و با من باش که این موجب قرب و شرف تو است نزد خدا عمر گفت اخاف ان هدم داره ميترسم که خانه مرا ویران کنند حضرت فرمود انا ابنيها لك من خانه تو را بنا ميكنم باز گفت اخاف ان تؤخذ ضيعتي بهم دارم که ضياع و عقار را بستانند حضرت فرمود انا اخلف عليك خير امنها من مالي بالحجاز من از مال خویش که در حجاز دارم ترا بهتر عوض دهم و بقاء منتخب فرمود انا اعطيتك من مالي البغيغه وهي عين عظيمه بارض الحجاز و كان مغوبه اعطاه في ثمنها الف الف دينار من الذهب فلم يبعه اباها من از مال خود چشمه بغيغه را بتو ميدهم و انچشمه عظيمي بود در حجاز که مغوبه از اهواز هزار شرف ميبرد حضرت نفر و خند و در سخن البكاء و تحفه الحسينت نیز هيمن طور نقل کرده اند که مغوبه هزار هزار شرفي طلا در قيمت آن داده بود و در هيج الاخران آورده که مغوبه و را هزار شرف ميبرد (مؤلف گويد) خملت که در هيج لفظ هزار از قلم افتاده باشد باره در بحار گويد فقال له عبا فَاخافُ عَلَيْهِمْ گفت بر عيال خود از پسران ياد ميترسم در اهنگام حضرت خاموش شده باز گشت و هي فرمود مَا لَكَ ذَبَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلًا وَلَا غَفَرَ لَكَ يَوْمَ حَشْرِكَ قَوْلَ اللَّهِ إِنِّي لَا رَجُوانَ لَنَا كُلُّ مَنْ بَرَّ الْإِيرَاقَ إِلَّا بِسِرِّ خَدَايَ تَوَرَّادَ فِرَاشٍ بَرُودِي بَكَشَدَ و در حضرت تو را بنام زرد سوگند بخدا ا امید دارم که از گندم عراف سیر نخوردی و عمر از رو اسهرا گفت في الشعيير كه نايه عن البئر اكر كند

(نباشد)

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

ملاك امام حسين
عجل الله فرجه



عبدالکامر
برای سید

بالفتح والضم
سجده ملک کفار
ترسا ز رخه
شهرها
منتخب

هزار و پنجاه
و پنجاه
و پنجاه

نباشد در جوین کفایت است و هیچ گوید از معجزات آن بزرگوار است که او را از راه غارض شد که نان کند
و هر ما را نتوانست نماید تا بدو را اصل گیرد **مؤلف گوید** که در روز عاشورا نیز چنین تفرین کرد
و حق آن لعین در موقع مبارزت علی اکبر علیه السلام و فرمود **وَسَاطَ اللَّهُ عَلَيْكَ مِنْ يَدِي بِحُكِّكَ بَعْدَ عَلِيٍّ فَرَاشِكَ**
و سبط بن جوزی در تذکره الخواص کتبت نلاحظه انحضرت را با ابن سعد چنین مرقوم داشته که چون انجناب
در خلوتگاه باور رسید ابن سعد آغاز سخن نمود و گفت چه چیز تو را بدین جانب جبر آورد فرمود و رسول را
اهل کوفه و خواهند که و پناه دهند ایشان در طلب شریعت و طریقت ابن سعد گفت اکنون دانستید که اهل
کوفه عهد بشکنند و همینها بخاصیت تو در هم بستند **فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ خَادَعَنَا فِي اللَّهِ اخْدَعْنَا كَيْفَ**
دَرَاهُ حَقٌّ بَا مَا خَدَعْنَا نَكْبَرُ بِذِي خَدَعَهُ او پیشوای چه بصورت ظاهر طریقت حق میطلبید ابن سعد گفت
اکنون که کار بدین صورت برآمد چه عیبی و چه رای ناری فیهود دعوی آر جمع فاقیم بمکه او المدینه و از هب
ال بعضی لشعور فاقیم به بعضی اهله دست باز دار باز من نامراجعت کنم در مکه اقامت نمایم و اگر نه در مدینه
ساکن شوم یا بخرم از شعور روم و مانند مردمان دیگر روزگار سپرم سبط بن جوزی گوید و اینکه در بعضی از
کتب حدیث کرده اند که حضرت حسین علیه السلام با ابن سعد فرمود **وَعُوذُكَ آمَنِي إِلَى الْمَدِينَةِ أَوْ إِلَى يَدِي فَأَرْجُ يَدِي فِي يَدِهِ**
مرا و اگر از یار نامدینه روم یا بدمشق شوم و دست در دست بریدم این سخن از در رکب گران است چه عقیقه
سمعان گوید که صحبت الحسن بن المدینه الی العراق لم ازل معهما ان قتل والله ما سمعت قال ذلك من در
خدمت حسین علیه السلام بودم از آن روز که از مدینه بیرون شد تا گاهی که در عراق شهید گشت هرگز چنین سخن از
نشنیدم **مؤلف گوید** علاوه بر اینکه خاصه و عامه این سخن را تکنیب نمود و اند و از مفتريات شمرده اند از
خصایص حسین علیه السلام یکی این است که واجب نبود بر انحضرت نفی از طایفه رفاان خود و لا رفربود بر انجناب تمکین
بر سلطان جور عهد خویش چنانچه بر سایر ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین واجب لازم بود مگر حضرت حجه
عجل الله له الفرج و حضرت سید الشهداء سلام الله علیه بیعت نکردند با یزید و نه با معاویه چنانچه در قضیه
مضاحه دارد که چون حضرت حسن صلوات الله علیه با معاویه صلح نمود و بیعت کرد انلعین از حضرت حسین علیه
نیز طلب بیعت نمود حضرت حسن سلام الله علیه فرمود **لَا تُكْرِمُهُ فَإِنَّهُ لَا يُبَاعُ أَبَدًا أَوْ يُقْتَلُ وَلَنْ يُقْتَلَ حَتَّى يُقْتَلَ**
أَهْلُ بَيْتِهِ وَلَنْ يُقْتَلَ أَهْلُ بَيْتِهِ حَتَّى يُقْتَلَ أَهْلُ الشَّامِ و انحضرت خود در مجلس لید فرمود **أَيُّهَا الْأَمِيرُ**
إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَتَحْتَمِلُ الْمَلَأُ نَدَاءَ وَبِنَافِخِ اللَّهِ وَبِنَاخِمِ اللَّهِ وَبِزَيْدِ رَجُلٍ فَاسْتَوْشَارُ
الْخَيْرِ فَإِنَّ النَّفْسَ الْحَرَمَةَ مُعَلَّنٌ بِالْفُسُوقِ وَمِثْلُ لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ و در جواب محمد بن الحنفیه نیز فرمود **يَا أَخِي وَاللَّهِ**
لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى لَمَا بَايَعْتُ بِزَيْدٍ مَعُوءِيَّةٍ وَدُرُقَبِ كَرْبَلَا انحضرت تمثیل جیت

(هشتم مجرم)

(۱۷۵)

ایات * سَامُضَىٰ مَا بِالْمَوْتِ غَارٍ عَلَى الْفَنَىٰ * إِذَا مَا نَوَىٰ حَقًّا وَجَاهِدَ مُسْلِمًا وَفَرَمُودَ فَإِنَّهُ لَا أَرَى الْمَوْتَ
إِلَّا سَعَادَةً وَالْجَهَنَّمَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا * بِرَةِ الْمَوْتِ أَحْلَىٰ مِنْ رُكُوبِ نَبْتَةٍ * وَلَا يَغْنَدُ لِيْلَتَا قِصَارِ
عَدِيلًا * وَتَسْتَعْدُّ بِالْعَذَابِ فِيمَا يُفِيدُ * نَزَاهَتُهُ عَنْ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا * وَشَمْنُ هَمِّهِ نَفْسًا فِي
رَأْسِ حَضْرَتِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ سَنَاخَةٌ بُوْدُ جَانِحَةٍ عَمْرٍ سَعْدٍ وَرَعَصُ نَاسُوعَا كَفَتْ لَا يَسْتَسْلِمُ وَاللَّهُ حُسَيْنٌ وَأَنَّ
نَفْسَ سَيِّدِ لِبَائِنِ جَنَّتِهِ وَچون نامه ابن زیاد را بخدمت آنحضرت فرستاد فرمود لا والله وضعت بدنه و بدنه را
و در روز عاشورا چون قبرش بر اشعث گفت مانند ما نقول ولكن انزل على حكم بني عمك فانهم لم يتركوا
ما تحب فرمود لا والله لا اعطيك بيدى اعطاء الذل ولا افر فرار العبيد وايضا فرمود الا وان الدعوى ابن
الدعوى قد ركب بين اثنين بين السلة والذلة وههنا ما اخذ الدنبة **واقعة نجى فاضل ماهر**
حاج ملا علی تبریزی خطاباً در مجلد دوم وقایع الايام از وسيله التجاه حاج ملا محمد حسين طهرانی نقل نموده
که عمر بن سعد لعین بعد از ملاقات حضرت حسين صلوات الله علیه بين العسكرين در روز چهارشنبه هشتم
محرم مكنو بجديد الله بيد بن نوشت ومفيد عليه الرحمه در ارشاد فرموده که عمر بن سعد بدین شرح باین زیاد
نکاشت اما بعد فان الله قد اطفى الناره وجمع الكلمه واصلاح امر الامه هذا حسين قد اعطاه عهداً
ان يرجع الى المكان الذي هو منه الى ابيس الى ثغر من الثغور فيكون رجلاً من المسلمين له ما لهم وعليه ما عليهم
اوپا الى امير المؤمنين يزيد فيضع يده في يده فبره فيما بينه وبينه رايه وفي ذلك لك رضا وللامه صلاح يعني
خداوند نهران فتنه را منطفي ساخت وكلمه مختلف را مجتمع كرد وامر امت را بصلاح آورد اينك حسين است
بامن عهد استوار فرمود كه مرا جعت كند بدان بلد كه از انجا برون شد و با ثغري از ثغور سفر نمايد و مانند
از مسلمين زيستن فرمايد و در سوزان با يكين مسلم مانند باشد و اگر نه بنزد امير المؤمنين يزيد رود و
در دست او هدايا و چهره فرمايد و اين جمله صلاح امت و موجب رضا و خشنودت **مؤلف گويد** اتفاقاً
نگاشته شد كه حسين عليه السلام همگاه فرمود كه بنزد يزيد بروم و دست بدست او بدم پس ابن سعد اين كلمه را از جانب
حسين عليه السلام در مكنوب خود افزود نا جانب ابن زياد را در اجابت مسئلت لبي العريكه دارد و بر واپس ارشاد
اين مكنوب را ابن زياد قرائت كرد گفت هذا كتاب ناصح مشفق على قوميه اين مكنوب ناصح مهربانه است بر قوم خود
چون شمر بن ذي الجوشن عليه اللعنه ابن بشير برخاست و گفت انقبل هذا منه وقد نزل بارضك والحبسك
والله لئن رعل من بلادك ولم يضع يده في يدك ليكون اولي بالقوة ولنكون اولي بالضعف والعجز فلا نعطيهم
المنزله فانهم من الوهن وليكن لبتل على حكمك هو وصحابه فان عاقبت فانك اولي بالعفو و ان عفوت كان ذلك
لك ايا ميسير يريه از ابن سعد اين كلام را و حال آنكه حسين عليه السلام در زمين تونز و لكرده و در كار قوامده است

بفتح ملام و
دلتك و ستو امد
از كس تخم
بفتح ملام و
دلتك و ستو امد
از كس تخم
بفتح ملام و
دلتك و ستو امد
از كس تخم

بفتح ملام و
دلتك و ستو امد
از كس تخم
بفتح ملام و
دلتك و ستو امد
از كس تخم
بفتح ملام و
دلتك و ستو امد
از كس تخم

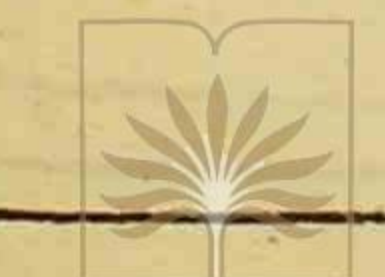


یعنی سپردن دستگیر تو شد است سو کند با خدای اگر از بلاد تو کوچ دهد از آن پیش که دست در دست تو دهد روز
بروز شوکت و قدرت او بفرزاید و ساعت ناساعت ضعف و عجز تو فروزید و کبر عطا مکن بوی این منزلت را که عظیم
و هنی است برای سلطنت و باید که حسین و اصحاب و فرمان تو را گردن دهند انگاه اگر خواهی عقوبت کنی و اگر نه
معفو داری این زیاده را بیا سختم گفت سخن آن است که تو بر آستین گفنی و رای آن است که تو زدی هم اکنون با پیا
خوبش بشناب و کتاب مرا بر بن سعد برسان و او را بگو تا بر حسین علیه سخت بگیرد چند که بر فرمان من گردن دهند
اگر فرمان پذیرد او را سالما بسوزن فرسند و اگر سر از فرمان بر نافت با او قتال نماید اگر این جمله را این سعد بر
ذمت گرفت او را اطاعت کن و اگر کار بمساحه مما طله گن است گردن نشاز بن و سرش را بمن فرست و امیر جیش تو باش
و عمر بن سعد را بدینگونه مسوور کرد که اے لم ابعثک الی الحسین لیکف عنه و لا لیطاوله و لا لقمیه لسلامة البقا
و لا لیخذ عنه و لا لیکون له عینک شافعا ای سپر سعد من تو را بسو حسین علیه نفر سادم که از جنگ با وجود
دارم کنی و کار ببطاول کشی و نوید سلامتی و بقائش داده عذر را و بجوئے و از او نزد من شفاعت نمائے انظر فان
زل الحسین و اصحابه علی حکمی و استسلموا فابعث بهم الی سلیمان و ان ابوا فاذبحهم الیهم حتی تقتلهم و تمثل
بهم فانهم لیدلک مستحقون و ان قتل الحسین فاطی الخیل صدرد و ظهرهم فانه عان ظلم و کسرت اذ
ان هذا بضرب بعد الموت شتبا و لکن علی قول قد قلته لو قد قلته لفعلت هذا بیه ای سپر سعد نگران باش
اگر حسین و اصحاب و حکم مرا گردن دهند انچه را سالما نزد من فرست و اگر امتناع کنند با ایشان مقاتله و محاربة نما
نامه اظهار با نیغ بکن و آنی و مشله کنی چه ایشان سزاوار اینگونه کفرند و چون حسین علیه سلام را مقبول ساخته
البشر بر پیکر او اسب بتازد چنانکه سینه و پشت او خورده شود و پیک میدانم که این بعد از قتل از آری رسانند و لکن چون
بر زبان من رفته است که اگر او را یکشم اسب بر کشته او میرانم این حکم باید بنفاز شود اکنون ای سپر سعد اگر انچه گفتم پذیر
تو را جزای شنوند پذیرند خواهم داد و اگر سر بر نافت علی ما را دست باز دارد و از لشکر ما بر کار باش و کار را با شمرن در
الجوش بکن و اگر کشته خویش را با و کفند ام الا لکنه الله علی القوم الظالمین **واقعه ششم** در این روز سنه
شصت و چهل و هفت متولد شد سید علی فرزندان چند سید بن طاووس قدس سره چنانکه والد بزرگوارش در وقیفه
شصت و یکسال از عمر شریفش گذر شده بود و در ضمن و ضایای خود بعد از ذکر تاریخ فرزند و الا مقامش سید محمد زده فرمود
و سپرد بگرم علی که خدای عز و جل و برامشرف فرماید بطول مدت و کرامت خود را تحفه او قرار دهد داخل در سال
از عمر گشته و تولد و بعد از گذشتن دو ثانیه و شانزده دقیقه از روز جمعه هشتم محرم سال شصت و چهل و هفت
در نجف اشرف بوده و این در پیر و دبعه و امانت من هستند نزد خدای عز و جل و من این دور را بخدا سپرده و تسلیم
و واگذار کرده ام **الخ واقعه هفتم** کشته شدن حاتم الدین منجم در شب پنجشنبه هشتم محرم سال شصت و

برای این که
نامش حسین
باشد

در تاریخ
سنة ملوک الارض و
که نوروز سال
هفتاد و هشت هجری
موافق بود و در
شبهه ششم ما حرم

مختار
نامش
باشد



(هشتمین مجلد)

(۱۷۷)

در این امر بنحو آنکه بنصیرالدین رجوع نمود و خواجه را جواب فرمود که ذکر بابی پیغمبر و پیغمبر معصوم علیه السلام را بقتل آوردند

شصت هجری و مختصر این واقع برنجی که در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است آنکه چون هلاکو خان باشاره
خواجه نصیرالدین طوسی بر قتل مستعصم که آخرین خلیفه بنی العباس است فرمان داد و این اثنا حسام الدین بن
که در باطن از هلاکو خان بنی العباس بود این خبر شنید برضی پادشاه رسانید که اگر خلیفه کشته گردد عالم سپاه و ناز
و امارات و علامات قیامت مشاهده رود و از این نوع کلمات هیبت آمیز چندان گفت که ایلخان متوهم شده
در این امر بنحو آنکه بنصیرالدین رجوع نمود و خواجه را جواب فرمود که ذکر بابی پیغمبر و پیغمبر معصوم علیه السلام را بقتل آوردند
هیچیک از این حالات بظهور نیامد اگر حسام الدین میگوید که این احوال بر قتل بنی العباس مترتب میشود و قبول
نیست زیرا که چند تن از ایشان را فدائیان اسمعیلیه و غیرهم کشته و فلک دوار و روزگار را پایدار همچنان
برقرار بود نه آفتاب منکسف شد و نه قمر مخمس و ایلخان از حسام الدین مجاکا خواست و آن به عقل خون گرفته
از غایت تعصب مجلگه را داد و انگاه ایلخان باشاره خواجه نصیرالدین طوسی بر قتل خلیفه جازم شد و این وقت
ظایفه معروفه شدند که چون حسام الدین اندوه نموده احتیاط آنست که شمشیر تبر را بخون خلیفه رنگین
و بیکار و از پای بند و ندان معنی مؤثر افتاد بتعلیم خواجه امر فرمود تا او را در نمد پیچیدند بشوید و آنکه نمد
مال اندام اعضا و اجزاء خلیفه را بشوید و بچکان ساخنند که از حرکت بپشاد و پسران مستعصم را با جمیع
عباس که در الجماعه از ایشان حساب بود از میان برگرفته بملکه عذاب فحکد فرساده و در شب پنجشنبه هشتم محرم سنه
ستین و ستائنه حسام الدین بن فیم را بجمعه مجلگه که در بغداد داده که اگر خلیفه را بکشد عالم سپاه گردد و بقتل
آوردند **واقعه هشتم** موافق مسطورات تاریخ الخلفای سوطی و هیوة الجوان و مبره در روز هشتم
محرم سال شصت و یک هجری مردم قاهره با حاکم بامر الله مقتضی بیعت کردند و در زمره الجلیس این
بیعت را در روز دهم و یقوله در روز نهم محرم فرموده اند و در منظم ناصر در او اخر ماه ذی الحجه نگاشته و
روز شراعتین نموده در ذکر وقایع سال شصت و یک هجری گوید که در او اخر ذی الحجه این سال ملک ظاهر
بپسر سلطان مصر نجاشی منعقد کرده شخصی از اولاد بنی عباس موسوم باحمد را که در سال قبل بصره آمده بود
بعد از ثبوت نسب و نجاشی بر داشت و با او بیعت کرد بعضی گفته اند که احمد مشا و ابی احمد بن حسن بن ابی بکر
بن الامیر ابی علی القتی بن الامیر حسن بن الراشد بن المسترشد بن المستظهر است و برخی او را احمد بن ابی بکر علی بن ابی
بکر احمد بن الامام المسترشد الفضل بن المستظهر نوشته اند و مکشوف باد احمد مذکور که ملقب بود بحاکم باخره
خلیفه دویم است از قیامت و در خلفای عباسیه که در مصر سلطنت داشتند و ایشان پانزده تن بشمار رفته اند
و مدت سلطنت ایشان دو بیست و پنج سال بود چنانکه سابقا در واقعه نهم روز سیم این ماه مذکور شد
و در زمره الجلیس آورده که چون فرقه ثار مستوله شدند بر بغداد حاکم بامر الله مخفی شد و اخفا و در بغداد

(بطل)

در این امر بنحو آنکه بنصیرالدین رجوع نمود و خواجه را جواب فرمود که ذکر بابی پیغمبر و پیغمبر معصوم علیه السلام را بقتل آوردند

بضم الفاف و ثلثه
الباء الموحدة کذا
تاریخ الخلفاء
سنه



در ظاهر
و ظاهر
نظام

بطول انجامید ناسه ششصد پنجاه و هفت هجری پس در ایام آن سال با جماعتی که با او همراه بودند از بغداد بیرون
رفته متوجه شام گردیدند تا آنجا که کوید خبر او رسید بملك ظاهر سلطان مصر پس با استدعای او متوجه ديار مصر
گردیدند در روز بیست و هفتم ربيع الاول از سنه ششصد و شصت بقاهره رسید چون ملك ظاهر او را ملاقات
نمود در مقام تعظیم و اکرام او برآمد و ما محتاج او را مرتب گردانید و چون روز دهم ماه محرم و بقوله روز نهم
انماه شد سلطان با تمام امرا و اعیان مملکت با او بیعت نمودند و او را بجایفنی برداشتند و در روز جمعه زندان
محرم بنام او خطبه خواندند پس سلطان او را بلاد و جیوش مملکت را با و تفویض نمود و حکم چهل سال و چهار ماه
و چند روز برخلافت باقی بود **و افعی** بر طبق سقورات تاریخ گزیده مؤلف حمد الله مستوفی
فرزین در روز ششم محرم سنه ششصد و شصت و پنج هجری به نجم الدین عبدالغفار شافعی عالم فانی از و جو خور
غار ساخت و بعالم آخرت پرداخت در فصل هفتم از باب ششم کتاب مذکور در ذکر قبائل قزوین و بزرگان
ایشان گوید که اصل قبائل انجا بیشتر از عربست بوقت آنکه مؤین بوقایار و قزوین را ساخت و شهر بزرگ گشت
بحکم خلفا بعضی از مردم عرب را با نولایت نقل کردند و جمعی خود رغبت نمودند پس از نسل ایشان هر قوم قبیله گشت
و بعضی از قبائل در اصل از شهر شاپور بوده اند و بعضی آنکه چون یکی از شهر بر تیره و جائی میرسد نسل او را بد
باز خوانند اند قبیله گشته پس ترجمه احوال بعضی از قبائل را بوجه اجمال ذکر نموده تا آنجا که در وصف قبیله
عقاربان گوید که ایشان در اول مردی صالح و متدین بودند و از ایشان است امام سجاد اسد الامه نجم
الدین عبدالغفار صاحب الحوائی و رحمه الله علیه او در علم فقه مذاهب امام شافعی باقیصه الغایه و الامکان گو
و انقومید و منسوب گشتند و از او مفتخر گشتند و فانی او در ثامن محرم سنه خمس و شصت و ستمائة اتفاق افتاد و اکنون
فرزندان او ائمه قزوینند **و افعی** بنا بر آنچه در کتاب روایات الجنات مسطور است در روز یکشنبه
هشتم محرم سال ششصد و شصت و ششم هجری محمد بن محمد بن مالک اندلسی نحوی معروف بابن ناظم در شام
بمرض قولنج وفات کرد و در فوت او مردم اظهار تأسف و اندوه نمودند در کتاب مذکور گوید کان اقاما
ذکرا فمما حاد الخاطر اماما في النحو والمعاني والبيان والبدیع والعروض والمنطق جهدا مشاركة في الفقه والاصول
اخذ عن والده ووقع بينه وبينه من بعلبك فقر عليه جماعة منهم بدر الدين بن زيد فلما مات والده
طلب اليه دمشق وولي وطفه والده وتصدى للأشغال والتصنيف وله من التصانيف شرح الفقه والده وشرح
كافيه وشرح لاميه وتكملة شرح الشهاب لم تيمه وكتاب لمصباح في اختصار المفاتيح في المعاني وغيره مما عدله
في الروضات من التصانيف **و افعی** در روز ششم محرم سنه ششصد و ستمائة و ستمائة هجری کتب
میرزا شاه رخ بن امیر تیمور گورکان از ظاهر سلیمان حرکت کرد بجانب قلعه البخی در کتاب منظم ناصر و ذکر وقایع

وفات ابن ناظم
از نجیب



(هشتم مجرم)

(۱۷۹)

از کتاب تاریخ
میرزا شاه خورشید

در روزهای
تاریخ

سال هشتصد سی و دوم هجری گوید که در اوایل محرم این سال میرزا شاه خورشید که اسکندر بن قرا یوسف بنام
طغیانرا گنایشه و سلطانیه را مستخر نموده است لهذا لشکر که جرار تهمین نموده در پنجم ماه رجب از هرات بعسفر
از ریایجان حرکت کرد و در درگاهها دکان و حکمرانان و لایات بارد و پادشاه پیوستند و روز بیست و یکم
رمضان موبک شاه خورشید بجوای سلطانیه نزول کرد و پیش از وصول اردو میرزا شاه خورشید اسکندر قلعه
سلطانیه را گنایشه گریخته بود لهذا پادشاه رمضان را ندان مقام سپهر رسانید بعد از ماه مبارک به تبریز
آمد و از تبریز به سراسر شاف در این ناحیه قشبن ثلاثه کرده روز هفدهم ذیحجه در ظاهر سراسر جنگ گرفت
و در روز نهم قتل بختی اشغال داشت اخرا الامر عساکر شاه خورشید غلبه نموده اسکندر بگریخت و میرزا محمد
جوکی اسکندر و سپاه او را تعاقب کرده تا اردن الروم و صحرائی موش تسلط پادشاه را ظاهر ساخت و در
موضع دیگر انکاب گوید که در روز هشتم محرم سنه هشتصد و سی و سه از هجرت موبک میرزا شاه خورشید از ظاهر
سراسر حرکت کرد بطرف قلعه النجفی و چون بقلعه النجفی رسید ملازمان میرزا اسکندر ریشکشی و هدا بنا
بمضو میرزا شاه خورشید آوردند و از اینجا که قلعه النجفی حصانی داشت میرزا شاه خورشید بهین قدر از بستگان میرزا
اسکندر راضی شد که براه مخالفت رفتند و با فدا ملک بن سلیم پیش آمدند **واقعه سی و نهم** در این روز
هشتصد سی و چهار هجری میرزا شاه خورشید بن امیر تیمور گورکان و در دود نمود بهرات در منظم ناصر در ذکر وقایع
هشتصد سی و سه گوید در این سال موبک شاه خورشید بطرف قشلاق غراباغ انماض کرد و در روز نهم ماه
صفر آنجمل رسید و امیر ابوسعید بن قرا یوسف در اینجا بخدمت میرزا شاه خورشید مستعد گردید و میرزا شاه خورشید
در غراباغ ازان گذر و ایند و حکومت تمام مملکت از ریایجان تا امیر ابوسعید بن قرا یوسف داد و روز نهم
از غراباغ ازان حرکت کرده هفتم ماه رمضان سلطانیه نزول نمود و در مشوال بقصد معاودت بهرات انماض
کرده روز هشتم محرم سال هشتصد سی و چهار هجری بهرات و در دود نمود **واقعه سی و دهم** در این روز سال
هزار و یکصد و چهل و یک هجری محمد رشید عثمانی از اسلامبول حرکت کرد بجانب صفهان بعنوان سفارت و
تفصیل این اجمال در کتابی که سابقا مذکور شد بدینمقال است که بموجب معاهده منعقد تا بین شرف افغان
و سلطان عثمانی که ایلی طرفین در مملکت جانبین بخوبی پذیرفته خواهد شد محمد رشید قاضی حلب از طرف سلطان
عثمانی بسفارت ابران ماموشده در هشتم محرم سال مذکور از اسلامبول حرکت کرد و با صفهان آمد و در صفهان
این ایلی بخوبی پذیرفته نشد و اشرف غدر سخت کرده بود که روز و در ایلی با صفهان رها از خانه بیرون
خلاصه ایلی مزبور زیاده از نوزده روز در صفهان نمانده معاودت کرد و از آنطرف دولت عثمانی نیز محمد
خان شیرازیه که از جانب شرف افغان بد با عثمانی رفته بود به اعثان نمود و ابراهیم پاشای صدک اعظم عثمانی

(در روز و در)



در روز پانجمی کمال تجمل را با و نشان داد و محمد خان را بسیار خفیف کرد آنچ **واقع چهارم**
 در روز هشتم محرم سال هزار و یکصد و چهل و پنجم هجری در هنگامی که رضا قلخان شاملو ایلی ایران با ابراهیم
 پاشای افاد صد اعظم دولت عثمانی در اسلالمبول مشغول مذاکره بود خبر رسید که شاه طهماسب ثانی
 صفی قلخان از اماموفخ تبریز کرده و او بجواله تبریز رسید بمجراستماع اینخبر ایلی ایران مجوس شد و روز هجدهم
 محرم ابراهیم پاشا بطرف ایران حرکت کرد و طایفه بنجره و سایر دشنه های قشون عثمانی صف ارائه کرده
 و منتظر بیرون آمدن سلطان احمد خان سیم بودند که بیرون آمدن آن بد همد دروانه شوند و منتظر شدند
 سلطان بیرون نیامد پس ابراهیم پاشا و داماد بقصر سلطنتی رفته سلطانرا غضا بیرون آوردند و این تعلل
 سلطانرا بفال نامیهون گرفتند و در همین ایام بتواتر خبر باسلامبول رسید که عساکر ایران همدان و تبریز گرفتار
 و از تصرف قشون عثمانی منزع ساخته اند و شاه طهماسب بلاد مزبوره را متصرف شده است تا اینجا بود آنچه
 مقصود داشتیم از ذکر اینواقعه و هر که تفصیل آنرا زاند بر این خواهد رجوع نماید بکتاب منظم ناصری

در برهان
 جامع گویند نشان
 چون جان در ترک
 بمنه عدل چنانکه
 شان لشکر و غیره
 در برهان
 جامع گویند نشان
 چون جان در ترک
 بمنه عدل چنانکه
 شان لشکر و غیره

واقع پانزدهم در این روز سال هزار و دویست و چهل و شش هجری لشکر شاهزاده حسام السلطنه
 که چهارده هزار تن بشمار میرفتند با سپاه محمد حسین میرزا پسر شاهزاده محمد علی میرزا که از جانب فتحعلیشاه قاجار
 بحکومت کرمانشاه منصوب بود در بیرون خرم آباد نلاقه نمودند و ناز و ناره حرب فیما بین قشون اشغال یافت
 و شرح اینواقعه را صاحب نسخ التواریخ بروجه مستوفی ذکر نموده هر که خواهد رجوع نماید **واقع شانزدهم**
 در این روز سال هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری شاه مخفون ناصر الدین شاه قاجار شهر دامغان را
 منزله گاه موکب هما یون گردانید در آن ایام که بعزم سفر سعادت اثر خراسان و زیارت ارض قدس میرفت بشرح
 که در منظم ناصری مستطورات **واقع هفدهم** هی من الوقایع الالهیه در روز جمعه هشتم محرم سالکان
 جنان مهمان پروردگار عالمیان خواهند بود اگر چه مردمان همیشه منتعم بنعم خداوند رحمن هستند ولی در این
 روز خصوصیت دیگر دارد که مؤمنان را بخوان احسان ملک متان دعوت خواهند نمود و این آخر ایام ضیافت
 است که بشتیان را نهایت شرافت است و لفظ خبر این است **قرینادری** بهمیم یوم الجمعة احضر و اضیافه رب العالمین
 فیضیه هم رضاه فذلک قوله تعالی و رضوان من الله اکبر و بیان ما خدا بخبر در و در این ماه گذشت

در برهان
 جامع گویند نشان
 چون جان در ترک
 بمنه عدل چنانکه
 شان لشکر و غیره

ند پیل **در وقایع روز هشتم محرم بقول بعضی از مؤرخین** **واقع اول**
 موافق روایات اکثر عامه در این روز حضرت امام حسین علیه و در و فرمود بکربلا کاف الصواعق و نور الانصار و
 بنایع الموده و فصول الممه و در اینجا را انوار و جلاء العیون نیز اینقول را ذکر نموده مؤلف گوید محتمل است که
 لفظ ثانی اشتباه شده باشد شام چنانکه در بعضی از نسخ هوف نیز یوم الثامن دارد و لفظ ثانی قریب الاستبانه

(فصل في حرمه)

(١٨١)

بأمن والعلامة عند الله وما كُفِّت ودورنا حضرت را بکربلا در دو ماه روجه منوفه ذکر نمود واقعه دوم
 در اخبار ازان گوید که در روز هفتم اینماه اهلبیت رسالت را کافران کوفه و شام در کربلا محاصره کردند و شیخ
 شری علیه الرحمه در ذکر روز هفتم محرم گوید امر محاصره امر و سخت شد و بسیار کار بر امام علیه السلام تنگ شده
 و اما اکثر از باب سیر و تاریخ واقعه محاصره را در نهم محرم نوشته اند و ما نیز در آن روز بتفصیل آن خواهیم پرداخت
واقعه سیم شیخ شری علیه الرحمه در مجلس هشتم از مجالس خود در ذکر روز هفتم محرم گوید که از روز
 محرم الی اليوم صبح و عصر لشکر آمدند و مثل دیشب با امر و زاین زیاد نامه نوشت بعمر بن سعد که انی لمر اجعل لک
 عذرا فی کثرة الخبل و الرجال الخ و ما شرح این نامه را در روز هشتم اینماه نگاشتم **تکمیل** و اما املاهی بنحنا
 الصدوق و رضوان الله علیه يوم الجمعة لثمان خلون من المحرم من سنة ثمان و تسعين و ثلثمائة ما هذه الفاطمه
 حدثننا ابی رة قال حدثننا سعد بن عبد الله قال حدثننا احمد بن عبد الله البرقي عن ابيه عن محمد بن خالد عن ابی
 النخعي و هب بن وهب عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه عن ام سلمة رضى الله عنها انها اصبت يوما بنكى فقبل لها ما لك
 فقال لقد قتل ابني الحسين عليه و ما رایت رسول الله صلى الله عليه و اله منذ مات الا اللبلة فقلت بای انك
 و انی ما الی اراك شاجبا فقال لم ازل منذ اللبلة احفر قبر الحسين عليه و قبور اصحابه و قال رضى الله عنه حدثننا محمد بن
 الحسن بن احمد بن الوليد قال حدثننا محمد بن الحسين بن ابی الخطاب عن ابن مزاحم عن عمر بن سعد عن عمر بن ثابت عن
 جبيب بن ابی ثابت عن ام سلمة زوجة النبی ص قالت ما سمعت نوحا یحیی من قبض النبی ص الا اللبلة و لا اذ انی الا
 و قد اصبت بایة قالت و جائت الجنیة منهم تقول لا یاعین فاضلی یجهد فینسکی علی الشهداء بعد
 علی و هبط نورهم المسابا الی متجبر فی ملک عبد و قال رضى الله عنه حدثننا ابی رة قال حدثننا جبيب بن الحسين
 الثعلبی قال حدثننا عباد بن یعقوب عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام قال کان النبی ص فی بیت امرأه فقال
 لها لا بدخل علی احد فجاء الحسين علیه و هو طفل فاما ملک معه شاة و دخل علی النبی ص فدخلت ام سلمة
 علی اثره فاذا الحسين علیه علی صدره و اذا النبی ص بکی و اذا فی بیه شیء یقلبه فقال النبی ص ان هذا جبرئیل
 یخبر فی ان هذا مقبول و هذه الثریة الی یقتل علیها فضعیه عندک فاذا صار ثم ما فقد قتل جیب ففعلت ام
 سلمة با رسول الله سل الله ان یدفع ذلك عنه قال قد فعلت فاحی الله عز و جل الی ان له درجة لا ینالها احد من
 المخلوقین و ان له شجرة یسقیون فی شقون و ان المهد من ولد فطری لمن کان من اولیاء الحسين و شعبته و الله الفانی و الباقی
فصل نهم در ذکر وقایع و حوادث و زعماء محرم واقعه اول
 بنا بر مسطورات ناسخ التواریخ در روز پنجشنبه نهم محرم حضرت ابراهیم علیه التجه و التسليم از دار فانی بقطره قدس
 حضرت بارش شافت و انتفال انجناب زاین عالم سه هزار و پانصد هشت سال بعد از هبوط اده علیه بود و صاحب

در این کتاب از شیخ شری علیه الرحمه در مجلس هشتم از مجالس خود در ذکر روز هفتم محرم گوید که از روز

شعب
 بضم لا غرشدن و
 ذکر گون شدن
 منتخب

در این کتاب از شیخ شری علیه الرحمه در مجلس هشتم از مجالس خود در ذکر روز هفتم محرم گوید که از روز

(روضة الحسنة)



و در
آن روز
و آنجا
از راه

از راه
آنجا
و در آن
روز

روزه الصفا از جامع اعظم نقل نموده که حضرت ابراهیم علیه السلام در روز پنجشنبه هجری محرم بعد از آنکه بیت و پنجره
صاحب فرارش بود از دار محنت و هوان بر روزه رضوان انتقال نمود و در جنات الخلود در جرد و معرفه الشهود
و السنه و الایام در ذکر ماه رجب گوید و در هجرت هم اینماه وفات ابراهیم خلیل و ظاهر ادراجا ابراهیم بن
رسول الله اشباه شده است با ابراهیم خلیل چه آنکه اکثر اهل سیر و خبر وفات انتخاب را در هجرت هم مانند
نوشته اند چنانچه در مجلس بیاید انشاء الله علامه مجلسی در بحار الانوار وجوه القلوب نقل نموده
که روز ساره بحضرت ابراهیم گفت پرسید و اجلت نزدیک شد است اگر غامی کردی که خدا اجل تو را تا
کند و عمر تو را دراز کند که تعیش کنی با ما و بدو ما روشن باشد نگو بود پس ابراهیم از خداوند سوال کرد آنچه
ساره التماس کرده بود و حق تعالی وحی کرد بسو او که سل من زیاده العمر ما اجبت تعطه آنچه خواهی از زیاده
عمر تو عطا کنم چون ابراهیم ساره را خبر داد که خدا چنین وحی کرده است ساره گفت از خدا سوال کن که تو را
نمیراند تا تو مرگ را از او بطلی ابراهیم چنین سوال کرد حق تعالی سوال او را مستجاب گردانید چون ابراهیم
ساره را خبر داد بمستجاب شدن دعا ساره گفت شکر کن خدا را و طعامی بچمل او و رفقاء و اهل حاجت را
بخوان تا از آن طعام تناول نمایند پس ابراهیم چنین کرد چون مردم حاضر شدند در میان آنها مرد ضعیف
پیر کور بود که با او شخصی بود که قائدا بود چون بر سر خوان نشست و لقمه برداشت و خواست که بد هانش بر
دستش لرزید و از جانب است و چپ لقمه حرکت کرد تا لقمه بر پیشانی او خورد پس قائمش دستش را گرفت و بجا
دهانش برد پس آن نابینا لقمه دیگر گرفت و دستش حرکت کرد و بر دهنش گذشت و ابراهیم پیوسته نظرش بر او
بود پس تعجب کرد از این حال و از فائدا سوال کرد از سبب آن اختلال قائم گفت آنچه ملاحظه منمائی از
اختلال احوال اینم در ضعف پیر است ابراهیم در خاطر خود گفت که اگر من بیمار پیر شوم مثل اینم خواهم شد پس
ابراهیم بسبب مشاهده حال آن پیر از حق تعالی سوال کرد که اللهم توفنی فی الاجل الذی کنت لى فلا حاجة لى
فی الزیاده فی العمر بعد الذی رأیت و در حقیقت سبب است که چون زمان وفات حضرت ابراهیم نزدیک رسید
ملك الموت بصورت پیری ضعیف بمجلس آنحضرت تشریف آورده ابراهیم علیه السلام بنا بر سنت سنه خود طعام
پیش نهاد و دست ابو یحیی در جبین برداشت و لقمه در لریه انداخت و از ابا همام تمام گاهی بجانب گوش و گاهی
بینی و گاهی بجانب ریه میردا ابراهیم از وی پرسید که ای عزیز این چه حال است که ملاحظه میکنم عزرا پیل
گفت که این همه ضعف و عجز که ببینی بجهت کبر سن است ابراهیم سوال کرد که چند ساله باشی ملك الموت بدو
سال عمر خود را از عمر ابراهیم زیاده گفت خلیل الرحمن فرمود که تو دو سال از من بزرگتره ایا بعد از گذشتن
این مدت ناتوانی من بدین مرتبه خواهد رسید ابو یحیی گفت بلی ابراهیم علیه السلام از این جهت بدو بقا مایل گشت و گفت



در روز پنجشنبه هفتم شهر محرم الحرام شخص به اسم ابی ابراهیم در روضه جلیل علیه السلام در روز شنبه هفتم شهر محرم الحرام شخص به اسم ابی ابراهیم در روضه جلیل علیه السلام در روز شنبه هفتم شهر محرم الحرام شخص به اسم ابی ابراهیم در روضه جلیل علیه السلام

الهی مرا بلغای خود مشرف گردان و در همان لحظه عزرائیل بامر ملک جلیل بقبض روح ابراهیم خلیل صلوات
 الله علیه و آله خانه عالم فانی را از برکت وجود هابونش غاری ساخت و در ناسخ التواریخ گوید که در روز شنبه
 ذیحجه الحرام آثار سقم و الم بریدن مبارک حضرت ابراهیم علیه السلام ظاهر شد و بیست و پنج روز در بستر ناتوانی
 میفرمود و در پنجشنبه هفتم شهر محرم الحرام شخص به اسم ابی ابراهیم در روضه جلیل علیه السلام در روز شنبه هفتم شهر محرم الحرام شخص به اسم ابی ابراهیم در روضه جلیل علیه السلام
 عرض کرد صاحب خانه ابراهیم فرمود صاحب خانه منم انحصار در جواب گفت که این خانه را مالکی است که تصرف از
 من و تو در آن زیاده است حضرت خلیل دانست که وی ملکی باشد پس نام او را پرسید گفت من ملک مؤمنم
 فرمود جنتی زائر آما قبضاً عرض کرد اگر اجازت باشد بقبض روح ابراهیم فرمود ای برادر مرا اشکالی
 است که از تو سوال خواهم کرد ملک الموت عرض کرد بنیان نما فرمود هیل رایت خلیل بقبض روح خلیل علیه السلام
 گفت یا خلیل الله این جواب بارت جلیل است پس خطاب از حضرت قدس رسید که ای ملک الموت یا ابراهیم بگو
 هیل رایت خلیل لا یرید لقاء خلیل چون آنحضرت این جواب شنید بی تاب شد با عزرائیل گفت زود تر مرا از
 این قفس و رهان و در حبس لیس است که حضرت خلیل الرحمن در مزرعه جبرون که اکنون اشتهار دارد بقدر
 خلیل در هیلوی ساره مدفون شد و صاحب ناسخ گوید که مدفن آنحضرت در قدس خلیل که همان جبرون است
 در غار مکبیل در هیلوی ساره باشد و در روضه الصفاء نیز گوید که در مزرعه جبرون در جنب ساره مدفون
 گشت و جبرون از توابع شام است و در جوه القلوب است که چون حضرت ابراهیم علیه السلام مناسک حج را بجا آورد
 بشام برگشت و روح مقدسش بعالق قدس ارتحال نمود و در بخارا الانوار فرموده است فَبِئْسَ الْعِلْمُ بِالْإِشَامِ
 وَتَوَفَّي بَعْدَ انْمَعِلَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثِينَ وَمِائَةٍ سَنَةٍ فَمِنْ فِي الْحَجْرِ مَعَ أُمِّهِ وَصَاحِبِ رُضْنَةِ الصَّفَاءِ وَرَمَعْنِي اسْمُ
 ذَكَرْتُ لِقَابٍ وَكُنْتُ حَضَرْتُ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا مَرَدَّ اِنْ لَفْظُ اِبْرَاهِيمَ ابْنُ رَحِيمٍ اسْتِ بَعْنِي بِدَرْمِهَا بَانِ وَلَفْشِ
 خَلِيلُ اللَّهِ وَخَلِيلُ الرَّحْمَنِ وَكُنْتُ مَبَارَكًا رَكْنًا اَبُو الصَّفِيَّانِ وَابُو الْاَنْبِيَاءِ اسْتِ وَابُو مُحَمَّدٍ نَزَّكَتُهُ اَنْدُ وَدَرَاخْبَارِ
 الدَّوْلِ اَوْرَدَهُ كَمَا اَوَّلَ كَسِيكَةً نَامِيَةً شَدَّ بَا اِبْرَاهِيمَ اِنْجَنَابُ بُوْرٍ وَمَعْنَايُ ابْنُ رَحِيمٍ اسْتِ وَكَانَ نَبِيًّا صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَبِغَيْرِهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَابِثٌ مِمَّنْ اَوْدَى اَنْحَضَرْتُ زَاوَرِ رَجْمِ الْخَيْرِ اَوْرَدَهُ كَمَا شَبَّ اِنْ
 شَرِّهَا رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَشْتِ بُوْرٍ وَابُو اَصْحَابِ خُودِ حَدَّثَ بِمَكْرُورٍ فَرَمُوْدُ بَا قَوْمِ اِنْ
 ذَكَرْتُمْ اَنْبِيَاءَ الْاَوَّلِيْنَ فَصَلُّوْا عَلَيَّ ثُمَّ صَلُّوْا عَلَيْهِمْ وَازَا ذَكَرْتُمْ اَبَ اِبْرَاهِيمَ فَصَلُّوْا عَلَيْهِ ثُمَّ صَلُّوْا عَلَيَّ اَبَتُومِ
 هَرَكَاةً ذَكَرْتُمْ بَدِ بِيْغِيْرَانِ اَوَّلِيْنَ زَاوَرِ اَوَّلِ صَلَوَاتِ بَرِّمَنْ فَرَسِيْدٍ وَبَعْدُ بَانِ بِيْغِيْرٍ هَرَكَاةً ذَكَرْتُمْ بَدِ بَدِ
 اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَاوَلِ بَاوَصَلَوَاتِ فَرَسِيْدٍ وَبَعْدُ بَرِّمَنْ اَصْحَابِ عَرَضِ كَرْدَنْدَا رَسُوْلُ اللَّهِ بِيْمَانَالِ اِبْرَاهِيمَ ذَلِكَ بَا
 رَسُوْلُ اللَّهِ بِحَسَبِ رَاهِيْمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَانِ مَرْتَبَةٍ رَسِيْدٍ فَرَمُوْدَا بِيْدِ دَرَانَشَبِ كَمَا مَعْرَاجِ رَفْتُمْ چُونِ بَاسْمَانِ سِيْمِ سِيْمِ



منبر از نور بر آید من نصب نمودند پس من بر عرش آن منبر نشستم و ابراهیم علیه السلام یک درجه پایین تر از من بر آن منبر
نشست و جمیع پیغمبران برگردان منبر نشنیدند فَاذْأَبْعَلِيَّ بَنِيَّ ابْنِ اِبْرَاهِيْمَ قَدْ اَقْبَلَ وَهُوَ اَكْبَرُ نَافِيَةً مِنْ نُوْرٍ وَوَجْهَهُ
كَالْقَمَرِ وَاصْحَابُهُ حَوْلَهُ كَالْجُومِ پس در آن هنگام علی بن ابیطالب علیه السلام آمد در حالی که سوار بود بر ناقه از نو
رو و او مانند ماه تابان میدرخشید و اصحاب او مانند ستارگان درخشان برگرد او میآمدند پس ابراهیم علیه السلام
بمن گفت يَا مُحَمَّدُ اَيُّ نَبِيِّ مُعْظَمٍ وَاَيُّ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ اَيُّ مُحَمَّدٍ اَيُّ كَدَامِ پيغمبر معظم یا کدام ملك مقرب است پس
من گفتم لَا نَبِيَّ مُعْظَمٍ وَلَا مَلِكٍ مُقَرَّبٍ هَذَا اَخِي وَاَبْنُ عَمِّي وَوَارِثُ عَلِيٍّ بَنِيَّ ابْنِ اِبْرَاهِيْمَ كه نه پيغمبر معظم
و نه ملك مقرب است این برادر من و پسر عم من و داماد من و وارث علم من علی بن ابیطالب است ابراهیم علیه السلام
گفت مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ حَوْلَهُ كَالْجُومِ بگفتند این گروه برگرد او مانند ستارگان گفتم اینها شیعیان و پیروان
علی میباشند پس ابراهیم علیه السلام عرض کرد اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِنْ شِيعَتِهِ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خدا یا مرا از شیعیان علی
علیه السلام قرار ده پس جبرئیل آمد و این ابهر را آورد اِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَا اَبْرَاهِيْمَ بَدْرَسِيْكَهٖ اَزْ اَتْبَاعِ وَبِیْرُوَانِ
علی علیه السلام است انتهی و امامت جنت و ایام زندگانی حضرت ابراهیم علیه السلام موافق مسطورات رو
الصفاء این است که اهل کتاب گویند عمر مبارکش صد و هفتاد و پنج سال بود و قبری در مغارف دو بیست
سال گفته است و معبود در کتاب اخبار الزمان صد و پنج سال گوید و محمد بن فخر الدین بصد بیست
و سه سال تصریح نموده و صد و بیست و نه سال نیز گفته اند و اصح روایات قول امام معبود است و در خلاصه
الاخبار است که حقیقتا چهار فرزند بابر ابراهیم کرامت فرمود اسمعیل را از هاجر و اسحق را از ساره و یزدان
از زنان دیگر اما اسمعیل را پسر بود نام او قیدار و او ملك همه عرب شده بود و سی گز بالا می آمد و بود و ملوک
عرب همه تابع او بودند و از اسحق پسر آمد نام او یعقوب و از وی دوازده پسر پدید آمد یکی را یوسف گفتند
چنانکه قصه ایشان بتفصیل مذکور خواهد شد و از مدین شعب پیغمبر پیداشد و از مدائن ملوک عجم پدید آمد پس
چون عمر شریف ابراهیم علیه السلام بصد بیست سال رسید پسران خود را بخواند اسمعیل را از مکّه و مدین را از یمنه و
مدائن را از عراق عجم و اسحق همیشه باید و خود بود پس ایشان را وصیت فرمود قوله تَعَالَى وَصَّيْتُ بِهَا اِبْرَاهِيْمَ نَبِيًّا
وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰ لَكُمْ الدِّيْنَ فَلَا تَمُوْنُ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ یعنی وصیت فرمود ابراهیم علیه السلام
پسران خود را و وصیت کرد یعقوب را که پسر زاده او بود به پسران خود که ای پسران من بدرستی که حق تعالی
برگزید از برای شما دین را و شما را برگزید که دین را راست و پاکیزه گردانید پس باید که از دنیا بزداید مگر آنکه
مسلمان باشید اسمعیل عرض کرد که ای پدر حق تعالی تو را پیغمبر داد و خلعت خلعت پوشانید میخواهم
بدانیم که این مرتبه را از کجا و از چه یافته فرمود حقیقتا ابراهیم چهار دوست داشت و خلیل خود گردانید اوّل

فی شانزدهمین فصل
در بیان احوال ابراهیم علیه السلام

در بیان احوال ابراهیم علیه السلام



آنکه هرگز غم روز نخوردیم که فریاد چه خورم دوم آنکه هرگز بمهار روز نگشادم سیم آنکه هرگاه در کار پیش
آمد که یکی کار دین و یکی کار دنیا بود کار دین را بلاختی و کار دنیا از دست گذاشتی پس چون فرزندان
خود را وصیت کرد و رخصت داد تا ایشان بجای خود رفتند و اسحق با پدر بود چون ابراهیم فرمان یافت یعنی
دعوت حق را اجابت کرد پس آن بار دیگر آمدند و تغریب پدر داشتند اسمعیل اسحق را گفت ای برادر مرا یادگار
از پدر بده تا آنرا با خود نگاه دارم اسحق گفت تو بنده زاده تو زاده مرثا و دخی نیست اسمعیل از اسحق اسحق
در هم شد جبرئیل آمد و با اسحق گفت چرا اسمعیل را از این سخن و نجابت و این سخن را با و گفتی که سب و ولد
که پیغمبر آخر الزمان است از پشت و می خواهد بود و بدین سر زنی که و پر اگر دمی حق تعالی فرماید که بغیر خود
که خداوند حکم کردم که چون آخر الزمان شود فرزندان اسمعیل که امت محمد صلی الله علیه و آله میباشد
فرزندان تو را که امثال پیغمبر را دیگرند بغارت و اسیر بگردانند و بفرستند و خدمت فرمایند پس اسحق چون این
شنید چندان بگریست که هر دو چنان وی ناپدید شد و بعد از دو سال حقیقتا جبرئیل را فرستاد و اسحق را
بشارت داد که ما از پشت تو چهار هزار پیغمبر را بیرون آوریم که یکی از ایشان هفتاد هزار سخن بواسطه ازین
بشود اسحق شکر حق تعالی میکرد و حمد او بجا آورده و از گفته خود پشیمان بود تا از دنیا بیرون رفت و
در نفائس القون مطو را است که عماد علی هزار سال بوده و میان ادم و نوح دو هزار و پانصد سال و
از نوح تا ابراهیم هزار و پانصد سال و از ابراهیم تا موسی چهارصد و شصت سال و از موسی تا عیسی هزار و هشتصد
هفت سال و از عیسی تا ولادت خیر البشر چهارصد و هشتاد سال بود و بنا بر این از ابتداء عهد ادم علیه السلام تا
کنون که سنه خمس و ثلاثین و سبعمانه هجری است شش هزار و شصت و هفتاد و دو سال باشد انتهى مؤلف گوید
که ظاهر در جمع حساب شنباه شده چه آنکه از عهد ادم علیه السلام تا سنه مذکوره بنا بر آنچه ذکر نموده هفت هزار و
شصت و سه و پنج سال میشود کما لا یخفی علی المحاسب و پوشیده نماند که در کتاب مذکور اقوال مختلفه دیگرین
در این باب ذکر نموده که مقام گنجایش ذکر ندارد طالبان بانجا رجوع نمایند و نیز معلوم باشد که از عهد ادم تا کنون که
سنه هزار و سیصد و پنجاه و ششم هجری است بنا بر آنچه ذکر نمودیم هشت هزار و دو و بیست و پنجاه و شش سال است تقریباً
والعلم عند الله و اقصدی و می بر ذات مصباح کفیی و توضیح المقاصد و انوار نعمانیه در این روز موسی بن
عمران علی نبینا و آله و علیه السلام متولد شد و در تقویم المحسنین و اخبار اوقات نبی ولادت آنحضرت را در این روز
و در تاریخ انوار بیخ ولادت آنحضرت را در روز سه شنبه هفتم از مرتب راسخه و بعضی از علماء عامه مانند صاحب
عقول عشره و صاحب عجائب المخلوقات ولادت حضرت موسی را در روز عاشورا نوشته اند و در کتاب بدایع الکمال
و وقایع الایام نجف باری نیز این قول را از بیستم بخار نقل کرده اند و این مخالف روایات جمهور علماء اما

کتابت نموده است
از اسحق

در این کتاب
از اسحق



در این کتاب
در بیان
فرعون

است و در نسخ التواریخ است که ولادت موسی علیه السلام هزار و هفتصد و چهل و هشت سال بعد از هبوط آدم
بود و اما کیفیت تولد آنحضرت بطور تلیق از کتب تفاسیر و تواریخ بدین شرح است که فرعون شبی خواب
دید انشی از طرف شام برافروخت و بمصر در افتاد و سزای قبطیان را ببوخت انگاه سور مملکت و قصور
را فرا گرفت و با خاک یکسان کرد فرعون و حش زده از خواب برآمد و سخت برآشفته و چون صبح شد آن
واقع را برای معترین نقل کرده ایشان گفتند چنان مینماید شخصی در بنی اسرائیل متولد شود که هلاک تو و
قوم تو بر دست او باشد پس فرعون همت بردفع این غائله گماشت و قوایل مصر را بر حوامل بنی اسرائیل موکل
ساخت و جمعی از سرهنگان خود را برایشان موکل گردانید و ایشان را امر کرد که هر پسر که از بنی اسرائیل متولد
شود بکشند و اگر دختر باشد بگدازند تا ایشان را بندگان خود سازند و بوجه استرقاق با ایشان مقاربت
کنند و خدمت فرمایند و این اشد از بیج بود برایشان و بالجمله تا چند سال متواله بدین منوال پسران بنی اسرائیل
را میکشند و بیکر ازنده نمیکند ایشانند و اشاره باین است که خدا تعالی جل شانه خطاب مفرمایند پس هودان زمان
پیغمبر صلی الله علیه و اله که و از نجبتا که من ال فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم و یستجون
نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم یعنی یار کنید ای بنی اسرائیل و قوی را که برهانیدیم و نجات دادیم شما را
یعنی اجداد و پدران شما را از اتباع فرعون که بامراستم میفرستادند شما و تکلیف میکردند شما را سخت ترین
عذاب را باینکه میکشند پسران شما را در طفولت و باقی میکنند دشمنان شما را تا ایشان را بندگان خود
سازند و در این تسلط فرعونیان بر شما و بیج پسران و خدمت فرعون دشمنان شما محنت و ازمایش بزرگ بوازیر
شما از نزد پروردگار شما میتواند بود که مشارالیه ذلکم انجا باشد یعنی نجات دادن شما را از شر نعمت عظیم
بود از جانب ما برای شما مع الجمله در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرعون در طلب موسی علیه السلام
زیاده از بیست هزار فرزند از بنی اسرائیل بقتل رسانید و لکن از انجا که ندید پسر بنی آدم سر نیچه نفد بر خلاق عالم
بر نیاید با این همه سعی و اهتمام نتوانست مورا بقتل رساند ما شاء الله کان و قال یسألکم بکن ما شاء الله لا
ما شاء الناس ما شاء الله ولو کره الناس عبدا انت ترید و انا ارید و ما یكون الا ما ارید و بالجمله چون
بوکید مادر موسی از عمران پدر موسی حامله شد عمران با وی گفت همانا اینکار شدنی بود و صورتیست و لکن
این را ز پوشیده دار و در اخفای آن بپوش بکوش که کاری خطرناک است و مروی است در آن مکه که بوکید مادر
موسی از عمران حامله بود ابتدا اثا رحل بر او ظاهر نگشت و چون ششماه در روز بگشت بار نهاد و پس از وضع
حمل در محافظت موسی بالغه میکرد و در اخفای آن سعی بلیغ مینمود اما همیشه ترسان و هراسان بود و
در مصایح القلوب آورده که چون گماشتگان فرعون بیشتر از پیش تر در قحط و تجسس بودند بالاخره از

در این کتاب
در بیان
فرعون



مجموعه آثار امامان
عظمای اسلام

تولد موسی علیه السلام آگاه شدند چون بدو خانه عمران آمدند مادر موسی بر سپید و گفت خداوند این طفل را بتو سپارد و پرا نگاه دار در آن هنگام توراتش در خانه اش میسوخت ایها مثل امک و برادرش نورانداز و قدر ما بین پسر طفل را در توراتش گذاشت و گفته اند که او را در توراتش گذاشتند و توراتش نداشت خواهرش نداشت که توراتش را در توراتش بفرستد و در آنحال سرهنگان فرعون از در و بام در آمدند و خانه را از پرور بر کردند هیچ ندیدند و بر سر توراتش را گذاشتند و از آن شعله آتش بر میآمد پس باز گشتند و رفتند چون مادر موسی بر سر توراتش را دید که با آتش بازی میکند پس رو بر خاک نهاد که ای پادشاهیکه کس در بند گیت زبان نکرد طفلی چون قطره آب در آتش نگاه داشتی خاکش بر سر کسیکه توراتش خواند و غیر توراتش خواند پس توراتش را در آورد و هفت روز آن پنهان داشت شب هشتم بر سرش خطاب سپید که ای مادر موسی طفل را در آتش انداختی و بعضی از عجبای قدر ما بدید اکون و برادرش را در آتش انداختی و بعضی از عجبای حکمت ما بین آتش می مؤلفند که قصه نازک است مادر موسی و برادرش را انداختن او را در روز شازدهم اینماه ذکر خواهد شد انشاء الله

و افعی سیم موافق مسطورات مصباح طوسی مصباح کفعمی و سایر الشیعة و توضیح المقاصد بخارا الانوار در این روز حضرت یونس علیه السلام از شکم ماهی و اندوه در بایجات یافت و در تفهیم المحسنین و تفهیم الشریعة و انوار نعمانیة و اخبارات بعضی از مؤلفات دیگر نیز خروج آنحضرت از شکم ماهی در این روز ذکر کرده اند قال الله تعالی و ذا النون اذ ذهاب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین ذات مقدس حفظها

در فرقان مجید فرموده پادکن ای محمد صاحب ماهی را یعنی یونس بن مته را وقتی که برفت از میان قوم خود در حالیکه خشمناک بود برایشان پس گمان برد بر اینکه تنگ نکنیم تکلیف و مشقت را بر او یعنی او را بشدت تکلیف و مشقت مبتلا و متهم نکردیم پس چون ماهی او را فرو برد و بقدر در پارسا پند و اواز بشیخ حیوانات در پایشید در بشیخ و تقدیس با ایشان موافقت کرد پس نداد در دوزخ و نار یکی ها یعنی در نار یکی شکم ماهی و نار یکی سبب نار قدر در پارسا و نار یکی سبب نار ماهی نداد در دوزخ بلکه هیچ عبودیت مستحق عبادت مگر تو بشیخ و تقدیس میکنم و تزیین میکنم تو را از نقص و عجز بدو سبب که من بودم از ستمکاران بر نفس خود که بهم هاجرت از قوم مبادرت نمود یعنی بجهت ترك اوله که توقف بود در میان قومنا اذن بخروج من صادر شود پس اجابت کردیم دعا را او را و در آنجا او را از اندوه در پارسا و التقام حوث و هچنانکه یونس را از غم نجات دادیم نجات میدهم و میرهانیم گروهی گونا گونا هنگامیکه با خلاص و تذلل در درگاه ما دعا کنند و خلاصه قصه صاحب الحوث حضرت یونس بن مته علیه السلام بطور تلیف و تلخیص از کتاب روضه الصفا و حبیب السیر و منهج الصادقین و جوده القلوب و غیره بدین طبع است

مجموعه آثار امامان
عظمای اسلام



که جمعی از اهل تاریخ آورده اند که بعد از وفات حضرت سلیمان علی نبینا و اله و علی بن چون سلطنت در ولادت او قرار گرفت پس از مدتی در میان اهل امانت افتاد و ملوک اطراف و اطاع مملکت سلیمان از خاطر نهمی و یکی از اهل پادشاه بنوا بود بقول صاحب تاریخ گریه بنوا داخل اراضی موصل است و بروایتی در سلسله بلاد جزیره عرب است پس از لشکر به بیت المقدس کشید و با یهود محاربه نموده غالب شد طایفه از بنی اسرائیل را اسیر کرد و حبس نمود و تنه ای یکی از انبیاء از زمان وحی فرستاد که ملک بنی اسرائیل را بگوید که پیغمبر با قوت که در اجراء احکام الهی غایت با صلاحیت باشد به بنوا فرستند تا ساکنان آنجا را بدین موعود دعوت نماید و اسیران بنی اسرائیل را از چنگ محنت خلاص نماید پس ملک بنی اسرائیل در این باب با عطفاء مشورت نموده قرعه بر اخبار یونس بن مته افتاد و آنجا در سلسله احفاد لاوی بن یعقوب با نظام داشت الفصح یونس علیه السلام را بر الحاح پادشاه بگویند باده شرافت و مدتی اهل الانشهر را با نضاد او امر و فوای الهی دعوت فرمود و عذاب و غفران خداوند نوید داده هیچ گونه فایده بران مترتب نگشت و کس که متابعت و انقیاد او بر میان نداشت بلکه هواره در ایداء و ضرار از آن پیغمبر عاایشان میکرد و بدست و زبان او را میخوابیدند و در ادای رسالت او ناتوان میگرددند چون آنجناب از ایمان قوم یابوس شد دست برداشت و گفت یا رب ان قومی کذبون فازل علیهم نقیصتک پس از اجابت ظاهر شد و آنحضرت با اهل و عیال خود غریب نمود که از میان قوم یبرون رود و در حین خروج با مردم بنوا گفت ان العذاب یا بنیکم بعد ثلاثه ایام این سخن را اند و عنان غریب را بجناب جبریل از خیال آن نواحی معطوت داشت در این اثناء حضرت از بنی جبریل را بمالک و ورخ فرستاده پیغام داد که مقدار شعبه از رسوم حجتم بجناب بنوا روانه گرداند و مالک بفرموده عمل نموده جبریل با هم مورد ورخ بان شهر رسیده آتش تمام اطراف و جوانب بنوا را احاطه نمود و بر وایت جبریل آتش بر یک آتش از آن مهید و خشد در بالای سر نجاعت ظاهر گشت انقور را بر صد سخن یونس یقین حاصل شده سر اسیر و متحیر گشتند و از افعال خود نادام شدند و با حال مضطر هر چند آن پیغمبر علیه السلام را طلب نمودند که بخواهیم اوردند و التماس را بدلا کنند آنجناب را نیاختند پس بارشاد یکی از علماء که او را وکیل میگفتند همه اتفاق نمودند که در خارج شهر ریشه که بعد از آن به تل فریاد و تل توبه موسوم گشت مجتمع شدند و اطفال را از مادران و نواجذ را از بھاف جدا ساختند و سرها را برهنه کرده خاکسری بر سر پاشیدند و بسند های خار بر پاهای نهاده بضرع و زاری و بقیه مشغول شدند و دفع اتحاد عظیمه امسک نمودند و چون چهل شبانه روز بدین کیفیت بسر بردند توبه ایشان مقبول افتاده و بخشند به منت شفاعت ملائکه عظام جبریل را از فرمود عذاب از ایشان مرفوع نماید آورده اند که بعد از نجات اهل بنوا یونس علیه السلام از مسکن خود منوجه شهر گشت تا معلوم نماید که حال قوم یکجا رسیده در بین شخص را دیده از این معنی از آن شخص استعلام نمود شخص صورت واقع را تفریر نمود یونس تنگدل و غضبان

یونس در شکم ماهی

یونس در شکم ماهی



در این باب
باید دانست
که در این باب
باید دانست
که در این باب
باید دانست

شد و باز گشت بتصور آنکه اگر بماند و میان قوم و در شاید او را کذب خوانند و منقول است که یونس بعد از آن
رفع عذاب الهی از قوم بابل و اولاد خود بکار در یافت و در آن موضع سفینه یافت و از جمیع اهل آن
ان الناس نمود که از ابا توابع سفینه را آوردند و از اب بگذاشتند مردم کشتی در جواب گفتند کشتی ما اگر آن
بعضی از توابع خود را بدینجا آورد و برخی را در سفینه دیگر که در عقب است پس یونس علیه زمره متعافان
خود را در آن کشتی نشاند و خود را در ویر منظر کشتی دیگر با پند و بعد از لحظه نظر او بر سفینه افتاد و منظر
آن جانب شد که از ایشان الناس مراقت نماید در این پایه یک پیر شایسته در اب افتاد و کشتی حوّه را بطرف
مئات داد و پیر برگشت اگر که در بود چون انجناب ان مصیبت عظمی را مشاهده کرد و دانست که فرار از قوت
مقبول در گاه کبر یا نبوده پس در کشتی نشست تا بمعلقان خود ملحق گردد چون میان دربار رسیدند با مرقد
بچون کشتی در وسط اب با پند و از جریان باز ماند اهل کشتی متحیر و مضطرب گشتند و از سفاین دیگر که
از زمین و بار میگذشتند میپرسیدند که حال کشتی که بجای مانده باشد چیست اهل سفاین جواب میدادند
که ما هم نمیدانیم یونس علیه فرمود اگر شما نمیدانید من میدانم گفتند اگر تو میدانم بگو فرمود که بنده از خداوند
خود گریخته و در این اثنا در کشتی نشسته تا او را بد و یابند از بد محالست که سفینه شما حرکت کند گفتند که آن
بنده کدام است فرمود منم چون ایشان میدانستند که انجناب پیغمبر خداست گفتند خاشاکه ما ترا در اب انداختیم
بلکه امید ما آنست که برکت وجود شریف تو ما را از این بلا خلاص شود یونس علیه فرمود قرعه منبریم بنام هر که
در آمد و برادر اب افکند پس انجمن بقرعه عمل نمودند بنام یونس علیه در آمد حضرت نبوی با و الناس نمود که
او را در اب افکند ایشان ابا و امتناع نمودند و گفتند قرعه گاهی مقرون بصواب و گاهی مقرون بخطا است نوبت
دیگر قرعه زدند همچنان بنام انحضرت در آمد ناسه نوبت و برایت ناچهل نوبت پس انجناب خود را در اب افکند
قال الله سبحانه و تعالی ان یونس بن المرسلین اذ ابین الی الفلک المشحون فساءهم من المدحضین بد و سبکه یونس
از جمله فرستادگان است یاد کن ای محمد زمانه که او بگریخت از قوم خود و پناه آورد بسو کشتی که مملو بود از
مردمان و اصغر ایشان مکشوف باد که ابا و در اصل لغت گریختن بنده است از مولا به خود و چون یونس علیه
بدون اذن پروردگار خود از قوم گریخت اطلاق با در و کمال حسن باشد فساءهم فکان من المدحضین
پس قرعه زد با اهل کشتی پس گشت یونس از قرعه بر افتادگان یعنی در جمیع نوبت قرعه بنام یونس بر آمد الفصه
چون اهل کشتی یونس را بد و با افکندند و با انجناب خود را بد و با انداخت حق سبحانه و تعالی امر فرمود بپناهی که
مانند کوه عظمی بود که بجهت آنکه یونس ترك کرده و بدون اذن از میان قوم بیرون آمده میخواهم چند
روز او را در شکم تو محبوس نمایم باید که او را فرو بری و نیک محافظت نمایی که هیچ جراحت پیدا او نرسد پس نماز



بفرمان حق تعالی بیکبار بونس زافر برد فلنقمه الموت وهو مملیم پس فرورد ماهی بونس زادر خالیکه از
 بجهت ترک ندب مستحق ملامت و سزا و عتاب بود و با آنکه ملامت کنند بود نفس خود را که چرا ترک ندب نمود
 منقولست که چون ماهی بونس علیه زافر برد حق تعالی بآن ماهی اهل امر نمود که ما سپهر خود را طعمه تو قرار
 ندادیم بلکه بجهت امتحان و ابتلاء چند روزی شکم تو را محبس و قرار دادیم پس باید اسبی باو زیاده و پوست
 او را خراشیده و اعضا او را نیازا روی و ترکیبش را از هم بپری و همچنانکه مادر تربیت طفل خود را کند او را تربیت
 نمائ و منقولست که حق تعالی بخوف عادت حفظ حیوة او میکرد در شکم ماهی بدون استنشاق هوا و گویند
 که آن ماهی هر ساعت سر از آب بیرون میآورد و نفس میکشد و باز بدربار میفرست و آورده اند که حق سبحا و تعالی
 شکم ماهی را مانند ابگینه گردانیده بود که جمیع عجایب و غرائب هفت دربار را ببیند و مرویت که چون ماهی بونس
 زافر برد ماهی دیگر بیامد و آن ماهی زافر برد و دیگر اند بگری و ابلع داد با جمله مدت چهل روز بونس علیه
 در شکم ماهی محبوس بود و باعث ازار و استغفار قیام نمود و کلمه لا اله الا انت سبحانک ای کنت من الظالمین
 بر زبان میراند پس برکت تسبیح و ذکر او خدای مهربان برود و او را از زندان امتحان نجات داد و گرنه بیشتر از آن
 او را محبوس میداشت کما قال سبحانه فلو لا انه كان من المسبحین لبیت فی بطنه الی یوم یبعثون پس اگر نه از آن بود
 که بونس از تسبیح کند گان بود در اندرون ماهی هر آنکه در شکم ماهی درنگ کردی تا روزی که برانگخته شوند مرد
 یعنی روز قیامت پس برکت تسبیح و ذکر او را از زندان ابتلا نجات داد بر قبتن ماهی بالخرای و هو سفیم پس بیفکنده
 او را در ساحل بر زمین هموار یعنی محله که خال بود از درخت و گاه و گاه در حاله که او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف
 شد بود منقولست که ماهی بامر اهل بونس را و در همان موضع که در کشتی نشسته بود از رهن بیرون افکند از
 ابن عباس و ابن مسعود مرویت که چون بونس از شکم ماهی بیرون آمد مانند جوجه مرغی بود که اصلاً پرنده نشده
 و بر زمین می طپید و صیقل زد حق تعالی یک بز کوه را امر نمود که میآمد پیشان در دهان او میگذشت تا وقتی
 که پوست و عظم گشت و مجال اصلی خود برگشت و بر وایت دیگر چون ماهی انحضرت زادر ساحل دریا افکند
 مانند طفلی که از مادر متولد شود پوست او چون گوشت سرخ بود و حق سبحانه و تعالی فی الحال درخت کدو براه
 او رو بایند که در سایه انشجره اسایش کند و اهوئے از اهلوان صحراء بشیر دادن او ملهم گشت کما قال الله و انبتنا علیه
 شجرة من یقطین و رو بایند بر سر او درختی از کدو و نابره گاه خود او را سایه کرد و از حرارت آفتاب و رانگاه
 داشت در بعضی از نقاسه آورده اند که خاصیت درخت کدو آنست که مگس گرد آن نرود و حق تعالی بونس را بدست
 کدو پوشانید که از آفت زبایب آفتاب بمن باشد و منقولست که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که
 یا رسول الله چون است که شما کدو را بسیار دوست میدارید فرمود لا نهما شجرة اخی بونس بجهت آنکه درخت برادر

بماهی بونس

درخت کدو



فصل در بیان
تاریخ و احوال
حضرت پونش

تاریخ و احوال
حضرت پونش

من پونش بود (مؤلف گوید) که بقیه قصه حضرت پونش برگشتن آنحضرت بیو قوم در روز شانزدهم و روز بیست و ششم
این ماه ذکر خواهد شد آنکه بدانکه علماء اخبار و مورخین آثار اختلاف کرده اند در مدت مکث حضرت پونش در شکم
ماه و آنچه بنظر این حقیر رسیده هشت قول است (۱) چهل روز (۲) بیست روز (۳) چهارده روز
(۴) ده روز (۵) هفت روز (۶) سه روز (۷) هفت ساعت (۸) سه ساعت و در روز بیست و ششم
آمدن آنجناب از شکم ماه نیز خلافت و آنچه بنظر این حقیر رسیده از روایات خاصه عامه نه قول است (۱) اول هجره
(۲) سیم محرّم (۳) هفتم محرّم (۴) نهم محرّم (۵) دهم محرّم (۶) پنجم شوال (۷) چهارم ذیقعد
(۸) چهارم ذیقعد (۹) بیست و دوم ذیقعد و اصح قول چهارم است کما ذکرناه مؤلف گوید که جمیع
کردن میان احادیث و روایات مختلفه که وارد شده در مدت مکث حضرت پونش علیه در شکم ماهی و در روز
بیرون آمدن آنحضرت از شکم ماهی شکل است و بعضی موافق روایات عامه بوجه تفسیر وارد شده است و اما
خطای آنجناب و آنکه اولی بود چه آنکه اولی نسبت باوان بود که با وجود بدیهای قوم با ایشان در مقام شفقت
و مهر نایب باشد و از برای ایشان شفاعت کند و منظر امر الهی باشد و نکرد پس حقیقاً او را نادر بپ نمود
ضمن نادر بپ مرتبه او را عظیم گردانید و عجایب دریاها را با او نمود و از این منزله معراجی برای او قرار داد و غضب
آنحضرت بر قوم بجهت کفر و بدیهای ایشان بود و گمان بردن او که خدا را و تنک نخواهد گرفت از جهت فناء
و ثوق و اعتماد او بود و لطف و مرحمت پروردگار خود **واقع چهارم بر روایت مصباح کفعمی و توضیح المقاتله**
و انوار نعمانی در این روز حضرت مرید بن عمران متولد شد و در تقویم المحسنین و تقویم الشریعیه و احتیارات نیز
ولادت مرید را در این روز نوشته اند و در تاریخ النوارینج گوید که ولادت مرید پنجم هزار و پانصد هفتاد و
دو سال بعد از هبوط آدم بود و نیز گوید که پدر مرید ابو فیم خوانند و بجزای عمرانش گویند و گروهی عمران را
از جمله انبیاء شمرده اند و ضمیمه عمران اثنائ نام داشت و عربان از احوال خوانند و اما کیفیت ولادت مرید را ثقات
از مفسرین و مورخین چنین مرقوم داشته اند که عمران بن ماثان پدر مرید از اولاد سلیمان بن داود و پسر عم حضرت
زکریا بود و ضمیمه او حنه جدّه علییه علیه خواهد داشت که زوجه حضرت داود علیه بود و از داود هم چند فرزند داشت
و حنه عقیقه بود و هر چند جد و جد میکرد و برافزیند نمیشد ناپیرشد و این حسرت در دلش بود از قصار روزگار
که سن و هنگام پارس از ولادت در سائیه درختی نشسته بود ناگاه مرغی را دید که با منقار بیضه خود را شکست و جوجه
از آن برآمد فحنت الی الولد و منته پس اشتیاق فرزند در او زباید شد و از روی ولد نمود و گفت چه نیک بود که
خداوند مرا پسر عنائت مفرمود پس از رویت رع و زار و رؤیدرگاه الهی آورد و گفت خداوند مرا فرزند
صالح عنائت فرما که بندگ تو نبوکند در حال و اهل بمنّت مسؤل او را اجابت نموده همان زمان خایض گشت



در سوره

ال عمران آیه ۳۱

و این کلمه را در سجده بخواند

و بعد از وقوع طهر جامه بپوشد و پس از ظهور آثار حمل نذر کرد که اگر در این تولد اسی طفل رحم نرسد و بار ببارد
 فرو گذارد و فرزند خود را محرم گرداند و معنی محرم آنست که بخیال دنیا اشتغال نداشته باشد و بجز عبادت حق
 واجب او نبود و خدمت مسجد بیت المقدس بکار دیگر نپردازد چنانکه حق سبحانه و تعالی از قول او حکایت
 فرماید وَاِنْ قَالَتْ امْرُؤُكُمْ عِمْرَانُ رَبِّ اِنِّی نَذَرْتُ لَكَ مَا فِی بَطْنِی مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّیْ اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ
 یعنی ای محمد بناد کن زمانه را که گفت زن عمران ای پروردگار من بد رستی که من نذر کردم برای تو آنچه
 در شکم من است که از او کرده باشد پس قبول کن آنچه نذر کردم بد رستی که تو شنوای سخنی را که در باب نذر گفتم
 و دانای بقصد من که در این نذر جز رضای تو نخواهم و نیز گفته اند که محرم یعنی از او کرده شده از تعلقات دنیا
 و مقصود حتم از این گفتار اینست که او را مشغول سازم بامور دنیوی تا خاص قورا پرستی کند خدمت خانه تو
 بنماید و هرگز از مسجد بدو نشود و چنانکه زنند باشد در آن مکان شریف بوده باشد در تقصیر منج الصلوات
 آورده که در آن زمان خدمت مسجد قدس امر مهم میدانستند و از اعظم عبادات میشمردند و فرزند آن
 خود را برای این کار نذر میکردند تا از او برویند و اب زینت و در آن چراغ روشن کنند و تا امر ضروری
 پیش نیامد از آنجا بیرون نیامدند تا چنین بلوغ و بعد از آن ایشان را محرم می نمودند همان مکت کردن بیرون
 رفتن و هیچ کس از اینباء و علمای ایشان نبود مگر آنکه یک فرزند یا دو فرزند خود را محرم گردانیدند و در شریعت
 ایشان مشروطیت این نذر در پیران ایشان بود چه آنکه زنیان بواسطه عذر یکبار دارند شایسته این معنی نبوده
 و چون مرده مولد شد مادرش حتم و پدرش عمران بنا بر عدم قابلیت تحریر او متعجب و متفکر شدند و بعضی
 از مفسرین گفته اند که عمران پدر مریم قبل از بار نهادن حتم بجوار رحمت الهی پیوست و چون حتم وضع حمل
 نمود خرین و اند و هنالك شد و بر سبیل اعتذار و تحسین گفت رَبِّ اِنِّی وَصَّعْتُهَا اُنْثٰی وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتُ
 وَلَکِنَّ الدَّکْرَ کَا لَآنْثٰی اِی پروردگار من بد رستی که بار نهادم در خالتی که فرزند من دختر است و نیست
 پس همانند دختر برای خدمت مسجد وَاِنِّی نَذَرْتُهَا مَرْمَیْ وَاِنِّی اَعْبَدُهَا بِکَ وَ ذَرِّبْنَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ
 الرّجیم و بد رستی که نام نهادم او را مریم بر وایت مفسرین مریم بمعنی خادم است و بعضی گفته اند که مریم بمعنی
 ائمه الله است یعنی کبریا و در جنات الخلود گوید که مریم بنان عمره بمعنی عابد است و یا بمعنی هبه الله
 است بعلت آنکه مادرش حتم فرزند از خدا خواست که نذر بیت المقدس کند حق تعالی او را بوه هبه نمود
 و مریم است که چون حتم مریم را نام نهاد گفت ای پروردگار من بد رستی که من در پناه تو در میان مردم او را و
 فرزندان او را از وسوسه شیطان رانده شد و برکت دعا حتم بر روزگار مریم و عیسی پسند از مس شیطان
 محفوظ ماندند و دختر است که هیچ مولود نیست مگر آنکه شیطان در وقت ولادت او را مس کند تا از مس

و این کلمه را در سجده بخواند



فیروز و زکی
نیکو و زکی
نیکو و زکی

شیطان فریاد بر کشد الا مری و پسرا که از این صورت محفوظ و محروس مانند ببرکت دعا یحیی حنه القصص
از آن روحی طبعی جهت قبول انداختن و جواز محتر بودن او بر حضرت زکریا که پیغمبر از زمان و مقتدا و صاحب مدح بود
نازل گشت که ما این دختر را بجای پسری قبول کردیم که در مسجد اقصی محتر باشد فَمَقْبَلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنِ
وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا پس بدین مرتبه را پروردگار او پذیرفتی بنیکو جهت خدمت خانه خود چه راضی شد
بانکه او بجای پسری باشد در خدمت بیت المقدس و برویا پیدا و را یعنی نشو و نما داد او را نشو و نما به نیکو
یعنی توفیق داد او را تا پرورش یافت بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت برو چهیکه چون بنه سالک
رسید بانواع عبادات بر همه اخبار غالب شد و گویند که پرورش و حسن تخلق او بود با خلاق ربانی آنکه
مؤلف گوید پوشیده نماناد که در روز ولادت حضرت مریم علیها سلام نه خلافت و آنچه از کتب علما
و انشور بنظر این ذره احقر رسیده قول است (۱) هَمَّ حَجَر چنانکه ذکر نمودیم (۲) هَمَّ حَجَر (۳) هَمَّ
ربیع الاول چنانکه هر یک با اشاره بماخذان در جای خود بیاید انشاء الله **وَأَقْعَرُ نَجْمٍ** در این
روز حضرت یحیی بن زکریا علی نبینا و اله و علیه السلام متولد شد چنانکه در توضیح المقاصد انوار نعمانیه و تفو
المحسنین است و در اخبار ذات و تفویر الشریعه و وقایع الشهور نیز مذکور است و بعضی ولادت یحیی را در هفتم
ایماه نگاشته اند چنانچه در مجلس بیاید انتم بدانکه مشهور است که مادر یحیی ایشاع بود و خلافت
که ابا ایشاع خواهر مریم بود یا خاله او در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که نام مادر یحیی کلثوم
بود بالجمله چون زکریا علیه السلام از حق تعالی طلب فرزند نمود بتفصیلی که سابقا در اول محرم سمع تحریر یافت
بعد از دعا سر سجده نهاد و تضرع می نمود که ناگاه خدا تعالی باجاب دعا و اندام فرمود یا زکریا انا نبشرك بغلام
اسم یحیی ای زکریا بدو سببیکه ما بشارت میدهم تو را پسری که نام او یحیی است لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا
بنافریدیم مرا و از پیش از این همنام یعنی هیچکس قبل از او باین اسم مستی نبوده و این موجب فریب شرف است
و بعضی گفته اند که سبی در اینجا بمعنی مثل و شبهه است یعنی هیچکس را پیش از او بصورت و هبت و خلق نکرده
و تمیبه مثل سبی بجهت این است که هر یک از متماثل و متشاکل بجهت تشاکل و تماثل با اسم صاحب خود سبی
میشود پس بجهت این هر یک سبی صاحب خود باشند و گفته اند که عدم مشابهت یحیی علیه السلام بجهت این بود که حضور
بود و اصلا تماثل بنان نبود و با از جهت آنکه از زن عاقر بوجود آمد و بغیر از هیچ فرزندی از زن عاقر حاصل
نشد و با بجهت آنکه حق سبحانه متولی نسبه او شد و از ابابوین او دانگداشت مع الجمله چون زکریا بشارت
فرزند شنید از روی تعجب و پارسبیل استعلام عرضه داشت رَبِّ اَنِّیْ یَکُونُ لِیْ غُلَامٌ وَ کَانَتِ امْرَاَتِیْ عَاقِرًا
وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِيًّا ای پروردگار من چگونه مرا پسری باشد و حال آنکه زوجه من نازا بنده است

سوره مریه
آیه ۷

نیکو و زکی
نیکو و زکی
نیکو و زکی



و من از کبر سن بحالت ضعف و نحافت رسیده ام و بحالت پیری جفاف بر من رسیده و از حد قوت ایلات
در گذشتم ام و در بیست که در آنوقت زکریا به صد و بیست سال داشت و زوجه اش نود و هشت سال و حاصل
آنکه حضرت زکریا با از رو تعجب عرض کرد بار خدا یاد روقتی که ما جوان بودیم استعداد آن ندا شنیم که از ما فرزندی
بجای آید و اکنون که بنفاهت پیری رسیده ایم و مفاصل ما سست شده و نطفه در بیست ما نماند اما بچه نوع از ما
فرزند بوجود آید و گویند که غرض از این سوال این بود که جواب آن موجب بقای اهل ایمان شود و اگر نه
معتقد زکریا به در اول و آخر بر هیچ واحد بود در اینکه حقیقتا غنی بالذات است از اسباب و از حسن منقول
است که این سخن استخبار بود از کیفیت ایلات یعنی بار خدا یا آبا ما را جوان خواهی نمود یا با همین حال پیری
اطهار قدرت خواهی فرمود قال كذلك گفت فرشته بامر خدا در جواب او که ای زکریا چنین است که تو
گفتی یعنی در همین حال پیری و لدی موعود برای شما موجود خواهد شد و بعد از آن برای اطہان زکریا تکرار
کلام فرمود قال رَبِّكَ هُوَ عَلَى هَبْنِ وَقَدْ خَلَقْتَكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُنْ شَيْئًا گفت پروردگار تو که این
که افریدن فرزند است از دو شخص پیر بر قدرت من آسان است بدرستی که ما افریدیم و بوجود آوردیم تو را در حال
که چیزی نبود و معدوم صرف بود و حاصل آنکه چنانچه تو را از کم عدم بوجود آوردیم همچنین قادر خواهیم بود بر
ایجاد فرزند برای تو در سن پیری چه از آله عقر و زوجه تو و آنچه مانع قبول ولد است پس است از ابتداء انشاء بالجمله
و زکریا علیه السلام از این بشارت سرور شد و مانند آنست که آنقدر غریب بوجود خواهد آمد و با بعد از مدتی بظهور خواهد
رسید از این جهت عرض کرد رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً ای پروردگار من علامت و نشانه برای من قرار ده که بدان قرب
و وقوع این واقعه را معلوم کنم و آن استدلال نام بر رسیدن زمان وجود ولد حق سبحانه و تعالی و حی فرمود اِنَّكَ
اَنْ لَا تَكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا علامت و نشانه تو بر این است که سخن ننویسی گفت با مردم مان سه شبانه
در خالیکه سوی الخلق و تند رست باشی نه اینکه عدم قدرت تو بر تکلم بجهت علنی باشد از حضرت ابی جعفر علیه السلام
منقول است که انما ولد یحیی بعد البشارة له من الله بنحس سنین یعنی بعد از گذشتن پنج سال از این بشارت یحیی
متولد شد و از قناده و سگ روایتست که بعد از این بشارت روزی زکریا به قرائت زبور میبرد و به شیخ قلیل
مشغول بود که ناگاه زبان او بسته و اصل نتوانست سخن گوید و گویند زبان او در دهن بزرگ شد و روحی که
بر تحریر آن قادر نبود و مردمان بنا بر عادت خود بر در مسجد مشغول بودند که زکریا به پیرن آید و در مسجد بگفت
با وی نماز کنند و گفته اند که حضرت زکریا علیه السلام هر روز از غریزه که داشت در وقت نماز صبح و خفتن پیرن میبایست
و از آن میگفت و بنی اسرائیل با او نماز میکردند و چون وقت وعده خدا رسید و نتوانست با مردم سخن بگوید
در وقت مقر پیرن آمد و بد خدا اشاره کرد که نماز گذاردید و بر طایقی بر زمین نوشت که نماز گذاردید و شیخ

از زبان
حضرت زکریا
علیه السلام

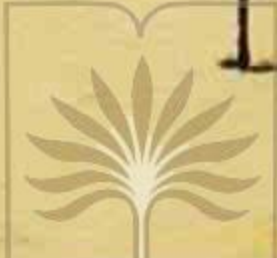
من از آن
حضرت زکریا
علیه السلام



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد وآله
مؤید شد و روزی

گویند پروردگار خود را بوظایف شکر و قیام نماید در بامداد که قبل از طلوع شمس است و در شامگاه که بعد از غروب افتاب است کما قال الله تعالى فخرَجَ عَلٰی قَوْمِهِ مِنَ الْحَرَابِ فَأَوْحٰی إِلَيْهِمْ أَنْ يَحْمِلُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا مَرِيتُ
که چون قوم بر عدم قدر او بر تکلم اطلاع یافتند دانستند که اجابت دعا او بفعل آمده مسرور و خوشحال شدند بالجمله چون حضرت یحیی همیشه متصف بصفات حمید و متمم باخلاق محمود بوده لاجرم محبت او
و تعالی در باره او فرموده و سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ مَيُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَبَّاءُ و سَلَامٌ مَا بَرَأَ اسْتَدْرَكَ
روزیکه میمیرد و روزیکه برانگیخته میشود در حالیکه زنده باشد و مراد بسلام خدا نزول رحمت و تجت است
بر او در دنیا و آخرت و بعضی از مفسرین گفته اند که مراد سلامت و ایمنی بوده است از غم و اغوی شیطان در
وقت تولدش و از عذاب قبر بعد از وفاتش و از هول و وحشت رستخیز در روز قیامت و تخصیص این سه وقت
بدان که بجهت انس که این سه وقت او حرم موطن است برای بنی آدم چنانکه مولود چون متولد شود خود را خارج میکنند
از آن مکان مطمئن که در او بوده و چون وفات کند چنانچه هرگز ندیده مشاهده میکند و در قیامت چون مبعوث
گردد خود را در محشر عظیم برهول می بیند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون
یحیی علیه السلام متولد شد او را با آسمان بردند و از طرفهای بهشت او را غذا میدادند و چون او را از شهر بازگرفتند
به پدرش فرود آوردند و در هر خانه که بود از نور و رو و آفتابخانه روشن میشد و تمیمة آنحضرت یحیی بجهت
آنست که زنده شد از دم غار مرده بود و با از جهة آنکه رحم مادر مرده که در عقربت مانند مرده بود
بواسطه او زنده گشت و با آنکه تمیمة آنجناب باین اسم بجهت آنست که دین خدا بد دعوت او رجوة یافت و در بحال
الانوار گوید سَمَاءُ اللَّهِ تَعَالٰی هَذَا الْاِسْمُ قَبْلَ مَوْلِدِهِ بَعْنِ خَدَّيْتَعَالٰی بِشَرِّ اَزْوَاجِ اَوْرَا اَحْمَدُ نَامُ هَادِرٍ
قبل از آن حضرت احدی را همتا و نوکرده بود و از ابن عباس مرویست که تمیمة آنجناب باین اسم بجهت آن
است که حق تعالی زنده گردانید او را بپایمان و قتاده گفته است لَانَّ سُبْحَانَ تَعَالٰی اِحْبَابُ قَلْبِهِ بِالْبُؤْتِ تَمِيمَةٍ
آنجناب باین اسم برای آن بود که زنده گردانید خدا تعالی دل او را بنور نبوت و در تفسیر نهج الصادقین گویند
که این وجه تمییم بر تقدیر آنست که یحیی لفظ عربی باشد و ظاهر آنست که لفظ یحیی است آنست که قصه خوف و بکاء
حضرت یحیی علیه السلام با وجود عصمت او در غایتها است و در بعضی از کتب معتبره با ساینده صحیح روایت
شده که وقت قلب خدا پرست او میرتب بود که چون احوال قیامت استماع مینمود و در حال دلش مضطرب میشد مرغ
روحش را مضطرب و اهتر از میامد و از لباسهای سی قناعت میکرد و از طعام میان خشک کف می نمود و در
جهان الکی توریته را حفظ کرده بود و در دهره سالکی بر جمله از احکام شرع واقف شده بود و با چنین قدر و مرتبه
چندان گریسته بود که گوشت و پوست از رخسار مبارکش فرو ریخته بود و همین رنگ و بی و استخوانی مانده بود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد وآله
مؤید شد و روزی



و مادرش از سر شفقت دوباره پشیمه بر مزار پدیده او نهاده بود و هر لحظه از او میپاشست و میفشرد و باز بچه
 خود میپاشاد و روزی زکریا علیه السلام عرض کرد الهی من فرزندت از تو خواستم که سرور سپند و راحت جان من باشد این
 فرزند سرور از سپند من بیرون برود و داغ عنا و نج بر جان من نهاد و بگریختن گریه و ناله او ندارم خطاب رسید
 ای زکریا تو از من فرزند خواستی ای پادشاه که صفت اولیاء گریستن و ناله و بار محنت و شقت کشیدن است
 چه از روزی که بساط محبت بگشایند و علم و شوق در عالم عشق ما برپا گردند همه مرادها و زخما را جمع کردند
 آتش در آن زدند و تخم حسرت و ناامید در زمین دل انبیاء و اولیاء و راه روان خدا پاشیدند بالجمله خود
 بچی علیه السلام بر تبه بود که در مجلسی که انجناب حاضر بود زکریا از عقوبت الهی سخن نمیگفت و جز شرح آثار رحمت
 نامشاهی نمیکرد چه آنکه بچی را قوه استماع ایات خوف و وعید ربانی نبود و اگر از آن باب شمه شنید از گریه
 هلاکت نزدیک میشد و مرویست که لباس آنحضرت از لپ خورما و خوراک او برک درخت بود و در بحار
 الانوار است که انجناب نان جو میخورد و روزی شیطان بر او گذشت دید انجناب گرده نان جو در نزد خود دارد
 شیطان گفت انت ترغم انک زاهد و قد ادرخت ریحف شعیرای بچی تو گمان میکنی که زاهد و حال آنکه
 گرده نان جو دخیله دارد بچی فرمود یا مالمعون هو القوت این یک قوت و یک خوراک بیش نیست شیطان
 گفت ان اقل من القوت بکفی ان بموت بد رستیکه کمتر از یک خوراک هم کفایت میکند برای کسیکه میبرد پس حق
 سبحانه و تعالی وحی فرمود بچی اعقل ما یقول لک در باب سخن او را و در کافی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
 روایت است که کان بچی بن زکریا یکی لا یضحک و کان عیسی بن مریم یضحک و یکی و کان الذی یصنع علیه
 افضل من الذی کان یصنع بچی یعنی بچی بن زکریا میگریست و منی خندید و عیسی بن مریم میگریست و
 میخندید و آنچه عیسی میکرد بهتر بود از آنچه بچی میکرد مؤلف گوید که بسیاری از احوال حضرت بچی
 و کیفیت شهادت آنحضرت در شانزدهم ماه صفر ذکر خواهد شد انشاء الله و اقعاً ششمی در خاشیه جلد
 اول بحر المصاب از کتاب سرور المؤمنین مؤلف جناب میرزا محمد هادی نایینی از مفضل فاضل هند نقل نموده که
 چون امام حسین علیه السلام بزین کربلا مبتلا شد در عصر ناسو غازیید و دختر خود را بقاسم فرزند برادر خود تنگ
 نمود و اخرا قصه و اقعاً هفتمی در روز پنجشنبه نهم محرم سال شصت و یکم هجری در بده بن بد تمیمی با نامه
 ابن زیاد وارد کربلا شد در ترجمه تاریخ طبری است که عیسی الله بن زیاد نامه نوشت برای عمر بن سعد مرید
 از سر هنگا را طلبید که نام او جد بده بن بد تمیمی بود پس باو گفت که این نامه را بعمر بن سعد برسان اگر در وقت
 خواندن این نامه الفود شروع بچنگ نمود نیک باشد و اگر نه وارد در بند کن و بسو من بفرست و لشکرا بگوها
 باشند نامن ایشان را منتهی فرستم پس چون جد بده بن بد بکربلا آمد نامه را بعمر بن سعد داد و پیغام ابن زیاد را باو

بچی علیه السلام

دو بار بیخ من طوک
 الارض گوید که نور
 سال چهل و دوم هجری
 موافق بود با روز
 پنجشنبه نهم ماه محرم
 شصت و یکم

بچی علیه السلام



در بیان سید الشهدا علیه السلام
در بیان سید الشهدا علیه السلام
در بیان سید الشهدا علیه السلام

و ساند همان وقت عمر بن سعد سوار بر اسب شد و سپاه را گفت سوار شدند الا اخوه و در مقام زخار گوید
که چون عید الله بن زیاد از طاولت عمر بن سعد با حضرت سید الشهدا علیه السلام علیه بنجه شد جوهر بن بدر
التمیمی را که یکی از سرهنگان بود بکر بلا روانه نمود و گفت اگر ابن سعد را به پستی که در کار حربه مال کند او را
در بند کن تا ابرو بگرشگر را بفرستم چون جوهر به برادر افتاد عید الله بیم کرد که او عمر را حبس کند و لشکر ضائع نماید
لذا شمر را با آن نامه از پس او روانه کرد از سعد بن عقیله روایت شده که او گفت من با عمر بن سعد از حرارث هوا
در لاب درآمده بودیم که مرده آمد و بگوش عمر گفت که ابن زیاد جوهر به بن بدر را فرستاده که تو اگر در کار جنگ آنها
و در تو را کردن زند چون عمر این را شنید برجست و سلاح جنگ بر خویش داشت کرد و بر اسب برآمد صلا کار را
در زاد واقع هشتمی بر روایت او شاد میفید و بخارا الانوار و مقام زخار در عصر روز پنجشنبه نهم محرم ششمین
ذی الحوشن با نامه ابن زیاد بکر بلا آمد و در منظم ناصر و ذریعة النجاة و بسیار از مؤلفات دیگر نیز در و شمر
را بکر بلا در این روز نوشته اند و از کلمات صاحب تاریخ مستفاد میشود که در و شمر بکر بلا در روز
هشتم محرم بوده و از روایت کاشف و بعضی از کتب دیگر مستفاد میشود که شمر لعین در واسط دهه اول محرم
بکر بلا آمد و چون در شب هشتم محرم از ملاقات حضرت امام حسین علیه السلام با ابن سعد مطلع شد بجهت تفتیش
و شیطنت فی الحال سوار شده بکوفه آمد و در باره با آن صحیفه مشؤمه در عصر ناسو غایب بکر بلا عود نمود و
مؤید این است که در کشف الغم و بخارا الانوار و مسطور است که بعد از آمدن عمر سعد بکر بلا اول کسی که از کوفه
بیرون آمد برای جنگ با حضرت امام حسین علیه السلام شمر بن ذی الحوشن بود و او را با چهار هزار سوار و بر و ابی بانه هزار
سوار غار جنگ شد و آمد او بکر بلا قبل از روز نهم محرم در تاریخ اعثم کوفه و مقتل ابی مخنف نیز مسطور است
علی الجبل چون عمر بن سعد مناجزه و بخاریه حسین علیه السلام را مکره میداشت و حتی المقدور از آن عمل استنکاف مینمود
لذا در این باب رسول و کتاب بعید الله زیاد انفاذ میداشت که تا تواند خود را از این کار بمالمت برهانند بولفج
اصفهان در مقابل الطالین گوید ابن سعد رسول بکر بلا فرستاد که حسین علیه السلام بگوید که مهر و موی
پزند و با آنکه بر میگردم بدانجا که آمده ام و یادری یکی از ثغور مسلمین ساکن شوم و مظنون عمر بن بود که عید الله
از وی قبول خواهد کرد و نوشت که لو سلت هذا بعض الدیلم و لم تقبله ظلمت اگر یک از اهل دیلم این را از تو
مسئلت بنماید و تو قبول نکنی بر و ظلم کرده باشی یعنی ابن حسین فرزند پیغمبر است البته از وی قبول خواهی کرد این زیاد
با و نوشت با بن سعد طعت فی الراحة و رکت الی دعة ناجی الرجل و قائله ولا ترض منه الا ان ينزل علی حکم ای بر سعد
طمع با تراض و میل بکون کرده البته با حسین مناجزه و بخاریه بنما و بغیر از انقباض بحکم من چیزی دیگر از او نپذیر
انگاه شمر بن ذی الحوشن را گفت که با این نامه بکر بلا رو و مضمون از ابن عمر بن سعد تکلیف کن اگر آنچه نوشته ام

نخ
بالفتح و عدل بخا
از دون رحمان
شد شنبه
در بیان سید الشهدا علیه السلام
در بیان سید الشهدا علیه السلام
در بیان سید الشهدا علیه السلام



بپردرد فرمایان او باش و اگر عصبان و در دسرا و از دمن فرست و اما رت لشکر تو را مسلم است و در روضه
 الشهداء گوید که چون شهر شنید که عمر بن سعد در شب رفته و با حین علیه سخن گفتند الحال بکوفه آمد و با پسر
 زیاد گفت که میان حین علیه و پسر سعد رسل و رسائل واقع است و در شب با یکدیگر ملاقات نموده و تدبیرها
 میکنند و حقیقت این حال معلوم نیست این زیاد در غضب شد و نامه نوشت به سعد که من تو را اینجا به حین فرستادم
 نه بمصاحبت او و بشنوم که با هم کلام و پیام دارند اگر این کار از دست تو بر نیاید منشوری که بنام تو نوشته ام باز فرست
 و سپهر سالاری لشکر با شمر بن ذی الجوشن کند او بر وایت شیخ مفید ره ابن سعد بدین مضمون نامه بعید الله زیاد
 نوشت که اما بعد فان الله قد اطفئ النار و جمع الکلمة الخ و ما تفصل این نامه را با نامه ابن زیاد که در جواب
 او نوشت در هشتم این ماه ذکر نمودیم فراجع بالجمله شمران مکتوب مشوم را برگرفت و بالشکر همی آمد و در هجده
 فم مجرم وارد کرد بلا شد و چون نامه را با ابن سعد رسانید و عمر از مضمونش مطلع شد گفت لا اهلا بك و
 لا سهلا يا ابرص لا قرب الله ذاك ولا ارفى من ارك و قبح ما جئت به سوگند بخدا که هیچ سزاوارتر حب و
 تر جیب نیست ای مبروص خدا خانه تو را از آبادیها دور افکند و قبر تو را از نظرها محو و مستور دارد و زشت کند
 چهره را که تو آورده و الله لقد ثبتت عما كان في غمره و افدا عن و لكنت شيطان فعلت ما فعلت قسم
 بخدا که تو را ای و را بر نافی و عمر او را در هر گون ساختن و هر این به تحقیق که او کردن می نهاد و لیکن تو شيطان مرده
 کرد آنچه کردی و چون نامه ابن زیاد را بحضورت عرضه داشتند فرمود معاذ الله ان انزل علی حکم ابن مرجانه ابدا
 حاشا که من در تحت فرمان ابن مرجانه در ایام واقعه همر امان دادن شمر لعین با و لا دام المؤمنین
 در ناسخ التواریخ گوید انگاه که ابن زیاد از ماطله ابن سعد برنجید و او را مکتوب نمود و شمر بن ذی الجوشن
 را فرمان داد که ان کتاب ما خود دارد و بالشکر خود بکر بلا رود و جبر بن عبدالله بن محمد کلابی از جاء
 برخاست و گفت ایها الأمير مرا سخن است اگر فرمان رود بعضی رسانم ابن زیاد گفت بگو ناچه دارد گفت گاهی که
 علی بن ابیطالب در کوفه سکونت داشت دختر عم مرا که امرالبین نام داشت بجهالة نکاح خویش را آورد و از او چهار
 پسر متولد شد نخستین عبدالله دوم جعفر سیم عباس چهارم عثمان و این چهار تن عم زادگان من باشند اگر اجازت
 فرمائی ایشان را مشور و رقم کنم و خط امان فرستم و این بزرگ عطاء است که در حق ما کرده باشی ابن زیاد گفت ایشان را
 امان دادم صور حال را رقم کن و بدیشان فرست تا از هول و هرب بیایند جبر بن عبدالله بن محمد بن صور ترا
 نامه کرد و غلام خویش را که عرفان نام داشت طلب نمود و گفت باید تعجیل بکر بلا رد و این نامه را بدست عبدالله و
 جعفر و عباس و عثمان دهی و نگران باش که جز این چهار تن کس از این نامه آگاه نشود پس عرفان ان مکتوب را مأخوذ
 داشت و شاب زه طریقی کرده بکر بلا آمد و ان نامه بعباس و برادران رسانید پس چون ایشان ان مکتوب را قرا

کتاب ابن عباس
 در بیان
 این خبر

قال المجمع الاستاذ
 من ثبت النبي انما
 من باب رجا و اعطته
 و رده و وثقه عن مراد
 الا ان رفته عنه و عدله
 من عطفه

کتاب ابن عباس
 در بیان
 این خبر



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

نمودند و صورت حال بدانند عرفان را گفتند باز شو و حال ما پسر عبد الله محمد را بگو که ما انکسینیم
که دست در زپل امان پسر زبیر باد و نیم امان خداوند قاهر غالب از بهر ما بنکو تراست ما از خواهیم که خدای
خواهد لاجرم عرفان باز شد و آنچه شنیده بود مولای خود را باز گفت جریر بن عبد الله سخت بیاد زرد چه
میدانست که در پاپان ایشان عرضه هلاک و دمار خواهند گشت و همچنان شمر بن ذی الجوشن چون
نسب ز قبیلۀ پسر عبد الله داشت هنگام بیرون شدن از کوفه امان ایشان را از عبد الله در خواست نمود
و او بدین پرف و چون بگریلا رسید از لشکر گاه خود بیرون شد و با معکر حسین علیه السلام راه نزدیک نمود
و با علاصوند در داد که این بنو اخئی عبد الله و جعفر و عباس و عثمان کجا پند پسرهای خواهر من مرا با ایشان
سخنی است حسین علیه السلام بانک او را شنیده و ایشان را فرمود که شمر مرگ فاسق است ولیکن بکن از احوال شما است
جواب او را باز دهید ایشان او را جواب دادند و گفتند بگو که ناچار داریم گفتن پسر زندان خواهر من شمار
اما پند بابرادر خود رزم زنید و خود را پیورده بکشتن ندیدید از معکر حسین کاره گیرید و سر را طاعت
امیر المؤمنین بزد و زورید عباس بن علی علیه السلام بانک در آورد و فرمود تبث بدالك ولعن ما جئت به من امانك
باعد الله اماننا ان نرک اخانا و سيدنا الحسين بن فاطمة و ندخل في طاعة الغناء و اولاد اللحناء اتو منا و ابن
رسول الله لا امان له دشمنهای تو مقطوع باد و امانی که تو آورده ملعون باد ای دشمن خدا ما را امر میکنی
که برادر خود و مولای خود حسین پسر فاطمه را دست باز دار و سر را طاعت فاسق فاجر زنا زاده کن از پدر امانا را
امان میدی و از برای پسر رسول خدا امان نیست شمر از شنیدن این کلمات خشمناک شد و ببلشکر گاه خویش بازگشت
واقعۀ دهم حضرت عمر سعد بدخصلت بنو خنجر جلالت و مهلت خواستن فرزند حضرت رسالت شیخ مفید
در ارشاد فرموده و حضرت عمر بن سعد الالحین علیه السلام عتبة يوم الخميس لبيع مضين من المحرم در عصر روز پنجشنبه
نهم محرم عمر بن سعد لعنه الله گروه مخالفان را بحرب فرزند رسول مختار برانگیخت و خود بر اسب برآمده با علی صو
نداد و داد با خیل الله از کبی و بالجنه البشر ای لشکر خدا سوار شوید و ببیشت برین مستبشر باشید سپاهیان
سلاح جنک در بر کردند و سوار شدند و بمعکس غارت اترها دادند در آنوقت حضرت ابی الفضل علیه السلام عرض کرد یا
اخی انک الفومای برادر اینک لشکر در رسیدند رای چیست پس حضرت از جای برخاست و فرمود یا عباس
ازکب نفسك یا اخی حتی تلقاهم و تقول لهم ما لکم و ما بذا لکم و نسا لهم عما جاء بهم برادر تو خود سوار شو
و این جماعت را بگو چه میخواهید و از بهر چه میآید عباس علیه السلام با حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین و هجده نفر سوار
دیگر روان شدند و چون بالشکر کوفه رسید و در آمدند عباس فرمود ما بذا لکم و ما تریدون از بهر چه میآید و
این عجلت چیست گفتند قد جاء امر الامیر ان نعرض علیکم ان نزلوا علی حکمه او نناجرک فرمان امیر المؤمنین

و فی تاریخ ابی الفداء مثله

فصل هجتم
در بیان جنگ
بین لشکر
امیر المؤمنین
و لشکر معاویه

و فی تاریخ ابی الفداء
مثله



عبداللہ رسید کہ حکم او را گردن زدند و باز بدست بیعت دہید و گویند با شما مقاتلہ بنماییم ابو الفضل
علیہ السلام فرمود اکنون اینجا باشید تا از قصد امامت جواب باز آورم و عنان بر نافت بخد مت امام علیہ
امد و منافقان بایستادند و اصحاب حسین علیہ السلام از او عظم و نصیحت میکردند و ایشان را از قتال امام
تخذیر مینمودند و تفصیل موعظہ ایشان را در مقام بدین نحو ذکر نموده کہ جبیب بن مظاہر زہری بن قہن را
گفت اگر خواهی تو این قوم را نصیحت کنی اگر گوئی نامن سخن گویم زہر گفت نخست تو پند دہ جبیب روی
بآن قوم نموده و فرمود و چه زشت بندگان خدا نیستد شما کہ هیچ پند نپسندید کہ برای قیامت خداوند خویش را
ملاقات کنید در حالیکہ اہلبیت پیغمبر او را بقتل رسانیدہ باشید و متہجدین و اخبار و ابرار و مجتہدین
امت را کشتہ باشید عرۃ بن قہس گفت ای جبیب تو نابتوانی هیچ گاہ از سائبش ز کبہ خود دست باز داری
زہر گفت او خویش را نمی شناید خداوندش را پسند بد و ستوده و شاہراہ ہدایت بد و باز نموده است
ہاں ابرۃ تو نیز از بار تہمالے ترس با و رگمراہان مباس و بر پنجتن خون پاک این نفوس ز کبہ معاونت مکن
و نصیحت من بپذیر عرۃ گفت ای زہر ما تو را ہوا و عثمائے ہمدانسیم و در شمار شیعیان اہلبیت نبودیم
فرمود مگر این مسئلہ از موقف من نتواند دانست خداوند عزت گواہ است کہ من بد و نامہ نوشتم و او را وعده
نصرت ندادم و پیش از این نبود کہ در راہ بہن ما اجتماع افتاد چون غریب او را دانستم و عد و مکرش را این
نیکو پیشاخم جد اطہرش رسول خدا را ببار آوردم و حق او را پاس داشتم تا جان خویش را فدای ذات مقدس
او کنم تا آنچہ کہ از حق خدا و رسول شما ضایع خواستہاید محفوظ دارم و دیگر اصحاب نیز آن گروہ شقاوت اثر را
موعظہ کردند و از قتال باز میداشتند بالجملہ چون عباس علیہ السلام پیغام انقوم کمرہ را با امام علیہ السلام رسانید
انحضرت لحنی سرفرو داشت انگاہ سر بر آورد و با اصحاب خود در کار حرب سخن بشو و افکند عباس علیہ السلام
ایستادہ بود پس رو با عباس نمود و فرمود ارجع الیہم فاین استطعت ان توخرہم الی غدۃ و تدفعہم
العشۃ لعلنا نصلی لربنا اللیلۃ و ندعوه و نسغفرہ فہو یعلم انی کنت احب الصلوۃ لہ و لا لکتابہ و کثرۃ الدعا
والاستغفار برادر این جماعت را دیدار کن اگر توانی بکامیاب ما را مہلت دہند و کار جنک بفرزادگان آرند
تا بکامیاب نماز و دعا و استغفار بیای او بر و بوظائف طاعت و عبادت قیام نمایم چہ آنکہ باز تہمالے خود
میداند کہ من نماز و قرائت قرآن و استغفار را درست میدارم پس عباس علیہ السلام باز گشت و هنوز سواران
او در برابر سپاہ کوفہ ایستادہ بودند و انجماعت را نصیحت میکردند و پند میدادند چون عباس علیہ السلام رسید
و پیغام امام علیہ السلام را رسانید عمر بن سعد با شمر گفت و ای جبیب روا باشد کہ ایشان را فرامہلت کن اگر شمر
گفت اگر من زمام کار را داشتم ساعتی ایشان را مہلت نمیکند اشتم و اکنون کار بد است و امیر جنک توئی من چگویم

کتاب تاریخ طبری
باب فیما بین یحییٰ و یونس

کتاب تاریخ طبری
باب فیما بین یحییٰ و یونس



عمر سعد گفت کاش هرگز باین امیری تن نمیدادم و باین قلم که منی فنادم و بروایت قیام گفت اگر اختیار مرا
بود من خواستی که در این موقف نباشم بالجمله از سر هنگامان دیگر مشورت نمود پس بنی اشعث گفت اکنون این
خواستن را اجابت نمای بخدای که بامداد بخاریت را آماده باشد و در آن هنگام عزمین حجاج زیستگ گفت والله
لَوْ أَنَّهُمْ مِنَ الْفِرَاقِ وَاللَّيْلِ وَسُئِلُوا مِثْلَ ذَلِكَ لَأَجَبْنَاهُمْ فَكَفَتْ وَهُمْ أَلِ مُحَمَّدٍ سَوَّكَدِ بَخْدَى كَهْ أَكْرَمِ رَمِ تَرْكِ
و در بلم این مهلت از ما میخواستند دعوت ایشان را اجابت می نمودیم و نه اخرا ایشان ال محمد ندان برود و
توان چیت در آن وقت عمر بن سعد رسولی در محمد عباس علیه السلام روان کرد و پیام داد که انا قد اجلناكم
إِلَى عِدَّةٍ فَإِنْ اسْتَسْلَمْتُمْ سَرَّحْنَا بِكُمْ إِلَى أَمِيرِنَا عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زُبَّارٍ وَإِنْ أَبَيْتُمْ فَلَنُتَابِعَنَّ بِكُمْ بَنِي مُشَلِّمٍ شَمَارًا
مهلت گذاشتیم و در بامداد اگر سر بفرمان داد و آوردید شما را بنزد امیر خود پس بپاد کوچ خواهیم داد و اگر
امتناع نمودید دست از شما باز نداریم و فصل امر بر ذمه شمشیر خواهیم گذاشت در آن هنگام هر دو لشکر
باز آمگاه خود باز شدند و بنی را امیدند و در کامل بجای نهر مهلت خواستن حضرت را در روز فتم محرم
نوشته است **وَأَقْعَبُ يَارِزِي هَمَّ رَعَضَانِ** در رسید مظلومان را اندک خواب و بود و حدش رسول
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زاده خواب دید که استفادین الارشاد والبخار والفقار وغيره و تفصیل آن بدین شرح است
که در عصر این روز چون سپاه شقاوت اثر بدنام رؤس و بمسکر سواران را امام علیه السلام نهادند در آن هنگام امام
مظلوم در پیش خیم جلالت زانو برداشته و شمشیر بر دست مبارک گرفته و سر برافراشته بود ندکی
خواست بر در بود و چون غوغای سپاه نزدیک شد و همگی حمله مریدان و قعقه سلاح گوش ز راهلبیت گشت
زینب ظاهر سلام الله علیه را دید و برادر بزرگوار خود را از خواب برانگیخت و عرض کرد یا اخیه اما تسمع
هذه الأصوات قدام قریب برادر یا این صداها را نمیشنوی اینک لشکر دشمن در رسیدند حضرت حسین
سلام الله علیه سر برداشت و فرمود اِنِّی رَأِیْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّاعَةَ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ لَكَ
رُوحُ النَّبِیِّیْنِ فِي سَاعَتِ جَدِّ خَوِشْ رَسُولُ اللَّهِ صَاحِبُ دُرُخَوَابِ بَدَمِ بِنِ فَرَمُودِ بِحُسْبَنِ تَوْبِزِدُ مَا خَوَاهِی اَمِدِ
و بروایت قیام و ناسخ فرموده از زما خواهی بود و بروایت دیگر فرمود یا اخیه اِنِّی رَأِیْتُ السَّاعَةَ وَرَسُولَ
اللَّهِ جَدِّی وَآلِهِ عَلَيْهِمَا وَآلِی فَاطِمَةُ وَآخِی حَسَنًا وَهُمْ يَقُولُونَ يَا حُسَيْنَ إِنَّكَ رَأِیْتَ النَّبِیَّ عَن قَرِیبٍ اِنْجَاهِ
در این ساعت جد رسول خدا و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم امام مجتبی را در خواب دیدم
که بمن میگفتند بهمن روز در زما خواهی بود فَاطِمَةُ وَجْهَهَا وَصَاحَتْ وَبَكَتْ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ
مَهْلًا لَا تَسْمَعِی الْقَوْمَ بِنَا وَفِی رَوَاةٍ الْمَقِيدَةِ فَلَطَمَتْ أَخَاهُ وَجْهَهَا وَنَادَتْ بِالْوَيْلِ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ لَبِیْكَ لَكَ الْوَيْلُ يَا أَخِيهِ اسْكُنِي رَحْمَتِ اللَّهِ عَقِيلَةَ بَنِي هَاشِمٍ زَيْنَبُ سَلَامُ اللَّهِ عَلَیْهَا جَوْنِ

در این خواب
حضرت زینب
را دیدم و برادر
بزرگوار خود را
از خواب برانگیختم
و عرض کردم یا اخیه
اما تسمع هذه الأصوات
قدام قریب

در این ساعت
جد رسول خدا و پدرم
علی مرتضی و مادرم
فاطمه زهرا و برادرم
امام مجتبی را در خواب
دیدم که بمن میگفتند
بهمن روز در زما خواهی
بود



گوید که چون شب نهم محرم پیاپی رسید و سفیده صبح برآمد در مسکن حسین علیه السلام اب و ابابکر و اهلبیت
 و اصحاب نشسته شدند و شکایت بحضر حسین علیه السلام آوردند ابو عبد الله علیه السلام برادر خود عباس را طلب کرد و فرمود
 با چند تن از اصحاب چاهی حفر کنید باشد که آب برآورد و در این کثرت رفتند و هر چند کاوش کردند آب نیافتند
 چه آنکه کثرت نخسین در شمار معجزه حسین علیه السلام بود که آنحضرت تبره بر زمین زد و آب بجوید اندهی و ما
 تفصل حفر چاه و سبع ماء زاد و هشتم اینها ذکر نمودیم فرآید و فاضل در بند علیه السلام رحمة و اسرار الله را گوید
 که شیخ اجل ابن نما از سکنه بنت الحسین علیه السلام روایت کرده که فرمود غرمانا فی التاسع من المحرم حتی کفنا
 العطش و قد نفذ الماء کله و خلک الایام و جفت الفیاض فیها الماء و در روز نهم محرم آب در خمار حرم پیاپی
 شد و عطش بر ما غالب گردید و در خمار خالی و مشکرا خشکیدند و در وقت غروب عطش بر من و دختران حرم
 متولی شد فقمت الی عمی زینب اخبرها ببطشنا لعلها اذخرت لنا ماء پس برخاستم بجمعه عمام زینب
 رفتم که از عطش خود خبر دهم و را شاید برای ما آبی ذخیره کرده باشد فوجدناها فی غیمتها و فی حجرها اخی
 الرضیع و هی ناره تقوم و تارة تقعد و هو یضطرب اضطراب السمكة فی الماء و یضرب و یدم عمام زینب
 در خیمه خود نشسته و برادرش خواره ام زاد را غوش گرفته گاهی بر میخیزد و گاهی می نشیند و برادر ام علی
 اصغر مثل ما می رویان آب دست و پا میزند و صرخه میزند و عمام زینب میگردد صبراً صبراً پیاپی اخی
 و الله لك الصبر و انت علی هذه الحالة المشؤمة صبر کن صبر کن ای فرزندان برادر چگونه صبر توانی کرد و حال آنکه
 در چنین حالت مشؤمه هستی گر انت بر عمام تو که بشود صرخه تو را و نتواند نفعی بنورساند سکنه خان
 گوید از گریه و ناله برادر ام من نیز بگریه در آمدم عمام زینب فرمود سکنه هستی عرض کردم بلی فرمود چرا گریه میکنی
 گفتم بحال برادر ام که شیره خواره است و دیگر از عطش خودم خبر ندارم که مبارک از من بدغم او باشد و بعد گفتم عمام جان
 کاش بفرستی بچهار اصحاب شاید نزد ایشان آبی پیدا شود پس عمام زینب برخاست و حالتی که برادرش خواره ام
 در غوش او بود آمد بچهار عموها هم آبی پیدانند پس برگشت در حالتی جمعی از اطفال عقب افتاده بودند
 که شاید آبی باید پس آمد بجمعه اولاد عموها امام حسن علیه السلام را انجانشت و فرستاد بچهار اصحاب لعل آبی پیدا
 شود و چون مأیوس شد برگشت بجمعه خود در حالتی که قریب بیست نفر دختر و پسر با او بودند فآخذت بالعبول
 و نحن ننصارع بالفرب منها پس شروع بگریه کرد و ما با وی صیحه میزدیم و در این حال بر پرهیزان که او را
 سبب الفراء میگفتند بر ما گذشت و از شنیدن ناله ما خود را بر زمین زد و خاک غم بر سر ریخت و اصحاب خود را
 ندا کرد و گفت ای سر که ان تموت بنات فاطمة عطشاً و فی ابدینا قوام یوفنا لا والله لا خیر فی الحیوة بعد
 بل نرد قبلهم حیاض الموت ایا بر شما گوارا است که دختران فاطمه سلام الله علیها از تشنگی بمیرند در حالتی

در روز نهم محرم
 آب در خمار حرم پیاپی
 شد و عطش بر ما غالب گردید

در روز نهم محرم
 آب در خمار حرم پیاپی
 شد و عطش بر ما غالب گردید



که دست قدرت ما بر قبضه شمشیر برسد نه بخدا قسم که بعد از ایشان خبری در زندگانی دنیا نیست و فاقبل
از آنها باید بمرکب اتمام کنیم ای اصحاب من باید که هر یک از شما دست یکی از این اطفال را بگیرد و بپوشد
بر قبل از آنکه از عطش هلاک شوند و اگر لشکر مانع کنند با هم مدافعه برخیزند بچنی فانی فرمود البتّه
موکلین فرات بر قتال اصرار خواهند نمود و بنا که مکر و هی با اطفال وارد باید و اسباب ندامت ما گردد
پس بهتر این است که خود مان مشکی برداشته روانه شریعه شویم و در صورت معارضه بخار به پردازیم و اگر
کسی از ما کشته شود فدای اصحاب و بنات فاطمه سلام الله علیها خواهد بود بر برگشت چنین باشد پس
مشکی برداشته روانه شدند بجانب شریعه موکلین فرات بانگ برآوردند من هؤلاء القوم کیستید
شما بر برگشت منم بر پروا اینها اصحاب منند از تاب عطش آمده ایم که آب برداریم گفتند مکانم حتی مخبر
و پستنا بخبر کرد جای خود بایستید تا و پسر خود را خبر دهیم و میان بر و پسر ایشان قریه بود چو باو
خبر دادند گفت مانع نشوید چون بشریعه فرات درآمدند و سر را بر احسان نمودند بر و اصحاب و صدا
بگریه بلند کردند و گفتند لعن الله ابن سعد هذا الماء بحره و اکادال رسول الله لا یبل منه بقطره خدا
لعن کند ابن سعد را که آب فرات بدینگونه جار بست و جگر هلاک ال پیغمبر پیسوزد پس بر بانگ زد بر
اصحاب خود که از اطفال حرّ فرا مویش میکنند مشک پر کرده و بتجیل روانه شوید و آب بنوشید تا اکاد
بنات فاطمه سلام الله علیها سیراب شود اصحاب و گفتند و الله ای بر ما ابخواهیم نوشید تا اطفال خیر
علیه السلام آب بنوشند بکفران موکلین فرات چون این سخن را شنید گفت اما کفا کر الورد و حتی تحملون
الهدا الخارجی ایا بس نیست شما را که خود وارد شده بپوشیده اید و حال میخواهید برای این خارجی اب بپوش
و الله باسحق خبر میدهم اگر او اغراض کند خود مدافعه مینماید تا خبر بیاورد این سعد برسد بر برگشت این امر را
پوشیده بدار و افشامنا و نزدیانت رفت تا او را بگیرد ان ملعون گر بخت و باسحق خبر داد اسحق گفت مکن ادا
اب بردارند و ایشان را از زمین آورد پس ان اشقیاء سر راه برایشان گرفتند و گفتند ای بر بر اسحق اجازه
نمیدهد که حمل اب بنماید بر برگشت ثمّ ما ذا اگر حمل کنیم چه خواهد گفتند اراقة دمائکم خون شما را خواهیم
ریخت بر پر نمود اراقة الدماء الشهی الی من اراقة الماء و یخین خون ما الداسک از برای ما از ریختن اب
وای بر شما از ما کسی اب نپوشیده و همت ما اطفاء عطش اهل بیت پیغمبر است سوگند بخدای نا جان درین دار
دست از مشک بر نداریم یکی گفت مانع نشوید این مشک ایشان را از میک نجات نخواهد داد بگریه گفت امر
امیر را مخالفت میکنند پس از هر طرف حلقه و ایشان را احاطه نمودند بر و اصحاب بشک و از زمین گذ
و زانو بر زمین نهاده مدافعه میکردند و جناب بر برگشت و گفت و الهفناء علی اکابر البنات صد الله

بناختن شمشیر بر پیشانی اطفال

با اصحاب و بنات فاطمه



از امامان و اهل بیت
عجل الله فرجاتهم
و یسرهم

رَحْمَةً عَمَّنْ صَدَّ نَاعَتُكَنْ اِیْ رَاۤیْ تَا سَفْ مِنْ بَرِ عَطْشِ اَهْلِ حَرَمِ اسْتِ دَوْرِ اَبَادِ از رَحْمَتِ خُدا کِیْسِ که مَنَعِ مِیْکُنَدِ
 مَازِ از بَرْدِ نِ اَبِ بَرایِ اَهْلِ بَیْتِ پِیْ بِکِیْ از اَصْحَابِ بَرِ مِثْلِ بَرِ دُشْ کِشِیدِ و رَوَانَهْ خِیَامِ شَدِ مَوَکِلِیْنِ
 فَرَاثِ حَاطَهْ کُودِهْ و اَنِ بَا سَعَادَتِ رَا اَمَاجِ تَهرِ کُردِ نَدِ قَا صَابِ جَبَلِ الْفِرَةِ سَهْمِ حَتَّیْ حَاطَهْ اِلَیْ عَقْوِ الرَّجُلِ و سَالِ لَدُنْ
 عَلَیْ ثَوْبِ قَدَمِیْهِ پِیْ تَهرِ اَمْدُ بِنْدِ مِثْلِ و اَبْدِ و شِ و پَا بَگُردِ نِ اَمْرُ دِ بَرِ دِ رِخْتِ و خُونِ بَرِ پَا هَا و لِبَاسِ هَا پِیْ بِخِشِ
 و چُونِ دِ پَدِ که اَبِ اسْمِکُتِ کُفْتُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ جَعَلَ رِقْبَتِیْ و قَاءَ لِفِرْقَتِیْ حَمْدُ مَرِ خُدا بِرَا که رِقْبَهْ مَرِ اَفْدَاۤیِ قَرِیْبَهْ مِنْ
 کُردِ اَپَدِ و چُونِ بُرِ پَدِ که قَوْمِ دِ رَمْدِ اَفْعَهْ مَجْدِ هَسْتِنْدِ بَا عَلِیْ صَوْتِ فَرِ اَدِ کُردِ و بَلِکُمْ بِاَعْوَانِ بَنِیْ سَفِیَانِ لَا
 تَنْفِرُ الْفِئْتَهُ و دَعَاۤیِ اَسْیَافِ بَنِیْ هَمْدَانِ فِیْ مَخَامِدِ هَا وَاۤیِ بِرِ شَمَائِیْ اَعْوَانِ اِلَیْ سَفِیَانِ فِئْتَهُ نَبِیْکُمْ بِدُ سَوْنِ
 اِلِیْ هَمْدَانِ رَا دِ رِغْلَافِ خُودِ بَگَدِ اَرِ پَدِ و اِنْحَالِ جَمْعِیْ از اَصْحَابِ خَدْمَتِ حَضَرِ حَسَنِ عَلَیْهِ سَلَامُ بُوْدِ نَدِ بِکُفَرِ اَرَا هَا
 عَرْضِ کُردِ بِاَبِیْنِ رَسُوْلِ اللّٰهِ مِنْ صَدَاۤیِ بَرِ پَرِ و اَمِشْ مَوَکِلِیْنِ کُردِ حَضَرِ فَرْمُودِ اَلْحَقُّوْا بِیْ دِرِ بَا بِیْدِ
 اَوْدِ اِیْ جَمْعِیْ از اَصْحَابِ سَوَارِ شَدِ و خُودِ رَا بِهْ بَرِ پَرِ رَسَا پِنْدِ نَدِ مَوَکِلِیْنِ فَرَاثِ مَهْمُورِ شَدِ نَدِ بُرِ اَبِ و اِنْحَالِ حَرَمِ
 رَسَا پِنْدِ و صَدَاۤیِ رَا شَرِ بُوَا اِلَیْ الرَّسُوْلِ هَنِیْئًا مَرِیْئًا بِنُوشِیدِ اِیْ اِلِیْ رَسُوْلِ کُوَا رَا اَبَادِ بِرِ شَمَائِیْ اَطْفَالِ حَرَمِ
 از هَرْ طَرَفِ دِ و پَدِ نَدِ و صَدَاۤیِ اَبْلِنْدِ کُردِ نَدِ که هَذَا بِرِ جَانِئًا بِالْمَاءِ اِنْبَکِ بِرِ اَبِ بَرِ اَبِ اَوْرَدَهْ و رَمِیْنِ
 بِاَنْفُسِهِنَّ عَلَیْ الْفِرَةِ خُودِ اَبْرُ و مِثْلِ اَنْدَا خُشْدِ بِکِیْ مِثْلِ رَا دِ رَا غُوشِ مِیْکِشِیدِ و بِکِیْ رُوْ خُودِ رَا بَرِ اَنِ
 مِیْکُنْدِ اَسْتِ و دِ بَکَرِیْ قَلْبِ خُودِ رَا بَرِ اَنِ مِیْسُوْدِ و اَزِ بَسْکِهْ اَزِ اَلْهَابِ عَطْشِ و تَشْکِیْ اَزِ دُحَامِ و اَضْطِرَابِ مَنُورِنْدِ
 اَنْفَلَتْ اَلْوُكَا و اَرِ بَقَاۤیِ الْمَاءِ بِنْدِ مِثْلِ کِیْچَتِ و اَبِ بَرِ زَمِیْنِ رِیْجَتِ بِرِ بِنَاتِ ظَا هَرَاثِ صَرِخِهْ زِدِنْدِ و صَحْهْ
 مَنُورِنْدِ که اَرِ بَقَاۤیِ الْمَاءِ بِاَبِ بَرِ اَبِ رِیْجَتِ اِیْ بُرِ بِرِ پَرِ سِلِیْ بَصُوْرَتِ خُودِ زِدِ و صَدَاۤیِ بَکَرِیْ بِلِنْدِ کُردِ که و اَلْهَفَا
 عَلِیْ اِکْبَادِ بِنَاتِ رَسُوْلِ اللّٰهِ اِیْ رَاۤیِ سُوْرِدِ لِیْنِ بِرِ حَکْمِ هَاۤیِ تَشْنَهْ اَطْفَالِ پِیْغَمْبَرِ **وَاَقْعَهْ چَهَارِ دَهْ**
 کَالَمِهْ و مَخَاطِبَهْ جَنَابِ بُرِ بِرِ بِرِ خَضِرِ بَاعِبِدَا اللّٰهِ بِنِ سَجَرِ و شَمِیْنِ زِیْ اَلْجَوْشَنِ دِرِ نَا سِخِ التَّوَارِیْخِ کُوْبِدِ و نِیْزِ
 شَبِ پِیْخَشَبِهْ هَمْ مَحْرُحِیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ دِرِ سَرِ اَپَرْدَهْ خُوشِ جَاۤهْ دَاشْتِ و اَصْحَابِ اَلْخَضِرِ هَرْ بِکِ دِرِ خِیْمَهْ
 خُوشِ مِزْبِیْثِ و لُشْکَرِ اِنِ سَعْدِ دِرِ کُردِ مَسْکَرِ حَسَنِ عَلَیْهِ سَلَامُ چَهْرَهْ دَاشْتِنْدِ و اَزِ دُورِ و زِدِ بِکِ حَرَا سَتِ مِیْشُودِ
 و عِبْدَا اللّٰهِ بِنِ سَجَرِ که شِجَاعَتِهْ بِکَمَالِ دَاشْتِ و شَهَادَتِهْ بِسَرِ اَوْبَا رِضْیَا کَ و فَنَّا کَ بُوْدِ رَا هِ سَرِ اَپَرْدَهْ حَسَنِ
 زِدِ بِکِ کُردِ و اَصْغَا مَنُودِ که اِنْجَنَابِ اِنِ اِبَاتِ قُرْاَنِ تِلَاوَتِ مِیْکُنْدِ و لَا تَحْسَبِیْنِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا اِنَّمَا عَلَیْ
 لَهْمُ لَیْزٌ اَدُوْا اِنَّمَا و لَهْمُ عَذَابٌ مُّهِیْنٌ مَا کَانَ اللّٰهُ لَیْزًا لِّلْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْ مَا اَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتَّیْ یَمِیْزَ الْجَنِیْتُ
 مِنَ الطَّیِّبِ بِحَسَنِ نِیْنَدَا رِنْدِ اَنَّا نَکَ کَا فَرِ شَدِنْدِ که مَا اِیْثَا نَرَامِ هَلْکِ مِیْپَدِ هَمْ که بِرِ جَمْرِ و جَرِیْثِ بِفَرِ اَپِنْدِ و اَنِ
 عَذَابِ و عِقَابِ کِیْفَرِ کُردِ اَرِ بِرِنْدِ و خُدا و نَدِ رِکْتِ بَا زِ نَمِیْدِ هَلْکِ مَوْمِنِیْنِ رَا بِرِ جَمْرِ یَکِهْ شَمَا خُوشَا رِیْدِ نَا اَسْکَا

از امامان و اهل بیت
عجل الله فرجاتهم
و یسرهم

هم خبر لا نفیریم انما
 تملی
 که ادراک خبر کنند
 بلکه ایشان را مهلت
 دهیم



کن خبث را از طیب چون عبدالله بن سحر این کلمات بشنید بانک در داد که سوگند بخداوند کعبه ما هم طیبون که
شناخته شده ایم از شما بر برین خضر فریاد بر آورد که ای فاسق تو آنکس که خداوند در شما و طیبین آورد عبدالله
گفت وای بر تو بگوی که توجیه کسی بر فرمود بانک منم بر برین خضر پس بختان سرزنش بایکدیگر گفتگو نموند
وختی یکدیگر را بشنید و فحش یاد کردند شمر بن ذی الجوشن ملعون نداد در داد که خداوند پاک را از پلید بنموده
ما پاکانیم و شما از پلیدان بر برگشت ای دشمن خدا که گمان میکنی که تو از پاکان و حسین بن علی علیه و برادران
او از پلیدان سوگند بخدا که تو را جز بد و توانگان که پلید خود را خورند نتوان مانند کرد باش تا یکفر این
کفار باطل ابد از درخ بیرون نشوی شمر گفت ای گوینده امروز آنچه در دل ارمی بگو که فریاد باشم
ما کشته خواهی شد بر برگشت ابد دشمن خدا مرا از مرگ بیم میدهد خدای غالب قاهر و اناس که اگر در خدمت حضرت
حسین علیه السلام میمرد با آنکه کشته شود و دستش را از آنکه در میان شما در فراخ نعمت و ثناء راحت زند باشد
سوگند با خدای که شما از شفاعت مصطفی بهره نخواهید داشت و جز در جهنم جای نخواهید یافت حسین
علیه السلام فرمود ای برادر منی باشد که با ایشان سخن گوئی و خویش را بشکجه افکنی کار تو بکرداران در مرد مؤمن مانند
است که ال فرعون را نصیحت کردند و سود بخشید تو نیز شرط و وعظت بجای آورد و فایده نداشت رضینا
بقضاء الله لاجرم بر بر باز شد انچه و در کتاب مقام زخار و مظاهر الانوار این واقعه را در ضمن وقایع شب
عاشوراء نوشته اند و العلام عند الله واقع پانزی هم رویای مرد مجرب و گریه حضرت زهراء سلام الله
علیها بر فرزندش حسین علیه السلام نور علیها لرحمة در دار السلام از مجموع بعضی از مشائخ و اوار مرد
بحرین روایت کرده و اجمال قصه خواب این است که گوید کنت ملازمًا و مواظبًا علی استماع مرآت الحسین علیه
والتزدد علی الما قریبًا و هارارًا لا یستغنی شاغل ولا یمنع عنهما مانع من ملازمت و مواظبت داشتیم بانکه
مرآت حضرت حسین علیه السلام در روز و شب بمجالس عزاء آنحضرت حاضر میشدم و چیزی از این عمل مرا شاغل و
مانع نبود اتفاقاً شبی در مجلس عزاء نشسته بودم و کانت لیلۃ النایعة من المحرم و انشب شب نهم محرم بود
الشب انقدر بمصائب آنحضرت گریستم که خسته شده از جای خود برخاسته ملول و محزون در کاره نشستم
در انحال مرا خواب ربود خواب عظیمی بهم فرکانه فی بطن عظیم کالجنة و فیها من انواع الاشجار و الاثمار و
الطهور علی اعضاءها تغرد و تغریبها کانبها نباحة الثواکلی که گوید در باغ بزرگ بودم و انباغ مثل روضه
حتت بود و انواع و اقسام اشجار و اثمار در آن بود و طهور در اعضاء اشجار آن باغ مانند زن شکلی
نوحه میکردند گفتیم سبحان الله این طور چرا ناله میکنند و این ندبه نمیشد مگر برای مولا یم حسین علیه
پس بناگاه صدای گریه و ناله بلند شنیدم که نزدیک شد در شکافه شود چند قدم از پی ان صدا افتیم

در بیان حقایق
و معانی
و اسرار

در بیان جامع گوید
در بیان کلام الله
است منه

در بیان حقایق
و معانی
و اسرار

بکار حوض رسیدیم دیدیم زنی مانند آفتاب تابان در کنار آن آب نشسته و پد هاشوب آب بر صاف آینه صاف و در آن
الکوب تمیزی کثیره من اثر السوف و طعنات الرماح و جامة خون الود و سفید در دست گرفته خون انجمه میشود
و آثار زخم شمشیر و جراحت سنان بسیار بر آن جامه بود آن زن مکرمه با ترحم احاط نظر می نمود و صبحه میزد که
نزد یک بود از اثر نوحه و ندبه او آسمان بر زمین آید و کوهها از هم بپاشد و در ناله اش میگفت و اغوثاه بک یا
ایاه اما تره ما فعلت اتمک فینا ایامی بنی که امت تو با ما چه کردند انگاه که من بودم حق مرا ضایع کردند و پهلوی
مرا شکستند و میراث مرا گرفتند پس فصل مشعی از مصائب خود و پسر عمرش امیر المؤمنین علیه السلام را بیان کرد تا آنکه
گفت ای پد بزد گوار اینها هم پس نبود که رسل و رسائل بسوی فرزندم حسین فرستادند پس شرح مبسوطی از مصائب
فرزند مظلوم خود ذکر نمود تا آنکه فرمود با والدی لا سمیت لهم باسمک فلعنهم ما عرفوا و لا عرفوا
جدک و ابوک فلهذا من الماء منک ابر من ذر از اسم خود خبر نداری بلکه تو را وجد و پدر تو را نشانند
و لهذا تو را لب تشنه کشند ناگاه شنیدم که از طرف شرقی شخصی میگوید و حقک یا اماء ما ترک سنه جدی
رسول الله و لا سنن الانبیاء من قبله سو کند بحق تو ای مادر که من از طریق جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله
و از سنن انبیاء سلف در ننگ شتم از شنیدن این سخن دل لطیف و عقلم پرید و چون ملتفت شدم دید یک
بدنی سر به جبهه خری در تن دارد و از گلوی بر یک اش خون تازه میریزد و میگوید مادر جان گفتم و از جد
و پد و مادر و برادرم خبر دادم سخن مرا نشنیدند و مقام مرا مرعی ندانستند اب فراترا برویم بستاند و بر کلاب
و خنازیر مباح نمودند و قدغن کردند که کسی با ظرف اب بر ندارد که مبادا یکی دقت کند و باهل بیت من اب
برساند پس مقدار کثیره از مصائب خود بیان فرمود من از کلام روی تعجب نمودم و با خود گفتم کاش این زن
و این بدنی سر را پیشانم و هببت و جلالت او مانع بود از مسئلت نا از خدا استغاثت جستم و قدم و جبار
پیش نهاد سلام کردم جواب فرمود گفتم تو را بخدا تو کیستی و این جامه پاره پاره چیست و این بدن بی سر چیست
پس آن مکرمه ناله جان سوز از دل کشید و فرمود من مادر این شهید مظلوم و در خیر پیغمبر این امت فاطمه مادر
حسین که امت جدش و را کشند و انحال زنان چند از جانب آن اشجار مانند آفتاب تابان طلوع کرد
و میرکان و نوحه کان آمدند و در اطراف آن بدنی سر نشاند من گفتم ای خواتون من این جامه چیست فرمود
این جامه فرزندم حسین است هر وقت بخوام بر او بگریم این جامه را حاضر میکنم و جامه شمشیرها و نیزهها را نظاره
کرده و میگری و حال من نا قیامت این است و در روز محشر در موقف حساب سر خود را گشوده بخون فرزندم حسین
الوده خواهم نمود و از ظلم بنی امیه شکایت خواهم کرد و در آن روز ملک مقرب بنی مرسل خواهد ماند مگر آنکه
بر خود میافند و خدا بسبب غضب من بر ظالمین اهل بیت من غضب میکند و زبان از آتش جهنم میریزد

نفس مجسم
نفس مجسم
نفس مجسم

نفس مجسم
نفس مجسم
نفس مجسم



نعمت فانی
حضرت فانی

که از طرف ایشان فراموش کرد گفتم اینها تو تن من این آیه کان را بشما کنم خصوصاً اولاد که الحسین علیه السلام قاصع
الله به پدر من و ائمه شایسته و مصائب شما را میخواند و بالخصوص مصائب فرزندان حسین را بوی میخواند خدا
با او چه کرد فرمود تضرع محاذ لقصور و ناقصا و محاذ قصر ما است و او است که گفته است ﴿شعر﴾

ایها السبعی ابلک للشهید المستضام لا تمل النوح فیهن جدّه خیر الانام

گفتم اینها تو تن ما جزا من بکی کم و یفوق من ماله غزاة الحسین کیست جزای کسیکه بر شما گریه کند و از مال خود
در عزای حسین انفاق کند و در مجالس غزاه خدمت نماید و بر دشمنان شتاعت نماید فرمود لهم الجنة و کل ذلک

اعانة لنا فابشروهم بجوارنا فو حق ابدی و بعلی و حق ولد ی شهاده لا ادخل الجنة و منهم طفل لا بد خلها
فبشروهم و بلغهم ذلک عنی الحمد لله رب العالمین از برای ایشان است بهشت و اینها همه اعانة است بشارت
باد تورا و بشارت ده ایشان را بجوار ما که بحق پدر و شوهر و فرزندانم و بحق شهادت او که داخل بهشت نمیشود و از آن
طفلی از ایشان باقی است پس بشارت ده ایشان را و تبلیغ کن این مطلب را بایشان و ائمه شایسته

در وقایع الشهور آورده که در شب نهم محرم ثقیل حضرت صدیق کبری سلام الله علیها را در خواب دید
در حالیکه انخدوده بادل سوزان نوحه و شون می نمود بر فرزندش حسین علیه السلام و پیراهن خون الوده او را
بدست گرفته و شکایت مینماید بسو پدرش پیغمبر و گوید که شرح این خواب در کتاب ناصح پات تفصیل مذکور است
و نیز گوید که در آن کتاب خواب مفصل دیگر ذکر نموده که اجمالش این است که خدا بتعالی اراده فرمود که عذاب
عظیم نازل کند بر اهل طهران بسبب کثرت معاصی آنها و بواسطه ذکر مرثیه حضرت سید الشهداء صلوات الله
خدا عذاب را از ایشان رفع نمود و شخصی را دیدند که ملائکه عذاب او را عذاب میکنند پس با و گفتند خود را
داخل کن در زمزمه عزاداران حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه و چون خود را داخل نمود در زمزمه آنها عذاب
از او برداشته شد و نیز در کتاب مذکور گوید که منافات در این باب بسیار است از انجمله خبری در مرثیه از کسی که

حاکم بعضی از بلاد بود که او در خواب دید او را در آتش انداختند پس شخصی از بالای سر او ندا کرد اطلب
شعباً شفعی برای خود طلب کن تا از آتش نجات پابی گفت این لشعب کجاست شفعی برای من ان شخص گفت
اینک حضرت حسین علیه السلام است پس چون انحضرت را مشاهده نمود استغاثه کرد حضرت امر فرمود او را از آتش
بیرون آوردند و ائمه هدی در روز سه شنبه پنجم و سال شصت و چهل سیم هجری سید محمد فرزند
ارجمند سید بن طاووس علیه الرحمه در حله سیه متولد شد چنانکه والد ماجد در وقتی که شصت و
یک سال از عمرش نفیاش گذشته بود در ضمن وصایای خود فرموده و در این او ان پسر محمد داخل گردید در
سال هفت از عمر خود چون این پسر خدا هم عمرش را و فرماید بعد از گذشتن دو ساعت پنج دقیقه از روز سه شنبه

و ان فانی
بن طاووس

(نهم محرم)

(۳۰۹)

وفاقیست که در این روز
کتاب بنویسد

الدیوان بالکسر
بقیة نیرانده محل جمع
شد و فرزند کتاب
نخاسته که در او حیات
مردم نویسد و کتاب
شمر جمع دواوین
کتاب المنهج

شمر بقیة نیرانده
منهج
لحاظ بالفتح کوشه حیم
منهج
رشق بالفتح تیرانده
منهج

خطبه بنی امیه
در قیامه بنی امیه

نهم محرم سال ششصد و چهل و سه در حله بدنیا آمد خداوند کامل گردانند او را در این او ان بدوام عناياتش
و بعد نارنج ولادت فرزند دیگرش پسر علی را ذکر فرموده بشرحیکه مادر هشتم اینامه ابرار نمودیم تا اینجا که فرمود
پس در این او ان که عمر شصت و یک رسید در خاطر مکن شد که یک کتاب رساله وار تصنیف تمام بخوان تحفه
برای این دو پسر محمد و علی و دیگران از بستگان و دوستان از هم امید انتفاع شانرا از آن دارم پیش از آنکه بین من
و از دو پسر ملک خاقل شود و این امر را در تحت استخاره در آوردم پس یافتیم از موافق با آنچه که ارزو و رجاء بود
از مراجع حضرت پروردگار اله اخرا قال و فی کتابه المستی بکشف المحجۃ واقع میجد هم در این روز سال
ششصد و پنجاه و ششم هجری علی بن عمر بن قزل بن جلدک باروقه سیف الدین المشد صاحب کتاب دیوان مشهور
وفات کرد و او غیر از سیف الدین علی بن محمد بن سالم سیف الدین امده است و اگر چه در اسم و لقب فضل و
ادب بلد شبیه اند با هم و کان من جمله الامراء و اهل الدیوان و علی بن عمر مذکور از جمله امراء و اهل دیوان
بود و در شام نامدنی منصوبی بستن دواوین بود برای الملك الناصر و مرکز طرف و بنکو عشرت و بامروث
بود ولادتش در سال ششصد و دو و فاتی در روز ناسو غاشقه اتفاق افتاد و الکمال عباسی او را بدو شهر تبریز
ایا یو غاشور اجعلت مصیبة لفقد کریا و عظیم بمجمل وقد کاف قتل الحین کفایه فقد جل بالرز المعظم فی علی
و از اشعار او این قزل غزلی است که اولش این است :
هی قامت امر صعدة سمره و ذو ابه امر حیه سوداء و انا نظرت الی الحائط وجد هـ من التهام رشقها الیما
الخرماف الرضات فلیطالع ثمه واقع نوزی هم در روز جمعه این روز سال ششصد و شصت و یک
هجری حاکم بامر الله مصر در قاهره بنام خود خطبه خواند چنانکه در نارنج الخلفاء سیو و حیوة الجیون دهر است و
حاکم مذکور خلیفه دوه است از قمت دوه خلفاء عباسیه که در مصر اقامه داشتند و شرح بیعت مردم قاهره با او
در هشتم اینامه گذشت در نارنج الخلفاء آورده که در روز پنجشنبه هشتم محرم ستم سلطان مصر در مجلس عام جلوس
کرده و حاکم بامر الله سواره وارد شد در ایوان کبیر در قلعه جبل و با سلطان نشست و این بعد از ثبوت نسب
بود پس سلطان در بام نمود و با او بیعت کرد بامره المومنین و مردم قاهره علی طبقاتهم با او بیعت نمودند و در فرج
از روز که روز جمعه هفتم محرم بود خلیفه خطبه خواند و در خطبه اش ذکر نمود جهاد و امامت را و بالکتابه سخن گفت و
آنچه که جاری شد بود از هنک حرمة خلافت و پس از آن گفت و هذه السلطان الملك الظاهر قد قام بنصر الامامة
عند قلعة الانصار و شرر وجوش الکفر بعد ان جاسوا خللال الدیار و اول خطبه اش این بود الحمد لله الذی اقام
الای العباس و کما و ظهیرا و پس از آن بدعو خلافت خود با طراف و نواحی نامه کرد و در ذمه الجلیس خطبه خواند
بامر الله و در شانزدهم محرم ذکر نموده و در اخبار الدول آورده که از جمله حوادثی که در عهد خلافت حاکم

(بامر الله)



جلوس امیر
از بنو امیه

بامرأته و نمود این بود که در ماه شوال سنه هجری در فصل توت در موقعی که افتاب طالع بود سپید عظمی در شام آمد که بمثل آن شنید نشد بود و خطبان اب بمرتبه بود که دروازه های شهر را بر بستند و اب از باره شهر داخل شد خانه ها و حیوانات و اموال اهالی شهر را فرا گرفته و در نزد باب فرج بقدر هشت ذرع اب بلند شد اموال و خلائی کثیره تلف شدند و فریاد استغاثه از نهاد خلق برآمد انشاهی مؤلف گوید تاریخ وفات خلفه مذکور باز که بعضی از حوادث در عهد او در هجدهم ماه جناری الاول خواهد آمد انشاء الله تعالی

واقعہ بیست و نهم جلوس امیر بن الدین بر سر سلطنت در افریقا در مجلد دوم منظم ناصر در ذکر وقایع سنه شصت و نود و چهار هجری گوید که در فتم محرم سال امیر بن الدین کبغا المنصور که از امراء مصر بود ملک ناصر را در قلعه حاکم داده از انظار محجوب داشت و خود بر سر سلطنت جلوس کرد و خود را ملک عادل نامید و در مصر و شام بنام وی خطبه خواندند و حسام الدین لاجین از جانب کبغا بنایب سلطنت داشت و در سنه شصت و نود و پنج ملک عادل از مصر بشام آمد و عمر الدین ابیک حوی را از بنایب سلطنت شام عزل نمود و سیف الدین غریب مملوک خود را بجای او برقرار کرد و در سنه ۶۹۶ از دمشق بجانب مصر رفت امراء مصر بر او شوریدند و در ره هوخا او را از سلطنت خلع نمودند و حسام الدین لاجین را بجای او سلطنت نشاندند و ملک عادل از او امان طلبید و درخواست نمود که محلی را با و واگن ارد که در آن محل اسوده بسر برد بنابر این سرحد را با و داده بدان ناحیه رفت و لاجین ملقب شد بمملک منصور و او سیف الدین منصور را نائب السلطنه شام نمود و بدان مملکت فرستاد الخ **واقعہ بیست و یکم** در روز جمعه نهم محرم در سال شصت و نود و هشتم هجری بن عقیل نخوی شارح الفقه متولد شد کما فی الروضات نقلاً عن ابن حجر المکی و صلاح الدین صفی و ابو عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد الله بن محمد بن محمد بن عقیل الفریه الهاشمی الامام است که مشهور و معروف است باین عقیل چه آنکه از اولاد عقیل بن ابیطالب برادر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و سکنا او در مصر بود و معروف بود بنباله و فضل و سبق در نحو و عربی صاحب روضات گوید و کان اماماً فی العربیه و البیان و تکلم فی الاصول و الفقه کلاماً حَسَناً و کان حاذق الخلق جواداً مہیباً لا یردد الی احد و کان ساکناً بالدار المصریة معروفاً بالنباله و السابق فی النحو و العربیة علی سائر البریة الخ و وفات او در سیزدهم ربیع الاول مذکور خواهد شد انشاء الله **واقعہ بیست و دوم** آمدن امیر ناصر بن ابوسعید سلطان ابوسعید کورگانی بدانکه ابوسعید مذکور از پادشاهان تیموریان است و او امیر سلطان ابوسعید بن امیر ناصر بن امیر ناصر است و ایشانرا کورگانی بنام گویند پادشاه اول ابن سلسله امیر تیمور کورگانی است از اهل ترکستان و او مرد بلند همت و دلیر و در رحم و در خونریزی و نظیر

خلفه امیر
از بنو امیه

(فصل هجتم)

(۲۱۱)

بود و این سلسله در سنه هفصد و هفتاد و یک هجری بسلطنت رسیدند و در سال هفصد و یازدهم هجری بسلطنت
 النعمان مقروض شد در منظم ناصر گوید که در سنه هشتصد و شصت و هفت هجری سلطان ابوسعید از سمرقند
 بقصد فتح قلعه شاه خیمه و تنبیه میرزا محمد جو که هضت نمود و قلعه مزبور را محاصره کرد و تقریباً یکسال آن
 محاصره طول کشید و اغلب ناز و حرب مشغل بود و بواسطه حصان حصا و قلعه فتح آن بدست نمیداد و آخر
 الامر کار بر اهل قلعه تنگ شد و زخمه که داشتند تمام شد ناچار میرزا محمد علی جو که شفیع برانگیزت که سلطان
 ابوسعید از تفصیل و در گذر و او تسلیم کرد و مشغول این مد اکره بودند که سال بسرامد و در روز جمعه
 محرم سال هشتصد و شصت و هشت هجری میرزا محمد جو که بحضور سلطان ابوسعید آمد و مورد عنایت و
 مرحمت سلطان واقع گشت و در همین سال موکب هما یون سلطان ابوسعید بسمرقند مراجعت کرد و از آنجا
 متوجه هرات گردیده و در بیست و دو رجب الثانی وارد شهر هرات گشت و میرزا محمد جو که وارد قلعه ختیا
 الدین حبس نمود و آن شاهزاده در آن قلعه بود و نادر گشت **واقعه بیست و یکم** نزول میرزا یار
 بسلطنت در منظم ناصر در ضمن وقایع سنه هشتصد و هفتاد و پنج هجری گوید که میرزا یار گار محمد از طرف
 شمال شهر هرات گذشت و از عقب سلطان حسین میرزا ناکاراب مرغاب رفت و از آنجا بطرف توجّه نمود و در روز
 دوشنبه هم محرم بسلطنتی نزول کرد و بر سر بسلطنت جلوس نمود **مؤلف گوید** که میرزا یار گار محمد
 مد کور پسر میرزا سلطان محمد بن میرزا بابا بن قرن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور است و ما شرح و رد او را بسلطنت
 سلطنتی و جلوسش بر سر بسلطنت در واقعه هفتم روز ششم پناه ذکر نمودیم هر که خواهد رجوع نماید
واقعه بیست و چهارم ملافی لشکر و عسکر شاه طهماسب نیک اندام باجنود نامعور و از آن
 در سار و قش جبار در مجلد دوم مطلع التمس در ذکر تاریخ منطقه بمشهد مقدس گوید که در سنه هفصد
 سی و یک هجری در اوایل سلطنت شاه طهماسب اول بواسطه حادثات سن شاه و اختلاف امراء قزلباش و
 فوت و در پیش خان حاکم هرات و قتل بوردین سلطان حاکم مشهد در عراق اختلال و اختلاف در امور
 خراسان رخ نمود و این اخبار در ماوراءالنهر بجمع عید خان اوزبک رسید و او بطمع تصرف خراسان
 قشون با پنجانب کشید و بالبدیهه این دو بیست و انداد نمود **باز جانم هوس ملک خراسان دارد**
 تن بجان شده من هوس جان دارد **روح بخش است شمشیرم روح الله** **مکر و نیر هوای**
 پلها لالان دارد **بالجمله** در سال هفصد و سه و در عجبکد خان باجنود نامعور و در مشهد مقدس شد
 و آن شهر را محاصره کرده بغلیه گرفت و حاکمی را آنجا گذاشته بطرف استرا با در رفت و در این سفر جنک معروف
 از نسل خان با عجبکد خان واقع شد و شکست بها که قزلباش رسید و عید خان بعد از این فتح بطرف هرات رفت

(در سنه)

فصل هجتم در بیان
 فتح قلعه شاه خیمه
 و تنبیه میرزا محمد جو

باز جانم هوس ملک
 خراسان دارد



و در سنه هفصد و سی و چهار طهماسب اول بقصد مقاتله عیبد خان بهمت خراسان حرکت نموده از راه کابل
 بمشهد مقدس آمد و بعد از استمداد همت بزم را در السلطنه هرات از راه جام حرکت نموده و عیبد خان از
 سائر خوانین او زبکچه حتی از رؤسای قالمق و قرقر و قزاق استعانت جست و بقصد منازعه شاه طهماسب
 از جهون گذشت و مورخین عد فثون او زبک را از هشتاد الی صد هزار نوشته اند و قشون قزلباش برابر
 خود شاه طهماسب زیاده از بیست و چهار هزار نفر بودند القصه در هفتم محرم سنه هفصد و سی و پنج در سار
 قش جام تلاقه فریقین شد و در روز عاشورا بنای مقاتله گذاشتند و نتیجه این جنگ شکست سختی بود که عیبد
 رسید و منتهی شد و موکب شاه طهماسب ز خراسان بقرقرین مراجعت نمود و در واسط هفت سال مجدداً عیبد
 خان بهمت خراسان آمد و عیبد الغریب سلطان پسر خود را بمشهد فرستاد و از امرای قزلباش احمد سلطان افشار
 و یعقوب سلطان قاجار در مشهد بودند چون بار و شهر تمام نشده بود شهر را کوچ بندگی کرده بمداغه مشغول
 شدند و خود عیبد خان هم در عقب پسر مشهد رسید و و ماه محاصره مشهد بطول انجامید و بالاخره امرای
 شاه طهماسب تاب مقاومت نیاورده مشهد را خالی گذاشته فرار کردند عیبد خان مشهد را تصرف نمود و در
 اینجا حاکم تعیین کرد و بهمت هرات روانه شد و در روضه الصفویه ورود شاه طهماسب را بمشهد در سنه هفصد
 سی و پنج نوشته و تصرف عیبد خان شهر مشهد را در هفصد و سی و شش ذکر نموده و **واقعیه بیست و پنجم**
 در شب این روز سال هزار و رویت و بیست و هشت هجری عبا کرد و در جمعی از لشکر اسلام را بقتل آورده قلعه
 لنکران را تصرف نمودند و در منظم ناصر در ضمن ذکر شرح محاربه روس با ایران گوید که در سنه هزار و رویت
 و بیست و هفت هجری بر حساب امرهایون قلعه سلیمانیه را در حواله رود کرج با سم ساهمان میرزا بنا نمودند و آنجا
 محمد حسین امین الدوله که مامور این خدمت شده بود میرزا ابوالقاسم صفه هانی نائب کاشانه را متصدی این عمل
 گردانا آنجا که گوید و پس از آن موکب علیحضرت خاقان کشورشان فتحعلیشاه تشریف فرمای چمن سلطانیه گردید
 و در روز دهم جاری لشانه آن ساحل خلدن همت مضر خیام گردون احتشام گردید و در این اوان معرض
 داشتند که مصطفی خان طالش بار دیگر برار روس توکل جسته لهذا اسمعیل خان قاجار شام بیای و عیبد
 خان ارجمند سر کرده هزاره فیروز کوه در اواخر ماه رجب مامور روانه گلان شدند و نائب السلطنه شاه
 عباس میرزا در پهلوی قلعه لنکران سنگر محکم بستند و صادق خان قاجار و محمد خان سرهنگ پروانه و جعفر قلنج
 ولد میرزا محمد خان لاریجانی با سه عراده توپ و دهنه لشکر به مجرای است انگر محکوم گردیدند و نا آنجا که گوید
 و نیز از وقایع سال آنکه چون الکساندر والی کرجستان که در ایران بود بملاقات سلیم پاشا والی اخسار
 و از آنجا به تفلیس شافیه بنایه اشوب را گذاشت و در بشپوف سرار روس این واقعه را از تدابیر نائب السلطنه

شکست خوردن
عیبد خان و قزلباش

و نایب
سلطانیه
تکلیف



دانشه لنکر و سکی را که مرده متهور بود و اقی اغلان گذاشته خود به تغلبه رفت و در اهنکار و نائب السلطنه در
 کنار و ازین محل موسوم باصلان در و بود و کتلر و سکی در پنجم به حجه بد لالت مراد خان باسر باز و توپخانه
 مصمم به شیخون زدن بار و در نائب السلطنه گردید و از معبره عبور کرده بقراولان اردو نائب السلطنه رسید
 قراولان را برگرفت و کسی این خبر را بار و در رسانید ناقصون روس نزدیک شدند اوقت عساکر ایران خبردار
 گردید حضرت نائب السلطنه فوراً سوار شد و بشلیک زنی و حکم داد اما چون توپخانه سر باز و روس بلند
 و مشرف بار و در و در و در متفرق ساخت و نواب معظم نائب السلطنه آنچه کوشش کرد و زان شب تا که آن تفرقه
 بجهت مبدل کند ثمره نبخشید و در هنگام ساخت و نازا سب شاهزاده در حفره بر زمین خورد و اگر چه رکابدار
 بزور اسب بگریختن معظم رسانید و سوار شد ولی لشکر بیتر هر اسان گشتند ناچار در و در متفرق شد
 و شاهزاده بمنزل حاجی حمزه لوا آمد افواج روس بقراولان رفتند و نائب السلطنه روزی بجهت رفتن مقولین در
 آن ناحیه اقامت فرمود و بعد راه مشکین پیش گرفت و به تبریز آمد و کتلر و سکی قوت قلب بهم رسانید بجانب
 ارکوان روان شد و مستحفظین اینجا چون واقعه اصلان در و در را شنید بودند و دیدن جنک قلعه از دست
 دادند و کسی در مقام مقاومت و مدافعه بر نیامد مگر میرزا احمد سر هتک کاشانی که سر کرده فوج یکی مسلمان
 بود این سر هتک با غیرت در رشادت چندان پایدار می نمود تا آنکه مقول و فی الحقیقه شهید گشت و بعد
 این واقعه قشون روس از ارکوان روانه لنکران شدند و در شب هم محرم سال هزار و دویست و بیست
 و هشت هجری به قلعه لنکران پورش آوردند و سر کرده تفنگچیان را به حمله مقول گشته قلعه لنکران تبصر
 عساکر روس درآمد و در این جنک جمعی از لشکریان ایران مقول شدند و کتلر و سکی سر باز سه زخم منکر برداشت و
 بقیه سپاه روس بمنزل جابش دان و معاونت مصطفی خان طالش رفتند و واقعه بیست و ششم در این روز
 سنه هزار و دویست و شصت هجری به میر محمد قلی بن میر محمد حسین الموسوی التیسا بوز اهنکار و والد ماجد میر حامد حسین
 صاحب عبقات الانوار در لکنه و وفات کرد چنانچه در فوائد الرضویه است و در کتاب وقایع الشهور و منتخب التواریخ
 نیز وفات او را در این روز نوشته اند الا آنکه در وقایع الشهور اسم اینجناب را بسید قلیخان ضبط نموده با جمله سید
 بزگوارد من کورازا کا بر مشکلمین عظام واجله علماء اعلام و اساطین مناظرین فحاش است و جهد و جهد او و علماء
 لوائی شریعت و حمايت دين و ملت کالتور علی شاهق الطور بر السنه جمهور من کور و نوادر تحقیقات و غرائب
 تدقیقات و محامد صفات و معال کرامات ان رفیع الدرجات در مصنفات و مؤلفات مناخرین مر قور مصطور
 است و نسب شریفش منتهی میشود بمیر سید شرف الدین که در حادثه هلاکوخان از وطن مألوف خود بجانب
 هندوستان هجرت فرمود و لاوت با سعادتش در روز دوشنبه پنجم ذی قعد سنه ۱۱۸۱ بود و در خد سید اجل سید

منه فلقه لنکران

منه فلقه لنکران



دار علی تحصیل علم فرمود تا آنکه در اکثر علوم و فنون محقق به نظری و مدقق به تحریر گردید و سیمار علم
 کلام مشهور و افاق بود و مدتی در بلد سرهقه بمنصب عدالت قیام داشت و مفتی انجایو و رساله عدالت علوی
 در بیان احکام قضا و افتاء متضمن شرایط قاضی و مفتی که شاهد عدل بر حرم و احیاط انجانب است در همان
 احوال نالیف نمود و در اواخر عمر خویش ببلده لکهنور مراجعت فرمود و در انجانب نالیف مشغول شد و تمامی
 اوقات شریفه را در طاعات و عبادات صرف می نمود و از کرامات آن بزرگوار است که والد ماجد که او هم از
 فضلاء عصر خویش بود و کتب بسیار در احادیث و اخبار بخط خود نوشته قبل از ولادت این فرزند معصوم
 در خواب دید که حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه را سه ثمر عنایت فرمود از جمله آن دو ثمر ناقص بود و یکی کامل
 پس حقیقتاً او را سه پسر عنایت فرمود مهدی قلی و هادی قلی و محمد قلی و آن دو پسر سابق وفات کردند و سید
 محمد قلی بماند و در فضل و کمال فائق علی الامثال گردید و تعبیر خواب آنجا انجانب بظهور رسید و سید محمد قلی
 را مصنفات بسیار است مانند کتاب تشبیه المطاعن و کشف الضعائن در دو مجلد در رد باب هشتم تحفه
 اثنی عشره شاه عبدالعزیز دهلوی و کتاب سیف ناصر در جواب باب اول تحفه و تفسیر لمکان در جواب
 باب سیم تحفه و برهان السعادات در جواب باب هفتم تحفه که تقریباً به هزار بیت است و نسخ این کتاب بر زمان
 حیات انجانب با کاف و اقطار منتشر گشت و علماء اعلام انجانب عصرش بوصف آن کتاب رطب للسان
 و عذب للبيان گشته اند و دیگر کتاب مضارع الافهام جواب باب یازدهم تحفه و کتاب تقریب الافهام در تفسیر
 آیات الاحکام و رساله نفاق الشیخین و رساله تطهیر المؤمن و رساله اجوبه فائده و وفات انجانب در شهر
 محرم سنه در بلد لکهنور واقع شد و در حسینه جناب غفران ثاب مدفون گشت و فاضل عصر در
 تاریخ وفاتش قصائد غراء و قطعات بدیع نظم فرموده اند و انجانب را از اولاد کورسیر پسر بود و اگر
 ایشان عا انجانب مولانا سید سراج حسین بود که فاضل جلیل و حکیم عصر و فیلسوف و هر خود و واسط
 ایشان جامع الکمال و منبع الافادات سید عالیه و فاضل و سید الصد و جناب المولی السید اعجاز
 حسین صاحب تصانیف عذیده و مؤلفات مفیده و فرزند ثالث آن بزرگوار سید اجل علامه روزگار
 و جید الاعصار و فرید الادوار در بانه ناپیدا کار جامع علوم عقلی و نقلی و سخاوت مدار فنون اصلی و فروع
 ایه الله فی العالمین و حجة الحق علی الخلق اجمعین مولانا الاجل و سیدنا المجلل میر سید حامد حسین
 صاحب عمقات الانوار است و انجانب از آیات الهیه و حج شیعه اثنی عشره بود هر کس کتاب مستطاب عمقات
 الانوار که از قلم درباران بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند میداند که در فن کلام سیمار در صحت امامت از
 صد اسلام تا کنون احدی بدینمقال سخن نرانده و بران نمط تصنیف پیرایه و الحی شاهد عیان است

بالفتح هو شیخ واکا
 در کار است
 شرف

کتاب مصنفات
 سید محمد قلی

کتاب عمقات
 الانوار

که این خاطره و اطلاع وسعه نظر و طول باع نیست جز بنایید و آغانه حضرت اله و توجه سلطان عصر و آغانه
فداه و انسانی که انجناب بآزاد عالم جلیل خویش از هند و شان بآزاد انجناب غالبه مشرق گشتند
با علماء عظام ملاقات مخبرانه کردند و از بین ایشان شیخ ماثقه الاسلام نوریه نور الله مرقد و ابجکم
هم مشرب پسندیدند و ابواب دوستی مابین ایشان مفتوح گردید و از آن تاریخ سجد بکروا بمکتوب
پاد میگردند تا آنکه در سنه هزار و سیصد و شش ظاهر انجناب سید از دنیا در گذشت و با جداره ظاهر
خود پیوست رضوان الله علیه و لکن بمقادیر زنده است کسبکه در ریاض است باشد خلفی بنیاد گارش
جناب مهر سید ناصر حسین خلف آن بزرگوار که در جمیع آنچه ذکر شد از علوم و کمالات و ارشادان بزرگوار
و ثانی آن بجز خوار است ان السرمه از اسرمه فبنفسه و ابن السرمه از اسرمه اسراهما و زجات پدید را
نگذاشت همد شود و مانند والد ماجد خویش مشغول تبیین کتاب عیقات است و نا بحال چند مجلد مبیضه
فرموده و طبع شد ادام الباری بر کار وجوده الشریف و آغانه نصرة الدین الحنفی کذا فی فوائد الرضویه
واقعه بیست و هفتم و هی من الوقایح المستمرة در آتش رفتن جمعی از هند در شب ناسود در خاتمه
طرائق الحقائق در ذکر مسافرت مؤلف آن بهند و شان آورده که از غراب در آتش رفتن جمعی از هند است
در شب ناسوعاء و آنها طایفه مخصوصی هستند که تقریباً حسین الهی باشند و اقم در شب هم محرم الحرام سنه
هزار و دویست و نود و نه در محله انجلیس محفل مشاهده نمودم و لجالش آنکه در آن محله که مسکن آنها است
فضائی بود در محل زاهدین بسیار آتش نمودند و از دحام مردم از هر گروه بود و برای انتظام دسته از پلیس
پیاده و سواره حاضر بودند و قریب هفتاد نفر از انطا یقه بد و آن آتش هابدون لباس جز ساتر عورتین
به کفش و کلاه جستن مینمودند و حقیر محض آنکه بدقت ملاحظه نمایم رخصت حاصل نموده بسیار نزدیک
ایشانم که حرارت آن آتش صد مبرد خلاصه بعد از دو سه ساعت که بدر و خرمنهای آتش متحرک بودند
و بزبان خود نوحه مینمودند و ترنمی داشتند هشت پانه نفر آنها بهمان حال در آتش رفتند و ناساق آنها
در آن اخگرها فرو میرفت و هیچ تعبیری با وضعی که در خارج آتش داشتند بهم رسانیدند تا آتش زبیر با آنها
زغال گردید و مردم برای تبرک از آن زغالها میبردند و پس از خبر کالمعانه اشهی کلامه مؤلف این
کتاب حسن بن محمد الحسینی البزازی الحارثی المدعو با شرف الواعظین گوید که از نقل بعضی از ثقات مستفاد
میشود که این جماعت در روز عاشورا نیز در آتش میروند چنانکه ما تفصیل آنرا در مقاله (۳۶) از باب
دهم کتاب در السنه ذکر نموده ایم و کتاب مذکور در سال هزار و سیصد و چهل و هفتم هجری در دار الخلافه طهران
بطبع رسید که تقریباً هفت سال است نسخ آن منتشر گردیده و ذلك من فضل الله و توفيقه لعبد الاثر المجرم

و منصفه از خلیفه از خلیفه

و منصفه از خلیفه از خلیفه



فرموده حدیث کرد مرا شیخ اسناد که او خود بنفسه تجربه کرده بود و هم از جماعته از مشایخ نقل فرموده که ایشان نیز تجربه کرده بودند که هر وقت بجهت اشتغال بتحصیل زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام را ترک می نمودند خدا تعالی ایشان را عقوبت می فرمود بعدم توفیق زیاده بر زمان زیارت آنحضرت که از ایشان فوت شده بود و نیز در همان کتاب فرموده و اعلم ان الاشتغال لو فرض كونه اهم من الزبارة بجميع اقسامه في جميع زمانه فلا ينبغي تركها فضلا عن عدمه ولو في بعض المواضع قال كاشف الغطاء ثمار العبادة والآداب ان يوتى بجميع ادائه الموجبة والتاديبه والتراجحة والمروحة والا لا ينحصر في الزبارة بزيادة رسول الله صلى الله عليه واله والطاعات المرغوبة بالصلاة والذكر بقول لا اله الا الله وهكذا ينقصر في كل جنس على فضله بل يلزم منه الانقصار على نوع واحد الى ان قال فلا معنى لترك السنن لطلب الافضل منها ولا الاشتغال بالواجبات الكفائية مع قيام غيرها عوضا عنها كما جرت عليه سيرة كثرة من العلماء والصلحاء من ترك قراءة القرآن وعبادة المرضى وتشيع الجنائز وزيارة المعصومين عليهم السلام وترك التواقل المراتبة التي تشبه تركها ترك الواجب المتعللين بان طلب العلم افضل وان ترجيح المفضول على الفاضل لا يعقل وهذا يخالف لطريقة اهل الادب ان من زمان اينستادم الى الان وقد علم من طريقه هذه الامة وسيرة النبي صلى الله عليه واله والائمة صلوات الله عليهم انهم لم يتركوا واجبه من بين العبادات المقبولة الفاضلة منها والمفضولة فانهم لم يتركوا كون افضل الاشياء الامن الامر بالمعروف والنهي عن المنكر والمواظعة والتضامح وهي افضل الاعمال لصلاة نافلة راتبة وغير راتبة وعبادة مريض وتشيع جنازة وزيارة مؤمن ومشايعه واستقباله من امين في طريق الشرع نظره واجال في تضاعيفا لاخبار ذكره علم بوجه اليقين ان الجمع بين التراجع والمروجح من سنن المسلمين والائمة الطاهرين وجميع العلماء العاملين خلفا بعد سلف انتهى ولقد اجاد فيها افاد واقعة بيست وستم مبتلا شدن مرد معايد رد دل شديد بعقوبت اينكه اهانت رسانيد بر حرم اخوند ملا فتحعلي سلطان آباد قدس الله روحه علامه نوري اعلى الله مقامه در كتاب دارالسلام از عالم رباني وفاضل صمداني مرحوم اخوند مذكور نقل نموده كه فرمود مراد در چشم شديد غارض شد و زمان ان طول كشيد تا انكه دو سال گذشت پس سپنه ام نتكشد و اندوه من بسيار گرديد از جهة عدم توفيق بمطالعة كتب از شفاء و مداواي اطباء ما بوس شديد پس بشي در موقع خواب صدر ته سورة مباركة توحيد را قرائت نمودم و قصد كردم كه خدا بكفر از اولياء خدا كه دارين بچارگانند مشرف شوم چون بخواب رفتم خود را در مجلسي پدم كه در ان مجلس سه نفر بودند بكفر از ان المولى الكامل الزاهد صاحب المقامات العالية المولى نصر الله بود و چون بان دو نفر ديگر نظر كردم پدم بكفر از ان پيغمبر صلى الله عليه واله است و ديگرى امير المؤمنين عليه است پس جناب ملا نصر الله مذكور بمن فرمود يا ايستاشا سه اين دو نفر را

اشباح و اناج و خبث و فساد و

عاشق و عاشقه



داد و سطوت قهر ملک جلیل بر او ظاهر گشت و از کرامات حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه آنکه در آن روز
 که ما رفیق در آن محل غذا ای هفت نفر با هشت نفر پیش با ما نبود و در آنجا بازده بر شصت نفر جمع شدند و از آن
 غذا خوردند و همه آنها را کفایت نمود و الحمد لله **واقعہ سیام** و این واقعہ از وقایع اقبال است که در ذیل
 وقایع فاضله کرمینا در کتاب عقاید الشیعه است که در اول روز جمعه نهم محرم امام عصر عجل الله فرجه در مکه
 معظمه ظاهر خواهد شد و در وقت خطبه خواندن کردن خطبه که را خواهد زد و غائب خواهد شد و در
 صبح شنبه عاشوراء ظاهر خواهد شد و در کتاب جوامع الکلم گوید که آنحضرت در روز جمعه نهم محرم ظهور میکند
 و داخل مسجد الحرام میشود و خطیب میکند و پس از کشتن خطیب در کعبه غایب میشود و در شب شنبه
 محرم ظاهر میشود و بر بام کعبه بالا میرود و اصحاب خود را ندا میکند بتفصیلی که در محل خود بنیاید ان شاء الله تعالی
 بدانکه حضرت حجه سلام الله علیه سه غیبت دارد یکی غیبت صغری و یکی غیبت کبری و یکی غیبت اصغر
 اما غیبت صغری آنحضرت از روز وفات حضرت امام حسن عسکری علیه بود بعد از نماز و دفن آنحضرت در جمعه
 هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت هجری در عهد خلافت المعتمد علی الله خلیفه یازدهم از خلفاء
 بنی العباس و این غیبت شصت و نه سال طول کشید و در این مدت آنحضرت چهار و یکبار داشت که مردم بجا
 ایشان میرسیدند و مطالب خود را عرض میکردند و ایشان خدمت حضرت فاطمه صلوات الله علیه میرسیدند و
 جواب آنها را میدادند و با ایشان میرساندند و کمال اول آنحضرت جناب ابو عمر عثمان بن سعید العمری بود
 که حضرت امام حسن عسکری او را بوکالت نصب فرمود و میرا ابو جعفر محمد بن عثمان بود که با امر حضرت
 فاطمه صلوات الله علیه پدرش عثمان او را بوکالت نصب نمود سیم جناب حسین بن روح نوبختی بود که محمد بن
 عثمان در رجوة خود با امر حضرت فاطمه علیه او را بوکالت نصب نمود چهارم ابی الحسن علی بن محمد سمری با امر
 بود که حسین بن روح با امر حضرت فاطمه علیه او را بوکالت نصب نمود و چون وقت وفات او رسید شیعیان
 با عرض کردند که کسی را و کمال کن فرمود **الله امره** بالغة از برای خدا امری است که او را نماند آن امر است
 و کالت و بنای بنیست و بر حثاطی واصل شد و این اول غیبت کبرای آنحضرت بود که دیگر کسی خدمت آنحضرت
 نرسید و این در سنه سیصد و بیست و هفتم هجری واقع شد و در وقت وفات امام حسن عسکری علیه عمر شریف
 آنحضرت پنجاه سال بود زیرا که تولد آنحضرت در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه هجری بود و غیبت کبرای
 آنحضرت در سنه دویست و شصت واقع شد و غیبت کبرای آنحضرت در سرایه که الحال مردم آنحضرت را
 در آنجا زیارت میکنند در سمرقانی واقع شد و دیگر کسی خدمت آنحضرت نرسید و نمیرسد مگر موالبان
 خاصه آنجناب که نماز جمعه را باید با آنها بجا آورد و توقیفی بیرون آمد از آنحضرت ابو علی بن محمد سمری که این

در کتاب جوامع الکلم
 گوید که آنحضرت
 در روز جمعه نهم
 محرم ظهور میکند

در کتاب عقاید الشیعه
 است که در اول
 روز جمعه نهم
 محرم ظهور میکند



وکلای انجناب بود باین مضمون که تحقیق غیبت کبریه واقع شد و دیگر ظهوری نخواهد بود مگر بعد از اذن خدا تعالی و آن بعد از طول کشیدن مدت قساوت قلبها و پرشدن زمین است از جور و زور و باشد که بیاید از شیعه من کسی که ادعای مشاهده و دیدن من نماید پیش از خروج سفیان و پیش از صیحه انبیا پس او دروغگو و مفتر است یعنی افزاین بینه است پس از این توقع ظاهر میشود که دیگر کسی انحضرت را نخواهد دید و اگر چه بعضی انحضرت را می بینند و لکن نخواهند شناخت پس در زمان غیبت کبریه هر کس ادعای دیدن امام را نماید و بیدار نماید یا ادعای وکالت خاصه انحضرت نماید پس او کذاب دروغگو و ملعون است و هر کس ادعا کند که حضرت قائم علیه السلام بالخصوص مرا تعین فرموده است که در میان مردم باشم و احکام را بآنها بگویم یا آنکه باب میباشم و حضرت علیه السلام را باب گردانند است یا کتاب یا کاغذ یا نوشته بمن داده است غلط است و اقراء بشارت و ادعای نمودن اینکه قرآن دیگر بران حضرت نازل شده است یا نازل میشود غلط و کفر است بلی انحضرت تمام احکام شریعت غرای محمدی را بیان خواهد فرمود چون اقتضای زمان انحضرت بیان تمام احکام است اگر چه حکم بیاطن مینماید یا آنکه بعضی از حکمهای ظاهر را تغییر میدهد نه اینکه انحضرت تغییر میدهد بلکه خداوند ان احکام را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نسخ فرموده است و زمان عمل ناسخ را در زمان انحضرت قرار داده است مثل نسخ قبله و نسخ روزه و نسخ عده زنان که در اول بعثت غیر از این بود که اکنون عمل بآن میشود پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه انحضرت نابجاست ندارد و ناوقتی که خودش ظهور نماید و حسین بن منصور حلاج ادعای وکالت و نبابت و مشاهده انحضرت را نمود که وزیر و خلیفه ان زمان او را گرفته بدار کشید بلی در زمان غیبت صغریه جمعی خدمت انحضرت رسیدند و مطلبها بحضرت نوشته و جواب شدند و ایشان سفراء انحضرت میباشند مثل محمد بن همام و اسحق بن یعقوب و ابوالقاسم بن جلیس و ابوعبدالله الکندی و ابوعبدالله بن روح و مسرور طباح و اسحق کاتب و صاحب القصره المخوفه و ابن کوره و حسن بن هرون الدینوری و حسن بن نصر قمی و علی بن محمد و محمد بن محمد کلبلی و مرداس قرظی و ابن ثابت مروزی و فضل بن مزید بنی و ابورجاء مکی و عبد الله عاصمی کوفی و محمد بن ابراهیم اهوازی و محمد بن اسحق قمی و قاسم بن علاء از رباعیانه و محمد بن شاذان نیشابوری و غیر ایشان از شیعیان خالصین انتهی و اما غیبت صغریه انجناب از ظهر روز جمعه نهم محرم است تا صبح شنبه روز عاشورا که در اول روز جمعه ظاهر خواهد شد و در وقت خطبه خواندن کردن خطیب مکه را خواهد زد و غایب خواهد شد و در صبح شنبه روز عاشورا ظهور خواهد نمود در حالتی که عمامه رسول خدا بر سر و عصای انجناب در دست و نعلین انحضرت در پای مبارکش باشد تفصیله که در وقایع روز عاشورا بیاید انشاء الله تعالی سید بن

اگر باشد که هر کس ادعای مشاهده و دیدن من نماید

اینکه غیبت صغریه است



واقعه سی و یکم دهی ایضا من الوقایع الالهیه در کتاب قایع الشهور در ذکر وقایع روز نظم محرم گویند
برای آنکه از حضرت صادق علیه السلام در این روز حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه با هفتاد نفر از اصحابش
بدینا رجعت خواهند نمود و لفظ او این است فی رواية عن مولانا الصادق علیه السلام رجوع الحسین فی سبعین
من اصحابه والفاضل علیه السلام بن اظهرهم وهو یغسل الفاضل و یحطه و یلجمه فی حضرة و لا یلجم الا الوصى الا الوصى انقی
کلامه و از روایت معلی بن خنيس که علامه مجلسی در بحار الانوار و زاد المعاد نقل نموده مستفاد میشود
که در روز رجعت معصومین صلوات الله علیهم اجمعین موافق خواهد بود با روز نوروز و از روایت دیگر که از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است مفهوم میشود که واقعه رجعت در بین ماه جمادی الاخره و رجعت
و خواهد نمود و الله اعلم بحقیقه ذلك علامه مجلسی قدس سره و وجه در بحار الانوار و حق البقیه از شیخ حسن
بن سلیمان روایت نموده که از کتاب خطب امیر المؤمنین علیه خطبه طولانی از آنحضرت روایت کرده است
که در عرض الخطبه فرمود که ضبط نمیکند احادیث ما را مگر قلعه های حصین و پاسنه های امین با عقلاهای
پس فرمود و اعجابا کل العجب بن جمادی و رجعت ای عجب کل عجب زانچه واقع خواهد در میان ماه جمادی
و رجعت پس مرگ از شرطه الخمیس رسید که این چه تعجب است که مگر مسفران حضرت فرمود چون تعجب نکنم از آنکه
چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زنده ها خواهند زد و بگویند که خداوند بکه حبه را شکافته و گاه را بیرون
آورده و خلایق را خلق فرموده است گوای بدین ایشان را که در میان بازارهای کوفه راه روند شمشیر
برهنه بردوش گذارند باشند و بر سر دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا و دشمنان مؤمنان زنند در کتاب
جوامع الکلام آورده که رجعت حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بعد از گذشتن پنجاه و نه سال از درگت
حضرت قائم علیه خواهد بود بدانکه از جمله اجماعات شیعه بلکه ضروریات مذهب فرقه اثنه عشریه است
حقیت رجعت و اعتقاد داشتن بآن واجبست و اکثر علمای امامیه دعوی اجماع کرده اند بر حقیت رجعت
مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و فرخورد سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید بن طاووس
و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه و در اعصار مضیه پیوسته بین علمای امامیه و مخالفین در این مسئله
نزاع بوده است و در تشیع شعار می بالان از قول برجعت نیست و در کتب رجالیه اهل سنت هر که خواهند
نیست بر فرض دهند با اعتقاد برجعت نیست دهند و مسلم صاحب صحیح هفتاد هزار حدیث از احادیث جابر
جعفی را نقل نموده برای آنکه جابر قائل برجعت بود و در اوائل اسلام فرقه حقه شیعه معروف باین عقیده
بودند و علامه مجلسی در کتاب حق البقیه فرموده که شکی نیست در این که اصل رجعت فی الجملة متواتر بالمعنی
است و کسیکه در آن شک کند ظاهرش آنست که حشر قیامت را نیز منکر است و امریکه بنصوص متواتر ثابت شده

بن جمادی و رجعت

بن جمادی و رجعت



در این کتاب
در باب رجعت
در باب رجعت

باشد بعضی استبعادات و هم انکار کردن محض بدینی است و اما خصوصیات که در بعضی از آیات شاذه وارد
شده است در باب رجعت جز نمی توان کرد اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیات باعث آن نمی شود
که اصل را انکار کنند چنانکه در بسیار از خصوصیات خیر و بهشت و جهنم و صراط و میزان و غیر آنها اختلاف
در اخبار واقع شده است و این باعث آن نمی شود که اصلش که ضرور درین است کسی انکار کند و مجلسی قدس علیه
الله مقامه در شرح من لا یحضره الفقیه فرموده اصل رجعت آنست که هر که صلوات الله علیه هم متواتر است و حق سبحا
و تعالی فرموده است روزی باشد که صیحو کمن از هر امتی فوجی را از انجمنه که آیات ما را تکذیب می نمودند و در قیامت
هم میگویند پس البته مراد قیامت صغری است که آن رجعت است و علمای مذموم شیعه هر یک در رجعت کتاب تصنیف
کرده اند و شیخ طوسی و شیخ نجاشی هر دو در فهرست کتب علمای شیعه در ضمن ذکر کتب ایشان ذکر کرده اند که در کتاب
الرجعة و از آن کتب چیزی نمانده است که زیاده از صد هزار کتاب بوده است و در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه
سalam پیغمبر از مصنف بودند از اصحاب آنحضرت مثل زراره و محمد بن مسلم و برید و ابو بصیر و منقولست از محمد بن مسلم که او سی
هزار حدیث در حفظ داشت و جابر هضاد هزار و هجده منقولست که این عقده سیصد هزار در حفظ داشت و صد و
بیست هزار حدیث با سند در حفظ داشت و ذکر این محفوظات نیز در کتب رجال هست و شیخ امین الدین ابو علی طبرسی در
کتاب مجمع البیان ذکر کرده است که اخبار رجعت متواتر است و نمیتوان تاویل آنها کردن و اجماع شیعه است بر آن و
باینکه اخبار ما و کتب علمای شیعه قلیلی نمانده است باز متواتر است و در ضمن اخبار در روضه مذکور است و در اینجا
نیز اشاره بآن خواهد شد و لکن انشاء الله کتاب جدا ضرور است چون کتب و مذاهب شیعه ابو مریک شده است باعتبار
اشغال طلبه بکتاب حکما و غامه و شیطان سعی خود را در این باب تمام کرده است و لکن این تهمین نباید الله چنین عمر
کرده ام (کتاب فقه بجوی باز آید) و تحقیق آنست که حکایت ذابته الارض و رجعت و از قرآن مجید با هم آورده
و غامه قائل بدیهه شده اند بلفظ اما بحسب کلام منکرند و مولیان نظام الدین نیشابوری بحسب ظاهر از کلامی غامه
نیست اما در واقع شیعه است در تفسیر خود در سوره نمل از طرف شیعه وجه بسیار گفته است و انشاء الله در تفسیر
مجمع البحرین که بحسب عطاء حضرت پیدای مسلمان در رؤیایان ما موشد ام مذکور خواهد شد و انشاء الله تفسیر تمام
شود و خواهد شد که در متشابهات قرآنی همگی از آثار ائمه هدی عجلت الله تعالی فراسداهم و در الحقیقه جامع الثقلین باشد چنانچه
در این دوسه روز جدیداً اشاره بآن واقع شد در ضمن بشارات بسیار که یکی از آن این بود که ذلک فضل الله
یؤتی من يشاء والله ذو الفضل العظیم انشاهی کلامه قدس سره و خلاصه این است که رجعت بعضی از مؤمنان
و بعضی از کافران و فواصب و مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج از دین تشیع است نه خروج از دین اسلام
و رجعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام متواتر است یا قریب متواتر و در سایر ائمه علیهم السلام نیز

در این کتاب
در باب رجعت
در باب رجعت



☆ (فصل هجتم) ☆

☆ (۲۲۳) ☆

احادیث صحیح و معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد بمرتبه رسیده است که از عان باید کرد و انکار نباید کرد و اما خصوصیات این رجعتیها معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت قائم صلوات الله علیه و برکات آن خواهد بود یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد بود از بعضی احادیث ظاهر میشود که بترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان قائل شده است باینکه هر امامی زمان امامت دارد و زمان مهدی بود دارد و حضرت صاحب الامر عجل الله له الفرج اولى که ظاهر میشود زمان امامت است و بعد از رجعت اباء کرام خود و بعد از شهادتشان باز آن حضرت رجعت خواهد کرد و باین وجه تاویل کرده است انحدیثرا که از ماد و ازده امام و در و ازده مهدی هست و این قول اگر چه بعد از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن و تفصیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است و بالجمله ابان بسیار و احادیث بشمار صریح در رجعت است و بسیار از علماء و محدثین شیعہ سابق مفرده در این مسئله تألیف نموده اند چنانچه از باب رجال فرموده اند و شیخ بن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود لیس منّا من لم یؤمن بکرتنا و لم یستحل معتنا و در روایت دیگر در بحار الانوار از آنحضرت منقول است که لیس منّا من لم یقبل معتنا و لم یؤمن برجعتنا از ما نیست کسیکه ایمان بر رجعت نداشتند یا متعنه حلال نداند و علامه مجلسی در کتاب حق البقیه فرموده که این احقر در کتاب بحار الانوار زیاده از روایت حدیث از زیاده از چهل نفر از مصنفین علماء امامیه که در پنجاه اصل معتبر وارد نموده اند بیرون نوشته ام هر که را شکی باشد بآن کتاب جوع کند انتهای کلامه و مراد از رجعت بمقادیر و ایات مبارکات انشکاء پیش از قیام قیامت در زمان حضرت قائم علیه و جو مقدس خاتم انبیاء و ائمه هدی و بسیار از انبیاء بدینا بر میگرددند و هر یک از ائمه ما علیهم السلام سال در دنیا سلطت و پادشاهی میکنند و جمعی از بندگان بسیار نیک و بدان بسیار بد نیز خداوند زنده بر میگرددند و بدینا میآوردند بندگان برای آنکه بدیدند دولت ائمه دین و هاهای ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکیههای ایشان بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محسوس شوند چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض کفر یا مردم پس ایشان را بحال خود میگردانند و بالجمله تفصیل ایات و روایات مبارکات در باب رجعت موکول بکتاب مفصله است و ما در این مقام اکتفا می‌کنیم بدکری بعضی از ایات و روایات که راجع است بکیفیت رجعت حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه در کتاب حق البقیه از شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که در ناویل قول تعالی وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِیْلَ فِي الْكِتَابِ لُفْيْدُنَ فِي الْأَرْضِ مَرَاتِنَ وَلَنُعَلِّنَ عَلَواکَ یَا اَبْنِی وَحی کردیم بسوین اسرائیل در کتاب که افتاد خواهد کرد در زمین دو مرتبه حضرت فرمود اشاره است بقول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و خیر زدن بر آن حضرت امام حسن علیه السلام

در کتاب بحار انوار

در کتاب حق البقیه

☆ (وَلَنُعَلِّنَ) ☆



وَتَعْلَنَ عَلَوًا كَبِيرًا وَطَغْيَانًا وَخَوَاهِدُ كَرْدِ طَغْيَانِ بزرگ اشاره است بقتل حضرت امام حسین علیه السلام فَاِذَا جَاءَ
وَعْدُ اُولَئِهِمْ مَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا اَوَّلًا لِّئَلَّا يُسْتَدْعَىٰ بِسْمِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ يَكْفُرًا
بِبَابِ وَعْدِ انقضاء خون حسین علیه السلام برانگیزانیم بر شما بندگان بزرگوار که ضایع باس قوت عظیم باشند جنك
فَجَاوِاْ خِلَالَ الدِّبَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا پس گردیدند در میان خانه ها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت
که اشاره است بجماعه که خدا ایشان را مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون آمدن حضرت قائم علیه السلام پس خواهند گذاشت
کبریا که احدی از آل محمد را کشته باشد مگر اینکه او را خواهند کشت و كَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا و بود وعده کرده
اشاره است بقیام قائم علیه السلام ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ اشاره است بمخرج حضرت امام حسین علیه السلام با
هفتاد نفر از اصحابش که خود های مظلوم را بر داشته باشند که هر خودی در و داشته باشد و مردم گویند که
این حسین است که بیرون آمده است نامومنان شک در او نکنند و در بسیار از او باات وارد شده است که او
من یشق عنه الأرض و يرجع الى الدنيا الحسين بن علي بن ابي طالب اول کسیکه بدینا بر میگردد حضرت امام حسین
و اصحاب او و بزد و اصحاب او خواهند بود پس آنحضرت با اصحابش همه ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان را کشته اند
چنانچه حقیقاً مفرماید ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ و آمد دنا کر با موال و بنین و جعلنا کر اکثر
تقی را یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان را و اغانی گردیم شما را بمالها و پیران و گردانیدیم لشکر
شما را زباده از لشکرهای آنها و در تقیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبریل
از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند در ناو پل قوله تعالى يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ یعنی
روز بکه میلرزد حرکت کنند ها و متحرک میگردند آنها که ساکن بودند و از پی او میآید آنچه ردیف است
فرمود راجفة حسین بن علی است و رادفة علی بن ابیطالب است و اول کسیکه در رجعت از قبر بیرون میآید
حسین بن علی علیه السلام است با هفتاد و پنج هزار کس و این است ناو پل قول حقیقاً اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَحَسَنَ بَنِ
سَلَمَانَ از کتاب تزییل از حضرت صادق سلام الله علیه روایت کرده است که کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی در قیامت
و شیخ کلینی و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حق تعالی خبر داد رسول خود را و بشارت داد
او را با امام حسین علیه السلام پیش از آنکه فاطمه علیها السلام با و حامله شود باینکه امامت در فرزندان او خواهد
نار و زقیامت پس خبر داد آنحضرت را باینچه با امام حسین علیه السلام خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها و خوش
و فرزندان پس عوض داد او را از شهادت باینکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آنحضرت را که او کشته
خواهد شد پس خدا او را بدینا بر خواهد گردانید و باره او خواهد گردانید دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه
زمین خواهد گردانید چنانکه در قرآن مجید فرموده است وَزُيِّنَ لِلنَّاسِ عَلَىٰ آلِ كُنُوزِهِمْ اَن يُشْرَكُوا بِاللَّهِ اِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْغَنِيُّ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

یعنی در رجعت
کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين



نمیشود انشأ و علامه مجلسی علیه الرحمۃ بعد از ذکر این خبر فرموده که اگر کسی گوید که حضرت امام حسین علیه السلام را کی غسل خواهد داد جواب گوئیم که چون آنحضرت در این عالم در معرکه بود احتیاج بغسل ندارد و با آنکه ائمه که بعد از آنحضرت بدینا بر میگردند آنحضرت ترا غسل میدهند و بر او نماز میکنند و نیز فرموده که این ایات اگر چه بحسب ظاهر در شان بنی اسرائیل واقع شده اما چون آنچه در اعم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن در این امت واقع میشود حقیقاً آن قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است پس اشاره است باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد **مؤلف گوید** از جمله پیغمبران که با حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بدینا رجعت خواهند نمود یکی حضرت اسماعیل صادق الوعد است که حقیقاً نه و تعالی او را در قرآن در سوره مری ذکر فرموده است و از کوفی کتاب اسمعیل این کان صادق الوعد و کان رسولاً نبیاً یعنی و باد کن ای محمد در قرآن قصه اسمعیل را بدینا آورد صادق الوعد و راست وعده و بود فرستاده خدا و خبر دهنده از حق علامه مجلسی از کتاب کامل الزیارة بسند معتبر از برید عجل را با تکرار است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از اسمعیل که خدا او را در قرآن صادق الوعد گفته است آیا اسمعیل پسر حضرت ابراهیم است فرمود نه بلکه اسمعیل پسر خریقی است که پیغمبر بود و خدا او را مبعوث گردانید بسو قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر در روی او زدند و حق تعالی غضب کرد بر ایشان و سطا طاسیل ملک عذاب را بنیز او فرستاد و گفت پروردگار عز و جل مرا بسو تو فرستاده است که قوم تو را عذاب کنم بخت ترین عذابها اگر خواهی اسمعیل گفت مرا حاجت نیست حقیقاً و حق کرد بسو او پس حاجت تو چیست ای اسمعیل گفت پروردگار تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود پروردگار را و از برای محمد صلی الله علیه و آله به پیغمبری و از برای او صیای او یا امامت و خبر داری خلوت را با آنچه امت او نیست بحسین علیه خواهد کرد بعد از پیغمبرشان و وعده دادی بحسین را که او را بدینا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها که این ستم را نسبت با او کرده اند پس حاجت من بسو تو این است ای پروردگار من که مرا نیز برگردانی بدینا تا انتقام خود را بکشم از آنها که نسبت بمن این ظلم را کرده اند چنانچه حسین بر خواهی گردانید پس حقیقاً اسمعیل بن خریقی را وعده داده که چنین کند لهذا او با حضرت حسین علیه بدینا بر خواهد گشت

در این کتاب
مذکور است
که حضرت
اسماعیل
پسر خریقی
است

در این کتاب
مذکور است
که حضرت
اسماعیل
پسر خریقی
است

تذیل در کتب وقایع و فهم حجر الحرام بنو یوسف بن موسی بن عمران باینه اسرائیل از شهر مصر بیرون رفت

در حبیب السیر است که در نیم شب فهم حجر الحرام حضرت موسی بن عمران باینه اسرائیل از شهر مصر بیرون رفت و بعقیده علمای یهود انبیا پیغمبر پانزدهم بنیان بود و در کتاب روضه الصفا ترجمه تاریخ طبری نیز خبر موسی را از مصر در فهم حجر نوشته اند و در تقویم الشریعه و وقایع الشهور نیز مذکور است و چون اسرائیلیان در موقع حرکت از مصر از کمال استعجاله که داشتند جهت توشه راه نان فطیر پخته بودند و روز پنجشنبه مذکور را



که منصف ندیان است عید فطر خوانند و تعظیم آنرا لازم دانند چه آنکه عید اول و اعظم هجرت و روز است
 هر که در آن روز از نان فطیر ایشان که در برابر کلیچه مسلمانان میزند بخورد با و امان کند بالجمله در تاریخ
 روضه الصفا آورده که چون حضرت موسی بخرج از مصر ماموشد رؤسای بنی اسرائیل و اشرا فراطلب کرده معتمو
 روحی الهی بایشان رسانید و مجموع انقوم را بتهیه اسباب سفر امر فرمود و چون ایشان از آن مجلس متفرق شدند تا
 مدتی بکاه هر چند باستعداد سفر اشتغال مینمودند هر روز مانع پیدا میشد و چهره مطلوب ایشان از نقاب ناخبر
 و تعویق رو نمینمود پس موسی علیه السلام بآرد بگرا کار بنی اسرائیل را طلب نمود و از جهت توقف تفحص نموده گفتند هانما
 سب این ناخبر آنست که یوسف در آخر ایام حیوة خود وصیت فرمود که چون بنی اسرائیل از مصر بیرون روند صندوق
 جسد مرا بیرون آورده همراه ببرند و در جوار مقابر ابا و اجداد بزرگوار من دفن کنند و ما بنا بر طول مدت نمیدانیم
 که مدفن یوسف علیه السلام در کجا است موسی علیه السلام فرمود هر حال دست از تفحص و تجسس باز نمیباید داشت و وجدان مطلوب
 امیدوار باید بود پس بنی اسرائیل شرائط استفسار بجای آوردند و بعد از استفسار تمام پیرزنی فریاد حال
 بچاک ایشان افتاد که از این امر اطلاع داشت و چون این خبر بموسی رسید فی الحال با حضار و امر فرمود نشان مرقد
 صدیق را از او خواست عجزه گفت مرا نیز حاجتها است اول آنکه میخواهم حالت شباب و طراوت جوانی بمن آید و
 دیگر آنکه در منازل رفیق و هم عنان تو باشم اگر حاجت مرا بشرف انجام مقرون گردانی تو را بمقبره یوسف
 راهنمایی کنم پس موسی علیه السلام بموجب حی سما و اسعاف مطلوب او را متکفل شد و دعا فرمود از زن نعمت جوانی با
 مرقد شریف یوسف را بمحض موسی در میان رود بنیل نشان داد و بدعا حضرت موسی علیه السلام اب را ناموضع
 گشت چون زمین را شکافتند نابوت صدیق که از سنک خا را بود و با از شیشه مینا علی اختلاف القولین
 ظاهر شد پس نابوت را از آن محل بیرون آوردند و در موضع مامور در خارج شهر مصر نهادند و بجانه های خوش مزاج
 نمودند و بتهیه سفر مشغول شدند بعضی از ائمه تاریخ گویند که حصول نابوت حضرت صدیق در همان شب خلعت
 بنی اسرائیل دست داد انهنی مؤلف گوید که شرح قصه خروج بنی اسرائیل از مصر در روز پنجم اینماه سمت
 قمر بر پافت هر که خواهد با آنجا رجوع کند و واقع در و مریقول صاحب جنات الخلود در روز نهم یازدهم محرم
 حضرت یونس برگشت بموقع خود راضی آنست که برگشتن آنحضرت بموقع در روز شانزدهم اینماه بوده و تا
 نیز تفصیل از آن روز ذکر خواهیم کرد و **واقع سیم** در کباب وقایع الشهور و ولادت عیسی بن مریم را
 از نقاب معتبره در این روز ذکر نموده و ظاهرا ولادت مریم استنباه شده است بولادت عیسی بن مریم چه آنکه
 جمهور مورخین ولادت عیسی را در بیست و پنجم ذی قعدة نوشته اند و ولادت مریم را در نهم محرم چنانکه در
 مجلس بیاید انشاء الله تعالی و **واقع چهارم** از مسطورات کتاب روضه الشهداء استفاد میشود که در

در برهان
جامع گوید فریاد و
فرمود پیر سالخورده
ممر و از کار رفته
نه
اسعاف حاجت روا
کردن سخت

پس نابوت را از آن محل بیرون آوردند و در موضع مامور در خارج شهر مصر نهادند و بجانه های خوش مزاج نمودند و بتهیه سفر مشغول شدند بعضی از ائمه تاریخ گویند که حصول نابوت حضرت صدیق در همان شب خلعت بنی اسرائیل دست داد انهنی مؤلف گوید که شرح قصه خروج بنی اسرائیل از مصر در روز پنجم اینماه سمت قمر بر پافت هر که خواهد با آنجا رجوع کند و واقع در و مریقول صاحب جنات الخلود در روز نهم یازدهم محرم حضرت یونس برگشت بموقع خود راضی آنست که برگشتن آنحضرت بموقع در روز شانزدهم اینماه بوده و تا نیز تفصیل از آن روز ذکر خواهیم کرد و واقع سیم در کباب وقایع الشهور و ولادت عیسی بن مریم را از نقاب معتبره در این روز ذکر نموده و ظاهرا ولادت مریم استنباه شده است بولادت عیسی بن مریم چه آنکه جمهور مورخین ولادت عیسی را در بیست و پنجم ذی قعدة نوشته اند و ولادت مریم را در نهم محرم چنانکه در مجلس بیاید انشاء الله تعالی و واقع چهارم از مسطورات کتاب روضه الشهداء استفاد میشود که در



شب نهم محرم حضرت اقام حسین علیه کس نزد عمر بن سعد فرستاد که میخواهم امشب با من ملاقات کنی عمر
سعد قبول کرد و با بعضی از خواص خود از لشکرگاه بیرون آمد حسین علیه با برادر خود عباس و پیرو
علی اکبر سوار شده در برابر عمر بایستاد و فرمود و یحیی ای عمر از خداوند بپرهیز که بازگشت همه بدوست نرسی
که با من در مقام مقابله و مقاتله در آئی الخ و از کتاب وقایع الایام نجف باری تفویض الشریعة نیز مستفاد
میشود که این ثلاثه در شب نهم بوده و ما تفصیل از آن در شب هشتم این ماه ذکر نمودیم و محتملست که ثلاثی
انحضرت با عمر سعد مکرو اتفاق افتاده باشد چنانکه بعضی از ارباب مقاتل مانند ابی مخنف تصریح بآن
نموده که ثم ان عمر بن سعد لعنه الله عبر الفرات وصار یخرج کل لیل و یسط بساطا و یدعو الحسین علیه
و یجد ثانی حقه بعضی من اللیل شرطه یعنی عمر سعد از فرات عبور کرده هر شب از لشکرگاه خود بیرون میآمد و در
کار فرات بساطی میگسترانید و حسین علیه را میخواند و هر دو با یکدیگر سخن میگفتند تا آنکه یار از شب
میگذشت و الله اعلم بحقیقة ذلك **واقعه پنجم** در کتاب اخبار اذان روز کرماء محرم گوید روز نهم این
ماه را ناسوا گویند در این روز کافران کوفه ابراهیم پست رسالت بستند و این برخلاف مشهور
است چه آنکه جمهور مورخین و ارباب مقاتل واقعه اربعین را در هفتم محرم نوشته اند چنانکه ما در جای
خود بشرح آن پرداختیم فلیطالع ثمة **واقعه ششم** صاحب نسخ التواریخ قصه امان دادن شمر بن ذر
الجوشن جناب عباس بن علی و برادران او را در شب نهم محرم مرقوم داشته و ظاهر این قصه در عصر
روز نهم و یا قریب بشب عاشورا رو داده چه آنکه اکثر اهل سیر و مقاتل و در شمر را بکر بلا در نهم محرم
نوشته اند و امان دادن او بعد از ورود شمر بکر بلا بوده پس محتملست که مراد صاحب نسخ از شب نهم شب
عاشورا باشد یعنی بعد از انقضاء روز نهم و در آمدن شب و ما شرح این واقعه در واقعه
هشتم از وقایع این روز نگاشتیم **واقعه هفتم** ریز از مسطورات نسخ التواریخ مستفاد میشود که در
شب نهم محرم سیدی دوتن از لشکر عمر بن سعد بیرون شدند و بشکرگاه حسین علیه پیوسته گشتند و این
واقعه نیز در شب عاشورا رو داده چنانکه ذکر آن بیاید انشاء الله تعالی **واقعه هشتم** بنا بر قول صاحب
کتاب تنایع المودة در شب نهم محرم حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه زن انصاری را در باصحاب خود
و حل بیعت فرمود از ایشان و لفظ او اینست ثم فی لیلہ الثانیة من المحرم کان لأصحابه در و کد و الخ
من الصلوة و الثلاثه فقال لهم الحسین علیه ان لا اعلم اصحابا باو فی بالعهد ولا خیر من اصحابه ولا
اهل بیت بر ولا اوصل من اهل بیتی فجزا الله عن خیر الاوائه قد اذنت لكم فانطلقوا فانتم فی حل منی
وهذه اللیلة سیر و ابسوادها فانخذوها من اجمیلا الخ و ما کیفیت این واقعه را در شب عاشورا

مکمل فی تاریخ الحسین
باب فی سیرت حسین

در کتاب تنایع المودة
باب فی سیرت حسین



ذکر خواهیم نمود انشاء الله **واقعه پنجم** در کتاب ناسخ التواریخ در ذکر وقایع شب نهم محرم گوید
و بامداد حُبْن عَلِیّه بفرمود ناخمه برافراختند و قدحی را از مشک و نوره آکنده ساختند و در آن خمه جا
دادند تا اصحاب هر که را حاجت افتد بدان خمه رود و مو بستر دانهی و در باب مقاتل این واقعه را نیز در
عاشوراء و یادر صبح عاشوراء نوشته اند چنانکه در جای خود ذکر خواهد شد انشاء الله **واقعه ششم**
و نیز در کتاب ناسخ در ذکر وقایع شب نهم سوغاء گوید انگاه حُبْن عَلِیّه بفرمود ناخمه ها را با هم در برند تا آمد
شدن و رزم دادن از یکسو افزون نباشد و گرداگرد معسکر را خندقی حفر کردند تا سوار مخالف ناخن
نشان کردن و آن خندق را از خطب قصب نباشد کردند تا هنگام حاجت آتش زنند انشاهی و تفصیل
این واقعه نیز در شب عاشوراء ذکر خواهد شد انشاء الله **واقعه هفتم** یازی **فصل در بندگی علیه الرحمه**
در کتاب سرائر الشهاده از کتاب صغیر به مخفف نقل فرموده که در روز نهم محرم حضرت ابی الفضل علیه السلام بدین
شهادت رسید در یکجا انکاب بعد از نقل کیفیت شهادت آنحضرت گوید من اخذ مجامیع کلامه فی ذلك
علم ان العباس هو اول شهید من الشهداء بل المستفاد من کلامه ان شهادة العباس وقعت فی یوم التاسع من
الحرم یعنی هر کس در باید مجامیع کلامه به مخفف را در کیفیت شهادت حضرت ابی الفضل علیه السلام آگاه شود که آن
حضرت اول شهید از شهداء بوده بلکه مستفاد از کلام او است که شهادت عباس در روز نهم محرم بود و بعد
از نقل چند نظر دیگر از کلام او گوید فلهذا کما فی صریح فی کون شهادة العباس فی الیوم التاسع من المحرم
یعنی این کلام چنانچه می بینی صریح است در اینکه شهادت عباس در روز نهم محرم و نموده انشاهی بنشیند
مؤلف گوید که مراد صاحب سرائر از کتابی مخفف صغیر همین به مخفف است که نسخ آن متداولست و مکرر طبع
رسیده است و در ضمیمه عاشق نجارا الاقوار چاپ امین الضرب نیز طبع شده است و چنانکه فاضل در بندگی علیه
الرحمة فرموده کلام او صریح است در اینکه شهادت عباس بن علی علیه السلام قبل از روز عاشوراء و پیش از شهادت
همه اصحاب اتفاق افتاده چه آنکه او بعد از ذکر و در این بعد بکربلا و بساط گستریدن او در کافران و مکالمه
نمودنش با حضرت سید الشهداء علیه السلام در شبها و بعد از ذکر مواظبت و نطایح جناب همین الفین آن سپاه رؤسا
کیفیت شهادت جناب عباس بن علی را ذکر نموده و بعد بن ذکر وقایع شب عاشوراء و در روز عاشوراء پر از خنده و
بعضی از کتب دیگر از علمائ عامه نیز تصریح شده که شهادت عباس بن علی علیه السلام قبل از روز عاشوراء بود
بلکه کلام بعضی از ایشان صریح است باینکه از روز نهم محرم تا روز عاشوراء جنگ و محاربه قیما بین فریقین
بوده و در روز عاشوراء جنگ خاتمه یافته و این اگر چه مخالف روایات جمیع علمائ عامه و امامیه است و لکن
مؤید قول به مخفف است تحقیق اخیر و جمیع از فاضل علمائ مجتهدین شامل با نام مل و افرضا ثلثت و ضبط

فصل در کتب ناسخ التواریخ

فصل در کتب ناسخ التواریخ



نموده اند که از پسرهای امیرالمؤمنین علیه السلام دو تن عباس نام داشتند یکی عباس الاکبر و دیگری عباس الاصغر و بنی
 و در عید الطالب گوید که عباس الاصغر و عمر بن علی و قتیبه بنی امیرالمؤمنین علیه السلام مادرشان صهباء ثعلبیه بوده
 و عباس الاکبر بن امیرالمؤمنین و عثمان و جعفر و عبد الله مادرشان ام البنین بود انتهى و جمعی از اکابر
 مؤلفین و محدثین بگمان انحصار عباس نام بیست تن از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام و مطلع نبودن
 بعد در اشباهات عظیمه و مباحث مهمه واقع شده اند یکی اشیاء صاحب معرة الشاکبه است که در ضمن
 احوال حضرت ابی الفضل علیه السلام گوید و کان یقال له قریبه هاشم و کان شایباً امریاً بین عنبیه اثر السجود الخ
 و عجیب این است که این عبارت را نسبت به بخارا و انوار و عوالم داده و حال آنکه در عوالم و در بخار چنین عبارت
 نیست و عجیب تر آنکه خود را گفته و هوا که ولد هاشم یعنی عباس علیه السلام از همراة ام البنین و از همراة برادران
 بزرگتر بود و در بخارا و انوار و دیگر از کتب معتبره نیز این عبارت مستطورات و جمعی از ثقات اهل سمرخیز
 سنن شریف انحضرت را سی و چهار سال در برخی سی و پنج سال نوشته اند و از مناقب خوارزمی نقل شده که
 الخجابه در واقعه صفین باید در شام امیرالمؤمنین همراه بوده و در زمره رجال و مریدان محبوب بوده و بین
 واقعه صفین و واقعه کربلا تقریباً بیست و سه سال فاصله بوده و در این صورت چگونه انحضرت شایب آمد
 بوده شایب امری بخوان نویسد گویند که هنوز عذارش ندیده باشد و دیگر غفلت صاحب دارالسلام
 در نامات متعلقه بانضمام قلعه حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه زنده است و او بسند خود از قاسم بن
 اصبح بن ثبانه روایت کرده است که او گفت رايت رجلاً من ابان بن دارم اسود الوجه و کنت اعرفه جلاً شد
 البیاض فسلته عن سبب تغیر وجهه و قلت ما کذبت اعرفک قال ان قلت شایباً امریاً مع الحسین علیه السلام عنبیه
 اثر السجود فها انت لیس من قلته الا ان انا فباخذ بنیابی حتی بالی جهنم فندفعنی فیها فاصبح فابقی احد
 فی الحی الا سمع صیاحی قال و المقتول لعباس بن علی و بعد از نقل این خبر از مدائنه نقل فرموده ثمران ما
 ذکره المدائنه من ان المقتول هو العباس بن علی غلط عظیم فانه کان اکبر اخوته و بین شهادة امیرالمؤمنین
 و واقعه الطغث عשרون سنه و اربعه اشهر تقریباً فکیف یکون امریاً و دیگر اشیاء صاحب کتاب مقام و خوارزمی
 که گوید سبط ابن جوزی در تذکره الخواص از قاسم بن اصبح المجاشعی روایت کرده در آنوقت که رؤس شهدارا
 بکوفه آوردند و از آنجا که مرده بود بغایت بنکور و براسه سوار و سر جوای امری که بماء چهارده می مانند و اثر سحر
 بر چشمه مبارکش هوید ابود بر گردن اسب خویش او پنجه می انداخت و آن اسب چون گودن برداشته سر برافشایست
 و سبک و باز چون بگذاشته سر بر خاک کشید من نامان سوار و سر بر سبکم گفت بن عباس بن علی بن ابیطالب
 است و مرا حرمه بن کاهل اسد گویند روزی چند برنگشته بود باز بدیدمش سخت قبیح منظر و در میان

در بیان شیخ
 نقیض ابی الفضل

تقریباً بیست و سه سال
 فاصله بین واقعه صفین
 و واقعه کربلا

در برهان جامع گوید
قارچو مارا از ضداد
باشد بمغنه سفید و بخت
سپاه و در ترکیه بمغنه
و در عرب بمغنه قبر سپاه
معروفست منه عفة عنه

قال في المجمع الباع
مد البدين و ما بينهما
من البدن منه عفة عنه

در شرح
فهم محرم
و ما بينهما
من البدن منه عفة عنه

قال في المجمع الباع
مد البدين و ما بينهما
من البدن منه عفة عنه

سپاه که پنداشته بقاراند و ده اند گفتم از روز که تو را دیدم ان صفای بشره و نصرت رخساره که تو را بود هیچ
کس نبود باز گویم ناخال چسب که چنین زشت و کرمه شده ملعون بگریست و گفت از آن روز که ان سر برداشتم هر
شب چون بخواب روم و نفر بیایند باز و ها و گریان من بگریند و بانث اندازند تا با مداد ان هی سورم چنانکه
هر کس در قبيله باشد افغان و ناله من بشود و یکشب مرا در ها نکند بدن خال بود تا بعد از بد پوست مع الحمله
اینکونه روا باز در احوال حضرت ابی الفضل علیه نقل کرده اند و چنین فهمیده اند که در حق انجنابست و غفلت
نموده اند که این شاب امر مقول منقول عباس الاصفراست نه عباس الاکبر صاحب لواء الحسین و تعجب است
از مثل ایشان که با آن کثرت اطلاع و طول باع که داشته اند خصوص در این مقامات چگونه این امر را ایشان مخفی
مانند و اما علامه نوریه علیه الرحمه بمبلغ سن شریف انحضرت ملتفت شده و بواسطه عدم تفتن بتعدد
اصل و ابتر تغلیط نموده پس از آنچه ذکر شد معلوم و ظاهر گردید که عبادت و کان شابا امره او روایت
ابی مخنف و کلام صاحب سرالشمهاده در شهادت عباس بن علی در عصر ناسوعاء و روایت مدائنه و سبط بن
جوزی در ورود بکوفه هر دو در حق عباس الاصفراست نه عباس الاکبر که حضرت ابی الفضل علیه است و بواسطه اشتراک
اسمی اینقدر خلط مباحث مهمه و اشتباهات عظیمه افتاده و در ناسخ التواریخ گوید که بعضی از علماء رقم کرده
که عباس بن علی علیه السلام در شب غاشوراء شهید شد و تفصیل کلام ایشان در ضمن وقایع شب غاشوراء مذکور خواهد شد
انتهی و افعری و ازی هم در کتاب نهضة الجلیس آورده که در روز پنجشنبه در محرم و بقوله فم محرم
شصد شصت هجری ملک لظاهر سلطان مصر بامراء و اعیان مملکت در قاهره باخاک بامر الله مصر بیعت
کردند و در روز جمعه شانزدهم محرم بنام او خطبه خواندند و ما کیفیت این واقعه در هشتم اینماه ذکر نمودیم طالب
بأنجام رجوع نماید تکمیل قال شجنا الصدوق رضوان الله علیه فيما املاه يوم السبت لشيخ خلون من
المحرم من سنة ثمان و ستين وثلاثمائة حدثنا محمد بن عمر البغدادي الحافظ رحمه الله قال حدثنا أبو سعيد الحسن
بن عثمان عن زبارة التستري عن كتابه قال حدثنا إبراهيم بن عبد الله بن مؤمن بن هونس بن أبي اسحق السبيعي قاضي بلخ
قال حدثني مرسية بنت مؤمن بن هونس بن أبي اسحق وكانت عمته قالت حدثني صفية بنت هونس بن أبي اسحق الهمداني
وكانت عمته قالت حدثني هبة بنت الحرث بن عبد الله الثعلبي عن خالتها عبد الله بن منصور وكان رضيها البعض
ولد زيد بن علي قال سئلت جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عليه فقلت حدثني عن مفضل بن رسول الله صلى
الله عليه وآله فقال حدثني أبي عن أبيه قال لما حضرت المغاوية الوفاة دعا ابنه يزيد لعنه الله فاجلس بين يديه فقال
له يا بني اني قد ذللت لك لرقاب الصعاب ووطدت لك البلاد وجعلت الملك وما فيه لك طعمة واني اخشع
عليك من ثلاثه نفر يخالفون عليك بجهدهم وهم عبد الله بن عمر بن الخطاب و عبد الله بن زبير و الحسين بن علي



مزار به با کسی چهره
بخش کردن و فیهرون
یا فتن کثره

فانک شاکر کاف
فانک شاکر کاف
فانک شاکر کاف

فانک شاکر کاف
فانک شاکر کاف
فانک شاکر کاف

فَمَا عَجَبًا لِلَّهِ بَنُ عَمْرِوهُ وَمَعَكَ فَالزَّمَّةُ وَلَا نَدْعُهُ وَأَمَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَقَطَعَهُ رَبُّهُ إِرْبًا فَإِنَّهُ يَجْثُولُ كَمَا
يَجْثُو الْأَسَدُ لِفَرَسَيْتِهِ وَيُؤَارِي بَلَكَّ مُوَارِيَةِ الثَّغْلِبِ لِلْكَلْبِ وَأَمَّا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ فَقَدْ عَرَفَتْ حَقَّهُ مِنْ رَسُولِ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ وَدَمُهُ وَقَدْ عَلِمْتَ لَا مَحَالَةَ أَنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ سَجَرُ جَوْشَنِ الْبَهْمِ
يَخْذُلُونَهُ وَيَضْبَعُونَهُ فَإِنْ ظَفَرْتَ بِهِ فَاعْرِفْ حَقَّهُ وَمَنْزِلَتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا تُؤَاخِذْهُ بِفَعْلِهِ وَمَعَ ذَلِكَ فَإِنْ
لَنَابَهُ خِلَاطُهُ وَرَحَا وَابَاكَ أَنْ تَنَالَهُ بِسُوءٍ وَبِرِيءٍ مِنْكَ مَكْرُوهًا قَالَ فَلَمَّا هَلَكَ مَعُوتَةُ وَتَوَلَّى الْأَمْرَ بَعْدَهُ بَزْدُ
بَعَثَ غَامِلَةً عَلَى مَدِينَةِ رَسُولِ اللَّهِ وَهُوَ عَمَّةُ عُبَيْدِ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ فَقَدِمَ الْمَدِينَةَ وَعَلَيْهَا مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ وَكَانَ
غَامِلٌ مَعُوتَةُ فَافَاهُ عُبَيْدُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ وَجَلَسَ فِيهِ لِيَقْضِيَ فِيهِ مَرْيَدَ لَعْنَةِ اللَّهِ فَهَرَبَ مَرْوَانُ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ بَعَثَ عُبَيْدُ
إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ فَقَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْرًا أَنْ تَبَايَعُ لَهُ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ بِأَعْيُنِهِ قَدْ عَلِمْتُ أَنَا أَهْلُ بَيْتِ
الْكَرَامَةِ وَمَعَكَ الرِّسَالَةُ وَأَعْلَامُ الْحَقِّ الَّذِينَ أَوْدَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلُوبَنَا وَأَنْطَقَ بِهِ السُّنْتَانَا فَنُطْفِئُ بِأَذْنِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ أَنَّ الْخِلَافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى لَدَا بِي سَفْيَانَ وَكَيْفَ أَبَايَعُ أَهْلَ
بَيْتِ قَدْ قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذَا فَلَمَّا سَمِعَ عُبَيْدُ ذَلِكَ دَعَا الْكَاتِبَ كَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عُبَيْدِ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ لَيْسَ بِرِيءٍ لِكَفْلِهِ
وَلَا بَيْعَةٍ فَرَأَيْتُكَ فِي أَمْرِهِ وَالسَّلَامُ فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ عَلَى بَزْدٍ لَعْنَةُ اللَّهِ كَتَبَ الْجَوَابَ إِلَى عُبَيْدٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِذَا
أَنَا كَتَبْتُ فَجَلَّ عَلَى بَيْعَاتِهِ وَيَتَنَزَّلُ فِي كِتَابِكَ كُلِّ مَنْ فِي طَاعَتِي أَوْ خَرَجَ عَنْهَا وَلَيْكِنْ مَعَ الْجَوَابِ رَأْسُ الْحُسَيْنِ
فَبَلَغَ ذَلِكَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ فَهَمَّ بِالْخُرُوجِ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ إِلَى أَرْضِ الْعِرَاقِ فَلَمَّا أَقْبَلَ اللَّيْلَ رَاحَ إِلَى الْمَسْجِدِ النَّبِيِّ
لِيُودِعَ الْقَبْرَ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْقَبْرِ سَطَعَ لَهُ نُورٌ مِنَ الْقَبْرِ فَعَادَ إِلَى مَوْضِعِهِ فَلَمَّا كَانَتْ اللَّيْلُ الثَّانِيَةَ رَاحَ لِيُودِعَ
الْقَبْرَ فَنَامَ بِصَلَّى فَأُطَالَ فَنَفَسَ وَهُوَ سَاجِدٌ فَجَاءَهُ النَّبِيُّ وَهُوَ فِي مَنَامِهِ فَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ وَضَعَهُ إِلَى صَدْرِهِ وَجَلَّ
بِقَبْلِ عَيْنَيْهِ وَيَقُولُ يَا ابْنُ كَأَنِّي أَرَاكَ مُرْمَلًا بَدَمَكَ بَيْنَ عَصَابَةٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَرْجُونَ شَفَاعَتِي مَا لَمْ
عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خِلَافٍ يَا ابْنِي إِنَّكَ قَادِمٌ عَلَى أَبِيكَ وَأَمَّا أَخِيكَ وَهُمْ مُشَاقِقُونَ إِلَيْكَ وَإِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ
دَرَجَاتٍ لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ فَاذْكُرْ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ مِنْ نَوْمِهِ يَا كَأَنِّي أَهْلُ بَيْتِهِ فَأَخْبَرَهُم بِالرُّوْبَاءِ وَوَدَّ
وَجَلَّ اخْوَانُهُ عَلَى الْحَامِلِ وَابْنَيْهِ وَابْنِ أَخِيهِ الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ثُمَّ سَارَ فِي أَحَدٍ وَعِشْرِينَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ
وَأَهْلُ بَيْتِهِ مِنْهُمْ أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَلِيٍّ وَالْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ بْنُ عَقِيلٍ وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَكْبَرُ وَعَلِيُّ
بْنِ الْحُسَيْنِ الْأَصْفَرُ وَبِهِمْ عَمْرُو بْنُ عَمْرِو بْنِ وَجْهٍ فَقَدِمَ رَاحِلَتُهُ وَخَرَجَ خَلْفَهُ مُسْرِعًا فَادْرَكَهُ فِي بَعْضِ الْمَنَازِلِ
فَقَالَ ابْنُ تَرَبِّدٍ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ قَالَ الْعِرَاقُ قَالَ مَهْلًا أَرْجِعْ لِي حَرَمُ جَدِّكَ فَإِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى ابْنَ
عَمْرُو بَايَعَهُ قَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَكْشَفَ لِي عَنِ الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقْبَلُهُ مِنْكَ فَكَشَفَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ



﴿وَمِنْ حَجَرٍ شَبَّاشُور﴾

﴿(۲۳۳)﴾

کتاب الفقه العرفی
بعضی امامان

رهبانه
اباهرم

عن ستره فقیها ابن عمر ثلاثا وبکی وقال ستودعک الله یا ابا عبد الله فانک مقبول فی وجهک هذا فصار
الحین علیہ واصحابه فلما نزلوا تعبیه ورد علیہ جل یقال له بشرین غالب فقال یا بن رسول الله اخبرنی
عن قول الله عز وجل یوم ندعوا کل اناس بانامهم قال فامردعی له هدی فاجابوه الیه امام رعی الضلالت
فاجابوه الیهها هولاء فی الجنة وهولاء فی النار وهو قوله عز وجل فریق فی الجنة و فریق فی السعیر ثم
سارحتہ نزل العذیب فقال فیها قائلة الظهیرة قد انبیه من نومه یا کاف قال له ابنه طایبیک یا اباہ فقال
یا بنی انما ساعة لا تکن بالرویا فیها وانه عرض لی فی منامی غارض فقال لشرعون السیر والمنا یا بنیرکم الی
الجنة ثم سارحتہ نزل الرهبان نور علیہ جل من اهل الکوفة بکنی اباهرم فقال یا بن النبی ما الذی اخرجک من
المدینة فقال ویک یا اباهرم شتموا عرضی فصبرت وطلبوا ما لی فصبرت وطلبوا رعی فمهرت الی اخر ما فی اما
والحدیث طویل ثم یقال نفعل عجمی در ذکر اعمال و خصوصیات روزنهم محرم الحرام سید بن طاووس رضوان
الله علیہ در اقبال از ابن عباس روایت کرده است که چون هلال محرم را به بنی روز را بشمارند و روزنهم و آن
روز را صبح نماز در خانه که صائم باشد و روزه داشته باشد و او می گفت کذلک کان بصوم محمد صلی الله علیه و آله
این طور روزنهم داشت محمد ص گفت بلی مؤلف گوید که ظاهر این روایت از روایات عامه است بر فرض
صحیح آن شاید استجاب روزه این روز در زمان پیغمبر و پیش از شهادت حضرت سید الشهداء علیه بود
چه آنکه علامه مجلسی در کتاب زاد المعاد فرموده بهتر این است که روزنهم و روزه را روزی که بنی
امیه این روز را از برای برکت و ثمانت بر قتل حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه روزه میداشتند احادیث
بسیار در فضیلت این روز و روزه آنها بر حضرت رسول بشنیدند انهمی در اخبار از آن گوید که در هر
ماه چند روز نیک است بیک روایت سیم و پنجم و این مذهب اهل شرع و مجتهدان است و روز عاشورا از همه
روز نیکتر است و همچنین ناسو غا که روزنهم محرم است و بعضی روز هشتم محرم را نیز نیکتر دانسته اند و
بیش و هشتم ماه صفر و بیست و یکم ماه رمضان و از ايام هفته روز دوشنبه و روز چهارشنبه نیز چنین است

معجم
کتاب الفقه العرفی
بعضی امامان

والله العالم ﴿فصل فی ذکر قایم و یوم عاشورا﴾

در آن دو مقصد است مقصد اول در ذکر وقایع و حوادث شب عاشورا است واقعه اول
بقول صاحب کتاب السلوک در شب عاشورا حضرت اسحق فرزند حضرت خلیل علیه متولد شد و در ناسخ
التواریخ گوید ولادت اسحق سه هزار و چهارصد و بیست و سه سال بعد از هبوط حضرت آدم در حدود
فلسطین رو نمود و اسحق لفظی است عربی بمعنی ضاحک و علماء اخبار و حافظان عجائب آثار کفایت ولادت
اسحق را چنین تحریر و تقریر نموده اند که چون حضرت ابراهیم علیه در باریه شام نزل نمود و حقیقت خانه و قبا

﴿(انتمیل)﴾



اسمعیل را از هاجر با و کرامت فرموده اجر از آن موهبت عظمی مفتخر و سرفراز گردید و ساره را غنی شد پدرش
 نمود زیرا که او از ابراهیم علیه السلام فرزند بی بود پس از و میبرد که کاش مرا نیز فرزندی میبود تا شرف نبوت در
 دو زمان ماباقه میماند و چون پنج سال و بر واپس چهارده سال از ولادت اسمعیل گذشت بود در آنوقت
 که جبرئیل با جمعی از ملائکه مامور شدند با سبطیصال و تعذیب قوم لوط حضرت خلیل را بشارت دادند
 بوجود اسحق علیه السلام و آن چنین بود که چون فرشتگان متوجه هلاکت قوم لوط شدند اول بخانه حضرت
 ابراهیم علیه السلام زدند و چون ایشان مصور بودند بصورت جوانان صاحب جمال ابراهیم علیه السلام ایشان را
 از در میان پنداشته گویا بران نموده زد ایشان بخوان هاد ایشان گفتند ما بھای بن طعام زانا داد
 چون تناول نمایم ابراهیم فرمود در ایندای طعام خوردن بسم الله و در وقت فراغت الحمد لله بگویند بھاء
 آن داده باشد جبرئیل علیه السلام با فرشتگان گفت بگردید که بموجب حضرت عزت جل جلاله او را بخلعت نبوت
 نگرید است و با وجود مبالغه ابراهیم علیه السلام ایشان دکت بطعام دراز نکردند و در آنوقت دیم چنین بود
 که هر که میخواست اسبی بکسی ساند طعام او را بمنخور دراز این جهت حضرت ابراهیم علیه السلام در قوه فرود شد در
 انگام فرشتگان را از خود از پرده بیرون نموده و گفتند ای ابراهیم ما فرشتگان و فرستادگان خداوندیم
 که هلاکت قوم لوط ماموشد ایم و ما بشارت میدهم تو را با ساره بوجو فرزندى اسحق نام و از پس اسحق
 بشارت میدهم تو را بوجود یعقوب كما قال الله و لقد جئت رسلنا ابراهیم بالبشرى قالوا سلاما
 قال سلام فما لیتان جاء بحمل خبیث فلما رآه ابدهم لا نصل الیه نكرهم و اوجس منهم خبیثه قالوا لا
 تخف انا ارسلنا الی قوم لوط نبینا هابا اسحق و من ورا و اسحق یعقوب و تخصیص بشارت ساره در
 کریمه بجهت انکه هجت و سرور زنان بفرزند بشارت و دیگر آنکه حضرت ابراهیم را از هاجر فرزند بود
 و ساره را هیچ فرزند نبود و با جمله دراز زمان که ملائکه در منزل ابراهیم بودند ساره مادر اسحق در پس پرده
 بود چون او را مرده فرزند دادند از غایت خوشحالی و تعجب بخندید چه او و شوهرش ابراهیم هر دو در غایت
 پیری بودند ساره نود و نه سال داشت و ابراهیم یکصد و بیست سال از عمرش گذشته بود این بود که چون
 ساره مرده فرزند شنید گفت ایچ که ایام فرزند دارم و حال آنکه من پیرنم و این شوهر من است و حال
 که سالخورده است بد رستیکه این خبر بشارت که شما گوید امر است عجب که قال الله تعالی و امراته فامنه فضیحه
 و قالک یا ولى الید و انا عجوز و هذا بعلی شیخا ان هذا البی عجب آورده اند که تعجب ساره از
 عادت بوده بر وجه قدرت پر فرشتگان در جواب ساره گفتند اتعجبین من امر الله و رحمته الله و برکاته
 علیکم اهل البیت انه حمید مجید ای ساره ایا تعجب میکنی از کار خدا چه تعجبی هست از فادری که بقدرت

بناش خلیل را بشارت دادند

خنده ساره از غایت تعجب و شوق



﴿شَبَّاحُ شُورَاء﴾

—(225)—

کامله و حکمت شامله خود به واسطه اباء و امهات از خاک تیره ادم افرید اگر از میان در پیر مولود ظاهر
گرداند رحمت و بخشایش خدا و برکات او بر شماست ای اهل بیت ابراهیم بدرستی که خداوند ستوده است با عطاء
نعیم و بزرگواری است باظهار کرم محققین گویند که از برکات الهی بر حضرت ابراهیم و ساره این بود که اسباط و جمیع
انبیاء بنی اسرائیل از ابراهیم و ساره بوجود آمدند و از سگ و واہنت که ساره در باب وقوع ولد از جبرئیل
علامت و نشانه خواست جبرئیل چوبخشگی بدست گرفت و از ادرمیان انگشتان خود در آورد و الحال
سبز و خرم گردید بد مع الجملة بعد از انقضاء هفت روز از این صورت در همان شب که خدای عز و جل قورلوط
را هلاک نمود ساره با سخن حامله شد و چون مدت حمل او گذشت کوکب سعد بنو تنش از مطلع جلال طلوع
نمود در حالیکه لغات نور از چین منبرش ساطع و لامع بود و در کتاب در المسالک مسطور است که فلما
سَقَطَ مِنْ بَطْنِ امِيٍّ خَرَّ يَلِيهِ سَاجِدًا ثُمَّ اسْتَوَى قَاعًا وَ رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ بِإِثْنَاءِ يَلِيهِ تَعَالَى وَ التَّوْحِيدِ
لَهُ چُونِ اسْحَى متولد شد بجهه افتاد انگاه سر از بجهه برداشت نشست در سینه های خود را بجهه و ثنائی الهی
برداشت و از محمد بن اسحق بنش ابورک نقل شده که در شب ولادت اسحق هزار ساره مجتمعه در فلک بنظر
ابراهیم رسید و آنحضرت از اجتماع کوکب متبرک گشته کیفیت حال از جبرئیل پرسید جواب داد که این اشاره بآن
است که از صلب این پسر هزار پیغمبر بوجود آید پس ابراهیم مناجات نمود که ای پروردگار من چون با سخن این کلمه
فرمود اسمعیل را نیز بجای فخر محفوظ و بفرمند فها خطاب آمد که از نسل اسماعیل پیغمبر در وجود آید که در
الناج مجموع انبیاء بود و خلق اولین و آخرین بشفاعت او محتاج باشند ابراهیم بوظایف حمد و ثناء الهی قیام
قیام نموده گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ اسْمَعْئِيلَ وَ اسْحَى إِنَّ رَبِّي سَمِيعُ الدُّعَاءِ و در ناسخ مسطور
است که هشت روز بعد از ولادت اسحق حضرت ابراهیم او را بخون ساخت و در روضه الصفا گویند که جمعی گفته اند که
حضرت ابراهیم در سن نود سالگی بخت خشنه ملهم شد و اسمعیل را در سیزده سالگی و اسحق را در یک سالگی خشنه
کرد و علامه مجلسی رحمه الله بسند معتبر روایت کرده که شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد که جمعی از ما هستند که میگویند
ابراهیم علیه السلام خود را به پخته خشنه کرد حضرت فرمودند سبحان الله نه چنین است که ایشان میگویند دروغ
گویند بر ابراهیم را و می گفت بفرما که چگونه بوده است فرمود که انبیاء علیهم السلام غلاف ایشان در روز هفتم آن
ولادتشان می افتاد پس چون اسمعیل متولد شد غلافش با ناف افتاد و روزی ساره سرزنش کرد و هاجر را با نچه
کنیزان را بآن سرزنش میکنند و شاید مراد ساهی ملک باشد یا بتوبد پس هاجر گریست و این امر را و بسیار
دشوار آمد چون اسمعیل بد مادرش میگردید او نیز گریان شد پس ابراهیم عم داخل شد از اسمعیل پرسید
که سبب گریه تو چیست اسمعیل گفت ساره مادر مرا چنین سرزنش کرد و او گریست من نیز بگریه او گریان

از کتاب خطی

مجلس فیاض فیاض فیاض

﴿شدم﴾



شدم پس ابراهیم بجای نماز خود رفت و با خدا مناجات کرد و سوال کرد که این معنی را از هاجر دور گردانند و او را
مقرون با جاث که در بد پس چون اسحق علیه السلام از ساره متولد گردید و در روز هفتم نافش افتاد و غلافش نیفتاد و
از مشاهده این حال بجزع آمد و چون ابراهیم علیه السلام را خل شد گفت ای ابراهیم چه امری است که در آل ابراهیم و اولاد
پیغمبران حادث شد اینک پسر اسحق نافش افتاد و غلافش نیفتاد پس ابراهیم بجای نماز خود رفت و با پروردگار
خود مناجات کرد و این واقعه را شکایت نمود پس خداوند وحی بابراهیم نمود که بسبب آن سرزنش است که ساره بها
نمود پس من سوگند خورده ام که این غلاف را از احدی از فرزندان پیغمبران نپندارم بعد از آن سرزنش که ساره
هاجر را نمود پس خشنه کن اسحق را و گریه اهن با و بپشان پس ابراهیم علیه السلام اسحق را باهن خشنه کرد و بعد از آن
سنت جاری شد که هر کس اولاد خود را باهن خشنه کند بالجمله اسمعیل در سن پنجاه سال از اسحق بزرگتر بود و
چهارده سال نیز گفته اند و اسحق در زمان حوّه پدر بارش اهل کنان مبعوث گشته از حد و فلسطین
بدان سرزمین شاف و بلوا از امر نبوت قیام نمود و عمر عزیزش بر او بیست و پنج سال و در حقیقت صد و بیست سال
و بر او بیست و یکصد و شصت سال و بعقبه بعضی از مورخان بصد و هشتاد سال رسید و در حقیقت پیر گردید
اول کسی که بعرب تکلم نمود اسمعیل بود و اکثر اهل تحقیق گفته اند اول کسی که بعرب تکلم نمود یعرب بن قحطان
بود اول من تکلم بالعربیة یعرب بن قحطان بن هود علیه السلام و تقریب بین الروايتين بدین طریق ممکن است که
اول کسی که از اهل یمن بعرب تکلم نمود یعرب بن قحطان بود و اول کسی که از متوطنان مکه بدان لغت تکلم نمود
و سخن گفت اسمعیل بود و کذب اسمعیل ابو العرب بود چه آنکه عرب از نسل النضر بن کنانه عم
از نسل اسحق بود و بدین جهت حقیقانه و تعالی ابراهیم را پدر این امت نامیده است در آنجا که میفرماید وَجَعَلَ
عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمِيكُمُ الْمُسْلِمِينَ یعنی و قرار نداده خداوند منان بر شما
در دین هیچ تنگی و مشقنی و شما را تکلیف مالا بطان نفرمود یعنی نیست بر شما در دین حرجی و ضیق که از آن
خرج و محاص از عقاب خدا نباشد بلکه حقیقانه و تعالی دین اسلام را بر شما سهل و آسان گردانید و شما را از
گاه و عقاب خلاص دارد بوی و رد مظالم و کفاره و حد و تعزیر و قصاص پس سخت گریه نکرد در آن بر شما
بل و سع دینکم توسعه ملة ابيکم ابراهیم بل که توسعه داد دین شما را مانند توسعه ملة و کیش پدر شما ابراهیم علیه
السلام جهت آنکه همه مردم باین شریعت راغب گردیده اند و مخالفت نکنند چه آنکه طباع بموافقت ابناء و اجداد
مایلند پس ابو ابراهیم علیه السلام نسبت باین امت باعتبار آنکه عرب و اکثر عجم از نسل النضر بن کنانه عرب از
نسل اسمعیل و عجم از نسل اسحق اند و اسمعیل و اسحق هر دو فرزندان ابراهیمند و بالجمله مرویست که بعد از
نشو و نما اسمعیل و اسحق ابراهیم علیه السلام مامور شد که زیج نماید یک از آن دو را بدانکه اختلاف عظیمی است

مأمور شد اسحق و اسمعیل
نخستین اسحق از نجابت

در این باب
و این باب
نکته



(شبه شوزاء)

(۲۳۷)

بین علماء اخبار و مورخین آثار در ذیح اسمعیل و اسحق که ذیح کدام یک بوده اند هیئت و تضاریه اتفاق دارند بر اینکه ذیح اسحق بوده است و شهر میان علمای شیعه آنکه ذیح اسمعیل بوده است و ظاهر این که هر نهراست و محتملست که ذیح بودن اسحق محمول بر تفسیر باشد بر اینکه ذیح بودن او در آن عصر میان علماء مخالفین شهر بوده و اتفاق اهل کتاب معتبر نیست آورده اند که عمر بن عبد العزیز یکی از علمای یهود را طلبید و از او پرسید که در نزد شما اسمعیل ذیح است یا اسحق گفت علماء اهل کتاب میدانند که ذیح اسمعیل است و از روایتی که انکار میکنند زیرا که اسحق جد ایشان است و اسمعیل جد عربست میخواهند که این فضیلت از برای جد ایشان باشد نه جد شما و علامه مجلسی فرموده اگر اجماع نباشد بر اینکه ذیح یکی بوده است ممکن است جمع کرد میان اخبار بر اینکه هر دو واقع شده است و محمد بن بابویه علیه الرحمه فرموده است که روایات مختلف است در ذیح در بعضی از روایات وارد شده است که حضرت اسمعیل است و بعضی از روایات دلالت دارد بر اینکه ذیح اسحق بوده است و نمیتوان رد کرد اخبار را هر گاه طریق آنها صحیح باشد پس تواند بود که ذیح اسمعیل بوده است و چون اسحق بعد از او متولد شد از او کرد که کاش پدرش بذیح او ماموشد بود و او صبر می نمود برای امر خدا و منقاد میشد تا بد رجبه برادرش اسمعیل میرسد در ثواب پس حقیقت آنست و تعالی از دلش آگاه شد که او در این ارز و صادق است او را نیز در میان ملائکه ذیح نامید و این مضمون از حضرت صادق علیه منقولست و بسند موثق از حضرت امام رضا علیه منقولست که از آنحضرت پرسیدند از معنی قول رسول خدا صلی الله علیه و اله که فرمود منم فرزند ذیح فرمودند یعنی اسمعیل پسر ابراهیم خلیل و عبد الله فرزند عبد المطلب بعضی از محققین گفته اند محتملست که مراد از ذیح اسمعیل و اسحق باشند زیرا که از عم تعبیر پیدا شده و در قرآن نیز وارد شده است و از حضرت رسول صلی الله علیه و اله منقول است که فرمود عم والد است پس بر این وجه سخن آنحضرت درست میشود که ذیح اسمعیل و اسحق باشند که پسر والد ذیح حقیقی است و یکی ذیح و والد مجازی است آنست که فقیر گوید پوشیده نماید آنچه را که در زمین این واقع مر قوم داشتیم از کتاب روضه الصفاء و حبیب السیر و در الملوک و ناسخ التواریخ و منهج الصادق و بخار و الاقوال بطور تلیف و نقل نمودیم **واقعه دوم** و بی اذن دادن فرزند خیر البشر یا نضراف اصحاب و لشکر و وفاداری بعضی از ایشان و بی وفای بعضی دیگر چنانکه در بخار و الاقوال و مقام رخا و روضه الشهداء مذکور است و در بسیاری از کتب یگرماتند کتاب دمع الساکبه و ذریعة النجاة و مهیج الاخران نیز این واقعه را در این شب نوشته اند و در کتاب پنابیع المودة در شب نهم محرم نوشته است بدانکه از جمله آثار امام و علامه مؤمن و فایده است که خلاق منان در بسیاری از مواضع قرآن امر بآن فرموده در سوره مبارکه

ذیح اسمعیل است

ذیح اسمعیل است



(شبه عاشورا)

(۲۳۹)

وَلَنُصَرِّفَهُ بِعَنِي وَصِيَّةِ امير المؤمنين وَفِي تَفْسِيرِ الْأَمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ وَلَايَةَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ
 اللَّهُ عَلَيْهِمْ هِيَ الْغَرَضُ الْأَفْضَلُ وَالْمَرَادُ الْأَفْضَلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ وَلَا بَعَثَ أَحَدًا مِنْ رُسُلِهِ إِلَّا
 لِيَدْعُوهُمْ إِلَى وَلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى وَخَلَفَائِهِ وَبِأَخْذِ عَلَيْهِمُ الْعَهْدِ بِقِيَمِهِمْ وَأَعْلَانِهِمْ وَلِيَعْلَمُوا بِهِ سَائِرُ
 عَوَامِ الْأُمَمِ الْخَيْرُ فِي تَفْسِيرِ الْأَمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَارِدَ اسْتِثْنَاءُ غَرَضِ الْقَصْدِ وَمَرَادُ أَفْضَلِ الْأَفْزَنْشِ عَالَمِ وَلَايَةِ
 مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَخَدَاوَنَدَ أَحَدًا مِنْ خَلْقٍ زَانِبًا فَرِيدًا وَيُغَيِّرُهُ دَاصِعُوثُ نَكْرَهٍ مَكْرَاهِيْنِكَ إِشَارَةً
 بَوْلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى وَخَلَفَائِهِ أَوْ دَعْوَتِ فَرَمُودِهِ وَازْإِشَارَةِ عَهْدِ وَبَيَانِ كَرَفَتِهِ كَرَفَتِهِ دَرَانِ مِثَاقِ مُسْتَقِيمِ بَشَنَدِ
 زَانِ عَهْدِ زَانِبِائِ عَوَامِ النَّاسِ أَعْلَامِ بِنَمَائِنَدِ وَازْإِشَارَةِ رَأْسِ نَفْلَتِهِ كَسَلِيمَانِ بْنِ خَالِدِ كَفَتِ
 كَرَشَنَدِ زَانِضَرِّضَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمُفْرَمُودِ مَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا أَنْبِيَاءٍ وَلَا جَنِّيٍّ وَلَا مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ الْأَوَّلِيْنَ
 الْحُجَّجِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هِيَ بِيغْيَرُ وَبِشَرِّ وَفِي وَبِشَرِّ وَمَلِكِي دَرِاسْمَانِ هَانِيْبَتِ مَكْرَاهِيْنِكَ مَا جِئْتَ هَسْمِ بَرِإِشَانِ وَفَا
 خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا آوَعَرَضَ وَلَا يَتَنَا عَلَيْهِ أَحْتِجَ بِنَاعِلِيَّةِ فَوْضُنْ بِنَا وَكَافِرُ وَجَاهِدِ حَقَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 وَالْجِبَالِ خَدَاوَنَدَ خَلْقَ زَانِبِائِ فَرِيدِ مَكْرَاهِيْنِكَ وَلَايَةِ فَا زَانِبِ رُكُوعِ عَرَضِ نَمُودِهِ وَبِمَا زَوِيَّ جِئْتَ كَرَفَتِهِ بَرِإِشَانِ
 إِزَانِهَا بَقَبُولِ وَلَايَةِ مَا مَوْضِعِ وَبَانْكَارِ زَانِ مَلْجِدِ وَكَافِرُ شَدِّ حَقَّ اسْمَانِهَا وَزَمِنِهَا وَكُوْمَهَا وَدَرِإِبِ
 عَهْدِ مَحَبَّتِ وَمَوَدَّتِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خَلَقَ مَتَعَالِ مِفْرَمَائِدِ قَلَّ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى
 كَرَدَرِإِزَانِ حَيَاتِ وَشَقَقْنَاهَا عِظَمِ بِيغْيَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرْدَمِ زَانِزَبَةِ ضَلَالَتِ بِصِرَاطِ مُسْتَقِيمِ
 وَبَانْإِدِ خَدَاوَنَدَ رُسُولِ نَحْوَانْدِ مَكْرَاهِيْنِكَ وَكَهْ رُكُوعِ وَشَرِيفِ وَغَنِيٍّ وَفَقِيرِ مَكْنِ بُوْدِ زَانِ مَوَدَّتِ زَوِيَّ
 الْفَرِيٍّ وَبِحَبَّتِ أَهْلِيْبَتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اسْتِثْنَاءُ مَحْيِ الدِّينِ عَرَبِيٍّ كُوْبِدِ رَابِ وَلَايَةِ آلِ طَهٍ فَرِيضَةٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَغَمِ أَهْلِ الْبُعْدِ بُوْرَثِي الْفَرِيٍّ فَمَا سَأَلَ الْمُخْتَارَ أَجْرًا عَلَى الْهَدْيِ تَبْلِيغِيهِ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْفَرِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَبِحَبَّتِ بِنِ اِدْرِيسِ شَافِعِيٍّ كُوْبِدِ يَا آلَ بَيْتِ رُسُولِ اللَّهِ حُجَّتُكُمْ فَرَضَ مِنْ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدَرِ أَنْكُمْ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لِأَصَاوِلِهِ وَسَبْدِ مَهْدِ بَحْرِ الْعَاوِمِ مِفْرَمَائِدِ
 هُمُ أَهْلُ بَيْتِ رُسُولِ اللَّهِ جَدُّهُمْ أَجْرُ الرِّسَالَةِ عِنْدَ اللَّهِ وَرَدُّهُمْ هُمُ الْأُئِمَّةُ دَانِ الْعَالَمُونَ لَهُمْ
 حَقُّ أَقْرَبِهِمْ بِالْفَضْلِ ضَدُّهُمْ سَعَا غَادِيَهُمْ فِي حَقِّ قَدَرِهِمْ فَازْدَادَ شَانَهُمْ وَزَادَ خَدُّهُمْ
 كَانَ قَرَبُهُمْ مِنْ جَدِّهِمْ سَبَبٌ لِلْبُعْدِ عَنْهُ وَإِنَّ الْفَرِيَّ بَعْدَهُمْ لَوَانْتَهُمْ أَمْرًا بِالْبَغْضِ مَا صَنَعُوا
 فَوَالَّذِي صَنَعُوا لَفَجْدُ جَدِّهِمْ أَوْصِي النَّبِيَّ بِرَفْدِ الْأَلَمَةِ فَاسْأَلُوهُمْ فَبَيْسَ الْمَقْدَرِ رَفْدَهُمْ
 وَبِالْجَمْلَةِ خَلَقَ عَالَمِ دَرِغَالِمْ ذَرَّ وَدَرِإِنِ عَالَمِ إِزْكَلِ بِنِ نَوْعِ اِدْمِ عَهْدِ وَبِشَاقِ كَرَفَتِ دَرِإِبِ وَلَايَةِ مَوَدَّتِ
 أَهْلِ الْبَيْتِ بَانِيْنِكَ أَقْرَارِ وَاعْتِرَافِ نَمَائِنَدِ بُمَوَدَّتِ وَبِحَبَّتِ بِنِ خَانَوَانِهِ وَبِحَبَّتِ وَمَوَدَّتِ إِشَارَةِ زَادِ رَدَلِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَفْدُ بِالْفَتْحِ عَطَاكَ
 وَبَارِكْ دَارُونَ وَبِالْكَ
 بِحَسْرَتِ كَذَلِكَ الْمُنْجَبِ

(بدا رند)



شب عاشورا

(۲۴۱)

دگر بر و ما بندای شهریار	خلوت را غبار باید ز بار	جان کلافه ما عجز عشق کیش	پوشنا از فامگردان رو خورشید
ما بآه خشک چشم تر خوشیم	پوشنا لب خلیل اشیم	اندین دشت بلانا پازدیم	پای بر دنیا و ما فیهما زده

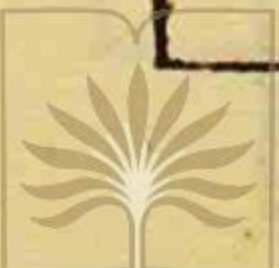
و شیخ علی بن عبد الحمید ره گوید

فقال لأهله يا أبا صبحه	الا ان لبثي فيكم لبس	عليكم بهذا الليل فاستروا به	وقوموا وجد في الظلام سيرا
فما بغية الأرجاس غيري وخالفني	على كل شيء يتبعني قد	فقالوا ما هذا الله نسلك للعبد	وتصفي علينا للحق سورا
وآتي جبهه بعد فقد رتجتي	وآتي فوار يعتر به سرور	ولكن نفى عنك الورد بيوفنا	ونمخ جنانا لنعم وحرور

و رجعا الى المقصد در کتاب رمعه الساکبه از نور العیون از سکنه دختر حضرت امام حسین علیه روایت کرده که فرمود شب ماهنای بود در میان خیمه نشسته بودم ناگاه از پشت خیمه صدای گریه شنیدم از ترس آنکه مبادا سائر اهل حرم مطلع شوند هیچ نگفتم و از خیمه بیرون آمدم و دلم گواهی خبر نمیداد و در راه پای بر زمین خوردم و میافشادم و بر میخاستم چون بیرون رفتم دیدم پدرم نشسته و اصحابش دور او جمع شده اند پس پدرم بزرگوار بابشان میفرمود اعلیوا انکم خرجتم مع لعنکم انی اقدم علی قوم نابغوا بالنسبهم و قلوبهم وقد انعکس الامر لانهم استخوذ علیهم الشیطان فانهم ذکر الله والآن لبس لهم مقصد الا فلی و قتل من یجاهد بین یدي و سبی حری بعد سلبهم بدانید که شما از بلاد و اوطان خود بیرون آمدید با من بخيال اینکه من بسوق قوی میرم که با من بیعت کرده اند بدل و زبان شان و حال میدانید که کار منعکس گشته است و شیطان بر ایشان غالب شده و ذکر خدا را فراموش کردند و الان ایشان را مقصد نیست جز کشتن من و کشتن یاوران من و اسیر کردن زنان من و غارت کردن ایشان و انا لا نخشى ان لا تعلمون او تعلمون و نتجسون و الخدع عندنا اهل البيت محرم من کوه منکم ذلك فلیصرف فان اللیل سیر السیل غیر خطر و الوقت لبس هجر من بهتر سم که شما اندازید و باید بدانید و شرم کنید و مکر و خدعه در نزد ما اهل بیت حرامست پس هر یک از شما که از حضرت و یار ما کو اکت دارد برگردد که شب پرده ایست پوشیده و راه خطرناک نیست و گرم گاه روز نباشد و بر روایت شیخ مفید فرمود الا و ان لا اظن يوما لنا من هؤلاء الا و ان قد اذنت لکم فانطلقوا جميعا في حل لبس علیکم حرج منی و لا زما هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جلا اگاه باشید که من گمان دارم بگروزد بگری برای من مهلت باشد از این قوم بدتر که من شما را مرخص نمودم و در این شب ذمه شما را از حمل عهد و بیعت خود سبکار ساختم یعنی بیعت خود را از گردن شما برداشتم اینک ظلمت شب عالم را فرا گرفته بهر جانب که خواهید کوچ دهید و سید بن طاووس در ملهوف گوید که فرمود و لباخذ کل رجل منکم بید رجل من اهل بیتی و تفرقوا في سواد هذا اللیل و ذروني و هؤلاء القوم فانهم لا یرون غیري و هر یک از شما دست یکه از اهل بیت مرا گرفته و این ظلمت شب بروید

عبد الحمید بن علی

عبد الحمید بن علی



(شک عاشره)

(۲۴۲)

و سر با این گروه متمکار بگذازد همانا این جماعت مرا میخواهند و غیر مرا نمیجویند و ایضا حجه الاسلام فرموده گوید

گفت بگریه و سر که ندارم هوای ما	سر که بر روی روزگار برای ما	نادارم تن بخوار و ناگزیر از سر	نشان فلان پاهایم بجای تو سر
نادارم روزی که بخت بخونم بنافتم	زاد طواف بر حرم کبرای ما	این عرصه نیست جای که در کار ما	شهر افکن است باره ابتدای ما
هم از بزم و انبوه طالبان جا	بیکانه باید از دجها اشتیاق ما	بر گرد آنکه با هو کشور آمد	سر زار و با فسر شاه گدای ما
ما را هو سلطان ملک دیگر است	کاین عرصه نیست دین و فرها	بر زار و جلا بخوار تر آید	اراسته است بر ضیافت بر ما
برگشت هر که ظاہر و نهان داشت	و شیخ علی بن عبد الحمید گوید	چو نشانه کار و شمر نشان داشت	
فلما رأوا أن لا یجوز من التور	و ان مراد القوم منه کبر	فقال لأهلها باقی صحبه	الا ان لبثی فیکم لبیر
علیکم هذا اللیل فاستروا به	وقوموا وجدوا فالتظلموا	فما یغنیه الا رجاس غیره و خلفه	على کل شیء یبغیه قدیر

بسم الله الرحمن الرحیم

(و نیز حجه الاسلام تبریزی گوید)

چو در آن دشت بلا افکند بار	کرد از بیگانگان خاله دبار	عاشقانه محرم شامگاه	شد بمنبر از شاه که سپاه
پا و زان کشید و گشتند جمع	راست چون پروانه گریه و شمع	خوهران شاه نظاره ز پی	چو بنات النعش برگرد جمع
روپا زان کرد و در گفها شد	حقه باقوت گوهر نادر شد	بعد توجید در دوشان اراد	گفت باران سر و بر ما نهاد
این چنین این چنین کربلاست	سونا سوتیر باران بلاست	بو خوابد از این کسار و شد	باز کرد هر که خواهد باز گشت
هر که او را تاب تیغ و تبر نیست	باز کرد پای و زنجیر نیست	کاوانه و جفا جو با من است	هر که جز من زین کشا کش این
پس و ای هم همان زین بر نه	بزم جانان خلوت از اعتبار نه	رفت چو بر سر حد شهر نادر	شد بر و اعتبار باقی ماند نادر

(عشق از اول سرکش و خونی بود تا اگر بر دهر که بیرونی بود)

و بالجمله بروایت دمه الساکیه بعد از آنحضرت فرمود و من و اساننا بنفسیه کان مصاعداً فی الجنان فیهما من غضب الرحمن وقد قال جده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الحسین یقتل بارض کربلا غریباً و جیداً عطشاناً فربما یمن نفساً فقد نصرته و نصر ولد الفائم و من نصرنا بلسانه فهو فی حرمنا یوم القیمه و هر که یار می کند ما را و مؤمنان نماید با ما با جان خود فدای قیامت از عذاب خدا نجات یافتم و در درجات رفیع جنان با ما خواهد بود جد بزرگوار و فرمود که فرزندم حسین علیه السلام در زمین کربلا غریب و بیگس بالب تشنه تشنه خواهد شد پس کیبکه او را یاری کند مرا و فرزندم قائم را یاری کرده و هر که بزبانش ما را یاری کند پس او در حرم ما خواهد بود و قیامت سکنه خاتون گوید فوالله ما افر کلامه الا و تفرق القوم من عشرة و عشرين بخدا قسم هنوز کلام پدرم تمام نشده بود که انجماعت بی وفا که بطمع دنیا آمده بودند ده نفر و بیست نفر متفرق شدند فلم یبق معه الا واحد و سبعون رجلاً فظرت الی ابی منکساً رأسه فحقت فی الحبره پس باقی نماند باید در مگر هفتاد و یک

بسم الله الرحمن الرحیم



﴿شَبَّاعِشَوَاء﴾

﴿(۲۴۳)﴾

حکایت کنیند بفرمان
از کتب معتبره

نفر و پدر بزرگوارم زادیدم که سر بر پانداخته و در حزن و اندوه بود پس گریه گلویم را گرفت و ترسیدم از اینکه
پدرم گریه مرا بشنود خود را حفظ نمود و رو بآسمان نمود و گفت اللهم انهم خذلونا فاحذلهم ولا تجعل لهم
دعاء سموعا و سلط عليهم الفقد و لا تزلهم شفاعه جدهم الفیمة خدا پانچا پنجه ایشان ما را بار می نکرند
تو ایشان را و اگر دعا برایشان اجابت منما و فقر را برایشان مسلط کن و ایشان را از شفاعت جدهم بجنب
گردان در ناسخ التواریخ از مروج الذهب نقل نموده که لشکر حسین علیه هزار سوار و صد پیاده بودند و تواند
شد که از این جماعت که بجای ماند بودند در شب عاشورا بیکاره متفرق شدند و اقربون از هفتاد و دو تن
کس بجای ماندند بالجمله سکنه خاتون فرمود پس برگشتم بسوخته در خالنی که اشک زده های من مهر بخت عمه ام
امر کلثوم مرا دید فرمود تو را چه میشود چون قصه را برای او نقل نمودم صبحه کشید و فریاد برآورد و اجده
و اعلیاء و احسناه و اقله ناصرا پس فرمود این الخلاص من الاعلاء لیتهم یقنعون بالفداء کجا و چگونه ما
از دست دشمنها خلاص خواهیم شد ای کاش به عوض راضی میشدند و مرا بجای برادر میکشند الخبر
و مکشوف باد که این خبر را در اسرار الشهادة و مهج الاخران و مخزن البکاء نیز از نور العیون نقل نموده اند
واقع می شود و نمودن عالم مکاشفه برای اهل صفا با عجز از فرزند مصطفی در این شب حضرت سید الشهدا
صلوات الله علیه تصرف و لایته درجات و مقامات بهشت را با صاحب خود نشان داد بدانکه بعضی از خواص
اصحاب ائمه علیهم السلام را عالم مکاشفه و مشاهده حو و قصو بهشت را نمود و حقیقه مکاشفه انسکه اولیا خدا
بکونع ناشر و تصرف در نفوس بعضی از مردم میکنند که عالم دیگر در نظر انها مکشوف است و حور و غلمان بهشت
برای ایشان مشهود گردد و مردم را این قوه نباشد که خود بتوانند آن عالم را ببینند و این در نفوس جمعی از
خواص اتفاق افتاد یکی از برای هفتاد نفر از اهل کوفه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایشان را با خود برد و در پیش
کوفه و باغها و قصرهای بهشت و آتش و درختانها را از آن نمود بتفصیلی که در مدینه المعاجز و وقت
مذکور است و دیگر ابو خالد کایله بود که حضرت سجاد با و فرمود ابدان اربک الجنة و هی مسکنی الله اذا شئت
دخلت فیها من خواهم بهشت را بتوارا نمایم و مسکن خود را بتو نشان دهم که هر وقت بخواهم بدانجا داخل شوم فتمح
بده علی عینی نصرت فی الجنة و نظرت الی قصورها و انهارها پس آنحضرت دست مبارک خود را بر چشمهای
من کشید خود را در بهشت دیدم و نظر نمودم بسو قصرهای آن و قصرهای آن بشرحی که در مدینه المعاجز از محمد بن
جریر طبرستان نقل نموده و دیگر عبدالله بن سنان بود که حضرت صادق علیه السلام در خارج مدینه حوض کوثر و حور بان
بهشت را با و نشان داد و از آب کوثر با و نوشانید بتفصیلی که شیخ ثقه محمد بن حسن صفار علیه السلام در کتاب
بصار الدرجات نقل فرموده و دیگر صالح بن سعید بود که حضرت هادی در خان الصعالبک روضا

﴿(جان)﴾



❦ (شب عاشوراء) ❦

❦ (۲۴۴) ❦

جنان و خیرات حسان و ولدان بهشت را بروی مکشوف نمود چنانکه شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد نقل فرموده و دیگر جاریه بود که هر روز الرشید او را بر زندان فرستاد خدمت حضرت مؤمن جعفر علیه السلام و آنحضرت بقوه نفس قدسیه او را به عالم دیگر برد تا آنکه بحیث حقیقت بهشت و عالم بالا را مشاهده کرد و بعضی از اصحاب معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بودند که بر پااضت و طاعت پروردگار با این مقام رسید بودند مانند سلمان و ابودر و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر و هشتم ثمار و او پس قرنی و زراره و زار و رقیه رضوان الله علیهم که ایشان از همت ائمه علیهم السلام خودشان صاحب مقام شدند و دیگر از کسانیکه عالم مکاشفه برایشان روی نمود اصحاب و الامقام حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بودند که در شب عاشوراء آنحضرت در جات روحانی و مقامات ایمانی را با ایشان از آنکه نمود چنانچه علامه مجلسی در غاشیه بخارا از خواجه راوندی از ابو حمزه ثمالی از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که فرمود کنت مع ابی فی اللیلۃ الی فی ثل فی صلیحتها باید رم بودم در شبی که در روز انشب پدرم بدرجه شهادت رسید که با صاحب خود فرمود هذا اللیل فاتخذوه جلا این شب را سپر خود قرار دهید و هر جانب که خواهید بسلاط بر وید که مقصود این قوم من هشتم چون مرا بکشند بکس دیگر نپر از من بیعت خود را از شما برداشتم و شما را بجل کردم تا هر که خوا برد و بر روایت تفسیر امام که در نسخ التواریخ مسطور است فرمود انتم فی حل من بیعتی فالیقوا بعشار که و موالبکم من بیعت خود را از گردن شما برداشتم بشنا بید و بخویشان و درویشان خود ملحق شوید انگا رو نمود با هلیت خود و فرمود قد جعلتکم فی حل من مفارقتی فانکم لا تطیقونم لضعاف عدا دهم و قوادهم و ما المفسود غیره فدعونی والقوم فان الله عز وجل یعینی ولا یخلفنی من حسن نظره کعادۃ فی اسلافنا الطیبین شما را نیز مرخص کردم که از من جدا شوید چه آنچه شما طاعت رزم این لشکر را دید و باعدت ایشان تو انا نیستید و هیچکس جز من مقصود این جماعت نیست بکن از پدر مرا با این قوم همانا خدا مرا اعانت میکند و بنظر مرحمت خود نگران است بر من چنانکه برگشتگان طیبین و طاهرین من نگران بود بر روایت اول اصحاب عرض کردند والله لا یكون هذا أبداً انجدا قسم این امر نخواهد شد که مادست از دامن تو باز داریم فرمود انکم تغفلون غداً کلکم ولا یفلت منکم رجل چون فرمود همه شما کشته خواهید شد هیچ یک از شما سلامت نرهد عرض کردند که الحمد لله الذی شرّفنا بالفضل معک ما حمد میکنیم خدا را که ما را مشرف گردانید بکشته شدن در راه توحید شریف و سعادت که خون نادر باره تو ریخته شود مؤلف گوید که این سخنان امام عالمیان با آن سعادتمندان از بهر امتحان و مناز شدن آن عاشقان بود (کما قبل)

در کتب معتبره
که اهل کمال
بود اند

فما شاک انما
بأولی و الاما

امتنان کرد کزان امتحان	هر جدا گرد ز جانان جانان	نانیند از هر انکس عاشقان	عشق هر کسی که لایق
------------------------	--------------------------	--------------------------	--------------------



﴿ شَبَّ عَاشُورَاءَ ﴾

(۲۴۵)

انگاه فرمود اینک سر بلند کنید و نماز خود را در بهشت بگردانید و بنگارید و بنظر فرشتگان مواضعی را و نماز همتان من الجنة وهو يقول هذا منزلک یا فلان پس آن سعادتمندان سر برداشتند و جاهای خویش را برای العین در بهشت مشاهده کردند و آنحضرت مکان ایشان را هر یک نشان میداد و میفرمود این منزل تو است این قصر تو است ای فلان در کتاب مظاهر الانوار مسطور است که چون اولاد و اخوان و اصحاب حسین علیه از ظاهر چشم پوشیدند و بیاطن توجه نمودند و در طریق محبت و عشق و ارادت در آمدند و مستعد شدند شدند حضرت قدس از فوضات بالحنه خود بایشان افاضه فرمود و درجات روحانی و مقامات ایمانی را بایشان

﴿ اَرَاهُ فرمودند ﴾ وَلِلَّهِ دَرَمَنْ قَالَ ﴿ ﴾

بر داشت پرده ز پس پرده حجاب	خود و قصود خلد عبادت	بر هر یک نموده این قصر جاست	وین وین قصود کین خونهاست
یک تشنگی با خود بکف جامش	یک قبا و صانظر بر اندامش	یک اشاکه آن نازه سرو بارش	یک بغزه که آن نوجوان گامش
همه فکند براه و صاد و نگاه	﴿ رضا قلینان امیر الشعراء گوید ﴾	در انظار که کی باو نشان رسد راه	
بیک اشارت ایمان ناپدید	مقام خوش بیکند حاضر بیکس	بیک شیبید بی قصود قصور	که زشت باشد اگر اندر زاید جور
بیک مقام گردید بر تر از ادراک	که جبریل و انجالت قاصد کجا	یک معاینه دید بر تر از اوها	که عقل را نیز در نیز کس انجانا
از این سبب سرخس سنا و صلا	بنور خوف کبر ابراه مهر امام	گر انبیاء سلف این شریک بدند	غلام را احمد بجان گزیدند

وَكَانَ الرَّجُلُ يَتَقَبَّلُ الرِّيحَ وَالسُّيُوفَ بَصْدًا وَيَجْهِيهِ لِصِلِّهِ مِنَ الْجَنَّةِ أَزْوَاجُهُ بَدْرٌ هُنَاكَ
فقال وجدال كرم شد انعام تندان سبقت میگرفتند و بر یکدیگر در جنگ و مقاتله و نیزها و شمشیرها
دشمن را بسپهر و تن مقابله کرده زخم خصم را بجان میخیزدند تا زودتر بمقام خود برسند و مؤبد این خبر
شریفی است که شیخ صدق علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع از محمد بن عماره نقل فرموده که عرض کردم بحضرت
صادق علیه خبری عن اصحاب الحسین علیه و اقدامهم على الموت خبر ده مرا از اصحاب حسین علیه و اقدام ایشان
بر ملک فرموده اند که کشف لهم الغطاء حتى را و نماز همتان من الجنة بدر سبقت پرده از چشم ایشان برداشته شد
و ایشان مقامها و قصرها را خود را در بهشت معاینه دیدند فكان الرجل منهم يقدم على القتل ليلبادر
الى حوزاء بغنائفها والى مكان من الجنة پس هر یک از ایشان سبقت میجست بر شهادت تا زودتر برسد
بمغانقه حورالعین و مکان خود در بهشت واقعه جهار و عبادت و تهنید سبب الشهادت و اصحاب
با سعادت و وفاء بدانکه مراتب طاعت و عبادت و مقام تهنید و ریاضت حضرت سبب الشهادت علیه و اخا
و غامه در کتب اخبار تفصیل ثبت و ضبط نموده اند سید بن طاووس در ملهوف از جزء رابع عقد انفرید
نقل فرموده که قيل لعلي بن الحسين عليه السلام ما اقل ولد ابيك عرض کردند بحضرت علی بن الحسین علیه السلام

﴿ چه ﴾

و در این کتاب
در باب شهادت
و عبادت

انسان و نفس و صلات
و از اهل انجمن



(شَبَّ عَاشُورَاءُ)

(۲۴۶)

چهارند که است فرزندان پد بزرگوارث فرمود الجب کف ولدت له کان علیه بصلی فی الیوم واللیلة الف رکعة
 فنی کان یضرع للنساء عجبت که برای پدرم فرزند مؤلف شده است چگونه بسیار باشد فرزند او و حال آنکه در
 هر شبانه روز هزار رکعت نماز میکند او پس که فراغت حاصل می نمود که باز آن خلوت نماید و عالم متجر جناب
 حاج ملا علی خا بانی از تاریخ روض المناظر فی احوال الاوائل والاواخر مؤلف قاضی القضاة زین الدین ابوالولید
 الشهیر بابن التحنة نقل نموده که او در احوال حضرت امام حسین علیه گوید و الصحیح ان عمره کان خمساً وخمیسین
 سنة قبل حج خمساً وعشرين حجة وکان بصلی فی الیوم واللیلة الف رکعة واز در سائل عشره ملا حیدر مجلسی نقل نموده
 که وکان الحسین علیه فاضلاً دیناً کثیر الصوم والصلوة والحج وقال مصعب الزبیری حج الحسین علیه خمساً وعشرين
 حجة ماشياً و ابن اثیر در اسد الغابة فی معرفته الصحابة گوید کان الحسین رضی الله عنه فاضلاً کثیر الصوم والصلوة و
 الحج والصدقة وافعال الخیر جمیعها مع الجملة ابن طبریز در سبحة مرضیه حضرت حسین علیه در کثرت صلو و کمال صفات
 خود چنانچه حضرت حجة عجل الله فرجه در چند موضع از زیارت ناحیه مقدسه باین معنی اشاره فرموده در یکجا میفرماید
 وفي الذم رضى الشهم ظاهر الكثرة متجداً في الظلم ونهر مفر ما يهد وللقران سنداً اولاً في عضد وفي الطاعة متجداً
 حافظاً للعهد والميثاق ناكبا عن سبل الفتاى باذلاً للجهود وطول الركوع والسجود زاهداً في الدنيا زاهداً في الآخرة
 عنها ناظر اليها بعين المستوحشين منها واگر کمی خواهد مراد شوق و محبت انحضرت را در عبادت و توجه و
 تجدید و در کار خود بداند ملاحظه نماید که در عصر نماز و غناء بآن گهر و دار و هجوم دشمن خونخوار برادر خود
 حضرت ابی الفضل نامدار علیه میفرماید ارجع اليهم فان استطعت ان تاخرهم الى غدوة وتدفعهم عنا العشي
 لعننا نصلی لربنا اللیلة وندعو و نستغفر فهو يعلم ان قد كنت احب الصلوة له و تلاوة كتابه وكثرة الدعاء و
 الاستغفار ان جماعت زادیدار كن واگر توانی این مقاتلک و مبارزت را از این شب تا خرافکن تا یک امشب با
 نماز گذاریم و شب را بدعا و استغفار بپایه بریم چه او میداند که من نماز و قرائت قران و کثرت دعا و استغفار را دوست
 میدارم و چنانکه فرمود در تمام انشب خود با اصحاب کرام مشغول طاعت و عبادت بودند گاهی در رکوع و گاهی در
 سجود و گاهی در مناجات با حضرت معبود و گاهی مشغول تلاوت و تضرع و دعاء و صدای شیخ و تهلل ایشان
 مانند صدای نور عسل تا با مژگان بلند بود و سحر و نور از لشکر مخالف بدینجهت متنبه شدند که با این گروه
 چگونه جنگ کنیم پس ایشان از لشکر این جدا شدند و بمعزاکر انحضرت ملحق شده سعادت ملازمت انجناب را
 اختیار نمودند شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد فرموده مقام اللیلة کله بصلی و يستغفر و يدعو و یضرع و قام احیا
 كذلك یصلون و یبعون و یستغفرون و یسبدون طاووس رضوان الله علیه در موهف گوید و بان الحسین علیه
 واصحابه تلك الليلة ولهم دوى كدوى النحل ما بين رايح وساجد وقائم وقاعد فعبر عليهم في تلك من عسكران

شَبَّ عَاشُورَاءُ
 و شَبَّ عَاشُورَاءُ
 عِبَادَتِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ

و شَبَّ عَاشُورَاءُ
 و شَبَّ عَاشُورَاءُ
 عِبَادَتِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ



(شک عاشوراء)

(۲۱۷)

اثان وثلثون رجلا واقعه پنجم بر دایب بخارا انوار در این شب سی و نفر از لشکر سعد منته شدند
و بشکرگاه حضرت امام حسین علیه سوادت ملازمت انحضرت را اختیار نمودند بدانکه سواد تمنک الشرا و
فرار و روز جزا در حسن عاقبت است که مآل و سرانجام امرادی بنیک باشد تا آنکه داخل شود در زمزم متعین چنانچه
هتججانه و تعالی فرموده ان العاقبة للمتقين بدستیک سرانجام بنیک در دنیا و عقبی هر کس این است که پیر هشتاد
از شرک و معاصی پس در حقیقت اگر بنیک ناقص نمایم زبانکار توین مردم کسی است که سوء عاقبت دامن گیر او شود
چه بنا کرد عاقبت که بکمر در حسن حال و طاعت خدای متعال بوده باشد و در آخر عمر شیطان او را در ورطه
ضلالت افکند بدین و ایمان از دنیا برود و اما کسی که حسن عاقبت یار او گردد بنا که بکمر در مقام مخالفت و
معصیت حضرت احدی بوده و در آخر عمر در وادی هذات آمده با حسن حال کوچ دهد در خبری از اهل موافق
علیه منقولست که فرمود لا توتئس مذنباً عاکفاً علی ذنبه فکم من مذنب ختم له بالمغفرة و کم من مقبل علی عمل هو
مفید له ختم له فی اخر عمره بالتار ما یوس مکن کما هکار یا که برگردد گاه میگردد چه بنا گاه کار بیکه عاقبت
امر او ختم شود بمغفرت و امرش و بیه اقبال کنند بر عمل بنیک که فاسد کند عمل خود را و در آخر عمر عاقبت امرش
ختم شود باتش و قال النبی لا تعجبوا بعمل عامل حتی نظروا بما یختم له بحسب در دنیا و در دنیا و احسن عمل و بنیک کرد
عمل کننده نابگرد که عاقبت امر او بیکه ختم میشود و در خبر دیگر فرمود یوتئس الناس علی ما عاشوا فیه و یحشرون
علی ما قاتلوا علیه مردم میپند بر آنچه که بسیار دوست دارند از او محسوس شوند بر آنچه که مرده اند بر آن با جمل
از کسانیکه سوء عاقبت و بدبختی را منکر آنها شد جماعتی بودند که در ملازمت رکاب ظفر انساب امام حسین
بکربلا آمدند و ناشب عاشوراء در عداد لشکر و عسکر انحضرت بشمار میرفتند چون غلبه تسلط خصم را دانستند
دست از نصرت و یاری امام علیه برداشته از قبض شهادت و سعادت ابد بازماندند و بر عکس این جماعت گریه
که در لشکر مخالف بودند و در عداد عسکر بنید بشمار میرفتند در این شب بیکاره نور هذات و آفتاب و لایب
دلهای ایشان تابش نمود و سعادت ابد سائق و قائد ایشان گشته از سپاه کفار دور گشته و در سلك اصحاب
و انصار امام علیه درآمدند چنانچه فاضل فاهر حاج فرهاد میرزا در کتاب قیام فرموده از جمله وقایع این شب
آنکه سی و نفر از سپاه ابن سعد چون تلاوت امام بشنیدند سعادت از لای سائق و قائد ایشان شده بمعسکر
هایون پیوستند و چون اصحاب بکوشه هاد پافتند و ابن عبید ربیع در عقد الفرید آورده در آنوقت که حضرت
ابو عبید الله بجزیرین سعد میفرمود که بکن ایدم تا بحرم خدا و حرم جد خویش برگردم و یار دنیا با منهایم بگریه
و از او بپید برفتند انجماعت از سپاه کفار رو گردان شده در سلك اصحاب امام علیه درآمدند و در ناسخ
النوار بیخ لحوق این جماعت را در شب نهم محرم الحرام نوشته واقعه ششم بر دایب اما لای شیخ صدق و صواب

در این شب سی و نفر از لشکر سعد منته شدند

باز میگردد گاه میگردد چه بنا گاه کار بیکه عاقبت



(شب عاشوراء)

(۲۴۱)

الله عليه وراين شب جناب على اكبر عليه السلام باميرد و بزرگوارش باجمعي از اصحاب بسوی شریعه فرات رفتند و چند
 مشک آب با کمال خوف و بیم آوردند و در مقام وجلاء الصلوة و اسرار الشهادة و صیج الاخران تیراين واقعه
 در اين شب از امانت نقل کرده اند و در اخبار ائمه در ذکر ماه محرم گوید روز نهم اين ماه را ناسو غا گویند و در
 اين روز کافران کوفه ابراهیم و رسل الله بسند و در نور العین گوید و اما الحسين عليه السلام فقد باث
 تلك الليلة و قد اشدد به العطش و اما حسين عليه السلام باق ماند در شب عاشوراء در حالتی که عطش و تشنگی
 سخت و سوار شده بود بر او با جمله در امانت گوید و ارسل علیا ابنه في ثلثین فارساً و عشرين رجلاً لتبقيوا
 الماء و هم على رجل شديد و فرساده حضرت حسين عليه السلام فرزند خود علی اکبر را با سه نفر سوار و بیست پیاده
 بسوی فرات ناچند مشک آب آوردند در حالتی که ایشان در خوف و بیم شدید بودند ثم قال لأصحابه قوموا
 فاشربوا من الماء بكن اخذوا دكر و قوضوا و اغتسلوا و اغتسلوا ثيابكم لکنون اكنانكم پس حضرت باصحاب اخذ
 فرمود برخیزید و این آب بنوشامید که این آخرین نوشه شما است و وضو بنمایید و غسل کنید و جامه های خود
 بشوید که کفتهای شما خواهد بود اما چگویم از جامه ها که آن زمان مقدسه شب عاشوراء شست و شوی
 و بجای کفن پوشیدند که در روز عاشوراء آن جامه ها از اثر شمشیر ها و نار و کینه ها پاره پاره شده و بحال
 و خون آغشته شد و اشقیای هل کوفه همان جامه ها پاره پاره و خون آلود را هم در بدن نهادند مقدسه آنها
 نگذاشتند و همه آن ابدان شریفه را برهنه و عریان رو خال انداختند (شعر) باب الحسوة الغاربه على التمر
 ما سترها الا مشار غبار - باب الحسوة الضایعات على التمر - ما ان لها الا و حق قفا - و سید العبد المذنب
 گوید - لطفی على الالصرعي بالتطوف و ما - غیر العلیل بذالك الیوم سالمه - خزن طویل الی ان یجلی
 ابداً - حتى یقوم بامر الله قائمه - شیخ جعفر تترے رضوان الله علیه در کتاب منجی الرشد و ذکر
 غسل اموات فرموده کسیکه در میدان چهارگشته شود یعنی هاتجار روح از او مفارقت کند و با بجزیره آورد
 او از میدان جان دهد هنوز حرب برقرار باشد غسل نمجوهد کفن هم نمجوهد بلکه در همان و خیمه های خود
 با خون پیچیده میشود و بر او نماز گذارده و دفن میشود چنانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در باره شهداء احد فرمود
 و ملوهم بدماهم بلی مثل شهداء کربلا را کفن لازم بود چونکه لباس برایشان نگذاشتند که در آن غرق شوند
 فرمودهم بدماهم در حق ایشان جاری نیست انتهى مؤلف گوید از مسطورات منتخب شیخ طریحی علیه السلام
 مستفاد میشود که حضرت علی اکبر علیه السلام در روز عاشوراء تیراين رکوه اب بنجام حرم آورد و تفصیل آن در کتاب
 مذکور در ضمن کیفیت شهادت علی اصغر علیه السلام مسطور است هر که خواهد با تجار رجوع نماید و اقوال معتبره
 بر او است مقام زخار و مظاهر الانوار در شب عاشوراء حضرت امام حسین علیه السلام باصحاب کرام خود تنویر نمودند

در این شب جناب
 علی اکبر علیه السلام
 باصحاب کرام خود
 تنویر نمودند

در این شب جناب
 علی اکبر علیه السلام
 باصحاب کرام خود
 تنویر نمودند

﴿ شب عاشوراء ﴾

(۲۴۹)

و مؤبترند و بدنهای خود را از برای نزول و بهشت از هر گونه آتش پاک نمودند و در ناسخ التواریخ تو بر
 کردن اصحاب را در صبح ناسو عا نوشته است و بعضی در صبح عاشوراء گفته اند و العلم عند الله و خلاصه این
 واقعه بدین پنج است که در شب عاشوراء امام علی علیه السلام فرمود که خیمه مخصوصی برافراشتند و قدحی را از مشک
 سوده و نوره بنیامخته در آن خیمه جای دادند تا از اصحاب هر که را حاجت افتد بدان خیمه رود و مؤبترند
 و بروایت اول خود با خیمه درآمد که اطلاق کند بر برین خیمه هلاله و عبد الرحمن بن عبد ربّه بر در آن خیمه ایستاد
 بودند و منظر بودند که امام علی علیه السلام بیرون آید ایشان بنوبت از آن نوره بکار بردند و از هنگام جناب بر بر بنا
 عبد الرحمن سخن بمطایبه مضاحکه آورد عبد الرحمن گفت یا اخی لیس هذه ساعة ضحك ابتلاعت ساعة
 خذ نیت و بروایت دیگر گفت ای برادر این هنگام و در این حال که مادرانیم ایاموقع مزاج و مطایبه است
 و بروایت گفت عجب است از تو که میدانی فرزندان رسول خدا ص کشته خواهند و امشب شب آخر عمر ما است مزاج
 میکنی وی جواب داد که امشب شب مطایبه است که شب آخر عمر ما است و انجام کار ما بجهاد الله بجهاد شد در رکاب
 امام زمان و حجت این زمانان جهاد مینمایم و شهید میشویم و در دنیا و آخرت بنک نام و روسفید خواهیم شد
 پس امشب شب عید و ضالک نه شب ماتم و ملال و بروایت دیگر فرمود ای موضع احق من هذا بالسرور فوالله
 ما هو الا ان تلقى هؤلاء القوم باسنا فافتعنا لهم ساعة ثم تغلق الحوز العین کدام موقع و موضع سزاوارتر
 باشد باظهار سرور و شادی از این موقع بخدا قسم چیزی برمانیست جز اینکه ساعته با این قوم طریق مبارزت
 خواهیم سپرد و باسپ و سنان کار خواهیم کرد و از پس آن با حوز العین رست و راغوش خواهیم شد و ناسخ
 التواریخ بعد از نقل این واقعه گوید که در از هنگام در لشکرگاه حسین علیه السلام اب نایاب بود و تواند شد که تدبیر
 در اجزاء نوره کنند که مؤبترند و الاشته در بدن بجای نگیرد و نایاب حاجت اقتدا نشی و این ناچیز گوید
 نایاب بودن اب در از هنگام در صورتی ثابت خواهد بود که از آن مشکهای اب که حضرت ابی الفضل و علی اکبر
 علیه السلام آورده بودند چیزی باقی نمانده باشد **واقعه هشتم** بروایت شیخ مفید علیه الرحمه در این شب امام
 علیه السلام اصحاب را بفرمود تا خیمه ها را از دیک بیک بگریزند و اگر در خیمه خندق حفر نمایند و در بجا و مقام
 رخا و مظاهر الانوار و بعضی دیگر از کتب اخبار و آثار نیز این واقعه را در این شب نوشته اند و در ناسخ التواریخ
 واقعه حفر خندق را در شب ناسو عا ذکر نموده و کیفیت بدین پنج است که امام علی علیه السلام در شب عاشوراء
 امر فرمود خیمه های اهل بیت و اصحاب را از دیک بیک بگریزند و بهم پیوستند و طناب خیمه ها را از هم در بردند
 تا راه تردد را اطراف خیمه ها مسدود کردند و راه آمد شد و قتال از یکسو باشد و بفرمود تا اگر در خیمه حفر کنند
 خندق مانند جوی حفر نمودند و از آن جوی بنباشند و ماده داشتند که در هنگام قتال آتش در آنها زنند

تکلیف بر من است
 در شب عاشوراء

این کتاب
 در شب عاشوراء
 تألیف شده است

﴿ که از اطراف ﴾



که از اطراف خنام جلالت عبور ممکن نباشد و لشکر مخالف از پشت خنام حمله نتوانند نمود و مردان خود را فرمود
 که همه در برابر قلب سپاه باشند و در صبح عاشوراء چون حضرت مهتبه جنک شد بفرمودند از آن خطب قصب
 که در خندق نباشد و در آن روز شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد گوید و اقبل الغوم یجولون حول یوت
 الحسن علیه فیه فیه الخندق فظهورهم و التار تضطرم فی الخطب الفصب الخ بقیه این واقعه در ضمن وقایع
 روز عاشوراء ذکر خواهد شد انتم واقعه هفتم بی نایب و بی قراره حضرت زینب سلام الله علیها و تسلیت
 دادن امام علیه السلام و انکرامه و کیفیت آن بطور تلیف از کتاب ارشاد و بحار الانوار و مقام زخار بدینمقال است
 که از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده اند که فرمود ای جالس فی تلك الليلة الله قتل ابی فی صیحتها و عندهی عمتی
 زینب تم روضه روایت شد که پدر بزرگوارم در صباح آن بدجه شهادت رسید من در خیمه خود نشسته بودم
 و مرا بیماری سخت بود و عجم زینب ظاهره پرشاری من می نمود در آن هنگام پدر بزرگوارم کاره فرمود
 و بجهت خود درآمد و چون مولا به بود و غفاره که در معالجه الان حرب اصلاح صلاح بصیرت داشت در
 خدمت آن بزرگوار اصلاح صلاح آن می نمود و پدر بزرگوارم در یوفای دنیا به فای این ابیات را میخواندند

بیت زینب
 عجم زینب
 عجم زینب

باد هرق لك من خلیل	كذلك بالاشراق والاصل	من صاحب طال قبیل	والله لا یقنع بالبدیل
وانما الامر الى الجلیل	وكل حی سالك سبیل	مؤلف گوید در مقتل ابی مخنف بعد از قول انحضرت	
وكل حی سالك سبیل	ابن سه مصرع نهر مسطور است	ما اقرب الوعد الى الرلیل	وانما الامر الى الجلیل
سبحان ربی فانه سبیل	یعنی چه بسیار نزدك است و عده کوچ نمودن و بازگشت امور برای خداست		

منزه است پروردگار من که او نظیر و مانند ندارد و حضرت زینب العابدین فرمود پدر بزرگوارم این ابیات
 را در مرتبه تکرار فرمود تا آنکه من فهمیدم و مراد او را دانستم پس گریه گلو گریه من شد اما خوبشتر از نگاه داشتم
 و سکوت نمودم و دانستم که بلا نازل شده است و اما عجم زینب و اما عمتی فلما سمعت ما سمعت و هی امرئ من
 شان النساء الرقة و الجرج فلم تملك نفسها ان وثبت حجر ثوبها و هی خاسر قتی انتهت اليه و قالت و انكلاه
 لبث الموت اعد منی الحیوة الیوم فانت اخی فاطمة و ابی علی و اخی الحسن یا خلیفه الماضین و ثمال الباقین
 و اما عجم زینب ظاهره چون شنید آنچه را که من از پدر بزرگوارم شنیدم و چون او زن بود و از شأن زنان
 رقت و بی صبری است نتوانست خود را در کند و شبهه صبر و تحمل را پیش گیرد بی اختیار از جای خود برخاست
 پای به برهنه زامن بر زمین می کشید تا آنکه در نزد پدر بزرگوارم رسید پس فریاد برآورد و انكلاه و امصبتا
 کاش پیش از این روز مرده بودم و مرا درك می نمود ای پادگار و گدشتگان و ای پناه باقی ماندگان گویا
 که امروز مادر مرا فاطمه و هرا و پدر مرا علی مرتضی و برادر مرا حسن مجتبی از دنیا رخصت نمودند پس انحضرت نظر

بیت زینب
 عجم زینب
 عجم زینب



*(شغل شورا) *

(۲۵۱) *

مکالمات فی علم
بنا خان جهان

مکالمات فی علم
بنا خان جهان

از رو حضرت بنوا هر خود کرد و فرمود با اخفاء لا بد هبت حلیك الشيطان و ترقق عينا بالد موع وقال
لو ترك الفطالنا ما بنوا هر حله و بر باره تو را شيطان بند و بعد از گفتن این سخن حالت رفت روی نمود
بر انحضرت و قطرات اشك از دیده هاه مبارکش جاریه شد و فرمود بنوا هر من اگر مرغ قطار اجمال خود
بگنارند و صبا داری دست بردار در جای خود ارام می نشیند و در ایشان خور و بخوابد یعنی اگر دشمنان
دست از من بردارند و مرا اجمال خود بگنارند من خود را بچپن بدلا و محنت نمیکند ارم چون زینب خاتون
این سخن را سوز از برادر شنید فریاد برآورد که یا ولایتاه انغصب فضك اغصبا با فذلک اقرح لعلی اشد
علی نفسی ثم لطمت وجهها و اهوت الی جیبها و شقنه و خرت مغشیه علیها و الی بر من ابا کار تو با بنجار رسیده
که از روی ناچاره تن بمرک داده و چاره از آن نداره این مصیبت دل مرا بیشتر مخرج میکند و از همه مصیبتها
بر من دشوارتر است که تو را از هر طرف چاره بریده باشد پس آن مکرمه بجا اخبار سلی بر صورت خود زده گرین
خود را چاک نمود و از غایت اضطراب و بی ثابته مد هوش گردید بر زمین افتاد امام علیه السلام از جای برخاست بر سر
خواهر امداد بر روی او پاشید چون انخدره بھوش آمد حضرت با و فرمود یا اخفاء اتق الله و تعز به بعزاء الله
بنوا هر از خدا ترس و خود را تسلیم و بشو و صبر را پیشه خود قرار ده چنانچه خدا امر بصبر شکبان فرمود
و اعلم ان اهل الارض يموتون و اهل السماء لا يموتون و ان كلشي هالك الا وجه الله تعالى الذ خلق
الخالق بقدرته و تبعث الخلق و يعودون و هو فرد و احد و بدانکه اهل زمین همه میمیرند و اهل آسمانها
باقی میمانند بدستی که همه چیز هلاک و فانی خواهد شد مگر ذات اقدس ذوالجلال که زوال و فنا بذا
مقدس او را ندارد که بقدرت قاهر خود عالمیان را از کم عدم بچپطه وجود آورده و همه مرد فانی را از
قبرها برون آورده و زنده خواهد نمود و دیو و بازگشت خواهند نمود و اوست خداوند بی همتا که او را
مثل معاند نیست جدی خبر منی و ای خبر منی و ای خبر منی و ای خبر منی و ای خبر منی و ای خبر منی و ای خبر منی
بنوا هر جد من و پدر و مادر و برادر من بھوش و بیکو تر بودند و برای من و هر مسلمان بر رسول خدا ص
نات و پیروی است یعنی در رفتن از دنیا و یاد صبر شکبان نمودن در مصیبت و بلا پس انحضرت باین
گونه سخنان خواهر خود را تسلیم داده و امر بصبر می نمود و میفرمود اخفاء اتق الله علیک فاری قمی لا تشق
علی جیبها و لا تمشی علی وجهها و لا تدعی بالویل و البوار انا هلك بنوا هر را بخدا قسم میدهم پس
بیکو و غایت کن قسم مرا چون من شهادت شوم گر بیان چاک نکن و رو خود را بخراس و در غیای من و او بدلاه
روا بشور انگو حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود چون پدر بزرگوارم این سخنان بتمام زینب فرمود انگاه
دست او را گرفته بچپم من آورده در رزمین نشاند و بشو اصحاب خود برگشت و پوشیده نمائند که نظیر آنچه

*(در این) *



﴿شَبَّ عَاشُورَاءَ﴾

﴿(۲۵۲)﴾

در شب قتل جده تا به طفلان
زینب غمزه را شاد کند
طلبید

شماره
خانی

در این واقعه مرقوم گردید در ضمن واقعه دُر و دُر و دُر محرم نیز ابرار نمودند و مراجع جو خراسان را گوید

گفت انجوا هر غم دین به باور من	بکرمانه بنشین در بر مرا انجوا هر من	خاله از اشک نما دین چون دبارا
تا بگویم بتو من واقعه فرارا	باش که که اجل دست گریبان من است	این شب آخر عمر من و بازان من است
از عمر من و اول بی باری تو است	شب قتل من و ایام گرفتاری تو است	این مباردا که تو فریاد زها هو خنان
دست بر سپهر زنی بر کشتی از قافغان	غرق خون گونگره اکبرمه سپه دارا	باید از گریه تو خاموش کنی لیلی را
خلق اصغر شود از نهر چاه چو سپهر	نگد از که بر آید ز جگر بانک رباب	دست عباس چونم چه بیفتد از تن
خواهر شرا ننگد از به که نماید شیون	اند اندم که مرا بنگره اغشته بخون	نخراش رخ و از خیمه نیائی بیرون

﴿وَمُحَمَّدُ بْنُ خَانَ مَلِكِ الشَّعْرَاءِ كُوبِدَ﴾

اه از دمی که باغم دل شهر یار دین	گفتا انجوا هر از ره مهر وفا چنین	انجوا هر از برت چه بفریاد جدا شوم
در خون خویش غرقه شد بلا شوم	چو گل مکن ز دور من چاک پیرهن	چو از برت روانه چه باد صبا شوم
نخراش تو خوشتر و مکن موخو که من	شرمند پیش بار که کبریا شوم	رفتند مادر و پدر و جد من ز پیش
من هم بی زیارتشان از قفار و	زینب چه این شنید بسیر بر فشاندها	ز دست کرد بر تن خو جامه چاک جا

واقعه دُر گفتگوی حضرت سید الشهداء علیه السلام با هلال بن نافع با وفا فاضل با هر جناب حاج ملا علی خانبانی در
مجلد دوم کتاب قایع الایام در احوال محرم الحرام از کتاب ردمه الساکبه مؤلف حاج ملا باقر طهرانی از مؤلفات
بعضی معاصرين از مفید علیه الرحمه روایت کرده که نشانزل الحین علیه السلام فرمود که کوبلا کان اخص اصحابه
و اکثرهم ملازمه له هلال بن نافع سیمای مظان الاعتیال لانه کان حازماً بصیراً بالسیاسة چون حضرت حسین
علیه السلام در زمین کوبلا نزول اجلال فرمود اخص اصحاب محرم است از انحضرت هلال بن نافع بود خصوص
در موارد هشوار و ناگاه در امور و فراهم آوردن کار زیرا که او عارف بود با موی سیاه پس شی انحضرت
تنها از خیمام حرم بیرون شافت و منافات بعد راحی نمود چون هلال بن نافع ملقبت شد شمری
حایل کرده و سرعت خود را بحضرت رسانید فراموشی التناها والعقبات والاکمات المشرفه علی المنزل
دیده انجناب گوید بها و تلها که مشرف برخیم ظاهر است اخبار نموده ملاحظه میفرماید چون حضرت ملقبت
شد و هلال را دید فرمود من الرجل کبست اینم را با هلال است هلال عرض کرد ارے قربانت شوم در این
دل شب از خروج شما بجانب معسکر دشمن نگران شدم فرمود با هلال خرجت اتفق هذه التلاع مخافه ان
تكون کالجور الخبل علی نجبتنا بوم تجملون و تجملون ای هلال بیرون اندم تا این گوید بها و تلها را
نقیض نماید که مبارز از دشمن کیمن بنماید و در حین قتال بخیمام حرم حمله آورد و انگاه حضرت برگشت

کتاب
باب هلال بن نافع

المنع بالفتح فالتكون
ما ارتفع من الارض
والجمع تلاح ككلمة
كلاب واللمعة ايضاً
ما ارتفع من الارض
فهو من الاضداد
كذا في النجيم

﴿(وَأَزْذَات)﴾



﴿شَبَّ عَاشُورَاءَ﴾

﴿(۲۵۳)﴾

و از ذات الباری تشریف آورد و فرمود **هِيَ مَعِيَ اللَّهُ وَ عَدَّ لَا خَلْفَ فِيهِ** اینست اینست بخدا قسم وعده که خلف نداد و بعد فرمود **يَا هَلَالُ أَلَا تَسْلُكُ مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْجَبَلَيْنِ مِنْ وَقْتِكَ هَذَا وَ انْجِ بِنَفْسِكَ أَيْ هَلَالُ يَا** در این وقت شب نمیرگردم میان این دو کوه تا از دشمن نجات یابی هلال خود را بر قدمهای حضرت انداخت و گفت **إِذَا تَكَلَّ هَلَالُ أُمَّةٍ مَادَّ هَلَالُ بَغَائِسٍ** بنشینند اگر این گونه بوفائی نماید مولای من این شمشیر را بفرار دهم و اسب خود را نیز بفرار دهم خریدم ام قسم با خدا که منّت گذارده است بر من بمعرفت حق تو از حضور تو نخواهم برگشت تا شمشیر مرا زبردن و اسبم از دزدیدن باز بماند هلال گوید انگاه حضرت از من گذشت و بجهت خواهرش زینب در آمد الخ و مکشوف باد که شرح این واقعه را در کتاب مذکور بر وجه تفصیل ابرار نموده و ما در این جا همین مقدار از آن اقتضای نمودیم و نیز پوشیده نماند که در کلمات و عبارات این خبر تصریح نشده که این واقعه شب عاشوراء روی نموده و لکن در کتاب مذکور از آن در عدا و قایع این شب ذکر نموده و العلم عند الله **وَاقِعٌ يَارَ دِهِمُ خَوَابٍ** دیدن حضرت سیدالشهداء در آخر شب عاشوراء علامه مجلسی طیب الله رُفْسُهُ در بحار الأنوار از مناقب و این کرده که **فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ السَّحْرِ خَفِيَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ بَرَأْسُهُ خَفِيقَةً ثُمَّ اسْتَبْقَظَ فَقَالَ تَعْلَمُونَ مَا رَأَيْتُ فِي مَنَاءِ السَّاعَةِ** چون او آخر شب عاشوراء شد حضرت امام حسین علیه السلام را لحظه خواب ربود انگاه اسفند از خواب بیدار شد و فرمود **يَا بَايَدَانِ** که در خواب چه دیدم در این ساعت عرض کردند **يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ** آنچه در خواب دیدی بیان فرمائ فرمود **وَأَبْتُ كَأَنَّ بَابًا قَدْ شَدَّتْ عَلَى لَيْثِهِمْ شَيْءٌ فِيهَا كَلْبٌ يَقَعُ رَأْسُهُ عَلَى دِرْخَابٍ** دیدم که گهگاهی چند بر من حمله میکردند و در میان آنها سگی بلو بود که زبانه از دیگران بر من حمله میکرد و گمان دارم آنکی که مرا کشد پس باشد و بعد از آن جدّم رسول خدا را دیدم که با جمعی از صحابه خود بنزد من آمدند و جدّم بمن فرمود **يَا بَنِي أَنْتَ شَهِيدُ آلِ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ اسْتَبْشَرَ بَابَ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلِ الصُّفْحِ الْأَعْلَى فَلَيْسَ بِكَ أَفْطَارُكَ عِنْدَ اللَّهِ** عجل و لا تؤخر ای فرزند گرامی تو شهادت آل محمد و اهل آسمانها و ساکنان ملاء اعلى را بقدر و مرتب بشارت داده اند و در انتظار روح مقدس تو میباشند و باید در شب اینده افطار تو در نزد من باشد در آمد خود تعجیل نمائی تا خبر مکن و اینک ملکی از آسمان فرود آمد و شیشه سبز در دست دارد که چون تو شهادت بخون تو را در آن شیشه ضبط کند و با آسمان بر دین است خواب من و قدانف الامر واقربا لرحیل من هذه الدنيا ولا شك في ذلك و کار من باخو رسید و زمان کوچ نمودن از این سر از دین شد و شک و شبهه در آن نیست و در کتاب مظاهر الانوار آورده که چون امام علیه از عالم غیب بعالم شهادت رجوع کرد همه اهل الحرام از خرد و بزرگ و داع نموده و امام زین العابدین را که مرخص بود و اسمها را شدید داشت

مکارم امام شافعی
 به هلال بن نافع

مکارم امام شافعی
 به هلال بن نافع

﴿(بَنِيَابِت)﴾



﴿ شَبَّ عَاشُورَاءَ ﴾

﴿ ۲۵۳ ﴾

بنیابت و ولایت خود برایشان گماشت و برادران و اصحاب خود را فرمود که زحمت و محنت ماهین امروز است
و دیگر ما را از حمتی نخواهد بود و گواهی میدهم که غیر از علی پسر همه شهید خواهیم شد و بقرب حضرت احدیت
خواهیم رسید ﴿ قدم فیم بجائے کہ غارے از قدمست ﴾ ﴿ زینم دم زمقلے کہ پاکر زدم است ﴾ ﴿ شوم
مهریزی کہ مهرش نبود ﴾ ﴿ شوم هدم شاهے کہ هدمش نبود ﴾ **واقعه ی وازی همد**
شیدن شینی از مشایخ بنی تمیم نوحه جن را در فرار رابیه در کتاب ناسخ الثوار یخ از مجالس مفید و امال
طوسی روایت کرده که شخصی از مشایخ بنی تمیم گفت در فرار رابیه و تلی نشسته بودم در شب عاشوراء و مرگ

ن بنی تمیم
نوحه جن را
در فرار رابیه
در کتاب ناسخ
الثوار یخ از
مجالس مفید و
امال طوسی

والله ما جنکم حتی بصر بیه	از قبله نهر بامن بونا گاه هاتنی بانک در دار :	بالطف منعقر الحنن مخورا
و حوله فبته تدی بخورهم	مثل المصابیح بطفوا الله نوراً	من قبل ان يلاقوا الخرد الحورا
فما قه قد والله بالغه	وكان امر قضاة الله مقدراً	الله يعلم اني لراقل زوراً
صلی الاله علی جمیم تضمه	قبر الحسین حلیف الخیر مقبوا	وللوصی والطهاره مسروراً

ع حث بمعبر بر انگیزن است
ع طوس نامة بلند نوراً
ع کذاته هاشم الناسخ
ع الخرد البکر التي لم
تمن جمع خرد کذاته
ع هاشم الناسخ
ع غفرته

گفت خدایت رحمت کنای گویند تو کبستی و از کجائے گفت من والی جن شهر نصیبین میباشد در هنگام مرگ
از زبان شیخ باهنگ نصرت حسین علیه ساخته جنک شدم ناد و حضرت اوجان یازے کم و قی رسیدم که خبر قتل
او بمبارید **واقعه ی سیری همد** خواب بد مقبل شاعر که پیغمبر صلی الله علیه اله ردای خود را بعنوان خلعت

عطا فرمودند به محشم کاشانه رضوان الله علیه قال الله تعالى في سورة الشعراء وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ
الْمُرْزَأُونَ فِي كُلِّ وادٍ يَمِيمُونَ وَانَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا
اللهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْفِلُونَ بدانکه بهر عاقل دانشمند
معلوم و مبهر هن است که در هر طبقه از طبقات مردمان در هر صنفی از اصناف بنی نوع انسان بنک و بد همت
که خوبان و نیکان آنها یعنی آنانکه متصفند بصفات حسنه و مؤدبند با آداب ینبیه محبوب مرغوب خدا و خلق
واقع شده و در دنیا و عقبی رو سفید و سرفراز میباشند و اما مردمان بد از هر طبقه و صنف یعنی آنانکه متصفند
بصفات رذیله و اخلاق رذیله و مطرود خدا و خلق و در دنیا و عقبی لیل و رو سیاه باشند چنانکه بهر بن هر ذی
مردمان و فاضلترین تمام اصناف بنی نوع انسان صنف علماء و دانشمندانند و آنها نیز بنک و بد دارند و نیکان
انها را خداوند و ارشین انبیاء و مرسلین خوانده و بد بن اسم موسوم نموده و بدان انها را تشبیه بک شیطان
فرموده اند چنانکه درباره بلم با عور فرموده فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَرَكَ يَلْهَثْ وَرَسُولُ
خدا صلی الله علیه واله فرمود العالم بلا عمل هو و ابليس سواء عالم و دانشمند بیکه بموجب علم خور عمل نکند
او یا شیطان یکسان است بالجمله بک صنف و یکد کشته از مرد مشعرا یند که الفاظ و کلمات را در سلك نظم را آورده

ن بنی تمیم
نوحه جن را
در فرار رابیه
در کتاب ناسخ
الثوار یخ از
مجالس مفید و
امال طوسی

﴿شَبَّ عَاشُورَاءَ﴾

﴿(۲۵۵)﴾

تکلیف از انجمن
تکلیف از انجمن

و بی محاله لطیفه و دقایق عمیق در منظومات خود درج نمایند محبوبین را مدح کنند مبعوضین را قدح نمایند
و این صنف هم نیز نیک و بد دارند بدان اهل از حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن قدح و ذم فرموده بدین آیه که
وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُنُ یعنی شعراء کسانی هستند که پیرو میکنند ایشان را اگر اهلان و سفیهان و دالان
شعراء مشرکین میباشد که در هجو حضرت رسالت مآه شعر میگفتند و عواذ و انبای ایشان در گرد ایشان جمع میشدند
و هر شعر یکی در قدح پیغمبر میشدند و یاد میکردند و میخواندند و بعد از آن حق تعالی خوبان و نیکان و اهل
ایمان از شاعران را بدین آیه استثناء فرموده که اِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ زَكَرَ اللَّهُ کَثِیرًا یعنی
شعراء متبوع گمراهان و سفیهانند مگر آنها بیکه ایمان آورده اند و کردار شایسته دارند باینکه پیغمبر را ستایش
میکند و بجهنم و کفار میرساند و خدا را یار یار میکند یعنی اکثر اشعار ایشان تحمید و تحمیل و توحید
و تحریص بر طاعت و تنبیہ از غفلت است پس قصیده و تعالی شعراء را مدح فرموده با استثناء خوبان و نیکان
ایشان و چه خوب گفته بکفر از شعری ظریف ﴿شاعران را اگر چه غایب خواند در قرآن﴾ و کثرت از ایشان
بجوی ظاهر استثنای من ﴿و نیز در مدح شعر و شعراء گفته اند و آن من الشعر حکمة و ان من الموعظة و منه ثناء علی
الله و علی اولیائه و از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول است که آن تحت لعلش کنوز منافعها السنة الشعراء و از انس بن
مالک رواست که الشعراء ثلاثیون و بعضی از اکتاف گفته اند که در فضل شعر همین بس که شعری مشرکین
قرآن را تشبیه نمودند بشعر گفتند نحن نقول مثل ما قال محمد صلی الله علیه و آله هم میگوئیم مثل آنچه که محمد میگوید
یعنی ما هم میتوانیم مثل قرآن محمد تلفیق نماییم و بشعر را و دریم پس خدا تعالی از برای رد بر ایشان این آیه را
نازل فرمود که و ما علمناه الشعر و ما ینبی له ای ما علمناه الشعر بتعلیم القرآن و ما ینبی للقرآن ان یكون
شعران نظمه پس نظم الشعر و بالجملة مورخین گویند اول کسیکه بعر شعر گفت حضرت آدم ابوالبشر علی نبینا و آله
وعلیه السلام بود که در مرثیه فرزندش هابیل فرمود ﴿تَغَبَّرَ الْبِلَادُ مِنْ عَلَمِهَا﴾ فَوْجُهُ لَا رُضْ مُغَبَّرٌ قَبِیْحٌ
تَغَبَّرَ كُلُّ ذِي لَوْنٍ وَ طَعْمٌ ﴿وَقُلْ بَشَاشَةُ الْوَجْهِ الْمَلِیْحِ﴾ و اول کسیکه بفارسی شعر گفت بهرام بود که گفت
منم ان شهر بله کنیم بوجبله ﴿مؤلف گوید که اگر کسی بنیاده بر آنچه ذکر شد در موضوع شعر و شعراء بخواند
رجوع نماید بجلد اول کتاب عمدة بن رشیق در کتاب عد السنة گوید که شعراء خوب اسلام سه نفر بودند سید حمزه
و فرزدق و ربیع خرا و بهترین شعری فارسی نیزه نرسید چنانکه گفته اند در شعر سه تن پیروز شدند قوله است که
جلکی برانند هر چند که لایقی بجای فرود و انور و سعید و درونفر از شعراء عرب و عجم اشعار خود را خد
پیغمبر صلی الله علیه و آله خواندند و پیغمبر اشعار ایشان را پسندیده یکی ربیع خرا بود و یکی محترم کاشانی
پوشیده نیست که در مصیبت حضرت سیدالشهدا و ارواحاله الفداء بسیار مرثیه گفته اند و در میان شعراء

﴿(عجم)﴾



(شب عاشوراء)

(۲۵۶)

عجم اشعار محتمم ده خصوصیت دارد که با وجود اینکه اشعار و بسیار خوانده میشود اثرش نمیرود و گنجه نمیشود
چون اغراق نگفته و اکثر اشعار و مطابق اخبار و روایات است و مقبول صاحب مصیبت شده است و گویند که
در بعضی اوقات امیر المؤمنین علیه السلام او را مدح میفرمود و در گفتن شعر چنانکه از خط خود محتمم نقل شده که وقتی که
بند ستم مرثیه را انشاء می نمودم و این شعر را گفتم * کرد اینچنان و هم غلط کارگان غبار * تا از من جلال
جهان افرین رسید * کلام ناقص و ناتمام بود و نمیتوانستم فرد بعد را بگویم که مرثیه به عیب شود شبی امیر
المؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم بمن فرمود محتمم چرا مرثیه نمیگوئی عرض کردم این شعر را گفتم برای شعر بعد
معطل مانده ام و هر چه فکر میکنم چیزی به ذهنم نمیرسد که مطلب بپرورانم فرمود بگو * هست از ملال گرچه
بر من ذات ذوالجلال * او در دست و هیچ در نیست به ملال * بالجمله محتمم صاحب مقام و رتبه بوده است
و لهذا اشعار او را در بالای ابواب طلای حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه نوشته اند که تا آن قبه
و بارگاه باقی است اسم او نیز باقی است مع الجمله مرحوم حاج ملا اسماعیل سبزواری در کتاب عده السنه کیفیت
خواب مقبل را از خزن المؤمنین نقل نموده و فرموده که خود را حق در اصفهان در خانقاده مقبل کیفیت خواب
را بخط او نیز دیدم که خوابش را نقل نموده که در سالی زوار بسیار از اصفهان بجهت زیارت عاشوراء عازم
گردیدند و من مردی رستی بودم یکی از دوستان خود گفتم که بهتر است به همراه و از روی زیارت سید الشهداء
روحه الفداء در دریا بماند پس او را بش بر من سوخت و بر حال من رقت نموده گفت اگر جز فقر عدیه ندارم بیا و
برویم تا کربلا مهمان من باش پس با اتفاق و وفق شفیق روانه شدیم در نزدیکی گلپایگان جمعی از قطاع الطرب
شبان بر سر زواری میخند و همه را غارت نمودند و ایشان برهنه و عریان وارد گلپایگان شدند بعضی قرض
کردند و رفتند من همانجا ماندم نه اسباب رفتن داشتم نه دل برگشتن تا آنکه ماه محرم شد حسینه را اینجا
بود که شبها شیعیان در آن مشغول عزاداری بودند من هم در اینجا بزم می کردم و شب و روز میگریستم در آخر
شب خوابم نبود در عالم واقع دیدم وارد کربلا شدم و رفتم بجانب حر که مشرف شوم از آن دخول میخواستم شخصی
مرا مانع شد و بدست اشاره کرد برگرد که حال وقت زیارت تو نیست گفتم بیا بنود حر بجانب بیعبدالله
حاجت اشنه باشد هر که خواهد گویا و هر که خواهد گویا * کبر و ناز و حاجت در بان در این درگاه نیست *
گفت ای مقبل حال حضرت زهرا و مادرش خدیجه کبری و مریم و حوا و اسبه جمعی از حورالعین با جمعی از انبیاء بزیارت
آمدند قدری تا قبل کن آنها که فارغ شدند نوبت تو است گفتم تو کیستی گفت من ملکی هستم از جمله خاقین حول
حریم مطهر که دائم برای زواری استغفار میکنم پس دست مرا گرفته در میان صحن گردش میداد جمعی را در صحن مقدس
میدیدیم که شباهت باهل بیت داشتند پس رسیدیم بموضع که در اینجا محفل بود از اسن و جمعی موقوف باخضوع و

امام زین العابدین علیه السلام

مقام مقبل



﴿شَبَّ عَاشُورَاءَ﴾

﴿(۲۵۷)﴾

حضرت خضر علیه السلام
در مجلس ششم

خشوع نشسته بودند پرسید اینها را پیشانی گفت نه گفت اینها حضرات انبیاء هستند که بزبانت حضرت سید
الشهداء صلوات الله علیه آمده اند آنکه بر همه مصداق نشسته حضرت آدم ابوالبشر صلی الله علیه است و آنکه
در طرف پیمین و نشسته حضرت نوح نوحی الله است در طرف پسادش حضرت ابرهیم خلیل الله است و این یک
شبه است و آنکه برگه ادر پیر است و آن هود و آن صالح و آن اسمعیل و آن اسحق و آن داود و آن
سلیمان و آن کلم الله و آن روح الله است و آن اثنا و دهم بزرگوار است از حرم بیرون آمده در حاله که درون
زیر بغلها را و اگر نه بودند پس هم انبیاء برخاستند و تعظیم او نمودند این بزرگوار رفت و در صد مجلس
و بعد از لحظه سر بلند کرد فرمود محتشم را بیا و برید پرسیدم این بزرگوار کیست گفت خاتم انبیاء محمد مصطفی
صلی الله علیه است شاعری نگذشت که محتشم را آوردند و او مرگ بود کوفته قد قامت و خوش بهار و غما
ژولیده بر سر داشت پس او تعظیم کرد و اینها حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود ای محتشم امشب شب عاشورا
است پیغمبران برای زبانت فرزندم حسین علیه السلام اند میخوانند عزاداری کنند بروبالا منبر و از اشعار
دستور خود بخوان ناما بگرییم بامر پیغمبر صلی الله علیه و آله منبره گداشته و محتشم رفت در پله اول آن
اینها پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره کرد بالا تر برو و در پله دوم را برداشته و بالا تر برو تا آنکه در پله نهم منبر اینها فرمود
بخوان مقبل میگوید خوانم و اجمع نمودم به بیستم محتشم کدام بند مرثیه میخواند که از همه دستور شروع کرد بخواند این

کشتی شکست خورده طوفان کربلا	در خاک و خون فدا بپیدان کربلا	گر چشم روزگار بر او فاش میگردد
خون میگذشت از سراپوان کربلا	از آب هم مضایقه کردند کوفیان	خوش داشتند حمت مهمان کربلا
(عرض کرد یا رسول الله):	بودند در پور و در همه سراسر میکید	خاتم زحط اب سلیمان کربلا

صدای پیغمبر صلی الله علیه و آله بلند شد و رو به انبیاء کرد فرمود به پیدان من با فرزند من چه کرده اند ای که خدا
بر کلاب و ذئاب کفار مباح کرده است من بر او لاد من حرام کردند پس محتشم شروع کرد باین مرثیه

روزیکه شد به نهر سران بزرگوار	خو شد سر برهنه برآمد ز کوه سار	موجی بجنبش آمد بر خاست کوه کوفه
اگر ببارش آمد بگریست زار و زار	چون محتشم باین شعر رسید پیغمبران همه دست بر سر زدند محتشم	
رو به پیغمبران کرده و گفت:	جمعی که پاس محلشان بود جبرئیل	گشتند به عماره و محل شتر سوار

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود باین جزای من بود که دختران مرا در کوچه و بازار مثل اهل زنگار بگردانند محتشم
سکوت کرد و اینها که پیغمبر صلی الله علیه و آله را از آن خبر برآید حضرت فرمود محتشم هنوز دل نا از گریه جا
نشده است بخوان محتشم شوق پیدا کرد و همچنان آمد که پیغمبر صلی الله علیه و آله را در دانا شاعر او بگریه عامه از سر برداشت بر زمین
و بار دستش اشاره نمود بطرف قبر حضرت سید الشهداء و عرض کرد یا رسول الله منظر من بخوانم بشویم اینجا نظر کن

﴿این﴾

از اشعار
محتشم



این کشته فدا ده بپایان تو است	وین صد است پازد در خون حسین تو است	تلا صد از محترم پیغمبر
خاموش محترم که دل سنگ آب شد	فرغ هوا و ماهی و با کباب شد	محترم از منبر برآمد

چون رسول خدا ص بهوش آمد ردای مبارک خود را خلعت با و عطا فرمود مقبل میگوید با خود گفتم خاک بر سرش ای قابلیت این همه شعر و مرثیه گفته حال معلوم شد که پسند شده تو حاضر بودی و پیغمبر اعظم را نفرمودی و محترم را احضار فرمودی و اشعار خود را خواند و پیغمبران گریستند و خلعت مفتخر گردید پس خود را بپایان ملائت نمودم و راضی بودم که زمان شکافنه شود و من بر زمین فرو روم و خواستم زودتر از صحن بیرون روم که مبارک اشنائی مرا به بیند و خجالت بکشم چون روانه شدم و نزدیک درب صحن رسیدم دیدم حوزت پناه پوش از حرم بیرون آمد و روان روان رفت خدمت پیغمبر صلی الله علیه و عرض کرد یا رسول الله دخترت فاطمه سلام الله علیها میگوید چرا دل مقبل را شکستی و هم برای فرزندم حسین علیه السلام مرثیه گفته انگاه پیغمبر ص فرمود مقبل بیا دختر فاطمه علیها صلوات الله علیها بیا و تو هم اشعار خود را بخوان مقبل میگوید بدین شرف چهره نمائند بود که جانم از بدن برود امدم تعظیم کردم رفتم بالا منبر در پله اول ایستادم حضرت فرمود بالا نر و فرمود بخوان پس دانستم که میان من و محترم چه قدر فرقت با خود خیال میکردم که در مقابل ان مرثیه ها دل سوز بر گردن محترم چه بخوانم یا دم امد که واقعه شهادت را از همه بهتر بنظم آورده ام سه شعر خواندم

عرض کردم یا رسول الله	روایتش که چون نثار شد بر او مبدل	فدا از حرکت ذوالجناح از جولا
نه ذوالجناح دیگر تاب ستقاد است	نه سدا لشهداء بر جدال ظاف است	هوا از باد مخالف چه قبر گون گرد است
غریز فاطمه از اسب سرنگون گرد	بلند مرتبه شاه زین افناد	اگر غلط نگویم عرش بر زمین افتاد

چون این شعر را خواندم صدای شیون بلند شد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سر منبر و میبگفت و اولاده که بمرتبه حوزت صد از در مقبل پس است فاطمه و و قبر حسین ع غش کرد مقبل میگوید از منبر فرود امدم در دم گدشت کاش مرا هم خلعتی مرحمت میکردند که در نزد امثال و اقربان و نزد محترم سرفراز میشدم که ناگاه دیدم از حرم مطهر جواز به سر بابت پاره پاره بیرون امد و از خلقوم برید فرمود مقبل دل نشکند خلعت تو را هم خود میدهم **واقع چهاری هم** سلمان شد نصیر از بصیر بر او ابث ثقه الاسام نور و جو خارج بر زاحل نور الواصل الی خطبة القدس لباری در کتاب کلمه طیبه فرموده است که از پنج جلیل انصار الانبیاء و زین العلماء شیخ جواد نجفی شنیدم که فرمود خبر داد مرا والدیم حیدر نبیل و زایح در ع م مدیث و تریل شیخ حسین نجفی اعلی الله تعالی مقامها که مرده نصیر از در بصره ناجر بود و او را امتعه و امواال پاره بود بخوبی که بصره در 4 تجارت او گنجایش نداشت پس شرکاء او که در بغداد بودند با و نوشتند که مکان نرد را اینجا لا بقو نیست

زین مقبل
باز پیغمبر

این مقبل
باز پیغمبر



(شب عاشورا) *

(۲۵۹) *

بغداد بلد است وسیع برای تجارت و انواع معاملات چنانچه با جماعتی نماز عصر است پس نصرانی اموال مطالبه
 خود را جمع آورده و بیعت بغداد سفر کرده و با او بود تمام آنچه داشت در بین راه جماعتی از زندان باور
 و آنچه داشت همه را از او گرفتند و چیزی برای او نماند پس از شرم و بیچاره او در و پناه بجهت منازل
 اعراب برد و از محل مضیف آنها چیزی بخورد و از مکانی بمکانی میرفت تا جماعتی رسید که در میان ایشان
 جوانان بسیار بودند و مردان ایشان بزراعت مشغول بودند و او در نبودن آنها با انجوانان انس گرفت آنها
 هم با او مانوس شدند تا آنکه روزی آثار افسردگی و ملالت بدو پیدا شد از سبب آن پرسیدند گفت من در
 اکل و شرب کل شده ام بر شما بهتر است که از اینجهت درازا را نباشد آنها گفتند که این مضیف را مصری است معین
 در هر روز بودن تو در آن چیزی از آن نکاهد و نبودن چیزی بر آن نفرا بد پس او لش آرام شد و مدتی در
 انجا ماند تا آنکه جماعتی از اهل حص و اطراف آن که پیاده با پای برهنه زیارت آمده و میروند و نوشته
 سفر ایشان منصرف است باینکه در آنست قدر آورد و خرما و دونه بر آنجا نازل شدند بقصد زیارت
 نجف شرف و کربلا میعلی پس انجوانها بشوق تمام آمدند و با آنها موافقت کردند و آن نصرانی را با خودش
 برداشتند و او از نوشته ایشان میخورد و مال ایشان را حرام میپندرد تا آنکه رسیدند نجف شرف و زیارت کردند
 و از انجا رفتند بکربلا و آن ایام قریب بود بعاشورا و نصرانی با ایشان بود چون داخل کربلا شدند بلد را
 دیدند که از کثرت از دحام و نوحه و لطم بخود میپلورند پس در صحن مقدس منزل کردند و مشاع خود را در انجا گذاشتند
 و بنصرانی گفتند بجای خود باش که ما فردا بعد از ظهر نزد تو خواهیم آمد و آن شب عاشورا بود پس نصرانی آنها
 در انجا ماند چون پاره از شب گذشت دید سه مرد را از حرم بیرون آمد یکی از آنها بد بگریه میگفت که ثبت کند
 اسمی زواری که در بلدند و دفتر را زدا و آورد و بد بگریه گفت که ثبت کند اسمی زواری که در صحنند پس
 دورفتند و زمانه ناپدید بودند انگاه برگشتند و گفتند احد نمائند فرمود باقیمانده بار سیم برگشتند و گفتند
 نمائند جز یک نفر نصرانی در موضع فلانی فرمود چرا نوشتید اسم او را در دفتر اباد در ساحت ما منزل ننموده پس نصرانی
 از خواب غفلت بیدار شده و فوراً پیمان در قلبش داخل شد و ایمان آورد و بعضی اموال و ثواب بجمع
 و در کتاب دارالسلام ص ۲۲ نیز اینجا بهتر نقل فرموده **واقعه یازنی هر جمع شدن جوانان در**
 کوه الوند و فغان و ناله برداشتن آنها برای مصیبت حضرت بشهادت احواله الفداء در کتاب کلمه طیبه
 در ذکر معرفت و عبادت جوانان فرموده که در نزد مادر و حکایت ایشان که ذکر آن سبب برآورد
 ایمان و تصدیق آنچه که وارد شده است درباره ایشان و بعضی از فوائد دیگر اول حکایتی است که در آخر
 دارالسلام نقل کرده و خبر را در میان آن سه نفر از ایشان او با فضل و کمال تقوی مستغرق بخارج و زانیان

در کتاب دارالسلام
 در ذکر معرفت و عبادت
 جوانان فرموده که در نزد
 مادر و حکایت ایشان که ذکر
 آن سبب برآورد

در کتاب دارالسلام
 در ذکر معرفت و عبادت
 جوانان فرموده که در نزد
 مادر و حکایت ایشان که ذکر
 آن سبب برآورد



*(شب عاشورا) *

*(۲۶۰) *

علیه رضای اصفهانی همیشه زاده فخر العلماء الکاملین حاج محمد ابراهیم کلباسی اعلی الله مقامه که بگانه عصر خود
بود در بسیار از صفات پسندیده و جنابان عالمان کاملان میرزا محمد باقر و میرزا محمد اسمعیل که در مسجد بالاسر
حرم مطهر کاظمین امام جماعت است و خلف الصدق عالم جلیل و کامل نبیل صاحب کرامات با هر دو قانات ظاهر
آخوند ملازمین العابدین سلیمان اعلی الله مقامه که هر سه از ائمه جوامع نقل کرده اند که فرمود چون از سفر بازگشت
رضاء علیه مزاجت کردم عموما افتاد بکوه الوند که قریب به مائت پس فرود آمدیم در اینجا و موسم فصل ربيع
بود پس همان مشغول زدن خیمه شدند و من نظر میکردم در دامنه کوه ناگاه چشم افتاد بچیزی سفید چون نامل
کردم پیر مرد نحاس سفید را دیدم که عمامه کوچکی بر سر داشت و بر سکوئی نشسته که قریب بچهار ذرع از زمین ارتفاع
داشت و در آن سنگهای بزرگ چیده که بجز سر چیزی از او نبود پس نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهر ناله نمود
پس بمن انس گرفت و از جای خود فرود آمد و مرا از حال خود خبر داد که از گروه ضالان نیست که بجهت بیرون رفتن از عهد
تکالیف اسمهای مختلفه بر خود گذاشته اند و با شکل عجیبه برین میبایند بلکه برای اهل و اولاد بود پس از تمیشت
اموایشان عزت اخبار کرده برای فراغت در عبادت و در زراعت و در ساطعاه علمیه از علمای انصاری و هجده سال
که در اینجا است و از جمله مجایبه که دیده بود پس از استفسار از آنها گفت اول آمدن من در اینجا ماه رجب بود چون پنج
ماه و چیزی که گذشت شی مشغول نماز مغرب بودم ناگاه صدای ولوله عظیمی آمد و آوازه های غریبه شنیدم پس
ترسیدم و نماز را تخفیف دادم و نظر نمودم در این دشت دیدم بیابان پوشیده از حیوانات و روی بمن میبایند
پس اضطراب و خرم زیاد شد و از آن اجتماع تعجب کردم چون نظر کردم در ایشان دیدم حیوانات مختلفه متضاد
اند چون شیر و اهو و گاو و کوه و پلنت و کرب باهم فحاطند و صحنه منزهت بصداها و غریبه پس جمع شدند
در این محل دور من و سرهای خود را بلند کرده بودند بسو من و فریاد میکردند بر رو من پس با خود گفتم در
است که سبب اجتماع این وحوش و درندگان که همه باهم دشمنند برای دریدن من باشد و حال آنکه یکدیگر
و انهد و ندان نیست مگر برای امر بزرگ و حادثه عظیمی چون ناقل کردم بخاطر آمد که شب عاشورا است
و این فریاد و فغان و اجتماع و فوج گری برای مصیبت حضرت ابی عبد الله علیه السلام است چون مطمئن شدم
عمامه از سر برداشتم و بر سر خود زدم و خود را از اینمکان انداختم و میگفتم حسین حسین شهید حسین و امثال
این کلمات پس ایشان در وسط خود جای برای من خالی کردند و در مرا مانده حلقه گرفتند پس بعضی سر بر
زمین میزدند و بعضی خود را بر خاک میپاشیدند و همین نحو بود بر ناظر طالع شد پس آنها که وحشی تر از همه
بودند رفتند و همین ترتیب میرفتند تا همه متفرق شدند و از آنسال تا بحال که مدت هجده سال است
این عادت ایشان است حتی آنکه گاهی روز عاشورا بر من مشتبه میشد پس از اجتماع آنها در این محل بر من

از اینجا میفرستادند
از اینجا میفرستادند
از اینجا میفرستادند

شب عاشورا
شب عاشورا
شب عاشورا



﴿ شب عاشورا ﴾

﴿ ۲۶۱ ﴾

ظاهر میشد انگاه غابد برخاست و خبری کرد و آتشی فروخت که دو قرص نان برای افطار و سحر خود مهیا کند پس از او خواهرش کردم که فردا همان من باشد که طنجی کنم و برای او بیاورم گفت روز فردا را دارم اگر فردا چیزی نرسید روز بعد را همان تو باشم چون شب شد بفرمان خود گفتم طعامی نیکو بسازند بجهت مهمان عزیزم که ساطعا است طنجی نخورده پس شب مهیا شدند و صبح از برنج طنجی کردند و من بر روی سجاده نشسته بودم و مشغول تعقیب بودم تا آنکه نزدیک بطلوع افتاب شد ناگاه مرا دیدم که بشاب بر کو بالامه رود پس ترسیدم و بخادم خود که جعفر نام داشت گفتم او را نزد من بیاورد پس او را از داد که بیاید گفت تشنه ام ای بمن برسان چون بنزد غابد رفتم انگاه میآیم نزد شما پس چون بنزد غابد رفت او فرود آمد و از او چیزی گرفت پس آن مرد برگشت و آمد نزد ما سلام کرد و نشست پرسیدم که سبب این شتاب چه بود و چه کار داشته و چه باو داری و تو کیستی و از کجا آمدی گفت که اصل من از بلد خوئی است و از ریاجان است در کوچکی مرا در دین فلان حاجی دباغ همرازی مرا خرید و در نزد معلم گذاشت خواندن و خط و مسائل دینی را اموخنم پس مرا عیال و سرهانی داد و مرا خود مستقل نمود و در عالم خواب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم بمن فرمود که پیش از طلوع افتاب بکن ارد حلال پاکیزه برسان بغابد بیکه در کوه الوند است عرض کردم فدایت شوم از کجا بشناسم حلبت و پاکیزگی آنرا فرمود در نزد فلان حاجی دباغ پس از خواب بیدار شدم و وقت شب بر من مشبه شد از خانه بیرون آمدم از بیم آنکه میاز بغابد نرسیم در آنوقت که حضرت تعبیر فرموده و خانه دباغ را نیز نمیشناختم چون قدری رفتم عسّس شب مرا گرفتند و بنزد داروغه بردند گفت ای پسر این چه وقت بیرون آمدی و حرکت است گفتم مرا اشغلی با فلان حاجی دباغ است با هم معاها کرده ایم که در آخر شب او ملاقات کنم از خواب بیدار شدم و وقت را نشناختم بچو از خانه بیرون آمدم از ترس خلف وعده شکرگان مرا گرفتند و نزد تو آوردند و آن دباغ من کو مرگ بود معروف داروغه گفت در سبای این جوان آثار صدق و صلاح مشاهده میکنم ببرید او را بخانه حاجی دباغ اگر او را شناخت بخانه بردار او بگنید و گرنه او را برگردانید نزد من پس مرا آوردند نادرب خانه حاجی و گفتند که این خانه او است و بخاری ایشانند پس در ب خانه را کو بیدم خود حاجی بیرون آمد و در را باز کرد پس سلام کردم و جواب گفت و مرا در بخل گرفت و میان دو چشم مرا بوسید و داخل خانه کرد انجماعت برگشتند گفتم بگن ارد حلال منجم گفتم بچشم رفت و انبانی او در سر بسته و گفت این همان مقدار است گفتم قیامت آن چند است گفت آنکه تو را امر کرد باین مرا نیز امر کرد که از تو بپایان گیرم پس انبانی او در دوش گرفتم و نماز صبح را هنگام بالا رفتن بکوه با تعجل بجا آوردم از ترس فوت وقت و این فضلی است مر خدا که هر کس خواهد مید جنابا خواند

عاشورا
شب عاشورا
در روز عاشورا
در روز عاشورا

عاشورا
شب عاشورا
در روز عاشورا
در روز عاشورا



اعلی الله مقامه فرمود که در نزدیکی دامنۀ انکوه که فامزل داشتیم جماعته از صحرا نشینان اهل کوفه بودند
 کسی نزد ایشان فرستادیم که قدر دوغ و پنیر بگیرد آنها از فروختن امتناع کردند و از ایشان خوبتر
 نمودند و او بادست خالی و حال مهموم برگشت پس ساعته نگذشت که جماعته از ایشان با حال مضطرب
 رو بیا کردند و گفتند چون ما از فروختن دوغ و ماست ابا کردیم و فرستاده شما را بیرون کردیم و کوفه
 ما مرخص پیدا شده که ایشانده بخود میلورزند تا آنکه مرده می افتند بر زمین و گمان داریم که این جزای انکار ما
 پس بشما پناه آوردیم که این بلا را از ما بگردانید پس دعای ایشان نوشتیم و گفتیم این را در میان کوفه
 بر بالای چوبه نصب کنید چون از آمدن بعد از ساعته تمام مردان ایشان برگشتند و با خود اینقدر دوغ
 و پنیر آوردند که ما توانستیم جمع کنیم انگاه نزد عابد رفتیم و عابد گفت میان شما و این جماعت حادثه عجیبی
 داده بکنفر از جن ساکن این مکان مرا خبر داد برفتم بعضی از شما را از این جماعت و امتناع ایشان از فروختن
 و از تپ کردن و بیرون نمودن او را از میان خود و تعصب کردن جنهای اینجا برای شما و غضب آنها بر
 ایشان و تلف کردن آنها کوفه سفندان ایشان را و پناه آوردن ایشان بشما و گرفتن ایشان دعا از شما
 که مشتمل بود بر تهدید و وعید بر کرده جن و آنها چون نوشته شما را دیدند بیکدیگر گفتند خال که خوشا
 از ایشان راضی شدند و ما را تهدید میکنند دست از کوفه سفندان ایشان بردارید پس عابد دست کرد
 ز بر فر خود زان دعا را بمن داد و نام آن عابد حسین زاهد بود **واقعه شاذی** هم حکایت سوار
 نعل صاحب در حین اباد دکن در شب عاشورا و غزای اهل اندبار برای حضرت سید الشهداء ارواحنا
 له الفداء و ما شرح این واقعه را در اول محرم در واقعه شصتم بروجه تفصیل ذکر نمودیم طالبان بانجا رجوع
 نمایند **واقعه هفدهم** اظهار فرج شادی نمودن اهل شهر قریه در شب عاشورا از جهت عداوت و
 دشمنی آنها با حضرت سید الشهداء و در اواخر العالمین له الفداء بدانکه از جمله کتب نفیسه که در رد بر عامۀ اهل
 شد است کتاب کاملی است مؤلف شیخ نفیسه و محدث نبیه عمار الدین حسن بن علی بن محمد طبرستان است که معاصر بود
 با محقق و علامه رفع الله مقامهما و آن کتاب را برای جناب الدین محمد بن شمس الدین جوینی مشهور و صاحب یونان
 نالیف نموده و در سنه شصده هفتاد و پنج هجری از نالیف آن فراغت یافته و الحق با کمال دایان و مناسبت
 از رد دلیل و برهان بواضحترین بیان فساد عقاید بطلان مذاهب اهل سنت و جماعت اثبات فرموده
 شکر الله سبحانه بلغة الله مشی امه في هذه الخدمة لجنی ائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین بالجمله
 در آن کتاب گوید که فرقه از عامۀ دعوی کنند که ما را محبت اهل بیت زبانه باشد از شیعه و مع هذا اگر
 کسی منقبت یا فضیلتی از اهل بیت گوید یا در ایرض نیست دهند و اگر آن منقبت یا منقبت شیوخ مقارن

تلفیق کوفه
 بارانی خفیه

توضیح
 وافی از کتاب

* (شب عاشورا) *

(۲۶۳)

باشد تصدیق کنند و گویند حرامست نام علی علیه السلام را پیش از نام ایشان بردن یا آنکه شوخ از هیچ جهه طرف نسبت نهند با علی علیه السلام هر وی است که شیخی یا مهربانی مؤمنین علیه عرض کرد یا علی انا حبیبک و اتو له عثمان فقال له علیه السلام الان انت اعز و اما ان نغی و اما ان تبصر یا علی من تو را دوست میدارم و با عثمان نیز محبت و دوستی دارم حضرت با و فرمودند الان تو بای چندی با کور خواهیم شد باینا و انتم ما قبل

ایکه گوئی هم علی و هم عمر	اعوذ از نور ظلمت هر روز	یا بیا پروانه این نور شو	یا بر و خفاش باش و کور شو
حق و باطل را بچشم این بین	زانکه در دل نه کنج کفر و دین	روا شد علی الکفار باش	دو دار عزت اظهار باش
ناکه بارت را خدا باور شو	دشمن تو دشمن را و شو	و چون بشوند که شعله گویند اللهم العن ظالمی ال محمد	

خدا یا لعنت کن ظالمان ال محمد را برنجند و گویند لعنت حرام است و شیخ اولی است از لعنت کردن و این جمله خود هر شیعه معتزله را لعنت کنند چون نام حسن و حسین علیه السلام را برند بجهت تحقیر الف و لام بطرح کنند و چون نام حسن بصیر را برند با الف و لام ذکر کنند برای آنکه حسن بصیر از دشمنان خاندان رسالت بود و او گفت که آن عثمان قتل الکفار و خذل المنافقون بدو رسیده عثمان را کفار کشند و منافقین او را خور نمودند جمله مهاجرین و انصار را بکفر و نفاق نسبت داد و هم او گفت لم یکن بالمدينة يوم قتل عثمان الا فاضل او خازل در روزیکه عثمان را در مدینه کشند نبود در آن مگر کشند یا خوار کنند و حاصل آنکه اگر که ایشان را محبت بود این عداوت نبود چه آنکه دوست ناچار دوست دوست بود و اینجا بر عکس است از علی و حسن و حسین علیهم السلام تخلف و در زید و چون بر واقعه حسین علیه السلام وقوف یافت بافتبیه بن مسلم و لشکر حجاج بخراسان رفت و گویند در دیار مغرب شهر بیت ان شهر را قرطبه نامند در شب عاشورا جوانان ان شهر سرگاز و باس چهار مرد را بدست آوردند بر نیزه نصب کنند و خلق در دنبال انرا هستند با دق چنگ و انواع ملاحه و رقاصان رقص کنند و مغنیان غنا خوانند و بر در خانه میگردند و در آن شب طعامها گوناگون و حلواها و قطاها طبع کنند از برای برکت و شادی العباد بالله انرا تشبیه کنند بمرقدس حسین علیه السلام و بدان طرب و شادی کنند علیهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین و در روضات الجنات در ذیل ترجمه شیخ ابوالقاسم خلف بن عبد الملك قرطبه نیز این قصه را از کامل بھاء و از کتاب تعجب شیخ ابوالفتح که اچک نقل نموده و هم در ان کتاب از قاموس نقل کرده است که قرطبه بضم قاف و طاء شهر عظیمی است در مغرب و از النجاشی الاثر نقل کرده است که قرطبه شهر بزرگی است در وسط بلاد اندلس و ان پایتخت سلاطین بنی امیه بوده است و در آن چهار مهبل و عرضش دو مهبل راه است و ان شهر در کنار کبر و قعشه است و بر آن دو جبر است و مسجد جامع ان از مساجد بزرگ اسلام است مع الجملة در کتاب کامل بھاء گوید و این مشهور است که ستان عراق و خراسان روز عاشورا

نسبت با غنا و لعنت

و در آن شب طعامها گوناگون و حلواها و قطاها طبع کنند

* (شهره) *



* (شک عاشورا) *

(۲۶۵)

و توارنج است بالجمله عمر بن عبد العزیز مرد بود سفید رو و وجهه بلخ منظر و با صفت اهل طاعت و عبادت و او
متقی و صالح و نجیب بنی امیه و عادل بنی مروان بود در رعیت پرور و اخذ بن یوسف و شعی در کتاب اخبار الدول و
وصف و گوید و کان رضى الله عنه نبضاً ملجاً جیلاً مهیباً نجیباً الجسم حسن اللجة و کان من اعظم الناس و اکبر
الناس اجملهم في مشيته و لبسه فلما استخلف قومت ثنابة التي عليه فاذا هن بعد لن اثني عشر رهما و كانت
عقفاً غابداً اذا هداً اناسكاً مؤمناً ثقیلاً صالحاً مع الجملة بانفاق مورخين ما درش امر عاصم و خن عمر بن الخطاب
بود و بعضی دخر عاصم بن عمر گفته اند و او را عمر صغیر و عمر ثانی می گفتند و هم او را شیخ بنی امیه نامند بجهة شجیه
و شکافه که در سر با صورت او بود که در زمان طفولیت و از اسب لگد زدن سوراخ حاصل شده بود و چون برخلاف
شد عمال بنی امیه را معزول کرد و مردمان صالح خیر اندیش را بجای ایشان نصب نمود و هم امر کرد آنچه را که خلفای
سابقه عطای بنی امیه بظلم و تعدی از مردم گرفته بودند بطا حائش رد کنند خواص او گفتند ابا از رنجش قوم خود
بمنبر می گفت من از روز قیامت بهترم پس مرا از چیز دیگر تخویف مکنید و چون عمر بن عبد العزیز در جاده محبت
اهل البیت خضر رسالت سلوک می نمود از نحاس کارهای او آنکه نخلستان فدک را که اختصاص بحضرت نبوت
داشت و تا زمان خلافت و خلفاء و ملوک در آن تصرف می نمودند با اهل بیت پیغمبر رد کرد و با اهل بیت احسان
می نمود و متعرض ایشان نمی شد و هم از نحاس کارهای او این بود که بت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را که در اقامت
خلفاء سابقین از سنه چهل و یک تا اول سنه نود و نه رواج داشت از میان مردم برداشت بشرحیکه هر یک
در جای خود بنیاد آنست و بالجمله نواد و پسر عمر بن عبد العزیز بسیار است و جملاً سیره ظاهره او از سایر بنی امیه
امثالیه داشت تمام و از این جهت شیعته او را مدح کرده اند با اینکه شیعه او را غاصب خلافت و امامت میدانند
و میگویند چه معصیت بالانرا از غضب این منصب عظیم است که در ان زمان حق حضرت امام محمد باقر بود و عمر
غضب کرد و مع اوصاف صفا و صفات و جیب لیس از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود در میان قوم
مرد صالح و نیکو کار باشد و بهتر بنی امیه عمر بن عبد العزیز است و در تاریخ الخلفاء از آنحضرت روایت کرد که فرمود
هو نجیب بنی امیه و انه بعث يوم القعدة امه و حد او نجیب بنی امیه است و محشور میشود و در قیامت در حالیه
فرز و مناز باشد از سایر بنی امیه و از حضرت فاطمه بنت الحسین علیه السلام منقولست که ان مکرمه پوسته زبان شناس
او میگوید و میفرمود اگر عمر بن عبد العزیز زنده بود ما را هیچ کس حاجت نبود و آورده اند که در زمانه که بنی عباس
اموات بنی امیه را از گور بیرون می آوردند و انش میزدند متعرض قبر او نشدند و جماعته عمر بن عبد العزیز را شمر
گفته اند و ما شرح انرا با بعضی دیگر از نواد و پسر او در روز دهم ماه صفر که روز خلافت اوست و در روز بیستم
رجب که روز وفات اوست ذکر خواهیم کرد انست و **واقعه نوزدهم** بقول ابن خلکان در کتاب قبایح الاعیان

عمر بن عبد العزیز
بنی امیه
بنی امیه
بنی امیه

عمر بن عبد العزیز
بنی امیه
بنی امیه
بنی امیه



شب عاشوراء

(ع ۲۴)

در این شب سنه شصت و یکم هجری متولد شد محمد بن مسلم بن شهاب فقیه مدنی معروف بزهری و در روز صراط الجنات ولادت او در سال پنجاه و دوم هجری از شیخ طوسی نقل نموده و العلم عند الله و زهری بضم زاء و سکون هاء منسوب است بزهری بضم زاء و او زهری بن کلاب بن مره است بضم ميم که یکی قبیله بزرگ است از قریش و از آن قبیله است حضرت امیر ملت و هب و الله ماجده حضرت رسول خدا و علماء زهری زاد و عدد تابعین و رجال حضرت امام زین العابدین علیه السلام ذکر نموده اند بدانکه هر کس صحبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در یافته باشد او را صحابه گویند و هر که صحابه را در یافته تابعین خوانند و هر که تابعین را در یافته تبع تابعین نامند و اقوام را که بعد از ایشان بودند مشایخ خطاب کنند و بقول ابن خلکان زهری یکی از فقهائ و محدثین و اعلام تابعین بود در مدینه و آورده نفر از صحابه را دیده بود و جماعه از ائمه حدیث از او روایت کرده اند که از جمله اهل مالک بن انس و سفیان بن عیینه و کلمات علمای فاد رقیح و مدح زهری مختلف است شیخ طوسی علیه الرحمه در یکجا او را در جمله رجال حضرت صادق علیه السلام ذکر نموده است بعنوان محمد بن مسلم الزهری المحدث و رجاء دیگر او را در زمره رجال حضرت زین العابدین علیه السلام ذکر نموده بعنوان محمد بن شهاب الزهری و فرموده است که او دشمن است و علامه رفیع الله مقامه نیز متابع او نموده در ذکر این عبارت بعضی دیگر از اکابر و اعظام علماء او را شیعہ دانسته اند و اخبار و روایاتی چند که دلالت بر تشیع او دارد ذکر نموده اند و ما بعضی از آن روایات را در روز هفدهم ماه رمضان که روز وفات او است در ضمن ذکر احوال او ذکر خواهیم نمود انشاء الله و سید فقیه و محدث نبیه افاستد محمد باقر خونساری و آه الله من و شحات فضله الشارح در کتاب در فضائل الجنات در ذکر ضمن ذکر احوال زهری فرموده است و آنچه که راجع الیه در نظر من در حق این مرد بعد از استقصای کامل کلمات ما در حین و قادیان و بعد از نام تمام در سبب گفتار هر یک از این دو این است که او در ابتدا امر خود از جمله علماء اهل سنت و فدا می بود و شیطان بود و پس از آن علم و ادراک او را ارشاد کرده بحق بین پس را و آخر عمرش داخل شد در زمره شیعیان و دوستان حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه از کثرت شد که از برکات انفس شریفه و کلمات طریقه انحضرت استفاده نمود و بر تبه رسید که غیبت و اشکاء انحضرت را حفظ می نمود و بدست و زبان مودت و محبتش را از دست نمیداد و افعالی بیستمی بموجب سطوات و قیامات الاعیان در این شب سنه شصت و یکم هجری متولد شد و در سنه صد و بیست و هفت یا بیست و هشت در اوسط وفات یافان خلکان آورده است که او تابعی و عالم بزرگی بود و از ابو عبیده نقل شده که او گفت که بنور مگر آنکه شمس و آری بر در خانه فاده ناوه خود را میخواست بیاورد برای سوال کردن خبری بانی با شعر از او و از معر و آیت شده که گفت از ابو عمرو بن ابی العلاء سوال کرده از تفسیر قول حق تعالی و ما کما لا یقرین جوا

کتاب جامع
در فضائل زهری

در فضائل زهری
و شحات فضله الشارح

*(شغل شوزاء) *

*(۲۶۸) *

باقه بقل
دسته تره

بنام خداوند
مهربان
که در این کتاب
مکتوب شده است

فاسق لا یعبنه وقولهم ان اول درجات الفرقین انه لا تقبل شهادتهما کما لا تقبل شهادة المتلاعنین
فلم یجوزوا قبول شهادة علی وطلحة علی باقہ بقل وجوزوا ان یكون عثمان وعلی علیہ السلام علی الخطاء هذا قولهم
وهم فرق مختلفہ الواصلہ والحدیثہ والبشریة والمرادیة والتمایہ والھشامیہ وغیر ذلک واقعہ نیست دیگر
در این شب سال شصت و یکم هجری ابوالمندر ہشام بن عروہ بن زہیر بن العوام متولد شد کما فی رقیات الاعیان
وفیض العلام ابن خلکان گوید کہ ہشام بن عروہ در عداد اکابر علماء واجلہ تابعین بود در مدینہ واز طبقہ
چهارم اہل مدینہ بشمار میرفت و اوجعی از صحابہ زاد در باقہ بود مانند جابر بن عبد اللہ انصاری و انس بن مالک
وسہیل بن سعد وازیحی بن سعید انصاری و سفیان ثوری و مالک بن انس و جعی دیگر روایت میکرد و در ایام
ایچہ منصور بکوفہ آمد و اہل کوفہ از او روایت شنیدند و پس از آن رفت ببغداد نزد منصور و وفات او در
در سال یکصد و چهل و ششم و با چهل و پنج ہجری ہر روز نمود و بعضی وفات او را در سال یکصد و چهل و ہفت گفته اند
و منصور براو نماز گذارد و در جانب غربی در خارج بازار پشت خندن در مقابل باب حرب بخاک رفت و قبر او در اینجا
ظاهر معروفست و بر قبر او لوحی است کہ بر آن نقش شد انہ قبر ہشام بن عروہ و بعضی گفته اند کہ قبر او در جانب شرقی
است و کسی کہ قبر او را در جانب شرقی میداند گوید قبریکہ در جانب غربی است قبر ہشام بن عروہ مردی صاحب اللہ
بن مبارک است واللہ اعلم بالصواب و نیز در رقیات الاعیان آورده است کہ روز ہشام بن عروہ وارد شد بر منصور
و گفت یا امیر المؤمنین اقرض عینی دینی یا امیر مؤمنان قرض مرا از کن منصور گفت قرض تو چقدر است گفت صد ہزار
پس منصور گفت انت فی فقہک و فضلک ناخذ ما الف لیس عندک قضاؤها تو با این فضل و دانش و علم صد
ہزار در ہم قرض مینمائی و حال آنکہ قادر بر اداء آن نیستی ہشام گفت یا امیر المؤمنین جوآنای چند از جوانان ما بحد
رشد رسیده بودند و من دوست داشتم کہ ایشان را جائے دهم تا آنکہ سر ہمانانے داشتہ باشند چہ آنکہ رسید مکرر
از ایشان بر من فاش گردید پس منازلے برای ایشان گرفتم و اسباب و لیمہ ہر یک را بقرض فرام نمودم بچہ و ثور و لیمہ
کہ بخدا داشتم و بتو فرد علیہ ما الف استعظما مالہ پس من و صد ہزار در ہم با و داد بچہم اینکہ او را بزرگ میشد
و گفت قد امرنا لک بعشرۃ الاف بدستیکہ ما فرہان داریم برای تو بدہ ہزار در ہم دیگر ہشام بن عروہ گفت یا امیر المؤمنین
عظما کن انچہ عطا میکنی از رو طبیب نفس چہ آنکہ من شنیدم از پدرم کہ او حدیث میکرد از خضر رسول خدا صلی اللہ علیہ
والہ کہ فرمود من اعطی عطیۃ و هو یطیب نفسی یورک للمعطى والمعطى لہ ہر کہ عطا کند بخشی از رو طبیب نفس ان
عطیۃ بابرکت خواهد بود برای کسی کہ از عطا کردہ ہم برائے آنکس کہ با و داده شد منصور گفت این عطا از رو
طبیب نفس است پس ہشام بن عروہ پہل کرد کہ دست منصور را ببوسد منصور امتناع نمود و گفت ما تو را اگر اعی داریم
از این کار و انرا اگر ای میدانیم از غیر تو واقعہ نیست دیگر در شب پنجمینہ شوزاء سنہ یکصد و



(شب عاشورا)

(۲۶۹)

شصت و یک هجری سلطان محمود سبکتگین غزنوی متولد شد چنانکه در وفیات الاعیان و زینة المجالس و مجلد
پنجم دائرة المعارف و در کامل ابن اثیر و منظم ناصر و مجلد ۲ تاریخ ابد الفداء و تاریخ نگارستان و لاوت
او در روز عاشورا نوشته اند و محتمل است که در کتب مذکوره لفظ شب از قلم افتاده باشد و العلم عند الله بالحق
پدر سلطان محمود امیرالدین سبکتگین است و مادرش در ملک بنات یکی از اعیان و ابلهان نظام داشت
و بنا بر این او را ز ابلی می گفتند و تاریخ نگارستان از جامع حکایات نقل نموده که امیر ناصرالدین سبکتگین
در پنجشنبه دهم محرم سنه احمده و شین در دیوانخانه بر فلش اسراحت نموده در عالم رؤیا چنان مشاهده نمود که
در میان انشدان او هاله برآمد و آن شجره مرتبه مرتبه بزرگ شد بمثابه که تمامه خانه او را بشاخ و برگ خود پوشانید
از هول انخواب بیدار گشت و با خود اندیشه داشت که مقارن انحال یکی از خدمتکاران حرم بشارت قدوس
عاقبت محمود را رسانید سبکتگین را غنچه شادمانی بر شاخ او هاله کامله شکفته بدان رؤیا به مسعولان
و محمود الانباء مستظهر و امیدوار گشته لهذا فرزندار چند را مستی بخوگر و انید و بی بر نیامد که هاله اقبالش
بر وجهی سایه گستر شد که اکثر سگان رعب مسکون بطلال افضالش استظلال نمودند و از شواهد این معنی کلام
فردوسی است (نظم) * جهاندار محمود شاه بزرگ * به انجور او در همی پیش و گری * چه کودک لب از شیردشت
بگهواره محمود گوید بخت * مع الجملة سلطان مذکور پادشاه دیر غزنویان و بزرگترین پادشاهان این سلسله است
و هجت اینکه این ظایفه را غزنوی گویند این است که در ابتدای امر کار آنها در غزنین قوت گرفت و پایتخت ایشان
در غزنین بود و ایشان بعد از انقضای دولت سامانیان بسلطنت رسیدند و مدت دو پست سال سلطنت
کردند و از این مدت پنجاه سال در ایران بودند و ایشان هفت تن بودند و پادشاهان معروف ایشان چهار
نفرند امیر سبکتگین و سلطان محمود و سلطان محمود و بهرام شاه و بعقیده مورخین نسب سلاطین غزنویه با امیر
ناصرالدین سبکتگین میرسد و امیر سبکتگین غلام البکی بود و بعضی گویند سبکتگین داماد البکی بود
و البکی غلام نصر بن احمد سامانی بود در زمانه که سامانیان ضعیف شده بودند و بزرگان مملکت با ایشان
بنای مخالفت گذاشتند یکی از گماشتگان ایشان البکی بود در غزنین که پایتخت و ابلهان یعنی افغانان
بود پس او را انجاسط پیدا کرده و از اطاعت سامانیان بیرون رفت و بعد از البکی سبکتگین جای او را گرفت
و اوطاف غزنین را تصرف نمود و بعضی از نقاط هندوستان را نیز گرفته دایره تسلط را وسعت داده و بقدر
با کفایت و با قدرت گردید که سامانیان در اغتشاش کارهای خود از او و پیش محمود کمک میخواستند و او را ناصر
الدین و پیشتر اسفالدوله لقب دادند و بالتخراسان را به پیش محمود دادند و بالجملة قدرت و اقتدار که
سبکتگین در ایام خود حاصل نمود برای ولادتش مانند نا انکه در سال سیصد هشتاد و هفت هجری امیر سبکتگین

در غزنین
در روز عاشورا

در غزنین
در روز عاشورا



(شَبَّ عَاثُورَاءُ)

(۲۷۰)

راه جهان جاودانی پیش گرفت و پیش سلطان محمود بجای او بسلطنت نشست و در از زمان دولت سافانیان
 بسیار مغشوش شده بود پس او بخراسان رفته دولت سافانیان را منقرض نمود و مملکت ایشان را تصرف نمود
 و طایفه صفاریان را بکلی بر انداخت و عراق و کرمان و بلوچستان و زابلستان را شرقاً و غرباً در تحت تصرف
 در آورد و چون سلطان محمود پادشاه جنگجو بزرگ بود بخیال افتاد که فتح هند و شان را که بدین شروع
 کرده بود تمام کند لهذا بیشتر از ده مرتبه بهند و شان لشکر کشید و بسیار از ولايات آن مملکت را تصرف
 نمود و بسیار از عباد تخانه ها اهل ضلال و افسرد و بتخانه ها مشرکین را از آن مملکت بر انداخت و آن
 قدر در و سیم و جواهر نفیسه از بتخانه ها و معابد کفار بدست آورد که عشرين در خانه خیال هیچ پادشاهی با
 استقلال نمیکند و انقدر از مشرکین و اهل ضلال را بضرر شمشیر ابدار بدار البوار فرستاد که شرح آن بگفتن
 و نوشتن نیست پس بدین در و نا انوقت دین اسلام بهند و شان رفته بود و سلطان مغفور مد کور در جنگ ماه
 هند بت جهاد میگرد الفصه صفت عدالت و جهان بینی و اواز شجاعت و کثرت گشائی و از ابوان کپوان
 در گذشت و مهابت تیغ او در خاطر اقصی و آن بلاد جایگزین آمد و در هنگام عبور در میدان حروب باند سپل
 از فراز و نشیب نمی اندیشید و در ایام جلوسش بر مسند خلافت و کامرانی و سلطنت چون بر توافنا با نوار
 معدلتش بجهه میرسد و لقب این پادشاه در او اهل بموجب تعیین امیر نوح سافانی سفا لدوله بود و چون در جهان
 استقلال صعود نموده بود و طنطنه کوس دولت او با طراف و اکاف عالم رسید خلیفه بغداد الفار و بالله
 عباسی خلعتی گرانمایه که پیش از آن هیچ خلیفه هیچ پادشاهی روان نکرده بود برای سلطان محمود فرستاد و او را
 امین المله و امین الدوله لقب داد و این پادشاه عالیه با این صفات حمیده در جمع مال حرص عظیم داشت
 و در طریق ناستوده بخل و مالک مبالغه می نمود (بیت) بنودش بفضل و سخاوت شرف *
 نکه داشته در بیان صدق * خزان بیست داشت پران گهر * و لی آن نشد مفلسی بهره ور *
 گویند روز سلطان محمود از ابو ظاهر سافانی پرسید که ال سافانرا از جواهر چه مقدار جمع بود جواب داد که
 امیر رضی نوح بن منصور هفت رطل جواهر در خزانه داشت سلطان محمود رو بر خاک نهاد و گفت الحمد لله
 که حق جل و علا مرا از صد رطل زیاده داده است مع الجملة را کا بر شعری زمان سلطان محمود فرد و شاعر است
 و ابو الفاسم حسن بن علی الطوسی است و حکایت او با سلطان محمود مشهور و در کتب فضلاء مکتور است
 در تاریخ حبیب السیر آورده که فرد و را و اهل حال بد هقانه اشتغال داشت و نویقه بر و تعدی شده بود
 بقصد رفع ظلم رو بغزین نهاد چون بظاهر آن بلد رسید در باغی سه کس دید که با یکدیگر نشسته اند و به پیش عیش
 اشتغال دارند دانست که ایشان از ملا زمان سلطانند با خود گفت پیش ایشان روم و سیم از هم خورد با ایشان

تغییرات و اضافات
 در متن اصلی

رطل عراقی رصت و
 مثقال و ربع مثقال
 سیر است و نه رطل
 عراقی یک صاع است
 و یک صاع از یکین
 که شصت و چهل مثقال
 است بیت و تحقیقاً
 و سه ربع مثقال کمتر
 نه عقیقه

این حدیث در
 تاریخ حبیب السیر
 آمده است

﴿شک عاشوراء﴾

﴿(۲۷۱)﴾

بگویم شاید که فایده بر آن مرتب شود چون نزدیک رسید انجمن از وی متوخش شدند که این شخص مجلس ما را
منقص خواهد ساخت و با هم گفتند که چون این شخص بیاید گوئیم که ما شاعرانیم و با کسیکه شاعر نبود صحبت
نمیداریم و سه مصرع گوئیم که رابع نداشته باشد و گوئیم هر کس مصرع رابع را بگوید با وی صحبت داریم و الا
فلا چون فردوسی پیامد ایشان انچه با خود مختار کرده بودند با و اظهار داشتند فردوسی گفت که مصرعها 4
خود را بگویند عنصر گفت چون غرض تو ماه نباشد روشن فرخی گفت هرگز نه رخت گل نبود
در گلشن عجب گفت مرگانت همی گذر کند رجوشن چون فردوسی این مصرع شنید بدبخت
گفت مانند سان گو در جنگ پیش شعراء از وی متعجب شدند و از او قصه گو و پیش را استفسار
نمودند فردوسی حکایت از شرح کرد و باین تقریب مجلس سلطان رسید منظور نظر غایت گشت سلطان محمود
گفت که مجلس ما از فردوسی ساخته بد آنجهت فردوسی تخلص یافت و بعد از چند گاه بنظم شاهنامه مامور شد هزار
بیت گفت و بنزد سلطان برد و سلطان زبان به تحسین گشاده و هزار دینار صله داد و چون فردوسی از نظم
شاهنامه فارغ گشت انگار که شصت هزار بیت است بنظر پادشاه رسانید بدستور اول در برابر هر بیت یک
طع داشت بعضی از خاسدان دون همت آغاز خاست کرده بعضی رسانید که شاعر را چه قدر باشد که باین
عطیه فراوان سرفراز گردد و صله او را شصت هزار درم قرار دادند و در وقتی که فردوسی از حمام بر می آمد
بودان در راه را پیش او آوردند از این معنی بغایت رنجید بیت هزار درم را بجماع بخشید و بیت هزار درم
را بفقاع داد که بجهت او فقاع آورده بود و بیت هزار درم دیگر همان کان که حامل آن زر بودند بخشید
و قریب بچهل بیت بایشتر در مدت سلطان گفته که در اوائل و اواخر شاهنامه نوشته پس و از غریب بطرف
طوس گریخت و چون چند گاه بر این قضیه بگذشت روزی در شکار گاه احمد بن حسن میمند بیتی چند از شاهنامه
بخواند سلطان را از آن ابیات بغایت خوش آمد و بنظر سلطان متحسن نمود پرسید که این اشعار از کیست
گفت بیتی طبع فردوسی است سلطان از تعجب کرد و باره آن شاعر را بنظر کرده بود پشیمان شده فرمان داد
تا شصت هزار دینار با خلعهای خاص بطوس برند و فردوسی را عذر خواهم نمایند در بهار سان مذکور است
که چون انعطیه از دوازده طوس آوردند از دوازده دیگر نابوت فردوسی را بیرون بردند و از وی وارث
بکند نماند بود پس فرستادگان سلطان انمال را بر وی عرضه داشتند اند خراز غایت علوهت قبول نکرد
و گفت مرا انقدر نعمت است که تا آخر عمر کفایت کند و احتیاج باین زور ندارم گماشتگان سلطان از انوجه ربا
در نواح طوس تمهید نمودند عبد الرحمن جاع در اخرا این حکایت نوشته قطعه خوش قد شاکه چون خیمه
پهر خادنه را کرد غایت قوسه برف شوکت محمود و در زمانه ماند جز این فسانه که نشاخت قد فردوسی

مجلسی شریف
مجلسی شریف

چون دیوانم پسر کردند
که کبش در دهر هفت
سالگی دید و با بران او

پس چون چمن میخواست
که در عهد کبش و در
انجا جنگ ابراهیم با توران
واقع شد و ابراهیم
فرار کرده بکوه هاوند
پناه بردند

پس چون چمن میخواست
که در عهد کبش و در
انجا جنگ ابراهیم با توران
واقع شد و ابراهیم
فرار کرده بکوه هاوند
پناه بردند

﴿(بالجملة)﴾



بالجملة بیان حال و حکایت احوال سلطان محمود در آن مرتبه است که فلم زبان شکسته و دوات دهان بشیر
پیرامون تحریر و تقریر آن گردد لاجرم در این مقام بهین مقدار اقتضای نمودیم و در روز بیست و سیم ربیع الآخر
که روز وفات است بنقل بعضی از نوادر و لطائف احوال او خواهیم پرداخت و ما توفیقی الا بالله و ما الاستغنا
الا عنه و علیه توکل و الیه انیب **واقعه بیست و سیم** در شب سه شنبه لیله عاشوراء سال چهار
صد بیست و پنج هجری است ابو الحسن علی بن جعفر خرقانی وفات کرد چنانکه در کسکول شیخ بهائی است و در مجلد اول
مطلع الشمس و مجلد اول نامه دانشوران و خاشبه طرائف الحقائق نیز وفات او را در شب عاشوراء سنه منوره
نوشته اند و در تاریخ جیب لیس وفات او را در شب عاشوراء سال چهار صد بیست و سه مرقوم داشته و در
مجلد اول نامه دانشوران گوید و در بعضی از کتب وفات او را در روز عاشوراء نوشته اند و او از مشاهیر اهل
سلوک و معارف عرفاء بشمار میرود و ولادت او در سنه سیصد و چهل و هشت هجری در خارج قریه خرقان
رومی نمود و در مطلع الشمس آورده که بزرگان این سلسله میگویند که سلطان بایزید بسطامی پیش از آنکه
شیخ ابو الحسن در وجود او پدید آید خبر داده بود و بکرات از بسطام بقریه خرقان رفته در محلی مخصوص به ایشان
و استنشان هوا میکرد چون از او سرائین کار پرسیدند گفت زبان طویل بر نیاید که در اینجا ک صاحب به و لای
بزیاد و در مقامات تجرد و سلوک طریقت و مراتب تصوف و طلب حقیقت بمرتبه پای کد ار که دست کسب انجا
نرسد نا انجا که گوید و ولادت شیخ ابو الحسن بمدتی بعد از وفات بایزید روی داد و پدر شیخ ابو الحسن دهقان
بود و از وجه فلاح تحصیل معاش می نمود و شیخ خود بعد از اذراک سن رشد بر حسب اراده از لایه ازی تحصیل
علم برآمد و علوم شرعیه را از حدیث و تفسیر و فقه و غیره ایستاد بپاموخت انگاه شوق تکمیل نفس و نبل مراتب
عالیه در ضمیرش بیدار آمد و نادان و ازده سال نماز خفتن را در خرقان بجماعت میگذراند و پیاده به بسطام
آمد بر سر مراد بایزید بیست و نه میگرد و نادیدن صبح بعبادت و دعا مشغول بود و از خدا تعالی درخواست می نمود که از
مقام و منزلت رفیعی که بایزید را ورزیده داشته او را محروم نفرماید و چون وقت نماز بآمد و میرسد بیدار میشد
قریه خرقان کرده برای نماز جماعت صبح انجا حاضر میشد ملای روی در یکی از دفاتر مشنوی مشهور خوشتر گوید

تاریخ جیب لیس

تاریخ جیب لیس

بوالحسن بعد از وفات بایزید	از پس او سالها آمد بپدید	گاه و بیگانه نیز رفتی بی فور
بر سر گوش نشستی بی حضور	نامثال شیخ پیشش آمدی	ناکه بی گفنی شکالش حل شدی

و نیز در مطلع الشمس و خاشبه طرائف باندک تفاوتی نقل کرده اند که سلطان محمود غزنوی بعد از مراجعت از حرم
خوارزمشاه و ضبط ان ممالک در طلب درک فیض و مدار شیخ ابو الحسن برآمد فرمان داد تا در خیار بیست
بسطام کنند و چون سر پرده در حواله قریه خرقان برافراختند سلطان یکی از خواص خود را نزد شیخ فرستاد که آن

(شک عاشوراء)

(۲۷۳)

بملاقات پادشاه رخصت کند و اگر اعتذار جوید این آیه که هر چه بر خواند با آنها الدین اسوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم رسول پیغمبر که داشت بشیخ رسانید چون امتناع او را شنید آن آیه که هر چه را بخواند شیخ در جواب گفت معدن در دار و محو را بگو که ما را طیعوا الله چنان غرقیم که از اطیعوا الرسول بختالت میسریم تا چه رسد با ولی الامر منکم انهم برگشت آنچه شنیده بود باز گفت سلطان ازرقی در دل پدید آمد و گفت بخیزید که انهم نه انهم راست که ما گمان برده ایم پس جامه خویش را با باز پوشانید و ده کنیز را جامه غلامان در بر کرده و خود بجایه ابازا پشاد و بر این صفت امتحان آور و بصو شیخ ها چون همه از در صو شیخ درآمدند سلام کردند شیخ جواب داد ما بر نحو است و بایشان عنایت نیاورد سلطان محمود پیش رفت و گفت ایها الشیخ شرط ادب نگذاشتی و سلطان از تعظیم نفودی پنهم زامه است شیخ گفت بلی جمله دام است اما مرغ آن تو نخواهی بود همان پیشرای که پیش داشتند سلطان تعجب کرد و نشست و در انشای صحبت گفت از مضایح چیزی با من بفرماید گفت نا محرمان و ابیرون فرست تا سخن محرمانه گفته شود و بکنیزان که در لباس غلامان بودند اشاره کرد تعجب سلطان زیاده شد و اشاره کرد که کنیزان بیرون روند انگاه گفت که مرا از باز بند حکایتی بر گوئی شیخ گفت باز بند چنین گفته است که هر که مراد پدازد و قمشقاوت این شد سلطان گفت که قدر پیغمبر زیاده است از باز بند پس چرا ابو جهل و ابوسفیان از اهل شقاوتند شیخ گفت محمود ادب نگاه دار و نصیفات در ولایت خود کن مصطفی را کسی جز چهار بار و بعضی از صحابه و ندیدند و دلیل بر این قول خدا تعالی است و تَرَاهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْكَ وَ لَکُمْ لَا یُبْصِرُونَ سلطان محمود را این سخن خوش آمد گفت مرا پندیده گفت چهار چیز اختیار کن اول پرهیز گاری دوم نماز جماعت سیم سخاوت چهارم شغفت بر خلق خدا سلطان گفت مراد دعائے کن گفت در نماز پنجگانه دعائے کم اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات گفت دعای خاص کن گفت غایت محمود باد سلطان بدیده در پیش نهاد شیخ قرص نان جوین پیش او گذاشت و گفت بخور سلطان محمود میباید و در گلوئی او میگرفت شیخ گفت در گلویت میگیرد گفت آری شیخ گفت بدیده زر تو هم چنین در گلوئی ما میگیرد بر گری که این را اطلاق داده ام سلطان گفت مرا از خود یاد گاری ده شیخ پیراهن خود را با و داد سلطان محمود چون باز گشت شیخ برای او برخاست سلطان گفت که اول که در امدم التفات نکردی و اکنون بر پایم برخاسته شیخ گفت که اول در دعوت پادشاه و نحو امتحان در امد و اکنون با انکسار در پیش میبری پس سلطان برفت و در انوقت که بیومناث شاف و در جنگ و ابلیس و پرده پیهم ان شد که شکست باید مضطر گشته پیراهن شیخ را برداشت و بگوشه فرو داده و زر و برخاک نهاد و پیراهن شیخ را بردست گرفته و گفت اهل باری خداوند این خرقه مرا با این کفایت فرموده که هر چه از اینجا غنیمت گیرید و ایشان دهم ناگاه از آنجانب رعد و طلعت پیدا شد که کفار همدگر را

شیخ سلطان محمود

شیخ سلطان محمود

(فناخته)



نشاخه تیغ در یکدگر هتادند و بسیار مفرق گشته و لشکر اسلام ظفر یافتند و در انشب سلطان در خواب دید
که شیخ میگفت ای محمود ابرو خرقه مرا بردا اگر اسلام همه کفار را میخواستی اجابت میشد مؤلف گوید چو مقصود
و منظور در این کتاب استقصاء وقایع ایام و ذکر نواد و رجال و مشاهیر نام است این حکایت نقل نموده و ملزم
صحت و صدق این و غیر این از حکایات و قصص منقوله دیگر بنیسم و العهده علی ما قلها و بالجمله شیخ الرئیس
بوعلی سنا از معاصری شیخ بود آورده اند که چون بوعلی مراتب علم و عرفان و مقام تجرد و ایقان شیخ را
شنید بخرقان آمد و ابو الحسن زنی بدخوی و بد رفتار داشت بوعلی بد سره و بی رفت و در بکوفت و از
حال شیخ جو باشد از زن گفت ای بنده خدا این زن بدین سالوس را چه میکند و چندان ناسزا به شیخ گفت که ابوعلی
دانست که شیخ در خانه نیست پس بصره رفت دید که شیخ پشته هیزم بر روش شهره طاده است و بیان دراز
گوش او را میزند و میزدند هیزم که چشمش با بوعلی افتاد گفت بازان کور کردند را میکشتم که شهر غریزه با و می
میکشد پس شیخ الرئیس چند گاه در خرقان بود و در آن مدت در میان ایشان مباحثات گذشت و مطای
رفته و در باب ستم لئالی الاختیار در زبانی اینک گوید که اعظم بلیات و آشد مصائب برای مؤمن زن بد زوجه
غیر صالحه است این حکایت را چنین نقل نموده است که جمعی بقصد زیارت شیخ بخرقان آمدند و رفتند در منزل
شیخ چون درق الباب کردند زوجه اش پشت در آمد گفت چه میگوئید گفتند شیخ را میخواهیم که زیارت کنیم او را پس
ان زن انقدر فحش و ناسزا بنسب شیخ گفت که انجماعت تعجب کردند پس گفتند خود شیخ کجا است گفت ز هب الی
الباب و لا خطاب رفته است در میان هیزم جمع کنند این انجماعت بصره ایرون رفتند دیدند شیخ هیزم چند
بر پشت شهره بار نموده و خورد بالای هیزم ها نشسته و مار برادر دست گرفته بجای نازبانه ان شهر را میزد پس
انجماعت تعجب کردند از آنچه از او دیدند و از آنچه که زوجه اش درباره او گفته بود چون شیخ گفتند که زوجه اش
در حق تو چنین و چنان گفت شیخ فرمود انما بلغت هذه الرتبة من جهة تجلی و صبر علی ما ورد علی من اساء
و ابذا لها ابای و سوء معاشرتها معی جز این نیست که من بدین رتبه و مقام رسیدم از جهة صبر کردن من و تحمل
نمودن بر آنچه که وارد میشود بر من از اذیتها و بدیها که این زن درباره من میکند بالجمله کلمات شیخ ابو الحسن
خرقانی در میان صفویه معروف و در کتب ایشان مذکور است از جمله آنکه گفته است اگر کسی سرور و بگوید و
بان حق را جوید بهتر است از آن که قرآن بخواند و حق را نجوید و دیگر گفته است که اق و ارب النبی من اقدی
به فی الافعال و الاخلاق لا من یسود بافلامه و جوه الاوراق بد رسته که وارث پیغمبر است آنکه بود که بافعال
و اخلاق انحضرت افتد کند نه آنکه با قلم رو و ورقها را سپاه نماید و دیگر با و گفتند که ما الصدق صدق
و راسته چیست گفت مایکاد بقوله القلب قبل اللسان صدق و راسته آنست که دل میگوید از پیش از گفتن

حکایت سلطان
و شیخ

حکایت سلطان
و شیخ

شب عاشورا (بسم الله الرحمن الرحيم)

(۲۷۵)

زبان در بگو را گفتند که شبی گفته است از خواهم که نخواهم وی گفت این هم خواستی است و دیگر از او پرسیدند که کرا رسد که در فناء و رقی و بقاء بحق سخن گوید گفت آنکس را که بیک نار و مواز آسمان او بچینه باشند و بار بیا بد که در خنهای بپسند و کوهها از بیج بر کند و او را از جاده نخباندا آورده اند که وقتی نزد شیخ از کرامت سخن میرفت و هر کسی چیزی میگفت شیخ گفت کرامت چیزی جز خدمت بخلق نیست انگاه فرمود و برادر بودند و مادر پسر داشتند یکی هم اوقات عبادت میکرد و دیگری خدمت مادر می نمود و سالها بهمین منوال برایشان گذشت شبی برادر غایب را در سجود خواب ربود در واقع بدید که او را ندانند که برادر تو را امر میدهم و تو را نیز بار بخشیدیم غایب عرض کرد که من تمام عمرم به پرستش اشتغال داشتم و برادر مرا از اینجهته در اسایش بود چون است که من با و بخشیده شوم جواب آمد که تو آن کردی که ما از آن بی نیازیم و برادرش آن کرد که مادرش بان محتاج بود (بالجمله) بعضی از اشعار در تذکران منسوب است بشیخ مذکور (از جمله)

شب عاشورا
شب عاشورا
شب عاشورا

این دور باعی است:	اندوت که دیدنش با دید چشم	بر دیدنش از گریه تپانید چشم	ما از او بر او پیش باید چشم
کرد و نیند بچه را بد چشم	و دیگر گفته است که:	اسرار از لرا نه توانی و نه من	وین حرف معمانه تو خورنه
هست از پس پرده گفتگوی تو	گو پرده بر افند نه توانی و نه من		

بالجمله شیخ مذکور در خارج قریه خرقان که مولدا است مدفون است در کتاب منتخب اللغات گوید که خرقان بفتح خاء و سکون راء و بفتح راء خطا است قریه ایست از قراء بسطام و بالفح و تشدید الراء قریه ایست در همدان آنهی و بسطام از شهرهای قدیم است و شاه رود در نزدیکی بسطام واقعست و مخفی نمائند که آنچه را که در این واقعه نگاشتم از کتاب مطلع الشمس طرائف الحقائق و کثول شیخ بطور تلیف نقل نمودیم **واقعه بیست و چهارم** موافق مستطورات کتاب نور الایضار در شب یکشنبه لیلۃ عاشوراء سال شصت و سه و سیزده هجری بمکه بمکه در عالم رویا ما موشد که از مکه بمصر آمد و در آن کتاب گوید که سید مذکور قطب سیم است از اقطاب رجب و قطب بالضم سید قوم و سیم سال او را که مدار کار بر او باشد گویند و مدار و اصل هر چیز را نیز قطب گویند و هم در کتاب مذکور از سراج الحرم مؤلف ابو بکر سکائ نقل نموده که نقباء سپید نهند و نجباء هفتاد نفر و ابدال چهل کس و اخبار هفت تن و عید چهار و غوث یکی است و مسکن نقباء در مغرب بین است و مسکن نجباء در مصر و ابدال در شام جای دارند و اخبار و سباحت در زمین و عید در زوایای زمین ماوی دارند و غوث در مکه معظمه است پس هرگاه حاجتی غایب شود در امر عامه مردم اولاً نقباء از روی تضرع و زاری در طلب انجابت دعاء کنند و پس از آن نجباء و بعد از آن اخبار و از آن پس عید دعا کنند و انجابت را از خداوند بخواهند اگر دعای ایشان با جابت رسد فیهما والا غوث اینهال نماید و انجابت را از خداوند عز و جل مسئلت نماید فلا تم مسئله حتی تجاب دعوتی پس مسئلت

شب عاشورا
شب عاشورا
شب عاشورا

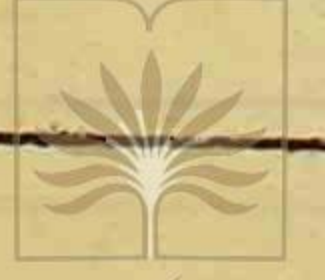
(او تمام)



او تمام شد خدا تعالی را غای او را مستجاب فرماید و شیخ طریحی علیه الرحمه در مجمع البحرین فرموده در حدیث وارد شد
 که اگر در شب جمعه بعد از عشاء جماع کنی امید است که فرزندان ابدال شود و ابدال گروهی از صالحین و بندگان خدا
 خداوند که هیچگاه زمین از وجوایشان خالی نماند لا یَمُوتُ أَحَدُهُمْ إِلَّا قَامَ مَقَامَهُ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ نَهْمُورُ
 ایشان کسی مگر آنکه دیگر از مردم جای او بگیرد و حق تعالی زمین را بوجوایشان قایم میدارد و هُم سَبْعُونَ أَوْ
 بِالنَّامِ وَثَلْثُونَ بَغِيرَهَا وایشان هفتاد نفرند چهل نفر در شام میباشد و سه نفر در جاهای دیگر و در جنات
 الخلود در وصف رجال الغیب گوید که ایشان از بندگان خاص خداوند که از وسایط مبدء فیض بعالم ربانند
 وایشان را ابدال و اوتار و قطب لافطاب نیز گویند و در السنه مرد مشهورند بر رجال الغیب برخی ایشان را از
 اصحاب حضرت صاحب الامر علیه السلام میدانند و در اخبار ائمه گوید که احوال رجال الغیب در احادیث ظاهر نشد
 و در میان شیعه شهرت تمام دارد و آنچه گمان فقیر است آنستکه ارواح ائمه علیهم السلام و خضر و الیاس باشند و
 در میان جمعی از سنیان و اهل تصوف و بزرگان ایشان شهرت عظیم دارد و ثقات متجربان جد و جدی از بزرگ
 رجال الغیب مینویسند و در هر روز از ماههای عربی رجال الغیب در طرفی از اطراف عالم سیر میکنند و فیض بدان
 طرف میرسانند بدین پنج روز هفتم و چهارم و بیست و نهم ماه در طرف مشرقند و در روز بیست و یکم و بیست
 و هشتم و بیست و نهم در میان مشرق و شمالند و در روز چهارم و دهم و بیست و هفتم و دهم و نهم در میان
 بیست و دوم و هجدهم و هشتم در میان مغرب جنوبند و در روز اول و شانزدهم و بیست و نهم در میان
 مشرق و جنوبند و اگر کسی خواهد که از ارواح ایشان استمداد نماید باید در هر روز که در آن سمت میباشد
 دست بر سینه نهاد با نیت رو کند و بگوید بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ سَلَّمَ اللَّهُ بِأَرْجَالِ
 الْغَيْبِ بِأَرْوَاحِ الْمُقَدَّسَةِ أَجْبُوْنِي وَاعْشُوْنِي بِقُوَّتِهِ وَانْظُرُوْنِي بِنَظَرِهِ وَارْحَمُوْنِي بِرَحْمَتِهِ وَحَصِّلُوْا مَقْصُوْدِي وَ
 قَوْمُوا بِحُجُوْا إِلَيَّ سَلَّمَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بِإِنْقِبَاءِ بِأَرْقِبَاءِ بِأَبْدَالِ بِأَوْتَادِ بِأَقْطَابِ بِأَعْوَتْ أَغْشُوْنِي
 بِغُوثِكُمْ بِجَرْمَةٍ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا رِجَالَ الْغَيْبِ يَا أَرْوَاحَ الْمُقَدَّسَةِ أَجْبُوْنِي بِغُوثِكُمْ بِجَرْمَةٍ
 مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَبِئْسَ بِجَانِبِ إِيَّانِ كُنْدَ وَبِكَوْبِ السَّلَامِ عَلَيْكُمْ يَا أَرْوَاحَ الْمُقَدَّسَةِ أَجْبُوْنِي بِقُوَّةٍ وَانْظُرُوْا
 بِنَظَرِهِ وَجَنَانِ بِخَاطِرِ أَوْدَدَ كَاسْتِظْهَارِ مَنْ بَشَمَاسْتِ مَرَارِ وَانْ كُنْدَ وَنَامَ خُودِ أَوْدَدَ حَقِّعَالِ مَطْلَبِ أَوْدَا
 بِرَ اَوْدَدَ وَانْ مَرِيسْتِ كَرْدُودِ وَخَارِبَاتِ دَشْمَنِ بِئْسَ بِأَرْوَاحِ مُقَدَّسَةٍ قَتَالِ كُنْدَ وَالْاَسْكُتِ خُورِدِ وَاگر
 ممکن باشد در آن روز جنات نکند ناخاطرش مطمئن گردد و چون بخدمت سلاطین برود پیش برایشان کند
 نماز و محمد پیروان ابد و در جنات الخلود گوید چون کسی در وقت شروع در شغلی و سفری روی خود را بطرف
 ایشان کند و همت از ایشان طلبد بدین هجج بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا رِجَالَ الْغَيْبِ

رجال الغیب

از ابدال



(شب عاشورا) *

(۲۷۷)

السلام عليكم ايها الارواح المقدسة اغثوني بغيوثه وانظروا الى ينظرة يا رقباء يا رقباء يا
نجباء يا ابدال يا اونا ويا غوث يا فطرب هربان كه خواهد مطلب خود را بخاهد و شروع در مدعا كند
البته بمقصود برسد و مهمت عظيم دارد و اين مجرب است بالجملة در خانه كتاب نور الابصار كه موافق مدعي
عامه است در ذكر تعداد اقطاب اربعه گويد سيد احمد رفاعي رسيد عبد القادر جيلاني و سيد احمد بدوي
و سيد ابراهيم الدسوقي است و كلهم اشرف من اهل البيت ثم ينهي بضمهم الى الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم
الاسم عبد القادر فالسيدنا الحسن السبط و هم ايشان از اشرف اهل البيت ميباشند و نسب ايشان
منهي ميشود بمحض حسين فرزند علي بن ابي طالب مگر سيد عبد القادر كه نسب او ميرسد بمحضرت حسن بن
علي بن ابي طالب عليه انگاه ترجمه خال هريك را ذكر نموده تا انجا كه گويد قطب سيم از اقطاب اربعه سيد احمد
بدوي است و او معروف بود بشيخ ابوالفتيان شريف علوي و پدران او از حجاز منقل شدند ببلاد مغرب در
فارس كه شهر عظيم از بلاد مغرب است مكن گرفتند و پس از آن علي بن سيد ابراهيم بدوي سيد احمد با جميع اولاد خود
كه از جمله اهل احسن و محمد و فاطمه و زينب و رقية و فضة و سيد احمد صاحب ترجمه بود بغير نيت حج از فارس
رفت و در سنه سبصد و هفت و هشت مناسك حج بجاي آورد و در آنوقت سيد احمد پانزده ساله بود پس او در مكه
اقامت نمود و معروف بودن او بجهة اين بود كه پوشه رهن بند بر رهن مي بست و بدو آن اعرابيان
را گويند كه رهن بند بر رهن مي بندند مع الجملة چون سيد احمد در مكه اقامت نمود برادرش مسئله تزويج برادر
عرضه داشت او امتناع نمود پس برادر او با زوجه او را گرفته و او را دار نمود بخواندن قرآن و پس از مدتي
سيد احمد در مكه مشهور شد بشجاعت و او را عطاء غضبان مي ناميدند ثم حدث له حال في نفسه فقرر
احواله واعتزل الناس لزم الصمت وكان لا يتكلم الا بالاشارة پس حالتي در نفس او پديد آمد كه حال او تغيير
كرده از مردم عزلت نمود و سكوت اختيار كرد و تكلم نمي نمود مگر با اشاره و در شب يكشنبه ليلة عاشورا سنه سبصد
سبع و سيم از هجرت در عالم رؤيا با او گفته شد كه روانه شو بوطند نا و بشاوت باد تو را بدين حال كه از برات تو خواهد
بو و طند تا قريه ابيث از قراء مصر پس او با برادرش حسن در ماه ربيع الاول از مكه حركت نموده و بجانب عراق
و به بغداد امدادند و مدتي در بلاد گذشتند و پس از آن برادرش حسن برگشت بمكه و او بجاي ماند و بعد از مدتي بمكه
آمد بحسن ملحق شد و در مكه ملازمت و قيام گشت و بمرتبه رسيد كه چهل روز براه ميگشت و از طعام و
شراب چيزي نميخورد و در اكثر اوقات حال او چنين بود كه چشمهاي او بطرف آسمان باز ميبانند و مانند خكر
اتش ميپزد و خشيده و پس از مدتي در سال سبصد و سي و چهار از مكه معظمه بمصر امداد و در چهاردهم ماه ربيع
الاول در ناحيه طندنا نزول نمود بالجملة در كتاب نور الابصار حالات عجيبه كرامات غريبه براي سيد مذكور

در كتاب نور الابصار
 در باب كرامات
 و ايات عظيمه

در كتاب نور الابصار
 در باب كرامات
 و ايات عظيمه

(ذكر)



ذکر نموده که مقام انجمن ایشان ذکر انجمن است و در روز چهاردهم عابدی از آن عجب خواهد بود و این
 و پوشیده نماید که در کتب علمای امامیه از اقطاب اربعه مذکور ذکر نیست و این موافق عقاید علمای عامه
 است از جهت اطلاع با اعتقاد ایشان مرقوم داشتیم **واقعه بیست و پنجم** در شب عاشوراء سنه هزار و
 دویست و هشتاد و نهم هجری عالم جلیل و فاضل نبیل المولای فتحعلی سلطان آبادی قدس الله روحه در بالای
 بام کفشاره محسن مقدس حضرت سید الشهداء و ارواحنا له الفداء بامر حرم حاج میرزا حسین نور علی علیه السلام
 مشورت فرمود در باب مراجعت بنج شرف و بالآخره رأی آن بزرگوار بر این تعلق گرفت که بعد از نماز ظهر جمعه
 حرکت نمایند بجانب بنج شرف چنانچه در دارالسلام نوروزی مذکور است و شرح آن در پانزدهم این ماه مسطور
 خواهد شد **واقعه بیست و ششم** موجب مسطورات کتاب الماثر و الآثار در شب عاشوراء سال
 یک هزار و دویست و نود و هشت هجری ملک واده معظم علیقلی میرزا اعتماد السلطنه خلف خاقان مغفور و فتحعلی
 شاه قاجار در طهران وفات نمود مرهم و صنیع الدوله در کتاب مذکور در ترجمه حال و تبیان احوال آن منبع
 فضل و کمال گوید : یک دهن خواهی به پنهان فلک : تا بگویم وصف آن رشک ملک : در این عهد و زمان
 مهاد از رجال و اعیان احد بقدر و ترویج علم و دانش و هنر نکرد مگر از لبهای مبارک این پادشاه خاطر آگاه
 مسوع افتاده است که توثیقاً فرموده ثلث مردم ایران را علیقلی میرزا تربیت کرد و بعزت و اعتبار و انتشار اسم و
 اشهاد و نیز در این دولت کس نرسید جمیع پادشاه زادگان بزرگوار و دانشمندان عظیم الشأن و صدراعظمیان و
 فحول و ارکان ممالک ایران در محضر و خاضع بودند و بظاهر و باطن خوشتن را نزد او خور و میسر دهند و نامش را
 حضوراً و غیاباً با احترام و شکوه تمام میبردند و آنچه آن دانشمند هنر پرور از مناصب موجب شئون و مراتب در
 حق اهل علم و ادب کمال برقرار ساخت بچپه ضبط و قید و نمیکند این بساط خاطر و انشراح صدرش منحصر بود
 بمجلس مذاکره علمیه در جمیع فنون عمیقۀ اسبائیه و معارف طریقه و صناعات جدیدۀ اروپایه با اساتید انجمن
 مشارکت خاذقانه میکرد و مخصوصاً در حکمت متوسطه مشرق زمین خود از صنایع و اشیاء بسیار معرفت اول
 کسیکه لقب وزیر علوم و در ایران گرفتار بود و از منصبهای درجه اول این دولت و شئون و مراتب عصر خود
 همگی ناآشنا گردیدند الامقام شخص اول و صدراعظمی که علی العاده بر ملوکزادگان مجوز نیست از مجالس علمای
 افاضل و مذاکره علوم و فضائل هیچ وقت ملاکت نمی یافت و کالت نمیکرفت بلکه سخا و علوهیبت و بساط شهرت
 قان مغول و حاتم طی طلی کرد و در کثرت محفوظات و سعه دائره اطلاعات و غزارت مواد محاضرات اعجوبه روزگار
 بود و بر رُسوخ عقائد و مقام یقین و از دوا و آثار بلا نهایه و امارات غیر محدود و بر همه محقق و مبهرین گردیده بود و متفلسفان
 و مجتهدین همی تحسین می نمودند در تار و پود و اسطراب و هند و بیابان از مسائل کتابها و رسائل ساختار خدشات

بام کفشاره محسن مقدس حضرت سید الشهداء و ارواحنا له الفداء بامر حرم حاج میرزا حسین نور علی علیه السلام مشورت فرمود در باب مراجعت بنج شرف و بالآخره رأی آن بزرگوار بر این تعلق گرفت که بعد از نماز ظهر جمعه حرکت نمایند

از عمارت السلطنه

(شب عاشوراء)

(۲۷۹)

وزحان و در راه دولت و ملت ایران یعنی در بیدار شدن در فم سنات مطبوعه خوشه مؤلفات زمانها
پیش برنگاشته ام و شکرانه حقوق و زانست بمن شخصاً بگذاشته ام در اشعار فخریه تخلص میکرد امیر الشعراء بعضی
از منظومات وی را در مجمع الفصحاء بیاورده است و من العجب که تقریباً شانزده سال پیش از موت آن دانشور بی همتا
میرزا احمد نامی صورتی در باره او بحضور مرحوم علامه الزمانی علاء افان ترک داغستان معروض داشتم و آن
بزرگوار صورت واقعاً بشرح در یکی از تصانیفش نگاشته بود تا و پل آن رو باد در یوم عاشوراء سنه یکم هزار و دویست
و نود و هشت که فلک زاده در شب آن دو گذشت بتفصیل تمام ظهور یافت و من و خواسته انخواب با وضع و اتفاقات
حاصل خازنه ثواب مغفرت ثاب برای العین مطابق افتاد حد و النعل بالنعل و طبقات الهال دار الخلافه از ظهور آن
مطابقه و انکشاف تا و پل آن صورت رو بای صادقه حقه عظیم رو داد مراد این بزرگوار در یکی از حجرات سمت شمال
شرقی سخن شهادت حضرت عبدالعظیم الحسنی است غفر الله له **تدبیر** در وقایع شب عاشوراء بقول بعضی از مومنان
واقع اول بقول صاحب البصائر العین در این شب عبد الله بن سحر و بنا بر ضبط بعضی از نسخ عبد الله بن شهر سخن
جسارت امیر نسبت بحضرت سید الشهداء و اهل بیت انحضرت گفت در وقتی که انحضرت تلاوت قرآن مینمود و این
ایه را میخواند **وَلَا تَحْزَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّمَا نَمْلِي لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نَمْلِي لَهُمْ لَيْزًا دُونَ ذَلِكَ وَ إِنَّمَا وَهُمْ**
عَذَابٌ مُّهِينٌ و جناب بر بر بن خضیر او را در شمار داد و در مقام زخار و مظاهر الانوار نیز این واقعه را در
شب عاشوراء نوشته اند و ما تفصیل از او در شب ناسوعاء نقل نمودیم فراجع **واقع دوم** در کتاب
الشهور گوید بر و ایته در این شب حضرت سید الشهداء علیه السلام برادر خود حضرت ابی الفضل را بطلب اب فرستاد
فرات و بعضی در شب ناسوعا گفته اند و ما تفصیل از او در هفتم و هشتم اینماه ذکر نمودیم **واقع سوم**
کتاب و فیات الاعیان و ولادت سلیمان بن مهران را در شب عاشوراء سال شصت و یکم هجری نوشته و اکثر مومنان
ولادت او را در روز عاشوراء نقل کرده اند چنانکه عنریب مذکور خواهد شد **واقع چهارم** در
برسطورات مجلد قاجاریه ناسخ التواریخ در شب عاشوراء سنه هزار و دویست و بیست و هشت هجری در میان
قلعه لنگران و انصرف نمودند و تفصیل این واقعه را در کتاب مذکور در ضمن شرح سلطنت و جهانگیریه فتحعلی شاه
قاجار بمالامرد علی شرح داده است که ملاحظه آن بکتاب محول و اجمع است نا انجا که گوید نایب السلطنه اسمعیل
خان داعای را با سپاهی که از دو گاه پادشاه آمده بودند از طریق اردبیل بموغان مامور داشت و خود نیز از راه
قراجه داغ طریق موغان گرفت در بین راه مکشوف افتاد که قبایل قرا باغی رویشان را دعوت کرده اند ایشان
بدانجا رفته ابطال قبایل را با خود بار کرده بنا گهانی برار کوان ناخن اند و علیخان نوری که حافظ ارکوان بود
با چند نفر از سر گردگان چون کوچ دادن ایل و رسیدن رویشان تراشیدند و آنکه روزه دهند از ارکوان بد

تدبیر در وقایع شب عاشوراء

واقع دوم واقع سوم واقع چهارم

موقان با فاضالت
اهل آن از اخصه با
عین محبت خوانند
نه غوغا

(شدند)



(شَبِّ عَاشُورَاءِ)

(۲۸۰)

شدند و میرزا احمد مستوفی کاشانی را غیبت و حبس نگذاشت که با آنها پاره شود و فرار کند لهذا ما از مقابلت
 طرازی کرد و با آن قلیل مردم قانون مردانگی محکم ساخت و اسبین نامرفن برزده از پیش رو صف ترک نازی
 همی کرده صدای هپا هومرزان جنک بلند شد و بانک توپ تفنگ بالا گرفت و میرزا احمد در میان آن گرو
 از زمین بشمال و از چپ راست میپاش و در زم میداد نا آنکه شربت شهادت بنوشید و از چهار چشم پوشید پس از آن
 در سینه قصه لنگران کردند و نائب السلطنه طرب طالش پسر در راض مشکین مکشوف گردید که جماعت رو به
 در شب عاشوراء از چهار سو بقبله لنگران پورش افکند اند و جنگی سخت در میان رفته نخستین تفنگچیان لاجا
 شکست خورده اند و برخی را که حافظ و حارس بوده اند از دست داده بهر جهت رفتند و رویشان صعو نموده
 از فراز برج توپ و تفنگ بسوی سرایان محلی بیک قاجار بگشادند و صادقان قاجار سر پناه لنگران و محمد
 بیک قاجار که در میدان جنک هفت روز از ماه بودند چندان بکوشیدند که شربت شهادت نوشیدند و
 اگر چه در این واقعه دوهزار و پانصد تن از رویشان کشته شدند و بسیار کس مجروح گردیدند لکن بر قلعه لنگران
 دست یافتند و این واقعه در شب عاشوراء سال هزار و سیصد و دویست و بیست و هشت هجری رونمود و در
 تاریخ منظم ناصر این واقعه را در شب فطر محرم الحرام سنه مذکوره مرقوم داشته چنانکه شرح آن در مجلس گذشت
 فراجع تکمیل در ذکر اعمال و آداب شب عاشوراء (بدانکه) چون حضرت امام حسین علیه و اصحاب و این شب را
 در صحرائه کربلا در میان سی هزار نفر از کافران بپایان آید و پیوسته صدای تلاوت و عبادت از عسکر سعاد
 اثر آنحضرت بلند بود شایسته است که شیعیان هم با شعار تمندان تاسی کنند و این شب را عبادت و گریه و زاری
 و اندوه ایجاد دارند پس بن ظاوسه در اقبال در فضیلت عبادت این شب را از کتاب سوره الد اکرن از
 رسول خدا ص روایت کرده که فرمود من احب الی الله عاشوراء فکما نما عباد الله عباده جمیع الملائکه و اجر الغامل فیها
 بعدل عباده سبعین سنه هر که اجاء بداد شب عاشوراء مثل آنکه عبادت کرده باشد بعبادت جمیع ملائکه
 و اجر عبادت در آن مقابلت با اجر عبادت هفتاد سال و از برای این شب دعا و نمازهای بسیار است فضیلتها
 بشمار و نقل فرموده از جمله چهار رکعت نماز است و در هر رکعت حمد و پنجاه مرتبه توحید و این نماز مطابق است
 با نماز امیر المؤمنین علیه که فضیلت بسیار دارد و فرموده که بعد از نماز که خدا بسیار کند و آنچه میتواند صلوات
 فرستد بر رسول خدا ص و لعن بر دشمنان ایشان نماید و از جمله صد رکعت نماز است و در هر رکعت یک مرتبه حمد و سه مرتبه
 قل هو الله احد بخواند و بعد از فراغ صد مرتبه و بر و آیه هفتاد مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
 و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صد مرتبه و بر و آیه هفتاد مرتبه بگوید استغفر الله و صد
 مرتبه و بر و آیه هفتاد مرتبه بگوید و علی محمد و آل محمد و از جمله چهار رکعت نماز است و از این شب در هر رکعت

در شب عاشوراء
 در میان کربلا
 در میان کربلا

در شب عاشوراء
 در میان کربلا
 در میان کربلا

(بعد از)

(روز عاشوراء)

(۲۱۱)

در روز عاشوراء حضرت امام حسین علیه السلام را کشتید و در روز نهم ماه محرم سال ۶۱۰ هجری قمری در کربلا کشته شدند و در روز عاشوراء حضرت امام حسین علیه السلام را کشتید و در روز نهم ماه محرم سال ۶۱۰ هجری قمری در کربلا کشته شدند

بعد از حمد ده مرتبه ایه الکرسی و ده مرتبه قل اعوذ برب الفلق و ده مرتبه قل اعوذ برب الناس بخواند و بعد از سلام صد مرتبه توحید بخواند و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که در شب روز عاشوراء حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت کند چنان باشد که در پیش رو آنحضرت شهید شده باشد و اگر کبیرا توفیق شامل حال شود و در این شب در کربلا باشد و آنحضرت را زیارت کند و در نزد قبر آنحضرت ناصبح بیخوشه نماید خدا او را محشور فرماید و در عصره شهیداء کربلا در حالتی که الوده باشد بخون حضرت امام حسین علیه السلام و نیز از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود من بات عند قبر الحسين علیه السلام لبنة عاشوراء ان الله يوم القيمة ملطي ابدنه و كما قتلته في عرسه كربلاء هر که بیخوشه کند در شب عاشوراء نزد قبر حسین ملاقات نماید خدا را و روز قیامت در حالتی که الوده باشد بخون خود و مانند کسی است که در عرسه کربلا با آنحضرت شهید شده باشد اللهم ارفنا في الدنيا زيارة وفي الآخرة شفاعا

(مقصود از روز عاشوراء و جایزه زیارت عاشوراء)

بدانکه عاشوراء دهم شهر محرم است و از عاشور نیز گویند بحذف الف در کتاب بحر المصاب گوید روز دهم محرم را عاشوراء گویند و زان ناسو غا و اصل ان عاشور بوده پس او و الف مقصوره و بعد از آن بمد رده ان زباد کردند بجهت مبالغه باعتبار ذاهبه عظیمه که در آنروز واقع شد در کربلا بین حضرت امام حسین و بین مخالفین و هی بعد از زیارات صارت علماء اليوم العاشر من المحرم الحرام عند علماء الاسلام كافة و این بعد از زیادت شدن این حروف بر آن علم شد برای روز دهم ماه محرم الحرام در نزد كافة علماء اسلام و در مجمع البحرین گوید و يوم عاشوراء بالمد والقصر وهو عاشور المحرم وهو اسم اسلامي وجاء عشوراء بالمد مع حذف الالف لانه بعد العين و روز عاشوراء بمد وقصر و روز دهم محرم است و ان اسم اسلامي است و عشوراء بمد وحذف الف بعد از عین نیز آمده و در مقام از فیه و زبادی نقل نموده است که عاشوراء و عشوراء و عاشور دهم محرم الحرام و یا نهم انما است و ناسو غا روز قبل از روز عاشوراء است و مولد است و این روز بر شوم و بر و یا معتبره از ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين بر شیعیان نامبارک است و نیز در کتاب زان اثار الباقیه نقل نموده که عاشوراء عبرانی معرب است یعنی عاشور و در کتاب شرح بیست باب از بعضی از علماء نقل کرده است که عاشوراء نهم محرم است و از آن عشر شین گرفته اند و شتر در روزیکه اب خورد ناهشت روز دیگر اب نخورد و روز دهم اب خورد که از عشر الاول خوانند بالجمله در کتاب شریف کافی از عبد الملك روايت فرموده که او گفت سوال نمودم از حضرت صادق علیه السلام از روزه ناسو غا و عاشوراء حضرت فرمود ناسو غا يوم موهر فيه الحسين واصحابه عليهم السلام و عاشوراء ناسو غا روز است که محاصره شد در آنروز حضرت حسین و اصحاب او در کربلا تا انجا که فرمود و اما عاشوراء يوم

(اصب)



﴿روز عاشورا﴾

﴿(۲۸۲)﴾

اصب فيه الحسين عليه السلام صريحا بين اصحابه صريح حوله اقصو م يكون في ذلك اليوم كذا ورت
 البعث الحرام ما هو يوم صوم وما هو الا يوم حزن ومصيبة دخلت على اهل السماء واهل الارض
 وجميع المؤمنين ويوم فرح وسرور لابن مرجانة وال زباد واهل الشام غضب الله عليهم وعلى ذريتهم
 وذلك يوم تكث عليه جميع بقاع الارض خلا بقعة الشام فمن صامه وتبرك به حشره الله مع ال زباد
 مسوح القلب مسحوط عليه ومن ادخله منزله دجيرة اعقبه الله تعالى نفاقا في قلبه الى يوم يلقاه وتخرج
 البركة عنه وعن اهل بيته وولده وشاركه الشيطان في جميع ذلك **واما وقایع روز عاشورا**
 بر چهار قسم است قسم اول در وقایع وحوادث این روز از ابتدای خلقت عالم تا سال شصتم هجرت حضرت
 خاتم صلی الله علیه و آله وسلم واما توفی الی بالله واما الاستحانة الامنه **واقعه اول**
 بنا بر نقل صاحب کتاب نهضة المجالس در این روز حق سبحانه و تعالی قلم را افرید قال الله تعالى ن والقلم
 وما یسطرون و در تفهیم منجی بعد از ذکر تفاسیر و معانی بسیار برای حرف نون گوید اصح اقوال انکه ان اسم دوات
 است و معنی این است که سو کند بدوات و قلم و گویند که نون اسم لوح باشد که از نور است باطلا و قلم اعلای از
 نور است و طول ان مابین آسمان است و زمین و بان لوح محفوظ نوشته شده است و از امام محمد باقر علیه السلام روایت
 کرده که رسول خدا فرمود ن ظریف در بهشت که حق سبحانه و تعالی او را فرمود کن مدا دای الخال منجد گردد و بعد از
 ان بقلم فرمود اکتب پس قلم هر چیزی که هست و بود و خواهد بود و زیارت و زیارت نوشت و از ابوهریره روایت است که
 رسول خدا فرمود اول چیزی که خدا بیا فرید قلم بود پس نظر هببت در او نگاه کرد شکافته شد و بعد از ان نون را
 بیا فرید و ان دوات است پس قلم از ان دوات نوشت هر چیزی را که ناقبات حادث شود و مفاد و مدلول خبری که
 سید جزا اثری علیه الرحمة در انوار نغایب از رسول خدا روایت کرده است که حق تعالی لوح و قلم را از نور حضرت
 امام حسن علیه السلام خلق فرمود و از ابن عباس روایت شده که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی از نور محمد امین
 قلم بود و بعد از ان لوح فجره العلم بما هو کائن پس قلم بر لوح جاری شد و آنچه خواهد شد ناقبات بر ان
 مکتوب گردید و در روضات الجنات در ضمن ترجمه ظالم بن عمرو نقل نموده که اول چیزی که قلم نوشت این بود
 انا التواب توب علی من تاب من قبول کتبه توبه باز گردانم قهر و عذاب خود را از کسی که توبه کند و از نگاه
 باز گرد و بر و اب و دیگر اول چیزی که قلم بر لوح نوشت این بود انا الله لا اله الا انا من رضى عنه والذ فاننا
 عنه راض ومن سخط علیه والذ فاننا علیه ساخط من خدای که جز من خدای نیست هر که راضی باشد و خوشنود
 بود از او پدش پس من راضی و خوشنودم از او و هر که خشمناک باشد بر او پدش پس من خشمناکم بر او و در
 کتاب و سائل مظفری در ذکر آثار و ثالم و بکاء مجر دات در مصیبت فرزندان سید کائنات آورده که در کتب

عاشورا
 وقایع
 روز عاشورا
 از سید محمد باقر

ن کتبه
 وقایع
 روز عاشورا

﴿دُرُغَا شُورَاء﴾

﴿(۲۱۳)﴾

مقبوره از امام علیه روایت کرده اند که خداوند متعال وحی کرد بقلم اکبر علی اللوح ان الحسین یقتل غریباً ای قلم بنویس بر لوح بد رستی که حسین کشته میشود غریب و بیگس قال اللوح ومن یقتله لوح عرض کرد خداوند که حسین میکشد ندانید برید او را میکشد و شهید میکند خبری العلم علی اللوح بلیغه بغیر از آن ربه پس جاری شد قلم بر لوح و سبقت گرفت بلیغ برید به اذن خداوند عالم فَاَوْحَىٰ لِلَّهِ اِلَى الْعِلْمِ اَنْتَ اسْتَحَقَّقْتَ الشَّأْنَ بِهَذَا اللَّغْنِ پس وحی کرد خداوند تعالی بقلم که تو مستحق ثناء و مدح شدی بسبب لعن بر برید و در روایت دیگر است فَشَكَرَ اللَّهُ لِسَبْقِهِ عَلَى الْأَمْرِ بِهِ پس خدا او را مدح نمود بجهت سبقت گرفتن او بلیغ برید پیش از صدور امر بآن مؤلف گوید دلالت خبر بر مدعی بر تقدیر این است که قلم از ملائکه نباشد و خلق دیگر از مجرّات نباشد چنانچه مقتضای اخبار چندی است و در حقیقت قلم اخبار و اقوال مختلف است بعضی از اخبار دلالت میکند بر اینکه قلم خالق شده است از شجره در بهشت که آنرا خدا نامند و بعضی از روایات دلالت دارد بر اینکه قلم ملکی است از ملائکه چنانچه شیخ صدوق علیه الرحمه در معانی الاخبار روایت کرده است و بعضی از احادیث دلالت میکند بر اینکه نور است و از بیان اصل آن ساکت است و اینکه از چه خلق شده مثل اخبار که شیخ مفید ره در کتاب خصاص نقل نموده و بعضی از اخبار دلالت میکند بر اینکه قلم از لؤلؤ است چنانکه در کتاب در فتوای حضرت امیر المؤمنین علیه روایت کرده است و بسیار است از اخبار دلالت دارد بر اینکه قلم از ما خلق الله است و ساکت است از بیان حقیقت آن و شکی و شبهه نیست که بنا بر قول شیخ مجرّات او ما خلق الله نوان بود مگر مجرّد و شیخ صدوق علیه الرحمه در رساله عقائد گوید اعتقاد ما فی اللوح و العلم انهما ملکات و شیخ مفید ره و العلم انهما ملکات و شیخ مفید ره فرموده و العلم هو الشیء الذی احث الله به الکتاب الی ان قال و اما من ذهب الی ان اللوح و العلم ملکات فقد ابعد بذلك نأی عن الحق ان الملائکه لا تسمی الا و احاء و لا افلاماً و لا یعرف فی اللغة اسم ملک و لا بشر لوح و قلم و علامه مجلسی ره در کتاب بحار بعد از نقل این دو کلام فرموده بیان الصدوق علیه الرحمه متبع فیهما ذکره لؤلؤاً فلا اعراض علیه مع انه لا ثناء فی بین ما ذکره لمفید و بین ذلك از ممکن کونها ملکین و مع ذلك بکون احدهما الاله النفس و الآخر منقوشاً فیه و صاحب کتاب سابل مظفر بعد از نقل اقوال مذکوره گوید در جمع بین اخبار باید ملاحظه جمیع اخبار مختلفه را نمود و مجرّد توفیق بین بعضی با بعضی بدون ملاحظه و مراعات بعضی اخر البته کفایت نمیکند و دانستی که از اخبار وارده در این باب خبری است که دلالت میکند بر اینکه قلم از شجره جنت است و تطبیق آن با ملکیت مشککست و هم چنین خبر دیگر دلالت میکند بر اینکه لؤلؤ است چرا که ملائکه مخلوقند از نور مگر آنکه حمل بر تمثیل و تقریب شود و در چند خبر تصریح شده باینکه قلم اول ما خلق

در کتاب خصاص

در کتاب بحار

﴿(الله)﴾



﴿دُرُز عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۲۸۴)﴾

الله است و ظاهر است که این سخن از اخبارهم باملکته مساعده ندارد و حق بر تقدیر اراده اولیه اضافه قد بر
واقعه ی قیام موافق سطوات کتاب نهضه المجالس در این روز حق تعالی آسمان و زمین را خلق نمود
 و خلعت وجود پوشانید و این منافی نیست با آنچه که در قرآن تصریح شده که خلقت آسمان و زمین را
 در مدت شش روز افرید چه آنکه تواند بود که روز اول آن شش روز و بار و زراعت آن موافق بوده بار
 عاشوراء و العلم عند الله در سوره اعراف فرموده ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة
 ایام ثم استوی علی العرش الایة بدر سبکه پروردگار شما پروردگار است که بیافرید آسمان و زمین را
 که اصول ممکنات و بزرگترین اجسام عالمند به ماده و الت در مدت شش روز پس مستولی شد ازاده او بر افروخت
 عرش و باستوی گشت بر آن با نشاء تدبیر مانند استوای ملک بر سر پاشیلا بر تدبیر مملکت چه آنکه همه تدبیر
 از عرش که اعظم مخلوقات نازل میشود و لهذا بندگان در وقت طلب حوائج دستها را بجانب آن بر میدارند
 و تخصیص عرش با سبیلای حق تعالی بر آن بجهت آنکه عرش اعظم مخلوقات و نشیمن آن بعرش بجهت تشبیه آن
 است بر ملک چه آنکه امور تدبیر از آن نازل میشود و در سوره یونس ایة سیم فرموده ان ربکم الله
 الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش بدبر الامر الایة و در سوره هود ایة هفتم
 فرموده وهو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء لیبلوکم آیتکم احسن
 عملا و در سوره فرقان ایة شصتم فرموده الذی خلق السموات والارض و ما بینهما فی ستة ایام ثم استوی
 علی العرش الرحمن فاستل به خیبر و در سوره سجده ایة سیم فرموده الله الذی خلق السموات والارض و
 ما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش ما لکم من دونه من ولی ولا شفیع افلا تتذکرون
 و در سوره ناس ایة سی و هفتم فرموده و لقد خلقنا السموات والارض و ما بینهما فی ستة ایام و امسنا
 من الغوب و در سوره حدید ایة چهارم فرموده هو الذی خلق السموات والارض و ما بینهما فی ستة ایام ثم
 استوی علی العرش یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها الایة شیخ طبرسی در مجمع البیان از رسول خدا
 روایت کرده که حق سبحانه و تعالی زمین را در روز یکشنبه و دو شنبه خلق نمود و کوهها را در روز سه شنبه ایجاد
 فرمود و آب و درخت و آبادی را در روز چهارشنبه کسوت وجود پوشانید و آسمان را در روز پنجشنبه افرید
 و ماه و خورشید و ستاره ها و ملائکه و آدم را در روز جمعه خلعت پوشانید و از تفسیر علی بن ابی طالب
 نقل شده که آسمان و بهشت و ملائکه را در روز پنجشنبه خلق فرمود و زمین را در روز یکشنبه و حیوانات بره و گاو
 را در روز دوشنبه و اشجار و نباتات و انهار و مزارع و کثرم و حشرات الارض را در روز سه شنبه و جان که
 بدرجته ها است روز شنبه و جنس مرغ و پرند را در روز چهارشنبه ایجاد فرمود و آدم علیه السلام را در ساعت شش

در خلق آسمان
 و زمین و عرش

در خلق آب و
 عالمی و آسمان



(روز عاشوراء) *

(۲۸۵)

در روز عاشوراء
 در روز نهم
 در روز نهم

از روز جمعه خلقت و جو پوشانید و از این عباس نقل شده که حق تعالی زمین را در روز یکشنبه و در شب
 افرید و کوهها را در روز سه شنبه ایجاد فرمود و از این جهت است که مردم میگویند در روز سه شنبه روز سنگین
 است و مواضع فرها و درختها و قریه ها روز چهارشنبه خلق فرمود و مرغان و وحشیان و درندگان و حشرات
 الارض را در روز پنجشنبه و انسانها را در روز جمعه کوثر وجود پوشانید و در روز شنبه فارغ گردید از خلقت عالم
 و افرینش آن و در کتاب اخبار آن گوید خداوند عالم بان جل جلاله پیش از همه اشياء نور حضرت رسالت صلی
 الله علیه و آله را افرید و بعضی از حکما آنرا بعقل اول تنبیه کرده اند و بعد از آن نور اهل بیت مکرر شده
 را با انبیاء افرید پس از نور آنحضرت جوهری افرید و از او نیم کرد و در یک نیم به نظر هیبت نظر کرد آن
 ابشهرین شد و در نیم دیگر نظر شفت کرد عرش را از آن افرید و عرش را بر آب گذاشت پس کریم را از نور
 عرش افرید و از نور کریم لوح و قلم را افرید پس از نور آنحضرت هست را افرید و آسمانها را از نور که از آب
 برخاست خلق نمود و از کف آن زمین را در روز بیست و پنجم زی الفعد افرید و پهن کرد و چون زمین را
 خلق کرد مانند کشتی در حرکت بود پس کوهها را از موج آب خلق کرد تا زمین قرار گرفت پس ملکی خلق کرد که
 زمین را برداشت و سنگی عظیم خلق نمود که سنگ بر پشت گاو قرار گرفت و ماهی عظیم خلق کرد که پایه گاو
 بر پشت آن قرار گرفت و ماهی بر روی آب بر روی هواست و هوا بر روی ظلمت است و آنچه در زیر ظلمت
 است بغیر از خدا کسی نداند پس در روز شنبه ابوالجنان را افرید و در روز یکشنبه زمین را افرید و در روز
 دوشنبه کوهها را در بحر افرید و در روز سه شنبه اشجار و نباتات زمین را افرید و در روز چهارشنبه درختها
 است با عمارتها و مواضع خراب افرید و در روز چهارشنبه ارکان آتش را افرید و در روز پنجشنبه ملائکه
 و اقباب و ماه و ستارگان را افرید و در روز جمعه آدم را افرید و بر او بیت و در روز شنبه ابتداء بافرینش
 عالم فرمود و در شش روز دنیا و مافیها را افرید پس بود اقوال اهل شرع و مسلمانان مع الجملة حق سبحانه
 و تعالی آسمانها و زمینها را در مدت شش روز از روزهای دنیا اختراع و ابداع فرمود با اینکه قادر بود
 که بیک طرفه العین آنرا بفریند با اینکه تعلیم بندگان باشد که در کارهای خود عجله نکنند و لهذا اینمیزان
 فرمود التأني من الرحمن والعجلة من الشيطان و از این قیل است خلق انسان محالاً بعد حال و اختراع ائمه
 و ازهار و ستار نباتات شیا بعد شئی تحقیق و قیل بعضی از عرفاء گفته اند که حضرت باره جل و علا
 بلفظا کن که امر تکوین است سماوات و ارضین را ایجاد فرمود پس بحرف کاف که مخرج از نقطه و متحرک است
 آسمانها را خلق فرمود که عالم تحریر و حرکت است و بحرف نون که مرکب از نقطه و ساکن است زمینها را خلق
 فرمود که عالم ماده و سکون است * توانائی که در یک طرفه العین * زکات نون پدید آورد کونین

در روز عاشوراء
 در روز نهم
 در روز نهم

(و نیز)



(روز عاشوراء)

(۲۸۶)

و نیز گویند که در لفظ کن نکتۀ است و آن اینست که در میان کاف و نون واوی بوده است چون اصل فعل مضارعش تکنون بوده و بقاعده عربیّه صرفیه که التاء ساکنین جائز نیست انوا وحذف شد و او بحسب اجد شش است و آن اشاره بشش روز است که خداوند آسمان و زمین را و آنچه مابین آنهاست در آن آفرید و بالجمله در سوره طلاق فرموده **اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ وَمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِيَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ** خدای بقیّ است که بیافرید هفت آسمان را و بیافرید از زمین مانند آسمانها یعنی از آن هفت طبقه خلق فرمود و فرود میآید فرمان او میان آسمانها و زمینها یعنی حکم او سبحانه و تعالی نافذ است در جمیع آسمانها و زمینها بحیوة و موت و صحت و مرض و فقر و غنی و سایر تصرفات و امور و بر وجه حکمت نابیندای بندگان که خدا بتعالی برافزاید و هر چه در تدبیر است آن توانا است و بر وایت دیگر **يَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَيْنَهُنَّ** مراد فرود آمدن ملائکه است از مابین آسمانها و زمینها با امر و نواهی الهی بر انبیاء هم صاحب کشف گوید که در قرآن هیچ آیتی نیست که دلالت کند بر اینکه زمین هفت طبقه است مگر این آیه و طبری علیه الرحمه گفته است که نمیتواند بود که مراد از مماثلت مماثلت در کیفیت باشد زیرا که کیفیت آسمانها مخالف کیفیت زمین است و جمع بودن سماوات و مفرد بودن ارض با اینکه ارض مانند سموات است در عدد بجهت این است که سموات مختلف بالذات و متفاوتة الایثار و الحركات بخلاف طبقات زمین که متحد الذات و الصفات است و تقدیم سموات بر ارض بجهت شرافت و علو مکان و تقدیم خلقت است چه سماوات را در روز یکشنبه و در شبته آفرید و زمین را در روز سه شنبه و چهارشنبه و در تقدیم منج الصّادقین از معارف نقل نموده که طبقه اول آسمان که آسمان دنیا است مؤات محکم شده و آسمان دوم مرمر و بر وایت دیگر در آسمان سفید و آسمان سیم از آهن است و آسمان چهارم رومی و آسمان پنجم نقره است و آسمان ششم زرد است و آسمان هفتم از باقوت سرخ و در اخبار الدول از ابن عباس وایت کرده که آسمان اول از مرمر سبز است و آسمان دوم از نقره و آسمان سیم از طلا است و آسمان چهارم از لؤلؤ است و آسمان پنجم از باقوت و آسمان ششم از مرجان است و آسمان هفتم از نور است و در کتاب انوار نعمانیّه از حضرت رضا رواست که در روز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد جامع کوفه تشریف داشت مرّ از اهل شام برخاست و مسائل چند از انجذاب سوال نمود که از جمله آن مسائل یکی این بود که عرض کرد یا امیر المؤمنین اخبرنی عن اللّو ان السّموات و اسماءها خبره مرّ از رنگهای آسمانها و اسماء آنها حضرت فرمود اسم آسمان اول رفیع است و آن از آب و در است و اسم آسمان دوم قندوم است و آن برنیک مس است و اسم آسمان سیم مار و مر است و آن برنیک برنج است و اسم آسمان چهارم ارفلون است و آن برنیک نقره است و آسمان پنجم سمش هفون است و آن برنیک طلا است و آسمان ششم سمش عروس است و آن از باقوت سبز است و آسمان هفتم سمش عجا است و آن از در

در این کتاب

و بر وایت دیگر مرست

در این کتاب

(روز عاشوراء)

(۲۸۷)

در فضیلت این روز
 و در بیان فضیلت
 آن که در این روز
 شهید شد

سفید است و مریب است که از آسمان هفتم تا عرش هفت جاب است و میان هر جای صحراها و بیابانها است از نور
 که تابان آن را خدا میداند و نام فرشته که موکل است بر این جیب قیاطط است و از قناده روایت شده که خدا
 را در هر طبقه از طبقات آسمانها و زمین مر و خلقی است بر وفق ماست که در غیر آن نیست و نافع بن ازرق از ابن
 عباس پرسید که در طبقه آخرین زمین از مخلوقات الهی هستند بلی فرشتگان و جیباوند و در هیچ الصادقین و در
 که عباسی با سواد خود از حسین بن خالد روایت کرده که او از حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه علی ابائه الصلوات
 والسلام پرسید که مراد چیست در قول خدا تعالی که فرموده وَالسَّمَاءَ ذَاتِ الْجُبُكِ فرموده اے محبوب که ای
 الارض یعنی محکم و استوار زمین انگاه تشبیه اصابع فرموده و بهم من داخل ساخت و فرمود که خدا داخل آسمان
 و زمین باین طریق است گفتیم باین رسول الله چگونه چنین باشد و حال آنکه حقیقتا نه و تعالی فرموده رَفَعَ
السَّمَاءَ بِغَيْرِ عَمَدٍ فرمود حق تعالی فرموده است بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوُهُا پس عده است مامری نمیشود عرض کردم
 فدای تو کردم تبیین این کلام فرمایم بروی که مفهوم ما شود حضرت دست چپ خود را منبسط ساخت و بعد
 از آن دست راست را بطریق قبیه بر بالای آن نهاد و فرمود هَذِهِ الْأَرْضُ الدُّنْيَا وَالسَّمَاءُ الدُّنْيَا عَلَيْهِمَا قُبَّةٌ
 این زمین دنیا است و آسمان دنیا مانند قبیه بر بالای آن است و الْأَرْضُ الثَّانِيَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا وَالسَّمَاءُ
الثَّانِيَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ وَالْأَرْضُ الثَّالِثَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ وَالسَّمَاءُ الثَّالِثُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ وَالْأَرْضُ الرَّابِعَةُ
فَوْقَ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ وَالسَّمَاءُ الرَّابِعَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ وَالْأَرْضُ الْخَامِسَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ وَالسَّمَاءُ الْخَامِسُ
فَوْقَهَا قُبَّةٌ وَالْأَرْضُ السَّادِسَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ وَالسَّمَاءُ السَّادِسُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ وَالْأَرْضُ السَّابِعَةُ فَوْقَ
السَّمَاءِ السَّادِسَةِ وَالسَّمَاءُ السَّابِعُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ وَعَرْشُ الرَّحْمَنِ فَوْقَ السَّمَاءِ السَّابِعِ یعنی زمین دوم بر
 بالای آسمان دنیا است و آسمان دوم مانند قبیه بر بالای آن است و زمین سیم بر بالای آسمان دوم است
 و آسمان سیم مانند قبیه بر بالای آن است و زمین چهارم بر بالای آسمان سیم است و آسمان چهارم مانند قبیه بر بالای
 آن است و زمین پنجم بر بالای آسمان چهارم است و آسمان پنجم مانند قبیه بر بالای آن است و زمین ششم بر بالای آسمان
 پنجم است و آسمان ششم مانند قبیه بر بالای آن است و زمین هفتم بر بالای آسمان ششم است و آسمان هفتم مانند قبیه
 بر بالای آن است و عرش فوق آسمان هفتم است و این است قول حق تعالی که فرموده اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ
وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ عرض کردم پس در زیر قدم مایک زمین است فرمود نعم ما تخشنا الا الارض واحدة و ان
 السب لفقنا بلی در زیر قدم ما همین یک زمین است و شش طبقه دیگر بر بالای آن است و بنا بر این حدیث
 شریف مراد بقوله يَنْزِلُ الْأَمْرُ مِنْهُنَّ فرود آمد ملائکه باشد از مابین آسمانها و زمینها با و امر و نواهی الهی بر
 انبیاء و افعال سیم در این روز حق سبحانه و تعالی ظلمت را خلق فرمود و چنانچه شیخ طوسی در مصباح آورده

در بیان فضیلت
 آن که در این روز
 شهید شد



﴿روز عاشورا﴾

﴿(۲۸۸)﴾

عبدالله بن سنان روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام فرمود این الله عز وجل لما خلق النور خلقه يوم الجمعة في تفسيره في اول يوم من شهر رمضان وخلق الظلمة في يوم الاربعاء يوم عاشورا يعني يوم العاشر من شهر محرم في تفسيره وجعل لكل منهما شرعة ومنهاجا بدستی که خداوند جل ذکره زمانه که خلق فرمود نور و خلق کرد از او در تقدیر خود در روز جمعه اول ماه رمضان و خلق نمود ظلمت را در روز چهارشنبه عاشورا در تقدیر خویش یعنی روز دهم ماه محرم و قرار داد برای هر یک از این دو طریق و راه روشنی انشی قال الله تعالى الحمد لله الذي خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذين كفروا يربهم يعدلون حمد و ستایش مر خدا را است که بقدرت کامله خود بیافرید آسمانها را بدوین عمد و مدد و خلق نمود زمین را بدوین اصل و ماده و ایجاد فرمود نار یکمها و روشنائی را بدانکه فرق میان جعل و خلق است که در خلق معنی تقدیر است و در جعل تضمین کانه قال قد السموات والارض وضمن فيه الظلمات والنور ولهذا احداث نور و ظلمت بجعل تعبیر شده تا تنبیه باشد بر آنکه نور و ظلمت قائم بنفس خود نیستند و جمع بودن ظلمات بجهت کثرت اسباب است که هیچ جنسی از اجناس نیست مگر آنکه اجرام از اظلمی است و ظل ان ظلمت است بخلاف نور که از جنس و احداث است که نار باشد و تقدیر هم ظلمات بر نور بجهت تقدیر هم ان است در خلق چنانکه از قتاده روایت است که حقیقتا اول ظلمت را فرید و بعد از آن نور را و هم چنان که اول در رخ را فرید و بعد از آن بهشت را افرید و نخست آسمانها خلق فرمود و بعد از آن زمین را و این ایه در قول مجوس است که گفتند خدا خالق است نور را و شیطان افریننده ظلمت است پس بجهت رد قول ایشان فرموده که نور و ظلمت هر دو مخلوق من میباشد و در نزد اکثر مراد از نور و ظلمت روز و شب است و گفته اند که ان علم و جهل است و از قتاده روایت است که مراد چنانست و نار است و از بحر الحقایق نقل شده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد ظلمات نفوس را از صفات حیوانه و اخلاق شیطانه و ظاهر فرمود نور قلوب را از صفات ملکی و روحانی و بانه واقع چهارم در عرش نشاز روز جمعه عاشورا محرم الحرام و بقوله بعد از زوال افتاب از روز حضرت احدث و بنشد به منت روح دمید در جسد ادم علیه السلام چنانچه در روضه الصفاء و ناسخ التواریخ است و در جزء اول نزهة المجالس نیز خلقت ادم را در این روز نوشته است و ابن اثیر از عبدالله بن سلام نقل نموده است که حقیقتا در روز یکشنبه ابتداء نمود بافرینش عالم پس منهارا در روز یکشنبه و در شب افرید و کوهها را تا به راد در سه شنبه و چهارشنبه خلق فرمود و آسمانها را در پنجشنبه و جمعه ایجاد فرمود و در ساعت آخر روز جمعه از افرینش عالم فارغ شد پس در آن ساعت ادم علیه السلام را خلق فرمود و آن ساعت همان ساعتی است که قیام قیامت در آن ساعت خواهد شد و اما آنچه خلقت ادم علیه السلام بطور تلخیص و تلیف از کتب تفاسیر و تواریخ بدین شرح است که چون حق تعالی اراده فرمود

نور و ظلمت است

نور و ظلمت است

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۲۱۹)﴾

عاشوراء
روز عاشر
مهرماه

عاشوراء
روز عاشر
مهرماه

ادم علیه السلام را خلق نماید و می فرمود بسوز زمین که میخواهم از تو خلقی خلق کنم و بیا فریتم که بعضی از ایشان اطاعت
من کنند و برخی نافرمانی من خواهند نمود پس هر یک از ایشان که اطاعت کنند مرا داخل بهشت نمایم و هر که نافرمانی
من کند او را در آتش و رنج عذاب نمایم فَبَكَتِ الْأَرْضُ فَانْفَجَرَتْ مِنْهَا الْحَيَوْنَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ پس زمین
بگریه درآمد چشمهای آب را و ظاهر گشت نار و ز قیامت و بر و آب دیگر زمین بر خود بلرزید و از حق تعالی طلب
شفقت نمود و چون جبرئیل امین بنفرمان رب العالمین از سُدُرة الْمَشْهَى به بیسط غمره رسید و دست تصرف
در آرز کرد که طینت ادم را از زمین بردارد زمین گفت اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْكَ پناه میبرم بنده از تو که از من در گذری
چه آنکه میباشد که از من شخصی بویجواید که بشود نافرمانی اقدام کند و بدان سَبَبُ مُعَذِّبٍ مُّعَذَّبٌ مَعْقَابٌ گردد و من
طاقت عذاب الهی و سخط پادشاهی او ندارم حضرت روح الامین بر عجز و بیچارگی زمین ترحم نموده برگشت و صورت
واقع را بدرگاه الهی معروض داشت پس میکائیل و اسرافیل بدان امر مامور گشتند و ایشان نیز همانند جبرئیل بنیل
بمقصود باز آمدند پس عزرائیل مامور گشته و بر زمین آمد و او استغاثه و سوگند زمین را بنید برفت و گفت پروردگار
من مرا امر کرده است انرا بعلی مپاورد و مرخواه تو را خوش بپاورد و خواه بداید پس یک قبضه خاک مختلفه لالوان و لصفاه
از تمام روی زمین برگرفت و با سمان برد و چون بدرگاه پروردگار رسید حق تعالی با و روحی فرمود که چون زمین
پناه بر زمین از تو چگونه بوی پناه نداری عزرائیل گفت که من فرمانبردارم تو را بر خود لازم و واجبتر دهم از
ترحم خویش بر روح سبحانه و تعالی با و فرمود انت تصلح لقبض الارواح فسماء ملك الموت تو را شایسته است
که قبض کنده ارواح بوده باشی برو که تو را ملک الموت نامیدم و قبض ارواح ادم و ذرّیات او را در قبضه تو
گذارم عزرائیل از این سخن بگریه درآمد و عرض کرد الهی در میان بنی ادم اینها را و صفیاء خواهند بود و لا
محاله بدین سبب مرا دشمن دارند بار تعالی فرمود که من چندان مرض و علل بر بنی ادم نگمارم که از شدت آن
محن بعدا و تونیر یازند و از ایشان امر صادر نشود که سبب بخش تو گردد و بالجمله چون عزرائیل خاک
ادم را بپاورد بار تعالی او را امر فرمود که چهاراب بپاورد و اب شیرین و اب شور و اب تلخ و اب کندیده پس امر فرمود
که ان اهارا در ان خاک بریزد پس اب شیرین را در خلق ادم قرار داد و اب شور را در چشمهای او و اب کندیده را
در بینی او و اب تلخ را در گوش او و مقرر فرمود و از صحف در پیغ نفل شد که در صباح روز یکشنبه دوم که در
هشتم ابتدای خلقت دنیا بود حق سبحانه ملکی را امر فرمود که طینت ادم را بپاشد و اجزاء ان را با هم مخلوط نماید
و خیمه ای را بنا چهل سال بدان حال بنماید و پس از آن بار تعالی او را چوبند گردانید مانند لجن متغیر و بنا چهل سال
بدان وصف بماند بود پس انرا خشک گردانید مانند سفال کوزه گران و چهل سال نیز بدان صفت بود و چون
صد بیست سال از ابتداء تخمیر طینت او در گذشت باملا آنکه فرمود رَاقِي خَالِقٍ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ

﴿(مستون)﴾

أَمَّا الْآيَةُ وَإِنْ قَالَ
رَبِّكَ لِلْمَلَأِكَةِ
خَالِقِ الْآيَةَ نَهْ سَرَّة



﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۲۹۰)﴾

مَسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ بدستی که من خلق کننده ام آدمی را از گل خشت از لای گندیده پس چون درست کنم او را و بدم در او از روح خود یعنی روحی که افریده من است پس بپسند برای او سجده کننده گان بجز آن بزرگوار و بزرگوار که بود خالق فرمود و بعضی گفته اند که ضمیر راجع است بخدا و بنا بر این مرام از صورت صفات است یعنی او را مظهر صفات کمالیه خود گردانید و با مراد همان صورت ظاهر باشد و اضافه از برای تشریف باشد یعنی صورتی که پسندیده و برگزیده او بود و برخی گویند ضمیر راجع است بآدم یعنی صورتی که لایق و مناسب او بود و با آنکه در اول حال خدا او را بصورت خلق کرد که در آخر مرید او را مشاهده کردند نه مثل دیگران که بشد ریج بزرگ میشوند و در صورت و احوال ایشان تغییر بهم میرسد و مؤید بعضی از این وجهه بسند معتبر از حضرت باقر علیه منقولست که از آنحضرت از معنی این حدیث پرسیدند فرمودند یعنی صورتی محدثه افریده شده که خدا برگزیده بود و اختیار کرده بود از ابرسائر صورتهای مختلفه پس او را بخود نسبت داد چنانکه کعبه را بخود نسبت داده و چنانکه روح را بخود نسبت داد و فرمود بدم در او از روح خود و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه منقولست که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت بر یک شخص که یک بکر را دشنام میدادند پس شنید که یکی بد بکر میگویی قبحی الله وجهک خدا قبیح گرداند و تو را در روی هر که را که تو مینماید حضرت با و فرمود ای بنده خدا مگوی این سخن را ببرد و در حق خلق الله آدم علیه صورته حق تعالی آدم را بصورت افریده است و مثل این حدیث از حضرت امیر المؤمنین علیه نیز منقول است و بنا بر این دو حدیث ضمیر صورته راجع است بآن شخص که دشنام داده میشد و مع الجملة چون تمجید خلقت آدم علیه با تمام رسید و تعدیل و تناسب اعضا و با ختم انجامید و وقت آن شد که صبح زندگانه او از مهت عواطف ربانی و میدان گهر و لواصع حیات از مطلع ان وجود فائض البرکات لایح و ظالغ گردد و حق سبحانه و تعالی روح مقدس را امر فرمود که داخل جسد آنحضرت شود و چون قالب کالبد آدم علیه سلام در نظر روح لطیف نورانی کشف و ظلمات نمودار از دخول نزول در آن ابا و امتناع نمود تا آنکه خطاب رب الارباب در رسید که داخل گوهام آخر کوهها داخل شو با کراهت و بیرون رو با کراهت پس روح از طرف سر مبارک آنحضرت آغاز دخول نمود و هر جا به بدن که میرسد آن سفال بگوشت و پوست مبدل میشد و چون روح به بینی و دهن و زبان آنحضرت رسید انجناب عطسه زد و باهام ربان بکرو حمد حضرت ذوالجلال گشاده و گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و بر وایت دیگر فرمود الْحَمْدُ لِلَّهِ حَقًّا بَا وَخِطَابَ فَرَمُودَ بِرَحْمَتِ اللَّهِ و بر وایت بر حمت ربك و بر وایت دیگر با و روحی فرمود وَرَحِمَكَ اللَّهُ يَا آدَمُ هَذَا اخْلُقْتُكَ لِتُوحِدَ نِي وَتَعْبُدَ نِي وَتَقْرَأَ نِي وَتُؤْمِنَ بِي وَلَا تَكْفُرَ بِي وَلَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا خَلَقْتُ رَحِمَتَكَ كُنْ

در این حدیث ضمیر راجع است به خداوند تعالی

در این حدیث ضمیر راجع است به خداوند تعالی



﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۲۹۱)﴾

تو را ای آدم برای این افریدم تو را که مرا بگانه بدانی و بمن ایمان آوری و مرا احد نمائی و عبادت کنی و چیزی را
 شرب من قرار ندی پس در آنوقت بارشعالی فرمود سَبَقْتُ رَحْمَةً غَضِبَهِ وَدَرْدَاؤُا دَرِاسْتُ كِه بَا مَن سَبَقْتُ
 رَحْمَةً غَضِبَهِ چنانکه آدم علیه السلام به سابقه عبادت در اول حال مشمول غایت رحمت گشت و از حضرت صادق
 منقولست که چون حقشعالی آدم را افرید و روح در او دمید پیش از آنکه روح در تمام بدن او جاری شود
 چون روح بر آنوهای او رسید و بروایت دیگر چون روح بناف او رسید که زان و ساقهای او هنوز گل بود
 بر خیزد نتوانست بنفشاد در آنوقت حق سبحانه و تعالی فرمود وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا اری بسیار شتاب کننده
 است یعنی تعجیل دارد در انفلاب از حال بحال در تنفس منج از سلمان فارسی روایت کرده است که حقشعالی اول
 را آدم را خلق فرمود که محل خواست است تا نیگردد که اعضاء دیگر او چگونه مخلوق میشود چون وقت نماز عصر رسید
 گفت اَللّهُمَّ عَجِّلْ خَلْقِي قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ یا خدا یا تعجیل فرما با فریدن من پیش از آنکه افتاب فرو رود و عباد الله
 بن عباس گفته است که چون روح بناف آدم رسید خواست که باز نشیند نتوانست بنفشاد فذلک قوله تع
 وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا و در سوره مبارکه انبیاء فرمود اَلْخَلْقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ افریده شده است
 اری ز شتاب و این غایت مبالغاست در لزوم عجله یعنی فرط استعجال و قلت ثانی او را مورد بر وجهی است
 که گویند از شتاب مخلوق شده است و بران مطبوع گشته است کقولک خلق زید من الکرم و بالجمله چون روح
 در جوف آدم رسید از روی طعام کرد و بروایت دیگر چون روح در تمام بدن او دمید شد هائنا عت خوشه
 انگور پراگرفته نناول نمود و این اول حسی بود که از آدم ظاهر شد و در اخبار الدول گوید و کان اول شی
 اکلاه فی الجنة العنب اخر شی اکلاه قبل الخطة العنب اول چیزی را که آدم و حوا در بهشت نناول نمودند
 انگور بود و اخر چیزی که قبل از خوردن گندم نناول کردند نیز انگور بود و از عباد الله بن عباس نیز روایت شده است
 که رسول خدا ص فرمودند چون حقشعالی آدم را خلق کرد او را نزد خود باز داشت در آنحال آدم عطش کرد و خدا
 را احد نمود حقشعالی با و فرمود یا آدم محمد بنی قوی عزی و جلالی لولا عبدان اربدان ان اخلقهما فی اخر الزمان
 ما خلقتک ای آدم مرا احد نمود بجزت و جلال خودم قسم که اگر نبود بواسطه ان دو بند بر گزیده که در اخر الزمان
 میخواهم ایشان را خلق نمایم هر اینه تو را خاکی نمیکردم آدم علیه السلام عرض کرد پروردگار ابقدر و منزلت که ایشان را در
 نزد تو هست مرا خبر ده از اسم ایشان خطاب رسید ای دم نظر کن بوی عرش چون آدم نظر کرد دید دو سطر
 نور بر عرش نوشته است در سطر اول نوشته است لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّ الرَّحْمَةِ وَ عَلِيٌّ مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ
 یعنی نیست خدا جز الخدا که شربت و مثل ندارد و محمد ص پیغمبر رحمت است و علی علیه السلام کلید بهشت است
 و در سطر دوم نوشته است اَلِیْثُ عَلَیْ نَفْسِیْ اَنْ اَرْحَمَ مِنْ وَالِائِهَا وَ اَعْدَبُ مِنْ عَادِیْهَا قسم یاد کرده مریدان

سوره مجید
آیه ۱۲

مجلس بیستم
در بیان فضیلت حضرت علی



❦ (روز عاشورا) ❦

❦ (۲۹۲) ❦

مقدس خود که رحم نماید هر که را که با ایشان موالان دوستی نماید و عذاب کند هر که را که با ایشان مخالفت
 ورشمنی کند در کتاب حبیب السیر گوید که باتفاق اصحاب اخبار کینست آدم علیه السلام ابوالمجد و ابوالبشر است
 و لقب شریفش صفی الله و در بخارا الانوار از نوادر راوندی نقل نموده است که حضرت رسول خدا ص فرمودند
 اهل الجنة ليست لهم كنة الا آدم فانه يكنى بابي محمد توقيرا وتعظيما له از برای اهل بهشت کینتی نیست مگر
 برای آدم علیه السلام که او را بکنیت ابو محمد خطاب کنند بجهت توقیر و تعظیم او و بر او بیست و یکم مکتبی شدن انجناب
 بابی محمد بجهت اظهار شرافت پیغمبرها صلی الله علیه و آله است و در بخارا الانوار مسطور است که سید بن طاووس
 از صحف در پس نقل نموده است که چون حق تعالی آدم را آفرید با و فرمود ای آدم تو اول پیغمبران و مرسلین
 میباشی و فرزند تو محمد ص آخر پیغمبران و مرسل است و او اول کسبست که زمین گشوده بشود از او و مبعوث
 میشود در قیامت و اول کسی است که از اجامه می پوشانند و سوار میکنند و میآورند بسوی موقف قیامت
 و او اول شفاعت کننده است و اول کسبست که در بهشت را برای او بکشایند و اول کسبست که داخل بهشت
 میشود و تو را با و کینست زادم بر تو ابو محمد ای نفال آدم علیه السلام الحمد لله الذي جعل من ذرية من فضله هذه
 الفضائل و سبقني الى الجنة ولا احده پس آدم گفت که حمد و سپاس خداوند را که از ذریه من قرار داد که
 که فضیلت داده است او را باین فضایل و سبقت خواهد گرفت بر من بسو بهشت و من حسد نمبرم او را
 و بالجمله آدم علیه السلام اولین انسان و نخستین بشری است که افسر نبوت بر سر نهاد و در بهشت درآمد و شریعت
 آنحضرت مشتمل بود بر خدا پرستی نماز و روزه و قربان و اجتناب خمر و گوشت خنزیر و کتاب انجناب بقول
 محتوی بود بر چهل صحیفه و بعضی بیست و یک صحیفه گفته اند و مضمون صحف سراسر حکمت طبعی بر معرفت
 منافع و مضار آرد و به کیفیت تنجیر جن و شیطا طین الی اخرها بآیات الیوم السابع و العشرين من شهر رمضان
 انشاء الله الرحمن رکاب اخبار الدول گوید که و کان آدم علیه السلام اجمل البرية و کان امرأ و ائمانبت الی
 لولده بعده آدم علیه السلام بنک سهرت و بنک صورت ترین تمام خلق و به پیش بود و فرزند بعد او پشت و پیش
 در آورد و در جای دیگر انکاب گوید اول کسیکه پیش در آورد و کلاه بر سر نهاد و نعلین بپا کرد
 شبت بن آدم بود و انجناب با فضل و اشبه واجب فرزندان آدم علیه السلام بود و بدانکه علماء اخبار در علت
 نهمیه آدم علیه السلام اختلاف کرده اند بعضی گفته اند آدم بآدم یعنی گندم گون و ابوالبشر علیه السلام را برای آن
 آدم گویند که صاحب آدم بود یعنی گندم گون بود و با برای آنکه خاک وجودش از آدم زمین بود یعنی رو
 زمین و با آنکه صاحب آدم بوده است یعنی سزاوارا قامت و با آنکه صاحب آدم بوده است بالفح یعنی الفت
 و ساز گاری و بعضی گفته اند که آدم از آدم است یعنی پوست سرنخ و شیخ صدوق علیه السلام گفته گوید که

کینستی با پیغمبرها

ایضا در صحف در پس

* (روز عاشورا) *

(۲۹۳)

ادیم اسم زمین چهارم است چون آدم علیه السلام از آن مخلوق شده او را آدم گویند و از تعلبی نقل شده است که آن
 الراب بلسان العربیة آدم خاك بزبان عربی است و چون آدم از آن خلق شد او را آدم گویند و صاحب
 حبیب السیر از هذب الاسماء واللغات نقل نموده که نام هر پیغمبران عجی است الا نام چهار پیغمبر آدم
 و صالح و شعیب و محمد صلو الله علیهم و این مؤید قول کسانی است که گویند آدم عربی است و بعضی
 را عقیده آنست که آدم عجی است مانند اذروشاخ و انرا اشفاق نیست و علامه مجلسی علیه الرحمه
 از عبد الله بن سلام روایت کرده است که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که چرا آدم را آدم
 نامیدند فرمود برای آنکه از خاک روی زمین خلق شد پرسید که آدم از همه خاکها خلق شد یا از
 یک خاک فرمود که اگر از یک خاک خلق میشد مردم یکدیگر را نمیشناختند و همه بر یک صورت بودند
 پرسید که ایشان را در دنیا مثلی و مانند ای هست فرمود که خاک مثل ایشان است که در خاک سفید
 و سیاه و سرخ و سبز و رنگین و نیم رنگ و رنگ خاک و کبود هست و در آن شهرن و شوره زار و هموار
 و ناهموار و نرم و سخت هست پس باین سبب در میان مردم نرم و درشت و سفید و سیاه و زرد و سرخ و پر
 و نیم رنگ هست برنگهای خاک پرسید که آدم از خواء بهم رسیده است یا خواء از آدم فرمود بلکه خواء از خلق
 کردند از آدم و اگر آدم از او خلق میشد طلاق بدست زنان می بود و بدست مردان نبود پرسید که از
 کل آدم خلق شد یا از بعضی او فرمود از بعضی او و اگر از کل او خلق میشد در قصاص حکم مردان و زنان یک بود
 پرسید که از ظاهر آدم خلق شد یا از باطن او فرمود از باطن او و اگر از ظاهر او خلق میشد هر ایند زنان به حجاب
 میکشیدند چنانکه مردان میکردند پس باین سبب لازم شده است که زنان خود را مستور گردانند پرسید که از
 جانب راست آدم خلق شد یا از جانب چپ فرمود از جانب چپ و اگر از جانب راست خلق میشد هر ایند مردان
 در میراث با هم مساوی بودند و چون از جانب چپ او مخلوق شد زن یکسوم از میراث میبرد و مرد دو سهم و سهوا
 دوزن برابر یکدیگر است پرسید از کجا او خلق شد فرمود از طینتی که ز یاد آدم از دنده های پهلوی چپ او و
 مکشوف باد که در روز خلقت آدم اختلاف بین ارباب سیر و تواریخ و آنچه بنظر ابن حجر رسیده هفت قول
 است (۱) در ساعت شش از روز جمعه عاشورا محرم کاذرناه (۲) روز بیست و ششم ربيع الاول چنانکه در وقت
 الشهور و پر چند بیست (۳) در ساعت آخر روز جمعه نهم ماه رمضان چنانکه در جزء اول نزلة المجالس است (۴)
 در ساعت آخر روز جمعه بیست و هشتم از چنانکه در اخبار الدول از عالم التنزیل نقل نموده (۵) در حق
 القلوب مکتوب است که در صباح روز یکشنبه دوم که روز هشتم ابتدای خلقت دنیا بود حقیقاً عالمی
 را امر فرمود که طینت آدم را بخر کند و بعضی را به بعضی مخلوط گرداند پس خیمه های را و ناچهل سال بد آنحال

نسخه خطی از کتاب

نسخه خطی از کتاب

(بماند)



(روز عاشوراء)

(۲۹۴)

بماند الاخر ظاهر (۶) در کتاب مروج الذهب بیا آنکه الذهب اخبار الدول و تجار الانوار مرسوم است که در روز جمعه ششم پنهان آدم علیه و قات یافت در همان روز و ساعتی که خداوند او را خلق فرمود بود و بقول اکثر مورخان و قات آدم علیه در بازدهم محرم روی نموده پس بنا بر این خلقت انحضرت نیز در آن روز بوده و العلم عند الله و محتمل است که مراد از خلقت در بعضی از این اقوال تخیل طینت یا تصویر صورت انحضرت باشد (۷) در انوار نعمانیه و اخبار ائمه در ذکر سعادت و نحو است ایام ماهها از حضرت صادق علیه روایت کرده است که در روز اول ماه رجب که خدا تعالی آدم علیه را در این روز خلق فرمود و آن روز مبارک است برای طلب حوائج و زن خواستن و نزد حکام و سلاطین رفتن و طلب علم و سفر کردن و غیر اینها و غیر اینها و فرارش نمودن و خریدن حیوانات و اگر در این روز ربنده یا حیوانی بگریزد و با او گم شود بعد از هشت روز پیدا شود و هر که در این روز بیمار شود بزودی شفا یابد و فرزندی که در این روز متولد شود بخشد و فراخ روز گردد و بر وایت دیگر روز اول ماه رجب شایسته و شادی و سرور است و برای همه کارها خوب است خصوصاً زراعت کردن و درخت نشاندن و عمارت بنا کردن آتشی و پوشیده نماید که مسطورات این واقعه را از تاریخ خبا الدول و روضه الصفا و حبيب السیر و تجار الانوار و حقه القلوب و منجی الصادقین و انوار نعمانیه و انوار السیر و روضه الصفا و تاریخ و جزء اول روضه المجالس در این روز آدم علیه مسجود ملائکه شد علما اخبار و حافظان عجائب آثار چنین ثبت و ضبط نموده اند که چون صبح زندگان از مهت عواطف ربانی در جسد آدم علیه رسیدن گرفت و بجمال ظاهر و کمال معنوی از ایشان یافت بجهت زیارتی تعظیم و تکریم ملائکه عظام بجزو آن ذات کامل الصفات ماموش شدند و همه بقدم انقیاد پیش آمدند و پیشانی مسکت بر زمین نهادند و او را سجده کردند مگر ابلیس که از رؤاست کبار سر بر یافت و با نمود از اینکه بوده باشد از سجده کند گمان چنانکه حق سبحانه و تعالی در سوره حجر فرموده ^(۳۰) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ ابْنِ الْكَافِرِ السَّاجِدِينَ وَدَرَسُورَهُ صَ فَرَمُودَهُ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ پس سجده کردند فرشتگان همه ایشان تمام آدم را و هیچ يك از ایشان از سجده ابا ن نمودند مگر ابلیس که بزرگ داشت خود را و اطاعت نکرد و بود او در زمان گن شده از کافران و ناگرویدگان و با آنکه بجهت آن نافرمان کافر گشت و در زمره کافران محسوب آمد و در سوره اعراف فرموده ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا ابْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ پس گفتم فرشتگان را و بعد از خلق و تصویر آدم و نفخ روح در او سجده کنید آدم را سجده تعظیم و تحیت پس سجده کردند ملائکه آدم را مگر ابلیس که او از روضه و تکبر نمود

نیک و نیکو
تاریخ و تاریخ

نیک و نیکو
تاریخ و تاریخ

(روز عاشورا)

(۲۹۶)

فرمودند در وقتی که خداوند عالم اشباح را از بالا به عرش به پشت آدم منقل نمود آدم دید نور عظیمی از پشت او ساطع است عرض کرد پروردگار این نور چیست حق سبحانه و تعالی فرمود این نور اشباح هستند که بهترین بقعه های عرش نفل کرده ام ایشان را به پشت تو و لذت امرت الملائكة بالتجود لك از كنت و عالم الملك الاشباح و این سبب مر نمود ملائكة را که تو را سجده کنند زیرا که تو ظرف این اشباح بودی و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه منقولست که رسول خدا فرمود بدو سبب که حق تعالی فضیلت داده است پیغمبران مرسل را ملائكة و فضیلت داده است مرا بر جمیع پیغمبران مرسل و فضیلت داده است بعد از من علی و امامان از ذریه او را پس فرمود ان الله تبارک و تعالی خلق آدم فاودعنا صلبه امر الملائكة بالتجود له تعظيما و اکراما لما أبدى سببه حضرت حق تعالی خلق کرد آدم را پس ما را با امانت سپرد در پشت او و امر کرد ملائكة را بسجده او برای تعظیم و اکرام ما و سجده ایشان برای خدا عبادت و بندگی بود و برای آدم اکرام و اطاعت بود برای اینکه ما در صلب او بودیم و گفت لا تكون افضل من الملائكة وقد سجدوا لآدم کلهم اجمعون پس چگونه ما از ملائكة بهتر نباشیم و حال آنکه همه ملائكة سجده کردند و آدم را و از حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه منقولست که چون حق تعالی آدم را خلق فرمود نام همه چیز را با و اموخت و انوار محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را در پشت او قرار داد پس انوار ایشان روئید و میداد در جمیع افاق اسماءها و حجب بهشت و کرسی و عرش پس امر کرد خدا ملائكة را بسجود آدم برای تعظیم او و برای اینکه فضیلت داده است و را با اینکه گویا پند است او را ظرف این اشباح که انوارشان جمیع افاق را گرفته است فَمَجَّدُوا اِلَّا ابليسَ اِنَّهُ تَوَاضَعَ لَجَلَالِ عَظَمَةِ اللَّهِ وَاَنْ تَوَاضَعَ لَانْوَارِ اَهْلِ الْبَيْتِ وَاَنْ تَوَاضَعَ لَهَا الْمَلَائِكَةُ كُلُّهَا پس ملائكة همگی سجده کردند مگر ابلیس که با نمود از اینکه تواضع کند از برای جلال عظمت خدا و اینکه تواضع کند برای انوار ما اهل بیت و حال آنکه تواضع کردند برای انوار ما جمیع ملائكة پس شیطان تکبر و ترفع نمود و کان بابا به ذلك و تکبره من الکافرین و گردید بسبب ابوت و تکبرش از کافرین پس غلط و خطای ابلیس معلوم و مکشوف گردید زمانیکه حق سبحانه و تعالی با و فرمود مَا مَنَعَكَ اَلَا تَسْجُدَ اِذَا اَمَرْتُكَ چه چیز باز داشت تو را که سجده نکردی آدم را از ما اینکه امر کردم تو را بسجده او گفت اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ مِنْ بَهْرَمِ اَزْوَاجِهِمْ اِنَّكَ اَفْرَدْتَ مَرًّا اَزْوَاجَ اَتَشِىءُ وَ خَلَقَ نَمُودِى وَاَزْوَاجَ كُلِّ وَحَاصِلٍ مَعْنَى اِنَّكَ مِنْ اَزْوَاجِ بَهْرَمِ اِنَّكَ مَرًّا اَزْوَاجَ اَتَشِىءُ که آن جوهر لطیف علوی نورانی است و آدم را از اخر عناصر خلق کردی که آن جسم کثیف سفلی ظلمات است پس روحانی لطیف چرا فرمود جسمانی کثیف برد و او را بسجده کند ابلیس نظر بظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود و صورتش را و پرانه دید اما ندانست که انوار الهی و گنج اسرار پادشاهی در این خزانه مدفون است و خطای شیطان در این بود که فضیلت را با اعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر با اعتبار فاعل که بنما

نور اشباح
موجود است
در پشت او

نور اشباح
موجود است
در پشت او



(رُوزِ عَاشُورَاءِ) *

(۲۹۷)

خَلْقُ بَدَنِ عِبَادَتِ اَزَانِ وَبِهَسَبِ حَقِيقَتِ كِه نَفْثُ فِیْهِ مِنْ رُوحِ اَشَادِه اِسْتِ بَانَ مَلْحُوظُ رَاشَتِ زَانِشِ
 كِه خَبَرِ تِ وَافَضَلِیَّتِ اَدَمِ رَاسْتِ نِه اَوْرَاوَنِزِ قِیَاسِ اَوْرَاوَنِزِ قِیَاسِ اَتَشِ بَرِ خَالِكَ مُسْتَعْتِمِ نَبُودِ زِ پَرَاكِه اَتَشِ خَايِنِ
 اِسْتِ وَهَرِ چِه بَدِ رَهْنِدِ نِیْسْتِ كُورَانْدِ رِخَالِ اَمِنْ اِسْتِ هَرِ چِه بَاوَرَهْنْدِ نِگَاهِ مِیْدَارِدِ وَامِنْ اَزِ خَايِنِ بَهْرِ اَسْتِ
 وَدِ بَگَرَاكِه اَتَشِ مُتَكَبِّرِ اِسْتِ وَخَالِكَ مُتَوَاضِعِ وَتَوَاضِعِ اَزِ تَكَبَّرِ نِیْكَوْتَرِ اِسْتِ وَدِ بَگَرَاكِه خَالِكَ نَفْثِ بِنِ اِسْتِ وَ
 لَهْذَا اَدَمِ نَفْثِ مَعْرِفَتِ پَذِیْرَفْتِ كَمَا قَالِ عَزَّ وَجَلَّ كُتِبَ فِیْ قُلُوبِهِمُ الْاِيْمَانُ وَاتَشِ نَفْثِ سُوْرَاسْتِ چنانكِه نَفْثِ مَعْرِفَتِ
 اِبْلِیْسِ بَوُخْتِ كَمَا قَالِ عَزَّ مِنْ قَائِلِ فَنَفَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ وَدِرْجَمْعِ اِلَیْهَا اَوْرَدِه كِه ثَعْلَبِی كِه اَمَامِ اصْحَابِ حَدِیْثِ اِسْتِ
 اَزِ ابْنِ عَبَّاسِ رَوَايَتِ كُورِه اِسْتِ كِه اَوَّلِ مِنْ قَاسِ اِبْلِیْسِ فَاخْطَا الْقِیَاسُ مِنْ قَاسِ الدِّیْنِ بَشِیْ مِنْ رَأْیِ قَرْنِه اَللّٰهُ مَعَ اِبْلِیْسِ
 اَوَّلِ كِیْسِ كِه قِیَاسِ كُورِ وَخَطَا كُورِ اِبْلِیْسِ بُوْدِ پَسِ هَرِ كِه قِیَاسِ كُنْدِ دُرُودِیْنِ حَقِّعَالِ اَوْرَاوَرِیْنِ اِبْلِیْسِ كُورَانْدِ اَزِ ابْنِ
 سِهْرِیْنِ نَفْثِ كِه اَوَّلِ مِنْ قَاسِ اِبْلِیْسِ مَا عُبِدَ اِلَّا اَلشَّمْسُ وَالفَرَّ اِلَّا بِالْمَقَاسِ اَوَّلِ كِیْسِ كِه قِیَاسِ كُورِ اِبْلِیْسِ بُوْرَافْتَا
 وَمَآهِ پَرِ سِیْدِه نَشْدِ مَكْرِ قِیَاسِ دِ نِیْزِ دِ اَنكَابِ مَطُورِ اِسْتِ كِه وَجِهِ شِیْءِ بَرِ شِطَّانِ ظَنِّ اَوْبُوْدِ بَايَنَكِه اَتَشِ اَشْرَفِ
 اِسْتِ اَزِ خَالِكَ پَرِ جَاوِزِ نِیْسْتِ كِه فَاضِلِ سِجْدِ مَفْضُولِ كُنْدِ وَابْنِ مَعْنِیْ خَطَا اِسْتِ زِ پَرَاكِه سِجْدِ اَدَمِ تَابِعِ عِلْمِ اَلْهِیِ اِسْتِ
 بِمُصَالِحِ عِبَادِ وَبَعْضِ دِ بَگَرِ كُفْرِه اَنْدِ كِه خَالِكَ رَهْمَتِ اِسْتِ اَزِ اَتَشِ زِ پَرَاكِه اَكْثَرِ مُنَافِعِ خَلْقِ دِرَاوِشْتِ وَمُسْتَقَرِّ اِیْشَانِ
 اِسْتِ وَمَعَانِشِ خَلْقِ دِرَاوِشْتِ وَانواعِ وَاَقْصَا اِرْزَاقِ اِیْشَانِ دِرَاوِشْتِ وَخَبَرِ تِ بَا عِثْبَا وَخَبَرِ غَالِبِ
 وَعِلْمِ مَجْلِسِ عَلَیْهِ رَحْمَةُ الرَّحْمَةِ دِرْ كِتَابِ حُیُوةِ الْقُلُوبِ فَرْمُودِه اِسْتِ كِه اِبْلِیْسِ پَرِ تِلْیِیْسِ دِ ابْنِ قِیَاسِ اَنْوَاعِ خَطَا اِیْ
 كُورِ اَوَّلِ اَنكِه مِنْ اَشْرَافِ اَصْلِ قَرَارِ دَادِ وَابْنِ مَعْلُومِ نِیْسْتِ دِقْمَرَا نَكِه اَصْلِ جِدِ رَا مِیْخَا اَشْرَفِ
 قَرَارِ دَادِه وَحَالِ اَنكِه مَذَارِ فُضَا یَلِ وَكَمَالَاتِ بَرُوحِ اِسْتِ وَرُوحِ مَقْدَسِ اَدَمِ بَا نَوَارِ مَعْرِفَتِ وَعِلْمِ وَحُبِّتِ وَ
 سَاپَرِ كَمَالَاتِ اَزَا سِهْرِ بُوْدِ زِ پَرَاكِه نَوْرِ چِیْزِ رَا مِیْگُویَنْدِ كِه مِنْ اَشْأَظْهُرِ اَشْأَاءِ بَاشْدِ لَهْذَا جَنَابِ مَقْدَسِ بَحَاثَةِ رَا
 كِه مَبْدُ وِجُودِ ظُهورِ جَمِیعِ اَشْأَاءِ اِسْتِ نَوْرِ اَلْاَنْوَارِ مِیْگُویَنْدِ وَعِلْمِ چُونِ بَاعْثِ ظُهورِ اَشْأَاءِ بَرِ نَفْسِ مِیْگُورِدِ اَزِ اَنْوَارِ
 گُویَنْدِ وَهَمچِیْنِ سَاپَرِ كَمَالَاتِ چُونِ سَبَبِ مِیْخَا ظُهورِ اَنْ شَخْصِ مِیْگُورِدِ كِه بَا نَهَا مُتَّصِفِ اِسْتِ وَمَبْدُ اَثَرِ هَا چِیْزِ
 مِیْگُورِدِ اَلْاَنْوَارِ اَنْوَارِ مِیْگُویَنْدِ وَنَوْرِ اَتَشِ نَوْرِ اِسْتِ اَزْهَرِ بَیْثَانِ تَرِ وَنَاقِصِ تَرِ وَاشْفَاعِ اِنِ مَوْقُوفِ بَرِ مَرْتَبَةِ مَحْسُورِ
 وَبِنَا بُوْدِنِ اَحْسَاسِ كُنْدِه رَا اَنْ جَزَا اِیْ كِه بَا نَهَا مُتَّصِفِ بَا یَدِ شُورِ نَاوَرِ بِنِجَشْدِ وَبِرُورِیْ مُسْتَفِیْ خَا مَوْشِ كُورِ دِرَاوِشْتِ
 اَنْ بَغِیرِ اَزِ خَاكِ مَرْتَبَةِ نَمِیْ مَانْدِ پَسِ دِرَاوِشْتِ اَحَادِیْثِ شَرِیْفِه اَشَارِشْتِ بَرَا بِنِ جِهَةِ اَمْتِیَازِ نَوْرِ اَدَمِ بَرِ نَوْرِ نَارِ سِیْمِ اَنكِه
 اَتَشِ رَا اَشْرَفِ اَزِ خَالِكَ زَانِشْتِ وَابْنِ نِیْزِ عِیْنِ خَطَا بُوْدِ زِ پَرَاكِه جَمِیعِ كَمَالَاتِ وَخَبَرِ اِثَرِ جَنَابِ مَبْدُ قِیَاسِ فَاثُصِ
 مِیْگُورِدِ وَهَرِ چِندِ شَكْسْتِ كِیْ عَجْزِ رِمُوءِ اَدَمِ كِه بَشْتَرِ بَاشْدِ بَشْتَرِ قَابِلِ اَفَاضَةِ خَبَرِ خَوَاهْدِ بُوْدِ وَچُونِ اَتَشِ
 بَا نَدِ نَوْرِیْ كِه بَاوَعَطَا شَدِه اِسْتِ سِرْ كِشِیْ بِلَنْدِ پَرِوَازِیْ وَسُوخْتِ وَكَدَاخْتِ اَغَا زِ كُورِ اَوْرَاوَرِیْ بَرِ

حكايت شيخان
 در بیان
 حقايق
 و اخبار

حكايت شيخان
 در بیان
 حقايق
 و اخبار



(روز عاشوراء)

(۲۹۱)

خاکستر مذلت نشاندند و در پوسر کشتی که بان غر که بر مژده ازل و ابد گردانیدند و خاک چون در مقام بکشتی
و خاکسار برآمد و پائمال هر نیک و بد گردید حق تعالی او را محل رحمتها و صور و معنوی گردانید هر گل و
لاله و گاه را از او رویانید و هر دانه و طعام و گاهی که در آن لذت و منفعتی بود از او بوجود آورد و او را
منشأ خلقت انسان که اشرف بیگان است گردانید و او را بعقل نواز و روح اسمانی و قلب رحمانی مزین گردانید
و قابلیت ترقیات نامناهی در او ممکن ساخت تا آنکه او را از افلاک رفیع و اجرام نبره اشرف گردانید و
خاک زمین را برش برین بالا برد و محرم اسرار الهی و جلوس محفل بی مع الله گردانید و سلطان ممالک و جود را
با و مفوض داشت کلید خزان علوم و مهوات و ارضین را در کف او نهاد پس ایش بسر کشتی خاک بر سر شد و خاک
بفروتنی ملائکه را مسجود و رهبر شد و در این مقام سخن بسیار است و مجال تنک لهذا بهمین مقدار اقتضا و نمو
و رجوع بنقل احادیث میبایم بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که اول بقعه که خدا
بر روی آن عبادت کردند دشت کوفه بود که نجف اشرف باشد چون خدای امر کرد ملائکه را که ادم را سجده کنند و
انجا سجده کردند و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه منقول است که اول کفری که بخدا آوردند وقتی بود که خدا
ادم را خلق فرمود شیطان کافر شد که امر خدا را رد نمود و اول حدیثی که در زمین بردند حدیثی که قایل بود بر هابیل
و اول حرمی که بکار بردند حرم ادم بود که با و نور نعمت های بهشت از شجره منهته تناول کرد پس حرم او را از بهشت
بیرون کرد **واقع ششم** در این روز حق سبحانه و تعالی امر البشر خوا را خلق فرمود چنانکه در کتاب بدایع
الکلام گوید که ایما ادم و حواء هر دو در یک روز بودند و در جن اول زوجه الیها خلق خوا را در این روز نوشته
و بعضی گفته اند که بکر و بعد از خلقت ادم حقیقاً خوا را آفرید و در اخبارات خلقت ادم را در روز اول ماه
و خلقت خوا را در دوم ماه مرقوم داشته و العلم عند الله قال الله تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم الذ خلقکم من
نفس واحدة و خلق منها زوجها ابگره بن آدم بر سپید از عذاب و عقاب پروردگار خود و بر هیزد از معصیت
خدا و مخالفت او انچنان خدا بیگانه بقدرت کامله خود آفرید شما را از یک تن که ادم علیه است و آفرید از او جنس
او را که حواء است و ثابت واحد باعتبار لفظ نفس است که مؤنث سماعی است و همچنین ارجاع ضمیر با و بدانکه
در بعضی اخبار وارد شده است که حقیقاً خوا را از باقی ماندن طینت ادم آفرید و اکثر مفسرین و مورخین بر آنند
که چون حقیقاً ادم را آفرید و او را در بهشت جای داد با اینکه در بهشت حوزان و غلمان نیک سرشت بودند
ادم بواسطه آنکه جنسیت با آنها نداشت چندان با ایشان الفت نمیگرفت و از حقیقاً انبسی از جنس خوا طلبید
حق سبحانه و تعالی خوابی گران بر او گماشت و جبرئیل را امر فرمود تا از پهلو چپ او استخوانی کشید و خوا را از آن
استخوان آفرید و ظاهر و خلق منها زوجها را است بر این و مقوم است قول حضرت رسالت که فرمود

در این روز که
خداوند تعالی
ادم را آفرید

در این روز که
خداوند تعالی
خوا را آفرید

(روز عاشورا) *

(۲۹۹) *

خَلِيفَةُ الْمَرْئِيَّةِ مِنْ ضَلِيعِ اَنْ اَقْبَهَا كَسْرًا وَانْ تَرَكَهَا وَفِيهَا عَوَجٌ اسْتَمَعْتُ بِهَا بَعْنِي زَيْنَ اسْتَحْوَانِ كَيْ خَلَقَ شَدِيدًا
اگر خواهی راست کنی او را می شکند و اگر ناکجی او باز می و با او مذا را کنی از او منفع پیشو و نیز مؤید آن است قول
حضرت امیر المؤمنین علیه که در قصه خشتی مشکل و حکم در باره او فرمود که دندانهای مردان ناقص است دندانهای زنان
تمام و تفصیل آن بطریق که در کتاب سبلة المعاد و ذریعة العباد مسطور است آنست که شیخ صدوق علیه الرحمة
در باب مبرات از کتاب هدایه من لا یحضره الفقیه فرموده است روایت شده است که روزی شرح قاضی در مجلس
قضاوت خود نشسته بود که ناگاه زنی وارد شد و گفت ای قاضی حکم کن میان من و خصم من شرح گفت خصم تو کیست
گفت توئی شرح گفت ظلمی که بر تو شده است چیست گفت آنکه ما للرجال و ما للنساء یعنی الت مرد را دارم و
فرج زنان شرح گفت که علی علیه در مثل تو حکم بحل بول میکند یعنی اگر از الت مرد بول کنی مردی و اگر از فرج بول
کنی زنی آن زن گفت فَاِنَّ ابُولَ لَهَا جَمِيعًا از هر دو بول میکنم و یکدفعه می آید قاضی گفت وَاللَّهِ مَا سَمِعْتُ
اَعْجَبَ مِنْ هَذَا قَسَمَ بِنَجْدَا که عجبتر از این واقع نشده ام آن زن گفت عجبتر از این دارم گفت کدام است آن زن
گفت جَامِعَةُ زَوْجِي فَوَلَدْتُ مِنْهُ وَجَامِعَةُ جَارَتِي فَوَلَدْتُ مِنْهُ شَوْهَرٌ مِنْ بَا مَن زَرْدِ بَكِي كَرْدِه مَن از او ابتن شد
و فرزند او دردم و من با کنیز خود جَامِعَةُ کردم پس او از من ابتن شد و فرزندش آورد و چون شرح قاضی این
قضیه را شنید دست بردست خود زد و از رو تجب بخدمت حلال مشکلات علی بن ابیطالب رسید و عرض کرد
لَقَدْ وَدِدْتُ عَلَى شَيْءٍ مَا سَمِعْتُ بِاَعْجَبَ مِنْهُ چنانچه بر من وارد شده است که عجبتر از آن نشده ام پس قضیه آن زن را
برای آنحضرت بیان کرد حضرت از آن زن سوال کرد گفت چنین است که شرح میگوید حضرت فرمود شوهر تو کیست
عرض کرد فلان شخص او را حاضر ساختند با و فرمود آنعرف هذه ابای این زن را می شناسی گفت بلی و چه من است
پس از حکایت آن زن جو باشد تصدیق نمود حضرت فرمود لَئِنْ اَجْرٌ مِنَ الْاَسَدِ حَثْتُ تَقْدَمُ عَلَيْهَا بِهَذَا الْحَالِ
تَوَلَّ اجْرُوتَ از شیر بیشتر است که با چنین حال با این زن زرد بکی میکنی پس قنبر را فرمود که این زن را با زن دیگر بخانه
داخل نما ناداندهای او را بشمر شوهرش عرض کرد با امیر المؤمنین لا اَمِنْ عَلَيْهَا رَجُلًا وَلَا اَمِنْ عَلَيْهَا امْرَأَةٌ مِنْ
اِیْمَنِ نَبِیِّمِ که زنی با او باشد که مبار با او دست دراز می کند و هم اِیْمَنِ نَبِیِّمِ که مردی با او باشد که شاید با او در آید
حضرت امر فرمودند که شخصی از صلحاء کوته که او را دینار انصتی میگفتند و خصیه او کشیده بود حاضر نمودند که حضرت
او را معتمد میدانست و مطمئن بود پس با و فرمود که این زن را بخانه برده و برهنه اش کن و او را امر کن که لنگی به بندد
انگاه استخوانهای پهلوی او را شماره کن و بناد شماره کرده استخوان در طرف راست او و هشت استخوان در پهلوی
چپش بود حضرت امر فرمود او را اجامه مردان بپوشانند و کلاه بر سر و نعلین در پایش کنند و او را ملحق نمودند
شوهرش عرض کرد دختر عم مرا که از من فرزند دارد ملحق بمرا کنی کردی حضرت فرمود ای حکمت فیها بحکم الله تعالی

مشکل از شرح قاضی

بجایگاه حضرت امیر المؤمنین



﴿دُرُغَا شُورَاء﴾

﴿(۳۰۱)﴾

فیکون قد نبح بعضه لا جازان باکل الثمر لانه يكون قد اكل كل بعضه كذلك الحمام وقال النبي صلى الله عليه واله
استوصوا عمتكم النخلة خيرا وچنانکه حق تعالی حواری را از زیارت طینت آدم علیه خلق فرمود همچنین درخت خرما
را نیز از زیارتی گل وافرید و هم چنین کبوتر را نیز از بقیه گل آدم خلق فرمود پس هرگاه اینها همه از جسد آدم
گرفته شده بود بعد از تمام شدن خلقت و جایز نمیشد حواری را نکاح کند چه آنکه بعضی خود را نکاح کرده بود
و جایز نمیشد بر او که از درخت خرما تناول نماید و نه از گوشت کبوتر و از اینجا است که رسول خدا ص در باب
درخت خرما فرمود وصیت نماید در باره عمه خود درخت خرما خیر را بچنین درخت از طینت پدرش آدم
خلق شده است پس بمنزله عمه شما است و از این جهت است که در درخت خرما چند صفت از صفات انسان
میباشد و بعضی از محققین گفته اند اینکه وارد شده است که مرد یک ضلع کمتر از زن دارد و او است باینکه
جهت جسمانیته و قوه حیوانیه در مرد کمتر است از زن و جهت ملکوتیه مرد زیادتر است و از این جهت است که مرد را
بر زن فضیلت داده اند و زن را در جمله از اقوام ناقص کرده اند چون عقل و هیأت و دهر و عبادت و وارد شده است
که از ایشان مشورت کنید و مخالفت ایشان نمائید و بعضی گفته اند که النساء خلقه بین الیهام و الاکثان و ان
خلقنی هکند بر رخ میان انسان و هائم یعنی جهت انسانیت ایشان کامل نیست بجهت اینکه گل که ماده جسم و
قد روح است در زنان زیادتر است در کتاب سبله المغار مکتور است که شیخ صدوق در کتاب مخاسن جو
بند معتبر از حضرت صادق علیه روایت کرده که مرد از اصحاب امیر المؤمنین علیه از زنان خود شکایت کرد
حضرت بر منبر برآمد و بعد از خطبه فرمود لا تطعوا النساء و علی حال و لا تاتوهن علی مال و لا تذرهن بدین
امر العیال فانهم ان ترکن و ما اردن اوردن المہالک و عصین امر الممالک فانما وجدناهن لا ورع لهن
عند حاجتهن و لا صبر لهن عند شهوة لهن البدخ لهن لارن و ان کبرن و العجب لهن لاجن و ان لا یکر
الکثیر از منعن القلیل بنین الخیر و یحفظن الشرفهن فیتن بالبهتان و یتمادن بالطعنات و یصدین
للشیطان فذا روحن علی کل حال و احسن الیهن الممال لعلهن یحسنن الفحال و بالجمله اخبار بسیار در مذمت
این جماعت وارد است و قصص و مکر و حیل ایشان مشهور و معروفست و در یکدای ایشان همین کافی است که خدا
تعالی در یکدای ایشان فرموده ان کبد کن عظیم و در یکدای شیطان فرموده است ان کبد الشیطان کان ضعیفا
بالجمله علامه مجلسی علیه الرحمه بسند معتبر از ابن المقدم روایت کرده است که او از امام محمد باقر علیه سوال
کرد که حق تعالی حواری را از چه چیز خلق فرموده حضرت فرمودند که مردم چه میگویند عرض کرد میگویند خدا او را
از نده های آدم خلق نمود فرمود دروغ میگویند خدا تعالی عاجز نبود که او را از غیر ضلع او خلق کند عرض کرد
فدایت شوم از چه چیز خلق کرد او را فرمودند خبر را در میان پدر و مادرش که رسول خدا ص فرمود حق تعالی قبضه از

فیکون قد نبح بعضه لا جازان باکل الثمر لانه يكون قد اكل كل بعضه

فیکون قد نبح بعضه لا جازان باکل الثمر لانه يكون قد اكل كل بعضه

﴿(خاله را)﴾



(دور عاشوراء) ❦

❦ (۳۰۲) ❦

خالک را گرفت بدست خود ادم را از آن خلق فرمود پس آن خالک را با ادم حواء را از آن افرید و احادیثی که در سابق ذکر شد با بعضی از احادیث دیگر که ذکر نکردیم دلالت میکند بر اینکه حواء از دند پهلوی ادم خلق شده است و مشهور بین علماء مفسرین و مورخین نیز چنین است و استدلال کرده اند باینکه کریمه که در پیش گذشت که حق سبحانه و تعالی فرموده است **خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ** گفته اند که اگر حواء از ادم خلق نشده باشد از دو نفس خواهند بود و گویند و خلق منها از وجهان دلالت دارد که حواء از ادم خلق شده است و علامه مجلسی قدس سره در تحقیق و بیان این مطلب فرموده است که اکثر علماء امامیه و جمعی از علماء ائمه را اعتقاد آن است که حواء از جزء ادم خلق نشده است و خبری دارد کرده اند که ضعیف است و از اول این کریمه که حقیقتاً فرموده است **خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ** بچند وجه میتوان جواب گفت اول آنکه ممکن است که مراد این باشد که شما را از یک پدر خلق کرده است و این منافات ندارد با اینکه مادر در خلقت باشد و دوم آنکه ممکن است که مراد این باشد یعنی ابتداء از یک نفس کرد و در خلقت شما یعنی اول را افرید و اما اخرا به که فرموده است **وخلق منها از وجهان** میتوان گفت که مراد این باشد که از جنس و نوع آن نفس حیث از خلق نمود چنانچه در جای دیگر فرموده است که **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا** یعنی و از آیات او است که افرید برای شما از نفسهای شما جنسهای یعنی از نوع و جنس شما جنسهای شما را خلق نمود و هم ممکن است که من تعلیلی باشد یعنی برای آن نفس حیث از خلق نمود و این اقوالی واضح است و از قول علامه دورتر است و احادیثی که در این باب وارد شده است که حواء از ضلع ادم خلق شده است یا محجول برقیقه است و یا مراد این است که از طینت ضلعی از ضلع ادم خلق شده است پس بر وایت عامه حواء را از برای این خوانا میدانند که از استخوان دند حی خلق شده است و بعضی را عقیده است که چون حواء مادر هر حی بوده و از حواء نام نهادند و از عبد الله بن سلام نقل است که از رسول خدا پرسیدم که ادم از همه خاکها خلق شده با از یک خالک فرمود که اگر از یک خالک خلق میشد یکدیگر را نمیشناختند الخ و تمام این خبر در ص ۹۲ در ضمن واقعه چهارم گذشت **فَلْيَطَّلِعْ عَلَى** **وَاقِعِ هَفْتَمِ** بموجب مسطورات کتاب بدایع الکلام و نزله المجالس در این روز عقد مزاجت واقع شد بین ادم و حواء علیهما السلام مورخین آگاه و مفسرین فضیلت پناه چنین ثبت و ضبط نموده اند که حق سبحانه و تعالی حواء را نیز بصورت ادم افرید و او در حسن و جمال مانند ادم بود اما پوست بدنش رقیق تر بود و رنگش با صفات و صورتش نیکوتر و دند آنها پیش ظریفتر و چشمهایش گشاده تر و بینش باریکتر و بلندتر و انگشتهایش لطیف تر و کفهای او نرمتر بود از ادم و آورده اند که حواء هفتصد کیلو داشت هر یک مرصع بود بیاقوت و مروارید و چون خداوند او را افرید در نزد ادم او را نشاند چون ادم بیدار شد و بمطالعۀ طلعت های او فایز و بهره مند گردید پرسید که توجه کنی از برای چه آمده حواء گفت من خلق هستم

اعتراف علیا
تو خلق حواء

از یک و از یک
و از یک و از یک

(روز عاشورا) *

(۳۰۴)

بر محمد و آل او آدم فرمود که است محمد ملائکه گفتند اخرا الانبياء من ولدك و لولا محمد صلى الله عليه
 و آله ما خلقت محمد اخرين پيغمبران از اولاد تو است و اگر وجود او مقصود نبود تو افریده نمیشدی بالجمله
 پس از ادای مهر با مر خدا به تعالی عقد مناکحت بینهما منعقد گردید فكان الولی رب العالمین و الخطیب
 جبرئیل الامین و الشهود ملائکه المقرین و الزوج ابو النبیین و الزوجة حواء یعنی ولی این ترویج حضرت
 رب العالمین بود و خطیب جبرئیل امین و شهود ملائکه مقرین و زوج حضرت آدم و پدر انبیاء و مرسلین
 و زوجة حواء نیک قرین و بر و است روضه الصفا خطبة نکاح ایشان را خداوند منان خودش خواند و آن خطبه
 بروایت اصح این است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ ثَنَاءٌ وَالْكَبرياءُ رِذَاءٌ وَالْعظمة ازاره و الخلق کلهم عبید
 و امانه و محمد صلى الله عليه و آله جیدی و رسولی ان قد زوجت الاشياء لبسند لوانها علی و خدا بنی شهید
 ملائکتی و سکان سمواتی و حملة عرشه ای قد زوجت امة حواء ببديع فطرته و ضیع قد رنی آدم بصداق
 تسبیح و تهللی و نزلتی تفدی و هی شهادة ان لا اله الا الله و حده لا شریک له با آدم و با حواء
 اینکما جنبتی کلا من ثمرته و لا تقر با شجرة و السلام علیکما و رحمتی و برکتی فنشرت الملائكة علیهما
 نثار الجنة پس چون خطبه با تمام رسید ملائکه از در و مر و از پدر سر آدم و حواء را بچند انگاه حق تعالی
 بآدم فرمود که حوا را بتوزیج نمودم و او را بخود بر پس آدم بجو افرمود که بیابوی من حقتعالی فرمود تو برین
 بوی و برو پس آدم برخاست و بوی آورد و اگر نه این بود هر اینه زنان میبایست بوی مردان بر وند و ایشان
 برای خود خواستگاری کنند و در تفصیل لوامع از در و منور نقل نموده که خدا ملکی را فرستاد بگوارد عقیقه
 نا امر جماع و کیفیت انرا با و تعلیم نمود پس چون آدم از جماع فارغ شد حواء گفت یا آدم هَذَا اطیب دمانه
 ای آدم این فعل نیک است زیرا دکن انرا و در انوار نعمانیه مسطور است که سه نفر از زنان را خداوند تعالی خود
 عقد نموده حوا را برای آدم و زینب بنت جحش را برای رسول خود محمد و چنانکه فرموده فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ
 مِنْهَا وَطَرًا زَوْجَنَا لَهَا بِنْتُ هُنْكَامَ که گذارد زینب را بخت حاجت را که با و داشت از نکاح و او را طلاق
 و عده او بپس آمد ترویج نمودیم تو را با و و با او را بتو دادیم بواسطه عقد و قصه او در تفاسیر تفصیل مذکور
 است سیم حضرت زهراء سلام الله علیها را برای امیرالمؤمنین و خطبه نکاح ایشان بروایت ابن شهر آشوب
 در مناقب چنین بود که حقتعالی فرمود الحمد لله و الذی و العظمة کبریا و الخلق کلهم عبید و امانه و زوجت فاطمه
 امة من علی صفوة اشهد و املائیکنی انشی و مکشوف باد که مسطور است این واقعه را از کتاب مناقب
 ابن شهر آشوب و بحار الانوار و انوار نعمانیه و لوامع للنزول و منج الصادقین و مفتاح الجنة بطور تلیف
 و تلخیص نقل نمودیم و واقعه هشتم در این روز حقتعالی آدم علیه و آله را و زینب بنت جحش را که در این روز

و حواء و جبرئیل امین

و امیرالمؤمنین و فاطمه



(روز عاشورا) ❦

❦ (۲۰۵) ❦

در بخارا انوار از تفسیر عباسی روایت کند که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند که ادم علیه السلام در حواء چند گناه در بهشت مانند نا ایشان را بسبب خطیئه از بهشت بیرون کردند فرمود بعد از زوال شمس و زجعه خبیثانه و تنگای روح دمید و ادم و از پاپین ترین دنده های او زوجه او حواء را فرید پس ملائکه را فرمود که او را سجده کنند و وَأَسْكَنَهُ الْجَنَّةَ فِي يَوْمِهِ ذَلِكَ و در همان روز او را ساکن بهشت گردانید فَوَاللَّهِ مَا اسْتَقَرَّ فِيهَا إِلَّا سَاعَةً مِنْ يَوْمِهِ ذَلِكَ پس بخدا قسم قرار نگرفت ادم در بهشت مگر شش ساعت را از روزی که معصیت خدا کردند و خدا او را بعد از فرو رفتن آفتاب از بهشت بیرون کرد و در ناسخ التواریخ سطور است که در روز جمعه عاشورا محرم که از عاشورا نامند بعد از زوال آفتاب بمبدلول فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ادم صورت کمال یافت و اینجه جمال گشت و در همان روز ساکن حضرت و سائر جنت گشت قال الله تعالى في آية ۳۳ سورة البقرة وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ حق سبحانه و تعالی در سوره بقره فرموده و گفتیم ای ادم ساکن شو تو و جفت تو حواء در بهشت و بخورید از میوه های آن خوردنی واسع و فراوان با فراغت و خوشی هر جا که خواهید از بهشت و هر چه از آن کنید از آن نزدیک نشوید این درخت را که درخت گندم است که اگر نزدیک شوید بآن میبایست از ستمکاران بر نفس خود بگذشت از کسان که خط خود را از ثواب ناقص گردانید در کتاب منهج الصادقین سطور است که چون بدلیل واضح و برهان قاطع ثابت شده است که انبیاء معصومند از اول عمر تا آخر پس این فیهی فیهی است که عبارت از ترک مندوب و ترک اولی است نه فیهی حتی که از آن مفری نیست چه آنکه مخالف از آن منافی عصمت است بخلاف اول و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرمود لَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ یعنی لَا تَقْرَبُوا بالاکل نزدیک نشوید باین درخت یعنی نزدیک نشوید او را برای خوردن از آن و این دلالت دارد بر اینکه فیهی متعلق است باکل از شجره نه نزدیک شدن بآن و اجماع مفسرین نیز بر این است که مراد همین است و شبهه نیست که تعلیق فیهی بقرب که از مقدّمات اکل است بجهت مبالغه و ناکید است در فیهی اکل و تنبیه است بر اینکه قرب بیتی مورد و باعث میل قلب است باخذ آن و عدم قرب بآن موجب عدم اکلست چه آنکه اجتناب از قرب بیتی موجب اجتناب از آن شیئی است منقول است که چون حق تعالی ادم را در بهشت بر سر کرامت نشاند و نواج عزت بر سر او نهاد و لباس مغریت در بر او کرد و غلمان و ولدان را در پیش او بخدمت تعیین فرمود و روضا و حوران را در پائین ملازم او مقرب نمود بلبس لعین را عری حسد در حرکت آمد و با خود در فکر این بود که ادم را بچه نوع از این منصب مغرول سازد و چون حق تعالی او را از شجره فیهی فرمود ابلیس فرصت یافت و با خود گفت که وقت آنست که باغواء و اضلال ادم بر دامن و دل از غدغۀ او فارغ سازم پس بیامد و خود را با ادم

سکای از حواء و جفت

سکای از حواء و جفت



﴿روز عاشورا﴾

﴿۳۰۶﴾

و حواء نمود و آغاز کرد بر ایشان او را شناختند و با و گفتند که چرا میگری گفت برای موت شما و زوال این نعمت و کرامت از شما گفتند علاج آن چه باشد گفت خوردن از این درخت که موجب خلود و ناپید شماست گفتند حق سبحانه و تعالی ما را از آن می کرده چگونه بخوردن آن اقدام نماییم ابلیس گفت که این نه از آن درخت است که خدا شما را از خوردن آن می کرده است و سوگند یاد کرد که من در این امر از برای شما ناصح و خیر خواهم و محض دولت خواهی شما را و دلالت می کنم که قال الله تعالی حکایتی عنه قال یا آدم هل أدلك على شجرة الخلد و ملک لا یبلى و قال بضا و ما نهیکما ربكما عن هذه الشجرة إلا ان تكونا ملکین أو تكونا من الخالدین و قاسمهما ایتى لکم المین الناصحین چون ایشان گمان نداشتند کسی بنام خدا تعالی قسم بدروغ یاد کند بنا بر این سخن او فریب خورده با کل شجره مشغول شدند فازلهما الشیطان عنها فآخرا جهما میا کانا فیہ پس بلغز ایند شیطان آدم و حوا را از جهت آن درخت و با آنکه ضمیر غها راجع است بجنّت یعنی از لال و از هاب ایشان نمود از بهشت پس بیرون کرد ایشان را از آنجی بودند در آن از مراتب عظمه درجه رفیع و اصناف نعمت و انواع کرامت و در این مقام مباحث چندی است **مبحث اول** در اینکه آیا جایز است دخول بنده در بهشت قبل از کسب طاعت و ترک معصیت یا نه بعضی گفته اند جایز است که خدا تعالی بنده را بفضل خود از در و ناپید به بهشت بر دهنه بر وجه ثواب و جزا زیرا که این نعمت است از جانب و سبحانه تعالی همچنانکه خلقت عباد و تعرض ثواب نعمتی است از جانب او و بعضی دیگر بر آنند که جایز نیست زیرا که در این صورت سال او از دو قسم بیرون نیست یا بنده در بهشت متعبد خواهد بود یا غیر متعبد اگر متعبد باشد پس ناچار باشد او را از ترغیب و ترهیب و وعد و وعید و این هنگام از برای مجازات و مکافات اعمال او را مرعی باید و این منافق ناپید است و اگر غیر متعبد باشد پس لازم آید که معطل و مهمل باشد و این منافق دارد با کریمه ایحِبُّ الْإِنْسَانَ أَنْ يُرِكَ سُدِّي وَ كَرِيْمُهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ وَ كَرِيْمُهُ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و قول اول اصحّ قولین است زیرا که ممکن است خدا تعالی بنده را در بهشت ملجأ سازد بفعل حسن و ترک قبیح و آن مستلزم افعال و محبت نباشد و مؤید این است که اطفال مؤمنین و مجانبین مؤمنین از در و تفضل به بهشت خواهند رفت نه بر وجه ثواب و جزا **مبحث دوم** در اینکه آیا بهشت آدم علیه همان بهشت خلد بوده که مؤمنان در آخرت بجای عمل داخل آن میشوند یا غیر آن بوده و در آن دو قول است اول آنکه همان بهشت خلد آخرت بوده است که دار الجزاء و دار الثواب است و این مختار جمیع است و جمعی از امامیه است و استدلّال کرده اند بر اینکه الف و لام الجنّة الف و لام عهد است و غیر آن معیه و معلوم است که نیست و هم گویند که بنابر بهشت خلد است پس واجب است که حمل شود بر آن و تیر گفته اند که مفاد و مدلول این قلنا

فصل در بیان شجره کمال

در بیان کرامت و ثواب

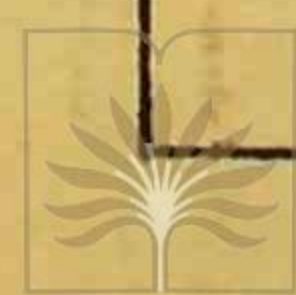
(روز عاشورا)

(۷۰۳)

اَهْبُطُوا مِنْهَا جَعَبًا وَكَرِهًا وَقُلْنَا اَهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مُسْلِفًا لَنْتَ كَرَاهِيَةً لَكُمْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ مَقَرٌّ وَمَكَانٌ يُغْنِي عَنْكُمْ وَرَبُّكُمْ غَالِيٌّ
 بِمَعْنَى تَحْرِيكِ وَفِرْدَا مَلِكُ اَزْمَوْضِعْ غَالِيٌّ اسْتَبْدَانِي وَبَعْضِي رَا عَقِيدَةُ اَنْتَ كَهْ غَيْرِ جَنَّتْ اَخْرَجْتُ بُوْدَه اسْتَبْدَانِي وَرَدْمَوْضِعْ
 اِنْ خِلَافِ كَرْدَه نَدَا بُو هَا شَمِ جَبَانِي وَتَبَعْتَنِي اِنْ رَا عَقِيدَةَ اَنْتَ كَهْ اَوَزِ بَاغِي هَا اَسْمَانِ هَفْتَمِ بُوْدَه اسْتَبْدَانِي وَرَدْمَوْضِعْ
 اَز اِيْشَانِ اسْتَبْدَانِي اَبُو مُسْلِمِ اَصْفَرِي هَا اَبُو اَلْقَاسِمِ بَلْخِي بَاغِي بُوْدَه اسْتَبْدَانِي اَز بَاغِي هَا دُنْيَا اِيْنِ قَوْلِ دُرْكَافِي وَعَلِي
 الشَّرَاحِ تَفْصِيْلِي رَحْمَتِ صَادِقِ عَلَيْهِ تَرْوِيْثِ كَهْ فَرَمُو اَنْجَنَّتْ اَز جَنَانِ دُنْيَا بُوْدَه كَهْ اَقْتَابِ مَاهِ بَرَانِ طُلُوْ
 مِيْكَرْدِ وَبَرِيْ بَرَا شَدِ كَهْ بُو شَانِي بُوْدَه اسْتَبْدَانِي اَز بُو شَانِي هَا دُنْيَا دُرْزَمِيْنِ فِلَسْطِيْنِ وَبَا مِيْهَانِ فَارَسِ وَكُرْمَانِ كَهْ
 حَقِّ سَجَانِه وَتَعَالِيْ اَز اَبْرَا اِمْتِيْهَانِ اَدَمِ خَلْقِ فَرَمُوْدِ وَبَعْضِي كُوْنِدِ اَنْجَنَّتْ رَا دُرْ مَغْرِبِ زَمِيْنِ نَزْدِيْكَ جَابِلْفَا
 اَفْرِيْدَانِ ثَا قِيَامَتِ بَا قِي اسْتَبْدَانِي وَارَوَاحِ مُؤْمِنِيْنِ شِيَانِه دُرْ اَنْجَا مِيْشَانْدِ وَقَاتِلِيْنِ جَنَّتْ دُنْيَا بِيْچِنْدِ وَجِه
 اسْتَدْلَالِ نَمُوْدَه اَنْدِ اَوَّلِ اَنْكِه كُوْنِدِ بِمَوْجِبِ اَنْكِه اَكْلُهَا اَز اَنْكِه مَكُوْلَاتِ وَشَرُّ بَاثِ جَنَّتْ خَلْدَالِيْ اَلْاَبْدَانِ
 پَسِ چُوْنِ بَرَا اِيْ اَدَمِ عَلَيْهِ نَا اَبِدِ بُوْدِ جَنَّتْ خَلْدِ بُوْدَه اسْتَبْدَانِي دُرْمِ اَنْكِه بِفَادِ كَرِيْمِيْ عَطَاءِ غَيْرِ مَحْذُوْرِ عَطَا بَا
 اِنْ غَيْرِ مَقْطُوعِ اسْتَبْدَانِي چُوْنِ اَز اَدَمِ مَقْطُوعِ كَرْدِ اَز جَنَانِ دُنْيَا بُوْدَه اسْتَبْدَانِي اَنْكِه بِمَدْلُوْلِ كَرِيْمِيْ لَا اِيْمَنِيْمُ فِيْهَا
 نَصَبٌ وَفَاهُمُ مِنْهَا تَحْرِيْجِيْنِ وَبِمَوْجِبِ اَنْكِه اَمَّا الَّذِيْنَ سَعِدُوْا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِيْنَ فِيْهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْاَرْضُ
 اَكْرَجَنَّتْ خَلْدِ بُوْدِ اَدَمِ اَز اَنْ بِيْرُوْنِ نَهْرِيْثِ چَهَارْمِ اَنْكِه اَكْرَدَارِ الْخَلْدِ بُوْدِ اَلْبَشَرِ حَضَرْتِ اَدَمِ جَاهِلِ اَز اَنْ بُوْدِ
 فَرِيْبِ اَبْلِيْسِ بِه تَحْلِيْدِ نِيْمُخُوْرِ كَمَا قَالِ هَلْ اَدْلَكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ الْاَيَةُ يَنْجُمِ اَنْكِه اَكْرَجَنَّتْ خَلْدِ مِيْوِ اَبْلِيْسِ دُرْ اَنْ
 رَا خَلِ نِيْشِدِ شَتْمِ اَنْكِه جَنَّتْ اَخْرَجْتُ اَز اَلْجَزَاءِ غَا مِلِيْنِ اسْتَبْدَانِي دَارِ التَّكْلِيْفِ وَالا دَارِ الْجَزَاءِ دَارِ التَّكْلِيْفِ
 خَوَاهِدِ بُوْدِ پَسِ بَرَا اِيْ جَزَاءِ دَارِ بِيْگَرِيْ بَا شَدِ وَحَلِ تَكْلِيْفِ بُوْدِ نِ جَنَّتْ خَلْدِ مَقْفُوعِ عَلَيْهِ تَمَامِ اَمْتِ اسْتَبْدَانِي وَشَرَحِ
 اِيْنِ دَلِيْلِ بَا جَوَابِشِ دُرْ مَحْثِ اَوَّلِ كُنْشِ وَنِيْزِ كَفْتِه اَنْدِ كَهْ لَفْظِ اَهْبُطُوا مُسْلِفًا اِيْنِ نِيْشِ كَهْ اَز اَسْمَانِ بَا شَدِ
 چِه اَنْكِه هَبُوْطِ بِمَعْنَى اَنْقَالِ اَز زَمِيْنِ بَرَزَمِيْنِ دِيْگَرِيْ نِيْزِ اَمْدِ اسْتَبْدَانِي چَا نَخْرِه اِيْ اَهْبُطُوا مُصِيْرًا بِمَعْنَى حَرَكْتِ وَانْتِقَالِ
 اِلَى الْمَصْرَاثِ وَعَلَامَةِ مَجْلِسِيْ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ بَعْدِ اَز ذِكْرِ اقْوَالِ مُخْتَلَفِه دُرْ بَابِ هِشْتِ اَدَمِ عَلَيْهِ فَرَمُوْدَه دُرْ اِيْنِ
 قِسْمِ اَز اَمُوْرِ تَوْقِفِ كَرْدَنِ اَوَّلِ اسْتَبْدَانِي وَدُرْ تَفْصِيْلِ اَوَامِعِ كُوْبِدِ تَوْقِفِ دُرْ اَنْ وَاجِبِ بِيْجَهْتِه اِيْهَامِ دُرْ اِيْه وَعَدَمِ
 قَطْعِ اَز اَخْبَارِ پَسِ بَرَا اِيْ مَا هِيْنِ قَدْ بَرِ اسْتَبْدَانِي كَهْ اَدَمِ دُرْ هِشْتِيْ بُوْدِ وِيْپَرُوْنِ شَدِ وَخُدَا وَرَسُوْلِ وَقَاتِلِيْنِ مَقَامِ اَوْ
 بَا نِ اَعْلَمِنْدِ مَحْثِ سِيْمِيْ دُرْ تَبِيْنِ شَجَرِه مِنْ هِيْهْتِه وَذِكْرِ اقْوَالِ مُخْتَلَفِه دُرْ اَنْ بَدَا نَكِه مَشْهُوْرِ وَانْجِه اَكْثَرِ مُفَسِّرِيْنِ
 بَرَا نَشِدِ شَجَرِه مِنْ هِيْهْتِه دُرْ خْتِ كُنْدِ بُوْدَه وَبَعْضِي اَنْكُوْرِ وَبَعْضِي اَنْجِه وَجِيْ كَا فُوْرِ وَزَمَرِه عَنَابِ كَفْتِه اَنْدِ
 بَسِنْدِ مَعْتَبَرِ اَز اَبُو الصَّلْتِ هُوْ يِ مَقْوُلَسْتِ كَهْ اَوَزِ حَضَرِ اَمَامِ رِضَا عَلَيْهِ پَرِسِيْدِ كَهْ بَا بِنِ رَسُوْلِ اَللّٰهُ خَبَرْدِه مَرَا
 اَز اَنْ دُرْ خْتِ كَهْ اَدَمِ وَهَوَا اَز اَنْ خُوْرِدِنْدِ چِه دُرْ خْتِ بُوْدَه بِدُرِ سِيْمِيْ كَهْ مَرْدِمِ دُرْ اَنْ اَخْتِلَافِ كَرْدِه اَنْدِ بَعْضِي كُوْنِدِ

اشکال و غلطی های
 چشم آید

کلام و جملات
 در این باب



(روز عاشورا) *

(۳۰۱) *

که اندرخت گندم بوده و برخی گویند انکور بود حضرت فرمود کل ذلک حق همه الها حق است قال فنامعه هذه
 الوجوه على اختلافها عرض کرد پس این وجوه مختلفه چیست فرمود ان شجرة الجنة تحمل انواعا فكانت شجرة الخطة
 وفيها عنب وليست كغير الدنيا بد رستی که درختان بهشت انواع ميوه ها را بر میدارند و انها مانند درختان
 دنیا نیستند پس آن درخت گندم بود و در آن انکور هم بود و در تفسیر لوامع گویند که در عنب الاخبار مرده
 است که آن درخت از همه اشجار جنت فواکه داشت لهذا اصحابه روایات مختلفه ذکر نموده اند و این حدیث
 مشتمل تطبیق و توفیق است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که شجرة منهیة درخت علم قضا و قدر بود
 و بعضی گفته اند که درختی بود که ملائکه از آن میخوردند که هرگز نمیرند و برخی بر آنند که درخت علم خیر و شر
 بود و آن در وسط فردوس اعلا بود هر که از آن اکل نمود می پست و بد را بدانی و در حدیث اهل البیت
 وارد است که الشجرة علم محمد و آل محمد علیهم السلام بود و از حضرت امام علی النقی علیه السلام منقول است که شجرة
 منهیة درخت حسد بود که حق تعالی عهد کرد بسوادم و حوا که بد بد حسد نظر نکنند بسو کسانیکه الها را بر
 ایشان و بر جمیع خلائق فضیلت داده است یعنی انوار محمد و آل محمد علیهم السلام و از حضرت رضا علیه السلام منقول
 است که چون حق تعالی ادم را گمراه داشت و ملائکه او را سجده کردند و او را داخل بهشت گردانید در خاطر او
 گذرانید که ایا خدا تعالی بشری را خلق کرده است که بهتر از من باشد چون خدا دانست آنچه در خاطر او خور
 کرد او را انداکرد که سر بلند کن و نظر نما باین عرش چون ادم سر بلند کرد دید در میان عرش نوشته است لا اله
 الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب امیر المؤمنین و زوجته فاطمة سيدة نساء العالمین و الحسن و الحسين
 سیدی شباب اهل الجنة پس ادم عرض کرد پروردگارا اینها کیستند حق تعالی فرمود اینها ذریه تواند ایشان
 بهترند از تو و از جمیع افریده های من و لولا هم ما خلقناک و ما خلقنا الجنة و النار و لا السماء و لا الارض
 اگر ایشان نبودند تو را خلق نمی کردم و نه بهشت و نه درخت و نه آسمان و نه زمین را فیا بک ان نظرت اليهم
 بعین الحسد فاخرجک عن جوارحی پس زنها که بدیده حسد بسوی آنها نظر کنی که تو را از جوار خود بیرون
 خواهم نمود پس نظر کرد بسو ایشان بدیده حسد و باین خدا تعالی او را بخود و اگداشت و پاره و توفیق خود را
 از او برداشت پس شیطان مسلط شد بر او تا خورد از آن درخت که او را از آن هلی کرده بودند و تسلط علی حواء
 نظرها الی فاطمة بعین الحسد و مسلط شد شیطان بر حواء تا آنکه خورد از آن درخت که هلی شده بود بجهته
 نظر کردن او بسوی فاطمه بدیده حسد پس خدا ایشان را از بهشت بیرون کرد و از جوار خود بر زمین فرستاد
 و باید دانست که چون عصمت انبیاء از گناه ثابت شده است پس حسد و امثال آن که در احادیث وارد شد
 است مأول است بعبطه زیرا که حسد بر دین بر نمی آید که زوال آنرا از محسوس خواهد حرام است و از روی ان نعمت

انجيلنا و علمنا
من شجرة منهيّة

ن از آن آسمان
و از آن زمین
و از آن جوارح



(روز عاشوراء)

(۳۰۹)

بدون آنکه زوالش را از محو خواهد غبطه است و بد نیست و لکن چون در پیش بآدم و حواء اظهار شد
بود که این مرتبه مخصوص ایشان است و از روی این مرتبه نسبت بجلالت ایشان مکروه و ترک مستحب در
جنب بزرگی ایشان عظیم بود لهذا امعاب شدند و زمره گفته اند که شجره منزهه درخت علم محمد و آل
محمد بود که حقیقتا ایشان را با نعم مخصوص گردانیده بود در میان سایر مخلوقات خود پس فی نمود ایشان
را از آنکه نزد یک آن درخت شوند که مخصوص محمد و آل محمد است و کسی با امر خدا نمیخورد از آن درخت
مگر ایشان و از آن درخت بود آنچه تناول کردند رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
بعد از آنکه طعام خود را بمسکین و یتیم و اسیر دادند و روزه بروزه بردند و حقیقتا سوره هل آت در حق
ایشان فرساده و مانده بهشت از برای ایشان نازل نمود چون از انعام تناول نمودند دیگر احساس
تشنگی و کمرنگی و تعب مشقت نمیگردند و آن درخت بود که ممتاز بود از درخت های بهشتی زیرا که سایر
درخت های بهشت بکوع از میوه و آكل بهشتی داشت و آن درخت و هر چه از جنس آن بود گندم انگور
و انجیر و عنب و جمیع میوه ها و طعام ها در آن بود و لهذا در آن اختلاف کرده اند بعضی گفته اند گندم بود
و بعضی گفته اند انگور بود و بعضی گفته اند عنب بود و حقیقتا فرمود که نزد یک آن درخت نروید که
خواهید طلب کنید درجه محمد و آل محمد علیهم السلام را و خدا ایشان را مخصوص گردانیده است باین درجه
از سایر خلق و آن درختی است که هر که باذن خدا از آن تناول نماید اطعام کرده میشود علم اولین و آخرین
را باینکه از کسی تعلیم گیرد و پیامور و هر که به رخصت خدا بخورد از مراد خود نا امید میشود و نافرمانی
پروردگار کرده است و بعضی از مفسرین گفته اند که اولی آنست که شجره منزهه تعبیر نشود چنانکه در راه تعبیر
نشده است بجهت عدم وقوف بر آنچه مقصود است از آن **واقعه طهر** بموجب مسطورات جزء اول زهده
الجالس در این روز حقیقتا آدم را برگزید و او را صفتی خود گردانید **قال الله تعالى ان الله اصطفى ادم و**
نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین بدو سپیکه خدا بعالی برگزید آدم را بتعلیم اسماء اشياء مسجود
ملائکه و ابوت انبیاء و اصفیاء و اولیاء و نوح را بطول عمر و تحمل ازبت از امت و ترتیب سفینه و نجات او
و نسخ شرع متقدم بشریعت او و آل ابرهیم را که اسامی و اسحق و اولاد ایشانند بنو و اقامت و بنای کعبه
ال عمران را که مؤهرون میباشند بر سالت و تکلیف بر عالمیان و حاصل آنکه ایشان را بدین خصوصیات برگزید
و فضیلت دادیم بر اهل عالم زمان ایشان مؤلف گوید باین ایه استدلال کرده اند بفضل انبیاء بر ملائکه
باینکه خداوند برگزید ایشان را بر سالت و خصایص و خائنت و فضایل جسمانیست و لهذا اقوه ایشان بر طاعت
بدنیه و مالیة از صلوة و صوم و جهاد و احسان فوق قوه غیر ایشان بود بدانکه مخلوقات عالم بر دو قسمند

در این روز حضرت عیسی علیه السلام زنده شد

فصل فی بیان فضائل این روز



﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۳۱۰)﴾

مکلف و غیر مکلف و متفق علیه است که مکلف افضل است از غیر مکلف و نیز اتفاق کرده اند که مکلفین بر چهار قسمند اول ملائکه و فرشتگان دوم ستم جن چهارم شیاطین و نیز متفق اند بر اینکه انسان افضل است از جن و شیاطین و اختلافی که هست در این است که آیا بشر افضل است یا ملائکه بعضی گفته اند که بشر افضل است از ملائکه و تمسک جسته اند باینکه حق تعالی بملائکه فرمود اَسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا و او هم گویند که برگزیدن و اصطفا و دلالت دارد بر مرتبت کرامت و علو درجه پس چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ایزد را و اولاد او را از انبیاء بر همه عالمیان موجب است که ایشان افضل بوده باشند از ملائکه زیرا که از جمله عالمیان ملائکه اند و از این جواب گفته اند که این در صورتی است که عالمین حمل شود بر ظاهر معنی که شامل باشد هر کس را که اطلاق لفظ عالم صحیح باشد بر این نگاه ملک هم در آن مند رج خواهد بود و اما اگر عالمین را حمل کردیم بر عالمیان زمان خود و عالمیان جنین خود مستلزم این نیست که از ملائکه افضل باشند چنانکه حقیقتا در صفت بنی اسرائیل فرموده وَإِنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ و این مستلزم این نیست که افضل باشند از محمد و آل محمد علیهم السلام در منج الصادقین از حضرت صادق علیه روایت کرده که حق تعالی آدم و نوح را برگزید از جهت ولایت ما اهل بیت و در اخبار اهل بیت و تفاسیر ایشان آمده است که آل ابراهیم آل محمد است و آل عمران علی بن ابیطالب است و عمران در تورات نام ابیطالب است و آل کسیر که حضرت علی برگزید است و آل ابراهیم محمد است و از رسول خدا منقولست که فرمود خدا تعالی از فرزندان ابراهیم اسمعیل را برگزید و از اولاد اسمعیل کمانه را و از بنه کمانه قریش را و از قریش بنی هاشم را و از بنه هاشم مرا فاکنا خیر کره نسا و خیر کربا و اما مرویست که بعد از آل ابراهیم که محمد است برگزید آل عمران را که علی بن ابیطالب است و اولاد اجداد ایشان را بر همه عالمیان اختیار فرمود و همچنانکه در بنای امر آدم را برگزید برای خلافت که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً و ملائکه را بسجود و امر فرمود تا بیک از بد و مطیع از عاصی مناز گرد و همچنین در آخر کار علی بن ابیطالب علیه را برای خلافت اختیار فرمود تا اهل نفاق که بظاهر دعوی اسلام میکردند از مؤمنین مخلصین مناز گردند و علی بن ابراهیم از حضرت موسی بن جعفر علیه روایت کرده است که این چنین نازل شده است وَالْأَبْرَهیمَ وَالْإِسْمَاعِیلَ وَالْإِسْحَاقَ وَالْیَاقُوبَ وَآلَ یَاقُوبَ و از میان انداخته اند و در مجمع البیان آورده که قرائت اهل بیت علیهم و آل محمد علی العالمین است و محمد بن مسعود و عیاش از هاشم بن سالم روایت کرده اند که حضرت صادق علیه فرمود این چنین نازل شده است إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ اِبْرَهِیمَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ پس فرمود فوضعوا اسماء مکان اسم یعنی محراب قرآن آل عمران را بجای آل محمد گذاشته اند و از حضرت امام رضا علیه منقولست که خدا آدم را خلق فرموده بوده که حجّت او باشد در زمین و خلیفه او باشد در شهرهایش و او را برای بیست و شش خلق نموده بود و مصیبت

تفسیر این آیه
افضل عالمین

فی انقطاع لفظ
آل محمد از انبیاء



(روز عاشوراء) -

(۳۱۱)

در روز عاشوراء
 حضرت نوح علیه السلام
 بر آب نجات یافت

آدم در بهشت بود نه در زمین برای اینکه تقدیرهای امر خدا تمام شود پس چون او را بر زمین فرستاد و جنت
 و خلیفه خود گردانید چنانکه حق تعالی فرموده است **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ**
عَلَى الْعَالَمِينَ صاحب کتاب بدایع الکلام علیه رحمة الله الملك العلام فرموده است که اصطفا آید و آدم علیه
 در روز عاشوراء شاید بعثت گریستنش بود از برای عاشورای حضرت سید الشهداء علیه و قتی که جبرئیل
 مصیبت آن مظلوم را برای او بیان نمود چنانکه تفصیل آن در مجلس بیاید **وَاقْعِدْ ههنا**
 بر آب نجات یافت چون حضرت نوح علیه صبحوت شد بر سالک در روز عاشوراء بگو قومه خود رفته بر لب
 و بد عوٹ ایشان قیام نمود قال الله تعالى **لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ**
إِلَٰهِ غَيْرِهِ اِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ حق سبحانه و تعالی فرموده است بد رستیکه ما فرستادیم نوح
 بن ملک را بگو قومه او که اکثر از اولاد قابیل بودند و بت میپرستیدند پس نوح فرمود ای گروه پیرستیدند
 را که موجد جمیع نعم است یعنی او را بیگانگی پرستش کنید که نیست شما را معبود غیر از او پس فرمان و به برید
 و اطاعت او نمائید و در عبادت او شریک نیاورید بد رستیکه اگر ایمان نیاورید من بهترم بر شما عذاب
 بزرگ را که در روز طوفان و بار و ز قیامت است بدانکه اعتقاد تمام علماء فن تاریخ است که نوح علیه اول
 پیغمبر بود که بعد از ادریس حق تعالی او را بر سالک فرستاد بگو فرزندان قابیل و اتباع ایشان از اولاد
 و ادریس علیه بر شریعت آدم علیه بود و نوح اول پیغمبر است که نسخ شریعت ما قبل نمود و امت را از عذاب
 بهم داد و نخستین رسولی است که اهل ضلالت بد عالم و هلاک شدند و اول کسی است که بعد از حضرت خاتم
 الانبیاء در روز جزا سر از خاک بر دارد و انجنا ب بقول بعضی از ارباب خبر عبادت و ارشاد کافه انام و عباد
 مبعوث گشت و عموم طوفان که تمام اطراف جهان را گرفت مؤید این قولست و عقیده زمره آنست که رسالت حضرت
 نوح با اهل بابل و توابع آن اختصاص داشته و ظاهر کرمه و **لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ** مؤید آن است و در
 روضة الصفا گوید بقول مشهور نوح علیه اولوا العزم اول است چه آنکه اولوا العزم بنا بر این قول پیغمبر را
 گویند که شریعت او ناسخ شریعت سابق باشد و انحصار بعد از بعثت قلم نسخ بر احکام صحف آدم علیه کشید
 و بعضی انجنا بر اولوا العزم ثانی دانند چه آنکه بزعم این فرقه اولوا العزم پیغمبر باشد که واضع شریعت بود اعم از
 اینکه شریعت او ناسخ ملک سابق باشد یا نه و بالجمله این معنی مخفی نباشد که ارسال رسل و وضع شرایع از
 لوازم الطاف و مرام حضرت احدی است نسبت بعباد و از جهت اصلاح مفاسد دین و دنیا و رفع بلیات
 و مضرات دنیا و عقبی ایشان است که از عقوبت و ندامت روز جزا ایمن باشند و لهذا چون بعد از رفع ادریس
 در عالم فسق و فساد شیوع یافته بود و اکثر طوائف نام طریق ضلالت و طغیان و راه غوایت و عصیان

فائده ارسال
 رسل

(مسئله) -



﴿ رُوزِ عَاشُورَاءِ ﴾

﴿ (۳۱۲) ﴾

سلوك پیدا کنند و از معبود حقیقی گردن پیچید و رایت فقی و عناد برافراشتند و حق سبحانه و تعالی برای اصلاح
 حال عالمیان را تنظیم کار ایشان نوح علیه السلام را مرتبه رسالت عنایت فرمود و او را هدايت و ارشاد فرقه عباد
 مأمور داشت و عمر حضرت نوح علیه السلام در وقت بعثت بر اربعه و پنجاه سال و بقوله رویت و پنجاه سال و
 بنقلی سصد و پنجاه سال بود و در حقیقت ستر آورده که نوح علیه السلام صد و بیست و شش سال بعد از فوت آدم علیه السلام
 شد و بقول بعضی از ارباب خبر تولد نوح در زمان جنات آدم در هزار سال اول افرینش وقوع یافت و در
 هزار سال ثانی در وقتی که چهار صد و پنجاه ساله بود بشرائط دعوت در رسالت قیام فرمود و پنجاه سال بعد از
 هلاکت قوم از این عالم ارتحال فرمود و زمره برانند که نوح علیه السلام در همان سال که از کشتی بیرون آمد برپایض
 جنات خرامید و اهل کتاب گویند که نوح در پنجاه سالگی مبعوث گشت و در زمان طوفان شش صد ساله بود و
 بعد از طوفان شش صد و پنجاه سال دیگر عمر یافت و مع الجملة در بخارا الانوار از حضرت صادق علیه السلام روایت فرمود
 که منزل نوح و قوم او در شهره بود بر کنار فرات از جانب غربی شهر کوفه و کان نوح علیه السلام رجلاً تجاراً فجعله
 الله نبیاً و انجبه و نوح مره تجارت بود پس حق تعالی او را برگزید و پیغمبر گردانید و نیز در آن کتاب زید بن
 طاووس از محمد بن جریر طبری روایت کرده که حق تعالی نوح را گرای داشت به پیغمبری برای اینکه اطاعت الهی
 بسیار میکرد و از خلق عزت کرده بود برای بندگی خدا و قائم شصت و شصت ذراع بود بدن ذراع اهل
 زمان خود و لباس و از پشم بود و لباس در پس پیش از او از مؤبود و کان بسکن فی الجبال و باکل من نبات
 الارض و در کوهها ساکنی مینمود و از گناه زمین میخورد و فجاءه جبرئیل بالرسالة و قد بلغ عمر نوح اربعمائنه
 سنه و تسعين سنه پس جبرئیل برای او پیغمبری آورد در وقتی که چهار صد و شصت سال از عمر نوح گذشت و
 پس جبرئیل با و گفت که چرا از خلق کاره گرفته گفت زیرا که قوم من خدا را نمیشناسند پس از ایشان دور میکنم
 جبرئیل گفت با ایشان جهاد کن نوح فرمود که طاقت مقاومت ایشان ندارم و اگر مرا بشناسند که بر دین ایشان
 نیستیم مرا بکشند جبرئیل عرض کرد اگر توبه بپای که بتوانی با ایشان جهاد کنی خواهی کرد فرمود و انشوا
 کاش می یافتیم انگاه فرمود و کیستی جبرئیل فرمود که نزدیک شد کوهها از هم بپاشد فاجابته الملائكة
 بالنسبة و رجعت الارض و قال ان لیسک لیسک یا رسول رب العالمین پس جواب دادند و اجمع ملئکة
 و جمیع اجزاء زمین که لیسک لیسک ای فرستاده خدا پس نوح را دهستی غرض شد فقال له جبرئیل انا
 صاحب بوبک آدم و ادریس و الرحمن یقرنک السلام و قد ایتک بالبشارة و هذا ثوب لصبر و ثوب البشیر
 و ثوب النصرة و ثوب الرسالة و النبوة پس جبرئیل با و گفت که منم آنکه باد و پد تو آدم و ادریس بودم و خدا
 بخشنده تو را اسلام میرساند و بشارتها برای تو آورده ام اینست جامه شکبائه و جامه یقین و جامه نصرت

در روز عید و عید
 و عید و عید و عید

در روز عید و عید
 و عید و عید و عید



﴿روز عاشوراء﴾

﴿(۳۱۳)﴾

و جامة رسالت و نبوت و خدا امر مینماید تو را که ترویج نماذج عمو و دخر ضمن پسر در پس را که او اول کیست
که توانمان آورد و فاضی نوح پور عاشوراء الی قوم و فی بد عشاء یبضا و کانت العشاء تخبره بما یکن قومه
پس نوح در روز عاشوراء رفت بسو قوم خود در حالیکه عصای سفید در دست داشت و عصا او را خبر
میداد از آنچه قوم در خاطر داشتند و سر کرده های ایشان هفتاد هزار کس بودند و آن روز عید ایشان بود
و همگی نزد اصنام و بت های خود حاضر شده بودند پس نوح علیه در میان ایشان ندا کرد لا اله الا الله
ادم المصطفی و ادریس الرقیع و ابرهیم الخلیل و موسی الکلیم و عیسی المسیح خلق من روح القدس و محمد
المصطفی اخر الانبیاء هو شهید علیکم انی قد بلغت الرسالة بنیت خدا عز و جل را که مثل و مانند ندارد
و ادم برگزیده خدا است و ادریس بلند کرده خدا است و ابرهیم خلیل خدا است و موسی کلیم خدا است و عیسی
مسیح از روح القدس خلق خواهد شد و محمد مصطفی اخر پیغمبران خدا است و او گواه من است که مبلغ رسالت
خدا کردم فرجت الاضام و خمد التیران و اخذهم الخوف پس بتها بلرزیدند و انشکرها خاموش شدند
و انگریزه را خوف و بیم گرفت پس جباران و سر کرده های ایشان گفتند کیست این مرد نوح فرمود انا عبد الله
ابن عبد بعثنی رسولاً الیکم من بندۀ خدا و فرزند بندۀ او خدا مرا به پیغمبری فرستاده است بسوی شما
و رفع صوته بالبکاء و قال الیکم نذیر مبین پس انجناب صدا بگریه بلند کرد و فرمود بهتر شما نم شمارا
از عذاب خدا چون عمو و کلام نوح را شنید با و ایمان آورد پدرش او را مغایب گردانید و گفت سخن
نوح بکرتبه در تو اثر کرد بهتر سم پادشاه تو را شناسد و بقتل برساند عمو و گفت ای پدر کجا است عقل
و فضل و علم تو نوح مرد تنهایی ضعیفی است آنکه از جانب خدا مامور باشد چنین صدا در میان شما میتواند
که شما را چنین هراسان گرداند پس بکمال عمو و زدن زدن کرد و طعام از او باز گرفت و بعد از یکسال
که او را از زندان بیرون آوردند نور عظیمی از او مشاهده کردند و الشرا بسیار بنمودیدند پس متعجب
شدند که چگونه بی طعام در زندان مانده است چون از او پرسیدند گفت من استغاثه کردم بخدا و پروردگار
نوح و نوح با عجا و از برای من طعام میآورد در زندان پس نوح او را خواست و تمام از او بهرسید و نوح
دورن داشت یکی کافره که نامش را بعا بود و غرق شد و یکی مسلمان که با نوح در کشتی بود و بعضی گفته اند
که نام زن مسلمان هیکل بود و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود کانت شریه نوح آن بعد و
الله بالتوحید و الاخلاص و خلع الاندای یعنی شریعت نوح همان بود که خدا را بیگانگی و اخلاص عبادت کنند
و ترك نمايند آنچه را که شرین و مثل او گردانیده اند و این فطرتی است که خدا را بر این خلق کرده است و حق
بنام عهده و پیمان گرفت از نوح و پیغمبران دیگر که خدا را پرستند و شرک نیارند با و و امره بالصلاة و الامر

جمع نوح و عمو و ابرهیم

عمو ایمان آوردن

﴿والتھی﴾



* (روز عاشورا) *

* (۳۱۴) *

وَاللَّهِ وَالْحَلَالُ وَالْحَرَامُ وَلَمْ يَفْرَضْ عَلَيْهِ أَحْكَامُ حَدٍّ وَلَا فَرْضُ مَوَارِيثَ فَمِنْهُ شَرِيعَةٌ وَحَقٌّ عَالِيٌّ أَمْرٌ فَرَمُود
 نُوحٍ رَأْبًا زَامِرٌ وَهِيَ حَلَالٌ وَحَرَامٌ وَدَرْ شَرِيعَتِ أَوْ أَحْكَامِ حَدٍّ وَدَرْ مَوَارِيثَ نَبُودَ **وَاقَعْدَ بَارِزِ هَمَّ**
 دَر اَبَرِ وَرَضَرْتِ نُوْحٌ عَلَيْهِ اَزْ عَمَلِ كُشْتِ فِرَاغَتْ بَاغْتِ چنانكه در تقویم الشریعہ و شرح بیست باب ملاحظہ فرمائید
 و در اخبار والدین گوید و کان فراغت من عمل السفینة يوم الجمعة لیسع عشر خلعت من اذار فراغت نوح از عمل
 کشتی در روز جمعه نوزدهم اذار بوده است بدانکه چون حقیقاً نوح علیه السلام را خلعت رسالت مشرف
 ساخت و او را بدعوت عالمیان مبعوث گردانید بمذلول کریمه فلیت فیهم الف سنة الاخیرین عاماً انجاء
 مدّت نصد و پنجاه سال بمراسم هدایت و ارشاد مردم قیام نمود و بلوا و فریاد دعوت و رسالت اشتغال فرمود
 و در آن مدّت هر چند انجذاب قوم را از پرستش اصنام و سلوک طریق ضلالت منع نمود و بانقیاد احکام
 و اوامر و نواهی الهی امر فرمود و مقید بنفاد و زباده از هشتاد نفر با انجذاب ایمان بنیاد کردند و فخره کفار همواره
 بقدر امکان در این اداء و اضرار و استخفاف انحضرت میگوشتند و مواعظ سودمند و نصایح دل پسند
 او را تحمل بر جنون مینمودند و انجذاب بر اذیت قوم خود صبر مینمود و روز بروز کفر و زندقه انقوم ضلال
 در تریب بود پس چون نوح علیه السلام از ایمان قوم ناامید شد نفرین کرد بر ایشان و گفت رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْاَرْضَ
 مِنَ الْكَافِرِينَ دَبَّارًا ای پروردگار من مکن در روز زمین از کافران هیچ ساکن داری و اُمّاد هلاکت عام
 است یعنی ای پروردگار من هیچکس را بر روز زمین مگذار در کثافت آورده است که دبار از اسماء مستعمله
 در نفی عام است چنانکه گویند مَا بِاللّٰهِ اَرْدَبَارًا لِّكَ اَنْ تَذَرَهُمْ بَصِيْلًا وَاَعْبَادَكَ وَلَا يَلِدُ وَاِلَّا فَاجِرٌ كَفَّارًا
 بدستی که اگر ایشان را بگذارد گمراه میکنند بندگان تو را و ایشان را از دین باز میدارند و فرزندان بنیاد دارند
 مگر فاجر گمراه کننده پس حقیقاً دعا میآورد و استجاب کرده با و وحی فرمود که بترتیب و ساختن کشتی اشتغال نما
 که ماخر من جہات این خاکساران را از رهگذر آب بر باد فنا خواهم داد و مجموع ایشان را با تشر و زخ خواهم
 فرساده چنانکه در سورہ هود فرموده وَاصْنَعِ الْفُلَاكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا وَبِئْسَ اَكْثَى اَدْرَا خَالِي كَيْفَ تَتَلَبَّسُ
 باشه بنگاه داشت ما یعنی کشتی بساز با کمال حفظ و کمال رعایت کردن ما در حفظ کردن تو از شر کفار و گوشت
 مراد عین ملائکه است یعنی بساختن کشتی اشتغال نما به بچشمهای ملائکه که ناظرند بر احوال تو و مددکار
 تواند و بوحی کردن ما بتو در ساختن آن یعنی اگر در ساختن آن خللی از تو صادر شود ما حافظ تو خواهیم بود
 و بتو وحی خواهیم کرد که چگونه باید ساخت وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِيْنَ ظَلَمُوا اِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ و سخن مگو با من در
 باره آنانکه ستم کردند یعنی از من درخواست مکن دفع عذاب ایشان را بدستی که ایشان غرق شدگانند و
 این غایت و عید است چنانکه ملک بوزیر خود گوید لَا تَذْكُرْ حَدِيثَ فُلَانٍ بَيْنَ يَدَيَّ وَگویند فی از شفاعت

از کشتی نوح

از شفاعت نوح



(روز عاشورا)

(۳۱۵)

در روز عاشورا
در روز عاشورا
در روز عاشورا

اوست در باره زن و پسر او که کافر بودند با جمله از ابن عباس نقل است که چون نوح علیه السلام مامور شد بساختن
کشتی بمیدانست که چگونه آنرا بسازد پس باوند رسید که از امانت سپیده مرغ بسازد و در نایب النوار فی مسطور
است که حضرت نوح علیه السلام عرض کرد پروردگارا از کدام یوب کشتی بسازم خطاب رسید که درختهای ساج
بنشان و چهل سال بگذران تا بحال برسد پس از آن درختها را قطع کرده از چوب آنها خانه بساز که در بالا
آب رود و نوح و درختهای ساج غرس نمود چون چهل سال منقضی گشت و درختها قوی شد بکاره زبان
از دعوی قوم باز کشید چه آنکه از ایمان قوم بکلی مأیوس شد پس آن درختان را بریده خشک نمود و با اتفاق
اولاد عظام خویش سام و حام و یافث و اجبره و جگر در بر پناه که از بیابانهای کوفه است بتعلیم جبرئیل مرتب
گشتی پرداخت و در آن ایام کفار دست از ایمانی و کوفه گرانیدند اما بر سبیل استهزاء خاطر شریف
انحضرت را مبرنجایندند و در حین تراشیدن الواح کشتی او را تمسخر میکردند که ای نوح از منصب پیمبری
بر تبه نجاتی رسیدی اول پیمبر بودی و آخر نجات شدی و بعضی بر او میگوشتند و میگفتند حال این دیوانه را
مشاهده نمائید در وقتی که آب کباب است کشتی میراشد و بعضی دیگر بر وجه تمسخر میگفتند ای نوح کشتی بساز
آب کو و برخی بر او میگوشتند و میگفتند که نوح خانه میسازد برای زمستان تا از سرما مادی نشود و
زمره میگفتند نوح خانه میسازد و برخی دیگر میگفتند که نوح انبار خانه درست میکند و بعضی
گفتند که نوح میخواهد تا این خانه بخواهد برود و جمعی میگفتند که این مرد دیوانه است در زمین خشک کشتی
میسازد و حقیقتهای از سخن ته و استهزاء ایشان خبر میدهد و کلینا مر علیه ملائ من قومیه سخن را مینه هرگاه
میگوشتند بر نوح گروهی از قوم او سخن ته و استهزاء مینمودند و او را قال ان تخروا منا فانا نخبر منکم کما
تخرون قسوف تعامون من بانی عذاب عذاب و بحل علیه عذاب مقیم نوح در جواب ایشان میفرمود
امروز شما سخن ته و استهزاء میکنید با ما اما چون بجز عذاب حضرت رب الارباب در ظلم اید و مجموع شما غرق
گرداب فنا گردید و باتش و دوزخ پیوندید در آنوقت سخن ته و استهزاء از جانب ما خواهد بود بر شما و حاصل آنکه
اگر امروز شما استهزاء میکنید بماند و اوست که استهزاء از جانب ما باشد بر شما و چنان غرق شدن شما در دنیا
و سوختن شما در عقیقه و زود است که بدانید کپت انکس که بیاید او را عذاب خواهد کرد در دنیا و فردا بد
بر او عذاب دائم در آخرت و در اخبار الدول است که حقیقتهای وحی فرمود بحضرت نوح که تجمل کن در ساختن
کشتی که غضب من شد بد است بر آنانکه نافرمانی من کرده اند پس نوح و در نجات دیگر اجبر کرد که در ساختن
کشتی او را مد کنند و در بنجارا الانوار از حضرت اوق علیه السلام رواست که نوح عرض کرد پروردگارا که
مرا یار خواهد کرد در ساختن کشتی فاجبه الله الیه ناد فی قومیت من اغاثه علیها و خیر منیها شیئا صار یانیر

در روز عاشورا
در روز عاشورا
در روز عاشورا

(و هبنا)



❦ (روز عاشوراء) ❦

❦ (۳۱۶) ❦

اول کشتن
چهار تخمه

چهار تخمه
کشتن

و هَبَّاءَ وَفِصَّةً پس خدا وحی کرد بگو او که ندا کن در میان قوم خود که هر که مرا یاری کند در ساختن کشتی
و چهره از آن بتراشد آنچه میتراشد برای او طلا و نقره خواهد شد پس نوح در میان ایشان ندا کرد او را
یاره کردند بران و او را سخن پند می نمودند که در میانان خشک کشتی می سازد و در تفسیر روح البیان گوید وَ
مِنَ الْغَرَابِ مَا فِي حَوَۃِ الْحَيۡوَانِ مِنْ اَنْ اَوَّلَ مَنْ اتَّخَذَ الْكَلْبَ لِلْحِرَاسَةِ نُوْحٌ قَالَ يٰۤاَدَبُۢمَا فَرَّقَنِي اَنْ اَصْنَعَ الْفُلَكَ اَنَا
فِي صَاعَةِ اَصْنَعُ اَبَاۡمًا فَيَجِيۡئُوْنَ بِاللَّيْلِ فَيَفْسِدُوْنَ كُلَّ مَاعَمَلِكُ فَنَقِيۡ بِلَنۡمُ لِي مَا اَمَرْتَنِيۡ بِهِ قَدْ طَالَ عَلَيَّ اَمْرِيۡ
از جمله غرائب که در حوۃ الحيوان من آن اول من اتخذ الكلب للحراسة نوح قال يا ادب بما فرقني ان اصنع الفلك انا
في صاعه اصنع ابا ما فيجيئون بالليل فيفسدون كل ما عملك فتني بلنم لي ما امرتني به قد طال علي امر
از جمله غرائب که در حوۃ الحيوان نقل نموده است که اول کسی که را بخر است گرفت نوح علیه بود که عرض کرد
پروردگار مرا امر فرمود کشتی بسازم و من چند روز باین عمل مشغول می شوم پس قوم در شب می آیند و آنچه
ساخته ام فاسد می کنند پس چه وقت بانجام خواهد رسید آنچه بدان امر کرده مرا بدرستی که امر من بطول
انجام می رسد پس خداوند وحی فرمود که یا نوح اتخذ كلبا يحرسك اي نوح سگ را بخر است خود بر گریه بسیار تو
خواهد نمود پس نوح سگ را برگرفت روزها را مشغول عمل بود و شبها را می خوابید چون قوم او در شب
می آمدند که عمل او را فاسد کنند سگ صدا می کرد و آنحضرت از خواب بیدار می شد پس آنچنان فریاد می کرد
ایشان میزد و بد و ایشان فرار می کردند پس بدینگونه عمل با تمام رسید و کشتی تمام شد و در تفسیر منهج الصادقین
آورده که در روز طوفان همه کفار و هلاک شدند الا عوج بن عنق که اب ناز پرشت و کمر او بود و گفته اند سبب
نجات وے آن بود که نوح بجهت ساختن کشتی بچوب احتیاج داشت و نقل آن از بلاد شام متعسر بود عوج
بشام آمد و چوبهایی که محتاج الیه بود برگردن گرفت و نزد حضرت نوح آورد بدین جهت حقیقاً عذاب او را
ناخبر نمود و او را عرف فرمود و در خلاصه الاخبار مسطور است که نوح علیه کشتی را بتعلیم جبرئیل ساخت
و آنرا از صد و بیست و چهار هزار تخمه تشکیل داد که بر هر تخمه اسم پیغمبری را از پیغمبران نوشته بود و بر تخمه
آخرین نام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نوشته بود جبرئیل میگفت و نوح تخمه ها را با هم وصل می کرد
و میخ میزد و چون آن تخمه ها تمام شد برای پوشش کشتی دوازده تخمه دیگر احتیاج بود جبرئیل عرض کرد یا نوح
کسی را بفرست در میان رود نیل درختی افتاده است از آبنیا و رند گویند آن درخت عصای موسی بود که آدم
از هشت آورده بود نوح فرزندان خود را گفت که آن درخت را بیاورند و بیچک اجابت نمودند جبرئیل گفت
عاج را بگو اندرخت را بیاورد و بوی بگو که ترا از طعام سپر می نامم آورده اند که عوج در تمام عمر خود سپر نخورده
بود و در هیچ در خانه نگذیده بود برفت و آن درخت را بیاورد نوح سه قرص نان جو پیش او نهاد عوج بخندید
و گفت ای نوح اگر من روزی دو هزار من نان و طعام بخورم سپر نمی شوم گفت بگو بسم الله الرحمن الرحيم و بخور
نا سپر شوی عوج بسم الله گفت و بخوردن نان مشغول شد چون دو قرص و نیم بخورد و بقدرت خدا بتعالی رفت

❦ (برکت) ❦



(روز عاشورا)

(۳۱۷)

ببرکت بسم الله سپر شد حضرت نوح علیه دوازده تخته را از آن درخت جدا نمود بر تخته اول نام ناه حضرت
امیر المؤمنین و فاطمه زهرا علیهما نوشته بود و بر دوم امام حسن و بر سیم امام حسین و بر چهارم امام زین
العابدین و بر پنجم امام محمد باقر علیه و بر ششم امام جعفر صادق و بر هفتم امام موسی کاظم و بر هشتم
امام رضا و بر نهم امام محمد تقی و بر دهم امام علی النقی و بر یازدهم امام حسن عسکری و بر دوازدهم
امام مهدی و نوح گفت ای جبرئیل این دوازده تن پیغمبر اند گفت نه اینها اهل بیت محمد مصطفی و
پیغمبر آخر الزمان میباشند ای نوح چنانکه این کشتی تو بدو ن این دوازده تخته تمام نشد و بن اسلام
که درین محله است بدو ن این دوازده تن تمام نشود و اینکه پیغمبر و فرمود که مثل اهل بیتی کمثل سفینه
نوح من ركب فيها نجي ومن تخلف عنها غرق مؤید آن است و در اخبار الدل از ابن عباس روایت
کرده است که چون نوح و کشتی را تمام کرد حقیقتا نه و تعالی چشمة قهر را در میان آبرو او در آورد و در
حالتی که میجو شید پس نوح کشتی را بقهر اند و در کرد و در تفسیر روح البیان مسطور است که چون نوح کشتی
را تمام کرد خداوند کشتی را بر زبان او در و گفت لا اله الا الله في الأولين والآخرين انا السفينة التي
من ركبني نجي ومن تخلف عني هلك ولا بدخلني الا اهل الايمان والاخلاص يعني نیست خداوندی
در اولین و آخرین مگر خداوند متعال منم آن کشتی که هر که سوار شود بر من نجات یابد و هر که تخلف کند
هلاک شود و داخل نشود در من مگر اهل ایمان و اخلاص چون قوم اینرا شنیدند گفتند هذا قلیل من سحر
یا نوح این اند که است از سحر تو یا نوح بدانکه در مقدار طول و عرض کشتی نوح علیه اختلاف است بین
او باب سحر و تواریح و آنچه بنظر این احقر رسیده نه قول است اول طول آن هشتاد ذراع و عرضش پنجاه
ذرع و ارتفاع آن سی ذرع بود چنانکه در روضه الصفا و بحار الأنوار است دوم سیصد ذراع طول و
پنجاه ذراع عرض و سی ذراع ارتفاع داشت چنانچه در تاریخ التواریح و منبع الصادقین است سیم طول
آن سیصد ذرع و عرض آن صد و پنجاه ذرع بود چنانکه در خلاصة الأخبار است چهارم طول آن
شصد ذراع و عرض آن سیصد و سی ذراع چنانچه در اخبار الدل مسطور است پنجم طول آن
شصد و شصت و عرض آن سیصد و سی ذرع و ارتفاعش سی و سه گز بود چنانکه در روضه الصفاء از ابن عباس
نقل است ششم در بحار الأنوار و حضرت امیر المؤمنین علیه روایت کرده است که طول آن هشتصد ذراع و عرض
پانصد ذراع بوده و ارتفاع آن هشتاد ذراع بوده است هفتم در روضه الصفاء از تفسیر کاشانی نقل نموده
است که طول کشتی هزار گز و عرضش پانصد گز و ارتفاعش سیصد گز بود و آن مانند مرغی بود و سرش
مثابه سر طاوس و چشمش مانند چشم کرکس و سینه او مانند سینه کبوتر و دماغ او مانند دماغ خر و من اندرون

نوح کشتی را تمام کرد خداوند کشتی را بر زبان او در و گفت لا اله الا الله في الأولين والآخرين انا السفينة التي من ركبني نجي ومن تخلف عني هلك ولا بدخلني الا اهل الايمان والاخلاص يعني نیست خداوندی در اولین و آخرین مگر خداوند متعال منم آن کشتی که هر که سوار شود بر من نجات یابد و هر که تخلف کند هلاک شود و داخل نشود در من مگر اهل ایمان و اخلاص چون قوم اینرا شنیدند گفتند هذا قلیل من سحر یا نوح این اند که است از سحر تو یا نوح بدانکه در مقدار طول و عرض کشتی نوح علیه اختلاف است بین او باب سحر و تواریح و آنچه بنظر این احقر رسیده نه قول است اول طول آن هشتاد ذراع و عرضش پنجاه ذرع و ارتفاع آن سی ذرع بود چنانکه در روضه الصفا و بحار الأنوار است دوم سیصد ذراع طول و پنجاه ذراع عرض و سی ذراع ارتفاع داشت چنانچه در تاریخ التواریح و منبع الصادقین است سیم طول آن سیصد ذرع و عرض آن صد و پنجاه ذرع بود چنانکه در خلاصة الأخبار است چهارم طول آن شصد ذراع و عرض آن سیصد و سی ذراع چنانچه در اخبار الدل مسطور است پنجم طول آن شصد و شصت و عرض آن سیصد و سی ذرع و ارتفاعش سی و سه گز بود چنانکه در روضه الصفاء از ابن عباس نقل است ششم در بحار الأنوار و حضرت امیر المؤمنین علیه روایت کرده است که طول آن هشتصد ذراع و عرض پانصد ذراع بوده و ارتفاع آن هشتاد ذراع بوده است هفتم در روضه الصفاء از تفسیر کاشانی نقل نموده است که طول کشتی هزار گز و عرضش پانصد گز و ارتفاعش سیصد گز بود و آن مانند مرغی بود و سرش مثابه سر طاوس و چشمش مانند چشم کرکس و سینه او مانند سینه کبوتر و دماغ او مانند دماغ خر و من اندرون

نوح کشتی را تمام کرد خداوند کشتی را بر زبان او در و گفت لا اله الا الله في الأولين والآخرين انا السفينة التي من ركبني نجي ومن تخلف عني هلك ولا بدخلني الا اهل الايمان والاخلاص يعني نیست خداوندی در اولین و آخرین مگر خداوند متعال منم آن کشتی که هر که سوار شود بر من نجات یابد و هر که تخلف کند هلاک شود و داخل نشود در من مگر اهل ایمان و اخلاص چون قوم اینرا شنیدند گفتند هذا قلیل من سحر یا نوح این اند که است از سحر تو یا نوح بدانکه در مقدار طول و عرض کشتی نوح علیه اختلاف است بین او باب سحر و تواریح و آنچه بنظر این احقر رسیده نه قول است اول طول آن هشتاد ذراع و عرضش پنجاه ذرع و ارتفاع آن سی ذرع بود چنانکه در روضه الصفا و بحار الأنوار است دوم سیصد ذراع طول و پنجاه ذراع عرض و سی ذراع ارتفاع داشت چنانچه در تاریخ التواریح و منبع الصادقین است سیم طول آن سیصد ذرع و عرض آن صد و پنجاه ذرع بود چنانکه در خلاصة الأخبار است چهارم طول آن شصد ذراع و عرض آن سیصد و سی ذراع چنانچه در اخبار الدل مسطور است پنجم طول آن شصد و شصت و عرض آن سیصد و سی ذرع و ارتفاعش سی و سه گز بود چنانکه در روضه الصفاء از ابن عباس نقل است ششم در بحار الأنوار و حضرت امیر المؤمنین علیه روایت کرده است که طول آن هشتصد ذراع و عرض پانصد ذراع بوده و ارتفاع آن هشتاد ذراع بوده است هفتم در روضه الصفاء از تفسیر کاشانی نقل نموده است که طول کشتی هزار گز و عرضش پانصد گز و ارتفاعش سیصد گز بود و آن مانند مرغی بود و سرش مثابه سر طاوس و چشمش مانند چشم کرکس و سینه او مانند سینه کبوتر و دماغ او مانند دماغ خر و من اندرون



﴿دُرُغَا شُورَاء﴾

﴿(۳۱۸)﴾

و بهر نش بقیه و زفت تطلبه یافته بود هشتم طول آن هزار و دو و بیست گز و عرض آن شصت گز بود چنانکه در کمال ابن اثیر است و در روضه الصفاء از حضرت مجتبی علیه السلام نیز آمده است و این موافق قول کعب بن حاتم بن نوح است که بدعا حضرت عیسی علیه السلام زنده شد و از واقعه طوفان با حضرت عیسی علیه السلام خبر داد و شرح آن چنانچه در منبع الصادقین از کشف نفل نموده چنین است که وقتی حواریین از حضرت عیسی علیه السلام التماس کردند که شخصی را که در زمان حضرت نوح علیه السلام مرده باشد زنده کند تا کیفیت کشتی نوح از او معلوم کنند عیسی ایشان را نزد پشته از خاک آورد و گفتی از خاک بر داشت و فرمود اَنْدُرُونَ مِنْ هَذَا اَبَا مَبْدَانِیْ که این خاک کیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود هذا کعب بن حاتم بن نوح و بعد از آن عصا را بر آن پشته خاک زد و فرمود تم یأذن الله که ناگاه پیرم از آن برخاست و خاک از سر خود می افشاند عیسی و را گفت باین هیئت مرده بودی گفت نه جوان مرده بودم اما چون او از تو بگویم رسید که تم گمان کردم قیامت قائم شده از هول آن پیر شدم عیسی فرمود از کیفیت و کیست کشتی نوح ما را خبر ده گفت طول آن هزار و دو و بیست گز بود و عرض آن شصت گز و سه طبقه بود طبقه برای دواب و وحوش و طبقه برای طوور و چون سر کین چهار پایه بسیار شد و مردمان از آن مازنی شدند حقیقاً از زیر دم پیل بجفت خوک بیا فرید که همه آن پلیدها و سر کین را بخوردند و چون موش در آن بسیار شدند از بیخه شهر گریه می نمودند موشان را بخورد عیسی او را گفت که چگونه دانست که همه شهرها خراب شده گفت کلاغ را فرمود که برود و اطراف عالم بگرد و خبر بلاد را بآبشارسان کلاغ رفت و بخوردن مردار مشغول شد و بسیار در کمره نوح بر او نفرین کرد و فرمود خدا با او را از طباع مردمان برمان و منزل او را در ویرانه ها و خراباهای مقرر گردان پس کبوتر را فرستاد و او زود بازگشت پس بجناب دعا می خرد و حق او بقدیم رسانید و فرمود با خدا پادل مردم را با و مالوف گردان و او را در خانه های ایشان جای ده حواریان گفتند یا روح الله بفرمانا یا ما بئس ما بهد عیسی فرمود چگونه باشا بیاید و حال آنکه روزی از زمین ندارد پس او را گفت عُدْ بِأِذْنِ اللَّهِ کَمَا کُنْتَ فِی الْحَالِ بِنَجَالِیْهَا شَد هَمُّ در بخارا الانوار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که طول کشتی هزار و دو و بیست ذراع و عرض آن شصت ذراع و ارتفاعش هشتاد ذراع بود و در نایخ التوارنج مکتور است که سفینه نوح مشتمل بود بر نو و خانه و هزار و دو و بیست ذراع طول و هشتاد ذراع عرض و هشتاد ذراع ارتفاع داشت و با جمله جمع بین این اقوال در نهایت اشکالات و قول دوم اصح است و اکثر مفسرین و موزخین بر آنند و محتملست که این اختلاف باعتبار اختلاف ذراعها باشد اما بعید است و در مدّت ساختن کشتی نوح نیز اختلاف و آنچه بنظر اینا حق رسید است پنج قول است اول از ابن عباس روایت است که نوح علیه السلام کشتی را در مدّت دو سال از

زندگی نوح علیه السلام
با عجز از عیسی علیه السلام

در کتب معتبره
در کتب معتبره



﴿روز عاشوراء﴾

﴿(۳۱۹)﴾

در بیان شأن نوح
و کشتی نوح

چوب ساج بناخت چنانکه در منج الصادقین و خلاصه الاخبار است و در بحار الأنوار و جوة الفلوات
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که نوح علیه السلام کشتی را در مدت سی سال بعمل آورد و ستم نبرد و انکسارت
کرد و حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که نوح در مدت صد سال کشتی را تمام کرد چهارم در بحار
الأنوار مسطور است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که کشتی نوح در چند گاه ساخته شد فرمود در دو
دور عرض کرد و در چند راست فرمود هشتاد سال را و عرض کردند عامه میگویند در مدت پانصد سال
ساخته شد فرمود نه چنین است و چگونه چنین تواند بود و حال آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده واضع الفلک
بأجنینا و حیثما رحی یعنی هر گاه است پنجم در منج الصادقین و جوة الفلوات بسند حسن از حضرت صادق
منقولست که نوح علیه السلام مدت دو بیست سال در ساختن کشتی بود و مدت پانصد سال بعد از آنکه از کشتی
فرود آمد بماند مؤلف گوید جمع میان این حدیث مختلفه باین است که بعضی موافق روایات عامه است و
بر سبب تقیه وارد شده است و باینکه در بعضی از این روایات زمان اصل تراشدن کشتی ازاده شده است
و در بعضی دیگر نیز زمان مقدّمات از ملحوظ داشته اند مانند فراهم آوردن چوب و منج و ضرورت باین
دیگران بالجمله در تفسیر روح البیان آورده که مردمان اوایل این امت کشتی نوح را دیده اند و از قناده مرده
که آن کشتی تا زمان رسول خدا بود و مردم از آمدن بدیدند و از او عبرت بگیرفتند و بپایه از کشتی ها را
از چوب آن ساختند و در بحار الأنوار از رسول خدا روایت کرده است که چون نوح هم الواح درخت ساج
را شق نموده ندانست کشتی را چگونه بسازد پس جبرئیل نازل شد و هیئت کشتی را با او نمود و تا بوقت باخواب
که صد و بیست و نه هزار منج در آن بود و همه آنها را بکشتی گوید الی ان بقیت خمسة مائینا آنکه پنج مئار
باقی ماند فضرب بیده الی مئار فاشرف بیده و اضاء کما یضيئ الکوکب الدری فی افق السماء چون دست
یکی از آنها زد روشن و تابان گردید چنانکه شاره درخشان در افق آسمان میدرخشید نوح هم از مشاهده
این حال متعجب گردید پس آن مئار باذن پروردگار بنطق درآمد و گفت انا علی اسم خیر الانبیاء محمد بن عبد
صلی الله علیه و آله من بنام بهترین پیغمبران من بن عبد الله هستم پس جبرئیل نازل شد نوح هم فرمود ای جبرئیل
چیت این مئار که مثل آنرا ندیده ام عرض کرد این با اسم پسر انبیاء محمد بن عبد الله است آنرا بر مقدم نهاد
راست کشتی بکوب و بعد از آن حضرت نوح هم بساورد و در دست زد و آن نیز روشن و نورانی گردید از جبرئیل
پرسید عرض کرد این مئار برادر و پسر عشرت پسر او صباء علی بن ابیطالب است آنرا بر مقدم جانب چپ کشتی بکوب
و هکذا مئار سیم با اسم مبارک حضرت صدق کبریه فاطمه زهراء سلام الله علیها بود آنرا از در مئار پدید
آورد مئار چهارم با اسم سابع حضرت حسن علیه السلام بود و آنرا در مئار پدید و شش گوید ثم ضرب بیده

﴿(علاء)﴾

در بیان کشتی نوح
و کشتی نوح



﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۳۲۰)﴾

علی شمار خاص فرموده و آنرا و أظهر الله اوه چون دست بمسما رنجم زدن نیز روشن و نورانی گردید و طوبی
از وی ظاهر شد جبرئیل عرض کرد این مسما رحبن است در جانب مسما پدیدش بحوب نوح فرمود ما هذه
النسب و با جبرئیل ای جبرئیل این رطوب چیست عرض کرد هذا الدم این خون است پس قصه حبس علیه
و آنچه این امت با و کنند بیان نمود فلعن قائله و ظالمه و خازله پس انجناب علیه بر قائل و ظالم و خاذل
انحضرت لعن نمود مؤلف گوید هنوز ان امام مظلوم بدینا آمده بود و از این قصه ها پله اثار میبود
از مسما رے که باسم انحضرت بود خون ظاهر میشود پس اباجه اتفاق افتاد و چگونه انقلاب و اضطراب در
عالم امکان حادث گردید در وقتی که خون مطهر ان حضرت را بر روی زمین ریختند و از مقامات النجاه
سید نعمه الله جزایر علیه الرحمه نقل شده که در سال تالیف ان کتاب و تاریخ ان که سال هزار و صد و دوم
هجری بوده در بلده شوش در مهر و سوم پدیدار ایا بان صخره کوچک زردی از زرباب پیرین آوردند که سید
جزایر علیه الرحمه فرموده طول ان چنانکه من خودم در همین روز بیکه این کلمات را بنویسم پیچودم هشت
انگشت پیوسته بود و بران بخطی از رنگ خود نوشته بود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ
اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَارِضَ كَرِيبَاءَ كَتَبَ مَهْدِ بَارِضِ اللَّهِ وَرَسُولُ
بَارِضِ حَصَى وَسَبَّحَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيْ مُقْلَبٍ يُفْلَبُونَ بِسْمِ اللَّهِ خَدَائِعُ مَكْرُخَدَائِعُ مَعَالِ مُحَمَّدٍ بِغَيْرِ
خَدَائِعُ عَلِيٍّ وَلِيٍّ أَوْ سَتِ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دَرِزَمِينَ كَرِيبَاءَ كَتَبَ خُونِ أَوْ بَارِضِ خَدَائِعُ
وَرَسُولُ أَوْ بَرِزَمِينَ سَنَكْرِيَهَ هَا نَوَشْتِهَ شَدَّ وَزُودَ بَاشَدَ كِهَ بَدَانَتِهَ ظَلَمَ كَتَدَ گَانِ كِهَ بَكْدَامِ بَارِزَكُشْتِ خَوَاهِنْدَ كُشْتِ
وَرِ كَابِ زَهَرِ الرَّسِيعِ وَبِحَمِّ الثَّاقِبِ نَفْلَكُ رَدَهَ نَدَ كِهَ شَنَجِ هَائِ دَرِ كَشْكُولِ نَفْلِ فرموده که پدرش شیخ حسین بن عبد
الصمد خاثره در مسجد کوفه نگی عقیقی یافت که بران نوشته بود أَنَا دُرٌّ مِّنَ السَّمَاءِ نَزَّوْنِي ﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾ يوم تروبع
والد السبطین ﴿كُنْتُ أَصْفَى مِنَ اللَّجَيْنِ بِيَاضًا﴾ صَبَّغْتَنِي بِمَاءِ نَحْرِ الْحُسَيْنِ ﴿مَحْتَسِمٌ كَوَيْدٍ﴾

سید الشهدا علیه السلام

سید الشهدا علیه السلام

چون خون حلقه نشسته او بر زمین رسید	جوش زمین بر روی عرش برین رسید	نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب
از بس شکسته ها که بارکان دین رسید	نخل بلند و چه خسار زمین زدند	طوفان بر آسمان و غبار زمین رسید
بادان غبار چون بزار بنی رساند	گرد از متد بر فلک هفتمین رسید	واقع می وازی همی

موافق مسطورات تاریخ ابن شهر و روضه الصفا و حبيب السیر در این روز حضرت نوح علیه با اتباع خوار گشته
فرود آمد در پایان کوه جود و در منج الصادقین و تاریخ ابی الفداء و خلاصه الاخبار نیز فرود آمد انحضرت
از کشتی در این روز نوشته اند و در تاریخ التواریخ مسطور است که نوح در روز اول ماه رجب کشتی نشست
و در ماه هفتم در روز نوروز مطابق روز عاشورا کشته بر جود آمد و تا ماه دهم اب نقصان میبذرفت

﴿(ناقله هاء)﴾



(روز عاشوراء) *

(۳۲۱)

ناقله های جبال پدید آمد و چون بکاس با تمام رسید زمین خشک شد و در روز پنجاه و هفتم از ک
دوم از کشتی بیرون شد و نیزه را انکاب آورده که مدت توقف ایشان در کشتی سه روز و بیست و هفت
روز بوده و بنا بر این فرود آمدند انحضرت از کشتی در روز بیست و هفتم ماه شعبان بوده و الله العالم و بسیار
از علماء عامه و بعضی از امامیه قرار گرفتن کشتی را بر جوهر در روز عاشوراء نوشته اند و اما بر وایان اهل
البیت قرار کشتی بر جوهر در روز هجدهم شهر ذیحجه و یازدهم ماه بوده است و آنچه بر این احقر معلوم
گردید پس از استقضاء و تفحص بسیار در تفاسیر و تواریخ آنکه قرار کشتی بر جوهر در روز دهم ماه ذیحجه بود
است و فرود آمدن انحضرت از کشتی بعد از انقضاء یکماه در روز عاشوراء بود و الله سبحانه و تعالی اعلم
بحقایق الامور و کیفیت این واقعه بطور تلیف و تلخیص از کتب تفاسیر و تواریخ بدین پنج است که چون
واقعه بلای طوفان بنیامین رسید و کفار و عالم همه در گرداب بلا بر باد فنا رفتند و کفار آواره شدند
که حق سبحانه و تعالی بدان تعلق داشت از هلاکت اشرار و نجات ابرار امر الهی در رسید که یا ارض اقلع
ما تلیک و یا سماء اقلع ای زمین و آسمان را که بر من زاده ای آسمان باز گشاید و آتش را که فرو گدازد آتش بر
زمین اها می خود را فرو برد و آسمان باز آتش تسکین یافته کشتی نوح بر قلعه کوه جوهر قرار گرفت در موصل
و بر وایت در کوفه و مدت یکماه کشتی بر سر انجیل ساکن بود تا آنکه روزی نظر نوح بر قوس قزح افتاد و
زمین در بدایع الظهور گوید و آنکه لم یظهر فیما قبل الا فی ذلک الیوم و کان دلیلاً لفصل الماء و پیش از آن
در هیچوقت قوس قزح ظاهر نشده بود و کسی از آن ندیده بود مگر در آن روز و آن دلیل بود بر اینکه آب
گرفته است پس نوح دانست که وقت خروج از کشتی نزدیک شد و از غم و اندوه و از روزن کشتی رها کرد تا از
کفایت حال و کفایت آب خبری آورد و از غم پرور شده بر باره دچار شد و بخوردن آن مشغول گشت و
باز بنام نوح بر و لعنت کرد و دعا فرمود که او مرد و دخالتی کرد و روزی و می از چینه باشد انگاه
بکوتر را جهت این مهم ارسال داشت پس او پرواز نمود و برگی از درخت زیتون در منقار گرفته باز آمد نوح
دانست که آب کم شده و اشجار پدید آمد است پس در حق کبوتر دعا می خرم نمود که پیوسته مطبوع طایع خلا
باشد و در خلاصه الاخبار آورده که نوح مرغ خانگی را فرموده بود بر و بین آب چه قدر ماند مرغ فرستاد
و پیریدن مشغول شد و باز نگشت حق تعالی قوه پریدن را از او گرفت تا بر هوا نتواند پرید پس نوح
کبوتر را فرستاد بنام و نا انجا که پای او سرخ است آب مانده بود پس نوح را خبر داد و انحضرت در حق
او دعا کرد که خدا تعالی او را مونس خلق گرداند پس نوح عرض کرد الهی بایه اب را از روی زمین بر طرف گردان
حق سبحانه و تعالی جبرئیل را امر فرمود تا بر زمین زده هفت دریا پدید آید اما اها بدو میافروفت و در

نفع من انوار کون

بکوتر را جهت این مهم ارسال داشت

*(زمین) *

روز عاشورا

(۳۲۲)

زمین خشک شد پس نرسید که ای نوح از کشتی فرودای قبل با نوح ابطیسلام مناور گشتی علیک
 و علی امین من معک و امم سمیعهم ثم هم مناعذاب الیم گفته شد یعنی حق تعالی فرمود و با نوح
 از جانب او گفت ای نوح فرودای از کشتی سلامت از ما با سلام و نجات و برکات از ما بر تو یعنی برکات
 و زیادتیه ها در نسل تو باد تا ادم ثانی باشد در انساب آدمیان شود در بسیار از تفاسیر و تواریخ مکتوب
 است که از اهل کشتی غیر نوح و سرپر او را عقب نسل نمایند و نسبتا اهل عالم بدین سه کس منتهی می شود سلام
 بدو و عرب و عجم است و یافت پدر از آل و حام پدر هود است و علی امین من معک سلام و برکت بر نوح
 و بر گروهی که باقی ماند و تمیز ایشان با هم چهره تشبیه است از ایشان و با سلام و برکت بر آن امتها که باقی
 شوند از جمعی که باقی ماند یعنی آن مؤمنان که از نسل ایشان آنها ظاهر خواهند شد تا روز قیامت و امم
 سمیعهم ثم هم مناعذاب الیم و امم چند که از ذریه ایشان ناشی خواهند شد که زود ببلعند
 زندگانی در بهم ایشان را در دنیا بفرای عیش و عشرت و پس برسد ایشان را از جانب ماعذاب در روز قیامت
 آخرت مراد کفار و منافقان است که از آن روز نادر و قیامت هیچ مؤمن و مؤمنه نباشد مگر اینکه داخل است در این
 سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا اینکه داخل است در این تمنع و عذاب و بالجمله نوح علیه السلام
 را برداشت و باشتادتن مؤمنین و روحش و طهوریکه از او جاد و کشتی بودند فرود آمدند و کشتی را بر سر
 کوه گذاشتند از جبل برآمدند و از روز و ایامه شکرانه روزه داشتند و در زینة المجالس مکتوبات کذا
 جمله معجزات نوح علیه السلام بود که چون اهل توحید از کشتی بیرون آمدند ماکولات ایشان تمام شده بود
 نوح مقداری رب که از زمین برداشته در عافیه فرود ناکدم بریان شد و معجزه دیگر آنحضرت آنکه بعد از
 خروج از کشتی اشجار میوه نشانده علی الفواکهها سبزه گشته میوه آوردند و در نارنج حبیب البر و بسیار از
 کتب دیگر مکتوبات است که در روز عاشورا اخلاق از کشتی بیرون آمدند و در ایوان کوه جو و قهوه بنا کرده
 از اسوق الثمانین و بر وایت مدینه الثمانین نام نهادند زیرا که ساکنان آن زیاده از هشتاد گس بودند
 و در خلاصه الاخبار گویند و آنوقت که نوح علیه السلام از کشتی فرود آمد و مردمانی که در کشتی جمع بودند
 در آنجا دهی بنا کردند و هر چند نوح با ایشان میبود بر آنکه شوی و با آنکه کیند نشینند پس شی بنحو
 رفت چون صباح سر و خوب بر داشتند هیچ کدام زبان بیکدیگر نمیگفتند بنا بر این از یکدیگر جدا شدند
 و اختلاف لغات از آنجا هم رسید و در بسیار از تواریخ نقل کرده اند کین از فرود آمدن ایشان از کشتی
 عفوئیه در هوا آشکار گردید و علت و باد و میان ایشان بدید آمد از آن هشتادتن جز نوح و سرپر او
 سلام و یافت در درجات ایشان که باقی نمانده و سایر آنها هلاک و بقاء میباشند و این خلاصه

روز عاشورا
 از کشتی نوح
 از کشتی نوح

روز عاشورا
 از کشتی نوح
 از کشتی نوح

﴿رُزْغَا شُورَا﴾

﴿(۳۲۳)﴾

از پسران نوح بهم رسیدند و در خلاصه الاخبار مسطور است که نوح علیه در کشتی پسران خود را فرستاد که با
 زنان خود خلوت مکنید خام مخالف کرده باز ن خود مقاربت کرد نوح و پسران فرین کرد که با خدا بانظمه
 خام را تغییر ده حقیقتا نه و تعالی نطقه او را در رحم زوجه او سپاه گردانید هر فرزندی که از او بوجود آمد
 سپاه بود و همه اهل حبشه و زنگبار و اولاد او میباشند و عرب و اصناف عجم و در مرزا و اولاد سام اند و
 توك و چین و باجوج ماجوج از فرزندان یافت اند پس از این جهت انساب بنی آدم بعد از طوفان نوح
 است و او را آدم ثانی خوانند و در بخارا و انوار از رُوح خدا صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود نوح
 احد الابون نوح یکی از وید است یعنی پدر جمیع مردم است بعد از آدم و در تفاسیر الفنون مسطور است
 که نوح علیه بعد از طوفان در بیست و هفتاد سال زند بود و بقوله سجد و پنجاه سال و بر واپتی
 شصت سال و در مدت چهل سال جهان آبادان شد و در حبیب لیسرا آورده که نوح تمام ربيع مسكون
 را منقسم بسه قسمت ساخت و هر قسمی را یکی از اولاد عظام خود مخصوص گردانید و با ضرب و زنج و
 حبشه دهند و سند و اراضی سوزان را با تمام نفوس نمود و خام را با تمام شرافت و تقسیمه و تعالی او را
 نه پسر گرامت فرمود هند و سند و زنج و نوبه و کنعان و کوش و قبط و بربر و عیش و در سبب تغییر رنگ
 و زبان خام و جوه متعدد ده گفته اند از جمله آنکه روزی نوح علیه در عالم خواب بود عورتش میفرمود خام
 براو گشت و بنوشید و بقول صاحب ریخ گزیده بخندید و این سوء ادب موجب آن شد که رنگ او را
 سپاه شد و پیغمبر از نسل او منقطع گردید و وجه دیگر آنکه نوح علیه در کشتی اولاد و اتباع خود را از سپاه
 زنان منع فرمود خام مخالف نمود چنانکه قبل از این مر قوم گردید منقولست که چون اولاد خام بسیار شد
 بتقدیر ایزد هر فرقه بلغتی تکلم نمودند لاجرم از صحبت یکدیگر متفرق شده هر گروهی بطریقی رفتند و تغییر
 موضعی پرداختند بالجملة نوح علیه در موقع تقسیم بیع مسكون شام و جزیره عراق و فارس و خراسان را
 که وسط زمین بود بسام از آن داشت که افضل و ارشد اولاد آنحضرت بود و بقول اکثر مفسرین و
 مورخین جناب سام از اکابر انبیاء مرسل بود و بکثرت کاست و وفور فراست و صلاح نفس و نجابت ذات
 از سایر اولاد نوح علیه السلام امیاز داشت لاجرم آنحضرت او را بوضایت و ولایت عهد خویش تعیین نمود
 و حضرت و اهل اعطیات سام را نه پسر بخشید از آنکه ابوالانبیاء است و کپورث که پدر ملوک عجم است
 و اسود که بنوا و مدائن از بناها می اوست و یفن که شام و درم پسران او بند و پورج که در میان موخر
 از او جز نام نما نه است و لار که فراغه مصر از نسل او پیدا شدند و عیلم که تغییر خورستان بوی منسوب
 و از مر که قوم عاد از جمله احفاد او بند و پور که چهار پسر داشت از ربایان واران و ارمن و موقان

نوح و پسران
 طوفان

نوح و پسران
 طوفان

پورج



در روز عرفة الصفا گوید که نام هر يك از فرزندان خود را بقطره از اقطار ولايات خود فرساید و در بعضی از
تواریخ مکتور است که چون لغات اولاد سام مختلف گشته بود بجهت بیانی که به نوزده زبان سخن می گفتند
و هیچ قومی سخن قوم دیگر را نفهم نمی کردند هر يك بناچار استقرار جسته بجا رفت و زراعت اشتغال نمودند
و کم و مرث بر تمام ذریه سام پادشاه شد و بر سوم سلطنت و این حکومت پراخت و هر يك از اعیان ملک
مناسب حال و مرتبه اش منصبی مقرر گردانید و چون اولاد سام در اقلیم بابل و بین و حضر و مو و عمان و عراقین
و فارس بسیار شدند بعضی از ایشان بطرف مغرب و برخی بجناب مشرق رحلت نموده با اولاد بافت و حام
اختلاط نمودند و امصار و قصبات چند بنا کردند مع الجملة نوح علیه السلام در زمان تقسیم ربع مسکون اقلیم
چین و صفالیه و ترکستان را با بافت داد و مجموع ترکان و صفالیه و خرد از نسل بافت اند و در روز عرفة
آورده که بعضی گفته اند بافت پیغمبر مرسل بود و چون نوح علیه السلام بافت را در پای کوه جود رخصت داد که
بجناب شمال و مشرق که نامزد او شده بود توجه نماید بافت از پدر و التماس نمود که او را دعای آموزد که هر گاه
خواهد بازان ببارد نوح علیه السلام اینجا بالملئمه در این معنی با حضرت عزت مناجات کرده و جبرئیل اجابت
در حق او را اسمی بزرگ آورد نوح م از ابرسنگی نقش کرده بافت را در آن سنگ را حجر المطر خوانند
و ترکان جدّه ناش خوانند پس بافت از سوق التمانین بیرون آمد منازل و مراحل طی کرد تا بحد
مملکت خود رسید و بطریق صحرائش نشان مدتی روزگار بسر میبردند و رسم های پیکور در میان آورد و چون
نسل او بسیار شدند رخت بسر به بقا کشید و بعضی گویند یکی از شهرهای بزرگ اقلیم چین را در آن سرزمین
او بنیاد نهاد و آورده اند که حضرت اهاب لعطبات بدو پانزده پسر از آن داشت چین و صقلاب و کمار
و ترک و خلج و خرد و روس و سدسان و غر و منش و بارج و هر يك از پسران را با دخره از ذریه خویش
در سلک از دواج در آورد و به تبعه پلاد و تکثیر عباد و صفت نمود و نخست ترک بن بافت که ولیم هد آرشد
اولاد او بود و بغایت دلیر و مردانه و هنرمند و فرزانه بود و او را بافت اعلان تبرک گفتند در آن نواح سمرقند
و بخانه رسید که از اسب لوک خوانند و اینجا در پائین محضر اب گرم و چشمه ها خوش گوار و مرغزار بسیار بود
ترک را آن محل مطابق طبع افتاده با اتباع خود رحل اقامت در اینجا انداخت و از چوب و گاه خانه ها ساخت
و بعد از چند گاه با حادثات و اختراع خرگاه پراخت و از پوست گوسفند و سایر حیوانات قبا و طاقه دوخت
و او پادشاهی بود عادل و فاضل و در باب رعایت رعیت دقیقه مهمل و نامرعی نمیکند داشت و بندگان خدا را
در ظل حمایت خویش مرقه و اسوده میداشت و بخشندگی بی منت او را فرزندان شایسته کرامت فرمود یکی از
فرزندان او فورک نام که شکار دوست بود روزی در صحرا گوشت نجیر کباب کرده می خورد ناگاه لقه از دست

نخستین بافت
ربع مسکون

اقامت ترک
بافت

❦ (روز عاشوراء) ❦

❦ (۳۲۵) ❦

در روز عاشورا

وی در نمکزار افتاد فوراً آن لقمه را برداشته در دهان نهاد از آبشار لند پند ترا لقمه اول یافت و بعد از آن نمک را با طعام منضم ساخته تناول فرمود و این رسم از آن روز معنادر طبیعت مردم شد و اصل ذریه او را از آن گویند و اما آخر رجب از سیاحت مملکت شمال بکازامل رسید آن ساحل پسندیده خاطر او آمد و در آنجا شهر بنی هاشم را دید و فرزندانش را و رسم و ریا به گوشتن در جهان آوردند و بشاره پدیدار از پوست آن ملبوس ساختند و در آباء حنوه خود یکی از فرزندانش را وفات رسید و ناچند گاه پدید آمدن است که با او چه کند آخر الامر چون یافت با بعضی از متعلقان در دریا غرق شده بود آتش را که ضد آب است بر آفریند و با حضا قوم فریمان داد و طنبور و سایر آلات طهوریه مهیا ساخته سر و گویان جسد او را در آتش افکند و گویند تا کنون این رسم مدن مومر در بلاد باقی است و منقولست که اولاد او تتبع زینور نخل کردند تا در مغازها کوه عسل یافتند از آن حلوا ساختند **تمیم نفع عجمی** در بخارا الانوار از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که چون نوح علیه السلام نفرین کرد بر قوم و ایشان غرق شدند شیطان بنزد او آمد و گفت **إِنَّ لَكَ عِنْدَ بَدَا أُرِيدَ أَنْ أَكْفِيكَ عَلَيْهَا** تو را ابر من متنی است میخواهم تو را مکافات کنم بر آن نوح گفت **إِنَّ مَثَّ** چیست شیطان گفت **إِنَّ مَثَّ** آنست که تو نفرین کردی بر قوم خود و ایشان را غرق نمودی و کسی نماید که او را گمراه کنم پس من راحت شدم تا قرن دیگر که مردی بهم رسید آنها را گمراه کنم نوح علیه السلام فرمود **مَا لَكَ تَرِيدَ أَنْ تَكْفِيَنِي** چیست آنچه که خواهی مرا بآن مکافات نمائی گفت از کوفه فی ثلث مواطن فانه اقرب ما يكون الى العبد اذا كان في احداهن در سه موطن مرا بآرد کن و از من در حد رهاش که نزد یکم از احوال من بسوینده وقتی است که در یکی از این سه حالت باشد از کوفه فی ثلث مواطن بپناشین و از کوفه فی ثلث مواطن بپناشین و از کوفه فی ثلث مواطن بپناشین **كُنْتُ مَعَ امْرَأَةٍ خَالِبًا لِبَيْتٍ مَعَهَا أَحَدٌ مَرَّادُ كُنْ** در وقتیکه بغضت ای و مرا بآرد کن در وقتی که میان دو کس حکم کنی و مرا بآرد کن و از من در حد رهاش در وقتی که باز نهاده رجائی باشی که دیگر با شما نباشد و نیز در بخارا پنجم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چون نوح علیه السلام از کشتی فرود آمد ابلیس علیه السلام لعنه الله علیه و گفت **مَا فِي الْأَرْضِ رَجُلٌ اعْلَمْتُ خَصْلَتَهُنَّ إِلَّا بِأَمْحُوَاهِي** تو را در خصلت تعلیم کنم **إِيَّاكَ وَالْحَسَدَ** فیهو الذی به عمل به ما عمل و ایّاك **وَالْحَرَصَ** فیهو الذی عمل بادم فاعمل زینهار بر کسی حسد مبر که حسد با من کرد آنچه کرد **وَأَقْعَدُ سَهْرِي** هم موافق مخطورات روضه الصفا و جیب السیر و ناسخ الثوار پنجم در این روز مالک بن دعو خراعه حضرت یوسف علیه السلام را بشهر مصر در آورد و تفصیل آن بطریق تلخیص و تلخیص از کتب

در روز عاشورا

و زینهار حرص مدار که حرص کرد با آدم آنچه کرد صحیح



(روز عاشوراء) *

(۳۲۶)

تواریخ و تفاسیر موثقه بدین هیچ است که چون فرزندان اسرائیل برادر خود یوسف را بمالک فرستادند
کاروان بامر مالک حمل بستند و بقصد مصر کوچ دادند و در بین راه مالک بفرمود تا غل از گردن
و بند از دست و پای یوسف برداشتن و جامه های نیکو بر او پوشانند و او را بر زاحله نهر در نشاندند
طی مراحل قطع منازل نمودند تا آنکه در حواله دبار مصر نزول کردند و چون در پیش صبت و اوازه
جمال حسن و جمال یوسف در مصر ایشان را یافته بود اهل آن دبار جمله بتماشای جمال و تمنا و صفا
انحضرت در ویدان فافله آوردند و هر یک بزبان قابلیت مضمون این مقال و رد خوشاخته میگفتند :

جمال حسن و جمال یوسف

این شهر پر از حدیث این رونق است * دلهای جهانیان همه کشته است * ما میگوئیم و دیگران میگویند
تا بخت کرا بود کرا خواهد دوست * از کتاب زبدة التواریخ نقل شده که حقیقاً جمال جهان را به یوسف
و نور می داده بود که از یک روزه راه میدرخشید و هرگاه انجناب بجای توجیه میفرمود طلعه نور جمالش
یک مرحله و مانند افتاب و شن می نمود و اتفاقاً آن روز هوای مصر را از نقاب سحاب تیرگی رو نمود
بود و چهره افتاب جهان تاب نمینمود پس چون نور چهره نابان یوسفی از وراء حجاب لامع شد جهان را تا
ضمهر از باب صفا و پاکست روشن و متور گردانید و حدیث حسن و جمال انحضرت در السند و زبانه
مردم اند بار افتاده دلهای مشتاقان در طلب جانها صا جندلان از اشتیاق مقدم لها بونش بلب آمد
و چون اهل مصر باستقبال کاروان بیرون آمدند سلطان مصر نیز همراه جمال و امین اعمال خویش را
که او را عزیز مصر میگفتند بخیریدار یوسف بیرون فرستاد و چون عزیز بکاروان رسید و حدیث بیع
و شرای یوسف با مالک در میان آورد مالک گفت چندان صبر میباید که بشهر دایم و سر روز از ریخ را
و محنت سفر پیاپییم انگاه بموجب فرمان لازم الاذغان قیام نمایم عزیز قبول کرد پس ایشان بجمعت
تمام در عاشور محرم الحرام بمصر درآمدند و پس از انقضای سه روز بحسب معهود یوسف را بمعرض بیع
دراوردند بتفصیلی که در سیزدهم این ماه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

جمال حسن و جمال یوسف

واقع چهارم
در این روز پناه رفقه حضرت یعقوب علیه السلام باز آمد و نور بصیر انجناب معاودت نمود چنانکه در شرح
بیست باب ملا مظفر و عقول عشره و عجایب المخلوقات و در کتاب تفویض الشریعه نیز پیا شد آن
حضرت را در این روز نوشته بد آنکه چون یعقوب علیه السلام عبادت خدا بسیار می نمود او را اسرائیل نام
کردند یعنی بنده خدا و مادرش دختر لوط بود و بقول اصح یعقوب در حقه ابراهیم علیه السلام وجود آمد
و او را دوازده پسر بود اما از انجمله یوسف را درست میداشت و پوخته او را علم و حکمت میا مؤخت
و چون انحضرت گو سفندان خود را بر فرزندان خود قسمت نمود هر پسر را سه هزار گو سفند داد و

(یوسف) *



﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۳۲۷)﴾

نفسی از این
مقتضی است
که

یوسف را شش هزار گوسفند بخشید پس بدین سبب برادران بر او رشک بردند و پیوسته در تدبیر بودند که
قصد او کنند تا آنکه بران وجه که مشهور است او را از پدر در خواست کردند و بغیر تر انداختن بصر از قتل
و در باب قتل او مشاورت کردند یکی از ایشان گفت لَا تَقْتُلُوا یُوسُفَ وَالْفَوَهُ فِی غَیَابِ الْجَبِّ بَلْیَقِطُهُ بَعْضُ
السَّيَّارَةِ اِنْ کُنْتُمْ فَاعِلِینَ مَکْشِدِ یُوسُفَ رَاکَ قَتْلُ بَنَاتِ هَآءِ کَآهَانِ عَظِیمٌ اَسْتُ وَیَفْکُنِیدُ اُوْرَادَ قَرَحَاهُ
لَتَمِیْهُ قَرَحَاهُ بِغَیَابِ بَیْهَتِ غِیُوبَةٍ اَسْتُ اَزْ عِیُونِ نَآظِرِیْنَ یَسْ اُوْرَادَ رَحَاهُ اَفْکُنْدُ وَجَاهَهُ اُوْرَادِیْ حُجْرِ الْوُ
کُودِ پِش پِد اُوْر دُند و گفند اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَکْنَا یُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَا کَلَّهَ الَّذِیْ تَبَّ بَدْرِ شَکِ
مَا رَفِیْمُ بَصْرًا وِیْشِیْ مِیْکَرِ فِیْمِ بَیْکَرِ دُرُودِ یَدِیْنِ وَتِیْرَ اَفْکُنْدُ وَبَکَنُ اَشْیَمُ یُوسُفَ رَا زُورِ دَرِخْتِ وَبَارِخُو
پس گرک اُوْر اُخُورِدِ یَعْقُوبَ عَمَّ رَا نَسْتُ کِه سَخْنِ اِیْشَانِ کَذِبَ اَسْتُ اَمَّا حُجْرِیْ هِیْجَ تَدِیْرِیْ نَدَاشْتُ شَبَّ دُرُورِ
مِیْکَرِ پِشْتِ دُرُتَفَاسِیْرِ مَطُورِ اَسْتُ کِه سَبَبِ مِثْلَ اَشْدُنِ یَعْقُوبَ بَفَرَانِ یُوسُفَ وَبَاسِیْرِیْ اَقْدَادُنِ یُوسُفَ
اِنْ بُوْدِ کِه اُوْر اَکْثَرِیْ کِه بُوْدِ وَاِنْ کَنْزِیْ سِیْرِیْ دَاشْتُ یَعْقُوبَ اِنْ سِیْرُ اُوْر اَزْ کَنْزِیْ جَدَا کُودِ وِیْغُورِخْتِ مَا دُرُشْتِ شَبَّ
وَرُوزِ دُرُفَرَانِ سِیْرِ مِیْکَرِ پِشْتِ وَیَمِیْکَرِ اِلَهِیْ کَمَا فَرَّقَ نَبِیْکَ بَیْنِیْ وَبَیْنِیْ وَلَدِیْ فَرَّقَ بَیْنَهُ وَبَیْنِیْ وَلَدِیْ
بَارِخُدَا بَا چَا نَکِه سِیْغِیْرِ تُو جَدَا اَفْکُنْدُ بَیْنِیْ مَن وَفَرِزَنْدَمُ جَدَا اَفْکُنْدُ بَیْنِیْ اُوْر وَفَرِزَنْدَشْ نَابَدَانْدُ دُرُورِ
فَرَاقِ رَا حُجْرِیْ اَسْتُ پِش رَا غَا یَ اِنْ سُوْخَنَدُ دَلِ بَهِدُفِ اِجَابَتِ مَقْرُونِ کَشَندهَا تَقِیْ اُوْر اَنْدَا کُودِ کِه اِیْ کَنْزِیْ
اَضْطَرَابِ مَکُنْ کِه یَعْقُوبَ سِیْغِیْرِ رَا بَیْهِنِ تَرَکَ اُوْر اَلِ بَفَرَانِ اَعْزَا وِلَادِ مِثْلَا کُودَانِمُ رَا تُوْرَا یُوْصَالِ فَرِزَنْدَتِ
مَکُورِ وَنَکَمِ فَرِزَنْدَا وِرَا بُوِیْ نَرَسَانِمُ لَاجَرِ حَقِّقَا لَ یَعْقُوبَ رَا بَفَرَانِ یُوسُفَ مِثْلَا کُودَانِیدُ وِیْغُورِ فَرَاقِ اُوْر
چَا نَ بَکَرِ پِشْتِ کِه چِشْمِ هَا یِ اُوْر نَابِیْشَا کُودِیدُ چَا نَچِه حَقِّقَا لَ مِیْغُورِ اَبَدِ وَقَالَ یَا اَسْفَا عَلَیْ یُوسُفَ وَ
اَبْیَضَتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ وَگفت یَعْقُوبَ اِیْ اَنْدَوِه وَشَدْتُ حُزْنِیْ مَن بَفَرَانِ یُوسُفَ اَسْفَ شَدْتُ
حُزْنِیْ وَحَسْرَتِیْ وَسَفِیدِ شَدِ هَرُورِ وَچِشْمِ اُوْر اَزْ شَدْتُ حُزْنِیْ وَاَنْدَوِه بَعْنِیْ اَزْ جَهِتِ دِیْآرِیْ اَنْدَوِه وَکَرِیْ اُوْر
رُوشِنِیْ اَزْ چِشْمِ اُوْر اَبَلِ گِشْتِ وَگُوینْدِ مَشْرِفِ بَرِ عِیْیِ شَدِ وَچِیْرِیْ مِیْیَنْدِ بَدِ مَکَرِ اَنْدَا کِیْ وَبَعْضِیْ گُفْتِه اَنْدِ سَفِیدِیْ
چِشْمِ کَا پَرِ اَزْ بَعْدِ اَنْظَارِ اَسْتُ چَا نَکِه کِیْ گُویدُ چَندَانِ چِشْمِ بَرَاهِ دَاشْتِمُ کِه هَرُورِ وَچِشْمِ سَفِیدِ شَدِ وَصَحَّ
اِنْ اَسْتُ کِه اَلْمُخَضَّرِیْ نَابِیْشَا شَدِ بَا لَیْجَاهِ دُرُتَفَاسِیْرِ الْفَنُونِ گُویدُ یُوسُفَیْ رَا کِه یَعْقُوبَ عَمَّ اَلْمُجْجَالِ اُوْر
مِیْیَدِیدُ وِیْغُورِ دُنْیَا وِیْغُورِ مَاقِیْهَا وَاَدِ رَمَقَابِلَهْ اُوْر یَیْچِیْ نِیْیَسْجِیدِ بَدِ رَهِیْ چِیْدِ بَرِ سِیْجِ اُوْر دُند وَبَعْضِیْ گُوینْدِ یُوسُفَ رَا
بِهَانِ مَبْلَغِ کِه یَعْقُوبَ سِیْرَانِ کَنْزِیْ رَا فَرِوْخَنَدُ بُوْدِ بَفَرِوْخَنَدُ وَاِنْ اِنْ کَنْزِیْ یُوْصَالِ سِیْرِ خُودِ نَرَسِیدِ یَعْقُوبَ
یُوْصَالِ یُوسُفَ نَابِلِ نَگِشْتِ اُوْر دِه اَنْدِ کِه سِیْرَانِ کَنْزِیْ شِیْرِیْ نَامِ دَاشْتُ وَاَزْ قَصَا اِنْ بَیْشَرِ دُرُشْمِ مَصْرُورِ
سَلْکِ مَلَا نَ اِنْ یُوسُفَ عَمَّ قَرَارِ کُودِ مَعْتَمِدِ اُوْر کُودِیدُ وِیْجِیْکَ اَزْ اَحْوَالِ یَکِدیْگَرِ مَطْلَعِ بُوْدِ وِیْغُورِ

نفسی از این
مقتضی است
که

﴿(حَقَّالَ)﴾



(روز عاشوراء) *

(۳۲۸)

حقیقاً یوسف را امر نمود که پیراهن خود را برای پدرش یعقوب بفرستد پیراهن را بهین بشرداد که بشود پدر
 بر دیش پیراهن را گرفته بجانب کفتان روان گشت چون نزدیک کفتان رسید در بیرون شهر کنیز که را دید
 که رخت پیشوید و او مادرش بود که رخت یعقوب بمیشت از او سوال نمود خانه یعقوب کجا است مادرش
 گفت که یعقوب چند سال است که مبتلا شده است بفراق فرزندش یوسف بشیر گفت اینک من بشارت
 یوسف را آورده ام کنیز چون این سخن شنید سر برداشت و گفت بار خدا یا تو بمن وعده فرمود که بشیر مرا بشیر
 از یوسف بمن برسانی بشیرش گفت بشیر تو کیست کنیز قصه خود را بیان نمود بشیر گفت ای مادر وعده خدا
 خلف ندارد اینک من بشیر تو ام کنیز دست بگردن فرزند خود را آورده مد هوش گردید چون هوش آمد
 شکر الهی بجای آورده راه را نشان داد بشیر بخد مت یعقوب آمد و بحجرت وصول پیراهن یوسف را
 بر روی او افکند فی الحال یعقوب بپناشد و بشیر مرده داد انحضرت را که یوسف بر تخت یادشاهی نشسته
 است فرح یعقوب زیاده گردید چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ الْقَبِيلَهُ
 عَلَى وَجْهِهِ فَأَرْتَدَّ بَصِيرًا وَأَمَّا الْكُتْمُ فَاسْتَرْجَسَ بِرَأْسِهِ وَكَانَ يُدْرِكُ الْبُيُوتَ وَمِنْهُ الْيَتَامَى وَالْمَسْكِينُ
 است بدین تفصیل که چون برادران یوسف رسیدند و او را شناختند حلم و کرم حضرت صدیق
 چنان بود که با انهمه خطاها که از برادران دید بود خود بعد از خواهی ایشان مشغول شد و فرمود
 نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَنِي وَيْلَ خَوْتِ وَأَيُّهَا زَانِبُوا خُتْ وَفَرَمُود لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ
 أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ هیچ سرزنش نیست بشما امروز من هرگز بروی شما نیاورم می امرزد خدا شما را که
 اعتراف نمود بد بگناه خود را و بخشایند ترین بخشایند گانست و چون بنوازش ملوکانه برادران را
 مسرور ساخت نگاه بکار پدر در فکر خود پرداخت و فرمود اِنْ هَبُوا بَصِيرَتِي هَذَا اِنَّا لَفُؤْهُ عَلَى وَجْهِهِ
 اَيُّ بَاطٍ بَصِيرًا وَأَتُوْنِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ برید این پیراهن مرا پس بفکنید انرا بر روی پدر من
 باز میگردد بپنا یعنی پناای رفته او باز آید و چشم او روشن گردد و بیاید بسوی من با همه کسان خود
 از ذکور و اناث و احفاد و خدم در منج الصادقین مسطور است که پیراهن حضرت خلیل علیه بود که جبرئیل
 در قعر چاه بر قامت حضرت یوسف پوشانید بود چون امر شد که مرده یعقوب رسانند جبرئیل آمد و
 عرض کرد ای یوسف این پیراهنی است که در او بوی بهشت است بر هیچ بیمار و مبتلائی واقع نشود مگر
 آنکه شفا یابد انرا بکفتان بفرست تا پدرت بر چشم مالید پنا شود و در بخارا الانوار از حضرت
 صادق علیه روایت کرده است که ان پیراهن جامه بود از جامه های بهشت که چون ابراهیم علیه را
 در آتش انداختند جبرئیل انرا آورده بر او پوشانید که گر ما و سر ما بر او اثر نکند و چون ابراهیم را

وصال کنیز یعقوب

پیراهن یوسف



(روز عاشوراء) -

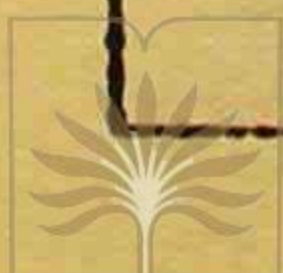
(۳۲۹)

وقت وفات رسید آن پسران را در بازو بندی گذاشت و بر اسحاق بست و اسحق بر یعقوب و یوسف
 متولد شد یعقوب از مادر گردن یوسف او بخت و در احوال که بر او گذشت در گردن او بود و نیز از آن حضرت
 منقولست که آن پسران را در قصبه نفر می گذاشتند و چون کسی می پوشید بسیار فراخ بود و بر وایت آل
 چون یوسف علیه السلام در مصر پسران را از میان تعویذ بیرون آورد یعقوب در فلسطین شام بود و آن را
 و فرمود من بوی یوسف را بشنوم راوی عرض کرد خدا بنشوم آن پسران بکه رسید فرمود با همتش رسید
 پس فرمود هر علی باغبان را که بمیراث گذاشت همه منتهی شد بر سواد اصل الله علیه و اله و از آن
 حضرت با و صبیای و رسید پس آن پسران بمیراث بنما رسید و در نزد ما است و بالجمله چون یوسف
 برادران را امر فرمود بیرون پسران هوزا گفت ای یوسف چون پسران خون الوده تو را من پیش پد
 برده ام بردن این پسران را نیز بمن واگذا که شاید فرج این پسران تدارک آن پسران کند یوسف
 پسران را با و داد و اسباب جهت آمدن پدر و متعلقان او بمطابخه بیاداران تسلیم نمود و نقلست
 که در وقت زحله با جمیع ما محتاج سفر با ایشان داد و چون برادران از مصر بیرون آمدند و متوجه کنعان
 شدند هوزا با کاروان ناپستاد هفت عدد نان بر میان بسته با سر و پای برهنه روی بکنعان نهاد
 و مسافت بین کنعان و مصر هشتاد فرسخ بود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ده روز راه بود
 هوزا از غایت شغف و شادی نصفی از نان پیش نخورد و بصرعت تمام خود را بجواله کنعان رشتا
 و چون بنزد یک پدر آمد و بشارت جان یوسف و سلام و تحیت صدیق را معروض داشتند پسران
 یوسف را بر روی او افکند و بر وایت ابن عباس مالک بن عمر خراعی که خریدار یوسف بود پسران را از
 برادران یوسف گرفت نزد یعقوب آمد و روی او افکند در حال چشمهای آنحضرت مانند پیش نورانی
 گشته و بینائی رفیع او باز آمد و بر وایت ختاک پیر او نیز بجوانی بازگشت پس به بنبرگان و فرزندان
 خود فرمود **اَلَا اَقُلْ لَكُمْ اِنِّیْ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ** ایا نمیکفتم بشما بدوستی که من میدانم از الهام
 خدا آنچه شما نمیدانید از حوّه یوسف و ملاقات من با او هوزا گفت ای پدر ما ماده سفر مصر باش
 که لحظه لحظه قاصد صدیق میرسد و محالها مترتب داشته بطلب عزه و اهلیت می آیند پس به تهنیه
 راه مشغول شدند و سه روز تهنیه اسباب سفر می نمودند و در روز چهارم یعقوب باز و به خود که
 خاله یوسف بود و تمام اشباع و اتباع خود روی بمصر نهادند بتفصیلی که در روز بیست و دوم
 بیابان اتم نعم و مکشوف باد که علامه مجلسی علیه السلام بعد از نقل قصه یوسف علیه السلام فرموده که در این
 قصه غریبه علما اشکالات وارد نموده اند و اکثر مردم را در این قصه شبهه بسیار در خاطر میخلد

در روز عاشوراء
 یوسف را از مصر
 بیرون آوردند

و در روز عاشوراء
 یوسف را از مصر
 بیرون آوردند

(اگر)



(روز عاشوراء)

(۳۳۰)

اگر اشاره مجملی بحواب آنها بشود مناسبست اول آنکه چگونه حضرت یعقوب یوسف را تفضل داد در
 محبت و ملاطفت تا اینکه باعث این مفاسد گردید و حال آنکه تفضل بعض از فرزندان بر بعضی روانیست
 خصوصاً هرگاه موثر این مفاسد باشد جواب آنستکه تفضلی که خوب نیست آنست که از محض محبت
 بشریت باشد و جهت دینی در آن منظور نباشد و محبت یعقوب نسبت یوسف کمالان واقعیه و علم و
 فضائل و قابلیت و رتبه نبوت بود با اینکه محبت قلبی اختیاریه نیست و گاه باشد که در امور اختیاریه
 تفاوت بین ایشان نگذارند اما باعث مفاسد گردیدن گاه باشد که یعقوب ندانسته باشد
 که باعث آن مفاسد خواهد شد و قویم آنکه یعقوب با جلال نبوت چگونه انقدر اضطراب و جزع
 و گریه کرد بر مفارقت یوسف نادره اش ناپیدا شد و باید که پیغمبران زیاده از سایر خلق صبر کنند در
 مصیبتها جواب آنستکه فرط محبت و شدت خون و گریستن اختیاریه نیست و با کمال منافات ندارد و
 آنچه بدست جزع کردن و گفتن چیزی چند است که موجب سخط حق تعالی باشد و از یعقوب اینها صادر
 نشد و بحسب قلبی ضعیف بود بقضای الهی درضا بقضای منافات با اینها ندارد چنانچه اگر کسی محتاج شود
 که دستش را برای رفع اکلله قطع کند خودش جلاد را میطلبد و او را امر بقطع دست خود میکند و او
 راضی است و از او ممنون میشود و باین مراتب گریه و فریاد میکند و غمگین میشود و آنها باعث رفع درد
 نمیشود چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در فوت ابراهیم فرمود دل پیسوزد و چشم میگردد و
 نمیکویم چیزی که باعث غضب پروردگار گردد و محبت دوستان خدا غم خدا را نمیباشد مگر از برای
 خدا و کسیکه محبوب خدا است ایشان او را دوست میدارند و لهذا با افا رنجور اگر دشمن خدا باشد
 دشمنی مینمایند و شمشیر بر او میکشند و با ابعاد ناس از ایشان اگر دوست خدا باشند غایت موافقت
 و ملاطفت را میفرمایند و معلومست که یعقوب یوسف را برای حسن و جمال صورت و اغراض دنیوی نمیخواست
 بلکه بسبب انوار خیر و صلاح و آثار سعادت و فلاح که در او مشاهده مینمود او را میخواست و چون برادر
 از این مرتبه غالبه غافل و باین معانی رقیقه جاهل بودند از امتیاز او در محبت تعجب مینمودند و بد خود را
 نسبت بضالت و گمراهی میدادند و میگفتند ما احقیم محبت و رعایت که تو مند و قوت دار و پرورنده
 از یوسف بکارید و می ایستم پس معلوم شد که محبت یوسف و جزع از مفارقت او منافات با محبت جناب
 اقدس الهی ندارد و منافات کمال آنحضرت نیست بلکه عین کمال است سوم آنکه یعقوب با وجود خوا
 حضرت یوسف و خبر دادن ملائکه میدانست یوسف زنده است چرا اینقدر اضطراب مینمود جواب آنستکه
 گاه باشد که اضطراب بر مفارقت او باشد و یا برای احتمال بدو و محو اثبات باشد چهارم آنکه چون

بجواب از اشکال
 واری بر این

در محبت
 حب و الله



(روز عاشورا)

(۳۳۱)

بجای آنکه
چهارم

تواند بود که یعقوب نابینا شود و حال آنکه پیغمبران میباید که در خلقت ایشان نقصی نباشد جواب
آنست که بعضی گفته اند آنحضرت نابینا نشد بود بلکه ضعفی در باصره اش میسرید بود و سفید شد چشم را
حل و بسیار گریه کرده اند زیرا که چون دیدن را از آب میپوشد سفید میباید و بعضی گفته اند ما پیغمبران را
از هر نقصی و مرضی مبرا میدانیم زیرا که نمیباید در ایشان نقصی باشد که موجب نفرت مردم گردد از ایشان
و کو چنین نیست با اینکه ممکن است بخوبی باشد که بحسب هر عیبی در خلقت او میسرید باشد و پیغمبران
بدیده دل می بینند آنچه را که مردم می بینند پس باین سبب هیچ گونه عیبی و خللی در آن حضرت نیست این
حادث شده بود و قول اجرا قوی است **واقع یاری هم** در کتاب اخبارالدول مسطور است که چون
چهارده سال از ملک و سلطنت حضرت سلیمان ^ع گذشت بلفیس پادشاه شهر سبأ را بعقد خود در آورده
و واقعه زفاف و در آمدن آنحضرت با و در روز عاشورا بود و تفصیل آن بطور تلخیص بلفیق از کتب تفسیر
و تواریخ بدین شرح است که حقیقانه و تعالی سلطنت و پادشاهی تمام مشرق و مغرب زمین را بحضرت سلیمان
عطا فرمود و آنحضرت مدت چهل سال و شش ماه پادشاهی کرد بر همه اربابان و پریان و دیوان و وحوش
و بطور و در خلاصه الاخبار مسطور است که سلیمان ^ع مدت هفتصد و شانزده سال و شش ماه سلطنت
نمود و آنجناب را تختی بود بکفر سیخ در بکفر سیخ از سیم خام و بفرموده او هزار خانه بر آن تخت ساخته بودند
و بر وایت دیگر در هر گوشه از آن هزار خانه بود و آنحضرت را هفتصد کنیز و سیصد زن آزاد بود
و هر خانه را نامزد یکی از آنها فرموده بود و آورده اند که آنحضرت هیچ پادشاهی را در اطراف زمین
نمیشید مگر اینکه بسوی او میشتافت او را گرفته ذلیل می نمود و نادر دین اسلام در آید و چون مرغ همد
خبر بلفیس را با آنحضرت رسانید و گفت **إِنَّ وَجَدْتُ أَمْرًا تَمْلِكُهُمْ وَأَوْثِقْتُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَطَاعَتُهُمْ**
عَظِيمٌ زنی را دیدم در شهر سبأ که با کمال قدرت و اقتدار پادشاهی میکند اهل آن ولایت را داده
شده است با و از هر چیز که پادشاهان را بکار آید از اموال و خدم و حشم و او را تختی است بزرگ
چون آنجناب خبر بلفیس را شنید نامه نوشت بدین طریق **مِنْ عَبْدِ اللَّهِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ إِلَى بَلْقَيْسَ مَلِكَةِ**
السَّامَةِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَأْتِلَّوْا عَلَيَّ وَأَتَوْنِي مُسْلِمِينَ یعنی
نامه ایست از بنده خدا سلیمان بن داود بسوی بلفیس پادشاه سبأ سلام خدا بر کسیست که پیروی میکند
راه راست را ابتدا میبایم بنام خدای بخشنده مهربان اما بعد پس باید سرکشی نکنید بر من و همدیگر
بسوی من در حالیکه گروندگان و فرمانبرندگان باشند در آنچه فرمانم پس مهری از مشک بر سران نام
نهاد و بنقش نکن خود آن را منقش نمود و مرغ همد را نزد خود طلبید نامه را در منفار او نهاد و فرمود

بجای آنکه
چهارم

(انتهی)



❦ (روز عاشورا) ❦

❦ (۳۳۲) ❦

اِذْ هَبْ بِنَايَ هَذَا فَالْفِيهِ الْبَهْمِ ثُمَّ نَوَلَّ عَنْهُمْ فَاَنْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ بِرَأْسِ نَوْشْتَه مُرَابِ بِنَكَن
 از بسوی بلفیس قوم او و پس از آن در شوازی ایشان و بگوشه که قریب بایشان باشد متواری شو
 پس بسین که ایشان در جواب مکتوب چه میگویند بگوید و سخن را بر چه قرار میدهند پس هد هد
 پرواز نموده نزد بلفیس رفت و رسیدن او در وقتی بود که بلفیس بر تخت خود نشسته بود و ارکان
 دولت او حاضر بودند هد هد در بالای تخت او پرواز می نمود و مردم نظر میکردند بسوی او و نا آنکه
 نامه را در کار بلفیس بر تخت افکند بلفیس از مشاهده آن حال در تعجب افتاده نامه را برداشت و او
 خوانده و نویسنده بود و زبان عربی میداشت پس چون نامه را خواند و حال هد هد را ملاحظه
 نمود دانست که آن نامه از پادشاهی است که ملک او عظیم تر است از ملک او چه آنرا که مرغ مسخر باشد
 در رسالت البتة پادشاهی عظیم الشأن خواهد بود پس چون نامه را مطالعه کرد بترسید و برخورد بر
 و امر کرد تا اعیان و اشراف مملکت او حاضر شدند و ایشان سیصد و سی و نه تن بودند که در امور
 مملکت با ایشان مشورت مینمود پس نامه را در دست گرفته برای ایشان قرائت نمود و گفت در این
 کار فکری کنید و آنچه صلاح و صواب باشد بگوئید ایشان در جواب او گفتند نَحْنُ اَوْلُو قُوَّةٍ وَاَوْلُو
 بَاسٍ شَدِيدٍ وَاَلْأَمْرُ إِلَيْكَ فَاَنْظُرْ مَاذَا نَأْمُرُ بِ مَا صَاحِبَانِ قُوَّةٍ وَشَجَاعَتِهِم بِالْشُكْرِ وَاسْلِحَهُ
 وَاَلَا نَحْرِبُ وَصَاحِبَانِ كَارِزٍ وَرَسْمَتٍ وَنَجْدَتٍ مِثْلَهُمُ بَعْنِي هَمَّ قُوَّةٍ دَارِهِمْ لَشُكْرٍ وَابْنِ أَمْرِ
 مَفْقُوضٍ وَوَاكِلِ أَرَأَيْتَ تَوَيْسَ دَرْوِشٍ وَبِیْنِی وَبِیْنَهُمَا نَحْنُ مَقَاتِلُهُ وَصَاحِبُهُ كَمَا دَرِهَرَبَابِ
 مَطْبِيعٍ وَنَقَادِ تَوَيْمٍ بَلْفِیسِ كَفْتُ بَا جِیْنِ پَادِشَاهِ مَا زَا مَصْلَحَتِ جَنَکِ نَبِیْتِ وَصَلَحِ دَرْ صِلَحِ اسْتِ
 كَمَا مَسْلُوفِ دَفْعِ شَرِّ اسْتِ چَه اِگَر اِیْشَانِ بَر مَا غَالِبِ بِنْدِ اَمْوَالِ وَاَوْلَادِ مَا دَرْ مَعْرِضِ نَفَاسْتِ وَاَلَا مَرْئِیَّةُ
 اِلَیْهِمْ هِدَیَّةٌ فَنَاطِرَةٌ بِمِ بَرَجِ الْمُرْسَلُونَ وَمِنْ هِدَیَّةٍ مِیْفَرِ سَتَمِ بَسُوئے اَوَّلِ قَوَامِ اَوَّلِ مَقْدَمِ صَلَاحِ دَرْ
 مِیَانِ مِیَا نَكَمِ ثَابِتِ بِنَمِ چَه صُورَتِ دَرْ مِیْدِ هِدِ وِیجِ چِیْرَ بَا زِ مِیْگَرِ دَنْدِ فَرِشَادِ شَد گَانِ بَعْنِی مَعْلُومِ كَمِ
 كَمَا وِیْجِیْرِ اسْتِ پَانِهِ پَسِ بَا یَصْدِ غَلَامِ رَا لِبَاسِ كِنِیْرَانِ پُوشَانِیْدِ بَا حِلِّ وِزِ پُورِ زَنَانِ وَاِیْ یَصْدِ كِنِیْرَانِ
 غَلَامَانِ بِنَا رَا اسْتِ وِیْرِ وَاِیْتِ هَمِ رَا بِكُوعِ لِبَاسِ پُوشَانِیْدِ نَا فَرِیْقِ بَیْنِ اَلْهَامِ مُشْكَلِ بَاشَدِ وِیْ هَمِ رَا بَرَا بِنَا
 مَزِیْنِ بَرِ نَشَانِدِ وِیْرِ وِیْدِ خَشْتِ طَلَا وِیْرِ وِیْدِ دَخَشْتِ نَقَرِ وِیْرِ وَاِیْتِ دِیْگَرِ هَمِ رَا خَشْتِ طَلَا وِیْرِ وِیْدِ
 اَزِ وِیْرِ مَكَلَّلِ بَدِ وِیْرِ وَاِیْتِ قُوَّةٍ وِیْبَلِغِ كَثِیْرِ مُشْكَ وِیْرِ وِیْدِ عَفْرَانِ وَحَقِّهِ كَهِ دُرَانِ دَرْ نَاسَفِیْدِ بُوْدِ بَا جَمِیْعِ بَدِ گَاهِ
 سَلِیْمَانِ فَرِشَادِ وِیْرِ مَقْصُودِشِ اَنَكَا اِگَرِ هِدِ پَتِ رَا دَرْ نَمَا یِدِ وِیْبِیْنِ كِنِیْرَانِ وِیْرِ غَلَامَانِ فَرِیْقِ بَكْدِ اَرِیْدِ وَاَوْرَا
 مَعْلُومِ بَاشَدِ كَهِ دَرْ حَقِّهِ چِیْسِ وِیْسَفِیْتِ اَنِ چَكُونِهِ اسْتِ نَبُوتِ اِنْفِخْشِ رَا اَعْرَافِ نَمَا یِدِ وِیْرِ طَرِیْقِ

رسالت نامه بلفیس

رسالت نامه بلفیس

❦ (متابعت) ❦



(روز عاشوراء) *

(۳۳۳)

منتهی در این روز
 بپایان رسید

متابعت و سلوک نماید و اگر مهم بر عکس بود بوجوهی که صلاح باشد عمل نماید پس نامه نوشت بجناب سلیمان
 بدین مضمون که نامه شما رسید و بر مضمون آن مطلع شدم اینک محقر به چند بیاپه سر بر اعلا فرستادم جواب
 را منظر و بر واپس دیگر بدین مضمون مر قور داشت که اگر تو پیغمبر خدائی فرقی کن میان غلامان و کنیزان
 و بگو که در این حق چیست و ناسفند را سو زان کن و الماس کج سفند را بر شنه کش پس بر سولان خود گفت
 بنیکو نگرید اگر سلیمان بچشم غضب سیاست بسو شما نظر کرد نرسید که او پادشاه است و ما بر او غالب
 میشویم و اگر بنازه روئی و خوشخوئی با شما سخن گفت بدانید که او پیغمبر خدا است سخن او را بنیکو بشنوید
 و جواب نامه را بیاوردید بالجمله مرغ هد هد بیا رگاه حضرت سلیمان آمد و آنچه را که معلوم کرده بود
 معروض داشت سلیمان هم بفرمود تا میدان که هشت فرسخ طول آن بود با خشمهای طلا و نقره فرش
 انداختند و فرشهای ملوکانه گسترانیدند و بدیوان امر فرمود تا از دریا اسبهای رنگارنگ که از آنها
 بنیکو تر نباشد بیرون آوردند و بر آنها زینهای مرصع نهادند و در اطراف و جوانب آن میدان بر روی
 خشمهای طلا و نقره باز داشتند و امر فرمود تا هر یک از در میان و پریشان و دیوان و سباع و وحوش و
 طيور حاضر شدند و تحت سلیمان را در میان آن میدان نهادند و کرسیهای زرین و سیمین در طرف
 راست و چپ آن وضع نمودند و علماء و اشراف و اعیان مملکت را بر آن کرسیها نشاندند و لشکریان
 تا چند فرسخ صف در صف کشیدند و از پس ایشان تا چند فرسخ جنیان و از عقب ایشان تا چند
 فرسخ سباع و بعد از آن وحوش بهین منوال و بفرمود تا در ده هزار از غلامان خواجه سرای را در هوا
 معلوف بداشتند مع الجمله محفلی بهار است که دیده فلک در هزاران قرن مجلسی بدان تکلف و خوبی ندیده
 پس چون رسولان بلباس بکار میدان رسیدند و اسبان را دیدند که در بالای خشمهای زر و سیم
 ایستاده اند ترسیدند موکلان گفتند اندیشه بخاطر راه ندیدید که اینها به فرمان سلیمان کردند بکس
 نرسانند و چون بدیوان رسیدند و صورتهای باهول و هیبت دیدند ترس ایشان بیشتر شد
 موکلان ایشان را تسکین دادند و چون از آنجا گذشتند کوبه و طنطنه و شوکت سلیمان را
 مشاهده کردند و از هدیههای خود شرمند شدند القصه چون رسولان بپایتخت سلیمان رسیدند
 سر در پیش افکندند ایستادند آنحضرت با روی خوش و تبسم ایشان را پرسش نمود و انواع ناطق
 مرغی داشت پس ایشان نامه بلباس را بیرون آورده بر گوشه تخت نهادند سلیمان علیه السلام قبل از مطاله
 نامه فرمود حقه را بیاوردید که در آن در ناسفند و مهره کج سفند هست رسولان گفت بفرما نامه مهره
 را سفند گردانند و کج سفند را ریشه در کشند سلیمان هم با اعیان مملکت و ارکان دولت فرمود کیست

منتهی در این روز
 بپایان رسید



(روز عاشورا)

(۳۳۴)

این مهر را سوراخ کند ارمیان عاجر مانند و پربان و دیوان گفتند که این کار ارضه است سلمان او را خواند و امر فرمود که این موضع مهر را که رقم کرده بودند سوراخ کند ارضه مؤد در دهن گرفته از ابسف سلمان او را دعا کرد که حق تعالی روزی او را از چوب قرار دهد و بعد از آن فرمود که کشت که ربهان در در کج سفته کشد و در که کرے است و ربهان سبب به گفت من ربهان در این مهر کتم پس ربهان در دهن گرفته از یکجانب داخل شد و از جانب دیگر بیرون آمد و پس از آن امر فرمود که ربهان و غلامان را حاضر نمود ایشان را امر فرمود تا از بخار راه دست و روی خود را بشویند غلامان اب برداشته فی الحال رو بکشند و کثیران اب را از دست بدست دیگر می ریختند و هر دو دست بر روی میزدند مردان ابراب می داشتند بر پشت بازو می ریختند و زنان بر روی بازو و این عادت قدیمه مردان و زنان است پس بدین علامت میان مردان و زنان امتیاز دادند و گویند عصای تراشیده مساوی لطف بینی که از ملوک به بلقیس میراث رسیده بود با قدحی آنها را بآهد به هابیار گاه سلمان فرستاده بود و در نامه درج کرده بود که بگو اسفل این عصا قبل از بریدن کدام بوده و قدح را پرازاب کن که نه از آب زمین باشد و نه از آب آسمان پس فرمود تا عصا را بر هوا اندازند هر سر که پیشتر بر زمین افتد اسفل آن است و امر فرمود تا اسبان را چندان بدوانند که قطره های عرق از ایشان فرو دامد و قدح را از آن پرنمودند و فرمود این نه آبی است که از زمین بیرون آمده و نه آبی است که از آسمان نازل شده و بعد از آن جمیع هداایه ایشان را رد نمود و بر سبیل انکار فرمود آمدم و نبی بمال فما انا فی الله خیر مما اتکم بل انتم بهید بکم نفی خون ایا مدیدید مرا بمال و زیاده میگردانید رتبه مرا بمساع دنیا و حال آنکه مال من از همه کس بیشتر است و آنچه عطا نموده است مرا خدا تعالی از ملک عظیم و نبوت و حکمت و علم بهتر است از آنچه داده است شما از من دنیا پس مرا احتیاجی نیست به دنیا و اگر از من و قعی نه بلکه شما هدیته خود شاد میشوید و من بازید و بد آنچه شما را اهدا کنند فرحناک میشود چه آنکه مطمع نظر شما جز حیات دنیا و زخارف آن نیست پس آنحضرت بر سولان بلقیس حامل نامه او فرمود ارجع الیهیم فلنا بئنهیم یجود لاقبل لهم بهیا و انحرجههم منها اذله و هم صاعرون باز گرد بسوی بلقیس و قوما و بگو بایستد نزد من از رطاعت و انقیاد که غرض من نه مال و طعام دنیا است بلکه مقصود من آنست که ایشان بدین الهی در آیند و فرمان من بردارند و اگر فرمان نبرند هر آینه بیاوریم بسوا ایشان لشکرها بیکه از غایت کثرت و قوت و شوکت ایشان طاقت مقابله و مجادله نباشد با آن لشکر و بیرون کنیم ایشان را از شهر سیاد و خالیکه بجز مرت و بی عزت نباشند برفتن ملک از دست ایشان و در زلّت و خواری افتند با سر و استرقاق یعنی لشکر ما برفتن ملک

فکران خضر بلقیس
غلامان و غلامان

فکران خضر بلقیس
سولان بلقیس



(روز عاشورا)

(۳۳۵)

و عزت ایشان اقتضای نماز و سجده و بندگی گرفتار کردند و با جملة جور و سولان
 بلیغین باو کشیدند و کیفیت حال را بعضی رسانیدند بلیغین دانست که آن حضرت یغیر است میل با سلام
 کرد و امرای لشکر خود را گفت چه صلاح دانید در این کار مرا در جواب او گفتند ما مطیع و منقاد
 تویم بلیغین گفت ما را طاقت مقابله و مقابله با او نیست اگر فرمان آوریم بر ما غالب گردد و در مدار
 به مقدار ساز و در هر را بقتل آورد و امرای هر طهارت را نشان نمودند بلیغین سوله فرستاد خدمت سلیمان
 که من از راه اطاعت و انقیاد متوجه بارگاه توام نابدانم که این دین چیست و این کیت که ما را بدان دعوت
 مینماید تا بآن بگرویم و بعد از فرستادن رسول و نامه به همتی اسباب راه پرداخت و تحت خود را در خانه که
 در آخر هفت خانه بود مضبوط نمود و آن هفت در را مقفل کرد و کلیدهای آنها را برداشت و چون
 بخاکشت و نگهبانان را بر گماشت و نایبی چنین نموده ملک و ولایات خود را به دست خود و عماره
 داشت و هفتصد تن از اعیان و اشراف قوم که آنها را اختیار کرده بودند در عماره نشانید و از در
 هر در و هر در را که و خدمت متوجه پایتخت رسانید و چون از حرکت بلیغین خبر یافتند از راه
 آمد و بلیغین را بیکدیگر گفتند که چون سلیمان بلیغین را با کمال حسن و عقل و طلال شنید الشها و میل کند
 و او را بعقد خود در آورد و بهتر آنکه ما بر حال و عقل و طاعت و زینت با عباد و در دل سلیمان جای بگیرد و او
 متوجه نکند پس بعضی از اشراف چنین عرض سلیمان رسانید که عقل بلیغین تصور تمام دارد و کلام او از هیچ
 صواب منحرف نیست و پایه او مانند پایه حمول است و انگشت ندارد پس سلیمان در اندیشه فرو رفت و اول
 خواست که عقل او را امتحان کند در تحت او و بعضی از مجرات خود را با او مقابله نمود و او به طوایف
 از انس و جن آورده فرمود یا ایها الملائکه یا نبی غیر من یا من فی الدنیا یا من فی السموات ای گروه کیت
 از شما که پیش از آمدن بلیغین تحت او را حاضر کنند قال عیسی بن مریم انا انبیک و قبل آن
 یحیی بن یحیی و عیسی بن مریم و یونس بن یونس و یونس بن یونس و یونس بن یونس و یونس بن یونس و یونس بن یونس
 از مجلس حکم برخیزد و سلیمان را وقت زوال در دیوان می نشست سلیمان فرمود زود تر از این منوادم
 قال الله ینزل من السماء کتابا الیک به یبطل ان یؤتی الیک طرفة اصبع بن برخیا
 که علم را از کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم می داشت گفتند من بیای و در تحت بلیغین ایستاد
 آنکه چشم بهم هفت و باز کفیس او خدا را با اسم اعظم بخواند و طرفة العین آن تحت را در زیر پای
 حاضر نمود و رویت که چون اصف دعا کرد و خدا را با اسم اعظم خواند تحت بلیغین از موضع خود در زانو
 فرو شد و بیك طرفه العین در پیش تحت سلیمان از زیر زمین برآمد و در آن حضرت فرمود بعضی از خوا

و عزت ایشان اقتضای نماز و سجده و بندگی گرفتار کردند و با جملة جور و سولان

و عزت ایشان اقتضای نماز و سجده و بندگی گرفتار کردند و با جملة جور و سولان

و عزت ایشان اقتضای نماز و سجده و بندگی گرفتار کردند و با جملة جور و سولان



تخت را تغییر دهد تا به بینم که بلقیس از امپراتورستان با نه پس بعضی از اعلا و اسفل از تغییر دادند و در برابر
 سر سلیمان بنهادند چون بلقیس بحدیث ملاقات سلیمان فاذکر گردید حضرت با و فرمود اهلکذا
عرشک ای چنین است تخت تو یعنی بجهت امتحان عقل او بر سیل تشبیه با و فرمود که ای پسر تو ما امتحان
 است قالک گانه هو بلقیس گفت گوینا که این همان تخت است و جز ما نگفت که هو هو از جهت آنکه
 احتمال داشت که مانند تخت او باشد نه عین او این از کمال عقل او بود پس چون سلیمان خرید مژدی
 بلقیس را دانست او را در حر خوش جای داد و بعد از آن بجهت امتحان پای او که گفته بودند مشابه
 پای حمار است و انگشت ندارد و فرمود ناقصی بنا کردند و زمین آن را از ابکینه سفید صاف بنا کردند
 و در زیر آن آب درآوردند و ماهیان و سایر حیوانات بحری در آنجا افکندند چنانکه صحن آن قصر آب
 میبود پس فرمود تا سر برآورد و میان آن قصر نهادند بر بالای آن نشست انگاه امر فرمود که بلقیس را
 درآوردند فلما رآته حسبه لجة و کشف عن ساقها چون بلقیس بر در آن قصر رسید و آن
 طرح را دید پنداشت که در پاچه ایست پس جامه خود را از هر دو ساق خود برکشید که پای در آب نهاد
قال انه صرح ممر من قواریر چون سلیمان پای او را دید که مانند پای آدمیان است فرمود
 ای بلقیس فرو گداز جامه خود را بدو سپیکه آنچه را آب می پندارد آب نیست بلکه عرصه ایست ساده و
 هموار از ابکینه بلقیس منفعیل شد و در منجی الصادقین و خلاصه الاخبار آورده اند که این
 دلیل است بر اینکه چون کسی زنی را خواهد جا بزا است که محاسن او را به بیند و نقل است که چون دید سلیمان
 بر ساق پای بلقیس فناد مؤسسه را بر آن مشاهده کرد و این بر طبع آنحضرت ناخوش آمد و در علاج زاله
 آن با آدمیان مشورت نمود و میان گفتند باید این را ستر فرمود در ستردن خوف جراحت است پس از
 دیوان علاج آن را خواست ایشان برای او اهلك و زرنج مزوج نمودند و حمام ساختند پس بلقیس حمام
 رفت و نوره بر خود مالید موهای او را بل گشت و پیش از آن حمام و نوره نبود و این اختراع دیوان بوبامر
 حضرت سلیمان برای ازاله موهای بلقیس و مردمان دیگر از آن روز هر پیر انجناب نمودند مع الحمله
 سلیمان بلقیس را بدین اسلام دعوت نموده اسلام آورد و ذلك قوله تعالى قال رب اني ظلمت نفسي
واسلمت مع سلیمان لله رب العالمین پس چون بلقیس بشف اسلام مشرف گردید سلیمان او را
 بعقد خود درآورد و مکشوف باد که در باب تزویج بلقیس سلیمان بین علماء خلافت بعضی گفته اند
 سلیمان او را در جماله خود درآورد و از او فرزندی مؤلف شد سلیمان ملک و مملکت بلقیس را با و
 نفوذ فرمود و جنیان را امر نمود تا در زمین بین سر حصار برای و بنا کردند که از قدرت او میایرون بود

از گفتار
 سلیمان
 بلقیس

انسان
 سلیمان
 بلقیس



(رُوز عاشوراء)

(۳۳۷)

۱
مکون
۲
بنون
۳
عمر
۴

وفاقی جامع
نویسندگان

سکون و بنون و عمرین پس بلقیس را بان ولایت فرستاد در هر ماه یکبار بدین او میرفت و سه روز نزد
او مقام میفرمود و آورده اند که آنحضرت در بامداد از شام روانه میشد و در نماز پین در پین بود
و در اخبار الدول گوید که چون سلیمان بلقیس را بعد خود را آورد او را بسیار دوست داشت پس
او برنگشت بولایت خود و مدت هفت سال و نه ماه در ملازمت حضرت سلیمان ع اقامت نمود و پس
از آن داعی حق را لبیک اجابت گفت و راه سری قرب پیش گرفت و او را شبانه در نزد پادشاه خرابه دفن
کردند و لم یطامع علی دفنها احدٌ و هیچکس از دفن او آگاه نشد و نیز در آن کتاب گوید که از بلقیس فرزند
متولد شد برای سلیمان ع او را از او نام نهاد و او در چنان آنحضرت وفات کرد و بر واپس دیگران
فرزند را رجیم نام نهاد و او بعد از وفات سلیمان ع مدت هفت سال در ملک و مملکت آنحضرت
تصرف نمود و جمعی دیگر بر آنند که چون بلقیس اسلام آورد سلیمان ع و پراگفت کسی را اخبار کن تا تو را
بوی هم بلقیس گفت مرا رغبت نکاح نیست سلیمان فرمود که در اسلام جایز نیست کسی رغبت نکاح
نکند بلقیس گفت اگر از آن چاره نیست تبع که در ملک همدان است اخبار نمودم سلیمان او را تبع
عقد بست و بهمن فرستاد انشی ملخصاً من کتاب منج الصادقین و جیب السیر و خلاصه الاخبار
و اخبار الدول **واقعه شازی** هر بقول خداوند مستوفی در تاریخ گویند و نزله القلوب در
این روز ملک و سلطنت برگشت بحضرت سلیمان علی نبینا و اله و علیه و در نزله المجالس و عقول
عشره و عجائب المخلوقات نیز این واقعه را در این روز نوشته اند قال الله تع و لقد قننا سلیمان و
القینا علی کرسیه جسد اثم اناب حبیبانه و تعالی در این آیه کرمه خبر میدهد بحیب خود خاتم
الانبیاء صلی الله علیه و اله از واقعه امتحان و اخبار حضرت سلیمان علی نبینا و اله و علیه السلام ظاهر
آیه وافی هدایه این است که بدو شبکه ما امتحان و از ما پیش نمودیم سلیمان را و انداختیم بر تخت او بدین
را پس او انابه و توبه کرد و بسو ما خلاصه مسطورات تفاسیر و تواریح ان است که حقیقاً پادشاه حضرت
سلیمان را در انگشترش قرار داده بود پس هرگاه انگشتر را در دست میکرد جمیع جن و انس و شیاطین و
مرغان هوا و وحشیان صحران را حاضر میشدند و او را اطاعت مینمودند پس از جهت صادر شدن
ترک او از آنحضرت حبیبانه و تعالی چهارده روز و بر واپس چهل روز ملک و سلطنت او را سلب
نمود و اصف بن برخیا و زبیر آنحضرت را بر سر پا و نشاند و شکل سلیمان با و انداخته بجلال آنحضرت
رفتار نمود و سلیمان ع در صحران نهاد و در آن چهل روز در صحران و کنار دایا توبه و انابه میکرد و بدگاه
خدا تضرع مینمود و بعد از چهل روز حبیبانه و تعالی توبه او را قبول نموده ملک و سلطنت را با او

(برگردانید)



(روز عاشورا)

(۳۳۸)

نصفین شب

فوت نماز حضرت سید عالم

برگردانید و گویند که ترک او ای که از سلیمان صد ریاقت آن بود که آنحضرت را هزار اسب نجیب در
 آخر روز آنحضرت مشغول شد بتماشای آنها تا افتاب فرو نشست و نماز نافله با او را در آخر روز و ترک
 شد و کیفیت این قصه را مفسرین در ذیل این آیات مبارکات ذکر نموده اند وَ هَبْنَالِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ
 نَعِمْ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ اِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَنِيِّ الصُّافِيَاتُ الْجِبَارُ فَقَالَ اِنَّ اَحَبَّتْ حُبَّ
 الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْاَعْنَاقِ
 یعنی و نجیبید هم مرزا و داوود را فرزند ی که او سلیمان است و بنکوبنده بود سلیمان بد رستیکه او رجوع
 کند بدرگاه ما و منقطع بود از جمیع ماسود و همه افعال و جمیع اقوال پس ای محمد صلی الله علیه و اله
 یاد کن قصه او را از مانیکه عرض کرده شدند بر او در آخر روز اسبان اینیاده و اسبان نیک پس
 گفت بد رستیکه من برگزیدم دوستی اسبان را و بجهت آن باز ماندم از یاد پروردگار خود تا اینکه
 پوشیده شد افتاب در پرده شب باز گردانید اسبان را بر من پس بایستاد و پیوسته شمشیر خود را بر
 ساقه های اسبان و برگردنهای ایشان و تفصیل این قصه بدین شرح است که سلیمان علیه السلام با کفار مشق
 کار را کرد و هزار اسب از ایشان گرفت و بعضی گویند که داود علیه السلام با عمالقه غرا کرده بود و هزار اسب
 از ایشان اخذ کرده سلیمان هم میراث رسیده بود و برخی دیگر بر آنند که آن اسبان در پائے بودند
 و پرداختند دیوان برسم تحفه برای آنحضرت آورده بودند بهر تقدیر و روز بعد از نماز پیشین حضرت
 سلیمان بر کرسی نشسته بود آن اسبان را بر و عرضه داشتند پس آنحضرت بتماشای آنها مشغول شد
 و چون هصد از آنها را بجانب عرضه داشته شد نگاه کرد دید افتاب فرو نشسته پس بدان سبب از نماز نافله
 و با او را دی که در آخر روز داشت باز ماند پس فرمود بد رستیکه من برگزیدم و دیدار اسبان را و دید
 سبب باز ماندم از یاد پروردگار خود تا آنکه پوشیده شد افتاب در حجاب و پرده شب و گویند حجاب
 اسم کوه سبز است که در پس کوه قافست و محیط است بکوه زمین بالجمله چون سلیمان علیه السلام بجهت فوت و
 آخر روز با نماز نافله مهموم و مغوم گردید برای تدارک آن با عصاب خود فرمود باز گردانید آن اسبان را
 بر من چون باز گردانیدند آنحضرت اینیاده شمشیر خود را بر ساقه های اسبان پیزد یعنی ایشان را پی میگرد
 و گردنهای آنها را میبرد پس همه را در راه خدا قربانی کرد و تصدق نمود بجهت کفاره آنچه از او فوت شده بود
 و از جمله هزار اسب صد اسب باقی ماند و هزار اسب نیک که در دنیا هست از نسل آن صد اسب و عبد الله بن
 سلام از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده که ضمیر رُدُّوهَا راجع بافتاب است و مراد از ذکر
 نماز عصر است که از سلیمان بسبب مطالعة اسبان فوت شد و افتاب غروب کرد و چونکه اشتغال

(روز عاشورا) ❦

❦ (۳۳۹) ❦

سپه‌مان با سپاه بی‌جهت ازاده جهاد با دشمنان بودند بسبب حفظ نفس و تفرج از این جهت با زن حبیبانه و
 نعالی فرشتگان را که موکل افغانند امر فرمود که رُدوها علی باز گردانید افغان را برای من ایشان
 افغان را باز گردانیدند تا بموضع عصر رسید و او نماز را ادا نمود و اینکه افغان بدعا می‌خواستند
 پناه صلی الله علیه و آله و سلم در صحنای خیر بعد از غروب بازگشت و بجای عصر آمد تا حضرت امیر
 المؤمنین صلوات الله علیه نماز بگنارد مشهور و معروفست و کسی منکر آن نیست و در سوره فائد
 سمع ذکر یافته که از برای حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله و آفات مراجعت نمود بکار بدعا
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آله و بار دیگر بدعا می‌فرمود و ابن عباس گفت که معنی این این است
 از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سؤال کردم فرمود که معنی آن بجهت این است که گفتیم که از کعب
 الاخبار شنیدم که سپه‌مان مشغول شد بر عرض خیل تا آنکه نماز عصر از او فوت شد بعد از آن باصحاب
 خود گفت که آنها را باز گردانید و آنها چهارده اسب بودند چون بر آورد کردند و پای ایشان را
 بشمشیر قطع نمود و بسبب این ظلم که بر اسپان کرد حق سبحانه چهارده روز پادشاه از او سلب نمود انحضرت
 فرمود که بخدای کعبه که کعب دروغ گفته است چه انبیاء معصومند چگونه ظلم از ایشان صادر شود بلکه
 معنی آن بر این وجه است که سپه‌مان بکروزیجهاد مبرفت بفرمود تا اسپان را بر او عرض کردند و باسپان
 مشغول شدند تا افغان فرو رفت و نماز دیگرش فراموش شد فرشتگان را که بر افغان موکل بودند امر نمود
 تا افغان را بفرمان خدا بر آورد باز گردانیدند تا نماز عصر را ادا بکنند و در قتل خیل بعد از صلوة بجهت
 تصدق بودند تا اعمال بدنی و ماله با هم جمع کرده باشند بسبب عقوبت علم الهی در تنبیه الانبیاء و اولاد
 که ظاهر این دلالت نمیکند بر اضافه قبیح سپه‌مان و اگر روایتی واقع شود که مخالف آن باشد الثقات بان
 تمسک پیدا کرد اگر چه در دلالت قوی و ظاهر باشد فکف که ضعیف باشد و چیزی که دلالت بر قوت قول
 ما میکند آنست که حق سبحانه و تعالی اول در مقام مدح سپه‌مان و تعریف و ثناء او را زاده و فرموده
 نِعِمَّ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ و جایز نیست که حبیبانه ثناء او کند بطور مذکور و بعد از آن بدون فصل
 اضافه قبیح کند بر او پس مراد از این آنست که حبیبانه بخیل با زن حقیقتا بوده چه او سپه‌مانه امر فرمود
 بود سپه‌مان که ارتباط خیل نماید و آنها را آماده سازد بجهت محاربه اعداء و بجهت این گفت ای
 أَجَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَجِيٍّ و توار به شمس بحجاب دلالت نمیکند بر آنکه آن سبب فوت نماز باشد
 و ممنوع نیست که ذکر آن بر سبیل مبالغه باشد در عرض خیل و بعد از آن استعاره آن بجهت شدت
 مبالغه بوده باشد در حب آن و آنچه ابو علی جنائ و غیره گفته اند که توار به شمس بحجاب سبب ترک

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

کتاب تنقیح البیان

❦ (ورد) ❦



❦ (روز عاشورا) ❦

❦ (۳۴۰) ❦

ورداو شد یا زک نافلة که در آخر روز بان معتبد بود ان نیز مقتضی ضافه قی نیست با و زرا که ترک ورد
یا نافلة معصیت نیست و مسح ساق و اعناق نه بر وجه عقوبت بود بر ترک صلوٰه بلکه بجهت ان بود نادر
مستقبل بان متشاغل نشود از طاعت و دیگر آنکه چون خیل اعز مال او بود پس بجهت تفریط او در نافلة
زیج او نموده و تصدق کرد تا کفاره ان تفصیل باشد والله اعلم بالصواب و بدانکه در سبب قتلان امتحان
سلیمان و حبس که بر کرسی و افتاد اهل تفسیر و تاریخ اختلاف کرده اند و آنچه که علمای شیعه در تاول
این ایه گفته اند و جوه چند است اول آنکه آورده اند که حضرت سلیمان صد زن داشت روزی در مجلس خود
فرمود امشب گرد این زنان برآیم تا خدا مرا از این صد زن صد پسر دهد که بشمار در راه خدا جهاد کنند
و کلمه انشاء الله بر زبان تراند اتفاقاً هیچ یک از آن زنان حامله نشدند مگر یک زن او هم پسر مرده آورد
و بر وایت دیگر از او فرزندی بهم رسید که ناقص بود و نصف بدن داشت پس جسد ان فرزند را آوردند
بر روی تخت سلیمان گذاشتند چون حضرت ان جسد را مشاهده کرد دانست که بسبب ترک اولی و ترک
مستحب است که انشاء الله نگفت پس توبه و انابه کرد بدرگاه خدا و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده
که آنحضرت فرمود بچون ان خدا بیکه نفس محمد پیدا قدرت اوست که اگر سلیمان بکلمه انشاء الله متر فر
میشد حق تعالی صد پسر باو میداد تا هر در راه خدا جهاد میکردند و بر وایت دیگر حضرت سلیمان
سپید زن داشت و فرمود امشب با همه زنان مباشرت میکنم پیغمبر فرمود که اگر سلیمان کلمه انشاء الله
را میگفت حق تعالی صد پسر باو میداد تا هر در راه خدا جهاد کنند و مکشوف باد که ترک کلمه انشاء
نه صغیره است و نه کبیره بلکه ترک اولی است زیرا که حضرت سلیمان اگر چه زکران نکرد اما بدو کراوی بود
و معتقدش بود الا اینکه بجهت این شدن از کذب بحسب ظاهر او ماندوب بود که متذکران شود
چون ترک ان نمود معاقب شد بترک مندوب دوم آنکه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند
که حقیقانه و تعالی سلیمان را پسر ارزان داشت و او بسیار ان پسر را دوست میداشت بخنان و شیطا این
گفتند که اگر این پسر بمیاند ما از او خواهیم کشید از محنت و از آنچه از پد او کشیدیم پس اجماع نمودند
بر قتل او چون سلیمان علیه السلام خبر یافت ترسید که مبارک از ایشان اسپیی بفرزند او برسد فرزند خود را
بملائی که سپرد که او را در میان ابر بگنارند که در انجا شمشیر بخورد و تربیت یابد و از شر ایشان این بماند
پس ناگاه دید که مرده ان پسر بر تختش افتاد و این تنبیهی بود آنحضرت را بر اینکه حذر کردن نفع و
فایده نمی بخشد با وجود قدر و تادیبی بود بر اینکه چرا بر حقیقانه اعتماد ننمود و از شیطا این ترسید و بتدبیر
خود اعتماد کرد پس توبه و انابه آنحضرت از این مکروه بود سیم آنکه در بخار پنجم و انوار نهم اینه مسطور

ان شاء الله

سید سلیمان

❦ (روز عاشوراء) ❦

است که حضرت سلیمان علیه السلام را از اهل بمن بعقد خود در و در و از آن زن پسر برای آنحضرت متولد
شد که او را بسیار دوست میداشت و ملک الموت بسیار نزد آنحضرت میآمد و نظر بویعاً الیه ابنه نظر آحاد بنیاد
ففرغ سلیمان من ذلك پس روزی ملک الموت نظر تنیدی بویع پسر او کرد پس سلیمان از نظر کردن ملک
الموت رسید و بمادرش گفت که امروز ملک الموت نظر تنیدی بپسر من کرد گمانم آنکه قبض روح او مامور
شده باشد پس آنحضرت امر فرمود بجایان و شباطین حاضر شدند و کیفیت حال را بایشان اظهار داشت
و فرمود هل لكم جيلة فی آن تفرقه من الموت ای شما را جلیه هست که او را از مرگ بگریزاند پس یکی از
ایشان گفت انا اضعه تحت عین الشمس فی المشرق من او را در زیر چشمه آفتاب میکنم او در مشرق
سلیمان فرمود ملک الموت در مشرق و مغرب و بین مشرق و مغرب میبرد دیگر گفت انا اضعه فی الارض
التابعة من او را در زیر زمین هفتم میگذاشتند در میان فرمود ملک الموت بآنجا نیز میبرد دیگری گفت
انا اضعه فی السحاب و الهواء من او را در میان ابرو هوا میکنم او را بر داشت و در میان ابرو گذاشت
پس ملک الموت در میان ابرو روح آن پسر را قبض نمود و مرده او بر روی تخت سلیمان افتاد و چون آنحضرت
دانست که خطا کرده است توبه و انابه کرد و گفت پروردگار را بسیار مرا فخر گوید و لعل مقصود مرا
سلیمان علیه السلام این بود که با اهل عالم بفهمانند که حق سبحانه و تعالی قدرتی چنین بمن عطا فرموده بود که
برای من میسر شد که فرزند خود را در مشرق و مغرب باز بر زمین هفتم بگذارند و با وجود این و از
غزائیل خلاصی نیافت پس شما که قادر نیستید از مکان بمکان دیگری منتقل شوید بطریق اولی از چنین
غزائیل خلاصی نخواهید داشت چهارم آنکه گویند حضرت سلیمان علیه السلام را فرزندش بود در سن شباب
و بسیار او را دوست میداشت حق سبحانه و تعالی بجهت امتحان و اخبار او و پراهموت فجاءه در بالای تخت او قبض
روح نمود پنجم آنکه در بخارا و انوار و منج الصادقین از ابو مسلم و بعض دیگر روایت کرده اند که حضرت
سلیمان علیه السلام را بیمار شد بدو عارض شد و مانند جسد بی روح بر روی تخت خود افتاد و بروایتی از غایت
بدن او بی روح می نمود و او را بر تخت می نشاندند تا مائتات ملک خلل پذیر نشود پس باز گشت بدو عارض
نمود خدا او را شفا بخشید ششم آنکه گفته اند که عذاب حق سبحانه و تعالی بآنحضرت بجهت این بود که دو فرقه آمدند
خدمت آنحضرت رفع حکومت نمودند یکی از آن دو فرقه از اهل جراده بودند که یکی از زوجات آنحضرت
از آن طایفه بود پس طبع آنحضرت مایل بود باینکه حکم بر له اهل جراده باشد و چون بین لفریقین حکم
فرمود اتفاقاً حکم شرع بر طبق مراد او بود پس بجهت مایل شدن آنحضرت بموافقت حکم اهل جراده
حق سبحانه و تعالی او را عذاب فرمود اینها و جوهری بود که علمای شیعه درنا و بل این ایه گفته اند و اما انما انقضت

— (F F I) —

حضرت سلطان محمد سلطان

وَبَعْضُ رِأْيَانَا أَنْ يَرْكَبَ مَعَ

میں نے دیکھا کہ ایک شخص نے

— (گمراہ) —



(روز عاشوراء)

(۳۴۲)

گمراه و جهال به ایمان گفته اند که حقیقتا شبه جسد سلیمان علیه السلام بود و خاتم سلیمان که ملک و نبوت و شجر جن و انس و طيور و وحوش و شياطين منوط بآن بود در انگشت نمود و بر جفا سلیمان نشست و هر رخت می شوی شدند و آن دیور ملک و نبوت و حرم حضرت سلیمان را تمکن یافت شبهه نیست که از باطل کاذبه یهود و سواوس شیطانی است و معتقد بآن ضال است نعوذ بالله من شرور انفسهم و من سبائات عقیدتهم چگونه غافل تعقل این معنی کند که خدا شبیه سلیمان را بر دیوانداران دیور در ملک و نبوت و حرم انحضرت ساطر دهد تا شریعت او را تغییر دهد و انواع فسق و فجور از او صادر شود و در منهج الصادقین سطور است که عالم الهی در کتاب تنزیه الانبیاء فرموده که آنچه قصاص گمراه در این باب نقل کرده اند بدیهی البطلان است و مثل آن جای نیست که بر یکی از انبیاء صادر شود و معقولیت ندارد که نبوت در خاتم باشد چه ان مقتضی است که خاتم همیشه با سلیمان باشد زیرا که فرع موجب سلب نبوت است که اگر در بعضی اوقات داشته باشد لازم آید که در وقتی پیغمبر باشد و در وقتی دیگر نه و هم منسوخ است که شیطان را تمکین دهد در امور شریعت و تدبیر مملکت و زوایات ظاهرات پیغمبر پس آنچه مقتضی ظاهر قرآن است اعتقاد میباید کرد و شبهه نیست که در قرآن غیر از این نیست که جسد بر کوه او انداختند بر سبیل قسسه که ان اختیارات امتحان است و الفای جد را میباید حمل کرد بر یکی از روایات سابقه که منضمین ترک مندوبیت واقع شد هم در سال اول هجرت بحضرت رسالت عرض کردند که جماعت یهود در روز عاشوراء روزه میگیرند برای آنکه خدا تعالی فرعون را از این روز غرقه موج بلا گردانید و مؤمنان را بشکرانه این روز را روزه داشت حضرت فرمود نحن احرق و اولی باحیاء سنه اخی مؤمنه منکم ما ستر و اتریم از شما باحیاء داشتن سنت برادر مؤمنه پس آن روز را روزه داشت و فرمود اصحاب روزه گیرند و چو روز ماه رمضان فرض شد آن حکم در روزه روز عاشوراء نماند و علمای عامه تاکنون روزه روز عاشوراء راست میدانند و از پیغمبر روایت کنند که فرمود خداوند گناهان بکسالت را بر روزه داشتن این روز عفو فرماید و گویند مستحب است روز ناسوعا را نیز با عاشوراء روزه بدارند زیرا که پیغمبر در سال آخر عمر خویش فرمود اگر سال آینده رسم روزه هم روز نهم را نیز روزه خواهم داشت و در انسال دخلت فرمود و حکمت روزه روز نهم آنست که با یهود مشابه نباشند چه ایشان زیاده از یکروز عاشوراء را روزه نگیرند و خدا تعالی مستوفی در نزهة القلوب گوید در اولین عاشوراء که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مدینه هجرت فرمود صومران را فرض نمود و در سال دوم نیز ضیعت ماه مبارک رمضان منوگشت

روایتی نقل شده که
در کتاب ختم سلیمان

روزه عاشوراء



* (روز عاشورا) *

(۳۴۳)

و در تاریخ التواریخ آورده که علمای شیعه زانام محمد باقر علیه السلام روایت کنند که فرمود روز عاشورا
 شست بود نا انگاه که روزه ماه رمضان فرض شد پس روزه عاشورا متروک گشت و شیخ طوسی ^{رضی}
 الله علیه ورجالس خود از حسین بن ابی عتد از پدرش روايت کرده که گفت از حضرت صادق علیه السلام سوال
 کردم از صوم و روزه حضرت فرمود عید من عیدار المسلمین و یوم دعا و مسئلة و روزه عید است از
 عید های مسلمین و روز دعا و مسئلة است پس سوال کردم از صوم عاشورا فرمود ذلك یوم قتل الحسین
 فان كنت شامنا فم عاشورا و روز قتل حسین است اگر تو از کسان هستی که شاد خاطر و در نیخه تاریخ
 دارد فان كنت شامیا اگر تو از مردم شامی و روزه بگیر ثم قال علیه السلام ان الامة لغنم الله و من اغانهم
 علی قتل الحسین علیه السلام من اهل الشام نذروا نذرا ان قتل الحسین و سلم من خرج الی الحسین و ضار
 الخلافة فی الایة سفیان ان یمنح و ان ذلک الیوم عید لهم یصومون فیبه شکرا پس فرمود الایة و
 انانکه اغانت کردن ایشان را در قتل حسین و از مردم شام بر ذمت خویش واجب دانستند که اگر حسین
 کشته شود و لشکر ایشان نصرت یابند و خلافت در آل ابی سفیان مقرر گردد روز عاشورا را عید بگیرند
 و در آن روز روزه بدارند برای سپاس خداوند فصار فی الایة سفیان سنة الی الیوم فی الناس و
 اقتد بهم الناس جمیعاً لذلك و این کردار ناگون در آل ابی سفیان شست گشت و مردمان بدیشان اقتدا
 نمودند فلذلك یصومونه و یدخلون علی عیالائهم و اهلهم الفرج فی ذلک الیوم پس از این جهت در این
 روز روزه میدارند و با اهل و عیله خود ملازم فرج و عشرت میباشد ثم قال علیه السلام ان الصوم لا یكون
 للمصیبة و لا یكون الا شکر الا الله تعالی پس فرمود روزه برای مصیبت نیست و ان نیست مگر برای
 شکر و سپاس خدا چه آنکه روزه برای خداست باجملة و اخبار کثیره فی از صوم یوم عاشورا وارد
 شد و در علل الشرایع در خبر عبد الله بن مفضل هاشمی مذکور است که گوید بحضرت صادق علیه السلام عرض
 کردم یا بن رسول الله کیف سمیت العامة یوم عاشورا یوم برکت چگونه است که عامة یوم عاشورا را یوم
 برکت بنامند انحضرت بگریست انگاه فرمود لما قتل الحسین علیه السلام تقریباً للناس بالشام الی یزید فوضوا
 له الاخبار و اخذوا علیه الجواز من الاموال و قتیبه حسین و کشته شد مردمان طریق شام گرفتند باینکه
 ملعون تقریب جویند و از برای اخذ جواز و عطا یا حدیث مجعول و اخبار کاذبه نهادند و یوم عاشورا
 را یوم برکت نامیدند تا مردم در مصیبت حسین علیه السلام اغاز نجیب و ناله نکنند و بدین روز تبرک
 جویند و ساخته سور و سرور شوند حکم الله ببنائهم خداوند در میان ما و ایشان حکم کند الخیر
 و در بخار از کاف در خبر عبد الملك یا ابن عبد الملك مذکور است که حضرت فرمود و اما یوم عاشورا فیوم

عید است از مسلمین و روز دعا و مسئلة است

روز عاشورا را یوم برکت نامیدند تا مردم در مصیبت حسین علیه السلام اغاز نجیب و ناله نکنند و بدین روز تبرک جویند و ساخته سور و سرور شوند حکم الله ببنائهم خداوند در میان ما و ایشان حکم کند الخیر



﴿ رُوزِ عَاشُورَاءِ ﴾

﴿ ۳۴۴ ﴾

أُصِيبَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَصْرِيًّا بَيْنَ أَصْحَابِهِ وَأَصْحَابِهِ حَوْلَهُ صَرْعَى عَمْرَةً أَفْضَوْ بِكَوْنِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ كَلَّا وَرَبِّ الْبَيْتِ
 الْحَرَامِ مَا هُوَ يَوْمٌ صَوْمٌ وَمَا هُوَ إِلَّا يَوْمٌ حُزْنٍ وَمُصِيبَةٌ دَخَلَتْ عَلَى أَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ وَجَمِيعُ الْمَوْتِ
 وَبُومِ فَرَجٍ وَسُرُورٍ لِابْنِ مَرْجَانِهِ وَالْزِيَادِ وَأَهْلِ الشَّامِ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَعَلَى رِبَاتِهِمْ وَذَلِكَ يَوْمُكَ
 جَمِيعُ بَقَاعِ الْأَرْضِ خِلَافَةُ الشَّامِ مِنْ صَامَةٍ وَتَبَرُّكٌ بِهِ حُشْرُ اللَّهِ مَعَ الْإِيَّادِ مَسُوحُ الْقَلْبِ مَسْحُوطًا عَلَيْهِ
 وَمِنْ آخِرِ الْمَنْزِلَةِ ذَخِيرَةُ عَقِبِهِ اللَّهُ نَفَاقًا فِي قَلْبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَانْتَرَعَ الْبَرَكَةُ عَنْهُ وَعَنِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَوَلَدِهِ
 وَشَارَكَ الشَّيْطَانُ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ أَنْتَهَى رُوزِ يَارْتِ عَاشُورَاءِ وَارِدَاسْتُ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرُّكٌ
 بِرَبِّهِ وَأُمِّيَّةٌ وَأَبْنُ الْكَلْبَةِ الْأَكْبَادِ وَاللَّعِينُ بْنُ اللَّعِينِ نَا انْجَاكَ مِيفَرْمَا بَدَ وَهَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ فِيهِ الْإِلَٰهُ
 زِيَادِ وَالْقُرْآنُ يَقْلَهُمُ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ ضَاعِفْ عَلَيْهِمُ اللَّغْنُ وَالْعَذَابُ
 وَنَهْرُ دُخْرِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ وَارِدَاسْتُ اللَّهُمَّ وَأَهْلُكَ مِنْ جَعَلَ يَوْمُ قَتْلِ ابْنِ نَبِيِّكَ وَخَيْرَتِكَ عَبْدًا
 وَأَنْتَ هَلْ بِدِ فَرَحًا وَمَرَحًا وَخَذَ أَخْرَهُمْ كَمَا أَخَذْتَ أَوْطَهُمُ الْخَبْرَ وَمَرْعُومِ سِيدِ أَجَلِ عِلْمِهِ مِيرْ حَامِدِ
 هِنْدِ نَبِشَا بُوْرُ قَدْ سَرَّهَ الزَّكَاةُ دَرْجِلْدُ نَوْرًا زَكَاةَ عِبْقَاتِ الْأَنْوَارِ فَرْمُودِهِ كَهْ نَوْرِ الدِّينِ حَسَنِي عَلَى
 سَهْمُورِ شَاغِ دَرْكَا بْ جَوَاهِرِ الْعَقْدِ بِنِ زَكَاةَ دَرْوَالْتَمِطِ بِنِ مَوْلَفِ جِبَالِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ يَوْسُفِ زَنْدِ
 كَهْ دَرْوَا زَكَبِ مَعْتَمِدُهُ غَامَّةُ اسْتِ نَفْلِ نَمُودِهِ كَهْ بَعْضِي زَا فَعَالِ كَهْ مَرْدَمِ دَرْ يَوْمِ عَاشُورَاءِ بَعْلِ مِيَا وَرَنْدِ
 رُوزِ رَا عِبْدِ مِيدَانِ دَرْ دَرَانِ رُوزِ زَا ظَهَارِ فَرَجِ وَسُرُورِ مِيَكَنْدِ اَمَّا لَوْ كُنْهُمْ مِنَ التَّوَّاصِبِ الْمُتَعَصِّبِ
 عَلَى الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَمَّا مِنَ الْجَهْلِ الْمُبْدِعِ بِنِ بَارِجَةِ بُوْدِنِ اِيْشَانِ اسْتِ زَا نَوَاصِبِ
 مُتَعَصِّبِ بِرَحْمَتِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَهْلِ بَيْتِهِ اَوْ بَارِجَةِ اِلَهْتِنْدِ كَهْ بَدْعُ مِيَكَنْدِ اَرَنْدِ وَبَرْ عَمُورِ اَنْ
 ذَلِكَ مِنَ السَّنَةِ الْمَعْنَادِ وَالسَّنَةِ تَرْكِ ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَمْ يَرِدْ فِي ذَلِكَ شَيْءٌ يَعْتَمِدُ عَلَيْهِ وَلَا أَثَرٌ صَحِيحٌ يَرْجِعُ إِلَيْهِ
 وَكَانَ مِيَكَنْدِ كَهْ اَرْتَكَا بِنِ اَفْعَالِ دَرْ اَزْوَازِ سَنَتِهَا مَعْنَادِ اسْتِ اَحَالِ اَنَّهُ سَنَتِ تَرْكِ اَنْ اسْتِ نَبْرَا
 كَهْ وَارْدِ نَشْدِ اسْتِ دَرْ اَيْنِ بَابِ چِهْرِي كَهْ اَعْمَادِ بَرَانِ بَاشْدِ وَنَهْ اَثَرِ صَحِيحِي كَهْ رَجُوعِ بَانِ شُورِ وَمَارُورِي عَنْ
 بَعْضِ الْمُنَافِقِينَ فِي ذَلِكَ أَيَّ مِنَ الْأَكْثَالِ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءِ وَالْأَغْتِسَالِ وَالْحَنَّا وَطَبِخِ الْجُوبِ وَلِبْسِ الثَّيَّابِ
 الْجِدِّ وَظَهَارِ السَّرِّ وَغَيْرِ ذَلِكَ فَكَلِّمْ كَذِبَ مَوْضُوعِ وَالْاِچِهْ رَوَايَتُ شَدِّ اَزْ بَعْضِ مُنَافِقِينَ دَرْ اَيْنِ بَابِ
 بَعْنِي اَزْ سَرِّهْ كَشْدِنِ وَغَسْلِ كَرْدِنِ وَخَابِ تَنْ وَطَبِخِ جُوبِ وَبُوشْدِنِ لِبَاسِ نَوَازِ ظَهَارِ فَرَجِ وَسُرُورِ وَغَيْرِ اَنْ
 دَرْ اَيْنِ رُوزِ تَمَامًا كَنْ بْ جَعَلَ اسْتِ اَنْتَهَى مَلْخَصًا وَعِلَامَةُ مَجْلِسِي دَرْوَا دِ الْمَعْنَادِ فَرْمُودِهِ وَبَهْتَرِ اسْتِ كَهْ
 رُوزِ هَتَمِ وَرُوزِ دَهْمِ رَا رُوزِ نَدَارِ دَرْ اِيْرَا كَهْ بِنِ اَمِّيَّةِ اَيْنِ رُوزِ رَا اَزْ بَرَا بَرْكُ وَشَمَانْتِ بِرَقْلِ اِنْخِشْتِ رُوزِ
 مِيدَا شَنْدِ وَآخَارِ اِيْتِ بِيَا رِ دَرْ فُضَيْلِ اَيْنِ دَرْ رُوزِ رُوزِ اَلْهَابِ رَحْضِ رِ سُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَشْتِ اَنْ

گفتار عارفانه
 در روز عید

گفتار عارفانه
 در روز عید



(روز عاشورا) *

(۳۴۵)

نیمه فاطمیه

و از طریق اهلبیت احادیث بسیار در مدت روزه این دو روز و خصوص روز عاشورا وارد شده است تا آنجا که فرمایند پس باید که در روز عاشورا آدمی مشغول کاری از کارهای دنیا نگردد و مشغول گریه و فوج و مصیبت باشد و امر کند اهل خانه خود را که تعزیت انحصار بدارند و مشغول ماتم باشند چنانکه در ماتم عزیزین اولا و اقرار بخود باشند و در روز اماکن کند از خوردن و آشامیدن به آنکه قصد روزه کند و در آخر روز بعد از عصر افطار کند اگر چه بشریت ای باشد و روزه تمام ندارد مگر آنکه در خصوص آن روز و روزه واجب داشته باشد که بنزد پاشه آن واجب شده باشد که آن روز را باید روزه بگیرد **واقعه**

هجدهم بنا بر نقل سید احمد زینی در جزوه و کتاب سیره النبوة و نقل صاحب حبیب لیس در این روز سال ششم هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله محمد بن مسلمه انصاری را با سی نفر سوار فرستاد بسوی قبیله قرطابضم فاند و سکون راء و طاء مهمله ممدوده و ایشان گروهی بودند از بنی کلاب که در ضریبه منزل داشتند و ضریبه بفتح ضاد و کسر راء و تشدید پاء و ثاء ثانیث قریب است بین بصره و مکه و بمکه نزدیک است و در آن کوهی است که از ابرکات گویند و بین ضریبه و مدینه هفت شب راه است و تفصیل این واقعه در بیست و نهم اینها مذكور خواهد شد **واقعه نوزدهم**

در کتاب وقایع الشهور از رساله الفرائد العربیة مؤلف المولی علی الفارسی المکی شارح مشکوة و عقاید ابی خنیفه که مشهور است بفقہ اکبر نقل نموده که در روز عاشورا ابوالدرداء قاضی معویه در شام وفات کرد و در هدیه الاجاب در ترجمه ابوالدرداء فرموده ابوالدرداء غامر بن زید الانصاری المعرف کان بعد من ثلاثة علماء الارض و در ناسخ التواریخ گوید در سال هفتم خلافت عثمان مطابق سال سی و دوم هجری بود و دراء غامر بن زید و داع جهان گفت و او در شهر دمشق قضاوت داشت و بنزد آن کتاب در کیفیت اسلام آوردن او مرقوم داشته که روزی عبد الله بن رواحه و محمد بن مسلمه بخانه ابی دوداء رفتند و او را بتی بود در هم شکستند چون ابو دوداء پیامد و از ابی دوداء گفت که این کار کردی زن او گفت بانیگ شنیدیم و ندانستیم پس آن زن گفت که از این بت کاری بر میآید دفع ضرر از خود کرده بود ابو دوداء گفت راست گفتی انگاه بخد مت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنافت و مسلم شد و قبل از ورود او پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر او را باصحاب بفرمود ففهر گوید ابو دوداء صاحب همان است که معویه در واقعه صفین او را با ابوهریره بر رسالت فرستاد خدمت امیر المؤمنین علیه الصلوٰة والسلام و شرح آن بطور تلخیص و تلفیق از کتاب ناسخ التواریخ و تارخ ابن قتیبة و اعمه کوفی بدین طبع است که ابوهریره را ابو دوداء از حصص بصفین رفتند نزد معویه و او را نصیحت و موعظت نمودند

(و باو) *



❦ (رُوزِ عَاشُورَاءِ) ❦

❦ (۳۴۶) ❦

و باو گفتند یا معویه علیه السلام تفانل علیاً و هو احق بهذا الامر منك فی الفضل و السابقه ای معویه چرا با علی علیه السلام
 جنگ میکنی و بچه سبب روا میداری که خون چندین هزار تن از اهل اسلام ریخته شود و حال آنکه علی علیه السلام
 در امر خلافت و امامت اولی و احق است از تو بحکم فضیلت و سابقیتی که او را حاصل است در دین و اسلام و تو از
 همه عالم صفات حمید و سوابق او را بهتر دانی و تو با وجود او سزاوار خلافت نباشی پس چرا برای حطام دنیوی با
 چنین مرتبه نزاع و محاصره میکنی و خلل در دین خود اندازی از خدا ترس ای پسر ابوسفیان و خدا و رسول را
 بر خود دشمن مکن فقال معویه لست ازم انی اولی بهذا الامر من علی و لکن اقاتله حتی یدفع الی قتل عثمان مقول
 گفت من خود را بر علی علیه السلام ترجیح و تفضیل نمی دهم و نمی گویم که من از او بدین کار سزاوارترم و فضل و علم او را
 انکار ندارم و علی علیه السلام در این خصال و مکارم و صفات همچنان است که میگویند بل زیاده از آن است
 و لکن من از او کشتگان عثمان را طلب میکنم و او ایشان را نگاه میدارد و هر روز در حرمت و جاه ایشان
 میافزاید و ایشان را بمن نمیپسارد و بسبب جنگ و خصومت با او این است اگر علی علیه السلام کشتگان عثمان را
 بسوی من فرستد مرا با او هیچ خصومت و منازعت نباشد بخدا میگویم و هر چه مسلمانان دیگر با او
 کرده اند من نیز با ایشان در آن باب موافقت نمایم ایشان گفتند غیر از این سخن دیگر سخنی داری معویه گفت
 غیر از این غرض دیگر ندارم ایشان گفتند این کار سهل است در همین ساعت ما برویم نزد علی علیه السلام این خصوص
 و منازعت بمقطع رسانیم و بروایت ناسخ التواریخ معویه گفت بنزد علی علیه السلام بروید و او را از من سلام برسانید
 و بگوئید من خود گواهی میدهم که تو از تمام مردم در امر خلافت و امامت احق و اولی هستی و از من نیز سزاوارتر
 زیرا که من از طلفا هم و تو از مهاجرین اولویت و سبقت در اسلام و قرابت با خیر الانام تراست و کتاب خدا و
 سنت رسول را از هر کس تو بهتر میدانی لکن شنیده ام که گاهی گونه دیگر سخن گوئی و نعل باز گونه زنی چنانکه
 بمن رسیده که در هنگام قتل عثمان گفتی اللهم لم ارض ولا اقال و در جنگ بصره گاهی که اصحاب جبل بانك
 را آوردند بالشارا عثمان همی گفتی که عثمان برو در جهنم افتاد مگر من او را کشتم بلکه طلحه و زبیر و عایشه
 او را کشتند و امر بقتل او نمودند و من در خانه خویش ساکن بودم اگر این است که تو میگوئی ساحت تو الولد
 بخون عثمان نیست کشتگان او را بسوی من فرست تا خون ایشان بر پیرمرازان پس بنزد تو اید و در بیعت
 و متابعت تو گردن نهام حرف دیگر آنکه مرا جواب پس معویه است که ملازم خدمت تواند لکن جسم ایشان در نزد
 تو است و اما دل ایشان با من است مرا خبر داده اند که در انجمن مردم چون نام ابوبکر و عمر بر زبان گذاردند ایشان
 رحمت کنی و چون نام عثمان گفته اید نه رحمت فرستی و نه لعنت کنی و انگاه که مجلس از بیگانه پر داخته گردد و جن
 خاصان خبیثه و شیعیان ضالّه تو کس نماند از ابوبکر و عمر نیز برائت جوئی و ایشان را لعن کنی و گوئی من و

بیعت با عثمان
 با معویه

اعمی و معویه
 فضائل علی



﴿روز عاشورا﴾

﴿(۳۴۷)﴾

وخلیفه رسول خداوند طاعت مرا برسد گانش واجب داشته و در قرآن مجید مخصوص فرموده انما
 که میگوید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالتی واللہ یعصم
 من الناس وگوئی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم فرمان داد که هر کس حاضر است غایب را
 دهد که تو ادری بتصریف در جان و مال مردم از نفوس ایشان و نیز گوئی که رسول خدا ص را با خود چنان دانست
 که هارون را با موسی و نیز بن رسید که بر منبر چون خطبه قرائت فرمائی پیش از آنکه فرود شوی گوئی واللہ اخی
 لا ولی الناس ما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله صلی الله علیه و آله سوگند با خدای از آن روز که رسول
 خدا صلی الله علیه و آله بآن سزای تو پایدار من مظلوم بودم و خلافت حق من است و من از همه مردم سزاوارتر
 بدان امر را انجام که گوید و گاهی که عثمان را در حصار گرفتند از شما استنصار کردند حضرت او نکرده و حال
 آنکه بیعت او بر ذمت شما بود پس او را واگذاشتید نامصریان او را بکشند و در قتل او امانت گردید و
 اکنون نیستید شما الا آنکه قتل او را فرمان دادید و یا خود بکشید و پسر این راهبه مردمان با تو که علی
 بن ابیطالبی بیعت کردند و تو در خلافت از من سزاوارتر به بشرط آنکه کشند گان عثمان را ابوی من فرست
 تا گردن زنم انگاه من و هر که با من است از اهل شام دعوت تو را اجابت کنیم و بنام و غیبت با تو بیعت نمایم
 ابو درداء و ابو هریره برخاستند و نیز زاهر الموضبی علیهم السلام آمدند و چون سخن بیای آوردند علی علیه السلام ابو
 درداء و ابو هریره را مخاطب داشته و فرمود حق رسالت بگذاشتید و غایت ابلاغ مبذول نمودید
 اکنون یا بنی معویه را بشنوید و او را بکشید و ایند همانا عثمان بن عفان با خلیفه بحق بود و امامت بسزا
 داشت خوش خرام و نصرتش واجب خدا لا نش عصیان بود و با این خلافت بغصب داشت و این امامت
 بضلالت میگرد و خوش حلال و نصرتش حرام بود و از این دو وجه بیرون نتواند بود تا آنجا که
 فرمود کشند گان عثمان در لشکرگاه منند باید پسران عثمان حاضر شوند و من قتله عثمان را بایشان
 بشناسانم و در میان ایشان بگذاخت و سنت رسول مکه حکومت کنم پس اگر عثمان را بحق کشند خون او
 باطل گردد و اگر نه قتله او را بدست پسران عثمان بپارم تا اگر بجوایند بکشند و اگر نه دیت بشانند
 و با معفو دارند و اگر معویه بجوایند بولايت با و کالت پسران عثمان سخن کند هم با که نیست و به حاضر
 شود و این دعویای بر ابو هریره و ابو درداء گفتند کس از این نکوتر دادند و انصاف نکند و دان
 هنگام بیعت هزار کس از لشکر علی علیه السلام که محفوف در آهن و فولاد بودند و جز چشم ایشان دیدار
 نمیکشت خویش را بر ابو هریره و ابو درداء عرضه داشتند و گفتند ما کشند گان عثمانیم و بدانچه علی
 در حق ما حکم فرماید گردن نهاده و هر و رضا داده ایم بگوئید تا اولیای دم عثمان و فرزندان او حاضر شوند

نسخه خطی
 کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران

نسخه خطی
 کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران



﴿روز عاشورا﴾

﴿(۳۴۱)﴾

و طی سخن کند الی آخر ما فی النسخ
 قسیمی و تبار و قایم روز عاشورا و یازدهم راجعه گفته کرد
 و شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام با اتفاق تمام مورخان و محدثین فرق اسلام
 حضرت امام حسین علیه السلام با زمره اصحاب اهل بیت خود در روز عاشورا در محرم الحرام سال شصت و یکم هجری
 در کربلا شهید شدند و چون ماخذ و مدرك وقوع این واقعه در این روز خارج از حد احصا و پیرن از
 اندازه است محتاج نیستیم بذکر اسامی کتب و آنچه غیر از این در شهادت آنحضرت گفته اند از موضوعات
 مانند آنکه صاحب کشف الغمّه از واقعه نقل نموده که قتل الحسین علیه السلام در صفر سنه احد و ستم و در این
 خمس و خمیس و معودی و مریج لکن ذهب شهادت آنحضرت را برخلاف مشهور در عاشورا سال شصت
 و چهارم هجری نوشته است و اما روز شهادت آنحضرت از ایام هفتشنبه بنا بر قول اکثر و زجعه بوده چنانکه
 در روایت مفید علیه الرحمة است و در بنایع المودة و عقد الفرید نیز روز جمعه نوشته اند و در مقام ان
 استیغاب تاریخ یافعی و ابوالفرج اصفهانی روز جمعه نقل نموده و هم در کتاب گوید که روز اول ان محرم
 که حضرت حسین علیه السلام در آن شهید گشت روز چهارشنبه بوده و از این حساب هفتاد استخراج نمودیم آنست
 و از این حساب نیز مستفاد میشود که شهادت آنحضرت در روز جمعه بوده و در جیب لیس گوید که آنحضرت
 در روز جمعه با شنبه در محرم سنه احد و ستم از هجرت در کربلا را بخت غریب بجانب فردوس اعلیٰ برافراشت
 و در آن روز بقول یافعی هشتاد و دو مرد از شیعه اهل بیت در نظر ان امام عالی کمر به تیغ ظلم کوفیان بد
 آخر شهید شدند اما روایت مشهور آنست که عده انجمن از هفتاد و دو تن زیاده نبوده و جمعی شهادت
 آنحضرت را در روز شنبه نوشته اند چنانکه در مناقب ابن شهر آشوب کشف الغمّه است و از تاریخ یافعی و
 ابوالفرج اصفهانی روز شنبه بقول قبل نقل شد و زمره از عامه شهادت آنحضرت را در روز یکشنبه
 و در شنبه گفته اند و آنچه را که اولاً ذکر نمودیم اصح است و در کتاب مقام گوید بر روایت مفید علیه الرحمة
 شهادت آنحضرت روز عاشورا جمعه سنه شصت و یکم هجری بوده مطابق با چهل و نه بدرج که افتاب
 در میزان و مریخ و عطارد و بارئ و زهره در سنبله و قمر در دلو و زحل در اسد و مشتری در جدک مع رأس و
 طالع انسال سرطان و ذنب زان جا و قران نحسین سرطانی قبل از آن در چهار ماه در فصل بهار سال
 مذکور واقع شده بود و بر اعظم کمال نخوت بحسب نجوم داشته و نیز اصغر در مقابله زحل بوده است
 که نظر مقابله تمام دشمنی است طالع ابتداء جنک دو ساعت از روز گذشت و انتهای قتال بطالع دلو
 بود که هشت ساعت و نیم از روز رفته بود و مکشوف باد که از جمله تواریخ و مقاتل چنین مستفاد میشود
 که شهادت جناب مسلم بن عقیل و خروج حضرت امام حسین علیه السلام از مکه معظمه در ماه آخر سال شصت هجری بود

روز شنبه و عاشورا

امام علیه السلام



(روز عاشوراء) ❦

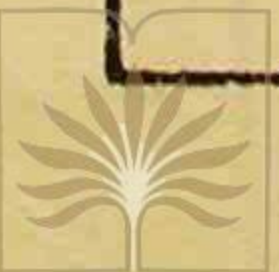
❦ (۳۴۹) ❦

و شهادت امام علیّه در دهم ماه اول سنّه شصت و یکم هجرت اتفاق افتاده و لهذا در بعضی از تواریخ شهادت
 آنحضرت را در سال شصت هجرت نوشته اند و در بعضی دیگر در سال شصت و یکم و در تاریخ شهادت آن
 حضرت گفته اند «اندک بی منتهی» و فاضل معاصر حاج شیخ علی اکبر الشیرازی هجرت الاسلام را در کتاب هدیه
 المحدثین در ذکر این تاریخ گوید: ❦ سال قبل حسین بن ناصر لفظ اندوه بوده به آخر ❦ و این بنا بر سال شصت
 یک هجری است و اما بنا بر سال شصت تاریخ شهادت آنحضرت این است: ❦ سر دین را بریدید و پنی ❦ -
 (قول دیگر بگفت نمکینی ❦ سر دین را بریدید پنی ❦ و شاعر دیگر یک فرد گفته که هر مصرع آن تاریخ شهادت
 آنحضرت را این است: ❦ نبی بدل شده در ماتم او ❦ حسن شد به سر و پا در غم او ❦ (وقبل ایضاً) ❦
 قتل الشهید البسط جسی اھکا ❦ قد جاء فی تاریخ جدد بالبکاء ❦ بقول مسود هذه الأوزان حسن بن محمد
 الحسینی الخار عفی عنه هكذا وجدت البیت ولا یخفی ان لفظ جدد بالبکاء یكون ثلث و ستمین فیمثل
 التصحیف الا ان نقط الباء ونقول (جد البکاء) ای صار البکاء جدیداً فیکون احد و ستمین و بالجمله
 عمر شریف آنحضرت در وقت شهادت بنا بر اصح پنجاه و هفت سال بود چه آنکه با اتفاق اکثر ولادت آن
 سرور در سال چهارم هجری و شهادت آنحضرت در سنّه شصت و یکم هجرت رو نمود و من العجب آنکه
 بعد از این اتفاق در عمر شریف آنحضرت اختلاف کرده اند در مقام از اسب پنجاب عمر شریف آنحضرت را پنج
 و چهار سال و شش ماه نقل نموده و در مرجع الذهب پنجاه و پنج سال مرقوم داشته و در فصول المهمه و عقده الف
 و صواعق پنجاه و شش سال و چند ماه نوشته اند و شیخ مفید در ارشاد پنجاه و هشت سال فرموده و پنجاه و
 نه نیز گفته اند و در کتاب حبیب التبر گوید که امام حسین علیّه ابوعبدالله کبیر داشت و رشید و سید طیب
 و غی و زکی و سبط از جمله القاب انجناب است و ان امام غالی مقام در وقت وفات خبر الانام صلی الله علیه
 اله شش سال و چند ماه بود و در شهادت امیر المؤمنین علی علیه سی و شش ساله بود و در حین اشغال امام
 حسن علیّه چهل و شش ساله بود و بعد از فوت برادر عالی گھر خویش مدت ده سال و کسری در دار دنیا
 اقامت داشت و بالجمله چون وقایع و حوادث مصیبت کبری و تجایع زاهیه عظمی در واقعہ کربلا از حد
 و اندازه استقصای بیرون است که اگر بخواهیم بدان سبک و ترتیب که از اول کتاب زالیف شد مرقوم بداریم
 البتہ مجلات عدیده کفایت نخواهد کرد لهذا در این مقام بچند واقعہ اکتفا میشود واقعہ دومی
 از نمودن امام علیّه فریضه صبح را با اصحاب کرام فاضل ادیب مرحوم حاج فرهاد میرزا در کتاب مقام کربلا
 چون صبح روز غم اندوز عاشوراء از مشرف مصیبت بدید مقتدا ای نام با اصحاب کرام فریضه صبح
 بچاه آورده بعد از اذان نماز در میان آن گروه فرمود: اشهد انه قد اذن فی قتلکم یا قوم یا تقوا الله و

تمام اقوال و کلمات
 امام حسین علیّه

تمام اقوال و کلمات
 امام حسین علیّه

❦ (اصبروا) ❦



﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۳۵۰)﴾

اصْبِرُوا فِي رُؤَايَةِ انَّ اللَّهَ قَدْ اَذِنَ فِي مُلْكِكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ اَي قَوْمِ تَعْدُ بِرُخْدِا چنين است كه امروز جلگي را شهيد كند با ب صبر شكيبائي پيشنها را كنيد از بطنان عرش الهي نذاريد با خيل الله از كبي اي لشكر خدا بر اسب سعادت بر آييد و در ميدان شهادت در آييد حجة الاسلام تبريزي در انشكه گويد :

چون سحر که چهره صبح سفید	شد پشت خیمه پیلی پدید	آسمان گفتی گریان کرد چالک	در فراق افتاب تابناک
خو و مشرق سر رهنه شد برون	چو سحر پیمیان طشت خون	پس ندا آمد که ای خیل اله	هین برو نازید سوزمگاه
بر رکاب پامه مرده پازیند	خویش را مسنانه برد باریند	هین برو نازید ای شهران	عرصة بر رو جهان سازید تنک
چون شنیدند آن پلان زمزم	از فراز عرش پیغام سُرور	مخفان کعبه دیدار رب	جله رلیک بکشادند لب
هر قریانگاهش از ميعات شوق	﴿(واقعة سوم)﴾		

اشعاع حجاب از اسك
بمن افشاجا فانه

در صبح روز عاشورا چون امام علي عليه مهتاي جنك شد بفرمود ناخيام حرم از پر پشت داشتند در خندة كه در شب عاشورا برگرد خيام حفر نموده بودند و از في و چوب نباشنه و اماده داشتند اتش در زدند كه مبادا در هنگام جنك لشكر مخالف از جانب يكر بچيام حرم در آيند شيخ مفيد عليه الرحمه در ارشاد فرموده
وَأَقْبَلَ الْقَوْمُ يُجْلُونَ حَوْلَ بُيُوتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ فِرُونَ الْخَنْدَقِ فِي ظُهُورِهِمُ وَالنَّارُ تَضَطَّرُّ فِي الْحَطَبِ الْقَصَبِ
الَّذِي كَانَ فِيهِ بِحُورٍ لَشَرَّابِينَ سَعْدَ جَنُوبٍ كَرْدُوا كَرْدَ خِيَامِ حَرَمٍ بِرَأْمَدٍ وَبِدَانِ خَنْدَقٍ نَكْرِبَتُنْدُ
كَهَاتَشِ دُرَّانِ افْرِخَنْدَانِ دُرَّعِبُشْدَنْدِ شَمْرِي زِي الْجَوْشَنِ عَلَيْهِ لَلْعَنَةِ فَرِيَادُ بَرَّادٍ وَرَدُ بِأَحْسَنِ اتِّجَلَّتْ لَنَا
قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ اَي حَسْبُ الْإِبْرَاهِيمِ نَمُوذَةً بِأَتَشِ بِشَرِّ زُرُورِ مَحْشَرٍ إِيَّاهُمْ عَلَيْهِ فَرَمُودَ مِنْ هَذَا كَأَنَّهُ شَمْرِي دُرَّ
الْجَوْشَنِ كَيْسَتْ بِنِ كُونِيْدَ كَوْبَا كَأَشْمَرِي زِي الْجَوْشَنِ اسْتِ كَفْتُنْدِ بَلِي جَزَائِنِ اسْتِ فَرَمُودَ بِأَبْنِ الرَّاعِيَةِ الْمَرْ
أَنْتِ أَرْبَعُ أَصْلَابًا اَي پسر زن بزچران تو سزاوارتره با تش افروخته مسلم بن عوسجه خواست ناخذنگه بسو
او بگشاید حضرت مانع شد عرض كرد دعه حتى ارميه فانه الفاسق من اعداء الله وعظمااء الجبارين اجازت
فرمائے نا اين فاسق را بدین تير پي نم كه او از عطااي جباريه و متكبرين است حضرت فرمود من مكروه ميذارم كه
با اين جماعت ابتداء بمقاتله نمايم و صدوق عليه الرحمه در امانه گويد انگاد ابو جويريه المزي في اسب بكار خندق
را اند و چون صنعت خندق و نيران حطاب ديد در شگفت آمده دست بر هم زد و ندا داد ااي حسين واصفا
حسبنا ابشروا بالنار فقد تجلوا في الدنيا بشاوت بادشمارا با تش بدرسته كه شما بجهيل نموديد بان د
دنيا حضرت فرمود كيست اينم عرض كردند اين اب جويريه المزي است حضرت او را نفرين كرد و فرمود اللهم
اذقه عذاب النار في الدنيا خداوند بچشان باو عذاب اتش را در دنيا في الحال اسب او بر ميده و او را
از پشت خويش بخندق اتش در انداخت و بدان اتش بيوخت و بروايت صاحب نسخ النوار يخ جو عرض

نفس امام عليه
في الجاهل من النار

﴿(كروند)﴾

* (روز عاشورا) *

* (۳۵۱) *

در روز عاشورا
 حضرت علی (ع) را
 در میان کوفته
 و زخمی کردند

کردند که این ابن ابی حوریه است حضرت فرمود آنقدر بیالتی و آنا فادم علی رب کریم ایام را با تش تبهر میکنی و
 حال آنکه بحضور پروردگار کوهر میروم انگاه او را نفرین نمود در حال اسبا و بر مید و او را از پشت خویش
 در انداخت چنانکه یکپاش در خنجر رکاب مقید گشت و او را بد آن حال هم کشید تا بخندق آتش در افکند
 و در آتش بسوخت اصحاب حسین علیه چون این بدیدند بانک تبهر بر آوردند و از سر عث اجابت این دعوت
 شاد و شاکر شدند و گفتند یا الهانین دعوة ما اسر ع اجابتهما پس ندائ از آسمان بر پرامد که تهنیتك
 الا جابته بانین رسول الله گوارا باد تو را اجابت دعوت ای فرزند رسول خدای مهربان بن وائل که از
 لشکر عمر بن سعد است گوید که چون اینصورت بدیدم از قتال با حسین علیه پام در کشیدم ابن سعد گفت
 چه افتاد تو را که از جنگ حسین علیه دست باز داشتی گفتیم سوگند با خدا که من دیدم چیزی از اهل این
 بیت که توندید و الله هرگز با حسین علیه قتال نخواهم نمود بعضی ز اهل تبع گفته اند که آتش در خندق
 همچنان بود تا عصر عاشورا چون لشکر هجوم آوردند بجهنمها از آتش همان خندق بر داشتند بجهنم حم
 عصمت و طهارت زدند و اموال اهل بیت مصطفی را بغارت بردند * الحمد للمختار ان امیر * هدمو
 یونک غامدین و احر قوا * و بناتک الحفرات اصحت بعدا * بالسلب والضرب العنیف تعذب *
واقعه چهارم مناجات امام بزرگوار با حضرت پروردگار و کیفیت آن بطور تلخیص و تلیف از کتاب
 ارشاد و ناسخ و مجار و مقام بدین نهج است که چون شب عاشورا بپایامد و سفید صبح سرزد امام علیه
 بعد از ادای فریضه صبح دست بد غار داشتند مناجات نمود و بر وایت انحضرت بر اسب برآمد و مصحف
 در پیش گرفت انگاه دست مبارک بد غار داشت و گفت اللهم انت یقینی فی کل کرب و رجائی فی
 کل شدۀ وانت الی فی کل امر نزل الی یتقۀ وعدۀ کریم کرب یضعف عنه الفؤاد و تقیل فی
 الحبله و یخذل فی الصدیق و یثمت به العبد و انزلته بک و شکوته الیک و غنیه
 منی الیک عن سواک ففرجه عنی و کشفته فانک ولی کل نعمه و صاحب کل
 حسنیه و منتهی کل رغبه ای پروردگار من توئی تکیه گاه و معتمد من در هر اندوه گلوگر و توئی امید
 من در هر شدت و سختی و توئی ملجأ و کار ساز من در هر درو بلا که بر من فرود آید چه بسا و اندوه دل
 او و که دل مرا بکا هشتان دارد و طریق چاره مسدود سازد و صدیق و دوست را از چاره ان باز دارد و
 دشمن را بشیرانث آورد من بد رگاه تو آوردم و شکایت بحضرت تو نمودم و را ز دل جز با تو نگفتم و غیر از تو کس
 بچشم پیران مکرده و بلا را از من دفع نمود و مرا گشایش و فرج بخشید پس توئی ولی هر نعمت و خداوند
 هر نیکوئی و منتهای هر ارزو و چون انحضرت ان مناجات بنهایت آورد سلاح جنگ خویش طلب فرمود

در شب عاشورا
 حضرت علی (ع) را
 در میان کوفته
 و زخمی کردند

* (وزره) *



(روز عاشورا)

(۳۵۲)

وزره رسول خدا در بر پوشید و عمامه سیاه آنحضرت بر سر نهاد و آن خودی بود از آهن که اطراف آن وزره داشت و وزره آن بر فراز وزره میرسید و اطراف گردن از زخم شمشیر و سنان حفظ مینمودند نگاه شمشیر رسول خدائی بر میان بسنه و از خیمه بیرون شد آنج **واقعه پنجم** تعبیه صفوف جانبین و تعیین رؤسای عسکرین و تفصیل آن موقوف مسطورات کتاب مقام و ناسخ بدین منوال است که چون در صبح عاشورا مقتداً انام یا اصحاب کرام فریضه صبح بجا آورد پس از ادای نماز و بیازان کرده فرمود امر و زجملگی را شهید کنند باید که صبر و شکیبائی را پیشنها دکنید و بروایت دیگر فرمود گواهی میدهم که در این روز بغیر از فرزندان اعدایین همه کشته خواهیم شد و از مدلت دنیا خلاص خواهیم گشت پس امر فرمود اصحاب خود را که مهیا حرب شوند و خود بتجهیز و تسویه اصحاب برآمد و همی بن الفین را بابیست تن در میمنه باز داشت و جبهتین مظاهر را بابیست تن بر میسر گماشت و رایت هذابت اساس لشکر را بدست برادر خود حضرت عباس داد و خود با اسباب لشکر در قلب سپاه با پشاد و معسکر خویش در پیرشت انداخت و از آن سو عمر سعد بنز تبعیه صفوف پرداخت و او میمنه سپاه را بمر بن حجاج سپرد و شمر بن ذی الجوشن را در میسر بجای داد و عروه بن قیس را بر سوازان گماشت و شبت بن ربعی را بر پیادگان باز داشت و علم لشکر شقاوت اثر را بدربد غلام خود داد و قیس بن اشعث بن قیس را بر قبیله کند و در بیعه گماشت و عبد الله بن زهرا زوی را بر ربع اهل مدینه باز داشت و عبد الرحمن بن ابی سیره الجعفی را بر ربع مذحج و بنی اسد بگذاشت و حر بن یزید را باحی را بر ربع تمیم و همدان مامور داشت و خود با گروهی بنوه در قلب لشکر با پشاد ابن ابهر در کامل التواریخ گوید فشهد هؤلاء كلهم مقتل الحسين عليه السلام فانه عدل الى الحسين عليه السلام و قتل معه و محدث خیر حاج ملا علی تبریزی خبابانی در مجلد دوم وقایع الايام آورده که سپه سالار لشکر عمر بن سعد بود و حفص پسرش و زبر بود و شمر ملعون در منصب داشت یکی آنکه سر کرده پیادگان بود یکی آنکه نقیب لشکر بود و سنان بن انس نخعی لشکر نویس بود و خولع اصبحی و حرمله بن کا اهل عکدار بود و محمد بن اشعث ملعون که خواهرزاده ابوبکر بود و پدرش شریک خون امیر المؤمنین علیه بود و خواهر ملعونه اسماء زهرا با قام حسن داد و خودش نیز بکشتن سید الشهداء علیه السلام سر کرده تیر اندازان بود و همی ملعون بود که بجهت شکرانه کشتن سید الشهداء علیه مسجد در کوفه ساخت که از مساجد اربعه ملعونه میباشد و عمر بن صبیح صیداوی سر کرده سنک اندازان بود و منقذ بن تره عبید که قاتل علی اکبر است قاصد فتح بود

روز عاشورا

اشعار و ملک

محمد خان ملک الشعراء گوید	در کربلا چه وقت جهاد غرار سپید	دو طرب برآمد دور غرار سپید
از کوفه خیل نشسته گریه از پی گریه	بر قصد کینه خلف مرتضی سپید	ایرین کرد شاد و روان پیاله را

(چون)



(روز عاشوراء) -

(۳۵۳)

<p>چون در غم بنجاصیل عبارت رسید در خیمه حرم ز جفا آتش زدند تا پیش برده حرم کبریا رسید</p>	<p>از عاشقان نگفت کسی که الت کر صحن ارض و بقیع سار رسید و بدانکه در عهد اصحاب سید الشهداء صلوات الله علیه خلافت</p>	<p>چون اوبلی چو وقت قبول بلا رسید فریاد القیاس حشر ز خیمگاه</p>
---	---	---

و آنچه بنظر این احقر رسیده پانده قولست اول در کتاب فضل المموا از اثبات الوصیه نقل فرموده که اصحاب
انحضرت در روز عاشوراء شصت و یک تن بودند بدو سیکه خدا تعالی یاری کرد و یاری میکند دین
خود را از اول روزگار تا آخر دهر هزار نفر سپید سیزده نفر ایشان اصحاب طایف بودند و سپید سیزده
نفر اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند که در غرّه بدو در کتاب انحضرت حاضر شدند و سپید سیزده
نفر اصحاب نام عصر عجل الله له الفرج میباشد که در کتاب نظر انساب انحضرت حاضر خواهند شد
پس باقی ماند شصت و یک تن و آنها کسان بودند که در واقعه کربلا در نصرت و یاری سید الشهداء
رجو و ارجح العالمین له القدا بدرجه شهادت رسیدند و در قول مشهوری و در نفر و چهل تن پیاده
که جمعا هفتاد و دو نفر بودند و این قول بنی ارباب مقاتل و تواریخ مشهور است و در ارشاد مفید و بخار و فقا
و ناسخ و تذکره سبط مسطور است و صاحب بحر المصاب آورده که ائمه مبارکه و فقره شریفه اگر در شان ایشان
شرف نزول یافت که الف با بجد کبریا و لام سی و مهم چهل تن مجموع هفتاد و یک میشود و عدد معدود
مبارک هفتاد و دو بعنوان رمز مندرج است سوم بقول ابن شهر آشوب در مناقب اصحاب انحضرت هشتاد
دو تن بودند سی و دو نفر سواره پنجاه نفر پیاده چهارم مسعودی در مروج الذهب گوید هشتاد و هفت
از اصحاب انحضرت در کربلا شهید شدند از جمله چهار نفر از انصار بودند و سبط بن جوزی در تذکره خوا
الامة از مسعودی نقل نموده که هشتاد و یک تن بدرجه شهادت رسیدند پنجم سی و دو نفر سوار و هشتاد
دو تن پیاده چنانکه در بخار از محمد بن ابیطالب منقولست و در مقام نیز مسطور است و شیخ محمد بن شیخ
ظاهر سماعی در کتاب بصائر العین فی انصار الحسین صد چهارده تن از شهدای کربلا را بنام و نشان ذکر
نموده و بیان حال و ترجمه احوال هر یک بشرح مرقوم داشته ششم فاضل ماهر محمد تقی خان لسان الملک
در کتاب ناسخ قریب یکصد و بیست و پنج نفر از اصحاب انحضرت را بنام و نشان ذکر نموده و شرحی مرقوم
داشته که چهل و دو تن از ایشان در یک حمله شهید شدند هفتم سید بن طاووس علیه الرحمه در طه
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که اصحاب ان جناب در روز عاشوراء چهل و پنج سوار و صد
پیاده بودند و ابو جعفر محمد بن جابر طبرستان در جزء ششم تاریخ خود چهل و پنج سوار و صد پیاده مرقوم داشته
و لفظ او این است و کان اصحاب به خسته و اربعین فارس و مائة راجل و این قول در بخار و مقام مذکور

انحضرت در روز عاشوراء
شصت و یک تن بودند

در کربلا
چهارده نفر سوار و
صد پیاده

(سبط) -



(روز عاشورا)

(۳۵۴)

سبط بن سبط و است هشتم سبط بن جری و رتد کره گوید و قوی گفته اند هفتاد سوار و صد پیاده بودند
 نهم در مرجع الذهب گوید حضرت حسین علیه السلام از فادیه عدول کرد و بسوی کربلا در حالی که پانصد سوار و یک
 صد پیاده ملازم رکاب او بودند دهم سبط بن جوزی در تذکره احوال مختلفه در عدد اصحاب رسول
 عدد ایشان را هزار سوار و نفل نموده اند باز دهم صاحب نسخ التواریخ از صعود و نفل نموده که هزار سوار و صد
 پیاده در رکاب انجناب حاضر بودند و جلگی چهار کردند و صاحب نسخ گوید در عدد شهدای بنی هاشم نیز
 مختلف روایت کرده اند از هفتاد تن و بر پیاده نوشته اند و عبد الله بن محمد رضا الحسینی و کتاب جلا
 شهدای بنی هاشم راسی تن در قلم آورده و صاحب قحطام گوید که محمد بن و موزین فریقین را در راساء
 شهدای بنی هاشم بسی اختلاف است و ما نامها را ایشان را از کتب معتبره نقل میکنیم تا ناظران را بصیرت یابد
 اید مفید علیه الرحمه در ارشاد آورده که شهدای اهل بیت و بنی هاشم هفتاد تن بودند و امام علیه السلام
 هجده نفرین بودند بن تربیب العباس و عبد الله و جعفر و عثمان و عبد الله و ابوبکر پسران امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر
 علی و عبد الله که در بعض نسخ از ابوبکر اصغر تعبیر کنند اولاً حضرت سید الشهدا علیه السلام و قاسم و عبد الله و ابوبکر
 فرزندان حضرت محبتی علیه السلام و محمد و عون پسران عبد الله جعفر و عبد الله و جعفر و عبد الرحمن ابناء عقیل و
 محمد بن ابی سعید بن عقیل **تمیم نفع عمیم** شیخ محمد بن شیخ ظاهر بنی و در کتاب
 العین فی انصار الحسین گوید از شهدای واقعه طفین پنج نفر از اصحاب رسول خدا بودند انس بن الحرث الکاهلی
 و حبيب بن مظهر الاسدی و مسلم بن عویض الاسدی و هانی بن عروه مراد و عبد الله بن بقطر الجهمی و پنج نفر از
 برادران انجناب بودند عباس بن علی و عثمان بن علی و جعفر بن علی و ابوبکر بن علی و عبد الله بن علی و امام علیه السلام
 ششمی ایشان بود و پنج نفر طفل غیر بالغ بودند عبد الله بن الحسین و عبد الله الحسن و قاسم بن الحسن و محمد بن ابی
 سعید و عمر بن جناده الانصاری و یازده تن غلام بودند نصر و سعد غلامان امیر المؤمنین علیه السلام و شیخ
 غلام امام حسن علیه السلام و قارب غلامان سید مظلومان و حرث غلام جناب حمزه و جون غلام ابی ذر
 النخعی و رافع غلام مسلم الازدی و سعد غلام عمر صیداوی و سالم غلام بنی المدهینه و سالم غلام عامر
 عبد و شاذب غلام شاکر و شیب غلام حرث الجباری و واضح غلام حرث التمیمی و سلیمان غلام حسین و چهار
 نفر بعد از شهادت امام علیه السلام شهید شدند اول سوبه بن ابی المطاع که از کثرت جراحت مد هوش افتاده بود
 چون امام علیه السلام بد رجعه شهادت رسید و صدای داد و فریاد لشکر و ناله جانوران اهل بیت مضطرب باشند و هوش
 آمده کار در موزه خود پنهان داشت از بیرون آورده بالشکر خالف قتال نمود تا شهید شد دهم
 و سیم سعد بن حرث و برادر ابی الحنفی و ابن دودر لشکر و عتکر عمر سعد بودند چون امام علیه السلام بد رجعه شهادت

در کتب هاشمیه
بنی هاشم

غلامان بنی هاشم
امام



*(رُوزِ عاشُوراءِ) *

*(۳۵۵) *

رسید و ناله استغاثه عیال و اطفال آنحضرت را شنیدند و نور هدايت پافشاند هر دو شمشير از تنها مكنشيد با لشكر
 ابن سعد قتال نمودند تا آنكه هر دو بدرجه شهادت رسیدند چهارم محمد بن ابی سعید بن عقیل را و کورگی
 غیر بالغ چون امام علیه السلام از اسب بر زمین آمد و صدای شون اهل بیت بلند شد آن کودک ترسان و لرزان
 از خپام حرم بیرون درید و خود را بجو خیمه چسبانید از شدت خوف و بیم بر خود میلرزید و بجانب چپ و راست
 نظر می نمود و در گوشتواره در گشتش و حرکت می نمود و از آن حال سواره که او را الفطین اباس میگفتند او را شهید
 نمود و در نفر بعد از شهادت امام علیه السلام از کثرت جراحت بعد از مدتی وفات کردند یکی سوار بن منعم قهیمی که او را
 اسیر نمودند پس از ششماه از پاره جراحت وفات نمود و دیگری موقع بن ثمامه صیداوی که او را نیز اسیر کردند و
 بعد از یکسال از جراحت وفات نمود و سه نفر از شهداء با عیال ملازم رکاب شدند اول جناده بن حرث سلمی
 با عیال و اولاد خود با پنجاب ملحق شد و عیال خود را در زمزم عیال امام علیه السلام قرار داد و چون شهید گشت
 زوجه او پسرش عمر بن جناده را امر نمود بصرت امام علیه السلام و چون آنجوان از آن امام مهربانان طلب رخصت نمود
 او را اذن نداد و فرمود هذا غلام قتل ابوه في المعركة ولعل امته تکره ذلك این جوان پدرش در معرکه شهید شد
 شاید مادرش مکروه دارد مبارزت او را جوان عرض کرد ان امی هی التي امرتني مادرم خودش مرا امر بقتال نمود
 انگاه امام علیه السلام او را اذن داد و عمر عبدالله بن عمر کلبي که از بزرگواران قصد انجذاب نمود و زوجه اش را قاسم
 داد که مرا با خود ببر پس او با جمیع عیال خود بسوا آنحضرت شافت و عیال خود را در سلك خد منکند از آن عیال
 امام علیه السلام قرار داد و چون او شهید شد زوجه اش از خیمه بیرون روید بر کشته او نظر می نمود و در آن حال ظالمی
 او را بقتل رسانید و عمر مسلم بن عوسجه و نیز با اهل و عیال خود ملازم رکاب گردید و چون شهید گشت جاریه
 فریاد برآورد و اسپداه و اصلم عوسجناه قوم چون ناله آن جاریه بشنیدند از قتل او آگاه شدند و نیز در
 کتاب بصائر العین گوید که نه نفر در واقعه کربلا شهید شدند در خالیکه مادرهای آنها در خیمه ایشان نظر
 می نمودند بسوی آنها اول عبدالله بن الحسین علیه السلام که مادرش باب در خیمه ایشان نظر می نمود بسوا و در
 عون بن عبدالله بن جعفر مادرش زینب عقیله در خیمه ایشان نظر می نمود بسوا و سوم قاسم بن الحسن علیه السلام
 مادرش رمله در خیمه ایشان نظر می نمود چهارم عبدالله بن الحسن علیه السلام مادرش دخترش ایل بجله در خیمه
 نظر می نمود پنجم عبدالله بن مسلم بن عقیل مادرش رقیه بنت ابراهیم و ششم عبدالله در خیمه نظر می نمود ششم
 محمد بن ابی سعید بن عقیل مادرش در خیمه نظر می نمود که او ترسان و لرزان خود را بجو خیمه چسبانید و
 که لفظ کافرا را شهید نمود هفتم عمر بن جناده که مادرش او را امر بقتال نمود هشتم عبدالله کلبي و بنابر
 بعضی از نسخ و هب بن عبدالله که مادرش او را تحریر می نمود و نهم علی اکبر علیه السلام که مادرش لیلای

و اینک از شهداء کربلا
 و اینک از شهداء کربلا
 و اینک از شهداء کربلا

و اینک از شهداء کربلا
 و اینک از شهداء کربلا
 و اینک از شهداء کربلا

*(نقیبه) *



(روز عاشورا)

(۳۵۶)

بجای خود بنشیند
و در آن روز
بجای خود بنشیند

بجای خود بنشیند
و در آن روز
بجای خود بنشیند

باشیدها

تفصیله در خیمه گاه برای او دعا می نمود بنا بر آنچه که در بعض کتب اخبار نقل شده و نیز در آن کتاب گوید که امام را
برای ده نفر از شهداء مرثیه خوانی نمود اول برای فرزندان و چندش علی اکبر که چون بیالین او ایستاد فرمود
قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى أَنْهَكَ حُرْمَةُ الرَّسُولِ عَلَى لَدُنَّا بَعْدَكَ الْعَفَا دَوْمَ
برادرش حضرت ابی الفضل علیه السلام که بعد از شهادت فرمود الان انکسر ظهري و قلت چینی و شمت بی
عدو و ستم قاسم بن الحسن علیه السلام که چون بیالین او آمد فرمود بَعْدَ الْقَوْمِ قَتَلُواكَ وَحَصَمَ مِنْكَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ بَعِزَّ عَلَى عَمَلِكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يَجِيءُكَ وَبِحَبْلِكَ فَلَا يَنْفَعُكَ چهارم عبد الله بن
الحسن که چون شهید گشت او را بپسینه گرفت و فرمود یابن اخی صبر علی ما نزل بک و احتسب فی ذلک
الخیر فَإِنَّ اللَّهَ لَيَحْقُقَ بِأَبَائِكَ الصَّالِحِينَ وَبَعْدَ ذَلِكَ دَمْتُ بَدَأَ رَأْسُكَ وَكَفْتُ اللَّهُمَّ أَمِيكَ عَلَیْهِمْ
قَطْرَ السَّمَاءِ وَامْنَعَهُمْ بِرَكَاتِ الْأَرْضِ اللَّهُمَّ فَإِنْ شَعْنَهُمْ إِلَى حَبْرٍ فَفَرِّقْهُمْ بَدَأَ وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قَدَرًا وَلَا
رَحْمَ الْوَلَاءِ عَنْهُمْ أَبَدًا فَانْتَهَمَ دَعْوَاهُ بِالْبَصْرِ وَنَاسَمَ عَدُوًّا عَلَيْنَا فَقَالُوا نَحْمُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَوْ شَهِيدَ كَرْدَنَد خُونِ أَوْ أَبَا سَمَانَ یَاسِیدَ وَكَفْتُ اللَّهُمَّ لَا یَكُنْ أَهْوَنَ عَلَيْنَا مِنْ دَمِ فَضِيلِ اللَّهِ
إِنْ حَبَسْتُ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَنَا هُوَ خَيْرٌ لَنَا وَانْقُصْ لَنَا مِنْ هَوْلِهِ الظَّالِمِينَ فَلَقَدْ
هُوَ مَا نَزَلَ فَأَنْتَ بِعَيْنِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ شَمَّ مُسْلِمٌ بِنِ عَوسِجَةٍ كَبَعْدَ شَهَادَتِهِ أَوْ فَرَمُو رَحِمَكَ
اللَّهُ يَا مُسْلِمَ وَبِإِزَانِ ابْنِ أَبِي مَبَارَكٍ رَأَى ثَلَاثَ فَرَمُو فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ بَدَّظِرَ وَمَا
بَدَّ لَوْ أَبْدَى هَفْنَمُ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرِ كَبَعْدَ شَهَادَتِهِ بِيَالِ بْنِ أَوَامِدَ فَرَمُو عِنْدَ اللَّهِ احْتَسَبَ نَفْسِي وَحِمَاةَ
أَصْحَابِي هَشْتَمُ حَرَبِينَ بِزِيدِ رِيَا حِي كَبَعْدَ شَهَادَتِهِ بِيَالِ بْنِ أَوَامِدَ فَرَمُو أَنْتَ كَمَا سَمَّيْتَكَ أَمَكَ حُرِّ فِي الدُّنْيَا وَبَعْدُ فِي
الْآخِرَةِ هَفْنَمُ زَهْرِي الْفَهْنِ كَبَعْدَ شَهَادَتِهِ بِيَالِ بْنِ أَوَامِدَ فَرَمُو لَا يَبْعُدُكَ اللَّهُ يَا زَهْرِي مِنْ رَحْمَتِهِ وَلَعَنَ اللَّهُ
قَاتِلِيكَ لَعَنَ اللَّهُ الدِّينَ مَسْحُورَةً وَخَنَازِيرَ دَهْمَ جُونِ غَلَامِ ابْنِ ذُرٍّ كَبَعْدَ شَهَادَتِهِ بِيَالِ بْنِ أَوَامِدَ فَرَمُو
فَرَمُو اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَطَبِّ رِجْلَهُ وَعَرِّفْ بَيْتَهُ وَبَيِّنْ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَدِرْ وَنَفَرًا نَصَارَ خُودِ رَادُ
مَنْزِلِ ثَعْلِبَةِ تَرْجَمَ فَرَمُو بِكِي مُسْلِمَ بْنِ عَقِيلَ وَدَبْرَكِي هَانِي بْنِ عَرُوه كَبَعْدَ شَهَادَتِهِ بِيَالِ بْنِ أَوَامِدَ فَرَمُو
مَكْرَرُ فَرَمُو رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَسَبْعُ نَفَرًا شَهَدَاءَ دَرْمَوْعَ شَهَادَتِهِ أَعْضَايَ بَدَنُ شَانِ قَطْعَ كَرْدِيدِ أَوَّلِ
حَضْرَتِ ابْنِ الْفَضْلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَبَعْدَ شَهَادَتِهِ وَدَسْتُ جَبَّارِ بَدَنِ مَبَارَكِشَ قَطْعَ شَدَّ وَبَعْدَ شَهَادَتِهِ بِيَالِ بْنِ أَوَامِدَ فَرَمُو
جَدَّ كَرْدَنَدَ دَرْمَوْعَ حَضْرَتِ عَلِيِّ الْكَبَرِ كَبَعْدَ شَهَادَتِهِ شَمَشِيرُ بَرَسْمَبَارَكِشَ زَدَنَدَ وَبَعْدَ بَدَنِ مَبَارَكِشَ
يَا دَرْمَوْعَ نَمُودَنَدَ سَبْعُ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو كَلْبِي كَبَعْدَ شَهَادَتِهِ دَسْتُ جَبَّارِ بَدَنِ مَبَارَكِشَ زَدَنَدَ وَبَعْدَ بَدَنِ مَبَارَكِشَ
وَسَرَّ أَوَامِدَ زِيدَنَ بَرِيدَنَدَ وَبِحَابِ خَمْرِ گاه انداختند و نیز در آن کتاب گوید بعد از شهادت شهداء سرهای



(روز عاشوراء)

(۳۵۷)

جميع اصحاب انصار و انحضرت از بدن جدا شد و با اهل بیت روانه کوفه گردید مگر دو شهید که سرهای آنها
 قطع نشد یکی عبد الله بن الحُبَين الرَضِيع که چون شهید شد پدرش حُبَين علیه السلام با غلاف شمشیر زمین را
 حفر نموده وارد فن کرد و دیگر حُرَين بنِ بَازِجی که بنی تمیم نگذاشتند از بدن جدا کنند و جثه مبارکش را از
 فلکاه دور نمودند اشقی و در عذ جنود مرد و در عمر سعد نیز اخلافت و آنچه بنظر این ذره احقر رسیده
 از اقوال فریقین پانزده قول است بشرحیکه در واقعه دوم روز ششم این ماه سمعتم تحریر یافت هر که خوا
 هد با انجا رجوع کند **واقعه ششم خطبه اول حضرت سید الشهداء علیه السلام در روز عاشوراء در تاریخ التواتر**
 بعد از ذکر تعبیه لشو به صفوف گوید در آنوقت حُبَين علیه السلام بر شتر بلند بالا بر نشست و قرآن را باز کرده بر
 فراز سر نهاد و در میان مردم وصف بآیند و با علی صوت فریاد بر آورده فرمود **اَيُّهَا النَّاسُ اَسْمِعُوا قَوْلِي**
وَلَا تَجْلُوا حَتَّى اعْظِمَ لَكُمْ عَلَيَّ وَحَتَّى اعْذَرَ إِلَيْكُمْ فَإِنِ اعْظِمْتُو النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَاجْعُوا إِلَيْكُمْ
ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تَنْظُرُونِ إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ
يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ای مردم گوش فرادارید و عجله و شتاب ننمایید تا شمار از بد آنچه سزاوارید مو غطی
 گویم و عد و خویش را مکشوف سازم پس اگر از در انصاف در آید و آراء پراکنده خویش فراهم آید و آنچه
 بر شما مکشوفست مستور نگذارید پس آنرا آنچه خواهید اقام ننمایید و مهلت ننگن آید ها نا ولی من
 خداوند است که قرآن را فر فرستاد و او است ولی صالحان در مقام گوید در این هنگام رخداد
 اهل بیت عصمت را از شنیدن این کلمات ناب نمانده آواز شان بگو به بلند شد امام علیه السلام **ابو الفضل**
و علی اکبر را فرمود بچهار حرم رفتند و گفتند امام علیه السلام فرماید که شمار از بعد از شهادت من بیه میباید
گریست اکنون صورتی پیشه نماید چون ساکت شدند امام علیه السلام برخداوند سپاس گفت و برانبیا و مرسلین
و ملائکه مقربین صلوات و درود فرستاده این خطبه بر خواند اما بعد فَاَنْسُبُوْهُ وَاَنْظُرُوا مِنْ أَنَاثِهِمْ رَاجِعُوا
إِلَى أَنْفُسِكُمْ وَغَابُوهَا فَاَنْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِي لَمْ يَنْهَكْ حَرَمَةُ السَّائِبِ بْنِ بَنِي نَبِيِّكُمْ وَابْنِ وَصِيِّهِ وَابْنِ عَمِّهِ
وَأَوَّلُ مَنْ مَضَى لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيٌّ جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ أَوْلَيْسَ حَرَمُ سَيِّدِ الشُّهُدَاءِ
عَمِّي أَوْلَيْسَ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ بِجَنَاحَيْ عَمِّي أَوْ لَمْ يَبْلُغَكُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِي وَلاَخِ هَذَا إِنَّ سَيِّدَ
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَإِنْ صَدَقْتُمْوْنِي بِمَا أَقُولُ وَهُوَ الْحَقُّ وَاللَّهُ مَا تَعْدُثُ كَذِبًا مَنَذَا عَلِمْتُ إِنَّ اللَّهَ
يَمَقُّثُ عَلَيْهِ أَهْلَهُ وَإِنْ كَذَبْتُمْوْنِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ أَنْ سَلَّمْتُمْوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ أَسْأَوْا جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
الْأَنْصَارِيُّ وَابْنُ سَعْدٍ الْحَدَّادُ وَسَهْلُ بْنُ سَعْدٍ الشَّاعِدُ وَزَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ وَابْنُ مَالِكٍ الْبَجَرِيُّ كَمَا أَنَّهُمْ سَمِعُوا
هَذِهِ الْمَقَالَةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلاَخِ أَمَا فِي هَذِهِ حَاجَةٌ لَكُمْ عَنْ سَفَكِ رَجُلٍ

خطبه اول
 حضرت سید الشهداء
 علیه السلام
 در روز عاشوراء

خطبه ششم
 حضرت سید الشهداء
 علیه السلام
 در روز عاشوراء



❦ (روز عاشوراء) ❦

❦ (۳۵۸) ❦

ای مردم بخشنید و بپشت بنگرید که من کیستم نسبت من با کبیت انگاه بخود آید و نگران شوید که آیا پسندیده است برای شما کشتن من و هتک حرمت من آیا من فرزند دختر پیغمبر شما و فرزند وصی او نیستم که او پسر عم رسول خدا بود و اوّل کسی بود که بار سوّل خدا ایمان آورد و بدینچه از جانب خدای او در تصدیق نمود آیا حمزه سید الشهداء عم من نیست آیا جعفر که با دو بال در بهشت طیران میکند عم من نیست آیا شما نشنیدید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق من و برادر من حسن فرمود ایشان دو سید جوانان اهل بهشتند اگر سخن مرا صدق میدانید صابّه حق نموده باشید سوگند با خدای از آن روز که دانستم بار بتعالی دروغ را دشمن دارد هرگز از در کذب سخن نرانده ام و با این همه اگر مرا نکند بب میبکیند در میان شما بسیار کس باشد که آگهی دارد از جابر بن عبد الله انصاری و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعی و زین ارقم و انس بن مالک بر سیدنا شمارا آگهی دهند چه ایشان در حق من و برادر من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده باشند آیا این سخنان که گفتم کافی نیست شمارا از ریختن خون من شتم قال لهم فان كنتم في شك من هذا افتشكون الى ابن بنت نبيكم فوالله ما بين المشرق والمغرب ابن بنت نبي غيرة فيكم ولا في غيركم و بحكم اطلبوني بقبل منكم فثلثه اموالكم استملكته او بقصاص من جراحة فاخذوا الا يكلمونه فنادى يا شيب بن ربيعة يا حجار بن امير و يا قيس بن الاشعث و يا يزيد بن الحارث المزني و يا قيس بن اشعث و يا قيس بن اشعث الجحاني و انما تقدم على جندك مجتهد پس فرمود اگر با آنچه گفتم شمارا شک و شبهه باشد یا در این چیز شک دارید که من پسر دختر پیغمبر شما میباشم قسم بخدای که در میان مشرق و مغرب دختر زاده پیغمبره جز من نیست خواه در میان شما و خواه در میان غیر شما و آه بر شما ای کسی از شمارا کشته ام که از من خون او را طلب کنید یا فای از شما بپناه کرده ام که از من همی خواهید یا کبیر ای جراحاتی اسب زده ام که از من قصاص میخواهید هیچ کس انحضرت را جواب نگفت پس انجناب ندا در داد که ای شیب بن ربيعة و ای حجار بن امير و یا قيس بن اشعث و یا يزيد بن الحارث مگر شما نبودید که نامه ها مواتر بسوی من نوشیدید که مپوه های اشجار ما رسیده است و بوشانهای ناسبز شده بسوی ما تعجب کن که از برای تو لشکرها از آسمان هم در آنوقت قبس بن اشعث آغاز سخن کرد و گفت ما نمیدانیم چه میگوئی هم اکنون حکم بنی عم خود بر بندید بر او تو را جز بد نخواه تو بدار نخواهد کرد حضرت فرمود لا والله لا اعطیکم بید اعطاء الذلیل و لا افر منکم فراد العیید نه سوگند با خدای که هرگز دست خود را بدست بدست شما ندادم و از شما نگر برم چنانکه عبید گرزند و بعد فرمود یا عباد الله انی عذت بری و ربکم ان ترجون و اعود بری و ربکم من کل متکبر لا یؤمن برب الحساب ای بندگان خدا من پناهنده ام بر پروردگار خود و پروردگار شما که شما را ناپدید کند و

در این روز کشته شد

در این روز کشته شد

❦ (بحضرت) ❦



﴿ رُوزِ عَاشُورَاءِ ﴾

﴿ ۳۵۹ ﴾

مجلس ششم در بیان
مجلس ششم در بیان

بحضرت خداوند گریزند ام از هر منکبری که ایمان بر روز حساب ندارد انگاه از راحله خود فروراند و عقبه
بن سمان را فرمود تا آن شتر را عقال بنمورد و سبط بن جوزی در تذکره الخواصر گوید و قال هشام بن محمد
لما راهم الحسين عليه مصر بن علي فله اخذ المصحف ونشره وجعل رأسه ونادى بينه وبينكم كتاب الله وحج
محمد رسول الله صلى الله عليه وآله يا قوم فرتحلون دجى لست ابن بنت نبيكم الم يبلغكم قول جدى في وني

اخي هذا ان سيد شباب هل الجنة الخ سيد بحر العلوم گوید	مما نبت فلا انى الحسين وقد
كثرت على قتله الأفواج الزمر	اها فما اغنت الأيات والنذر
قال النبوة فجدي احمد وسلو	دعوتونه لنصرى ابن نصر كم
وايما خطت الأقدام والزبر	اضحت تناهله الأوغاد والعمر

﴿ شيخ محمد بن حسان عليه الرحمة گوید ﴾

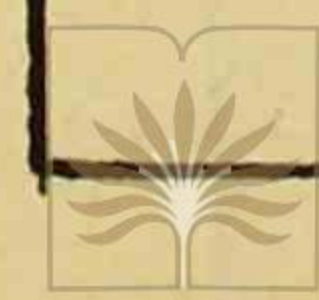
ولهي له بدعو اللئام ثاملوا	مقالى يا شرا الانام وارذلا	الم تعلموا ان ابن بنت نبيكم
ووالدى لكرار للدين كمالا	فهل سته غبرها امر شريعا	وهل كنت في دين الاله مبذلا
احلك ما قد حرّم الطهر اخذ	احرم ما قد كان قبل محلا	فقالوا له دع ما تقول فانتنا
منقبك كاس الموت غصبا	كفعل ابيك الم رضى بشوخنا	ونشفي صدورا من ضغائنكم ملا

﴿ مرحوم وصال شيرازی عليه الرحمة گوید ﴾

بادم امدان تنها رفتش در صف همجا	ان زبان در کام خشکش ای زبان در کام لام
ان بزاري کردنش افغان براصحاب عدوان	کای گمراه اخوند زاهل بنی وز اصحاب ضلالم
گر با جدا عفتادی هستان او را سلیم	و در قرآن اعتمادی هستان او را حالم
گر کتاب الله و عشرت پادگار احمد امد	هم کتاب اللهم وهم عشرت ان بهشتالم
بدعتی نکذاشتم در دین که قتل واجب ابد	سرور دینم که اندر چنک عدوان پاهمالم
نه خدا را دشمنم نه هر جلال ابد حرامم	نه هوا را تابعم نه هر حرّام ابد حلالم
من چنین بیکس نبودم کاندین و اگر رسیدم	بیکسم که دید و چشم از چشم خون قال مالَم
وحش و طیر این بیابان جلد سیرابند چون شد	من که از آل رسولم تشنه آب زلالم

و افعی هفتی خطبه دوم حضرت سید الشهداء علیه در روز عاشوراء بدانکه
غم و اندوه حضرات انبیاء و اوصیا از برای امت بود که چرا بر طریقی غواپت و ضلالت روند و بهر
آتش دوزخ شوند چنانکه بعضی از محققین عمر فاگفته اند که نوح علی نبینا و اله و علیه قوم را از کمال

﴿ مودت ﴾



(روز عاشورا) *

(۳۶۰) *

مودت و شفقت بدعاي پاد کرد و روی من را بطله طوفان از وجود ایشان پیرداخت چه آنکه دانسته بود
 که این جماعت هر چند بمانند بر عصیان خدا بفرایند و روز بروز عذاب ایشان فرا بش گردد لهذا مصلحت
 ایشان را در هلاک ایشان دانست و همچنین انبیای دیگر چون ابراهیم و موسی و عیسی و یحیی و زکریا و جبرئیل
 رنج و شکنج خود را بچهره نمی شمردند بلکه بر امت افسوس میخوردند و سید المرسلین حضرت خاتم النبیین
 نیز الهه رحمت از این روز بر ذمت می نهاد که شاید بکن از مشرکین را از طریق غویب بشاهراه هدایت آورد
 و حضرت حسین علیه السلام هم که پسران پدر و ثمران شجر و فروغ آن اختر بود نیز بدینگونه سلوک میداشت چنانکه
 میدانست که قضا بر شهادت او رفته از برای درک این سعادت سفر عراف فرمود و آن آمدن شدن و بتجدید ^{خطبه}
 فرمودن از بهران بود که شاید بکن از مشرکین را الشریف دین بخشد چنانکه حر بن یزید را با حق را از تحت
 الثریه بفوق الثریا بر کشید بلکه از مقام هبوط به پستگاه عقل نخبین صعود داد بالجمله انجناب سوسپناه
 کوفه نگران شد ایشان مانند پهل بنیان کن درهم پیوسته و چون ابرو ظلم متراکم بودند و عمر سعد در قلب لشکر
 از پیش روی سرهنگان جای داشت در آن وقت زهرین الفین پیش ناخت و با علی صوت خود سپاه کوفه را بخا ^ط
 داشت و فرمود ایها الناس ان حق المسلم على المسلم النسيئة ونحن وانتم على دين واحد وقد ابتلانا الله بدين
 نبیه صلی الله علیه و آله لينظر ما نحن وانتم صانعون وانا اذعوكم الى نصرته وخذلان الطغاة ای مرد مسلم
 را بر مسلم حق نسیئت است و ما و شما بیک دین و این میباشیم اینک خداوند ما را بفرزند پیغمبر خواستگار
 میفرماید تا کردار ما و شما مشهود افتد و اکنون من شما را دعوت میکنم که حسین علیه السلام را نصرت کنید و گمراهان
 بکنار آرید چون گویند این کلمات بشنیدند گفتند ما صاحب شما را و مباحان او را عرضه شمشیر خواهیم نمود
 مگر آنکه بایزید بیعت کنند زهر گفت ای بندگان خدا حسین هم بنصرت و مودت سزاوارتر است از یزید اگر
 او را نصرت نمیکنید از مقاتلت با او دست باز دارید تواند شد که یزید از وی خوشتر شود بے آنکه کشته گردد
 و از شما راضی گردد بے آنکه قاتل حسین علیه السلام باشد و آن هنگام شمر بن ذی الجوشن تهر بے بسوز زهر افکند و
 گفت دست باز دار تا که بکثرت کلام ما از رحمت مهیج زهر گفت ای شمر تو جز هیمة نیستی فردا ای قیامت در
 آتش روزخ جای خواهی داشت و با عذاب بهم دمساز خواهی بود شمر گفت من تو را میبکشم و صاحب تو را نیز
 خواهم کشت زهر گفت مرا از قتل بیم مهیج من کشته شدن با حسین را دوست دارم از زندگانی با شما انگاه روی
 باصحاب کرد و فرمود معاشر المهاجرین و الانصار لا یغرنکم کلام هذا الکلب الملعون و اشباهه فانه لا ینال
 شفاعه محمد صلی الله علیه و آله ان قومًا قتلوا ذریته و قتلوا من نصرهم فانه فی جهنم خالد بن ابد ای مهاجرین
 و انصار سخن این سگ ملعون و امثال او شمارا نفریبید چه او از شفاعت محمد صلی الله علیه و آله بهره نخواهد داشت

فعلک انما یفعلک
از عین

انصرت حسین
نصرت حسین را
اهل کوفه



(روز عاشورا) *

(۳۶۱) *

در آنوقت مرتبه نزد زهرا آمده گفت ای زهرا حسین علیه السلام بفرماید قسم بجان من که شرط نبیجت و مو عطف
 بپای آورد و نیکو سخن گفتی نگاه حسین علیه السلام رو با جماعت نمود و فرمود ایها الناس اعلووا ان ذالذ
 دار فناء و ذوال منقبة با هلهام من حال ال حال معاشر الناس عرفتم شرایع الاسلام و قرأتهم القرآن و علمتم
 ان محمد صلی الله علیه و اله رسول الملك الدیان و وثبتم علی قتل ولده ظلما و عدوانا معاشر الناس ان ترون
 ال ماء الفرات بلوح کانه بطون الحیات بشریه الیهود و النصارى و الکلاب و الخنازیر و ال رسول الله صلی
 الله علیه و اله یوتون عطشا ای مردم بدانید که دنیا دار فنا و ذوال است و هر بیاعت اهلش از حاله بجا
 تغییر میدهد ای مردم شرایع اسلام را شناختید و کتاب خدا را تلاوت کردید و دانستید که محمد صلی الله علیه
 و اله رسول خداست نگاه قتل فرزندان او را از راه ظلم و ستم اعداد نمودید مگر نگران نیستید که اب فرات
 مانند شکم حیات موج میزند و یهود و نصاری و خنازیر و کلاب از آن میاشامند و فرزندان رسول خدا
 صلی الله علیه و اله از رنج عطش و تشنگی جان میدهند کوفیان در جواب گفتند کوناه کن ترا و اصحاب تو را
 از آب بهره نخواهد رسید و شربت مرگ را خواهد چشید چون حضرت بن کلبا ترا شنید روی با صحاب نمود
 و فرمود ان القوم استحوذ علیهم الشیطان فانیهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان یرج
 الشیطان هم الخاسرون شیطان بر این جماعت غالب گشته است و ذکر خدا را از خاطر ایشان برده است
 این گروه لشکر شیطانند و بدانید که لشکر شیطان خائب و خاسرند نگاه بن اشعار را انشاد فرمود *

تعدبتم با شر قوم یبغی کم	و خالفوا فیما التبی محمد ا	اما کان خیر الخلق و صیکم بنا
اما کان جدی خیره الله احمدا	اما کان الزهراء امی و والدی	علی آخا خیر الانام المسد را
لعنتم و اخرینم بما قد جنتهموا	ستصلون نار احرقها قد توفدا	واقع هشتم خطبه

سپه امام علیه السلام در مقام بعد از ذکر خطبه اول گوید پس شتر خویش بخوابانید و عقبه بن سحان را گفت تا از انوار
 ان بیکت و براسب بنیشت کوفیان ازانها بر داشته بودند حضرت فرمود اندکی خاموش باشید تا حاجت
 باز نیامد ان بد بخنان بر غوغا میافزودند فرمود چونست که سخن مرا گوش نمیدهند و فرمان من نمیبرند
 انکس که اطاعت من کند هدایت یابد و انکس که مخالف و رزد هلاک خود خواسته باره انصاف دهید
 و گوش فرا دارید که راه حق بشما خواهم نمود چون خاموش شدند این خطبه را ادا فرمود **بسم الله ایها الجماعه**
 و در ناسخ التواریخ بعد از ذکر خطبه دوم گوید نگاه ابتدا باین خطبه مبارکه فرمود الحمد لله الذی
 خلق الدنیا فجعلها دار فناء و ذوال منصرفه با هلهام حال فاما غریه و الشقی من
 فتنه فلا تغربکم هذه الدنیا فانها تقطع رجاء من رکن الیه و تحجب طمع من طمع فیها و اذا قد

(اجتمعتم) *

خطبه ششم

خطبه ششم



(روز عاشورا)

(۳۶۲)

اجتمعتم علی امر قد اخطا الله فيه علیکم واعرض بوجهه الکریم عنکم واحل بکم نفسه وجنیه
رحمته فغیر الرب ربنا وبنس العبیید انتم اقررتم بالطاعة والامتن بالرسول محمد ص ثراتکم
زحفتم الی ذریته وغیرته تربدون قتلهم لقد استحوذ علیکم الشیطان فانسکم ذکر الله العظیم
فنبأکم ولما تربدون انا لله وانا الیه راجعون ولا یقوم کفر ابعد ايمانهم فبعد اللقمة الطالین
حمد و سپاس خداوند پرا که بیافرید دنیا را و قرار داد از دار فنا و زوال و نیروی تصرف داد و در بار
اهل خود که تغییر دهد اهل خود را از حال بحال همانا مغرور کسی است که شهنشه دنیا گردد و شقی کیست
که مفتون او شود ای مردم دنیا شما را فریب ندهد که او قطع میکند امید کسی را که بد و طمع کند و من به بینم
شما را که اجتماع نموده اید و همدست شده اید برای امریکه خدا را بر شما غضبناک میکند و در و از شما
بر میتابد و عقاب خدا را بر شما فرود میآورد و رحمت خدا را از شما دور میکند چه بنکو پروردگار است
پروردگار ما و چه بد بند گانه بوده اید شما که اقرار کردید بشرییت و گردن نهادید بطاعت و ایمان آوردید
برسالت محمد صلی الله علیه و آله انگاه براهلیت او ناخید و بقتل ایشان پراخید همانا شیطان بر شما
غالب گشته و ذکر خدا را از خاطر شما محو و منسی نموده و هلاکت باد شما را و آنچه که در خاطر دارید انگاه کلمه
استرجاع بر زبان جاری نمود و فرمود این قوم کافر شدند بعد از آنکه ایمان آوردند و در بار از رحمت خدا
مرفوعی را که ظالم و ستمکارانند چون امام علیه سخن بدینجا رسانید عمر سعد بهیناک شد که مبارک الشکر یا
فریفته کلمات او شوند و عقیدت بگردانند و جانب او گیرند پس روی با وجهه لشکر کرد و گفت حسین را جواب
گویند و پسر علی بن ابیطالب است قسم بخدا اگر شما همچنان بجای خویش بمانید و بگردد بگردید و بپوش
کرد و سخن حسین علیه قطع نخواهد شد و زبان او کلبل نخواهد گشت لاجرم شمر بن ذی الجوشن پیش آمد
و گفت ای حسین چه میگوید ما را اموزگار کن تا بدانیم فرمود میگویم اتقوا الله ربکم ولا تغفلوا فانه لا
یحملکم قتل ولا انتهاک حرمتی فانه ابن بنت نبیکم و جدی خدیجه زوجه نبیکم و لعله بلغکم قول نبیکم
الحسن والحسین سید شباب اهل الجنة از خدا ترسید و مرا مکشید چه بر شما روانیست کشتن من و هلاک
حرم من همانا من فرزند دختر پیغمبر شما میباشم و جد من خدیجه زوجه پیغمبر شما است البته شنیده باشید که
رسول خدا ص فرمود حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند در آنوقت عمر بن سعد فرمان داد تا
لشکر کو فضا طرف انحضرت را فرو گیرند چون لشکر بجنبش آمدند همه سیه و حجه اسبها در هم شده بزر
خواست نا حجت خویش را تمام کند لحنی فرس خود را پیش ناخت و فرمود گوش فرا دهید ناچگویم در آن هنگام
هر یک از لشکریان شاغل خویش بود بفرمان انحضرت نمیزد اخذ حضرت فرمود و یلکم ما علیکم

بیت
مبارک

گفتن ای تو
نفسا شایسته

❦ (روز عاشورا) ❦

❦ (۲۶۳) ❦

فصل ششم در بیان احوال و حال آنکه

ان نضوا الی و تمعوا قولا و اتماذعوا الی سبیل الرشار فمن اطاعنی کان من المرشدین ومن عصانی
 کان من المهلکین و کلکم غاص لمری غیر متمع قولا فقد ملئت بطونکم من الحرام و طبع علی قلوبکم و بکم
 الانصفون الانصفون وای بر شما چه افتاده است که گوش فرامیدارید و سخن مرا نمیشنوید و حال آنکه
 من شما را براه راست میخوانم هر کس اطاعت کند مرا هدايت یافته است و آنکس که عصیان من کند طریق هلاک
 بسیار در همه شما نافرمانی امر من کنید و فرمان مرا گوش نمیدارید زیرا که شکمهای شما از حرام پر شده و در طهای شما
 بجای آنکه مملکت بخور است وای برای شما! ای انصاف نمیدارید ای گوش فرامیدارید و این هنگام سپاه کوفه بکشد
 و ملائت کردند و گفتند گوش دهید ناچه گوید پس امام علیه السلام آغاز سخن کرد و فرمود **بئالکم اینها الجماعة**
و ترجا الفحین انصر ختمونا و طهین متحیرین فاصرخنا کرمعدین مستعدین الخ واقعد فیهم
 گفتار امام علیه السلام با گروه لشمار و پیام آوردن انحضرت حجت خویش را در نسخ التواریخ بعد از ذکر غطفه
 و نصیحت بر برین خضر گوید **انگاه کوفیان** او را هدف سهام نمودند و تیریه چند بسوا و افکندند بر
 بازگشت و حسین علیه السلام لحنی اسب پیش زدند در برابر قوم عنان کشید و با علاصون داد و رد و در قفا
 بعد از ذکر نضایج بر برگوید کوفیان گفتند ای برادر این سخنان بس کن بجای قسم که حسین علیه السلام شنید
 شود حضرت او را امر فرمود بنشین **انگاه امام به پیش خود تکبیر داده** با پیاد و این خطبه برخواند :
انشد کما الله هل تعرفونه قالوا نعم اننا ابن رسول الله و سبطه قال انشد کما الله هل تعلمون ان ابي فاطمه بنت
محمد صلی الله علیه و آله قالوا نعم قال انشد کما الله هل تعلمون ان ابي علی بن ابیطالب قالوا نعم قال انشد کما
الله هل تعلمون ان جدی خدیجه بنت خویلد اول نساء هذه الامه اسلاما قالوا اللهم نعم قال انشد کما
الله هل تعلمون ان حمزه سيد الشهداء عم ابي قالوا اللهم نعم قال فانشد کما الله هل تعلمون ان جعفر الطيار
في الجنة عمي قالوا اللهم نعم قال فانشد کما الله هل تعلمون ان هذا سيف رسول الله صلی الله علیه و آله و
انا منقلبه قالوا اللهم نعم قال فانشد کما الله هل تعلمون ان هذه عمامة رسول الله صلی الله علیه و آله انا لا
قالوا اللهم نعم قال فانشد کما الله هل تعلمون ان عليا كان اولهم سلاما و اعلمهم علما و اعظمهم علما و انه
ولي كل مؤمن و مؤمنة قالوا اللهم نعم قال عليه السلام فيم ليحلون ربي و ابي الذي اشد عن الحوض غدا يذود عنه
رجالا كما يذو البعير الصادق عن الماء و لواء الحمد في يداي يوم القيمة قالوا قد علمنا ذلك كله و نحن غير
ناربك حتى نذوق الموت عطشا ای مردم شما را قسم میدهم بخدا ای پادشاه میشناسید گفتند چرا نشناسیم تو فرمود
 رسول خدا و سبط او میباشد فرمود شما را سوگند میدهم بخدا ای پادشاهانید مادر من فاطمه رسول خدا است گفتند
 میدانیم فرمود شما را قسم میدهم بخدا ای پادشاهانید علی بن ابیطالب پدر من است گفتند میدانیم فرمود شما را

❦ (سوگند) ❦

فصل ششم در بیان احوال و حال آنکه



(روز غایوراء)

(۳۶۴)

سوگند میدهم بخدای ایا مبدانید که جده من خدیجه در خرد پلداست و او اولی است از این امت که اسلام
 آورد گفتند چنین است فرمود شما را قسم میدهم بخدای ایا مبدانید که این شمشیر رسول خداست بر میان بستم
 گفتند مبدانیم فرمود شما را سوگند میدهم بخدای ایا مبدانید اینک عمامه پیغمبر است که من بر سر دارم گفتند مبدانیم
 فرمود شما را قسم میدهم بخدای ایا مبدانید که علی علیه السلام سبقت دارد و در علم و حلم از همه
 مردم فضیلت دارد و او است مولای هر مؤمن و مؤمنه گفتند جز این نیست فرمود پس چرا خون مرا مباح
 دانید و حال آنکه فرمای قیامت پدر من مردم گناهکار را از حوض کوثر میزدند چنانکه شتر از آذیله و مانند
 ولولای حمدر در دست پدر من است گفتند فاجله را مبدانیم با این همه تو را از دست ندهیم ناگاه که بالک
 تشنه شربت ملک بنوش چون حسین علیه السلام بشنید دست برد و محاسن مبارک را در هم پیچید و فرمود
 اشد غضب الله علی الیهود حین قالوا عزیر بن الله اشد غضب الله علی النصارى حین قالوا المسیح
 ابن الله واشد غضب الله علی المجوس حین عبدوا النار من دون الله واشد غضب الله علی قوم یزید
 قتل ابن نبیهم اما والله لا اجمعهم بشیء مما یریدون حتی الفی الله وانا نخصب بک ثم قال لهم فلیم تتحلو
 دبی قالوا بغضا وعد وانا شدت کرد غضب خدا بر یهود گاهی که گفتند عزیر پسر خدا است و شدت کرد
 غضب خدا بر نصاری و قتی که عیسای پسر خدا را نشتند و شدت کرد غضب خدا بر مجوس زمانی که یزید پسرش آتش
 پرداز شدند و شدت کرد غضب خدا بر قومی که اراده کشتن فرزند پیغمبر خود را دارند قسم بخدا می دهیم کونه
 اجابت نکنیم این جماعت را از آنچه که در دل دارند نا آنکه خدا را ملاقات نماید در حالی که بخون خویش منخسب باشیم
 انگاه فرمود این جماعت از چه رو قتل مرا بر خود روا دانسته اند گفتند بحکم دشمنی و کین تو الا لعنة الله علی
 القوم الظالمین **واقعه همدان** استنهاد سیدالشهدا علیه السلام از پنجاه نفر از لشکر اعداء در کامل
 بهانه گوید که حسین علیه السلام برای اتمام حجت در میان دو صف با پیساد و فرمود ای قوم ملک حق است دست نکش
 و حقارت شما نخواهم داد اما کلمات چند از من بشنود بجهل لشکر کوفه و شام و بصره خوا موش شدند و طلبها
 و کوسه ها فروگذاشتند حسین علیه السلام نزدیک ایشان شد و او را بر آورد که ای مردم مان سخن من بشنود و تعجیل
 مکنید بکشتن من تا شما را وعظ گویم و اظهار حجت کنم اگر شما انصاف دهید بنک بخت گردید هم در دنیا هم
 در آخرت و اگر انصاف من ندهید از خود انصاف دهید تا اینجا که گوید پس فرمود هر کس مرا پیشناسد خود چنان
 است که داند و هر که نمیداند منم حسین بن علی پسر خرد رسول خدا و پسر وصی رسول شما و پسر پسر عم
 رسول خدا می پدر من علی است و او اول کسی است که ایمان آورد و تصدیق رسول کرد بدینچه از حق بخلق آورد
 و جزه که سیدالشهدا است عم پدر من است و جعفر طیار که با او بر ملائکه در بهشت میبرد عم من است و مادر من

ایمان علی

استنهاد سیدالشهدا از قوم



(روز عاشورا) ❦

❦ (۳۶۵) ❦

دختر رسول خدا فاطمه زهرا است و رسول در حق من و برادر من فرمود ایشان مهر جوانان هستند و گوشت
 عرش و پناه دل مسند اگر از من باور نمایند و بر من اعتماد دارند از جابر بن عبد الله انصاری و ابوسعید
 خدری و سهل بن سعد و زید بن ارقم و انس بن مالک و مانند ایشان که در میان شما اند و این احادیث
 بکرات و مراتب و ایات قرآن که در شأن من و برادر من و پدرم آمده شنیده اند و دانسته پیرسید تا ایشان
 بر این گواهی دهند هیچکس از ایشان جوابی نگفت پس فرمود یا اهل الکوفه آنچه از من شنیده پدید آید یا شمارا
 زاجر و مانع نیست از قتل من و اهل بیت من و من از شما کپی را نکشم که قصاص میطلبید و مالی از شما نبردم
 که عوض میطلبید و فساد در زمین نکرده ام تا نادیده من کنید هیچ جرعه و خطبه از من صادر نشد که موجب
 قتل و ایندای من باشد نه آنچه بخرج میفرستید و ما را از نازل شده و آنچه میفرستید
 قُلْ لَّوْنَدُعُ ابْنَانَا وَ ابْنَانَا كُمْ وَ انْفُسَنَا وَ انْفُسَكُمْ در حق من و برادر من و پدر من و مادر من نازل
 شد نه محبت من بر شما و اجابت بآیه قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى و اگر این پدید آید
 از جابلقا تا جابلسا امروز هیچکس دیگر هست که پسر دختر رسول خدا باشد پس او را بر آورد که پاسبان بن و
 یا حجاج بن ابجر یا قیس بن اشعث یا یزید بن الحارث یا پنجاه تن از رؤسای کوفه را و از کرد که نه شما بمن نوشتید
 قَدْ اَنْبَعَتْ لَنَا رِجَالٌ وَ اخَصَرْنَا الْحَبَاتِ وَ اَتَمَّ اَنْقَدَمَ عَلٰی جَنْدٍ مَجْتَدِلِكَ یعنی پیوه ها بیرون آمدند و آنه ها سبز
 شد و تحقیق پیش من ای بر لشکر فراهم آمده برای نصرت و یاری تو مرا بدین وعده های نیک خواندیدی و بر تعجل
 گرفیدی و روز بروز میفرستادیدی به نامه های شام و بدینجانب نهادم و در شهر شماریدم بآنکه جرعه از من صادر
 شود بلکه از برای رضای طایفه باغی و بقتل و جدال من نهادیدی اگر بد آنچه نوشتید شما تا اندامی حاصل شده
 پندارید که مرا ندیدید بکنارید تا باز گردم و بسر روضه جد خود مراجعت نمایم **واقعه یازدهم**
 جنگ مغلوبه اول در صبح عاشورا و کشته شدن پنجاه نفر از اصحاب سید الشهدا بدانکه رسم عرب در کیفیت
 محاربه بر دو طریق است یکی طریق مبارزه که یک یک بمیدان حرب آیند و در معرکه کارزار و جز خوانده نام
 و نسب و معلومات و حسب خویش را مذکور دارند تا مرد از نام مرد و به همنام همنام مبارز گردد و در مجالس محاربه
 او را ذکر کنند و نیز در هر غره و وقعه سم ایشان بر این بوده که اول بطریق مبارزه و رزم دهند و پس از آن بطریق
 جنگ مغلوبه چنانکه این مراتب از ملاحظه غزوات بدر و احد و خنجر و خندق و صفین و غیرها معلوم
 و معین است و در روز عاشورا این سعد لعین برخلاف رسم عرب قبل از شروع بمبارزه نمود
 بجنگ مغلوبه و آنچه از مسطورات مقاتل و کلمات اکابر علماء رضوان الله علیهم مستفاد میشود آنست
 که از صبح عاشورا ناظر سه مرتبه جنگ مغلوبه واقعه یک قبل از مبارزه و حین پزید رضوان الله علیه

روز عاشورا
 روزی که
 پیران
 و پاسبانان
 و پاسبانان
 و پاسبانان

روز عاشورا
 روزی که
 پیران
 و پاسبانان
 و پاسبانان
 و پاسبانان

❦ (روز دوم) ❦



(روز عاشورا)

(۳۶۴)

در وقت قبل از شهادت مسلم بن عوسجه و سیم قبل از نماز ظهر بقیه بخار به بطریق مبارزت واقع شد اما
تفصیل جنگ مغلوبه اول پنا که در عاشورا مسطور است بدین شرح است که حضرت حسین علیه السلام در آن روز
عمر بن سعد را بخواند و آن ملعون ملاقات امام علیه السلام را خوش نمیداشت و سخت گریان بود پس فرمود
یا عمر انت تفتلنی ترعم ان یولیک لدعی بن الدعی بلاد الری و جرجان والله لا تنهنا بذاک ابداء عهدا
معهودا فانصع ما انت ضائع ای عمر تو بامید و لایست و جرجان که این زنازاده و پسر زنازاده بتو وعده داد
مرا میبکشی قسم بخدا ای که هرگز حکومت و تورا مهیا و مهیا نشود و در دنیا و آخرت رو به پیک بنحی نه بینی پس آنچه
خواهی بکن و من همی بینم که در کوفه سر تو را بر نه کرده و کوه دکان باز بچه خویش و هفت تیر و سنگ کنند این سعد در خشم
شد و رو به بگریزید و سپاه خویش را گفت چندین انتظار چیست حمله برید که ایشان لقمه پیش نباشند و در
غلام خویش را بانگ زد تا علم پیشتر آورد و خود تیر بر برکان گذاشته بمسکرامام علیه السلام افکند لشکر را گفت
اشهد و الی عند الامیر الی اول من ریه السهم الی الحسین علیه السلام شهادت دهید در نزد امیر که اول کسی که تیر بسوز
حسین علیه السلام افکند من بودم لشکر پان تیر متابعت و کوه تیرها بر برکان نهاده بسو عسکران زبده افاق
انداختند و کسی را اصحاب نماند که از آن تیرها بر و نرسد و در این حمله پنجاه نفر از اصحاب امام علیه السلام بدرجه
شهادت فایز شدند و سید بن طاووس در موهف فرمود و اقبلت السهام من القوم کانهما الفطر تیرها
لشکرمانند قطرات باران بر عسکر امام علیه السلام فرود آمد حضرت فرمود قوموا رحمکم الله الی الموت الله لا ید
منه فان هذه السهام رسل القوم الیکم بر خیزید خدای رحمت کند شمارا و ثواب نماید بکرم که چاره نیست
از آن بدر سبکه این تیرها رسولان این قومند که بجانب شما می آیند فاقبلوا ساعة من النهار رجلا و رجلا حتی
قتل من اصحاب الحسین علیه السلام جماعه پس اصحاب نیز مشغول جهاد شدند و ساعتی نماند این جنگ مغلوبه واقع شد
و جماعه از اصحاب امام علیه السلام شربت شهادت نوشیدند **واقعه ی واری** هر جنگ مغلوبه در وقت
شهادت مسلم بن عوسجه است که رضوان الله علیه در بخار و عوالم مسطور است که بعد از مبارزت نافع بن هلال علیه
عمر بن حجاج باناک بر آورد با حقه اندرون من تقاتلون تقاتلوا فریاد اهل المضرا اهل البصار و قوما مستمیین لایزال
الیهم احد منکم الا قتلوه علی قللهم همان ای احقان ای پادشاهان کسان کارزار میبکنید این گروه شجاعان عز
هستند که جان بر کف دست نهاده تن بمرک داده اند تا بکن از ایشان فوجی از ما نکشد کشته نشوند زینها
مبارزت مرید ایشان چند نفر به پیش نباشند ایشان را با سنگ تو ایند کشت عمر بن سعد چون این گفتار از
عمر بن حجاج بشنید گفت صدقت الی ما را پست که تو میگوئی پس فرمان داد نامناد
ندا کند که هیچکس از لشکر را اجازه نگیرد که بیکسره مبارزت بیرون شود چه اگر کسی تنها بمیدان جنگ رود

عمر بن حجاج

جنگ مغلوبه



(روز عاشورا)

(۳۶۷)

البته بدست یکن از این جماعت پاهمال هلاکت خواهند در آن وقت عمر بن الحجاج پیش آمد و با اصحاب حسین
زد یک شد انگاه رو بر ناف و گفت یا اهل الکوفه الرضا طاعتکم و جماعتکم ولا تقاتلوا فی قتل من مرق
من الدین و خالف الامام ای مردم کوفه بر طاعت خود ثابت شوید و متفرق نشوید و شک نکنید و ر
قتال کنید از دین بیرون شده و با امام امت بیزید مخالفت و زید است حضرت فرمود یا بن الحجاج اعلم
تحریر الناس انحن مرقنا من الدین و انتم تبثتم علیه ای سر حجاج مردمان را بر کشتن من تحریر میکنم
ایمان از دین بیرون شدیم و شما ثابت ماندید سوگند با خدای چون بدانجمهان رو بدانی که از دین بیرون
رفته که در خورالتش روزی باشد ثم حمل عمر بن الحجاج لعنه الله فی مهنه من نحو الفرات فاضطربوا
ساعة و اذهنکام عمر بن حجاج از کار فرات بر مهنه عسکر امام علیه حمله آورده جنک مغلوبه در پیوست
و غبار شد بد برخواست و عمر و با اصحابش برگشت چون گرد فرو نشست مسلم بن عوسجه اسرار بدند که
بر زمین افتاده دست و پامیزند و هنوز از رومی اندر تن بود که امام علیه با حبیب بن مظاهر ببالین او
تشریف قد و مرار زانی داشته فرمود ریحک الله یا مسلم فمنهم من قضی نحبه و منهم من یبطل و ما
بد لو ابتد بلاء خدای تو را رحمت کند ای مسلم انگاه این است تلاوت فرمود فمنهم من قضی نحبه الا
بعضی از ایشان عهد خود را بگذارد و در راه خدا شهید گشت و بعضی از مظاهر شهادت میکشد و
تغیر ندارند عهد خود را تغیر داری حبیب مظاهر پیش آمد و گفت بعز علی مصراعک یا مسلم ابشر بالجنة
ای مسلم مصیبت تو بر من سخت ناگوار است بشارت باد تو را ای مسلم بهشت جاوید مسلم بصدای خلی
ضعیف گفت بشرک الله بخیر خداوند تو را بخیر سعادرت بشارت دهد حبیب گفت اگر دانستی که پس از تو
مر ازمانه زیست خواهد بود میگفتم مرا وصیتی کن نادانجام ان اهتمام کنم لکن میدانم که در ساعت بتو ملحق
خواهم شد مسلم گفت ای او صلیک هذا و اشار الی الحسین علیه فقاتل و نه حتم تموت تو را وصیت
میکمم یا بن مرد و اشاره کرد بسوی حسین علیه و گفت نا جان در تن داری دست از باری این بزرگوار
برنداره حبیب فرمود ای جز این نکنم و تو را مسرور و فرخالت سازم انگاه مرغ روحش بشاخار جان
ایشان گزید کینز او فریاد و امسلناه و ابن عوسجه بر آورد منافقان کوفه اظهار فرج و مسرت کردند
ثب بن ربعی گفت تکلمکم امهاتکم اما انکم تقتلون انفسکم یا بیکم و تذلون عزکم
مادرهای شما بر شما بگریزند خویشان را بدست خود میکشید و خود را خوار و ذلیل میدارید ایا بکشتن
مسلم شادمانه کنید بخدای سوگند که مسلم را در اسلام محل منیع و موقفی رفیع است و در پو را از ریاچیان
بیدیدمش که هنوز صفوف مسلمانان از اسه نشد بود که شش تن از مشرکان را بکشت

(واقعه)

نمایند که این
روز است که
عمر بن الحجاج
پیش آمد و با
اصحاب حسین
زد یک شد

نمایند که این
روز است که
عمر بن الحجاج
پیش آمد و با
اصحاب حسین
زد یک شد



﴿ رُوزِ عَاشُورَاءِ ﴾

﴿ ۱۶۸ ﴾

واقعه سیزدهم جنك مغلوبه سيم و اين جنك در نزديكي ظهر اتفاق افتاد مكشوف باد
 كه آنچه بر حسب محض اكيد و رقت شديد معلوم گرديد آنستكه در روز عاشورا سه حمله و سه جنك مغلوبه
 در ظرف چند ساعت بنماين عسكرين واقعه اول قبل از مبارزه حربي بنديد رايحي و در قبل از
 شهادت مسلم بن عوسجه سيم بعد از شهادت مسلم عليه الرحمه و اين حمله اخيره كه قريب بظهر بوقوع پيوست
 شد حملات و مقاتلات لشكر ضلالت بود و شجاعت و جان نثاري اصحاب امام عليه السلام در اين جنك بر همه
 اعذا ظاهر و هویدا اگرديد و نا انساغت اهل بيت رسالت را انقدر خوف و هراس و اردنده بود در بحار
 و عوالم گویند ثم حمل شمر بن ذی الجوشن في الميمنة فقتلوا له و قاتلهم اصحاب الحسين عليه السلام قتلاً شديداً بعد از
 شهادت مسلم بن عوسجه شمر لعين بر پسر لشكر امام عليه السلام حمله كرد و اصحاب ثبات قدم و زبند و جنگ سخت
 در گرفت و اصحاب در آنوقت گروهی پیاده و سی و دوتن سوار بودند سواران اسب برانگیختند و تیغها برکشیدند
 و مانند شعله جواله حمله افکندند و سپاه ابن سعد را از چپ و راست متفرق ساختند و این صورت بر
 ابن سعد عظیم ناگوار افتاد حصین بن نمیر را پیش خواند و فرمود داد که یا صد کماندار که در تحت فرمان
 او بودند بر اصحاب حسین عليه السلام حمله ور گردند و ایشان را بزخم پیکان در هم شکنند فاقبلوا حتمه دنوا
 من الحسين عليه السلام و اصحابه فرسقوم بالنبل فلم يلبثوا ان عقر و اخوهم و قاتلوهم حتمه انصفت لتهما و اشد
 القتال پس حصین بن نمیر که خبر یافته کید و کین بود با جیش خود خدنگها در زده کمان بنهادند و اصحاب امام
 را هدف پیکان ساختند و اسبان اصحاب از پامه در آوردند و همچنان ناره حربه مستعمل بودند تا افتاب
 بنصف النهار رسید و لشكر ضلالت را از پیاده از یکجانب محال حمله نبود چه آنکه خیمه ها را از تحت تیر
 بیکد بگزرده و باهم در پیوسته بودند فارسل عمر بن سعد الرجال ليقصوها عن ايمانهم و شملهم
 ليجبوا بهم عمر بن سعد چون این بدید فوجی از پیادگان روانه گردنا از راست و چپ خیمه ها را بپفکند
 تا لشكر را راه عبور و امکان افتحار پیدا شود پس آن ناکسان در آمدند و خیمه ها را راهی انداختند و اصحاب
 از خلل و فرج خیمه ها را به تیر زده از پامه در میآوردند ابن سعد فرمان داد تا خیمه ها را آتش زنند
 امام عليه السلام فرمود بگنارید شان که چون چنین کنند سپس نتوانند در خیمه در آیند و چنان شد که امام
 فرموده بود و در روایت دیگر است که شبست بن ربعی پیش ناخ و بانگ بر عمر سعد زد و گفت افرعننا
 النساء تكلنك امك ما در تو بگردد زنان و کودکان را بفرع در آوریم فاستجی قاحداً و الا بقائلو
 الامن وجه واحد ابن سعد از سرزنش و ملامت او شرمگین شد و لشكر طریقی مراجعت گرفتند لاجرم
 جنك بر وجه واحد مقصود افتاد و ابو مخنف گوید و حمل التیر حتی طعن فسطاط النساء الحسين و نادی

جنك مغلوبه سيم

حمله شمر بن ذی الجوشن



(روز عاشورا)

(۳۶۹)

عَلَى النَّارِ لِأَحْرَقَ بَوْتُ الظَّالِمِينَ شَمْرُ لِبْنِ حَمَلَةٍ أورد و بانیز بر خمه امام علیه السلام زد و گفت ائمه یار را
 نابوت این ظالمین را بسوزانم اصحاب بکد فعه حمله آوردند و آن پلید را دور کردند حضرت فرمود و ای یار
 ای شمر ای میخواستی حرم رسالت را بسوزانی آن بچه ها گفت اری حضرت سر با بمان بلند کرد و گفت اللَّهُمَّ
 لَا يَجْعَلْ شَمْرًا تَحْرَقُ بِالنَّارِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ خداوند ای بجز نیا آورد شمر تو را که جسد را در قیامت با آتش بسوزان
 آنجیست در غضب شد باز آنک بر لشکر زد که بیکد فعه حمله برد و همه ایشان را از میان بردارید آن ناک
 از است و چپا اصحاب را تیر باران کردند بعضی مجروح و بعضی مطروح بر روی خاک افتادند و در بخار مستور
 است که اصحاب زهر بن الفهر حمله آوردند و ابو عذره ضیاء را که از اصحاب شمر بود بکشتند و با این همه اگر
 بکن و در تن از سپاه حسین علیه السلام کشته گشتی چون عد فلبل بودند شماری کثیر سپه نمود و اگر از کوفیان ده کس
 مقول میشد از کثرت مقاتل ناپدید بود بدانکه در روز عاشورا سه مرتبه لشکر ضلالت بسو ختام طهارت
 حمله آوردند اول در جنگ مغلوبه سیم که اصحاب فاداران اشرار را دفع نمودند دوم حضرت خود ایشان را
 ملامت کرده فرمود و بحکم پاشیعة ال ای سفیان الخ اما در مرتبه سیم کسی نبود که ان اشتیقا را از ختام حرم
 مصطفی دور کند و بفریاد بنات فاطمات برسد فاقبل الاعداء حتی احدثوا بالجمعة الخ **واقعه**
چهاردهم نماز گد اردن امام علیه السلام بانصافی از اصحاب کرام در بخار الانوار بعد از ذکر جنگ مغلوبه
 سیم گوید در آن هنگام وقت نماز ظهر رسید ابو ثمامه صیدا و عرض کرد یا ابا عبد الله نفسي لنفسك الفداء
 هَؤُلَاءِ أَفْرُبُوا مِنْكَ لَا وَاللَّهِ لَا نُفْلِحُ حَتَّى أَقْتُلَ دُونَكَ وَاحْتَبَّ أَنْ الْقَى اللَّهَ وَقَدْ صَلَّيْتَ هَذِهِ الصَّلَاةَ جَاهِدَ
 فدای تو باد این قوم نزدیک بتو آمدند و قسم بخدای که تو کشته نخواهی شد تا آنکه من کشته گردم و من دست
 دارم که ملاقات نماهم خدا برادر خالی که این نماز ظهر را با تو بخواند آورده باشم امام علیه السلام سر با بمان بلند کرد و فرمود
 ذَكَرْتُ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ نَعَمْ هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا يَأْتِي نَمَازُكَ كَرْدِي خداوند تو را از نماز گد دان
 محبوب دارد بلی اینک اول وقت نماز است اکنون از این جماعت بخواهید اندکی دست باز دارند تا
 ادای فریضه کنیم و ابو مخنف گوید ابو ثمامه عرض کرد یا مولا ای ایتما مقولون لا محالة وقد حضر الصَّلَاةَ فَصَلَّ
 بِنَافَاةٍ أَظْنَهَا آخِرَ صَلَاةٍ نُصَلِّيْهَا لَعَلَّنَا نَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى عَلَى آدَاءِ فَرِيضَةٍ مِنْ قَرَابَتِهِ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ الْعَظِيمِ
 مولا من نامه لا محالة کشته خواهیم شد و وقت نماز را خلش و گمان میکنم که این آخرین نماز ما است با ما
 نماز بخوان لعل خدا را ملاقات نمایم با ادای فریضه از فراتر و در چنین موقف عظیم حضرت فرمود آذِنْ بِرَجُلِكَ
 اللَّهُ إِنْ بَكَوْخَا رَحِمْتَ كُنْدُ تَوْرَا أَبُو ثَمَامَةَ إِنْ كُنْتَ وَدَّاسِرَ الْهَادَةِ نُفْلِحُ نُوْدَه فَازِن الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 بنفیه حضرت بنفس شریف خود از آن گفت و چون از آن فارغ گشت فرمود یا عمر بن سعد انیبت شرایع الاصل

همه آن کس که کشته
 بنیام حرم

نماز را بخوان
 با ادای فریضه

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۳۷۰)﴾

الْأَنْفَقَ عَنَّا الْحَرْبَ حَتَّى نَصْلِيَ وَنَعُودَ إِلَى الْحَرْبِ أَيْ بِسَرْعَةٍ أَيْ بِسَرْعَةٍ أَيْ بِسَرْعَةٍ أَيْ بِسَرْعَةٍ
 از جنات بر نندارد تا نماز کند اریم انگاه عود کنیم بوجنک و بروایت اکبر العبادات فرمود و بَلَّغَ بَابُ سَعْدٍ
 انْصَرَفَ عَنِ الْحَرْبِ حَتَّى نَصْلِيَ بِأَصْحَابِكَ فَنَعُودَ إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ مِنَ الْحَرْبِ وَهِيَ بِرِثْوَى بِسَرْعَةٍ أَيْ
 شرایع اسلام را فراموش کردی دست از جنک بردارد تا نماز کند اریم و توباً اصحاب خود نماز بکنند اری بعد بر
 گردیم بسوی آنچه که در صدد آن هستیم از حرب ان لعین چنانکه در حضرت جواب دهد حصین بن نمیر فریاد کرد
 صَلِّ يَا حُسَيْنُ مَا بَدَا لَكَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ صَلَواتِكَ أَي حَسْبُ هَرَجِهِ خَوَاهُ نَمَاز بکنند اری که خدا نماز تو را قبول
 نخواهد کرد حبیب بن مظاهر که در پیش رو امام علیه السلام ایستاده بود او را جواب داد و فرمود تَكَلُّمُكَ أَتَمَّ وَ
 عَدَمُكَ قَوْلُكَ لَا يَقْبَلُ صَلَوةَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَقْبَلُ صَلَواتِكَ يَا ابْنَ الْحِمَارِ مَا دَرْتُمْ بَعْدَ
 بنشینند و قوم تو را معذورم بینند ایا نماز پسر پیغمبر قبول نیست و نماز تو قبول است ای منافق غدار و
 ای پسر زن خماره چون حصین نام داد رشید غضبناک شده جمله آورد بجانب حبیب شمشیر بر روی
 اسب و در اسب و از جای درآمد آن ملعون از اسب در افتاده پیاده ماند حبیب خواست او را بکشد سپاه
 رسید او را از معرکه بدر بردند در آن وقت امام علیه السلام زهر بن القین و سعید بن عبد الله را فرمود تقدما
 امامی حتی اصلى الظهر در پیش رو من بایستد تا فریضه ظهر را بجا آورم ایشان بر حسب فرمان در پیش رو
 امام علیه السلام بایستادند و خویشان را هتبع و تهر نموده امام علیه السلام بانصف اصحاب فریضه ظهر را بطریق نماز
 خون بجا آورد و نصف دیگر از اصحاب ساخته دفع دشمن بودند و در مکه هوف گوید ثم صلى بهم صلوٰة
 الخوف فوصل الى سيدنا الحسين عليه السلام فقدم سعید بن عبد الله الخنفي ووقف يقبیر بنفسه و ما زال
 يتخطأ حتى سقط الى الأرض و پس از آن امام علیه السلام نماز را بطریق خوف بایشان ادا فرمود و در آن حال تهر
 بجا نبان حضرت امه سعید بن عبد الله پیش روید انحضرت را بجان خود حفظ می نمود و هر تهر و تهر که بجا
 امام علیه السلام می آمد بر جان می خرید تا بر زمین افتاد و در روایت دیگر وارد است که تقدم امام الحسين عليه
 فاستهدف لهم بمونة بالنبل كلما اخذ الحسين عمامته و شمالا قام بين يديه فما زال يرمي به حتى سقط الى
 الأرض سعید بن عبد الله در پیش رو امام علیه السلام بایستاد و تن و جان خود را هتبع تهرهای لشکر اعدا نمود
 و هر چند لشکر مخالف او را تهر میزدند او در زمین و پشاه حضرت میل میکرد و خویشان را اماج تهر و سنان
 می نمود چندانکه نماز کند ارده شد بر زمین افتاد و گفت اللهم العنهم لعن عادي و ثمود اللهم ابلغ
 نبیک عن السلام و ابلاغه ما لقیث من الم الجراحات فانك اودت بذلك نصرة ذریتہ ای پروردگار من
 لعنت کن این قوم را مانند لعن عاد و ثمود یا خدا یا سلام مرا به پیغمبر خود برسان و ابلاغ کن او را که آنچه بمن رسد

نیم
 از جنات
 بر نندارد
 تا نماز کند
 اریم

استهدف
 لهم بمونة
 بالنبل
 كلما اخذ
 الحسين
 عمامته

﴿روز عاشورا﴾

﴿(۳۷۱)﴾

از آنکه این جراحات مرا جز بضر و یاری فرزند او و عشرت ظاهره او اندیشه دیگر نبود این بگفت و جان بدار
 و در بدن او بغیر از طعن نیزه و زخم تیغ سپرده چوبه تیر یافتند و در هیچ الاخران مسطور است که آنحضرت
 زهیر بن الفهین و سعید بن عبدالله را فرمود پیش رو من بایستید تا نماز کنم آن دو بزرگوار جانها
 فدای آن سید ابرار کردند بجناب با سایر اصحاب مشغول نماز شدند و بطریق نماز خوف نماز را دارا
 کردند و هر تیر نیزه که از انقوم بجانب آن امام عالم مقامی مدان دو بزرگوار آنرا بر جان خود میخوردند
 تا آنکه سعید با سعادت از کثرت جراحات از پا درآمد و میگفت خداوند! ایشا ز العنت کن مثل العنت
 عا و تمود الخ و شیخ نجم الدین جعفر بن نماقدس سره در مشیر الاخران گوید و بر روایتی فرصت نماز بایشان
 ندادند بلکه آنحضرت و اصحابش نماز را با پناه و اشاره فراد بخجای آوردند و لفظ او این است و قبل
 صلی الحین علیها و اصحابه فرادی بالایماء و لنعم ما قبل گر نماز آن بود که مظلوم کرد
 دیگر از این عمل عمر کرد میرزا عبدالوهاب لسان الحق ناظم فرهنگ خدای پرستی

در تمام این

شاهیکه بحق معنی قرآن و نماز است	از هر نمازش سحر و رکنی باز است	ز کعبه کند چهره خود کعبه دار است
قربان نیازم که از آن مایه نان است	سلطان عراقش شه نشاه جان است	تا اوست در دین حق بر همه جان است
انگاه سجد پیر قین سنا دند	بل ذات رحیم است بود معنی رحمن	﴿(۳۷۲)﴾
اهل که چهره پاکیزه دل و پالک طاهرند	پیکان بلا را سپر سپهر گشادند	بنگر که چهره مرزانه قد پیش نهادند
﴿(۳۷۳)﴾	گوئی که ز ماد روی این کار بر ندادند	در شاه پرستی چه فرون همت دارند
﴿(۳۷۴)﴾	این معنی خدمت بوای شاه پرستان	﴿(۳۷۵)﴾

در تمام این

توضیح در برهان جامع چهار معنی برای لفظ را ذکر نموده اول کریم و جو نمرود در شجاع و دل اور سیم
 حکیم و دانا و هر سه معنی در این مقام مناسب و الب کریم و جو نمرودی است و معنی چهارم چون مناسب
 مقام نبود ذکر نشد و گوید را در چه شاد و اقع یا نری هم نزول نصر بر بالای سر امام علی و
 اخبار آنحضرت لقا خدا را بر بقاء دنیا و کیفیت آن بدین هیچ است که چون امام علی و اصحاب و فتنان و
 اعوان خود را کشته و بخون آغشته دید خود بنفش شریف غارم میدان جهاد گشته مبارز و قوم را نصیب
 و با از بلند فرمود هل من ذاب بذب عن حر رسول الله صلی الله علیه و آله هل موحد بخلاف الله فینا
 هل من غیبت بر جو الله با غایتنا هل من معین بر جو اما عند الله فی اغاثتنا ایا کی هکت شتر شمن
 از حر و رسول خدا دفع کند ایا خدا پرستی هکت که در باوه ما از خدا برسد ایا فریاد رس هکت که بخدا
 امیدوار باشد بفریاد رس ما و ما را یاری دهد ایا اغاثت کنند هکت با امید آنچه در نزد خدا هکت

﴿(از ابر)﴾



❦ (روز عاشوراء) ❦

❦ (۳۷۲) ❦

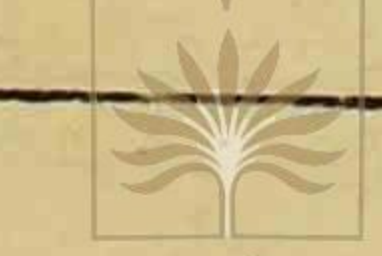
از اجر و ثواب غار امانت کند فلما نادى هذا النداء نزلت اركان العرش وقوامه وبكت السموات
 وضجت الملائكة فقالوا باجمعهم يا ربنا هذا حبیبك وقرّة عين حبیبك فاذن لنا لنصره چون
 امام مظلوم این ند اگر داركان عرش بتزلزل درآمد و اسماها گریستند و ملائكة ضجّه و فریاد نمودند و
 گفتند یا خدا یا این حبیب تو و نور چشم حبیب تو است ما را در خصت بده که او را یاری نماییم از حضرت صادق
 روایتست که فرمود از پدر بزرگوارم شنیدم که خدای عز و جلّ اسماء مسئلت ایشان را با جوابت مقرون داشت ایشان
 برای نصرت و یاری آنحضرت فر فرستاد چنانکه فر از سر مبارک آنحضرت را فرا گرفته بپسنداند ثمّ خبّر
 بین النصیر علیّ اعدائهم و بین لقاء الله عز و جلّ فاختار لقاء الله پس آنحضرت مخبر گشت بین ظفر بر اعداء
 و بین لقاء خداوند علیّ اعلا پس آنحضرت لقاء خدا را بر بقاء در دنیا اختیار فرمود و در کتاب معنی الساکبه
 و بحر المصابی بالفاظ و معانی منقاریه از محمد بن سنان روایت کرده اند که او سؤال کرد از حضرت علی بن موسی
 علیه السلام اشتهد جدّك یوم الطّف عطشانا ایا جددت حُبّین علیّه در روز عاشوراء بالب تشنه شهید گشت
 فقال له من این ذلك حضرت با و فرمود ساکت شواز کجا اینطور بود پس فرمود اگر نمیدانید بدانید که حق سبحانه
 و تعالیّ چهار ملک از بزرگان ملائکه را فرستاد بویه آنحضرت پس با و گفتند ان الله القدّوس السلام
 جدّك سبدا الانام بقران علیک السلام و بقولان لو شئت اخبر لفسیک الدنیا و ما فیها فتمکک
 من کلّ عدوّ و الرفع البنا بد رستیکه خداوند قدّوس سلام و جدّك سبدا الانام بر تو سلام مهربانند
 و مهربانند اگر میخواهی دنیا و آنچه در آنست اختیار نما ما تو را نصرت میدهیم و متمکن مینماییم بر تمام دشمنان
 پس آنحضرت و غلبه بر اعداء را میخواهی یا المد بسو ما را حضرت فرمود بل الرفع الیه بلکه من ورود و قدوم بر
 خدا و جدّك سبدا انبیا را طالبم و بروایت بحر المصابی فرمود قولوا الحمدی اذ شئت الی لقاء ربّی و طاعت
 بجوار جدّك بخدمت پیغمبر بگویند که من مشیتان لقاء پروردگار خود و طالب نزول رجوار جدّك میناشم فدعوا
 الیه شربته من ماء فشرها فقالوا له یا حسین لا تطأ بعدها ابد ایں ایشان شربت ابدی آنحضرت دادند
 ان اب را اشامید گفتند یا حسین بعد از این شربت دیگر ابتدا تشنه نخواهی شد شیخ محمد کاظم از ره
 علیّه السلام گویند ❦ و اقبل النصیر یعنی نحوه عجلا ❦ معنی غلام الی مولا به بندر ❦ فاصد
 النصیر یعنی بهرورد ❦ فعاذ حیران بین الور و الصید ❦ مرهم حجه الاسلام محافل خراسانه گویند

بین نصیر و نصیر

از امام رضا علیه السلام

نصرا مد گفت سلطان عشق	عشقها همچون جسد تو جان عشق	حتم نبود این شهادت مر تورا
حکم فرما باز کرد در ما جرا	هست در حکمت زمین و آسمان	گشته منقادت شما کون مکان
حکم فرما اورم آتش زنجب	جمله را سوز فرجه اصحاب شعیب	یا چه فرعونان نمایم غرق نیل

❦ (یا بر پرورد) ❦



﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۳۷۳)﴾

یا برینم سنک چون اصحابِ فیل
شاه گشتا من میخواستم حیات
رَبِّ دَیَّارِ اَعْلَیْهَا مِنْ بَشَرِ
مَنْ نَهْ یَعْقُوبُ بَمَ که گویم و اسف
من بلا ی و سَت را بینم و لا
زین سَبَبِ گفتم سَبَقْتُ الْعَالَمَ
بِامْتَرِثْ بَ فَنُوسِ و بی دروغ
عشق من بر ناولک پیکان تیر
خون بهاء خون من باشد خدا
راضیم کونیزه گروم ریزین
کو بلا بزم گلستان من است
خوانده حق این خاك را دارا الا
پس که باشد شیعیان را دستگیر
گر سر یحیی مظلوم را ز جفا
من کنم انگشت و انگشت نیاز
سرخا کثر هم با صد سرور
که بکوفه که بشام و گزید
تا شود هادی الی هجج الرشار
چشم بکشایک بنگر کیستم

یا بفرمانا که همچون قوم عاد
خواهم از بهر گنه کاران نجات
مَنْ نَهْ اَبُو بَمَ که گویم در بلا
در بلا باشم بصد شوق و شغف
هر که افزونش بلا ابد ز حق
چون بلا کس ندیده پیش از این
انچنان مُسْتَعْرِفِ عَظَمِ که پیر
شد فرون از طفل بر پشان شهر
خون بهاء عاشقان جز بار نیست
ناشوم شافع بروز رستخیز
گر نگردم من دفین در این زمین
پیش از خلفت هفت آسمان
گر نگردم من لکد کوب سَور
گشت بیهوش و بی از قضا
باید این سرگردا و پز شجر
ناکه گور ابد شفاعت را تنور
باید این سر را رسد چوب پرید
محو سازد ظلمت کفر و فساد
حُجَّةُ الْمَلَأَمِ وَلِیَّ عَصْرَتِ

جمله را سازم هلاک از نند باد
مَنْ نَهْ نُوْحَمِ ناکه گویم لا نذر
مَسْنَى الصَّرَاغِثُ بِأَذَا الْعَلَا
من ندیدم هیچ ضری در بلا
او بود از عالمین کوی سَبَقِ
اکبر را مفرستم سوی تبغ
نور تر ابد بجانم از حر پر
دره دین میکنم جان را فدا
مطلب عشاق جز دبدار نیست
خجرو شمشیر ریحان من است
معقلی نبود برای مُذَنَّبِینِ
گر نیستم من ز پا از نولک تیر
پس که باشد شافع بومر التَّشْوِ
گر چه بایم داد خاتم در نماز
نادرخت دین از او باید ثمر
باید این سر متصل باشد بهر
نا کند نفس قرآن مجید
انچه پندارم تو من ان نیستم
به نیازم از تو و از نصر تو

﴿حُجَّةُ الْإِسْلَامِ تَبَرِزِی عَلَیْكَ الرَّحْمَةُ کُوبِدَ﴾

پس فرشته نصر از امر قدیر
ایه نصر من الله شایع من
گردد بن کافر دلا ن خواهی ظفر
کز من است این سایه اقبال تو
بر سر بر ملک هستی شرم منم

شد فرود از ذروه بالا بر
هر که زامن سایه اندازم بفر
حکم کن ناکس مر بالک بسر
گر نبود سایه من بر سر
بال خود بر چنین که ظل الله منم

هست شاهان جهان محتاج من
بکشته از غرب نازدنا بشر
گفت رو با را مبارک قال تو
سوخته بروی تجلی شهرت
من ز سایه غیر کی جویم نجات

﴿(سایه)﴾

شعار
محمّد
ص

شعار
محمّد
ص



(روز عاشورا)

(۳۷۴)

سایه پروردگار من است | هستی افروخته از هستی من است | دست مبسوط خدا دست من است

ای فرشته شهپر از من باز گیر | سید مظهر علیان ملک الشعراء گویند | نابابر سر یاران تیر

گفت شاهان من فرشته نصرتم | کامه سقوا تو از آن حضرتم | ادم از دروه گردون بطح

که منم نصرت من الله وفتح | هر مجاهد را که من باشم پناه | بکشته خود بشکند سپید سیا

گفت و واسپید باز روی تو | نیست ما را حاجت نیری تو | ناصر جن و ملک ما اهل بیت

نیست ما را عجز و ایس از آن کبش | اختیار برها در دست ما است | مبد و انم که بچشان که بر است

عاشقان گاه زبون که چهر اند | عقلمندان ند اینجا خیره اند | در بخار الانوار و ناسخ التواریخ

ملک الشعراء

از کامل الزبارة و امالی صدوق روایت کرده اند که صادق ال محمد علیهم السلام فرمود ان از بعة الاف ملک

هبطوا یریدون الفیال مع الحسین علیه السلام فلم یؤذن لهم فی الفیال فرحبوا فی الاسیدان ان هبطوا وقد

قتل الحسین علیه السلام فممن عند قبره شعث غیر یسکونه الی یوم القیمة و رئیسهم ملک یقال له منصور چهار هزار

ملک از آسمان فرود آمدند که بادشمنان حسین علیه السلام قتال دهند انحضرت اجازت نفرمود پس برگشتند که از حضرت

برزدان رخصت یابند چون باز برگریختن فرود آمدند انحضرت را کشته یافتند لاجرم در ولید موحاک الوده نزد

قبرش اعتکاف نمودند و ناقیامت بر انحضرت میگردید و رئیس ان فرشتگان ملکی است که او را منصور گویند

و نیز از ابی بصیر از انحضرت روایت کرده اند که فرمود و کل الله بالحسین بن علی علیه السلام سبعین الف ملک

یصاؤون علیه کل یوم شعثا غیرا منذ یوم قتل الی ما شاء الله یعنی بدین ملک قیام القیام خداوند تبارک

و تعالی هفتاد هزار ملک بر حسین بن علی علیه السلام بگماشت نابروی در و در فرشتند از روز شهادت انحضرت تا گاه

که قائم ال محمد عجل الله فرجه ظهور فرماید و خون او را باز جوید و اقصد شازی هم خضوطایه

بنی جان برای نصرت سید مظلومان در کتاب کسیر العبادات از منتخب نقل نموده که ان الحسین علیه السلام

کان فی موقف کربلا انشأ فواج من الجن الطیارة و قالوا له یا حسین نحن انصارک فمرنا بما تشاء فلو امرنا

بقتل کل عدو لک لفعلنا در ان هنگام که حضرت حسین علیه السلام در موقف کربلا بود چند فوج از جن طیار

خدمت انحضرت آمدند و عرض کردند یا حسین ما ناصر تو هستیم امر کن ما را آنچه میخواهه اگر امر کنی ما را

بکشتن جمیع دشمنان خود هر انچه میبکشیم ایشان را پس انحضرت برای ایشان طلب جزای خیر نمود و فرمود

ال لا اخالف قول جد رسول الله صلی الله علیه و اله حیث امر فی بالقد و علیه عاجلا من مخالفه

نمیکنم قول جد رسول خدا صلی الله علیه و اله را از مانی که مرا امر فرمود که بزد و بکشد و در و در و بد و بد و بد و بد

هنگام شایسته خوابیدم جد رسول خدا را دیدم که مرا بینه گرفت بین دو چنمان مرا بوسید و بمن فرمود

خضوطایه بنی



(روز عاشورا) *

(۳۷۵)

یا حسین بن الله عز وجل قد شاء ان يراك مفضولاً ملطفاً بدمائك مُحضباً شريكاً بدميك مذنباً
 من قفاك وقد شاء ان يرى حرمتك سباً باعلى اقطاب المطايا ورايت ساصبر حتى يحكم الله بامر
 وهو خير الحاكمين يا حسين بدرسيك خدایتعالی خواسته است که تو را کشته و بخون اغشته به بیند در
 حالیکه محاسن تو بخون تو خضاب شده باشد و از قفامند بوح باشد و خدا خواسته است که حرم تو را اسپر
 و سوار بر جهاز شتران به بیند و بخدا قسم من صبر خواهم نمود تا آنکه خدا حکم کند بامر خود و او بهترین حکم
 کنندگان است و در کتاب مظاهر الانوار گوید ناگاه زعفر بن جعفر حتی بخداست آمد و چنانکه مشهور است
 استدعای اذن جنک نمود مختصر فرمود ایشان شمارانی بیند و این ظلم است پس ایشان را امر مختصر فرمود
 و فاضل در بندی علیه الرحمة در اسرار الشهادة گوید و مخفی نماند که در قضیه جن حکایت عجیبیست که
 ذکر آن در این مقام مناسبست و آن حکایت این است که جمعی از صلحای اخبار نقل کرده اند از عالمی از
 علمای معاصرین که گفت خبر دادم به ثقفی از طلاب علوم که من در مدینه مدیدم در نزد خود بلکه در نزد
 جمعی از مردم توبیخ و ملامت می نمودم زعفر بن جعفر را و ناگه میخوردم برای برگشتن او از کربلا در روز عاشورا
 بدون نصرت و یاری کردن او امام علیه السلام را و نمی توانستم در این باب نفس خود را ساکت نمایم که او در
 برگشتن از کربلا بدون نصرت معدوم بوده است پس شبی از شبهای دهه اول محرم تنهاد در منزل
 نشسته بودم در مدینه از مدارس صفه ها و بعضی از کتب مقاتل را مطالعه میکردم آنجا که را که
 زعفر بن الشکر خود بکربلا آمد بدون نصرت امام علیه السلام رجوع کرد فاذا برجل قد فتح الباب ودخل على نسك
 على فر دنت عليه السلام ناگاه دیدم مردی در راگشود داخل شد بر من و سلام کرد جواب سلام
 او را گفتم پس او نشست و من با او مرجا گفتم و تعجب کردم که او چگونه در راگشود زیرا که آن در را بعلف
 آهن بسته بودم پس بمن گفت لا تخف مني فانا اخوك زعفر بن جعفر جنتك لازورك واستكى منك
 اليك في كثرة ملائمتك و ذمك اياه از من مترس من برادر تو زعفر بن جعفر هستم امده ام تو را از بار
 کم و از تو بوشکایت نمایم از جهت اینکه بسیار ملامت و مدمت نمود پس گفتم ای برادر تو حقیقت
 امر را ناچار نفهمیده و آن را بتمام معرفت ندانسته من بالشکر خود در وقتی بزمن کربلا رسیدم که
 آن زمین از جمیع اطراف پر بود از لشکرها و جن و ایشان را پادشاهان بزرگ بودند و من کوچکترین ایشان
 بودم از جهت شان و پست ترین ایشان بودم از جهت رتبه و کمترین ایشان بودم از جهت لشکر و در بین هو
 ناعنان آسمان پر بود از ملائکه و جن و ایشان متصل یکدیگر صف کشیده بودند و در پیش هر صف بر
 ایشان بود از ملائکه و جن و هر یک از آنها از نزدیک و دور از مکانیکه ایساده بودند با تعجیل و تعظیم

نقل از کتاب تاریخ
 زعفر بن جعفر

تعبیر

(سلام) *



(روز عاشورا) ❦

❦ (۳۷۶) ❦

سلام میکردند بر امام علی علیه السلام و با تضرع و زاری از آن حضرت رخصت میطلبیدند در جنگ و مقاتله کردن با کفار و محل ایشان در من و لشکر من چهار فرسخ دور بود از امام علی علیه السلام از جهت اینکه مکانی خالی از شاغل نبود که از مکان من نزدیکتر باشند در زمین و نه در هوا پس با کمال تبجیل و تعظیم سلام کردیم بر امام علی علیه السلام جواب سلام ما را فرمود و بعد از آن با اهل هر صف از صفوف ملائکه و طوائف جن آنحضرت تکلم فرمود و بفرمود هر یک از آنها طلب جزای خبر می نمود و در آخر کلام خود ایشان را دعا کرد و لم یخص احدًا من الملائكة و الطوائف الجن فی النصرة و الجهاد و باحد از ملائکه و طوائف جن از نداد در نصرت و جهاد فرج الكل الى امکنهم پس همه آنها برگشتند بمکان خود و من با همه این احوال در زمین کربلا ماندم و لکن بالشکر خود در جانبی از آن زمین سکنی گرفتم و گمانی و بنجرع و نلطم و ما میگریستیم و جرع میکردیم و بیلی بر روی خود میزدیم فلما صار ما صار من امر شهداء سید الشهداء فارتحل الکفار من ارض کربلا مع السبا و حرر رسول الله صلی الله علیه و اله و الرؤس المطهرة المنورة کنت انا و اصحابی نمشی و نسیر فی عقبهم و چون شد آنچه شد از امر شهداء حضرت سید الشهداء علی علیه السلام و کفار با اسیران و حرر رؤس و لخدای سرهای منوره از آن زمین کوچ کردند من و اصحاب من از عقب ایشان میفرهیم بقصد خدمت با اهلبیت و توجه نمودن بعضی از امور مثل حفظ کردن اطفال از افتادن ز پشت شتران و مانند آن و چون لشکر این زیاده با اسیران و سرهای شهیدان در نزدیکی کوفه رسیدند افتاب غروب کرد و همه ایشان متمکن نشدند که در آنوقت وارد کوفه شوند پس طایفه از ایشان که موکل بودند بر اسیران و سرهای مطهر در خارج کوفه نازل شدند و برای خود خیمه ها نصب نمودند و اهل بیت رسول خدا را در جانب دیگر فرود آوردند و چون ساعتی از شب گذشت جماعتی از کوفه بیرون آمدند و با ایشان بود مانند هله بر از گوشت مطبوخ و سایر طعام از مطبوخات و غیر آن و آنها را آوردند نزد پاسبانان و موکلین بر اسرار و در آنوقت اطفال اهلبیت در گریه و جرع بودند از شدت گرسنگی و چون بمطبوخات بمشام ایشان رسید جرع آنها زیاده گشت پس فضه نزد زینب صدیقۀ ظاهره آمد و گفت یا سیده و سیدة النساء اما ترين الاطفال و ما فهم من ضرا الجوع ای خواتون من وای خواتون زنان ایا نمی بینی اطفال را و آنچه در ایشان است از ضرر گرسنگی فقال الصدیقۀ زینب ما الحيلة يا فضة زینب صدیقۀ فرمود چاره چیست ای فضه قالت ان رسول الله صلی الله علیه و اله قال لا ین لك ثلث دعوات مستجابة فمضت دعوتان و بقيت الثالثة فاذن ان ادعوا لله تعالى حتى یفرجنا فی شان الاطفال فضة عرض کرد بدو سبب که جدت رسول خدا صلی الله علیه و اله بمن فرمود که تو را سه دعای مستجاب است و دو دعای از آن سه دعای گذشته است و سیمی

کلام عزیز و غنی

کلام عزیز و غنی

❦ (باقیمانده) ❦



(روز عاشوراء)

(۳۷۷)

باقیمانده است بمن از آن بد که خدا بتعالی را بخوانم تا ما را فرجی کرامت فرماید در امر اطفال زینب طاهره و از آن
 زار پس فضیله نجابتی آمد که در آن تلی کوچکی بود و در رکعت نماز از برای استجابت دعا بجای آورده خدا را بخواند
 فَبَيْنَمَا هِيَ فِي أَثْنَاءِ دَعْوَاهَا فَإِذَا قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ قُصْعَةٌ مَمْلُوءَةٌ بِاللَّحْمِ وَالْمَرْقِ وَفَوْقَهَا قَرَصَانِ مِنَ الْخَبْزِ وَكَانَتْ
 نَفْثَاتِ الْمُسْكِ وَالْعَبِيرِ وَالزَّعْفَرَانِ تَفُوحٌ مِنْ تِلْكَ الْقُصْعَةِ بِسِرِّ رِزْقِ اللَّهِ إِذَا كَانَ أَثْنَاءَ مَا كَانَتْ تَدْعُو بِكَ
 شَوْبًا مِنْ آسَمَانٍ نَازِلًا لَكَ فِي دُورِ قَرَصَانٍ بَدْوِي مُشْكٍ وَزَعْفَرَانٍ وَخَبْزِ زَانٍ سَاطِعٍ بَدْوِي وَغَدَا
 أَهْلِيكَ وَبَيْتَ الشَّاحِدِينَ وَزَنَانٍ وَاطْفَالِ زَانٍ كَاسَةٍ وَزَانٍ دُورِ قَرَصَانٍ بَدْوِي وَهَرَقَتْ كَيْدَ أَثْنَانٍ مُخْجَاجٍ
 بَغْدَا مِيشِدَ نَدَا زَانٍ مِيشِدَ نَدَا زَانٍ كَاسَةٍ بِحَالِ خُودِ بَدْوِي كَاسَةٍ بِحَالِ خُودِ بَدْوِي كَاسَةٍ بِحَالِ خُودِ بَدْوِي
 أَنْ دُورِ قَرَصَانٍ فَكَانَتْ هَذِهِ الْأَيَّةُ السَّاطِعَةُ وَالنَّعْمَةُ الْأَلْهِيَّةُ وَالْمَائِدَةُ السَّمَاوِيَّةُ مَوْجُودَةٌ عِنْدَ أَهْلِ الْبَيْتِ لَا يَبُورُ
 الدُّرُّ وَدَرْدُ الْمَدِينَةِ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ فَقَدْثُ وَارْتَفَعَتْ بَيْنَ أَنْ أَيْدِي سَاطِعَةٍ وَنَعْمَتُ لَهْفَةٍ وَمَائِدَةُ سَمَاوِيَّةٍ وَدُرُّ
 أَهْلِيكَ مَوْجُودٌ بَدْوِي نَارِ وَزَيْكَةٍ وَارْدِ مَدِينَةٍ شَدِيدَةٍ وَبَعْدَ زَانٍ مَفْقُودٍ شَدِيدٍ وَارْتَفَعَتْ كَرْدِ بَدْوِي بَدْوِي بَدْوِي
 اسْتَحْكَمْتُ مِنْ بَحْدِ قَسَمِ زَرْوَرِ عَاشُورَاءُ نَا أَنْ رُوزِ أَهْلِيكَ وَارْدِ مَدِينَةٍ شَدِيدَةٍ مِنْ وَاصِحَابِ مِنْ
 أَهْلِيكَ مَفَارِقَتْ نَمُودِمْ بِسِرِّ بَعْدَ زَانٍ مَرَامَلَمْتُ وَمَدَمْتُ مَكْنٍ وَبَعْدَ زَيْشَمِ أَنْ مَرْدِ غَايِبِ شَدِيدِمْ أَنْ مَرْدِ
 ضَالِحِ تَوْبَةٍ كَرْدِ وَشِيمَانِ أَنْ مَرْدِ مَدَمْتُ كَرْدِ زَعْفَرَانِ وَطَلَبِ رَحْمَتِ نَمُودِ **وَأَقْعَدُ هَفْدَهُمْ**
 جَوَابِ زَادِ خَدَاتِ بَعَالِ وَارْوَحِ جَمِيعِ أَيْبَاءِ وَوَصِيَاءِ دَرِ مَوْقِعِ اسْتِغَاثَةِ خَضِرِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ رُوحِ وَارْوَحِ الْعَالَمِينَ
 لَهُ الْفِدَاءُ فَاضِلٌ دَرِ بِنْدِ رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ رُكَّابِ رِيسِ الشَّهَادَةِ فَرْمُودَةِ بَعْضِ زَمَانِ كَرْدِ بَازِهَا أَشَارَةِ مِشْرِ
 بِرُطْبِ اسْتِنبَاطِهَا دَرِ حَقِيقَةِ بَدْوِي اسْتِ كَرْدِ كِتَابِ رِسْتِ وَفَقَرَاتِ بَعْضِ زَنَانِ زَانِ وَارْعِبِ وَمَلَاخِظَةِ
 بَعْضِ زَاخْبَارِ كَرْدِ مَقَامَاتِ دِكْرِ زَارِ شَدِيدِ مَشْفَادِ مِشُودِ بِسِرِّ كِيسِ كَرْدِ كِتَابِ نَفْلِ مِیْكَنَدِ بَرَا وَاجِبِ
 اسْتِ كَرْدِ مَرَاغَاتِ كَلَامِ وَمَلَاخِظَةِ طَرِ احْتِجَاجِ وَاسْتِنبَاطِ زَانِ مَادِ وَبَاجِ زَنْبِشْتِ بَرَا كَرْدِ زَانِ كَرْدِ دَرِ بَدْوِي
 كِتَابِ مَدِ كُورِ اسْتِ تَجَاوِزِ نَمَادِ زَانِ كَرْدِ أَنْ مَقْضِي مِشُودِ بِرُكْنِ بَحْرِ كَرْدِ حَرَمِ أَنْ مَوْكِدِ اسْتِ فَا قَوْلِ
 اَوَّلِ مِنْ اجَابِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ رُوحِ لَهُ الْفِدَاءُ فِي اسْتِغَاثَةِ بَحْطِ أَهْلِ مِنْ مَعِينِ وَهَلِ مِنْ نَاصِرِ وَهَلِ مِنْ
 مَغِيثِ هَوْرِ الْعَرَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ قَنَادِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَرَّةِ لَيْسَ لَيْسَ جَحْنِي عَلَى خَلْقِي أَنَا نَارُكَ وَمَعِينُكَ
 بِسِرِّ مِیْكَوْثِمْ اَوَّلِ كِيسِ كَرْدِ جَوَابِ مَدِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ رُوحِ لَهُ الْفِدَاءُ زَادِ رَحَالِ اسْتِغَاثَةِ اَوَكَرْدِ مَدِ مِشُودِ هَلِ
 مِنْ مَعِينِ هَلِ مِنْ نَاصِرِ هَلِ مِنْ مَغِيثِ خَضِرِ رَبِّ الْعَرَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ بَدْوِي كَرْدِ نَدَا كَرْدِ اَوَرْدِ اَبَرْدِ اَبَرْدِ لَيْسَ لَيْسَ
 اِي حِجَّتِ مِنْ بَرْتَمَامِ خَلْقِ مِنْ مَنَمِ نَاصِرِ وَمَعِينِ تَوَرَا كَرْدِ دَرِ زَانِ خَبَرِ خَاصِرِ رَسِيدِ اَلَا اَنكَ اَزْ خَبَرِهَا نِیْسَكِ كَرْدِ
 مِشُودِ دَرِ مَلَاخِظَةِ بَعْضِ زَايَاثِ غَامَةِ وَجَمَلَةِ كَثِيرِ اَزْ فُقَرَاتِ اَرْعِبِ زَانِ كَرْدِ زَمَانِ كَرْدِ اَلْهَا اَفَادَةِ نَمُودِ بَرَا نِیْكِرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(حق)



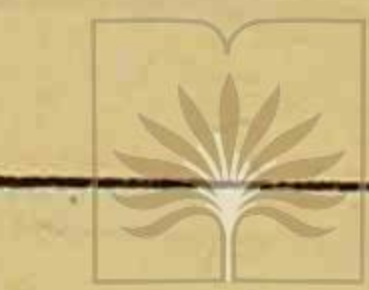
(روز عاشورا)

(۳۷۸)

حق سبحانه و تعالی استغاثه مؤمن را بلیک میگوید پس با ولایت قطعه دعوت افضل خلق و حجت
بر خلق را بلیک میگوید تا انجا که فرموده قرآن المجیبون لیدعونه واستغاثه لهم ارواح الانبیاء والارباب
والملائکة وارواح جمیع المؤمنین من هذه الامة ومن سائر الایم الماضية من الانس والجن وبران
ان جواب دادند دعوت واستغاثه آنحضرت را ارواح انبیاء و اوصیاء و ملائکه و ارواح مؤمنین از این
امت و از سایر امت گذشتن از جن و انس و اما اجابت نمودن رسول خدا صلی الله علیه و اله و اهل المؤمنین و حضرت مجتبی
علیه السلام دعوت آنحضرت را از چیزهاییست که صاحب علم و حدیث صائب غافل نمیشد از مدارک و وجوه که بران
دلائل میکند و اما اجابت نمودن سائر انبیاء و اوصیاء استغاثه آن حضرت را از چیزهاییست که برفع دقتی و
لطیف استنباط پیشودارانه و از اخذ الله میثاق النبیین لما ایتکم من کتاب و حکمه ثم جاتکم
رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه الایة و تقریب استدلال از اینه لتؤمنن به و تنصرنه
ظاهر است زیرا که ان دلائل میکند بر وجوب ایمان انبیاء و اوصیاء نبوت مطلقه پیغمبرها و بودن آنحضرت
پیغمبر ایشان چنانکه پیغمبر است بر ما و همچنین دلائل دارد بر وجوب نصرت ایشان با و اجابت نمودن
ایشان دعوت او را از قبیل دلائل بنمط تطابق و تصریح است چنانکه دلائل ان بر ما سخن فيه بعد از ان
ما را است میان پیغمبر ائمه علیهم السلام در آنچه ذکر شد و امثال این و حجت بودن ائمه ما بعد از رسول خدا صلی
بر جن و انس و ملائکه از چیزهاییست که هزار دلیل بران افاده کند پس اجابت دعوت حجت و ولایت مطلق
واجبست بر هر کسی که دعوتش با و برسد پس از اینجا واضح گردید وجه نسبت به تلبیه ملائکه و اجابت ایشان و
همچنین است در اجابت ارواح مؤمنین از این امت و سایر امت بلکه مقتضی قاعده در ولایت مطلقه و حجت
کافه بلیک گفتن هر چیز است استغاثه صاحبان ولایت را و اجابت هر شیئی است دعوت او را غیر از دشمنان
و مخالفین و مؤید این قاعده در اینجا امور چند است اول خبریست که در آثار و نظایر و اخبار متکاثره از
طریق خاصه و عامه وارد شده است که همه اشیاء بر حضرت حسین علیهم السلام گریه کردند مگر بنی امیه و بعضی و
بعضی دوزخ اند که در بعضی فقرات زیارات وارد شده که ارواح مؤمنین در روز عاشورا جواب دهند استغاثه
و فریاد آنحضرت را اگر چه ابدان ایشان بعد از زمان شهادت آنحضرت خالق شد سیم قول اهل المؤمنین
است بلیک نفر از اصحاب خود که فرمود ابارل برادر تو یا ما است عرض کرد بلی فرمود والله لقد شهدنا فی
معکرها هذا اقوم فی اصلا الرجال و ارحام النساء سیر عرف بهم الزمان و بقوی بهم الایمان بخدا قسم که در
شکرگاه ما حاضرند با ما قومی که در پیشگاه مهران و وجههای زنان میایستند و زود باشد که زبان ایشان
را بیرون آورد و بوجوه اهل ایمان قوی گردید چهارم خبریست که ابو عمر و کثیری در کتاب جلال از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده اند

اینکه در این روز ارواح انبیاء و اوصیاء و ملائکه و ارواح مؤمنین از این امت و از سایر امت گذشتن از جن و انس و اما اجابت نمودن رسول خدا صلی الله علیه و اله و اهل المؤمنین و حضرت مجتبی علیه السلام دعوت آنحضرت را از چیزهاییست که صاحب علم و حدیث صائب غافل نمیشد از مدارک و وجوه که بران دلائل میکند و اما اجابت نمودن سائر انبیاء و اوصیاء استغاثه آن حضرت را از چیزهاییست که برفع دقتی و لطیف استنباط پیشودارانه و از اخذ الله میثاق النبیین لما ایتکم من کتاب و حکمه ثم جاتکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه الایة و تقریب استدلال از اینه لتؤمنن به و تنصرنه ظاهر است زیرا که ان دلائل میکند بر وجوب ایمان انبیاء و اوصیاء نبوت مطلقه پیغمبرها و بودن آنحضرت پیغمبر ایشان چنانکه پیغمبر است بر ما و همچنین دلائل دارد بر وجوب نصرت ایشان با و اجابت نمودن ایشان دعوت او را از قبیل دلائل بنمط تطابق و تصریح است چنانکه دلائل ان بر ما سخن فيه بعد از ان ما را است میان پیغمبر ائمه علیهم السلام در آنچه ذکر شد و امثال این و حجت بودن ائمه ما بعد از رسول خدا صلی بر جن و انس و ملائکه از چیزهاییست که هزار دلیل بران افاده کند پس اجابت دعوت حجت و ولایت مطلق واجبست بر هر کسی که دعوتش با و برسد پس از اینجا واضح گردید وجه نسبت به تلبیه ملائکه و اجابت ایشان و همچنین است در اجابت ارواح مؤمنین از این امت و سایر امت بلکه مقتضی قاعده در ولایت مطلقه و حجت کافه بلیک گفتن هر چیز است استغاثه صاحبان ولایت را و اجابت هر شیئی است دعوت او را غیر از دشمنان و مخالفین و مؤید این قاعده در اینجا امور چند است اول خبریست که در آثار و نظایر و اخبار متکاثره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که همه اشیاء بر حضرت حسین علیهم السلام گریه کردند مگر بنی امیه و بعضی و بعضی دوزخ اند که در بعضی فقرات زیارات وارد شده که ارواح مؤمنین در روز عاشورا جواب دهند استغاثه و فریاد آنحضرت را اگر چه ابدان ایشان بعد از زمان شهادت آنحضرت خالق شد سیم قول اهل المؤمنین است بلیک نفر از اصحاب خود که فرمود ابارل برادر تو یا ما است عرض کرد بلی فرمود والله لقد شهدنا فی معکرها هذا اقوم فی اصلا الرجال و ارحام النساء سیر عرف بهم الزمان و بقوی بهم الایمان بخدا قسم که در شکرگاه ما حاضرند با ما قومی که در پیشگاه مهران و وجههای زنان میایستند و زود باشد که زبان ایشان را بیرون آورد و بوجوه اهل ایمان قوی گردید چهارم خبریست که ابو عمر و کثیری در کتاب جلال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند

اینکه در این روز ارواح انبیاء و اوصیاء و ملائکه و ارواح مؤمنین از این امت و از سایر امت گذشتن از جن و انس و اما اجابت نمودن رسول خدا صلی الله علیه و اله و اهل المؤمنین و حضرت مجتبی علیه السلام دعوت آنحضرت را از چیزهاییست که صاحب علم و حدیث صائب غافل نمیشد از مدارک و وجوه که بران دلائل میکند و اما اجابت نمودن سائر انبیاء و اوصیاء استغاثه آن حضرت را از چیزهاییست که برفع دقتی و لطیف استنباط پیشودارانه و از اخذ الله میثاق النبیین لما ایتکم من کتاب و حکمه ثم جاتکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه الایة و تقریب استدلال از اینه لتؤمنن به و تنصرنه ظاهر است زیرا که ان دلائل میکند بر وجوب ایمان انبیاء و اوصیاء نبوت مطلقه پیغمبرها و بودن آنحضرت پیغمبر ایشان چنانکه پیغمبر است بر ما و همچنین دلائل دارد بر وجوب نصرت ایشان با و اجابت نمودن ایشان دعوت او را از قبیل دلائل بنمط تطابق و تصریح است چنانکه دلائل ان بر ما سخن فيه بعد از ان ما را است میان پیغمبر ائمه علیهم السلام در آنچه ذکر شد و امثال این و حجت بودن ائمه ما بعد از رسول خدا صلی بر جن و انس و ملائکه از چیزهاییست که هزار دلیل بران افاده کند پس اجابت دعوت حجت و ولایت مطلق واجبست بر هر کسی که دعوتش با و برسد پس از اینجا واضح گردید وجه نسبت به تلبیه ملائکه و اجابت ایشان و همچنین است در اجابت ارواح مؤمنین از این امت و سایر امت بلکه مقتضی قاعده در ولایت مطلقه و حجت کافه بلیک گفتن هر چیز است استغاثه صاحبان ولایت را و اجابت هر شیئی است دعوت او را غیر از دشمنان و مخالفین و مؤید این قاعده در اینجا امور چند است اول خبریست که در آثار و نظایر و اخبار متکاثره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که همه اشیاء بر حضرت حسین علیهم السلام گریه کردند مگر بنی امیه و بعضی و بعضی دوزخ اند که در بعضی فقرات زیارات وارد شده که ارواح مؤمنین در روز عاشورا جواب دهند استغاثه و فریاد آنحضرت را اگر چه ابدان ایشان بعد از زمان شهادت آنحضرت خالق شد سیم قول اهل المؤمنین است بلیک نفر از اصحاب خود که فرمود ابارل برادر تو یا ما است عرض کرد بلی فرمود والله لقد شهدنا فی معکرها هذا اقوم فی اصلا الرجال و ارحام النساء سیر عرف بهم الزمان و بقوی بهم الایمان بخدا قسم که در شکرگاه ما حاضرند با ما قومی که در پیشگاه مهران و وجههای زنان میایستند و زود باشد که زبان ایشان را بیرون آورد و بوجوه اهل ایمان قوی گردید چهارم خبریست که ابو عمر و کثیری در کتاب جلال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند



* (روز عاشورا) *

(۳۷۹)

حکایتی از شیخ محمد باقر
 از شیخ محمد باقر

روایت کرده است که آنحضرت فرمودند رستبه که مرگ از شیعته ایبراهیم و منین علیه مرخص بود و بشدت تب لرز داشت حضرت
 حسین علیه او را عبادت کرد و چون از در خانه داخل شد تب لرزان مرد دفع شد انمرد بانحضرت گفت قد ضعیف
 بما اوتینم حقا حقا و الحی هرب منکم بنحیث یخفی و راضی خوشود شدم با پنجه بشما داده شده است حقا حقا که تب لرز
 از شما میگریزد حضرت با و فرمود بخدا قسم که خدا بتعالی خلفی را نیاورد مگر آنکه او را امر کرده است بطاعت ما تا اینکه
 گفت آنحضرت بابت لرز تکلم نمود بکلامی که ما او را بهشیدیم و شخصی را نمیدیدیم و تب لرز میگفت لبیک الخ
 پنجم حدیثی است که شیخ حر عاملی از در کتاب خود نقل کرده که عبد الرحمن بن حجاج گفت با حضرت ابوعبید الله
 بودم در میان مکه و مدینه در حالیکه او را سوار بود و من بر دراز گوش سوار بودم و کسی با ما نبود فقلت
 یا سیدنا ما علاقه الامام علیه پس عرض کردم ای قائم من علامت امام علیه چیست فرمود انه لو قال لهذا الجبل
 سیفنا و امام علیه اگر باین کوه بگوید سیمر کن سیمر میکند بخدا قسم نظر کردم بآن کوه دیدم دارد سیمر میکند فظنر
 علیه السلام الیه و قال انه لم اعنک پس امام علیه نظر کرد بآن کوه و فرمود تو را قصد نکرده ام الحدیث پس
 هرگاه ناقل نمودی در آنچه ذکر شد و علاوه نمود بعضی از آنچه را که اشاره بسوآن خواهد آمد مبداء حقیقت
 آنچه را که نظر نمودم ناانجا که گوید واجابته ایضا الابدان الشریفه و الاجسام الطیبه و الجثث الطاهره الموضوه
 من شهداء کربلا بان تحرک و ارتعد و اصبحت فی هیسئله لقا و الفاعل و خرجت من حلقهم و خارج هم کلمه
 لبیک لبیک یا رسول الله صلی الله علیه و اله مرنا بالقیام حقه نجاهد بین یدیک مره اخری و جواب داد ایضا ان
 حضرت را بدنه های شریفه و جسد های طیبه و جثه های طاهره از شهدای کربلا باینکه تحرک آمد ایشانند
 با آنکه نشنند و از حلقه و حجره ایشان بیرون آمد کلمه لبیک لبیک یا بن رسول الله صلی الله علیه و اله امرها
 تا بر خیزد و بار دیگر پیش رو تو جهاد نماید و فاضل در بندهی علیه الرحمن بعد از ذکر این عبادت فرمود ای
 عارفان ای مؤمنان شما را قسم میدهم بخدا و رسول و یحیی و علی مطلق زمانه که نسبت میدهد بمن چیزی را از
 آنچه ذکر نمودم نسبت دهدان را بمن و نقل کنند از زمین بطریقیکه از اقرار نمودم و حلال نمیکم شما را که
 مطالب مرا تغییر داده بمن نسبت دهدانتهی ما اردنا ذکره و اقعید هجدهم نزول صحیفه زجانجید
 بر خامس العباد روحی روح العالمین له الفداء در کتاب کبیر العبادات گوید پس اگر بگوئید آنچه در السنه مشهور
 از نازل شدن کاغذ از آسمان بعد از استغاثه و بارخواستن حضرت سید الشهداء علیه و روح العالمین
 له الفداء با آنرا اصل و مستندی هست یا نه میگوییم ظاهر این است که این از آنچه ها نیست که از اصل و مستند
 هست و این بعد از لبیک گفتن حضرت رب العزة بوده است استغاثه آنحضرت را و بعضی از ابر و وجه خاص نقل
 کرده اند و گویا که ناقلان ظفر یافته بر خبری که در این باب وارد گشته و گفته که آنحضرت چون تنه های خود را کشته

تحقیق در کتب معتبره
 از اسماکان

* (شدن) *

﴿روز عاشوراء﴾

﴿(۳۸۰)﴾

شدن جمیع اعوان و انصار خود را بد عیال و اطفال صغار خود را و داغ کرده بمیدان آمد و ایستاد در خالقی که
 متحیر بود و بر نیزه خود تکیه نموده بود و گاهی نظر می نمود بر کشته برادران و اولاد و برادرزادگان و بنی عام خود
 که همه بر رو خاک افتاده بودند و گاهی نظر می نمود بر زنان و غریبه و تنهائے و کشته گان ایشان و آنچه بر ایشان
 وارد می شود از اسیر و خوار و گاهی نظر می نمود بر دشمنان و می پاشد برای کشتن او در آن حال با صدا و نداء
 حزین فرمود **أَمَّا مَنْ نَاصِرٍ بُنِصْرٍ نَا أَمَّا مَنْ مُغِيْثٍ بُغِيْثٍ نَا هَلْ مِنْ مُّوَحِّدٍ نَحَافَ اللَّهُ فَيُنَا أَمَّا مَنْ ذَابَ بِذَنْبٍ عَنْ حُرْمِ رَسُولٍ**
اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْإِبَارَةِ كُنْدُهُ هَسْتَ يَا رِي كُنْدُهُ مَا زَا إِبَارَةَ يَدِي هَسْتَ بِفَرَادِ مَا يَرَسِدَا إِبَارَةَ مَوْحِدٍ هَسْتَ كِه
دَر بَارَةُ مَا زَخْدَا تَرَسِدَا إِبَارَةَ نَعْنِدُهُ هَسْتَ كِه اَز حُرْمِ رَسُولِ خُدا دَفْع بِلَا كُنْدُ فَلَمَّا نَادَى هَذَا النَّذَارُ لَكَ أَرْكَانُ
الْعَرْشِ وَبَكَتِ السَّمَوَاتُ وَصَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ وَاضْطَرَبَتِ الْأَرْضُ فَقَالُوا يَا رَبَّنَا هَذَا جَبِيْبٌ وَقَرَّةٌ عَيْنٍ جَبِيْبٌ فَإِنْ
لَنَا لِنَصْرِهِ يَسْ جَوْنُ الْاِنْخِرَاطِ اِنْ نَدَا كِرْدَا رَكَانُ عَرْشِ تَبْرَزَلِ رَامِدُ وَاسْمَانِهَا بَكْرِيَه دَرَامِدُنْدُ وَمَلَائِكَةُ صَحْفَةٍ ذُرِّيَا
 نمودند و زمین مضطرب گردید و جمیع ایشان گفتند **يَا رَحْمَةً يَا اِنْ جَبِيْبٌ تُو وَنُورِ چَمِ جَبِيْبٌ تُو اسْتَ مَا زَا رَحْمَتِ**
دِه اُو رَا نَصْرَتِ نَمَائِيْمُ وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْحَالِ اِذَا وَقَعَتْ صَحْفَةٌ مِنَ السَّمَاءِ فِي يَدِ الشَّرِيفِ وَانْخِرَاطِ
 بود که ناگاه صحیفه از آسمان در دست شریف او رسید چون آنرا گشود دید که آن عهد پیش که قبل از خلق خلافت
 در باب شهادت او را واخذ شده و بر ظهران بخط واضح نوشته شده **يَا حَبِيْبُ نَحْنُ مَا حَتَمْنَا عَلَيْكَ لَمَوْنٌ وَمَا**
الزَّمْنَا عَلَيْكَ الشَّهَادَةَ فَلَمَّا لَحِقَ دَوْلَا بِنَقْصِ خَلْقِكَ عِنْدَنَا فَإِنْ شِئْتَ اِنْصَرَفْتَ عَنْكَ هَذِهِ الْبَلِيَّةُ فَاَعْلَمْ
اَنَا قَدْ جَعَلْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْمَلَائِكَةَ كُلَّهُمْ فِي حُكْمِكَ فَاَمْرِ فَيَمُّ بَمَا تَرِيدُ مِنْ اَهْلَاكِ هَذِهِ الْكُفْرُ الْفَجْرَةُ
يَا حَبِيْبُ مَا مَرَكُ رَا بَر تَوْحَمٌ وَرَا جَبِ نَكْرَا بِنْدِيْمُ وَشَهَادَتِ رَا بَر تَوْلَا زَمْنِ نَمُودِيْمُ اِنْخِرَاطِ رَا تُو اسْتَ اَكْرِ خَوَاهِي اِنْ
بَلَا رَا اَز تُو بَر كِرْدَا يَمُّ وَرَا حَقُّ وَنَصِيْبِ تُو دَر زَمْنِ مَا چَرِي كِه نَمِي شُوْدُ وَمَا اسْمَانِهَا وَزَمِيْنِهَا وَمَلَائِكَةُ وَجَن رَا تَمَّا
 در حکم تو قرار داده ابرام کن در میان ایشان بهر چه خواهی از هلاک کردن این کافران فاجرین و آن حضرت
 که ملائکه میان آسمان و زمین را پر کرده اند و بدست هر يك از ایشان حربه ایست از آتش و همه منظر حکم و امر او
 میباشند و چون آن بزرگوار از مضمون کتاب مطلع گشت و دانست آنچه در آن نوشته بود **اِنْ رَا بُو اسْمَانِ اِنْ دَا**
وَكُنْتُ وَدَرْتُ اِنْ اَقْتُلَ رَا حَبِيْبٌ سَبْعِيْنُ مَرَّةً وَسَبْعِيْنُ الْفَسْمَرَةُ فِي طَاعَتِكَ وَبِحَبْنِكَ وَرَا قَدْ سَمِعْتُ الْحَيَاةَ بَعْدَ
قَتْلِ الْاُجْبَةِ سَيِّمًا اِذَا كَانَ فِي قَتْلِ نَصْرَةٍ وَبِيْنِكَ وَاحِبَاءُ اَمْرِكَ مِنْ دَوَسْتِ مِيْدَا رَمَكِه هَفْصَا دَر مَرْتَبَةِ كَشْتِ كُودَمِ وَزَنْدِ
شُوْمِ يَلَا كِه هَفْصَا دَر مَرْتَبَةِ دَر طَاعَتِ وَبِحَبْنِ تُو مَرَا بَكَشْتِ وَ مِنْ بَعْدِ اَز كَشْتِ شَدْنِ دَوَسْتَانِ خُودِ
 از زندگان ملول گشته ام خصوصاً زمانی که در کشته شدن من نصرت دین تو و زنده شدن امر تو باشد
 پس از آن نیز خود را برگرفت و ملائکه را امر نمود و بنص نفیس خود مباحث جنگ شد ان شاء

اینست که در روز عاشورا

من نام خدا را

﴿واقعه﴾



*(رُوزِ عَاشُورَاءِ) *

*(۳۱۱) *

مبارک است
که در روز عید
مبارک است

واقعه نوزدهم مبارزت و شجاعت امام علی علیه السلام در دمه شاکنه گوید ندی بیده رسول الله صلی الله علیه و آله و الخف بها و افرغ علیه درعه لفاضل و تقلد بسيفه و استوی علی متن جواده و هو عاصی فی الحدید فاقبل علی امر کلثوم و قال لها اوصیک بالاخته بنضک خیرا و انی بارز الی هؤلاء القوم و در ناسخ التواریخ گوید و مکشوف باد که اسب سید الشهدا را که در کتب معتبره بنام نوشته اند افزون از دو مرکب سواری نیست یکی اسب رسول خدا ص که مرتجز نام داشت و دیگری شریکه او را منان نامیدند و اسبکه ذوالجناح نام داشته باشد در هیچیک از کتب احادیث و اخبار و تواریخ معتبره منبذندیده ام و ذوالجناح لقب شمر پسر ابی ربه جریث و اسب همپس را بدین نام نشند ام و اگر اسب چند کس را جناح نام بوده باز مربوط بذو الجناح و منسوب بحین نمخواهد بود و اگر از اسمهای پیغمبر یا کس را جناح نامیدند باز نشاید ذوالجناح گفت در هر حال بدین نام اسبی نامدار نبوده و در بخار گوید تمام الحین علیه السلام

*(فرکب فرسه و تقدم الی القتال وهو یقول :) *

کفر القوم و قد ما رغبوا	عن ثواب الله رب الثقلين	قتل القوم علیا و ابنه	حسن الخیر کرم الابون
خفا منهم و قالوا اجعوا	واخشوا الناس الی حربین	لم یخافوا الله فی سفک دمه	لعبد الله نسل الکافین
و ابن سعد قد رما فی عنقه	بجنود کوفه طاهاتین	لا شئ کان من قبل ذی	غیر فخره بضیاء الفرقین
بعلی الخیر من بعد النبی	و النبی الفریقی الموالدین	خبره الله من الخلق الی	ثم ائے فانا بن الخیرین
فیضه قد خلصت من ربه	فانا الفضه و ابن الدھب	من له جد کجده فی الور	او کشی فانا ابن العلمین
فاطم الزهراء اخی و آبی	قاصم الکفر بید و خن	فابی شمس و اخی قمر	فانا الکوکب ابن القمرین
وله فی یوم واحد و قعه	شفه الغل یقبض العکرن	قر فی الاحزاب الفتح معا	کان فیها خفاصل الفضلین

و در مظهر گوید ثرا ان الحین علیه السلام دعا الناس الی البر از فلم یزل یقتل کل من برز الیه حتی قتل مقتله عظیمه و هو فی ذلك یقول القتل الی من رکوب الحار و الحار الی من دخول النار و در بخار گوید ثم حمل علی المبره و هو یقول : انا الحین بن علی ان الله احمی عبدا لا یضی عنی و در ارشاد فرمود قال حمید بن مسلم فوالله ما رايت مکثا و اقط قد قتل و له و اهل بینه و اصحابه اربط جاشا و لا ارضی جنانا منه علیا ان کانت الرجاله لتشد علیه فشد علیها بسيفه فینکشف عن بینه و عن شماله انکشاف المیزه اذا شد فیها الذئب و در مظهر گوید فینهمون من بین بدیهه کانهم الجراد المنشر ثم یرجع الی مرکزهم و هو یقول لا حول و لا قوه الا بالله و در بخار بجلاوه العالی العظیم ذکر نموده و در جلاء العیون فرموده پس حضرت حین علیه السلام کشته شد بر میان کت و بقدیم یقین و ایمان و از روی شوق لغای خداوند عالمیان

مبارک است
که در روز عید
مبارک است



(روز عاشوراء)

(۳۱۴)

شمر بن ذی النضر یابن فاطمه قال اقول ان الله افانك ونفانك والنساء لبس علم من جناح فامنعوا عنكم عن
 النعرض لحرمة ما دمت حيا فقال شمر لك هذا ثم صاح شمر اليكم عن حرمة الرجل فاقصدوه في نفسه فلم ي
 هو كفوكم قال ففصدوه لغور وهو في ذلك يطلب شربة من ماء پس انقضت فریاد زد و فرمود ای شیعیان
 الایه سفیان اگر ترک بدن کرده اید و از خداوند عباد و روزم عبادیم ندارید که از آن نباشید که در دار دنیا
 خوش زاد و شمار و زادگان گیرید و اگر خوش را از عرب پیشمارید باز گردید بخصلت و حب و نسب خوش شمر
 چه گوئی ای پسر فاطمه فرمود میگویم من با شما رزم میدهم و شما با من نبرد میکنید زنا زاد و ربهانه چه نگاه است که من عرض
 ایشان میشود عیان باز گیرید از نعرض ایشان و نامن زنده ام بجانب من آید و با من رزم و هبید شمر گفت تو
 سخن گفتی و تو را این حق است پس لشکر را اندر داد که اهنک سر پرده اینم نکنید که او کفو کریم است و قتل
 او را میان بندید که مقصود ما جز این نیست لاجرم لشکر بان دست در دست داده بر انجناب حمله آوردند
 در آن حال اقام غالمیان از ایشان طلب شربت آب می نمود **واقعه بیست و یکم** و خن کشیدن
 گروه اشرا ربوی زاد البوار بدست فامر بزرگوار نه البحار و لم یزل یقاتل حتی قتل الف رجل و شجاعة رجل و خیر
 رجلا سوالمجر و حین الی ان قال ثم حمل علیهم کاللبث المغضب فجعل لا یلحق منهم احدا الا یجرح یسیره فقتله الله
 تاخذ من کل ناحية و هو یقیمها بنجره و صدره حتم اصابته جراحت عظيمة و قبل الف و سبع مائة جراحة و کانت
 التهام في درعه کالتوک في جلد الفنفذ و في المنخب جعل الحین علیها نارة یحلم مهنه و اخری مبرقة حتى قتل
 انه قتل من القوم ما یزید علی عشرة الاف فارس و لا یبین النقص فیهم لکثرتهم حتى انخوه بالجراح و فی الدمعة
 اقول و یوبیه ما نقل ان بعد وقعة کربلا نسی الناس مقاتل امیر المؤمنین علیه و بعد کرون جلادة الحین علیه
 في ذلك اليوم و لقد قال نصیر الدین الطوسی قدس سره اللهم صل و سلم و زد و بارک علی صاحب الدعوة النبویة
 و الصولة الجندیة و العیضة الفاطمیة و الحکم الحسینیة و الشجاعة الحسینیة و درجلاء البیو گوید پس ان شمر
 خدا بار دیگر و بمیدان هجاء آورد و بر صف لشکر مخالف ناخن میزد و میان ناخن و بال تشنه و بدن خسته
 از کشته پشته میساخت و مانند برک خزان سرهای کافران را بر زمین میرنجت و بضرب شمشیر ابدار خون اشرار
 و فجار را با خاک مغمی میساخت و روایت کرده اند که در آن روز بدست معجز نماه خود هزار و هشتصد پنجاه نفر را
 اشهارا و بروایت مسعود هزار و هشتصد نفر را و بروایت ابن بابویه ده هزار از آن ناکسان را و بروایت حنا
 روضه الشهداء دوازده هزار نفر را بسقر فرستاد پس عمر تیر اندازان را حکم کرد که ان شاه شهدا را تیر اندازان کنند
 بیک دفعه چهار هزار کافر تیر کین بکشان بر گزید و رب العالمین انداختند و ان سید شهداء در راه خدا بتعالی
 تیرها اهل جور و جفا را بر رو و گلو و سینه مبارک خود میخیزید و در جهاد اعدا کوشش می نمود و چندان جراحت برید

گفتگو بین
 بابا امام علیه

در این
 کتاب
 در بیان
 حقایق
 و معانی
 و اسرار
 و اسرار



(دوز غاشوراء)

(۳۱۵)

وینجا غاشوراء

شرف ان امام شهنازند که تاب حرکت در او نماند و چندان تیر و زره آنحضرت نشسته بود که گو یا برای پرواز
 اوج سعادت پروبال برآورده بود و جمیع آن و خیمه ها در پیش و آنحضرت بود زیرا که پشت بایشان نگذاشتند
 و گویا آن بید بپایان بر شافت تا بله جبهه شهادت شافت و در عین الحضور گوید از و فور حطم آن معلا جو و کرم
 این بود که با آنکه فرزندان و برادران و دوستان آن خالینجا با در برابرش شهید کردند و قتلعالی ملائکه
 آسمان و زمین و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع مخلوقات را در فرمان آنحضرت قرار داده بود و ایشان نیز
 نکرد و عذاب برای ایشان نطلبید و بر و آبی سپید و هشاد زخم شمشیر و نیزه و چهار هزار زخم تیر رسیدن
 مبارکش رسید و باز بران کرده اشقیات رحم میفرمود و در هدایت ایشان سعی می نمود و بقوت ربانی و زور
 بازوی اسد الهی گروهی از ایشان را به شمشیر و نیزه و چنگ و فرساده و چنانکه در بعضی از روایات آمده است هزار و
 هصد و پنجاه کس را بدست مبارک خود کشت بغیر آنجماعت را که مجروح گردانید و فاضل متبحر معاصر جناب حاج
 ملا علی تبریزی جنابانی در مجلد دوم وقایع الايام در احوال محترم الحرام از کتاب بنس الواعظین نقل نموده که
 قدر و شجاعت خاسر ال عبا و گلگون کفن عرصه دشت گرد بلا بنحوی بود که شجاعان عرب شجاعت شاه و پادشاه
 فراموش کرده در تمام عرب شجاعت حسینه مشهور شد بحسب ظاهر اسباب باطن بمقتضای شریعت زیاده برده
 هزار کس را طعمه شمشیر ابدار و روانه دار البوار نمود اگر چه در نظر عجب می آید که در قلیه از زمان فرزندان پیغمبر آخر
 الزمان زیاده برده هزار نفر بفرستند بحالت بشری و لکن چه جای عجب است او را بدان بر سبیل تمثیل هرگاه
 فرض کنیم مکلفی را که در آن پنجاه هزار نفر باشد بکدام فعه شریک باشد چنان رو بهم برزند که اگر انشیر
 نفر را پاره کند پنجاه نفر از ترس جان خود را بر رو هم میزنند و بزدلست و با پایمال میشوند پس آن وقت که انشیر
 بیست شجاعت بر آنجماعت حمله کرد سواره بود که بر سوار میخورد و پیاده بود که بر زربا اسبان میماند و موافق
 اخبار عدیده هزار و هصد پنجاه نفر را بدست خود انسر و بفرستاده و بقیه بنی مذکور بدست واصل شدند

وصال شهباز علی علیه السلام گوید	چو کار شاه ز جغت بکار زار کشید	زبان پند فرو بست زوال فقار کشید
هفت تیغ زبان در بنام و هر چهار	زبان تیغ شرر بر شعله بار کشید	هم قطره خوش نهر ز این دجنگ
چه سواران که از انقور و دما کشید	و لحد ریخ از آن دم که رخ خود عطش	موفرات زمینان کار زار کشید
ز سوز دل بقرات انجمنان نگاه کرد	که شعله سر ز دل ابر خوشگوار کشید	ز آب کرد کف اما نخورد و پنجه بخت
* سید عبدالحسین *	بناد تشنه لبان اه شعله بار کشید	* آشرقت کوی یل *

دو انجمن شاه سر بالا نمود | عرض سلیم و ادب یکجا نمود | اکای بلند اختر شه قدس | ملک دینار خیر گرد و اساس



(روز عاشوراء)

در روز عاشوراء

این چه انصافست مالک قات	که تو باشی تشنه من سهراب	اب خون گردد بکام مرکب	کز سازه تر از آن لعل لب
بهر لشکر دل آن بهر زبان	دست بر دزد برآب روان	ان سماء المجد ان کان از	بر دچوان ابر از دیک لب
اب شد از رگ و شمع جگر	از غم شه همچو خون دل شده	قوم خود بدند از آب خسته	وقت آن شد تا که تر سازد دهن
بر لب خوهرساند قوت را	اب خواهد باران با قوت را	ان شنید گشت پیکافراه	مهرزد بر حقه مر جان شاه
قوت با قوت لبش خوناب شد	پیش با قوت لبش خون اب شد	مهرزدان غنچه دل خواه را	حقه با قوت شاه شاه را
حقه مر جان لعلش چو صدف	پر شد از با قوت محلول الشرف	و بخت اندازد آب خوناب را	خون جگر فرمود از غم اب را

در بحار گوید ان الحُبَّ بن علی الاعور السلی و عمر بن الحجاج لزبید و کانا فی اربعة الاف رجل علی الشریعة
 و اقم الفرس علی الفرات حُبَّ بن علی بن جوشهر رمند و بر اعور سلمی و عمر بن الحجاج که با چهار هزار کماندار خاصه
 نگهبان شریعه بودند حمله افکند و صفوف را بشکافت و طریقه شریعه را از دشمن بیرون ساخت و اسب و فرات
 زانند در حالیکه سخت تشنه بود و اسب منحصر نیر تشنگی از حد افزون داشت و چون فرس سرفراز بر د باب که
 بیاشام حضرت فرمود ان عَطَّشَان وَاَنَا عَطَّشَان وَاَللّٰهُ لَا ذِقَ الْمَاءِ حَتّٰی تَشْرَبَ تَوَشَّعَ مِنْ تَشْنَمِ سَوَکَذ
 با خدای اب بیاشام تا تو اب بخوری کانه فرس کلام انحضرت را فهم کرد و سر بر افراشت یعنی در شرب اب بر تو مفر
 بخویم پس حُبَّ بن علی فرمود اشرب فانما اشرب اب بخور که من اب اشام پس دست فرار برد و کفی اب برگرفت که ناگاه
 سوار از قوم فریاد زد یا ابا عبد الله شرب الماء و قد هنک حرمک تو اب بنوش و حال آنکه لشکر
 بسرا پرده تو میروند و هنک حرمت تو میکنند چون حضرت این سخن بشنید اب زلف بر بخت و از شریعه بیرون افتاد
 و با تیغ سپاه کوفه را متفرق ساخت و بجانب سر پرده خویش آمد و بد خیمه سالست در ناسخ و مهیج مسطور
 که چون کفی از آب برداشت حصین بن نمیر تیر به بجانب انحضرت انداخت و آن تیر بر دهان مبارکش آمد و خون جاری
 شد و در دمعه اشاکه گوید حصین بن نمیر تیری بسوی حضرت انداخت فوقه فخذ ان تیر بر زبان مبارکش
 خورد تیر را کشید از آن زخم خون بجوشید بدست مبارکش هوا افشاند و گفت یا رب اهلک المشکی من قوم را قو
 رمی مغول شرب الماء خدا با سو تو شکایت میکنم از گرد و هیکه خون مرا ریختند و از خوردن اب مرا منع نمودند
 مرتبه دیگر خواست اب بیاشامد عمر بن سعد فریاد زد و گویند به بیعت پزید اگر حصین اب بیاشامد همه شمارا
 خواهد کشت خول بن پزید اصبحی فریاد زدای حصین خیم را آتش زدند و تیر زدند هستی حضرت آب را ریخت
 و برایشان حمله کرد و خود را بنیچه رسانید مکشوف افتاد که کسی تیرش بسرا پرده عصمت رسانید و تیر را
 از راه مکر و غد این سخن گفته واقعه بیست و سیم رسیدن و ذابح امامت بحضرت سجاد علیه السلام
 کیفیت بدانکه آنچه از اخبار و روایات مستفاد میشود کیفیت وصول و ذابح امامت با نام برد و قسمست

در روز عاشوراء

❦ (روز عاشوراء) ❦

❦ (۳۱۷) ❦

یکی و ذایع اسرار است که باید بدون واسطه از امام سابق با امام لاحق برسد و کسی دیگر در میان واسطه نتواند بود
 مثل اسم اعظم و بعضی از ذایع و اسرار مخصوص و دیگر آنکه در بعضی از موارد بحیثیت نفی و اخفاء مراعات بتوسط کسی
 دیگر میرسد چنانکه بتفصیل هر یک از ملاحظه اخبار احوال ائمه علیهم السلام که نقل آنها از وظیفه این وجهه خارج است
 معلوم میشود پس همچنین رسیدن ذایع امامت بحضرت زین العابدین علیه السلام بدو کیفیت بود بعضی از ذایع بدون
 واسطه از پدر بزرگوارش باور رسید و بعضی بتوسط سه نفر از نوان ظاهران اهل بیت رسالت چنانکه شیخ منیر
 علامه المقول عند الخاصة والعامة ابو الحسن علی بن الحسین الموسوی که از اجله علمای امامیه است چنانکه در
 مقدمه بخار و خانه مشدرک و روضات الجنات و از کتاب ثبات الوصیه او نیز ظاهر است پس هیچ وجه
 اعتناء نیست بر دید صاحب مقام فضل که در حق او گفته کلامه فی مروج الذهب ظاهره کونه غایباً و شریفاً
 متقیاً و هم اشتباه صاحب عیقات الانوار که در مجلد طبر او را در عداد علمای عامه شمرده و بعد از نقل ترجمه
 او از فوائد الوفیات و طبقات فقهای شافعیه فرموده و قبل آنکه کان معتریه العقیده بالجمله در کتاب ثبات
 الوصیه که از کتب فائده از علامه مجلسی علیه السلام است گوید ششم احضار ای الحسین علیه السلام علی ابن الحسین
 علیهما السلام فکان علیاً فاصی الیه بالاسم الاعظم و مواریث الانبیاء علیهم السلام و عرفه ان قد دفع العلوم و
 الصوف المصاحف السلاح الیه امر السله و رضی الله عنها و امرها ان تدفع جمیع ذلک الیه و در بخار الانوار
 از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود ان الحسین علیه السلام لما سار الی العراق استودع ام السله و رضی الله
 عنها الکتاب و الوصیه فلما رجع علی بن الحسین ففعلها الیه و در جلاء العیون فرموده که حضرت حسین
 امام زین العابدین علیه السلام طلب فرمود و اسرار امامت و خلافت را باو سپرد و او را خلیفه و جانشین خود گردانید
 و او را وصیتها نمود و چون حضرت از شهادت خود خبر داشت پیش از توجیه بسفر عراق کتابها و سایر وراثت
 انبیاء و اوصیاء را باو سلمه و وجه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سپرد که چون حضرت زین العابدین
 علیه السلام از کربلا برگردد باو تسلیم نماید و چون حضرت سجاد علیه السلام بنیاد بود و وصیت نامه را باطه دختر خوشتر
 که بانحضرت برساند چنانچه در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون هنگام شهادت
 حضرت حسین علیه السلام رسید دختر بزرگ خود فاطمه را طلبید و نامه پیچیده و وصیت ظاهره باو داد و آنرا که
 حضرت سجاد علیه السلام مرضیه مال داشت و مردم گمان نمیدادند که از آن مرضی صحت یابد پس بعد از صحت آن
 حضرت فاطمه و وصیت نامه را باو تسلیم نمود و اکنون آن وصیت نامه نزد ما است و در مدینه الساکیه از کتاب
 از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود ان الحسین بن علی علیهما السلام لما حضره الذی حضره دعا ابنته
 الکبری فاطمه فدفع الیه کتاباً ملفوفاً و وصیته ظاهره و کان علی بن الحسین علیهما السلام مبطوناً معهم لایرون

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران موجود است

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران موجود است



﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۳۱۸)﴾

الا انه لما بهد فعت فاطمة الكتاب الى علي بن الحسين عليهما السلام صار ذلك الكتاب لبنا قال قلت ما في ذلك الكتاب
 جعلني الله فداك قال عليه السلام فيه ما يحتاج اليه لادام من خلق الله ادم الى ان تفتي الدنيا الحديث وشيخ
 صدق عليه السلام ورحمة رويها بالدين باسناد خود از احمد بن ابراهيم روايت کرده كه گفت دخلت على حكمة بنت
 محمد بن علي الرضا اخذت لي الحسن العسكري عليه السلام بالمدينة فكلتنيها من ورائه حجاب سئلها عن دينها
 ان قال فقلت لها فابن المولود فقالت متورفتك فالي من تفرع الشيعة فقالت الى الجدة ام ابي محمد عليه
 فقلت اقتدوا بمن وصيته الى المرأة فقالت اقتدوا بالحسين عليه السلام ابن علي بن ابي طالب عليه السلام ان الحسين بن
 علي عليه السلام اوصى الى اخيه زينب بنت علي بن ابي طالب عليه السلام في الظاهر وكان ما يخرج من علي بن الحسين من علم
 ينسب الى زينب بنت علي بن الحسين عليه السلام ثم قالت انكم قوم اصحاب اخبار ما رويتم ان التاسع
 من ولد الحسين عليه السلام يقسم مبرائه وهو في الجوة واقعد بنسب وجهار مرد سيدن تيره شعبه
 مسموم بر قلب مبارك امام مظلوم در بخارا الا نوار گويد توقف بترج ساعة وقد ضعف عن الفنا في الدنيا
 هو واقف اذا ناه حجر فوقه في جهنم فاخذ الثوب ليمسح الدم عن وجهه فانه سهم محد ومسموم له ثلث شعب
 فوقه في صدره وفي بعض الروايات على قلبه ينضعف بان حضرت اسيلان افانندكي با پيشان دارا حتمه پايدياكا
 سنگي بيامد بر جبين ميبشش شكست خون روان شد امام مظلوم را من جامه برداشت ناخون پيشان پاك كند
 ناگاه تيره زهر الودسه شعبه بيفكنند اندان تيره بر سينه مبارك انحضرت و بر وايتي بر قلبش بفش بنسبت دران
 وقت فرمود بيم الله وبالله وعلى ملة رسول الله پس سر بسوي آسمان برداشت وكفت الهى انك تعلم انهم
 يقتلون رجلا ليس على وجه الارض ابن نبى غيره خداوند تو ميپداني كه اين ناكسان ميكشند كبر كه در روى
 زمين پسر پيغمبر غير از او نبست ثم اخذ السهم فاخرجه من قفاه فانبعث الدم كالمنزب پرا انحضرت دشت
 فرا برده ان تيره را از پست بکشيد خون مانند ناودان جار شد دشت مبارك همپداشت چون پراز خون
 ميكشت بسوا آسمان مى افشاند قطره باز نميكشت و از از زجره شفق در آسمان پيدا گشت و ديگر باره دشت را
 از خون مملى بناخت و سر در و لجه مبارك را خون الود نمود و فرمود هاكدا اكون حتمه الفجدي رسول الله
 صلى الله عليه واله وانا مفضوب بك واقول يا رسول الله قتلتني فلان وفلان شيخ علي بن ابي طالب

فاطمة بنت الحسين
 علي بن ابي طالب

اشعار
 زلفين

در منظومه معراج المحبته گويد			
فلك سنگ نمكند از دشت دشمن	به پيشان وجهه الله احسن	چه در از كينه انسانك بهزارا	بمكش شد زهر استراحت
كه گلگون گشت رو عشق سرمد	چه روز واحد رو محمد	بدامان كرامت خواست انشا	شكست اينده ايزد نما را
دل روشن تر از خورشيد روشن	نما باشد وزير ابرو روشن	يكى الماس شش تيره ز لشكر	كه خون از جبهه بر زاندياكا
		گرفت اندر دل شه جانا پر	



﴿(رُوزِ عَاشُورَاءِ)﴾

﴿(۳۸۹)﴾

که از پشت پناه اهل ایمان و محقق کربلائی گوید

عبدان گردید زهر الودی پیکان

ز صد پاره نبرتم زهر الودی

دیده کونا کرد ز دل هراس

ایستاد که بلبخانت از خطی اب

و ده زبیرت از نطایفه دیو پست

واقع شد بخت پیچی از اسب فادان امام حسین و پناه بردن زینب خاتون باین سعید لعین علامه مجلسی علیه

الرحمة در مجار الاوار فرموده فلما اتحن الحسین علیه السلام بالجراح بقی کالفقد طغنه صالح بن وهب لم یز علی خاصر

طغنه فسقط عن فرسه الی الارض علی خیده الایمن چون از کثرت جراحات ضعف بر حسین علیه السلام پیدا

یافت و چندان تیر بردن مبارکش رسید که گوئی بر او برآورده بود ناگاه صالح بن وهب مزنی علیه السلام نیز بر

هیکاه مبارکش زد چنانکه از اسب برگشته بر روی است بر زمین افتاد و فرمود یرحمکم الله و بایله و علی صلی

الله و رسول الله صلی الله علیه و آله سید حمید حلی علیه الرحمة گوید :

الله هذا ان النبی لخطه

من ارثا طفلا بحجر محمد

فنج املک السماء بموته

البوم من هی عن سام خلف

الیوم قد قتلوا بنی و غادروا

الاسلام یکی تا کلا مفعو

البوم من اسقاط فام محنا

سقط الحسین عن الجود سرعیا

عجبا لمن قد کان نوراً محمداً

بالعرش مسمی الصعید صریحاً

بعد غدا المرفعات بعداً

منه رخص المضافات ضلوعاً

البوم من امته فی کربلا

البوم جرت الثقیفه سفها

فغدا به رأس الحسین قطعاً

البوم من اسقاط فام محنا

﴿(محمود خان ملک الشعراء گوید)﴾

چون شاه دین بخاند را آمد ز پشت

فصد بناف در دل انقور غبرکین

خاک که غرقه گشت بچون گلوی او

بر نهاد رو خویش بشکرانه بر زمین

بر صبر او ز جمله گویان قدس

بر کسب و شش طهر بر انجم کرد بود

ارکندید بر سر اندشت غیر تیغ

بر خاست در صوامع فلاک افرین

بر کسب و شش طهر بر انجم کرد بود

بر کسب و شش طهر بر انجم کرد بود

بر کسب و شش طهر بر انجم کرد بود

بر کسب و شش طهر بر انجم کرد بود

بر کسب و شش طهر بر انجم کرد بود

بر کسب و شش طهر بر انجم کرد بود

﴿(و لقا شد)﴾

اندم که بر زمین تشر از پشت

وانکه پسر خود خدا بر حسین فساد

پند که عرش بر زمین فساد

نقاد اتفاق کمی را چنین ناماد

اول ز خون فرت مبارک وضو گرفتند

کز بهران ستوده امام حسین فساد

ان خلیل الله چو شد بخت

شد زمین عرش و علی العرش

این ز خون پوشید پیرهن

وین زهر زخمی بد بفری

مرحوم حاج سید جواد واعظ کربلائی گوید

ان خلیل الله چو شد بخت

شد زمین عرش و علی العرش

این ز خون پوشید پیرهن

وین زهر زخمی بد بفری

ان خلیل الله چو شد بخت

شد زمین عرش و علی العرش

این ز خون پوشید پیرهن

﴿(کربلا)﴾

عبدان گردید زهر الودی پیکان

و اعظمت کربلا



(روز عاشورا)

(۳۹۰)

کر بلا هم بمر این گلزار شد	لبک هر گل طعمه صد خار شد	همچو کبر سر قدی لاله گون	دکارش خفته اند خاک خون
عنو و عبد الله جعفر بکطرف	قاسم ناشاد و اصغر بکطرف	هر زمانه آمد از خیمه ها	عند لب آب از طفلان غمها
...	...	ان یک عبادان یک جان	...

این روز عظیم است
جانب هر یک

در بخار و آوار گوید و خرجت زینب من باب لفظ طاهیه تنادی و اخاه و اسپده و اهل بیت السماء
اطبقت علی الارض لبث الجبال تدکدک علی المهل در انوقت عقیده بنی هاشم زینب طاهره سلام الله
علیها که نگران حربگاه بود چون افتادن برادر از اسب بدید از خیمه بیرون دوید و فریاد برداشت که و اخاه
و اسپده کاش آسمانها خراب شود و در افتد بر زمین و کاش کوهها پاره پاره شود و پراگند گردد بر رویها
و نیز در بخار فرمود قال حمید و خرجت زینب بنت علی و قرطافها بچولان بین زینبها و هی تقول لیست السماء انطبقت
علی الارض یا عمر بن سعد ابقنل ابو عبد الله و انت تنظر الیه رموع عمر تسبل علی خدیه و لحیه و هو یصر وجهه
عنها و الحین علیها جالس و علیها حبه خر و قد تحاماه الناس حید بن مسلم گفت زینب خواتون از خیمه بیرون
آمد در حالیکه گوشوارهای از اضطراب حرکت میکرد و میگفت کاش آسمان بر زمین افتاد و نگاه بر سعد
فما طبنا خنه فرمود ای عمر بن سعد تو اینپاده و میگری که ابو عبد الله را میکشند ان لعین چندان بگریست
که اشک از پیش رخسار و فرورنجت و از آن فحده و بگردانید و در آنحال حسین علیه نشسته بود و جبّه
خری در برداشت و لشکر از قتل وی حتر از میکردند و در ارشاد فرموده فنادت و یحکم اما فیکم مسلم فلم یجها
احدا بشی زینب خواتون چون سنگی عمر بدید و از آن لعین مأوس گردید لشکریان را خطاب فرمود و گفت
وای بر شما آباد این همه لشکر بکین مسلمان نیست احدا و از جواب نگفت اما حسن است و ابابکر و اعط کر بلا گوید

اه از اناعت که زینب با شتاب	سوی لشکر رفت با چشم پر آب	بر بلند شرف آمد با فغان	تا بیاید از برادر یک نشان
دکدامین نقطه السلطان دین	او فدا دین از صد دین	دید گرداب بلاه ان سپاه	گشته جاد و رخصیض قتلگاه
خو مجرعت و سلطان دین	باتن مجروح غلطان بر زمین	قومید تراز هو از هر طرف	نیز و شمشیر بگرفته بکف
خواهر آمد سوی با صد فغان	لطمه بر صورت زنان شهوان	کی جماعت یک مسلمان و دشما	بیت تاراجی کند بر حال ما
جمله دعوی مسلمانان کینید	نیز و شمشیر بر قران زینید	این بد در پناه سپهر است	کوشور عمرش حی و اور است
این حسین این نور چشم مرتضی	خون او را در یختن خود است	از فغان زینب نقوم شرور	اند که از قتل گشتند دور
پس روان گردید سو قتلگاه	تا نما بدات قران مهر ماه	دید جسم نور و آرام جان	خانه زینور را بد نشان
چونکه پیشش بدید از هوش شد	طوی گلزار و خو خرموش شد	اند که بگذاشت آمد در سخن	کارا دجان فدا بش جان
گوین احوال زخم خویش را	مر هم بگسار دل پر ریش را	شاه از رخ خاک خون پال کرد	این سخن گفت ریش الحاک کرد

اشعار و اعط
استی بابی

(گفت)

﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۳۹۱)﴾

گفت بشکنی دلم عصمت ماب | سو اطفالم روان شو با شتاب | من کون رخا که خوافاده | تهر نبع ونهره را افاده ام
 زور و کامد مرا وقت سفر | ایدا کون شمر از حق بچهر | خنجر بیدار در دست از خفا | میرد رأس حسنت از قفا
 وحضرت حجة عجل الله له الفرج در زبانت ناهیه مقدسه میفرماید قد عجبت من صبرك ملائكة السموات
 فاحذقوا بك من كل الجهاد واثخوك بالجراح وخالوا بينك وبين الرواح ولم يبق لك ناصر وانت
 محتسب صابر نذبت عن نونك واولادك حتى نكسوك عن جوارك فهو بئس الى الارض جرحا
 نطوك الخبول يحولها وتعلوك الطغاة يوارثها قد رشح للوث جيبتك واختلف با
 لا نقباض ثمالك وبميتك تدبر طرنا خفيا الى رحلك وبئس الزبارة واقعة بئس وشم
 گریستن ملائكة آسمان در وقت افتادن سید مظلومان شیخ طریحی علیه الرحمہ در منتخب گوید حکایه بعض
 الاخبار ان الحسن علیهما السلام لما سقط عن سرجه يوم اطف عقیلا بدمه را مقابله بفرقه بستخت فلا بغاث و
 بتجبر فلا يجاريك ملائكة السماء وقالوا الهنا وسيدنا بفعل هذا كله باین بنت نبیک وانت بالمعصاة
 نظرتوه وانت شديد العقاب در بعضی از اخبار نقل شده که چون حضرت حسین علیهما السلام از اسب بر زمین
 افتاد و هر چند استغاثه میکرد کسی بدارش نرسید و هر چند طلب نصرت و یاری می نمود کسی جوابش نمیداد
 ملائكة آسمان بگریه درآمدند و عرض کردند ای پروردگار ما این همه ظلم و ستم بفرزند دختربخیرت میکنی
 و قوم بیگنی میدانی از چیست که ایشان را مهلت دهی حال آنکه تو در کمین ستمکارانی و انتقام تو شد بدست
 و سید بن طاووس علیه الرحمہ در ملاحوف گوید و ضجت ملائكة الى الله بالبكاء وقالت يارب هذا الحسين
 صفيك وابن بنت نبيك الخ و بروایه قریب باین ندار رسید انکس و انتقام عجل میکند که از فوت ان ترسد اما
 کی که همیشه مرد در دست اوست و هیچگاه عاجز نیست از جامه بد نمیرود و بروایت منتخب نداشت نظر و عن
 بین العرش نظر کنید بجانب راست عرش چون ملائكة نظر نمودند شخصی را دیدند ایستاده مشغول نماز است گاهی
 در رکوع و گاهی در سجود است و او وجود مقدس ولی عصر حضرت مهدي قائم عجل الله له الفرج بود پس نداشت
 سائقم لهذا لهذا از در باشد که انتقام بکشم از قاتلین او بوجود این شخص با ملائكة ای قتلت بشاریجه
 بن زکریا سبعین الفام بنی اسرائیل و سافیل بشار حسین بن فاطمه علیهما سبعین الفار سبعین الفام بنی
 امیه علی بد الفائم المهدي و هم في الاخرة عذاب عظیم ای ملائكة بجهت خون مجسم بن زکریا هفتاد هزار نفر
 از بنی اسرائیل را هلاک نمودم و زور باشد که برای خون حسین فرزند فاطمه علیهما هفتاد هزار و هفتاد
 هزار کس را از بنی امیه بدست قائم مهدي بقتل رسانم و در آخرت ایشانرا عذاب عظیم خواهد بود
 واقعه بیست و هفتمی با هبه عظمی مصیبت کبری شهادت حضرت سید الشهداء و در واک

بیتهاست باین
 با حبه صفت

چهار کمال
 در کمال



الْعَالَمِينَ لَا الْفَدَاءَ بَدَنَ طَاوُسٍ طَابَ مَوَاهِدُهُ فِي مَهْوُوفٍ فَرَمُودِهِ كَهَلَالِ بْنِ نَافِعٍ كَفَتْ مِنْ بَأْسِ أَصْحَابِ بْنِ سَعْدٍ
 إِشَادَهُ بُوْدِمَ كَهَلَالِ بْنِ نَافِعٍ كَفَتْ مِنْ بَأْسِ أَصْحَابِ بْنِ سَعْدٍ
 شَمْرُ حُسَيْنٍ زَاكِيٍّ مِنْ زُرْدِيٍّ أَمْدَمَ دَيْدِمَ كَهَلَالِ بْنِ نَافِعٍ كَفَتْ مِنْ بَأْسِ أَصْحَابِ بْنِ سَعْدٍ
 مَا رَأَيْتُ قَطْفًا لَمْ يَصْطَحِبْهُ أَحْسَنُ مِنْهُ وَلَا نُورٌ وَجْهًا وَلَقَدْ شَخَّلَنِي نُورُ وَجْهِهِ وَجِبَالُ هَيْئَتِهِ عَنْ
 الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ بَعْدَ قَتْلِهِ كَهَلَالِ بْنِ نَافِعٍ كَفَتْ مِنْ بَأْسِ أَصْحَابِ بْنِ سَعْدٍ
 هَيْئَتِهِ وَجِبَالُ هَيْئَتِهِ كَهَلَالِ بْنِ نَافِعٍ كَفَتْ مِنْ بَأْسِ أَصْحَابِ بْنِ سَعْدٍ
 جَرَعَةُ ابْنِ سَعْدٍ وَأَنْ سَنَكْدُ لَنْ مَضَابِقَهُ دَاشْتُمْ وَمِنْ شَيْئِهِمْ كَهَلَالِ بْنِ نَافِعٍ كَفَتْ مِنْ بَأْسِ أَصْحَابِ بْنِ سَعْدٍ
 الْحَامِيَّةُ فَتَشْرِبُ مِنْ جَمِيعِهَا بَعْدَ قَتْلِهِ كَهَلَالِ بْنِ نَافِعٍ كَفَتْ مِنْ بَأْسِ أَصْحَابِ بْنِ سَعْدٍ
 بِأَوَّلِكَ أَنْ لَا أَرِدَ الْحَامِيَّةَ وَلَا أَشْرِبُ مِنْ جَمِيعِهَا بَعْدَ قَتْلِهِ كَهَلَالِ بْنِ نَافِعٍ كَفَتْ مِنْ بَأْسِ أَصْحَابِ بْنِ سَعْدٍ
 فِي زَارِهِ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مَقْدَرٍ وَأَشْرِبُ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ اسْنٍ وَأَشْكُو إِلَيْهِ مَا رَتَبْتُمْ مِنْهُ وَفَعَلْتُمْ لِي
 وَأَيُّ بَرٍّ قَوْمٍ وَأَرْدَ جَمِيعُ نَبِشُومٍ وَأَزْجَمُ نَحْوَاهُمْ فَوْشِدٌ بَلَكَةً مِنْ بَرٍّ بَزْكَوَارٍ وَسُؤْلُ خَدَّاءٍ وَأَرْدَ خَوَاهُمْ شَدَّ وَبَا
 الْخَضِرُ فِي مَنَزَلٍ أَوْحَى نَشِيمَهُمْ كَهَلَالِ بْنِ نَافِعٍ كَفَتْ مِنْ بَأْسِ أَصْحَابِ بْنِ سَعْدٍ
 وَلَدَتْ أَنْ تَغْيِرَ بِلْدَ بَرْنِيَّتٍ سَبْرًا بِشُومٍ وَدَرَزْجَةً بَزْكَوَارٍ مَرَاكَزَ كَرْدِهِ هَاشِمًا دَرَبَارَهُ خُودِ شَكَايَتِ مَكِينٍ
 قَالَ فَغَضِبُوا بِاجْمَعٍ حَتَّى كَانَ اللَّهُ لَمْ يَجْعَلْ فِي قَلْبِهِ حَذَنَمَهُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ شَيْئًا فَاجْتَزَا رَأْسَهُ لِكُلِّ هَيْئَةٍ
 مِنْ قَلْبِهِ رَحْمَتُهُمْ هَلَالِ بْنِ نَافِعٍ كَفَتْ مِنْ بَأْسِ أَصْحَابِ بْنِ سَعْدٍ
 بِمَنْزِلَةٍ كَهَلَالِ بْنِ نَافِعٍ كَفَتْ مِنْ بَأْسِ أَصْحَابِ بْنِ سَعْدٍ
 أَزِيدَنْ جَدَا كَرْدَنْدَرِ خَالِئِكَ أَنْ بَزْكَوَارٍ بِأَيَّانٍ سَخْنٍ مَيِّكَفَتْ وَاجْتِجَاجٍ مَيِّمُودٍ مِنْ أَرْفَلَتْ رَحْمَتُ عَجَلَتْ
 تَجَبُّعُ مَوْدِمٍ وَكَفْتُمْ بَعْدَ سَوَكَنْدِ هَرْكَزٍ مِنْ بَعْدِ زَابِنٍ بِأَشَادٍ رَهِيحٍ أَمْرٍ أَتْفَانٍ وَشَرَاكَتٍ نَحْوَاهُمْ مَوْدِمُودٍ وَبَعْضُهُ رَقَا
 دِيكَرُ دَرِ شَهَادَتِ الْخَضِرِ هَيْئَتِ كَهَلَالِ بْنِ نَافِعٍ كَفَتْ مِنْ بَأْسِ أَصْحَابِ بْنِ سَعْدٍ
 أَكْفَانُ مَوْدِمٍ خَضِرُ حَجَّتْ عَجَلَتْ اللَّهُ فَرَجَهُ دَرِ زَابِنٍ مَقْدَسُهُ نَاجِيَهُ عَرْضُ مَيِّكَفَتْ وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا
 إِلَيْهِ خَامِيَّتِ قَاصِدًا مُحِجَّمًا بِأَيَّانٍ فَلَمَّا رَأَيْنِ النِّسَاءُ جَوَادَكَ فَخَرَّتْ بِأَنْ تَنْظُرَنَّ سَرَحَكَ عَلَيْهِ مَلُوبَسًا
 بِرَدْنٍ مِنَ الْخُدُودِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ لَاطِمَاتِ الْوُجُوهِ سَافِرَاتِ الْعَوَالِمِ رَاغِبَاتِ وَبَعْدَ
 الْبَيْتِ مَدَنٍ لِلَّاتِ وَالْيَاقِينِ مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتِ وَالشُّمْرِ جَالِسٍ عَلَى صَدْرِكَ وَمَوْلُوعٍ سَبْفَةٍ عَلَى فَرْجِكَ

روایت شده است
 نافع

فکر شده است
 نافع

(دوستان علیه الرحمه گوید)

فِي أَوَّلِ الْأَمَلِ مِنْ بَعْدِهِ وَبِالْإِلهِ الْكَرِيمِ يَجْعَلُكُمْ فِي رَحْمَتِهِ وَبِالْإِلهِ الْكَرِيمِ يَجْعَلُكُمْ فِي رَحْمَتِهِ



❦ (روز عاشوراء) ❦

❦ (۳۹۲) ❦

فما العيش بعد السبط الأمقل	على وواو يث ملك بن داود	وما الدهر حتم العبد الأماق	وهل ترك العاشوراء لنا من عهد
امثل حنين بركب التمر صد	وما هو صد بل خزانة توحيد	امثل حنين يقطع التمر رأسه	ويرفع من فوق اسمرا ملود

افا میرزا یوسف افای مجتهد تبریزی طاب ثراه گوید

واقبل التمر والهند في يده	بسطوا عليه بضر السيف الكرم	واقبل اخيه الحواء نار دية	تجر اذ بالها من شدة النقم
نارث ايا شمر مهلا لیس حید	فل ابن فاطمة التجيل فاعتم	وقد تغير وجه الكون انكسر	شمس النما وهب المرج بالظلم

اذا برأس حنين بالقناه عالا	شیخ علی پسر شیخ العراقرین علیه الرحمہ گوید	کا شمس الضحی شیلک علی علم
----------------------------	--	---------------------------

سو مبدان شد انخوتون حشر	که جوانا گرد در احوال برادر	چو بد انشاء افتاد بر خا	نشر از نیغ کین گرد صد خاک
بشیر شقاوت شمر گمراه	برید از مد یسم الله الله	چو زینب یافت تاج نزه زانر	بچشم سر خدا دیدند یکسر

جها شد سر بر هاند دؤ	واقعه بیست و هشتم	گان کرد کامد روز موعود
----------------------	-------------------	------------------------

اضطراب روح الامین در مصیبت امام مکیں در بخارا الانوار از کامل الزبارة از حضرت صادق علیه روایت کرده است که چون امام مظلوم را شهید کردند در میان لشکر شخصی ظاهر شد و خالیکه فریاد میکرد و اضطراب می نمود مردم او را منع نمودند در جواب گفت و کیف لا اصرخ و رسول الله

صلی الله علیه اله قائم بنظر الی الارض مرة و بنظر الی حرمکم مرة انا اخاف ان یدعوا لله علی اهل الارض فاهلک فیهم چگونه فریاد و ناله نکنم و حال آنکه رسول خدا ایستاده است گاهی نظر میکند بوزمین و گاهی نظر میکند بر خال شما و بر وایت جلاء العیون و بعضی از نیغ دیگر گفت رسول خدا ایستاده است یکدفعه نظر میکند بسوا آسمان و یکدفعه نظر میکند بوزمین و گاهی نظر میکند بر احوال شما و من میترسم که آنحضرت نفرین کند بر اهل زمین و همه اهل زمین هلاک شوند من نیز در میان ایشان هلاک شوم

پس بعضی به بعضی گفتند این مرد دیوانه است و جمعی از لشکریان از دیدن او منته به شدند و گفتند بخدا سوگند آنچه ما با خود کردیم هیچ کس نمیگوید پس جوانان اهل بهشت را کشیم از برای خشنودی این زیبا پس همانجا با یکدیگر بیعت کردند که بر این زیبا خروج کنند پس خروج کردند بر این زیبا و وارد شد بر این

آنچه وارد شد قال قلت جعلت فداک من هذا الصارخ قال اما نراه الا جبرئیل راوی عرض کرد فدا شویم که بود آن فریاد کننده فرمود و جبرئیل بود اما لواذن له فیهم لصاح فیهم صیحة یخطف منها ارواحهم من ابدا نهم الی النار و لکن امهل لهم لیزادوا اثما و لهم عذاب الیم اگر حق تعالی اذن میداد جبرئیل را هر صیحه میزد بر ایشان که ارواح ایشان پرواز می نمود بسوی جهنم و لکن حق تعالی مهلت داد ایشان را که گاه ایشان زیاده شود و عذاب در دناک ایشان در آخرت باشد فقیر گوید چون خبر طولانی بود موضع حاجت را

❦ (ازان) ❦

ایضا در کتاب اضطراب و اضطراب

در کتاب اضطراب و اضطراب



(روز عاشوراء)

(۳۹۴)

از آن اخذ نمودیم و بقیه آن در جای خود ذکر خواهد شد ان شاء الله و در مظاہر الانوار از احمد بن اعثم کوفی که از عامه است و از مقدمه من مورخین است نقل نموده که بعد از شهادت امام همام غباری سرخ در هوای پدید آمد و زمین تاریک شد چنانکه مردمان بیکدیگر را نمیدیدند و همه ترسیدند و گمان بردند که مقدمه عذاب الهی است و آغاز قیامت کبری است همه بهم برآمدند و متحیر شدند - (شعر) -

بلرزه آمد جنبش بنای عرش اله	رخساک فوخته جن و پری رسید بماه	خروش غلغله و طارم سپهر افتاد
کلاه نور و شرافت ز فرق مهر افتاد	فرشتگان فلک سرسبز هوش شدند	ز شرم امت خود اینها بخوش شدند
بلوح چونکه نظر کرد کاتب تقدیر	قلم نهاد ز دست و فکند سر در ز	ز جای جنت سرفیل دست بر بصر
که گر کون که محشر بود نباشد و	نداشت حکم بوی پاشد زمان زمین	و گرنه بیم فنا بود در همان و همین
غبار سرخ عیان شد بعرضه عالم	فرو نشست بر خشار عالم و در	بلی خراب شود چونکه عالم اکبر
سزد که بس خلل آمد بعالم اصغر	فرو شکست چه ایند خدای نما	سزد فرو شکند گریستون ارض و سما
بنور زمین عباد را پس از پدید رواله	گستره بود در فیض نازل از غلاله	چون بعد از مدتی تیرگی زمین انجلا

تکلیف و عذاب است
این شایسته ایست

یافت یکی از سپاهیان کوفه و شام فریاد برآورد و انجده گفتند تو را چه میشود گفت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که چنان انگشت بدندان گرفته گاهی با آسمان نظری افکند و زمانه زمین نظاره میکرد و اگر اکنون نفرین کند یکی از ما بجای نخواهیم ماند **واقع بیست و نهم** فرود رفتن مرکب نیک صفات در میان

اب فرات بدانکه از باب سیر و تواریخ کیفیت احوال مرکب خضر سید الشهداء علیه السلام را که در آن سنه مشهور است بدو و الجناح بدین هیچ مرقوم داشته اند که چون امام علیه السلام بمحارج در جات شهادت ارتقا یافت مرکب انحضرت در میان میدان گریان و نالان و شمه زنان مانند فاقه زردگان بر در و جسد مطهر آن بزرگوار میگردد و اشک مانند باران از دیده مبارک و چنان ناله و فریاد میکشید که زمین و آسمان را بجوش و خروش آورده بود چون ابن سعد ناپاک آن جوان زو شاز را بدین حال مشاهده کرد فریاد زد یا

جانب و جنب
از امامت پناه

و بکم دونکم فرس الحین علیه السلام خذوه و اتون به و کان من جبار خیل رسول الله صلی الله علیه و آله و آله بر شما بگریید مرکب حسین علیه السلام را نیز در من آورد و از اسبهای نیک رسول خدا بود پس سواران لشکر اسبها را بسو آورد و ایندند و دست بگرفتند آن سمنده سپهین برافراختند فلما احسن الجواد بهم جعل یمنع عن نفسه و یکدم بفسه و پر مخ بید به و رجلیه فشب علی الفارس فخطه عن فرسه و بد و سه حقه قتل اربعین و اجلا و عشرین من رؤس الخیل و لم یقدر و اعلمه انجوان و زو شان چون لشکریان را در اطراف خود دید و روی بان اشقیات فاده ایشان را از خود دور می نمود و بالکد و دندان انکار از این جانب بفرمان میفرستاد و بعضی را

بالفخ کردن
بالفخ کردن
بالفخ کردن
جوان کشته

(مجموع)



(روز عاشوراء)

(۳۹۵)

در روز عاشوراء

مجرور کرده برخاک می افکند و بر محبت بر سواران و ایشانرا از پشت اسب میکشید و لگد کوب مینمود تا آنکه چهل نفر پیاده و بیست نفر از رؤسای شیعیان سواران را بقتل رسانید و این بنا بر روایت صاحب روضة الشاکبه و صاحب روضة التجاره است و بر روایت بن شهر آشوب و صاحب عوالم و ناسخ التواریخ و مدینه المعاجز و بسیار از کتب دیگر انجوان انسان فطرت چهل نفر از آن سپاه و سپاه زاد و باره هلاکت انداخت و در حجر المصائب گوید اسب انحضرت مانند شهر غضبناک بر آن گروه مرد و در ناپاک حمله نمود بعضی را با لگد چنان مینزد که را کوب مرگ بر خورده شده بقعر سقر مقرر میگفت بعضی را بدندان میگرفت و چنان میفشرد که روح پلیدش نابد و زخم میدوید و بعضی را از اسب بر زمین انداخته در زیر سم به پامال کردنش میپرداخت و باتش دوزخ میبنداخت و بر روایتی غیر از حجر و چهل تن از آن کافران را داخل آتش سوزان گردانید و بر روایت دیگر پانصد نفر را بر آه سقر فرستاد و چون ابن سعد پلید دید لشکر نمیتوانند او را بگیرند فریاد بر آورد و ملک کبیرا عنه و دعوه لنظر ما یصنع وای بر شما و در شویب از او و او را بحال خود گذارید نایب بدین چه میکند پس انکافران از آن حیوان دور شدند فلما تفرق الناس من حوله وامن من الطلب جعل یخطی الفضلی و یطلب الحسین ع حتی وصل الیه پس چون مردم از اطراف او متفرق شدند و از ایشان ایمن گشت در میان شهیدان رفته شروع کرد بتجسس و طلب کردن جسد مطهر امام علیه السلام پس هر شهید میرسید چون میدید صاحبش نیست میگفت شت و بر سر شهید دیگر میرفت تا رسید بحسد مقدس امام علیه السلام و جعل یستم رائحته و یقبله بغضه و یمرغ ناصبته بدو و مع ذلك یسهل صهلا غالباً و یسکی بکاء الشکلی حتی اعجب کل من حضر یس او یدن مطهر امام ع را میسویید و میسویید و پیشانی خود را بخون انحضرت اغشته مینمود و بصدای بلند شهره میکشید و مانند زنان فریاد میده میگریست بطوریکه حاضران همه تعجب نمودند و در حجر المصائب گوید چون انجوان انسان فطرت به پیکر خاک چاک انمظلوم رسید به اختیار خود را بر زمین زد و ناله جان گداز از دل برکشید فقبت تجول و تصهل و تخوض فی العسکر مینما و شمالاً و جنوباً ینتحب الادی و یلطم خدتها بیدها و تعفر بالتراب و تعض لسانها باسنانها و مدامعها تجری علی خدتها و تدور علی جسد الامام ع من راسه الی رجله فلما رآها الحسن علیه السلام شبکی اشار الیه بطرفه الضعیف فانت و برکت الی جانبه فمد یدیه الیهایمسمح علی وجهها و عرفها و تنفض عنها التراب و فی رواية الاول وضع ناصبته فی ریح الحسن علیه السلام ثم اقبل برکض نحو خیمه النساء و هو محجم و یسهل و یقول فی صهیله الظلمة الظلمة من امه قلت ابن بنت نبیها پس انجوان پیشانی خود را بخون امام ع رنگین نمود و بجانب خیام روان گردید و در حالیکه با و از بلند شهره میکشید و حرمه مینمود و در حرمه خود میگفت و از او از ظلم و ستم امتی که فرزند دغسب غیر خود را کشتند

(در مخزن)

نقش امام علیه السلام



روز عاشورا

(۳۹۴)

و در غزن البكاء در ترجمه الظلمه گوید یعنی طلب می‌نمایم برای ظلم امتی را که کشند فرزند و خنجر پیغمبر
 خود را و بروایت دیگر می‌گفت الظلمه الظلمه من امه قتلت ابن بنت نبیهم و هم یقرؤن القرآن الذی
 جاء به الیهم بالجمله و آن هنگام نسوان طاهرات و بنات فاطمیات در خیمام حرم بالیهای تشنه و
 داغ دار سرها بر آنوهای غم نهاده بگریه و غمراشتغال داشتند که ناگاه زینب خواتون صدای اسب را
 شنید فرمود هذا فرس اخي الحسین قد قبل ابنك اسب برادرم حسین آمد و بروایت دیگر بسکینه
 فرمود قد جاء ابوك بالماء فاستقبله ولعله معه شيء من الماء اینک پدرت آمد برخیز استقبال
 کن شاید برای تو آب آورده باشد فخر جت سکنه فرجانه بذاکرا بیها و الماء فرائ الجوار غاربا و الترحیل خالبا
 من واکبه و هو صهل و یعنی صاحب سکنه خاتون فرحناک شد با مید پدر و با مید اب زخمه بیرون آمد و در
 حالیکه زینب خالبت و را کبش نیست و آن جوان صیحه میزند و خبر مرک صاحب را میدهد فنهک
 خاها و نارت قتل و الله ای الحسین پس آن مکرمه معجز از سر کشید و فریاد برآورد بخدا قسم کشته شد
 پدرم حسین علیه و بروایت دیگر فریاد نمود و اقبلاه و الابناء و احسنه و اغربناه و ابعده سفراه و اطو
 کریناه پس شروع نمود بگریه و این اشعار را شاد نمود طات الفخار و طات الجود و الکرم و غیره
 الارض و الافاق و الحرم طات الحسین فوالله فی مصرعه و صار یعلو ضیاء الامة الظلم
 باموت هل من قدی باموت هل من عوض الله ربی من الفجار ینتقم چون اهل حرم صدای سکنه
 را شنیدند همه زخمه ها بیرون دریدند پس چون نظران بیکسان بر مرکب به صاحب سید مظلومان
 افتاد طیانه بر روی زدند و کربانیهای خود را دریدند و فریاد برآوردند و اجداه و اعلیاه و احسنا
 و احسنه و اغربناه و اکریناه و اصبعناه البوم طات محمد المصطفی صلی الله علیه و اله البوم طات علی

اشعنان
 کینه زینب
 این بدایب پدر
 امده

شیخ راشدین المرتضی البوم طات فاطمة الزهراء سلیمان جری گوید

و قبل هه السبط یصرخ ناعبا الیخمة النسوان یکم معولا فلما راین المهر قد جاء خالبا خرجن من القضاط بیکم مخفلا
 و شققن منهن الجوبج سرة و برن من بعد الخدر الی الملا و صحن الا و اسبده برتة تکاد لها الاطوار ان تنزلوا
 در حجر المصاب گوید که امشب طهارت چنان ناله و فریاد نمودند که زمین و زمان را بجوش و خروش درآورد
 و اهل ملکوت و ناس و جبروت اله در آمدند و نیز در انکتاب از مقتل ابی مخنف از حضرت ام کلثوم رواست که
 که فرمود انی کنت فی الخیمة از سمعت صهل الفرس فخرجت فرات الفرس غاربا و السرج خالبا من واکبه فخرجت
 و صرخت النساء مع سمعت انفا سمع صوته و لا اریه شخصی و هو یقول والله فاجنکم حتی یضرب
 بالطف منقر الخدین من و را و حوله فنیته ندی بخود هم مثل المصابیح یفنون الدجی نوراً

ناله و فریاد
 زینب آهنگار



❦ (روز عاشوراء) ❦

❦ (۳۹۷) ❦

وَقَدْ رَكِبْتُ رَكَابِي صَادِقَةً ❦ من قبل ان يلقم وسط الجنة الحوراء ❦ ربحي الى اجل والله مقدر
 وكان امر قضاة الله مقدراً ❦ كان الحسين سراجاً يستضاء به ❦ والله يعلم اني لم اقل زوراً
 فقلت له بحق معبودك من انت فقال انا ملك من ملوك الجن حيث انا وقوى نصر الحسين عليه فوجدناه
 قد قتل ثم قال واسفا عليك يا ابا عبد الله ثلاث مرات وحضرت صاحب الامر عليه وعجل الله له الفرج
 در زیارت ناحیه مقدسه میفرماید واستمع فرسك شاردا الى خيامك قاصداً الى اخر ما مر في واقعة الخراسان
 والعشرين مؤلف گوید ففراش شریفه زیارت ناحیه تصریح است باینکه نتوان ظاهران و بنات فاطمیات
 در موقع شهادت امام علیه در قتلگاه حاضر شدند و از مسطورات بعضی از کتب مقاتل مستفاد میشود که
 در همین شهادت غیر از علما بجانب زینب خاتون دیگر از اهل بیت حاضر نبود و بعضی از متبیین گفته اند
 که ذوالجناح دو دفعه بجانب خیمه آمد در دفعه اول همه نتوان صحنه زنان و ناله کان بجانب مصرع آمدند
 و امام علیه اشاره فرمود بایشان که برگردند بسوی خیمه پس برگشتند و این قبل از انما امر شهادت بود و چون
 امر شهادت با تمام رسید و آثار انقلاب و اضطراب در عالم ظاهر گشت بار دیگر ذوالجناح بجانب خیمه آمد
 در این مرتبه بغیر از زینب صدیقه دیگر از زنان حاضر نبود و بعضی گویند ان مخدوم با خواهرش امر کلثوم
 آمد و در حجر المصائب از کتاب مخزن مخزون نقل کرده که ذوالجناح پنجمه گاه مبرفت و بر میگشت ناسه دفعه العلم
 عند الله و در نایخ التواریخ گوید و مکشوف باد که اسب سید الشهداء را که در کتب معتبره بنام نوشته اند
 افزون از دو مرکب سواری نیست یکی اسب رسول خدا که مرتجز نام داشت و دیگر شریکه او را مستناب می نامیدند
 و ابی که ذوالجناح نام داشته باشد در هیچ یک از کتب اخبار و تواریخ معتبره من بنده ندیده ام
 و ذوالجناح لقبی است بر سر طبعه چهارم است و ابی که در بدین نام نشیده ام و اگر اسب چند کس را جناح نام
 و باز مرهبط بدو و جناح و منسوب بحسین علیه نخواهد بود و اگر از اسبهای پیغمبر صلی الله علیه و آله یکی را جناح
 نامیدند باز نشاید ذوالجناح گفت در هر حال بدین نام اسبی نام دار نبوده و در کتاب فطاهر الانوار در ذکر کربلا
 ان بزرگوار گوید که مشهور است که ذوالجناح رسول بوده اما نبوده مؤلف گوید که جمعی از بزرگان مؤلفین
 و کابر متأخرین مانند حجة الاسلام اخوند ملا محمد باقر فشارکی در کتاب عنوان الکلام و جناب خوند ملا عبد
 الخالق پردی در کتاب مصائب المعصومین و فاضل منیر جناب حاج ملا جعفر تبریزی در کتاب بحر المصابی مرکب
 سید الشهداء را با اسم و نام ذوالجناح ضبط نموده اند و خدا عالم است که اشخاص مذکور در کتاب از کتب معتبره
 است انحضرت را بدین اسم و نام دیده اند باینکه چنانکه در السنه مشهور است مرقوم داشته اند و در بحر المصابی
 در وصف ذوالجناح گوید که ان مرکب اولاً مخصوص سواره سیدام بود و بعد از آن بزرگوار بغاشیه خلا

در روز عاشورا حضرت زینب کبری را در کربلا شهادت دادند

در کربلا حضرت زینب کبری را شهادت دادند

❦ (شاه) ❦



(روز عاشورا)

(۳۹۱)

شاه دلدل وار زینت پذیر گردید و بعد از آن خانه زینش از و در حسن مجتبی رشت خانه خورشید
 و ماه گردید و بعد از آن رکابش از پای مبارک گلگون سوار عرشه کرد و با صورت او پاره گوش عرش خدا
 را ببرد و می نمود **تدبیر و توضیح** قال فی الجمع حجة الفرس صوته لطلب لعلف دون الصهيل
 وفي بعض النسخ صوته لطلب لعطف ومنه الحکم والحججه وزان زمهره وفي بحار المصابث عن الجمع الظلمه
 وزان عظمه ما نطلبه عند الظالم وهي اسم ما اخذ منك بغير حق وهو ما خوذ من قوطم عند فلان ظلمته
 وظلامته اي الحق الذي اخذ منه ظلما ويحتمل ان يكون الظلمه مرفوعة على الابداء والتكرار للتوضيح
 والتحسر والتفرغ والتحنن وكما في قوطم اخاك اخاك والصبي الصبي يعني ان الحق ثبت لانه وبل لهم
 فلا بد ان يطلب منهم يوما باسوء الحال واشد الخوف والانداء ويحتمل ان يكون منصوبه على حد
 العامل كما في قوطم الغزال الغزال لالهلال لالهلال يعني انها الناظرين انظر الى هذا الظلم فنجبوا
 منه فقد غفل اصحابه من ذلك بانهم لا يطلبون منه كلا اين يذهبون وكيف يخلصون منه بدون الانتقام
 العذاب كما لا يخفى على ذوى الافهام **تميم نفع عمير** بدانکه در مال حوال ذوالجناح الخبا
 مختلفه در روایات متعارضه وارد شده و آنچه بنظر این حقیر کثیر التقصیر رسیده هشت قول است اول در بخار
 الأنوار و ناسخ التواريخ و در وصفه الصفاء و دمع الساکبه و در باض المصابث بالفاظ مختلفه نقل کرده
 اند که حضرت سجاد بران جواد بنک نژاد نظر میفرمود و فریاد می نمود و اغریبناه و اقربناه و امطلوناه و در
 انحال ذوالجناح سر برافکنده قطرات اشک از دیده های او می ریخت و ذاری می نمود و رو خود را بر
 پایه او میمالید و بر سر خود بجانب میدان اشاره میکرد و در پی شهره میکشید و سر خود را بر زمین میزد تا
 آنکه نفسش قطع شده و وحش پرواز نمود و قهر در ناسخ التواريخ و بنایع الموده و دمع الساکبه و مخزن
 البكاء بالفاظ متفاوته و متعارفه نقل کرده اند که انجوان از چمد گاه برگشت و میدوید و مردم از صوت
 او میگریختند و احدی قدرش نداشت نزدیک او رود و حمله میاورد و بر لشکرش نیز جسد مطهر امام علیه
 السلام و پیشانی خود را بخون انحضرت میمالید و بر میگشت بخیمار حرم ناسه مرتبه و پس از آن متوجه شد بخانه
 فرات و خود را در وسط آب افکند و آب فرو رفت و الی الان کسی از او خبری ندارد و گویند که در زمان
 ظهور قائم آل محمد عجل الله له الفرج ظاهر خواهد شد و در بیدار انجناب خواهد بود و در مقتل امام محمد جعفر
 علیه السلام نقل شده که حضرت سید الشهداء علیه السلام باز ذوالجناح فرمود با فرسای لا تخاف ولا تحزن لا یرکک
 الا انا م مضمون مثلی من ولدك وبروات دیگر فرمود با فرسای انت مرکوب واری و خیرا و لا یری یخفیک الله
 عز وجل عن اعین الخلائق حتی یقوم قائمنا عجل الله فرجه ترجعین الی دولتنا و یرکک بالخلف الحجة

الظلمه
معنی
ظلمه

نسخه
افق
تاریخ



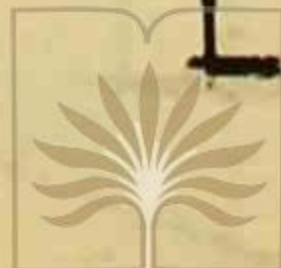
* (روز عاشورا) *

* (۳۹۹) *

از کتاب
 مناقب ائمه
 علیهم السلام
 در روز عاشورا

بحری الفتح علی بکره وهو علی ظهیر لک ستم در بحر المصاب کوبید بر وایتی آن حیوان سر خود را چنان بر سنگ
 زد که مغزش برایشان شده بفرسوس چنان شتابان گردید چهارم و نهم در آن کتاب کوبید و بر وایت دیگران
 حیوان از شون اهل بیت هراسان شده باز روانه میدان گردید و تا غروب آفتاب بدن مطهر امام و سایر
 شهدا را محافظت مینمود و بعد از آن که از وی اثری ندید پنجم و نهم در آن کتاب از مقلی که در سنه هفتم و نهم
 و چهار هجری نالیده شده نقل نموده که چون امام علیه السلام از صدمه گروه شام از صدمه زین بر زمین قرار گرفت و لشکر
 قصد انجناب نمودند و بالین انحضرت ایشان بود و رویان ملاعین منهار و بهر دست خود دفاع
 مینمود و بسیار از سواران را از پشت آب در گدازانید هر کس از پشت سر او در آمد بلکه هلاک نمود و لشکر
 از او عاجز شدند و هیچکس را زهره آن نبود که زوایا امام علیه السلام در آمد در اهننگام شمر بایک زد بر پیادگان که
 آب تیر باران کنید پس آن اشقباد در گرد آب درآمدند و او را تیر باران نمودند چنانکه خون بسیار از بدن
 آن حیوان روان شد پس او بد انحال نزدیک بدن امام علیه السلام و رو خود را از خون انحضرت رنگین نمود
 خود را از میان لشکر بیرون افکند و در پنجم ظاهرات آمد چون اهل بیت او را بد انحال مشاهده کردند جو
 و خوش از ایشان برآمد و از وی مینمودند و میگفتند ای آب میرزا و اچه کردی و چگونه دل را دار که ای
 باز آمد و او را میان ظالمات و کافران بگذاشتند و انحال آب سر بلند کرد و در هین بر گوش حضرت زین العابدین
 نهاد و در گوش انحضرت چیزی بگفت و روی بکار فرات نهاد و بر وایتی و بصر اهاد به رفت تا بمکه و چون
 بمکه رسید و اهل مدینه دانستند که حضرت حسین علیه السلام را شهید کرده اند بیکار همه ناله و فریاد برآوردند
 و آن حیوان بر در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بایستاد و خون از دهنه مبارک او و میگریست تا آنکه بیفتاد
 جان بداد پس او را در بقیع دفن کردند ششم در بحر المصاب از کتاب نجاه الخافقین نقل نموده که در انجناب
 بال و کاکل خود را از خون شهدا رنگین نموده بعد از رسانیدن خبر شهادت انحضرت را با اهل بیت عصمت
 و طهارت و بیه بیابان نهاد و دیگر کسی از وی اثری ندید و این قول در مصائب المعصومین نیز مستطوره است
 هفتم و نهم در بحر المصاب آورده که در وقت غروب روز عاشورا و انجناب را با الجمار گسند و زین و از کون
 کشت تیر در مدینه طبعه در زقبر و مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدند که شهره میکشد و فریاد میکند و
 اهل مدینه همه بر دور او جمع شدند و بنای ناله و فریاد را گداشتند و گویا که آن حیوان خبر شهادت سرور
 شهیدان و اسیر زنان را برای رسول عالمیان آورده بود و بعد از غروب آفتاب و تاریکی شب غایت پنهان
 شد و کسی از او خبری و اثری ندید هشتم و نهم در آن کتاب از بعضی از کتب مقاتل نقل نموده که چون در انجناب نزد
 خیمه گاه رسید و صبحه کشید و خبر شهادت امام علیه السلام را با اهل حرم رسانید اهل بیت غریب در پای محنت ماندند

* (مشدند) *



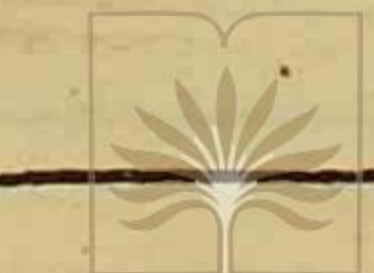
(رُوزِ عاشُوراءِ)

(۴۰۰)

شدند و در آنحال شهر یانویه والد ماجد حضرت امام زین العابدین علیه السلام بیرون آمدند بعد از دفاع اهلبیت
بروی سوار گشته در وانه شدند و اثری از آنها پدید نکشت و بعضی گویند غیبت گاه آورد کوهی است
در زمین ریحی الآن هم مشهور و معروف است و در اسرار الشهادت گویند غیبتگاه شهر یانویه بنا بر
آنچه که برالسنة مشهور است در کوهی از کوههای ری نزدیک مرقد سید اجل ثقه سید عبد العظیم
حسنی است و مشهور است که در سرائیکوه چیزی پدید میشود که شباهت دارد بقطعه از معجزه یا جاد
مردان قدسندند آمدن بآنمکان نزدیک شوند وزن البتن که در شکم او پیر باشد نیز نمیتواند نزدیک شود و نه
فقیر گویند قول هفتم و قول هشتم در غایت ضعف است و صحت آن بسیار بعید است و معنی معتبر این
اقول در نزد این حق قول اول و قول دوم است و چون غرض استقصای حال ذوالجناح بود این اقوال را
نقل نمودم و ملزم صحت و صدق این روایات و حکایات نیستیم و العهده علی نافعها و پوشیده نماند
که جمهور علمای امامیه را اعتقاد آن است که شهر یانویه در کربلا نبوده و پیش از آن در ایام نفاس بروضه
رضوان خرامیده و از علامه مجلسی علیه الرحمه نقل شده آنکه که نزدیک طهران است و میگویند که شهر یانویه در آنجا
غایب شده و در روایات عامه و اقوال اناس است و بعضی گویند شهر یانویه که در کوه ری غایب شده و نه در میان
اهلبیت رسالت و مرضعه یکی از اطفال سید الشهداء علیه السلام بود در کتاب بحر المصابی از صاحب بک نقل نموده
که او گفت روزی بقصد زیارت بآنمکان رفتم و اطینان کامل نداشتم و میگفتم رب شهره لا اصل لها
بعد از دیدن آن غیبتگاه و مسجد و اوضاع سرتفکر بچوب تحیر فروردم و از جانب عالم الغیب الشهادت
کشف این مدعا را مسئلت نمودم بعد از زمانه شخص ضارث القول ثقه را که اعتماد تمام باور داشتم ملاقات
نمودم و از او استکشاف این مطلب نمودم فرمود که در کتب تواریخ معتبره دیدم که شهر یانویه که والد جناب
سید سجاد علیه السلام بوده در کربلا نبوده و در مدینه وفات یافته بود لکن شهر یانویه نام زنی بود در میان محدثان
حدیث رسالت که مرضعه یکی از اطفال حضرت سید الشهداء علیه السلام بود چون حضرت بمیدان میرفت آن بچا و بچه
حضرت آمد عرض کرد که من غریبم و از خانواده رسالت نیستم بنرسیم دشمنان با من بچشم خنات نظر کنند حضرت
فرمود و قتی که ذوالجناح بد رجه میآید سوار شوهر جا که مقدّر است خواهی رفت پس بنا بر این بعد از آمدن
ذوالجناح سوار شده اند و در همان کوه ری غایب شدند و الآن همان آثار و علامات است که بآنجا
در خواهد ماند تا قیامت **واقعه سیام** تکبیر گفتن لشکر در موقع شهادت فرزند پیغمبر صلی الله علیه
از کتاب ربیع الابرار زنجیره نقل شده که چون خبر شهادت امام حسن علیه السلام بمغوبه رسید بسجده افتاد و تکبیر گفت
و هر که با او بود نیز بسجده رفت و تکبیر گفت فقیر گویند چنانکه مغوبه و تاباناش برای شهادت امام حسن

کتاب غیبت
جانب دیگر

کتاب غیبت
جانب دیگر



﴿رُزْغَايُورَاء﴾

﴿(۴۰۱)﴾

تکبیر گفتند همچنین شمر یلید چون سر مقدس امام مجید علیه السلام را از بدن جدا نمود تکبیر گفت و بروایت منتخب
طریحی و ابی مخنف چون آن سر مقدس را بر نیزه نصب نمود گفت الله اکبر سر هر لشکر بمنابعث ان خبیث بشر گفتند
الله اکبر ابو مخنف گوید و کبر العسکر ثلاث تکبیرات و در ناسخ گوید سر مبارک آنحضرت را بر سران نیزه بلند
نصب نمود و لشکر بآن سر کثرت باعلا صوت تکبیر گفتند و صاحب مجمل مصابح آورده که چون آن مظلوم بجان افتاد
لشکر بجهته رخم امام ام تکبیر گفتند و حال آنکه با فنادن آنحضرت هر کبریه و موحدی از پادرامد بلکه تکبیر و تهلیل
بر زمین افتاد (بیت) اَهْوَى وَ كَبُرَتْ الصَّفُوفُ بِرِغْمِهِ ﴿﴾ و برغم کل مکبر و مهلل ﴿﴾ و قبل ایضا
و یکبرین باز قتل ما ئما ﴿﴾ قتلوا بک لتکبیر و الله لیهللا ﴿﴾ یعنی و تکبیر میگویند بجهته کشته شدن تو
ای افاغ غریب و حال آنکه بکشتن تو تکبیر و تهلیل را کنند **واقعه سی و یکم**
ندای حضرت روح الامین در بین آسمان و زمین در ناسخ التواریخ و مقتل ابو مخنف و مخزن البکا
مکتور است که بعد از شهادت سید مظلومان از جانب آسمان منادی ندا در داد قتل والله الامام
ابن الامام اخ الامام ابو الائمة الحسن بن علی بن ابیطالب قتل والله الامام بن الهام کشته شدند
قسم امام پسر امام برادر امام پدر ائمه انا مر حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام کشته شد بخدا قسم بزرگوار
بزرگ همت فرزندان ﴿﴾ **وَلَنِعْمَ مَا قِيلَ** ﴿﴾ بزرگوار عظیم الهمة

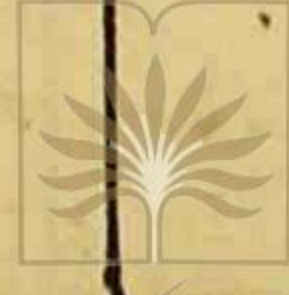
تکبیر و تهلیل
بر زمین افتاد

فنادی منادی عند ذلك في السماء	الا انقصمت من دين احمد المرعي	الا قتلوا الاسلام والدين والنبي
الافلوا السبط النبي الغضنفر	اجن منة الشمر رأسا طال ما	امسى له حجر النبوة مرقدا
فبكنه ملاك السموات العلى	والدهربان عليه مشقوق الرد	والوحش صاح لما عراه من الا
والطير ناح على عراه وعدا	فلا يكون عليك يا بن محمد	حتى ارشد في التراب ملجدا

و در بخارا الانوار از کامل الزبارة از هشام بن سعید روایت کرده که بعد از شهادت امام علیه السلام ملائکه
فردوس نازل شدند و باها و باهلای خود را گشود و فریاد برآورد با اهل بخارا البسوا الثواب الاخران
فان فرخ رسول الله صلى الله عليه واله من بوح ای اهل دریاها همه لباس خون و اندوه پوشید بدست که
سبط رسول خدا را سر بریدند و بعد از آن ملک بایرهای خود باره از تربت آنحضرت را برداشت و پرواز نمود
بجانب آسمان فلم یلق ملکا فیها الا شتمها و صار عند لها اثر و لعن قتلها و اثبا عهم و اثبا عهم پس
ملا فانت نکر و او ملکی را مگر اینکه استشمام نمود آن تربت را و اثری از آن تربت نماند و لعنت کرد بر
قاتلین آنحضرت و تابعین ایشان و در ناسخ از مقتل ابن طایرس روایت نموده که بعد از شهادت آن
حضرت هاتفه ندا در داد ﴿﴾ ان الوماح الوارثات صد رها ﴿﴾ فخر الحسن تفانل التفریلا ﴿﴾

ندای ملک
تکبیر و تهلیل

﴿(وَهَلَلُونَ)﴾



(روز عاشورا)

(۱۴۰۲)

وَهَلَّاؤُن بَانَ قُلْتُمْ إِنَّمَا أَتَيْنَا لِنُكَبِّرَ وَنُتْلِيَا وَكَأَنَّمَا فُلُوْنَا بِآبَاكَ مُحَمَّدًا صَلَّى عَلَيْهِ وَآلِهِ جِبْرِيلًا

واقعه سی و دوم نفرین ملک بن برقائلین امام مبین در بخارا و انوار از امام شیخ صدوق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روايت کرده که فرمود چون جدم حسین علیه السلام را شمشیر زدند و خواستند سر مقدسش را از بدن جدا کنند هاتفتی از جانب پروردگار عزت از سان عرش نداد در داد الا اینها الامة المنجزة الظالمة بعد نبيها لا وفقكم الله لأضيح ولا فطر ای است بد کردارستم کار بعد از پیغمبر خود خدا شما را بنماز عید اضحی و فطر توفیق ندهد و پس از آن فرمود والله ما وفقوا ولا يوفقون ابدًا حتی يقوم ثار الحسين عليه السلام بخدا قسم توفیق نیافتند بر آن و نخواهند یافت تا آنکه طلب کنند خون حسین علیه السلام ظاهر شود و علامه مجلسی علیه السلام در توجیه این حدیث شریف چند وجه ذکر فرموده اول آنکه شاید توفیق نیافتن بجهت اشتباه شدن هلال این ماه باشد بر ایشان چنانکه اکثر علماء چنین فهمیده اند و باینجهت مستور شدن پیشوايان دین مبین و ظاهر نشدن ایشان رستمکاران مردم توفیق نیابند بر این دو نماز و باین وجه کمال و بنحو کامل موقوف نشوند باین هیچ وجه بنا بر اینکه امام حق از جمله شرایط نماز عیدین باشد و محتمل است که این حکم مخصوص مخالفین باشد و اظهر در نزد من وجه آخر است که این نفرین و توفیق نیافتن بر این دو نماز در باره مخالفان است نه شیعیان و در نسخ التواریخ بعد از ذکر این حدیث گوید تواند شد که توفیق نیافتن ایشان بر فطر و اضحی از بهر آن باشد که در اطاعت امام بحق نبودند و انکس که امام خویش را ندانند و اطاعت نکنند در شریعت ادراک هیچ فرضه و سستی ننهند کرد و شیخ صدوق علیه السلام در کتاب من لا یحضره الفقیه از حنان بن سدر روايت کرده که او گفت از پدرم سدر شنیدم که گفت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال کردم از روزه روز عرفه و عرض کردم فدای تو گردم عامه میگویند که روزه این روز برابر است با روزه یکسال حضرت فرمودند که پدرم صلوات الله علیه روز عرفه و روزه نمیکرد عرض کردم فدای تو گردم چرا نمیکردتند فرمود بوم عرفه بوم رضاء و مسئلة فاتحوت ان یضعفنی عن الدعاء روز عرفه روز رضاء و سوال است بهتر است که روزه مرا ضعیف کند و از دعا بازمانم و اتخوف ان یکون بوم عرفه بوم الضعف و لباس بوم صوم و خائفم که مبادا روز عرفه روز عید باشد و در واقع روز عید را روزه گرفته باشم و از روز روزه گرفته باشم و مجلسی اول رضوان الله علیه در شرح الفقیه بعد از ذکر این حدیث شریف فرمود بدانکه این حدیث جمع میکند میان اخباریکه در فضل صوم عرفه وارد شده است و اخباریکه در ترک روزه ان رسیده از دو وجه یکی آنکه روایات صوم محل بر تفتیه باشد دوم آنکه وقتی مکروه باشد که هلال محقق نباشد یا خوف داشته باشد که از دعا ضعیف شود و اخبار فضیلت در صورتی باشد که هلال محقق باشد و از دعا کردن ضعیف نشود و ظاهر کلام صدوق این است که نا حضرت صاحب الامر خرج نفرایند

روز عرفه و روزه

امته ظاهرین باشد بجهت غایت شدن

روز عرفه و روزه

❦ (روز عاشورا) ❦

❦ (۳۰، ۴) ❦

مدال محقق نبیاشد هر چند ما به بنیم البتّه در اول ماه اشبه است چنانکه گفته است انّ العامّة غیر موفّقین
 لفطر ولا اضحی واما کره صلوات الله علیه صوم عرفه لانه کان بکون یوم العید فی اکثر السنین و تصدیق ذلك ما
 قال الصادق علیه لما قتل الحُبّین بر علی علیهما امر الله عزّ وجلّ ملکاً فنادی بها الامة الظالمة الظالمة
 عمره نبیها لا وفقکم الله لصوم و فی حدیث اخر لا وفقکم الله لفطر ولا اضحی بدو شبکه عامه موفّق
 نمیشوند که فطر را افطار کنند و روز عید را بدانند که روزه نگیرند و موفّق نمیشوند که حج ایشان
 درست باشد و حضرت باقر صلوات الله علیه کراهت داشتند از روزه عرفه زیرا که در اکثر سالها روز
 عرفه روز عید است و مصدّق این آن است که حضرت امام جعفر صادق علیه میفرمود که چون حضرت امام
 حسین علیه شهید شدند حق سبحانه و تعالی امر فرمود ملکى را ندا کند که ای امت ستمکار که عزّت و
 ذرّت رسول خود را کشید توفیق ندهد حق تعالی شما را که روزه شما و افطار شما صحیح باشد و در حدیث
 دیگر چنین است که توفیق ندهد شما را که عید فطر و عید قربان شما درست باشد و این حدیث در علل
 و کافیه نیز مذکور است و صدوق علیه الرحمة نقل بالمعنی کرده است و نهایت اختلاف بهم رسانیده است
 و حدیث اول که نقل کرده است بعضی از آن از حضرت امام محمد تقی است و نسبت بصادق علیه داده است
 مگر آنکه مرادش از صادق معصوم باشد که بسیار کرده اند اما حدیث اول منقولست در قوای از محمد بن
 اسمعیل ثقه که عرض نمودم بحضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه فدای تو گردم چه میفرمائی در عامه
 و بروایت کافیه چه میفرمائی در صوم عامه روایتی بیا رسیده که ایشان توفیق نمیبانند که روزه بدارند
 حضرت فرمودند دعاى ملک برايشان مستجاب شده است که چون سگان جهنّم شهید گردند اما
 حسین صلوات الله علیه الحق تعالی امر فرمود ملکى را ندا کند ای امت ظالمه که عزّت پیغمبر خود را میکشید
 حق تعالی شما را توفیق صوم و فطر ندهد و در حدیث دیگر توفیق فطر و اضحی ندهد و از کلینی روایت
 کرده است در قوای که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند چون ششپنزدند بر حضرت
 امام حسین علیه و آنحضرت از اسب فئاد و خواستند سر آنحضرت از بدن مبارک جدا کنند مناد از عرض
 ندا کرد ای امت حیران شده گمراه شده بعد از پیغمبر خود حق تعالی توفیق اضحی و فطر ندهد بشما پس فرمود
 از این جهت است والله که عامه موفّق نشدند و نخواهند شد تا وقتی که حضرت صاحب الامر بیرون آید
 و طلب خون آنحضرت کند باینکه قاتلان آنحضرت را و اوصیان بفعال ایشان را زنده کند
 و شیعیانی که در هر زمان از روی نصرت داشتند ایشان را نیز زنده کند و در یک از شیعیان
 ایشان را کشته حق سبحانه و تعالی ایشان را زنده کند و باز بقتل رسانند

مدال محقق نبیاشد

روایت دیگر



﴿ روز عاشورا ﴾

﴿ ۴۰۴ ﴾

واقعه سی و سیم در این روز ابن سعد بن نهاد سر مقدس امام را بکوفه فرستاد چنانکه در ماهوف و بخارا و انوار و ناسخ التواریخ است و در کامل هجائی و روضه الصفا و حبيب السیر و بعضی از کتب دیگر نیز ارسال سر مقدس امام علیه السلام را بکوفه در این روز نوشته اند در کامل هجائی بعد از ذکر کیفیت شهادت آنحضرت گوید و هم در این روز عمر سعد سر امام را بدست خولج و حیدر داد و بکوفه فرستاد و باقی سرهای اصحاب اقرای حین علیه السلام را که ایشان هفتاد و دو تن بودند بدست شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن الحجاج فرستاد و در روضه الصفا گوید و روایتی آنکه عمر بن سعد سر مبارک آنجناب را با بشر بن مالک و خولج بن یزید بکوفه فرستاد و بشر سر را سرور را بر زمین نهاده با عیبد الله گفت املا رکاب فضة و ذهباً || اتی قتلک المملک المحبب || و من یصلی القبلین فی اصبه || قتلک خیر الناس امّا و ابّا عیبد الله از این حدیث در ختم شده گفت اگر پیدا انتم که امام بدین صفات متصف است چرا او را کشتید و الله که هیچ چیز از من بتوزید بلکه تو را با و رسانم انگاه فرمود تا او را گردن زدند و در حبيب السیر گوید و همان لحظه که واقعه فائله رونمود عمر سعد سر امام حین علیه السلام نزد ابن زیاد ارسال داشت و در بخارا و انوار از ابن طاوس و ابن نما نقل نموده که چون حضرت سید الشهداء عم در کربلا در روز عاشورا بد رجعه شهادت رسید عمر سعد سر نور آنحضرت را در همان روز بمصاحبت خولج بن یزید اصبحی و حیدر بن مسلم از روی بزرگه ابن زیاد فرستاد و حکم نمود سرهای سایر اصحاب اهل بیت آنحضرت را از بدن مطهر ایشان جدا نمودند و آنها هفتاد و دو تن بودند و آن سرهای مقدسه نیز در همان روز بمرأه شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن الحجاج روانه کوفه نمود و در ناسخ التواریخ گوید چون عمر بن سعد سر مبارک سید الشهداء علیه السلام را بخولج سپرد فریمان کرد تا دیگ سرها را نظیف کردند و از خاک و خون بسترند و بدینگونه برافراشتگر بخش کرد تا در طلب تقرب درگاه و کعب متزلت و جاه به نزد ابن زیاد برند قیس بن اشعث کند و آنکه قائد قبيله کنده بود سهرزه سر سپرد و شمر بن ذی الجوشن که سر هتک قوم هوازن بود دوازده سر بدو داد و جماعت بنی تمیم را هفتاد و سه سر به افتاد و گروه بنی اسد را شانزده سر به رسید و مردم مذحج حامل هفت سر بودند و سهرزه سر بر سایر قبایل بخش نمود و این جمله را بکوفه روان داشت و خود روز عاشورا و روز یازدهم و آنرا گاهی که افتاب از زوال بگشت در کربلا اقامت فرمود **واقعه سی و چهارم** گشتار ابلیس لعین با زمره شیاطین شیخ صدوق رضوان الله علیه در کتاب خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ابلیس لعین چهار مرتبه ناله کرد اول روزیکه حق سبحانه و تعالی او را لعنت کرد دوم روزیکه او را بر زمین فرستاد سوم در هنگامی که محمّد صلی الله علیه و آله مبعوث شد بعد از آنکه زمانها گذشت بود که پیغمبر مبعوث

انفای و شهادت

ناله شیطان و چهار مرتبه



﴿روز عاشورا﴾

﴿(۴۰۵)﴾

شد بود چهارم در وقتیکه سوره مبارکه حمد نازل شد و در مرتبه شادی تغنی کرد چنان اکل آدم من الشجرة
 و چنان ابط الى الجنة زمانیکه حضرت آدم علیه السلام از شجره خورد و روزی که آنحضرت از بهشت بر زمین آمد مؤلف گویند
 بموجب حدیث زائد بکریته دیگر هم ابلیس اظهار فرح و شادی نمود و آن روز عاشورا بود چنانکه در حدیث اتر
 ایمن است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود و لقد قال لنا رسول الله صلى الله عليه وآله حين اخبرنا بهذا الخبر ان ابليس
 في ذلك اليوم يطير فرحاً فيجول الارض كلها في شياطينه و عفارينه فيقول يا معشر الشياطين قد اردتكم من رب
 آدم الطلبة و بلغنا في هلاكهم الغاية و اورثناهم النار و الامن اعظم هذه العصابة بدريسته و سول خدام
 فرمود و وقتیکه خبر داد ما را با این خبر که ابلیس لعین در روز قتل فرزندش حسین علیه السلام از نهايت فرح و شادی
 پرواز میکند و بالشکر خود همه روی زمین را میگرد و میگوید ای گروه شیاطین بدریسته که مادرک نمود
 از فرزندان آدم مقصد و مطلب خود را و در گمراهی و هلاکت ایشان بنهایت از روی خود رسیدیم ایشان
 مستوجب تش و زنج نمردیم مگر کسیکه دست بدامن این گروه نیکوکار زند و بر پیمان محبت ایشان متمسک
 باشد فاجعلوا شغلکم بتشکات الناس فيهم و جعلهم على عداوتهم و اغرائهم بهم و باولئاهم حتى نستحكم ضلالة
 الخلق و كفرهم و لا ينجو منهم ناج پس شغل و کار خود را در این قرار دهید که مردم را بشک ببند و در حقیقت
 ایشان و وادار کنید بر دشمنی ایشان و چنین کنید که برایشان و درویشان ایشان هجوم آور شوند تا اینکه
 ضلالت و كفر مردم را محکم کنیم و نگذاریم که از ایشان نجات یابد پس فرمود و لقد صدق عليهم ابليس فظنه
 وهو كذوب و بانه لا ينفع مع عداوتكم عمل صالح و لا ينفع مع محبتكم و موالائكم زب غير البكار يتحقق که شیطان
 راست گفت با ایشان و هر چند که آن ملعون بسیار دروغ گو است هیچ عمل صالحی با عداوت شما فایده ندارد
 و با محبت و موافقت شما هیچ گاه ضربه نمیرساند مگر گناهان کبیره زائد میگوید چون حضرت زین العابدین
 این حدیث را از جناب زینب خاتون برای من نقل نمود فرمود ای زینب بگمراهی این حدیث را از من و حفظ کن و اگر
 باش که اگر یکسال تمام در طلب این حبیبی و کوشش نمائی و شتر بران باند و کمر است واقع سی پنجم
 طوفانی شدن هوادر مصیبت بتدلیله هاء در کتاب مخزن البكاء آورده که در وقت شهادت امام علیه السلام بارها
 تند و ناز و زید چنان انقلاب شد که مردم گمان کردند قیامت برپا شد بسیار از خوف مردند محتمل کاشاکوید
 نخل بلند او چه خان بر زمین نند | طوفان با آسمان و غبار زمین رسید | بادان غبار چون بمزار نبی ساند
 گرد از مدینه نوافل هفتمین رسید | گرد این خیال و هم غلط کار و غبار | تا از من جلال جهان افرین رسید
 و سید بن طاووس علیه السلام در ملهوف گوید فارقت في السماء في ذلك الوقت غيرة شديدة سوداء مظلمة فيها
 حرار لا ترى فيها عين ولا اثر حتى ظن القوم ان العذاب قد جاءهم فلبثوا في ذلك ساعة ثم انحلت عنهم و انوقت

در کتاب
 شکر
 شکر

اغراء
 با کسر بر این سخن
 نه

طوفانی شدن
 هوا



(روز عاشورا)

(ع. ۴۰)

ظلمت شریف

مختصر

غبار شد بد سپاه تاریکی در آسمان مرتفع گردید که در آن باد سرخ بود بنحویکه بچشم جائی دیده نمیشد تا اینکه مردم
 گمان کردند عذاب الهی نازل شد پس بکساعت بدان حال بود و پس از آن هوا روشن گردید **واقعۀ سی و ششم**
 ظلمت شریف و غریب عالم در مصیبت سرور بنی آدم در بخارا و الانوار از ابو قیل و لیل کرده که او گفت لما قتل الحسين
 بن علي عليه السلام كسفت الشمس كسفة بك الكواكب نصف النهار حتى ظننا انها هي الفئمة چون حسین بن علی علیهما اشهد
 گشت آفتاب منکسف و گرفته شد بنحویکه در میان روز سارده ها ظاهر شد تا اینکه گمان کردند قیامت برپا میشود
 و بر ذات دیگر در بخارا و ناسه روز آفتاب گرفته شد و سارده ها نمایان بود و بعد از سه روز خورشید ظاهر گشت
واقعۀ سی و هفتم باریدن خاک و خاکستر در مصیبت عزیز خالق اکبر در بخارا و الانوار و مقام زخا
 و ناسخ التواریخ از کابل الزبارة نقل کرده اند که لما قتل الحسين بن علي عليه السلام امطرت السماء ترابا آخر جو حضرت
 حسین علیه بد رجه و فجرة شهادت رسید از آسمان خاک سرخ بارید و در خبر هفتم تمار است که فرمود و تمطر
 السماء رمادا و از آسمان خون و خاکستر میبارید و بخارا و حدیث حضرت مجتبی صلوات الله
 علیه است که میراد و خود امام حسین علیه فرمود فیهب معون علی قتلك و سفك دمك و انشائها حرمك و
 سبی ذاریك و نساك و انشائها ثقلك فعندها تحل ببنی امیة اللعنة و تمطر السماء رمادا و رمما الخیر پس
 اجتماع مینمایند بکشتن تو و ریختن خون تو و هتک حرمت تو و اسیر نمودن زنان و فرزندان تو و غارت
 نمودن اموال و اطفال تو پس در آن هنگام دارد میشود لعنت خدا بر بنی امیة و از آسمان خاکستر و خون میبارد
 مؤلف گوید بقیة این خبر در واقعۀ ناسخ التواریخ ذکر خواهد شد ان شاء تعالی تحقیق دقیق بعضی از اهل
 ایما و اشاره گفته اند که جملة از اخبار و آثار دلالت دارد بر اینکه روز عاشورا خاک سرخ و خاکستر از آسمان
 بارید پس وقتی که بادقت و تدبیر در این امر ملاحظه شود بر عاقل غارف معلوم خواهد شد که باریدن خاک و
 خاکستر از قبل حضرت رب العزة مصداق است که حضرت سید الشهداء علیه بعد از شهادت فرزند خود
 علی اکبر فرمود و لدی علی الدنیا بعدك العفا پس کلام ان خلیفة الله ناشر کرد بر وجهیکه هم بر حسب
 باطن و هم بر حسب ظاهر آثار آن بروز و ظهور فرمود و بعد از این ملک سر لطف و ادق از این نیز
 مستفاد میشود و ان این است که احداث و ایجاد این ایات عظمه و آثار عجیبه از قبل حضرت رب العزة
 یعنی باریدن خاک و خاکستر اشاره باین است که با جیبی یا حسین یا من علی ربه علی الدنیا بعدك العفا
 یعنی ان بکتاب بالنور علی احداث الحور هذا السر المستور و نیز گفته اند که از این سر یک سر لطف و دقت
 دیگر نیز مستفاد میشود و ان این است که این آثار را حق تعالی ایجاد فرمود برای ما تم داره و عزادار حضرت
 سید الشهداء علیه پس حسن حالات در این ماتم و عزادار بهترین زمینها و ان این است که اهل این ماتم



(روز عاشورا) ❦

❦ (۴۰۷) ❦

و غرا خاك و خاكستر بر سرهای خود بریزند و بعضی از اوقات باشد مثل ایام محرم و بالخصوص در روز
عاشورا پس خوشابر خال عارف این نکهات و عامل این عملها و خوشابر خال کسیکه نازک خیالات فاسد و
توهمات کاسه باشد گوش ندهد بسخنان جهال و مردمان نادان از اهل این زمان که العوام کالاً انعام بل هم
اضل میباشند فنامل و نندبر **واقعه سی و هشتم** باریدن خون از چرخ بیلیگون در بعضی از زیارات
حضرت سید الشهداء ارواحاله الفدا چنین عرض میشود السلام عليك يا من بكى عليه السماء بالدماء
يا قبيل الظلم و صاحب ناسخ التواريخ گوید در باریدن خون از آسمان در مصیبت امام حسین علیه السلام عامه
و فقهای اثنا عشریه متفق الکلمه اند و در بخار الانوار و ناسخ از کامل الزیارات از حضرت زین العابدین علیه السلام
روایت کرده اند که فرمود ان السماء لم تبك منذ وضعت الا على يحيى بن زكريا و الحسين بن علي عليهما از آنگاه که
حق سبحانه و تعالی آسمان را خلق کرده است هرگز بر کسی نریخت مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیهما
عرض کردند ای شیئی کان بکائهما کریمه آسمان بچه نوح بود فرمود اذا استقبلت بالثوب وقع على الثوب شبيه
اثر البراغيش من الدم هرگاه کسی با جامه بروی بیرون پیشد مانند آثار خون بر اغیش بر جامه نمودار میشد و
از قرطه بن عبدالله منقولست که روزی در نصف آسمان بارش کرد و جامه های سفیدی را دیدم که آن
بسیاری خون سرخ شده اند و چون شهرها رفتند در بیابان که آب بیاشامند ابها خون شده بود و از آن پس
مکشوف گردید که در همان روز حضرت حسین را کشتند و این شهر آشوب در مناقب فصل ایات بعد از شهادت
انحضرت از کتاب الاثر النبوة و تاریخ نسوی زینبیه الأزدیه روایت کرده که او گفت چون حضرت امام حسین را
کشته شد از آسمان خون بارید بطوریکه خنها و جده های ما پر از خون شد و در ناسخ گوید این حجر که از معصیل
اهل سنت و جماعت است میگوید ظهر یوم قتل الحسين عليه من الايات ان السماء امطرت دماوان و ایتهم
ملت دما از ایات عظیمه که روز قتل حضرت حسین علیه السلام بدید گشت یکی آن بود که از آسمان خون بارید بطوریکه
که اوانی و ظریفهای مردم پر از خون شد و نیز در آن کتاب گوید بطریق عیدیه سند بهلال بن زکوا میرسد که او
گفت لما قتل الحسين عليه مكننا شهرين او ثلاثة كائنا لحنن المظان بالدم من صلوٰة الفجر الى غروب الشمس
چون حضرت امام حسین را بدید رجبه شهادت رسید و دوماه و گزیده سه ماه از هنگام سفید صبح تا غروب فنا جردان
و حیطان خون الود می نمود و نیز گوید بسفر بیرون شدیم از آسمان خون بارید بر ما چنانکه اثر آن بر جامه های
ما بجای ماند و بر وایت دیگر اثر آن خون در جامه های ما باقی بود ناگاه هیکه پاره پاره گشت **واقعه سی و نهم**
جوشیدن خون از زمین در مصیبت امام مبین در بخار الانوار و مقام زخار و ناسخ التواريخ از کامل
الزیارة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود هشام بن عبدالملک مروان کس فرستاد بگوید در

برین خون
از آسمان

و این خون
بجای آمد

﴿روز عاشوراء﴾

﴿(۴۰۸)﴾

امام محمد باقر علیه السلام نا اورا بجانب شام حرکت دار پس چون بمنزل او شرف قدم ارزانی داشت و او پدرم ملاقات نمود عرض کرد یا آبا جعفر شخصناک لنسئلك عن مسئلة لم یصلح ان یسئلك عنها غیره ولا اعلم فی الارض خلفا ینبغی ان یعرف و عرف هذه المسئلة ان کان الا واحدا ای جعفر تو را بجانب شام کوچ دادم از جهت اینکه مسئله از تو سوال کنم که غیر از من سزاوار نیست کسی این مسئله را از تو سوال نماید و نمیشناسم در روی زمین کسی را که سزاوار باشد دانستن این مسئله را یا از پیش دانسته باشد اگر باشد جز یک نفر نخواهد بود یعنی جز تو کسی نیست که از عهد جوابان براید پدرم امام محمد باقر علیه السلام فرمود خلیفه سوال کند از چیزی که ممکن است او است اگر بداند جواب گویم و اگر نداند فراموش خواهم گفت چه آنکه سخن راست سزاوارتر است برای من هشام گفت اخبرنی عن اللبلة التي قتل فیها علی بن ابیطالب بما استدل به الغائب عن المصر الذی قتل فیہ علی قتلہ وما العلامة فیہ للناس خبره مرا از شیء که علی بن ابیطالب را کشتند بچه چیز استدلال کردند که آن بیکه حاضر نبودند و بچه علامت قتل آنحضرت را دانستند و چون جواب این مسئلت بگفتی دیگر باره بفرماید که جز برای آن بزرگوار در شهادت دیگران نشان پیدا نمیدانند یا نه پدرم فرمود انه لما كانت اللبلة التي قتل فیها علی علیه السلام لم یرفع علی وجه الارض حجر الا وجد تحته دم عبط حتى طلع الفجر و ان شب که علی علیه السلام کشته شد سنگی را از روی زمین برداشتند مگر اینکه در زیر آن خون نازد یافتند نا و قتی که سپید صبح بدید و چنین بود در شبی که هرون برادر موسی مفقود شد و چنین بود در شبی که یوشع بن نون مقبول گشت و چنین بود در شبی که عیسی بن مریم صوفی فرمود و چنین بود شبی که شعون بن حنون بقتل رسید و كذلك اللبلة التي قتل فیها الحسین بن علی علیهما و همچنین در آن شب که حسین بن علی علیهما شهید گشت این آثار مشهور گردید چون هشام این حدیث بشنید گوناگون شد و بزرگوار شد و از شدت غضب فروخته گشت و همی خواست که پدرم را بپا زارد پدرم با و فرمود خلیفه واجب بر عباد که امام خویش را اطاعت کنند و از در صدق سخن گویند هانا را دعوت نمودی که مسئله از من پرسش نمائی و من با تمام دانش و پیش خود جواب گویم اجابت نمودم و عطا کردم پس باید خلیفه ظن نیک خویش بزرگوار نکند از این سخن نهان غضب هشام فرو نشست و گفت اگر خواهی بجانب اهل خود مراجعت کن چون پدرم اهنک مراجعت نمود هشام از وی عهد و پیمان گرفت که این حدیث با کسی نگوید چند که هشام زنده باشد امام علیه السلام انکر کرد و میخواست نا خاطرش بیار آمد و نیز در مجار و مقام مسطور است که ابن قولویه بسند خود از ابی نصره از مرگ از اهل بیت المقدس روایت کرده است که او گفت والله لقد عرفنا اهل البیت المقدس و نواجهنا عتبة قتل الحسین بن علی علیهما بخدا قسم که اهل بیت المقدس و نواجه ان شهادت حسین علیه السلام را شبانگاه روز عاشوراء بدانستند ابو نصره از آن مرد پرسید که چگونه دانستند گفت ما دفعنا حجرا و لا مدرا و لا صفرا الا و راينا تحمها دمایع هیمنک و کلوا خي را از زمین برداشتیم مگر اینکه

عاشوراء
عظیم

بما قتل
العلی بن ابیطالب

﴿ رُوزِ عَاشُورَاءِ ﴾

﴿ ۴۰۹ ﴾

در زیران خون نازده میجوشید و در ناسخ نهیهای مضمون را از عوالم و کتب بگریخته و در تقیبه این خبر در ضمن قایع روز یازدهم اینماه ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی و نیز در ناسخ و مقام از این سعد که یکی از رواه عامه است نقل کرده اند که او در طبقات گوید ما رفع حجره الدنیا الا و تحنه دم عجیظ و لغدا مطر السماء و ما بقی اثره فی الشّباب حتی لقطعت در تمام دنیا سنگی از زمین برداشته نشد مگر اینکه از زیران خون نازده میجوشید و از آسمان خون بارید و اثر آن در جامه ها باقی بود تا آنگاه که پاره پاره گشت **تذییل کرده خلیل**
 قال الله تعالی فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ در این آیه کریمه حق سبحانه و تعالی تحقیر و تعجیر فرموده و هلال فرعون و آل او را که پس از ذکر هلاکت و استیصال ایشان مینویسد پس نگریست بر ایشان آسمان و زمین و نبودند مهلت داده شدگان از وقتی بوقتی دیگر یعنی چون موقع نزول عذاب در رسیدا بدو توقف و اهل آن نشد بلکه در الحال همه مناسصل شدند و این نفیض آن است که گویند فلان بکت علیه الشمس و القمر و کفنا ماء و خورشید بر فوٹ فلان کس گریستند و در میان اهل فرس نه شایع است که گویند بر فوٹ فلان آسمان و زمین گریستند و در دیوار بگریه درآمدند و این مبالغه است بر وجوب بجزع و بکای اثناء و در اینجا مراد آن است که حال ایشان نفیض حال کسی است که فغان او در نظر مردم عظیم نماید و در حق او گویند آسمان و زمین بر او گریستند و در دیوار از مفارقت او بگریه درآمدند بلکه آسمان و زمین بر ایشان نگریستند و هیچکس موایشان را بجای نگرفت بجهت آنکه مبعوض و مسخوط اهل آسمان و زمین بودند و در بحار الانوار از تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که روزی مراد دشمنان خدا و رسول بر آن حضرت گذشت آنجناب فرمود فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ و بعد از آن مرد حضرت حسین علیه السلام را آنجناب گذشت پس چون فرزندش حسین را دید فرمود لکن لهذا لبکین علیه السماء والأرض فَمَا بَكَتْ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ أَعْلَى بِحَبِيبِ بْنِ زَكَرِيَّا وَ الْحَبِيبِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا لکن بر این یعنی بر حسین علیه السلام آسمان و زمین گریه خواهند کرد و آسمان و زمین گریه نکردند بر کسی مگر بر حبیب بن زکریا و حسین بن علی علیهما و روایت دیگر در بحار و مقام و ناسخ و امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد نشسته بود و جماعه از اصحاب در خدمت ارجع بودند که امام حسین علیه السلام را انداخته پدید ریز گوارش بایشان حضرت دست مبارک بر سر او نهاده فرمود يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَمَّا فِي الْفِرَاقِ فَقَالَ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ ای فرزندان بار بندگان تعجیر نموده در قرآن گروهی را و فرموده آسمان و زمین نگریستند بر ایشان و مهلت داده نشدند و آیه الله لَيَقْلِلَنَّ ثَمَّ بُتُكَيْكَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ و بعد اقسام تو را میکشند و آسمان و زمین بر تو میگریزند و بر روایت دیگر فرمود اما انّ لهذا سبقا و تبکی علیه السّماء و الأرض و در تفسیر منہج از معالم نقل نموده که چون موسی بن عمران علیه السلام وفات کرد چهل صباح آسمان و زمین بر او

تذییل کرده خلیل

قال في المجمع ايم الله
 بفتح هاء وكسر هاء اسم
 موضوع للقسم لا جمع
 بهن خلافا للكونية
 مثل الحمد لله وفيها
 لغات كثيرة ومنه نقلا
 لا وصل وقد تفضل مع
 عفته

تذییل کرده خلیل



(روز عاشورا)

(۱۱۴)

ناهنکاه که حسین علیه کشته شد و پس از قتل آنحضرت همیشه دیده میشود و در ناسخ گوید که ابن حجر که از متعصبین
اهل سنت و جماعت است میگوید از ارباب عظیمه که بعد از حسین علیه کشته شد آمد یکی است که اسمان خون بارید
و او آن مردم از خون سرشار شد و ظلمت عظیمی حادث گشت چه آنکه آفتاب تمام کسوف یافت و سارگان بجمه
شدند و دیگر چنان سپاهیه مردمان را فرو گرفت که گمان کردند قیامت برپا شد و سارگان مضامه کردند بیکدیگر
و آگوش میزدند و هیچ سنگی از زمین جنبش نکرد مگر آنکه در روز آن خون تازه جوشش داشت و گاه و رس و جثله
آن بجا که تریل گشت و این سپاهیه سر و زدن را در ظل خویش میداشت نگاه اسمان را حیرت بزرگ پدیدار گشت
و بر وایت شش ماه حیرت شدت بود و پس از آن ابن حجر هرگز از اسمان ناپدید نگشت انشائی بقول مؤلف هدا
الکتاب عفی عنه ظهور الحجة في الشفق دليل على غضب الحق ابن جوزی در تذکره خواص الامة از جد خود ابو الفتح
نقل نموده که چون مردم غضبناک شوند سرخی و حمرة در چهره ایشان نمایان گردد و این علامت سخط و غضب
ایشان است و حق سبحانه و تعالی که منزله است از جیم و جد ناثر غضب خود را بر قتل آنحضرت اظهار کرد
برخی افق تابناک باند بزرگ جنایت ایشان را انشائی و شعر محتمل کاشانی علیه الرحمه نیز اشارت بفضیلت آنست که گوید

هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال او در دست و هیچ دلی نیست بهلال

واقع چهارم گریستن ماه و خورشید بر امام غریب شهید در بخارا انوار در خبر میثم تمام راست
که بجبله مکه فرمود که مولا هم امیر المؤمنین علیه فرمود و تبکی علیه الشمس و القمر و النجوم و السماء و الارض گریه میکند
بر حسین علیه ماه و خورشید و سارگان و اسمان و زمین نا انجما که فرمود با جبله از انظر الى الشمس حمراء كأنها
دم عیط فاعلم ان الحین قد قتل ای جبله هرگاه دید خورشید مانند خون بسنه سرخ شد بدان که حسین شهید
گشته است جبله میگوید چون مدتی گذشت روز از خانه بیرون آمدم دیدم روشنی آفتاب بر دیوارها مانند چادر
سرخ تابیده است چون انرا دیدم صبحه زدم و گریستم و گفتم والله قتل سیدنا الحسین بن علی علیه السلام بخدا قسم سید
مولا ما حسین بن علی مکنه شد و در محزن البكاء گوید آفتاب بخور گرفت که ساره هاپید شد با وجود اینکه
قاعده گرفتن آفتاب در بیست و هشتم ماه است و در بخارا از مریدان اهل بیت المقدس روایت است که گفت از روز
قتل امام حسین علیه ناسه روز آفتاب گرفته شد و ساره هاپید شد و بعد از سه روز آفتاب ظاهر گردید
و نیز در بخارا از کامل الزبارة از حضرت صادق علیه روایت است که فرمود ان الشمس بکت علی الحسین علیه اربعین صباحا
بالکوف و الحجة بدست که خورشید چهل روز گریست بر امام حسین علیه بکسوف و سرخی و بعد از الله بن هلال
از آنحضرت روایت کرده که فرمود مکتوا اربعین یوما تطلع الشمس بجمرة و تغرب بجمرة بعد از قتل امام حسین علیه
چهل روز آفتاب در سرخی طلوع میکرد و در سرخی غروب می نمود بعد از الله بن هلال گوید عرض کردم فدایت شو

روز عاشورا

کوس چور و سر فرو
کوفتن و بهم خوردن
رو چهره که عرب صد
گویند کذا بهر هان
جامع منه
عفی عنه

روز عاشورا



﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿(۴۱۲)﴾

این است گریستن خورشید فرمود بی مؤاف گوید آنچه از این واقعه زنجار نفل نموده در مقام و ناسخ نیز مکتور است

واقعه چهل و یکم زلزله عرش و فرشت در مصیبت آنحضرت از جمله فقرات زیارت مخصوصه اول

رجب و نیمه شعبان این است بایه انت واهی و نفسی یا ابا عبد الله اشهد لقد اقشعرت لید ما تم اظله العرش

مع اظله الخلائق و بکتکم السماء و الارض و سکان الجبال و البر و البحر مرویت که زاده سوال

کرد ما الظلال طلال چیست فرمود یا منی بینی سائیه خود را در آفتاب شئی و لیس شئی و این دلالت دارد

براینکه مصیبت آنحضرت در مجریات نیز اثر کرده و گویند هر چیزی که اطافش بیشتر باشد تاثیر را و بیشتر خراب

بود و در ناسخ التواریخ در ذکر حوارث بعد از شهادت آنحضرت گوید و زلزله الارض و اخذت الناس

الرحمة و الصواعق زمین بلرزید و اندام مردمان بلرزید و صواعق متواتر گشت و در مجرای اصابت از

مفتاح البكاء نفل نموده و زلزله الجبال و اهتزاز العرش و بکی علیه حمله العرش و الملائكة و در اسرار الشهادت

گوید زلزله ارکان العرش و قوائمه و بکت السموات و تحت الملائكة ارکان عرش تزلزل درآمد و اسماها

گریستند و ملائكة ضجیر و فریاد نمودند (بیت) بلرزه آمد و جنبش بنای عرش الهی زخاک نوحه جن و پیر رسید با

و قبل ایضا چون خون حلق تشنه او بر زمین رسید جوش از زمین بزروه عرش برین رسید

زرد بکشد که خانه ایمان شود خراب از بس شکسته ها که بارکان دین رسید و در بعضی از مقاتل

نقل شد زلزله الارض و من علیها و من علیها **واقعه چهل و دوم**

گریستن فرشتگان بر سید مظلومان حضرت زین العابدین صلوات الله علیه در خطبه مسجد شام فرمود

انا ابن من بکت السماء منم فرزند کسی که ملائكة اسمان برا و گریستند و در خطبه نزدیک دروازه قدس

فرمود و لقد بکت السبع الشداد لقتله الی قوله علیه السلام و الملائكة المفرجون و اهل السموات اجتمعون

و تحقیق گریستند اسمانها و هفتگانه محکم بر قل بدر بگوایم نا انجا که فرمود و ملائكة مقربین و اهل اسمانها تمام

در مصیبت آنجناب بگریه درآمدند و مجلسی علیه الرحمه در باب نوحه جنان از طبریه نقل فرموده هنگامی که آن

ملائعین با اهل بیت قصد شام نمودند در منزل اول نوحه ملائكة داشتند که این ابیان را می گفتند :

ایها الفاتلون جهلاً حسیناً	ای بشر و بالعذاب و الشکیل	کل اهل السماء بدعوا علیکم
من نبی و مرسل و قیل	قد لعنتم علی لسان ابن داود	و موسی و صاحب الانجیل

یعنی ای کسانی که از روی جهالت و ضلالت کشید حسین علیه زبشارت باد شما را بعذاب دردناک و

خواره دانه همد اهل اسمانها لعنت میکنند بر شما از پیغمبران و رسولان و تحقیق که لعنت کرده شد اید شما

بر زبان حضرت سلیمان بن داود و حضرت موسی و صاحب انجیل عیسی بن مریم و نیز در تجار التواریخ و عیون اخبار

﴿(و در ناسخ)﴾

در ناسخ التواریخ

در ناسخ التواریخ



روز عاشورا

(۴۱۳)

در روز عاشورا
حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلام را
فرمودند که ای حسین
بگو که منم

و در ناسخ از علل الشرایع از ثمالی روایت کرده اند که او گفت سوال نمودم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که باین
رسول الله الستم کلکم فائمهین بالحق ای فرزندان پیغمبر با همه شما فائمهین نیستید فرمود بلی عرض کردم فام ستمی الفائم
فائمه پس چرا فائمه ال محمد علیهم السلام باین لقب ملقب گردید فرمود لما قتل جدی الحسین علیه السلام ضجعت
الملائكة الى الله عز وجل بالبكاء والتجيب قالوا الهنا وسيدنا اتغفل عن قتل صفونك وابن صفونك خيرتك
من خلقت چون جدم حسین علیه السلام بد رجبه شهادت رسید ملائکه بگریه درآمدند و بدرگاه خدا استغاثه
نمودند که ای پروردگار ما وای سید و مولای ما ایام ملت صید کسان را بگریزند و تو فرزند برگزیده تو را کشتند
فاوحی الله الیهم قروا ملائکه بغزاة و جلالة لانتم منهم ولو بعد حين پس خدا وحی نمود بایشان که ای فرشتگان
من السورة و دلشاد بیای باشید بغزاة و جلالة خود قسم هر انچه انتقام خواهم کشید از ایشان هر چند بعد از
گذشتن مدتی باشد پس را هتکام حق سبحانه و تعالی انوار مقدسه اشباح منوره ائمه طاهرين علیه السلام را
بایشان نشان داد ملائکه از دیدن ایشان شاد و مسرور شدند و یکی از ائمه انام علیه السلام را دیدند ایشان را
نماز میبکند پس خدا بایشان فرمود بهذا الفائم انتقم منهم باین مرد که ایشان را انتقام میبکشم از ایشان از
انجام است که آنحضرت بقائم ملقب گشت و از کتب بایه آنوقت و نیز در بحار و ناسخ از ابی بصیر از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود و کل الله بالحبس بن علی علیه السلام سبعین الف ملک یصلون
عليه کل يوم شعاع غبراء من نور قتل الی فاشاء الله بعد ذلک قیام الفائم خداوند تبارک و تعالی هفتاد
هزار ملک بر حسین بن علی علیه السلام بگماشت تا بر او درود بفرستند از آن روز که آنحضرت شهید گشت تا وقتی که
خدا بخواهد یعنی تا زمانیکه قائم ال محمد علیهم السلام ظهور کند و خون او را باران جوید و نیز در بحار و ناسخ
از ثمالی صدور علی علیه السلام نقل کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود هبط اربعة الاف ملک بر بدن ائمه
مع الحسین علیه السلام فلم یؤذون لهم فی الفئال چهار هزار ملک از آسمان فرود آمدند که در رکاب امام حسین ام
بارشمنان او قتال نمایند حضرت ایشان را از جنات داد پس ایشان بالا رفتند که از خدا رخصت یابند
چون بار دیگر بزمین آمد آن حضرت تراکشته دیدند فهم عند قبره شعث غبر میبکونه الی یوم القيمة و رئیسهم
ملک يقال له منصور پس ایشان را ولیده مؤ و غبار الوده در نزد قبر شریف آنحضرت پیوسته هستند تا روز
قیامت بر او میگیرند و رئیس ایشان ملکی است که او را منصوره مینامند فلا یزوره زائر الا استقباله ولا
یورعه مورع الا شبعوه ولا یمرض الا عاده ولا یموت الا صلا و اجازة و استغفر الیه بعد موته فکل مؤ
فی الارض ینظرون قیام الفائم علیه السلام پس زیارت نمیکند آنحضرت را هیچ نثری مگر اینکه ایشان استقبال
او میرودند و ذاع نمیکند آنحضرت را و ذاع کنند مگر اینکه ایشان بمشایع او میروند و مریض نمیشود

از ایشان



(روز عاشورا)

۱۴

از ایشان که مگر اینکه اذاعبارت میکنند و وفات نمیکند از ایشان که مگر اینکه بر جنازه او نماز میکنند و او را
 از برای او طلب مغفرت میکنند ایشان بدین حال در نزد قبر آنحضرت هستند در خالیکه انتظار میکنند قیام
 حضرت قائم علیه و تجل الله فرجه را **واقع چهارم** گریستن بشتیان و روز بخان و مصیبت
 سید مظلومان در بخارا از اموال شیخ طوسی از حسین بن ابی فاخته روایت کرده است که او گفت من و ابو
 السلمه السراج یونس بن یعقوب و فضل بن یسار در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه نشسته بودیم
 پس عرض کردم یا آنحضرت فدا بشوم بعضی از اوقات من در مجالس این گروه یعنی مخالفان حاضر میشوم و شما اهل
 بیت را بیارم آیا و در پس ران هنگام سزاوار است چه بگویم فرمود یا حسین چون مجالس ایشان حاضر میشوی
 بگو اللهم ارنا الرجاء والسرور یعنی خداوند ما را بماندگار و شادمانی را اگر این را بگویم یا نه در دست
 داری خواهی رسید حسین میگوید عرض کردم جعلت فدا لانی اذکر الحسین بن علی علیه فایه شئی اقول اذا
 ذکرته فدا بشوم بسیار از اوقات یاد میکنم حضرت امام حسین علیه را پس در هنگام یاد کردن آنحضرت
 چه بگویم فرمود سه مرتبه بگو صل الله عليك یا ابا عبد الله بعد از آن حضرت صادق علیه روی مبارک
 لبو ما گردانید و فرمود ان ابا عبد الله الحسين لما قتل بكت عليه السموات السبع والارضون السبع وما فيهن
 وما بينهن ومن ينقلب في الجنة والنار وما يرى وما لا يرى الخیر چون حضرت ابی عبد الله الحسين علیه کشته
 شد آسمانها هفتگانه و زمینهای هفت طبقه و آنچه در آنها و در میان آنها بود همه گریه کردند و آنچه در پیش
 و در دوزخ بود و آنچه در دوزخ است از مخلوقات و آنچه در دوزخ نمیشود همه در ماتم آنحضرت گریستند و از جمله
 فقرات زیارت ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه است که عرض میکنند **وَأُفِيَتْ لَكَ الْمَانِمُ**
فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَلَطِمَتْ عَلَيْكَ الْحُورُ الْعِينُ وَبَكَتِ السَّمَاءُ وَسُكَّاهَا وَالْجِنَانُ وَخَرَّ أَهْلُهَا وَالْجِبَارُ
حِثَّاهَا وَمَكَّةُ وَبَنِيَّاهَا وَالْجِنَانُ وَوُلْدُهَا وَالْبَيْتُ وَالْمَقَامُ وَالشَّعْرُ الْحَرَامُ وَالْحِلُّ وَالْأَحْرَامُ
 و در زیارت مخصوصه اول رجب و نیمه شعبان مخطور است **أَشْهَدُ لَقَدْ أَفْشَرْتُ لِي مَا نَكَمَ أَظِلُّهُ الْعَرْشُ**
مَعَ أَظِلُّهُ الْخَلَائِقُ وَبَكَتُكُمْ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَسُكَّانُ الْجِنَانِ كَوَاهِهِ مَبْدُهُمْ كَبَلْرُزِهِ دَرَامِدُ بَرَكَاتِهِ
 خون شما اظله عرش و اظله خلایق و گریستند بر شما آسمان و زمین و ساکنین بهشت برین را و می سوال کرد
 ظلال چیست فرمود ابانمی بینی سایه خود را در آفتاب شئی و لیس شئی پس این کلمات دلالت دارد بر اینکه
 مصیبت آنحضرت در مجرایان نیز اثر نموده و هر چند شئی لطافتش بیشتر باشد تا بهر دانه زبانه خواهد بود
 و هم دلالت دارد بر اینکه اهل بهشت نیز برای آنحضرت عز را در سوگواری شدند و چگونه چنین نباشد حال
 آنکه بهشت و حورایان نیز سرشت از نور مقدس آنحضرت خلق شده اند چگونه میشود که آنحضرت از سوگواری

گریستن بشتیان و روز بخان

فصل در بیان فضیلت آنحضرت



(روز عاشوراء) ❦

❦ (۴۱۵) ❦

تشنگی و اعطشا گوید و ایشان سیراب و کامیاب باشند و چگونه خواهد شد که بدن مبارک آنحضرت پاره پاره شود و ایشان شاد و مسرور باشند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که در شب معراج چون داخل بهشت شدم در بهشت میگشتم و تماشا می نمودم جبرئیل سبی از درختی چید بمن داد من آن سبب را در حصه کردم دیدم حوریه از میان آن بیرون آمد که مژه های چشمش مانند سینه کرکس سیاه بود از او پرسیدم لمن انت خدا تو را برای که خلق کرده است دیدم آن حوریه بگوید در آمد و گفت لا ینک المظلوم الحسین خدام را برای فرزند مظلوم تو حسین خلق فرمود است ❦ در بارگاه قدس که جای ملائکه است سرها قدسیان هر بزافوی غم است ❦ قدسیان سر بگریبان بحجاب ملکوت ❦ حوریان دست بگشود و پیشانی از صورت در بخارا و الانوار از کامل الزبارة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود ان الملائكة الذین عند قبر الحسین علیه السلام لیبکون فی سبکی لیکانهم کل من فی الهواء و السماء من الملائكة بدرستیکه ملائکه که در نزد قبر امام حسین هستند پیوسته گریه میکنند و از گریه ایشان جمیع آن کسانی که در هوا و آسمان هستند از ملائکه بگریه در آیند و لقد خرجت نفسی علیه فرقت جهنم زفره کاد ان الارض تنشق لزفرها و چون روح از بدن مبارک آنحضرت بیرون رفت جهنم نعره کشید که نزدیک شد از نعره و زبانه او زمین از هم بشکافت و منشق گردد که اگر خداوند از آنجا زنان دوزخ حبس نمیکرد و نگاه نمیداشت هر این اهل زمین را بفوریت میسوزانید و اگر رخصت میبافت تمام اهل زمین را بکام خود میکشید و لکن اختیار نداشت مامور است بامر خدا و مقید است بزنجیرهای محکم و چند مرتبه بر مالکان دوزخ سرکشی نمود و نزدیک شد که از دست ایشان رها شود جبرئیل آمد و با پر خود بر او زد تا اینکه ساکن گردید و آنها لبیکه و تندبه و آنها السلاطی علی قائله و لولا من علی الارض من حجج الله لنقضت الارض و انکفست فاعلیها بدرستیکه جهنم برای مصیبت و شهوات آنحضرت گریه و ناله میباید و برای قائل آنحضرت شافروخته میشود و اگر جحشهای خدا در روی زمین نبودند هر این زمین را در هم میشکست و آنچه بر روی زمین است بکام خود میریزد و در زمین همین حدیث است که فرمود چون روح این زباده عید و یزید پدید آید نشان بیرون رفت نعره از جهنم ظاهر شد که اگر خازنان دوزخ از حبس نمیکردند و نگاه نمیداشتند هر این تمام اهل زمین را میسوزانید انشهی ما اردنا نقله من الحدیث مؤلف گوید چون حدیث طولانی بود موضع حاجت را از آن نقل نمودیم و بقیه آن در محل خود ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی

واقع چهارم گریه و نوحه جنیان بر سید عالمیان حضرت زین العابدین علیه السلام در خطبه مسجد شام فرمود انا ابن من ناحت علیه الجن فی الارض و الطیر فی الهواء منم فرزندان کسبیکه جنیان و زمین و مرغیان و هوا بر او گریستند در بخارا و الانوار از کامل الزبارة از ابی زباده لفظند روایت کرده است که جماعت جصاص و کجکان

در این شب جمعه

در این شب جمعه



(روز عاشوراء)

(۴۱۶)

در هنگام قتل حسین بن علی علیه السلام در جبهه نوحه جن را بدین اشعار شنیدند * مَحْ الرُّسُوحِیْنِ * فله یوق الخندق
ابواه من اعلای قریش * و جدوده خبر الجدد * و نیز در بخار از مناقب زبانه بن بطه نقل کرده است که از
نوحه جنیان روایت را شنیدم که میگفتند * اباعین جود ولا یجود * وجود علی الهالك السید *
فبالطف اصی صر یحافظ * و زینا الغذاء بامرید * یعنی ای پدیده اشک بریز و خشک مباش و گریه کن بر
کشته که سید عالمیان است و او در کار فرات بر روی خال افتاده است و تحقیق که نامصیبت زده شدیم
در روز قتل او بمصیبت غریب عجیب و نیز در بخار از کامل الزبانه از داور رقیه روایت کرده است که او گفت
جده ام بن خبریاد که چون حضرت حسین علیه السلام شهید شد جنیان در مصیبت آنحضرت بدین ابیات نوحه میکردند

نوحه جنیان
بشید عالمیان

با عین جودی بالعبر	و ابکی فقد حق الخبر	ابکی ابن فاطمة الذی	ورد الفرات بما صدر
الجن تبکی شیوها	لما اتی منه الخبر	ولا بکیتک حرقة	عند العشاء وبالبحر
ولا بکیتک ماجری	عرف و ما حمل الشجر	ای پدیده اشک حسرت بریز و گریه کن	بتحقیق که خبر شهادت

حسین علیه السلام و راست گریه و زاری کن بر فرزندان فاطمه که لب تشنه وارد شد در فرات و همان حال از فرات
بیرون آمد و با آنکه وارد شد در فرات با پنجه که در فرات صدور یافت که اشاره باشد بآمدن تیر بر دهان مجربیان
آنحضرت و جنیان گریه میکنند بر آنحضرت باشد حزن و اندوه از آن وقت که خبر آمد که آن بزرگوار با خویشان
و اصحاب را کشته شدند و هلاکت باد باین خبر که بدخبریت و گریه میکنیم بر تو ای امام مظلوم در هنگام عشاء
وقت سحر و گریه میکنیم بر او تا وقتی که ریشه های درختان بر زمین ثابت و برقرار است و با آنکه گریه میکنیم بر تو فادای
که هر جا جاری میشود و اشجار حامل آثار میباشند و با مراد آنست که گریه میکنیم تا وقتی که رگی از رگهای من در
حرکت باشد یعنی تا وقتی که زنده ام انشهی و پوشیده نمایاندار این چند خبر که در این واقعه در نوحه جنیان از انجا
نقل نمودیم در ناسخ التواریخ نیز مخطوط است **واقعه چهل و پنجم عزاداری و خوش و طوبی و سوگواری**

مؤ در مصیبت شافع بوم النشور حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در خطبه مجید شام فرمود انا ابن
من ناحیة الجن فی الارض و الطیر و الموائ و مرجوم فیض قدس الله روحه در کتاب شریف وافی در باب صیام
بوم عاشوراء از کتاب من لا یحضره الفقیه کتاب یهدی ب نفل فرموده و کانت الوحش تصوم بوم عاشوراء علی عهد
داود یعنی در عهد و زمان حضرت داود و حشیان در روز عاشوراء روزه میداشتند و روزه داشتن و روزه
در این روز در عهد آنحضرت شاید از این جهت بوده که نفل کرده اند حسن صوت اینجناب بمرتبه بود که چون مشغول
خواندن زبور میشد مرغان هوا و وحشیان صحرای را میشنیدند و عطر و صدای او در نزد او حاضر میشدند و بر
سرا و هجوم میآوردند پس شاید ایشان در باب عاشوراء از اینجناب چیزی شنیدند و با آنکه حقیقتا لا در این روز

صو گریه و عجب
نوحه عاشوراء



(روز عاشوراء)

(۴۱۷)

خفته در نفوس ایشان واقع میباشد که ترک خوردن می نمودند و در کتاب وقایع الشهور در ذکر وقایع روز عاشوراء گوید و فيه تصور الطهور والوحش ولا باكلون ولا يشربون ويعزون الحسين عليه من زمان داوود و در مجلد سیم بحر المصاب گوید قد بكت عليه السموات والارض وشردت الوحش والسباع من الفلوات حتى كفت نفوسها عن شرب الماء واكل الكلأ وسقطت الطيور من اكارها وهرب الجند في هذا الوقت الى ارض الخربة بتحقيق كه گریستند بر حسین علیه السلامها و زمین و وحشیان و درندگان در بیابانها بودند و از آشامیدن آب و خوردن گیاه خود داری نمودند و مرغان از آشپهاهای خود رافتا اند و در این وقت جندانی مردمان نگاره نمود و خرابه نشین گشت و در ناسخ التواریخ مسطور است که در بعضی کتب مناقب از فتح بن شحرف غابد روایت کرده اند که گفت هر روز نان در بهارها برای عصفایر می افشاندیم تا بخوردند و بدان معاش میکردند چون روز عاشوراء رسید از آن نان در بهارها که افشاندیم نخوردند دانستم که خبر قتل حسین علیه برایشان الها شده و اینک آغاز سوگواری و زاری نموده اند و در کتاب کلمه طیبیه از میره شافعی نقل فرموده که عبد بن حاتم که از خواص امیرالمؤمنین علیه بودند آن خور می کردند برای مورچه و می گفت انهم جارات وطن علینا حق الجوار اینهاها بجان ما بید و بر ما حق هاست یکی دارند و در اینجا و در کتاب سیره حلبیه از بعضی نقل نموده که او هر روز نان بجهت مورخ می خورد چون روز عاشوراء می شد آن مورخها از آن نان نمی خوردند و از غریب می دانستند مورخ کور بشعور در زجر مورخ مت عاشوراء از نگاه میداد و انسان مدعی شحور چون برهان الدین حلبی سیره مذکوره چنان خرافت بر او منوالی شده که اینچنین میگوید برای استیجاب روزه عاشوراء قرار داده که اعتقاد اهل سنت است و حال آنکه اگر برای این بود در روزه ماه رمضان نمی خوردند که روزه اش واجب است و در حدیث میثم تمار است که فرموده میگوید علیه کثیری حتی الوحش في الفلوات والمجان في البحار والطير في جو السماء بدو سبكه هر ذرات کائنات و سلسله موجودات گریه میکنند بر حسین علیه حتی وحشیان در بیابانها و ماهیان در دریاها و مرغان در هوا و در بجا الانوار و ناسخ التواریخ از کامل الزبارة از حارث اعون نقل کرده اند که امیرالمؤمنین علیه فرمود بای وای الحسين المفضول بظهور الكوفة والله كانه انظر الى الوحش مائة اعشار على قبره من انواع الوحش يكونه و يرونه ليلاته الصبح فاذا كان كذلك فاباكر والجفا يدروما در وفای حسین باد که در بیرون کوفه کشته میشود سوگند بآن خدای گویا می بینم که جانوران بیابان از انواع وحش بر سر قبر او گریه ها کشیده اند و بر او میگریزند و از شامگاه تا با مداد او را مرثیه میگویند همان ابرم چون چنین است برهیز از اینکه او را جفا کنید و ستمکار باشید و نیز در کامل الزبارة از امام محمد باقر علیه منقول است که فرمود بكت الانس والجن والطير والوحش على الحسين بن علي عليه السلام حتى زرفت وموعها گریستند بر حسین عمره مان و جنتیان

علاء
نقشین گاه شغب
وگر
نفع ایشان مرغ و کور
جمع شغب
فک و خیل از
تج و شغب

وفاقیان
وفاقیان



* (روز عاشورا) *

* (۴۱۸) *

وتمام جانوران چندانکه اب دیده ایشان سبلان یافت و در بخارا و انوار از مال صدوق ده از حضرت علی بن
الحسین علیه السلام و اینگونه است که روز امام حسین علیه السلام داخل شد در منزل برادر خود امام حسن علیه السلام چون
بر آن حضرت نظر نمود بگریه درآمد امام حسن علیه السلام فرمود ما بیچک با ابا عبد الله چه چیز تو را بگریه در آورد
با ابا عبد الله عرض کرد بجهت آنچه با تو خواهند نمود امام حسن فرمود آنچه من بان دچار خواهم شد زهره است
که بمکر و حيله مرا میدهند و من کشته میشوم و لکن لا یومر کومک با ابا عبد الله و لکن هیچ روز مانند روز تو
نخواهد بود که سی هزار کس که گماندارند از امت جدا میشوند و دین اسلام بر خود می بندند بگو تو همچو او رفتی
و زامن بر کمر زنند و بکشتن تو اجتماع نمایند و بر بختن خون تو و هشت حرمت و اسیر نمودن فرزندان و زنان
و غارت کردن اموال تو غمزن کنند و در آنوقت لعنت خدا بر ایشان وارد میگردد و از آسمان خون و خاکستر
مبارد و بیکی علیک کل شیء حتی الوحوش فی القلوات و الجنان فی البحار و هر چیز بر تو میگریزد و حیوان
در صحراها و ماهیان در دریاها و در بخارا و انوار و کتاب عوالم و ناسخ التواریخ از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که روز آنحضرت در حق جعد فرمود هل احد منکم راهاها را ابا هیچک از شما جعد را در روز دیده
عرض کردند در روز دیدار نمیشود بلکه در شب اشکار میگردد فرمود اما انهم نزلنا و العمران فلما ان قتل
الحسین عالت علی نفسها ان لا ناوله العمران ابدا و الا ناوله الی الخراب فلا تزال هارها صائمة حزينة حتی یجئها
اللیل فانما جئها اللیل فلا تزال ترن علی الحسین حتی تصبح همانا جعد همواره در آبادانیها و بلدان عمران منزل و
مأوی داشت چون حسین علیه السلام شهید شد سوگند یاد کرد که دیگر در آبادانی منزل نکند و جز در خراب جاه نگیرد
و اکنون همواره در روزها صائم است و در شبها نایاب دارد بر حسین علیه السلام مینالد و میگردد و در کامل الزبارة
از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود ابی بقره بوقت قط نفس بالنهار ای یعقوب هیچ دیده بومه را که در روز
ساز و برك زندگانی کند گفت ندیدم فرمود ابا رانسته از چیست عرض کردند اندام فرمود لانتها نطل بومها
صائمة فانما جئها اللیل افطرت علی ما رزقت ثم نزل ترسم علی الحسین علیه السلام حتی تصبح همانا روز و روزی میداد
و شبانگاه افطار میکند بدانچه روز یافته انگاه نایاب دارد بر حسین علیه السلام مینالد و نیز در کامل الزبارة از حضرت
رضا علیه السلام روایت نموده که فرمود تره هذه البومة كانت علی عهد جد رسول الله ناوله المنازل والقصور والدد
و كانت اذا اكل الناس الطعام تطير فرفع امامهم فیرى اليها بالطعام و تسمى ثم ترجع الی مکانها این جعد را
که مینگره در عهد جد رسول خدا در قصور آباد و بیوت آبادان جاه میگرفت و هنگام اکل و شرب مرده نزد
ایشان حاضر میشد و از طعام و شراب ایشان بهره مییافت و چون سیر و سیراب میشد بمنزل خود باز میگشت
و لما قتل الحسین بن علی علیه السلام خرجت من العمران الی الخراب و الجبال و البراري و قال بئس الامة انتم قتلتم ابن بنتکم

روز عاشورا
بر امام حسین علیه السلام

عاشورا
بجعد



(رُوزِ عاشورا)

(۴۱۹)

و در روز عاشورا
در کربلا
در روز عاشورا
در کربلا

در روز عاشورا
در کربلا
در روز عاشورا
در کربلا

ولا امنكم على قصى چون حسين بن علي عليه السلام كشته شد از ابا و ائمه ها و كوه ها و صحرا ها هجرت كرد
و گفت چه جفاي تصويره ابد شما كه فرزند پسر خود را كشيده و از اين پس من از شما جدا هستم و بر جان خود ميستم
و نيز دو كامل الزبادة از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه فرمود اخذوا الحمام الراعية فانها ناعن قتلة الحسين
عليه السلام كبريت را عي و در حلقه ها نگاه داريد چه ايشان كشند گان حسين عليه السلام ناعن ميكنند و نيز در آن
كتاب سند ياد آورين فرموده است كه گفت حاضر حضرت صادق عليه السلام بودم ما گاه كبريت را عي نفرموده
طويل بود و در حضرت نظر مي نمودم و زمانه طويل در من ميگرست نگاه فرمود ياد آورنده و
ما يقول هذا الطير او ياد ابا مبيدانه اين كبريت چه ميگويد گفت جانم فدای تو باد ندانم فرمود بدعو علي
قتله الحسين عليه السلام فاقده في منازلكم لعنت ميكنند بر كشندگان حسين عليه السلام اين مرغ را در منازل خود
نگاه داريد بيان دنه ماش ناسخ گويد الراعية الحمام التي ترفع هداياها و در منتخب اللغات گويد هدايا
كبريت و او از كبريت و در مجمع البحرين گويد في الحديث اخذوا الحمام الراعية فانها ناعن قتلة الحسين
الراعية جنس من الحمام والافاعي الراعية و رعب الحمام رفعت هداياها و شد رتبه و در مجاز الانوار و كتاب
عوالم و ناسخ النوار و في سطر و است كه از طريق اهل البيت عليهم السلام روايت شده است كه چون حسين عليه السلام
شهيد شد و جسمش بر خاك كبرلا افتاد و خون از بدن مباركش جاري شد مرغ سفيد آمد و پرو
بال خود را در خون انحصرت بالود و پرواز كرد در خاك كه خون از پرهاي او ميچكيد پس در سايه بعضي از
اشجار جماعت از مرغان را و پديد كه هريك به هواي دانه و آب بنه سران مشغولند ان مرغ خون الود بالانك ز
بر ايشان ياد ياك استخوان يا ملاهي ذكر الدنبا و المناهي و الحسين في ارض كربلا في هذه الحرم ملقى على
الرمضاء طام من بوح و دره و سفوح و اي بر شما ابا شاد در سايه و شاخه ها در خان مشغول خوانند كه رزك
دنبا هستيد و يا هم و لب پير زيب و حال آنكه حسين عليه السلام در زمين كربلا در اين هواي گرم بر روي خاك
افتاده بال تشنه او را كشته اند و خون از بدن مباركش جاري شد چون مرغان ان خبر و حشا اثر
بشنيدند دست او را و نواد ركشيدند و تمامه انهام اهنك و هم از جانب كربلا پرواز نمودند و چون
بان سرفهين بلا و سيد نمودند امام عليه السلام باتن به سر غسل و به كف بر خاك افتاده در خاك كه خار و خاشاك
صحرا بر بدن مباركش رخنه زواريان بدن مباركش و حشيان صحرا و گرچه كند گانش چنان و كوه ها و صحرا
است در و خاك و اطراف هوا از طلعت نور و اقباب غايب جمال الجناب روشن و منور كشته فلما رات
الطير و تصابح راعن بالبحاء و الثور و تواقن على رمة يترغن فيه و طار كل واحد منهم الى ناحية يعلم
اهلها عن قتله چون مرغان انحال بديدند صبحه را و درند و اغاز گرهي و گواره نمودند و خود را

(در خون)



(روز عاشورا)

(۴۲۰)

در خون انحضرت افکندند پروبال خود را بخون انمظلوم رنگین نمودند پس هر یک بد پاره و جانب پرواز کرد
که اهل آن دیار را از قتل انحضرت آگاهی دهند از قضا که از آن مرغها بمدینه آمد و مرقد رسول خدا را طواف کرد
در حالیکه خون از پروبال او میچکید و ندا در داد الا فیل الحسین بکربلا پس مرغان از هر طرف بر او گرد آمد
در اطراف او جمع شدند و بانگ نوحه و سوگواری بر آوردند و اهل مدینه چون آن نخب ناله بشنیدند و آن
مرغ خون الود را بدیدند ندانستند که این اب کلام راهبه علامت کدام حادثه است ناگاه که خبر شهادت حسین
بمدینه آمد انوقت دانستند که آن مرغ خبر شهادت انحضرت را برای جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده بود
در نسخ التواریخ گوید در مناقب قدیم این خبر با سند معتبر بمفضل بن عمر الجعفی پیوسته میشود که صادق ال محمد
صلی الله علیه و آله بر او ابی امام محمد باقر علیه السلام از علی بن الحسین علیه السلام حدیث کرد که در روز عاشورا و غراب
پروبال خویش را در خون حسین علیه السلام بیالود و طهر آن نمود و در مدینه بر سر دیوار فاطمه صغریه دختر حسین علیه
بنشست چون فاطمه بر او تکیه کرد و او را ببال نیک گرفت و سخت بگریست و این شعر اشعار کرد و انشا فرمود

الارض الحسین بکربلا
من غریب
فکانت
الارض بکربلا

حس
بالفح و تشدید بخین
برک از درخت و
شاید باین کذا
المنتهی
استقلال
بلند برآمد و درخت
برگرفتن منتجب

شعر نعب لغراب فقلت	تنه و بک با غراب	قال الامام فقلت من	قال الموفق للصواب
ان الحسین بکربلا	بین الائمة والضراب	فابکی الحسین بعزوه	رضی الله مع الثواب
قلت الحسین فقال لی	حنا لقد سکن الشراب	ثم استقل به الجناح	فلم یطق رد الجواب

و هیچ ناعی در مدینه بقتل حسین علیه السلام از این خبر پیشی نگرفت بعضی از منافقین گفتند این سحر است که از نبی محمد
المطلب دیدار میشود **واقع چهارم و ششم** گریستن جمیع ممکات در مصیبت فرزند سید کاینات
در بخارا انوار از ابن قولویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود لما مضی ابو عبد الله الحسین بن علی
علیه السلام بکی علیه جمیع ما خلق الله الا ثلثة اشياء البصره و دمشق و آل عثمان بن عفان چون حضرت ابی عبد الله
حسین بن علی علیه السلام بد رجعه شهادت رسید جمیع مخلوقات گریستند بر انحضرت مگر سه چیز بصره و دمشق و آل
عثمان بن عفان و نیز در بخارا زامال شیخ طوسی از حسین بن فاخره روایت کرده است که گفت روزی من و ابو
السلمه السراج و یونس بن یعقوب و فضیل بن یسار خدمت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودیم عرض کردم فدای
شوم من بعضی از اوقات در مجالس مخالفان حاضر میشوم و شما اهل بیت را بیاد میآورم پس در انوقت
سزاوار است چه بگویم فرمود یا حسین چون در مجالس ایشان حاضر شوی بگو اللهم ارنا الرخاء و الشؤر
یعنی خداوند اینها را به ما راحت و شادی اگر این را بگوئی آنچه دوست دارم خواهی رسید حسین گوید عرض
کردیم فدای شوم بسیار از اوقات یاد میکنم امام حسین علیه السلام را در هنگام یاد کردن انحضرت چه بگویم فرمود
سر مرتبه بگو صلی الله علیه و آله یا ابا عبد الله بعد از آن حضرت صادق علیه السلام روایت کرد خود را بویضا

در کربلا
و کربلا
و کربلا
و کربلا

(گردانید)



﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

رُوزِ عَاشُورَاءِ

﴿٢١﴾

اگر دانید و فرمود آن ابا عبد الله الحسین علیه السلام لما قتل بک علیہ السبع و ما فیهم و ما بینهم و من
 یقلب فی الجنة و النار و ما یرى و ما لا یرى الا ثلثة اشياء فانها لم یبق علیہ بدستیکه چون حضرت ابا عبد
 الله الحسین علیه السلام کشته شد آسمانها هفتگانه و زمینهای هفت طبقه و آنچه در آنها و در میان آنها بود
 و آنچه در بهشت و آنچه در آتش بود و آنچه دیدید و میشوید از مخلوقات و آنچه دیدید و میشوید همه در ماتم انحضرت
 گریستند مگر سه چیز که آنها گریه نکردند بر انحضرت حسین گوید عرض کردم فدایت شوم آن سه چه بودند که گریه
 نکردند فرمود بصره و دمشق و آل حکم ابن ابی العاص زیرا در بخارا و الانوار در خبر میثم تمار است که فرمود لفلان خبر
 مولای امیر المؤمنین علیه السلام بکی علیه کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات و الجنان فی البجار و الطیر فی جو السماء و
 تکی علیه الشمس و القمر و النجوم و السماء و الارض و مؤمن الجن و الانس و جمیع ملائکة السموات و الارض
 و رضوان و مالک و حملة العرش و مطر السماء و ما و ما دأ بتحقق که خبر داد مرا مولای من امیر المؤمنین
 که همه ذرات کائنات و سلسله موجودات در مصیبت حسین علیه السلام گریه میکنند حتی وحشیان در بیابانها و
 ماهیان در دریاها و مرغان در هوا و گریه میکنند بر انحضرت آفتاب و ماه و ستاره ها و آسمانها و زمینها
 و مؤمنان جن و انس و همه ملائکة آسمانها و ملائکة اقطار زمین و رضوان خازن بهشت و مالک دوزخ و ملا
 عرش و اژدهایان خون و خاکستر میبارد و شیخ صدوق علیه السلام در امانه بسند خود از حضرت علی بن الحسین
 علیه السلام روایت کرده است که روزی امام حسین علیه السلام وارد شد بر برادر خود حضرت امام حسن علیه السلام و چون نظر نمود
 بر انحضرت گریست امام حسن علیه السلام فرمود ما یبکیک یا ابا عبد الله چه چیز تو را بگریه درآورد یا ابا عبد الله قال البی
 لما یضع بک عرض کرد گریه میکنم برای آنچه که با تو خواهند نمود حضرت حسن سلام الله علیه فرمود آنچه که من
 بان و چاره خواهم شد زهریست که بمکر و جله مرا میخورانند و من بدان زهر کشته میشوم و لکن لا یومر کبومک یا ابا
 عبد الله یزدلف الیک ثلاثون الف رجل یدعون انهم من امة جدنا محمد صلی الله علیه و آله ینحیون دین لا
 فیجتمعون علی قتلک و سفک دمک و انتهاک حرمتک و سبی زاریک و نساک و انتهاک ثقلک لکن هیچ روزی
 مانند روز تو نخواهد بود یا ابا عبد الله که سه هزار کس از کسانیکه ارغام میکنند که از امت جد ما هستند و
 خود را بدین اسلام میبندند بسوی تو هجوم آورند و دامن بر گیرند و بکشتن تو و ریختن خون تو و هتاک حرمت
 تو و سیر نمودن زنان و فرزندانشان تو و غارت کردن اموال و اطفال تو اجتماع میکنند فعندما تحل ببنی
 امیة اللعنة و مطر السماء و ما دأ و بکی علیه کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات و الجنان فی البجار پس در آن
 هنگام لعنت خدا بر بنی امیه فرود آید و آسمان خون و خاکستر میبارد و همه مخلوقات و موجودات بر تو گریه
 میکنند حتی وحشیان در صحرا و ماهیان در دریاها و در بخارا و الانوار از این قولیه روایت کرده است

در این روز حضرت حسین علیه السلام را شهادت رسید

انحال
 سخن که بر خود بستر
 و خود را بیدار بستان
 غم

در این روز حضرت حسین علیه السلام را شهادت رسید



(روز عاشورا)

(۴۲۲)

که او پسند خود از عروقه بن زبیر روایت میکنند که در آن هنگام که عثمان جناب پوزو را از مدینه بسوزید و میفرستاد مردم
 با و گفتند یا اباذر بشرف هذا اقبل فی الله ای اباذر بشارت باد تو را که این مصیبت در راه رضا خداست
 آن بزرگوار فرمود ما ابرهه هذا فکف انتم اذا قتل الحسین بن علی ع قتلوا و قال زیج ذبحا فوالله لا یكون فی
 الاسلام بعد قتل الخلیفه اعظم قبلا منه چه بسیار اسان و سهلست این مصیبت و لکن چگونه خواهد بود
 حال شما زمانی که کشته شود حسین بن علی علیه السلام و با فرمودن بوح و سر بریده باشد بخدا قسم که بعد از قتل
 خلیفه یعنی امیر مؤمنان علیه السلام در اسلام قبلی بزرگتر از حسین علیه السلام نخواهد بود و پس از قتل آنحضرت خدا
 تعالی شمشیر انتقام بر این امت خواهد کشید و هرگز آن را بنیام خود نخواهد گذاشت و نبیعت قائما من
 ذریه فینقم من الناس و مبعوث گرداند حق تعالی قائم از فرزندان آنحضرت را پس آن بزرگوار انتقام
 میکشد از قاتلان آنحضرت و انکم لو تعلمون ما یدخل علی اهل البجار و سکان الجبال و فی الغیاض و الاکام
 و اهل السماء من قتله لبکمتم و الله حتی ترهق انفسکم و اگر شما بدانید که بسبب کشته شدن حسین علیه السلام چه
 درخت میدهد بر اهل دریاها و ساکنان کوهها و تنگها و بیشه ها و جنگلها و بنسنانها و اهل آسمانها هر آنکه بخدا
 قسم انفد و میگریستد که جان از بدن شما بیرون میرفت و روح مبارک امام حسین علیه السلام از هیچ اسمانی
 نمیکند و دیگر آنکه هفتاد هزار ملک از ترس و اضطراب بر پا میایستند و ناقیامت اعضا ایشان لرزان
 میباشد و ما من سحابة تمر و ترعد و تبرث الا لعنت قائله و هیچ ابره برق نمیزند و صد آنمیکند مگر آنکه لعنت
 میکند بر قاتلان آنحضرت و ما من يوم الا و تعرض روحه علی رسول الله صلی الله علیه و اله فیلتقیان و هیچ
 روز نیست مگر آنکه روح مبارک امام حسین علیه السلام را بر سو خدا صلی الله علیه و اله نشان میدهند و با یکدیگر
 ملاقات مینمایند و در کتاب کامل الزیارة پسند خود را به بصیر روایت کرده است که گفت روزی در خدمت امام
 جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم ناگاه فرزند آنحضرت از در درآمد حضرت با و فرمود مرحبا و او را پسند خود گرفت
 و او را بوسید و فرمود حق تعالی من حقیر و انتقم من و ترکه و خذل الله من خذلکم و لعن الله من قتلکم و کان الله
 بکم ولیا و حافظا و ناصرا خدا حقیر نماید کبریا که شما را حقیر نمود و انتقام بکشد از کسی که شما را کشته است
 و خون شما را بگردن گرفت و خدا را گدازد که شما را ایمان دشمن و اگداشت و باره نکرد و خدا لعنت کند
 کبریا که شما را کشت و خدا ولی و حافظ و ناصر شماست فقد طال بکاء النساء و بکاء الانبیاء و الصدیقین و
 الشهداء و ملائكة السماء و بتحقیق که گریه زنان و گریه پیغمبران و صدیقان و شهیدان و ملائکه آسمان بطور
 انجامید در مصیبت شما پس فرمود یا ابا بصیر از نظرت ای ولد الحسین علیه السلام انا فی ما لا املک بما اوتی الی ایهام و
 الیهم ای ابا بصیر هرگاه من نظر میکنم بفرزندان حسین علیه السلام مرا حال روی میدهد که نمیتوانم خود را از گریه

خبر آن جناب از مصیبت

کشتن آن جناب

(روز عاشوراء)

(۴۲۳)

باز ناز بجهت آن مضایقه که برید ایشان و برایشان وارد گردید ای ابو بصیر بدینیکه فاطمه علیها برای مصیبت
فرزند خود حسین علیه گریه میکند و صبحه میکشد و بسبب گریه او آتش جهنم بجوش و خروش میآید و مالکان
دوزخ پیوسته آماده هستند که در هنگام گریه آن مکرمه جهنم را برنجبرها میگیرند و جلوا نرا سخت میکشند
و درهای آن را محکم می بندند از ترس اینکه مبارزانه از جهنم بیرون آید و در آن خارج شود و اهل
زمین را بسوزاند فلاشکن حتی شکن صوت فاطمه الزهراء علیها پس آتش جهنم ساکن و آرام نمیشود تا وقتی که
فاطمه علیها از گریه ساکن و آرام شود و آن البخاری تکرار آن تنفوق فید خل بعضیها علی بعض و دریاها بموج و
جوش درآیند و نزدیک میشود که از هم بپاشند و داخل یکدیگر میشوند و هیچ قطره از آنها نیست مگر آنکه ملکه
بر آن قطره موکل است چون موکلان در با صدای گریه فاطمه زهراء سلام الله علیها را میشوند ببال خود موج
و جوش دریاها را آرام نمائند و بعضی را در بعضی دیگر حبس کنند که مبارزانه تبار خراب کنند و اهل زمین غرق
شوند و ملائکه پیوسته ترسان و گریان میباشند بجهت گریه حضرت فاطمه علیها السلام و بوی خدا تضرع
نمائند و دعا کنند و حاملان عرش ساکنان ملائکه اعلی تضرع و زاری درآیند و صدای ملائکه بتسبیح و
تقدیس بلند میشود از جهت ترك هلاک اهل زمین و لو ان صونا من اصواتهم يصل الى الارض لصعن
اهل الارض و تفتط الجبال و زلزل الارض باهلها و اگر صدای از صداها به ایشان بگوش اهل زمین
برسد هر انبه اهل زمین برود و افتند و هلاک شوند و کوهها از هم بشکافتند و زمین بر زلزله اهل خود
بحرکت درآورد و ابو بصیر گوید عرض کردم جعلت فداک ان هذا الامر عظیم فدايت شو این امر بسیار
عظیم است فرمود غیر اعظم منه ما لم سمعه آنچه نشنیده غیر از آنچه که شنیده بزرگتر و عجیبتر است

(ثاقب شاعری از تخمیس شعار مجتسم گوید)

در نه فلک تزلزل و در شش جهت شتاب	از بهر چپش گشته مکر ملک دین خراب
دارد چه آب ثابت و سیاره اضطراب	گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب

و محزون کاشوب در تمامی ذرات عالم است

هم دوست گریه کرد هم اعدا گریسته	این بس برای غربت باغ فحار
هم ساکنان معبد هم وافقان در	هم جاثلیق سپر کلیسا گریسته
مجنون و از زینب لبلأ گریسته	ای مجرور و بهر تود در هر چه بود
از وحش و طیر ماه دریا گریسته	بر فرزند سید کاینات

در بخارا و نوا و ناسخ التواریخ از این قولویه نقل کرده اند که او پسند خود از زاره روایت کرده است که

(روز ۵)

از جوش دریاها
از جوش دریاها

از جوش دریاها
از جوش دریاها



❦ (روز عاشورا) ❦

❦ (۴۲۴) ❦

روز امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: باز آید آن آسمان بکثرت علی الحسین علیه السلام وربعین صباحا بالذی
وان الارض بکثرت اربعین صباحا بالسواد وان الشمس بکثرت اربعین صباحا بالکسوف والحرة و
ان الجبال تفتت وان الثرى وان البحار تجرب وان الملائكة بکثرت اربعین صباحا علی الحسین
ای زیاده آسمان چهل روز گریه کرد بر حسین و بر بخت خو و زمین چهل صباح گریه کرد بسیار و نار بکی و آفتاب
چهل روز گریه بکسوف و سرخی و کوهها از هم پاشیدند و دریاها بجوش و خروش آمدند و ملائکه
چهل روز بر آنحضرت گریستند و ما انخضبت منا امراة ولا ادهنت ولا اکتلت ولا رجلت حتی انا نار
عبد بن زیاد لعنه الله و ما زلنا فی عترة بعد و هیچ زنی از زنان فاختاب نکرد و عطر بر بدن نماند و سر
نکشید و سر خود را شانه نکرد تا وقتی که سر عیسیا بن زیاد را بنزد ما آوردند و بعد از آن نیز کارها پیوسته
گریه و زاری است و جدم علی بن الحسین علیه السلام چون یاد میکرد پدر بزرگوارش ابقدر گریه میکرد که طاعت
مبارکش از اشک چشم او تری میشد و هر کس حالت آنحضرت را میدید دلش میسوخت بر او و بگریه آنحضرت
گریه مینمود و بعضی از عرفا گفته اند که همه اشیاء از مجرایان و مادیات از آسمان و زمین و لوح و قلم و عرش
و کرسی و بهشت و دوزخ و حور و علمان و غیر اینها از سایر موجودات بر مظلوم آن حضرت گریستند لکن
گریه هر شیئی بر حسب حال خود میباشد پس هر سنگی که از کوه میغلطد و هر طفلی که میگردد و هر مرغی که بر لب آبر
صبحه میزند و هم چنین زرد و خزان که بر درختان وارد آید و شکستگی که در اشیاء بهم رسد و سرخی که در آستان
ظاهر شود و موجی که در دریا پدید آید و یا غباری که در صحرا بر هوا رود و صدائی که از معدن حاصل شود و برقی
که پدید آید از غم آن مظلومست و بارش بر گریه است بر آنجناب و غار و دیگ و گوشت و جمیع اشیاء بر حسین میگريستند
باد بر عتس بر خود و آتش با فروختن و آب بجزایان و موج بجود خود و آفتاب و ماه و ستاره ها بتغییرات خود
از حر و صفت و کسوف و خف و اتفاق بتکدر و غبار و حر و صفت و بگاه بر زردی و درختها بموت و
ساقط شدن برگ و خشک شدن شاخه خود ایا نشنیدی صدای ظروف و ظرف را در چنگه میبشکنند
بر آن حضرت میگردد و معادن میگریزند بر آن حضرت بشکستن و بآن صو که در چن کس از آن شنیده میشود خداوند
عزت در کتاب خود فرموده است وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يَسْبِغُ بِحَبْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِغَهُمْ یعنی نیست
شیئی از اشیاء مگر اینکه تسبیح میکنند او را بحمد و لکن شما نمیفهمید تسبیح ایشان را و بعضی از زیارتها
است يُسَبِّحُ اللهَ بِاسْمائِهِ جميع خلقه یعنی جميع خلق تسبیح میکنند خدا را با اسماءش بعضی از اهل اشاره
ایماء گفته اند که چون وجود آن مقدسه اسماء انام علیهم الصلوة والسلام مظاهر اسماء الهیه اند تواند
بود که مقصود و مراد از تسبیح جميع خلق با اسماء او اظهار سوگوار و غمنازی ایشان باشد و مصیبت

گفتار عارفانه
در بیان علایق

گفتار عارفانه
در بیان علایق

❦ (سید) ❦



(روز عاشوراء) ❦

❦ (۴۲۵) ❦

سید مظلومان و سرور عالمیان حضرت سیدالشهداء روحی و ارواح العالمین له الفداء ❦

علت انقلاب و اضطراب موجودات در مصیبت زنده گاینان

برابر باب بصیرت و اصحاب خبرت پوشیده نیست که سبب و ستر واقع شهادت حضرت سیدالشهداء روحی و ارواح العالمین له الفداء و علت بروز و ظهور خوارق غادات بعد از شهادت آنحضرت را که هو حقّه کسبی نیست مگر خداوند سبحانه و دانشون در علم لکن کسائی که راه حق جویند و بقدم صراطین اخلاص بپایند لوح خوار خود را از لوث و سواس شویند میتوانند بعد از تتبع در اخبار ائمه اطهار بعضی از وجوه انرا تذکره اولی الالبصار گویند و چون سبب شهادت آنحضرت با نفد ربه که خداوند رحمن مصلحت در فهمیدن آن دانسته از احادیث ائمه انام صریحا بخاص و عام مجتد رسیده که از کثرت اشتها و مستغنی از اطهار است لهذا ترک ذکر و ترک نگاشتن آن بمنزله صواب قرب و بار غایت اطناب است و اما علت بروز و ظهور خوارق غادات بعد از شهادت آن سرخیل اهل سعادت اگر چه انهم ثلوثا بلکه تصریحا در بسیار از اخبار رسیده لکن چون شهرتش کمراست این مقال را اقتضای بیان بیشتر است و در این مقام از گفتار عرفای با بصیرت و دانشمندان اهل ایمان و اشارت بذکر چند وجه اکتفا میشود که تذکار به برادران باطنی کا بوشید

وجه اول بعضی از محققین گفته اند چون وجود مقدس امام علی علیه السلام جان آفرینش و مهجئه عالم امکانست و چون جان شکنجه بیند و مهجئه نخر شود ناگزیر تن و بدن هم خسته و شکسته گردد لهذا از ابتدای عالم که باقی وجود داشت و منتهای عالم که خاتمه مکنوناتست هیچ آفریده بجای نماند مگر اینکه در این مصیبت عظمی را تلقی نمود و زبان را پاره شد و هر چند شمر و بزد و عجب الله بود **وجه دوم** بعضی دیگر گفته اند که چون جمیع اشیاء بمرکز ایشان موجود شده اند و جللی عکس از شعاع ایشانند و ایشان مظاهر اسماء الهی و خدا را ابنتی از ایشان بزرگترینست چه خوب گفته است شاعر ❦ فما ایتة الله اکبر منهم ❦

فهم ایتة من دونها کل ایتة ❦ و ما نعمة الاوهم اولیاءه ❦ فهم نعمة منها انت کل نعمة لهم خلق الله العوالم کلها ❦ و حکمهم فیها بها من خلیفه ❦ سره سرهم فی الکائنات جمیعها فمن سرهم لم یخل مثقال ذرة ❦ یعنی نیست ابنتی بزرگتر از ایشان پس ایشان ابنتی هستند که همه ابان پستتر از ایشانند و نعمتی در عالم نیست مگر اینکه ایشان اولیاء ان نعمند پس ایشان نعمتی هستند که همه نعمتها از ایشان رسیده است و برای ایشان خلق نموده است خداوند عالم جمیع عوالم را و حکم ایشان در ان عوالم بر اهل ان عوالم مانند حکم خلیفه است بر عیبت خود و سرایت نموده است سر ایشان در جمیع ممکنات پس مقدار ذره نیست در عالم وجود که خالی باشد از سر ایشان زیرا که مثال ایشان مثال اقباب و مثال

امام علی علیه السلام

علت انقلاب و اضطراب موجودات

❦ (شعبان) ❦



* (رُوزِ عَاشُورَاءِ) *

* (۴۲۶) *

شیعیان مثال شعاع است و مثال دشمنان مثال ظل است پس شعاع از آفتاب است و بعضی اشتقاق شیعه از شعاع دانسته اند و ظل از آفتاب نیست لکن بدون آفتاب هم وجود ندارد پس همه ذرات وجود از نور و ظلمت و نیک و بد و سعید و شقی خلقت وجود پدید آورنده مکر سبب وجود ایشان پس طینت گل اشیاء از طینت ایشانست و بسبب طینت ایشان موجود است و بدون ملاحظه ایشان موجود نیست و اشاره بهین است آنچه در زیارت جامه کبریه ذکر شده است ذکره فی الذکرین و اسمائکم فی الاسماء و اجسادکم فی الاجساد و ارواحکم فی الارواح و انفسکم فی النفوس آثار که در آثار یحیی است اینک جسد ایشان جان همه جسد ها است و روح ایشان روح همه ارواح است و نفس ایشان نفس جمیع نفوس است و آثار ایشان حقیقت همه آثار است و ایشانند آن اسمیکه در دعا اشاره بآن شده است اللهم انی استسکت باسمیک الذی شرقت به السموات و الارضون و لهذا امرگاه ایشانرا غم و اندوهی روی دهد همه عالم را روی خواهد داد زیرا که هر که شمس نشأ تیرگی شعاع است و صفای آن منشاء صفای شعاع است و از اینجاست که گفته اند بنی الوجود علی الاسم الاعظم فاذا حرك حرك جميع العالم بغير عالم و وجود نباشد است بر اسم اعظم پس هرگاه که آن حرکت داده شود تمام عالم متحرک میشود و در خبر است که مردی خدمت معصوم عرض نمود بسیار میشود که بسبب مهموم و اندوه مکن میشود این از چه جهت است فرمود در آنوقت همی و غمی بردل نام داخل شده است و چه سببی گویند که چون وجود مقدس ایشان بعد از ذات مبدا اصلند و موجودات همه نوع ایشانند پس بتزلزل اصل فرع متزلزل خواهد شد و لهذا کل ذرات در مصائب و آرده برایشان گریستند حتی اسمهای مخالفان در هنگام و راع زنان بر سر نفسها انفرد گریستند که سمها انما اذاب ربه هاشان ترشد بلکه آن اشقیبا با وجود اینکه اصل از انعام بودند و حب ظاهر متشکل بشکل انسان بودند در چنین عارث نمودن و کشتن میکردینند و آن گریه ایشان به تبعیت آن طینت طیبه جزئی بود که در ایشان قرار یافته بود و چه چها و مرا آنکه بمفاد لولا الامام ساخت الارض و السموات و وجود مقدس امام علی علیه السلام بقاء نظام کائنات است زیرا که امام علیه السلام قلب عالم امکان است و چنانکه قلب در مملکت وجود انسان مقام و محل یقین است و یقین موجب طینان نفس باعث ثبات جمیع قوای و قرار جمیع اعضا و جوارح بدن انسان است و هم موجب استقامت رأی است و آن عبارتست از انتظام قوای و جوارح بنظم فطریه ذاتیه و مشغول بودن هر یک از قوای و جوارح بافعال خاصه خود همچنین و جوامع و قرار حال امام موجب انتظام آسمان و زمین است و همچنانکه هرگاه تکرر در قلب بهرسد همه قوای و جوارح و حواس از کار خود باز میمانند همچنین هرگاه اختلال در احوال امام علیه السلام واقع شود همه آسمانها و زمینها و آنچه در میان آنها است از نظم طبیعی خود منحرف میشوند و چه پنجه بمفاد و مدلول آنا مدینه

تفسیر و تفسیر

تفسیر و تفسیر



(رُوزِ عاشوراء)

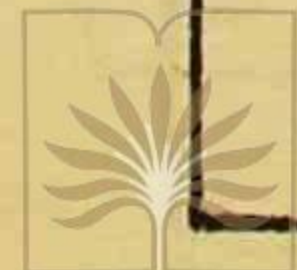
(۴۲۷)

الْعِلْمُ وَعَلَىٰ بَابِهَا هِيَ نَكَّةٌ حَضْرَتِي بَابِ مَخْرَجِ فُوضَاتٍ مُّطْلَقَةِ الْهَيْبَةِ اسْتِمْجِنِ اِمَامِ عَلِيٍّ بَابِ فَاَضْلَا
خُصَّةٍ وَاسْطَةِ اسْتِفَا ضَا تِ خَلْقَتِهِ اسْتِمْجِنِ اِمَامِ عَلِيٍّ بَابِ فَاَضْلَا خُصَّةٍ وَاسْطَةِ اسْتِفَا ضَا تِ خَلْقَتِهِ اسْتِمْجِنِ اِمَامِ عَلِيٍّ بَابِ فَاَضْلَا
بِسَبِّ عَدَمٍ قَدْ رَتَّانَ بَرَا سْتِفَا ضَا تِ بِلَا وَاسْطَةِ اَزْمِدَةٍ قَبَا ضِ اَزْ اَفْعَالٍ وَاَثَارِ بَقَا وَبُشِ عَاوِيٍّ مِثْلَانِدِ وَعَالِمِ
بَالْمَرَّةِ خَرَابِ مِثْلَانِدِ بَرَا اَزْ اِنْجَا مَعَاوِيٍّ وَمَكْشُوفٍ مِثْلَانِدِ اَزْ اَعْلَامِ عَقُولٍ وَنَفُوسٍ وَانْوَارِ وَاَرْوَاحٍ وَاشْبَاحِ اَجْنَا
وَاِبْدَانِ وَاصْلَابِ وَارْحَامِ وَمَا بَعْدَ هَا اِلَى اَخْرِ الْعَوَالِمِ دَرِ هَرِّ عَالَمٍ وَجُودِ اِمَامِ عَلِيٍّ بِحَسْبِ هَا اِنْ عَالَمٍ بَاعَثَ بَقْلَهُ
نَظَامِ اِنْ عَالَمِ مَثَلًا عَقْلِ اِمَامِ عَلِيٍّ دَرِ عَقُولِ وَنُورِشِ دَرِ اَنْوَارِ وَرُوحِشِ دَرِ اَرْوَاحِ وَجِشِشِ دَرِ اَجْسَادِ كَذَا
مَا بَعْدَ هَا اِلَى اَخْرِ دَرِ هَرِّ جَا وَجُودِ مَقْدَسِ اِمَامِ بَاعَثَ بَقَايِ نَظَامِ وَاَثَارِ اسْتِمْجِنِ اِمَامِ عَلِيٍّ بَابِ فَاَضْلَا
جَامِعَةٍ كَبِيرَةٍ عَرَضِ مِثْلَانِدِ زَكَرَكَ فِي الدِّانِ وَاسْمَاكُمْ فِي السَّمَاءِ وَاجْسَادُكُمْ فِي الْاَجْسَادِ وَارْوَاحُكُمْ فِي الْاَرْوَاحِ
وَاَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ وَاثَارُكُمْ فِي الْاَثَارِ وَقُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ وَحَضْرَتِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ عَلِيٍّ بَابِ فَاَضْلَا
فَرَمُودِ بَارِ اَوْدَانِ اَللّٰهُ تَعَالٰى خَلَقْنَا وَفَضَّلْنَا وَجَعَلْنَا اٰمَنًا وَحَفِظْنَا وَخَزَانَةَ عَلَمٍ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ
اِي دَاوِدَ رَسِيْدِكَ خَلَقْتَ اَلْخَلْقَ كَرَمًا وَفَضِيْلَتِ اَدَامَ اَبْرَهْمَ مَخْلُوقَاتِ وَمَا اٰمَنًا وَرَايِعِ خُودِ قَرَارِ اَدَامَ
دَرِ مَنَ بَنَدِ گَانِ خُودِ وَگَرِ اِنْدِ مَا اَحَافِظُ وَنَگَاهِ دَارِ نَدِ گَانِ وَخَزَانَةَ دَارِ اِنْ خُودِ بَرِ هَرِّ جِهَةٍ دَرِ اَسْمَانِهَا وَزَمِيْنِهَا
اسْتِمْجِنِ اِمَامِ عَلِيٍّ بَابِ فَاَضْلَا خُصَّةٍ وَاسْطَةِ اسْتِفَا ضَا تِ خَلْقَتِهِ اسْتِمْجِنِ اِمَامِ عَلِيٍّ بَابِ فَاَضْلَا
وَلَنْعِ مَا قَبْلُ * اِنَّكَ بَدِ گَنْجِ مِمَكَانِ * مُنْظَمِ بُوْدِ اَزْ وُجُودِشِ اَفْنَابِ * اِنَّكَ اَزْ نَظْمِشِ جِهَانِ اَبَادِ بُوْدِ *
نَاخِدَايِ كُتُبِ اِجْمَاعِ بُوْدِ * وَحَسْبِ شَمْسِ اِنَّكَ بَرِ اَزْ اَبَانِ وَطَهْوَرِ خَوَارِقِ عَاذَاتِ بَعْدِ اَزْ شَهَادَاتِ فَرِزَنْدِ
سَيِّدِ كَا بِنَاتِ هَرِّ اَبَانِ بُوْدِ اَزْ اَبَانِ كِهْ حَكِيْمِ مُطْلَقِ بِمَقْنَضَايِ مَضْمُونِ سَمْعِ اَبَانِ اَفْاَقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَقِّ
يَتَبَيَّنُ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ بِجِهَةِ اَثْبَاتِ حَقِيْقَتِ سَيِّدِنَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ وَبَطْلَانِ بَرِيْدِ مَلْعَنَتِ فَرِحَامِ دَرِ عَالَمِ ظَا
وَهُوْبِ اِگَرِ اِنْدِ كِهْ اَتْمَامِ حَقِّ بَرِ مَرْدَمَانِ دَرِ اَهْدَاءِ سَبِيْلِ لِيْلَا يَكُوْنُ لِلنَّاسِ عَلٰى اَللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرِّسَالِ
كِهْ هَرِّ گَاهِ اِنْ اَبَانِ وَعَلَامَاتِ ظَاهِرِ نَبِيْشِ اَحْتِمَالِ دَاشْتِ كِهْ مَرْدَمَانِ بِالْكَلِمَةِ اَزْ اَعْتِقَا حَقِيْقَتِ اِلِ عَلٰى اَعْرَاضِ
وَبِرْحَمَتِ اِلِ سَفِيَّانِ اَعْتِقَا نَمَايَنْدِ بَسْ چُوْنِ بَعْدِ اَزْ قَضِيَّةِ شَهَادَاتِ اِنْجِنَابِ اِنْ نَوْعِ تَغْيِيْرَاتِ وَخَوَارِقِ عَاذَاتِ
دَرِ عَالَمِ مَشَاهِدِ كَرْدَنْدِ بَقِيْنِ بَرِ حَقِّ حُسَيْنِ وَحُسَيْنِيَّانِ وَبَطْلَانِ بَرِيْدِ وَبَرِيْدِيَّانِ كَامِلِ كَرِيْدِ وَطَهْوَرِ اَزْ اَدَامَ
زَمَانِ بَاخْتَارِ وَاَزْ اَرْبَعْتِ كَرْدَنْدِ وَاَزْ اَزْ رُوْزِ گَارِ اِلِ سَفِيَّانِ وَشُعْبَا اِيْشَانِ بَرِ اَوْرَدِ * وَلَنْعِ مَا قَبْلُ *
اسْمَانِ بَعْدِ اَزْ شَرِيْفِ كَرْدَنْدِ بَرِ گَرِ كَرْتِ | بَرِ كَفِ اَزْ مَرْتَبِ بَنِيْجِ وَازْ رَحْلِ خِيْمِ كَرْتِ | دَرِ مَكَانَاتِ شَهِيْدِ دَرِ بَارِ كَرْمِلَا
*(مَوْ لَق) * | جَانِ نَا يَا كِ بَرِيْدِ نُوْمِ اَرِيْ كَرْتِ | *(كَوِيْد) *
كِرْ حَقِّ اَزْ اَتْمَامِ كَشِيْدَنْ مَخْتَارِ عَلَيْهِ لِرَحْمَةِ فِي الْجَمْلَةِ لِيْلَا وَتَشْفِيْ بَرِيْ وَشَانِ وَشُعْبَا اِيْشَانِ حَاصِلِ كَرِيْدِ وَطَهْوَرِ

اینکه بخت نظام
در وجود امام است

گنجور
بروزن و بخور بکاف
فارسی خوانده دارو
خازن . بر آن بایست

و خدایان
عجلت و عجلت
و خدایان



❦ (روز عاشوراء) ❦

❦ (۴۲۸) ❦

تمام در زمان ظهور و شتر صاحب الامر عجل الله له الفرج بعل خواهد آمد ان شاء الله تعالی اللهم عجل فرجه و سهیل
 مخرجه واجعلنا من اغوانه و انصاره بالنبی و اله (و نیز گفته اند) که گریستن ذرات و موجودات در
 مصیبت فرزند سید کائنات بر دو نوع است صور و معنوی (اما اگر به صور) که جریان اشک باشد از
 دیده هائیران گریه از محبت صاد و میشود و از بغض بنیر صاد میشود لکن در حال عدم التفات ایشان
 بغض و عداوت چه آنکه در حال التفات بغض و عداوت گریستن ممکن نیست زیرا که در آن حال بطرود
 است از رحمت الهی که فرو گرفته است تمام اشیاء و اما در حال غفلت از بغض و عداوت هرگاه متذکر مضاف
 آن حضرت شوند میگردند چنانکه از بسیار از ایشان صادر شد مثل آن منافق که برهنه می نمود عیال و
 اطفال آنحضرت را و گریه می نمود و همچنین از عمر سعد و زید و غیره نیز صادر شد **الَالْفَنَةُ اللَّهُ عَلَى**
الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (و اما اگر به معنوی) پس هر ممکن ذی همت و صورتی در حال وجدان اندک خود گریان
 است بگریه معنوی بر آن حضرت حتی منافقین و شایطین و علیین و سجدتین و این بر چند صنف است
 بعضی از آن این است که هر حادثه از ایشان میباید در نفس خود ضعفی نسبت بشی از اشیاء و یا میلی نسبت بشی از
 اشیاء و یا حاجه نسبت بشی از اشیاء و یا خوف از شی از اشیاء و یا امید نسبت بشی از اشیاء و یا غم بسبب عدم
 شی از اشیاء و یا قوت بشی از اشیاء و یا همه برای امر مستقبلی که بهتر است عدم ادراک آنرا و یا محذور که بهتر است
 وقوع آنرا و آنچه خوانها باشد همه اینها گریه معنوی است و یا اینکه است باعتبار جو چشم طبیعت او ❦
تحقیق دقیق در کتاب معالم الزلفی و مقام از عبد الله بن عباس روایت کرده اند که در روز عاشوراء
 بر آتش نشدنی در دنیا مگر آنکه مدد بر او خون یافت شد بعضی از محققین گفته اند یافت شدن خون در زیر
 سنگ دلیل است بر شعور موجودات حتی نباتات و جمادات چنانکه دلالت بر شعور آنها دارد که همه آنها
 تسبیح خدای میکنند **وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** و این تسبیح موجودات
 نظریه و ذاتی است و این اثر تجلی نور ذات مقدس است که تجلی نمود برای ایشان پس او را دوست
 داشتند و مشغول ثنای او شدند چرا که او را مستحق ستایش یافتند و این تسبیح بزبان حال نیست بلکه بزبان
 قال است و سجده آنها حقیقت سجده است چنانکه کائنات را که خضوع به بصیرت کامله داده است میدهند
 سجده هر چه را و لهذا خداوند به پیغمبر خود مفرماید **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ**
مَنْ فِي الْأَرْضِ وَلَمْ يَقُلْ لَهُ تَرَوْنَ إِلَّا مَارِئَانَهُ فیهولنا ایمان و الحمد عیان فاشهد بسجود کل شیء و تواضع
 لله تعالی بر ایشان که عین الله بودند میدهند سجده هر چه را پس همه موجودات شعور دارند و از اینجاست
 که همه اشیاء گریستند بر حضرت اما مر حنین و نزدیک شد که نظام عالم بر طرف گردد و مادر بخت و محراب

گریستن اعدا و
بنا حال عدم
بغض بنیر

شعور و معرفت
و مخلوقات عالم

* (روز عاشوراء) *

(۴۲۹)

فرود بر زمین چنانکه قرار همه مخلوقات بمشیت خدا بودند و امام محل مشیت خدا است و مهتار عالم در کف با کفایت امامت بلکه امامت قلب عالم امکان است و چون قلب خطراب یابد سایر اعضا و جوارح نیز مضطرب گردند پس

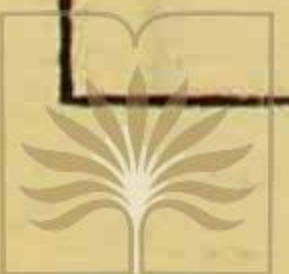
علت بقای عالم در انحلال خدا حفظ فرمود کائنات را بعد از شهادت امام

بموجب دلائل مذکوره در این هنگام که حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء جراحت بسیار بر جسم مبارکش رسید تا زمانیکه روح شریفش از بدن مفارقت نمود مصیبتی که همه اجسام عالم مجروح و هر ذره روحی بیروح و عالم بکسر مانند طوفان نوح گردد و لکن چون در آن ساعت و در بعضی امامت بحضرت سجاد علیه السلام تعلق گرفت از برکات وجود فایض الجود انحضرت نظام عالم برقرار ماند (شر) بجهت آنکه حسین شد زینت زمین چنانکه نگویند نکشت چرا این سپهر بود قلمو * بل این زمین وجود جناب زین العابد * و نظم خود نقیض این سپهر که بنیاد پس بنا بر این انقلابات و تغییرات احوال آسمان و زمین با وجود حضرت زین العابدین * برای این بود که چون تعلق امامت از امامی بامام دیگر موقوفست باز هتاق روح از امام اول زیرا که امامت در زمان واحد مصیبت منحصر در فرد باشد پس چون سید مظلومان در رقیق آخرین بهوش بر زمین افتاد و هنوز روح شریفش از بدن مفارقت نکرده بود در این هنگام نور امامت بالتمام از انجذاب منقطع نبود و بحضرت سجاد منتقل نگردیده بود از اینجهت آن تغییرات در عالم ظاهر گردید و همینکه انحضرت شهید گشت و نور امامت بالتمام منتقل گردید بحضرت سجاد آن انقلابات و تغییرات برطرف شد و نظام عالم برقرار شد و اما عدم انقطاع نور امامت بالتمام از حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء و عدم انتقال نور تمامه بحضرت سجاد باین طریق است که از زمانی که سید مظلومان و در بعضی امامت را بحضرت سجاد علیه السلام سپرد اقطاب امامت از برج حسینی و بغروب و از برج سجاد و بطلوع داشت لهذا اقطاب امامت رفته رفته از انطرف بغروب نزدیک میشد و از این سمت بطلوع ناوقت که انحضرت بدرجه شهادت رسید در آنحال بغروب خورشید امامت از برج حسینی منتقل شد به برج سجاد و لکن بقیه شعاعش از برج حسینی مانند روشنائی بعد از غروب اقطاب در روزگار نمودار بود و طلوعه برج سجاد می مانند روشنائی بین الطلوعین در عالم اشکار گردید اما قرص آن خورشید هنوز طالع نگردیده بود زیرا که از بسیار غلظت کفر که بر آن مرکز دائرة ایمان احاطه کرده بود انحضرت در آن چنین متوجه عالم باطن بود و در عالم ظاهر نداشت و چون اوضاع جهان منقلب بر ایشان و احوال زمین و آسمان متغیر و دیگرگون گردید از حکمت بالغه خداوند انحضرت باطن غیبی متوجه عالم ظاهر گردید و هر سان از بستر بیماری برخاست در آنحال در الفور خورشید امامت از افق آن برج و لایط طالع گشت و عالم را از ضیاء آن بیضا نور حاصل و انقلابات ارض و سما را زایل و کائنات را سکون کامل حاصل گردید و قیامت و تقییم بدانکه بعد از

امام معبد و عالم بود

امام معبد و عالم بود

* (ابن) *



(روز عاشورا) ❦

❦ (۴۳۰) ❦

این تفصیلات و تطویلات باید دانست که بروز و ظهور این علامات و خوارق عادات که بعد از شهادت آن
حضرت اتفاق افتاد از لوازم امامت نیست که در شهادت هر امامی چنین باشد چنانکه ظهور علامت و خوارق
عادات در وقت شهادت حضرت یحیی از لوازم نبوت و رسالت نبود لکن چون امر حضرت سیدالشهداء
رو و احوال عالمین له الفداء از ابتدای مرگ و عجب بود چه در عالم ذر و چه در عالم رحم و چه در
تولد و چه بعد از تولد پس در شهادت آنحضرت با آن همه خصوصیات بطریق اولی باید علامت عجیب و خوارق
غریب اتفاق بیفتد و ثار و ثمرات این مصیبت باقی بماند و هم میتوان گفت که چون شهادت
آنحضرت قاطع راحته خسته النجباء و اهل کسای بود که در ظاهر آنحضرت را کشتند لکن در واقع و حقیقت حضرت
خاتم الانبیاء و علی مرتضی و فاطمه زهراء و حسن مجتبی و ائمه هدی علیهم السلام را کشتند بلکه بمقتضی
وَمَنْ قَتَلَ نَفْسًا زَكِيَةً بِغَيْرِ نَفْسٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا همه انبیاء و اوصیاء و صلحاء و مؤمنین تلف
و خلف را کشتند پس باید زیاده بر این علامات و خوارق عادات اتفاق بیفتد و دیگر آنکه شهادت
پیرانده و کرب آنحضرت مضمین هزاران اسرار و حکمت بود که از جمله الهاسیب شفاعت و خلاصه است
و اتمام حجت و قطع معذرت و بروز حقیقت اهل حق و بطلان گروه بد ملت بود پس باید هزاران علامت
و خوارق عادات در شهادت آنحضرت اتفاق بیفتد و ثمرات و آثار شهادت آن بزرگوار در روزگار دنیوی
الفراد باقی بماند **واقع چهارم هفتی** در کتاب **نظم الزهراء** از حضرت صادق علیه روایت کرده
است که در روز عاشورا بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء ارواح احواله الفداء در نزد یک مغرب مانده
و شراب بهشتی از آسمان نازل شد و آنحضرت یک یک اصحاب خود را با اسماء شان و اسماء پدران شان ندا کرد
پس ایشان نشستند پس از طعام بهشتی تناول کردند آنحضرت تفصیل و تحقیق این واقعه در روز دهم ماه
ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی **واقع چهارم هشتی** دیدن طراح بن عبد رسول خدا را با چند نفر
از انبیاء بیابان حضرت سیدالشهداء چنانکه ابو مخنف روایت کرده است که طراح بن عبد گفت گفتم
فی القللی وقد وقع فی جراحات و لو حلفت لکننت صادقا لآئکنت غیرنا ثم من در میان کشتگان باز خوا
فراوان افتاده بودم چنانکه هیچکس مرا ندیده نمیداشت و سوگند یاد میکنم که سخن جز بصدق نگویم
همانا در بیداری دیدم که بیست سوار در میان کشتگان آمدند و همه جامه های سفید پوشیده بودند
و فضای قتلگاه را از بوی مشک و عنبر پر کردند من با خود گفتم اینک عید الله بن زبیر است امده است
که بکامبارک حسین علیه و آله کند پس بکن از آن سواران در نزد یک جسد مبارک حسین علیه از
اسب پیاده شد و نشست و بدن مبارک حسین علیه را بنشانند تا و ما بیده الی الکوفه و اذا بالراس قد قبل

صلى الله عليه وآله

ن کتب و کتب و کتب



(روز عاشوراء)

(۴۳۱)

فرکبه علی الجسد پس بدست خود اشاره کرد بجانب کوفه ناگاه دیدم سر حسین علیه السلام پس آن بزرگوار سر بریده را بید ملحق نمود انگاه با او آغاز سخن کرد و فرمود یا ولدک فتلوک اتراهم ما عرفوک ومن شرب الماء منعوک وما اشد جرأتهم علی الله تعالی ای فرزند تو را کشتند ابا تو را نشناختند که تو را از آشامیدن آب منع نمودند چه بسیار جرأت کردند برخداوند غالب هر انگاه بجانب همراهان خود نگریست و فرمود یا ای ادم و یا ای ابراهیم و یا ای اسمعیل و یا اخی موسی و یا اخ عیسی ما ترون ما صنعت لطغاة بولک لا انا هم الله شفاعتی ای پدر من ادم و یا پدر من ابراهیم و یا پدر من اسمعیل و یا پدر من موسی و یا پدر من عیسی یا نمی بینید که طاعنایان امت با فرزند من چه کرده اند خداوند شفاعت مرا بایشان فرستاد **واقعه چهل و هفتم** اب دادن رسول خدا باصحاب سید الشهداء چنانکه نفع الاسلام نوری علیه السلام در کتاب دارالسلام از زبان الواعظین از فضل بن زبیر روایت کرده است که او گفت روزی در نزد من نشسته بودم مردی بیامد نزد او نشست در حالیکه بوی قطران از وی میدیدم سگ باو گفت آتبع قطراناً ابا تو قطران میفروشی گفت نه سگ گفت پس این چه بونیست انمید گفت شهید عسکر عمر بن سعد و کنت ابعج او ناد الحدید من در لشکر عمر بن سعد بودم و میبج اهن میفروختم فلما قتل الحسین علیه السلام یوم عاشوراء پس چون حسین علیه السلام در روز عاشوراء کشته شد ادم میان لشکر ناگاه دیدم رسول خدا در میان کشتگان شهداء راه میرود و امیر المؤمنین و حضرت امام حسن علیه السلام با آن حضرت بودند و هو بقی الماء من قتل من اصحاب الحسین فان حضرت اب مہد در شهادت و مقبولین اصحاب فرزندش حسین علیه السلام پس من ادم نزد آنحضرت طلب آب نمودم بمن اب نداد و فرمود الک ممن اغان علینا ابا تو نیستی از آن کسانی که اغان نموندند در ظلم و ستم نمودن بر ماعرض کردم بلی من میبج اهن میفروختم بلشکر پس آنحضرت روی نمود بامیر المؤمنین علیه السلام و فرمود اسقه قطراناً بنوشان با و جرعه از قطران پس آنحضرت قدحی بمن داد و من قدح از آن آشامیدم و ناسه روز قطران بول میکردم و بعد از سه روز از من رفع شد و بوی آن در من با ماند پس باو گفت کل من خبز البر و کل من کل الثبات و اشرب من ماء الفرات فما اربک تغابن الجنة ولا محمد اصلى الله علیه و آله و سلم ابداً بخور از نان گندم و بخور از هر گیاه که خواهی و بیاشام از آب فرات من نمی بینم که تو بهشت را به بینی یا ملاقات نمائی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ابداً **توضیح و تبیین** قال فی الجمع قوله تعالی سئلهم من قطران هو بفتح القاف و کسر الطاء و اللام بطله به الابل الی فیها الجرب فیحرق بحدته و حرارته للجرب یتخذ من حمل شجر الحمر فیطبخ بها ثم یهمل به و یسکون الطاء و فتح القاف و کسرهما الغد و قد وعد الله المشرکین ان یعد لهم به لعان اربعة الذعد

روز عاشوراء

روز عاشوراء

هنا
بالکسر و مد هنه
قطران و الیلک
آن بر شتر منجی

(حرقه)



*(رُوز عاشوراء) *

*(۴۳۲) *

حرفه داشت حال التار فيه واسرائعها في المظلي به وسوار لونه بحيث تشتمر عنه النفوس من نين والحنه
 فظلي به جلورهم حتى يعود طلائه لهم كالسراييل لانهم كانوا يستكبرون عن عبادته فالبهم بذلك الخزي
 والهوان **واقعه پنجاهم** خواب بدن ام سلمه زوجة رسول ذوالجلال رسول خدا را در وقت زوال
 با پریشان حال بدانکه کیفیت خواب ام سلمه را در بخارا الانوار و کشف الغمّه و دار السلام و مدینه المعافیه
 بالفاظ مختلفه نقل کرده اند و ما کیفیت انرا بطور تلفیق و تلخیص از کتب مذکوره ذکر مینمایم در کتاب مهج
 الاخران گوید صاحب کشف الغمّه علی بن عیسی الاربلی نقل میکند از ام سلمه که گفت روزی رسول خدا ص تشریف آورد
 نزد من و هو اگر بود چون داخل حجره شد حصیر برای او فرش کردم و متکائی بجهته او گناردم چون انحضرت در
 انجا قرار یافت داخل شد حسین و رفت بنزد جد بزرگوار خود و انحضرت به پشت خوابیده بود پس با و فرمود
 ههنا یا حسین اینجا ای حسین پس حسین بر سینه پیغمبر بالارفت و نشست پس انحضرت با او ملاعبه میکرد
 و او بر سینه مبارک او حرکت میداد ام سلمه گوید چون از شکاف در نظر کردم و او را بر سینه رسول خدا دیدم
 گفتم لا حول ولا قوة الا بالله يوم صد المصطفى يوم وجه الثرى ان هذا العجب ابن اميرت عجيب کي
 ابن حسين بکروزجا بگاهش سینه محمد مصطفی است و بکروز بر روی بگهایم گور کربلا پس ساعته را انجا رفتم
 برگشتم دیدم رسول خدا ص و مراست و آثار غم و اندوه بر او ظاهر است و چهره در دست داشت و زان نظر
 میکرد و میگفت گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چرا محزون و گریان فرمود در این ساعت خیر نیل
 بر من نازل شد و گفت ان ولدي هذا سيف قتل به ريشه ابن فرزند من کشته خواهد شد من گفتم چگونه و کجا او
 میکشد گفت بعد از پدر و مادرم در زمین کربلا او را خواهند کشت انگاه فرمود ام سلمه اگر خواهی تربت
 حسین را بتو نشان دهم پس دیدم انحضرت قبضه از خاک در دست دارد و میفرماید این است تربت حسین و
 و بروایت بخارام سلمه گفت رسول خدا ص ان خاک را بمن یاد فرمود اجعل هذه التربة في زجاجة او قال في قارورة
 ولكن عندك و اذا صارت دما عيطا فقد قتل الحسين و انرا در شیشه ضبط کن هرگاه به بینی انرا که بخون
 نازه مبدل شده بدان که فرزندم حسین کشته شده و بروایت دیگر فرمود اذا تحول هذا دما عيطا فعند
 ذلك يقتل الحسين عليه ام سلمه گوید انرا گرفتم در شیشه ضبط نمودم و انرا در گوشه از حجره او بچشم پیغمبر خدا ص
 از دینار رفت و واقعه انچه واقعه شد و بروایت بخارا الانوار چون حضرت امام حسین ص غم نمود از مدینه
 منوره بیرون بروی جناب ام سلمه بنزد انحضرت آمد و عرض کرد یا بنی لا تحزن في بحر و جاك الى العراف فاني
 سمعت جدك يقول يقتل ولد الحسين في ارض العراف في ارض يقال كربلا ای فرزند دل مرا ببرون رفتن
 خود بوی عراق محزون داند و هناك نمازیرا که از جدت رسول خدا ص شنیدم که فرمود فرزندم حسین و در کربلا

حسین
 با از این
 سینه پیغمبر

خبر از این
 سینه پیغمبر



* (روز عاشورا) *

(۴۳۳)

کشته خواهد شد در زمینی که انرا کربلا گویند حضرت فرمود یا امّاه وانا والله اعلم ذلك وایه مقبول لاحاله ولبس
 من هذا بد وایه والله لا اعرف اليوم الذی اقبل فيه واعرف من یقتلنی واعرف البقعة الّتی ادفن فیها وایه اعرف
 من یقتل من اهل بیتی وقرابتی وشیعتی ای نادرجدا قسم من نهر میدانم انرا میدانم که من لاحاله کشته خواهم شد
 وچاره از آن ندارم و من بخدا قسم می شناسم آن روز را که در آن روز کشته خواهم شد و می شناسم آن کس را که
 مرا خواهد کشت و می شناسم آن بقعه را که در آن مدفون خواهم گردید و می شناسم کسانی را که با من کشته میشوند
 از فرزندان و برادران و خویشان و شیعیان خود و بر وایت مدینه المعجزة فرمود یا امّاه والله انّی لمقنول
 وایه لا افرعن القدر المقدر والقضاء المحمور والامر الواجب عن الله تعالی فقلت وایه فایه تذهب انت
 مقبول فقال یا امّاه انّ لم اذهب اليوم اذهب غدا وان لم اذهب غدا اذهب بعد غد وما من ملوث یا امّاه بد
 وایه لا اعرف اليوم والموضع الذی اقبل فيه والساعة الّتی اقبل فیها والحفرة الّتی ادفن فیها کما اعرفک وانظر
 الیها کما انظر الیک وان اجبت ان اربک مضجعی ومکانی ومکان اصحابی قلت اربنها فما زاد ان تکلم بسم الله
 وفي رواية اخرى بسم الله الرحمن الرحیم فحفظت الارض حتّی اربها مضجعه ومکانی ومکان اصحابه واعطاها من
 تلك التربة فخلطها مع التربة الّتی كانت معها وبر وایت بخار فرمود فان اردت یا امّاه اربک حفرة ومضجی
 ثم اشار الی جهة کربلا فان حفظت الارض حتّی اربها مضجعه ومدفنه وموضع عسکره وموقفه ومشهده
 ایامدارا اگر خواهی نشان دهم بتو محل قبر ودفن خود را پس انحضرت اشاره فرمود بکربلا با عجا از انحضرت بلند
 زمین که در میان بود پست گردیدند و زمین کربلا دو نظر امّ سلمه در نزدیکی نمايان شد پس انحضرت محل دفن
 و لشکرگاه و جای ایشان و محل شهادت خود را یک یک بامّ سلمه نشان داد چون امّ سلمه آنها را مشاهده
 نمود بشدت گریه کرد و انجناب را بخدا سپرد پس انحضرت فرمود یا امّاه قد شاء الله ان یرانی مقنولا مذبوحا
 ظلما وعدوانا وقد شاء ان یری حرمی ورهطی وبنات مشرکین واطفال مدحرجین مظلومین مأسورین
 مقبدين و هم یسبحون فلا یجدون ناصرا ولا معینا ایامدار خدا درند عالم عواست که مرا از روی ظلم
 وعدوان دشمنان کشته و سر بریده و بیهوش و زنان و اهل بیت مرا از وطن خود اواره و بیهوش و کودکان و
 اطفال مرا مذبح و سر بریده و بیهوش و بعضی از ایشان را اسیر شده و دست بست و بیهوش در حالیکه ایشان
 طلب ناری و باور کنند که بفریاد ایشان نهرسد واحد نصرت و ناری ایشان نمیکند و فی رواية اخرى فی الجاه
 قال یا امّاه انّی والله مقنول وان لم اخرج الی العراق یقتلونی ایضا وان اجبت ان اربک مضجعی ومصرع
 اصحابی ثم مسح بید علی وجهه افصح الله عن بصره ما حق رأت ذلك کلمه امّ سلمه باریده کرمان عرض کرد که
 در نزد من ترتیبی نیست که جد بزرگوارت بمن داده است انرا در پیشگاه خدا امّ و ضبط نمود اما فرمود وادار

نیکوکاران امام حسین
 در شهادت خود

کما هم یسبحون
 و لا یجدون ناصرا
 ولا معینا



(روز عاشوراء)

(۴۳۴)

آن شب را مراقب باش و از نظر بد و بروایت آنحضرت بادست معجزت های خود قبضه از خاک کربلا برداشت بام سلمه داد و فرمود اجعلها مع قارورة جد رسول الله صلى الله عليه واله فاذا فاضا دما فاعلم اني قد قتل ابن ابی بکر بکند او را آن شب که جد رسول خدا بتوداده است پس هرگاه دید که هر دو خون شد بدست مرا کشته اند ام سلمه گوید انرا گرفتم در شب شش ضبط نمودم و در گوشه از حجره او پنجم و در روز دفعه و سه دفعه و از جبهه میگردید بحال خود بود تا روز دهم محرم و آمد در نزد باب زوال مرا خواب و بود قلبی چشم بخواب رفت رایت رسول الله في المنام صاحباً كئيباً شعثاً مذعوراً و على راسه لحية اثر التراب رسول خدا را در خواب دیدم که رنگ مبارک متغیر شده و با حال حزن و اندوه زویده و غبار آلوده و بر سر و پیش مبارکش غبار خاک نشسته بود و بروایت ام سلمه گوید از روزیکه رسول خدا از دنیا رحلت نموده بودند تا آنروز آن حضرت را در خواب ندیده بودم قلت فماله از يك پارسول الله صاحباً كئيباً عرض کردم پارسول الله ترا چه شده است که رنگ رخسار مبارک متغیر است و اندوهناک و پریشان حال میباشد و بروایت منتخب ام سلمه گوید فجعلت انفضه و ابکی و اقول انفسك لفتامة اهلک نفسک هکذا پارسول الله من این لك هذا التراب پس من گرد و غبار از سر و پیش مبارک آنحضرت میفشاندم و میگریستم و میگفتم جان من فدای تو باد پارسول الله از که اینگونه خود را و گدازشی و این خاک از کجا بر سر و پیش مبارکت نشسته فرمود هذه الساعة فرغت من دفن ولد الحسين در این ساعت از دفن فرزندم حسین فارغ شدم و بروایت دیگر فرمود ما زلت اللبلة احفر القبور للحسين واصحابه در این شب پیوسته برای حسین واصحاب و قبر میکنند و بروایت دیگر فرمود قتل ابنه الحسين و اهل بيته اليوم فدفنهم و الساعة فرغت من دفنهم امروزی فرزندم حسین و اهل بیت او را کشتند و من بدنهای ایشان را داخل دفن کردم در این ساعت از دفن ایشان فارغ شدم و بروایت دیگر فرمود و شب الناس على ابني فقتلوه و قد شهدته قتيلا الساعة مرهم هجوم آوردند بر سر فرزندم حسین و او را کشتند و من در این ساعت کشته او را مشاهده نمودم ام سلمه میگوید ترسان و هراسان از خواب بیدار شدم و از غایت دهشت و وحشت موبراندام من بر خاست و هوش از سرم رفته بود پس چون بسوی آن شب شش رفتم دیدم خون تازه از آن میجو شید پس دانستم که حسین کشته شده زیرا که صاحب رحی دروغ نمیگفت و هیچوقت از پیغمبر خلاف واقع نشیده بودم بروایت ام سلمه آن شب را پیش روی خود نهاده بود و با و نظر میکرد و بروایت دیگر در بخارا است که اخذت ام سلمه من ذلك الدم فلطخت به وجهها و جعلت ذلك اليوم ماتماً و مناعة على الحسين ام سلمه از آن خون برداشت بر رو خود مالید و این روز را ماتم دارد و نوحه برآید میگوید بر حسین علیه و بروایت دیگر از آن چنان چنان ام سلمه دید انخال مبدل بخون گردیده فریاد برآورد و ابنا و اقربا عينا و احسنا و اضعنا بعدك يا ابا عبد الله

نیکو است که ام سلمه را خواب رایت

خبر است که ام سلمه را دید

﴿روژ عاشورا﴾

﴿۴۳۵﴾

عبدالطلب
عبدالطلب
عبدالطلب

و بر روایت دیگر مردم مدینه از مردی وزن بردار خانه آمد جمع شدند و گفتند ای پادشاه و مؤمنان چه واقعه‌ای که اینک
نال و فریاد مینماید پس آنمکره و نمود بزنان هاشمی و فرمود ای بنات عبدالطلب سعد بنی و ابیکن معی فقد قتل
والله سید کن و سید شباب هل الجنة والله قتل سبط رسول الله و رجانه الحسین ای دختران عبدالطلب مرا بگو
کنید دیگر و بامن شریک باشید در گریستن بتجقی که سید و افاضه شما و سید جوانان بهشت کشته شد بخدا قسم
سبط رسول خدا و رجانه او حسین مردم مدینه چون این خبر شنیدند همه گریه باز ناچار زدند و فریاد برآوردند و
سپاه و اهل مظلوماه و بر روایت منتخب طریحی اهل مدینه با سر و پای برهنه روی قبر پیغمبر میدویدند و همه فریاد میکردند
یا رسول الله قتل الحسین قال الراوی فوالله الذي لا اله الا هو لقد حسنا ان الضمير توج بصاحبه حتى تحركت
الارض فخسنا ان لم ينج بنا راوی گفت قسم بانخدای که جز او خدای نیست در یافتیم که قبر پیغمبر بحرکت اضطراب
داد آمد و زمین در زیر ما میلرزید بقیه می‌که رسیدیم ما را فرورد و **واقع پناه و بکر خواب** دیدن این
عباس رسول خدا را در روز عاشورا و کفایت خواب بن عباس را در مناقب بن شهر آشوب و کشف الغم و بنایع
الموده و بخار الانوار و مقام ذخار و نافع التواریخ و منتخب طریحی و بالفاظ و معانی متعارف بر روایت کرده‌اند
و ما از ابطور بلقیق از کتب مذکوره ذکر مینماییم و آن بدین شرح است که از ابن عباس روایت کرده اند که او گفت
كنت نائما في منزلي بالمدينة ليلة الظهر نمت و رزى در مدینه در سرای خویش خوابیده بودم در خواب رسول خدا را
دیدم که از جانب کربلا می‌آمد و هواسعت اغبر والتراب علی شبنه و هو باکی العین حزین القلب و معه قارورتان
مملوئتان دما باحال الشفنه و جهره بجاك الوده و چشم گریان بر روی مبارکش غبار نشسته و در شیشه
پراز خون و در کت مبارکش بود و بر روایت مناقب و هو مغبار الوجه خاف القد من باکی العین و قد ضم حجر
قبضه لانه و هو بقر هذه الآية **و لا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون** گفت رسول خدا را در خواب دیدم
در خالیکه جهره مبارکش غبار را را بود و پاهای مبارکش برهنه و چشمهای آنحضرت گریان و دامن بر کمر زده
ابن ابی نثلاث و مفرمود **و لا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون** قال انه ضبت الى كربلا و النقط
دم الحسين من الارض و هو ذی حجر و انا ما ضا خا مهم بین بگری پس فرمود باین عباس من رفته بسو کربلا
و خون حسین را از زمین برگرفتم و اینک خون او در دامن من است و من هر روز در پروردگار خود بخاطر نمازم
با قائلین حسین و بر روایت اول ابن عباس گوید عرض کردم یا رسول الله این حال الشفنه چیست و این دو شیشه
خون از کجاست فرمود هذه دم الحسين و هذه الاخری من دم اهل بيته و اصحابه این شیشه خون فرزندان حسین
است و این دیگر خون اصحاب اهل بیت است و این الان رجعت من دفن ولده الحسين و من الان اذ دفن
فرز ندیم حسین فارغ شدم و برگشتم ابن عباس گوید آنحضرت این سخن میفرمود در خالیکه متصل میگرفت

در منتخب التواریخ
قائمه زمان قبوله
ظهور من عفو من

حجر بالکسر و القمه
کار و جانب منتخب

خبر از پیغمبر
پیغمبر عالم خواب



﴿ رُوزِ عَاشُورَاءِ ﴾

﴿ ۴۳۶ ﴾

میشاید و از گریه خود داری نمینمود پس من ترسان و هراسان از خواب بیدار شدم در حالیکه مخزون و غمگین
 بودم بر چنین روزی و روز بروز بر حسرت و اندوه میافزودم و از قتل آنحضرت آگاه نبودم و چون بیست و چهار
 روز از این واقعه گذشت ناعی بمدینه آمد و خبر شهادت آنحضرت را باهل مدینه رسانید پس چون حساب کرد
 آنخواب با روز و ساعت شهادت آنحضرت مقارن اتفاق افتاد از آن امر تعجب کردم و حزن من بر آنحضرت
 افزون گردید **واقعه پنجاه و یکم** در این روز ابن عباس در مدینه از گوشه خانه خود
 صدای شنید که گوینده میگفت اصبر و اوال الرسول قتل الفرخ النحل الخ و کیفیت این واقعه علاوه
 مجلسی در بخارا از امانا صدوق بتفصیل نموده است و ملخص آن بدین شرح است که شیخ صدوق
 علیه الرحمه بسند خود از عبد الله بن عباس روا نموده است که او گفت هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام بالشکر
 سعادت اثر خود برای جنک صفین از کوفه بیرون رفت من در خدمت آنحضرت بودم چون در زمین بنوا
 نزول اجلال فرمود و آن زمین در کار فرات واقعست پس آنحضرت بصدای بلند مرا صدا زد که یابن
 عباس تعرف هذا الموضع ابفرزند عباس یا پیشناس این زمین را عرض کردم یا امیر المؤمنین مرا معرفی باین
 سرزمین نیست فرمود لو عرفته کمر فنی لم تکن تجوزه حتی تبکی کبکائی ای سپر عباس اگر پیشناس این زمین را چنانکه
 من پیشناسم از راه اینه نخواهی گذشت از این موضع مگر آنکه گریه میکنی مانند گریه کردن من فبکی طویلا
 حتی اخضلت لحيته و سالت الدعوى على صدره پس آنحضرت بسیار گریست تا آنکه ریش مبارکش از اشک
 دیده اش ترشد و اشک دیده او بر سینه مبارکش و مبرنجت پس من بگریستن آنحضرت گریستم لکن نمیدانستم
 که آنحضرت برای چه گریه میکند و میفرمود او او و مال و لال اے سفیان مال و لال حزن بشطان اولیا
 الکفر اه اه مرا چه کار است با ال اے سفیان و ال حروب و گمراه شیطان و صا جان کفر بعد فرمود صبرا
 یا ابا عبد الله فقد لقي ابوك مثل الذي لقي منهم صبرا و شکبان نماه ای ابا عبد الله زیرا که پدرت ملاقات
 نموده است مثل آن مصیبتی را که تو از او خواهی دید از ال اے سفیان تا آنجا که فرمود قسم بآنحضرت که جان
 علی در قبضه قدرت اوست که خبر داد مرا صادق مصدق رسول پروردگار عالمیان ابوالقاسم صلی الله
 علیه و آله که من باین سرزمین خواهم آمد در هنگام بیرون رفتن من بجنک باغبان و ستمکاران اینجار نخوا
 دید و هذیه ارض کرب و بلا بدفن فيها الحسين و سبعة عشر رجلا من ولده و ولد فاطمه و اهل الق
 السموات معروفه تذکر ارض کرب و بلا کما تذکر بقعة الحرمین و بقعة بیت المقدس و این زمین کرب و
 بلا است که در آن کشته و مدفون میشود فرزندانم حسین با هفده نفر جوان از فرزندان من و فرزندان
 فاطمه و این زمین در اسماءها معروف و مشهور است چنانکه حرم کعبه و مدینه و بیت المقدس در میان

این زمین
 از کرب و بلا
 است

این زمین
 از کرب و بلا
 است



(روز عاشوراء) *

*(۳۷) *

اهل معروف و در زبان ایشان مذکور است و اهل آسمانها زمین کرب و بلا میکنند پس فرمود ای فرزندان عیسا
 در این زمین بگردیدین در این زمین پشکلهای آهوان پیدا میشود بخدا قسم هرگز دروغ نگفته ام و رسول خدا
 هرگز خبر دروغ بمن نفرموده است رنگ آنها مانند زعفران در دست ابن عباس گوید بامر آنحضرت در اطراف
 آن بقعه گشتم آن پشکلهای آهوان آن صفت که آنحضرت فرموده بود در یکجا مجتمع یافته که پراکنده نشده بود پس
 حضرت را اندک کردم با امیرالمؤمنین پشکلهای آهوان صفت که نشان داده بود پیدا کردم حضرت فرمود صدق الله
 و رسول الله است فرموده است خداوند عالمان و رسول او پس از جای خود برخاست و بعرش تمام بستوانها
 آمد و بدست مبارک خود آنها را برداشت و فرمود هر یک از اینها عین همان پشکلهای است که بمن
 خبر داده اند انگاه فرمود اتعلم بان عباس ما هذه الابحار هذه قد شتمها عیسی بن مریم ای پسر عباس آیا میدانی
 این پشکلهای چیست اینها شکلهای کعبه عیسی بن مریم اینها را بوسیده است و حکایت آن چنانست که روزی
 حضرت عیسی با حواریین کن اوش باین سرزمین افتاد دید آهوان صحرادر اینجا جمع شده اند گریه و فغان
 میکرد پس آنحضرت در نزد آهوان نشست و شروع نمود بگوین و حواریین با آنحضرت نشستند و بگویند او
 گریه میکردند و سبب گریه آنحضرت را میپنداشتند پس چون آنحضرت قدری از گریه تسکین یافت عرض کردند یا رسول
 الله و کلمه ما یسکک ای روح خدا و کلمه او سبب گریه تو چیست فرمود اتعلمون ای ارض هذه قالوا لا قال
 هذه ارض یقتل فیها فرخ الرسول احمد و فرخ الحره الطاهره النبوی شیهه ای و یلحد فیها ایامیدانند این
 زمین چه زمینی است عرض کردند ما را معرفت باین زمین نیست فرمود این زمینی است که کشته خواهد شد
 بدان فرزند رسول خدا احمد مختار و فرزندند بحیبه ظاهره زهرای بتول که شبیه و بطرفها در مرمر است و در
 همین زمین مدفون خواهد شد نا انجا که فرمود وهذه القلما تکلمنی و تقول انها ترعى فی هذه الارض شوقا
 الی توبه الفرخ المبارک و زعمت انها من فی هذه الارض و این گروه آهوان با من تکلم میکنند و میگویند
 که ما در این زمین با شیبای توبت انفرزند مبارک چرا میبایم و ببرکت آن برگزیده خداوند عالمان در
 این زمین از شر شیطان و درندگان اسوده خاطر و این هستیم پس آنحضرت بدست مبارک خود آن
 پشکلهای آهوان را برداشت و آنها را بوسید و فرمود این عطر و خوشبوئی که در پشکلهای آهوان است
 از جهت خوشبوئی آن گاهی است که در این زمین رویده است پس آنحضرت دست بدعا برداشت و عرض نمود
 اللهم فابقها ابداً اخری ثمتها ابوه فیکون له عزاء و سلوة خداوند اینها را یاقه بدار تا وقتی که پدر
 بزرگوار او در اینجا آهوانا بوسید هنگامی که گشت را و باین سرزمین پیغند تا سبب تسکین دل و آرام خاطر او
 گردد پس امیرمؤمنان عرض نمود این پشکلهای که باین حالت تا این زمان باقی مانده است جهت دعا حضرت

از زمین کرب و بلا میکنند

اینها را بوسید و فرمود این عطر و خوشبوئی که در پشکلهای آهوان است



(روز عاشوراء)

(۴۳۸)

عسی است و بجهت طول زمان و بسیار مدّت رنگ اینها زرد شده است پس فرمود و هذه ارض كرب و بلا ثم قال باعلى صوته يا رب عسی بن مره لا تبارك في قتلته والمعین علیه والخاذل له این زمین زمین خون و بلا است پس آنحضرت بصدای بلند فریاد نمود ای پروردگار عسی قاتلان فرزند مرا هرگز برکت نده و برکت نده کسی را که سعی و اغات کند در قتل فرزندان و کسیکه او را پاره و نصرت نماید و در میان دشمنان او تنها بگذارد ثم یکی بجاء طوبلا و یکنا مع حق سقط لوجه و غشی علیه طوبلا پس آنحضرت بپا و کریت و زمان گریستن او بطول انجامید و ما نیز بجهت گریه و بگریه در امدیم و آنحضرت از بسیار گریه و زاری مد هوش گشته بر زمین افتاد و مدّت عثوه آنحضرت طول کشید و چون از عثوه خود آفاق یافت قدر از آن پشکها را بکار ردای خود بست و مرا امر فرمود که قدر از آنها را بکار ردای خود بپند ثم قال یا بن عباس از اینها بنجر ما عیبطا و بیل منها در عیبط فاعلم ان ابا عبد الله قد قتلها و دفن فیها پس فرمود ای پسر عباس اینها را نگا مدار هر وقت از اینها خون نازه جاری شد بدان فرزندان ابو عبد الله در این زمین کشته شده است و در این مکان مدفون گردیده است این عباس گوید بخدا قسم من در حفظ ان پشکها بیشتر از حفظ خود که خداوند عالمیان بر من واجب کرده است مواظب منموم و هرگز آنها را از استین جامه خود باز نمیگردم شبی در خانه خود خوابیده بودم چون از خواب بیدار شدم دیدم خون نازه از آنها جاری است و استین من پر از خون گردیده است چون اینرا مشاهده نمودم نشستم و گریه بر من مستول شد و با خود گفتم قتل والله الحین بخدا قسم کشته شد حسین علیه السلام پس بسیار مضطرب و پریشان شدم و از خانه بیرون آمدم در هنگامی که فجر طالع میشد بخدا قسم که دیدم شهر مدینه را غبار گرفته و نداوت و رطوبت از آن میریزد و بطوریه هوا تیره و تاریک گردیده است که هیچ چیز دیده نمیشود و چون آفتاب از مشرق سر زرد دیدم گرفته و منکسف گردیده و دیوارهای مدینه مانند خون ناز و سرخ و رنگین است چون این علامات و حشمت انگیز را مشاهده نمودم گریه بر من مستول گردید گفتم بخدا قسم حسین را کشته اند ما گاه از گوشه خانه صدای شنیدم و گریه میبیدیدم که گویند میگفت

نخستین روز عاشورا

نخستین روز عاشورا

اصبر یا ال الرسول || قتل الفرخ النحول || نزل الروح الامین || بیجا و عویل

بعد از آن گوینده این کلام بصدای بلند گریه و زاری نمود چون اینحال را مشاهده نمودم گریه بر من مستول شد پس از روز دوشنبه خود ضبط و ثبت نمودم و از روز دهم ماه محرم روز عاشوراء بود و چون خبر شهادت آنحضرت بمدینه رسید معلوم شد که شهادت آنحضرت در همان روز بوده است که این عجایب و غرایب بظهور امداد بود و چون این قصه را نقل کردم برای کسانی که در خدمت آنحضرت در کربلا بودند

(ایشان)



(روز عاشوراء)

(۴۳۹)

ایشان گفتند بخدا قسم آنچه توشیده مانده در ممر که کربلا از ایشان هم لکن ندانستیم که قاتل این کلام که بود
 واعفاد ما این شد که انحضرت جناب حضرت پیغمبر است **واقعه پنجا و سیم** جاری شدن خون از دست
 در مصیبت امام وقت در مجلد ششم بحار الانوار از قطب راوندی و در مجلد دهم از بعض کتب مناقب مقبر
 نقل فرموده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مکه معظمه هجرت فرمود بگوید پنه در بین راه پنجم
 امر معبد خزاعه رسید با و فرمود ابا طحان نزد تو هست ما را ضیافت کنی عرض کرد چاره حاضر ندارم حضرت
 بگوشه خیمه نظر کرد و در آنجا گوسفند دید که از لاغری و ناتوانی از ایستادن برده اند حضرت فرمود آنرا ذبح
 آن اخلها قالت نعم بایست و آن را پخت با حلیها ایا اذن میدهی از این گوسفند شرب بدو
 عرض کرد بلی پدر و مادرم فدای تو باد اگر در او شیر می دیک بدوش پس انحضرت دست بر پشت او کشید و گفت
 با محجاز انحضرت در نهایت غریبی شد و بار دیگر دست مبارک بر پشت او کشید در ساعت پشان او پرازش
 شد او پنجه گردید و شیر از آن مبرنجت فرمود ای امر معبد کاسه بیا و در پس انحضرت انقدر شیر از پشان آن
 گوسفند دو شد که همه سیراب شدند و در مجلد عاشور از هند دختر خواهر امر معبد روایت نموده که انحضرت
 ظرف طلبید و پیوسته در ظرفها شیر میدوید و نا آنکه همه ظرفها را امر معبد پر شد و خود انجناب با اصحاب
 کرامش از شیر آن گوسفند اشامیدند و ظرفها را پر کردند پس انحضرت با اصحاب خود بخواب قبله مشغول
 گردید تا اینکه قدر هوا سرد شد و آن روز بسیار گرم بود و چون از خواب بیدار شد اب طلبید و در
 دست مبارک خود داشت و مضمضه نمود و اب مضمضه را در زیر درخت خار می ریخت که آنرا درخت عوج
 میگفتند و آن در نزد خیمه خاله من روئیده بود و بعد از آن سه دفعه مضمضه و سه دفعه استنشاق فرمود
 و در خود داشت و در دست خود را از مرقق ناسر انگشتان شسته سرود و پای مبارک خود را مسح نمود و فرمود
 هذه العوجیة شان این درخت عوجیة را شانه هست و اصحاب کرامش نهانند انحضرت کردند پس برخاست
 و در رکعت نماز بجای آورد و چون مابیش از آن چنین کار و نماز کند ندیده بودیم دختران قبله ما
 بسیار تعجب نمودند چون فردای آن روز از خواب بیدار شدیم آن درخت از برکت اب دهن مبارک انحضرت
 سر بجانب آسمان بلند نموده و از بزرگترین درختان روزگار و بهترین اشجار گردیده و خارها را و بقدر
 قادر بچون فرو ریخته و ریشه ها پیش فرو رفته محکم و سخت شده و شاخها پیش بسیار گشته و مناقش سبز شده
 و بر کلاه او خوش رنگ و سبز و خرم گردیده و میوه ها بزرگ و نیکو از وی ظاهر و هویدا گردید که در بزرگ
 مانند سبب زمین و در رنگ مانند زعفران کوبیده یعنی بود و بوی وی مانند عنبر خوشبو بود و در رنگ
 و شیرینی مانند شهد عسل و شکر بود و الله ما اکل منها جائع الا شبع و لا طمان الا روى و لا سقیم الا برئ

من این کتاب
 در بیان
 مناقب
 حضرت
 پیغمبر
 است

این کتاب
 در بیان
 مناقب
 حضرت
 پیغمبر
 است



(روز عاشوراء)

(۴۴۰)

فوائد و خواص
درخت عوج

ولا ذو حاجة وفاقة الا استغنى ولا اكل من ورقها بعير ولا ناقة ولا شاة الا سمئت ودر لبنها وبنجداقم
 هیچ گرسنه از میوه آن درخت نخورد مگر اینکه سیر شد و هیچ تشنه از آن نخشد مگر آنکه سیراب گشت و
 هیچ صاحب مرضی بیمار به نمخورد مگر اینکه دوائی مرض و شفای بیمار به ویشد و هیچ طالب حاجت و صفا
 فقر و فاقه از میوه آن درخت بهمنت اثر نخشد مگر آنکه غنی و به نیاز شد و هیچ شتر و گوسفندی از برگ
 آن نمخورد مگر آنکه چاق و فربه میشد و شیر از پستان او از بسبب آن فرو میریخت و از روزی که آنحضرت
 در منزل مافروید آمد خبر و برکت در مال و اموال ما بسیار شد و بلاد ما رو بارزانی و فراوانی گذشت
 و نام آن درخت را مبارکه نامیدیم و پیوسته اهل بادیه و صحرا نشینان که در حواله ما ساکن بودند پیای
 میآمدند و در سایه آن درخت مبارکه می نشستند و از برگش توشه بر میداشتند در راه سفر برای ایشان
 مانند آب و طعام میشد و پیوسته آن شجره مبارکه بدین منوال ثابت و برقرار بود تا اینکه روزی از جای خود
 برخاستیم و دیدیم میوه های آن درخت فرو ریخته و برگهایش زور شده چون انحال را از آن درخت مشاهده
 کردیم بسیار اند و هناك و ترشان شدیم چندان نگذاشت که خبر حلت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 به ما رسید که در همان روز از دنیا رحلت نموده بود و بعد از آن روز میوه پست و کوچکتد را از آن درخت ظاهر
 میشد که در لذت و خوشبوی از اول کمتر بود و سه سال بعد انحال ثابت و برقرار بود تا اینکه روزی از خواب
 بیدار شدیم و دیدیم آن درخت از سر تا پای او پراز خار است و طراوت و فضاوت شاخهای و درفته و همه
 میوه های او فرو ریخته و چندان بر این قضیه نگذاشت که خبر شهادت امیر مومنان علی بن ابیطالب به ما رسید
 که در همان روز بدرجه شهادت رسیده بود و بعد از شهادت آنحضرت هرگز میوه در آن درخت دیده نشد
 نه بسیار و نه اندک لکن پیوسته ما و کسانی که در حواله ما ساکن بودند از برگ آن درخت میگریفیم و بآن برگ
 برای مریضیان و بیمارانی خود طلب شفای نمودیم و ناخوشیهای خود را بآن مداوا میکردیم و مدتی مدید با آنجا
 برقرار بود شمع اصبحنا ذات یومنا زابجا قد انبعثت من ساقها رما عیضا جار بار و ورقها زابله تقطر
 رما کاء اللحم پس روزی از جای خود برخاستیم و دیدیم خون تازه از ساق آن درخت بر روی زمین جاریست
 و بر کهای او خشکیده شده قطره قطره خون مانند آب سرخ خون الود گوشت از آنها فرو میریزد گفتم حادثه
 عظیمی و نموده ماهنوز خبر از آن حادثه نداریم در انشب اند و هناك و ترشان بودیم و انتظار مصیبت
 بزرگ داشتیم چون شب پرده تاریکی بر افکند از زبانه درخت صدای گریه و ناله و آواز و اوپلا شنیدیم
 که غوغای عظیم و صداهای گریه و زاری و اضطراب از زبانه درخت پیرخ برین و فلان طلسم میپیوست
 پس شنیدیم که زنی با حال گریه و ناله باین بیت جانگذا مرثیه میخواند و گریه میکرد :

جان من در خون
سازد خورشید و ماه



(روز عاشورا)

(۴۴۱)

آیا ابن النبی و یا ابن الوصی و یا بقیه ساداتنا الاکرامینا بعضی فرزند پیغمبر بزرگوار وای فرزند وصی بزرگوار وای باقیمانده سادات گرامیان ما و بعد از آن صدای گریه و ناله و غوغا بشمار شد و نوحه ها می گفتند و صدایا بگریه و زاری بلند می کردند که از بسیار ناله ها و شویطها ما سخنان ایشانرا نمی فهمیم و نمیدانستیم چه میگویند بعد از آن خبر شهادت حضرت امام حسین علیه السلام بمادر رسید و بدست الشجره حقیقت فکرها الرياح و الامطار بعد ذلك فند هبت و اندرست اثرها و اندرخت خشک شده بارها و بارها تند و شدید انرا شکسته از آن اثر و نشانی باقی نماند **واقعه پنجاه چهارم** مفقود شد سب در روز شهادت امام حسین علیه السلام مجلسی در محراب الانوار از کتاب مناقب صاحب مدینه المعاجز از روضه الواعظین ابن فارس از جناب ام سلمه روايت کرده اند که روزی حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و در آنوقت جبرئیل امین در پیش رو آنحضرت نشسته بود و چون از جبرئیل بصورت وجهی کلی نازل شد بود اند و بزرگوارید و جبرئیل میگردد بدند بروایت مدینه المعاجز جبرئیل عرض کرد یا رسول الله اما ترے الصبیبن ما یفعلان یا رسول الله ایا نظر میفرمائی که این دو کودک بزرگوار چه میکنند پیغمبر فرمود یستهماک بدجة الکلبی فان کثیرا ما یتعاهدهما و یتحققهما اذا جاؤا فاما تانند وجهی کلی نازل شد و هرگاه دو فرزند ما آمد بسیار نوازش میکند ایشانرا و هدیه تهنئه بسیار برای ایشان میآورد و در مجمع البحرین گوید بدجة الکلبی بکر نال و بفتح آن نهر و آب شده و او بدجة بن خلیفه الکلبی برادر رضاع رسول خدا صلی الله علیه و آله است و کان من اجل الناس و کان جبرئیل یأتی النبی فی صورته و انیکوثرین مردم بود از جهت حسن خلقت و زیبایی صورت و جبرئیل بصورت او میآمد نزد پیغمبر بالجملة چون رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن فرمود جبرئیل دست خود را بلند کرد مانند کسیکه چیزی بگریه ناگاه با دست خود سیس و اناری و هلی آورد و در آن دو بزرگوار پس ایشان بسیار شاد و خرم شدند و نیز جد بزرگوار خود رفتند آنحضرت انها را گرفت و بویید و فرمود سیر الی امکم بما معکم و بدو کما بابکم اعجب ببرد اینها را بنزد مادر خود و اگر اول بنزد پدر خود میرسد بهتر خواهد بود پس ایشان بفرموده جد بزرگوار خود عمل نمودند و از آنها خوردند و نارسو خوردند و بنزد ایشان رفت فاکلوا جمعا فلم یزل کلوا اکل متعاد الی ما کان پس همگی از آنها خوردند و هر قدر که میخوردند چیزی از آنها کم نمیشد و بر حال اول بر میگشت از حضرت امام حسین علیه السلام منقولست که فرمود در ایام حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از وفات آنحضرت هیچ گونه تغییر و نقصانی در آنها پدید نیامد فلما توفیت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فقدنا الرقمان و چون فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود انانرا پدید گردید و سبب بر

در روز عاشورا

در روز عاشورا



روز عاشوراء

(۴۴۲)

بحال خود باقی ماند فلما استشهد امیر المؤمنین ففقد السفرجل وبقي التفاح و چون امیر مؤمنان علیه السلام بدرجه شهادت رسید بر ناپدید شد و سبب بحال خود ماند و چون حسن مجتبی بر هر جا کشته شد سبب بحال خود موجود بود و بقی التفاحه الى الوقت الذی هو صرث عن الماء فکنت اشتهها انا عطشت فیسکن لیب عطش فلما اشدت علی العطش عضضتها وابتقت بالفنا و چون مرا از آب فراغت منع کردند در هنگام تشنگی آن سبب را می بوییدم حرارت تشنگی مرا ساکن می نمود و چون تشنگی بر من سخت شد دندان درازان فرم بردم و در آن وقت یقین کردم بمرگ و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که فرمود یک ساعت پیش از شهادت پدر مرا این سخن را از او شنیدم فلما قضی نجبة جدت و یحییها فی مصرعه فالتفت فلم یرها اثر و چون پدرم بدرجه شهادت رسید بوی آن سبب را از محل شهادت او بافتم و هر چند نظر نمودم مرا از اندیدم و اثری از وی ظاهر نبود اما عطرش باقی بود و چون زیارت نمودم قبر پدرم را دیدم که عطر آن سبب از قبر او ظاهر می شد فمن اراد ذلك من شیعة الزائرین للقبر فلیتس ذلك في اوقات السحر فانه يجد اذا كان مخلصا پس هر کس از شیعیان ما که قبر شریف پدرم را زیارت می کند اگر بخواد بوی آن سبب بفهمد در هنگام سحر طلب نماید از ابوی آنرا خواهد یافت اگر شیعه مخلص باشد واقعه پنجاه و پنجم طلبید پیغمبر صلی الله علیه و آله مراضیع حسین علیه السلام را و فرمایش آنحضرت با ایشان در ربایع المودة از کتاب مودة الفرید مؤلف سید علی بن شهاب الهمدانی نقل نموده که او با سناد متصل از ابونعیم حافظ از شهر بن جوشب ندیده خادمه رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چون روز عاشورا می شد رسول خدا صلی الله علیه و آله مراضیع حسین علیه السلام را می طلبید و بایشان می فرمود تسقون شیا مرا در این روز چیز تلخی را می چشید و این اشاره بود بآنچه که در روز عاشورا بر او وارد انجناب واقع شد مؤلف گوید مشهور آن است که حضرت سید الشهدا علیه السلام مرصعه نداشتند و آنحضرت از ایشان هیچ زنی شیر نخوردند بلکه شیر و غذا ای آنحضرت از انگشت ابرو و زبان مبارک جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده پس محتملست که مقصود از مراضیع آنحضرت زنانه باشند که بخد مت و حضانت انجناب می رسانند واقعه پنجاه و ششم فاضل با هر حاج ملا محمد صالح برغانه علیه الرحمه در حكايا البکاء از هذب شیخ طوسی ره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که در روز عاشورا رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته آب دهان مبارک خود را می ریخت در دهان طفل شیر خوار فاطمه زهرا علیه السلام و می فرمود چیزی بایشان نخوراند تا شب در رسد و آن اطفال از آب دهان آنحضرت سیر می شدند و می خوردند و حیایان در روز عاشورا روزی می گرفتند در عهد داود علیه السلام و ما تفصیل صوم و حوش را در عهد

سبب
مفقود شدن
بعد از آنکه امام حسین

فایده
نعمت
مکرم



(روز عاشورا) ❦

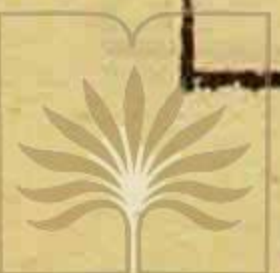
(۴۳۳ ع)

داوید در واقعه چهل و پنجم از کتاب شریف و آن نقل نمودیم فلپطالع ثمة واقعه پنجاه و هفتی
 خوابیدن مردم که انکار نمود فضیلت گریه کردن بر مصائب حضرت سید الشهداء صاوات الله علیه در مجاز
 الانوار فرموده که در بعضی از مؤلفات اصحاب خود دیدم که از سید بزرگوار سید علی حسینی حکایت نموده است
 که او گفت من با جماعه از مؤمنین مجاور بودم در مشهد مقدس حضرت علی بن موسی الرضا صاوات الله علیه
 چون روز دهم ماه محرم در رسید یکی از ما برخاست شروع نمود بخواندن مقل امام حسین ع و این دعا
 را ذکر نمود که از حضرت امام محمد باقر علیه روایت کرده اند که آنحضرت فرمود من ز رفعت عیناه علی مصائب
 الحسین ع ولو کان مثل جناح البعوضه غفر الله له ذنوبه ولو کان مثل زبد البحر هرگز اشک از دیده ها
 او جاری نشود در مصیبت حضرت امام حسین علیه هر چند بمقدار بال پشه باشد خداوند نگاهبان او را
 بیامرزد هر چند بقدر کف دریاها بوده باشد در آن مجلس مرتبه با ما بود با وجود اینکه در دریاچه جمل غرق
 و بجهل مرکب متصف بود از عالم علم و دانائی مینمود چون این حدیث شریف ذکر شد گفت لیس هذا صحیح
 والعقل لا یستقد این حدیث صحیح نیست و عقل انرا باور نمیکند پس میان ما و مباحثه بطول انجام
 و هر چند ما بر همان وجهت اوردیم در تصحیح آن حدیث شریف انجا اهل مغرور قبول نمینمود پس از آن مجلس
 برخاستیم و پراکنده شدیم و آنمرد در انکار خود اصرار داشت و از عناد خود برنگشت و بجای خود رفت و چون
 روز بعد شد دیدیم آنمرد بنزد ما آمد و زبان بعد خواهی گوید و از گفته باطل و عناد فاسد خود اظهار
 ندامت و پشیمانی نمود و گفت چون از نزد شما رفتم شب در رختخواب خود خوابیدم خواب هولنا که دیدم که
 تمام قیام نموده و مردم را در صحرا و بیابان جمع نموده اند و آبها را با آب ابدی و بلند
 داشت و بسیار هوا را بود ناگاه دیدم ترار و فاء اعمال را او پنجه و صراط بر روی جهنم کشیده و نامه ها
 حساب را گشوده و دیوان اعمال مردم را در پنجه و آتش جان گذاشته و از جهنم را فروخته و قصر های بهشت را
 زینت داده اند در آن هنگام در بدست حرارت و گرمی هوا سخت بر من مستوی گشته و عطش و تشنگی شدیدی
 یافتم و هر چند اینطرف و آنطرف محشر نگاه کردم و طلب آب نمودم که حرارت دل خود را ساکن نمایم ابداً
 نیافتم و از شدت عطش ابداً آرام نداشتیم و پیوسته بطرف چپ راست نظر مینمودم ناگاه چشم من بر حوض کوثر
 افتاد دیدم آن حوض است بسیار وسیع و بزرگ و طولانی در خاطر من ظهور نمود که یقین حوض کوثر همین است
 چون نزدیک رفتم در میان آن آب دیدم سرد ترازنج و شیرین تراز عسل مصفی ناگاه دیدم دو بزرگوار و پادشاه
 زن در نزد حوض ایستاده اند که نور جمال مبارک ایشان تمام محشر را احاطه نموده بود و ایشان با این عظمت
 و جلالت و جاه و عزت جامه های سیاه پوشیده بودند و با حال خزن و اندوه میگریستند پس از که پرسیدم

این حدیث صحیح است و عقل انرا باور نمیکند

این حدیث صحیح است و عقل انرا باور نمیکند

❦ (که این) ❦



(روز عاشورا)

(۴۴۴)

که این بزرگواران بکشد آن شخص گفت هذا محمد المصطفی وهذا الامام علی المرتضی و هذه الطاهرة فاطمة الزهراء یکی از ایشان حضرت محمد مصطفی است و آن دیگر امام و پیشوای عالمیان حضرت علی مرتضی علیه السلام است و آن مکرمه که در نزد ایشان ایستاده است طاهره و مطهره حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها است گفت چرا ایشان با جامه های سیاه و رده های گریبان و دلهای مخزون و اندوهناک میباشند گفت آلتی است لهذا یوم عاشورا یوم مقتل الحسین فهم مخزونون لأجل ذلك مگر نمیدانید که امروز روز عاشورا است روزیست که حسین را کشتند پس ایشان از این جهت گریبان دارند و هناك هستند چون این سخن از آن شخص شنیدم رفتم نزد سیده زنان فاطمه زهراء سلام الله علیها عرض کردم یا بنت رسول الله انا عطشان ابد خرد سوختن من بسیار تشنه ام جرعه از این آب برای من کرامت فرما چون آن مکرمه بن سخن از من شنید از روی غضب تند روی من نظر کرد و فرمود أنت الذی تنکر فضل البکاء علی مصاب ولد الحسین و هجر قلبه و فرقه عیبه التهمید المقتول ظالم و عدوانا لعن الله قاتلیه ظالمیه مانعی من شرب الماء تو آنکسی نیستی که انگار می کنی گریه کردن بر مصائب فرزندانم حسین را که او مویه دل من و نور دیده من است و او است شهید صحابه که بلا و کشته گریه طاغیان از روی ظلم و عدوان خدای لعنت کند قاتلان و ظالمان او را و کسان را که او را منع نمودند از خوردن آب پس من ترسان و لرزان از خواب بیدار شدم و از گریه و گفته خود بسیار اندام و پشیمان شدم و توبه و استغفار نمودم بر آنچه از من سر زده بود پس امام بوی باران گرام خود که از ایشان معدن رعد و عذرا خواهد نمایم و خواب خوردا

وفاات امام حسین علیه السلام

فتم سوختن کرب و قایع و حوائی زمین عاشورا

از سال شصت و یکم هجرت حضرت رسالت قابت نازقان تالیف کتاب واقع اول بقول کمال الدین دهری در کتاب حیات الحوائی در این روز سال شصت و یکم هجری ام سلمه زوجه طاهره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بجزای رحمت پروردگار پوخت و بعضی وفات آن مکرمه زاد سال پنجاه و هفتم هجرت در عهد معاویه نوشته اند و قول اول معتد و معتبر است و در کتاب مشکوٰۃ الادب ناصحی از تاریخ بانی نقل نموده که هفت تن از اوج پیغمبر صلی الله علیه و آله در سنه شصت و یکم هجری وفات کردند و چهار نفر از ایشان را ذکر نموده ام سلمه و ام حبیبه و سوده و میمون و در ناسخ التواریخ در ذکر خالات و زوجات مطهرات رسول خدا صلی الله علیه و آله گوید ام سلمه و ام کلثوم بزرگوارانست و او بعد از همه زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کرد و بعد از شهادت سید الشهدا حسین بن علی علیه السلام ابراهیم عراق لعنت کرد و در سال شصت و یکم هجری بدر و زندگانی گفت و ابوهریره بر و نماز کرد در بقیع بخاکش سپردند و مدت زندگانی هشتاد و چهار سال بود (مؤلف گوید) محتمل است که وفات ام در روز عاشورا و وجهش این باشد که چون اطلاع یافت بر شهادت حضرت سید الشهدا

وفاات امام حسین علیه السلام



﴿روز عاشورا﴾

﴿(۴۴۵)﴾

روحي وارواح العالمين له الفداء زمانه که در بدترین آنحضرت در شیشه مبدل بخون شده از شدت تاثیر مصیبت
 و از تعلق خاطر که داشت با آنحضرت حالتی برای آن روی داد که روح از بدنش مفارقت نمود و جان شریف
 بجان افرین سپرد چنانکه در خبر پیغمبر آنحضرت در خرابه شام سر مقدس پدید آمد و جان تسلیم نمود و العلم عند الله
 در نسخ التواریخ گوید زوجه ششم رسول خدا صلی الله علیه و آله ام سلمه و نام او هند بنت ابی اسبه است
 و نام ابی اسبه حدیقه و بر و ابی سہیل بود و بعضی گویند هوشام بن المغیر بن عبد الله بن عمر بن عبد مناف
 بن قحطبه بن مره بن لوی بن غالب از جماعت بنی نجد و مراکت و او در خدمت رسول الله غاتکه بنت عبد المطلب
 است و ابوسلمه را از او چهار فرزند بود زینب و سلمه و عمر و دره بالجمله ام سلمه با شوهر خود ابوسلمه مجبشه
 هجرت نمود و بعد از مراجعت از حبشه بمکه هجرت نمودند بمدینه و ابوسلمه در جنگ احد زخم یافت و چون
 بمدا و اهبود گرفت بسترته مامور شد و در مراجعت از سرتپه جراحاتش تازه گشت و بدان زخم در گذشت
 ام سلمه گوید وقتی شوهر من از رسول خدا ص حدیث کرد که هر که در هنگام مصیبت استرجاع کند چنان بگوید
 اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ عِنْدَكَ اُخْتُ مَصِیْبَتِي هَذِهِ اَللّٰهُمَّ اَخْلَفْنِي فِيهَا
 خَيْرَ الْبَيْتِ خدای بهتر از آن که مراست فرماید چون ابوسلمه وفات کرد من این دعا می قرائت نمودم و من دشوار آمد که
 بگویم اَللّٰهُمَّ اَخْلَفْنِي فِيهَا خَيْرًا و میگفتم از ابوسلمه بهتر چه خواهد بود و بر و ابی روزی ام سلمه با شوهر خود
 گفت که زنان بعد از شوهر شوهر کنند و مردان نیز بعد از مرگ زن جفتی بیابند بیانا ما و تو بیجان کنیم که
 هر کدام زودتر بمردیم آن دیگر جفتی بگیرد ابوسلمه گفت زهارا اگر من بمردم خود را از جنت مصفک و بمرد دیگر
 شوهر کن انگاه دشت بدعا برداشت که ایها بعد از من ام سلمه را مردی روز کن که بهتر از من باشد و بروی
 ام سلمه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید که بر سر مرده سخن بگوید که اِنَّا لَكُمَا اَمِنْ كُوبِنْد بَعْدَ زَوَاتِ
 ابوسلمه عرض کرد یا رسول الله در فرات شوهر چه گویم فرمود بگو اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَلِکَ وَاَعْقِبْنِي عَقِبًا حَسَنًا
 پس بدان دعا مشغول شد و عوض نیکوتر یافت و بعضی گفته اند که بعد از وفات ابوسلمه پیغمبر ص بخانه
 ام سلمه رفت تا او را بمهرک شوهر تعزیت گوید پس فرمود خدا پا اندوه او را تسکین ده و جبر مصیبت او کن و
 عوض بهتر او را ده بالجمله چون عده ام سلمه بیایان رسید ابوبکر و عمر خواشانا و شدند اجابت فرمود
 بعد از آن پیغمبر او را بخواست عرض کرد مرحبا بر رسول الله لکن من عودتی سالخورده ام و فرزندان یتیم دارم
 و غیرت فراوان بامن است و تو زنان انجمن میکنی و دیگرانکه اولیای من حاضر نیستند پیغمبر صلی الله علیه
 و آله فرمود اما آنچه گفتی که سال دارم من از تو سال برده ام و زن را عیب نیست که با بزرگتر خود
 شوهر کند و آنچه گفتی یتیم دارم کفایت یتیمان تو بر خدا و رسول است و آنچه گفتی غیرت میور در دعا کن تا

حکایت
 درخت
 ابو سلمه بنت
 عبد الله بن عبد المطلب
 بود که پس از غم پیغمبر
 برده باقی عهد اطاعت
 عرسه
 بالفی و شد بد فرج
 نگرانی کن تا سپید
 چهار صد کس قنیه

فصل در بیان
 و وفات
 و وفات



(روز عاشوراء)

(۴۴)

خداوند این خونی از تو بگرداند و آنچه گفتی از لپای من حاضر نیستند اولیای تو آنکه حاضر است و آنکه غایب است مرا مکروه ندارند پس ام سلمه فرزند خود عمرو را که هنوز در جبه بلوغ نداشت فرمود برخیز و مرا با رسول خدا تزویج کن پس عمرو حاضر شد و به پیغمبر داد و این واقعه در سال چهارم هجری بود و کابین او را رسول خدا بمکه برد و در هم بست و بر او ایستاده فرمود کابین تو را از آنچه با فلان خواهر تو داده ام گرفته و کابین از زن دستا می دهد و بسو و بالشی که از لپف خرما بیا کند ند بود و نیز گفته اند صدق اولیای تو قدح و دیگی و خوانچه بزرگ از چوب بود با جمله بعد از عقد و تزویج رسول خدا صلی الله علیه و اله سه روز در خانه ام سلمه بود و بعد از سه روز چون خواست بیرون رود و رعایت نوبت زنان دیگر کند ام سلمه را من انحضرت را گرفت پیغمبر فرمود پس بك علی اهلك هو ان شئت سبعت عندك و سبعت عندك و ان شئت ثلثت قال ثلث یعنی از برای تو بر اهل تو خواهم و خد لا نه دچار نشود اگر خواهی هفت روز با تو باشم و نوبت زنان نیز هفت روز بگذارم و اگر نه نوبت هر يك را سه روز بگذارم ام سلمه بقیسم روز رضا شد و نیز در تاریخ التواریخ گوید علمای عامه سیصد و هفتاد و هشت حدیث از ام سلمه آورده اند از جمله متفق علیه سیزده حدیث است در فرد بخار و سه حدیث در فرد مسلم و ده حدیث در کتب دیگر است و در کتاب خبرات حسان گوید ام سلمه را ابتداء ابو سلمه بن عبدالمطلب مخزومی تزویج نمود و فرزندش آورد و او را سلمه نام نهادند لهذا ام سلمه باین کینه مکنه گردید و از اینجا که دارای فصاحت بیان و حضاف عقل بود بعد از آنکه بشرف منا کتبت بدانام علیه الصلوة والسلام مشرف شد سیصد و هفتاد و هشت حدیث از انحضرت فرا گرفته حفظ و در لایب نمود و در کتاب مشکوٰۃ الارباب گوید ام سلمه از زنی است از زنان پیغمبر صلی الله علیه و اله که بعد از آن حضرت وفات کرد و منابت و مفاخر او بیرون از شمار است از جمله آنکه جبرئیل را در صورت وجهه کلبی ملاقات می نمود و معلومست که چه حالت قدسی قدوسی و مملو کت در نفس باید بدید کرد که بتواند ملك را بنکرد و در ابیحج الامثال در ضمن مثل هوکاب الزناد صلوات الزناد گوید که ام سلمه در فترت خلافت آن بدین کلمات از انحضرت و موعظه کرد پائینی ماله ای و چشمت عندک نافرین و عن جناحک ناقرین لا تعف ربی یا کان رسول الله صلی الله علیه و اله یحییها و لا یتفح نذا کان علیه اکاه توخ جت توخ عناجبا فاما ما کما الامر نکا ولم یظلمنا ان احق اموتی قضیت الیک و ان علیک حق الطاعة ای پسر من سبب چیست که تا بای تو را از تو متصرف و از زربال تو خارج می بینم راهی را که رسول خدا صلی الله علیه و اله میپید و محو مکن و ای که بنفر و خند بودند روشن منا و هما نظور که یازان تریا بویگر و عمر و فناء کرد و در زار کن چه انها امر و احکم و اشد و از راه نگریدند این حق ماد را

پیغمبر
کریه
پیغمبر
پیغمبر
پیغمبر

صفت
بالمفعول استوار کردن
صفت استوار و محکم
و کامل الراءه تنجب

نعمت
نعمت
نعمت
نعمت
نعمت



(روز عاشوراء)

(۴۴۷)

این روز است که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز

من بود که نسبت بتوازا کردم و حق توان است که اطاعت کنی و عثمان در جواب گفت فقد قلت فوعبت او صلیت
 فقبلت الخ **تتمیم نفعه** عجمی بچ علی الرجل ان بعدل بین نسائه فی القسم فبقیم عند کل واحد مثل
 ما یقیم عند الآخر فان تزوج علیهن بکرا اقام عندها سبعة ايام لا تحبها علیها نسائه فی القسم وان تزوج
 ثلثا اقام عندها ثلثة ايام لا تحب علیها نسائه فی القسم وان تزوج
 شهادت بست مظلومان بقول حمد الله مستوفی در تاریخ کزیده و ابن خلکان در وقایع الاعیان در این روز
 سال شصت و یکم هجری سلیمان بن مهران معروف باعش در کوفه متولد شد و در روضات الجنات و نزهة
 الجلیس نامه و انشوران نیز ولادت او را در این روز نوشته اند و پدر مهران در واقعه طف حضور داشت و
 ملقب شدن او باعش بجهت عشی بود که در چشم های او پدید آمد و عشی بالتحریک بمعنی ضعف بینا چشم و
 سلیمان اشک است از آن در اکثر اوقات در قاموس گوید العشی محرکه ضعف الرؤیة مع سلیمان الدمع فی اکثر
 الاوقات بالجمله ابو محمد سلیمان بن مهران اعش کوفی مد کور شععی مد هب از زمره تابعین و رجال امام جعفر صادق
 بشمار آمد و علمای عامه او را مدح و تجلیل نموده اند و او را مقدارن زهره گرفته اند و بر فضل و وثوق و جلالت
 او اتفاق کرده اند باینکه اعتراف دارند بتشیع او و او یکی از حفاظ و رواة حدیث است در کتاب روضات از
 رواشی نقل کرده که هزار و سیصد حدیث از اعش ماثور است و نیز در آن کتاب از کتب خاصه و عامه روایت کرده است
 که روزی منصور باعش گفت که تحفظ من الحدیث فی فضائل علی چقدر حدیث محفوظ داری در فضائل علی علیه
 اعش گفت ده هزار حدیث بالجمله نوادر بسیار از اعش نقل کرده اند و ابن طولون دمشقی کتابی در نوادر او نوشته
 موسوم بر زهر الانعش فی نوادر الاعش و وفاتش با بعضی از نوادر او در پانزدهم ربیع الاول مد کور خواهد شد
 انشاء الله از جمله نوادر او آنکه در روضات الجنات و مجالس المؤمنین مسطور است که روزی ابو خنیفه کوفی
 نزد اعش رفت و مدتی در نشست آخر چون اثار ثقل و ملال در صفحہ رخسار اعش دید گفت ما کانه الاثقل
 علیک ظاهر بر تو گران شدم اعش گفت والله انک لتقبل علی و انت فی بینک بخدا قسم تو بر من گران
 در وقتیکه در منزل خود باشی پس حال چون باشد گاهی که در منزل من باشی **واقعه سیم** کشته شدن
 ابن زیاد علیه لعن ابن العباد الی یوم المعاد بر وایت رساله اخذ الثار و بخار الانوار و مقام ذخار و کتاب
 نور الابصار در این روز سنه شصت و هفتم هجری عجبید الله بن زیاد بد آخر بدست جناب ابراهیم بن مالک
 اشتر بد رکات سقر پیوست و در کتاب بنابیع الموده و مشکوة الادب ناصح و طرائق الحقایق نیز قتل او را
 در این روز نوشته اند و در جیب السیر قتل انور را در شب پانزدهم محرم قور داشته و بعضی در ماه
 صفر گفته اند و معتبر و اصح قول اول است و فاضل هاجر حاج فرهاد میرزا علیه الرحمه در کتاب مقام گوید

این روز است که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز

(باقی)



(روز عاشورا)

(۴۱)

با اتفاق محدثین و مورخان فریقین قتل خذول در روز عاشورا سنه سبع و ستمین اتفاق افتاده و در ماه
 صفر نیز گفته اند و علمای اخبار این واقعه را از وقایع عجیبه نوادر اتفاقات شمرده اند که در روز عاشورا که با
 آن مرد و سپید مظلومان را کشتند در همان روز آن لعین کشته شد (از مکافات عمل غافل شو)
 و مکشوف یار که مقدمه این واقعه یعنی پیرون آمدن جناب ابراهیم بن مالک اشتر بالشکر عراق از کوفه تا نزد
 انجناب در چهار فرسخی موصل و فرود آمدن ابن زیاد با سپاه خود در مقابل آن بزرگوار در واقعه پنجم
 روز هفتم اینماه سمیت تحریر یافت و در عهد لشکر ابراهیم و سپاه ابن زیاد اختلاف در مقام فرموده بر و این
 ابن نماعه شامیان هشتاد و سه هزار بودند و ابن اشتر هشتاد هزار آورده و شمار عراقیان به بیست هزار تن
 و در صواعق سپاه شام را سه هزار گفته و با فنی کوفیان را هشت هزار برادر کرده با جمله چون هر و لشکر در
 برابر یکدیگر صف کشیدند و ملاقات شدند ابراهیم بر اسب برآمده صفوف بسیار است و ربابان در مراکز بداشت
 و هر فوج را امیر معین فرمود و خود پیاده در میان افواج لشکر می رفت و ایشان را بر قتال تحریص و ترغیب
 می فرمود و ستمهای ابن زیاد را از قتل امام و اصحاب اسیر و اهل بیت و منع اب و هب موال و حرف خبا
 بیاد ایشان می آورد و بر وایت ابراهیم فریاد میزد الا یا شیعه الحق یا انصار الدین اینک مطلوب شما
 عید الله بن زیاد قاتل حسین بن علی علیهما السلام است مبارک که از معرکه جان سلامت برد و در حبیب السیر گوید
 فرمود ای شیعه حق و ای انصار دین بکشید اولاد شباطین و اعوان ظالمین و جنود پسر مر جانه لعین را که او
 است که اب فرات را بر حسین بن علی علیهما السلام باز داشت و آنحضرت پیغام داد که تو را امان نیست مگر اینکه بتر
 من و اخیه شوی و او مرد و بیست که مخد راث سر پرده نبوت و امامت را مانند اسیران از کوفه بشام فرستاد
 با جمله چون هر و لشکر از تعبیه صفوف بپراخند و بر یکدیگر حمله آوردند جنگ بطول انجامید تا آنگاه که
 شیر بیشه دلاوری و محبت دودمان چدر گزینند و رشید مالک اشتر جناب ابراهیم قدم بمیدان مبارزت
 نهاد و لشکر خود را ندا کرد که ای پادشاهان خدا را می نابغان دین رمید هب حق با کافران بیدین و فرزندان
 شباطین جهاد و قتال را سخت گیرید و فرصت از دست ندهید که بنابر ابن زیاد مرد و از جنگ شمارها گرد
 انگاه تیغ شربار از نیام انتقام برکشید مانند شیر خشنایک بران کافران ناپاک حمله آورد و مبارزان
 انکروه را پی در پی از بالای زمین بروی زمین می افکند و سرهای محسوس ایشان را مانند تگرگ بر خاک هلاک
 می بخشد از کشته های پشته ها ترتیب میداد و بهر جانب که میل میکرد آن رویه صفیان را مانند مور و ملخ پرا
 می نمود و شره های مرگ بر خون چنات ایشان می انداخت میهنه را بر میسر و جناح را بر قلب پیچید لشکر
 عراق چون سردار فامدار بزرگوار خود را غواص و پایا به حرب دیدند عرف عصیت ایشان بحرکت آمده

خبر جناب ابراهیم از کوفه
 خبر جناب ابن زیاد از کوفه

خبر جناب ابراهیم از کوفه
 خبر جناب ابن زیاد از کوفه

(روز عاشورا)

(۴۹)

بکر تبه مانند دریا به موج بجوش و خروش آمدند با شمشیرهای برهنه و نیزه های درنده بکاره بر شامیان حمله کردند و صدای جوش و خروش هر دو لشکر بجانب فلاك بلند شد ناپره حوب در آن عصر گاه شعله در گردید لشکر عراق با کمال دلیری و ظهات هنرمندگي از من مبارزت بر کمر شجاعت زدند از دم شمشیر ابدار شهرهای مرگ بر جان پلید شامیان بی ناموس نک می فکندند و از دو طرف علمها را پیش میبردند جناح و قاف دو لشکر بیکدیگر پیوستند سرهای مبارزان مانند قطرات باران از آسمان جئات بر زمین ثمان می افتاد و درخت جئات شامیان شاخ و برگ نوبهار پرمانند فصل خزان فرو می ریخت و لشکر شعله از هر طرف مانند دریای بی پایان موج و تلاطم زده کشتی زندگانی لشکر شامیان را با موج مرگ غرق نمودند تا اینکه طاقت شامیان طاق گردید و اتفاق ایشان بنفاق کشیده توانائی مقاومت و پادایم مقابلت شهبان در ایشان نماند و تزلزل در ارکان جعیت ایشان پدید آمد ترسان و لرزان چاره کار را منحصر در فرار دانستند و روی پیش می برد بیابان گریز نهادند و دست امید از جان خود برداشتند و لشکر مؤمنان شادی کلان بار و خند مظفر و منصور بر اسبان تند روان سوار گشته گروه کافران را در آن روان بر سر تالها و بطون درو ها رسانیدند و چون آتش شریار جنگ رو بجا مشو نهاد و گرد و غبار کارزار فرو نشست مکشوف گردید که بزرگان و سرکرده گان لشکر شام بخون خود اغشته بر روی خاک مدلت و خوار و افتاده اند در کتاب قضا از این نما علیه الرحمه روا پنکرده است که بعد از فرو نشستن ناپره حوب کشتگان سپاه شام را شماره کردند هفتاد هزار تن بودند و در مشکوه الادب ناصر مکتوبات که چون اصحاب این زیاده از هزار نفر یافتند و ابراهیم از پی ایشان شافت از هول و هرب خود را در آب می افکندند و آنچه در آب ملاک شدند افزون از آن بود که در میدان بقتل رسیدند و بر وایت جماعته از مورخین و ابوال مؤید خوارزمی در این واقعه ها بله هفتاد هزار تن از لشکر شام بدست ابراهیم بن لاشتر مقبول و ده هزار و هشتصد تر مجروح گردید و از ابو عمر بزار روا شده که گفت از بس کشته فراوان بود شماره اش شکل می نمود و از عامر شعبه مرویست که بعد از واقعه صفین تا هنگام در هیچ جنگی مانند واقعه الحار از مردم شام بقتل نرسیده بودند و نیز نقد و مال و خواسته و اشیاء و اسباب کثیره از لشکر گاه این زیاده مردم عراق بهره افتاد که از حد حصر بیرون بود و چون جناب ابراهیم بنا فضیلت این فتح عظیم سرفراز و سر بلند گردید و خلعت زینبای این کرامت عظمی و ضعیف کبریه زینب و زیور قامت آن بزرگوار گشت قصه این فتح فرح انگیز و نصرت شاری خیر چنان در اطراف و اقطار عالم منتشر گردید که پیوسته در صفحه روزگار باقی و پایدار خواهد بود که بمردان و انفساء لیل و نهار هرگز از خاطر اهل ایمان نبرد و هرگز غبار محو و پوشیدگی بر دامن آن نخواهد نشست

بکر تبه مانند دریا به موج بجوش و خروش آمدند با شمشیرهای برهنه و نیزه های درنده بکاره بر شامیان حمله کردند و صدای جوش و خروش هر دو لشکر بجانب فلاك بلند شد ناپره حوب در آن عصر گاه شعله در گردید لشکر عراق با کمال دلیری و ظهات هنرمندگي از من مبارزت بر کمر شجاعت زدند از دم شمشیر ابدار شهرهای مرگ بر جان پلید شامیان بی ناموس نک می فکندند و از دو طرف علمها را پیش میبردند جناح و قاف دو لشکر بیکدیگر پیوستند سرهای مبارزان مانند قطرات باران از آسمان جئات بر زمین ثمان می افتاد و درخت جئات شامیان شاخ و برگ نوبهار پرمانند فصل خزان فرو می ریخت و لشکر شعله از هر طرف مانند دریای بی پایان موج و تلاطم زده کشتی زندگانی لشکر شامیان را با موج مرگ غرق نمودند تا اینکه طاقت شامیان طاق گردید و اتفاق ایشان بنفاق کشیده توانائی مقاومت و پادایم مقابلت شهبان در ایشان نماند و تزلزل در ارکان جعیت ایشان پدید آمد ترسان و لرزان چاره کار را منحصر در فرار دانستند و روی پیش می برد بیابان گریز نهادند و دست امید از جان خود برداشتند و لشکر مؤمنان شادی کلان بار و خند مظفر و منصور بر اسبان تند روان سوار گشته گروه کافران را در آن روان بر سر تالها و بطون درو ها رسانیدند و چون آتش شریار جنگ رو بجا مشو نهاد و گرد و غبار کارزار فرو نشست مکشوف گردید که بزرگان و سرکرده گان لشکر شام بخون خود اغشته بر روی خاک مدلت و خوار و افتاده اند در کتاب قضا از این نما علیه الرحمه روا پنکرده است که بعد از فرو نشستن ناپره حوب کشتگان سپاه شام را شماره کردند هفتاد هزار تن بودند و در مشکوه الادب ناصر مکتوبات که چون اصحاب این زیاده از هزار نفر یافتند و ابراهیم از پی ایشان شافت از هول و هرب خود را در آب می افکندند و آنچه در آب ملاک شدند افزون از آن بود که در میدان بقتل رسیدند و بر وایت جماعته از مورخین و ابوال مؤید خوارزمی در این واقعه ها بله هفتاد هزار تن از لشکر شام بدست ابراهیم بن لاشتر مقبول و ده هزار و هشتصد تر مجروح گردید و از ابو عمر بزار روا شده که گفت از بس کشته فراوان بود شماره اش شکل می نمود و از عامر شعبه مرویست که بعد از واقعه صفین تا هنگام در هیچ جنگی مانند واقعه الحار از مردم شام بقتل نرسیده بودند و نیز نقد و مال و خواسته و اشیاء و اسباب کثیره از لشکر گاه این زیاده مردم عراق بهره افتاد که از حد حصر بیرون بود و چون جناب ابراهیم بنا فضیلت این فتح عظیم سرفراز و سر بلند گردید و خلعت زینبای این کرامت عظمی و ضعیف کبریه زینب و زیور قامت آن بزرگوار گشت قصه این فتح فرح انگیز و نصرت شاری خیر چنان در اطراف و اقطار عالم منتشر گردید که پیوسته در صفحه روزگار باقی و پایدار خواهد بود که بمردان و انفساء لیل و نهار هرگز از خاطر اهل ایمان نبرد و هرگز غبار محو و پوشیدگی بر دامن آن نخواهد نشست

بکر تبه مانند دریا به موج بجوش و خروش آمدند با شمشیرهای برهنه و نیزه های درنده بکاره بر شامیان حمله کردند و صدای جوش و خروش هر دو لشکر بجانب فلاك بلند شد ناپره حوب در آن عصر گاه شعله در گردید لشکر عراق با کمال دلیری و ظهات هنرمندگي از من مبارزت بر کمر شجاعت زدند از دم شمشیر ابدار شهرهای مرگ بر جان پلید شامیان بی ناموس نک می فکندند و از دو طرف علمها را پیش میبردند جناح و قاف دو لشکر بیکدیگر پیوستند سرهای مبارزان مانند قطرات باران از آسمان جئات بر زمین ثمان می افتاد و درخت جئات شامیان شاخ و برگ نوبهار پرمانند فصل خزان فرو می ریخت و لشکر شعله از هر طرف مانند دریای بی پایان موج و تلاطم زده کشتی زندگانی لشکر شامیان را با موج مرگ غرق نمودند تا اینکه طاقت شامیان طاق گردید و اتفاق ایشان بنفاق کشیده توانائی مقاومت و پادایم مقابلت شهبان در ایشان نماند و تزلزل در ارکان جعیت ایشان پدید آمد ترسان و لرزان چاره کار را منحصر در فرار دانستند و روی پیش می برد بیابان گریز نهادند و دست امید از جان خود برداشتند و لشکر مؤمنان شادی کلان بار و خند مظفر و منصور بر اسبان تند روان سوار گشته گروه کافران را در آن روان بر سر تالها و بطون درو ها رسانیدند و چون آتش شریار جنگ رو بجا مشو نهاد و گرد و غبار کارزار فرو نشست مکشوف گردید که بزرگان و سرکرده گان لشکر شام بخون خود اغشته بر روی خاک مدلت و خوار و افتاده اند در کتاب قضا از این نما علیه الرحمه روا پنکرده است که بعد از فرو نشستن ناپره حوب کشتگان سپاه شام را شماره کردند هفتاد هزار تن بودند و در مشکوه الادب ناصر مکتوبات که چون اصحاب این زیاده از هزار نفر یافتند و ابراهیم از پی ایشان شافت از هول و هرب خود را در آب می افکندند و آنچه در آب ملاک شدند افزون از آن بود که در میدان بقتل رسیدند و بر وایت جماعته از مورخین و ابوال مؤید خوارزمی در این واقعه ها بله هفتاد هزار تن از لشکر شام بدست ابراهیم بن لاشتر مقبول و ده هزار و هشتصد تر مجروح گردید و از ابو عمر بزار روا شده که گفت از بس کشته فراوان بود شماره اش شکل می نمود و از عامر شعبه مرویست که بعد از واقعه صفین تا هنگام در هیچ جنگی مانند واقعه الحار از مردم شام بقتل نرسیده بودند و نیز نقد و مال و خواسته و اشیاء و اسباب کثیره از لشکر گاه این زیاده مردم عراق بهره افتاد که از حد حصر بیرون بود و چون جناب ابراهیم بنا فضیلت این فتح عظیم سرفراز و سر بلند گردید و خلعت زینبای این کرامت عظمی و ضعیف کبریه زینب و زیور قامت آن بزرگوار گشت قصه این فتح فرح انگیز و نصرت شاری خیر چنان در اطراف و اقطار عالم منتشر گردید که پیوسته در صفحه روزگار باقی و پایدار خواهد بود که بمردان و انفساء لیل و نهار هرگز از خاطر اهل ایمان نبرد و هرگز غبار محو و پوشیدگی بر دامن آن نخواهد نشست

(که چون)



(روز عاشورا)

(۴۵۰)

که چون لشکر شام شکست خوردند و دو بگر بنظر آمدند مری سرخ رنگ و سرخ جامه دیدم در کار و درو خا ذر که
دستار و خنجر و جوشن در بر و شمشیری منتهی در دست داشت با جماعه حمله میکرد و مردم را امر بقتال
مینمود و گویا بر اسب سفید رنگ فابل بسزای سوار شده بود هیچکس نزد او نمیرفت مگر اینکه بر زمین افتاده
چون بمن نزدیک شد شمشیر بدست او زدم دست او جدا شد و از بالا ایستاد و میان فخر خا ذر افتاد
پس نزد یک رفتم هر دو دست و پای او را جدا کردم و بوی مشک از او بمشام رسید و کسی آمد چکمه پای او را
بیرون آورد پس فرمود بر او بدقت نظر کنید که او کپت غالب ظن من است که او این زیاده بود زیرا که آن
مشک با خود نگاه میداشت پس گریه می نمود از زمان ابراهیم بدان موضع شتافتند این زیاده را دیدند کشته
بر زمین افتاده و چنانکه جناب ابراهیم فرموده بودند نقش املعون را بهمان وصف یافتند سر او را بریدند
نزد ابراهیم آوردند ابراهیم سجده شکر تقدیم رسانید و فرمود حمد خداوند پراسر است که کشتن این ملعون را
در دست من بجای نمود از کتاب بن ابراهیم نقل شده که چون این زیاده کشته شد جناب ابراهیم بامو منین پادشاه
طیبت دران بیابان مهمت انگیز فرج خیز و در بد و در حلقه زره بنشستند و در تمام انب بر روی جسد
پلید این زیاده عیند آتش افروختند و بد و آتش بدن آن مرد و در پد امید خود را روشن میکردند و بخاک
آن بد اختر رنگ اند و ما از آینه سپنه های خود میزد و در بد و بر و غن جسد پلید آن کافر خراغ امل وار و روی
خود را از سر شب تا بصبح می فروختند و در مقام از ابو عمر و برادر و این کرده که ابراهیم بگفت تا عید الله را نگو
بر او کردند و من خوشتر دیدم که خصم من او مانند و جعل از وی او بچینه بود صاحب کتاب مشکوه الادب
ناصر گوید چون امدت اندک بر بد پلید و این خبیث عیند را بنکوند معلوم میشود که معنی فقطع زائر
القوم الدین کفر و اچیت و زبان خصم با ال رسول و نوباره بتول با کپت و نیز دران کتاب گوید که را
اخبار گفته اند که چون این زیاده بقتل رسید چهل سال و بر و آینه سی و نه سال روزگار بر نهاده بود و گریه
از اصحاب حدیث روایت کرده اند که عمر او زیاده از سی سال و کمتر از چهل سال بود و ابو مخنف بگفت قتل
این زیاده را بدین هنج نقل نموده که هشتاد هزار از لشکر شام کشته شدند و این زیاده با گروهی از اهل
شام را اسیر کردند و دستهای آن لعین را محکم بستند و جناب ابراهیم کسی را از معتقدان و خواص خود
بار و بیست نفر بگری بجا داشت آن کافر عیند گماشت از سر شب تا بصبح او را پاسبانان می نمودند و هر کس آن
ملعون را میدید لعنت میکرد و سبلی بر روی نحس و میزد و آب دهن بر او می افکند و شعیبان
از روی شادی زیاده میزدند با ال ثارات الحسین علیه و چون صبح نمایان گردید ابراهیم فرمود تا فرشتگان
رنگین بکترانیدند و در میان آسمان و ان رویش نمودند و خود با اصحاب گرام با کمال عزت و شوکت بر

تاریخ
ابو جعفر
ابن زبیر

تاریخ
ابو جعفر
ابن زبیر

روز عاشورا

(۴۵۱)

نیکوکاران را در روز عاشورا
در بهشت قرار می‌دهند

مکرر گشت

مؤمنان را در روز عاشورا
در بهشت قرار می‌دهند

آنها نشاند انگاه باحضار اسیران فرمان داران ملاعین هزار نفر بودند پس اسیر فرموده انشا فرخواستند
انگاه خنجر حکم سوزان بنام انتقام کشید اول کسیکه پیش او آوردند پس ز یاد بود پس انجناب باخنجر خود از گوشه
زان انملعون قطعه قطعه میبرد و در آتش بنم پخت می نمود و بخوردان لعین میداد و آن ملحد بداند پس ناچار
بخورد و هرگاه از خوردن امتناع می نمود باخنجر او را زجر میکرد و چون نزدیک شد که روح بپدش در جهنم به
پزد ملحق شود خنجر خود را بر خنجران لعین نهاده سر او را از گوشه ناگوش برید و بر او پخت بخار و انوار جناب
ابراهیم سر نخس این زیاده را با سرهای اعیان لشکر شام خدمت مختار فرستاد در حالیکه نام هر یک را بر قعه نوشته
بگوش وی او پخته بودند و چون سرها را نزد مختار بزرگوار آوردند انجناب غذا می خورد بسیار شاد و مسرور
گشت و خدا را حمد و ثنا نمود و چون از غذا خوردن فارغ شد از جای خود برخاست بنعل و پای خود لگد بر
رو می نخس این زیاده زد و نعلین را به پیش غلام خود افکند و فرمود انرا بشو و زهرا که بر روی نخس کافر زد
و از ابی الطفیل مروی است که سرهای ان کافران را در برابر مسجد جامع نصب کردند و از انجا بر جبهه کوفه بردند
و در انجا نصب نمودند در قهقهه گوید متفق علیه فریقین است که چون سر این زیاده را بیا و بپختند تا در بهشت
در میان سرها می گشت چون سر این زیاده رسید در گوشه و فرود رفت و از بینی او برآمد ناچند مرتبه بنظر
و در مشکوة الادب گوید سر نخس ان لعین را در قصر کوفه بیا و بپختند در انحال تا در بهشت بیاورد و سرها
بگشت تا رسید سر این زیاده در دهانش رفت و از گوشش بیرون آمد و همچنان در منخرش درآمد از دهانش
سر بیرون آورد و این کار بتکرار نمود (علمنا گفته اند) و ذلک مکافاه بفعله براس الحین علیه و هی من ابی
العدا ابی الظاهر علیه بالجملة مختار بزرگوار سر این زیاده را با سرهای سایر اشرا با سه هزار دینار بمکه فرستاد
برای جناب محمد بن الحنفیه و نامه برای انجناب نوشت بدین مضمون اما بعد فانه بعث انصارک و شیعتک
الاعدوک بطلبونهم اذک المظلوم الشهد فخر جوا محتسبین محققین اسفان فلفوهم دون نصیبین
فقتلهم رب الجناد الحمد لله رب العالمین الذی طلبکم الثار و ادركکم من اعانکم فقتلهم فی کل فج و غرقهم
فی کل بحر نشفی بذلک صد و در قوم و منین و اذهب غمظ قلوبهم بد رسته که من انصار و شیعه شما را فرستادم
بجنگ و دشمنان شما را پیشان برای خدا و خوشنودی خدا و طلب اجر و ثواب اخروی و محزون و غضبنا که بر
رفتند در حالیکه طلب می نمودند خون برادر مظلوم شهید تو را پس خداوند بند را از ایشان هلاک نمود
حمد و ثنای او را خداوند کار بست که خون شما را از دشمنان شما گرفت و ایشان را در راه وسیع و قج جمیع
هلاک نمود و در دنیا ها غرق فرمود و هلاک ایشان دلهای مؤمنان را شفا داد و غمظ دلهای ایشان را برپا
چون نامه مختار با سرهای ان کفار و خدمت فرستادید که از رسید انجناب سر بجهت شکر نهاد و در باره مختار

پایان دعا



(روز عاشوراء) *

(۴۵۲) *

دعا کرده فرمود خداوند مختار را جزای خیر دهد بد رستیکه او خون ما را از دشمنان ما گرفت و حق او بر تمام
 اولاد عبدالمطلب ثابت گردید و نیز فرمود خداوند ابراهیم بن مالک اشتر را حفظ نما و او را بر دشمنان خود
 غالب گردان و بهر چیز که تو از دوست دار و خوشنود شو و او را موفق نما و در دنیا و آخرت او را بپایان
 انگاه انجناب سر ابن زیاد را بخدمت حضرت ذین العابدین علیه السلام فرستاد و در آنوقت آنحضرت نیز در مکه
 تشریف داشت و سران لعین را در وقتی خدمت آنحضرت آوردند که غذا امیل میفرمود چون حضرت سر
 آن عینید را بدید سر سجده شکر گذاشت و فرمود الحمد لله الذی ادرک ثاری من عدوی و جزای الله المختار
 خبر آمد سر او را خداوند بپشت که خون مرا از دشمن من گرفت و خداوند تعالی مختار را جزای خیر کرامت فرماید
 انگاه فرمود از روزی که مرا بجلوس این ملعون بردند و غذا میخور در حالیکه سرید بر بزرگوارم را پیش او
 گذاشته بودند و آنوقت من از خداوند مسئلت نمودم که مرا چندان زندگانی دهد تا همچین سران کافران
 به بدینم حمد خدا را که دعوت مرا بپذیرفت و بروایت شیخ طوسی علیه السلام در امانی پس از آن سر ابن زیاد را
 بر نه زدند و فرستادند برای عبد الله بن زبیر و ابن زبیر گفت تا سران لعین را بردند در کوهستان مکه میفکنند
 تذییل **گره ی خیل** بدانکه در مدح و ذم مختار اخبار و احادیث بسیار وارد شده و ما در ضمن ذکر
 کیفیت حال و تبیان احوال او در مجامع ذکر خواهیم نمود انشاء الله و در این مقام یک کسر خبر انکشاف پیشور
 اول در کتاب مقام از شیخ کشتی از سند بروایت کرده است که او گفت شنیدم از حضرت ابی جعفر علیه السلام که میفرمود
 لا تسبوا المختار فانه قد قتل قتلنا و طلب بئادنا و زوج ازا ملنا و قسم فینا المال علی العسرة دشنام ندهید
 مختار را بد رستیکه او کشت کشندگان ما را و طلب نمود خون ما را و زنان به مرد ما را شوهر داد و زوجه
 در میان ما قسمت نمود در وقت سختی و تنگدستی ما و هم و نیز در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که
 فرمود ما تمسک فینا هاشمیه و لا اخضبت حتر بعت لبنا المختار برزق لذب قتلوا الحسین علیه السلام و در ضمن
 الا برار از آنحضرت روایت کرده که فرمود هیچ زنی از زنان بنی هاشم سر به بدیده ها نکشیدند و خضاب نکردند
 و در خانه هیچ زنی از بنی هاشم ناپنج سال و دوازده ساله نشد تا اینکه پسر زیاد کشته شد سیم از جناب فاطمه
 زهرا امیر المؤمنین علیه السلام روایت که هیچ زنی از ما حاضر بر سر خود نیست و میل سرمه بچشم نگردانید و شانه بر سر
 ناز و فیکه مختار سر پیر زیاد را برای ما فرستاد و بدانکه واقعه قتال جناب ابراهیم بن مالک با عیبد الله بن زیاد
 مشهور است بواقعه الخازنه آنکه جنک در کار خازنه واقع شد و در کتاب مرصدا لاطلاع گوید الخازنه
 بعدا لالف زاء مکتوبه شتم زاء و قبل یفتح الزاء هربین اربیل و الموصل **واقعه چهارم** وفات عبد الله
 قاری کتاب الله در کتاب نفائس القون در ذکر اسامی قراء سبعة رواه ایشان گوید قاری چهارم امام اهل شام

فنا تبی المختار

تذییل

(روز عاشوراء)

(۴۵۳)

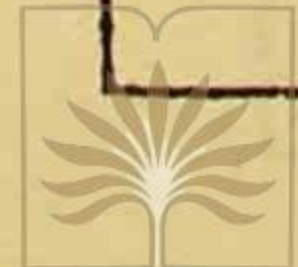
عبدالله بن عامر است و او در خلافت عمر و در جود آمد و در خلافت ولید بن عبدالملک قاضی دمشق شد گفت
 او ابو عثمان و بقوله ابو عمران و بقوله ابو سعید و بقوله ابو نعیم و بقوله ابو عیلم و بقوله ابو یحیی و بقوله ابو عبید
 بود و در روز عاشوراء سال یکصد و هجدهم هجری در ایام هشام بن عبدالملک در دمشق وفات کرد
 و عمر او نود و هفت سال بود و زانو بان او یکی هشام بن عمار بن نصیر السلی بود که در دمشق قاضی شد و در سنه
 خمس وربعین و مائین در ایام متوکل وفات کرد و دیگر این ذکون عبدالله بن احمد بن بشر بن ذکوان الفرشی
 الدمشقی بود و او در سنه اثنین واربعمین و مائین در ایام متوکل وفات یافت و این هر دو قرائت از ابوبکر بن
 تمیم اخذ کردند و ابوبکر از یحیی بن جرث و یحیی از ابن عامر **واقعه یحیی** عامه حضرت صادق علیه السلام در
 حجاب برای زوار فرزند ابوتراب شیخ طریحی علیه الرحمه در کتاب منتخب از معویه بن وهب روایت کرده است
 که او گفت و در روز عاشوراء وارد شدم در خانه امام جعفر صادق علیه السلام دیدم آنحضرت در محراب خود سر سجده نما
 و میگوید فجلس من و رائه حتى فرغ فاطال في سجوده و بكائه پس نشستم در پشت سر آنحضرت تا اینکه سر از سجده
 برداشت و بسیار طول در سجود و گریه خود را و شنیدم از آنحضرت که در حال سجود با خدای خویش مناجات می نمود
 و میگفت اللهم یا من خصنا بالكرامة و وعدنا الشفاعة و حملنا الرسالة و جعلنا ورثة الانبياء و تم
 بنا الامم السالفة و خصنا بالوصية و اعطانا علم ما مضى و ما بقى و جعل افئدة من الناس قلوبنا البنا اغفر
 لنا و لاخواننا و لقرابائنا و ابائنا و احبابنا و انفقوا اموالهم في حبه و اشخصوا ابدانهم في رغبته في برئنا و رجاء
 لما عندك في صلتنا و سرورنا و ادخلوه على نبينا محمد صلى الله عليه و آله و اجابة منهم لا امرنا و غبطنا و ادخلوا على
 عدونا و اذوا و ابدلك رضوانك اللهم فكافهم عنا بالرضوان و اكلاهم بالليل و النهار و اخلفهم فاهائهم
 و اولادهم الذين خلفوا احسن الخلف و اكتمهم شر كل جبار عنيد و كل ضعيف من خلفك و شديدا و شر
 شياطين الجن و الانس و اعظمهم افضل ما املوه منك من غرتهم عن و طانهم و ما اثرنا على ابنائهم و
 اهائهم و قرابائهم اللهم ان اعدائنا غابوا علينا و خروجهم فلم ينههم ذلك عن النهوض و الشخص البنا
 خلافا منهم على من خالفنا اللهم فارحم تلك الوجوه التي غيرتها الشمس و ارحم تلك الخدود التي ثقلت
 على قبرا يعبد الله و ارحم تلك الاعين التي تحزنت لأجلنا و احرقت بالحزن و ارحم تلك الصرخة التي كانت
 لأجلنا اللهم اني استودعك تلك الانفس و تلك الابدان حتى ترقبهم من الحوض يوم العطش الاكبر
 و تدخلهم الجنة و تسهل عليهم الحساب انك انت الكريم الوهاب ای پروردگار من که قادر بر گزینیدن
 بکرامت و رخصت فرمودی بشفاعت و فرمان داری بر رسالت و بهره مند ساختن بمیزان انبیاء و در فائز ایم
 سالقینا بما ختم نمودی و مخصوص گردانیدی ما را ابوصایه و عطا فرمودی بما علم ما کان و ما یكون را و در ظاهر و باطن

یحیی بن جرث و یحیی از ابن عامر واقعه یحیی عامه حضرت صادق علیه السلام در حجاب برای زوار فرزند ابوتراب شیخ طریحی علیه الرحمه در کتاب منتخب از معویه بن وهب روایت کرده است

در کتاب منتخب از معویه بن وهب روایت کرده است

جرت دموعها راحة لنا و ارحم تلك القلوب التي

(مائل)



(روز عاشوراء)

(۴۵۴)

تا بر فرمود بسوفا پروردگار را با برادران و برادران مراد و از آن ایچید الله الحسین را انا که اموال خود را
در راه او بذل نمودند و بدنهای خود را در محبت ما بر حمت افکندند با امید اینکه قربت ما موجب رضای
تو است و شاد خاطر نمودند پیغمبر تو را و دشمنان ما را خشناک نمودند و این جمله را در طلب رضای
تو کردند ای پروردگار من ایشان را در رضوان خود جای ده و در شب و روز نگران باش ایشان را
و مخلف بدار در خانواده ایشان فرزندان پیکو و محفوظ بدار ایشان را از شر ستمکاران و شر و جن
و انس و عطا کن ایشان را از غریب که خود را ز کرده اند و نگران باش غربت ایشان را از اوطان
ایشان و آنچه برگزیده اند ما را بر فرزندان و خویشان خود ای پروردگار من دشمنان ما عیب گزینند
و شغف کردند خروج ایشان را در طلب ما و ایشان سخن انجاعت را رقی نهاده اند و از طلب باز
ناپسندند ای پروردگار من رحم کن ان روهای را که برگزیده شد بر قبر ایچید الله علیه و رحم
کن انچشمها را که در مصائب ما گریسته و رحم کن ان دلهای را که در محبت ما محزون گشته و رحم کن جراحته را که
در هوای ما پدید آمده ای پروردگار من بود بخت بسیارم نفوس ایشان و بدنهای ایشان را بتو که
سپار کنی ایشان را از حوض کوثر و روزی که مرده مان بشت تشنه باشند و در رهبت جاده دهی ایشان را و
حساب را بر ایشان اسان بگرم تو ای خدای بسیار بخشنده ابن وهب گوید چون دعای انحضرت بنها
رسید و سر از سجده برداشت در حالیکه اشک مانند مروارید بر چهره مبارکش روان بود نزد یکشدم
بأنحضرت و سلام نمودم و عرض کردم یا سیدم تم بکاولا ابکی الله لك عینا و ما الذی حل بک ای
سید من از چه میگری خدای چشم تو را نگر باند چه وارد شده بر تو فرمود او فی غفلة انت من هذا الیوم
اما علمت ان جدی الحسین علیه السلام قد قتل فی مثل هذا الیوم یا تو غافل از این روز مگر نمیدانی که در مثل این
روز کشته شد جدم حسین علیه السلام ابن وهب بگوید در آمد و عرض کرد در این روز چه باید کرد فرمود باین
روز الحسین من بعد اقصی من قریب ارنی رجلا حزینا علیه واکثر البكاء و التجولة ای پسر و هب زیارت
کن حسین علیه السلام را از دور و نزدیک و تجدید کن در مصائب او و حزین و اندوه را و هر چند توانی از گریه
خود داری مکن عرض کرد ای مولا من این دعای در حال سجده در حق زوار حسین علیه السلام تو شنیدی
چنان دانم که اگر انا را باشد که در طریق معرفت خدا قدم نرزه اند نیز از آتش و دوزخ زبان نه بینند
سوگند با خدا که اگر از تو نمودم در زیارت حسین علیه السلام سبقت گیرم بر زیارت حج فرمود باین و هب
چه باز میدارد تو را از زیارت حسین علیه السلام دست باز مدار عرض کردم جانم فدای تو باد من دعای
تو را در حق زوار حسین علیه السلام شنیده بودم فضیلت از این بدین مبلغ نمیدانستم فقال یا بن وهب ان الذی

فایده جمیع روزهای
عاشورا

روز عاشورا
روز غم و غم



(روز عاشوراء)

(۴۵۵)

بَدَعَ لَزَارَ فِي السَّمَاءِ أَكْثَرُ مَنْ يَدْعُوهُمْ فِي الْأَرْضِ أَبَاكَ أَنْ تَدْعَ زِبَارَةَ خَوْفٍ مِنْ أَحَدٍ مِنْ تَرْكَا الْخَوْفَ رَأَى
 الْحَسْرَةَ وَالنَّدَمَ فَرَمَوْا يَسْرُوهَا أَنَا نَكْدَ رَأْسَانِ دَرْجُو زَارِ بْنِ حَسْبِ عَدَا مَيْكُنْدَا فَرَمُو
 نَا نَكَا نِيَكَةَ دَرْزَبِنِ دَغَا كُوْبِنْدَ بِرْ هِيَزَا نِيَكَةَ از خَوْفِ كِسِي دَسْتِ از زِبَارَتِ حَسْبِ مَ بَا زِدَارِ كِيَكَةَ از خَوْفِ
 تَرْكِ زِبَارَتِ اَو كِنْدَ بِرْ حَسْرَتِ وَ نَدَامَتِ خَوْشِ بِفَرَا بَدَحَتِي اِيَنَكَةَ بَعْدَ از مَرَكْتِ دَرْ قَبْرِ اِيَزُو مَنَدَ شُوْدَ كِهْ بِرْ زِبَارَتِ قَبْرِ
 نَابِلِ كَرْدَ بَابِنِ وَ هَبَا مَا تَحَبَّانِ بِرِ اللَّهِ شَخْصَكِ مَا تَحَبَّانِ تَكُونُ غَدًا مِّنْ بَصَائِحِ رَسُولِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 اِيْ يَسْرُوهَا اِبَادِ وَ سَتِ مَمْنَدَارِ كِهْ خَدَا بِرَادِ بِلَا رَكْنِي اِبَادِ وَ سَتِ مَمْنَدَارِ كِهْ فَرَمَدَ قِيَامَتِ بَارِ سُوْلُ خَدَا
 مَصَافِحَ كَنِي بِرْ عَرْضِ نَمُودَ بَا سَدِي فَمَا قَوْلُكَ فِي صَوْمِهِ مِنْ غَيْرِ نَبِيٍّ اِيْ مَوْلَايَ مِنْ دَرْ صَوْمِ اِيَزُو زَبْدِنِ نَبِيَّتِ
 چِهْ مَهْفَرَايَ فَرَمُودَ صَوْمِ كَامِلِ بِرْ خَوْشِ جَلِ مَكْنِ وَ سَاعَتِ بَعْدَ از عَصْرِ بِشَرِيَّةِ اَبَا فِطَارِ كُنْ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً
 اتَّجَلَّتْ لَهَا عَنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَانْكَشَفَتْ الْغَمَّةُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِي الْأَرْضِ ثَلَاثُونَ قَبِيلًا
 عَنْ مَوَالِيهِمْ وَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ بَعَثَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ مَضْرُوعَهُمْ وَلَوْ كَانَ حَبَالُكَانَ هُوَ الْمَعْرُوفُ بِهِمْ زِبَارَةَ
 دَرْ اَيَنُوقَتِ مَقَاتِلُهُ اَهْلِيَّتِ نِيَهَابِتِ رَسِيدِ وَ سِي تَنْ اَزْ مَوَالِي اِيْشَانِ وَ اَزْ بِنِ هَاشِمِ مَقْتُولِ بِرْ زَمِينِ اَفْئَا
 بُوْدَنَدَ كِهْ قَتْلِ هَرِيَكِ بِرْ سُوْلُ خَدَا رَشَوَارِ بُوْدَ وَا كَرَا اَنْخَضَرَتِ زَنَدَ بُوْدَ دَرْ عَزَايِ هَرِيَكِ بِسُوْ كَوَارِ مِي نَشْتِ
 وَ اَنْ رُوْزِ رَا حَزِينِ وَ كَتَبِ بِيَا مَمْنَدَارِ وَ اَقْعَمِ شَشْمِ كَشْتِ شَدْنِ حَسْبِ بْنِ مُحَمَّدِ رَوَابِنِ رُوْزِ شَالِ
 بِكَصْدِ نِيَجَاهِ وَ شَشْمِ هِيَزِ دَرْ نَارِ بِيخِ سِيْشَانِ اَوْرَدَ كِهْ چُونِ مَهْدِ عَجَّاسِ بِخَلِيفَتِي نَشْتِ خَالِ خُوْدِ بِي
 بِنِ مَنْصُورِ رَا بِسِيْشَانِ فَرِشَادِ وَ بِرْ بِرْ زِبَارَتِ بِنِ هَامِ رَا بِاَخُوْرِ بِسِيْشَانِ بَرْدَ رُوْزِ سَهْ شَبَهْ سِيْشَمِ فَا هِ شَوَالِ
 سَنَةِ سِتِّ وَ اَرْبَعِينَ وَ مَاءُ بَانَ شَهْرِ دَامَدِ وَ بَا مَرْدَمَانِ بِسِيَارِ نِيَكُوْنِ نَمُودَ وَاوْمَرُكَ عَادِلِ بُوْدَ وِلسَانِ
 مَدَّتِ دَرْ سَنَةِ حَسْبِ وَ مَاءُ نِيَجَابِ بُسْتِ رَوَانِ شَدَ بَدَا نَسِبِ كِهْ دَرْ اَنْجَامِ رَا زِ لَغْرِبَانِ كِهْ نَامِ وَ مِ مُحَمَّدِ بْنِ
 شَدَّ اَدِ بُوْدَ بِرْ خَاسْتِ وَ اَزْ رُوْبِ مَجُوسِ وَ مَرْزَبَانِ مَجُوسِ بَا كَرُوْهِ بِسِيَارِ بَدِ وَ پُوشِنْدَ وَ چُونِ قُوْمِ شَدَّ قَصْدِ
 سِيْشَانِ كُرْدِ بِرْ بِرْ بِنِ مَنْصُورِ مَجْرِبِ اَوْرَفْتِ وَ عَثْمَانِ ظَا لِرَا بِ رَا دَرْ سِيْشَانِ خَلِيفَهُ كُرْدِ وَ مِيَانِ اِيْشَانِ
 مَخَارِبِ وَ مَقَاتِلِ بِسِيَارِ شَدَ وَ اَخِرْ بِرْ بِرْ بِنِ مَنْصُورِ بِرْ مِيْتِ رَفْتِ وَ رَا هِ نِيْشَا بُوْرِ بِرْ كَرَفْتِ وَ عَجِيدِ اللَّهِ بِنِ عَلِي
 بَا اَوْبُوْدِ دَرْ بِيْنِ رَا هِ اَوْرَا خَلِيفَهُ خُوْدِ نَمُودَ وَ بِسِيْشَانِ فَرِشَادِ وَ اَوْرَا وَ اَوَّلِ سَنَةِ اَحَدِ وَ خَمْسِينَ وَ مَاءُ
 بِخَلِيفَتِي بِرْ بِرْ بِنِ مَنْصُورِ بِسِيْشَانِ اَمْدَ وَ اَنْجَا بُوْدَ نَا خِرِ وَ قَا بَعِ سِيْشَانِ بِمَنْصُورِ رَسِيدِ مَعْرِ بْنِ زَائِدِ شِيْبَانِ
 رَا بِسِيْشَانِ فَرِشَادِ وَ اَوْرَا دَرْ شَعْبَانَ سَنَةِ اَحَدِ وَ خَمْسِينَ وَ مَاءُ بِسِيْشَانِ رَسِيدِ وَ عَجِيدِ اللَّهِ بِنِ عَلِي وَ اَوْرَا
 اَوْرَا غَزَلِ كُرْدِ وَ بِرْ بِرْ بِنِ مَرْيَدِ وَ اَمْدَ فَرِشَادِ وَ خُوْدِ دَرْ رَا ثِرِ وَ بَرَفْتِ وَ زَبْدِ بِلِ هَدِ بَا بَرَا مَعْرِ بْنِ زَائِدِ فَرِشَادِ
 اَزْ اَوَانِ سِيْمِينِ وَ قِيَاهَا مَرَكَةِ اَبْرِ شِمِ وَ اَشْيَاءِ لَطِيفِ رِيْكَ مَعْرِ هَذَا يَا مِ اَوْرَا اَنْدَكِ وَ اَنْتِ وَ بَدَا اَنْ

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 وصلى الله على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 وصلى الله على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين



روز عاشورا

(ع ۴۵)

خشم گرفت و چون معن به بخت رسید بزید بن مزید با استقبال و معن فرمان داد سر راها را گرفتند
 ناخبر رسیدن زنبیل رسید پس با سپاه بسیار کاری مضت نمود و بناگاه برایشان ناخن کرد و سه هزار مرد
 بیجا اسیر نمود و راها را زنبیل که نام او ماوند و یا ماوید بود امان خواست و پیش معن آمد و معن او را
 با خود بپیشان آورد و با گروهی بسیار و کرامت بزرگ را بوی منصور فرستاد و منصور او را بنواخت و فرمود
 تا نام او را آن سپاه که با او بودند در جبهه سپاه ثبت نمودند و معن در بازگشت مردم بخت را مضاد کرده کرد
 و چون بپیشان آمد همان عادت فرا گرفت که با مردم مان همی داشت پس مردم بپیشان را و شورید گشتند و
 عید الله بن علا نام بشکایت سو منصور نوشت در بین راه نامه او را گرفتند و بسو معن آوردند معن عید
 بن علا را بخواند و از آن حال پرسید ابن العلا انکار نمود معن فرمود تا سرش را برهنه کردند چها و صد ناز بانه
 با وزه و انگروه را که در انکار با او یار بودند فرمود کردن بزید ناخوشتن را باز خریدند پس مال عظیم از ایشان
 گرفت و چهل مرد از ایشان را بند بر نهاد و بجانب بخت فرستاد و فرمان داد تا انجا سرائی بنا کنند و ایشان را کا
 فرمانند و در کار برایشان سخت بگیرند و هر جا که تمام پیشد نامه میکرد که جای دیگر نیز چنین و چنین بنا کنند تا
 انجا که گوید و معن بن زائده همیشه چنین بود که مال بجور میگرفت و بجور میداد تا آنکه بتبذیر مال و تدبیر
 دهان مردم مان از او بری گشت گروهی از خوارج بکشتن او اتفاق کردند و چون معن به بخت رفت و بدان گوش
 که برای او بنا نموده بودند در آمد روزی برامان رفت که شراب خوردن خوارج که قصد او داشتند بیرون
 آمدند در حالیکه هر یک پشته فی بر گردن نهاده بودند و در هر پشته شمشیر می مجر پنهان داشتند و حاجب
 گفتند که ما خود این برج را تمام کرده ایم و اکنون خواهیم بجائزه خویش نائل شویم حاجب ایشان را منع نمود ایشان
 بانگ بر آوردند که ما را از عطاء امیر منع میکنی معن چون بانگ ایشان را شنید گفت راه دهید ایشان را پس
 ایشان همچنان با پشته های فی درآمدند و چون او را دیدند شمشیرهای برهنه از میان پشته ها بیرون کردند
 قصد نمودند و او بالشی از پیش خود سپر کرده او را جراحات بسیار وارد کردند و آخر شکم او را پاره کردند که
 شد و او را در بخت دفن نمودند و این در روز پنجشنبه هشتم ماه ذی الحجه سنه اثنین و خمین و مائة بود و در
 اهنکام بزید بن مزید در چهار فرسنگی بخت بود چون خبر باور رسید بنامد و خوارج را بکشت و سپاه و مردم
 بپیشان با بزید بیعت کردند چون خبر مهجک رسید بزید بن مزید را و الی سپستان کرد و عهد فرستاد و این
 در اول سنه ثلث و خمین و مائة بود و بزید مدتی دراز در انجا بماند تا آنکه نامه نوشت برای مهجک مجد
 گروهی که خواست خراج ایشان را فرستاد و نامه را داد بدو و ستم از او و ستم از او و ستم از او چون انمرد بد
 مهجک رفت بعضی از بدخواهان بزید حمله کردند و ده هزار و در بر با نمره بدادند و بتدویر از زبان بزید نامه گرفتند

عید بن علا
 بن زائده

روز عاشورا

روز عاشوراء

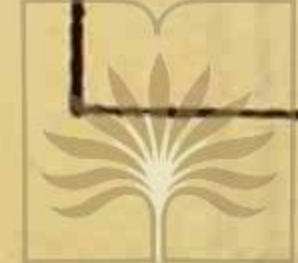
(۵۷ ع)

برای منسوب که مراد ستورگده تا از سپستان بدرگاه اہم بطوریکہ مہدی را بر من واد نباشد منسوب چہ نامہ را بخواند
 اورا ختم گرفت ونامہ را بسو مہدی فرستاد کہ این نامہ پرورده توانست مہدی اورا مغزول کرد و ولایت سپستان را
 بتیم بن عمر و التیمی داد و تیم بن عمرو را با منسوب صحبت بود کہ در واد حج عدل او بود و او عامل ہرات بود و اصل
 او از سرخس بود چون عہد نامہ ولایت باورسید سپستان آمد و بزید بن مزید را بند کردہ عجوس نمود و بزید
 حیلہ کرد تا بگریخت و ببغداد رفت و مدتی چند در بغداد متواری بود تا روزی خواست از جسر بگذرد جماعتی
 از خوارج سپستان با او برخوردند و او را شناختند با او حرب نمودند و او با ایشان را خرگروہ بسیار از انقوش
 را بکشت و آن روز باز کار بزرگ گشت و بارہ او را بخراسان فرستادند و در عہد ولایت تیم بن عمرو در
 سپستان خوارج بسیار جمع شدند و قوی گشتند و حصین بن محمد را در روز عاشوراء سال یکصد و
 پنجاہ و شش ہجری بکشتند و چون خبر مہدی رسید تیم بن عمرو را باز ہرات فرستاد و عہد نامہ بن علا را باز
 عہد ولایت سپستان دادہ و سپستان فرستاد و این در ماہ رمضان سنہ ثمان و خمین و مائہ بود
 توضیح و تدبیر بزید بن مزید بفتح مہم و بآء او برادر زادہ معنی بن زائد است و خود از بزرگان و شجاعت
 و اسبچہ امراء عرب است و در عصر ہرون الرشید با پالت ازربا بجان و ارضیہ منصوب شد و این خلیکان
 ترجمہ و براتفصیل آورده **واقعی ہفتم** انقضاء دولت بنی امیہ و دخول اصحاب عوث بنی العباس رک
 در این روز سال یکصد و شصت و یک ہجری در تفسیر ضاف و تفسیر برہان از معانی الاخبار و تفسیر
 عباسی از ابی جعفر رحمتہ بن صدقہ روایت کردہ اند کہ مردی ندیعی از بنی امیہ آمد خدمت حضرت صادق و عرض کرد
 قول اللہ عز و جل فی کتابہ المص ای شیئی ازاد ہذا و ای شیئی فہ من الحلال و الحرام و ای شیئی فہ مما ینفع بہ
 الناس قال فاعناظ علیہ من ذلک فقال امسک و یحک الالف واحد و اللام ثلثون و المیم اربعون و الصاد
 ثعون کہ حک فقال الرجل مائہ واحد و ستون فقال اذا انقضت سنہ احد و ستین و مائہ تنقض ملک
 احما بک قال فظننا فلما انقضت احد و ستون و مائہ یوم عاشوراء دخل المسورۃ الکوفۃ و ذہب ملکهم
 قال فی الجمع فی مادۃ سپید و المسودہ بکسر الراء لابس السواد و منہ الحدیث قد خلت علیہا المسودۃ یعنی اصحاب
 دعوی العباسیہ لانہم كانوا یلبسون ثيابا سودا و عیسی بن موال من لبس لباس العباسیین من العلویین استخوذ
 علیہم الثبا لہین و اغمرہم لباس الجاہلیۃ و فی تفسیر البرہان عن ابی لبید المخزومی قال قال ابو جعفر علیہ السلام
 یا ابابید انہ یملک من ولدی العباس اثنتی عشر یقیل بعد الثامن منهم اربعة فینصب احدہم الذبحۃ فذلک یحکم
 فتنہ قصیرۃ اعما و ہم قلیلۃ مدائم خبیثۃ سیرتہم الفویسق الملقب بالہادی و الناطق و الخاوی یا ابابید
 ان فی حروف القرآن المقطعۃ لعلماء جات اللہ تعالی انزل المر ذلک الکتاب فقام محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و حقہ

تفسیر برہان
 تفسیر ضاف
 تفسیر عباسی

تفسیر برہان
 تفسیر ضاف
 تفسیر عباسی

(ظہر)



روز عاشورا

(۴۵۸)

ظهر نوره و ثبت کشته و ولد پور ولد و قد مضى من الالف السابع مائة سنة و ثلث سنين ثم قال و تبیان فی کتاب الله فی الحروف المقطعة اذا عددتها من غير تكرار و ليس من حروف مقطعة حرف تنقضي الايام الا و قام من بني هاشم عند انقضاء ثر قال الالف واحد و اللام ثلثون و الميم اربعون و الصاد ثمانون و ذلك ما و واحد و ستون ثم كان بدخروج الحسين بن علي آل الله فلما بلغت مدته قام قائم و ولد العباس عند المص و بقوم قائمنا عند انقضاءها بالتر فافهم ذلك فآلمه و **واقعه هشتم** و لادث عبد الله بن احمد را و قرآن محمد را بر روز دسنة صد و هفتاد و سه از هجرت عبد الله بن احمد بن بشر بن زکوان الفرشي الدمشقي متولد شد چنانکه در نفايح العلام از کتاب مکرر تالیف سراج الدین ابو حفص نقل نموده است و او چنانکه در واقعه چهارم مرقوم گشت یکی از وادان عبد الله بن عامر است و از ابو ایوب اخذ قرائت نمود و در سال دویست و چهل و دو در ایام متوکل وفات یافت **واقعه نهم** آمدن احمد بن محمد بن یار حضرت عسکری بن علیهما چنانکه شیخ طوسی علیه الرحمه در اقاله با سناد خود از ابن الفخار روایت کرده است که او گفت خبر دار مرا ابو الطیب احمد بن محمد را و از کسانی بود که داخل نمیشد در مشاهد ائمه علیهم السلام و از پشت شبکه زیارت میکرد و میگفت للدار صاحب زبانی خانه ضاحی هست پس او گفت در روز عاشورا وقت زوار آمدن بقصد زیارت مشهد عسکری بن علیهما و هوا بغایت گرم بود و در راه احد بنور و من ترسان بود از اهل بلد و از اینکه کسی مراد در یابد و خود را مخفی میداشتند که ان بلغت الحائط الذی مضى منه الشباك تا آنکه رسیدم بدیوار یکی از آن دیوار میرفتم بسو شبکه پس دیدم مردی بر در حرم نشسته در حالیکه پشت بجانب من بود کانه بنظر در فتر و گویا که وارد فتره نظر مینمود پس بمن فرمود ای بابا الطیب بیابو من ای بابا طیب صوت او شبیه بود بصوت حسین بن علی بن ابی جعفر الرضا علیه السلام پس با خود گفتم این بزرگوار حسین بن علی است آمده است زیارت برادر خود قلت سیدی مضر از و من الشباك و اجبتك فاقض حقل عرض کردم اقامه من میرود از جانب شبکه زیارت میکنم انگاه میآیم و حق احترم تو را و از اینها هم فرمود لم لا تدخل بابا الطیب چرا داخل نمیشوی در حرم ای بابا طیب عرض کردم الدار لها صاحب لا دخلها من غیر اذن از برای خانه صاحب مالکی هست بدون اذن او داخل نمیشود و ان فرمود بابا الطیب تکنون مؤرقا و تو البناحقا و تمنعك تدخل الدار دخل بابا الطیب ای بابا طیب تو بنده دوست فادوست حقیقی ما بوده باشی و مانع میکنم تو را از دخول خانه داخل شو ای بابا طیب پس با خود گفتم میرود بسو او سلام میکنم بر او و سخن او را قبول نمیکم چون فرمود در حرم آمد کسی را دیدم پس رفتم نزد من بصری که خادم ان موضع بود پس در حرم زایم من گشود داخل شدم خادم گفت ایسر کن لا تدخل الدار

تشیع
نشیون
نشیون
نشیون

در تاریخ سنه ۴۵۸
الارض کوبیده نور
سال یکصد هفتاد
و هفت هجری موافق
بود بار دسنة شبیه
دم محمد را احرام و
عقوبه

نشیون
نشیون
نشیون
نشیون

* (روز عاشوراء) *

(۴۵۹)

ابا تو نبودی که داخل میشد و میشهد گفتیم مرا اذن دارند و شام باقی مانده است و در تنبیل گلشن چهارم
از کتاب گلزار اکبر در ذکر سبب آن آورده در زیارت امامان از مزار بجا و انوار نقل فرموده که و قال
عليه السلام عند زيارة الامام بن ابي طالب المدفونين ببيت من راي قال الشيخ نور الله مرقد في التمهيد قال
الشيخ اي الفيد عليه السلام في البيت من راي فاغتسل قبل ان ناتي المشهد فاذا رايت فقف بظاهر البيت
واجعل وجهك تلقاء القبلة وقل الخ هذا الذي ذكره من المنع من دخول الدار هو الاحوط والاول لان
الدار قد ثبت انها ملك للغير لا يجوز لنا ان نصرف فيها بالدخول فيها ولا غيره الا باذن صاحبها ولم
ينقطع الحد ولنا باذنهم في ذلك فينبغي التوقف في ذلك والامتناع منه ولو ان احدا بدخلها لم يكن ما ثوما
خاصة اذا ناول في ذلك ما روي عنهم من انهم جعلوا شيعتهم في حل من مالمهم وحل ذلك على عمومهم وقد روي
في ذلك اكثر من ان يحصى قد اوردنا طرافه فيما تقدم في باب الاخماس في هذا الكتاب لا ان الاحوط ما قدمنا
واقعه در ماه رمضان در روز دهم محرم در این روز در سنه دویست و پانزدهم هجری چنانکه ابن
خلکان در کتاب قبایح الاعیان در ضمن ترجمه القاضی یحیی بن اکثم آورده که چون مأمون بجانب مصر
و ان در سنه خمس و عشرين مائتین بود در روز دهم محرم وارد مصر شد و در آخر صفر از سال مذکور
بیرون رفت و با او بود قاضی یحیی بن اکثم پس مأمون او را بقضاوت مصر گماشت و او سه روز در مصر حکم
بقضاوت نمود و پس از آن با مأمون از مصر بیرون رفت و بدین سبب بن زولان او را در زمرة قضات مصر
تعداد نموده **واقعه یازدهم** وفات بشر خانی تغه الله بفضله الوافی موافق مسطورات روضات
الجنات و مجالس المؤمنین در این روز سال دویست و بیست و هفت هجری بشر بن حارث بن عبد الرحمن معروف
به بشر خانی در بغداد وفات یافت و در وقایع الاعیان و طرائق الحفاظ نیز وفات او را بقوله در این روز
نوشته اند و ابن خلکان گوید وفات او در ماه ربيع الاول سنه دویست و بیست و شش و نموده و در کتاب
ابن اثیر و تاریخ الفدا در ربيع الاول سنه دویست و بیست و هفت مرقوم داشته اند و بعضی دیگر وفات
او را در ماه رمضان گفته اند و اصح قول اولست و در محل وفات او نیز اختلافست بعضی گویند در بغداد و
کرد و برخی گویند در شوش و زمزم گفته اند و بغداد بصحت اقرب و الحال مزار او در آنجا مشهورست
و در شوش نیز مزار او در قصبه دکنشاه از اعمال شوش مشهور است و مردم آنحد و در اسم زیارت او بجا
آورند بالجملة بشر از بزرگان واعیان القبا و صاحبین مشورعین و از بزرگان رجال و مشایخ عارفین
بوده از طبقه اول و در طرائق الحفاظ از تذکره عطاء نقل نموده که وی صحبت عباس بن علی در یافقه و مرید خال
خود علی بن خشر بود و یاه معروف کرخی علیه السلام مصاحبت تمام داشته و احمد بن حنبل پیش او بسیار مرفت

ما نقل عن الفید

من حسان خیر و قبا



(روز عاشورا)

(۶۰ ع)

و بوی اظهار اراده نمود و در مجالس المؤمنین فرموده جد پنجم بشر عبد الله بدست مبارک امیر المؤمنین علیه السلام
 اسلام آورد و بشر اگر چه در اصل از مرگ است اما مولدش در بغداد بود و در آنجا سکنی داشت و او را و اهل حال
 مرگ بود که پیوسته بشر بخمر و استماع ساز و غنا و طرب و سایر ملاحی و مناهل اشتغال می نمود پس خدا تعالی او را
 توفیق عطا فرمود که بر دست امام همام حضرت موسی بن جعفر عالمی توبه کرد و سبب توبه او چنانکه علامه حلی در کتاب
 منهاج الکرامه نقل فرموده این بود که روزی حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام او را در خانه بشر میگذشت و در بغداد
 او را از غنا و ساز و خانه او شنید و در آن حال کنیز که از کنیزان بشر برای امری نزد خانه بیرون آمد و بنا بر نقل صاحب
 روضات کنیز بشر بیرون آمد در حالیکه ظرف خاک رویه در دست داشت آنها را در باب خانه ریخت حضرت باو
 فرمود یا جاریه صاحب هذا الدار حق امیر عبد ای کنیز کن صاحب این خانه از اداس تپانده عرض کرد از اداس فرمود
 صدق لو کان عبد الخاف مولاه و است گفتی اگر بیند بود بشر بط بندگی قیام می نمود و از مولای خود اندیشه میکرد
 پس آن کنیز بان درون رفت بشر گفت سبب آمدن تو چه بود کنیز ما جز از این بشر تفریر نمود بشر از آن کلام هلاکت
 انجام متنبه شد پایه برهنه از خانه بیرون آمد در عقب حضرت شافت و چون بانحضرت رسید خود را بر قدم
 انجناب انداخت و بدست هاپون آن بزرگوار را بپای توبه و انابه برافراخت و ترک خانه و زندگی کرد و پیوسته
 برهنه راه میرفت بجهت اینکه بدانحال بعبادت خدمت امام علیه السلام رسید بود و بنا بر این ملقب شد بخانه و در تاج
 گریده و زینت المجالس مسطور است که سبب سعادت مند و قرب او بدرگاه خدا آن شد که نوبتی کاغذ پاره در راه
 یافت که بر آن نوشته بود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آنرا از خاک برداشته خاک از او دور کرد و از اطیب نمود
 در شکاف دیواری و باد و رجا به نگوئی هار و انسب و خواب دید که هائقی او را ندا کرد یا بشر طیب است اسمی
 لا طیب بن اسمک فی الدنیا و الاخره ای بشر زیرا که آنکه نام مرا طیب گردانند نام تو را در دنیا و آخرت مطیب
 خواهم نمود و بفعل بگرد خواب دید با و گفتند بخیر ای آنکه نام خدا را طیب گردانیدی خداوند و جلالت
 نام تو را در دنیا و آخرت مطیب ساخت و در شرائع الحکمات از ند کرده عطا و نفل نموده که بعد از قضیه
 و وقته بزرگ در خواب دید که او را گفتند برو بشر را بگو طیب است اسمنا فطیبناک و جعلت اسمنا فحساناک
 و ظهرت اسمنا فظهرناک فبخرت لا طیب بن اسمک فی الدنیا و الاخره آن بزرگ چون از خواب بیدار شد
 گفت بشر مرد فاسق است مگر غلطی بهمین وضو ساخت و نماز کند آورد و نجسید باز بگرد همان خواب دید تا
 سه نوبت پس بامداد بطلب بشر بیرون آمد او را در میخانه و مجلس خیر نشان دادند چون باو پیغام رسانید
 بشر گریان شد و پازان را دراع کرده طریقی زد و عبادت پیش گرفت و در کتاب نفایس الفنون قصه و
 لاجنابین نقل نموده که روزی بشر سر میشت و هاهو کان بر عادت مکه شان در خیابان میگذشت در راه کاغذ

موسی بن جعفر عالمی

هلاک بنی امیه و از شیعیان



(روز عاشورا)

(۴۶۱)

پاره دید افتاده و بران نوشته الله محمد و علی با خود گفت بچرتی های بسیار نمودم و در معصیت افتادم
 کردم اما از نام دوست در گذشتن نامم بود آن کاغذ را برداشته بوسید و بر چشم نهاد و پاره مشک
 از جیب بیرون آورد بانضم کرد و در مسجد رفت و با امام آن مسجد سپرد و در آن اوان حسن بصره در آنجا
 دید که شخصی با و میگوید برخیز و پیش بزرگوار و بگو عَظَمْنَا عَظَمْنَا وَ طَبِيتَ اسْمُنَا فِطْبَنَا كَچون
 روز شد حسن از احوال بشر پرسید نشان او بجزایات دادند حسن بر در خرابات آمد و از داد که بشر کدام
 بشر هست خفته بود بیدار گردید گفتند حسن بصره برد راست تو را میطلبید بشر برخاست ترسان و لرزان
 پیش حسن آمد حسن او را در کنار گرفت و آن پیام بگذاشت بشر چون سخن شنید شگفته زد و در پیان
 نهاد و مدت چهل سال پای برهنه راه میرفت و هر سال حج میکرد و با و گفتند چرا برهنه میری گفت
 زمین بساط حق است بشر که باشد که بر بساط او با کفش رود - پرسید که ز بشر خانه کای دوست
 هر چه برهنه پائنت عادت خوش گفتا که جهان مسند شاهنت - بر مسند شاه کفش بردن نه نکوست
 و ابن خلکان در کتاب فیات الاعیان آورده که روزی بندهای بشر کینچه گردید آمد نزد موزه دوز که از
 اصلاح نماید و پابندی برای کفش خود از او طلب کند موزه دوز با و گفت ما اکثر کلفتم علی الناس چه بسیار
 شده است کلفت شما بر مردم بشر چون این سخن از او شنید کفش از دست و پای خود بیفکند و حلفان لایس
 نعلاً بعد ها و سوگند یاد کرد که هرگز کفش نپوشد از این روزه بشر خانه ملقب شد و در زینه المجالس آورده که
 که در آن مدت که بشر پای برهنه در بغداد سپری نمود هیچ جوانی در کوچه و بازار و روث بیفکند تا قدم او ملوث نگردد
 و بعد از سی سال شخصی سر کین اسب در کوچه دید فریاد برآورد که بشر وفات یافته چون تفحص نمودند او را
 و بر آن پافتند که بر حمت الهی راصل شده بود از او پرسیدند که تو این معنی از کجا دانستی گفت که دانستم که نا اوار
 جئات باشد هیچ جوانی در کوچه و بازار سر کین نیندازد و امر و زور و اسب در بازار مشاهده شد موت
 او در نزد من بتحقق پیوست و بعد از وفات او را بخواب دیدند از او پرسیدند که خدای با تو چه کرد گفت
 خطاب آمد که ای آنکه در دنیا طعام و شراب بمزاد و از روی خود نوشیدی اکنون آنچه میخواهی تو باشد اینجا
 مهیا است گویند بشر از آن روی با فلا بود و نخورد و در طرائق از وفیات الاعیان نقل نموده که
 گفت من و رعرا از خواهر خود اموخم و او چنان بود که اجتهاد مینمود و نخورد غدا که از برای مخلوق در آن حد
 و صنعت باشد و در کتاب روضات الجنات و مجالس المؤمنین و طرائق الحقائق مَطُور است که در وقت مرگ
 موت بشر بعضی از یاران او بیالین اوجع شدند و گفتند که میخواهیم قاورده تور از نزد طبیب بخریم گفت انا بعین
 الطیب یفعل بما یرید من در نظر طبیب هر چه ازاده است با من میکند ایشان گفتند فلان طبیب نصرتی بقاء

نوعی از کینچه بشر

موزه دوز و کینچه بشر



روز عاشورا

لا تكون كالملاحه بامك عدوك وكيف يكون فيك خبر انت لا بامك صد بقت (كلمه ۱۳) اول عقوبته
 يغاقها ابن آدم في الدنيا مفارقة الاحباب (كلمه ۱۴) غفمة المؤمن غفلة الناس عنه وخفاء مكانه عنهم
 وازجله اشعار منسوبه باوانكه گوید : اقس بالله لرضح التوى و شرب ماء القلب المالح
 اعز للانسان من حرصه و من سوال الاوجه لكالحه فاستغن بالله تكن راغته مغبطا بالصنعة الرأبحة
 الباس عز والتقى سودر و رغبة النفس لها فاضحة من كانت الدنيا به برة فانها يوم له راحة
 وقال بشر رحمه الله يوما راي النبي صلى الله عليه واله في المنام فقال له يا بشر اندرى لم رفعت الله من بين اقرانك
 فلت لا بارسوا لاسقالاته بانباءك لستى و خدمتك للصالحين و نصيحتك لالاخوانك المؤمنين و محبتك
 لاهل بيتي واصحابي المنجيين وقال رة ايضا راي امير المؤمنين ع في المنام فقلت يا امير المؤمنين عطفه
 فقال ع ما احسن عطف لا غفلة على الفقراء طلبا لثواب الله واحسن من ذلك تبة الفقراء على الاغنياء
 ثقة بالله فقلت يا امير المؤمنين زدني فقال ع قد كنت منافصرت حبا و عفر ب تصبر ميتا
 عز بدار الفناء بيت فابن لدار البقاء بيتا واقعدى وازى هي رواين روز سال دوت
 و هشاد و هم هجره اسم عمر بن لث و از خطبه بيفكندند و باسم يعقوب برادر و خطبه خواندند چنانكه در
 تاريخ سپستان آورده كه چون ابو العباس المعتضد بالله بخليفه نشست قل چيزه كه بدان امر كرد ابن بو
 كه فرمود اسمعيل بن بلال را كه زير بود بكشند و عبد الله بن وهب را و زير كرد و پس از آن اسمعيل بن اسحق
 فاضل را بر سر فرساد بسو عمرو بن لث و با او صلح كرد و همه مراد هاه او را حاصل نمود و فرمان داد تا نام او را
 بر همان جاها كه بود بنوشند و او را خلعت و هدایا بپا و ولوا فرساد بولايت فارس و كرمان و خراسان
 و زابلستان و سپستان و كابل و فرغانه داد كه مجرب رافع بن هرثمه بايد رفت و عمرو بن فرغانه بايد رفت و لواء
 عمرو را عيسى بنو شمره بدان و لايت آورد و عمرو را و خلعت و صد هزار درهم بداد و در روز پنجشنبه هشت روز
 باق ماند از محرم و عمرو بن لث سپستان آمد و آن روز نوروز بود و در آن روز احمد بن ابي ربيعة را خلعت و ز
 دار و بچنگد در سپستان بود و روز دوشنبه غره ربيع الاول سنة ثمانين و مائتين بسو خراسان رفت و احمد
 بن محمد بن لث را در سپستان خليفه خویش كرد و چون عمرو بخراسان رسيد عامل هر كه از جانب رافع بن هرثمه بود بگوشت
 و رافع در رة بود چون خبر عمرو بشيد بگركان رفت كه انجا كار باز در حوب كند و عمرو بلال ابن الازهر را بقمستان
 فرستاد مجرب محمد بن و بك و محمد بكوه بر شد بلال همه قهستان را بخرات داد و عمرو بنو شمره خویش بد انجا آمد و محمد بن
 و بك امان خواست و عمرو را امان داد و بنواخت و از انجا بنشاند و رفت تا انجا كه خاتمه خلافت معتضد امار
 عمرو بن لث را ذكر نموده گوید كه در روز دوشنبه ده روز گذشت از محرم سنة ثمانين و مائتين خطبه عمر و از همه

روز عاشورا
 رافع بالغن شكست
 و روزه كردن شك و
 هشته خرم و مانند
 نه عفته
 كالح
 زرش دري و مفاخر
 عطف بالفتح ميل
 كردن و مهر باف
 نمودن و بازگشتن
 بر چيزه

ما شاء الله
 حسن بن محمد بن
 بن ابي اسحاق
 بن محمد بن ابي اسحاق



(روز عاشورا)

(۴۴۴)

منبرها بپایندند بعد از خلیفه طاهر و یعقوب در خطبه نام بردند و در آن روز که معصنه بالله دو گشت با ابو
 جعفر مکنفی بالله بیعت کردند و انشی ملخصا **واقعه سبزی** هم عزیر شدن محمد بن عبد الله وزیر از حقه
 سوء سبزی و عدم تدبیر بقول سعودی و مرجع الذهب در روز و شب در هم ماه محرم سنه سیصد و یک
 هجری مقتل بالله عباسی محمد بن عبد الله بن یحیی بن خاقان را از وزارت خلع نمود و او را حبس کرد و او را
 ستم است از وزرای مقتل و این وزیر را حال غریبه بود و او را در او غلبه استند هر کس با آنها ریشه میداد
 در کار او سعی میکردند و آنها بزود و سرعت اعمال را عزل و نصب مینمود چنانکه ابن اثیر در کامل الثوار پنج
 آورده که در مدت بیست روز هفت حاکم بفرمان او در کوفه حکومت کردند که متوالیا یکبار عزل میکرد و دیگر
 بجای او نصب مینمود و در کتاب تجارب السلف گوید که خاقان وزیر را ستم و تدبیر نیکو بود و عزل و تولیت بسیار
 مینمود تا حدی که گویند در یک روز نظارت کوفه را به نوزده کس تفویض نمود و از هر یک و شوی بگیرف پس هر یک
 از آنها که کارش تمام میشد در حال رومی بکوفه میآورد و بین راه انجماعت همه بهم رسیدند چون از کیفیت
 حال آگاه شدند با یکدیگر گفتند چکنیم یکی از آنها گفت انصاف اقتضای آن میکند آنکس بکوفه رود که بنده
 از همه ما وزیر را دیده و فرمان وزارت گرفته پس همه با او اتفاق کردند آنکس بکوفه رفت و همچون نفرات آنها باز گشتند
 چون خاقان انجماعت را دید از ایشان خجل شد و هر یک را کار فرمود و شعرا و راهبها را کردند و این ابیات از انجم

منبرها بپایندند
 بعد از خلیفه طاهر و یعقوب
 در خطبه نام بردند و در آن
 روز که معصنه بالله دو گشت
 با ابو جعفر مکنفی بالله
 بیعت کردند و انشی ملخصا

۱ وزیر لا یمل من الرفاعه
 ۲ رفاعه بالقبح والضم
 بلند و بلند آواز شد
 ۳ فخطب القوم و فرهم
 بضاعه در

وزیر قد تکامل فی الرفاعه	یو لثم بعزل بعد ساعه	اذا اهل الرشا اجتمعوا لذبیه
فخبر القوم و فرهم بضاعه	ولیس بلام فی هذا الجال	لأن الشیخ افلت من مجاعة
بقرب من یجمل منه مال	بعقد من توصل بالشفاعه	واقعه چهارم

را خشدن مونس مظفر بغداد با سپاه و لشکر بسیار و عدول ایشان از دار الخلافه مقتدر بالله و ظهور بن بر
 باینکه مونس و کسانیکه با او هستند غمر کرده اند بر خلع مقتد و تولیت غیر او در روز دهم محرم سال سیصد و هفدهم
 هجری چنانکه در جزو پنجم تجارب لام مسطور است و تفصیل این واقعه در روز پانزدهم اینها در ضمن کیفیت خلع مقتد
 خواهند آمد انشاء الله **واقعه یازدهم** عزیمت ابن راثن شایخ طحان واسط بقصد ابو عبد الله بر یک در
 این روز دوازده سال سیصد و سه از هجرت در کتاب تجارب السلف گوید ابو عبد الله احمد بن محمد بن یعقوب البریکی فرقی
 بود مهور و بلند همت و شریف الشریف و در خدات احوال او منتقل میشد بجز و پسر و منتقل میگشت بعزل
 و نصب تا آخر قوت نفس و علوهت او را بران داشت که لشکر ابنوه فراهم کرده بصره و بلاد خویشان را تصرف نمود
 و بعد از آن خواست که وزارت خاغا کند راضی بالله خلیفه بیستم بن العباس با وزارت داد و بعد از آن که زلفه
 معزول گشت و وزارت بسایمان بن حسن افتاد و چون متقی بالله خلیفه بیست و یکم بخلافت سلیمان بن

بالشکر و سپاه
 بنویسند
 و در خطبه



روز غایب شوزاء

(۴۶۵)

حسن زاد و زارت برقرار داشت و بعد از چهار ماه او را مغرول نمود و زارت بابی الخیر احمد بن محمد بن مکیون داد و او را از زارت جز نام نبود و او نیز برود مغرول گشت و ابو عبد الله برید در آن ایام لشکر جمع کرد و سوزا تغلب استعلا داشت و با خلفی انبوه بغداد رسید و متقی از دروازه اظهار ارادت مانی کرد و با کراه با و زارت را و میان او و متقی مراسلات رفت و بتجفیف و تهدید کشید و متقی با قصد هزار دینار برای برید فرستاد و بعد از آن میان برید و ترکان چند نویث حرب رفت و ترکان خانه او را غارت کردند و او بواسطه گرخت و نام زارت بر او کمتر از بکاه بود و در کامل ابن اثیر و تجارب الامم مسطور است که در سال سیصد و سی و هجری ابن زائق از برید استیضاح نمود و رسید گشت از جهة اینکه از خراج واسطه و بصره چیزی نفرستاد و در حمل آن ناخبر میبود و لهذا دو روز سه شنبه در هم محرم الحرام ابن زائق بقصد برید بسوی واسطه شتافت و برید چون از حرکات او آگاهی یافت بجانب بصره گرخت و ابو عبد الله کوفی در بین افتاد و وساطت نمود تا آنکه برید برگشت و باقی مانده مال واسطه را بیکصد و نود هزار دینار ضمانت کرد و از آن بعد در هر ساله ششصد هزار دینار عهده داد و برید انگاه ابن زائق برگشت بغداد و نیز در این سال ترکان بر ابن زائق بشوریدند و در مصیبت اجتماع نمودند و با ایشان بود توزون و قوشکی و غیر ایشان از قواد لشکر چنانکه شرح آن در دور ربع الاخر بیاید آنست

واقع شازده در این روز سنه سیصد و چهل و دوم هجری ابو الفاسم حکیم در سمرقند وفات کرد در مجلد دوم نامه دانشوران گوید که او از اجله طبقه عرفا و معتبرین ایشان است و او در اوائل ماه چهارم هجری در میان ایشان معروف و مشهور گردید نامش اسحق و پدرش محمد بن اسمعیل است و او با ابوبکر و زائق صحبت داشته و نبش بد است و او را در معالجات و عیب نفس و فساد سخنان نکوست و در حق و به گفته

لم یکن نظره فی العرش الا للتره الا الله سبحانه و تعالی و کان معاملته مع الخلق طلبا لخطو ظلم دون خطه یعنی از عرش تا بفرش نظری بنفاد می مگر بحق سبحانه و تعالی و اختلاط و به با خلق از جهة خطوط ایشان نه از جهة خط نفس خود و قتی از وی پرسیدند پاشیخ در ایام سر و سلوک خود که زاد بد چه کسر ایند بد گفت شیخ ابوبکر و زاق چه آنکه بعد از مصطفی صلی الله علیه و آله اگر در ایام فایغیر به روا بود انکس شیخ اجل ابوبکر و زان بود از علم و حکمت و شفقت و به بر خلق و عدل و انصاف و نفلس که در زمان غار و اجل در سراسر خود نشسته بود ابو ظاهر کرد که از بزرگان انوقت بود بد و سراسر به و به آمد و چون بدرون رفت خود به دید و سر و هار گردان چون انحال و اخلاف درویش دید باز کرد بد و در آن نزدیکی بر در دکان نشسته شیخ ابو الفاسم علام خود را گفت برخیز تیر به بیا و در این سر و هار ایفکن انگاه گفت بنزد ابو ظاهر شود و آنچه خلاف میل و طبع آن غار بود از میان برداشته شد که آنکه دوباره بمنزل مادرانید ابو ظاهر اجازت

شیخ ابوبکر و زائق

در مجلد دوم نامه دانشوران



(روز عاشوراء)

(۴۶۶)

کرده بمنزل و رفت و چون درآمد نشست گفت یا ابا طاهر اینچیز که تو را از حق سبحانه و تعالی حجاب شد از میان برداشتم لکن با حق چنان صحبت کن که در حق تو را از وی حجاب نشود از اینجاکان ارشاد میشود مرد را بر چند چیز اول آنکه نظافتها را ظاهر و بعضی از لوازم زندگانی نظیر عاروف نیست بلکه طبعش باید عاروف باشد و دیگر آنکه چون عاروف بعضی از تجملات در گردید نباید در الحال زاو برگردد و در گردید و برگرد لبستکی نداشته باشد بآنها چنانکه گفت در خنما را بینداختند و هم در اخبار و می آورده اند که در روز آن عاروف کامل نشسته بود و در میان خلق حکم می نمود یکی از اهل باطن بزبان و تشامد و از زبانه مشغول بود که نمیشد با و صحبتی بدارد و گفتگو نمائید چون وقت نماز در رسید آن شخص رخاست و سجاده برد و وضو آب افکند نماز کرد و چون فارغ شد شیخ ابوالقاسم گفت ای برادر این کار که تو کردی کودکان نمایند مرد کامل آنست که در میان چندین شغل دل با خدا و عزوجل تواند نگاه داشت نا اینجا بود آنچه از نفحات الانس نقل شد و آنچه در بعضی از کتب دیگر نوشته اند این است که در راه علوم ظاهر و باطن بود و عموم مردم بوی رجوع کردند و در میان آنها حکم می نمود و در مد و من تدوین و جماعتی می نشستند و از بیاناتش استفاده می نمودند و آن فاضل کامل در سمرقند بود و روز عاشورای محرم سنه سیصد و چهل و دوم هجری از این سرای فلان رخت بدار بآه کشید و در مقبره جا کرد و بزم مدفون گردید سمرقند بفتح سین مهم و مهم و فتح قاف ادبنا هاهای ذوالقرنین است در ما و راء الهم و فتح ان بدست سعید بن عثمان (جا کرد و بزم) بفتح کاف و سکون راء و کسر الهمله و باء ساکنه و زاء محله بزرگست بسم قند و قبرستان سمرقند در اینجا بوده و جماعت از اهل علم و فضل بدانجا می آمدند و **واقعه هفدهم** وفات ابوالقاسم بن ابراهیم بن عثمان قهرمان معروف باین و زان بخوبی لغوی در این روز سال سیصد و چهل و ششم هجری در نامه دانشوران گوید که سبوطی در طبقات از زبید با تو نقل کرده که این و زان در فقه بطریقه فقهیه عراقیین و در نحو و لغت و قواعد عروض پیشوا اهل زمان خویش بود و ریاست علمیه بعهده و می مسلم گردید و خویش در علم اندک و با تواضع و فروتنی سلوک می نمود و در مقامات علمیه بمرتبه ارتقا جست که گویا پیش از او احد بدان مقام نرسیده و بالنسبه بمخاصین خود بدون شک و ریب رتبه تقدیم و برتری داشت و جمله آن کتب لغت مانند کتاب ابن خلیل بن احمد و غریب المصنف ابی عبید و اصلاح المنطق ابن سکیت و الکتاب سیوطی و بعضی دیگر از کتب لغت را حفظ داشت مذهب کوفیین را متقن ساخته و بطریقه سمرقین مائل بود و عبید الله بن مکحول در توصیف ابن و زان گوید لو قال قائل ان الله اعلم من المبرر و تغلب لصداقه من وقف على علمه و كان يتخرج من العربيه ما لا يستخرج احد وله في النحو واللغة تصانيف كثير وكان ذلك مقصدا في الشمره و كان كعبه يگوید این و زان افضل و اعلم از مبرر و تغلب بوده است آنکس که بر فضل و دانش و رفعت و قوت یافته باشد و او را

نصفای بنویس از حاکم

نصفای بنویس از حاکم



* (روز عاشورا) *

(۴۶۷)

تصدیق خواهد نمود و از قواعد عربیت چیزهایی استخراج نموده که احکام اخروی استخراج آن نبود و در نحو و لغت و از انضام بیبانت و با وجود این همه فضل او را در شعر خطی نبوده و او در روز عاشورا سال سیصد و چهل و شش و فانی و در روز و ضا الحیات نیز وفات او را در این روز مسمی نوشته است (قبران) بفتح فاف و سکون مثناه و فتح راء مملو شهر بیست در افریقیه و آن از بناهای عقبه بن عامر صحابی واقع شد هم سوگوار اهل زاد در شهر بغداد در این روز سال سیصد و پنجاه و در از هجره معزالدوله دلمه مردم بغداد را امر نمود بجزا را در حضرت سید الشهداء علیه السلام چنانکه در اخبار الدین و کمال ابن اثیر و تجارب الامم مسطور است و در ریزه المجالس و تاریخ ابدال و منظم ناصر و کثول بحرینی نیز عزاداری اهل بغداد را در این روز سال ۳۵۳ نوشته اند بدانکه سلاطین آل بویه که ایشا زاد بایم نیز گویند تماماً ما شیعه خالص و محبت ائمه اطهار علیهم السلام بودند و بالخصوص احمد بن بویه معزالدوله که متوفی گفت اعدل سلاطین دایلم بوده و او در زمان خلافت المستکفی بالله خلیفه بیست و دوم بنی العباس بغداد را مدخلیفره او را خلعت داد و او را ملقب نمود بلقب معزالدوله و برادرش علی بن بویه را ملقب نمود بلقب عمارالدوله و برادر دیگرش حسن بن بویه را ملقب نمود بلقب کنالدوله تا اینکه در سنه سیصد و چهل و هجری دایلمه مستکفی را خلع نمودند و در قصر او ریختند آنچه بود همه را بغارت بردند و پسر عمش المطیع لله را بجای او بخلافت نشاندند و او خلیفه بیست و سوم بود از خلفای بنی العباس و در سنه سیصد و پنجاه و یک در عهد خلافت المطیع بالله معزالدوله در بغداد حکم نمود و در مساجد نوشتند لعن الله معویه بن ابی سفیان و لعن من غصب طه فداک و لعن الله من منع ان یدفن الحسن عند قبر جدّه و من نفی اباز الغفاری و من اخرج العباس عن الثوری و در سنه سیصد و پنجاه و در روز عاشورا امر نمود مردم بغداد را که زن را به بندند و طبّاخین طبخ نکنند و بیج و شراب ترک نمایند و علمها نصب نمایند و زنان موها پریشان کنند و صورتها را خود را سیاه کنند و لطمه بر صورت زنند و مردان گیل بر صورت بمالند و جامه ها بپوشند و بر سر و سپهر زنند و در میان کوچه و بازارها نوحه کنند و فامه قائم نمایند براه حضرت سید الشهداء روحی و ارواح العالمین له الفداء و این اول روز بود که در بغداد غم را برپا شد بر آنحضرت ابن اثیر در کمال التواریخ گوید و لم یکن للسنة قدرة على المنع منه لكثرة الشيعة ولأن الاطمان معهم یعنی و اهل سنت و اقدرت نبود که مانع این اعمال شوند چه آنکه شیعه زیاد بود و سلطان با ایشان متفق بود و نواب مستطاب سر جان ملک در تاریخ خود گوید که چون معزالدوله دلمه و مذ هب شیعه علوی داشت حکم کرد تا هر سال ده روز اول محرم را هیچ کار دیگری جز تغزیت بر حسین بن علی بن ابیطالب که در سنه شصت هجری

نوشته شده است در کتاب تاریخ ابن اثیر

نوشته شده است در کتاب تاریخ ابن اثیر



(روز عاشورا)

(۴۶۸)

تاریخ مختصر
روز عاشورا
و سوگواری

در کربلا کشته شد نبرد از آن وقت آن دو پیر در میان شیعه شروع یافت و مرهم حاج فرهاد مهر را وضو آن
علیه در کتاب مقام بعد از ذکر روایت جلیله و کثیره تبرک جتن بنی امیه در روز عاشورا فرموده و شعبان بعد
از شهادت حضرت امام علی علیه السلام و او را نیز روز انجمن میگردند و بلوازم تغریب دارند و سوگواری بسیار میکنند و لکن
کس را قدرت اظهار آن نبود تا خداوند و پادشاه بزرگ را از در مملکت وسیع برانگیخت و درین مبین را
در گریاره بد و معزز عزت بخشید تا بر اسم اقامت عز او مصیبت امام علیه السلام قیام کردند نخست معزز الدوله ابو الحسن
احمد بن ابی شجاع بویه بن فنا خسرو که پادشاه ایران بود در اعلان کلمه حق اجتهاد کرد چنانکه شیخ عمر بن الورد در
تاریخ خود آورده و فی سنة اثنین و عین و ثلثمائة امر معزز الدوله بالنسابة واللم و نشر شعور النساء وتوید
وجوههن علی الحسین علیه السلام و عجزت السنة عن منع ذلك لكون السطان مع الشيعة و در کتاب دیگر بدینگونه نظر
رسیده که در این سال معزز الدوله اهل بغداد را الزام نمود تا ماتم حسین بن علی بر پای داشته درها بپسند و طبایع
از بختن اغذیه منع کرد و زنان را فرود نارد و بیهای خراشیده لطمه زنان در کوچه و بازارها بر امام علیه السلام موبه کردند
و در همین المعزز بن الله ابو تمیم معذب بن منصور بن القائم بن المهدي عیسا الله الفاطمی در مصر که در سنة احد و
اربعین و ثلثمائة بر تخت سلطنت مصر و مغرب جلوس نمود و خلافت اسماعیلیان او را مسلم گشت توفی الدین مقبر
در کتاب الخط و الآثار گفته قال ابن زولان فی کتاب سيرة المعزز لدین الله فی يوم عاشورا من سنة ثلاث و مئین
و ثلثمائة انصرف خلق من الشيعة و اشياعهم الی المشهد بن قبر امر کلثوم و نفیسه و معهم جماعة من الفرسان
المغاربة و رجالهم بالنسابة و البکاء علی الحسین علیه السلام و در جای دیگر میگوید که ملوک فاطمیة روز عاشورا را
روز خزن و اندوه خود گرفتند بازارها را می بستند و سماطی عظیم میکشیدند و آن را سماط خزن مینامیدند
و خیرات و میراث می نمودند و در اقامت مراسم غریب و بیقه مهمل نمیکند اشند و این قاعده مستمر ماند
تا دولت اسماعیلیه منقرض شد و ال ابوبستوله گشتند و ایشان سیرت حجاج بن یوسف ثقفی را که در عهد
عبد الملک بن مروان نهاده بود تجدید نمودند و قانون اهل شام از نو کردند بر و غم شیعیان ابرار المؤمنین
علی علیه السلام روز عاشورا را روز شادی و طرب گرفته بگرمایه رفته خضاب می نمودند و سره میکشیدند و
خواهها را از طعمه لذیذ و شیرینیهای نهادند و مقرری بعد از این روایت میگوید که در کتاب اعلام بنو
ابوب من اتخاذ يوم عاشورا يوم سرور و تبسط کلا الفعلن غیر حید و الصواب ترك ذلك و الا فتدایم
بفعل السلف فقط و در تذکرة خواص الامة مسطور است که یکین از علماء روز عاشورا سره میکشیدند و
ملا متشر کردند و بدین روش معذرت جث - و قائل لم لست عینا - يوم استباحوا و الله الحسین
فقلت كفوا الحق شیئ - تدبیر فی السوار عین - و محمد حنیان اعناد السلطنة علیه الرحمة و کتاب

سماط
بالکوشة و سفد
در شام خان که بر سر
طعام کشد تنجیه

تاریخ مختصر
روز عاشورا
و سوگواری



* (روز عاشوراء) *

(۴۶۹)

المأثر والآثار فرموده رواج کت و شمع کامل امر تغریب دارد و سوگواری حضرت ابی عبد الله سید الشهداء روحی
 ارواح العالمین له الفداء این سنت مؤکد که ناله فرائض مشدد است اگر چه در غیبت کبریه از دوران سلاطین
 دین الله انار الله براهین هم رسوگر بد و از آنوقت باز هر یک از طبقات ملوک شیعه بسیره ایشان ناسته کرده اند
 بتخصیص پادشاهان صفویه که مروج مذهب جعفری بودند و در جمیع امیند این قرون و از زمان قدیمه مانده
 تا فی سده ی ثانی اهل الجحان بروز عاشوراء غالباً بعشراول محرم احیاناً منحصر بوده است و در غیر این مبقا
 مخصوص احدی بر این تکلیف منصوص رسم اقدام نداشته اما در این دولت علیّه چندان این سنت سنیه رواج
 گرفته که در تمام ایام جمیع اسابع هر شهر از شهر و در هر شهر و قصبه مشهور از ممالک شیعه چندین
 مجلس خافل بد کر این مصائب هایل منعقد میگردد و آن قصه پر غصه متجدد میشود و طبقات مردم بدرجه
 تکالیف واجب و وظائف مفروض باین فیض غام اهتمام میورزند و از غره محرم ناسلخ صفر مخصوص بمشابه
 عاشوراء عهد ساز سلاطین شیعه میباشد و در عشر اول از این اعشار سه جمیع تکالیف نوکر و خدمت
 گذار بحکم اعلی حضرت اقدس شهریار تعطیل میشود و باین روز جلیل تبدیل میگردد مراتب غریب ملوک
 که در این ده روز بیکه خاصه شریفه دولتی ظهور و بروز مینماید از قوه هیچ خامه و نامه بفعل نمینماید
 و از تواریخ و اخبار قرن خالیه ملوک ماضیه خاطره کامل حاصل است میداند که این عبادت بسیار بزرگ
 در نوبت هیچ پادشاه از عرب و دلم و ترک بعشره از اعشار این رواج زیاده است و اهمیتش بمشابه واجب
 و فرائض نکشد از طرف دولت و زافر و زچهر در طهران و چهر در سایر بلاد و امصار ایران زیاده از پنجا
 هزار تومان از عین مالیات بخارج تغریب داده میرسد و البته در تمام اقطار ایران در این دو ماه دو کرد
 تومان بل متجاوز مردم در این کار خیر مصروف میدارند و بعضی حساب کرده و گفته اند که در طهران فقط در
 این دو ماه تغریبات کرد در تومان قند و چای بمصارف روضه الشهداء خوانه میرسد **واقعه نوزدهم**
 خواب دیدن امیر ناصر الدین سبکنگین در این روز در سال سیصد و شصت و یک هجری در تاریخ نگارستان
 از کتاب جامع الحکایات نقل نموده که امیر ناصر الدین سبکنگین در پنجشنبه دهم محرم سنه احد و ستین و
 ثلثانه در دیوانخانه بر فراش استراحت نموده در عالم رؤیا چنان مشاهده نمود که در میان ایشان اوها
 برآمد و انجمن مرتبه مرتبه بزرگ شد بمشابه که تمام خانه او را بشاخ و برگ خود پوشانید از هول خواب
 بیدار گشت با خود اندیشه داشت که مقارن انحال بک از خدمتکاران حرر بشارت قد و مرمولود عاقبت
 محمود رسانند سبکنگین را غنچه شادمانه بر شاخار مثال کافران شگفته بدان رؤیا معمود الابد
 و محمود الانتهاء مستظهر و امیدوار گشته بود افرزند از چند اسمی محمود گردانید و بسبب برآمد

روایات معتبره و معتبره

در تاریخ نگارستان

* (که قتال) *



(روز عاشوراء) *

(۷۰۴)

که خال اقبالش بر وجهی ناپه گستر شد که اکثر سگان ربع مسکون بظلال افشانش استلال نمودند او
شواهد این معنی شهنشاه فردوسی است (نظم) جهاندار محو شاه بزرگ * به بشخورا بدی پیش و گریک
چو کورک لب شرف از دشت * بگهواره محمود گوید بخت * و نیز در انکاب گوید (من الصایح)
مشهور است که سلطان محمود گریه منظر بود روزی اینده در دشت داشت و نظر بدانجام گشت و در آنجا
بغیر از کوهی چیزی ندید مثال گشته بر خود پیچید و همانا که مناسب این مقام گفته: آینه خوشتر از بقیع
روشن کردم به پیش خود بنهادم * در آینه عیب خویش چندان دیدم * که عیب کسی بگری نماند بادم
وز بر مرآت الضمیر از انبوه فرات یافت پرسید که سبب ملاک چیست سلطان گفت مقررات که در بدن
پادشاهان نور بصیرت افتد اکنون این شکل و شمایل که مراست عجب که در بدنش بیند از کور غی سازد و ز پر
گفت (نظم) * نیکی مردم نه بنکور و نه است * خوی نکو مایه بنکوی است * صورت را از هزار
یکی نمیند و سیرت همگان را شاملست تو سیرت پسندیده اقدام نما به نام محبوب دلها باشی *

انکه بهیچیک
دست از این
چشم از این

|| اگر خوی تو چون عارض بنکوی تو باشد || خاشاکه کسی را گله از خوی تو باشد ||

واقعه بیستم بنابر نقل صاحب نبات الاعیان و روضات الجنات در این روز سنه چهار صد و هجده
هجری ابواسحق ابرهیم بن محمد بن ابرهیم اسفرائینی ملقب بر کن الدین فقیه و متکلم اصولی شافعی در نیشابور وفات
کرد و در مجلد اول نامه دانشوران نیز وفات او داده و این روز نوشته ابن خلکان از حاکم ابوعبدالله نقل نموده
که عامه شیوخ نیشابور علم کلام و علم اصول را از ابواسحق اسفرائینی اخذ نمودند و اهل عراق و خراسان بعلم
او اعتراف نمودند و او را تصانیف جلیله ایست از آنجمله کتاب کبیر او است که از او موسوم نموده بجامع الحی در
اصول دین و رد بر ملحدین و من الزاد در پنج مجلد دیدم و غیر این از تصانیف دیگر و قاضی ابوالطیب علم
اصول و فقه را در اسفرائینی از او استفاده نمود و مدرسه مشهوره در نیشابور برای او بنا نهاده شد و وفات
در عاشوراء سنه ۴۱۸ در نیشابور و در جسدش داخل نمودند باسفرائینی و در آنجا مدفون شد
و اسفرائینی بکمر هیزه و سکون سبن مملعه و فتح فاء و کسر یاء بلده ایست از خراسان و در نیشابور در نیمه راه سترایا
و اسفرائینی در نزد بعضی از ملوک عجم ملقب بود بهمرجان از جهة حسن ابی هوا و سبزه ان چنانکه از نقویر
البلدان نقل شده و از تیمه الدهر ثعالی نقل کرده اند که اسفرائینی از بلدان نیشابور است و ان بلد مخصوص
است به بیرون شدن مرغان بگانه از آن مانند انوشیروان که پیغمبر صلی الله علیه و آله افتخار نمود با و و فرمود
وَلَدْتُ فِي مَنَ الْمَلِكِ الْعَادِلِ و او با جماع اهل ملل و نحل افضل و اعدل ملوک عجم بود با اینکه در شهر فیضیه
سبقت داشت بر او و مسقط الراس انوشیروان در اسفرائینی مشهور است و باجماع بعضی از خلفاء عباسیه

وفات اسفرائینی
فقیه شافعی



* (روز عاشورا) *

(۴۷۱)

ابواسحق اسفرائینی را بر سالت فرستاد نزد پادشاه روم و تفصیل آن در کتب تواریخ مسطور است و معاصر
بود با قاضی عبد الجبار معتزلی و او از مشاهیر شاعران است در کتاب روضات آورده که روز قاضی عبد
الجبار ابواسحق را در خانه صاحب بن عباد دیدخواست با او بکنایه سخن گوید گفت سبحان من تنزه عن
الفحشاء ابواسحق بدیهه در جواب داد و گفت سبحان من لا یجبر فی ملکه الا ما یشاء و نظیر این حکایت از
شیخ مفید علیه الرحمة در مجلس قاضی ابوبکر باقلانی نقل شده و آن چنان است که قاضی باقلانی چون
شیخ مفید را دید گفت ابواسحق را با بجناب گفت و شیخ علیه الرحمة قول قاضی عبد الجبار را با جواب داد
باقلانی با شیخ گفت ان لك في كل فذل يغرفه یعنی از هر یکی برای تو کفگیر است کما به از آنکه از هر
علیه تو را اندک بهره ایست شیخ علیه الرحمة بفرمود در جواب او فرمود شبیهی باد واث ابیک مرا تشبیه
کردی باد واث پدرت یعنی کفگیر و دیگری که پدرت در آن با قلاطیخ میپنود بالجمله در مجلد اول نامه دانش
آورده که شیخ ابواسحق در حال حیات همی کفنی مرا از رویه است که در شهر نیشابور وفات یابم که تمام
مردم نیشابور که سوار است اعظم مشتمل بر جمعی بود لا یخصی از محدثین و فقهای بر من نماز گذارند
قضا را مأمول وی بحصول پیوست در یوم عاشورا از سال ۴۱۸ در نیشابور در گذشت پس از
تغسیل و صلوة جنازه او را با سفر این نقل کرده در اینجا بحاک سپردند (و مکتوف باد) که اسفرائینی
گاه اطلاق میشود بر شیخ ابو حامد احمد بن ابی طاهر فقیه شافعی که ترجمه او در روز نوزدهم ماه شوال
خواهد آمد ان شاء الله **واقع بدست و بیک بنا بر نقل صاحب روضه الصفاد و این روز سال چهار**
صد و پنجاه و هشت هجری سلطان البارسلان بشهر خوارزم درآمد و از مشاهیر پادشاهان سلجوقیان
است و سلجوقیان سلسله پادشاهان ایران و ایشان را لاجقه و سلجوقیان میگویند
بعثت آنکه یکی از رؤسای آنها سلجوق نام داشت و پادشاهان این سلسله چهارده تن بودند و مدت
سلطنت ایشان صد و بیست و یک سال و بعضی یکصد و پنجاه سال گفته اند و ایشان در زمان سلطنت
غزنویان از ترکستان بایران آمدند و خراسان را از غزنویان گرفتند و بزودی تمام ولایات ایران را
مصرف شدند و دولت بسیار معتبره تشکیل دادند و پادشاه اول این سلسله که این دولت را تأسیس
نمود طغرل بیک نام داشت و او که غافل و حلیم بود با لک گرگان و طبرستان و خوارزم و روم و عراق عجم
و اصفهان و ازربایجان را بقره خویش را آورد و در زمان حیات طغرل بیک هفتاد سال بود و مدت
پادشاهی او بیست و شش سال آمد و باقی و چون او عقیم بود و وصیت کرد که بعد از او برادرزاده اش
الب ارسلان بن جقمیق پادشاه باشد و الب ارسلان از سلاطین بزرگ و بشمار میآید و او پادشاه عا

که شیخ مفید را با بجناب گفت و شیخ علیه الرحمة قول قاضی عبد الجبار را با جواب داد

و پادشاهان این سلسله چهارده تن بودند و مدت سلطنت ایشان صد و بیست و یک سال و بعضی یکصد و پنجاه سال گفته اند

* (و بنا) *



(روز عاشورا)

(۴۷۲)

و نیک سپردن و شجاع بود و او بر وسعت دولت و مملکت خود افتخورد و خواجه نظام الملک معروف وزیر او بود و در وقت سلطنت او بیشتر بواسطه آن وزیر شد و الباریسلان با امپراطور روم زد و خورد مفصل نمود و او را مغلوب و دستگیر نمود و بعد از دستگیری خراجی از او گرفت و او را زارها نمود بالجمله در روضه الصفا آورده که چون الباریسلان از طوی و لیمه مد خود ملک شاه باز پرداخت به بنای قلعه استوار بنواحی شارباز فرمایان داد و آن قلعه را بنفایر امتعه و ذخایر و افزه مشحون گردانید و فرمود تا لشکریان بتجهیز سفر مر و قیام نمایند و از شجاعان و فرمایان سپید هزار سوار نامدار جرار در رکاب او روان شدند و بعد از طی منازل در آن ولایات نزول اجلال فرموده بنیارت قبر پدر خود چهره بیک شرافت و درخت بدل و احسان گشتا و صغیر و کبیر و غنی و فقیر و آینه و دروند را محظوظ و بهره ور گردانید و در این اثنا بمشامع علیه رسانید که حاکم خورنشان ملک هزار اسب متوجه درگاه پادشاه غالمیان است و چون نزدیک رسید سلطان خواجه نظام الملک را با سایر ارکان دولت باستقبال او فرستاد تا ملک هزار اسب بتعظیم و اجلال بنای سر بر اعلا آورند و چون شرف حضور حاصل کرد و وحشت و کنگشت زبان بعد و تقصیر که مشتمل بود بر ناخیر ملازمت گشاد و سلطان او را بنوازش پادشاهانه اختصاص داده و فرمود پورش خوارزم در پیش دارم توقع آنکه ملک در این سفر مرافقت کند ملک بر قبول آن برخود متعهد سلطان فرمود تا لشکریان منقسم بسه قسمت شوند و هر یک راهی روی بخوارزم دهند و چو اوازه حرکت او از مر و بجمع فغفور رسید خوف و رعب بر او اسبلا یافته ایلی فرستاد و پیغام داد باین مضمون : **نظم** *

فایان ای الباریسلان
بنیای قلعه استوار

بر همان عهد فایم که بستیم بر دوست * دوست هر شیوه که دارد نشود عهد دگر *

و اکنون اگر سلطان را میل این صوب است خادم خود را اعلام فرماید تا بلاد و اطلال را این بنه ترتیب پیشکش و سادری قیام نماید سلطان در جواب فرمود آن وحشت و بیگانگی که پیش از این بین ما و فغفور بوده به بیگانگی تبدیل باید خاطر جمع دارد که ربابان نصیرت ایات متوجه خوارزم و آن نواحیت تا (قفت) (و بجایع) و بعضی دیگر از عمارت کوشا باید ایلی باز گشته این خبر فرج اثر را بفغفور رسانید و سلطان در عاشور محرم سنه ثمان و خمیس واریعانه بشهر خوارزم روانه و بر سر سلطنت نشست و بعد از چند روز سلطان ملک شاه را با خواجه نظام الملک و ملک خورنشان و طایفه از اعیان و امر ازاد و اند بارگداشته بنمن شریف و جمعی از ابطال و رجال متوجه دشمنان شد خواجه از عهده سلطان شافقه التماس نمود که ملازم رکاب باشد ماموس و مبدل و افتاده و در دیابان نهادند و در این اثنا قراولانی سوار میادیدند که بتجمل میاید چون او را گرفتند معلوم شد جاموسیت که خود را بقورطه لاله انداخته لاجرم او را مضبوط

نارین
دولت استوار
و حاکم و بزرگوار



(روز عاشوراء)

(۴۷۳)

ساخته نزد سلطان بردند سلطان فرمان داد تا سواران مرکب تن جدا کنند جاسوس گفت اگر از سطون
سلطان آنان بایم دلیل شوم تا لشکر را بمقتل جازع رسانم سلطان جاسوس را بختیبد و قصد آن کرد که بر
جازع شیخون برد و از غرائب حالات آنکه جوان بود ملازم در کتاب سلطان که جازع پدر و پراکنده بود
و سلطان باو وعده فرموده بود که اگر بجازع ظفر بایم با انتقام خون پدر تو سرش را از بدن بردارم پیش از
وصول لشکر بجازع جوان تعجیل نموده متوجه آن صوب گشت شبی نزدیک بخرگاه قاتل پدر رسید با علی
صوت خویش ندا کرد که ای جازع کسی آمد که خون پدر را از تو طلب کند جازع بهت افتاد و از تهره انداخته
بر مقتل جوان آمد و مقارن احوال جازع با سه هزار سوار که از اطراف ولایات فراهم آورده بودند مستعد
حیبت گشت و سلطان با سی سوار بکاردار دروید جازع رسید نهران بخار به افروخته گشت و جازع منزه گردید
در این حین لشکر ظفر پیکر در رسیدند و تیغ ابدار از بنام کشیده قتل با فراط کردند و بعد از آن فتح سلطان
ایلچی فرستاده (قفت و اطلب است قفت مقدم رسول را با عاز و اگر آید نلقی نمود و در مقام اطاعت و
و خشوع برآمد و چون رسول خوشنود بازگشته صورت حال را بعرض سلطان رسانید سلطان از سر حیرت
قفت در گذشت و دست تعرض از ولایت او کوتاه کرد و عیان غریب بجانب خوارزم منعطف ساخته ملک
اهواز و خوزستان با امرای اعیان رسم استقبال بجای آوردند و بدولت پادشاه بوس استغاثه یافتند سلطان
بخوارزم روانه و بعد از چند روز ملک هزار است با عطف پادشاهانه و عوارف خمر و از مشیج و سرفراز
ساخت و از جمله چیزها که باو بخشید هزار است پنجاه هزار گو سفند بود و از جانب خوزستان فرستاد
الیه رطب اللسان بدانصوب بازگشت **واقعه بیست و یکم** بنا بر نقل ابن خلکان در کتاب قبای
الاعیان در این روز سال چهار صد و پنجاه و پنج هجری محمد بن عبدالله بن تومرت حنفی از قبیله مضامه
متولد شد و او را اولاد حضرت حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام است و نسب را بدین شرح ذکر کرده اند محمد بن عبد
الله بن عبد الرحمن بن هود بن خالد بن تمام بن عدنان بن صفوان بن سفیان بن جابر بن یحیی بن عطاء بن داج
بن یسار بن العباس بن محمد بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام و او از اهل جبل التوس از قبیله بلاد مغرب بود
و در آنجا نشو و نما کرد و پس از آن بقصد تحصیل علم بجانب شرف رفت و جماعتی از علم شریعت و علم حادیث بنوی
ط اصول فقه و دین را تحصیل نمود و پس از آن بمغرب برگشت و بنای امر معهود واهی از منکر و اگداشت و در نزدیکی
بجای محمد المؤمن بن علی الکومی باو پیوسته مملکت شد و همش و کار او بالا گرفت و چنین وانمود که او مملکت صاحب
الامرات در سنه پانصد و بیست و چهار با علی بن یوسف ناشن بن بقال پراخت و عساکر او منزه مرشدند
و در آن اثنا محمد تومرت وفات کرد و او را در جبل التوس دفن کردند و قریب را از آنجا مشهور و مزار است و نهران

نیکوکاران جازع
عاشوراء

وای محمد بن عبد الله
بن تومرت

(ان)



(روز عاشورا) *

* (۴۷۴) *

ان بموجب وصیت و عهد المؤمن که او را امیر المؤمنین لقب داده بود بر اتباع او رکن شد و بعد المؤمن دروغی بین
فتوحات چند نموده دولت مرابطین را منقرض کرد و چون مراکش مفتوح او شد در آن شهر قیامت کرد و قصور
مربین سلطنتی بساخت و مراکش را دارالملک خود قرار داد انشائی ملخصاً (و پوشیده نماید) که شرح حال محمد بن
و عهد المؤمن را در وفیات الاعیان بتفصیل ذکر نموده هر که خواهد با آنجا رجوع نماید * (توضیح) *

تومرت بضم ناء مثناه و سکون و او فتح میم و سکون و اسم بریده است **واقعه بیست و سیم**

جمع شدن ده هزار نفر با امیر هبائه الدوله در سپستان از روز دهم ماه ذی الحجه نازدهم ماه محرم سنه چهارصد و
هشتاد و شش هجری و خلاصه آنچه که مستفاد میشود از مسطورات تاریخ سپستان چنان است که در روز هشتم
ماه ذی الحجه سال چهارصد و هشتاد و دو هبائه الدوله خلف بن ابی الفضل بامیه نشست و در همین تاریخ
بخراسان رفت و ابو منصور و ابو جعفر قوقی را در سپستان بامیه نشاند و چون مردم سپستان با ابو منصور
اتفاق کردند بر هبائه الدوله غاصه شد و غاصه شدن و در روز جمعه هفدهم ذی القعدة سال چهارصد و
هشتاد و سه بود و چون امیر هبائه الدوله از خراسان بازگشت به بروج ابو منصور نیز از سپستان بیامد و در روز
چهارشنبه روز دهم ذی الحجه آن سال هبائه الدوله را بفشار آورد و تا روز چهارم محرم از سال چهارصد و هشتاد
و چهار هجری به بروج را حصار کرد و بالاخره بابک بکر صلح کردند مشروط باینکه هبائه الدوله از بروج بطین رود
و ابو منصور سپستان و در همین سال بود که قیمت بکین گندم رسید به بیست و دو منفذ و سه من گندم یعنی
علاوه بر بیست و دو منفذ سه من گندم در سال دیگر با سرخرمن تحویل داده شود و جو بکین پانزده درم و خرما
منه بد و نازده درم و هم در این سال امیر ابو منصور و احمد قوقی در آن که اسم ناچه ایست غارت نمود و در روز
جمعه غرة ماه صفر از بروج پانصد هزار درم از او باز خریدند و هم در این ماه سال من کو هبائه الدوله بار دیگر بروج
آمد و امیر ابو العباس و امیر ابی منصور با لشکر و خلق بسیار بر در شهر آمدند و حرب بسیار فتنه بین ایشان واقع
شد و بدان خلافت کشته شدند که عدد ایشان را خدای داند و این در بیست و یکم ماه صفر روی نمود و در روز
غرة جمادی الاولی سال چهارصد و هشتاد و پنج امیر مؤید بسپستان و شاریشان آمده هبائه الدوله پیش و
حصار گرفت و تا غرة رمضان همین سال در پامه شاریشان بنشست و محاصرت امیر هبائه الدوله از شاریشان
بیرون رفت و امیر مؤید بجای او بامیه نشست و هبائه الدوله بقلعه دره که حصار بیست متصل بسپستان از
مضافات و من ابار محل ملاحه رفت و با قتل سارع که از امرای ملک شاه سلجوقی بود و برای قلع و قمع قرامطه آمد
بود در آن زمان که نا سلطان ملک شاه وفات کرد پس ز وفات سلطان در ماه رمضان همین سال هر دو بام
بجانب سپستان رفتند و در راه شاریشان فرود آمدند و ده هزار مرد از آن رف با ایشان جمع شدند و چون هبائه الدوله

نصف
جمع شدن ده هزار نفر
با امیر هبائه الدوله

این
نصف
جمع شدن ده هزار نفر
با امیر هبائه الدوله



روز عاشوراء

(۴۷۵)

از انجانبای سپستان رفتند و از روز دهم ذی الحجه تا دهم محرم سال چهارصد و هشتاد و شش یکماه اینجا بودند و در شب دوشنبه هجرت رفتند و در روز دوشنبه پنجم ماه صفر هجرت سال مهرباء الدوله بالشکر غزنین باد بکربارشان سپستان آمدند و در این نوبت انجانبان نشستند **واقعه بیت و چهارم**
 کشته شد فخر الملك وزیر بختیغ قزاقی شریک بنابر نقل ابن اثیر صاحب تاریخ ابد القدا و منظم ناصر در این روز سال پانصد هجری فخر الملك ابوالمظفر علی بن نظام الملك بدست فدائیان ملاحده در نیشابور شهید گشت و در حبيب التبرکوب در روز عاشورا سال چهارصد و نود و سه فخر الملك بن نظام الملك وزیر سلطان سنجری در نیشابور بضر بختیگر عبد الملك زازیه با چهار رفیق جلای بقتل رسید بدانکه فخر الملك مذکور بر بزرگ خواه نظام الملك طوسه بود و خواهه علیه الرحمه در اقسام فضل و هنر به شیره و نظیر بود و از امثال و اقربان خورمشار و مستثنی بود و بیان حال و محامد خصال آن بزرگوار در روز ۱۲ رمضان که روز شهادت اوست مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و فرزند ارشد او فخر الملك صاحب ترجمه نیز وزیر باند پیر و باد باند بود و در احوال مراسم عدل و انصاف و تربیت علما و تقویت ضعفاء و امداد امثال و اقربان بود و او در ابتدای حال وزارت بر کبار و سلجوقه یافت و چون بر کبار و در سنه چهارصد و نود و هشت وفات کرد سلطان محمد ملک شاه وزارت بدو مفوض داشت و بعد از سلطان محمد وزارت سلطان سنجری یافت و با ملاحده ملغور دست برد و اجتهاد نمود و بسیار از ایشان را هلاک نمود تا آن محاذ پل فدائیه را بقصد او فرستادند و او بکار شهید کرد و آثار پسندید از او بسیار بماند از آن جمله شیخ آذری در کتاب عجائب زمرا ان الجنان نقل میکند (قطعه)

در این روز فخر الملك وزیر بختیگر در نیشابور شهید گشت

در این روز فخر الملك وزیر بختیگر در نیشابور شهید گشت

فخر بنجر که بو فخر الملك	بود بجز جلال الشرا فلت	در زمان ولایت و تمکین	فتح کرد او ممالک غزنین
لعن از مخزن شه کشور	اوریدند در کمال کبر	کرد انگاه اتفاق وزیر	که کند ساغر او آن تدبیر
کاسه زان بفکر تراشید	که چه آنکس هیچ قرن ندید	مجلسی ساخت بهر عیش وزیر	پر از اشرف جمله شاه وزیر
جلسی انجنان که مبدائی	روضه بر هوای نفسانیت	بود از روز ساعت نور	کرد پری بطالع فیروز
چون گرفت آن وزیر جاکف	بنظاره ملوک صف و صف	خلق در جامه باره در جبه	در روزان وزیر انکس
ناگهان جام را فکند از دست	از هوا بر زمین زد و بشکست	تاخ گفتش شراب در مجلس	سرگران شدند وزیر چو زکس
جمله گفتند که تو را چه فضا	ما چه کردی چگونه از روزاد	باده ناخورد جام بشکست	در خور عقل نیست بدستی
دار پانچ وزیر باند میر	کاین مدامت بداز به تفصیر	کاین چنین جوهره باله هو	صع کردیم به خطابه سهر
بود جوهر مناب قدیل	که شود از برای کعبه صیل	انجمن کوه لطیف و طریف	مولا بن بیان مکان شریف
چون شد گفتن ان طاعت	فوق لاهم مباحث کوالث	چون بشد ان هدا از دستم	در مشن برین مین بشکستم

(در کتاب)



روز غاشوراء

(۴۷۶)

مصادره نادان
جرم گرفتن
شعبه

فخر الملک

فخر الملک

و در کتاب جیب التهر آورده که در اوایل دولت سنجری که عیبد المجدید بر مسند وزارت نشست و ملقب بجیب الملک
گردید و از در بهر و امور وزارت و معرفت ابواب کفایت بی شبیه و نظیر بود و در ایام دولت او فخر الملک از
غرف بخد مت سلطان شافیه بوسیله انواع خدمت ما پسندیده خاطر والده سلطان و امیر ارغوش را بجانب
خود مایل گردانید و ایشان بجیب الملک و از سلطان بمعاذی اقع و غیره اقع متهم گردانیدند سلطان بصفا
او فرمان داد و چون نواب رگاه سلطان هر چه بجیب الملک داشت گرفتند و از بهمانه رسالت بفرستادند
و او در خدمت بهرام شاه بود تا منوجه عالم عقبی گردید و فخر الملک بعد از عزل بجیب الملک وزیر سلطان
شد و چند گاه در تمهید قواعد عدل و انصاف و تربیت علما و فضلا و اشرف کوشید و چون اجل موعود
در رسید بزخم خنجر یکی از فدائیان شریعت شهادت چشید پس صد والد بن محمد قائم مقام او شد و ابن
اشر در کامل التواریخ کفایت شهادت فخر الملک را بدین هج ذکر نموده که آن بیک بحث شب غاشوراء را
بروز آورد و در حالیکه صائم در روزه دار بود و با اصحاب خود گفت شب گذشته در عالم رؤیا حاضر حسین
بن علی علیه السلام را دیدم که بمن فرمود عجل الینا و لیکن افطارک عندنا بشاب بسو ما که افطار تو در نزد ما بود
و فکر من منوجه ان است و از قضا و قدر خدا نتوان گریخت اصحاب با و گفتند الصواب ان لا تخرج الیوم و اللیلۃ
من دارک صواب است که امروز و امشب از خانه بیرون نروی و زین روز را در خانه بماند و نماز و قرائت
قرآن اشتغال نمود و اشیاء بسیار تصدق نمود و چون عصر شد از خانه که بود بیرون آمد بقصد اینکه برو
در حجره سرای خویش ناگاه صدای ناله سوزناکی را شنید که مظلومی فریاد میکند و میگوید ز هب المسلمون
فلم یبق من یکشف مظلمة و لا من یأخذ بید ملهوف مسلمانان رفتند پس باقی نماند کسیکه رفع مظلمه کند
و نه کسیکه دست مظلوم را بگیرد و ز چون صدای او را شنید او را احضار نمود و گفت چه شده است تو را
ان مرد رفته با و در وزیر مشغول گشت بمطالعہ رقعہ در انحال ان عیبد ملحد کارد بوز پرزد و وزیر شریعت
شهادت نوشید قاتل را گرفته نزد سلطان سنجری آوردند چون سلطان او را با قرار آورد گفت جمعی از اصحاب
سلطان مرا و از ان نمودند بکشتن او یا اینکه او نسبت کذب بآن جماعت داد سلطان او را با آن جماعت بقتل
رسانید و فخر الملک شصت و شش سال عمر داشت و در جزء دوم تاریخ الفدا کفایت شهادت او را فرستاد
بهمین ذکر نموده **واقعه بیست و پنجم** فتنه علوی در مشهد رضوی ابن اشر در تاریخ کامل در
ضمن ذکر حواریت سال پانصد و ده گوید در این سال که زمان سلطنت سلطان محمد بن ملک شاه سلجوقی بود
روز غاشوراء در مشهد شریف علی بن مؤاویضا علیه السلام فتنه عظیمه رخ نمود و سببش ان بود که علوی مشهور در
این روز در مشهد روز غاشوراء با جمعی از فقهاء مخصوصه کرد و کار بطعن و ضرب کشید پس هر یک از مردم

روز غاشوراء



(روز عاشوراء)

(۷۷)

خود استعانت نموده فتنه عظیم برخاست و جمیع اهالی و لایات و دهات طوس آمدند و گرد مشهد را فر گرفتند
و اغار خراب نمودند و هر که را دیدند بقتل آوردند و اموال اهالی مشهد را غارت کرده متفرق شدند تا چند
گاه اهل مشهد خطبه روز جمعه را ترک نمودند و بعد از عضدالدین قرامرز بن علی بار و بیگر مشهد بساخت
که اهالی آن از قصد سوء اجانب محفوظ باشند و بنای آن بار و در سنه پانصد و پانزده بود و نیز ابن اثیر در
ذکر حوادث پانصد و چهل و هشت گوید طایفه غز که گروهی بودند از ائمه مسلمین در ماوراء النهر در این
سال بطوس که معدن علمای و زهاد بود آمدند و اموال اهالی را غارت نمودند و مردان ایشان را کشتند
و زنان را اسیر کردند و مساجد و مسکن ایشان را خراب کردند و لم یسلم من جمیع ولایه طوس الا البلد الذی
فیہ مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام و مواضع اخییره طاسوار یعنی در جمیع ولایات طوس جلای از صلا
و خرابی این جماعت سالم نماند مگر آن شهر که مرقد علی بن موسی الرضا علیه السلام در آن واقع است و مواضع فلیله
دیگر که بر دروازه دوار بود و از جمله اعیان طوس که در این واقعه کشته شد نام و پیشوای اهالی طوس محمد
المارشکی بود انتهای ملخصاً و در کتاب مطلع الشمس در ضمن ذکر تواریخ متعلقه بمشهد مقدس این دو واقعه
را نقل نموده و در نزد ذکر فتنه علوی گفته است در سال پانصد و پانزدهم هجری که زمان سلطنت سلطان
ملکشاه سلجوقی بود الخ در این عبارت دو اشتباه واقع شده است یکی آنکه فتنه علوی موافق قول ابن اثیر در
پانصد و ده بوده و اشتباه دیگر آنکه وقوع فتنه مذکوره در زمان سلطنت سلطان محمد بن ملکشاه رومی نموده
آنکه با اتفاق تواریخ سلطان ملکشاه در سنه چهارصد و هشتاد و پنج بموضع صبی که در شکار گاه مبتلا گشت
آخرت پیش گرفت چنانکه شرح حال او در مجلس بیاد انشاء الله تع و در مطلع الشمس مرقت قلعه مشهد و
تعبیر گنبد حضرت رضا صلوات الله علیه را نسبت میدهند بسور بن المغیر که در او آن سنه چهارصد و بیست
و هشت هجری از جانب سلطان محمود غزنوی و الی پشاور بود و از تذکره سمرقندی نقل نموده که او را
بلقب عید خراسانی ذکر نموده و حکیم فردوسی معروف و پدرا و باغبان او بوده اند و تخلص او فردوسی
از این جهت بوده است و در کتاب حبیب التبر در ضمن قصه اسبیلای احمد بن عبد الملك عطاش که از جمله
داعیان ملاحده و در بار و هشتان بود در زمان سلطنت محمد بن ملکشاه از نارنج گریه نقل نموده که در زمان
طغیان احمد عطاش نایبنا موسوم و ملقب بعلوی در اصفهان پیدا شد و در آخرهای روز بر سر کوچه عطاش
بر دست گرفته می ایشان و میگفت خدایا بیامرز که این پیر فقیر را بمنزلش رساند و مردم بجهت ملاحظه کسب
مثنویات پیر نایبنا را گرفته بستر می او که در اقصای آن کوچه بود میبردند و آن کو را باطن با جمعی از ملاحده
در آن سرا که مبتنی بود بر سر دیوارها توطن داشت و هر کس که او را بر در سرا میرساند جمعی از خانه بیرون میجستند

نویسنده این کتاب
محمد بن علی بن ابی طالب

محمد بن علی بن ابی طالب



* (روز عاشورا) *

* (۴۷۸) *

و آن شخص را گرفته در سردابه میکشیدند و در آن اوقات اصفهانیان عزیزان خود را گرفته باز میپاافند و
 میپاانند که حقیقت حال چیست تا روز ضعیفه گدا بد و الفحانه رسید و زبان بسوال گشاد و در آن اثنا
 از ناله شنید تصور کرد که بیمار است لاجرم گفت به نیت شفای بیمار خود مرا چیزی بدهید ملاحظه
 پنداشتند که آن زن بے با فعال ایشان برده تخریب میکند جمعی قصد گرفتن او نمودند ضعیفه فرصت یافته
 خود را بر کوه رسانید و کیفیت حادثه را با مردم تفریر کرد و اهالی اصفهان در جستجوی گمشدگان
 خویش بودند چون انحدیث از آن پسر زن شنیدند فی الحال بدانخانه شنافه علوی مدد و معاونان را
 گرفته در آن منزل چاهها و سوراخها بافتند ملو از کشته و خسته و بر دیوار چهار میخ کرده از مشاهده انصاف
 فریاد از نهاد خلافت برآمد و ملاحظه را بخوار و هر چه تمام تر سوختند و اجساد اموات خود را بگورستان
 بردند و دفن کردند **واقعه بیست و ششم** بنا بر نقل ابن خلکان در این روز سال پانصد
 پنجاه و یک هجری جسد نصر بن عباس را از دار فرود آورده آتش زدند و عباس پدر نصر مذکور و زبیر
 ابو منصور محمد بن عبد المجید الظافر بامر الله بود و او خلیفه دوازدهم بود از خلفای بنی فاطمه سلام الله علیها
 که در ديار مغرب و مصر خلیفه شدند و ایشان را اسماعیلیه و عیبه تبه و علویه نیز گویند و ایشان چهارده تن بودند
 از اولاد اسمعیل بن الانام جعفر الصادق علیه السلام بالجمله در حبیب استرا کرده که ظافر را با نصر پسر عباس بن
 تمیم که در ديار بود مجتبی مفرط پیدا شد چنانچه لحظه از وی مفارقت نمی نمود و در آخر ایام دولت قرنه معمره
 بویخشد ظفر فام مصر که بے به تعشق خلیفه و پسر زبیر برده بودند سخنانی بر زبان آوردند که عرق حیت و غیره
 و زبیر از شنیدن آن سخنان در حرکت آمد و دستش را بر چهره و خشمنا جمعی را در خانه خویش بکشتن نشانید
 و ظافر را بهممانه طلبید و بزخم شمشیر و خنجر را اسم ضیافت بجای آورد و بنا بر نقل ابن خلکان در صبح انشب که
 ظافر کشته شد عباس و زبیر بر حسب عادت هر روز بجانب قصر آمدند از قتل خلیفه تجاھل نمود و بنظم امیر و در آن
 و چون اهالی قصر از قتل ظافر آگاه شدند عباس و برادر ظافر جبرائیل و یوسف را طلبید و بایشان گفت
 انما قتلنا اماضا و ما نعرف حاله الا منكما شما کشید اقام و پیشوا و ما و ما نمیدانیم انرا مگر از شما ایشان
 برانکار نمودند و با اینکه میدانست ایشان در انکار خود صادق هستند برای رفع قهمت از خود و پسرش هر روز
 بقتل رسانید و پس از آن عیبه بن ظافر که در انوقت در ساله و پانچساله بود بر کتف خود گرفته در حضور
 در محن خانه با پسران و در بجانب امرا آورده گفت هذا ولد مولایم که و قد قتل عماء اباه و قد قتلنا ما بهما
 نرون و الواجب خلاص الطاعة لهذا الطفل این پسر مولایم شما است که اعمار او بدو را و زاکشند و من چنانکه
 نظر نمود ایشا را مجرای او کشتم و واجب نیست که خالص نماید طاعت خود را برای این طفل را و از انجلیفه

از ضعیفه
 از گشتن
 از بیست و ششم

از گشتن
 از بیست و ششم



(روز عاشورا)

(۴۷۹)

پدید آمدن ابراهیم و احمده گفتند سمعنا و اطعنا ان طفل از واهمه صبحه ایشان اضطراب نموده
بر کف عباس بول کرد پس او را ملقب نمودند بفائق و نیزه مادرش بردند و عباس بخانه خویش آمدند
امور پیراخت و نفایس اموال خلیفه را تصرف نمود و اما خانواده خلیفه چون او باطن امر واقف شدند
در مقام اعمال حمله قتل عباس را نمودند و بطلایع بن رزیک که والی مینه بن خصیب بود و بشهر مشهور
بود قتل نمودند و طلایع چون از قضیه آگاه شد بالشکره بنوه بجانب قاهره شافیه قصد عباس نمود و چون
بقاهره نزدیک شد اهالی آن از امر و سپاه و سودان از عباس و بر نافته با استقبال طلایع از قاهره بیرون
شدند و عباس با پیش نصیر که در معینه قاتل ظافر بود و اسامه بن منقذ که با شاره او ظافر کشته شده الحاکم
بجانب شام گرینچند و فرار ایشان در چهاردهم ربیع الاول سال پانصد و چهل و نه بود و طلایع بن رزیک
بدون قتال و جدال بقاهره درآمد و وزارت خلیفه مصر بدو منتقل گشته ملقب شد بملك صالح و او
طلب نمود طفلی را که با ظافر بود در موقع قتل او را از موضع دفن خلیفه از او سوال کرد چون طفل شل دهن
او را نشان داد آننگاه که در موضع دفن او فرس کرده بودند برگردند و جسد ظافر و کسان دیگر که با او
مقبول شدند بیرون آوردند چون مردم قاهره اجساد و ابدان مقبولین را بدیدند صدای ضجه و فریاد
از نهاد ایشان برآمد بنوحه وزاری پرداختند و زنان موکدان و موبه کسان بغرازاری سوگوار اشتغال
نمودند و ملك صالح با جمعی دیگر ناموضع دفن در پیش جنازه میرفتند و آن محل تربت پدران خلیفه بود
در قصر و بدان سه شامها داشت و اما قصه حال عباس چنین بود که چون بجانب شام گریخت خواهر ظافر
نامه نوشت برای فرزند عقیلان و اموال خلیل ایشان و عده داد که عباس را اسیر و دستگیر کرده بجانب قاهره
میرسانند بدین موجب فرنگیان عباس را در بین راه بکشند و پیش نصیر را اسیر کرده در قفسی آهنین حبس نمودند
و او را تحت الحفظ در قاهره تسلیم نمودند و چون اهالی قاهره بدو رسد یافتند او را ناز و ناله زدند و گوش
و بینی و سایر اعضای او را بریدند و گوشت با مقدار بیض بد نشاء مقراض کرده در نزد دروازه و پله او را بردار
زدند و در روز عاشورا سه احد و خمین و خسمانه او را از دار فرود آورده آتش زدند و دخول نصیر
در قصر قاهره در بیست و هفتم ربیع الاول سال پانصد و پنجاه هجری بود و در روز دوشنبه شانزدهم ربیع
الآخر سنه مذکوره او را از قصر بیرون آورده رسد و استسرا بریدند و گوشت او را در روز جمعه هفتم
انتهاء روز نمودند آنهمی ملخصاً من کتاب وفيات الاعیان و غیره من التواریخ و **واقعه بیست و هفتم**
در این روز سنه پانصد و پنجاه و چهار و بتول پنجاه و پنج عبدالمؤمن بن علی شهر مهدیه را از مجاهد بن فریک
گرفت و آنرا تصرف نمود و بر جمیع از بقیه استیلا یافت و کیفیت این واقعه در مجلد سیم تاریخ ابد القدر و مجلد

جمله خبر از قتل عباس

خبر از قتل عباس



(روز عاشوراء)

(۴۸۰)

ناریج ابن خلکان تبصیر مد کور است واقعه بیست و هشتم بقول ابن ابی شریح کامل و
ابن خلکان در وقایع الاعیان در این روز سال پانصد و شصت و هفت هجری القاصد لدین الله ابو محمد
عبدالله بن یوسف بن الحافظ لدین الله خلیفه علوی مصر وفات کرد و در ناریج ابی الفداء و روضه الصفا
و در الملوك و حبيب التبر و منظم ناصر بن وفات او را در این روز نوشته اند و قاضی نور الله علیه ضوان الله
در مجالس المؤمنین وفات او را در پانزدهم محرم مر قوم داشته و العام عند الله و عاصد مذکور خلیفه آخر است
از خلفای بنی فاطمه سلام الله علیها که در پاره غرب و مصر خلیفه شدند و ایشان از علوی و اسمعیلی و عبیدی
نیز گویند و ایشان در زمان دولت بنی عباس مدت دو بیست و هفتاد و چهار سال پادشاهی کردند از سنه دو بیست
و نود و شش هجری تا سال پانصد و پنجاه و شش و در اخبار الدول مدت ملک ایشان را دو بیست و هفتاد و شش نوشته
و در حبيب التبر از کتاب مرآة الجنان دو بیست و شصت سال نقل نموده که از انجمله دو بیست و هشت سال خطه مصر
را الملک ایشان بود و ایشان چهارده تن بودند سه نفر از آنها در بلاد مغرب سلطنت کردند و پانزده تن در مصر
و شام و اول کسی که از این طایفه ظهور نمود و مالک و مام اموی گردید در مغرب زمین ابو القاسم محمد بن عبدالله
بود که او را مهدی میگفتند و مهدی بقول اکثر و شهر از نسل اسمعیل بن حضر امام جعفر صادق علیه بود و حمد الله
مستوفی از عبیدون التواریخ مؤلف ابو طالب علی بغدادی ساعی الباء او را بدین لقب نقل نموده المهدی محمد بن
الراضی عبدالله بن النقی قاسم بن الوفی احمد بن الوفی محمد بن اسمعیل بن حضر امام جعفر صادق علیه بود و حمد الله
و بعضی از اهل مغرب مهدی را از ذریه عبدالله بن سالم شمرده اند و زمره از عراقیین او را از اولاد عبدالله بن
قداح اعتماد کرده اند و زعم اسمعیلیان است که مهدی آخر الزمان که احادیث و اخبار از ظهور او اخبار و منبأ
عبادت از محمد بن عبدالله است و از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله روایت میکنند که فرمود علی و اس ثلثمائة
نطلع الشمس من مغربها گویند لفظ شمس در این حدیث کلمه از محمد بن عبدالله است و در مجالس المؤمنین آورد
که اسمعیل جد ملوک اسمعیلیه فرزند بزرگتر امام جعفر صادق علیه بود و اکثر مردم را گمان آن بود که بعد
پد او امام خواهد بود و جماعه میگفتند که او صاحب الزمان است و او در زمان پدر وفات یافت اما
جعفر صادق علیه السلام بر جنازه او جزعها کرد و چند نوبت جنازه او را فرود گرفت و کفن او را کشود و او را بمر
نمود تا به بیست که او مرده است و بر گمان فاسد خود باقی نمانند و از اسمعیلیان طایفه هستند که ایشان را
اعتقاد آن است که اسمعیل بن جعفر نذ است و او صاحب الزمان خواهد بود و در بعضی از تواریخ مسطور
است که اسمعیل را پسر محمد نام و محمد را پسر امام جعفر و ولد او در مدینه بود و از او محمد بن جعفر
الحجیب بوجود آمد و او را ابا انجهره یب خوانند که مردمان هر او را دوست میداشتند و فرزندان او در

بنی کوفه از خلیفه
بنی کوفه از خلیفه
بنی کوفه از خلیفه

بنی کوفه از خلیفه
بنی کوفه از خلیفه
بنی کوفه از خلیفه



(روز عاشوراء)

(۴۸۱)

در روز عاشوراء
در روز عاشوراء
در روز عاشوراء

طرف دیار مغرب افتادند و اول کسیکه از ایشان بتقوی عبد الله صوفی در سلجانیة مغرب بخلافت موسوم
شد عبد الله بن محمد المهدی بالله بود و آخر ایشان العاصد لدین الله و عاصد بعد از فوت الفاضل بنصر الله
بمد و معاضد امراء و ارکان دولت به خلافت نشست و بیعتش در روز فوت فائز بود و او در آن وقت
پانزده ساله و بقولی پانزده ساله بود و بمکارم اخلاق و محاسن اذاب موصوف و بوفور عدل و مکرمة معرفت
بود و کان شد بد التشیع مبالغه سبب خلفاء و اذاری سبب استیصال دمه و او در تشیع سخت و محکم بود و در
سبب خلفا مبالغه می نمود و هرگاه از اهل تسنن کسی را می دید بدخون شراب مباح می نمود و در ایام دولت او کفار و فتنه
فاصله تنجیر مملکت مصر گشتند و خوف تمام بر خمار اهل اسلام استیلا یافته طالب صلح شدند و بعد از آمدن رفت
رسولان مصر بآن قبول نمودند که مبلغ هزار هزار دینار تسلیم فرنگیان نمایند تا باز گردند و چون محصلان
فرنگ برای تحصیل این وجه بشهر دآمدند این معنی بر ارباب دولت گران آمد اتفاق نمودند که نورالدین محمد بن
عماد الدین زنگی که در آن زمان و الی شام بود استمداد نمایند و شاپور وزیر عاصد نامه بنورالدین نوشت
و از تسلط کفار و استغاثه کرد و نورالدین اسد الدین شیرکوه را با هشتاد هزار سوار خنجر گدار بدینجا
فرستاد و چون فرنگیان از توجیه شیرکوه خبر یافتند رو به مثال بصوب هزیمت شتافتند و بدین قبایل لشکر
کشیدن فرنگیان و توجیه اسد الدین تکرار یافت و در نوبت سیم در ماه ربیع الآخر سال پانصد و شصت و
چهار اسد الدین بقاهره مصر دآمد سرانجام امور ملک و مال را پیش گرفت و عاصد جهت و خلعت گران
ماه و عهد نامه بخط خویش در قلم آورد و چون در آن ایام شاپور وزیر گاهی بی مشورت خلیفه کارها و
از فصل مبداء عاصد از وی برنجیده او را از وزارت باز داشت و مدت شصت و پنجاه روز اسد الدین در
باب سرانجام امور وزارت هنام نمود و از عالم در گذشت و پس از فوت او عاصد صلاح الدین بنوسف بن
نجم الدین ایوب را که برادر زاده اسد الدین بود وزارت داد و صلاح الدین بآنندک زمانه در خطه مصر
استقلال یافت و ارکان دولت خلیفه را بجا می نمود و چون این خبر بجمع نورالدین و الی شام رسید
بصلاح الدین پیغام فرستاد که خطبه و سکه را بنام ولقب المستضی بنور الله عباسی مزین نماید و نام عاصد
از درجه خلافت بپندارد و صلاح الدین در این باره رایح در قبول این سخن ندید اما بعد از تکرار پیغام و نامه
بروایتی در ماه محرم الحرام سنه پانصد و شصت و هفت فرمود خطبه بنام مستضی عباسی بخوانند و خطبه
الفاء مصر را قطع نمود و چون خبر بعباد رسید که در مصر خطبه باسم المستضی خوانده اند ناره زدند و
برای نورالدین و صلاح الدین خلعت فرستاد از قضا در این ضمن عاصد مرخص شد و بیمار شد اسد الدین یافتند
قبل از آنکه این خبر ناخوش بشود در روز عاشوراء سال پانصد و شصت و هفت عازم عالم آخرت گردید و ایام

(دولت)



(روز عاشوراء)

(۴۸۲)

دولت و اقبال خلفای علویّه اما عیلمیّه بنی هاشم رسید و اصول آن طبقه بدو منقرض شدند و پس از آن صلاح
الدین در مملکت مصر استقلال یافت و خزان اسماعیلیّه را که از نفوذ نامعدود و جواهر زواهر واقعه
نقیسه ما الا مال بود تصرف نمود و من جهت الاستقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت و کما یبغی رعیت
و سپاهی را نوازش نمود و مدتی مدید سلطنت اندپار در میان اولاد صلاح الدین بماند در محال المومنین
مستور است که در خزان اسماعیلیّه از نقایس غریبه و منعه نقیسه چندی چند بود که دید روزگار قرینه
افکار اندیده بود از جمله کتب نقیسه معدوم و امثال خارج از شمار و از جمله جواهر یکدانه باقوت که هفت
مقال وزن آن بود و یک زمره که طولش چهار انگشت اهام بود و در جیب السیر از نارنج باغی نقل نموده
از جمله اشیائی که در خزانة غاصد بدست صلاح الدین افتاد عصابه بود از زمره و از کتب نقیسه بخطوط
صد هزار مجلد و این اثر در کامل التاریخ نقل نموده از جمله اشیاء عجیبه که در دار الخلافه غاصد یافت شد
طبی بود که در نزد یکی مجلس اوبدست آمدگان کردند که غاصد از برای لعب و بازی ساخته در آن میان
یک نفر آنرا گرفتند و بر او زنی الحال بادی زو و رها شد حاضران بخندیدند و سخنان سخریه امیزه را
غاصد گفتند در این بین بگریست بر آن طبل زدن بادی زو و ظاهر گشت و همچنین هر کس دست بر آن
میزد فی الحال بادی زو و سر برید پس بکفر از ایشان انجیل را بر زمین زد و از اشکست و پس از آن معلوم شد
که آن برای علاج قولنج بوده همه نادان و پشیمان شدند مؤلف گوید تظلمین قصه باد و قصه عجبتر از این در
واقعه رقم روز سیم اینماه در ضمن ترجمه یحیی بن خالد برمکی سمت قمر بیاقت و واقعه بیست و هفتم
ضمن صلاح الدین بن نجم الدین ایوب در عمارت و صفه مرغوب بدانکه صلاح الدین بن نجم الدین ایوب که در
زبل واقعه قبل مذکور گشت از سلاطین الایوبیست که بعد از انقراض خلفای اسماعیلیّه در دیار مصر
شام سلطنت کردند و پادشاه اول ایشان صلاح الدین مذکور بود در تاریخ جیب السیر آورده که در
سال پانصد و شصت و هشت هجری بنجم الدین ایوب پدر صلاح الدین از اسب افتاده چند روز مآلم
بود و باجلایی در گذشت و صلاح الدین بلوا و طبع سید المرسلین صلی الله علیه و آله و آتیمه بن و
تکفین کرده در موضع مناسب فن نمود و کما یبغی بلوا و طبع سید المرسلین صلی الله علیه و آله و آتیمه بن و
مانند بدین ترتیب اول ملک ناصر در صلاح الدین یوسف سیم سیم الدین محمد چهارم و سیم الدین تون
نیم ملک عادل ششم سیم الاسلام ملک تکین شاهنشاه تاج الملوک بالجله چون شصت و شصت و
خمسائیه در الدین محمود و الی شام فوت شد صلاح الدین در دیار مصر استقلال تمام یافت و باند
زمانی ملک شام را بدو محبت تصرف در آورده بر توافر اعدا لای متوطنان آن بان را خراگرفت و

وفات غاصد
از نقایس غریبه

بنجم الدین ایوب
بنجم الدین ایوب

❦ (روز عاشورا) ❦

❦ (۴۱۳) ❦

صلاح الدین در ایام سلطنت خویش چند نوبت با کفار فرنگ محاربه نمود و بسیار از قلاع ایشان را
 تسخیر کرد و بیت المقدس و قدس خلیل را از تحت تصرف نصاری بیرون آورد و او پادشاهی بود بصفت
 نصفت و وفور سخاوت معروف بود و علما و افاضل را دوست میداشت و همیشه همت بر ترفیه حال
 ایشان میگذاشت و در ایام دولتش بقاع خیر در پاره مصر و شام بسیار طرح انداخت و مستقالات خوب
 و مزیوعات مرغوب بر آن ابنیه رفیع و وقف نمود از جمله مدرسه قرآنه صغریه که نزدیک قبر شافعی واقع
 است و مدرسه قاهره مغریه قریب بزاریکه منسوبست با نام حسین علیه و خانقاه که در جانب سعید السعداء
 که از جمله خدام خلفاء است عجلیه بود بنا نهاد و مدرسه حقیقه که در موضع سرای عباس بن سلا بود تعمیر فرمود
 و مدرسه شافعیه که در مصر معروفست و دارالشفائ که داخل قصر او بود و مدرسه خانقاه قدس خلیل
 و وفات صلاح الدین در صبح بیست و هفتم ماه صفر سنه پانصد و هشتاد و نه در دمشق اتفاق افتاد و نخست
 او را در مقابر شهداء در شبالبه ر مشق دفن نمودند و بعد از آن در روز پنجشنبه در محرم الحرام سال
 پانصد و نود و در جداره بعمارتی که در بستان ساخته بودند نقل نمودند و در صقه غربیه آن منزل دفن نمودند
 و ملک افضل فرزند سلطان مذکور بعد از دفن پدر سه روز در جامع نشست و اقامه عزاء نمود و ستایش
 خواهر سلطان در آن ایام اموال بسیار به انفاق نمود از مایه طعنه من تاریخ ابی الفدا و جیب السیر و در جامع
 دیگر تاریخ ابی الفدا گوید که نقل جنازه سلطان صلاح الدین در ماه صفر سنه پانصد و نود و نه اتفاق افتاد
 و العلم عند الله مؤلف گوید که شرح هفتت صلاح الدین بسوی نصاری و معاندین و تسخیر نمودن او بیت المقدس
 با مطالب بگرد و واقعه چهل و یکم روز اول پناه در سلاک تبیین انتظام یافت و در روز بیست و هفتم ماه صفر
 نیز بشرح حال و تبیین احوال و خواهم پرداخته **واقعه سی و نهم در این روز سال پانصد و**
 نود و سه هجری عن دار خرنورالدوله شاهنشاه بن نجم الدین در شام وفات کرد و شاهنشاه چنانکه در واقعه
 پیش گذشت از برادران صلاح الدین و از همه اخوان بزرگتر بود و او را در واقعه هجوم آوردن فرنگ بشام
 کشته شد در کتاب و قیامات الاعیان آورده که در سال پانصد و چهل و سه هجری هفتصد هزار سواره و پیاده از
 جماعت فرنگ بقصد تمام بلاد مسلمین رگ و بد مشق آوردند و در این واقعه حبیب الله و تعالی مسلمین را بر ایشان
 نصرت داده کفار بمقصد نرسیدند و نورالدوله شاهنشاه بن نجم الدین در ماه ربیع الاول از سال مذکور در
 این واقعه بمرتبه شهادت فائز گشت و او را در خرنور بود عن دانام که مدرسه عن زاویه را در دمشق او بنا نهاد
 و بد منو گشت و وفات عن زابا بر نقل ابن خلکان در روز دهم محرم الحرام سنه پانصد و نود و یک هجری نمود
و واقعه سی و یکم در این روز سال پانصد و نود و پنج هجری ملک عزیز وارد شد در قاهره مصر و او علما

این روز در میان
 شیعیان و سنیان
 بسیار عزیز است
 و در این روز
 در شهر کربلا
 عزاء میگویند

این روز در میان
 شیعیان و سنیان
 بسیار عزیز است
 و در این روز
 در شهر کربلا
 عزاء میگویند

❦ (الذین) ❦



(روز عاشوراء)

(۴۸۴)

الدین عثمان بن عفان بن ابی لهب پادشاه مصر بود و فاش در بیست و هفتم محرم و عمر او بیست و هفت سال و چند ماه و مدت سلطنتش پنجاه و یک سال و بازده ماه بود چنانکه شرح الان در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی و ابو الفدا مؤید الدین اسمعیل بن علی در تاریخ معروف خود آورده که روزی ملک عزیمت به شکار بکردار رفت و در صحرا از عقب گرگ بدوید و اثر آن دویدن در روز هفتم ماه محرم در بین راه قیوم که شهرست از شهرها مصر مریض شد پس برگشت بسواهرام در خالیکه تب شد بدو بر روی غرض کشته از آنجا بسواهرام روان گشت و در روز عاشوراء سنه مذکوره داخل قاهره شد و در قاهره بمریض بوقان و قرحه روده در تاریخ مذکور در

تاریخ وفات ملک عزیمت

گذشت **واقعه سی و یکم** شعر گفتن بدو والدین در روز شهادت امام حسین محمد فرید و جلد در مجلد پنجم دائرة المعارف در ذیل حرف سین گوید که عبدالرحمن بن قاسم بن غنایم بن یوسف بدو والدین ادیب کانی عسقلانی معروف باین المصنف شاعر از ادباء بزرگ و خوش طبع بود و پیشه تجارت داشت و او را فرزندانها بود بملوک و سلاطین و بیشتر اشعار او در رهجو بود و قوسه در معجم خود آورده که چون سلطان ناصر شهاب الدین شریف حسینی را تولد کتابدار بر اشرف طالبین جماعه از والیان و قاضیان در خانه او جمع شدند که او را تعزیت گویند و آن جماعه از من مصلحت نمودند خطبه انشاء نمایم که پیش از قرائت فرمان خوانده شود پس من بالبدیه خطبه انشاء نمودم و جمع نمودم در آن بین مدح و ثناء اهل البیت علیهم السلام و بین شکر گذاران از سلطان بر عطا تولد احسان او بر شریف و انفعال بدو والدین بن مصطفی و در مجلس شد و این ایات را انشاء نمود

قبور
بفتح و تشدید شهر
است در مصر نقب
اهرام
از بناهای بام مصر
نقش

دارالتعجب حوث بمن قد حلها	شرفاً بقصر عن مداه المطيب	اضحى كسوق عكاظ في تفضيلها
ويهاشها بالدين قس يخطب	الفاضل القوس افضل من غدا	عن فضله في العصر يعرب معرب

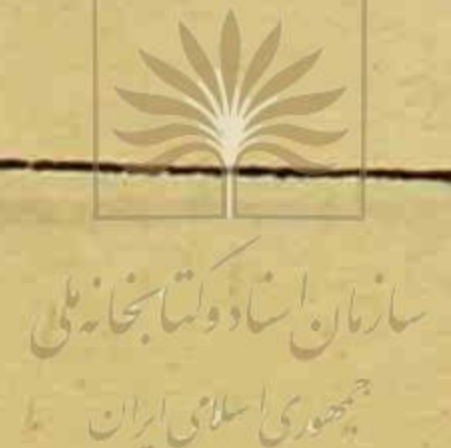
و وقتی در بغداد او در فصل تابستان روز عاشوراء از آن بسیار به بارید بدو والدین این دو بیت را گفت :

مطر بعاشور تلك فضيلة	ظهرت فما للناس به العبد	والله ما جاء الغمام وانما	بك السماء لزال ال محمد
----------------------	-------------------------	---------------------------	------------------------

و مناسبست زوال ال محمد علیهم السلام با روز عاشوراء آنکه حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام در این روز در کربلا شهید گشت

و نیز این سر بیت را شعاب بن السجف	قال علم رفض الشعر مطر حيا	فقلت من قللة الانصاف في زمي
لا المدح يورثه مالا اسره	ولا الهجاء الى مولى يفتنى	حتى ينال ادب شاعر فطن
جرام کل ادب شاعر فطن	و آورده اند که بدو والدین در بعضی از سفرهای خود بامشاع تجارت بموصل	

فی کربلا شجاعت
الدین ابی



¶ (رُونْ غاشوراء) ¶

(روز عاشورا)

(۸۶ ع)

کعبه بر دین نهادند و نفالت که چون مستعصم سوار میشد طبلستان سپاه بر و خودی افکند و مردم در
 گنرگاه و غره ها و منظرها ساختن بودند و در روز سوار می و آنها را بکرايه میدادند و نوبت اجاره آنها را
 حساب میکردند هزار شغال طلا برآمد و گویند چهل هزار سوار از دیوان خلیفه علفه میخوردند سوايه
 عساکری که بر عهد ضبط امرا و ارکان دولت بودند و بالجمله از آن زمان که مستعصم بر سر خلافت مقرر
 گردیدند بپرامور مملکت و وزارت بمؤید الدین بن علقم مقرر بود و در عهد او میان شیعه و سنی در
 بغداد چنانکه در نگارش واقعه پیش گذشت فتنه عظیم در گرفت و حکم ملازمان خلیفه محله کرخ را که
 اهالی آن شیعه بودند غارت کردند و نسبت بنسوان ایشان دست دراز می نمودند و بسیار از سادات
 بنی حسن کشته شدند و مؤید الدین بن علقم وزیر که شیعه و از اهل کرخ بود از این معنی و ابدان و وصف
 برنجید و خاطر بر مخالفت خلیفه قرار داده در صدد استیضال و زوال ملک بنی العباس برآمد لاجرم
 در پنهانی با مغول مکاتبه و مراسله کرد و هلاکوار را در اخذ بغداد و هلاک مستعصم تحریک و تطبیع نمود
 و هلاکوخان که از جانب شمس الحکام نصیرالملک و الدین خواجه نصیر طوسی نیز بدین مطلب ترغیب شده بود
 بار و بیست هزار تن لشکر و عسکر مغول متوجه نهمین بغداد گردید و پنجاه هزار نفر از عساکر خلیفه را که در
 مقابل او آمده بودند و در دوزخ منزه بغداد چنان شکست داد و کشت که زیاده از دو نفر جان بدر بردند
 و در حبیب السیر گوید بر وایت اکثر ابواب دولت در او اخر ستم حسن و حسین و ستمانه هلاکوخان با
 سپاه فراوان از راه یعقوبیه بظاهر بغداد رسید و بر وایت زینة المجالس خلیفه امیر فتح الدین و امیر مجاهد
 الدین را باده هزار سوار با استقبال مغول فرستاد و چون آن دو خیل هم رسیدند و بر یکدیگر ناخند
 و بیاد حمله نائرة قتال و جدال مشتمل ساختند و چون در این روز غالب از مغلوب بهتر نشد هنگام شام
 در برابر یکدیگر فرود آمدند و بغدادیان بخواب غفلت فرورفتند لشکر تار در شب نادانان در جله و ابر لشکر
 خلیفه گشادند و همه احوال و اشیاء آن غافلان را بربا و فساد و طوفان بلا دادند و روز دیگر اکثر آن ظالم
 را اسیر کردند و قتل از سر گذشت و جمعی که از غرق شدن خلاص شده بودند بضرر شمشیر تار غرق بحر فنا
 گشتند و امیر مجاهد الدین با سه نفر از غرقاب بساحل نجاه رسید متوجه بغداد شدند و مستعصم خلیفه
 چون حقیقت الحال را بکوش هوش شنید سر فوین گفت الحمد لله على سلامة مجاهد الدین و بالجمله چون
 خلیفه طاقت مقاومت در خود ندید و در چهار دیوار شهر متحصن شد و قریب دو ماه هر دو از بیرون و درون
 با شغال نائرة قتال اقدام می نمودند و مغولان نسبت به بغدادیان در کشت تعدی و بیدار بر آورده عساکر
 بساعت بیشتر از پیش تر در تضییق محاصره اهالی بغداد می نمودند و هر روز خلق از جانبین طعمه مصداق

در روز عاشورا
 بنی عباس از راه بغداد

کشتن و تاراج
 بر عساکر خلیفه



روز عاشورا

(۴۸۷)

انتقام میگردید و بالآخره آثار عجز و اضطراب بر وجنات روزگار بغداد بان ظاهر شد و خلیفه از مؤید
الدین علقمیه وزیر که دشمن پنهان و دوست آشکار بود در باب گروه گشائی این واقعه مشکل در اهتائے ان
نازله هائل رای صواب طلب نمود و وزیر بقدر دلپذیری عرض رسانید که لشکر قیامت اثر مغول را انسانان
باز نتوان گردانید و در شهر چندان سپاه نیست که دفع جنود نامعد و دشتار و مغول تواند کرد بنا بر این
مصلحت و تدبیر است که خلیفه ابواب دارالسلام را باز نهد و ترک منازعت کرده از راه موافقت و
مصالحت پیش آید و بوسیله نفایس اجناس و نقد بچند و قیاس ملازمت و موالت هلاکوار در یابد و
پس از ناکید و تشدید معاهد محالست بحسن تدبیر پادشاهت توان افراخت و بر وایت دیگر وزیر
با خلیفه گفت که پادشاه نثار قصد آن کرده که دختران خود را بدیویر شما بفرستد و شما بر خلافت خود
بنا نه بایستد و او با شما مثل سلاطین سلجوقیه باید دان شما باشد اگر مصلحت بداند خوبست منزل ایشان
برویم و صلح مواصلت کنیم تا خون مردم ریخته نشود و کار منازعت با صلاح انجامد مستعصم چون را
و تدبیر نه داشت خدعه وزیر در رویه اثر کرد و بکلمات واهی او فریفته شد و بار و پیر خود ابو بکر و عبد الله
و جماعته از اعیان و اکابر دولت و گروهی از علماء و فضلا بین خوف و رجاء بقصد منزل هلاکوخان از
دروازه بغداد بیرون شدند و هلاکوخان را در پنجه جامه داد و وزیر استدعا کرد از علماء و فقها که در مجلس
صالح حاضر شوند چون همه آنها جمع شدند لشکر نثار شمشیر کشید ایشانرا گردن زدند و پس از آن بجوش حرم
آمدند و با شمشیرهای کشیده در بغداد ریختند و ناچار در روزهای بغداد را قتل و غارت نمودند و کار
خو بر روی نثار در بغداد بمرتبه رسید که از خون کشگان آب در جله رنگین گردید و حقیقت زلزله الساعه
یوم القیمه الساعه در بغداد ظهور نمود در ناریخ گزیده آورده که در این واقعه از مشوطنین بغداد هشتصد
هزار کس کشته شد و در زینه المجالس بود که عدد مقتولین بغداد به هزار هزار و هشتصد هزار رسید و نیز
ان کتاب گوید که ترکی نام پسر نام بخانه یکی از مغاریف و فتنه چهل طفل رضيع را بقتل رسانید و احمد بن یوسف
قرمائی در کتاب اخبار الدول گوید فبلغ القتل اکثر من الفی الف و ثلثمائة الف نسمة لم یسلم الا من اخفی فی بئر
او قناته یعنی در این واقعه زیاده از دو هزار و هشتصد هزار کس در بغداد کشته شدند و سالم نماند از اهالی
بغداد مگر کسیکه در چاه باقنات پنهان شد بود و آتش قهر و صاعقه غضب ظالمه مغول چنان مشعل
گشت که اسوان و محلات و سوره و قصور بغداد را پاک بوخت و از آن همه نعمت اثر نماند و در اند بار از نفوذ
نامعد و در نفایس اجناس و جواهر ثمنین و ظروف و اوانی زرین و سیمین و خنجر و عری و بغال قیمتی و غلامان
و در و در و انقدر بدست مغول افتاد که از حساب آن عاجز آمدند و چون لشکر ایلخان از قتل و غارت فرغ

نیز
از
خواب
بیدار
شد
و
از
خواب
بیدار
شد

نیز
از
خواب
بیدار
شد
و
از
خواب
بیدار
شد

(یا فتنه)

(روز عاشورا)

پاشند عنان بخریب برج و بارو و آن بلد برافشند و پسران ناز و غضب الحان تسکین یافت بر بقایا اهل
 بغداد که در بنیها و سوراخها رفته بودند رحم نمود که گشتگان از شوارع بر داشتند و اب دکان بگشایند
 (و مشکوف باد) که در روز و روز و روز هلاکوخان بغداد داخل است و آنچه بنظر این ذره احقر رسیده پنج قولت
 اول روز عاشورا و هو لایح کما ذکرناه در روز جمعه ماه صفر چنانکه در کتاب حبیب است و مستور است
 سیم بیستم محرم چنانکه در جزء سیم تاریخ ابوالفدا و منظم ناصر است چهارم بیست و سوم جمادی الاخره
 چنانکه در کتاب وقایع الشهور است پنجم در منظم ناصر گوید بموجب مستورات تاریخ فرنگ جمیع اهل
 بغداد در وقت غلبه هلاکوخان سه روز و صد هزار نفر بودند و بغداد در روز بیست و دوم و ثانی و بیست
 شد و در دهم فوریه مفتوح گردید و هفت شبانه روز هلاکوخان اجازه قتل و غارت بقشون خود را
 بود و ابوالفدا و صاحب تاریخ و صفای و سیار و از مورخین مدت قتل و غارت بغداد را چهل شبانه
 روز نوشته اند و در کیفیت قتل مستعصم نیز خلافت بعضی گویند و از ابی اسیر شریک و بکر و جوشن قمارند
 و چندان ایشان را لگد مال کردند تا هلاک شدند و برخی گویند بآلک گج گوید چندان ایشان را زدند تا بمردند
 و زمره کیفیت دیگر نقل نموده اند و در مورخین قتل مستعصم را در روز چهارم ماه صفر نوشته اند
 و ما نیز تفصیل از ادیان و روز ذکر خواهیم نمود **واقعه سی و پنجم** رسیدن دانشمند از صاحب
 در قریه بنی تم و کاشان عابد الدین حسن بن علی بن محمد طبره علیه الرحمه در کتاب کامل مجرای در تکذیب
 فتنه عامه که دعوی محبت و دوستی اهل بیت میکنند قریب باین فرموده است که مخالف گوید ما نیز محبت رسول
 و اهلبیت او را دوست میداریم (الجواب) بقولون بالسنهیم ما لبس فی قلوبنا میگویند بزبان خویش
 که در دهائمه اهلانیت حکایت روز در خدمت محمد و مرزاده حاضر بودم در صحرا قریه بطریه
 در دهی بنی تم و کاشان در روز دهم محرم سال شصت هفتاد و سه و اعشیه از مقل عثمان رسول خدا
 تفریر می نمودم دانشمند از عامه انجاء حاضر بود مرا تصدیق می نمود و مدیداد خوف من بطشه و طعنا
 فی ماله از ترس ابداء صاحب دیوان و طمع بمال او چون از پیش من برخاست در حال شنیدم که با مردم حاجه
 مدت امام حسین علیه السلام میکرد و مدح بزد با اینکه گویند در میان علمای ایشان او منصف است با انصاف
 ایشان این است که استماع نمودی پس به انصاف ایشان چگونه باشد و در سنه شصت هفتاد و سه و در
 اصفهان بودم روزی از بساط دولت بمنزل خود امدم علوی مستعرب نزد دعا گو آمد و مرا گفت ای فلان
 امروز در نزد دانشمند بودم در حق وی دعا کردم بالفاظی که مقدور شد و در آخر گفتم حشرک الله مع بکر
 و عمر و عثمان خدا تو را با ابوبکر و عمر و عثمان محشر نماید او در جواب گفت که اگر من در دولت اسفل من الناس

من انما اقول
 و هو انما یقول
 و هو انما یقول

من انما اقول
 و هو انما یقول
 و هو انما یقول



(روز عاشورا) ❦

❦ (۴۸۹) ❦

با ایشان باشم درست تر دارم از اینکه در جنه الخلد بانعم وجود و تصور باشم با علی و احمد بن حنبل گفت روزی
 با مؤمن در حال بحث گفت لا یكون الرجل مؤمنا حتى یبغض علیا فلیلا مرد مؤمن نیست تا آنکه علی را دشمن
 مدار مؤمن گفت لا یكون الرجل مؤمنا حتى یحب علیا کثیرا مرد مؤمن نیست تا علی را بسیار دوست بداند
 زبان اصلی و اعتقاد حقیقی مرد در حال خشم شناخته میشود و در موقع صلح حال کسی معلوم نمیشود مقصود
 از ابرار این حکایات آنکه اهل ایمان بدانند چنانکه ایشان صحابه را دوست ندارند از جهت آنکه ظالمان اهل
 رسولند مخالفان نیز اهل مؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دوست ندارند لکن از جهت علو درجه
 و رفعت قدر و منزلت اهل البیت نمیتوانند این معنی را اظهار نمایند و صحابه را چون ایند وجه نبود رجاء
 که تقیه نباشد شیعه عداوت ایشان را اظهار نمایند در دل هر که بقدر ذره هست بغض علی و آل اند
 بشکند کردن در دنیا سوز را و بقرینه و سر دست او حق نماید کونا در صف حشر و ذاقان عمر
واقعه سی و ششم غرق شدن امیر کبیر در آب بحکم خضر رتبا لارباب مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه
 در کتاب خیرات حسان در ضمن ترجمه برکت الست الجلیله ام السلطان مادر ملک اشرف شعبان بن حسین
 پادشاه مصر گوید که عفت و خلوص عقیده و پنداری او درجه اشها را داشت و امیر کبیر الجایم البوسفی را
 نزدیک نمود و همین فقره اسباب اعتلاء شأن و رتبت او گردید و وفات ام السلطان در بیست و هشتم ماه ذی
 القعدة سال هفتصد و هشتاد و چهار هجری بود و مدفن او مدینه ام السلطان که خود مشارالیه در مصر
 بنا کرده و از ابنیه عالیه مصر محسوب میشود میباشد و عجب این است که بعد از وفات ام السلطان ادیب شهاب
 الدین احمد بن یحیی الاعرج السعدی ابن روست را انشاء نمود ❦ فی ثامن الحشر من ذی القعدة ❦
 کانت صیحه موت امیر الاشرف ❦ فالتی برحمتها و بعظم اجره ❦ و یكون فی العاشور من البوسفی
 و همین طور شد امیر الجایم البوسفی در روز عاشورا در آب غرق شد و در گذشت **واقعه سی و هفتم**
 متوجه شدن ناصر بجانب حلب در این روز سال هفتصد و هشتاد و پنج هجری در کتاب درر السلوک در
 ضمن ذکر ایام حکام و سلاطین آورده که در روز شنبه اول ماه محرم سنه خمس و ثمانین و سبعمائه
 ناصر نائب بقاءهم مصر نزد ظاهر برقوق آمد زمین ادب بوسید و حال آنکه در روز قبل ناصر
 داخل در زمزه اجرائی شریفه بود و برقون در زمزه ممالیک بشمار میآمد و هرگاه ناصر وارد میشد
 مجلسی که برقون در آن مجلس بود برقوق از جای برمیخاست و در برابر ناصر بیای می ایستاد پس او صبح
 در نزد برقون در حالیکه زمین ادب بوسید و اظهار طاعت می نمود نسبت با او امر و نواهی او
 فیما بین من یخیر ولا یتغیر و یؤتی الملك لمن یشاء تسبیح و تقدیس سزای پروردگار نیست که تغییر

در کتاب خیرات حسان
 در ترجمه برکت الست
 الجلیله ام السلطان
 مادر ملک اشرف
 شعبان بن حسین
 پادشاه مصر
 گوید که عفت و
 خلوص عقیده و
 پنداری او درجه
 اشها را داشت

در کتاب خیرات حسان
 در ترجمه برکت الست
 الجلیله ام السلطان
 مادر ملک اشرف
 شعبان بن حسین
 پادشاه مصر
 گوید که عفت و
 خلوص عقیده و
 پنداری او درجه
 اشها را داشت

❦ (مبداهه) ❦



(روز عاشوراء)

(۴۹۰)

میدهد و خود تغییر نمیکند و میدهد ملک و فرماندهی و فرمانفرمائی را بهر که خواهد. *(وقد قيل)*

اذا رايت امرء وضيعاً	قد رفع الله من مكانه	فكن له سامعاً مطيعاً	معظمها من عظم شانه
فقد سمعنا بان كرى	قال قد يما للرجانه	اذا زمان السباع والى	ارقص للقرود في زمانه

و بعد از ذکر این ایات در کتاب مذکور گوید و پس از آن در روز دهم محرم سال مذکور ناصراً متوجه شد

بجانب حلب **واقعه سی و هشتم** معاودت شاه رخ کورگان بدار السلطنة هرات بعد

از عتبه بویه حضرت ثامن الائمه الهذاه در سال هشتصد و چهارده هجری شاه رخ کورگان مصمم شد که بعد

اضحی را در مشهد مقدس بگذرانند بنا بر این احرام طواف آستان ملک پاسبان شهید خراسان بشه در روز

فهم و بقعه سنه مذکور و بقد مریاز و اخلاص بغیر از یادت انعبه کعبه اخلاص از هرات حرکت نمود بعد از

ورود بمشهد مقدس سادات عظام و نقباء کرام و سایر مجاوران آن سده سده مقام را با احسان و انتقام

خوشدل و مسرور گردانید و میر تقی اعظم سید عز الدین حاکم مملکت قومس نزد شاه رخ امده شرایط عبودیت

بجای آورد و پیشکشهای لایق گذاشتند بالجمله شاه عالیجاه پس از نعل بمقصد و مرام بجانب دار السلطنة

هرات معاودت نموده روز جمعه عاشور محرم سال هشتصد و پانزده هجری بهرات رسید و مقارن انحال

ایلچیان شاه خان خانی و ایمنک خان رسید مکاتب انشاء عالیجاه را که بالنسبه مختلفه بودند و همه

متمم بودند برار سال سلام و تحیت و سنایش بعرض رسانیدند و حضرت خاقان سعید ایلچیان را مشمول

مکارم و عاطفت خیر و انده ساخته فرمود که شاهزادگان و امرای عالیشان ایشان را طوع دهند و از آن اثنا

ملک قطب الدین والی سیستان که سابقاً با امیرزاده ابابکر طرح دوستی انداخته بود و از بیم حسام خون آشام

عساکر خاقان عالی مقام را بفرار و افراسخه اعاده بر کمال کور انحضرت کرده بدرگاه عالم پناه شافت و زبان

عجز و انکسار بتمهید قواعدا عندار و استغفار گشاده قبول باج و خراج نمود پادشاه بنظر عنایت و التفات

و مکریت و ایالت سیستان را بدستور پیشتر بویه تفویض فرمود و مهمات ایلچیان را بکتابت اقرار داد

شیخ محمد نجفی را مصوب ایشان بدانصوب فرستاد انتهی ملخصاً من جیب السیر و روضه الصفا و در کتاب

مطلع الشمس در ذکر تواریخ متعلقه بمشهد نیز این واقعه را بطور اجمال ذکر نمود **واقعه سی و نهم**

بنابر نقل صاحب روضه الصفا و جیب السیر در این روز سنه هشتصد و سه هجری سید زین العابدین و وزیر سلطان

حسین میرزا بدرجه شهادت رسید در هر دو کتاب مذکور در ذکر بعضی از مشاهیر و زرای سلطان حسین میرزا

آورده اند که از جمله غارن خاقان صاحب سعادت یکم آن بود روز و بغزل و نصب و زرا و دیوانیان میرزا

و همواره چهار و پنج کس را در آن منصب بایکدیگر شریک مینمود بناء علی هذا در ایام دولت آن مهر سهر خلافت

روز عاشوراء
بدرجه شهادت رسید

روز عاشوراء
بدرجه شهادت رسید

(روز عاشوراء)

(۴۹۱)

جمعی کثیر بمصب و وزارت مشرف گشتند تا آنجا که گویند سید زین العابدین علی مهدیش سید زین الدین محمود مدتی
ممنه در معظلات مهمات دیوانه مدخل داشت و مادرش نهال سادات از دروان سادات ارجنده افراشت
و انجناب بمحمد سیر و محاسن ششم موصو و مشهور بود و در اوائل حال بوزارت امیر محمد برندن بر حلاس قیام
مینمود و پس از آنکه انوار کفایت و کار دانی از مطالع احوالش بر پیشگاه ضمه انور حضرت خاقان بر تواندا
منصب وزارت خاصه هماهون را بومفوض ساخت و در آن اوان که خواجه نظام الملک پاه بر مسند اختیار
واقفانها و سید را از آن شغل معزول گردانید و در سنه ثلاث و تسعمائه که خواجه با اولاد اقرابیه هاد رسیده
سید نوبت دیگر وزیر خاقان منصوب گردید و بعد از چندگاه خواجه افضل الدین از حرکات و سکنات جناب سید
ثاب استقام را تحفه مخالفت نموده او را معزول ساخت و پس از وفات خواجه افضل الدین خاقان بلند محل کثرت
بعد از سید زین العابدین را بتقلید منصب وزارت امر کرد انجناب استعفا نموده بالاخره مهم بر این قرار یافت
که وزرای عظام ب استصواب جناب سید بفصل امور دیوانه نیر از ند و فرا این مطاعه را قیام که بتوقع او سید
بمهر بزرگ هماهون رسانند آنگاه سید زین العابدین بیشتر از پیشتر اعتبار یافته بر جمیع وزرا مقدمه نشست
و بر قم اطلع علیه بر پشت نشان توفیق میبکشد و بعد از فوت خاقان منصور سلطان بدیع الزمان مبروزا
انجناب را منظر و نظر الطاف ساخت و بقبول منصب تکلیف نمود اما سید در آن زمان که مانند گل اندک
بقا بود در هیچ مهمی دخل نفرو و چون ماهیچه را بت نصرت ابث محمد خان شهبان از افق دیار خراسان طالع گشت
سید زین العابدین فرار بر قرار اختیار کرد و در اثنا گریز با فوج از از بکان پرستیز چار شد مهم بجنک
و جدال سرایت نمود و تیره جان گذار بر مقتل سید زین العابدین رسید مانند جد بزرگوار خویش در روز

سید زین العابدین
در روز عاشوراء
در سنه تسعمائه
در شهر کربلا
در روز شنبه

عاشورا متوجه عالم بقا گردید	چنین است کردار گردان سپهر	کشتن زهر قهر است و که نوش مهر
بنار از کسی پرورد در کار	بخاک افکند آخرش خوار و ناز	واقع چهار چهل غم

سید زین العابدین
در روز عاشوراء
در سنه تسعمائه
در شهر کربلا
در روز شنبه

مقرب سلطان بجناب ارد و به کیهان بزیست تمشیت مرصالحه بدین روز سنه نهصد و چهارم هجری
در مجلد هفتم کتاب روضه الصفا و مجلد سیم جیب لست بعد از ذکر شرح مفصلی از اظهار مخالفت نمودن
بدیع الزمان با خاقان منصور گوید در پیشگاه حضرت پادشاه معروض داشتند که بدیع الزمان مبرز الطمع
که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق نعلق بوی گریز نادید بکر پیرایون خاندان نگردد انحضرت این سخن را بسمع
رضا قبول ننمود و از انک نشین کوچ کرده بجناب هرات در حرکت آمد و چون این خبر بدو السلطنه هرات
رسید کمحضرت خاقان بغیر رزم بدیع الزمان هرات آید و اذ انجا عنان بطرف غور خواهد داشت مقرب حضرت
سلطان کلاه الصلح غیر مطمح نظر فرخنده اثر گردانید و در سنه تسعمائه در شهر کربلا در روز شنبه

مطرح
خانه افتادن نظر
شعبه

(تمت)



(روز عاشوراء)

(۴۹۳)

گردید (و مکتوف باد) که نگارش این واقعه را از کتاب مطلع الشمس و تاریخ منظم ناصر بطور تفصیل و تلخیص در هشتم
واقع چهارم حرکت مصطفی خان از اصفهان با هدايات و تحف هندوستان بفرمان خدمت
 سلطان محمود خان در کتاب منظم ناصر بعد از ذکر شرح از کشت و کوشش نادر شاه افشار و ذکر چند روز از فتوحات
 اردو زمین سوانج و حوادث سال هزار و صد و چهل و هشت هجری آورده که پس از انتظام این صفحات بکتاب نادر
 افشار از راه شیروان بصرای معان آمد و بموجب حکام نادر در جمیع حکام و رؤسا و قضاه و علما و اشراف این
 در صحرای معان حاضر شدند نادر شاه بآن جمیع اظهار داشت که من چندین سال کوشش کرده بدار ایران را
 از تصرف افغان و عثمانی و در دست منترع ساختم و اینک شاه طهماسب ثانی و پسرش عباس میرزا هر دو زنده اند اکنون
 هر کس را که خواهد بسلطنت ایران اختیار کند همگی متفق القول گفتند چون ایران بشمشیر و بازوی نادر
 مصطفی گردید بسلطنت آن حق نادر شاه است و نواب سر جان مالک در نارنج خود گوید که چون جماعت این اظهار
 نمودند نادر را با کرد و سوگند یاد کرد که هرگز اندیشه سلطنت در خاطر ندارد و تا یکماه هر روز این مطلب را
 بود و اصرا و امتناع طرفین صورت از یاد می گرفت تا آنکه بالاخره نادر مسئول مردم را با اجابت مقرون داشت
 و بنا بر نقل صاحب منظم ناصر نادر قبول تخت و تاج نمود بشرط آنکه اختلافات مذبه فیما بین شیعه و سنی
 مبدل با بیلاف شود باین معنی که فرقه شیعه در فروعات پیر و حضرات امام جعفر صادق علیه السلام باشد و در اصول
 دین با اهل تسنن متحد باشند و دین اسلام فرعاً منشعب بر پنج شعبه باشند (حنفی) (مالکی) (شافعی) (حنبله) (شافعی)
 (جعفری) جماعت قبول این تکلیف نمودند نادر شاه رسماً بسلطنت ایران برقرار گردید و بنا بر نقل سر جان مالک
 نادر گفت پس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله چهار خلیفه از پس یکدیگر متکفل امر خلافت شده اند شایسته
 اسمعیل صفوی این مذهب متروک و مذهب تشیع را شایع و مسلول داشت و از وقتی که مذهب شیعه شایع شده
 همیشه در ایران فتنه بوده است پس هرگاه که اهل ایران بسلطنت ما را غلبه اسبابش خود را طالب باشند باید
 این مذهب را ترک و مذهب اهل سنت سالك شوند و چون امام جعفر صادق علیه السلام از ذریه رسول و عند
 الناس محمد و روح مقبول است او را رئیس مذهب خود سازند مردم هر باین تغییر را غرض شدند و فرمان صادر شد
 که این مطلب گوش زده مردم نمایند و بنا بر نقل صاحب منظم ناصر بعد از آن نادر شاه اظهار داشت که چون
 شما تکلیف مرا قبول کردید من هم ایلی نزد اعلیحضرت سلطان عثمانی که خادم و مریدین شریفین است و با ما در مقام
 دوستی میباشد میفرستم و بشرط قبول پنج مطلب بامعظم له صلح میکنم که اختلاف از میان امت مرحومه رفع شود
 و پنج مطلب که اظهار داشت از این قرار بود مطلب اول چون شما از عقاید سابقه نکول و طریقه تقلید املا
 جعفر صادق علیه السلام را قبول کردید قضاه و علما و ائمه دین عثمانی از عان بخت طریقه شما کنند و از احاس

کتاب منظم ناصر
 تاریخ منظم ناصر

کتاب منظم ناصر
 تاریخ منظم ناصر

(مذاهب)



(روز عاشوراء)

(۴۹۴)

مذاهب رابعه شمارند (مطلب و مر) چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام بایسته مذ هب رابعه تعلق دارد
 این مذ هب نیز در یک رکن با ایشان شریک بوده بآیین جعفری نماز گذارند (مطلب سیم) آنکه هر ساله از
 طرف ایران امیر خاج معین شود و بطور امیر خاج مصر و شام حجاج ایران را معترزا بکعبه مقصود رسانند از
 طرف دولت عثمانی بامیر خاج ایران همانطور سلوک کنند که بامیر خاج مصر و شام می نمایند (مطلب چهارم)
 اسرار هر دو دولت در نزد هر کس بوده باشد ازاد شود و بیع و شرا برای ایشان روا نباشد (مطلب پنجم)
 و کلی از دولتهن در پایتخت یکدیگر بوده امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل دهند و نیز در کتاب
 منظم ناصر در ضمن حوادث سال هزار و صد و شصت هجری گوید که در میان کتب تواریخ تاریخی جهان
 گشای نادره بصحت معروف و معین است چه آنکه نگارنده آن خود ناظران حوادث بوده و بعلاوه
 خود در سنه هزار و صد و شصت با مصطفی خان بوشلوما مورس سفارت و رفتن بدین عثمانی شده معجله
 از صاحب کتاب مذکور نقل نموده که چون نادر شاه در صحرائی مغان متکفل امر سلطنت گردید مطالب
 پنجگانه مذکوره را از اعلیحضرت پادشاه عثمانی خواستند شد و بر وقت همت لا در فریاد ساختند بودند که مطلب
 مزبوره را بدستی لیسار دهند و با آنکه با شمشیر خون اشام که فاصل هر امریست بانجام رسانند مدتی
 چند سال گریبان این مطلب در دست گفتگو بود و از کساکش و امداد رفت اینچنان نخل و عو و خلافت
 نیاخت و هر مرتبه که رایات فرزند اباب نادر بی غیرم انجام مطالب معهوده بجانب مملکت روم پرچم گشا
 میکردند در ایران فوری حادث میشد که موجب فتح عزیمت میکردید تا اینکه نادر شاه از مطالب معهود
 در گذشتن نیکول فرمود و بدولت عثمانی توسط جاپار این رایات را اعلان نمود پادشاه روم این بخت را مختم
 دانسته نظیف افتد را بجا پاره برای بنای تحریر صلحنامه تعیین شروط سائله روانه خدمت نادر شاه
 نمود و چون نظیف افتد را با نامه قصری وارد اردو و همایون گردید از جانب پادشاه سکندر شاه
 و شهبه مجلی بهرامنای دولت با و داده شد پادشاه و الاجاه او را رخصت انصراف از آن داشت و پس
 از ورود او بدین عثمانی اعیان آن دولت اخذ افتد را پایه وزارت داده بسفارت مامور داشتند و
 با هذا با و نفا پس بسیار او را و ایران نمودند و از طرف اعلیحضرت نادر شاه نیز مصطفی خان جاپار
 و کاتب حروف بسفارت تعیین مدیم و تحت طلای مینا کار که خاصای عجمان را در جیب و امان داشت
 و خیمه زرین که با خیمه زرینگار سپهر برابر می نمود و در زنجیر نعل و قاص که از تحایف و غرابه هندوستان
 بود با نامه و سانه ای پادشاه و الاجاه عثمانی او سال داشته در روز دهم محرم الحرام سال هزار و
 صد و شصت هجری که موکب همایون از اصفهان حرکت می نمود کمتر از آباد مصطفی خان روانه فرمود و موکب

در کتاب منظم ناصر
 در ضمن حوادث سال
 هزار و صد و شصت
 هجری

نصفه شای پادشاه
 و شهبه مجلی
 بهرامنای دولت

وقص
 بالفی کردن شکتز
 وقص آنکه گردش
 شکسته باشد
 منته



﴿ رُوزِ عَاشُورَاءِ ﴾

※(190)※

زال از راه نزد و کرمان عطف عنان بجانب خراسان نمودند **واقعه چهل و سوم** حرکت نمودن
 نادر شاه افشار از اصفهان بجانب خراسان و منتخب الثوار بیخ مظفری در ذکر ایام سلطنت افشاریه آورد
 که در روز دهم محرم سنه هزار و صد و شصت هجری نادر شاه افشار در اصفهان ایلیچا از درانه و خود از راه
 نزد متوجه خراسان شد **واقعه چهل و چهارم** رسیدن شاه بابا الدین اشنهرا به نجفی الحسینی العثمی مد
 ظله له که فعلا در بلده قم صیبت عن التلاطم والتفاحم اقامت فرموده و این حقیر در مشهد مقدس شرف
 زیارت ایشان رسیدم و فیض صحبتش را دریافت نمودم و بدون آنکه حقیر درخواست نمایم اجازه خطی مرحوم
 فرموده بتوسط یک نفر از فضلا به رضای قدس باین حقیر رسانیده بالجمله مشارالیه معظم در هاشم کتاب هدایت
 الانامیه وقایع ایلام مؤلف محدث قی رضوان الله علیه در ذکر مستدركات وقایع روز عاشوراء آورده
 که در عاشوراء سال هزار و نود و پنج هجری وفات کرد و میرسد از اخبار روز قیام فائیه مشهور صحت این
بشارت واقعه چهل و پنجم مکث نمودن اردو به شاهی در همدان در دهه عاشوراء سال هزار و
 دویست و سی و هشت هجری در مجلد اول کتاب مرآة البلدان در ذکر وقایع سال بیست و ششم سلطنت شاه
 مغفور فیحلی شاه قاجار که مطابق بوده با سنه ۱۲۳۷ هجری آورده که در بهار این سال موکب خافان بطرف
 سلطانیه حرکت فرمود و شبه دوم شوال بدان محل شریف ورود داد و در هشتم ذی القعدة در حین سلطانیته خبر
 فوخاص و غلبه نواب عباس میرزای نایب السلطنه بر سپاه عثمانی و فتح تبراق قلعه بعرض حضور خافان رسید و
 سیم ذی الحجه اردو شاه از سلطانیه بقصد تنجیران عرب بغداد هضت فرما شد و در روز عید اضحی بچمن
 اسفند آباد ورود فرموده خبر فوخاص محمد حسن میرزا حتمه الدوله و سایر امراء که بمنظور افتخار بودند معروض افتاد
 اقامت رجبیه که فوخاص خاص لشکر ایران بود و بایه سخنی از هند برز کرده بواسطه فارس تشریف نمود و از آنجا بمرات
 و از عراق بتبریز آمد و میرزا و رضای قایم مقام در پنجم ذی القعدة باین مرض در گذشت و در اردو و حتمه الدوله
 سایر شاهزادگان و با افتاد و جمعی تلف شدند و در اردو خافان تشریف کرد و در این اردو و جعفر قلیخان
 نوائی و میرزا مقیم مستوفی و در سعلیخان معبر الممالک بسطای در گذشتند لهذا اردو شاهی دهه عاشوراء را
 بهمدان و بعد بمرجور حرکت کرده در بیست و چهار و محرم هزار و دویست و سی و هشت بدو اختلاف وارد شدند
واقعه چهل و ششم حمله بردن قشون انگلیس بر حیدرآباد و نادرآباد و نادرآباد و نادرآباد و نادرآباد
 خود در این روز سال هزار و دویست و بیست و دو هجری در کتاب احسن التواریخ در ذکر ایام سلطنت سلطان
 سلیم خان عثمانی آورده که چون جنگ دولت علیه عثمانی و روسیه بالا گرفت پادشاه فرانسه جنرال بیستای
 را بجهت روابط اتمام و در آباد دولت علیه روانه بلاد مشرق نمود و چون مشارالیه وارد استان شد ابلاغ

از اصفهان حاجاب خراسان
از کوههای نامی کوهستان
و عمارت و عمارت

از اصابه
و این فاجعه در طلب و خجسته الحزن
سند مذکور بسیار و عجیب
نموده و خجسته الحزن در طلب و خجسته الحزن
از ایشان و خواست بسیار از ایشان
در بعضی سید بسیار از ایشان
شفر شده و خواست بسیار از ایشان
از ایشان و خواست بسیار از ایشان
انقطاع و کلمات فرمودند و از ایشان
نمودند و از ایشان
و خجسته الحزن و از ایشان
(۹۰) و در هاست و از ایشان
(۹۱) و در هاست و از ایشان
و خجسته الحزن و از ایشان

السيد الجليل رعا القوم
السيد على العلامة البر
ربيعا القامه الطبا
التائبين من احقاد العا
المبقر ربيع الاول القاب
الحكم المولى المرمضا
المروني على الكاهن كان
على فيقها محمد شاعر
فهم ارباضا اساطها

عقوبة غير هامة
مدحهم الشيعة
الرجوع من ضروريات
غائبان كون
الحجة ورساله
امثال و من خلق
عينا و رساله في
في اثار و رساله
البيان و رساله
منها خاتمه على
والله اعلم بالصواب
الكلام في الاصل
تفصيل فاطر من اولاد
نور صلوات الله
عليه و آله
بالمعنى المعروف
في الاصل
(119)

(روز عاشوراء)

(۹۶ م)

روز عاشوراء
روز بزرگوار
روز شهادت
روز غمناک

روز عاشوراء
روز بزرگوار
روز شهادت
روز غمناک

پادشاه فرانسه زابنده سلطان اظهار داشت و در آستانه اقامت در آستانه بمبای خود بفرمانده (افلاغ) و امیر (بغدان) که طرفدار روسیه بودند نائل گردید و آن دو امیر در پنجم چادری الاخره سال ۱۲۲۱ مفرول و بجای آنها امیران مخلص و لث علیه منصوب شدند و روسیه را این ترتیب ناگوار آمد و از امتداد نفوذ فرانسه در مشرق ترسید بدین اعلان جنگ قشونه برای تسخیر آن دو ولایت روانه داشت بهمانه آنکه تغییر این دو امیر بحقوق هموار در روسیه مضرت است پس آن جنگ و قتال میان روسیه و دولت عثمانی مشعل گردید و در این جنگ انگلیس بعنوان مجل داشتن مطالبات خود بار روسیه متحد شد و دست از جملات خود زار و تحت ریاست (لورد وورت) (بجانب) (داردائل) فرستاد و سفیر خویش را نزد پادشاه عثمانی فرستاد معاهده مؤکد از دولت علیه درخواست نمود که با تسلیم نمودن اسطوخار عثمانی و قلعه هاداردا را با انگلیس و با واکد اردن و لایات افلاغ و بغداد بروسیه و مطر و کردن جنرال سپستان را که مبعوث فرانسه است از آستانه و اعلان حرب دادن بفرانسه هرگاه این مقاصد اجابت نشود انگلیس خود را بمحومبد که بغاز دارد نائل را بجنگ آورده بلکه برخود آستانه حمله آورد دولت علیه این مطالبات قبول نکرد و در تخصیص بغاز و ساختن قلاع بهر دو جانب ان شروع کرد و چون فرصت باندازه نبود که این جلوگیر و قلعه بند برای سد عبور از آن کافی باشد در روز دوازدهم ذی الحجه ۱۲۲۱ دولت انگلیس قول خود را بفعل قرون ساخت (وامیرال دوت وورت) (بجانب بغاز داردائل) فرستاد و چنان بتسخیر آن نائل گشت که از طرف قلعه داران ضرر قابل الذکر به سفائن او رسید و به تنگ (جالبون) رسید و همه کشتیهای بحریه جنگی عثمانی را خراب کرده در خارج بوسفور مکث کرد و منتظر تنگد لایحه سابقالت گردید و بمحض ورود این خبر بدولت علیه بهم و ترس سگان آستانه را فرا گرفت و وصول سفاین انگلیس را به بوسفور نگران شدند در این هنگام قیامت برخاست و روز دوازدهم و بیست و چهارم از آن رو که اغلب لایات سلطان و عماران حکومت در طرفین آستانه واقع بود و بالاخره سلطان و وزرای عثمانی برخود لایحه را نشاند که تا صد انگلیس را از عان کنند و زجر جنرال سپستان فرستادند و او را امر بخرج نمودند که بهادار این امر بزرگتر گردد و جنرال فرانسوی با جمیع مستخدمین سفارت خود و ضباط فرانسوی که متحد مرچوش و لث بودند در مقابل رسول دولت عثمانی جواب دادند که ما از آستانه بیرون نمیریم مگر بطور آگوار و بعد از این اظهار جنرال فرانسوی درخواست نمود که خود بحضور سلطان رود و مذاکرات خصوصی نماید طلب اجابت شد و چون بحضور رسید استعداد و حضور فرانسه را بمساعده دولت علیه اظهار داشت و چنان ابراز نمود که امپراطور نابلیون او امر لازم بقشون حاضر در سواحل (آدریاتیک) صادر نموده که برای کمک بدولت علیه در آستانه

(مشارف)



(روز عاشورا)

(۴۹۸)

مقول نمودند تا بقی امان طلبیدند و خود را بشریعت اسلام داخل نموده بدین مبین مشرف شوند یقول
 المؤلف وفيه ما فيه فمائل **واقعه چهل و هشتم** خانه عزاداری و سوگوار می شاهزاده حسام
 السلطنه در خارج مشهد مقدس در سنه هزار و دویست و شصت و پنج هجری بمقتضای که در واقع پنج
 و دوم روز اول پناه سمیت تحریر یافت **واقعه چهل و نهم** وفات فاضل دار الخلافه دارای
 فنون متنوعه * مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه در کتاب المآثر والآثار آورده که حاج میرزا فضل
 الله ساوچی از مشاهیر فضلاء دار الخلافه طهران بود در فنون متنوعه و هنرهای چند علی الخصوص
 خط نستعلیق و ثلث و نسخ و معرفت احوال خطاطین و تالیفات ایشان بگانه زمان محسوب میگردد و در
 بنای امر صدارت ملا با شیکریه مرحوم علیخان ظل السلطان خلیف خاقان مغفور پادشاه نعلان داشت
 و در زمانه که شاه مرحوم محمد شاه شهر هرات را در حصار داشت بموجبی از طهران بار دو همایون رفت
 و مورد مرجه های فوق الوصف گردید مدایح بسیار از شعرای عصر علی الخصوص مرحوم شهابیه در حق
 او بدیده شده در طهران اشعار سال یک هزار و دویست و هشتاد و پنج از سرای سپنج رحلت گردید قبرش در
 داری السلامات **بیان** در برهان جامع گوید سپنج چو شکنج پچهار معنی آمده و معنی آن مناسب
 مقام است یکی غار بیت و مستعار و دیگر خانه علفی چوپان که مزارغان دشمنان غار پی سازند و باین
 مناسب دنیا را گویند **واقعه پنجاهم** توقف آورد و شاه مغفور ناصرالدین شاه قاجار در
 در این روز سال هزار و دویست و هشتاد و سه هجری در سفر بکه انشاء و الاجاه بعزم زیارت اسنان عرش
 نشان حضرت ناصی الائمه علیه آلاف التحية بجان شرف مملکت راه میپیمود در سفرنامه آن سفر خبر بیت اثر
 گوید از آنجا که مینای امور عالم و آدم با فاضله فیض زائمه هدایت و توسل باین سلسله عظمی است در این روز
 اعلی حضرت های پونه که توکل تمام و اخلاصی الا کلام بخانواده حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام
 دارند تمام اوقات شریف را در کمال ملال بلوا از مرتعزت دار میصروف فرمودند ساکنان حرم جلالت
 و خدام در بار معدلت مدار نیز هر یک فردا ناسته بدات شریف اقدس های پونه نموده در هر گوشه از صدک
 گریه و زاری غلغله در اطراف افکندند و هیچ جای چادر نبود که در او زکوفات نشود با اطعام صاکنین نکند
 هر یک از درانکه جدا گانه بر پا کرده سپهر زنان و نوحه گران در آنها جمع بودند و هر سخنی از چاکران اتم از فر
 و سر باز حتی از غلام بچه گان و خانه شاگردان و اهالی شهر دشنه و جوقه جوقه کشته هر یک بطریق کلمات
 بسنه و اول سپهر زنان و نوحه گران برسمی که از قدیم معمول است با خطیب بپرا پرده های پونه و حضور عنایت و تود
 مشرف گشته بعد بپا چادرها و اطراف اردو رفته تا شام مشغول ند به گریه و سینه زنی و درغای و جومبارک

فصل
 وفات حاج میرزا فضل الله

توقف ناصرالدین شاه قاجار در این روز

کحل
 چو جعل است خبیت
 و بدک



(روز عاشورا) ❦

❦ (۴۹۹) ❦

شاهنشاه بودند الحق گو با از زمان شهادت حضرت خاتمالعباده ^{علیه السلام} تا کنون کسی این نوع تعزیت نداشت و بهر
 و از و اخلاص صفاندید بود **واقعۀ پنجاه و یکم** فاضل ماهر حاج فرهاد میرزا علیه الرحمه در
 کتاب زینبیل آورده که در روز عاشورا سنه هزار و دویست و هشتاد و نه هجری مطابق سنه هزار و هشتصد
 هفتاد و دو میلادی در لندن بتاریخ بتانات هجده هزار نوع گل و گیاه حاضر کرده بودند که از نظر مردم
 و تماشاچه گرانده اند اگر بگردشان می آمدند چندین نوع دیگر میبردند احتمال دارد که گل عاشقان
 در میان آنها نبوده و همچنین لاله سیاه **واقعۀ پنجاه و دو** شاهد گرفتن شاهزاده اعظم
 مرحوم حاج فرهاد میرزا گل واپور را بر تشیع خود در این روز سنه هزار و دویست و نود و سه هجری
 مشا و الهه معظم در روزنامه سفر خود بمدينه السلام و بیت الله الحرام در سال مذکور رقم فرمود که در
 یکشنبه دهم محرم الحرام که روز عاشورا است صبح زیارت عاشورا را خواندم و در عبارت اللهم انی
 اتقرب الیک فی هذا الیوم و فی موقفی هذا و ابام جوی و بالبرائۃ منهم کل واپور را شاهد گرفتم که
 خداوند انشاء الله مرا از بندگان آسان بل از سگان عبده عرش مرتبه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله
 محبوب داشته در زیر لوا ایشان محشور کند (شعر) احمد لوی خوش علی را سپرده بود ❦

در روز عاشورا
 شاهد گرفتن شاهزاده
 اعظم

من ذیران بزرگ و مبارک لوا شدم ❦ یکساعت از دشنه گذشت واپور راه افتاد و بقدر پنج رشت
 میل حرکت کرده بود که لنگر انداخت بقدر دو ساعت جائی که باید توقف کند ایشاد ناگشتی فراموش اند گذشت
 و واپور بسیار بزرگی بود که خیلی هیبت داشت و پیران آن کشتی راه افتاد و پنج ساعت و نیم از دشنه گذشت
 در یکی از اسبابوها که ناپورث سجد سیزده میل است دو کشتی انگلیس لنگر انداخته بود یکی که در جلوی
 واپور بزرگی بود و بفاصله قلبی پشت سر او واپور بزرگتر بود که واپور اول در نزد او حکم زورق را
 داشت که سه هزار نظامی بهند و شان و بطرف بنبار میرد و کوه پاره بود که در میان دریا ایشاده بود و اول
 و له الجوار المنشأت فی البحر کالاعلام در حق او صادق بود و در این وقت آنچه واپور دید شد تمام بدن
 آنها را بارانک سیاه رنگ کرده اند و این واپور بزرگ تمام سفید بود و این بجهت حرارت هوای هند و شان
 است که رنگ سفید حرارت را دفع میکند و نگاه نمیدارد مثل برف که خداوند عالمیان رنگ او را سفید
 کرده است که دوام کند اگر رنگ برف سیاه میشد برفی که در قله کوه در یک ماه آب میشود و یک هفته آب میشد
واقعۀ پنجاه و سه مرضی شدن طفل سنی که تقریباً ده سال از عمر او گذشت بود در این روز سال
 هزار و دویست و نود و نه هجری و مرتعش شدن نصف بدن او و لال گشتن زبان و شفا یافتن او با عجز
 حضرت امیرالمومنین علیه السلام ❦ در عصر روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه صفر شریح که مرحوم حاج نورزاد

در روز عاشورا
 شاهد گرفتن شاهزاده
 اعظم

❦ (الله) ❦



(روز عاشورا)

(۵۰۰)

اللهم عليه ركب ميزان السماء نفل فرموت وتفصيل ان در عمل خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالى
واقع پنجاه و چهارم در روز عساکر جنرال غلام محمد خان در روز منزه بلخ در این روز دسنة
 هزار و سیصد و شش هجری و تفصیل این اجمال بوجه شش امیر عبدالرحمن خان حکمران افغانستان در فصل
 یازدهم از مجلد اول کتاب تاریخ خود بدین هجج است که در ذکر گذارشات سال هزار و سیصد و پنج و شش
 هجری بعد از ذکر وقایع چند گوید که سه سال قبل از این شورش بمن اطلاع داده بودند که محمد اسحق خان
 بیشتر از مبلغی که محاسبه از اربابین میداد از مالایات جمع او میباید و بیشتر از مبلغی که بجهت تمام لوازم
 از مالایات و لایات میگردید پول دارد چون این حال مقرون بدستکاری نبود پس از وصول اطلاع بکه از
 مامورین خود را فرستادم که محاسبات محمد اسحق را رسیدگی نموده و پورتن صحیحی در این باب بمن بدهد اگرچه
 میگفتند خیالات محمد اسحق خان نسبت بشما صادقانه نیست و من نمیتوانستم قبول نمودن حرف برخلاف
 او خود را مجبور نمایم و در چند مواقع دیگر نیز همین قسم اطلاعات بمن رسیدند فقط از این اخبارات تجاهر
 مینمودم بلکه بمرم جد اقدغن میکردم که برخلاف محمد اسحق خان اظهار نماید تا اینکه در سال بعد
 با نوشتن بملاقات من بیاید و محاسبات خود را بیاورد و خودش تعدد رشدها باینکه ناخوش است و حساب
 را بدست یکی از معاونین خود فرستاد در این وقت بمن خبر رسید که افشار از انداز گذشتن اکثر مردم قسم
 قرآن میدهند که با او وفاداری نمایند اشخاصی که قسم نمیخورند یا تنبیه میکند یا بقتل میرساند و وقتی شنید
 مشارالیه ناخوش است یکی از اطباء دربار خودم موسوم بعباس الشکور خان را که حال در کابل است بجهت
 او فرستادم ان طبیب ز پرلین نوشت مرض سردار مرضی است نفسانه نه جسمانی کاتبه این طور بمن رسانید که
 ابدا علتی ندارد مگر اینکه نسبت بشما عدوان دارد با وجود این اطلاع و راپورتها دیگرا که اقتصادا بوسائل
 متعدد به بمن میرسد در باور نمودن صدق اظهار تردید داشتم و مقارن این اوقات بمرض طولانی بطور
 شدت گرفتار شدم که ناچند ماه امتداد داشت و در ماه شوال هزار و سیصد و پنج هجری در منزل بیلاقی
 خود در کوهستان لغمان که تقریباً چهار فرسخ از کابل مسافت است خلیجت مرخص شدم و تا ماه ذی الحجه امتداد
 داشت و هیچکس غیر از اطباء دربار و فوکرهای شخصی من اجازه نداشت بدیدن من بیاید و چون اشخاصی که
 میخواهند براه کار ملاقات نمایند همیشه حتما در حالیکه مرض بودم بمن دسترس داشتند در این هنگام
 که کس مازون نبود نزد من بیاید در شبها افتادند لکن ادوا فواء منتشر شد که وفات یافته ام و از مردم
 پنهان است محمد اسحق خان بوفای چون خبر وفات مرا شنید ادعا نمود که جانشین امیر است و امارت باو
 تعاون دارد و خلی از رعایای وفادار مرا فریب داده اظهار داشت که چون امیر همیشه بطور برادر و فرزندان

در روز عساکر جنرال غلام محمد خان

در روز عساکر جنرال غلام محمد خان



روز عاشوراء

(۵۰۱)

بامی رفتار می نمود استحقاق من بامارث از دیگران بیشتر است و نیز اظهار داشت که خیال دارم فوراً بطرف
کابل حرکت نمایم که مملکت افغانستان بصرف انگلیس ها نیاید چون همینکه بینند مملکت بی صاحب
دور نیست چنین اتفاقی بیفتد انگاه از رو واقع مشغول اقدامات گردیده مسکو کات با سم خود سکه نمود
که در آنها بابین عبارت نقش بود لا اله الا الله محمد رسول الله و قتی این خبر بمن رسید جنرال غلام حیدر خان
نایب سالار و جنرال کمال خان و کاندان عبدالحکیم خان و معلم نظام و مشاور شخصی میر نواده جنرال
شهاب الدین خان که اول معلم توپخانه افغانستان بود و حال رئیس توپخانه فیلد در کابل است و جنرال
فیض محمد خان که رئیس فوج خاصه است و دیگران را با چهار فوج سواره نظام و سیزده فوج پیاده نظام و
بیست و شش عراده توپ زاده بامیان بجنک محمد اسحق خان فرستادم و از طرف دیگر سردار عبد الله خان
طوخ که در آن وقت حاکم قندهار و بدخشان بود و حال دانه الحضور است از طرف مشرق بجانب بلخ حرکت نمود
بنارنج دهم محرم سنه هزار و سیصد و شش عساکر جنرال غلام حیدر خان در دمنه بلخ وارد مینیک گردید و بنا
شانزدیم محرم سنه مذکور عساکر سردار عبد الله خان با جنرال مذکور ملحق گردید و در نارنج بیست و دوم محرم
در دره غریب نیک که سه میل بطرف جنوبی با شرفغان میباشد جنک واقع شد و این جنک خیلی شدید و مفصل
بود زیرا که لشکر محمد اسحق خان که تعداد آن بیست هزار است و چهار هزار نفر بودند با خودش و پسرش
اسمعیل خان جد و جهد می نمودند که فاتح شوند چرا که میدانستند این جنک اقبال واد با طرفین را مشخص
خواهد نمود و آنجا که گوید از جمیع زور و ناخوبی از شب گذشته سردار هاله مرد و لشکر با کمال تشنه و شیات
قدم میچنگیدند و از طرفین اینقدر رکشته و زخمی شده بودند که بحساب در نمی آمدند و در این بین وقت عصر
یکدسته از لشکر من با سردار عبد الله خان و جنرال کمال و کاندان محمد حسین خان و عبدالحکیم خان از قلب
لشکر و در افشاره از عساکر محمد اسحق خان شکست سختی خوردند و از طرف دیگر چون بن جنرال غلام حیدر
خان و دشمن جنک شداد یافت بعضی از سردار هاله نمک بجرام بنجرال محمد حسین خان هزاره ملحق شده
بطرف تپه که محمد اسحق خان آنجا بود شناخت رفتند که بر او سلام نمایند و مشارالیه بواهد اینکه لشکر او
شکست خورده است و این جمعی بطرف او میسازند که او را اسیر نمایند و بفرار نهاد و لشکر او نامدته
بعد از غروب که هوا بکلی تاریک شد بود با جنرال غلام حیدر خان مشغول جنک بودند و خود محمد اسحق
خان بجمعه هر چه تمامتر مشغول فرار بود و چون بلشکرش خبر رسید که سردار آنها فرار کرده خود را باخند
و آخر الامر شکست خوردند خلاصه در نارنج بیست و دوم محرم سنه هزار و سیصد و شش هجری جنرال
غلام حیدر خان این فتح بزرگ را حاصل نمود و از طرف دیگر یکدسته از لشکر من که شکست خورده بودند

محمد اسحق خان

محمد اسحق خان



چنان سر سپهر فرار میکردند که نارسیدن بکابل ابدی در هیچ جا قرار نگرفتند و اکثری از آنها بدون اینکه بکابل
بیایند بوطن و خانه خود رفته اند و اندک خبری از غلام حیدر خان مقتول شده و تمام لشکر که بجنک محمد
اسحق خان رفته بودند متفرق شده اند و فی الواقع حکمرانی من با تمام رسید و من رو به بعضی از حکمرانهای
افغانستان را معول نداشتم که بمحض شکستی که بآنها میرسد میگریزند بلکه کمال بردباری تحمل نموده بکرونی
انتظار کشیدم خوشبختانه صبح روز دیگر بعد از آنکه لشکر شکست خورده بکابل رسید بودند خبر فتح لشکر
من و شکست دشمن رسید و این قضیه ثابت نموده که فتح و نصرت بدست خداست با اینکه عساکر دشمن اولاً فتح
کرده بودند و لشکر من شکست خورده بودند و چون مشیت خداوند بر این تعلق یافته بود که شخص من حکمران
افغانی افغانستان باشم دشمن فرار نمودند و فتح قسمت من گردید و بعضی از صاحب منصبهای محمد اسحق خان
ناخنه زرا و رفته بودند که خبر فتح لشکر او را با و بدهند مشاوران به حرف آنها را قبول نکرده و آنها را نگاهدار
بقتل رسانیدند گفته بود اینها خائن میباشند میخواهند مرا بمکر و حيله گرفته بدست دشمن بپارند و در
پا را شخمها را تا بانه که جنرال شجاع من غلام حیدر خان کرده بود نشان الماس دیگر بجهت او فرستاد و او
بر تبه سپه سالاری ترکستان ارتقادارم و حال هم دارم منصب مدکور میباشد **واقعۀ پنجاه و پنجم**
خاقان مغفور ناصر الدین شاه قاجار علیه الرحمه در سفرنامه عرابی عجم که بقلم مبارک خود رقم فرموده در روزنامه
پنجشنبه عاشورای سنه هزار و سیصد و ده هجری که اردوهای یونی و سر پرده اش در ایشان بوده فرموده
عاشورا بود بعد از هزار و سیصد و ده روز خوانند و در کسریات سپه زن از فراتش و سر بازها و غیره
آمد سپه زنند یکدسته سپه زن شبانه هم آمدند سنک میزدند تمام روز را در منزل بودیم
واقعۀ پنجاه و ششم شاهنشاه خاظر اکاه مظفر الدین شاه قاجار علیه الرحمه در سفرنامه سفری
که در سنه هزار و سیصد و هفده هجری برای تشدید مبانی و دار و تجدید عهد اتحاد با سلاطین اروپا و
کسب سائل ترقیات و کسب فوائد معلوفات غریب فرنگستان نمود در روزنامه پنجشنبه دهم محرم الحرام رقم
فرموده امروز که روز عاشوراء است در باسمنج توقف شد و از صبح حاضر برای مراسم عزاداری و زیارت
عاشوراء شده بودیم جناب اشرف صد اعظم بحضور آمدند جناب قاضی مجری و قاضی حسین پسر ایشان و
میرزا حسین خوانساری و روضه خوی خواندند بعد از زیارت عاشورا کردیم جناب اشرف صد اعظم رفتند
موتون الدوله و امیر بهادر جنک و بعضی دیگر از نوکرها که شب عاشورا بجهت چهل و یک منبر شهر تبریز
رفته بودند قبل از ظهر مراجعت کردند از موتون الدوله گذارش خالات و امورات شهر تبریز را پرسیدیم
و بعضی رسانید بعد از خوردن و سر هزار و زیارتها یون بحضور آمد با او فرمایش و صحبت داشتیم بعد

باز بقیه حکمرانان

روز عاشورا



* (روز عاشورا) *

* (۵۰۳) *

از هزار خوابیده عصر که برخاستیم اصف السلطنة را من حضرت و بعضی دیگر از عملة خلوت در حضور بودند امر در دست جاث سپه زن و نوحه گویان بودند که باطل و شیور و بالابان نوحه گری و تغزیه دارند کامل کردند اگر چه خود مانند بدیم اما عرض کردند که خوب بودند امروز هم نوحه زدند و ناعصر نوحه گری و مراسم تغزیه کتابی بجا آوردند بحمد الله اینجام موفق باین فیض و سعادت کامل شدیم و بپیشبرد که از میانجی شهر تبریز مراجعت کرده بود که در دهه عاشورا مراقب نظم شهر باشد در کمال خوی از عهده برآمده و امشب و عشاء و نیم از شب گذشت بهیچ امده شرفیاب حضور شد بعد شام خورده استراحت کردیم.

فاتیما زهرا

واقعۀ نجاه و هفتی در روز یکشنبه دهم محرم سال هزار و سیصد و بیست هجری مرحوم حاج سید فرزند حجة الاسلام رشتی وفات کرد در کتاب کشف الخبیثیه در ذکر تواریخ موالید و وفیات علمای اعلام در ذیل ثمره چهل و یکم گوید مرحوم حجة الاسلام رشتی حاج محمد باقر بن سید محمد تقی بن سید محمد زکی بن سید محمد تقی بن مہر قاسم بن مہر شرف بن مہر قاسم بن مہر هادی بن مہر هاشم بن مہر سلطان علی قاضی بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن موسی بن جعفر بن اسمعیل بن احمد بن محمد بن احمد بن ابو محمد قاسم الاعرابی بن شاه حمزه بن الامام موسی الکاظم علیه السلام از اعیان علماء و اول کیست که در علمای شیعه ملقب بحجة الاسلام گردید تولدش سنہ هزار و صد و هشتاد و یک هجری و فاش در شاعرت بعد از ظهر یکشنبه در و ماه ربیع الثانی سال هزار و دویست و شصت قبرش در میان صریح بقعه واقع در الان مسجد سید در محله بیدار اصفهان و او را فرزند ی چندی بوده از آنجمله مرحوم حاج سید جعفر فاش روز یکشنبه دهم محرم سنہ ۱۲۸۰ و جناب حاج مہر محمد حسین جعفری فرزند مرحوم حاج مہر هاشم بن حاج سید جعفر مرقوم است .

* قیام چهارم درین کرب و قایع میثمہ ابن دراز است *

یعنی وقایع و حوادثی که هر سال در روز عاشورا اتفاق می افتاده و بعضی از آن وقایع الی الان هر ساله در این روز واقع میشود **واقعۀ اول** بموجب سطور اخبار الدول و حبیب لیس در هر سال روز عاشورا ملک بن خداوند متان اصحاب کف را از پلوی پهلوی دیگر میگذاشتند تا زمین جسد ایشانرا فاسد نکند و در قفسه میج الصادقین و خلاصه الاخبار و جزء اول نزہة المجالس نیز انقلاب اصحاب کف را در این روز نوشته اند کما قال الله تعالی وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقِلَهُمُ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ بَدَانَهُ حَكَايَاتٍ وَفَصَّ اصْحَابَ کَافٍ بِنُحُوسٍ کَ عَقُولٍ دَرَانِ حَبْرَانِ اسْتِ وَازْ قَصَّهَ مَا عَجِبَهُ وَرَبِّهِ اسْتِ کَ دَرِ قُرْآنِ مَجْدِ ذِکْرُ شَدَّ اسْتِ و در این قصه دلائل و علائمی است بر کمال قدرت حضرت حق جلّ شأنه و تفصیل این قصه بطور تلخیص و تلخیص از کتب تفاسیر و تواریک بدین مخرج است که بعد از رفع حضرت علیه الطایفه ترسان و نصاری تعذّب و طغیان

فاتیما زهرا

* (کردند) *



کردند و از احکام انجیل قدم بیرون نهادند بمرتبه که فواش و میان ایشان بسیار شد و پیرانشان
 قیام نمودند (بطرس) که او را شمعون نیز میگفتند و فیلیپوس که از حواریین عیسی علیه السلام بودند مدتی پیش
 پنج سال در مملکت روم در راه راندن و این حضرت عیسی میخواندند و طریقه انجیل را ترویج مینمودند
 تا آنکه بدست امپراطور برده شهید شدند و همچنین زامیث بن یوحنا که او نیز در شمار حواریین بود
 در زمان سلطنت خود در کارهای مردم را بدین و این بداشت و از طریق جهالت و ضلالت بازداشت
 لاجرم جمعی از مردم روم بر دین عیسی بودند اما مذهب خود را پوشیده میداشتند که اگر عقیده ایشان بر
 قیصر روم معلوم میشد عرصه دمار و هلاک میگشتند و چون زمان سلطنت و حکومت قیافوس
 رسید او نیز بر پشت سلاطین سلف دشمن مسلمان بود و بسیار جبار و ستمکار بود و مردم را از دین زانی
 عیسی منع مینمود و هر کس از پیروان عیسی را میدید بقتل میرسانید و برای تخیر ممالک در شهرها
 میگشت تا رسید بشهر قسوس را بتاجا حلی بنا کرد برای بنان که معبود او بودند و اهل آن شهر را بر پیشانی
 آنها تکلیف نمود هر کس سخن از زانی شنید خلاص بود و هر که ترم مینمود او را میبکشت بسیار از مردمان از خود
 او گریختند و برخی که باقی ماندند پنهان و متواضع گشته ملتجی شدند بدربار حضرت رب الارباب در کت
 نیاز بدربار گاه بی نیاز برداشته با تضرع و زاری میگفتند رَبَّنَا رَبَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّكَ عَمَّا نَدْعُوهُمْ دُونَ
 إِيَّاهَا و اصحاب کف از اهل آن شهر بودند و ایشان شش تن از بزرگان و اعیان مملکت بودند
 و از اهل ایمان و پیروان حضرت عیسی بشمار میرفتند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده إِنَّهُمْ قَسِبَةُ
 أَمْوَالِهِمْ وَ زِيْنَاهُمْ هُدًى بَدْرَسِيكِهِمْ اِيْشَانِ جَوَانِيْهِ بُوْدُنْدُ كَزِيْنَةِ اِيْمَانِ اُوْرْدُنْدُ بِرُوْدُ
 خویش و پیروز و دین ایشان را راه نمودی یعنی ثبات و یقین بوسیله زبانی لطف و توفیق و اسامی
 ایشان بدین پنج است (۱) تمییزا بفتح فوقه و سکون میم و لام مکسور و تخانه ساکن و خاء معجمه و الف
 و این لفظ بمعنی مرکب است (۲) مکسبنا بفتح میم و سکون کاف و سین مملئه مفتوحه و لام ساکن
 و میم مکسور و تخانه ساکن و نون و الف و این لفظ بمعنی بزرگ است و اورثین ان جماعت بود (۳)
 مریطوس بفتح میم و سکون زاء مملئه و طاء مملئه مضمومه و واو ساکن و نون مفتوح و سین مملئه ساکن
 و این لفظ بمعنی قوت دهنده است (۴) تیبونس بفتح تخانه و سکون فوقه و موحده مضمومه و واو ساکن
 و نون مفتوحه و سین مملئه ساکن و این لفظ بمعنی شفا دهنده است (۵) سارپوس با سین مملئه و الف
 و طاء مملئه مکسوره و تخانه ساکن و نون مضمومه و واو ساکن و سین مملئه و این لفظ بمعنی عزت دهنده
 (۶) آبان بفتح هیزه و سکون موحده و سین مملئه و الف و نون و این لفظ بمعنی نیکو نگارنده است

و کتب
 زمان
 ضحاک

کتاب
 آسمانی
 کتب
 کتب



روز عاشوراء

(۵۰۵)

بالجمله ایشان بزد گزاده و از اصحاب دیوانه و فتنه‌ها که در هفتاد و پنج روز واجب بود بر ایشان رعایت
 نکردند و در روز از شهر بیرون آمدند بنمازگاه رفتند و از روز و تضرع و زاری و عبادت مشغول گشته می‌گفتند
 خدا یا شتر این طاغیرا از ما کفایت کن جمعی از کاشتگان دقبا نوس و پرا افقضا ایشان خبر دادند و قبا
 و غضب شد جمعی را در طلب ایشان فرستاد چون ایشان را با جامه‌های عبادت و در پاهای خالک‌الود
 چشم‌های پر آب نزد او حاضر کردند از ایشان پرسید که شما که واسطه رسیدن بمقام الهی کریم و ربنا علی قلوبهم
 خداوند قادر غالب طایفه ایشان را قوی گردانید چنانکه دو برابر قصه صف زده بایشان دهند و از او ابد
 بهم نکرده گفتند رَبَّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ لَهَا بِرُوحِنَا وَبِقُوَّةِ قُلُوبِنَا
 و زمین است و جز او را هرگز خدایه نخواهیم دقبا نوس از سخنان ایشان در خشم شد و خواست به تلافی ایشان
 از زندگانی باز دارد در خاطر آورد که ایشان از اصحاب دیوانه و اعیان مملکت می‌باشند می‌بازارد و قتل
 ایشان فتنه‌خیز شود بفرموده اعلامیه‌های نظام لشکر بلکه هر حلی و زبونی که با ایشان بود بگرفتند گفتند
 سه روز شما را مهلت میدهم تا در کار خود اندیشه کنید و بعد از سه روز اگر بر دین اول باشید شما را
 سیاستی کنم که خلافت از آن عبرت گیرید پس ایشان از مجلس قصه بیرون آمدند و از بهر مشورت اینچنین کردند
 از میان مکسایشان که رئیس ایشان بود گفت چون ما از این قوم کاره جتیم و از خدایه ایشان بیکشودیم
 پادشاه از این خصومت هرگز فرو نخواهد شد و عاقبت بر قتل ما فرمان خواهد داد پس همترا نشکست
 از آنکه در بند بلاد را بیم از این بلد بیرون شده بگوشه‌های بی‌جمله و هم‌راه شده هر یک بخانه خویش رفتند
 از مال پدر و چهره برگرفتند و باتفاق از شهر بیرون شدند و با طراف کوه و بیابان گریزان بودند ناگاه
 در بین راه بمرگوسفند چرای بر خوردند چون مرد شیان ایشان را دهشت زده در راه و پیراه بدیدند
 که ایشان بخواه که بختگانند پس قدم پیش نهاد و گفت شما از کجا می‌آید گمانم آنست که از حضرت قصه گرد
 آید گفتند ما هرگز سخن بکذب نگفته‌ایم همانا از ظلم و ستم قصه بیرون شده‌ایم گفت او بهر چه ایشان صوت
 حال را مکشوف داشتند شیان گفت سخن شما پسندیده افتاد اگر فرمانید من نیز در دین شما در ایام و با شما
 موافقت نمایم ایشان درخواست او را پذیرفته ایمان بدو عرضه داشتند مرد شیان دین حق گرفت و گفت
 و از بر فیق خود گدازشته از قضا ایشان روان شد و از اسکی بود قطعه نام و قطعه یعنی شکار کننده است
 آن مک نیز در عقب صاحبش روان شد ایشان ترسیدند که چون در جائی بنهان شوند از بانک آن
 سگ دشمنان بدیشان راه یابند با شیان گفتند این سگ را در کن شیان گفت زمان مدید است که این
 سگ با من می‌باشد مقصود من از اینست که من او را از خود دور کنم شما او را باز دارید ایشان هر چند

قصه بیرون آمدند

قصه بیرون آمدند



(روز عاشورا)

(۵۰۷)

رسید حق تعالی رعبی برایشان گاشت که هیچکس را زهرم آن نبود که در آن غار درآید در ناسخ گوید چنان
 خفته بودند که هیچکس را از بی توانائی دیدار ایشان نبود چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید **لَوْ أَطْلَعَتْ**
عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتُ مِنْهُمْ مِرَارًا وَلَمَلَيْتُ مِنْهُمْ رُجْعًا پس عیان دولت باد قبانوس گفتند که تو را خبر
 از کشتن ایشان چه کار است و این غار را برایشان میدرد نمائنا از گرسنگی و تشنگی میمیرند و قبانوس
 فرمان داد تا در غار را با سنگ و آجر و گچ محکم گرفتند و گفت بهین حال باشند تا به بدین خدای چگونه ایشان را
 نجات میدهد در قفسی منج الصادقین آورده که چون در قبانوس در غار برایشان استوار کرد و بدار الملک
 گشت رواند که زانوی تند باد اجل بنای جوتش در هم شکست و آن همه ملک و مال و جاه و جلال منداشته
 گشت و بعد از وی چند پادشاه دیگر را نملک و مملکت تصرف کردند تا نوبت سلطنت بملک تندروس رسید
 و او از صلحای آن روزگار و وقوع و خدا ترس بود و اکثر اهل زمان او را در حشر جسد شهره افتاد و منکر
 آن شدند و هر چند ملک ایشان را پند میداد و سوره نمیکرد پس حق تعالی خواست که دلیلی بر حشر جسد برایشان
 بنماید در آن زمان در آن غار را بر دست مرتد الهام نام که یکی از شبانان آن شهر بود مفتوح گردانید اصحاب
 کف را از خواب بیدار نمود و ما کفیت انبیاء اصحاب کف را با خائنه امر ایشان در بیدست و سوره انما ذکر
 خواهیم نمود بالجمله بدلول کریمه **وَأَيُّوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَارْتَبَعُوا زَمَانًا** از آن روز که ایشان
 در غار بختند تا از روز که از خواب بیدار شدند سیصد و نه سال گذشت بود و حق تعالی بالای آن غار را کثرت
 آباد برایشان فرمود و در هر سال روز عاشورا ملک بفرمان خدا ایشان از هیولایها و دیگ میگردانند
 تا زمین جسد ایشان را فاسد نکند و برآید دیگر در هر شش ماه ایشان را از هیولایها و دیگ میخواندند
 چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است **وَتَحْسِبُهُمْ أَنْفَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنَقَلْنَاهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ**
 و پندارے ایشان را بیداران که چشمهای ایشان گشوده است و حال اینکه ایشان خفته گشته و دیگر را نسیم
 ایشان را بدست راست و بدست چپ تا زمین بر رانجام جوانب ایشان را که متصل است بر زمین بخورد و در جیب
 التبر گوید رفتن اصحاب کف بغار بعد از رفع صبح واقع گشت و زمزم از مورخین برانند که دخول ایشان
 در غار قبل از بعثت عیسی علیه بود و ظهور ایشان بعد از رفع عیسی و العلم عند الله **واقعه دوم**
 اجتماع مردمان در قصر هرثمه بن اعین در مجلد سیم نامه انشوران در ذیل ترجمه ابوالصلت مغربیه و ضبط
 لفظ (منسب) گوید بضم میم و فتح نون و سکون سین مهمله و کسر ناء و شناه موضعی است بین شهر مکه
 و سوس در افریقیه و آن وضع مشتملست بر پنج قصر که باره محکم مرتفع محیط است بر تمام آنها و جماعتی از اهل
 زهد عبارت در آن موضع ساکنند و هرثمه بن اعین در سنه یکصد و هشتاد و دو در زمان خلافت هرون الرشید

نصف شعبان
 روز عاشورا
 در کربلا

نصف شعبان
 روز عاشورا
 در کربلا

(که مامور)



(روز عاشورا)

(۵۰۸)

که ماموران ملک بود قصص عظیم و بنای عالی در آن موضع بنا نمود و در روز عاشورا از هر گروه از مردم بدان محل گردانید و در یکی از حصنها آن موضع مسجدی غالبست که پیوسته در آن مسجد یکی از نهاد و اهل علم امانت و ریاست بر مسلمانان داشته و جماعته از صلحا و اهل قدس و تقوی و مردمان واریسته همواره در آن مکان اعتکاف داشتند و در قبله آن موضع دو قلعه بزرگ و محل فسیح بود که اهالی آن ملک را از دور و نزدیک بدانجا محل داده بجهت شرافت دفن مینمودند و مردمان قبرستان آن محل را از پادشاه محترم میداشتند هر ساله ملای زباده بجهت خیرات و مبرات بدانجا محل مینمودند و در قرب منتهی معدن نمک است که با کبر بلا در قبرستان از آنجا محل میشد است **واقعه سیم** عزای اربعه شیعیان در دیار مصر در ناسخ التواریخ آورده که در سال سیصد و شصت و سه از تاریخ هجری جماعت شعبی در مصر روز عاشورا عددی عظیم فراهم میشدند و بر سر قبر کلثوم و نفیسه که از نادانان فاطمی بودند حاضر میگشتند و از رجال مغرب و فنیسان ایشان با شیعیان مصر همدست و همدانسان شده بر حسین علیه السلام میگرفتند و قتل آنحضرت را لعن مینمودند و رست و شتم آنها میکردند و در کاکین و حیوانات را در می بستند و جامه ها را اچاک میندودند و کس در آن روز نفاق مینمود بد میگفتند و المعز لدین الله مردم شیعه را اجابت مینمود و نیز میند و توانا میدادند و ناز و آل دولت بنی فاطمه سوگواری حسین علیه السلام تمام داشت و ناگون که تاریخ هجری هزار و دویست و نوبت میرسد مشهد الحسینی در مصر معروفست و مردمان بنی هاشم آن قبر حاضر میشوند و آداب تکریم مینمایند و در ایام اخشد به و کافور به سپاهان کافور و سو دان از اضم مغرب بامردم شیعه از راه تعصب صوفی میگردند و چون در طرف و شوارع بامردم ملاقات میکردند میپرسیدند که حال تو کیست اگر میگفت مغوبه او را تکریم مینمودند و اگر خاموش میشد او را مینجانبند و از بیت میگردند و چیزی که با او بود میبردند و اگر دافعه نبود جامه او را مأخوذ میداشتند **توضیح و تبیین** در مجمع البحرین در ماده حنث گوید فی الحدیث کان فی خانوت فی السوق هو کان التجار و الخانوت و کان البایع و اختلف فی وزنها فقبل اصلها فخلوت مثل ملکوت من الملك و رهبوت من الرهبة لکن قلبت الی اوالفاله لانهما و انقحاق فاقبلها کما فعل بجالوت و الجمع الخوانیت و در کتاب منتخب اللغات گوید خانوت دکان شراب فروش و هر دکان که باشد و بمعنی شراب فروش نیز آمده **واقعه چهارم** در ذبح شدن گاو گوسفند بپار در نزد مدفن سرفرزد بنی مخنثاد در ناسخ التواریخ گوید در روز یکشنبه هشتم جماد الاخر سال پانصد و هشتاد و هشت هجری سرفرزد بنی مخنثاد را مار حسین علیه السلام را بقاء مرده در آوردند و نخت در کافور می نهادند و از آنجا در سراب جامه دادند و بقیه پدید که در محل خود بیابان الله تع و نیزه را نکتاب گوید و از سراب آن سرفرزدس ایقصر زمره در جنب قبر دایم بیابان هیزر الخند صمد فون سا خند و مردمان چون از برابر قبر میگذشتند

نسخه
تاریخ
تواریخ

توضیح
تبیین
مجمع
البحرین

میتنمودند



(روز عاشورا)

(۵۰۹)

میهنوندند و سبزه را میسپیدند و امیر سیف الممالک و قاضی مؤمن بن سکن روز شنبه و جمعه جاری الاخره بزارت ان
 حاضر شدند و در هر روز عاشورا در برابر آن قبر شریف شترهای بسیار میبهرند و گاو و گوسفند و بشارت
 میگردند و با علی صوفی و نوچه میگردند و دیگر بستند و قائلان حسین علیه السلام را میگردند و سبب شتم میبهرند و گاو
 بد بگونه داشتند و دولت بنی فاطمه بنی هاشم رسید **واقعه پنجم** عزاداری ملک افضل بوجه اکل در مسجد
 رأس الحسین علیه السلام در قائمیه مصر بدانکه افضل بن امیر الجوش بدو الجاهل مشهور بشاهنشاه و ملقب بملك افضل
 شمار روز و اماره متصرف و متعلی مصر بود و ایشان از خلفای بنی فاطمه بودند که در مملکت مصر فرمانگذار
 بودند چنانکه احوال هر یک از ایشان انشاء الله الرحمن با شرح بیان در جای خود مذکور خواهد شد در ناسخ التواریخ
 گوید در ایام ملک افضل در مصر روز عاشورا مسجد حسینی را سر حصار میگرفتند و گاهی حصیر را و از گونی
 افکندند و ملک افضل در صدد مجلس خایه میگرفت و قاضی و داعی در میان و بشارش جلوس میگرفتند و قراء نوبت
 بنوبت قرائت میخواندند و شعر ان مرثیه که در شهادت سید الشهدا علیه السلام کمره بودند انشاء میکردند و مرثیه
 صحنه فریاد میزدند و سفره از چرم میگرفتند که چند هزار کس را بس باشد و بقانون سوگواران از کرده جوین و ناخا
 گوناگون و عدس و ملو حات و محلات و اجیان و عسل و فطیر فائده میگرفتند و هنگام مرز و ال افتاب انجماعت
 باناله و عوبل بمیان تاهم میفرستند و در کاکین و حوینت را در می بستند و بازارها را تعطیل می نمودند و ناشامگاه
 فرامی سپید و نهان بود که بعد از رفتن سربازان در مصر مردم مصر بد بگونه سوگوار میشدند بلکه از بد دولت
 فاطمیه بنی شعبان مصر این شعار بدست میداشت **واقعه ششم** اند مرغ در روز عاشورا در مشهد
 حضرت سید الشهدا در کتاب حبیب السیر گوید در عجائب الخلق لغوی مسطور است که مرغی هر سال در روز عاشورا
 علی الصبح بمشهد حضرت امام حسین علیه السلام ابدنا هنگام غروب نوحه کند و بعد از آن رود تا عاشورا دیگر
 هیچکس او را ندیده **واقعه هفتم** در آتش رفتن هندیان در روز شهادت سید مظلوم بدانکه این
 وقایع یقینیه جز مبهمة مستمه این روز یکی در آتش آمدن هندیان است که جمیع کثیر این واقعه را در روز عاشورا
 برای العین دیده اند و بعضی از اکابر و بزرگان علمای کربلا معلا کتب اشهادی داده اند که داعی حاضر بود
 که جمعی از سادات هند پنهانانه کان و سینه زنان با پای برهنه از روی آتش بنری روانه شدند و مکرر این مطلب
 واقع شد و اثری و اضرائی از آتش با ایشان نرسید و ما شرح این واقعه را در روز فیه این فاه بوجه مستوفی
 ابرار نمودیم **واقعه هشتم** اجتماع زنهای خدمتکاران بدو در علم به در هند در خاتمه طرائق الحقائق
 در ذکر جد و ابا در کن و کینت عا و اماره اهل ان در شب عاشورا و کیفیت سوار به نعل صاحب که شرح انرا
 و را و ل اینها به تفصیل ذکر نمودیم گوید در روز عاشورا زنهای خدمتکاران از اجتماع نموده بدو علمی که

عزاداری ملک افضل
 در مسجد حسینی

ملوح
 بالضم شورش
 نمتب

در روز عاشورا
 در مشهد

(معهرف)



معروفست بعلم بیه و بران جواهرات نصب بر سپهر زنند و مویه نمایند و شبیه بیار شاخه نزدیک زوال حرکت کنند و بیرون شهر روند و آنها را در اب اندازند و این جماعت مختلف المذاهب که در شب در روز گرد آمده اند و غالب با اسلحه حرب مسلحند از نظم حکومت چنان منظم است که صدای جز نوچه بگوش نرسد و تراعی نکنند و در ایام عاشوراء اشخاص بزرگ بر رکعت نخواستند و پان نخواستند و زلفهای فواحش با موم و سرمه خود را شغال

پان چو جان بر گیش
در هندی که می خوردند
تا به آنها را سرخ کند
که از بران

نمایند با اینکه هند و بخت پرست باشند **واقعه هفتم** فتنه حیدر و نعمتی در عاشوراء بنجالان موهوم و مقاصد بیا بدانکه از دوران گورکانیان ما بین ظایفه حیدر و نعمتی کار بجای آمده است و توضیح این

فتنه حیدر و نعمتی
بنجالان موهوم

اصطلاح آنکه حیدر ظایفه از در اویش را می گفتند که سلطان حیدر تونی جد شاه اسماعیل صفوی از ادب مورزیدند و لباس این سلسله کلاه سرخ رنگ پنج ترکه از پوست گوسفند دباغی شده با هر پوستی بود و کف انداز می بر کف و عضای ضخمتی که با اصطلاح در اویش منتشا میگویند در دست راست و بوی از شاخ که شاخ

گویند در دست چپ داشتند و ظایفه نعمتی هار و اویش بودند که بشاه نعمه الله و له ارادت مورزیدند و لباس این سلسله کف ترین لباسهای اهل ایران بود و سرشان عریان و غالباً دیوانه وضع بودند و در میان

این دو سلسله بجنگ عداوت بود که محال بود یکدیگر برسند و صد هم زنند و این مرض از مردان مصلح و پیران طریقت شدت رجای جمیع طبقات رعایای ایران حتی مردم عامه بازاری که با هیچ طریقت سرکاری

ندارند نیز سربازان کرده تبعیت ایشان نموده اسم خود را حیدر و نعمتی گذاشته و غالباً با هم در نزاع بودند و هر ساله در اوقات اجتماع و از در خامر علی الخصوص روز عاشوراء در کافه شهرها و قصبات تمام ممالک

محمدرسه میان اهالی محلات حیدر و مردم محلات نعمتی جنگهای بزرگ واقع میشد و از طرفین کشتار و بظهور می رسید و سلاطین صفویه با قضا به پلشیک این اثر را از آنها زدند و عموم مردم ایران از این رها کردند

بر دو قسمت متضاد و با یکدیگر خوشنخواه و کینه جو کردند و این کینه و مرض ما بین مردم ایران متداول بود تا زمان شاهنشاهی گیتی پناه ناصر الدین شاه قاجار پس شاه مغفور در ضمن چهل سال سلطنت خود بتدریج بتدریج

حکیمانانه برانگیخت تا این وضع و خشیکری و خونریزی را از میان طبقات مردم ایران برانداخت و اینک سالها است که در تمام محلات حیدر و محلات نعمتی با یکدیگر برادرانه در میآیند و در ایام عاشوراء و سایر ایام

اجتماع و از در خامر بقدر محجه خون نمیریزد و نهی مخصوصاً من کتاب مرآت البلدان و المآثر و الآثار می باشد.

واقعه هفتم اجتماع و از در خامر مردمان در محاصره طهران در مجلد چهارم مرآت البلدان گوید در محله سنگلج طهران در حواله خانه جلالیاب میرزا یوسف مستوفی الممالک وزیر اعظم داخله حالیه از قدما و ابائ

فتنه حیدر و نعمتی
بنجالان موهوم



(روز عاشورا) *

*(۵۱۱) *

و از حمام غریبی از اهالی طهران اینجا پیشد و در روز پهلوا غالباً شبیه مقدّمه کربلا و تفصیل حادثه غم انگیز روز
عاشورا را در میآوردند و جز آن روز بسیار ایام و اوقات از نقاط بسیار کثیف و جاهای هر گونه کثافات بود
جناب جلاله المآب قاضی مستوفی الممالک ثواب بزرگ و عمل کثیر الخیر نموده و در آن محوطه رازده چوبی با سوراخها
اجرای نصب نموده و محوطه بان را باغ عمومی ساخته حال آنکه از نقاط بسیار بلصفا شهر میباشند و محل تفریح
عامه است و هوای سنگی که غالباً بواسطه این محل متعفن بود بسیار سالم و لطیف شده است بن کوجه محله
سنگی طهران هم بجای الحصار موسوم است **واقع پاریز** این اهالی بزرگ باریت مزار شهداء در قرن
فهرج در تاریخ بزرگ مؤلف عبدالحسین آینه مستطوره است که سه قریه است در پنج فرسخی بزرگ باریت که هم که هم
انها فهرج است معرب (فهر) و آنها از دهات معتبره آباد است که اگر متعلق بدوره هلم بزرگ باشد از راسانین
نباشد به شهر زینا هلم ساسانیان تواند بود و در هر حال در موقع هجوم و حمله اعراب فهرج فراخ بود
وجود داشته و آباد بوده و آنچه علامت صحت قضیه ذیل است مزار شهداء و جاهای تاریخی است که در فهرج
است و در سلطنت آل مظفر تجدید و ترمیمی بوسیله کشید حصار که کرد مزار صویشنه و پیوسته آن مزار
محال آمد و شد و از بزرگی بوده و هست هر چند در سنین اخیر بعضی از علما شبیه کرده گفته اند چون
خوانندگان در آن مزار حال شان مجهول است قابل زیارت نیست و نسبت بچند قرن پیش از این که
روفق داشته اند که از رونق آن مکان کاسته است و هنوز هم در ایام عاشورا مردم شهر و دهات بزیارت
آن مزار میروند و در هر حال شرح قضیه آنجا را مورد خجین نماید بگونه مندرج شد اند که چون عده از لشکر عربان
اصفهان حرکت کرده در طلب بزرگ رسیدند و اثری از آن شهر ناپدید شد و بدیدند در بزرگی و شهر
تقسیم شدند بکد سته از راه ربک شران و چهارده طبس بخراسان رفتند و دستبرد بکرد و قریه فهرج بزرگ
اقامت نمودند و آنها که بخراسان رفتند در ربک شران که دیگر از راه خوار و مرگبار و پر خطر است راه را که
کردند و تشنه ماندند و پیشتر شان از تشنگی هلاک شدند و کمتر شان نجات یافتند بخراسان رسیدند و چند
نفر شان هم بچنگ مردم اطراف افتاده کشته شدند و گویا قبر دو تن از آنها مالک نام و ابن عمران در چهارده طبس
است و اما آنها که در فهرج بزرگ ماندند ناسه روز سینه نگفتند و برفع خستگی مشغول بودند و پس از سه روز
مردم فهرج را بقبول اسلام و بآوردن جزیه و با حاضر شدن برای جنگ دعوت کردند و هر چنان در ابتدا حاضر
که اسلام آوردند و مردم (فرا) و (خوبدک) ایشان را راه زده گفتند این مردم غریب جمعیقتشان اینقدر نیست که
از آنها نگران باشیم ممکن است بیک شب بخون در یک شب خونشان بریزیم و از شرشان اسوده شد بکش بدان خویش را
نگهداریم و باز ننگ و عار از گردن بیداریم تا خلق نگویند که از بیم جان تسلیم شد ایزد الجمله در همان شب

اینجا که در این شهر
بسیار از این شهر
در این شهر

فهرج
بزرگ
در این شهر

*(هر سه) *



(روز عاشورا)

(۵۱۲)

هر سه قریب اتفاق کرده بر سر ایشان ریختند و بگریبان هم درآوردند و ناصح بازار بر گور بود از طرفین جمع گشته شدند و شمار کمی از اعراب موقوف بر ارشاد باقی طعمه نیخ ابدار گشتند و قضیه چاه را چنین ذکر کرده اند که زن و بچه چند همراه اعراب بوده از جمله زن نوفل و دختر حوطلب بن هانی با طفلش بعد از ختم غائله افزا ان غائله خود را در چاه افکندند و فقط خبری که از این تاریخ بنظر نگارنده نادرست آمده وجود و قتل وحشی قاتل حمزه و عبدالله بن عمر و عبدالله تمیمی است که در تاریخ پزد من کوراست و حال آنکه از تواریخ سایر مسلم توان داشت که عبدالله بن عمر پزند بنامه و قتل او را پنجابنوده و وحشی نیز را نموقع از دور و نابینا و مقیم شام بوده و ظن غالب آنست که عبدالله بن عامر باشد و مورخین پزد عامر را عمر خوانده اند که اعراب عامر در پزد و نفاط دیگر بوده اند و هنوز هم از نژادشان موجود است و ممکن است اگر وحشی تا هم در این سپاه بوده و وحشی دیگر است غیر از قاتل حمزه و اشتباه در اسماء و انساب موجب تزلزل اصل حادثه نخواهد بود علاوه بر اینکه در جنگ انهم جنگ با اعراب غریبه که شناسائی در میان نبوده اینگونه اشتباهات عجب نیست بلکه امر طبیعی است و در نتیجه ممکن است اصل حادثه تحریف باشد پس از آثار آن دوره بک مزار شهدا در هرج است و دیگر مزاران و غاربان و غاربان که گفتم نام یک محله است که میگویند مزارش مدفن احمد بن ابی بکر صری ابو جعفر بن محمد بن عبید چند تن از اهل مکه و جمعی از بنی تمیم و بنی عامر است و بالاخره گروهی از نازبان اعراب که در آنجا کشته شده اند جنازه آنها با پنجا منقش و دفن شده و هم چنین بمناسبت اینکه ایشان اهل غزه و جهاد بوده اند و در این مزار پیا سوده اند انجا را محله و مزار غاربان گفته اند **واقعه ی زاری** حرکت دادن سه هزار نفر از اهالی پزد نخل شاه و نخل مهر چغان را بر شانه های خود در عصر روز عاشورا در تاریخ پزد گوید میدان شاه و عبارتست از حسینیه بزرگی که وصل بر آستانه بازار تفت است و پشت دروازه واقع است که آن در خانه در وسط تفت واقع شده و در آن میدان نخل بزرگی وجود دارد که تشریفات چند ساله آن در سابقه اصلاحات مهمه که در دوره سلطنت علیحضرت پهلوی شروع شده منسوخ گشته بنام این حسینیه و نخل ناری بخش ناپیدا است و پیداست که در حد و بنای مسجد شاه و پیداست که در سال هزار و شصت و هفت بنام شده و مسلماً پیش از آن نخل و حسینیه وجود نداشته و بعد هم اگر واقع شده بود بنام شاه و نامیده نمیشد و از آنجا که ما بقین داریم روزی خواهد آمد که مردم از نخل و نخل بند و نخل پزد را چیزی نفهمند و ندانند مقصود چیست لهذا برای آگاهی آیندگان مناره است در این زمینه قد و روشن سخن را ندانند و اطلاعی بنکالتی داده شد نخل مبارک از هیکل بزرگی از چوبهای تراشیده و تیرهای بزرگی که تقریباً بنمونه سر و قطور و عرض ساخته شده و اندامش مانند پنجره است طبقه زیرین آن به تیرهای قوی

نخل شاه
در نخل حسینیه

نخل حسینیه

(وصل)



* (روز عاشوراء) *

* (۵۱۳) *

وصل شد برای حمل و نقل و نخلبند در قدیم عنوان داشته ولی نه باین صورت و مقصد بلکه مخصوص بود است
 بنخلها که کوچکی از گلها و مصنوعی که حامل از نخل میگفتند و گل کار می از نخل بند میگفتند اند برای جشن ها
 و سورها و فامها جلوع و سر نخلها حرکت میدادند که از گلها و طبیعی یا مصنوعی نخلبند شده بود و بخار
 میبست هم انگونه نخلبند ها بوده است شیخ سعدی علیه الرحمه گوید: * نخلبندم ولی نه در زبان *
 یوسف من ولی نه در کتبان * و اما نخل نخلبند که مخصوص محرم و دهه عاشوراء و بنام عزرا حضرت
 سید الشهداء علیه السلام اول شد آغاز شازده صفویه بود که در زمانه رسیده تسبیح و روضه خوانی
 و شبیه سازیه تعزیه خوانی این نخلبند را اثر شد و در مبدع تشریفات فزون میگشت و در همه ایران نخلبند
 عاشوراء و جزا داشت ولی در هیچ شهرشان مانند یزد و تفت و یها هو نبود و در یزد و نخل بزرگ که هنوز
 اسکت آنها موجود است در میدان میدان مهر چغان و میدان شاه بوده و گویند نخل مهر چغان قدس
 بیتر است و علی المشهور چهار صد سال از عمر آن گذشته و در تفت هم نظیر یزد عینا و نخل بزرگ وجود
 داشته و نظیر این با اندکی کوچکتر در حسینیه گرمسار است و اما تشریفات این چهار نخل یزد و تفت این بود
 که از روز پنجم محرم شروع میکردند به بستن آنها و ناسب عاشوراء این و ازین بندی آنها تمام
 میشد علمها بزرگ شده نامیده میشد از چوب و آهن و پارچه ها گرانه ها بران بسته و اینها ها قدما
 بسیار بران او پنجه دهنه ها آهنین زیاد بران بسته شاهها و ترمه و زینتها و دیگر بران افزوده قرص
 بیست نفر هم در درون آن از پایین تا بالا برای نواختن سنج و خواندن قرآن و اشعار تحشیم بر تهرها سوار
 شده و وزن آن می افزودند و از صبح تا عصر عاشوراء این تشریفات تکمیل میشد و از ظهر دهنه ها مرمر
 شروع میکردند بآمدن بعضی برای حرکت دادن نخل و بعضی برای تماشا و عزاداری و آنها که حامل نخل بودند
 سرشانها را با پارچه های بسیار که چون متکا میخورد بسته بودند و افلاک و سه هزار نفر از اینگونه مرد جوان
 و قوی بنیه و بدو داشتن نخل شرکت میکردند که تهرها زبر میشد و جمعیت از صحن و بام و اطراف میدان
 چنان احاطه داشت که عبور از وسط آنها ممکن نبود و با مشکل بود و در طرف عصر که همه مقدس فانی
 شده و جمعیت بقدر لزوم در نخل رفته بودند سر سه ها بصدا بلند خبر داد گفته و صدا و صدا
 پیچیده و صدا ای بهم نخل حرکت میکرد و انکوه با عظمت بر شانها مردم بشمال و جنوب میدان آمدند کرد
 هفت پانه و گاهی باز در مرتبه از اینطرف میدان تا آنطرف که افلاک پانصد قدم فاصله بود میردند و باز
 می آوردند و این رویه در یک ساعت از روز در چهار میدان یزد و تفت معمول و مجری میشد و یزد
 میدان شاه و مهر چغان و در تفت میدان شاه ولی گرمسار و اما در فلسفه این عمل میگویند از آنجا که حضرت

نخلبند در تفت و یزد

در برهان جامع
ادین چو این زینت
و از این منته

نخل
در تفت و یزد

* (سید) *



(روز عاشوراء)

(۵۱۴)

سید الشهداء علیه السلام را در کربلا که تسبیح نکرده همه ساله بعد از ظهر عاشوراء در میان آنحضرت بن علما
 حجره میدارند که از تسبیح جنازه و جبران بی مهری دشمنان و خلاصه اینکه نوعی از اظهار وفاء و ارادت
 دوستان و شیعیان است و پیدایش اینکار قطعاً بفکر خود ایرانی نبوده و اقتباس بوده است از پاره اعمال
 هندوستان که نظیر این عمل است و این عمل در زمان سلطنت صفویه با پیران آمد و با انقراض قاجاریه طرف
 بر بست زیرا بدین گفتگو پیش از صفویه هیچ اثری از اینگونه امور نبوده فقط در گوشه و کنار گاهی مجلس تدنیه
 منعقد میشده در ایام عاشوراء و همه شور و شوق ها که یک از آن نخل بر دار می بوده تماماً با سلطنت صفویه
 پیداشد **آشنای ملخصاً و اقعاً سبزی هر چاره** شدن خون از درخت چنار در مصیبت فرزندان
 چنار و گوار در کتاب مخزن البکاء گوید جمیع عالم در مصیبت آن مظلوم گریانند و گریه بعضی از اجسام
 بخوبی ظاهر گشت که مشاهده شد مثل اینکه از آسمان خون بارید و زمین خون گریست و از درختان خون
 جاری شد در رود بارقز و در قره نهر و از آباد درخت چنار پیش حقیر خود ملاحظه نمودم که در شب عاشورا
 خون از او جاری شد و آن درخت بسیار کهنه است در قریب ضریح امام زاده واقعت و میگویند در زمان
 شهادت آنحضرت بوده است و منموم شد که یک از آن مرغهای که بعد از شهادت آنحضرت خود را بخون
 آنجناب آغشته نمودند و با طراف پرواز نمودند ناخبر شهادت آنحضرت را بیلاد رسانند بر و آن درخت
 چنار فرو آمد از آنسال تا بحال روز عاشوراء خون از آن درخت جاری میشود و تقریباً بقدر ربع مرغ
 خون از آن درخت جاری میشود و در بعضی از سوان از شاخه های آن درخت نیز خون جاری میشود و آنشاخ
 خشک میشود و در آنسال که حقیر بودم از ساقه درخت که در میان امام زاده واقعت خون جاری شد
 و جمعیت بسیار در آن مکان جمع میشوند و در حین جریان خون شور برپا میکنند که از حین تقریر
 بیرون است **واقع چهارم چناری** ظاهر شدن خون بر سنگ منصوب بر دیوار مسجد الحسین علیه السلام
 در شهر همدان و حاج ملا صالح برغان در کتاب مخزن البکاء گوید در سال که مشرف شدم در مکه معظمه
 شهر همدان در آن شهر در میان باغات مسجد است مسجد الحسین علیه السلام چون وارد آن مسجد شدم داخل
 شبستان ملاحظه نمودم پرده بر دیوار آن شبستان او پخته اند در عقب آن پرده سنگی بر دیوار نصب
 و گودی در وسط آن سنگ است بقدر یک گردن قرار گیرد و در وسط آن گودی دوا اثر است بقدر مقدر
 سه و شاه رگ گردن و خون منجمد در وسط آن سنگ است از خار و آن مسجد پرسیدم که این سنگ
 و این خون چیست گفت و قتی که سربارک سید الشهداء علیه السلام را بشام میبردند در این منزل در سنگ
 گذاشتند و آن سربارک در این سنگ نایز نمود و آن گودی از آن است و آن دوا که در تحت گودیست

در کربلا
 در روز عاشورا
 در شب عاشورا
 در ایام عاشورا
 در زمان صفویه
 در هندوستان

در شهر همدان
 در شهر همدان
 در شهر همدان
 در شهر همدان
 در شهر همدان



* (روز عاشوراء) *

(۵۱۵)

در روز عاشوراء
 در مسجد کوفه
 در روز عاشوراء

اثر سر و شاه را گردن مبارک انجناکت و مکرر من در این شبستان صدای قرائت قرآن بشنوم و چون
 شب عاشورا از نصف میگذرد نور از وسط شبستان ظاهر میشود و هر چه در گودی این سنگ پنهان میشود
 و بعد از موضع این رو شاه را خون بیرون میآید چون کبیر الخو زار بنیاد را در مسجد میشود و منجسکد و مدافعت
 با هشت سال است که من در این مسجد خادم میباشدم در هر سال در محراب عاشوراء این خون جاری میشود و انجنا
 که در سنوات ماضیه در این مسجد بوده اند آنها نیز بدین نحو ذکر می نمودند چون حقیر از مسجد بیرون آمدم
 در میان بازار هامر و نمودم از بعضی کسبتران شهر از این واقعه پرسیدم گفتند این واقعه معروف است
واقعه یازدهم جاری شدن خون از دو چشم صورت شهر در بعضی از بلاد و در و نیز در انکاب نقل فرمود
 که در بعضی از بلاد و در و در کوه صورت شهر است از سنگ در هر سال روز عاشوراء از دو چشم آن شهر
 چشم خون جاری میشود و نا شب منقطع نمیشود و مردی که در حواله آن کوه سکنه دارند در آنجا جمع میشوند و
 تغزیت اهل بیت را بر پا میکنند **واقعه شانزدهم** در نزد آن کتاب آورده در و قسکه لشکران
 اهل بیت و سرهای شهیدان را با هم میریزند چون بنزد یک موصل رسیدند کسیران نیز با هم موصل فرستادند
 که شهر را بیاورند که سر امام حسین علیه و سرهای برادران و فرزندان و بازان و اهل بیت را و میآورد و بگو
 بمردم بطرب و شادی مشغول شوند و چون امیر موصل مرگ بود که بالمره با غی بر خدا نبود با اهل موصل گفت
 که اگر ما مرتکب چنین امری شویم البته عذاب بر ما نازل خواهد شد پس باید علوفه و از و قری برای ایشان فرستاد و
 نگذاشت که ایشان داخل شهر شوند اهل موصل جللی با و می متفق شدند و چنان کردند و لشکر در یک فرسخ
 موصل فرود آمدند و در آنجا سه مقدس امام علیه و بر سنگی نهاده بودند قطره خونی از سر مبارک آنحضرت
 بر آن سنگ چکیده بود و هر سال روز عاشوراء از آن سنگ خون تازه میجوشید و شیعیان از اطراف و
 جوانب در آنجا جمع میشدند و مراسم تغزیت بجا میآوردند و آن سنگ همچنین بود تا زمان عبدالملک مروان
 و بامر او آن سنگ را از آنجا برداشتند و دیگر کسی از آن نشان نداد و در آنجا گنبدی ساخته اند و آنرا مشاهد
 نام کرده اند و هر سال ماه محرم بآنجا میروند و تغزیت میدارند **واقعه هفدهم** نازل شد ملائکه از آسمان
 برای جمع کردن اشک گریه کنندگان شیخ طریحی علیه الرحمه در کتاب منتخب مرسلات از حضرت صادق علیه و او اینک
 است که فرمود از آن کان يوم العاشر من المحرم تنزل ملائکه من السماء ومع كل ملك قارورة من البلو الأبيض
 و بد و درون آن کل بیت و مجلس بکون فیه علی الحسین علیه چون روز دهم محرم شود ملائکه چند از آسمان فرود
 آیند در خالیکه با هر یک از ایشان شیشه ایست از بلور سفید پس ایشان میگردند در هر خانه و مجلسی که در
 آن اقامه غم نمایند و گریه میکنند بر حسین علیه پس جمع میکنند اشکهای دیده ها ایشان را و در آن شیشه

نازل شد ملائکه
 از آسمان

* (ضبط) *



(روز عاشوراء)

(۵۱۶)

ضبط نمایند فاذا كان يوم القيمة تلهب نار جهنم فبصر بون من تلك الدموع قطرة على النار فتهرب النار عن البناء على الحسين عليه مسيرة سبعين الف فرسخ پس چون روز قیامت شود و آتش جهنم مشعل گردد ملائکه قطره از آن اشکها بر آتش زنند بقدر شصت هزار فرسخ آتش از گریه کنندگان بر حسین علیه در و ر شود و در مخزن مسطور است بمسافت شصت هزار فرسخ ظاهر است هو الفلم است

حزین
مهر
نیز

واقعه هجدهم حرکت کفر امیر یزدیان در روز شهادت سید مظلومان در کتاب التباخره در ذکر اعتقاد و مذاهب یزدیان گوید که ایشان را امویان نیز گویند اینطایفه گویند که بعد از احمد مختار خلفاء ثلاثه و معویه بر حق بوده اند که در اعلام دین مبین سعی موفور و جده نامحصول نمودند و اکثر بلاد بجد و اجتهاد ایشان براهل ایمان مسلم گشت و صیث اسلام بر گوش هوش عالم وادان رسید از شرف و غرب در گذشت چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود که عنقریب امتنان من بر معوره عالم حکم خواهند کرد بنا بر فرموده آنحضرت خلفاء ثلاثه و معویه و یزد و جمعی از بنی امیه بر جهان اسپلا یافتند و بسبب شوکت و عظمت ایشان اعدای دین و گروه مخالفین براه عدم شتافتند پس ما بامر خلافت ایشان ایمان داریم و از امامت پیر ابو طالب اولادش پسرانیم و روز عاشوراء بر ایشان باد پیا سوار شوند باهتلا تمام بصرار وند و چنان نمایند که زمین کو بلا است و امروزی روز عاشوراء است طبل جنگ نوازند و اسب زنند و نیز اندازند یعنی مانع از مشایبان یزدیم و پسر معویه را از جان و دل مریدیم شادی کان و دشتک زنان بنازل خویش مراجعت کنند و ابواب طهو و لعب طرب و عیش بر صغیر و کبیر و انان و ذکر گشایند و باهم مبارک گویند و خاطر بگنجیند و بزرگان ایشان سپاه پوشند بعضی جری و برخی قدر باشند انشی و نظیر این واقعه در ضمن وقایع شب عاشورا نیز گذشت و این کردار ناشایسته یزدیان شیعہ افعال شیعہ خوارج است که محدث قمی علیه الرحمه در کتاب فوائد الرضویه از باب چهاردهم کتاب بصرة العوام تألیف سید مرتضی رازمی که از مشایخ شیخ متجرب الدین است و تقرب صد سال از سید مرتضی علم الهدی مناخر است نقل فرموده که یکی از افعال آن ملاعین یعنی خوارج این است که نعلها را اسب بیمار بردارند و در خانه زنند و از اسب بیمار را بزنند و زنند و گویند چون امام حسین علیه را شهید کردند اسبان بر جسد او زانند تا استخوانها را و به جمله در هم شکست و بدین سبب نعلها را اسب را غریب زنند و از بهران بر در خانه ها زنند و در حین دخول و خروج دستها بر آن دهند و بر روی مالند و در عشره محرم سر خمره بر چوب کنند و شادی کان در شهر گردانند و حلوا و قطایف طبع کنند تا چون کودکان بر در خانه ها روند و گویند سنی المروسته اطعمنا المطفئه یعنی سنی مرا آوردیم ما را مطفئه بخور ایند صد هزاران لعن بر آن قوم نازل و بر زبانشان از مطفئه قطایف خواهند

افعال خوارج
تلفه الله عاجز



(روز عاشورا)

(۵۱۷)

و از مرد ستر خوب که سرخ مرده برانچوب نصب کرده باشند در روز محرم بدین طریق در محله ها گردانند
 و از اقبال مبارک دانند **واقعه نوزدهم** باز شد در خانه کعبه و این روز و هفت روز دیگر
 برای دخول مردان بدانکه در خانه کعبه همیشه باز نیست مگر اینکه در تمام سال غیر از موسم حج و غیر از موقع
 نظیف شانزده روز در خانه باز میشود و از آن عام میدهند برای دخول مردان و زنان چنانکه در
 کتاب مقام الفضل در جواب از سوال پانصد و بیست و نهم فرموده که در مجموع سال از برای بار عام هشت روز
 از برای مردان و هشت روز از برای زنان در خانه باز میباشند و منبر چوبین را از خانه در میگردانند
 که مردم بتائانه داخل شوند و هشت روز حصه مردان روز عاشورا است و روز دوازدهم ربيع الاول که
 روز ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و اله است نزد اهل سنت و بعضی از شیعه و در جمعه اول ماه رجب که
 شب ان ليله الرغائب است و جمعه اخر رجب پانزدهم شعبان که روز برات است نزد شیعیان و اولین جمعه ماه
 مبارک رمضان و اخرین جمعه آن و پانزدهم ذی القعدة و هر روز که مردان داخل میشوند روز بعد از زنان
 داخل میگردند **واقعه بیستم** نزول ارواح مؤمنان برای زیارت اهل و کسان در کتاب لای
 الاخبار آورده که در بعضی از اخبار است و آورده است در تفسیر قول خدا تعالی که در سوره مبارکه قدر
 فرموده نَزَّلَ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ لِمُدَّ بَرُوحُ اقْرَابًا وَخَوِشَانِ اموات مؤمنانند
 که در شب قدر عرض میکنند ربنا اذن لنا بالنزول الى منازلنا حتى نرى اولادنا و عيالنا ای پروردگار
 ما اذن بد ما را که فرود آییم بسوی منازل ما تا به بینیم و مشاهده نماییم عیال و اولاد خود را فنزلون
 في ليلة القدر پس فرود میآیند در شب قدر و از ابن عباس منقولست که چون روز عید پادروز عاشورا
 پادروز جمعه پادشب جمعه اول ماه رجب پادشب نیمه شعبان درآید بجز چون الاموات من قبورهم الى ابواب
 بيوتهم اموات از قبرهای خود بیرون میآیند و منازل میشوند بر درهای خانه های خود و میگویند ارحمنا
 في هذه الليلة بصدق او ببقية فانما نحن اجون اليها فان لم تغدروها فاذكرونا بر كعبين في هذه الليلة
 المباركة رحم كنيد بر ما در این شب بجزیره از صدقه یا ببقية از طعام و اگر قادر بر آن نباشید پادکنید نازلید
 ركعت نماز در این شب مبارک هل من احد يرحم علينا هل من احد يدكر غرتنا يا من يسكن دونا و يا من
 نكح نساونا و يا من اقام في اوسع قصورنا و نحن في اضيق قبورنا يا اياكسى هست که رحم کند بر ما يا اياكسى هست پاد
 کند غرت ما را ای کسانیکه ساکن شده اید در خانه های ما و ای کسانیکه تزویج کرده اید زنان ما را و ای
 کسانیکه سکنی گرفته اید در واسعترین خانه های ما در خالیکه ما در تنگای قبرهای خود میباشیم يا من قسم
 امواتنا يا من استدنا اولادنا هل من احد ينفكر في غرتنا و فقرنا كبتنا مطوية و كنتم منشورة و ليس

در برهان جامع گوید
 بار جمعه مطلق رخصت
 است منه

مثل اموات
 از قبایم کسان

(للميت)



لله في اللحد عمل فلا تنسونا بكرة منبركم وروايتكم فانما يحتاجون اليكم اي كسانيكه قهت نمود پياموال
 ما را و اي كسانيكه از رو خور و نظر مينمايد با ولا ما ايا كسي هست كه در فكر غربت و فقر باشد نامه هاي
 پيچيد شده و نامه هاي شما با و است از براي ما على نيست در محبت شما ما را از خاطر ندهيد به بشارت خبرات
 و دعاي خود بد سبكه ما محتاج چم شما فان وجد والصدقة والدعاء منهم بر جوعون فرحاصرو را وان لم
 يجدوا بر جوعون محزونان ايسا پس اگر نباشند از ايشان چيزي از صدقه و دعاي بر ميگردند در خاليكه خوشحال
 و مسرور باشند و اگر خبري از آهانه نپسند بر ميگردند در خاليكه محزون و مابوس باشند ...
واقعۀ بيست و يك حكايث عجيبه طلسم نيرنج كلنا در بلاد هند در باب چهل و يكم از كتاب
 بجه و در ذكر نيرنجيات و طلسمات نقل نموده كه كلنا موضع است از بلاد هند صاحب تحفة الزائر گشته است
 انجامور است از مسير بر سران همود مرغی است هم از مسير در پيشان ان عمود چشمه ابي است چون روز عاشورا
 شود بقدرت خداوندی ان مرغ بالهاي خود را بگشايد و منقار خود را در ان چشمه فرو برده و آب بپاشد
 و بعد از ان عمود چندان آب فرو بریزد تا يكسال ان مرغ مرابس باشد و احمد بن يوسف قزمانه در فصل دوم
 از باب پنجاه و پنجم از كتاب اخبار اللؤلؤ نيرنجيات را از ابن جوزي نقل نموده و در ان كتاب كويد بن
 هند و چين زميني است كه انرا كارگويند و در انجا مرغی است از مسير بر عمود ان مسير تا انجا كه گويد و تنفع منقا
 فيفيض منه الماء ما بكفي لسكان تلك الارض و دروهم و مواشيهم الى مثل عاشوراء في السنة القابلة
 يعني چون ان مرغ از آب ان چشمه بخورد منقار خود را بگشايد پس از منقار او انقدر آب فرو بریزد كه تا عاشورا
 سال ديگر ساكنان ان زمين و زراعتها و مواشيها ايشان را بس باشد و در خانه مجلد چهارم كتاب حبيب السیر
 در ذكر بدايع و عجائب ربيع مسكون نيرنجيات ابن طلسم را از تحفة الزائر نقل نموده **واقعۀ بيست و دو**
 ظهور موفور السرد و امام زمان و ولی عالم امكان حضرت حجة بن الحسن عليه السلام و ابائه صلوات الله الملك
 المثلان و ابن واقعة مهمت ابي از وقايع اتيه است و ما وقايع فاضله اين روز را بد كر اين واقعة عشر
 ختم مينماييم شيخ صدوق عليه الرحمة در كتاب اكمال الدين و سديد بن طاووس عليه الرحمة در كتاب اقبال از امام
 محمد باقر عليه السلام روايت كرده اند كه انحضرت فرمود بخير الفائم عليه يوم السبت يوم عاشوراء اليوم الذي
 قتل فيه الحسين عليه السلام ظهور ميكنند حضرت قائم عليه السلام در روز شنبه عاشوراء و ان روز است كه در ان روز
 شد جد بزرگوارش حضرت حسين عليه السلام در كتاب اعلام الورى و كشف الغمة و انوار النعمانية و فصول المهمة و
 اخبار اللؤلؤ و حبيب السیر از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده اند كه فرمود بنادي باسم الفائم عليه السلام في ليلة
 ثلاث وعشرين من شهر رمضان و يقوم في يوم عاشوراء و هو يوم الذي قتل فيه الحسين عليه السلام يعني ند كرده

حكايت ملكي و نيرنج

واقعۀ بيست و دو



(روز عاشورا) *

(۵۱۹)

میشود باسم امام قائم علیه در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان و در روز عاشورا ظهور میفرماید و از روز
 شهادت جد بزرگوارش امام حسین علیه است و در کتاب هدیه غیبت نعمانی و بحار الانوار و المسالك
 و عقاید الشیعه و تذکره الأئمة و اسعاف الراغبین نیز ظهور آنحضرت را در روز عاشورا نوشته اند
 در تذکره الأئمة گوید در روز و شب عاشورا موافق بار و روز نور و زیم آنحضرت ظاهر میشود و در عقاید
 الشیعه گوید در اول روز جمعه هم محرم آنحضرت در مکه ظاهر خواهد شد و در وقت خطبه خواندن کردن
 خطیب مکه را خواهد زد و غایب خواهد شد در صبح شب عاشورا ظهور خواهد نمود و در کتاب جوامع الکلم
 گوید و در روز دهم محرم آنحضرت ظهور میکند و داخل مسجد الحرام میشود و خطیب میکشد و بعد از کشتن
 خطیب در کعبه غایب میشود و در شب شنبه یازدهم محرم ظاهر میشود و بر بام کعبه بالا میرود و اصحاب خود را ندا میکند
 ای ای در روز ظهور آنحضرت دو قول دیگر نقل کرده اند اول در زاد المعاد گوید بر وایت ظهور حضرت قائم عجل
 الله له الفرج در روز بیست و پنجم ماه ذی القعدة خواهد شد و آن روز در حوالا ارض است یعنی بین شدن زمین
 از زیر کعبه بروی آب و در روز بیست و یکم در کتاب خبایات در فصل اول در اخبارات و اول
 ماه گوید بر وایتی قائم ال محمد در این روز ظهور میکند و اما سال ظهور آنحضرت بموجب روایات معتبر سال
 طاق خواهد بود چنانکه شیخ کلینی رضوان الله علیه در کافی و شیخ طبرسی در اعلام الورع از حضرت امام جعفر صادق
 روایت کرده اند که فرمود لا یخرج القائم الا فی وتر من السنین سنة احدى و ثلث و خمس و سبع و تسع و اربع و ستون و ثمان
 و شصت و ثمان مکرر در سال طاق مانند یک با سه یا پنج یا هفت یا نه مؤلف گوید چون مقام را گنجایش
 ذکر شرح و بیان احوال آنحضرت نبود لهذا تفصیل و کیفیت تکالیف شیعه در زمان غیبت و اختصاص ایشان
 بعضی از ازمینه و امکان متبرکه که با آنحضرت باز کراقسام و عدد علام الظهور و خصائص وقت ظهور آنحضرت
 بعضی از مطالب بگرد مجلد علیهم در ذیل و از ده نور بعون الله تعالی ذکر خواهد شد و ما توفیق الا
 بالله علیه توکل **نذیر و قایع حشر و عاشورا بقول بعضی مورخان و اخبار** **و البیه اذین**
واقع اول بقول صاحب تاریخ التواریخ در ساعت هفتم روز جمعه عاشورا حضرت آدم علیه در کوه صفا و حوا
 در مرده هبوط کردند و نیز در کتاب آورده که خلف آدم و مسجود شدن انجناب و دخول در بهشت و خروج
 از آن و هبوط زمین هم در یکروز اتفاق افتاد و در بحار الانوار از امام محمد باقر علیه روایت کرده که ملک
 آدم و حوا در بهشت هفت ساعت بود از روزهای دنیا و در همان روز حق تعالی ایشان را زمین فرستاد
 و در کتاب وقایع الشهور از روضه المناقل ابن شحنه نقل نموده که هبوط آدم و حوا و ابلیس و ما از بهشت برین
 در روز عاشورا بود و اما اکثر علما اخبار و مورخین آثار هبوط آدم علیه را در بیست و پنجم ذی القعدة

روز عاشورا ظهور حضرت قائم عجل الله له الفرج

روز عاشورا ظهور حضرت قائم عجل الله له الفرج

(نوشته اند) *



(روز عاشورا)

(۵۲۰)

نوشته اند و ما نیز تفصیل از روز زکریا را خواهیم نمود ان شاء الله تعالی و **واقعۀ دوم** بقول حمد الله مستوفی در تاریخ گریز و صاحب عقول عشره و عجایب المخلوقات در این روز حق تعالی توبه ادم را قبول فرمود و در اقبال صدق و اقبال ابن طاروس کتاب المسلوک و بخار الانوار از طریق عامه نقل کرده اند و اکثر علمای امامیه قبول شد توبه ادم را در روز بیستم ذی الحجه نوشته اند چنانکه در مجلس بیاید ان شاء الله تعالی و **واقعۀ سیم** در کتاب وقایع الشهور و وفات ادم را در روز عاشورا نوشته است و احمد بن یوسف قرطبی در کتاب اخبار الدول گوید که در روز جمعه ششم پنهان در میان روز و ساعته که خدا ادم را خلق فرمود بود وفات یافت و اهل سمرقند تواریخ وفات انجنابر را در یازدهم محرم نوشته اند و ما نیز شرح و تفصیل از روز زکریا را خواهیم نمود ان شاء الله تعالی و **واقعۀ چهارم** بقول صاحب تاریخ گریز و زهدة القلوب در این روز حضرت ادریس علیه السلام بالا رفت بآسمان و در جز اول زهدة المجالس نیز عروج ادریس را در این روز نوشته است و ما شرح و تفصیل از روز زکریا را خواهیم نمود ان شاء الله تعالی و **واقعۀ پنجم** در کتاب وقایع الشهور گوید در این روز حضرت نوح را در باره قوم مستجاب فرمود و شرح و کیفیت دعای انجناب و استجاب دعای او و ما نوشتیم انجناب بساختن کشتی در واقعۀ یازدهم پنهان است و تاریخ اهل سنت و جماعت در این روز کشتی حضرت نوح بر کوه جود قرار گرفت چنانکه در اخبار الدول و تاریخ گریز و زهدة القلوب و عجایب المخلوقات و در جیب لیس و نقایس الفنون و عقول عشره و بدایع الظهور و زهدة المجالس نیز این واقعۀ را در این روز نوشته اند و در پیاری از کتب امامیه مانند کتاب اقبال و مجمع البیان و بخار الانوار و تاریخ النوار نیز این قول مستوفی را و بر روایات اهل البیت در روز زکریا ماه ذی الحجه کشتی نوح بر جود قرار گرفت و بعد از یکماه در روز عاشورا از کشتی فرود آمد بشرح و تفصیلی که در واقعۀ دوازدهم این روز گذشت و در روز زکریا ماه ذی الحجه نیز خواهد آمد ان شاء الله تعالی و **واقعۀ هفتم** در تاریخ گریز و زهدة القلوب و عقول عشره و عجایب المخلوقات مستوفی را که در روز عاشورا حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام متولد شد قدم بعالم و جوفها و در کتاب اقبال و مجلس بیستم بخار الانوار در خبر موضوع مذکور است و علای شیعه و لاد انجنابر را در روز اول ماه ذی الحجه نوشته اند و ما نیز در آن روز زکریا را خواهیم نمود ان شاء الله تعالی و **واقعۀ هشتم** بقول شیخ عبد الرحمن صفور شافعی در جز اول زهدة المجالس در این روز حضرت ابراهیم را خلیل خود گردانید و علمای امامیه خلیل شدن انجنابر را در اول ذی الحجه نقل کرده اند چنانکه در مجلس بیاید ان شاء الله تعالی و **واقعۀ نهم** بنا بر مستورات تاریخ گریز و عقول عشره و عجایب المخلوقات در این روز حضرت ابراهیم را در آتش افکندند و آتش بر انجناب سرد و سلامت گردید و در کتب امامیه این واقعۀ را در هیجدهم ذی الحجه نوشته اند و **واقعۀ دهم** در کتاب مجالس المنین و زهدة

روز وفات
در روز وفات
در روز وفات

در روز وفات
در روز وفات
در روز وفات



* (رُوزِ عَاشُورَاءِ) *

(۵۲۱)

المجالس مطوّرات که در این روز بعد از چهل سال و برزاقه هشتاد سال حضرت یعقوب بوضال یوسف نائل گردید و در کتاب فایع الشّهوات کتاب یوسف و یحییٰ اجتماع یعقوب و یوسف را در این روز نقل نموده و ما شرح انرا در بیست و دوم اینها ذکر خواهیم نمود ان شاء الله تعالی **واقعه یازدهم** بقول صاحب عقول عشره و عجایب المخلوقات در این روز حضرت یوسف از چاه دوشین برآمد اکثر مؤرخین و مفسرین این واقعه در بیست و دوم اینها نوشته اند و ما نیز شرح انرا در این روز ذکر نموده ایم **واقعه یازدهم** در تاریخ گریه و نزهة القلوب بحجاب المخلوقات مطوّرات که در این روز حضرت ایوب از بلا شفا یافت و در کتاب نزهة المجالس شرح بیست و دوم اینها شفا یافت و در این روز نوشته اند و ما شرح انرا در بیست و دوم اینها ذکر خواهیم نمود ان شاء الله تعالی **واقعه سیزدهم** در مجلد بیستم بحار الانوار و عجایب المخلوقات و عقول عشره مطوّرات که در این روز حضرت موسی بن عمران علی نبینا و اله و علیه متولد شد و قدم بغلام وجود نثار و اکثر اهل سیر و تواریخ و کلام انحضرت دارد در این ماه نوشته اند و ما نیز شرح تفصیل ان برداشتیم **واقعه چهاردهم** در این کتاب اقبال و بحار الانوار و تاریخ التواریخ در این روز موسی بن عمران علیه السلام فرعون غالب گردید و در روزی در صفا و حبیب السیر نیز این واقعه را در این روز نوشته اند و گویند از قصه ان سال عاشورا با نور و مظالم افتاد و شیخ کفعمی و سید جزایری و مرحوم فیض کاشانی و جمعی دیگر از علمای اخبار این واقعه در هفتم ماه ذیحجه ذکر نموده اند و ما نیز در ان روز شرح تفصیل ان خواهیم پرداخت ان شاء الله تعالی **واقعه یازدهم** بر او علمای عامه در این روز حقایق فرعون و ال فرعون را در دریا غرق نمود چنانکه در تاریخ گریه و نزهة القلوب عقول عشره و عجایب المخلوقات و شیخ صدق در امالی و ابن طاووس در اقبال انکار این واقعه را در این روز از موضوعات عامه دانسته اند و تفصیل این واقعه در روز بیست و دوم اینها بر وجه مستوفی سمع تحریر یافت هر که خواهد رجوع کند و در ترجمه تاریخ طبری گوید در روز و شب در هم محرم فرعون سپاه بکشد و ما مانا بر مقدمه روان گرد باد و هزار مرد پیاده و سواره و خود با هزار هزار و هفتصد هزار سوار غیر از پیادگان در عقب و برفت و در بین اسبان هفتاد و سی طوقه های طلا در گردن بود و در حبیب السیر آورده که در آن زمان که فرعون بنان از مراب با تشر و زخ رسیدند و بنی اسرائیل نجات یافتند ده ساعت از روز عاشورا گذشته بود و ما از زمان موسی و صاحبان هیچ نخورده بودند بیست و نه روزه کرده بقیه روز را با مشاگردانند و محمد بر او آتیه ستمی در کتاب عقول عشره گوید که چون رسول خدا صلی الله علیه و اله بمدینه تشریف آورد و یحییٰ روز عاشورا را روزه پیداشد از سبب ان پرسیدند گفتند چون در این روز یار بیتخالی فرعون را غرق کرد و بنی اسرائیل را از شر او خلاص نمود روزی است مبارک لهذا انرا دوست میداریم و پیغمبر صلی الله علیه و اله

در این روز حضرت یوسف از چاه دوشین برآمد

در این روز حضرت موسی بن عمران علی نبینا و اله و علیه متولد شد

* (فرمود) *



(روز عاشوراء)

(۵۲۲)

فرمودند احقهم باجابه سنت موان بود پس امر فرمودند روز عاشوراء را روزه بدارند انشأ مؤلف گوید علمای عامه
 تا کنون روزه روز عاشوراء را سنت میدانند و بعضی از ایشان را عقیده است که اولین عاشوراء که رسوا
 بمدينه هجرت نمود صومرا از فرض نمود و در سال دوم بفریضت روزه ماه رمضان منوخ گشت و با اعتقاد
 علمای شیعه روزه روز عاشوراء بدو وضالت است و ما شرح این مطلب در واقعیه هجدهم این روز بتفصیل
 ذکر نمودیم فلپطالع ثمة **واقعه شانزدهم** بروایت روضه الصفا و ناسخ التواریخ خاتمه میقان مؤ
 بن عمران و نزول توره در این روز بود در ناسخ گوید که مؤ بن عمران علیه با هفتاد تن از مشایخ بنی اسرائیل
 روز اول ماه ذی الحجه بر کوه طور برآمد و چهل روز و چهل شب در طور بود تا آنکه الواح عشره توره را که
 احکام شریعت بر آنها ثبت بود برگرفت انگاه خطاب بپیدا موسی انا قد فتننا قومك من بعدك و احلهم
 السامیه ای موسی بدرستی که قادر فتنه و امتحان افکندیم قوم تو را بعد از تو و سامیه گمراه نمود ایشان را
 پس مؤالواح عشره توره را بادی و لوح دیگر که از هر سو نگاشته بود برداشته با پوشش مراجعت نمود در حالیکه از
 کردار قوم خشمگین ماند و هناك بود كما قال الله تعالى فرجع مؤالقومه غضبان ایفا چون انجناب نزدیک
 آمد مردم را دید که بانواع طواعی و اجتناب از و طرب مشغولند و گویا اگر دگر گوساله دف میزنند و رقص میکنند
 فرمود یا قوم الم بعدکم کرمکم و غدا احنا ابقومر ایا خداوند با شما وعده داشت نگذاشت امروز روز عاشوراء
 و خاتمه میقات من است از آن مدتی که من وعده نهادم طوعی نکشد که شما خلاف کردید عذر مرا انشأ ملخصا
 و اکثر علمای اخبار و مورخین آثار خاتمه میقات مؤ علیه و نزول توره را در روز دهم ماه ذی الحجه نوشته
 و ما نیز در این روز بتفصیل ان خواهیم پرداخت انثم **واقعه هفدهم** بقول شیخ عبدالرحمن صفور
 شافعی در جزء اول نزهة المجالس در این روز حضرت ائمه و در اقبال نمود و در امالی شیخ صدق علیه
 در ضمن خبر جبله مکتبه مذکور است که قبول توبه را و در روز عاشوراء از موضوعات عامه است و بر و
 شیخ مفید و ابن طاووس قبول شدن توبه انجناب در روز عرفه بوده است چنانکه شرح و تفصیل ان بیاید
 انشاء الله ثم **واقعه هجدهم** بقول ابن ابی ریحان در چهارشنبه این روز حضرت ائمه قبول توبه فرمودند
 و عدل ابراز ایشان باز گرفت و در کتاب اقبال و ناسخ التواریخ و حبيب السیر و در السلوك و عجایب المخلوقات
 و عقول عشره نیز این واقعه را در این روز نوشته اند و ما شرح و تفصیل آن را در نیمه ماه شوال ذکر خواهیم نمود
واقعه نوزدهم در تاریخ گزیده و نزهة القلوب جزء اول نزهة المجالس مسطور است که در این روز حضرت
 یونس از شکم ماهی رانده و در پانچان یافت و شرح و تفصیل این واقعه در روز دهم این ماه ببالاخرید علیه
 سلك تحریر انتظام یافت **واقعه بیستم** در جدول پنجم جنات الخلود مسطور است که در این روز حضرت

روز عاشوراء

عجایب و اخبار



(روز عاشورا)

(۵۲۲)

پونز علیه برکت بسو قوم و مورخین را جنت انحضرت را بسو قوم در شازدهم اینماه نوشته اند و مانیز در
 ان روز بشرح تفصیل ان خواهیم پرداخت انشاء الله تعالی **واقعه بیست و یکم** در کتاب
 عقول عشره و عجایب المخلوقات مسطور است که در این روز حضرت زکریا علیه نبینا و اله و علیه طلب فرزند
 نمود و دعا او مستجاب شد و ما شرح تفصیل انرا در اول اینماه ذکر نمودیم **واقعه بیست و دوم**
 در مجلد بیستم بحار الانوار است که در این روز حضرت یحیی بن زکریا علیه نبینا و اله و علیه متولد شد و اکثر ان
 سهر و تواریخ و لادث الجناب در روز نهم اینماه نوشته اند و مانیز در ان روز بشرح و تفصیل پرداختیم
واقعه بیست و سیم و نیز در بیستم بحار الانوار است که حضرت مریم کبریّه و اله و الهه حضرت عیسی
 در این روز متولد شد و قدم بغالم وجود نهاد بشرح و تفصیلی که در روز نهم اینماه بحث تحریر یافت
واقعه بیست و چهارم بر ذاب علمای عامه مانند صاحب کتاب نزله المجالس و عجایب المخلوقات
 در این روز حضرت عیسی از کم عدم خیمه بفضای شهر زده قدم بغالم وجود نهاد و در کتاب اقبال و بحار
 الانوار و جوهرة القلوب و جنات المخلود نیز ولادت الجناب را در این روز نقل کرده اند و در حدیث صحیح از
 حضرت امام رضا علیه منقول است که ولادت عیسی در شب بیست و پنجم ماه ذی القعدة بود و مانیز شرح و
 تفصیل انرا در ان روز ذکر خواهیم نمود انشاء الله تعالی **واقعه بیست و پنجم** در تواریخ گنبد و نیز
 القلوب مسطور است که در این روز حضرت عیسی علیه بالارفت باسمان و در کتاب نزله المجالس نیز عروج
 عیسی علیه را در این روز مرقوم داشته و علمای امامیه عروج انحضرت را در بیست و یکم ماه رمضان نقل
 کرده اند چنانکه شرح بیان ان بیاید انتم **واقعه بیست و ششم** در کتاب وقایع الشهور از حاکم
 بلدا لامین نقل نموده که انصاری صاحب فیل در این روز بود و اما اهل سمرقند و تواریخ قصه اصحاب فیل را در روز
 هفدهم اینماه نوشته اند چنانکه شرح تفصیل ان بیاید انتم **واقعه بیست و هفتم** و هفتمی حامله شدن
 امه بنت وهب بوجود مقدس پیغمبر صلی الله علیه و اله چنانکه محدث نور علی لرحمه در کتاب میزان السماء
 در تبیین مولد خاتم الانبیاء و ذکر اقوال و اوده در ولادت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و اله فرمود
 و بعضی گویند ولادت انحضرت در هشت شب گذشت از ماه رمضان بوده و این قول را بسیار از علمای
 تصحیح کردند و این موافقت دارد با آنچه ذکر شد که مادر الجناب حامله شد در ایام تشریف یابد و در عاشورا
 و اینکه الجناب نه ماه تمام در شکم مادر رکث کردند و بعضی گفته اند که این قول بسیار غریب است و دلیل
 قائلش انست که وحی با الجناب در ماه رمضان شد پس باید تولد هم در ماه رمضان باشد و اینکه حمل در
 ایام تشریف بود که او را غیر از ذکر نکرده حال باقی اقوال نیز معلوم شد یعنی مستند انها نیز ادله بی پایه و اعتبار است

در روز نهم اینماه
 حضرت مریم کبریّه
 و الهه حضرت عیسی
 متولد شد

در روز بیست و پنجم
 ماه ذی القعدة
 حضرت عیسی
 متولد شد

(صیغه)



(روز عاشورا)

(۵۲۴)

روایتی از شیخ
نعمانی در کتاب
معجمه

ضعیف است انشاهی کلامه مؤلف گوید پوشیده نماند که از روز عاشورا تا هشتم ماه رمضان هشت ماه پیش
نه ماه پیش اینک فرموده و این موافقت دارد با اینکه انجمن ماه تمام در شکم مادر مکت کردند ظاهر است
واقعه بیست و هشتم بقول صاحب کتاب نهمة المجالس در این روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
خدیجه را تزویج نمود و اهل سیر و تواریخ این تزویج را در روز دهم ماه ربیع الاول نوشته اند چنانکه شرح و
بیان آن در مجلس بیاید **واقعه بیست و نهم** در مجلس ششم بحار الانوار و مجلس دوم و سوم
الصفاء مسمو است که در شب شنبه دهم ماه محرم سنه پنجم هجری حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با چهار صد کس
و بر وایت با پانصد نفر از مدینه بهین رفتند بعزم غزوه ذات الرقاع و این شهر در مجلس دوم کامل التواریخ
بعد از ذکر کیفیت این غزوه گوید و گفته شد که این غزوه در محرم سال پنجم هجری در روز واکثر مورخین غزوه
ذات الرقاع را در یازدهم جمادی الاولی مرقوم داشته اند و ما نیز در این روز ذکر خواهیم نمود انشاء الله تعالی
واقعه سیام در کتاب بشار العین فی انصار الحسین علیه و وقف شمر فی البوم العاشر حاجه فناد
ابن بنواختنا ابن العباس و اخوته فلم یجبه احد فقال لهم الحسین علیه و لو کان فاسقا فقام الیه العباس
فقال له ما تريد قال انتم امنون بائنه اخنا فقال له العباس لعنک الله و لعن فانک لئن کنت خالنا اتومنا و این
رسول الله لا امان له و تکلم اخوته بنحو کلامه ترجعوا انشاهی بقول مؤلف هذا الكتاب حسن بن محمد الحسینی الحائري
و لو اردت البسط و التفصیل فی هذه الواقعة فراجع واقعه التاسعة من وقایع يوم التاسع من کتابنا هذا
واقعه سی و یکم در کتاب ناسخ التواریخ از ابن قولویه از حضرت صادق علیه و آله روایت کرده است که فرمود
ساعتی که حسین علیه و آله مظلوم گشت اهل بیت مادر مدینه شدند که گوینده میگوید البوم نزل البلاء علی
هذه الامة فلا یرون فرحاً حتی یقوم قائمکم فیسفی صد و رک و یقتل عدوکم امر و زبلا و این امت ناول شد و
این پس فرج و شادی نخواهد دید ناگاه که قائم شما ظهور کند و سپه های شما را از این اندوه شافد و هدیه شما
شمارا بکشد نا انجا که گوید این بود ناخبر قتل حسین علیه و آله رسید چون بشمار گرفتند و شاعیه بود که اصغاب کلنا
کردند و در بحار الانوار و مقام زخار و بیاره از کتب دیگر مسمو است که اهل بیت این صدا را در شب شنیدند
که در روزش آن مظلوم را شهید کرده بودند چنانکه شرح بیان آن در ضمن وقایع روز یازدهم اینها بیاید
واقعه سی و دویم در کتاب وقایع الشهور گوید بقول در این روز سرهای مقدسه شهدا را از بدن
جدا کردند و اکثر برانند که این واقعه جانوز در فرایه این روز اتفاق افتاد مگر سر مقدس حضرت
الشهداء صلوات الله علیه که با اتفاق در باب سیر و مقاتل در این روز از بدن جدا گردید و فرساده شد
بسوی کوفه بشرح و تفصیلی که در واقعه سی و سیم از وقایع قسم و مرابره گذشت

جاءت من کاتب
شیراز علی بن
...



(روز عاشوراء)

(۵۲۵)

واقعه سی و سیم بقوله در این روز سال یکصد و بیست و دوم هجری جناب زید بن علی بن الحسین علیهما
 بدو رجه شهادت رسید چنانکه در تاریخ التواریخ و وفیات الاعیان مسطور است و کیفیت شهادت انجناب
 این کتاب مستطاب در روز اول ماه صفر در سلك تبیین انتظام خواهد یافت آن **واقعه سی و چهارم**
 بقول ابن اثیر جزیه و صاحب فسطح ناصر در این روز سال سیصد و شصت هجری سلطان محمود غزنوی متولد شد
 و شرح ولادت و ترجمه احوال او در واقعه بیست و دوم شب عاشوراء سمع تحریر یافت **واقعه سی و پنجم**
 بنابر مسطورات مجلد اول وفیات الاعیان و مجلد سیم نامه دانشوران بقوله در این روز سال پانصد و بیست
 و هشت هجری وفات کرد ابو الصلت امیه بن عبد الغزیز بن ابی الصلت اندلسی و بعضی وفات او را در روز دوازدهم
 این ماه گفته اند و بقول اصح وفات او در روز اول این ماه سنه پانصد و بیست و هجری اتفاق افتاد چنانکه شرح و
 تفصیل آن در مجلد دوم این کتاب مذکور خواهد شد آن **واقعه سی و ششم** بقوله در این روز سال
 پنجاه و سه محمد بن حسین بن عبد الصمد مشهور بشیخ بهاء قدس الله روحه در بعلبک متولد شد و قدم بعالی
 وجود نهاد علی مافی و قایع التهور و للحدث البهر جند و در کتب رجال و ولادت انجناب را در روز هفدهم
 این ماه نوشته اند و مانیز در آن روز ذکر خواهیم نمود انشاء الله تعالی **واقعه سی و هفتم** در جزء اول
 کتاب زهده المجالس آمده که قیام قیامت در روز عاشوراء خواهد شد و از قرطبه نقل نموده که او گفته است در
 ساعت آخر روز جمعه قیامت برپا میشود و انسا عتبات که حقتعالی آدم علیه السلام را در آن ساعت خلق فرمود
 و در کتاب مناقب مرتضی و تاریخ اعظم کوفی از حضرت مرتضی علی علیه صلوات الله الملائک الفی روايت کرده اند که
 آنحضرت فرمود در روز جمعه اول محرم قیام قیامت خواهد شد و مانیز شرح و تفصیل آن را بر وجه مستوفی
 در آن روز ابرار نمودیم فلما طالع ثمة **تکمیل** و ما املاه شیخنا الصدوق رضوان الله علیه بوم
 الاحد و هو یوم عاشوراء لعشر خلون من المحرم من سنة ثمان و ستین و ثلثمائة فاهذا الفظه حدثننا رحمه الله
 قال حدثننا سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عیسی عن ابی عبد الله محمد بن خالد عن داود بن ابی یزید
 عن ابی الجارود و ابن بکر و برید بن معویة العجلي عن ابی جعفر الباقر علیه السلام قال اصیب الحسین بن علی
 علیه السلام و وجد به ثلثمائة و بضعة و عشرين طعنة بریح ارضیة بسیف او رمیه بسهم فروی انها كانت کلها
 بریح ارضیة بسیف او رمیه بسهم فروی انها كانت کلها في مقدسه لانه علیه السلام كان لا یولی حدثننا محمد بن
 موسی بن المنوکل رحمه الله قال حدثننا علی بن السعد ابا دعی عن احمد بن محمد بن خالد عن ابی عن محمد بن سنان
 عن ابی الجارود و زیاد بن المنذر عن عبد الله بن الحسین عن امیر بنیث الحسین علیه السلام قال دخلنا لغامه بین
 الفسطاط و انا حار و یتیه صغیرة و فی رجله خلجان لان من ذهب فجعل رجل یقضم الخلیة الی من رجلی و هو یک

وفیات الاعیان
 و مجلد الفین

امام شیخ صدوق
 رضوان الله علیه

(فقلت)



﴿رُوزِ عَاشُورَاءِ﴾

﴿٥٢٤﴾

فَقُلْتُ مَا يَبْكُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ فَقَالَ كَيْفَ لَا أَبْكِي وَإِنَّا أَسْلَبْنَا رُسُولَ اللَّهِ فَقُلْتُ لَا تَسْلُبْنِي قَالَ خُذْنَا
 انْ يَحْيَى غَيْرِي فَيَا خُذْ قَالَتْ وَاتَّبِعُوا مَا فِي الْأَيْدِي حَتَّى كَانُوا يَنْزِعُونَ الْمَلَا حَتَّى ظَهَرُوا نَا حَدَّثَنَا
 مُحَمَّدُ بْنُ بَرَكِيَّةٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي عَدِيٍّ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ أَبِي بَصْرَةَ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا قَالَ حَدَّثَنَا
 مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ قَالَ حَدَّثَنَا حَاجِبُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 أَمْرُ فَوْضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ جَعَلَ يَضْرِبُ بِقَضِيْبٍ فِي يَدِهِ عَلَى ثَنَاءٍ بِهِ وَيَقُولُ لَقَدْ أَسْرَعَ لَشَيْبِ
 الْبَيْتِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ مَرَّةً رَابِعَةً رُسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَضَعُ قَضِيْبَكَ فَقَالَ هُوَ يَوْمَئِذٍ
 ثُمَّ أَمَرَ بَعْلَى بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَعَلَّ وَجَلَ مَعَ النِّسْوَةِ وَالسَّبَا يَا إِلَهَ السَّجْنِ وَكُنْتَ مَعَهُمْ فَمَارَ زِيَادُ بْنُ قَارٍ الْأَوْجَدُ
 مَلَاءَ رِجَالًا وَنِسَاءً يَضْرِبُونَ وَجُوهَهُمْ وَيَكُونُ فَيَسُوءُ فِي سَجْنٍ وَطَبَّقَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ دُعَا بَعْلَى
 ابْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَاحْضَرَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَتْ زَيْنَبُ ابْنَتُهُ عَلَى عَقْلِهِ فِيهِمْ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ الْحَمْدُ
 لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَقَتْلَكُمْ وَكَذَّبَ بِكُمْ فَقَالَ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِمُحَمَّدٍ وَطَهَّرَنَا
 تَطْهِيرًا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَسَجَّعَ اللَّهُ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ فَتَنَّا كَوْنُ عِنْدِهِ فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ
 لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهَا وَهُمْ لَهَا فُسْكَنٌ مِنْهُ عَمْرٍاءُ حَرِثَ فَقَالَ زَيْنَبُ يَا ابْنَ زِيَادٍ حَبِيبُ مَا رَنَيْتُ مَنَّا فَلَقَدْ قَتَلْنَا رِجَالًا
 وَقَطَعْتَ أَصْلَانَا وَاجْتَحَرْنَا وَسَبَّحْتَ نَسَائِنَا وَزَارَ بَنَانُكَ كَانَ ذَلِكَ لِلْأَشْفَاءِ فَقَدْ أَشْفَيْتَ فَمَارَ ابْنُ
 زِيَادٍ بِهِمْ إِلَى السَّجْنِ وَبَعَثَ الْبَشَائِرَ إِلَى التَّوَّاجِعِ يَقْتُلُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ أَمَرَ سَبَا يَا وَرَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجُلُوا إِلَى
 السَّامِ فَلَقَدْ حَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ كَانُوا خُرُوجًا فِي ذَلِكَ الصَّبَةِ أَنَّهُمْ كَانُوا يَسْمَعُونَ بِاللَّيْلِ نَوْحَ الْجَنِّ عَلَى الْحُسَيْنِ إِلَى
 الصَّبَاحِ وَقَالُوا فَلَمَّا دَخَلْنَا دِمَشْقَ دَخَلَ بِالنِّسَاءِ وَالسَّبَا يَا إِلَهَ الْوَجْهِ وَمَكْشَفَاتُ الْوَجْهِ فَقَالَ أَهْلُ السَّامِ الْجَنَّةُ
 مَا رَأَيْنَا سَبَا يَا أَحْسَنَ مِنْ هَؤُلَاءِ فَمِنْ أَنْتُمْ فَقَالَ يَكُونُ ابْنَةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْنُ سَبَا يَا إِلَهَ الْحَمْدِ فَاقْبَلُوا عَلَيَّ رَحِمَ
 الْمَسْجِدِ حَتَّى يَقَامَ السَّبَا يَا وَبَيْنَهُمْ عَلَى بَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ يَوْمُئِذٍ شَابٌ فَأَنَامُوا مِنْ شَيْخٍ مِنْ أَشْيَاحِ أَهْلِ الشَّامِ
 فَقَالَ لَهُمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَأَهْلَكُمْ وَقَطَعَ قَرْنَ الْفَتَنِ فَلَمَّا بِالْوَاعِ شَتَمَهُمْ فَلَمَّا انْقَضَى كَلَامُهُ فَقَالَ لِعَلَّ بَنِ
 الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَمَا قَرَأْتَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ نَعَمْ قَالَ أَمَا قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا
 الْمُوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى قَالَ بَلَى قَالَ فَخُنُّ أُولَئِكَ ثُمَّ قَالَ أَمَا قَرَأْتَ وَإِنَّ ذَا الْقُرْبَى حَقُّهُ قَالَ بَلَى قَالَ فَخُنُّ هُمْ فَهَلْ
 قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا قَالَ بَلَى قَالَ
 فَخُنُّ هُمْ فَرَفَعَ الشَّامُ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّهُ آتَوْبُ إِلَيْكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اللَّهُمَّ إِنَّهُ آتَوْبُ إِلَيْكَ
 مِنْ عَدُوِّهِ مُحَمَّدٍ وَمِنْ قَتْلِهِ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ لَقَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَمَا شَعَرْتُ بِهَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ ثُمَّ أَدْخَلَ نِسَاءً
 الْحُسَيْنِ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مَعْوِيَةَ فَصَحْنِ نِسَاءً أَلْ يَزِيدَ وَبَنَاتٍ مَعْوِيَةَ وَاهْلَهُ وَوَلُوهُنَّ وَاقِمْنَ الْمَنَامَ وَوَضَعْنَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ

أَمَّا زَيْنَبُ فَتَضَعُ قَضِيْبَكَ

تَضَعُ قَضِيْبَكَ



¶ (روز عاشورا) ¶

بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ تَكْبِرُ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ اقْسَى قَلْبًا مِنْ زَيْدٍ وَلَا رَأَيْتُ كَافَرًا وَلَا مُشْرِكًا شَرَّامُهُ وَلَا أَجْفَا
 مِنْهُ وَاقْبَلْ بِقَوْلٍ وَيَنْظُرُ إِلَى الرَّأْسِ ۝ لَيْتَ شَيْخًا خِيَرْتُ بِشَهْدَائِهِ ۝ جَرَعَ الْخَرْجُ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلِ ۝
 ثُمَّ رَأَى الْحُسَيْنَ فَنَضَبَ عَلَى بَابِ مَسْجِدٍ وَشَقَّ فُرُوجَهُ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَتْ لِمَا أَجْلَسْنَا بَيْنَهُ
 زَيْدُ بْنُ مَعُوذٍ رَفَقَ لَنَا أَوَّلَ شَيْءٍ وَالطُّغَنَاءُ ثُمَّ أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَحْرَقَ قَامَ الْبَيْتِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
 هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَّةَ تَعْبَتْنِي وَكُنْتُ جَارِيَّةً وَضَيْئَةً فَارْعَيْتَ وَفَرَّقْتَ وَطَنَكَ أَنْتَ بِفَعْلٍ ذَلِكَ فَاخْذُ بِنِثَابِ أَخِي
 هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي وَاعْقِلْ فَقَالَتْ كَذَبْتَ وَاللَّهِ وَلَعْنَتْ مَا زَالَ لَكَ وَلَا لِي فَغَضِبَ زَيْدٌ فَقَالَ كَذَبْتَ وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ
 لَفَعَلْتُهُ قَالَتْ لَا وَاللَّهِ مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ لَكَ إِلَّا أَنْ تَخْرُجَ مِنْ مِلَّتِنَا وَتَدِينُ بِغَيْرِهَا فَنَضَبَ زَيْدٌ ثُمَّ
 قَالَ يَا أَيْ تَسْقُبِلِينَ هَذَا إِنَّمَا خَرَجَ مِنَ الدِّينِ أَبُوكَ وَأَخُوكَ فَقَالَتْ بَدِينُ اللَّهِ وَدِينُ أَبِي وَأَخِي وَجَدَّ أَهْلُ الدِّينِ
 أَنْتَ وَجَدَّكَ وَأَبُوكَ قَالَ كَذَبْتَ بِأَعْدَاةِ اللَّهِ قَالَتْ مَهْ رَيْتُمْ ظَالِمًا وَيَقْهَرُ بِسُلْطَانِهِ قَالَتْ فَكَأَنَّهُ لَعْنَهُ اللَّهُ
 اسْتَجِبْنِي فَسَكَتَ فَأَعَادَ الشَّأْنَ لَعْنَهُ اللَّهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَّةَ فَقَالَ لَهُ اعْرَبْ وَهَبْ لِلَّهِ لَكَ
 حَتْفًا قَاضِيًا حَدَّثَنِي بَنُو لُكَيْطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَا جَاهِلُوهُ وَحَمَلَهُ اللَّهُ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ
 نَصْرِ بْنِ مَرْحَمٍ عَنْ لُوطِ بْنِ يَحْيَى عَنْ الْحَرِثِ بْنِ كَعْبٍ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا ثُمَّ أَنَّ زَيْدَ لَعْنَهُ اللَّهُ أَمْرًا
 الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَجَسَّوْا مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي عَجَسٍ لَا يَكْتُمُ مِنْ حَرٍّ وَلَا فَرَحٍ تَفَشَّرَتْ وَجُوهُهُمْ وَلَمْ يَرْفَعْ
 بَيْتَ الْمُقَدَّسِ حَجْرًا عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا وَجَدَتْهُ دُمٌ عَجِيطٌ وَابْصُرَ النَّاسُ السَّمْسَ عَلَى الْحَيْطَانِ حُمْرًا كَأَنَّهُ
 الْمَلَأَتْهَا لِمَعْصُوفِهِ إِلَى أَنْ خَرَجَ عَلَى ابْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِالنِّسْوَةِ فَرَدَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْكُوبَلِ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
 الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ وَحَمَدُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُبَيْلٍ الدَّقَاقُ قَالَ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ زَيْدٍ
 عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ الدَّبَلِيِّ وَهُوَ سَلِيمَانُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ لَطِيفٍ التَّقْلِسِيِّ قَالَ قَالَ الصَّاحِبُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ضَرَبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِالسِّيفِ ثُمَّ ابْتَدَى لِيَقْطَعَ رَأْسَهُ
 مَنَادَ مِنْ قَبْلِ رَبِّ الْعَرْشِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ بَطْنِ الْعَرْشِ فَقَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمُتَجَبُّ الْعَظِيمُ الْعَظِيمُ الْعَظِيمُ
 لَا وَفَّقَكُمُ اللَّهُ لِأَصْحِي وَلَا فُطِرَ قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَأَجْرَ وَاللَّهِ مَا وَفَّقُوا وَلَا يَوْفُقُونَ أَبَدًا حَتَّى يَقُومَ
 ثَارُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَمِيمٌ نَفْعُهُ عَمِيمٌ بَدَانُهُ جَوْنٌ حَضَرَتْ بَيْدَاتُهُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ رُ
 ابْنُ رَوْزِ بَسَادَاتِ شَهَادَاتِ فَائِزٌ كَرِيمٌ وَدَرَاكُورُ ابْنِ دَهْدِهِ مَحْزُونٌ وَغَمَكِينٌ بَوْدَنْدٌ وَخَبَارٌ مَوْحِشُهُ
 بَايْشَانٌ مَهْرَبِيدٌ بَابِدُكُ شَيْخَانِ ابْيَاشَانِ دَرِمْجُوعِ ابْنِ دَرِهِ رَوَزِ بِلَوَازِ مَرْتَعَرَبِ الْفَضْرِ قِيَامُ نَمَائِدِ
 وَخَزُونِ وَانْدُ وَهَنَاكَ بَاشَنْدُ وَخَبَارُ وَاحَارِبُ كَهْ مَشْتَمِلُ بِزَكْرٍ مُضَابُ ابْيَاشَانِ بَاشْدُ بِخَوَانْدِ ۝
 وَبَعْضُهُ مِنْ عُلَمَاءِ كَفَنَهُ انْدُ كَهْ تَرَكَ بَعْضُهُ مِنْ لَدَاتِ كُنْدُ وَازْ حَضَرَتْ أَفَامُ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْقُولُ كَهْ جَوْنُ

卷(五十二)

وضعت فيك وبالك

فروغی بین

توسیدن

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय



...

三

卷之四

عرب با السلام
از وطن و زر و زر

از جاء خور مخب

خف بالفتح مرك

مغنیہ
۱۵

قر بالضم سر وسر
فوايها منق

فصل في معرفة

ملاحف چادری
حمہ ملحقہ شریف

متصرف بگل کا جو

زنگ کرده

نقشہ

...

天

...

الحمد لله

五

18

18

10

1



* (روز عاشورا) *

* (۵۲۱) *

جدم حسین علیه السلام شهید شد آسمان خون و خاک سرخ بارید اگر آنحضرت گریه کند که آب دیده بر روی تو جاری
گردد و حقیقتاً جمیع گناهان کوچک و بزرگ تو را بپا میزند پس فرمود که اگر خواهی چون بمهر هیچ گاه بر تو نباشد
زبانت کن جدم حسین علیه السلام را و اگر خواهی که در غر فهاک بهشت با حضرت رسول و آل او باشد لعنت کن قاتلان
آنحضرت را و اگر خواهی که ثواب شهیدان کربلا را داشته باشی هر وقت که مصیبت آنحضرت را بیاورد و بگو یا لیتنه
کنتم معهم فافوز فوزاً عظیماً یعنی بکاش میبودم با ایشان پس رستگاری مییافتم رستگاری بزرگ و اگر
خواهی که در درجات عالیه بهشت با ما باشی بر آنند و ما اند و هناك و برای شادمانی باش و علامه مجلسی
علیه السلام فرموده و بهتر این است که روز نهم و دهم را روزه ندری زیرا که بنی امیه این دو روز را از برای برکت شما
بر قتل آنحضرت روزه میداشتند و احادیث بسیار در فضیلت این دو روز و روزه آنها بر حضرت رسول و آل ایشان
و از طریق اهل البیت احادیث بسیار در مدح روزه این دو روز خصوصاً روز عاشورا وارد شده است
و ما در واقعه هفدهم از قسم اول و قایع این روز شرح مبسوطی در باب روزه عاشورا ذکر نموده ایم فلطالعه
ثمه و بنی امیه از برای برکت از روزه سال را در روز عاشورا در خانه ذخیره میکردند و از حضرت امام رضا علیه
السلام منقولست که فرمود من ترك السعي في حوائج يوم عاشورا قضى الله له حوائج الدنيا والاخرة هر که ترك نما
حوائج خود را در روز عاشورا و بکارهای خود در دنیا و آخرت او را بر آورد و من كان يوم عاشورا
يوم مصيبت و يوم خزي و بكائه جعل الله عز وجل يوم القيمة يوم فرجه و سروره و قرین بنا في الجنان عینه
و هر که روز عاشورا روزانده و روز مصیبت و گریه او باشد حقیقتاً روز قیامت را در فرج و روز
شاری و ی گرداند و دیده او در بهشت بباروشن گردد و من سعى يوم عاشورا يوم برکت و آخر منزله شیباً
لم يبارك له فيما اذخر و حشر يوم القيمة مع يذبح و عبيد الله و عمر بن سعد لعنهم الله ال اسفل ذك من النار و هر که
روز عاشورا را در روز برکت نامد و از برای منزل خود چیزی ذخیره کند خدا ان ذخیره را بر او مبارک گرداند و روز
قیامت با یزید و عبيد الله و عمر بن سعد محشور گردد و در روز اسفل یا الهی باشد پس باید که در روز عاشورا
اگر می مشغول کاری از کارهای دنیا نگردد و مشغول گریه و نوحه و مصیبت باشد و امر کند اهل خانه خود را که
تعزیت آنحضرت بدارند و مشغول نماند چنانکه در ماتم عزیزترین اولاد و اقارب خود میباشد و در این روز از
خوردن و آشامیدن امساك نماید بآنکه قصد روزه کند و در آخر روز بعد از عصر افطار کند اگر چه بشرط ایستادن
در روزه تمام ندارد مگر این که در خصوص از روزه و روزه واجب باشد و یا مثل ان واجب شده باشد که باید
روزه بگیرد و در روز نهم و دهم مشغول طه و طه نگردد و هزار مرتبه بر قاتل آنحضرت لعنت کند و بگوید اللهم
العن قتل الحسين عليه السلام و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که در روز عاشورا هزار مرتبه سَوْ قُلْ هُوَ

روز عاشورا و روزه

روز عاشورا و روزه

* (الله) *



(روز عاشورا)

(۵۲۹)

الله احد بخواند خداوند رحمن نظر مرحمت بسوا کند و هر که خدا نظر رحمت بسوا کند هرگز او را عذاب نکند و نیز
 از آنحضرت منقولست که هر که حضرت امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا زیارت کند بهشت او را واجب گردد
 و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که هر که زیارت کند امام حسین را در روز دهم محرم یا نزد قبر آنحضرت گریبان
 شود ملاقات کند خدا را در روز قیامت بطواب و هزار حج و هزار عمره و دو هزار جهاد که هر یک را با زیارت
 و ائمه طاهرين عليهم السلام بجا آورده باشد و در کتاب بحار المصابیة صاحب معیج نقل کرده که مشرکین هندی اکثر
 بلادشان در ایام عاشورا از مشاغل دنیا بالمره دست بر میدارند و با اینکه اکثرا بر بلکه اکثر ایشان بر تخت و
 می نشینند و می خوابند در این ایام خاک نشین بلکه بعضی از ایشان خاکستر نشین میگردند و خود را از اطعمه
 و لذت مثل گوشت و غیره باز میدارند و اخراجات عظیم میکنند و بدست خود را بجر و محقر و مقفل مینمایند بکفر
 از ثقات نقل میکرد از کسیکه مدتی در بلاد هند بوده که او گفت روزی از یکی از هندو پرسیدم که شما چرا تغیر
 میدارید و گریه میکنید گفت از جهت اینکه پیروز بر خدا را کشند اگر چه غلط گفته خدا احتیاج بوزیر و وکیل
 ندارد اما همین قدر فهمیده که شخص بزرگوار که محبوب خدا است کشته اند آن نوع میکنند ابا اینها عبرت نیست
 برای اهل اسلام که ادعای تشیع دارند و مدعی بعضی از مقامات دیگر نیز هستند با وجود این در ایام عاشورا
 اسرار شادی فراهم آورند و مجلس عیش و طرب بچینند و زینت نام و تمام داده بلکه بغیر از اینها امریان و خوشحال
 بانواع و اقسام غنا خانه کنند و بهزلیات خلاف عرف فضلا عن الشریعة قیام و اقدام نمایند و مانند رقاصان
 برقص و تصفیق مشغول شوند که بغیر از بچه بازی و زن بازی و هرزه گوی و لوده گوی چیزی دیگر ملاخطه نشود و اسم آنرا
 کفریت گویند و هیچ از خدا و پیغمبر شرم و حیا ننمایند و مرتکب چیزهای شوند که شیطان با آن ابلیس از شرم فرار
 و آن آخاف الله رب العالمین گوید که بعضی از مجالس از بعضی از جهال سر میزند که بغیر از دنیا دار و خود نمایی
 و حکم زانی چیزی دیگر در میان نیست و با این همه شایع ادعای دوستی و محبت کنند و لاف اسلام و شیعیگری زنند
 در منتهی جمله پیغمبر از خود توبه کردم و آنگاه زار عجازه را بسکه سفید است لکن از قلب سپاهت شب بلذت
 پس از روایت این آثار یقین میشود که اینگونه از مردم نور دیده امیر المؤمنین و جگر گوشه حضرت سید المرسلین را در
 نشاخانه اند و با بر قرب و منزلت و کینیت محنت و مصیبت آنحضرت کما هو حق بر نخورده اند و قباح و شناع
 این ظلم را نفهمیده اند و شیخ صدوق علیه السلام در کتاب علل الشرایع با سناد خود از عجل الله بن فضل الهاشمی
 روایت کرده که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم باین رسول الله کيف ضارب عاشورا يوم مصیبت و غم
 و جرع و بکاء چه شده است که روز عاشورا که روز شهادت حسین علیه السلام است روز اعظم مصائب و خال آنکه
 در روز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و روزیکه فاطمه علیها السلام و ذاع جهان گفت و روزیکه امیر المؤمنین هم شهادت

در این روز
 و شب
 و روز عاشورا
 و شب

از حرکات بعضی
 و در این روز
 و شب عاشورا
 و شب



(روز عاشوراء)

(۵۳۰)

یافت روزیکه حسن بن علی علیهما السلام شهادت یافتند که مصائب این بزرگوار باشد فرمود ان يوم الحسین علیه السلام مصیبت من جمیع سائر الایام وذلک ان اصحاب الکساء الذین کانوا اکرم الخلق علی الله عز و جل کانوا خمسة مصیبت روز قتل حسین بزرگوار است از جمیع ایام زیرا که اصحاب کساء که در نزد خدا بهترین افراد هستند افزون از پنج تن نباشند و آن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بودند که سوره سلوات نام آن منوط بوجود ایشان بود چون حضرت رسول چهار نفر را دعوت کرد مردمان در غمهای او دست فرسود محن و محنت شدند لکن بقیه چهار تن دیگر قرین سوره سلوات بودند و چون فاطمه علیها السلام از جهان برفت مردمان بوجود علی و حسن و حسین علیهم السلام ثابت میمانند و چون علی علیه السلام شهادت مییابند پیوند حسن و حسین علیهم السلام بجای او برودند و بعد از شهادت حسن علیه السلام ثابت آن عزایابی حسین علیه السلام افتاد لکن چون حسین هم را مقتول ساختند کس از اصحاب کساء باقی نماند تا مردم را در سوگواری آنحضرت سوره سلوات باشد فکان زها به کنها جمع کما کان بقاءه کفای جمیع فلذلک صار یوم عظم الایام مصیبتی لاجرم شهادت حسین علیه السلام چنان بود که پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام همه را شهید کرده باشند چنانکه بقای او چنان بود که همه باقی هستند از این جهت است که روز شهادت و مصیبت آنحضرت بزرگترین ایام و بزرگترین مصائب است بحمد الله بن وصلها شمس گوید عرض کردم باین رسول الله علیه السلام بن الحسین علیهما السلام را چه افتاد که از برای مردم سوره سلوات نداشت که پدران کنش را داشتند فرمود بلی ان علی بن الحسین هم کان سید العابدین و اماما و حجة علی الخلق بعدا بالله الماضین و لکنهم یلقون رسول الله صلی الله علیه و اله و لم یسمع منه بلی علی بن الحسین هم سید العابدین و امام و حجت خدا بود بر خلق بعد از انباء گرام خود و آنحضرت رسول خدا را دیدار نکرد و کلمات آنحضرت را اصفا نفرمود بلکه علم او بوراث از پدر و جد او بود اما امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام حاضر صحبت رسول خدا بودند و مردمان هر وقت نظر بر ایشان می افکندند بیار میآوردند مضاجع ایشان را با رسول خدا و کلمات رسول خدا بر او حق ایشان پس و قیام ایشان در گذشتند مردمان از مشاهده اگر مین علی الله فاقبل گشتند و لم یکن فی فدا احد منهم فقد جمیعهم الا فی فدا الحسین علیه السلام لانه مضی اخرهم فلذلک صار یوم عظم الایام مصیبتی واحد در میان ایشان نبود که فدا و شامل فقد جمیع اهل کساء باشد مگر حسین علیه السلام لاجرم حسین علیه السلام در گذشت روز مصیبت او اعظم ایام مصیبت گوید سید بحر العلوم گوید

سلوات
بفتح خورسند و کذا
نقح
روز قتل حسین
علیه السلام

روز قتل حسین
علیه السلام

و فحمة ما لها في الله ثابته	هاست لایها و ان جل فیها بعد	ولو عت اضرمت فی قلب کل شیخ	نار ابلد غمها صابته
لا العین یفیع لنا منها	ولا الفؤاد خبا بالدع	کل الرزا پاوان جانت و بها	تنسی سوا الطف لانت
(علی بن احمد جرجانی گوید)	یا اهل عاشوراء اهل الجنة	خدا داد که با اهل این	

روز عاشورا

(۵۳۱)

البو شق جیب الدنیا و شهت	بنات احمد هب الروم الصبن	الیوم قام با علی الطیف نادهم	يقول من یقیم اولسکین
الیوم غضب جیب المصطفی بکرم	امیر عجم بنحو الحور العین	الیوم خرم بنحو النحر من مضم	على من اخر من لیل و توهمین
البو مال بنو حرب طوایها	(سید رضی علیه الرحمه گوید)	مما صاود بید تر صفین	
با یوم عاشوراء کفایت	ترقص الاحشاء من ایفادها	فاعد الاغاد قلبی غلظ	حرار و بالغت ف ابرادها
(افا میرزا یوسف اقای مجتهد تبریزی گوید)			
که فیک با عاشوراء لفظ	روز وید بیا الصخره اولادها	فیک استیج للنبی محار	ربو الامة ادرکت بمرادها
قد کان فیک با لفظی اشد	اغذتک الحرب من اعبادها	که قرعین للامی و سال من	اجفان فاطمه دماء فوارها
یومیه الکفر زاد و اثر	ومعافى الاسلام خرمادها	وبلاء من یومیه راس الحمار	من الرماح علا علی مبادها
مبار و برأس ابن ابی هدیة	فوق الفنا لیریدها و زبانا	است بنات الوحی با و یلا من	نبی الطلیق و صفد بقنارها
و شیخ تستر علیه الرحمه در مجلس دهم از مجالس خود در وصف روز عاشوراء فرموده که در روز بارت شهداء خوانده اید السلام علیکم یا انصار الله سلام خدا بر شما ای یاران خدا امید هست که شما هم از انصار خدا باشید ای انصار خدا امروز روز نصرت خداست پیغمبر افانیه سپرده است بامت نه بمانها بیکه در زیر منبرش بودند همه سپرده است حسین بن علی علیهما السلام فرموده است اللهم انی استودعک و صالح المؤمن یعنی این حسین را بتو امانت سپردم و بتایسته از مؤمنان انشاء الله تعالی داخل صالح المؤمنین هستند یا انشاء الله الودیعة النبوة الیوم یوم حفظ الامة امروز روز امانت نگاه دار است مبادا تفريط کنی در این امانت چرا که امانت پیغمبر است جبرئیل گفت سید الشهدا را در رکعت گذار که از مکه بیرون میرفت فریاد میکرد هلموا الی بیعة الله مردم بیایید با خدا بیعت کنید بمندانم شما بیعت کرده اید یا اهل بیعة الحسین بیعت الیوم یوم وقایع امروز هم خسته میشود بحالت میشود مجلس هم طول بکشد کمال میشود امروز هم کاره دارید امروز در ری زهشت باز میشود در وسیعی گشاده میشود و سعش زیاد است مثل اکثر انسان است آنها المظردون عن ابواب الجنان الیوم یوم یفتح فیه ابواب الجنان بیکه الحسین فتوسعوا به و ادخلوها امروز یله نصب میشود از برای بالارفتن درجات ای کسانی که همیشه پایین میروید در درجات امروز یله نصب شده است برای بالارفتن ان پله حسینی است بیاید بالاروید آنها المجون بنور ولایة الامة ایها المخلوق من طینة الامة الیوم یوم یظهر فیه اثر معونیتک من نور ولایتهم و خلقک من فاضل طینتهم امروز پیغمبر و همة ائمة با صاحب الامر خالشان منتظر آفتاب هستند حرکت میکند چیزی غرض میشود شعاع هم ها پیچ غرض میشود هر کس شعاع آفتاب ائمة است امروز تغییر خالتش معاو میشود اگر خالان بحسب قضاء خالت سید الشهدا است و امروز و فردا و پس فردا			

اشعار و بیانی
مجتهد تبریزی

باز شد ابواب
از کسب غلظت

(روز عاشوراء)

(۵۳۲)

حالای آنحضرت داشته است اگر بتوفیق خدا این حالت مابرحب حالات آنحضرت شد و تغییر در حالت شما پیدا شد و این سه روز معلوم میشود که از فاضل طینت و خلق شده ایم پانه امروز صدای سفینه غریبی بلند است امشب داعیه است خودش فرمود هر کس صدای اعظم را بشنود جزا باری نکند کجایه البخار فارجمع الله
امروز میخواهم گفتگو را بخصوص حالای آنحضرت قهرود هم حالای آن بزرگوار از حالای تابعد از ظهر بیاورد و بحسب هر حالیه به بینیم انضای آن حالت چه چیز است حالای دارد که باید لبیک گفت حالای دارد که باید بر او صلوات فرستاد حالای دارد که باید تقدیر او بشود حالای دارد که مراقبت میخواهد حالای دارد که اقتضای مذاق میکند حالای دارد که باید از نگاه کرد حالای دارد که باید از تجمیع کرد اینها باشد
فرزاد در نظر بیاورد چرخه گاه او را میدان او را و فلک گاه او را در نظر بیاورد حضرت سید الشهدا را که میخواهد عبارت مخصوص کند خدا را که برای هیچکس و دیگر و چنین اتفاق بنفاده است میخواهد عبارتی بکند که جمع کند در آن همه واجبات و همه مستحبات او همه صفات را نظر کن بین از اول طلوع فجر تا ظهر بایعد از ظهر چه طور نماز میکند بین چطور موعظه میکند چه طور ارشاد میکند چطور حج میکند چطور جهاد میکند چطور تجمیع میکند چطور تشنه را آب میدهد روزه ماه رمضان را بکروز میکند بین چطور عید فطر میشود چطور عید قربان میشود بین چطور صفت آدم صفت الله در او ظاهر میشود بر منبر عالم الاسماء بالا میرود و مصداق اعلم عالم الانعامون میشود بین چطور صفت نوح نجی الله پیدا میکند بر کشتی نجات عالمین نشسته سلام علی حسین عالمین میشود بین چطور صفت ابراهیم خلیل الله در او هویدا میشود چطور کعبه بنا میکند و مصداق و اذن فی الناس بالحق میشود بین چطور پسر قرآن میکند بین چطور مرتبه موسی کلم الله برایش حاصل میشود در طور صحرائه کربلا با خدا مناجات میکند بین چطور حالت عیسی روح الله در او ظاهر میشود و نکر او را و ما قتلوه و ما صلبوه و این را قتلوه و صلبوه بین چطور صفت یعقوب اسرائیل الله در او ظاهر میشود مرتبه یوسف برایش حاصل میشود صفت جناب زکریا برایش حاصل میشود بین چطور صفت یحیی مظلوم برایش حاصل میشود بین چطور مرتبه سلیمان برای او حاصل میشود بین چطور امروز خودش کعبه و خانه خدا میشود و خودش حج میکند و خودش حرامی بندد و خودش لبیک میگوید و خودش عرفه میشود و قوف مشعر میشود و قوف مشعر بجا میآورد و خودش منته میشود این مجلس جمع اوست عبادان دیگر آنحضرت هر کدام تفصیل دارند نمازش تفصیلی دارد بعضی از اعمال حج مخصوصش را امروز بیان کنم ملاحظه میکنم حالت او را امروز صبح با عمل از اعمال اوسعی بود میان صفا و مروه هم عرفه دارد هم مشعر هم صفا هم مروه هم سه صفا و مروه دارد فرقی که دارد اینجا هفت مرتبه است اینجا هفت مرتبه صفا خیمه گاه مروه فلک گاه گاه با هر دو گاه به هر دو حالای او را در نظر

در کتب کرامات
سید مظلومان

در کتب کرامات
آنحضرت



(خاتمه کتاب)

(۵۳۴)

هم پوستان انسان و دشوار... چو زنجیر که زرین باشد شمار... بر منطی منبسط و طریقه منشرح نارنجی
بر تواریخ روزگار افزودم و صحنه بر صحایف لیل و نهار زیارت گردانیدم امید از الطاف بخاریم از اهل
فضل و ادب آنکه اگر بر سهو یا خطای اطلاع یابند شرف اصلاح از دانه فرمایند و قلم عفو بر جبهه این ناچیز
کشند از دستجانه و تعالی روایح غفران و لوائج رضوان بار و اح این گن شتگان که سرگن شت ایشان بب
انبتاد خردمندان و اعتبار هو شمندان است برساند و همکار زادیده عبرت و بصیرت بصریت باب کرامت فرماید
نار دل بر جهان فانی نبندند و مقام احوال کله را بدست غفلت فرو نهند و راست کاره سبب دستکاری دانند

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

وكان الفراغ من تأليف هذه النسخة الشريفة في بلدة مشهد الرضوي على الثاوية بها والمغيب فيها
الف الف سلام والتحية في اليوم الثالث والعشرين من شهر ربيع الثاني سنة احدى
ستين وثلاثمائة بعد الالف من الهجرة المصطفوية على مهاجرها الف سلام
وتحية حرة مؤلفه حسن بن محمد الحسيني البزدي لاسل
والخاتمة المنشأ الخراساني المكنى ولول
ولتذكر بقية هذا الكتاب
احمد عشي الخ
ان شاء الله

ولتتم ما قال سيد العلماء العالمين رجب آثار سيد المرسلين حجة الاسلام والمسلمين السيد محمد الميرزا
مظلمة العالم في وصف هذه الكاوتوبين

جوامع الكلام خذها يا اخي	سوانح الایام كلا قد تقي	جوامع الاموال فان كلها
جوامع الكلام بان مضمي	الفها الاشراف زبدك شرفا	وزاد شرفا جناب الاشراف
وان هذا العبد بر جودته	من المديح كبض ذاك الشرف	وميدني مادح الجواهر
(حق طبع محفوظ وخصوص)	بطل طول شرف المؤلف	*(است بخار مؤلف)*

بسمي واهتمام جناب منطاب فخر الاغلام والنجار حاج غلام محسن بازرگان دام عزه الشريف وبعضه از افاضان
محرم دريگر... در چاپخانه علمي بدستار استاد و امرا الفاضل محمد حسن علي بزور طبع از اسفند (مهر فرشت)
تهران: مطبعة علمي و بازار امين الملك افندي حاج ميرزا علي محمد بريان (و كچه جهران) افندي شيخ محمد خوي بزرگ
تهران: مطبعة تجارخانه افندي ميرزا عباس علي سارک... مشهد مقدس در ب مسجد كوهر شاد افندي شيخ غلام
وبت بالاخيابان: افندي ميرزا فضل الله كافي... نجف شريف: افندي حاج شيخ احمد اخوند بزرگ دام عزه

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

این کتاب مستطاب بود...

و ز فو... و جناب اقا حسین...



